دوازده رسالهٔ فقهی

دربارهٔ نماز جمعه

از روزگار صفوی

به کوشش

رسول جعفریان

بسم الله الرحمن الرحیم

دوازده رساله فقهی درباره نماز جمعه از روزگار صفوی

نویسنده:

رسول جعفریان

ناشر چاپی:

انصاریان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دوازده رساله فقهی درباره نماز جمعه از روزگار صفوی

مشخصات کتاب

سرشناسه : جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ - ، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : دوازده رساله فقهی درباره نماز جمعه از روزگار صفوی/ به‌کوشش رسول جعفریان

مشخصات نشر : قم: انصاریان، ۱۳۸۱ = ۱۴۲۳ق. = ۲۰۰۳م.

شابک : ۹۶۴-۴۳۸-۴۲۷-X۳۰۰۰ریال:(شومیز)؛۳۵۰۰۰ریال:(گالینگور)

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

موضوع : نماز جمعه

موضوع : نماز جمعه -- تاریخ

موضوع : نماز جمعه -- کتابشناسی

رده بندی کنگره : BP۱۸۷/۵/ج۷د۹ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۳

شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۷۸۵۱

[مقدمه محقق]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ و الحمد لله رب العالمين و صلّى اللّه على سيّدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمه

سالهاست که نویسندهٔ این سطور علاقه‌مند به پژوهش در دورهٔ صفوی است؛ دوره‌ای که به هر لحاظ، یک تجربهٔ تاریخی ارجمند برای کشور پهناور ما ایران به شمار می‌آید. به لحاظ سیاسی این دوره، دورهٔ سرافرازی ماست؛ دوره‌ای که ما در منطقه، به عنوان یک قطب با اهمیت به حیات تاریخی خود ادامه می‌دهیم، بر دیگران تأثیر می‌گذاریم، و در برابر کسانی که با دین و مذهب ما سر نبرد دارند، می‌جنگیم و فرهنگ اسلامی و شیعی خویش را حفظ می‌کنیم. به لحاظ فرهنگی هم در این دوره، ما سازندهٔ افکار و اندیشه‌هایی هستیم که در تغذیهٔ بنیادهای اجتماعی ما و برخی از کشورهای همجوار نقش مهمی دارد. در عرصهٔ فلسفه، دانش حدیث و فقه و نیز علوم قرآنی آثاری را پدید آوردیم که طی چهارصد سال گذشته، مبنای زندگی اجتماعی و سیاسی ما بوده و به آنها افتخار کرده‌ایم.

طبیعی است که در طی این دوره دویست و سی‌ساله، تجربه‌های منفی هم داشته‌ایم، تجربه‌هایی که می‌بایست درس عبرتی برای آینده ما باشد و ما را از وقوع مجدد در مهالکی که در آن دوره پدید آمد و از جمله سبب شد تا طومار آن دولت در هم پیچیده شود، بازدارد. در مجموع، هم تجربهٔ مثبت و هم منفی آن دورهٔ مهم و تاریخ ساز برای ما، می‌بایست موشکافانه مورد مداقّه قرار گیرد و بخش‌های پنهان آن با تحقیق بیشتر آشکار شود.

بخشی از این بخش‌های پنهان، جریان‌های فرهنگی است که در این دوره در همهٔ عرصه‌ها پدید آمده است. چندین فرهنگ محلی

در این مقطع، در تبریز و قزوین و اصفهان به هم گره خورد و در جمع با تلاش فرهیختگان، فیلسوفان و اندیشمندان این دوره، فرهنگ و تمدنی صفوی بنا گردید. کیفیت شکل گیری این فرهنگ و تمدن، در ابعاد مختلف آن، اعم از ادبیات، هنر، فلسفه و در رأس آنها دین که محبوب‌ترین و عمومی‌ترین پدیدهٔ مورد علاقهٔ همه طبقات بود، مسأله‌ای است که باید با دقت پیگیری شود.

در این زمینه، شناخت جریان‌های فرهنگی که به نوعی حاصل رویارویی گروه‌ها و افراد

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۲

مختلف بوده است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به ویژه اگر مبحثی باشد که نه تنها خواص جامعه بلکه توده‌های مردم هم در آن ذی نفع بوده و به نوعی به آن توجه داشته‌اند. در این میان، نقاطی از این مباحث که حلقهٔ وصل فرهنگ و دین و سیاست بوده، از اهمیت خاصی برخوردار است.

نماز جمعه و مباحثه بر سر آن، یکی از جریان‌های فرهنگی- دینی این دوره است که تقریبا ویژگی‌های یاد شده را دارد. یعنی همزمان یک بحث دینی است که به نوعی با مباحث سیاسی و حکومت پیوند خورده و از سوی دیگر مورد علاقهٔ توده‌های مردم نیز هست. ارتباط آن با حکومت از آن روست که به هر حال، تعیین امام جمعه رسمی که در هر شهر بیش از یکی هم نمی‌توانست باشد، به حکومت مربوط می‌شد. از سوی دیگر اختلاف نظر علمی و فقهی میان فقها و این که آیا در عصر غیبت امام زمان (ع) اجازهٔ اقامهٔ نماز جمعه هست یا نه، و اگر هست به صورت وجوب تخییری و استحباب است یا وجوب، آنان را به مباحثات و گاه مجادلات علمی طولانی می‌کشاند که در این ضمن، مباحث دیگری از دین در زمینه اجتهاد و تقلید و غیره هم طرح می‌شد.

برای نخستین بار محقق کرکی به عنوان فقیهی که وظیفهٔ خود را در هماهنگ کردن وضعیت دولت جدید با فقه شیعه می‌دید، مبحث نماز جمعه مطرح شد. از مقدمهٔ آن به دست می‌آید که طی همان پانزده سال ابتدای حکومت صفوی، یعنی از تأسیس این دولت تا تألیف این رساله، این پرسش مطرح شده است که در دولت و فضای مذهبی جدید، تکلیف نماز جمعه چه می‌شود.

چون به هر روی سنیان پیش از آن نماز جمعه را اقامه می‌کردند و اکنون دولت شیعی می‌بایست تکلیف خود را نسبت به آن معین می‌کرد.

محقق کرکی که فقیه برجسته‌ای بود، بر اساس فتوای شایع در مکتب حلّه، وجوب تخییری را که راهی میانه بود برگزید و آن را طرح کرد. وی این مطلب را با وجود فقیه جامع الشرائط یا به تعبیر آن روزگار «مجتهد الزمانی» پیوند داده، وی را به عنوان جانشین امام زمان با اختیارات وافی و کافی، شرط اقامهٔ جمعه معرفی کرد و بدین ترتیب پایگاه و منزلت مجتهدین را در بخشی از مسئولیت‌های اجتماعی- دینی استوار کرد.

پس از آن شهید ثانی، چهل و دو سال پس از تألیف رسالهٔ کرکی، رسالهٔ خود را به سال ۹۶۲ نوشت و با استفاده از تمام توان و تجربهٔ علمی- اجتهادی خود، کوشید تا وجوب عینی آن را ثابت کند. شاگردان و نوادگان وی هم در ایران بر این عقیده استوار ماندند؛ اما مخالفت‌ها سبب شد تا این عقیده در بوتهٔ تردید بماند. در این میان شمار زیادی پیرو مکتب کرکی شدند و برخی هم قائل به حرمت اقامه جمعه گشتند. گفتنی است به رغم آن که شهید ثانی طراح این فتوا، جزو دستهٔ مجتهدین بود و حتی متهم به تأثیرپذیری از جریان اجتهادی سنی بود، اخباری‌ها بیشتر

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۳

رأی وی را دایر بر وجوب عینی پذیرفته و ادامه دادند در حالی که جریان اجتهادی بین تخییر و حرمت سیر می‌کرد. در مجموع طی این چهار صد سال، رأی تخییر بیش از همه طرفدار داشته است و هم اکنون هم غالب مجتهدان برجسته همین عقیده را دارند.

جریان مباحثهٔ علمی بر سر اقامهٔ نماز جمعه، به تألیف بیش از صد کتاب و رساله در این دورهٔ دویست و سی‌ساله منجر شد که ما فهرست آن آثار را در مباحث مقدماتی کتاب آورده‌ایم.

از میان این رساله‌ها، تعداد انگشت شماری به چاپ رسیده که از میان آنها، دو رساله محقق و شهید ثانی به عنوان رساله‌های پایه‌ای جزو چاپ‌شده‌هاست. رسالهٔ محقق کرکی توسط استاد محمد حسون و رسالهٔ شهید توسط دوست محقق حجهٔ الاسلام و المسلمین آقای رضا مختاری در مجموعه رسائل شهید ثانی به چاپ رسیده است. ما با اجازهٔ این دو بزرگوار عین متن چاپی آن دو رساله را در اینجا آورده‌ایم و صرفا برای آنها مقدمهٔ کوتاهی در جهت معرفی مؤلفان آنان و موضع آنان نسبت به بحث نماز جمعه نوشتیم. رسالهٔ آقا جمال خوانساری هم توسط دوست عزیز و دانشمند آقای علی اکبر زمانی‌نژاد تصحیح شده بود که عینا در اختیار ما قرار گرفت.

به جز آنها ۹ رساله دیگر در اینجا عرضه شده است که پیش از این در حلیهٔ طبع در نیامده بود. بیشتر آنها رساله‌هایی است که در رد دیگران نوشته شده یا به نوعی مورد انکار دیگران قرار گرفته، بر آن ردیه نوشته شده است. برخی فارسی و شماری هم عربی است. این رساله‌ها، به طور عمده از چهره‌های معروف و به هر حال فقهای شناخته شده این دوره است که می‌تواند جوانب مسأله را روشن کند. طبعا امکان عرضهٔ رساله‌های دیگری هم بود که امیدواریم در فرصتی دیگر بتوانیم آنها را نیز تقدیم دوستداران کنیم.

در اینجا با تواضع تمام ابراز می‌دارم که حرفهٔ بنده تاریخ است و علاقه‌مندی من به این دورهٔ ارجمند سبب شده است تا به این بخش توجه کنم. به همین دلیل، ممکن بلکه محقق است که در ارائهٔ این متون فقهی دقت نهایی به کار نرفته باشد. امیدوارم اگر خطایی ملاحظهٔ شد از ابراز آن به بنده برای اصلاح متون ارائه شده جهت چاپ‌های احتمالی بعدی کوتاهی نفرمایند.

رسول جعفریان- آذر ماه ۱۳۸۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۵

تاریخ نماز جمعه و مباحث علمی مربوط به آن در دورهٔ صفوی

در آمد

نماز جمعه از فریضه‌های عبادی- سیاسی اسلام است که در نخستین روزهای تشکیل اولین دولت اسلامی در مدینه تشریع و به اجرا گذاشته شد. پس از آن هم در تأکیدی که در سورهٔ جمعه بر آن صورت گرفت، به صورت یک فریضهٔ اساسی و مهم در فقه اسلامی طرح گردید. دربارهٔ اهمیت این نماز و جنبه‌های مختلف عبادی- فرهنگی و سیاسی آن، مطالب فراوانی در متون تاریخی و فقهی آمده است که بسیاری از آن‌ها را ضمن رساله‌هایی که در ادامه به چاپ خواهد رسید، خواهیم دید. این نوشتار در دو بخش، به بررسی جنبه‌های تاریخی و نیز آگاهی‌های کتابشناسانهٔ نماز جمعه با دو عنوان ذیل خواهد پرداخت:

۱- زمینه‌های تاریخی نماز جمعه پیش از صفویه.

۲- کتابشناسی رساله‌های نماز جمعه پس از دورهٔ صفویه.

از اوایل قرن دهم هجری تا کنون، نزدیک به یکصد و شصت رساله و کتاب مستقل دربارهٔ نماز جمعه نگاشته شده و این حرکت، نشانگر اهمیت اقامهٔ نماز جمعه پس از تشکیل دولت شیعی صفوی در ایران است. بیشتر این رساله‌ها در اثبات وجوب عینی یا وجوب تخییری و شماری هم در حرمت اقامهٔ آن در این دوران است. در واقع، همزمان با تشکیل این دولت بود که شیعیان آزادی عمل یافتند و توانستند در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی، هویّت شیعی خود را نشان دهند. البته روشن است که این حضور، به ویژه در دوران حکومت‌هایی که دارای خصوصیت‌های جائرانه‌ای بودند، دشواری‌هایی به دنبال داشت.

ائمهٔ جمعه از یک سو در ارتباط با مردم و از سوی دیگر با حکومت، با دشواری‌های خاصی روبرو بودند؛ دشواری‌هایی که فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) در یک مورد- و البته به

تفصیل- بدان اشاره کرده است. «۱» بـا این همه، اهمیت این موقعیت و نقش چندجانبـهٔ آن در اصـلاح حیات فکری و عبادی مردم، وسـاطت در انتقـال خواسـت‌هـای مردم به حکومت، تفهیم سـیاست‌های جاری حکومت به مردم و ... هیـچ جای انکار نیست. روشـن است که اگر این وظیفه به درستی انجـام می‌شـد تـا چه حـد می‌توانست- و هم اکنون هم می‌توانـد- در کاهش تنش‌های سیاسـی و فرهنگی جامعه مؤثر باشد.

۱- مسائل و مشکلات اقامت نماز جمعه برای شیعیان

دو امر «جماعت» و «جمعه» همواره تبلوری بودند از پیوند سیاسی- عبادی حاکم با امت.

در این میان، نماز جمعه از نماز جماعت بسـیار مهم‌تر بوده و هست؛ زیرا هم اجتماع بیشتری را در مسـجد جامع شـهر می‌طلبـد و هم خطبه‌های امام جمعه عامل رشد فکری و معنوی مردم است.

طبیعی است که در نماز جماعت، این دو ویژگی- عموما- وجود نـدارد؛ با این حال اقامه نماز در پشت سـر امام (پیشوا) به هر روی، نوعی «مطـاع و مطیع» را به همراه دارد، گرچه هیـچ فقیهی قیـد نکرده است که امـام جمـاعت لزومـا بایـد حـاکم یا منصوب از سوی حاکم باشـد؛ و البته خلفا و حکام، معمولا ائمهٔ جماعت مساجد بزرگ را معین می‌کرده‌اند. در آغاز عهد خلافت، حاکم مسـلمانان، خود امامت جماعت و جمعـهٔ مرکز خلافت را عهـده دار بود، لیکن وقتی دسـتگاه خلافت با دین و دین‌داری فاصـلهٔ بیشتری گرفت، این کار از مسئولیت‌های عالمان شمرده شد.

در نگاه بسـیاری از فقیهان سنی، اگر حاکم کسی را به امامت منصوب کرد، بر مردم است که در پشت سر او نماز بگزارند و در این بـاره تردیـدی به خود راه ندهنـد. چه، در غیر این صورت، راه نفاق را در پیش گرفته‌انـد. بنیاد این نگرش یک اصل سیاسـی- فقهی بود که خاسـتگاه مـذهبی داشت؛ گرچه در ادامه، گرفتار تحریف شـد. این اصل، «اصل اطاعت از حاکم» بود. اولین پرسـش در این باره، این بود که حاکم چگونه حاکم می‌شود و در چه اموری بایـد از او پیروی کرد؟ خاسـتگاه مذهبی بحث چنان بود که رهبری تا زمانی که ویژگی‌های خاص دینی و سیاسی لازم را داراست، باید به عنوان امام از او پیروی شود.

دربارهٔ این ویژگی‌ها، چندوچون‌هایی پیش آمد؛ اما برای خلفای جور مصلحت نبود که منتظر این چون و چراها نشسته، اجازهٔ ورود به صـحنهٔ بحث سیاسی- دینی بدهند. آنان بر اصل «اطاعت»، آن هم اطاعت بی‌قید و بند و در هر شرایطی، تأکید کردند و تخطی از آن را

---

(۱) رسالهٔ شکوائیه، ضمن بحث «انتقادها» خواهد آمد.

در هیـچ صـورتی روا نشـمردند و حـتی کمـترین برخورد را به عنوان «شقّ عصـای مسـلمین» محکوم و مطرود دانسـتند. در این بـاره، نمونه‌هـای بی‌شـماری وجود دارد. جالب آنکه، آن‌ها به زور از مردم بیعت می‌گرفتنـد و پس از آن که فردی بیعت می‌کرد آن را به منزلـهٔ سـرسپردگی کامل او در برابر همـهٔ اوامر حکومت بـدون چون و چرا تلقی می‌کردند. به همین دلیل، هر زمان که از دسـتوری تخطی می‌کرد، به اسـتناد همین بیعت، او را متهم به «شکسـتن جماعت» کرده، مورد آزار و اذیتش قرار می‌دادنـد. این رویهٔ دسـتگاه خلافت بود.

یکی از صـحنه‌های حساس رعایت این اصل، اقامهٔ نماز پشت سـر حـاکم و یا امام منصوب از طرف حـاکم بود. به ویژه اگر این نماز، نماز جمعه و یا نماز عید می‌بود.

حساسیت خلفای جور که بر اصل «مطلق اطاعت» حتی در صورت فاسق و فاجر بودن حاکم، تأکید داشتند، چنان و چندان بود که اجازهٔ هیچ نوع تخطی از حضور در جمعه و جماعت را به مردم نمی‌دادند. برای این کار، بایستی راه شرعی قضیه حل می‌شد و عالمان و اندیشمندان جامعه باید راه حلّی ارائه می‌دادند. بدیهی است آنان از یک سو گرفتار حاکم زمان و یا آلت دست او بودند و مصلحت را در مدارای با او می‌دیدند و از سوی دیگر، نگران جنبه‌های اجتهادی و عبادی مسأله بودند! راه حلی که برگزیده شد، تا حدودی مشکل را برای هر دو طرف حل کرد. عالمان سنی یکپارچه اعلام کردند که اطاعت بی‌قید و شرط حاکم بر هر مسلمانی واجب است و به هیچ دلیلی نمی‌توان از حکم او تخطّی کرد! بنابراین، وقتی حاکم خودش به عنوان امام، نماز جمعه می‌خواند یا کسی را برای این مقام معین می‌کند، بر مسلمانان لازم است با او نماز بگزارند؛ در غیر این صورت از فرمان حاکم سرپیچی کرده‌اند. از سوی دیگر، به مردم گفته شد که اصولا ـ «عدالت» شرط امام جماعت و جمعه نیست. مردم باید در اندیشهٔ اقامه این فریضهٔ دینی باشند و آن را به عنوان یک عبادت انجام دهند. هیچ لزومی ندارد که امام آن‌ها متّصف به صفت عدل باشد، بلکه حتی اگر متهم به فسق و کفر باشد، آنان باید نمازشان را بخوانند و بدانند که آسیبی به نمازشان وارد نخواهد شد! در واقع، آنان ناگزیر شرط عدالت را از امام حذف کردند تا از سویی به گمان خود «جماعت امت» را حفظ کنند و شقاق و نفاقی در جامعه ایجاد نشود و از سوی دیگر، دل مسلمانان را از این بابت که با امام فاجری نماز می‌گزارند، آرام سازند. بدین صورت شرط عدالت از امام جماعت و جمعه حذف گردید.

شخصی از «ابن حزم» دربارهٔ خواندن نماز پشت سر امامی پرسش کرد که مذهب او را نمی‌داند، ابن حزم برآشفت و گفت: اولین بار، سؤال از این مسأله را «خوارج» مطرح کردند! او می‌افزاید: هیچ یک از صحابه و تابعین امتناع از اقامهٔ نماز در پشت سر امامی که امامت نمازشان را عهده‌دار بود نمی‌کردند. آنان حتی پشت سر شخصی چون حجاج، نجده

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۸

خارجی و مختار «۱» و حتی کسانی که متهم به کفر بودند، نماز خواندند.

مسألهٔ پرسش از شرایط امام، اختصاص به خوارج نداشت. نوع مخالفان حاکمیت رسمی تسنن، که از همان آغاز رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله قدرت را در دست داشتند، با این مشکل مواجه بودند. این امر در عهد امویان، مسألهٔ جاری گروه‌های مخالف حکومت بود؛ گروه‌ها و یا افرادی که بعضا خود جزو جامعهٔ تسنن به شمار می‌رفتند. با این حال، امویان عقیدهٔ آن گروهی را رسمی دانستند که اطاعت بی‌چون و چرا را ترویج می‌کردند و عدالت را در حاکم و امام جماعت و جمعه شرط نمی‌دانستند. برجسته‌ترین چهرهٔ صحابی در این جهت، عبد الله بن عمر بود که روش سیاسی وی بر همین پایه قرار داشت، گرچه بر این گمان بود که تقدس عبادی شخصی را به عنوان امری درونی پابرجا نگاه داشته است.

البته در نگاه سنیان، اگر امام جماعت و جمعه عادل باشد، مطلوب است، اما فرض بر این است که اگر فاسقی سر کار آمد، اطاعت از او نیز همچون اطاعت از خداوند واجب است! «۲» تأثیر عمومی این حرکت آن بود که مفهوم «عدالت» قوّت خود را در فقه سیاسی اهل سنت از دست داد. حشویه یا اهل حدیث، این مبنا را به شدت استوار کرده، در برابر مخالفان، که به طور عمده شیعیان و معتزله بودند، مقاومت کردند. آنان مبنای اصلی عدل را که حسن و قبح عقلی بود، از میان بردند تا کسی نتواند تعریفی برای عدالت عرضه کند بلکه عدالت صرفا در چهار چوب همان که انجام می‌پذیرد و طبعا به گمان آنان به جبر الهی- که یک مصداق آن اصل حاکمیّت امویان است- محدود شود.

امامان شیعه، عدل الهی و عدالت امام جماعت و جمعه را در آموزه‌های دینی- سیاسی خود به شدّت تقویت کردند؛ و فقها و متکلمان شیعه، جایی بس والا برای این مفاهیم در اندیشه‌های کلامی و فقهی خود اختصاص دادند. از نظر امامان شیعه این عقیدهٔ مخالفان، که ائمهٔ هدایت با ائمهٔ کفر مساوی است و اطاعت هر کس که جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله شد- فاسق باشد یا

فاجر- فریضهٔ الهی است و ... به هلاکت کشاندن مردم است. «۳» امام مجتبی نیز در حضور معاویه و مردم در شهر کوفه فرمودند: خلیفه کسی است که به کتاب خدا و سیرهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمل کند، نه کسی که ستم را پیشهٔ خود می‌سازد «۴» اطاعت از امام عادل و مخالفت با حاکم ظالم در دیگر روایات ائمه- علیهم السلام

(۱) رسائل ابن حزم الاندلسی، ج ۳، صص ۲۰۷- ۲۰۸

(۲) الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۱۲۲

(۳) بنگرید: بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۵۷

(۴) مقاتل الطالبین، ص ۴۷، و نک: ذخائر العقبی، ص ۴۰؛ نظم درر السمطین، (زرندی حنفی) ص ۲۰۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۹

- مورد تأکید قرار گرفته، «۱» و همان گونه که گذشت، در فقه شیعه و حتی کلام، جایگاه ویژه‌ای یافته است.

باید دانست که ضمن روایات نقل شده در منبع بالا، روایاتی نیز در کتب عامّه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که نشان می‌دهد در مآخذ معتبر اهل سنت نیز، روایاتی در تأکید بر عدالت وجود دارد، اما متأسفانه به دلیل آنکه نظام سیاسی اهل سنت از واقعیت عملی آنچه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داده، گرفته شده، از آن روایات به دور مانده و بر خلاف روایت متواتر «لا طاعهٔ لمخلوق فی معصیهٔ الخالق»، و دیگر روایات مشابه، اطاعت از فرمانروایان جور لازم و واجب شمرده شده است.

احمد بن حنبل رئیس مذهب اهل حدیث، که بسیاری از عقاید تاریخی‌اش، بلکه همهٔ آن‌ها در اشاعره و سایر اهل سنت باقی ماند، دربارهٔ خلافت می‌گوید: خلافت در قریش است تا آن زمان که دو نفر از مردم باقی بمانند و هیچ کس را حق منازعه با آن‌ها در امر خلافت نیست و تا روز قیامت این امر از دست آنان خارج نخواهد شد. جهاد نیز می‌بایست با همین خلفا باشد؛ چه صالح باشند چه فاجر. جور جائر و عدل عادل، جهاد را باطل نمی‌کند. نماز جمعه، نماز عید فطر و قربان و حج نیز با سلطان است؛ حتی اگر صالح و عادل و متقی نباشند. زکات، عشریه، غنایم نیز به همین امیران داده می‌شود؛ چه به عدالت رفتار کنند چه به ستم. اطاعت حق کسی است که خداوند او را حاکم ساخته است؛ هیچ‌کس از اطاعت او دست برنداشته و هیچ شمشیری بر وی خروج نخواهد کرد تا آنکه خدا فرجی برساند. نباید بر سلطان خروج کرد، باید اطاعت ورزید و بیعت را نقض نکرد. اگر کسی چنین کند، بدعت‌گذار، مخالف و مفارق جماعت مسلمانان است. اگر سلطان امر به معصیت کند، نباید از او پیروی کرد. اما هیچ کس حق خروج بر او را هم ندارد و نباید او را از حقی که دارد، منع کرد. «۲» همین نویسنده از ابو زرعه دمشقی نقل می‌کند که به عقیدهٔ ما، اقامهٔ جمعه و اقدام به جهاد با همین والیان است؛ چه فاجر باشند چه صالح. «۳» با این توضیحات، مشکل شیعه در اقامهٔ نماز جمعه آشکارتر می‌شود.

به هر روی، تاریخ نشان داده است که نماز جمعه همیشه منصبی حکومتی بوده است؛ حتی اگر برخی از مذاهب فقهی سنیان و نیز گروهی از فقیهان شیعه به غیر منصبی بودن آن فتوا داده باشند. «۴» چه، این فتوا به کار روستاها و مناطق دور افتاده می‌آید و الّا حکومت‌ها

(۱) برای این روایات نک: دراسات فی ولایهٔ الفقیه، (حسین علی منتظری) ج ۱، صص ۳۰۰- ۲۹۳

(۲) طبقات الحنابله، (ابی ابی یعلی) ج ۱، ص ۲۷، و نک: صص ۱۳۰، ۲۴۱- ۲۴۲، ۲۹۴، ۳۲۹- ۳۳۰، ۳۴۲- ۳۴۴

(۳) همان، ج ۱، ص ۲۰۲

(۴) در میان مذاهب فقهی اهل سنت، تنها حنفیان هستند که حضور امام یا نایب او را برای امامت جمعه شرط دانسته‌اند. [به نوشتهٔ صاحب جواهر آنان نیز اظهر می‌دارند که در صورت تعذر، این شرط ساقط می‌شود. به علاوه، اذن امام را برای بازشدن مسجد نیز لازم می‌دانند. نک: الفقه الاسلامی و ادلّته، (و هبه زهیلی) ج ۲، صص ۲۷۷– ۲۷۸. از برخی از مطالبی که در همین نوشتار از قول احمد بن حنبل آورده‌ایم، آشکار می‌شود که او نیز بر این باور بوده که نماز جمعه را بدون اذن سلطان نمی‌توان خواند.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۰

همیشه در مراکز اصلی و شهرهای بزرگ، در کار امامت جمعه و حتی جماعت در مساجد جامع مداخله می‌کرده‌اند. در این صورت، وقتی خلفا و عاملان آنان جائر و ناعادل بودند؛ اقامهٔ نماز جمعه از سوی شیعیان با آنها چگونه می‌توانست ممکن باشد؟

در این باره، یاد کردن از دعای امام سجاد علیه السلام که در صحیفه آمده است، مناسب می‌نماید. دعای چهل و هشتم صحیفه، دعای «یوم الأضحی و یوم الجمعه» است که حضرت ضمن استدعای بخشش از خداوند و درخواست رحمت و مغفرت– می‌فرماید: «بار خدایا! این مقام [مقصود امامت نماز عید و جمعه است] برای جانشینان و برگزیدگان تو است و این جایگاه امینان تو را با پایهٔ بلندی که تو به ایشان اختصاص داده‌ای، آنان تصاحب کردند.» «۱» بدین ترتیب، امامت عیدین و جمعه غصب شده تلقی گردیده است و روشن است که شیعیان نمی‌توانستند با چنین غاصبانی نماز بگزارند؛ چرا که در روایات اهل بیت، عدالت امام شرط اساسی اقامت جمعه تلقی می‌شد. چنانکه از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «تجب الجمعهٔ علی کلّ من کان منها علی فرسخین، إذا کان الإمام عادلا». «۲»

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «لا جمعهٔ الّا مع امام عدل تقی. «۳»

از امیر مؤمنان، علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «لا یصحّ الحکم و لا الحدود و لا الجمعهٔ الّا بإمام عدل». «۴»

بنابراین، شیعیان، بر اساس فتوای مشهور میان شیعه، ملزم بودند تا اولا: نماز جمعه را یا با امام «۵» یا کسی که امام وی را تعیین کرده، اقامه کنند. ثانیا: در صورتی که نایب عام باشد لزوما می‌بایست این نماز را با امام عادل اقامه کنند. این در حالی بود که حکام آن روزگار، از نظر آنان فاسق و جائر بودند. البته این جور یا فسق از دو ناحیه بود: از سویی اساس خلفا حق اهل بیت را در امر خلافت غصب کرده بودند و حکومتشان مشروعیت نداشت و از

---

(۱) صحیفهٔ سجادیه؛ دعای چهل و هشتم، فقرهٔ ۹. این کلامی است که قائلین به منصبی بودن امامت جمعه به آن استناد کرده‌اند.

(۲) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۱، مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۲ از دعائم

(۳) دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۲، مستدرک الوسائل نوری، ج ۶، ص ۱۳

(۴) همان؛ و لذا فقهای اسلام نیز گفته‌اند که: «صلاهٔ الجمعهٔ فرض لازم مع إمام عادل»، نک: رسائل الشریف المرتضی (تحقیق: السید احمد الحسینی) ج ۳، ص ۴۱، در ج ۱، ص ۲۷۲ وی می‌گوید: «لأنّ امامهٔ الفاسق عند اهل البیت لا یجوز».

(۵) البته این نظر همهٔ فقهای شیعه نبوده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۱

سوی دیگر، حکومت آن‌ها حکومتی جائرانه بود و شخصا ویژگی‌های لازم برای احراز صفت عدالت را در خود نداشتند. به این دلیل بود که شیعه نمی‌توانست با آنان اقامهٔ جمعه کند. بدین ترتیب شیعیان در نمازهای جمعهٔ اهل سنت جز از روی تقیه شرکت نمی‌کردند.

علامهٔ حلّی با توجه به تشنیع اهل سنت بر شیعیان، به دلیل عدم اقامهٔ جمعه، با اشاره به این که شرایط شیعیان برای برگزاری نماز جمعه بسیار آسان‌تر از فتاوای موجود در مذاهب اهل سنت است، می‌نویسد: عدم اقامهٔ نماز جمعه توسط شیعیان آن است که اقتدای

به فاسق و مرتکب کبیره و مخالف عقیدهٔ خود را جایز نمی‌دانند. «۱»

یک سنی دربارهٔ فردی شیعه می‌نویسد: «کان رافضیّا لم یر قطّ فی جمعهٔ فی جامع»؛ «آن شخص رافضی است و حتی یک بار هم در نماز جمعه در مسجد جامع دیده نشده است!». «۲» از آنجا که شیعه دولت مستقل منظمی تا عهد صفویه نداشت، نتوانست نماز جمعه را به طور ثابت برقرار سازد؛ حکومت‌هایی که شیعی دانسته شده‌اند، بیشتر هوادار مذهب تشیع بوده‌اند تا شیعی. با روی کار آمدن دولت صفوی، در این زمینه، تا حدودی مشکل حل گردید. «۳» آنان دولتی شیعی بودند؛ گرچه هنوز برای به دست آوردن مشروعیت مشکلات عدیده‌ای داشتند.

از سوی دیگر، بسیاری از فقها در فاصلهٔ قرن پنجم تا دهم هجری، شرط وجود امام معصوم- که وی را تنها مصداق امام و سلطان عادل تفسیر می‌کردند- برای اقامهٔ جمعه را مطرح کردند. از نظر آنان، امام یا می‌بایست امام معصوم باشد یا نایب خاص او و یا نایب عام که کسی جز فقیه نیست. بدین ترتیب، حتی با حضور شاهان شیعی صفوی، بدون وجود مجتهد جامع الشرائط، مشکل همچنان پابرجا بود. این امر به صورت‌های مختلفی از سوی کسانی که قائل به وجوب عینی تا تخییری بودند، حل شد که ما نمونهٔ برخی از استدلال‌های آن‌ها را در ضمن شرح برخی از رساله‌ها خواهیم آورد.

شاید اشاره به یک نکته در اینجا ضروری باشد و آن این که یاد کردن از نام خلفا در خطبهٔ نماز جمعه، گویا از زمان ابو جعفر منصور عباسی (م ۱۵۸) رسم گشته است. زمانی که دولت صفوی بر سر کار آمد، قرار شد تا این بدعت کنار گذاشته شود. به همین دلیل، در خطبه‌های نماز جمعه بعد از آن، نامی از سلطان وقت برده نشد. «۴»

---

(۱) کشف الحق و نهج الصدق، ص ۱۰۰- ۱۰۱؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۸۸؛ خوانساری، آقا جمال، رسائل، ص ۵۳۹

(۲) تاریخ الاسلام ذهبی، سالهای ۵۰۱- ۵۲۰، ص ۳۲۵

(۳) نک: حسین بن عبد الصمد، العقد الحسینی، ص ۳۱

(۴) بنگرید: منهج الفاضلین، (محمد بن اسحاق ابهری) نسخهٔ شمارهٔ ۲۱۹۷ کتابخانهٔ ملی، برگ ۱۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۲

۲- پیشینهٔ اقامهٔ نماز جمعه در میان شیعیان

تا آنجا که به تاریخ دورهٔ امامان مربوط می‌شود، باید گفت امام علی علیه السلام در نماز جمعه شرکت می‌کرد. نهایت آن که این کار از روی تقیه انجام می‌گرفته است. هم چنین پس از آن که امام به خلافت رسید، نماز جمعه را اقامه کرد. ضمن روایاتی که از آن حضرت نقل شده است، آن را یکی از مناصب امام دانسته و بر این نکته تأکید کرده است: «اذا قدم الخلیفهٔ مصرا من الامصار، جمع النّاس، لیس ذلک لأحد غیره». «۱» و فرمود: «العشیرهٔ، اذا کان علیهم امیر یقیم الحدود، فقد وجب علیهم الجمعهٔ و التّشریق». «۲» و در روایتی از آن حضرت آمده است: «سه چیز است که اگر با امام خود در انجام آن مخالفت کنی، هلاک می‌شوی: جمعه، جهاد و انجام حج». «۳» این گونه روایات، سبب صدور این فتوا در شیعه شده است که نماز جمعه تنها با حضور امام یا نایب او واجب و برگزار می‌شود.

اما پس از امیر مؤمنان علیه السلام، بحث شرکت ائمه علیهم السلام در نماز جمعه، به گونه‌ای دیگر در اخبار منعکس شده است. اخباری وجود دارد که حضور برخی از ائمه را از روی تقیه عنوان کرده و آمده است که امام ابتدا نمازش را در خانه می‌خوانده، سپس به مسجد می‌رفته است. برخی از امامان نیز، پس از اقامهٔ نماز، با خواندن دو رکعت دیگر، در واقع نماز ظهر [یعنی جمعا چهار رکعت یعنی نماز ظهر] را اقامه می‌کرده‌اند. این کاری است که امام سجاد علیه السلام انجام می‌داده «۴» و در روایتی از امیر مؤمنان

علیه السلام هم بر آن تأکید شده است. «۵» ابو بکر حضرمی گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم شما در جمعه چه می کنید؟ حضرت فرمود: شما چه؟ گفتم: من در منزل نمازم را می‌خوانم و سپس به مسجد می‌روم، حضرت فرمود: «كذلك أصنع أنا»؛ «من نیز چنین می کنم». «۶» روایت دیگر نیز نشان می‌دهد که روز جمعه، امام برای اقامهٔ نماز جمعه به مسجد نرفته است و توجیه شیخ حرّ عاملی آن است که چون امام جمعه فاسق بوده، آن حضرت شرکت نکرده است. «۷»

گویا قدیمی‌ترین گزارش مربوط به اقامهٔ جمعه در جامعهٔ شیعه مربوط به مسجد براثا،

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳، ش ۸۱

(۲) الجعفریات، ص ۴۳؛ مستدرک، ج ۶، ص ۱۳

(۳) مستدرک، ج ۶، ص ۷

(۴) الکافی، ج ۳، ص ۳۷۵، ش ۷؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۵۱

(۵) التهذیب، ج ۳، ص ۲۸، ش ۹۶: اذا صلّوا الجمعهٔ فی وقت، فصلّ معهم و لا تقومن من مقعدك حتی تصلی رکعتین اخریین.

(۶) التهذیب، ج ۳، ص ۲۴۶، ش ۶۷۱؛ وسائل، ج ۷، ص ۳۵۰

(۷) التهذیب، ج ۳، ص ۱۳، ش ۴۷؛ وسائل، ج ۷، ص ۳۲۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۳

مسجدی خارج از شهر بغداد است. این مسجد یکی از مساجد متبرك و مورد علاقهٔ شیعیان بوده و زمانی خطیب آنان در آن مسجد خطبهٔ نماز جمعه می‌خوانده است. راوی این گزارش، ابن جوزی است که از خطبهٔ خطیب شیعه یاد کرده، اما روشن نیست که این خطبهٔ نماز جمعه باشد، گرچه شاید بتوان گفت که از قرائن ذکر شده، می‌توان چنین استفاده‌ای را کرد. «۱» ابن جوزی در ضمن حوادث سال ۴۲۰، با اشاره به خطبهٔ خطیب شیعی در مسجد براثا، به ممانعت حکومت از وی و دستگیریش اشاره کرده و از سندی یاد می کند که در ردّ آن خطبه نگاشته شده و زمین را برای نصب امام جمعه جدیدی از سوی حکومت فراهم کرده است. در این نامه آمده است که خطیب شیعه پس از درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله افزود: «و درود بر برادرش آن انسان الهی که با جمجمه سخن گفت، مرده را زنده کرد و با اصحاب کهف سخن گفت» «۲» این سند بسیار تند نوشته شده و در آن، مسجد براثا محل اجتماع کفره و زنادقه خوانده شده است. ابن جوزی در ضمن حوادث سال ۳۴۹ نیز اشاره به درگیری‌های شیعه و سنی در بغداد و تعطیل نماز جمعه در همهٔ مساجد جز مسجد براثا کرده است. «۳»

آدم متز بر اساس گفته‌های ابن جوزی و با اشاره به اینکه این مسجد در دست شیعیان بوده، اقامهٔ جمعه را نیز توسط آنان دانسته است. «۴» روشن است که این وقایع در روزگار آل بویهٔ شیعی بوده است. از این تاریخ جلوتر، حوادث مربوط به سال ۳۱۳ قابل توجه است؛ خطیب بغدادی با اشاره به منطقهٔ براثا، به مسجد آن اشاره می کند که «گروهی منسوب به تشیع، به قصد اقامهٔ نماز و نشستن به آن مسجد می‌روند. زمانی که به مقتدر عباسی خبر رسید که رافضی‌ها برای شتم صحابه و خروج از طاعت در آنجا اجتماع می کنند، دستور داد تا در روز جمعه، هنگام نماز به آنان حمله کنند. سپاهیان وی پس از حمله، به دستگیری افراد موجود در مسجد پرداختند و آنان را معاقبه و برای مدتی طولانی حبس کردند.

سپاهیان، مسجد را منهدم کردند و با زمین برابر ساختند. این مسجد تا سال ۳۲۸ خراب بود تا آن که بجکم آن را بنا کرد. «۵» گزارش کامل‌تر را ابن جوزی به دست داده که این واقعه در روز ۲۴ صفر سال ۳۱۳ بود و سی نفر هنگام نماز در مسجد حضور داشتند. وی اظهار

---

(۱) آدم متز از متن المنتظم چنین برداشت کرده است نک: تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱، ص ۷۹

(۲) المنتظم، ج ۱۵، صص ۱۹۸- ۱۹۹

(۳) المنتظم، ج ۱۴، ص ۱۲۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۵۳۳

(۴) تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۸۶

(۵) خطط بغداد فی العهود العباسیهٔ الاولی، (ترجمهٔ صالح احمد العلی، بغداد، ۱۹۸۴) صص ۱۱۳- ۱۱۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۴

داشته است که این افراد اسماعیلی مذهب بوده‌اند. «۱»

متأسفانه اطلاعات این مآخذ در مصادر شیعی نیامده و نمی‌توان دربارهٔ صحّت و سقم آن‌ها چندان به جد سخن گفت. آنچه مسلم است این که این مسجد مورد علاقهٔ شیعیان بوده و به ویژه در دورهٔ اخیر، پس از روی کار آمدن بویهیان، امامیه بر آن مسلّط بوده‌اند.

پس از آن، یک متن تاریخی با ارزش از کتاب نقض که در نیمهٔ قرن ششم هجری تألیف شده در دست داریم که اقامهٔ جمعه در شهرهای شیعه را گزارش کرده و در عین حال شرط اذن امام برای وجود آن را یادآور شده است. می‌دانیم که کتاب نقض در ردّ بر کتاب بعض فضائح الروافض نوشته شده که نویسنده آن، شیعیان را به ترک اقامهٔ جمعه متهم ساخته و عبد الجلیل در پاسخ او چنین نوشته است:

«... از کجا مسلم است که شیعت نماز آدینه نکند که معلوم است از مذهب بو حنیفه که در شهری منعقد باشد که هر صنفی از اصناف محترفه و صناع [پیشه‌وران و صنعتگران] در آن شهر باشند و گر یکی در باید [نباشد] وجوب ساقط باشد و به مذهب شافعی باید که چهل نفس حاضر باشند تا نماز آدینه واجب باشد و گر کمتر از این عدد باشند، واجب نباشد و به مذهب اهل بیت- علیهم السلام- چنان است که چون هفت شخص باشند، نماز آدینه دو رکعت واجب باشد بعد از خطبه؛ پس نماز آدینه در وجوب به مذهب شیعت مؤکدتر است از آنکه به مذهب فریقین.» «۲» همچنین صاحب فضایح الروافض در فضیحت بیست و یکم کتابش گفته است: رافضی نماز آدینه و نمازهای عید به مصلیگاه مسلمانان نکنند و گویند:

موقوف است به آمدن امام، و غزو نکنند تا امام نیاید. «۳» شیخ عبد الجلیل جوابش می‌گوید: به مذهب بو حنیفه اگر یکی پیشه‌ور در شهر نباشد، وجوب ساقط باشد؛ و به مذهب شافعی تا چهل نفس نباشند واجب نباشد؛ به مذهب شیعت نیز چنان است که امام معصوم باید که حاضر باشد یا قائم مقام او تا نماز آدینه واجب باشد، و گر به مذهب فریقین بی‌شرط واجب نباشد و خللی نکند، به مذهب شیعت نیز چون اگر وجوب آن موقوف باشد بر شرطی، هم نقصانی نکند؛ و آن چه گفته در غزو روا ندارند کردن بی‌وجود امام و ظهور آن را نیز همین حکم است که گفته شد. «۴»

بدین ترتیب قزوینی بر آن است تا نشان دهد اقامهٔ جمعه بر حسب آرای فقهی شیعه، سهل‌تر اقامه می‌شود تا بر حسب نظرات فقهی دیگر مذاهب. این همان سخنی است که

---

(۱) المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۴۸

(۲) نقض، ص ۳۹۵

(۳) نقض، ص ۵۵۱

(۴) نقض، ص ۵۵۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۵

علامه و شهید و دیگران از کتاب نهج الفرقان إلی هدایة [نهج] الایمان عماد الدین طبری آورده‌اند که: «إنّ الامامیة أکثر ایجابا للجمعة من الجمهور و مع ذلک یشنعون علیهم لترکها حیث انهم لم یجوّزوا الایتمام بالفاسق و مرتکب الکبائر و المخالف فی العقیدة الصحیحة». «۱»

با این حال، عبد الجلیل قزوینی شرط حضور امام برای وجوب آن را پذیرفته و در توجیه آن می‌نویسد: «وگر روا باشد که با فقد غربالگری و درزن کنی «۲» وجوب نماز آدینه ساقط باشد، چنان که شیعه گویند، با فقد امام معصومی نماز آدینه فریضت، به جماعت ساقط باشد، با آن قیاس می‌باید و نیک تأمل باید کردن تا فایدت حاصل آید». «۳»

عبارت بالا ـ اشاره به این نکته است که چنان که بر اساس شرایط ابو حنیفه، با نبودن پیشه‌وری خاص در شهر، «وجوب» نماز جمعه ساقط شود، چرا طبق قول شیعه با فقد امام معصوم علیه السلام «وجود» آن ساقط نشود؟ چگونه شرایط ابو حنیفه با تمام بی‌اهمیتی‌اش رعایت می‌شود ولی به شرط مهمی که شیعه مطرح کرده، توجهی نمی‌شود؟

روشن است که قزوینی خود اذن امام معصوم را شرط وجوب اقامهٔ جمعه می‌دانسته، با این حال، گزارش اقامهٔ نماز جمعه را در شهرهای شیعه آورده است. ممکن است که شیعیان، قائل به وجوب تخییری بوده و نماز جمعه را بر این اساس اقامه می‌کرده‌اند. عبارت عبد الجلیل چنین است: «بحمد الله و منّه، در همهٔ شهرهای شیعت، این نماز برقرار و قاعده هست و می‌کنند، با خطبه و اقامت [امامت، جماعت] و شرایط چنانکه در دو جامع به قم و به دو جامع به آوه و یک جامع به قاشان و مسجد جامع ورامین و در همهٔ بلاد شام و دیار مازندران. و انکار این، غایت جهل باشد.» «۴» ممکن است وجود مساجد جامع در شهرهای شیعه، دلیل دیگری بر اقامهٔ جمعه در آن‌ها باشد، هر چند بعید نیست که این مساجد مانند دیگر شهرها به دست حکام سنی بنیادگذاری شده باشد.

دربارهٔ مسجد جامع قم یا مسجد عتیق گفته شده که به عهد سلجوقیان ساخته شده است. بانی این مسجد امیر ابو الفضل عراقی بوده که از نگاه عبد الجلیل قزوینی؛ عالم شیعی قرن ششم، از بزرگان و امیران شیعه بوده است. عبد الجلیل می‌نویسد:

«امیر ابو الفضل عراقی در عهد سلطان طغرل کبیر مقرّب و محترم بود، با روی شهر ری با روی قم و مسجد جامع عتیق قم منارها فرمود. مشهد و قبهٔ ستی فاطمه بنت موسی بن

---

(۱) الشهاب الثاقب، ص ۳۸. همگونی عبارت‌های قزوینی و عماد الدین طبری را علی رضا تجلی (م ۱۰۸۵) در رسالهٔ ردّیهٔ خود که در همین مجموعه به چاپ رسیده آورده است.

(۲) درزن بر وزن برزن، به معنای سوزن است و کسی را نیز گویند که حلقه بر در زند (محدث ارموی)

(۳) نقض، ص ۳۹۴

(۴) همان، ص ۳۹۵

جعفر- علیهما السلام- او کرد و خیرات بی‌مرّ که به ذکر همه، کتاب بیفزاید». «۱» «او در جای دیگر از دو جامعی یاد می‌کند که ابو الفضل عراقی در بیرون شهر قم و کمال ثابت قمی در میان شهر ساخته و مقصوره‌های با زینت و منبرهای با تکلف و منارهای رفیع». «۲»

از این خبر به دست می‌آید که شهر قم از قدیم مسجد جامع داشته که در عهد سلجوقیان، امیری شیعی به نصب مناره بر مسجد جامع همّت گماشته است. عبد الجلیل در عبارت پیشین تصریح دارد که شیعیان در مسجد جامع قم و چند شهر دیگر نماز جمعه اقامت می‌کرده‌اند. می‌دانیم که شهر قم از آغاز، از سنیان تهی بوده و جز حاکم شهر که از طرف خلافت عباسی نصب می‌شده و احتمالا برخی دیگر از کارگزاران شهر، سنی دیگری در شهر نبوده است. متأسفانه اطلاعات دیگری دربارهٔ دیگر شهرهای شیعی نداریم جز

آنکه با توجه به مجموع توضیحات عبد الجلیل، توجه داشته باشیم که دست کم برخی از شیعیان، از نظر فقهی در این زمینه، با توجه به شرطیت حضور امام معصوم، مشکلاتی داشته‌اند. از مورد دیگری که آگاهی اندکی داریم یادی است از سید ابو الحسن کربلایی در قرن نهم، او «بر منابر اسلام خطبهٔ معهود از اسامی گرامی خلفای راشدین منصرف گشته به نام شریف ائمهٔ اثنی عشر موشّح کرد» به دنبال آن وی را از خواندن خطبه منع کردند به این استدلال که «لا محالهٔ ائمهٔ اثنا عشر در خطبهٔ معهود بر سبیل استمرار در ضمن اجمال و علی آله الأطهار مندرجاند.» «۳» قاعدتا باید مقصود خطبهٔ جمعه باشد و البته روشن است که از این گزارش بهرهٔ چندانی در تاریخچهٔ نماز جمعه نزد شیعیان نمی‌توان برد.

در آثار فقهی مربوط به نماز جمعه در دورهٔ صفوی، همواره به این مسألهٔ عنایت می‌شد که آیا علمای شیعه نماز جمعه را اقامه می‌کرده‌اند یا نه. یا به تعبیر دیگر، سیرهٔ عملی میان علمای شیعه در تاریخ چه بوده است. در این باره، تقریبا این نظر پذیرفته شده است که با توجه به عدم اقامهٔ جمعه، آنان قائل به وجوب عینی نماز جمعه نبوده‌اند.

۳- نماز جمعه در عهد صفوی

منابع موجود حکایت از آن دارند که در دورهٔ صفویه، نماز جمعه در جامعهٔ تازه شیعی‌شدهٔ

(۱) همان، ص ۲۱۹. در چاپ نخست نقض، ص ۲۲۰ دربارهٔ مسجد جامع عتیق آمده «به مسجد جامع عتیق قم منارها فرمود». برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ مسجد جامع عتیق نک: مدرسی طباطبائی، تربت پاکان، ج ۲، صص ۱۰۹- ۱۲۰

(۲) نقض، صص ۱۹۴- ۱۹۵. در تربت پاکان، ج ۲، ص ۱۱۰ آمده که مسجد بیرون شهر همین مسجد امام حسن عسکری علیه السلام و مسجد داخل شهر، مسجد جامع عتیق است.

(۳) مقامات جامی، (تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۷۱) ص ۱۴۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۷

ایران، به آرامی اهمیت یافته است. پیش از صفویان، اقلیت‌های شیعی فراوانی در سراسر ایران بودند؛ اما به دنبال پیروزی، بیشتر شهرهای مرکزی ایران به تشیع گرویدند. با آمدن فقیهان عرب و سپس عجم به صحنهٔ سیاست، زمزمهٔ اقامهٔ جمعه در شهرهای مختلف مطرح شده و محقق کرکی نخستین فقیهی بود که به جد به این امر توجه کرد.

توجه نخستین فقیه برجستهٔ موافق با دربار صفوی به امر نماز جمعه، نشانگر مطرح شدن همزمان مسأله نماز جمعه با پیدایش دولت صفوی است؛ چیزی که اساسا تردیدی در آن وجود ندارد صفویان با آغاز حکومت رسمی خود، در ایجاد مناصب دینی، مانند صدارت و یا شیخ الاسلامی- همانند بسیاری از مناصب دیگر حکومتی- در چارچوبهٔ سیاست‌های خود، از حکومت‌های پیشین یا معاصر حاکم در منطقه، به ویژه دولت عثمانی تأثیر پذیرفتند. آن زمان، نماز جمعه در سراسر کشور عثمانی برگزار می‌شد و اکنون که شیعیان حکومت مستقلی تشکیل داده و مناصب دینی خود را در سطحی قابل توجه شکل داده‌اند، چرا نماز جمعه را برپا ندارند؟ البته شاهدی بر این که شاهان صفوی دستور به برگزاری نماز جمعه داده باشند، در دست نیست. آنچه وجود دارد این است که تأسیس حکومت مستقل شیعی نقش مهمی در پیدایش زمینهٔ تاریخی این تفکر داشته است. فقهای شیعه بر این باور بودند که نظر ائمهٔ معصوم- علیهم السلام- در باب نماز جمعه و تأمل در اقامهٔ آن، نه عدم اقامهٔ آن به طور مطلق، بلکه ترک اقامهٔ آن با حاکمان سنی بوده است و اینک که آن وضع از میان رفته، شیعیان می‌توانند با وجود سلطان عادل یا نایب عام، نماز جمعه را بپادارند.

بنا به برخی از شواهد، طرح نماز جمعه در روزگار صفویان، در زمان نخستین شاه صفوی صورت گرفته است. در این زمان، شیعیان به دلیل عدم اقامهٔ نماز جمعه، مورد انتقاد علمای سنی عثمانی قرار گرفتند. در کنار آن توجه عالمی برجسته مانند محقق کرکی به

این مسأله، سبب شد تا زمینهٔ اقامهٔ آن در ایران فراهم گردد. در این که آیا نماز جمعه در زمان شاه اسماعیل نیز برگزار شده است یا نه، شاهدی تاریخی نیافتیم؛ در حالی که مرحوم آیهٔ الله بروجردی نوشته‌اند: «شاه اسماعیل صفوی در قبال دولت عثمانی متمایل به اقامهٔ جمعه شده، خود به انتخاب ائمهٔ جمعه برای شهرهای مختلف پرداخت.» «۱»

میرزا علی رضا تجلی مانند بسیاری از مخالفان برگزاری نماز جمعه، بر این باورند که قول به وجوب عینی را شهید ثانی [م ۹۶۵] درآورد و پس از آن به دیگران سرایت کرد. عین عبارت وی در رساله‌اش چنین است: «و قول به وجوب عینی تا به زمان شیخ زین الدین در

(۱) البدر الزاهر فی صلاهٔ الجمعهٔ و المسافر، ص ۷

میان علمای ما نبوده؛ و هیچ یک از سابقین به آن قایل نشده‌اند و همانا که در اواخر عمر، شیخ زین الدین در حوالی نهصد و شصت از هجرت که در این باب رساله نوشت، شروع شد؛ و در ترویج این قول و جمعی دیگر که بعد از او آمدند و خواهش مفرط به امامت جماعت داشتند، از پستان افادهٔ او شیر سست شده، مبالغه‌ها افزودند.»

آنچه مسلم است این که اقامهٔ جمعه در دورهٔ طولانی سلطنت طهماسب (۹۳۰- ۹۸۴) جدی‌تر شد. توضیحات شیخ حسین بن عبد الصمد (م ۹۸۴) دربارهٔ اقامهٔ نماز جمعه در این عهد مفید می‌نماید. او در رسالهٔ عقد الحسینی یا العقد الطهماسبی می‌گوید: از جمله چیزهایی که انجام آن در زمان ما ضروری است، نماز جمعه است و این برای دفع تشنیع اهل سنت است که بر این باورند که [شیعیان] با خدا و رسول مخالفت می‌کنند و علما اجماع بر ترک آن دارند و ظاهر حال نیز موافقت با آن‌ها دارد. [انجام این نماز] یا باید از طریق وجوب تخییری و یا وجوب عینی باشد؛ چرا که ادلهٔ قطعی روشنی بر وجوب آن از نظر قرآن، احادیث رسول صلی الله علیه و آله و ائمه وجود دارد که صحیح و صریح بوده و نمی‌توان آن‌ها را تأویل کرد.

وی در ادامه، به نقل برخی از اختلافات فقهی دربارهٔ اشتراط یا عدم اشتراط حضور امام و یا مجتهد پرداخته و سپس می‌نویسد: «اکنون- بحمد الله- هیچ عذری در ترک آن نداریم، بر خلاف متقدمان ما که عذرشان در ترک نماز جمعه روشن بود؛ زیرا امامان جمعه را حکام جور نصب می‌کردند و آنان نیز فسّاق را بدین کار می‌گماشتند و شیعیان نمی‌توانستند امام مورد رضایت خود را برگزینند». «۱»

از آنچه شیخ حسین گفته، نکات متعددی به دست می‌آید. او از دوستان شهید ثانی (۹۱۱- شهید در رجب ۹۶۵) بوده و چنان که می‌دانیم شهید اعتقاد به وجوب عینی نماز جمعه داشته است. شهید در رسالهٔ نماز جمعهٔ خود به مشکلی که شیعیان به دلیل سلطهٔ خلفای جور و تعیین ائمهٔ فاسق برای نماز جمعه وجود داشته، اشاره کرده است. شیخ حسین هم چنین به رواج تشیع اشاره کرده و به زمینه‌هایی که با روی کار آمدن دولت صفوی فراهم شده، به خوبی توجه داده است. دخالت دولت صفوی را نیز در ترویج نماز جمعه ستوده است. شیخ حسین رسالهٔ مستقلی نیز دربارهٔ نماز جمعه دارد و در آنجا هم به عدم وجود مانع در این عهد برای اقامه جمعه تصریح کرده است. «۲»

منابع عصر صفوی، پس از اشارتی که روملو به شیخ علی کرکی، یعنی محقق کرکی در

(۱) العقد الحسینی، صص ۳۱- ۳۴

(۲) ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۰

توجهش به «اقامت فرایض و واجبات و اوقات جمعه و جماعات» «۱» دارد، از تلاش شیخ حسین بن عبد الصمد در اقامهٔ نماز جمعه یاد کرده‌اند. اسکندر بیک دربارهٔ او می‌نویسد:

«مراتب عالی فقاهت و اجتهاد او در معرض قبول و اذعان علمای عصر درآمده در اقامت نماز جمعه که بنابر اختلافی که علمای ملت در شروط آن کرده بودند و مدتهای مدید متروک و مهجور بود، به سعی بلیغ به تقدیم رسانیده، با جمعی کثیر از مؤمنین به آن اقدام می‌نمود». «۲» واله اصفهانی نیز دربارهٔ حسین بن عبد الصمد نوشته است: «چون مدتی بود که اقامت نماز جمعه بنابر اختلاف علما در شرایط وجوب، وقوع آن در میان مسلمانان متروک و مهجور بود، شیخ بزرگوار در ادای آن لوازم اهتمام به تقدیم رسانیده، گزاردن نماز جمعه را در میان ارباب ایمان شایع گردانید و تا درگاه آسمان جاه اقامت داشت، دقیقه‌ای از دقایق اقامت جمعه و جماعات فرو نمی‌گذاشت». «۳» سید حسین کرکی (م ۱۰۰۱) که در نیمهٔ دوم قرن دهم هجری یک قدرت روحانی برجسته‌ای در دربار صفوی در قزوین بوده، در مقدمهٔ رسالهٔ نماز جمعهٔ خود از شهرت فتوای وجوب عینی نماز جمعه در روزگار خود میان علما و طلاب سخن می‌گوید و بر آن می‌شود تا در رسالهٔ خود وجوب تخییری آن را ثابت کند. «۴»

گفتنی است که طعنهٔ سنیان عثمانی به شیعیان دربارهٔ عدم اقامهٔ نماز جمعه تأثیر مهمی در تمایل بیشتر شیعیان به اقامهٔ نماز جمعه داشت. میر مخدوم شریفی که از سنیان قزوین بوده و در پردهٔ تقیه، به دروغ اظهار تشیع کرده و در دربار شاه اسماعیل دوم نفوذ کرده بود، پس از گریز از ایران، رساله‌ای در ردّ شیعه نوشت و در آنجا به همین مطلب پرداخت. وی ضمن اعتراضاتی که بر مذهب شیعه داشت، از جمله نوشته است: «از جمله اشکالات اینان، ترک جمعه و جماعت است». دربارهٔ نماز جمعه، علی بن عبد العال [محقق کرکی] در نوشته‌های خود، وجوب نماز جمعه را به حضور امام یا نایب او مشروط کرده و رساله‌ای در منع وجوب نماز جمعه نوشته است، «۵» به طوری که زین الدین عاملی [شهید ثانی] که علم دنیا در اختیارش بود، دریافت که چنین چیزی سبب تنفّر قلوب دیگران از مذهب آنان می‌شود. به همین دلیل، در برابر رسالهٔ کرکی، رساله‌ای نگاشته است. پس از آن، تندی‌هایی دربارهٔ تشیع و محقق کرکی کرده و در ادامه شعری از سنیان در نقد شیعه آورده است:

---

(۱) احسن التواریخ، ص ۲۴۹

(۲) عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۲۴۷ (به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۷۷)

(۳) خلد برین، ص ۴۳۳

(۴) نسخهٔ ش ۲۳۰ عمومی کتابخانهٔ گوهرشاد، برگ ۱۳۰

(۵) گفتنی است که رسالهٔ محقق کرکی در اثبات وجوب تخییری نماز جمعه است.

به مذهب که درست و به ملت که تمام جماع متعه حلال و نماز جمعه حرام

«۱» محقق سبزواری (م ۱۰۹۰) با تأکید بر اهمیت نماز جمعه می‌نویسد: «فرق مخالفین، تشنیعات عظیمه بر شیعه می‌کنند که نماز جمعه را با این همه تأکید که در قرآن و سنت واقع شده و وجوب آن متفق علیه فرق است، شیعه بر ترک آن اقدام می‌نمایند. لیکن تشنیع ایشان بی‌موقع است؛ چه، محققان علمای شیعه نماز جمعه را واجب عینی می‌دانند». «۲» این البته موضع وی و برخی از علماست و نسبت دادن آن به طور کلی به فقهای شیعه، محل تأمل است. سبزواری از تلاشهایی که از سوی علمای مخالف وجوب نماز جمعه با اقامهٔ آن می‌شود، چنین یاد کرده است:

لیکن در این زمان‌ها، بسیاری از علمای عصر- اصلحهم الله- بنابر غرض‌های نفسانی در وجوب نماز جمعه، مضایقه دارند و بعضی حکم به حرمت می‌کنند و در این باب متمسّک به شبهه‌های ضعیفهٔ سست‌تر از خانهٔ عنکبوت می‌شوند و غالب مردم عوامند، یا

نزدیک به عوام؛ به شبهات ایشان مغرور می‌شوند و جماعتی اعتماد بر ظاهر ایشان کرده، می گویند: ایشان در کمال دیانت و تقوایند؛ ما پیروی ایشان می کنیم؛ و از حقیقت حال بی‌خبرند و عقل‌های ایشان به تحقیق در این امور نمی‌تواند رسید. به این تقریب، هرج و مرج عظیم در این امر رو داده و جماعتی دیگر که اهلیت امامت نماز جمعه ندارند، امامت جمعه کنند و به همین قناعت نکرده، جماعتی را که اهلند و واجب الاطاعه‌اند و بر ایشان لازم است که تقلید و متابعت کنند، تفسیق و تجهیل و تضلیل می کنند؛ یعنی حکم به فسق و نادانی و ضلالت ایشان می‌کنند و گروهی از ضعیف عقلان، عوام را فریب داده به خود دعوت می کنند.

و چون اختلاف در میان مردم بسیار شده، سالها شده که ارباب دولت متوجه تمییز این امور و دفع مبطلان و تقویت اهل حق نمی‌شوند. حضرت واهب منّان- تعالی شأنه- نواب اشرف اقدس اعلی را توفیق آن بدهد که متوجه همهٔ امور شده، نظم و نسق شرعیات را به درجهٔ اعلی برساند و تمییز هر حقی بر وجه اکمل بجا آورد و محق را از مبطل متمیّز سازد و ارشاد خلایق بر وجه اکمل بجا آورد. «۳»

باید دانست که نماز جمعه حتی با وجود همراهی بسیاری از علما و دخالت حکومت، به سرعت شیوع نیافت؛ زیرا مخالفت‌های فراوانی با آن صورت گرفت. ملا محمد مقیم یزدی (م ۱۰۸۴) دربارهٔ شهر خود- یزد- می گوید: «چون نماز جمعه در شهر من متروک بوده و

---

(۱) تلخیص نواقص الروافض، میر مخدوم شریفی، برگ ۳۶ (نسخهٔ شخصی آیهٔ الله روضاتی).

(۲) روضهٔ الانوار، ص ۱۳۷

(۳) روضهٔ الانوار، ص ۱۳۹ در جای دیگری از تلاش‌های علی رضای تجلی در برخورد با محقق کرکی یاد کرده‌ایم.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۱

همچون سایر بلاد معروف و مشهور نیست، راهی جز آن نداشتم تا به همراه فرزندان و مریدانم اقامهٔ جمعه کنم؛ در حالی که بسیاری از بزرگان از من ناخشنود بوده و تنها اندکی حمایت می کرده‌اند». «۱»

از آنجا که سنّت اقامهٔ نماز جمعه در میان شیعیان نبود، و فتواهای مخالف با اقامه فراوان وجود داشت، رسمیت بخشیدن به این امر با دشواری‌های زیادی مواجه شد. بخش عمده‌ای از این دشواری‌ها، جنبهٔ علمی- فقهی داشت؛ چرا که حکم نماز جمعه چندان واضح و روشن نبود. در اواخر دورهٔ صفوی، عالمی نوشت: «مسائل دینی بر دو قسم است:

اول آن است که مشخص نیست که مذهب شیعه و طریقهٔ ایشان در آن مسأله کدام است؛ مثل نماز جمعه که حرمت آن یا وجوب فی الجملهٔ آن در زمان غیبت صاحب الزمان- صلوات اللّه علیه- معلوم نیست که کدام یک از این دو طریق مذهب شیعه بوده. این قسم از مسائل را مسائل خلافی می گویند. اگر کسی قائل شود که نماز جمعه در غیبت معصوم حرام است و دیگری قائل باشد که نماز جمعه در غیبت معصوم واجب است فی الجمله؛ بر هیچ یک از دو کس واجب نمی‌شود که به نوشتن کتاب و رساله، آن دیگری را قائل به مقالهٔ خود کند». «۲»

با این حال، به نظر می‌رسد که طرفداران آن بر اوضاع غلبه کرده و توانستند نماز جمعه را برقرار کنند.

با همه عنایتی که دولت صفوی به مسألهٔ نماز جمعه می‌توانست داشته باشد، «۳» باید دانست که غالب آن دسته از فقها که قائل به وجوب عینی نماز جمعه بودند و اینان بیشتر اخباری‌ها هستند، اساسا شرط وجود امام معصوم و نایب خاص و عام او را در عصر غیبت لازم نمی‌دیدند تا نیازی به سلطان یا دیگر صاحب منصبان باشد. در واقع اینان نماز جمعه را منصبی حکومتی نمی‌دیدند؛ با این حال، در عمل، اقامهٔ جمعه، دست کم در شهرهای مهم، توسط کسانی بود که منصوب از طرف حکومت بودند.

به هر روی می‌توان گفت که این مسأله از دیدگاه کلیهٔ فقها، در بعد فقهی آن، ارتباطی با سلطان نداشت؛ اما چون بسیاری از مسائل

عملا در محدودهٔ اختیارات سیاسی و رسمی سلطان شیعه بود، از این رهگذر تناقضی میان قدرت فقیه و قدرت شاه به وجود می‌آمد. این تناقض می‌توانست به این ترتیب حل شود که هر چند امام جمعه را شاه تعیین می‌کرد، اما طبعا وی می‌بایست فقیه جامع الشرایطی را بدین سمت منصوب نماید؛ فقیه منصوب، که از نظر فقهی خود را نصب شده از ناحیهٔ ائمهٔ معصوم- علیهم السلام- می‌دانست، لزومی

---

(۱) الحجة فی وجوب صلاة الجمعة، صص ۵۷- ۵۸

(۲) رسالة فی الغناء، ص ۱۹۸

(۳) نک: روضات الجنات، ج ۶، ص ۸۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۲

نمی‌دید از اقامهٔ جمعه خودداری کرده، حکم شاه و تعیین او را رد کند. بدین جهت، ساختن مسجد شاه اصفهان [در اصل: مسجد عباسی] به منظور اقامهٔ جمعه «۱» و جماعت در آن، به همین دلیل بوده و امام جمعه و جماعت این مسجد رسما از طرف شاه برگزیده می‌شد.

حتی با وجود آنکه قائلان به وجوب عینی، محدوده‌ای برای قدرت مجتهد و یا حکومت شاه قائل نبودند، در عمل مجتهدان قدرتمند که عنوان شیخ الاسلام، صدر و یا ملاباشی داشتند، در کار تعیین امامان جمعه نقش اساسی داشتند.

صاحب روضات در شرح زندگی مرحوم آخوند ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰) می‌نویسد: «او نخستین کسی است که منصب امامت جمعه را در دو مسجد بزرگ، بعد از دو امام اقدم؛ سید داماد (۱۰۴۱) و شیخ بهایی (م ۱۰۳۰) عهده‌دار شد. این پس از زمانی بود که سال‌ها وضع برگزاری نماز جمعه نامنظم بوده، گاه صاحب ذخیره- محقق سبزواری- و در برخی اوقات شیخ لطف الله اصفهانی آن را اقامه می‌کردند. سپس کار بر آخوند مستقر شد و تا به امروز از بیت او خارج نشده است ... پس از وی فرزندش علامه محمد باقر مجلسی عهده‌دار آن گردید». «۲»

گفتنی است که در برخی از موارد، حتی داشتن منصب شیخ الاسلامی ربطی به قائل به وجوب عینی بودن نماز جمعه یا حتی وجوب تخییری نداشت. شخصی چون علی نقی کمره‌ای که زمانی شیخ الاسلام شیراز و پس آن اصفهان بوده و حتی به منصب شیخ الاسلامی رسید، رساله‌ای در حرمت اقامهٔ جمعه در عصر غیبت نوشت. «۳» هم چنین آقا شیخ ابراهیم مشهدی، شیخ الاسلام مشهد نیز رساله‌ای در تحریم اقامهٔ جمعه در عصر غیبت نوشته است. «۴» آقا جمال خوانساری (م ۱۱۲۲) نیز که از شخصیت‌های برجستهٔ این دوره بود و مراودات فراوانی با شاه سلطان حسین داشت، رساله‌ای دربارهٔ عدم عینیت نماز جمعه دارد. «۵» بدین ترتیب علما نشان دادند که از نظر فقهی استقلال فکری خود را دارند.

این نیز افزودنی است که کسانی مانند میر داماد و شیخ بهایی، از بزرگان علمای عصر شاه عباس اول، قائل به وجوب تخییری نماز جمعه بودند و همین مقدار برای فراهم شدن زمینهٔ

---

(۱) این نکته‌ای است که در کتیبهٔ سر در مسجد عباسی اصفهان قید شده است: قد تمت بعون الله و حسن توفیقه عمارة المسجد الذی حرّی به أن یکون جامعا لما صلیت صلاة الجمعة بشرائطها. بنگرید: گنجینهٔ آثار تاریخی اصفهان، ص ۴۲۹

(۲) روضات الجنات، ج ۲، صص ۱۲۲- ۱۲۳

(۳) رک: ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۷؛ خوانساری، روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۸۲. مقالی مستقل در این مجموعه به وی اختصاص داده شده است.

(۴) ذریعه، ص ۶۳

(۵) رک: فهرست کتابخانه مجلس، ج ۱۳، ص ۳، ۳۰۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۳

اقامهٔ جمعه به صورت رسمی، بسیار مؤثر بوده است. اقامهٔ نماز جمعه، به گونه‌ای رابطهٔ دینی مردم با حکومت را برقرار می‌کرد. این ارتباط، از یک سو برای دربار صفوی مفید بود و از سوی دیگر برای علمای ملت که می‌توانستند نقش خود را در این جامعه در دفاع از دین و مردم بهتر ایفا کنند. طبیعی بود که کسانی از آن سوء استفاده نیز می‌کردند.

لازم به یادآوری است که شیخ الاسلام اکثر شهرهای کشور، با مشورت و یا حتی با حکم شیخ الاسلام دار السلطنهٔ اصفهان تعیین می‌شدند و در این زمینه، برای نمونه، حکم شیخ بهایی را دربارهٔ تغییر محل شیخ الاسلامی عالمی از یزد به مازندران، در دست داریم. «۱»

از این طریق بود که ائمهٔ جمعه می‌توانستند بر کارهای حکام محلی نظارت داشته و از پایمال شدن حقوق بسیاری از محرومان جلوگیری نمایند. بدیهی است وقتی تنها اجرای عرفیات در محدودهٔ اختیارات حکام محلی قرار می‌گرفت و نوعا قانونی هم وجود نداشت که حکام در چارچوبهٔ آن عمل کنند، نفوذ علما در آن‌ها و محبوبیتشان در دل‌های مردم و تعیین‌شان به مقام شیخ الاسلامی و امامت جمعه، آنان را به صورت سپری در مقابل تجاوزات حکام درمی‌آورد. «۲»

در اینجا مناسب است تا اطلاعاتی را که مرحوم آخوند ملا محمد تقی مجلسی دربارهٔ اقامهٔ نماز جمعه در دورهٔ صفوی آورده است، نقل کنیم، وی نویسد: « [از برخی روایات] چنین ظاهر می‌شود که وجه ترک نماز جمعه همین بود که چون همیشه پادشاهان سنی بودند و خود می‌کردند یا منصوب ایشان و شیعیان از روی تقیه نمی‌کردند یا با ایشان می‌کردند تا آن که حق سبحانه و تعالی به فضل عمیم خود پادشاهان صفویه را- انار الله تبارک و تعالی برهانهم- مؤید گردانید به ترویج دین مبین حضرات ائمهٔ معصوم- صلوات الله علیهم اجمعین- بعد از آن نماز جمعه را علانیهٔ بجا آوردند و اول کسی که بجا آورد، شیخ نور الدین علی بن عبد العالی بود. شنیدم از ابو البرکات و از جد خودم که چون شیخ علی به اصفهان آمدند، در مسجد جامع عتیق نماز جمعه بجا آوردند، تمام مسجد پر شد که دیگر جا نماند، و بعد از او شیخ حسین بن عبد الله- طاب ثراه- نماز جمعه بجا می‌آوردند و بعد از او مولانا عبد الله- طاب ثراه- و بعد از او سید الفضلاء میر محمد باقر داماد- نور ضریحه- و بعد از او شیخ بهاء الدین محمد- قدّس سرّه- بجا آوردند «۳» و در نجف اشرف مولانا احمد اردبیلی- قدّس سرّه- می‌کردند و در جبل عامل شیخ حسن و سید محمد و در مشهد مقدس میر محمد زمان- انار الله مراقدهم الزکیه- بجا آوردند. مجملا به برکت ایشان

---

(۱) فهرست کتابخانه ملی، ج ۵، ص ۲۷۴. احتمال اینکه نامه از شیخ بهایی باشد وجود دارد.

(۲) حدیقهٔ الشیعهٔ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی، شماره ۱۱۲۴، برگ ۴۵

(۳) درگذشت شیخ بهایی دست کم ده سال پیش از میر داماد بوده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۴

رواج شرع شد و بعد از آن ترک نشد و امید است که این دولت ابد پیوند متصل به ظهور حضرت صاحب الأمر- صلوات الله علیه- شود و همیشه شعایر اسلام و ایمان برپا باشد بجاه محمد و عترته الاقدسین». «۱»

«... و در زمان غیبت اگر خوفی نباشد و ندا کنند، واجب باشد و الّا فلا. و بالخاصه همیشه نماز جمعه بی‌خوف نبوده است، حتی در این بلاد که الحمد لله ربّ العالمین، با آن که پادشاهان صفویه- ادام الله ظلالهم علی کافّهٔ العالمین- می‌خواهند که همیشه شعایر ایمان و اسلام برپا باشد، طلبه در مقام نفی یکدیگر می‌شوند و بسیار است که سبب رفع آن می‌شوند، چون تخیل تفردی کرده‌اند و

می کنند و در هیچ طایفه آن قدر حسد نیست که در این طایفه». «۲»

۴- مشکلات اقامهٔ نماز جمعه در دورهٔ صفوی

در این دوران، مخالفت‌ها و موافقت‌های علما با نماز جمعه تأثیر خود را در شدّت و ضعف نماز جمعه داشته است، وجوب تخییری، راه را برای اقامهٔ آن فراهم می کرد، اما مخالفت‌ها نیز به طور جدی وجود داشت. محقق سبزواری در آغاز رسالهٔ خود به طور صریح می‌نویسد: «با وجود وجوب عینی نماز جمعه در عصر و زمان ما، حتی علما، صلحا و بزرگان در اهمال در برگزاری نماز جمعه متفق هستند و به گونه‌ای از آن فاصله گرفته‌اند که این طاعت در شهرهای ایمان رخت، بربسته است». گفتنی است که مخالفان نماز جمعه، بسیاری‌شان به شدت بر ضد محقق سبزواری فعالیت می کردند. شیخ علی نوادهٔ صاحب معالم- که خود فرزند شهید ثانی است- در رساله‌ای که بر ضد محقق نوشته، او را متهم به بی‌سوادی کرده، می‌نویسد: «وی عمرش را در نماز جمعه و جماعت صرف کرد در حالی که خواندن سورهٔ فاتحه و اذکار نماز را هم به درستی نمی‌دانست!» «۳» و می‌افزاید: «در حالی که وی توجه به بسیاری از واجبات یا منکرات ندارد، تلاش خود را منحصر در فراوان کردن نمازگزاران جمعه کرده است؛ چرا که این فزونی برای دکان دنیا مناسب است». «۴» هم چنین می‌نویسد: «وی زمانی خواندن دو نماز جمعه را در کمتر از یک فرسخ روا می‌شمرد؛ اما اکنون که موقعیتی یافته، از رأی خود برگشته تا همهٔ مردم به نماز وی بیایند». «۵» اتهاماتی که

---

(۱) لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص ۵۱۳

(۲) همان، ج ۴، ص ۵۳۹

(۳) روضات، ج ۲، ص ۷۲

(۴) همان، ص ۷۶

(۵) همان، ص ۷۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۵

شیخ علی نسبت به محقق مطرح کرده، بر اساس تصریح خود صاحب روضات، بی‌پایه و از روی بی‌انصافی است.

جدای از این قبیل برخوردها، مشکل عمده، اختلاف علمی بر سر وجوب نماز جمعه بود. به هر حال، شماری از مردم از فقهایی پیروی می کردند که نه تنها به وجوب نماز جمعه قائل نبودند بلکه اقامهٔ آن را در عصر غیبت حرام می‌دانستند. طبیعی بود که چنین مردمانی در مراسم نماز جمعه شرکت نکنند. عالمانی که به وجوب اعتقاد داشته و مهم‌تر منصب امامت جمعه در اختیارشان بود، انتظار داشتند که دولت در فراهم کردن زمینهٔ اقامهٔ نماز جمعه به آنان کمک کند. محقق سبزواری می‌نویسد»:

باید صدور و محتسبان و اهالی شرع، در اوقات دعا، مردم را بر اجتماع در مساجد و مواضع دعا و اشتغال به دعا جهت پادشاه و حامی ملک و ملت تحریض نمایند و در ساعتی که در روز جمعه، بیع و شراء ممنوع است، امر به تعطیل اسواق و اجتماع در مساجد و حضور جمعات بنمایند تا شعار دین و مراسم شرع را رونق و تازگی بوده باشد و به تدریج مراسم و لوازم شرع و ملت مشرف بر اندراس نگردد و از خاطره‌ها فراموش نشود. «۱»

فیض کاشانی در رسالهٔ اعتذاریه، از مشکلات عدیده‌ای که علمای مخالف وجوب نماز جمعه، در اقامهٔ نماز جمعه ایجاد می کردند، سخن گفته است.

۵- نماز جمعه در دورهٔ قاجار

نماز جمعه در دورهٔ قاجار، در ادامهٔ سیاست مذهبی دورهٔ صفوی، به صورت امری منصبی از طرف دولت قاجار درآمد؛ اما به موازات از دست رفتن اعتبار تمامی مناصب مذهبی پیشین، منصب نماز جمعه نیز اهمیت خود را در این دوره از دست داد. در واقع، زمانی که روابط علما با دولت نادری به دلایل مختلف، از جمله کاهش نفوذ علما، «۲» پس از تصاحب موقوفات توسط دولت و نیز سیاست سنی‌زدگی نادر به سردی گرایید، با همهٔ همراهی قاجارها، این روابط به بهبودی کامل نرسید و دوگانگی در قدرت سیاسی موجود در جامعهٔ ایران شدیدتر شد. دلیل عمدهٔ آن، ناسازگار بودن ساختار سیاسی قاجاریه به عنوان یک حکومت ایلی برای پذیرش موقعیت علما در مجموعهٔ هیأت حاکمه بود. با این حال، سنت‌های جاری از عصر صفوی، در برخی از زمینه‌های مربوط به سیاست مذهبی همچنان

---

(۱) روضة الانوار، ص ۶۰۳

(۲) نک: خاندان شیخ الاسلام، ص ۴۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۶

ادامه یافت.

یکی از سنّت‌های برجای مانده از عصر صفوی، انتخاب امام جمعه از طرف شاه بود.

«قاعده بر این قرار بود که پادشاه وقت، یک نفر را برای امامت جمعه در هر شهری و حتی در قصبات بزرگ جدا جدا تعیین می‌نمود». «۱» بر این اساس، نام امام جمعه نیز در فهرست وظیفه‌بگیران دولتی ثبت می‌گردید.

نام بسیاری از ائمهٔ جمعه شهرهای بزرگ؛ مانند تهران، اصفهان و مشهد در طول دورهٔ قاجاری ثبت شده است. بیشتر ائمهٔ جمعه اصفهان و تهران، از خاندان خاتون‌آبادی بوده‌اند و این نشانگر آن است که این انتخاب، افزون بر معیار علمی، جنبهٔ موروثی نیز یافته است. نکتهٔ دیگری هم به مرور مطرح شد و آن پیوند خانوادگی میان دربار قاجاری با خاندان امام جمعه بود. در چنین وضیعتی روشن بود که بحث «عدالت» در امام جمعه رو به ضعف می‌گرایید آن گونه که «امامت جمعه چون از طرف پادشاه وقت به کسی واگذار می‌شده، چندان جنبهٔ عدالت در آن کس شرط نبوده و فقط شرط آن واگذار شدن از طرف پادشاه بوده است.» «۲» امامت جمعه در دورهٔ صفوی، البته صورت موروثی نداشته است. به عکس و به ویژه در دورهٔ اخیر قاجاری، به طور نادر ممکن بود فردی غیر از خاندان امام جمعه که در اصل از سادات خاتون‌آبادی بودند، در تهران به این منصب دست یابد.

نکتهٔ دیگری که در اوایل دورهٔ نادر رخ داد، آن بود که منصب شیخ الاسلامی و امامت جمعه از یکدیگر تفکیک شد. مرحوم مهدوی در این باره نوشته است: «در اوایل حکومت نادر و قدرت یافتن او، [که] دو منصب روحانی؛ یعنی منصب امامت جمعه و شیخ الاسلامی در اعقاب علامهٔ مجلسی- علیه الرحمه- قرار گرفته بود» با مخالفت برخی افراد و موافقت نادر، این دو منصب از یکدیگر تفکیک شده؛ مقام شیخ الاسلامی به فرزندان محقق سبزواری واگذار گردید. «۳»

مرحوم معلم حبیب‌آبادی در مکارم الآثار- که شرح علمای دورهٔ قاجاری از سال ۱۱۹۴ به بعد است- پس از یاد از نخستین امام جمعهٔ اصفهان؛ یعنی میر عبد الباقی خاتون‌آبادی (م ۱۲۰۷)، فهرستی از امام جمعه‌های این شهر را در دورهٔ صفوی و قاجاری به دست داده است. وی دربارهٔ ائمهٔ جمعهٔ اصفهان تا سال ۱۲۴۸ می‌نویسد: بجز یکی از آنان، چندان در مقامات علمی مهم نبوده و امامت جمعهٔ اصفهان یک جنبه‌ای از ریاست و سیاست و تصرف در امور دنیوی و دولتی، بلکه در مورد دو نفر، جنبهٔ حکومت مطلقهٔ آن شهر را به

---

(۱) مکارم الآثار، ج ۱، ص ۸۰

(۲) همان، ج ۲، ص ۳۱۷

(۳) خاندان شیخ الاسلام، ص ۴۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۷

خود گرفت.» «۱»

بی‌توجهی به شرایط لازم در امام جمعه در دورهٔ قاجاری و وابسته شدن آنان به حکومت، سبب بی‌اعتمادی مردم به ایشان شد. در این شرایط، مردم مراجع دینی مستقل را ترجیح می‌دادند و در برابر امام جمعه نیز، خود را مکلف به دفاع از حکومت می‌دید. این مسأله را در تحوّلات مربوط به دورهٔ تحریم تنباکو تا مشروطه می‌توان دنبال کرد.

۶- رساله‌های نماز جمعه بیانگر عقاید سیاسی- فقهی شیعه

به دلیل آنکه شیعیان بحث امامت را در کتاب‌های کلامی خود آورده‌اند، در فقه، همانند سنیان، بابی با عنوان «احکام سلطانیه» منعقد نکرده‌اند و تنها برخورد عملی با حکّام از یک سو و لزوم اجرای برخی از احکام اجتماعی، قضایی و اقتصادی از سوی دیگر، ضرورت طرح برخی از مسائل رهبری و سلطانی از دیدگاه شیعیان را در کتب فقهی آنان فراهم آورده است. کتاب‌های قضا، حدود، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، از جملهٔ ابواب فقهی شیعه است که برخی از مسائل فقه سیاسی در آنجا مطرح می‌شود.

می‌دانیم که در امور «فرعی فردی»، نیاز به امام نیست و هر کس خودش آن‌ها را انجام می‌دهد، اما در امور اجتماعی و عمومی که در ارتباط با حاکمیت شکل می‌گیرد، افراد به تنهایی نمی‌توانند اقدامی صورت دهند؛ از این رو شرط وجود حاکم و حکومت در این گونه مسائل، بدیهی است. پس از دوران غیبت، رسیدگی به این امور مورد توجه فقها قرار گرفته و بنا به ادله‌ای که در دست آن‌ها بود، اجرای برخی از آن‌ها را مشروط به اذن امام معصوم و پاره‌ای دیگر را در عهدهٔ فقها و یا عدول مؤمنین می‌دانستند.

از جملهٔ این مسائل، یکی اقامه نماز جمعه بود که سیرهٔ عملی پیامبر صلی اللّه علیه و آله و هم چنین سیرهٔ خلفا، آن را با حاکم پیوند داد و روایات چندی نیز در این که این نماز باید همراه امام برگزار شود وجود داشت. بحث بر سر این مسأله ادامه یافت و برخی اقامهٔ آن را مشروط به اذن معصوم و برخی دیگر اجرای آن را به دست فقها- به دلیل آنکه مسأله مهم‌تر از آن (قضا) به آنان سپرده شده- کافی دانستند. برخی از فقها نیز هیچ نوع شرطی را در این ارتباط نپذیرفتند و آن را بسان نمازهای جماعت دانستند. ضرورت طرح این مسأله تا آنجا گسترش یافت که فقها در باب نماز جمعه نیز بحثی دربارهٔ اختیارات سیاسی فقیه مطرح کردند و هر کدام عقیده‌ای را برگزیدند و بدین وسیله، این فرع فقهی موقعیت و محلی مناسب- و لو مختصر- برای اینگونه مباحث برای خود کسب کرد.

---

(۱) مکارم الآثار، ج ۲، ص ۳۲۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۸

اولین رساله‌ای که به وسیلهٔ محقق کرکی نگاشته شد و در آن وجوب تخییری نماز جمعه به اثبات رسید، به صورت رساله‌ای در باب از «ولایت فقیه» در آمد. او وجود امام معصوم و یا نایب خاص او را شرط اقامهٔ جمعه دانست و در عین حال وجود نایب عام را نیز برای اقدام به این واجب در عصر غیبت کافی شمرد. طبیعی چنان بود که وی با پذیرفتن اختیارات ویژهٔ فقها، نماز جمعه را واجب بشمارد، اما با احترام به آرای فقهای گذشته که نوعا وجوب عینی آن را در عصر غیبت نمی‌پذیرفتند، آن را واجب تخییری دانست تا با اجماع علما دایر بر قول به «عدم وجوب عینی»، مقابله نکرده باشد. او برای اثبات اینکه نائب عام با نایب خاص تفاوتی ندارد؛

ادلّهٔ ولایت فقیه را عنوان کرد. در این نوشته، مروری بر رسالهٔ وی خواهیم داشت.

بعـد از او کسانی که در ردّ و یا تأییـد نظر وی رساله نوشـتند، مجبور بودنـد در این باب اظهار نظر کنند. در رسالهٔ «جمعهٔ من مسائل الجمعهٔ» فصل‌هایی با عناوین: «هل الفقیه له صلوح النیابهٔ أم لا» و یا «فی أنّ انعقادها مشترط بالسلطان العادل أم لا» آمده است. «۱»

معمولاـ کسـانی که به وجوب عینی نمـاز جمعه قائـل بودنـد، شـرط اذن امـام معصوم در عصـر غیبت را نمی‌پذیرفتنـد تا چه رسـد به صلاحیت نیابت فقیه. قائلین به حرمت نیز اساسا اذن امام معصوم را- چه در حضور او و چه در عصـر غیبت- شـرط لازم می‌دانستند؛ از ایـن رو، اقامـهٔ جمعه را در عصـر غیبت، به دلیـل آن که شـرط لاـزم برای صـحّت آن موجـود نیست، روا نمی‌شـمردند. از سه نظر موجود دربـارهٔ نمـاز جمعه، در عمـل «وجوب تخییری» میـان فقها طرفـداران بیشتری پیـدا کرد؛ چنان که منصبی بودن نماز جمعه نیز طرفداران بیشتری یافت. در بسیاری از مباحث مربوط به شرط اذن امام معصوم یا نایب خاص و عام او، تحلیل‌هایی دربارهٔ مقصود از تعبیر امام، امام عادل، سلطان و غیر اینها صورت گرفته که می‌تواند منبعی برای فقیه سیاسی شیعه باشد. در این باره، قائلین به وجوب تخییری به طور معمول، می‌پذیرنـد که مقصود از امام عادل، امام معصوم باشـد، اما اختیارات فقیه را بر اساس ادلهٔ ولایت فقیه، شامل مجتهـد جامع الشـرائط نیز می‌داننـد. قائلین به وجوب عینی آن در عصـر غیبت، اساس تعبیر امام را در این روایات، به معنای معمولی امام جماعت می‌دانند. در برابر، قائلین به حرمت، این تعبیر را منحصر در امام معصوم عنوان می‌دانند.

۷- انتقادها

مروری بر تاریخ دورهٔ صفوی می‌تواند نشان دهد که بیشتر علما، روابط مناسبی با دربار

---

(۱) نک: فهرست کتابخانه آیهٔ الله مرعشی، ج ۸، ص ۲۲۱، مجموعهٔ ۳۰۲۲

صفوی داشته‌اند؛ حتی کسانی مانند فاضل هندی که قائل به حرمت اقامهٔ نماز جمعه در عصر غیبت بود، روابط مثبتی با دربار داشت. در این میان، روحانیونی هم یافت می‌شدنـد که نگاهی منتقـدانه به اوضاع داشـتند. این انتقاد، گاه متوجه روحانیونی نیز می‌شد که با حکومت روابـط نزدیک برقرار کردنـد و مصاحبت با درباریان داشـتند. شـماری از این انتقادها نیز در نقـد رفتار روحانیون شاغل در منصب امامت جمعه و غیره بوده است. در این باره، بیش از هر چیز، نقـدها روی ریاست طلبی و تبعات منفی آن و نیز بی‌سوادی این افراد دور می‌زده است. «۱» به هر روی، عالمان فراوانی بوده‌اند که به رغم داشـتن دانش کافی، کمتر موقعیتی به دست می‌آوردند و گاه همین سبب آزردگی آنان می‌شد.

مـا به درستی نمی‌دانیم که دامنـهٔ درستی این انتقادها تا چه انـدازه بوده است. اما وجود یک نمونـهٔ شاخص که نمونه‌های چنـدی در آن آمـده است، اصـل وجود این نگرش انتقـادی را نشان می‌دهـد. عبـد الحی رضوی کاشانی از علمای جوان سال‌های پایانی عصر صفوی که روزگار نادر را نیز درک کرده و تا اواسط قرن دوازدهم زنـده بوده است، فصـلی از کتاب حدیقهٔ الشـیعهٔ خود را به نماز جمعه اختصـاص داده است. مـا این متن را در انتهـای همین بخش آورده‌ایم. وی در آنجـا، افزون بر مبـاحث علمی خود دربارهٔ نماز جمعه و انکـار وجوب عینی آن در عصـر غیبت، نگـاهی تـاریخی و البته منتقـدانه به مسألـهٔ امـامت جمعه و افرادی که شاغـل در این منصب بوده‌انـد، ارائه کرده است. عمـدهٔ مبـاحث وی به تأثیر نوشـته‌های فاضل تونی دربارهٔ نماز جمعه است که قائل به حرمت اقامهٔ آن در عصـر غیبـت بـوده و بیشـتر در رد ملاـ محمـد سـراب کـه اعتقـاد به وجـوب اقامـهٔ آن داشـته، بـوده است. در اینجـا مروری بر انتقادهای او خواهیم داشت.

وی بر این باور است که رأی به عینیت اقامهٔ نماز جمعه در عصـر غیبت، از اختراعات جدیدی است که اهل ریاست داشته‌اند و چنین

قولی در فقهای پیش از عصر صفوی نبوده است. وی می گوید: از دیگر اختراعات اهل ریاست آن است که لفظ «امام» یا «سلطان عادل» موجود در روایات و متون کهن فقهی را اعم از امام معصوم و غیر معصوم دانسته و منحصر در امام معصوم نکرده‌اند. او هم چنین با اشاره به شرایطی که در متون کهن دربارهٔ اقامه کنندهٔ نماز جمعه آمده، بر آن است که حتی اگر مراد غیر معصوم باشد، چنان امامی با آن ویژگی‌ها در این زمان یافت نمی‌شود.

جدای از اینها، وی در زمینه‌های ریاست طلبی به چندین مورد اشاره می کند؛ از جمله

(۱) مانند همین مطالب را شیخ علی نوادهٔ صاحب معالم، نسبت به محقق سبزواری مطرح کرده است، روضات، ج ۲، ص ۷۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۰

حکایتی را از پدرش نقل کرده است که زمانی، شاه صفی از خلیفه سلطان خواست تا با احضار همهٔ علما، نماز جمعه‌ای برپا کند تا او نیز در آن شرکت جوید. امام جمعهٔ وقت، ملا محمد باقر خراسانی بود، وقت نماز، خلیفه سلطان از امام جمعه خواست که آن روز، به جای نماز جمعه، نماز ظهر را بخواند و او نیز چنین کرد. پس از آن، وی مورد انتقاد ملا محمد رفیعا قرار گرفت که چرا کسی که خود نماز جمعه را واجب عینی می‌داند، حاضر شده است به خاطر وزیر اعظم، نماز ظهر بخواند. «۱» این جز سازش با قدرت و به انگیزهٔ حفظ موقعیت، عامل دیگری نمی‌تواند داشته باشد. پس از آن، از وساطت ائمهٔ جمعه برای افراد مجرم که پشت سر آن‌ها نماز می‌خوانند انتقاد کرده، می گوید: «ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸)، امام جمعهٔ پرنفوذ قم، از شخصی راهزن با نام کاووس حمایت کرد و حمایت او سبب شد تا به جای اعدام، حکومت وی را به حبس ابد محکوم کند!» وی از خوش‌حالی ائمهٔ جمعه در وقت شلوغی مسجد و ناراحتی آنان در وقت خلوتی یاد کرده و این را ناشی از ریاکاری آنان دانسته است. همچنین از این که فرزند ملا محمد باقر خراسانی، که نماز جمعه را در مسجد حکیم اصفهان اقامه می کرده و از شاه خواسته است تا اجازه دهد وی در مسجد شاه نماز جمعه را بخواند، انتقاد کرده و او را متهم به ریاست طلبی و ریا کاری کرده است. همچنین از طلبه‌ای کاشانی یاد کرده که پس از تحصیل در اصفهان، به هوای امامت جمعهٔ این شهر به کاشان آمد، اما فرزندان امام جمعهٔ درگذشتهٔ شهر، اجازهٔ واگذاری منصب نماز جمعه را به او ندادند. وی به روستای خود باریکرسف رفت و چون نتوانست نماز جمعهٔ مفصلی راه بیندازد، از اندوه درگذشت. وی همچنین از یکی از ائمهٔ جماعت کاشان یاد کرده که مصاحبت با حاکم ظالم این شهر داشته و زمانی هم که حاکم درگذشت، وی ابتدا داخل قبر او رفت تا عذاب قبر نداشته باشد؛ کاری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای فاطمهٔ بنت اسد کرده و خود ابتدا در قبر او خوابید. وی به سهل گیری موجود در تعریف عدالت برای امام جماعت و جمعه اشاره کرده، می گوید که این زمان، همه قول ابن جنید را پذیرفته‌اند که صرف مسلمان بودن در عدالت کافی است مگر آن که چیزی آن عدالت را زایل کند. در حالی که سایر فقها، عدالت را به صورت سختگیرانه‌تری تفسیر می کنند. وی در انتها از این که علامهٔ مجلسی به هر آدم بی‌سوادی اجازهٔ اقامهٔ نماز جماعت و یا اجازهٔ روایتی می‌دهد، برآشفته و به انتقاد از او پرداخته است. در میانهٔ رساله، گفتگویی هم از علامهٔ مجلسی با رستم خان سپهسالار آورده است؛ مجلسی از او پرسید: آیا در وقتی که

(۱) این حکایت به لحاظ تاریخی مشکل دارد که شرح آن را در گزارش کتاب حدیقهٔ الشیعهٔ رضوی در ذیل همین حکایت آورده‌ایم.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۱

صفوف سربازان در میدان جنگ برپا شده و صدای کرنا و دهل بالا می‌رود، هیچ احساس کبر و غرور نمی کند؟ رستم خان در پاسخ گفت: از شما تعجب است که گمان می‌برید در آن شرایط کبر و غرور پدید می‌آید؛ اما در وقتی که شما در جلو ایستاده و

صفوف نمازگزاران در پشت سر شما با همهمه برپا می‌شود، کبر و عجب در شما پدید نمی‌آید. «۱»
اشاره به این نکته هم مناسب است که صاحب جواهر (م ۱۲۶۶) در بحث از نماز جمعه، با انتقال از آرای شهید ثانی و فیض کاشانی و حتی معرفی کتاب شهاب ثاقب وی به عنوان کتاب ضلال! از این نکته یاد کرده است که یکی از قائلان به وجوب عینی به خاطر حبّ ریاست و وظیفه‌ای که در بلاد عجم برای او قرار داده شده بود، احتیاط انجام نماز ظهر را انجام نمی‌داد. این نیز گفته شده است که بیشتر کسانی که قائل به وجوب بوده‌اند، از اهالی عجم بوده‌اند. حتی گفته شده است که برخی از آنان که دستشان کوتاه بوده، ابتدا قائل به حرمت بودند، اما وقتی موقعیتی یافتند، در وجوب آن اصرار داشتند. همو می‌افزاید: که وقتی ما مشغول نوشتن این مسأله بودیم، فردی مطمئن که برای زیارت امام رضا- علیه السلام- عازم [ایران] شده بود، از فتنهٔ بزرگی در اصفهان خبر داد که بر سر اقامهٔ نماز جمعه در مسجدی در این شهر رخ داده است. «۲»

۸- فیض کاشانی و دشواری‌های اقامهٔ نماز جمعه

چشمه‌ای دیگر از این انتقادها، از خود فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) است که مدتی امامت جمعه می‌کرده و مورد توجه شاه عباس دوم نیز بوده است. «۳» وی در رسالهٔ اعتذار یا شکوائیه که آن را در پاسخ عالمی از خراسان نگاشته و در آن درخواست وی را برای وساطت نزد شاه در واگذاری منصب امامت جمعهٔ مشهد یا تولیت آستان قدس برای وی رد کرده، شرحی از دشواری‌های اقامهٔ نماز جمعه توسط خود داده است. بخش عمدهٔ این رساله مربوط به همین مسأله بوده و ضمن آن به مسائل دیگری هم از دشواری‌های خود در آن زمان، در شهر اصفهان و کاشان پرداخته است. در اینجا ترجمهٔ آن را به صورت آزاد می‌آوریم.
ستایش خدای را که دل‌های ما را در تاریکی‌های فتنه‌ها، با نور علم روشن ساخت و با دادن آرامش به ما در گذرگاه‌های سخت و دشوار، سینه‌های ما را گشاده ساخت، و درود بر محمد و خاندان که با تعلیم فرایض و سنت‌ها، هدایتگر به سوی خدایند.

---

(۱) حدیقة الشیعة، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۱۲۴ مرعشی.

(۲) جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۷۸- ۱۷۹

(۳) متن نامهٔ درخواست شاه از وی برای آمدن به اصفهان و پاسخ وی را بنگرید در بحث از مشاغل و مناصب علما در دورهٔ صفوی در همین مجموعه.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۲

سرور من- که خدای تو را در رفاه حال و عاقبت کار نیک بخت گرداند- نامه‌ات که مشتمل بر شرح احوال تو و درخواست کمکت از من در رسیدن به برخی از آرزوهایت بود به من رسید و محتوای آن را دریافتم. از جمله درخواست‌های تو، آن بود که از من خواسته بودی تا از محضر شاه- انار الله برهانه- بخواهم تا منصب امامت جمعه را در مسجد جامع مشهد رضوی- سلام الله علیه- به تو واگذار کند و دیگری را که می‌خواهد بر تو پیشی گیرد، از این کار بازدارد. و خواسته بودی تا کاری را در آستانهٔ رضوی به تو واگذارد و حقوقی از موقوفات که در آنجاست برایت معین کند تا زندگی خود و خانواده‌ات را سامان بخشی.
من در پاسخ نامهٔ تو، این نامه را که شرحی از احوال من و مشتمل بر عذر خواهی است، برایت نوشتم؛ از آن روی که خود آن چنان در دشواری‌ها و شبهه‌ها درگیر شده‌ام که از برآوردن درخواست‌های تو عاجزم؛ باشد که عذر مرا در کوتاهی از انجام خواست‌هایت بپذیری که صاحبان کرامت، عذر پذیرند. و این را نوشتم تا رهروان، از آن بهره برند و ناآگاهان بدان آگاه شوند.
اکنون با استعانت از خدای متعال می‌گویم- و پناه می‌برم به خدای متعال از این که خود را مبرّای از خطا نشان داده باشم- آری می‌گویم، هر کسی مرا می‌شناسد که می‌شناسد؛ اگر نمی‌شناسد، بداند که من چون برخی از مردمان این روزگار نیستم- که

بی‌مبالات- ورود و خروج در کارها داشته باشم، بلکه فردی هستم که مطابق شأن خودم، از بهترین دوستانم پرهیز دارم، و از دنیا خواهی و رو زدن به فرزندان دنیا، چه برای حاجت خود و چه نیاز دیگران، خودداری می کنم. زیرا شرّ ناشی از درخواست چیزی از دیگران، بیش از خیر آن است و البته دفع شر و فساد، بهتر از جلب منفعت و فایده است.

من، بحمد الله، تا بدین جا ذلّت خواهش را به هیچ روی تجربه نکرده‌ام؛ چرا که می‌دانم، طلب چیزی از کسی که خود نیازمند است، ناشی از سفاهت و ابلهی است و در شأن افراد متین و اهل مروت و دین‌داری نیست. کسی را که خدای آفریده و روزیش را ضمانت کرده، و در کتابش بر آن تأکید ورزیده، البته به وعده‌اش وفا می کند.

بنابراین مردمان اصیل، در نیازمندی‌های اولیه زندگیشان، نیازی به رو زدن ندارند؛ اگر نیازمند چیزی باشند، چیزی است افزون بر معاش اصلی‌شان، که البته در زندگی نیازی به آن‌ها نیست و جز وبال نخواهد بود. در حدیث است که: «حلال دنیا محاسبه خواهد شد و حرامش عذاب خواهد بود». بنابراین چیزهای غیر ضروری، از دنیا نیست، بلکه از آخرت است و به دست آوردن آن‌ها از راه حلال عبادت. من روزگاری را با گروهی از فرزندان و عیال، بدون درآمد و وقف و حقوق ثابت و رو زدن و قبول صدقه و پول شبهه‌ناک یا حتی حلال گذرانده‌ام؛ در حالی که هیچ کاری و سرمایه‌ای به جز قناعت نداشته‌ام. بله، میراثی از مال حلال پدری داشتم که اگر حقوق یک سال شما بود، آن را بی‌نهایت اندک می‌دانستید.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۳

آن را نزد تاجری گذاشتم تا تجارت کند و سودی از آن به من برساند تا منّت مخلوقی را بر دوش نکشم. با سودی که از آن پول به من می‌رسید، بسنده می کردم و با قناعت، با همان پول سیر می‌شدم؛ انفاق بیش از حد هم نداشتم. خود را راضی داشتم از این که مروّت بخشش را نداشته باشم؛ چرا که می‌دیدم، مروّت عفاف، بیش از مروّت- داشتن و بخشیدن است. آن چنانکه امام باقر فرمود: گذشت شخص از آنچه در دستان مردم است، بهتر از گذشت شخص در بذل و بخشش است؛ و مروّت صبر در حالت فقر و نیاز و عفاف و بی‌نیازی، بیش از مروّت بخشش است. و بهترین دارایی، اعتماد به خدا و بی‌توجهی از داشت‌های دیگران است. چنان که در حکمت فارسی آمده است:

چندان که مروت است در دادن در ناستدن هزار چندان است

بدین ترتیب سالها، زندگی کرده، مشغول تحصیل علم بودم و جز به آن نپرداخته، تنها از چشمهٔ دانش بهره بردم، تا آن که خدای متعال به برکت حلال‌خوری و پیروی از پیامبر و خاندانش، علم و حکمتی به من عطا کرد که در مرتبهٔ مردان این روزگار نبود. بیش از یک صد کتاب در علوم دینی نوشتم و آنچه را که از خدای گرفته بودم، به برکت معصومین، در آن‌ها به ودیعت نهادم؛ کتاب‌هایی که همهٔ آن‌ها را بر مردم آشکار نکردم، چرا که کسی را نیافتم که آن‌ها را بفهمد. [چنان که به حضرت سجاد منسوب است که] من گوهرهای دانش خود را پنهان می کنم؛ تا مبادا نادانی حق را در آن ببیند و برای ما فتنه‌ای برپا کند.

در این دوران، به هیچ روی در پی شهرت و ریا نبودم؛ آن گونه که حتی راضی نمی‌شدم، در همان حدی که هستم، مرا بشناسند. وضعیت خود را پنهان می کردم؛ چرا به یقین می‌دانستم که شهرت و موقعیت، وبال خواهند شد؛ و شخص را از عبادت بی‌دغدغه بازمی‌دارند، بلکه با داشتن شهرت و موقعیت، در هیچ شرایطی، انسان روی خوشی نخواهد دید؛ به ویژه اگر با ریاست قرین شود که البته چیزی جز عقوبت نزدیک در پی بی‌آن نخواهد بود؛ حتی اگر آن شخص از عقوبت در مال و دارایی، در امان بماند.

در آن وقت، من نماز جمعه را به طور پنهانی، با شمار اندکی از یارانم برگزار می‌کردم، چرا که نماز جمعه را واجب عینی دانسته و در ترک آن، از خدای خود در هراس بودم. در آن زمان، در شهر من، جز من کسی اقامهٔ جمعه نمی کرد تا من نیز همراه مردم به وی اقتدا کنم؛ چه آن صورت، برای من بهتر بود تا این که خود امام باشم. سالها گذشت تا افرادی هم که در دور دست بودند، بر این مطلب واقف گشتند و در روزهای جمعه حاضر به نماز جمعه شدند و مرا شناختند و بر احوال و اوضاع من آگاه شده و از

تألیفات و نوشته‌هایم که مانند آن در دستان مردم نبود و بر اساس کتاب و سنت نوشته شده بود، بهره بردند. پس از آن نام من در شهرها انتشار یافت و خبر ریاست من که خود از آن در خشم بودم، به دیگران رسید.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۴

و بدانجا منتهی شد که شاه، مرا از شهر و محل تولدم خواست و گفت نزد ما بیا تا از دانش تو بهره‌ور شویم، «۱» به آمدنت بشارت دهیم و جمعه و جماعات را با حضور تو رونق بخشیم.

من در رد و قبول آن به لحاظ دینی حیران گشتم؛ برای آن که از وارد شدن در شبهات و نزاعها خشنود نبودم؛ یک پای جلو گذاشته، پای دیگر عقب می‌کشیدم؛ گاه به آمدن و گاه نیامدن، اشارت می‌کردم. یارانم مرا به لزوم قبول درخواست شاه، راهنمایی کرده، و از خدای ترساندند و گفتند که اگر پاسخ مثبت ندهم، گرفتار عقوبت الهی خواهم شد. چرا که به زعم آنان، رفتن من سبب ترویج دین و یاری ایمان و مؤمنان می‌شد. زمانی که به شهر آنان [اصفهان] آمدم و در آنجا مستقر شده و مردمانش را شناختم؛ کسانی از منسوبان به علم را یافتم که در آراء و افکار با یکدیگر در نزاعند. در آنجا برخی از آنان را دیدم که طالب دنیایند و با نظایر خود در تزاحم، در واقع صحنهٔ جنگ میان برادران و دوستان. برخی به برخی طعنه می‌زنند و به رد آرای یکدیگر می‌پردازند و «کتاب خدای را پشت سرشان انداخته‌اند» «۲» گویی از آن خبر ندارند و در حالی که حق را می‌شناسند، آن را کتمان می‌کنند.

«به شبهت‌ها کار می‌کنند و به راه شهوتها می‌روند. معروف نزدشان چیزی است که شناسند و بدان خرسندند و منکر آن است که آن را نپسندند. در مشکلات خود را پناهگاهشان، شمارند و در گشودن مهمّات به رأی خویش تکیه دارند. گویی هر یک از آنان امام خویش است که در حکمی می‌دهد، چنان بیند که به استوارترین دستاویزها چنگ زده و محکم‌ترین وسیلت‌ها را بکار برده است». «۳» رویهٔ شاه در این میانه، ترویج دین و شعائر الهی در میان مردم بود. او مرا به اقامهٔ جمعه در مسجد جامعشان دستور داد. وقتی خبر نزدیک شدن من به سلطان، به گوش دیگران رسیده و دانستند که به امامت جز من راضی نمی‌شود و از هیچ کوششی برای احترام و عزت من خودداری نمی‌کند، زلزله در آنان پدید آمده، برآشفتند.

شاه در انتظار آن بود که عالمان با یکدیگر هماهنگ شده، دست از اختلاف بردارند تا او با آگاهی بتواند خود در میان نمازگزاران درآید و با حضور خود شعایر دینی و اقامهٔ جمعه و جماعات را ترویج کرده، به وسیلهٔ طاعت الهی، به پیوند دادن قلوب و ترغیب به یاد خدای بزرگ و نهی از فحشا و منکر بپردازد. اما عالمان همچنان متفرق بوده، گروه گروه شدند و روز به روز بر اختلاف آنان افزوده شد.

گروهی از مدعیان زیرکی و فهم، کسانی بودند که توان ریاست نداشته و در فهم قرآن و سنت- آن گونه که شایسته بود- از بهره‌ای برخوردار نبودند. آنان از شرایط جمعه و

---

(۱) متن نامهٔ شاه عباس دوم و پاسخ فیض در: تاریخ کاشان، صص ۵۰۰- ۵۰۴

(۲) اقتباس از سورهٔ بقره، ۱۰۱

(۳) نهج البلاغه، خطبهٔ ۸۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۵

جماعات هم چیزی نمی‌دانستند؛ چرا که عمر خویش را نه در علم بلکه در چیزهایی که شبیه علم بود، ضایع کرده بودند؛ و راه دانش اندوزی و هدایت بواسطه پرده‌ای که چشمان آنان را گرفته بود، بر آنان گم گشته بود. این پرده، همانا پیروی از پدران و توجه به جلوه‌های دنیا بود. آنان مقلد کتاب‌های رایج بودند، بدون آن که از بصیرت و یقینی برخوردار بوده باشند. و همواره در

مسائل متشابه و متعارض خود گرفتار ترديد و تشكيك بودند؛ حيران و سرگردان براى مردمان سخنان سردى را عنوان مى‌كردند كه براى نادانان چيزى جز حيرت به همراه نداشت و بعد از آن هم كناره مى‌گرفتند: يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ. «۱»

گروهى ديگر از اهل رياست كه گرفتار غبطه بودند- و ان شاء اللّه دور از حسد- مدعى اجتهاد بوده، خود را عادل و معتمد دانسته، با گروهى از هواداران همج الرعاء خود به خارج شهر مى‌رفتند و نماز جمعه را در برخى از روستاها اقامه مى‌كردند؛ يكى در اين روستا و ديگرى در روستاى ديگر. آنان به خاطر آنچه در دل داشتند، در ايجاد اختلاف ميان مسلمانان در كار دين تلاش كرده و اين اختلاف و شقاق آنان، شيطان را خشنود كرده، اسباب فراخى سينهٔ خود آنان گشته و دامنگير خودشان شده است. بدين ترتيب كه خطاها بر ايشان سوار گشته و بر ايشان خوش زينت داده شده است. آنان وسواس‌ها و بدعت‌ها را احتياط و ورع ناميده، بى‌توجه به نفاق و اختلاف ميان مسلمانان شده و باقى‌ماندهٔ الفت و محبت ميانشان را از ميان مى‌برند؛ در حالى كه هدف اصلى از جمعه و جماعات، و خواست هر خواهشگرى، همين الفت و وحدت است. گويى اينان اين سخن خداى را نشنوده بودند كه «و همگى به رشتهٔ خدا درآويزيد و پراكنده نشويد، و نعمت خداوند را بر خود ياد كنيد كه دشمنان همديگر بوديد و او ميان دلهاى شما الفت داد و به نعمت او با هم دوست شديد، و بر لبهٔ پرتگاه آتش بوديد و او بازتان رهاند؛ خداوند بدين سان آيات خودش را براى شما به روشنى بيان مى‌دارد تا هدايت يابيد. و بايد از ميان شما گروهى باشند دعوتگر به خير كه به نيكى فرمان دهند و از ناشايستى بازدارند و اينان رستگارانند. و همانند كسانى نباشيد كه پس از آن كه روشنگرى‌ها فرا راهشان آمد، پراكنده شدند و اختلاف يافتند، و اينان عذابى سهمگين (در پيش) دارند.» «۲» و اين سخن خداى كه فرمود: «كسانى كه دينشان را پاره پاره كردند و فرقه فرقه شدند، تو را كارى با آنان نيست، كارشان فقط با خداوند است.» «۳» و اين سخن خداى را كه فرمود: «و كسانى هستند كه مسجد را دستاويز زيان رساندن و كفر و

---

(۱) صف، ۸

(۲) آل عمران، ۱۰۴

(۳) انعام، ۱۵۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۶

تفرقه‌اندازى بين مؤمنان ساختند.» «۱» با روايات بى‌شمارى كه در اين زمينه هست. كار ايشان چنان مى‌ماند كه كسى «قصرى بسازد و شهرى را ويران كند».

گروه سوم: گروه شياطين؛ آنان بودند كه از روى بغى، حكم به تحريم نماز جمعه كرده، و از روى سركشى امر به ترك آن مى‌نمودند. آنان بر ترك جماعات اصرار داشتند، آن هم از روى كبرورزى نسبت به حديثى كه دربارهٔ آتش زدن خانه‌هاى كسانى كه به جماعت حاضر نمى‌شدند، و مانند آن. گويى از تحقق سنّت‌هاى دين و شعار مسلمين خوددارى مى‌ورزيدند: «امر به منكر و نهى از معروف مى‌كنند و دستانشان از (انفاق) بسته بود؛ خداوند را فراموش كرده‌اند و خداوند هم فراموششان كرده است». «۲»

گروه چهارمى، (گروهى بى‌تفاوت كه) از اساس، به اين مطلب كه معروفى محقق بشود يا نشود، منكرى ترك بشود يا نشود، نماز جمعه‌اى اقامت بشود يا نشود، كارى نداشتند؛ گويى وقتى كناره گيرند و ساكت باشند، هيچ گناه و وبالى بر آنان نيست؛ چندان كه اين آيت الهى را نشنيده‌اند كه «در نيكى و پارسايى همدستى كنيد نه در گناه و ستمكارى» «۳» و اين سخن خداى را كه فرمود: «چرا علماى ربّانى و احبار، آنان را از سخنان ناشايسته و رشوه خوارى‌شان نهى نمى‌كنند؟ چه بد است كار و كردارشان». «۴» امام زمان ما صلوات الله عليه و على آبائه، در نامه‌اى كه براى شيخ مفيد ما رحمه الله عليه نگاشت، فرمود: اگر شيعيان ما- كه خداى آنان

را بر طاعتش موفق بدارد- در وفای به عهدشان، با یکدیگر متفق بودند، ملاقاتشان با ما به تأخیر نمی‌افتاد و به زودی سعادت زیارت ما با معرفت نسبت به ما، نصیبشان می‌شد. چیزی جز کارهای بد شما، ما را از شما پنهان نمی‌سازد، کارهایی که البته ما به آن‌ها وقعی نمی‌گذاریم. و خداوند کمک دهنده است و ما را بس و بهترین وکیل.» «۵»

زمانی که شاه که من از سوی وی مأمور اقامهٔ سیّد عبادات بودم، این وضعیت را دید، عزمش دربارهٔ ترویج نماز جمعه و جماعات و گشودن راه سعادت، به سستی گرایید. پس از آن از حضور نماز جمعه، مگر به طور نادر، اهمال ورزیده به سراغ لذات دنیوی رفت. به جانم سوگند که او در این سستی و درویش از آنچه ابتدا بر آن مصمم بود، معذور بود: چرا که اینان راه درست را بر او مشتبه می‌کردند؛ چیزی که خودش برایم گفت و من از پاسخ گویی عاجز بودم. دربارهٔ چنین اختلاف و نزاعی چه می‌توان گفت؛ به ویژه اختلاف میان

---

(۱) توبه، ۱۰۷

(۲) توبه، ۶۷

(۳) مائده، ۲

(۴) مائده، ۶۳

(۵) الاحتجاج، ج ۲، ص ۶۰۲ (تحقیق ابراهیم بهادری، محمد هادی به، تهران، اسوه، ۱۴۱۳).

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۷

کسانی که خود قائل به وجوب اقامهٔ نماز جمعه و جماعات هستند و آن را فرض می‌دانند.

اینان خود به رد و ایراد بر یکدیگر پرداخته، خود را در ردیف دیگران عنوان کرده و در پی عیب‌جویی و نقض عدالت دیگران، در سخن و کردار، به تصریح و تلویح هستند؛ در حالی که خودشان با این اختلاف‌افکنی از چشم دیگران افتاده و شأن خویش را در واجد بودن شرایط ریاست، نه تنها نزد خواص که نزد عوام نیز پایین می‌آورند آن گونه که مضحکهٔ مردم می‌شوند ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيٰا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ «۱» ما شاء اللّه. «۲»

انگیزهٔ آنان، چیزی جز خواهش نفسانی آنان برای رسیدن به ریاست و حشمت بی‌توجهی به نزدیکی به خداوند، نبود. چرا که اگر هدف آنان از ریاست، ترویج دین و تأیید مؤمنان بود، در جمعه و جماعت به برادرانشان اقتدا می‌کردند و زبان‌ها را از سخن گفتن در بارهٔ او بازمی‌داشتند، او را حمایت و همراهی می‌کردند و به او سوء ظن نداشتند. آیا وقتی امیر مؤمنان یاوری نیافت، کار را به ابو بکر نسپرد و به او در نماز به ظاهر اقتدا نکرد؛ بدون آن که قابل سرزنش باشد؟ چرا که در اندیشهٔ حفظ بیضهٔ اسلام بود تا وحدت مسلمانان نشکند و اتحاد و پیوندشان پایدار بماند و احکام دین سالم بماند.

این در حالی بود که تسلیم امور به أبو بکر، خود مفاسدی داشت که بر کسی پنهان نبوده و قابل شمارش نبود، اما به هر روی این، سهل‌ترین و کم‌ضررترین کار در مقایسه با تفرقه و تشتت میان مسلمانان بود. طبیعی است که ما در این امور جزئی، به اینگونه برخورد، اولاـ هستیم، چرا که مفاسد آن، در قیاس با مورد امیر مؤمنان، کمتر است. ممکن است کسی از آنان بگوید، امیر مؤمنان علیه السلام تقیه می‌کرد. در پاسخ گفته خواهد شد که چرا تو تقیه نمی‌کنی، در حالی که مصلحت تقیه در اینجا هم وجود دارد؛ زیرا با این اقدام، فتنه و دشمنی و تفرقه از میان می‌رود، در حالی که مفسده‌ای هم ندارد، و تو می‌توانی به قرائت نماز برادرت اطمینان داشته باشی؛ و او از عدالت؛ لازم مطابق با آنچه در روایت و درایت آمده، برخوردار است. این کار، عیوب او را هم می‌پوشاند و خطاهایش را پنهان نگاه می‌دارد.

همین اندازه در نشان دادن عدالت او کافی است. او را در کار تقوا و ادعاها و معامله‌اش با خدا، به خودش واگذار. تو و او در این

باره یکی هستید. چندان که او نزد خود و نزد گروهی از مردم از موقعیتی برخوردار است، تو نیز نزد خود و نزد گروهی از مردم همچنانی.

وسواس را کنار بگذار و به سخنان مردم نمایان، فریفته مشو. ما از مکر شیطان رانده شده، به خدا پناه می‌بریم. بگو: بسم الله الرحمن الرحیم و به قرین خودت اقتدا کن و با تواضع چاره

---

(۱) مائده، ۳۳

(۲) مؤلف نخواسته است «عذاب عظیم» را که در ادامهٔ آیه آمده، بر این افراد تطبیق کند و به کلمهٔ «ما شاء الله» اکتفاء کرده است.

دشواری‌های دین داریت را بکن.

اما من! امامت جمعه این شهر را به عهده نگرفتم مگر آن که به این کار مأمور شدم، و المأمور معذور. اگر اختیاری در این باره داشتم، آن را ترک می‌کردم و خود را در هلاکت نمی‌افکندم، همچنان که نخستین جمعه‌ای که به این شهر وارد شدم، پیش از آن که امر الزامی برای من صادر شود، آن را ترک کردم. اکنون نمی‌توانم رد کنم؛ بارها پس از آن درخواست ترک آن را کردم، اما به من اجازه داده نشد. دوست داشتم اجازه می‌یافتم تا به یکی از کسانی که برای این کار سزا بود، اقتدا می‌کردم یا آن که امامت جمعه را ترک کرده و خود را از پیامدهای ریاست که غالبا به هلاکت منتهی می‌شود، نجات می‌دادم. من بر این باورم که ترک نماز جمعه در شهرهایی که اقامهٔ آن نماز در آن‌ها به فساد و دشمنی و اختلاف مسلمانان و کینه‌ورزی مؤمنان نسبت به یکدیگر می‌انجامد، جایز است؛ چه تارک آن معذور است. به خاطر همین امور است که امامان علیهم السلام نماز را در دوران خود ترک کردند؛ زیرا هدف از آن، پیوند دادن دلها، از میان بردن عیب‌ها، و سالم نگه‌داشتن باطن‌هاست؛ اما در این فضا، اقامهٔ آن، ضد این اهداف است. چرا اگر شخص شایسته‌ای برای اقامه نماز در شهری باشد که در آنجا فرد ریاست خواه و موذی و حسود نباشد، برای او رواست تا آن را اقامت کند، مشروط بر آن که نیتش را برای خدای خالص گرداند و کسی جز خدا را منظور ندارد «و کم ذا و أین أولئک؟ أولئک و الله الأقلّون عددا الأعظمون قدرا.» «۱»

و توی ای بزرگوار، برای تو و دوستت، چاره‌ای جز اجتماع و اتحاد، یا ترک و راحتی جان از آنچه که به دشمنی و فساد می‌انجامد، نیست. اما این که تصور کرده‌اید که با تشخیص افراد شایسته از ناشایسته، اصلاح امکان‌پذیر بوده و می‌توان فرد ناشایست را دور کرد، بدان که از محالات است؛ چرا کسی که میان اینان، اهل تمییز است، یا اهل تقیه است، یا غرض و مرض. آن کس نیز که تشخیص نمی‌دهد، کاری از او ساخته نیست، آن کسی هم که ادعای شایستگی دارد و به واقع ندارد، با سخن تشخیص گر نهی نمی‌شود، مگر آن که به اجبار شاه باشد و شاه چگونه اجبار می‌کند در حالی که از وضعیت آگاه نیست. به خدا سوگند که نمی‌تواند جبر کند؛ کسی هم نمی‌تواند از او چنین درخواستی را بکند؛ مگر آن که هر دو را بشناسند که استفاده از زور، شرعا جایز و هیچ گناهی و پیامدی ندارد. چنین معرفتی برای شاه، جز به اتفاق با عالمان ممکن نیست و البته چنین اتفاقی هم ناممکن است؛ و از زمانی که خداوند مخلوقاتش را آفریده، چنین اتحادی به دست نیامده است؛ چه در

---

(۱) نهج البلاغه، کلمات کوتاه، ۱۴۷

کتاب خودش فرماید: وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ. «۱» چنان که فرمود: «وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ» و آیات دیگر. چگونه با وجود اختلاف و تباین آراء و تزاحم خواست‌ها، اتفاق پدید می‌آید. به علاوه که هر اهل علمی، عالم نمی‌باشد، چنان که امام علی علیه

السلام فرمود: «هر صاحب قلبی، فهیم و هر صاحب چشمی، بصیر و هر صاحب گوشی شنوا نیست». «۲»

اما من، وقتی اینان را تجربه کردم، به سرعت از در خانهٔ آنان بریدم و با خوی انزواطلبی خودم، از آنان فاصله گرفتم؛ گرچه جسمم در میانشان بود و در ظاهر در شمارشان بودم؛ چرا که هر فتنه‌ای از آنان برمی‌خیزد و به آن‌ها بازمی گردد.

اکنون من گرفتار نفاق آنان و غریب میان اختلاف آنان و تنهای در جمع و ملت آن‌ها هستم. در بیشتر کارهایم، اختیاری ندارم و در حد توان برای بهبود آن می کوشم. البته هر آنچه داخل آن می‌شوم، خواست من نیست، بر آن مجبور شده‌ام «و کسی که مجبور شود، باغی و تجاوزگر نیست و گناهی بر او نه». «۳» اکنون راه گریزی ندارم؛ چنان که برای جریان امور معیشت من، مسئولیتی متوجه من نیست؛ زیرا که بیشتر آنچه مصرف می‌شود، از سوی آن‌هاست و بخش عمدهٔ آن به تربیت حیواناتشان می‌رسد و اندکی از آن در ادارهٔ امور مردم، من کاره‌ای نیستم چنان که در برآوردن نیازمندی‌های مؤمنان راهی برایم گشوده نیست. چرا که آنان برای هر امر کلی از کارهایشان امیری برگزیده‌اند و از مردم خواسته‌اند تا در امور خاص خود، بزرگ و کوچک، به آنان مراجعه کنند. اگر مصلحت چنان باشد که چیزی از اساس برداشته شود، وظیفهٔ امیر مربوطه است و جز او کسی کاری انجام نمی‌دهد؛ و اگر بدهد، مورد عتاب و سرزنش قرار گرفته، گرفتار خطر و ضرر خواهد شد. کسی که با این نظام آشنا نیست، بر من اعتراض می کند و زبانش را بر من دراز می گرداند و مرا به بی‌توجهی به نیازمندی مؤمنان متّهم می کند و مرا به بی‌مروّتی و دین‌داری نسبت می‌دهد، و حتی اگر من با همهٔ ناتوانی کاری انجام دهم، از اقتدار من ناراحت است.

با این همه، مردم مانند حیوانات تشنه‌ای که به چشمه و آبشخور برسانند، از روی حسد و دشمنی و فریب و مکر، بر من وارد می‌شوند. یکی تملق می گوید، دیگری نفاق می‌ورزد؛ یکی اظهار دوستی می کند و دیگری اظهار دشمنی. یکی سوء ظن می‌ورزد و دیگری آزار می‌دهد. یکی نسبت ناروا می‌دهد و طعنه در دینم می‌زند. این بعد از آنی است که من محبوب دلهایشان بودم و برای بیماری‌هایشان طبیب. نزدیک بود مرا بکشند و از میان

---

(۱) هود، ۱۱۸

(۲) نهج البلاغه، خطبهٔ ۸۸

(۳) بقره، ۱۷۳

بردارند. یکی درخواست پولی را دارد که گمان می کند نزد من است؛ دیگری به وساطت من در پی جاه و ریاست است، یکی به فریبم می‌نشیند و دیگری مرا نسبت به شاه مغرور می‌سازد. یکی تمنّای دنیای مرا دارد و دیگری در اندیشهٔ احترام و کمک به من است.

دیگری ادعا می کند که برای من حمیم است و طمع آن دارد که من به خاطر دنیا او، حمیم بنوشم! بر این باورند که من دینم را به دنیای آنان می‌فروشم و یقینم را کنار می‌نهم. از هر سوی نزد من می‌آیند؛ گویی من کعبهٔ حجاج هستم و ادعا دارند که محتاجند. برخی درخواست برقراری حقوق از وقف خاص را دارند؛ کسانی در پی گرفتن انعام از شاه و درباریان هستند و عده‌ای با عرضهٔ زیرکی و کیاست خود، خواهان کمک من در گرفتن مقام و منصب و ریاست‌اند. برخی با نماز خواندن پشت سر من، انتظار کمک مرا در برقراری حقوق و صله‌شان دارند. کسانی هم با حضور در درس من، طمع در همراهی و هم‌آوایی من دارند. گروهی نیز با استنساخ کتاب‌هایم، بر این گمان هستند که این کار تمایل قلبی مرا به همراه دارد. یکی صبح و شام همراهیم می کند و انتظار دارد که من برایش از مردم گدایی کنم. دیگری از روی غرض، مرض یا دشمنی بر من دروغ‌هایی می‌بندد. و کسانی بر آنند تا من خیری را از دست دیگری درآورده به آنان دهم، یا دست کم در آن شریکشان سازم.

کسانی هم در پی دست‌بوسی من هستند و می‌خواهند آنچه در آن است درآورند. برخی هم برایم نامه می‌نویسند و خطاب و عتاب با من دارند و گروهی برای آمدن به دیدن من، بر من منّت می‌نهند؛ با این که در قلبشان با من میانه‌ای ندارند و به ضایع کردن وقت من پرداخته و از من انتظار تلافی دارند. کسانی را هم، هدفشان را از رفت و آمد نزد خود آگاه نیستم و نمی‌دانم که عرض حالشان برایم، از چه روست.

از همهٔ اینها شگفت‌تر این است که من سالها در شهر آنان بودم، اما هیچ کدام دانش مرا نیازمودند و یک نفر از علمایشان در یک مسألهٔ دقیق با من سخن نگفت تا از وضعیت علمی من آگاه شود و به یکی از دانایان آن‌ها برنخوردم تا نادانی من بر او آشکار گردد. چنان که در تألیفات و نوشته‌های من نیز که مشتمل بر تحقیقات و تدقیقات است، مروری نکردند تا فراز و نشیب دانش مرا بشناسند. اما من، هرگاه، مشغول آزمودن گفته‌های آنان هستم، در پی شناخت احوال آنان، دانسته‌های آن‌ها را از نوشته‌هایشان بیرون می‌کشم و هیچ کس را هم طراز با خود نمی‌یابم.

اینان با همهٔ اقبالی که بر دنیایشان دارند و در آن فرو رفته‌اند و گویی احتیاج به این کار وادارشان کرده، می‌بینی که غلّاتی دارند که ده نفر مانند آنان را کفایت می‌کند، در حالی که در پی بیش از آن هستند. نمی‌دانم در پی چیست‌اند و تا کی به اسراف می‌گروند. بگو تا رمقی در تو باقی است بکوش؛ آن وقت فاجری را خواهی یافت که بر تو پیشی گرفته است. آیا از

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۱

فزون طلبی در دنیا سیر نمی‌شوند یا آن که مغزهاشان از عقل تهی است که خود را نزد هم نوعان خوار می‌دارند؟ و با چنگال آزمندی، زیبایی صورتشان را می‌خراشند و به اصرار از مردم گدایی می‌کنند. در آنان هیچ انصافی نمی‌بینی؛ آن چنان که به شام و غذا اکتفا نمی‌کنند و به لباس و رداء قانع نمی‌شوند. قهوه می‌خورند و در پی شهوت هستند! از اینجا و آنجا می‌گیرند و صرف قلیان و تنباکو می‌کنند و به زینت لباس و پوشش خود می‌رسند. در پی زیاده طلبی بر هم ردیفان خود در معاش‌اند، در حالی که با توجه به تجملات و لباس‌های فاخر، از خدا و جهان آخرت غافلند. نه به کم راضی‌اند و نه به زیاد سیر می‌شوند. این سبب آن شده است که تمامی آنان، کلّ بر دیگران شوند و عزّت را به ذلّت بپوشانند.

زیادی انفاق و صله، اگر یافت شود، از کجا می‌آید و چه اندازه و به کدام نیت داده می‌شود؟ و زمانی که اموال جز از راه حرام و شبهه و مال ستمگران پدید نمی‌آید، چگونه بخشوده می‌شود. چگونه طلب می‌کند تا ببخشد. چه کسی می‌خواهد، برای چه کسی، چه اندازه و از چه کسی؟ چگونه حاضر می‌شود تا آبروی خود را نزد نااهل بریزد؟ به علاوه که به درستی نمی‌توان معنای استحقاق را دریافت؛ چرا که در معنای نیاز نیز هرج و مرج شده و نیازمند واقعی صله و انفاق، به خاطر همین شبهات و تردیدها، به دست نمی‌آید. در حدیث آمده است: نخستین چیزی که وقت خروج از قبر از انسان سؤال می‌شود، دربارهٔ عمر اوست که در چه گذرانده و دربارهٔ مال اوست که از کجا بدست آورده و در چه راهی انفاق کرده است.

امیر مؤمنان علیه السلام در وقتی که به خاطر رعایت تساوی در عطا و ترجیح ندادن سابقه داران بر دیگران، سرزنش شد، فرمود: مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی را با ستم بر کسی که والی اویم، به دست آورم؟! به خدا که نپذیرم تا جهان سر آید، و ستاره‌ای در آسمان، پی ستاره‌ای برآید. اگر مال از آن من بود، همگان را برابر می‌داشتم، تا چه رسد که مال، مال خداست. بدانید که بخشیدن مال به کسی که مستحق آن نیست، با تبذیر و اسراف یکی است. قدر بخشنده را در دنیا بالا برد و در آخرت فرود آرد، او را در دیدهٔ مردمان گرامی کند، و نزد خدا خوار گرداند. هیچ کس مال خود را آنجا که نباید، نداد؛ و به غیر مستحق نبخشود، جز آن که خدا او را از سپاس آنان محروم کرد و دوستی‌شان از آن دیگری. پس اگر روزی پای او لغزید، و به یاری آن‌ها نیازمند گردید، در دیدهٔ ایشان بدترین یار است و لئیم‌ترین دوستدار. «۱»

به جانم سوگند، اگر دنیاگرایی و زینت برای رسیدن به عزّت و عظمت است، از نظر

(۱) نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۲۶

خواص، قناعت عزیزتر و بهتر است؛ و اگر برای راحتی و رفاه است، راحتی در قناعت بیشتر و تمام‌تر است. این چیزی است که بر عاقلان فهمیده پوشیده نیست و البته سفیهان احمق آن را درنمی‌یابند.

اکنون من در کار خویش سرگردان شده و نمی‌دانم چه کنم، و به کجا بگریزم. فتوّت و مروّت از من پنهان گشته و کسی را از میان مردم برای برادری و شایسته برای مروّت نمی‌یابم، مردمانی که چیزی را از چیزی تشخیص نمی‌دهند و اهل مراعات دین نیستند، حتی خانواده و یارانم هم؛ همهٔ آنان راهی جز راه من می‌روند و هیچ کدام از سنخ من نیستند.

فإلی الله المشتکی و إلیه الرجعی «إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللّهِ».

رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحِینَ «۱» و الحمد لله رب العالمین و الصلاهٔ و السلام علی محمد و اهل بیته الطاهرین.

تمام شد به خیر و خوبی در ربیع الاول سال ۱۰۷۷ در ادامهٔ بحث از انتقادها، لازم است اشاره کنیم که بعدها سید جعفر کشفی (م ۱۲۶۷) در کتاب کفایهٔ الایتام فی معرفهٔ الأحکام نوشت: ... در هر چهار شب از چهار روز در عالم خواب، واقعه دیدم که از آن نیز یقین و معلوم شد که گذاردن نماز جمعه در ایام غیبت امام علیه السلام حرام است و گزارندهٔ آن طالب ریاست و غاصب مرّ حق و منصب امامت آن بزرگواران می‌باشد؛ چنان که فقراتی از صحیفه در روز جمعه صریح در این مطلب است. «۲»

۹- رساله‌های نماز جمعه و اخباری‌ها

می‌دانیم که جنگ اخباری و اصولی در دوران صفویه، دوباره اوج گرفت. این نزاع از قرنها پیش میان دو گروه از عالمان شیعه وجود داشت؛ اما ظهور جدّی آن در میانهٔ قرن سوم تا قرن ششم هجری بود، که گزارش مفصّل آن را عبد الجلیل قزوینی در کتاب نقض آورده است. در آن دوره، این تضاد بیش از آن که در مباحث فقهی باشد، در مسائل اعتقادی بود؛ در حالی که در دورهٔ صفویه، این نزاع، بیشتر در فقه بود تا اعتقادات.

در آغاز دورهٔ صفوی، فعالیت اخباری‌ها اندک بود و این مجتهدان پیرو مکتب اصولی شیعه بودند که تشیع را در ایران بسط دادند؛ اما به تدریج، گرایش اخباری نیرو گرفت و به ویژه در قرن یازدهم هجری رو به گسترش نهاد. احیا کنندهٔ حرکت اخباری که این بار بیش از هر چیز در مبحث اجتهاد و استنباطهای فقهی بود، ملا محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۶) بود که در کتاب الفوائد المدنیه خود از این روش دفاع کرده و به مرور این تفکر در حوزهٔ

(۱) اعراف، ۸۹

(۲) تصویر این صفحه از کتاب را بنگرید در: مکارم الآثار، ج ۵، ص ۱۸۵۶

علمی- دینی اصفهان بسط یافت. در دهه‌های پایانی دولت صفوی، اخباری‌ها نفوذ بیشتری پیدا کردند، گرچه هیچ‌گاه روش اجتهادی کنار گذاشته نشد و همچنان به راه خود ادامه داد.

موضع دو گروه اخباری و اصولی در این دوره، در مسأله نماز جمعه شایان توجه است.

البته به طور دقیق و قطعی نمی‌توان همهٔ افراد وابسته به یک مکتب را در یک نظر فقهی پیرامون نماز جمعه هماهنگ دانست؛ اما به طور تقریب می‌توان آنان را دسته‌بندی کرد. از میان مجتهدان نخست، محقق کرکی که روش خاص خود را داشت، قائل به وجوب

تخییری نماز جمعه شد و وجود فقیه جامع الشرائط را به عنوان نایب عام و مأذون برای اقامهٔ جمعه لازم شمرد.

برخی از مجتهدان پس از وی، جانب وجوب تخییری را گرفتند. اینان کسانی بودند که اقامهٔ نماز جمعه را در حیطهٔ اختیارات فقیه جامع الشرائط می‌دانستند؛ اما شماری دیگر به حرمت اقامهٔ جمعه در عصر غیبت معتقد شدند. این گروه، اقامهٔ جمعه را ویژهٔ زمان حضور معصوم دانسته و لفظ سلطان عادل یا امام را تنها بر امام معصوم حمل می‌کردند. گروه کمتری از این مجتهدان به وجوب عینی نماز جمعه در این دوره قائل شدند. در این زمینه، باید شهید ثانی را که هیچ‌گاه به ایران نیامده، پیشگام دانست. وی شرط حضور سلطان یا نایب او را برای اقامهٔ جمعه نپذیرفت و آن را در هر حال، واجب عینی می‌دانست.

اما اخباری‌ها، اعم از چهره‌های افراطی یا معتدل، غالبا به وجوب عینی نماز جمعه اعتقاد داشتند. این افراد، که به مکتب اجتهادی حاکم بر جامعهٔ شیعه از قرن پنجم تا دهم معترض بودند، بر اساس اطلاق روایات، نماز جمعه را در عصر غیبت واجب عینی می‌دانستند؛ در حالی که آن را منصبی هم نمی‌دانستند. این در حالی بود که برخی از اینان، مانند علامه مجلسی و پدرش، از طرف شاه به مقام امامت جمعه منصوب شدند. فیض کاشانی که در مرز مکتب اجتهاد، روش عرفانی و مشی اخباری ایستاده- و البته بیشتر اخباری است- قائل به وجوب عینی است. وی در رسالهٔ خود دربارهٔ قائلان به وجوب عینی نماز جمعه می‌نویسد: «و کان اکثرهم الأخباریین من أصحاب الحدیث، من أهل الفطنة و الفهم و التقوی و الدین». «۱» همو در جای دیگر اهل رأی و اجتهاد را معتقد به عدم وجوب عینی جمعه قلمداد کرده است. «۲» ملاـ محمد طاهر قمی هم نوشته است: بر خبیر بصیر پوشیده نیست که علمای متقدمین امامیه را که اخباریوند، همگی را اعتقاد این است که نماز

---

(۱) الشهاب الثاقب، ص ۴۷

(۲) همان، ص ۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۴

جمعه واجب عینی است، بی آن که وجود نبی یا وصی یا نایب خاص یا نایب عام شرط بوده باشد. «۱»

البته در میان اخباری‌ها، قائل به حرمت نیز وجود داشت. خلیل بن غازی (م ۱۰۸۹) از آن شمار است که گرایش اخباری داشت؛ اما قائل به حرمت نماز جمعه بود. «۲»

شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴) از اخباری‌های معتدلی است که نماز جمعه را بر اساس روایات موجود واجب می‌دانست و شرط وجود امام یا نایب او را برای اقامهٔ آن لازم نمی‌شمرد. وی بر این باور بود که تعبیر امام عادل در این روایات، کنایهٔ از همان امام جماعت است. «۳»

علامهٔ مجلسی، به عنوان یک اخباری معتدل، در شمار کسانی است که قائل به وجوب عینی نماز جمعه بوده و میان آن و نماز عصر تفاوتی نمی‌گذارند. وی در بحار، پس از ارائهٔ روایات و اخبار مربوط به نماز جمعه می‌نویسد: خلاصهٔ کلام در این مطلب که سبب آشفتگی افکار و حیرت بزرگان گشته آن است که اگر نبود اجماع ادّعا شده- دربارهٔ اذن سلطان- هیچ تردیدی در وجوب نماز جمعه بر اشخاص در همه جا و همه وقت وجود نداشت، درست به مانند سایر فرایض. درست همان طور که کسی نمی‌تواند بگوید نماز عصر یا لزوم زکات در گوسفندان مشروط به اذن امام معصوم است، همین طور در این مسأله نیز که ادلهٔ مشابهی دارد، جای این سخن نیست، اما مشکل از جایی آغاز گشت که شیخ و تابعان او ادعای اجماع در این مسأله کرده‌اند، همان طور که روش آن‌ها در مسائل مشابه نیز چنین است؛ اجماع ریسمان استوار و حجت محکم آن‌هاست که طبایع به آن متمایل گشته‌اند.» علامهٔ مجلسی سپس به بحث از اجماع پرداخته و برای تضعیف آن به نقل ادعاهای اجماعی پرداخته که موافق و مخالف دربارهٔ یک مسأله مطرح کرده‌اند. «۴»

در قرن دوازدهم، شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶) که روش اخباری را به طور گسترده در فقه پیاده کرده و فقیهی معتبر به شمار می‌آید، از قائلان به وجوب عینی نماز جمعه است.

وی در همان آغاز بحث، دو مانع عمده را که سبب شده است تا کسانی قائل به حرمت یا وجوب تخییری شوند، مطرح کرده است. نخست عدم عمل به اخبار آحاد توسط مجتهدان؛ و دیگری تمسک آنان به اجماع علمای شیعه در مسألهٔ اذن سلطان. وی پیش از آن که بحثی را مطرح کند، این دو مبحث را طرح و رد کرده تا راه را برای عمل به اخباری که نوعی

(۱) رسالهٔ صلاهٔ الجمعه، مرعشی، ش ۱۱۵۲۰، برگ ۹۳- پ.

(۲) ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۶۱؛ الروضهٔ النضرهٔ، ص ۲۰۴

(۳) وسائل الشیعهٔ، ج ۷، صص ۳۱۰- ۳۱۱

(۴) بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۲۱، ش ۶۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۵

اطلاق در وجوب عینی نماز جمعه دارد، فراهم سازد. «۱» او سپس نام شماری از عالمان اخباری را که قائل به وجوب عینی بوده‌اند، آورده، و ادعا کرده است که عالمان پس از شهید ثانی بجز افراد نادری، قائل به وجوب عینی نماز جمعه بوده‌اند. «۲»

این در حالی است که آقا جمال خوانساری (م ۱۱۲۲) با یادآوری این نکته که نخستین کسی که وجوب عینی را مطرح کرده، شهید ثانی بوده است، می‌نویسد: پس از وی جمعی از اولاد و تلامذهٔ او و شماری دیگر، پیرو او گردیدند؛ با آن که جمعی کثیر از اعاظم علمای قبل از او، و خودش در شرح ارشاد و الفیه بلکه شرح لمعه نیز دعوی اجتماع طایفهٔ امامیه بر نفی این قول کرده‌اند. «۳» اشارهٔ وی به برخی از اولاد و احفاد او از جمله می‌تواند به صاحب مدارک؛ یعنی محمد بن علی موسوی عاملی (م ۱۰۰۴) باشد که در بخش نماز جمعهٔ کتاب خود تحت تأثیر شهید قرار گرفته و سطری از رسالهٔ وی را نیز آورده است. موضع او کاملا بر خلاف موضع محقق کرکی است که مسأله منصبی بودن نماز جمعه را اجماعی دانسته است. «۴» از نظر اخباری‌ها، شرط امام یا سلطان، از امور خود ساخته‌ای است که پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله توسط حکام و ملوک ساخته شده و کسانی چون ابو حنیفه نیز که آرائشان ملایم طبع سلاطین است، از آن حمایت کرده‌اند. «۵» نکته‌ای که باید با توجه به این مطالب اظهار داشت، آن است که واجب عینی دانستن نماز جمعه بر اساس روش اخباری، به هیچ روی به صرفهٔ دولت صفوی نبود؛ چرا که آنان اذن سلطان را روا نمی‌شمردند و حتی بسیاری در خارج شهر، اقامهٔ جمعه می‌کردند بدون آن که اجازه‌ای از سلطان داشته باشند. در عین حال و همان گونه که گذشت، حتی از میان اخباری‌ها کسانی که به امامت جمعه در شهر می‌رسیدند، به طور معمول از طرف سلطان صفوی انتخاب و منصوب می‌شدند.

۱۰- نهضت رساله‌نویسی دربارهٔ نماز جمعه

به دنبال مطرح شدن نماز جمعه در روزگار صفوی، موج رساله‌نویسی در این باره آغاز گردید. پیش از این دوره، از رسالهٔ مستقلی در این باره آگاهی نداریم. آنچه تا آن زمان مطرح بود، مطالبی بود که در متون فقهی در بخش صلاهٔ فراهم آمده بود. اما از زمانی که

(۱) الحدائق الناضرهٔ، ج ۹، ص ۳۵۶؛ در این باره، پیش از او، آقا جمال خوانساری نیز توضیحات مفصلی را آورده است. بنگرید: رسائل آقا جمال خوانساری، صص ۵۱۴ ۵۱۶

(۲) الحدائق الناضرة، ص ۳۹۶– ۳۹۷

(۳) رسائل آقا جمال خوانساری، ص ۴۸۶– ۴۸۷

(۴) مدارك الأحكام، ج ۴، صص ۸، ۹، ۲۱، ۲۶

(۵) الحدائق الناضرة، ج ۹، ص ۴۴۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۶

محقق کرکی اولین رساله را در آغاز دههٔ سوم قرن دهم هجری نگاشت و پس از حدود چهل سال دومین رساله را شهید ثانی در خارج از ایران، اما با ملاحظهٔ مسائل داخلی ایران تألیف کرد، موج رساله‌نویسی آغاز شد؛ به طوری که تا حدود دویست سال پس از آن یک صد رسالهٔ مستقل تألیف شده و پس از آن تا دورهٔ معاصر، قریب شصت رسالهٔ دیگر بر آن افزون شد. کمتر فقیه صاحب نامی را در این دوره می‌شناسیم که رساله‌ای در این باره تألیف نکرده باشد؛ همان طور که بسیاری از این رساله‌ها در ردّ و ایراد و یا دفاع از رساله‌های دیگر بوده است. این نشانگر شور و حرارت علمی خاصی است که در این زمینه وجود داشته است.

شدت بحث از نماز جمعه در روزگار شاه سلیمان (سلطنت از ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵) به جایی رسید که وی محفلی در حضور وزیر اعظم خود؛ شیخ علی خان و با حضور دو تن از عالمان؛ یکی مولانا محمد سعید رودسری و دیگری مولانا محمد سراب ترتیب داد تا سایر علما را گرد آورده و دربارهٔ «وجوب عینی»، «تخییری» و «حرمت نماز جمعه در دورهٔ غیبت» به بحث بپردازند. «۱» خود سراب در رسالهٔ عربی مفصل خود حکایت این مجلس را بازگو کرده است. «۲» گرچه ممکن است چند بار این بحث پیش آمده باشد، اما به واقع می‌توان گفت که این محفل نوعی سمینار خصوصی از جمع عالمان بود که برای بحث در این مسأله، ترتیب یافته بود. مسألهٔ نماز جمعه در پنج شش دههٔ پایانی دورهٔ صفوی، تبدیل به یک مسأله جنجال برانگیز شد آن گونه که به تعبیر علامهٔ مجلسی «تحیّرت فیها الأفهام و اضطربت فیها الأعلام». «۳»

به طوری که مجادلات میان علما، چه به صورت نوشتاری و چه شفاهی، رو به گسترش گذاشته و حتی به دربار صفوی و شخص شاه سلیمان هم کشیده شد. گویا شاه سلیمان علاقه‌مند شد تا بداند مسأله بر سر چیست. جالب است بدانیم که آقا جمال نیز رسالهٔ مفصل نماز جمعه خود را «به حسب فرمان همایون» شاه سلیمان تألیف کرده است. «۴»

یکی از موضوعات مورد بحث آن بود که واقعا عقیدهٔ قدما چه بوده است؛ آیا آنان قائل به وجوب عینی بوده‌اند یا تخییری؟ دشواری این بود که هر عالمی، عبارات قدما را مطابق فهم خود تفسیر می‌کرد. در نهایت، یکی از فقها تصمیم گرفت تا گزارشی در این باره به شاه

---

(۱) تتمیم امل الامل، صص ۱۷۳– ۱۷۲

(۲) متن این رساله، در رسائل نماز جمعه در ادامه خواهد آمد.

(۳) بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۲۱

(۴) رسائل، ص ۴۸۳، این رساله، به نوشتهٔ خاتون‌آبادی (وقایع السنین، ص ۵۳۶) در سال ۱۰۹۱ یعنی سال درگذشت فیض کاشانی، نوشته شده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۷

بدهد. وی تصمیم گرفت تا چهار عبارت از متون فقهی کهن شیعه را که دو نمونه از شیخ طوسی در خلاف و نهایه و دو مورد دیگر از کتاب ذکری الشیعهٔ از شهید اول و چهارمی از کتاب معتبر از محقق حلی و تذکره از علامهٔ حلی است، انتخاب کرده، آن را نزد علمای موجود در اصفهان بفرستد تا ملاحظه کنند و بنویسند که آیا از این عبارات، وجوب عینی فهمیده می‌شود یا وجوب تخییری.

این طومارها همراه با پاسخ علمای اصفهان در صص ۱۵۵- ۱۸۵ نسخهٔ ۴۶۵۹ دانشگاه آمده است. جمع‌آوری این طومارها کار میرزا علی رضا تجلّی (م ۱۰۸۵) است که در پایان رسالهٔ خود، که آن را در برابر رسالهٔ محقق سبزواری نوشته، آورده است. تجلی تحت عنوان تذنیب در انتهای رسالهٔ نماز جمعه خود در چرایی جمع‌آوری این طومارها می‌نویسد:

«حضرت آخوند- یعنی ملا محمد باقر خراسانی- دربارهٔ دلالت کلام شیخ در خلاف و نهایه و کلام علامه در مختلف و کلام شیخ شهید در ذکری بر وجوب عینی، اصرار داشت و عبارات کتب دیگر را بر غیر مراد محمول داشته، ادعای ظهور در آن می‌نمود. بنابراین در شبی از شب‌ها که در خدمت دستور اعظم، میانهٔ حقیر و حضرت آخوند سخن می‌رفت، حسب الاستدعای طرفین پاره [ای] از آن عبارات متنازع فیها در طوامیر و تعلیقهٔ مطاعه در حاشیهٔ هر یک از آن طوامیر مرقوم شد که علمای دار السلطنه بعد از تأمل، بیان نموده بنویسند که حال بر چه سان است. پس نزدیک هر یک فرستاده می‌شد و ایشان بعد از مطالعه و تعمّق نظر، فهمیدهٔ خود را مرقوم می‌ساختند؛ تا آنکه در عرض سی چهل روز به اتمام رسیده در پایهٔ سریر خلافت مصیر سلیمانی به تفصیل خوانده و چون ثبت آن‌ها مثمر فواید است، لهذا در صورت؛ همگی چنان که هست بدون تغییر و تبدیل و نقصان ثبت می‌گردد. و باللّه التوفیق.»

وی در ابتدا عبارات مختلف شیخ را از کتاب‌هایی چون خلاف، نهایهٔ، و مصباح آورده و پس از آن می‌نویسد: علمای اعلام و فضلای فخام- کثّرهم الله فی الانام- اعلام نمایند که عبارت مسطور متن، دلالت صریح بر عینیت وجوب نماز جمعه در حالت غیبت معصوم دارد و صاحب این کلام قائل به وجوب عینی هست یا نه؟ بندهٔ درگاه؛ شیخ علی. در پاسخ، عالمان ذیل اظهار رأی کردند: آقا حسین خوانساری، محمد حسین البروجردی، محمد صالح المازندرانی، محمد علی الاسترآبادی، علی بن محمد، علاء الدین محمد، جمال الدین محمد الخوانساری «۱» (کذا)، محمد سعید الطباطبائی، محمد تقی النقیب الحسینی

(۱) آقا جمال در رسالهٔ نماز جمعه خود، توضیح فراوانی دربارهٔ آرای شیخ طوسی و سایر علمای متقدم شیعه ارائه کرده تا نشان دهد که آنان عقیدهٔ به وجوب عینی یا حرمت نداشته‌اند؛ بلکه در عصر غیبت اقامهٔ آن را جایز می‌شمرده‌اند.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۸

محمد رحیم عقیلی، محمد جعفر، تقی الدین محمد الرضوی، محمد باقر! روح الامین الحسینی، جمال الدین الحسینی التفرشی، اسماعیل الحسینی الخاتون آبادی.

تمامی این افراد، تأکید دارند که عبارت شیخ طوسی دلالت بر وجوب عینی ندارد و تنها وجوب تخییری نماز جمعه از آن فهمیده می‌شود.

در بخش بعدی، عبارت مختلف علامه نقل شده است. آنگاه می‌نویسد: علمای کرام و فضلای فخام- أدام اللّه برکاتهم فی الأنام ...- تصدیق نمایند که وجوب عینی نماز جمعه در حالت غیبت معصوم از این عبارت مفهوم می‌شود و دلالت واضح بر مطلب مذکور و این که قائل این کلام قائل به وجوب عینی نماز جمعه باشد، دارد یا نه. بندهٔ درگاه؛ شیخ علی؛ باز به همان ترتیب همان عالمان یاد شده، در این باره نیز بسان گذشته اظهار نظر کرده‌اند که عبارت یاد شده، دلالت بر وجوب عینی ندارد.

سومین عبارت از کتاب ذکری الشیعهٔ شهید اول است. ایضا «بندهٔ درگاه؛ شیخ علی» به همان ترتیب از علمای اعلام و فضلای فخام خواسته است تا در این باره نیز نظر دهند.

پاسخ‌ها از همان افراد یاد شده است. محمد تقی النقیب در پاسخش نوشته است: به عرض می‌رساند که بنده در حضور بندگان نواب خانی- حفظه الله- و حضور حضرت آخوند مولانا محمد باقر، فهمیدهٔ خود را معروض داشت، موافق است با آنچه الحال مطالعه و مشاهده عبارات مزبوره نموده، این عبارات مستند شرعی وجوب عینی صلاهٔ جمعه نمی‌شود و اگر بعضی الفاظ بانفراد،

إشعاری و تلویحی بر عینیت داشته باشد، اما با ملاحظهٔ قراین و و توافق به الفاظ دیگر ظاهر می‌شود که مراد از وجوب و لزوم، تأکّد و شدت فضیلت صلاهٔ جمعه است نه مراد وجوب عینی است.

عبارت چهارم از کتاب معتبر و تـذکره است که دربارهٔ آن نیز همـهٔ عالمان یاد شـده، اظهار نظر کرده‌انـد. این متن با پاسخ اسـماعیل خاتون‌آبادی، در ص ۱۸۵ نسـخهٔ یاد شده خاتمه می‌یابد. در واقع صرف نظر از نظرات خاص و استثنایی، سه رأی عمده دربارهٔ نماز جمعه دارد:

۱- یک دیـدگاه که امامت جمعه را منوط به اذن امام معصوم دانسـته و تنها در زمان حضور امام معصوم، اقامهٔ جمعه را واجب و در زمان غیبت حرام می‌داند.

۲- نظر دیگر با توجه به اشتراط اذن امام، اقامهٔ جمعه را از مناصبی می‌داند که به فقیه جامع الشرائط واگذار شده و اقامه جمعه را در عصـر غیبت بـا اذن فقیه جامع الشـرائط مجاز می‌دانـد. این دیـدگاه نوعا به وجوب تخییری اعتقاد دارد، گرچه شایـد بتوان کسانی را یافت که با وجود نایب عام، قائل به وجوب عینی باشند.

۳- گروه سوم اذن امام معصوم و طبعا نایب خاص و عام او را شرط در اقامه جمعه

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۹

ندانسـته و بـا توجه به ظـاهر قرآن و برخی از روایاتی که در وجوب وارد شـده، اعتقاد به عینیت وجوب اقامه جمعه دارد. این گروه، بیشتر اخباری‌هایی هستند که با توجه به اطلاق برخی از اخبار وجوب نماز جمعه، آن را واجب عینی می‌دانند.

دربـارهٔ ایـن رسالـه‌هـا آنچـه گفتنی اسـت ایـن اسـت که رسالـه‌هـای تـألیف شـده در این دوره، بیش از هر چیز به صـورت رد و ایراد اسـتدلالها و اقـوال موافقـان و مخالفـان است. یعنی محتـوای رسالـه‌هـا، همه در جهت پاسـخگویی و ردیه‌نویسـی است. این رویه البته دربارهٔ رسائل دورهٔ نخست صفوی، صادق نیست.

در اینجـا بر سه رسـاله مرور خواهیم کرد: تحت رسالـهٔ محقق کرکی که گویـا نخستین رسالـهٔ مسـتقل در بـاب نمـاز جمعه بوده و به وجوب تخییری معتقد است. دوم رسالهٔ شـهید ثانی متفکر اصولی شـیعه که به عینیت وجوب نماز جمعه قائل است. سوم رسالهٔ فیض کاشانی عالم و عارف اخباری که او نیز به عینیت وجوب نماز جمعه اعتقاد دارد.

۱۱- گزارش رسالهٔ محقق کرکی

علی بن عبـد العال معروف محقق کرکی یا ثانی (م ۹۴۰) نخستین فقیه برجسـتهٔ عصر نخست صفوی است که همکاری با این دولت را پذیرفت و منصب شیخ الاسلامی این دولت را به دست آورد.

رسالـهٔ نمـاز جمعه او از آن جهت واجـد اهمیت است که مؤلف در آن رساله، اندیشـهٔ سیاسـی شـیعه به ویژه ولایت فقیه را مطرح و مـورد بحث و بررسـی قرار داده است. محقق رسالـهٔ خود را به سـال ۹۲۱ یعنی زمـان شـاه اسـماعیل تألیف کرد و در آن زمان هنوز موقعیت چندان مهمی از لحاظ حکومت نداشت.

اهمیت این رسـاله از آن جهت است که پیش از رسالـهٔ شـهید نگاشـته شـده و به هر روی مسـأله را به طور جـدی عنوان کرده است. اختلاف نظر عمدهٔ محقق با شهید در دو چیز است. نخست آن که وی نه به وجوب عینی بلکه وجوب تخییری اعتقاد دارد، در حالی که شـهید بر وجوب عینی اصـرار می‌ورزد؛ دوم آن که محقق، نماز جمعه را منصبی حکومتی می‌داند و تصـریح دارد که «اقامه نماز جمعه در غیبت بدون حضور فقیه جامع الشـرائط مشروع نیست.» «۱» در حالی که شـهید وجوب عینی نماز را بدون منصبی بودن آن می‌پذیرد.

مروری گذرا بر اهمّ مطالب این رساله، می‌تواند روشنگر نکات قابل توجهی در سیر

(۱) جامع المقاصـد، ج ۲، ص ۳۷۹. آنچه که در جامع المقاصـد در شـرح شـرایع آمـده، جدای از رسالهٔ مسـتقل محقق دربارهٔ نماز جمعه است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۰

تاریخی نماز جمعه باشد.

کرکی بحث خود را با طرح یک مسأله اصولی آغاز می‌کند و آن این است که «در صورتی که حکم وجوب از عملی برداشته شود، آیا حکم جواز آن عمل باقی می‌ماند یا نه؟» عقیدهٔ مؤلف آن است که در صورت مذکور، حکم جواز باقی نمی‌ماند. «۱»

طرح این مقدمه بدین مناسبت است تا کسـی تصور نکند، اگر در عصر غیبت، وجوب از نماز جمعه برداشته شد، جواز آن هم چنان بر جای می‌مانـد، یعنی با وجود لغو وجوب از اقامـهٔ جمعه در عصـر غیبت، جایز است آن را به جای آورد؛ زیرا جوازی که به معنای «اذن در عمـل» است، تنها در نفس وجوب و اسـتحباب وجود دارد، پس در صورتی که وجوب از عملی برداشـته شود، اسـتحباب به جای آن نمی‌توانـد بنشـیند؛ لذا بر اساس عقیدهٔ کرکی، کسـی که می‌خواهد حکم بر جواز اقامهٔ جمعه بدهد، بناچار باید وجوب آن را و لو به صورت وجوب تخییری باقی بداند؛ عقیدهٔ محقق همین است و این مقدمهٔ نخست اوست.

وی در مقدمهٔ دوم، در صـدد اثبات نیابت برای فقیه عادل امامی (مجتهد) در امور شـرعیه و اموری که برای حاکم منصوب از طرف امام علیه السّلام ثابت است، می‌باشد. او مستند اساسی خود را همان مقبولهٔ «عمر بن حنظله» قرار داده و کلمهٔ حاکم در این روایت را به معنی عام آن می‌داند نه قاضی. این مقدمه، چیزی جز اثبات ولایت فقیه نیست.

مقدمـهٔ سوم این است که نمـاز جمعه مشـروط به وجود امـام معصوم و یا نایب اوست. او گرچه بر این مطلب ادعای اجماع می‌کنـد، ولی مسـتند اصـلی وی عمل پیامبر صـلی اللّه علیه و آله در تعیین امام جمعه، همانند تعیین قاضـی است که به عنوان سیرهٔ مستمر، در تمام اعصار مورد عمل مسلمانان قرار گرفته است. این استدلالی است که پیش از وی نیز فقها برای این مسأله داشته‌اند.

محقق در بـاب دوم رسالـهٔ خود، بحث دربارهٔ «نماز جمعه در عصـر غیبت» را آغاز می‌کنـد. در ابتـدا قول به جواز اقامـهٔ جمعه را که مورد عنـایت جمع کثیری از فقهـاست، مطرح کرده و بـا اسـتمداد از آیـات و روایـات، تمـام کوشـش خود را برای اثبات آن به کار می‌گیرد؛ البته او جواز را در قالب وجوب تخییری مطرح می‌کند؛ زیرا همان طور که گذشت، جواز به معنای رجحان شرعی، تنها در وجوب یا استحباب به کار می‌رود. از آنجا که از ادلهٔ مربوطه، وجوب فهمیده می‌شود، پس باید آن را واجب دانست، آن هم واجب تخییری؛ اما چرا واجب تخییری؟ بـدان سـبب که علما از ابتـدای غیبت به بعـد، قائل به وجوب عینی نبوده‌انـد. دلیل آن نیز به احتمال این بوده است که اجتماع بدون امام را، مثار فتنه و شرّ

(۱) رسائل محقق کرکی، ج ۱، ص ۱۴۱. متن رسالهٔ نماز جمعه او در همین مجموعه به چاپ رسیده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۱

می‌دانسته‌اند (ص ۱۴۸). طبعا جمع بین آن ادلّه و سیرهٔ علما، وجوب تخییری بین جمعه و ظهر را اقتضا می‌کند نه وجوب عینی را. اثبـات وجوب تخییری گرچه راه را برای اثبـات وجوب عینی باز کرد، ولی قائلین به وجوب عینی، بعـدها ادلـهٔ محقق کرکی را برای راهی که برگزیـده بود، تخطئه کردنـد. او در هر حـال کوشـیده است تا اشـکالات احتمالی مطرح شـده، به ویژه آنچه را که در غایهٔ المراد (تألیف شـهید اول) وارد شده، پاسخ دهد. وی از یک سو باید در برابر احتمال وجوب عینی پاسـخگو می‌بود و از سوی دیگر ادلهٔ قائلین به حرمت را رد می‌کرد. آنچه از ادله قائلین به حرمت اهمیت دارد مسألهٔ شرطیت وجود امام یا نایب خاص اوست و چون تحقق این شرط در عصر غیبت منتفی است، بنابراین اقامهٔ جمعه حرام است؛ اما محقق کرکی با استناد به قول علامه در مختلف مبنی

بر کفایت فقیه، از این اشکال جواب داده است؛ محقق کرکی این قول را که فقیه برای حکم و افتا منصوب شده است نه نماز جمعه، بسیار نادرست دانسته و می گوید: لأنّ الفقیه منصوب من قبلهم- علیهم السّلام- حاکما فی جمیع الامور الشّرعیّة». (ص ۱۵۳) مؤلف در باب سوم در صدد استنتاج از حکم ارائه شده در باب ولایت فقیه برآمده و این باب را در اثبات اینکه اقامهٔ جمعه در دوران غیبت جز با حضور فقیه جامع الشرائط، مشروعیت ندارد، می گشاید. فلسفهٔ اصرار او بر این قول، آن است که هم شرطیت امام یا نایب او در نظر گرفته می‌شود- امری که اجماع منقول بر آن قائم شده است- و هم در برابر کسانی که شرط مذکور را نپذیرفته و اقامه جمعه در عصر غیبت را حرام می‌دانند، بتوان به وجود فقیه جامع الشرائط و نیابت عام او استناد کرد.

نکتهٔ قابل توجه در سخنان محقق کرکی این است که وی در اثبات شرطیت اذن امام و یا نایب او، بیشتر به فقهای متأخر مانند محقق حلی در معتبر، علامه در تذکره و شهید اول در ذکری استناد کرده است. وی پس از کوشش بی‌دریغی دریغی که برای استخراج قول به نیابت فقیه در اقامه جمعه، از کلمات فقها نموده، می گوید:

در دوران غیبت هیچ فقیهی قول به وجوب حتمی عینی را به طور مطلق و یا قول به وجوب تخییری بدون حضور فقیه را اختیار نکرده است و اگر کسی با این زوال قطعی مخالفت کند، چیزی جز جرئت مخالفت بر حق تعالی را مرتکب نشده است. (ص ۱۶۳) استخراج نظرات مرحوم کرکی از کلمات فقها در عین حالی که بسیار استادانه صورت گرفته، ولی در پاره‌ای موارد، خالی از تکلّف نیست.

محقق در پایان رسالهٔ خود (ص ۱۶۸- ۱۷۰) تحت عنوان «خاتمهٔ و ارشاد»، در عمل به وعده‌ای که برای تبیین شرایط فقیه در ضمن بحث از معنای فقیه جامع الشرائط داده بود،

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۲

سیزده شرط را برای چنین فقیهی برمی‌شمارد تا مردم معنای سبکی از آن برداشت نکرده و ارزش و مرتبهٔ واقعی این کلمه را دریابند. «۱»

۱۲- گزارش رسالهٔ شهید ثانی

چنانکه که گذشت، به گفتهٔ برخی، زین الدین عاملی معروف به شهید ثانی (شهید در ۹۶۵) اولین کسی است که قائل به وجوب عینی نماز جمعه شده است. این پس از آنی است که وی در بیشتر تألیفات خود مانند شرح لمعه، شرح ارشاد الاذهان یعنی روض الجنان و آثار دیگر خود، پیرو مکتب علامه حلی بوده و به وجوب عینی باور نداشته است. شاید به جز رسالهٔ صلاة الجمعة او که در سال ۹۶۲ یعنی سه سال پیش از شهادت وی تألیف شده، تنها بتوان این اعتقاد او را در حاشیهٔ وی بر قواعد الاحکام علامه مرور است. شهید در این حاشیه که با عنوان فوائد القواعد به چاپ رسیده، در بحث نماز جمعه، قول به وجوب عینی را مطرح کرده که خود نشان می‌دهد کتاب یاد شده در اواخر عمر وی تألیف شده است. «۲»

به هر روی، تألیف رسالهٔ صلاة الجمعه توسط او که ناظر به رسالهٔ محقق کرکی و در رد بر آن بود، سبب شد تا وی را به عنوان نخستین فقیهی که قائل به وجوب عینی در عصر غیبت است، معرفی کنند. شیخ یوسف بحرانی با اشاره به این مطلب، و با توجه به اعتقاد خودش به وجوب عینی، شهید را نخستین کسی می‌داند که این مسأله را که در یک دورهٔ طولانی مندرس و کهنه شده بوده، تازه کرده است. «۳» آقا جمال خوانساری (م ۱۱۲۲) نیز با دید منفی و با اشاره به این که قول به وجوب عینی حتی به عنوان یک قول شاذ در کتاب‌های فقهی شیعه نیامده است، می‌نویسد: فقها «قول به وجوب عینی [را] اصلا نقل نکرده‌اند از احدی؛ در عرض ششصد، هفتصد سال بعد از زمان حضور ائمه علیهم السلام؛ تا آن که در زمان شیخ زین الدین- رحمه الله- که از متأخرین است و از زمان او تا این زمان، صد و کسری باشد، این قول احداث شده و به بعضی نسبت داده‌اند. «۴» و در جای دیگر می‌نویسد:

و اوّل کسی که معلوم است که قایل به آن شده، شیخ شهید ثانی است در رساله‌ای که در

---

(۱) در فهرست مجلس سنای سابق، ج ۱، ص ۳۸۹ رساله‌ای با عنوان «شرایط الاجتهاد المبیحة للقضاء و الإفتاء» گویا از کرکی آمده است، در خوانساری، روضات (ج ۴، ص ۳۶۸) آمده: «و اما رسالة الجمعة فهی داخلة فی شرح القواعد علی ما صرّح نفسه فی بحث صلاة الجمعة».

(۲) عبارت وی در فوائد القواعد پس از نقل اقوال چنین است: و الاقوی وجوبها حینئذ و عدم اشتراطها بالإمام و من نصبه مطلقا، لإطلاق الأدلّة القطعیة من الکتاب و السنة، و هو ظاهر الأکثر، و الإجماع علی اشتراطها لو سلم مختصّ بحال الحضور. فوائد القواعد، ص ۱۹۱ (قم، مرکز الابحاث الاسلامیة)

(۳) الحدائق الناضرة، ج ۹، ص ۳۸۵

(۴) رسائل آقا جمال خوانساری، ص ۵۱۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۳

نماز جمعه نوشته، و بعد از او جمعی از اولاد و تلامذه او و بعضی از غیر ایشان تابع او گردیده‌اند».

پیش از گزارش متن رساله، مناسب است این نکته را یادآور شویم که با توجه به عظمت شهید ثانی، کسانی بر آن شدند تا نسبت رسالهٔ نماز جمعه شهید را به وی تکذیب کنند. به نظر می‌رسد نخستین بار این تردید را فاضل تونی نسبت به انتساب این رساله به شهید مطرح کرد که بعدها کسانی مانند عبد الحی رضوی هم به پیروی از وی، آن را در رسالهٔ نماز جمعهٔ خویش آوردند. مطلب فاضل تونی بسیار بی‌پایه بود و فاضل سراب هم دلایل متعددی در نقد آن در خاتمهٔ رسالهٔ خویش آورد. ملا عبد الله افندی، کتابشناس معروف عصر اخیر صفوی، ضمن اشاره به تردید در انتساب این رساله به شهید و این انتقاد که شهید آن را در جوانی و در دوران ناپختگی تألیف کرده، می‌گوید: تردید در انتساب این کتاب به شهید، نادرست است؛ چرا که علاوه بر شواهد مختلف، صاحب مدارک که از نوادگان اوست، به این مطلب تصریح کرده است. به علاوه، این مطلب که کتاب اثر دوران جوانی وی باشد، درست نیست؛ زیرا تاریخ تألیف رسالهٔ نماز جمعه، ربیع الاول سال ۹۶۲ هجری؛ یعنی چهار سال پیش از شهادت او و طبعا از آخرین آثار وی می‌باشد. «۱» بعدها صاحب جواهر هم که بر عدم عینی بودن نماز جمعه اصرار دارد، ضمن اشکال به مجلسی اول و حمله به فیض، سخن آنان را برگرفته از رسالهٔ شهید دانسته و دربارهٔ این رساله می‌نویسد:

احتمال دارد که وی این رساله را در دوران کودکی (فی صغره) نوشته باشد؛ «۲» زیرا در آن، نسبت به بزرگان مذهب و حافظان شریعت تندی کرده؛ هم چنین در متن آن اضطراب و نکات زاید فراوان وجود دارد؛ اضافه بر این، مطالب این رساله با آنچه که در دیگر کتاب‌هایش در مورد وجوب تخییری نماز جمعه آورده، منافات دارد. «۳» روشن است که این مطلب از اساس بی‌پایه است.

در اینجا مروری بر رسالهٔ شهید ثانی خواهیم داشت. «۴»

او در آغاز، بی‌توجهی به اقامهٔ جمعه را مورد نکوهش قرار داده و با اشاره به کار تحقیقی خود در این زمینه، اظهار می‌دارد که روی سخنش با کسانی است که زنجیر تقلید از اسلاف

---

(۱) ریاض العلماء، ج ۲، صص ۳۷۶- ۳۷۷

(۲) جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۷۷- ۱۷۸

(۳) جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۴۷

(۴) متن مورد استفاده ما نسخهٔ خطی این رساله در مجموعهٔ شماره ۱۷۷۷ از کتابخانهٔ آیة الله مرعشی است؛ این رساله در مجموعهٔ

مذکور از برگ ۳۹ شروع شده و در برگ ۵۸ پایان می‌یابد.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۴

را از گردن برداشته و آمادگی شنیدن حقایق را دارند. «۱» وی نخست اقوال مختلف در مورد وجوب و حرمت اقامهٔ جمعه در عصر غیبت را بر شمرده، سپس اعتقاد خویش را دایر بر وجوب مطلق آن بیان کرده، برای اثبات آن دلایلی را ارائه می‌دهد:

دلیل اول: ابتدا به آیات قرآن استناد جسته و در ابعاد مختلف آن، به تفصیل به بحث و بررسی پرداخته و اشکالات محتمل در این زمینه را پاسخ می‌دهد و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که صیغهٔ امر در آیه، بر وجوب عینی به طور مطلق دلالت می‌کند مگر آنکه شرطی برای آن اثبات شود؛ وی سپس شرط مذکور از طرف فقها را مورد بحث قرار می‌دهد که ما نظر او را در این باره بیان خواهیم کرد.

دلیل دوم: سپس توجه خود را به روایات وارده دربارهٔ مسأله معطوف داشته و تعدادی از آن‌ها را ذکر می‌کند و در ادامه پس از اشاره به اینکه نیازی به ارائهٔ همهٔ روایات مربوطه نیست، می‌نویسد: اساسا در این احادیث شرط حضور امام و نایب او نیامده است.

دلیل سوم: آنگاه وجوب عینی نماز جمعه در زمان حضور ائمه (علیهم السلام) را استصحاب می‌کند. شایان توجه است که شهید ابتدا عنوان حضور را از مستصحب حذف کرده و سپس وجوب عینی به طور مطلق را استصحاب می‌کند (ص ۴۲).

دلیل چهارم: تمسک به اصالهٔ الجواز؛ شهید در مقابل کسانی که بر وجوب تخییری اقامهٔ جمعه در عصر غیبت اصرار می‌ورزند و آن را مستند به عمل فقها در عدم اقامهٔ آن به طور حتم می‌دانند، می‌کوشد تا اثبات کند، عدم اقامهٔ جمعه در عصر غیبت، نه به دلیل عینی ندانستن وجوب آن، بلکه بدان دلیل بود که غالب ائمهٔ جمعه در شهرها عادل نبوده و از طرف ائمه ضلال تعیین می‌شدند، از این رو شیعیان از شرکت در اقامهٔ جمعه با آنان سرباز می‌زدند (ص ۴۳) چیزی که با سیاست تقیه سازگار است.

دلیل پنجم: شهید می‌گوید: این حکم (وجوب عینی اقامهٔ جمعه) مورد تأیید تمام مسلمین بوده و تنها حنفی‌ها از میان اهل سنت آن را مشروط به اذن سلطان دانسته و در صورت عدم وجود او، وجوب را ساقط دانسته‌اند. از میان فقهای شیعه نخست، قول به شرط وجود امام یا نایب او را سید مرتضی عنوان کرده، «۲» سپس سلار «۳» و ابن ادریس «۴» از او پیروی کرده‌اند. وی می‌کوشد تا به نحوی کلام سید مرتضی را تأویل کرده و آن را با غیر

---

(۱) بعدها شیخ حسین بن عبد الصمد نیز که سخت تحت تأثیر استادش شهید ثانی بود، این مطلب را در آغاز رسالهٔ نماز جمعهٔ خودش آورد. مرعشی، ش ۱۱۱۱۲

(۲) رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۷۲

(۳) المراسم الشرعیهٔ، ص ۲۶۱

(۴) السرائر، ج ۱، ص ۲۹۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۵

مشروط بودن به اذن، سازگار کند. به هر روی، شهید معتقد است که به خاطر مخالفت چند نفر معدود، نمی‌توان با فریضه‌ای که این چنین مورد تأیید و تأکید مسلمین قرار گرفته است، به مقابله برخاست.

وی سپس به نظریه‌ای که نماز جمعه را با حضور فقیه در عصر غیبت واجب می‌داند، عطف توجه نموده و نظریهٔ مرحوم کرکی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. او ادلّهٔ کرکی را که سیرهٔ پیامبر (صلی الله و علیه و آله) و خلفا، و روایاتی دربارهٔ اقامهٔ جمعه و نقل اجماع بود، یکی پس از دیگری در مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. در مورد سیرهٔ عملی پیامبر صلی اللّه علیه و آله و خلفا می‌گوید: این اذن و تعیین به معنای شرط نبود، چنانکه آن‌ها برای نمازهای روزانه نیز افرادی را به عنوان امام جماعت تعیین می‌کردند، بلکه سبب

این تعیین، آن بود که درگیری و اختلاف به وجود نیامده و همه بی‌درنگ به وی مراجعه کنند و برای چنین فردی سهمی از بیت المال هم داده می‌شد تا این مهم انجام شود (ص ۴۶).

وی سپس روایتی را مطرح می‌کند که در آن چنین آمده: لا تجب الجمعهٔ علی اقلّ من سبعهٔ: الامام و قاضیه و مدّع حقا و مدّعی علیه و شاهدان و من یضرب الحدود بین یدی الامام. شهید ضمن ارائهٔ پاسخ از اشکالاتی که پاره‌ای به سند و پاره‌ای دیگر به متن حدیث مربوط می‌شود، یادآور می‌شود که کلمهٔ امام در این حدیث منحصرا حمل بر سلطان عادل نمی‌شود، بلکه بر امام جماعت نیز اطلاق می‌گردد (ص ۴۶).

شهید در مقام پاسخ از اجماعی که محقق کرکی مدعی آن است، می‌کوشد تا کلمات فقها را آورده، نشان دهد که آن‌ها گرچه در برخی از کتب خود چنین گرایشی از خود نشان داده‌اند، ولی در کتاب‌های دیگرشان به شرط اذن امام چندان توجهی نکرده‌اند. اگر اجماعی در این مورد وجود داشته باشد، مربوط به شرط اذن امام (علیه السلام) در زمان حضور آن حضرت است؛ اما در عصر غیبت، این شرط ساقط شده است. آنچه غالبا مورد توجه فقهای متأخر واقع شده، تنها امکان اجتماع است نه قید حضور فقیه (ص ۵۰) مگر یکی دو مورد که در وجود این شرط، صراحت دارند.

شهید عبارت متقدمین از فقها را آورده و می‌نویسد: آنان چنین شرطی را- که حتما امام یا نایب خاص او در عصر غیبت باید باشد- برای وجوب اقامهٔ جمعه مطرح نکرده‌اند. به خصوص ابو الصلاح حلبی که همان قیود امام جماعت را در این مورد به صراحت کافی دانسته است (ص ۵۱). چنان که شیخ طوسی با وجود مشروط دانستن اقامهٔ جمعه در دوران حضور، مانعی از اقامهٔ آن- در عصر غیبت بدون وجود امام و اذن او، در صورت امکان اجتماع مؤمنین- ندیده است (ص ۵۲). شهید در پاسخ این اشکال که اجتماع بدون امام (علیه السلام) مثار فتنه است، اجتماعات فراوانی از جمله اجتماع مسلمین در عرفات را

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۶

یادآور می‌شود که تاکنون مثار هیچ فتنه و اختلافی نشده است! آنگاه رأی سوم؛ یعنی قول به حرمت اقامهٔ جمعه در عصر غیبت را مورد انتقاد قرار می‌دهد و اولین دلیل آن‌ها- وجود امام و یا نایب او- را که طبعا مورد قبول او نیست از اساس منتفی دانسته و بر فرض تسلیم، همان رأی محقق کرکی (فقیه در زمان غیبت نیابت عام دارد) را راه حل قضیه قلمداد می‌کند (ص ۵۴). سپس بقیهٔ ادلهٔ طرفداران این نظریه را به شیوهٔ مخصوص خود پاسخ می‌دهد.

وی در آخرین قسمت رسالهٔ خود تحت عنوان «ختم و نصیحهٔ» روایاتی دربارهٔ نماز جمعه و فضیلت آن نقل کرده و به ویژه صلاهٔ وسطی را با نماز جمعه یکی می‌داند. فیض که از این رساله فراوان نقل کرده، این خاتمه را عینا در کتاب شهاب ثاقب درج کرده است.

شهید، تألیف این رساله را در ربیع الأول سال ۹۶۲ به پایان رسانده است.

از شهید، رسالهٔ کوچک دیگری تحت عنوان الحثّ علی صلاهٔ الجمعه در دست است که در آن، همانند رسالهٔ فوق، روایات مربوط به نماز جمعه و فضیلت آن را آورده است. «۱»

لازم به تذکر است که شیخ حسن فرزند محقق کرکی، رساله‌ای در رد بر رسالهٔ صلاهٔ الجمعهٔ شهید نوشت که در واقع، دفاع از رسالهٔ پدرش یعنی محقق کرکی بود. وی در این رساله از شهید با عنوان «بعض الفائزین بدرجهٔ الشهادهٔ» یاد کرده است.

۱۳- گزارش رسالهٔ نماز جمعه فیض کاشانی

رسالهٔ شهاب ثاقب، از رساله‌های معروفی است که در وجوب نماز جمعه نوشته شده و از آنجا که فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) روی اندیشه‌های فقیهی برخی از متأخرین از خود تأثیر داشته، رساله‌اش اهمیت خاصی یافته است. با این حال بعدها، مجتهدانی چون

وحید بهبهانی آرای وی را نپذیرفته و به ویژه صاحب جواهر، در انکار آرای او تا آنجا پیش رفت که کتاب شهاب ثاقب فیض را در شمار کتب ضلال آورد. «۲» وی او و شهید ثانی را متهم کرد که بی‌جهت در وجوب عینی نماز جمعه اصرار ورزیده‌اند. در اینجا مروری بر رسالهٔ فیض خواهیم داشت.

فیض کاشانی در آغاز رسالهٔ خود، با بدیهی دانستن حکم وجوب می‌نویسد: تنها تعدادی از اصحاب رأی و اجتهاد این نماز را مشروط به حضور امام و نایب خاص یا عام او دانسته‌اند که ممکن است در برخی از زمانها ساقط شود (ص ۸). وی پس از طرح مقدمه،

---

(۱) این رساله در ۵ صفحه، در مجموعهٔ ۴۴۴ در کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی (برگ ۳۱۷- ۳۱۵) آمده است.

(۲) جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۷۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۷

بحث خود را در اثبات وجوب عینی اقامهٔ جمعه و غیر مشروط بودن آن به وجود سلطان و فقیه آغاز می‌کند.

در باب اول به آیاتی از قرآن کریم استناد جسته و به طور عمده به همان آیهٔ سورهٔ جمعه اتّکا می‌نماید. آنگاه روایاتی را که از طرق خاصه و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، می‌آورد (ص ۱۸). فیض می‌نویسد: مهم‌ترین مستند کسانی که قائل به وجوب تخییری‌اند این است که سیرهٔ اصحاب در طول چندین قرن بر عدم اقامهٔ جمعه جاری بوده که این برخورد جز با وجوب تخییری در عصر غیبت، با چیز دیگری قابل توجیه نیست. فیض در صدد توجیه این عمل می‌نویسد: آن زمان، زمان تقیّه بوده و بدین جهت شیعیان، در میان اقامهٔ جمعه با حاکمان موجود و اقامهٔ جمعه به طور مخفی و اقامهٔ ظهر به جای آن در خانهٔ خود، مخیّر بوده‌اند که همین هم باعث ترک اقامهٔ جمعه از طرف شیعیان شده است (ص ۲۶) او این مطلب را از کسان دیگری از فقها نیز نقل کرده است.

فیض در پی استدلال به اجماع، با اشاره به این که قدمای اصحاب همگی اخباری بوده‌اند و مضمون فتاوای آن‌ها کلمات معصومین (علیهم السلام) بوده؛ آن‌ها را قائل به وجوب عینی دانسته و آغاز تردید در این حکم را از وقتی می‌داند که باب اجتهاد و رأی میان فقهای اصحاب گشوده شده است. (ص ۳۲) سپس چنین ادامه می‌دهد: ثقهٔ الاسلام کلینی در کافی در باب «وجوب صلاهٔ الجمعهٔ» روایتی که حاکی از شرط اذن امام معصوم علیه السلام در اقامهٔ جمعه باشد، نیاورده است.

صدوق رحمه الله نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه گرچه این حدیث را نقل می‌کند که امام علیه السلام می‌فرماید: اگر کسی در روز جمعه، نماز را پشت سر امام بخواند، دو رکعت وگرنه چهار رکعت باید به جا آورد؛ ولی روشن است که منظور از کلمهٔ امام در این روایت هر امامی است که بتوان به او اقتدا کرد نه امام معصوم (علیه السلام). مرحوم صدوق در امالی آورده است که امامیه اقامهٔ جمعه می‌کنند و آن را مقید به زمان حضور معصوم علیه السلام نکرده است (ص ۳۵).

شیخ مفید نیز در باب صفات امام جمعه، همان صفات امام جماعت را بر شمرده است (ص ۳۶) در اینجا نیز فیض، کلمهٔ امام را که مفید در المقنعه به کار برده، حمل بر امام به طور مطلق کرده است و به نقل اقوالی از کراجکی، شیخ عماد الدین طبری و حلبی می‌پردازد که مؤید نظر اوست. در عبارت حلبی چنین آمده: «لا تنعقد الجمعهٔ إلا بإمام الملّهٔ أو منصوب من قبله أو من تتکامل له صفات إمام الجماعهٔ». «۱» و این تأیید صریحی است بر مقصود فیض

---

(۱) الکافی فی الفقه، ص ۱۵۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۸

(ص ۳۹). به گفتهٔ فیض گرایش قدمای اصحاب بر بینش اخباری تا زمان شیخ ادامه داشته و در زمان او به نقطهٔ پایان خود می‌رسد؛ زیرا شیخ اولین کسی است که اعتقاد شرط اذن امام و یا نایب او را در اقامهٔ جمعه مطرح کرده است. او فقهای بعد از زمان شیخ را، به دنباله‌روی از وی نسبت می‌دهد (ص ۴۰). فیض در تأیید ادعایش از ملا محمد امین استرآبادی صاحب فوائد المدینه مطالبی را نقل می‌کند. به گفتهٔ وی، علّامه نیز معتقد است که قدمای اصحاب، تا زمان شیخ طوسی همگی اخباری بوده‌اند؛ «و أمّا حدث الأصولی بین الإمامیّة من الزّمن الشیخ الطوسی.»

فیض با این که شیخ را معتقد به وجوب عینی نماز جمعه می‌داند و از عبارت او چنین فتوایی را استنباط می‌کند، ولی به نظر او آشفتگی عبارت شیخ در مورد شرط اذن امام به گونه‌ای است که الهام‌بخش وجوب تخییری برای فقهای بعد از زمان او- که غالبا مقلد وی بودند- شده است (ص ۴۱).

آنچه فیض از کلمات شیخ در این زمینه استنباط می‌کند، این است که، شیخ، در زمان حضور معصوم علیه السلام اذن و یا حضور نایب او را شرط وجوب اقامهٔ جمعه می‌دانست، ولی پس از زمان حضور، از نظر او شرط مذکور منتفی می‌شود (ص ۴۲). به هر روی، عدهٔ زیادی از فقها به استناد روایت فضل بن عبد الملك از امام صادق (علیه السلام) دایر بر این که اگر جماعتی در منطقه‌ای گرد آمدند، می‌توانند نماز جمعه را برپا دارند، استحباب اقامهٔ جمعه در عصر غیبت را اختیار کرده‌اند (ص ۴۶) چنانکه علامه نیز در تذکرهٔ همین قول را ترجیح داده است. او در آنجا سلطان عادل را به امام معصوم تعبیر کرده و وجوب نماز جمعه را مختص زمان او دانسته و پس از وی با برداشته شدن وجوب، استحباب اقامهٔ آن را باقی دانسته است (ص ۴۶).

فیض با اشاره به اینکه بیشتر فقهای بعد از شهید قائل به وجوب عینی نماز جمعه هستند، اقوال آنان را آورده است. این افراد عبارت‌اند از: فرزند شهید، شیخ حسن بن زین الدین، شیخ محمد فرزند شیخ حسن، سید امیر فضل الله نجفی (که می‌گوید حاشیه‌ای بر رسالهٔ إثنی‌عشریّهٔ شهید دارد)، شیخ فخر الدین بن طریح نجفی (که رسالهٔ اثنی‌عشریه را شرح کرده) و عده‌ای دیگر. آنگاه پس از نقل اقوال برخی از فقیهان هم عصرش دربارهٔ وجوب عینی اقامهٔ جمعه، به اعتقاد صریح بیش از بیست نفر از آنان بر وجوب عینی تصریح می‌کند (ص ۵۶). وی در پایان این فصل می‌کوشد نشان دهد که اجماع، مطابق تعریف امامیه، حکایت از وجوب عینی دارد. (ص ۶۰- ۵۸). اینها ادله‌ای است که شهید در رسالهٔ صلاة الجمعة به آن استناد کرده است.

در باب ششم به پاسخ اشکالات وارده پرداخته، به ویژه از استدلال‌های کرکی جواب

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۹

می‌دهد و در مقابل استدلال محقق کرکی در خصوص شرط حضور فقیه به عنوان نایب عام که به مقبولهٔ عمر بن حنظله استدلال می‌کند؛ تا نیابت در اقامهٔ جمعه را نیز دربرگیرد (ص ۶۷)، می‌گوید: اگر فقیه واقعا نیابت از امام معصوم را دارد، باید وجوب متعلق به اقامهٔ جمعه، عینی باشد نه تخییری. محقق کرکی به دلیل مرسوم نبودن اقامهٔ جمعه در میان شیعه، ادعای اجماع بر عدم وجوب عینی کرده و به نظر او گرچه وجوب عینی به این دلیل از بین می‌رود، ولی وجوب تخییری باقی می‌ماند. به ادعای فیض، اعتقاد به قیام اجماع بر عدم اشتراط اقامهٔ جمعه بر وجود فقیه، روشی متین و به حقیقت نزدیک‌تر است (ص ۶۸).

فیض باب هفتم را به ارزیابی اجماع منقولی که به نظر او مدار بحث طرفداران وجوب تخییری است، اختصاص داده است (تا ص ۹۴).

در باب هشتم به نقل روایاتی پرداخته که در زمینهٔ تحریض و تشویق به اقامهٔ جمعه وارد شده است (ص ۹۵). فیض در رسالهٔ خود بخش عمده‌ای از استدلال‌های شهید را بازگو کرده و آشکار تحت تأثیر دیدگاه‌های اوست.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۰

آگاهی‌های کتابشناختی دربارهٔ نماز جمعه

۱- کتاب‌های تألیف شده از قرن دهم تا دوازدهم

اشاره

در اینجا رساله‌هایی را که در این زمینه نگارش یافته به ترتیب زیر فهرست می‌کنیم:

الف- رساله‌هایی که در اثبات وجوب عینی نماز جمعه نوشته شده است.

ب- رساله‌هایی که در اثبات عدم وجوب عینی و به عبارت دیگر در اثبات وجوب تخییری نگاشته شده است. «۱»

ج- رساله‌هایی که در تحریم اقامهٔ جمعه در عصر غیبت نگارش یافته است.

د- رساله‌هایی که به دلیل عدم دسترسی ما به نسخهٔ آن‌ها، شناخت عقیدهٔ نویسندگان آن‌ها مقدور نشد.

لازم به یادآوری است که زحمت عمدهٔ مربوط به این کتابشناسی را «مرحوم آیهٔ الله شیخ آقا بزرگ» در ذریعهٔ کشیده است. تلاش ما افزون بر تکمیل آن فهرست، ارائه و معرفی نسخه‌های موجود از آن‌هاست؛ در قسمت نخست کتاب‌شناسی تنها رساله‌هایی انتخاب شده است که از سال ۹۰۰ تا ۱۲۰۰ نگاشته شده‌اند. تنها مورد استثنا رساله‌ای است که به سال ۱۲۰۶ تألیف شده است.

الف- رساله‌های وجوب عینی اقامهٔ جمعه

۱، ۲، ۳- صلاهٔ الجمعهٔ/ زین الدین عاملی معروف به شهید ثانی (م ۹۶۵) شهید ثانی سه رساله در این موضوع به نام‌های زیر نوشته است: ۱- رساله فی صلاهٔ الجمعهٔ؛ ۲- الحثّ علی صلاهٔ الجمعهٔ؛ ۳- رسالهٔ فی آداب الجمعهٔ. «۲»

---

(۱) رساله‌هایی که در عدم وجوب عینی نوشته شده، بیشتر ناظر به اثبات وجوب تخییری و جواز است، نه حرمت، گرچه ممکن است چنین نیز باشد.

(۲) نک: ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۷۰؛ امل الامل، ج ۱، ص ۸۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۱

ملا عبد الله تونی در صحت انتساب این رساله به شهید تردید نموده است. «۱» علامه آقا بزرگ تهرانی؛ علت این تردید را ناشی از اشتباهی می‌داند که بر اساس آن تاریخ فراغت از تألیف این کتاب در نسخه‌ای سال ۹۷۲ بوده است در حالی که شهید، سالها پیش از آن به شهادت رسیده است. آقا بزرگ می‌گوید: اصل نسخه در مکتبهٔ الخوانساری موجود می‌باشد و تردیدی نیست که سهو از ناسخ بوده که به جای «ستین»، «سبعین» نوشته است. «۲» به نظر می‌رسد که این انکار، بیش از آن که ناشی از این خطا باشد، ناشی از آن است که عالمان منکر وجوب نماز جمعه، نمی‌خواسته‌اند تا انتساب این رساله را به عالم برجسته‌ای مانند شهید ثانی بپذیرند. ملا محمد سراب در رساله‌ای که در رد بر تونی نگاشته، می‌نویسد: این سخن بسیار سست، یا از روی فراموشی است یا فریبکاری که از گوینده دور است؛ چه متواتر است که این رساله از شهید است و اگر تونی آگاه نبود، می‌خواست از دیگران بپرسد، چنان که نگارندهٔ مدارک هم عبارت‌هایی از آن را آورده و شهید نیای اوست؛ شایسته بود که از یکی از فرزندان شهید که در این شهرها هستند بپرسد تا نسخهٔ خط او را بدو نشان دهند یا از راههای دیگر روشن کنند که آن رساله از شهید است. گذشته از این‌ها، این رساله پس از آن کتاب‌هایی که او می‌پندارد مؤخّر است، نوشته شده است. تازه این که بگوییم شهید این رساله را در جوانی نوشته است، به او گستاخی کرده‌ایم و اندیشهٔ جوانی او را ناپخته خوانده‌ایم. از همهٔ اینها که بگذریم چنان که شهید خود نوشته است او بخش یکم مسالک را روز چهار شنبه رمضان ۹۵۱ و شرح لمعه را پایان شب شنبه ۲۱ جمادی الاولی سال ۹۵۷ و این رساله را در

اول ربیع الأول سال ۹۶۲ تمام کرده است. «۳»

نسخه‌هایی از این رساله در فهرست مجلس، ج ۷، صص ۱۸۴- ۱۸۳، فهرست دانشگاه شماره ۴۱۰۲، فهرست سپهسالار سابق ج ۵، ص ۲۸۹، فهرست نسخه‌های خطی (نشریه کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه) دفتر ۱۱، ۱۲، ص ۲۸۳، فهرست مرعشی، ج ۲۱، صص ۸۵- ۸۴، معرفی شده است. متن چاپی آن توسط انتشارات اسلامی در قم به چاپ رسیده است.

۴- الشهاب الثاقب/ ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) این رساله در اثبات وجوب عینی نماز جمعه نوشته شده و در بیروت و جز آن به چاپ رسیده است. ترجمه فارسی آن نیز در قم به چاپ رسیده است. ردّیه‌های مختلفی بر آن نگاشته‌اند که از آن جمله، ردّیه اسماعیل بن محمد حسین بن محمد رضا بن علاء الدین

(۱) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مجلس، ج ۷، ص ۱۸۳- ۱۸۲

(۲) ذریعه، ج ۱۶، ص ۷۲. در همین زمینه نک: فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه، ج ۵ ص ۲۰۹۵

(۳) فهرست نسخه‌های خطی اهدائی مشکات به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه، ج ۵، ص ۲۰۹۵- ۲۰۹۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۲

محمد مازندرانی است «۱» و صاحب روضات الجنات قسمتی از آن را عینا آورده است. امین بن عبد الوهاب، شاگرد فیض نیز رساله‌ای در رد بر شهاب ثاقب نوشته است. «۲»

۵- فیض رسالهٔ دیگری به فارسی در این زمینه تحت عنوان ابواب الجنان دارد. «۳»

نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مرعشی (فهرست، ج ۲۶، ص ۱۳۴، ش ۱۰۱۷۷) موجود است.

۶- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ «۴»/ حسین بن عبد الصمد (م ۹۸۴) نویسنده پدر شیخ بهایی است. این رساله در اثبات وجوب عینی نماز جمعه نگاشته شده و دو نسخه از آن در فهرست مجلس، ج ۵، ص ۲۸۵ معرفی گردیده است؛ نسخه‌ای از آن هم در کتابخانهٔ مرعشی ش ۱۱۱۱۲ موجود است. قسمتی از کتاب العقد الطهماسبی نویسنده که چاپ شده، در این باره است. شیخ حسین بن عبد الصمد، به ویژه زمانی که در خراسان منصب شیخ الاسلامی داشته، نماز جمعه را برگزار می‌کرده «۵» و نقش مهمی در احیای این حرکت داشته است.

۷، ۸، ۹- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ محمد بن عبد الفتاح تنکابنی «سراب» (م ۱۱۲۴) تنکابنی چندین رساله در این زمینه نوشته و یکی از درگیرترین عالمان این دوره، در مبحث مربوط به نماز جمعه است.

یکی از رساله‌های او در این زمینه، رساله‌ای که در رد بر مولا علی رضای تجلّی شیرازی (م ۱۰۸۵) و فاضل تونی نوشته و ادلّهٔ آنان را دائر بر حرمت اقامهٔ نماز جمعه در عصر غیبت، رد کرده است. این رساله در فهرست مجلس، ج ۷، ص ۱۷۹- ۱۷۸ و فهرست دانشگاه ج ۵، ص ۲۰۹۴ معرفی شده است. «۶» در آنجا آمده است که وی این رساله را به اشارهٔ استادش محمد باقر سبزواری نوشت که فاضل تونی رسالهٔ او را رد کرده بود.

وی رسالهٔ دیگری به زبان عربی دارد که در فهرست دانشگاه ج ۱۶، ص ۳۹۲- ۳۹۱ معرفی شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس به شماره ۶۴۶۶ موجود است. «۷»

رسالهٔ دیگر او در رد بر آقا جمال خوانساری است «۸» که آن را به دستور استادش شیروانی

(۱) فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی، ج ۸، ص ۲۲۲

(۲) روضات الجنات، صص ۸۷- ۸۲

(۳) ذریعه، ج ۱، ص ۷۷، و ج ۱۵، ص ۷۸

(۴) ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۰

(۵) روضات، ج ۲، ص ۳۴۱؛ و نک: فقه شیعه ص ۲۰۱

(۶) نک: فقه شیعه، ص ۲۶۷

(۷) فهرست الفبایی کتب خطی آستان قدس رضوی، (مشهد، ۱۳۶۹) ص ۳۸۶، (فهرست ج ۲۰ ص، ۳۲۷)

(۸) فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی، ج ۱۳، ص ۸۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۳

تألیف کرده است. «۱» رساله‌ای از سراب هم در کتابخانهٔ مدرسهٔ آیهٔ الله خویی در مشهد موجود است. «۲»

در کتابخانهٔ ملی، مجموعه‌ای مشتمل بر سه رساله وجود دارد. نخست رسالهٔ فاضل تونی در انکار وجوب عینی نماز جمعه. پس از آن رسالهٔ ملا محمد سراب در رد بر آن و سپس پاسخی که برادرزادهٔ ملا عبد الله تونی با نام محمد امین به ملا محمد سراب داده است. «۳» مانند همین مجموعه، به همین ترکیب، در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران هم موجود است. «۴»

در ذریعه مجموعا چهار رساله از او در این زمینه معرفی شده است. «۵» آقای سمامی در شرح حالی که برای سراب آورده، سه رساله در این زمینه برای او یاد کرده است. نخست رساله‌ای که در رد بر رسالهٔ تونی (م ۱۰۷۱) است. دوم رساله‌ای عربی که آن را در رمضان ۱۱۰۶ نگاشته و در شش فصل دربارهٔ نماز جمعه بحث کرده است. سوم رساله‌ای به فارسی که در رد بر رسالهٔ آقا جمال خوانساری نوشته است. «۶»

۱۰، ۱۱، ۱۲- القامعهٔ للبدعهٔ فی ترک صلاهٔ الجمعهٔ/ عبد الله بن صالح سماهیجی (م ۱۱۳۵) از این کتاب نسخه‌هایی در فهرست مجلس، ج ۷، ص ۲۰۸- ۲۰۷ و در فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی ج ۱۳، ص ۷۹، ج ۲۳، ص ۲۱۲ معرفی شده است. در فهرست مجلس رسالهٔ یاد شده به اجمال چنین معرفی شده است: این رساله دارای چهار فصل است: فصل اول در ادلهٔ وجوب عینی نماز جمعه از قرآن. فصل دوم در ادلهٔ وجوب عینی از اخبار که ضمن آن ۷۲ روایت نقل شده است. فصل سوم در اثبات آن از راه اجماع که در مطاوی آن نام جمعی از علمای معاصرش و کسانی را که در این باب رساله نوشته‌اند، ذکر می‌کند و در فصل چهارم ایرادهایی بر فاضل هندی (م ۱۱۳۷) و ملا خلیل قزوینی (م ۱۰۸۹) وارد آورده است.

بنابر اظهار علامهٔ آقا بزرگ، او سه رساله در این زمینه نوشته که اولی قامعهٔ للبدعهٔ، دومی رسالهٔ الدمعهٔ و سومی فذلکهٔ الدلائل نام دارند. «۷» سومین رسالهٔ او رد بر فاضل هندی نوشته

---

(۱) ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۷

(۲) فهرست کتاب‌های خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ آیت الله خویی، مشهد، ص ۴۶

(۳) فهرست کتابخانهٔ ملی ج ۱۰، ص ۴۳۹، ش ۱۸۵۸/ ع. آقا بزرگ مانند همین نسخه را در بغداد دیده است. (ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۵)

(۴) فهرست دانشگاه، ج ۱۰، ص ۱۷۱۹

(۵) ذریعه، ج ۱۵، ص ۸۱- ۸۰ و نک: فقه شیعه، ص ۲۶۶

(۶) بزرگان رامسر، صص ۱۴۰- ۱۴۱

(۷) ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۴

شده است. «۱»

۱۳- کشف الریبهٔ عن حکم صلاهٔ الجمعهٔ فی ازمنهٔ الغیبهٔ/ میرزا علی بن محمد (قرن ۱۳) نسخه‌ای از آن که بسیار مفصل است، در کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی، ج ۷، ص ۳۰۷ معرفی شده است؛ این رساله به خط مؤلف و تألیف آن در سال ۱۲۰۶ پایان یافته است.

۱۴، ۱۵- نماز جمعه، رسالهٔ رجاء الحق/ ملاـ محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸) رسالهٔ نخست در ردّ بر مولانا حسن علی بن عبد الله شوشتری است که از قائلین به تحریم اقامهٔ جمعه در عصر غیبت بوده است. این حسن علی (م ۱۰۷۵)، مدرّس مدرسهٔ پدرش؛ معروف به مدرسهٔ ملا عبد الله بود که خلیفه سلطان او را برداشت و محقق سبزواری را به جای وی نصب کرد. «۲»

ملا محمد طاهر قمی که از علمای با نفوذ این روزگار بوده است و خود منصب امام جمعگی شهر قم را داشته، این رساله را به سال ۱۰۶۸ تألیف کرده است. نسخه‌هایی از آن در فهرست مجلس، ج ۱۶، ص ۳۷۱، فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی، ج ۱۶، ص ۲۴۲، ج ۲۹ ص ۱۶۵ (ش ۵/ ۱۱۵۲۰) و فهرست کتابخانهٔ ملک، ج ۶، ص ۱۶۸ معرفی شده است.

وی در مقدمه نوشته است: پوشیده نماند که در روز سه شنبه، عاشر شهر جمادی الاولی، سنهٔ ثمان و ستین بعد ألف، در مجلسی شریف و محفلی منیف، محتوی بر فضلا و صلحا، رساله‌ای به نظر رسید، از تصانیف بعضی از فضلای معاصرین، و هو الفاضل المعروف المشهور مولاـ حسن علی بن مولانا عبد الله المغفور، در تحریم نماز جمعه و رد قائلین به وجوب آن به وجوه ضعیفه و اعتراضات سخیفه. پس در نوشتن جواب از آن متردد خاطر شده؛ به استخاره رجوع نمود. استخارهٔ نوشتن خوب و ننوشتن بد آمد. بنابراین به نوشتن مبادرت نمود. «۳»

رسالهٔ دیگر او در این باره جاء الحق نام دارد که در ۲۱ ربیع الثانی سال ۱۰۷۶ در رد بر ملا خلیل قزوینی به پایان رسیده و نسخه‌ای از آن در فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی، ج ۱۵، ص ۱۵۸ معرفی شده است. «۴» نسخهٔ دیگری از آن در فهرست مجلس (۱۴/ ۳۷۲) معرفی شده است.

۱۶- جمعهٔ من مسائل الجمعهٔ/ سید مرتضی بن محمد ساروی (زنده در ۱۰۴۹) مؤلف پس از بازگشت از نجف اشرف به یکی از شهرهای ایران، از اختلاف مردم آن

---

(۱) همان، ج ۱۵، ص ۷۶

(۲) وقایع الاعوام و السنین، ص ۵۲۳ (ذیل حوادث سال ۱۰۷۵)

(۳) فهرست دانشگاه، ج ۵، ص ۲۰۹۳؛ مرعشی، ش ۱۱۵۲۰، برگ ۸۰- پ.

(۴) نک: فقه شیعه، ص ۲۵۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۵

سامان دربارهٔ نماز جمعه ناراحت شده و بنا به درخواست برخی از دوستان، این رساله را دایر بر وجوب عینی اقامهٔ آن در سال ۱۰۴۹ تألیف کرده است. نسخهٔ گویا منحصر آن، در فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی ج ۸، ص ۲۲۱ ش ۳۰۳۲ معرفی شده است. وی در مقدمه اشاره به اختلاف نظرهای موجود دربارهٔ نماز جمعه کرده و این که «أن الناس تشوّشوا و تشتّتوا فی الأطراف و تبددوا و ترددوا فی الأکناف سائلین من الفضلاء الذین لم یبلغوا علیا درجهٔ الاجتهاد و الإفتاء، فاحصین من التفقّه الذین لم یتجاوز أسفل درجهٔ التقلید و الاستفتاء، فبعضهم کان یجوّزها رجما بالغیب و بعضهم کان یحرّمها رمیا بالغیب». پس از آن از وی خواسته‌اند تا در این باره نظر بدهد که او هم، همین رساله را نگاشته است.

۱۷، ۱۸- صلاهٔ الجمعهٔ/ ملا محمد باقر بن محمد مؤمن معروف به محقق سبزواری خراسانی (م ۱۰۹۰) وی که سالها خود و اعقابش منصب امامت جمعهٔ اصفهان را داشتند، دو رساله، یکی به فارسی و دیگری به عربی در این زمینه تألیف کرده است. «۱» نسخه‌هایی

از رسالهٔ فارسی او در فهرست کتابخانهٔ ملک، ج ۶، ص ۹۶ و ۱۶۹، فهرست کتابخانهٔ الهیات مشهد، ج ۳، ص ۷۲۱ و فقه شیعه ص ۲۴۴ معرفی شده است. فاضل تونی رساله‌ای رد آن نگاشته و او را به شدت مورد حمله قرار داده است. «۲» فیض مطالبی از او در تأیید خود آورده و او را به عنوان فقیه العصر و فاضل الزمان ستوده است. «۳» رسالهٔ عربی او به شمارهٔ ۱۳۱۴۹، ۱۹۹۰۱ (فهرست آستان قدس ۲۰/ ۳۲۶) و ۷۱۵۰ و ۲۱۲۴۷ (فهرست ۲۱/ ۹۱۳) در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی علیه الصلاة و السلام موجود است. (همچنین بنگرید: فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی، ج ۸، ص ۲۲۱، ش ۳۰۳۲).

۱۹- صلاهٔ الجمعهٔ/ عبد الله حسینی مدنی این رساله نقدی بر بحث نماز جمعهٔ کشف اللثام فاضل هندی است که نسخه‌ای از آن در فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی، ج ۱۳، ص ۸۶- ۸۵ معرفی گردیده است. مؤلف فهرست در پاورقی یادآور شده است که شاید نویسندهٔ این رساله از شاگردان فاضل هندی بوده و از اسم مستعاری استفاده کرده باشد.

۲۰- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ نظام الدین محمد بن حسین قریشی ساوجی (حدود ۱۰۴۰) مرحوم شیخ آقا بزرگ این رساله را چنین وصف کرده: «الظاهر أنّها فی الوجوب

---

(۱) ریاض، ج ۵، ص ۴۵

(۲) فهرست دانشگاه، ج ۱۴، ص ۳۶۰۴

(۳) الشهاب الثاقب، ص ۵۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۶

العینی.» «۱»

۲۱- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و اختیار وجوبها الرسالهٔ الصدریهٔ/ صدر الدین محمد قزوینی «۲» بنا به نوشتهٔ ذریعه «۳» این رساله در سال ۱۱۱۰ تألیف شده است. بنا به اظهار صاحب ریاض، این رساله ردی است که مؤلف در قالب شرح بر استادش آقا رضی قزوینی که قائل به رجحان احتیاط در ترک جمعه بوده و عقیده‌اش را در کتاب التهجدیه آورده، نگاشته است. «۴»

۲۲، ۲۳- الحجهٔ فی وجوب الجمعهٔ/ محمد مقیم فرزند محمد علی یزدی (م ۱۰۸۴) مؤلف به سال ۱۰۶۳ نگارش آن را به پایان رسانده است. همو رسالهٔ دیگری در وجوب نماز جمعه دارد که ضمن تفسیر وی از سورهٔ جمعه، با نام وسیلهٔ النجاهٔ فی سورهٔ الجمعهٔ آمده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ وزیری یزد به شماره ۱۰۳ (فهرست، ج ۱، ص ۱۳۸) موجود است. دربارهٔ وی آمده است که شاگرد مجلسی اول بوده و به مدت چهل سال در یزد اقامهٔ نماز جمعه می‌کرده است. او اولین شخصی بوده که نماز جمعه را در این شهر برپا کرده است. «۵» این رساله را آقای سید جواد مدرسی در یزد به چاپ رسانده است.

۲۴- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ سلیمان بن عبد الله بحرانی ماحوزی (م ۱۱۲۱) این رساله در اثبات وجوب عینی نماز جمعه «۶» ردّ بر رساله‌ای است که نویسنده‌اش اعتقاد به حرمت اقامهٔ جمعه در عصر غیبت داشته است. صاحب روضات از آن با نام رسالهٔ فی مسألهٔ وجوب صلاهٔ الجمعهٔ عینا یاد کرده است. «۷»

۲۵- حرمهٔ صلاهٔ الجمعهٔ فی السفر/ محمد مسیح بن اسماعیل فسوی معروف به مسیحا (م ۱۱۱۵) وی قائل به وجوب نماز جمعه و حرمت آن در وقت سفر است. این رساله در سال ۱۱۰۲ تألیف شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (فهرست ۲۰/ ۳۲۸) موجود است.

۲۶- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و اختیار الوجوب العینی/ عبد العظیم بن عباس استرآبادی «۸»

---

(۱) ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۹

(۲) همان، ص ۸۱

(۳) همان ج ۱۵، ص ۸۱، ج ۱۱، ص ۲۰۳

(۴) ریاض، ج ۵، ص ۱۷۲؛ نسخه‌ای از رسالهٔ تهجدیه که در آداب نماز شب بوده و به مناسبت به بحث نماز جمعه هم پرداخته، در کتابخانهٔ مجلس موجود است. (فهرست، ج ۱۰، بخش ۱، ص ۲۱۵- ۲۱۶

(۵) النجوم السرد بذکر علماء یزد، ص ۱۴۷ (نسخهٔ عکسی)

جعفریان، رسول، دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، در یک جلد، قم - ایران، اول، ه ق دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه؛ ص: ۷۶

(۶) ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۲، ش ۴۸۲

(۷) روضات، ج ۴، ص ۱۹

(۸) ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۷

۲۷- رساله در نماز جمعه/ ملا عبد الله بن حسین شوشتری (م ۱۰۲۱) نویسنده از علمای معروف اصفهان و استاد آخوند ملا محمد تقی مجلسی و قهپایی و برخی دیگر بوده و این رساله در اثبات وجوب عینی اقامهٔ جمعه در عصر غیبت نوشته شده است. «۱» نسخه‌ای از آن را نیافتیم؛ اما بخشی از مطالب آن را ملا محمد مقیم یزدی در رسالهٔ نماز جمعه خویش آورده است. «۲»

۲۸- رساله در نماز جمعه و وجوب آن/ مولی محمد بن حسن مؤلف رساله، هم نام شیخ حر عاملی، اما جز اوست. علامه آقا بزرگ نسخه‌ای از این رساله را در مکتبهٔ خوانساری دیده است. «۳»

۲۹- صلاهٔ الجمعهٔ/ مولی عوض شوشتری (م بعد از ۱۱۰۰) صاحب ریاض می‌نویسد: او از کسانی است که نماز جمعه را در عصر غیبت واجب می‌دانسته، خود به اقامهٔ آن می‌پرداخته و رساله‌ای در این باب نوشته است. «۴»

۳۰- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و القول بوجوبها/ احمد بن محمد بن یوسف بحرانی (م ۱۱۰۲) نویسندهٔ این رساله قائل به وجوب عینی آن شده و رسالهٔ خود را در ردّ بر شیخ سلیمان شاخوری نوشته است. «۵»

۳۱- رسالهٔ فی وجوب صلاهٔ الجمعهٔ/ سید محمد تقی بن ابی الحسن حسینی استرآبادی این رساله در امل الآمل، ج ۲، ص ۲۵۱، ریاض العلما، ج ۵، ص ۴۶، ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۷ و الروضهٔ النضره ص ۹۴ معرفی شده است. نویسندهٔ آن، نه تنها بر عدم حرمت اقامهٔ آن در عصر غیبت تأکید می‌ورزد بلکه از جمله کسانی است که اعتقاد به وجود عینی آن را دارد.

او رساله خود را در سال ۱۱۲۲ ق به پایان برده است.

۳۲- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و وجوبها العینی «۶»/ مولی عماد بن یونس مؤلف رساله از علمای اخباری است. صاحب ریاض با اشاره به این مطلب، رسالهٔ او را مختصر و در اثبات وجوب عینی وصف کرده است. «۷» وی شاگرد مولی عبد الله تستری است

---

(۱) همان، و نک: الروضهٔ النضرهٔ (طبقات اعلام الشیعهٔ، قرن ۱۱)، ص ۳۴۳

(۲) الحجهٔ فی وجوب صلاهٔ الجمعهٔ، ملا محمد مقیم یزدی (م ۱۰۸۴) تصحیح السید جواد المدرسی، صص ۸۱- ۸۲

(۳) ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۹

(۴) ریاض، ج ۴، ص ۳۰۴؛ کشف الاستار، ج ۶، ص ۲۹۳

(۵) ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۳، نجوم السماء، ص ۱۵۲

(۶) اگر چه نامهای این رساله‌ها عربی است ولی غالبا به زبان فارسی نوشته شده است.

(۷) ریاض، ج ۴، ص ۲۹۸؛ ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۷، الروضهٔ النضرهٔ، ص ۴۲۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۸

که به سال ۱۰۲۱ ق در گذشته «۱» و رساله‌ای از او در وجوب عینی یاد کردیم.

۳۳- رسالهٔ الجمعهٔ/ محمد بن حسن حر عاملی (م ۱۱۰۴) این رساله در پاسخ رساله‌ای است که در رد بر شهید ثانی نوشته شده بوده است. «۲» در فقه شیعه ص ۲۶۰ آمده است: مندرج در الفوائد الطوسیهٔ او، ولی در نسخهٔ چاپ قم ۱۴۰۴ ق که ناقص است، چیزی از آن وجود ندارد.

۳۴- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ زین الدین علی بن سلیمان بن درویش بن حاتم قدمی (م ۱۰۶۴) وی کسی است که برای نخستین بار حدیث را در بحرین منتشر کرد. مؤلف این رساله را در اثبات وجوب عینی نماز جمعه نوشته است. «۳» وی در آنجا عقیدهٔ استادش محمد بن حسن بن رجب مقابی را نیز همین دانسته است.

۳۵- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و وجوبها عینا/ شیخ علی بن شیخ محمد بن احمد بحرانی مؤلف برادرزادهٔ شیخ یوسف بحرانی است. «۴» آقا بزرگ می‌نویسد: نسخه‌ای از این کتاب نزد محمد صالح بحرانی بوده است.

۳۶- صلاهٔ الجمعهٔ و وجوبها العینی فی زمن الغیبهٔ/ محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰) نسخه‌ای از آن در فهرست مجلس ج ۱۶، ص ۲۵۳ معرفی شده است. «۵» علامهٔ مجلسی در بحار الانوار به تفصیل در این باره سخن گفته که در بخش نخست این نوشتار، مطالبی از آن نقل کردیم.

۳۷- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰) فیض کاشانی و نیز صاحب حدائق می‌نویسند: ملا محمد تقی مجلسی رحمه الله دربارهٔ عینیت وجوب نماز جمعه در این رساله ۲۰۰ حدیث آورده است که چهل حدیث آن صریح در وجوب عینی، پنجاه حدیث ظاهر در وجوب عینی نود حدیث نشانگر مشروعیت اقامهٔ آن در عصر غیبت و ۲۰ حدیث باقی مانده در فضیلت این نماز است. «۶»

فیض قسمتی از این رساله را عینا در رسالهٔ خود آورده است. «۷» هم چنین نوشته است که حسن قائنی و میر محمد زمان مشهدی نیز به خط خود بر رساله محمد تقی تقریظ نوشته و

---

(۱) کشف الاستار، ج ۶، ص ۲۹۳

(۲) امل الآمل، ج ۱، ص ۱۴۴؛ ریاض، ج ۵، ص ۶۵

(۳) ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۶

(۴) همان.

(۵) نک: فقه شیعه، ص ۲۶۲

(۶) ذریعه، ج ۱۶، ص ۶۸؛ الحدائق الناضرهٔ، ج ۹، ص ۳۹۰

(۷) الشهاب الثاقب، ص ۵۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۹

تأکید بر عینیت نماز جمعه کرده‌اند. «۱» صاحب جواهر نیز اشارتی به آن رساله دارد. «۲» همچنان که ولی قلی شاملو نیز از این رسالهٔ مجلسی اول خبر داده، «۳» و بحرانی دو صفحه از آن را نقل کرده «۴» و از همانجا معلوم می‌شود که وی نیز بحث شرط حضور امام را نپذیرفته است.

۳۸- رسالة صلاة الجمعة و القول بالوجوب العينی فی غاية البسط در تكملة نقد الرجال آمده است: گويا اين رساله از سيد حسن عاملی؛ مفتی عصر شاه طهماسب ماضی باشد. «۵»

۳۹- رسالة فی صلاة الجمعة و عينيتها فی زمن الغيبة/ جعفر بن حسين بن ... موسوی خوانساری اين رساله در اثبات وجوب عينی اقامة جمعه در عصر غيبت بوده و در رد بر آقا جمال خوانساری نوشته شده است. «۶»

۴۰- صلاة الجمعة و وجوبها/ حسين بن حسن بن احمد بن سليمان غريفی بحرانی (م ۱۰۰۱) نگارش اين كتاب در سال ۹۹۶ صورت گرفته است. «۷»

۴۱- رسالة فی صلاة الجمعة/ مولی حسين بن الحسن جيلانی اصفهانی لنبانی (م ۱۱۲۹) نويسندة آن شاگرد آقا جمال خوانساری است و رسالة خود را در رد بر استاد و وجوب عينی اقامة جمعه نگاشته است. «۸»

۴۲- رسالة فی صلاة الجمعة و وجوبها عينا/ مولی محمد امين تبريزی سياح فيض در الشهاب الثاقب از آن نقل كرده و قسمتی از آن را آورده است. «۹»

۴۳- رسالة فی وجوب صلاة الجمعة/ محمد امين بن محمد علی بن فرج الله كاظمی (م ۱۰۸۵) مؤلف اين رساله را به خواهش برخی از مؤمنين نگاشته است. نسخه‌ای از آن در كتابخانة آستان قدس رضوی به شمارة ۸۶۵ گ موجود است. (فهرست ۲۰/ ۳۲۱) ۴۴- رسالة فی وجوب صلاة الجمعة/ ميرزا عبد الله افندی مؤلف رياض العلما (م ح ۱۱۲۹) مؤلف در شرح حال خود در رياض العلماء (ج ۳، ص ۲۳۱) اشاره به اين رساله‌اش كرده كه در رد فاضل قزوينی بوده و البته مفقود شده، است.

---

(۱) الروضة النضرة، ص ۱۵۴

(۲) جواهر الكلام، ج ۱۱، ص ۱۷۴

(۳) قصص الخاقانی، ج ۲، ص ۳۹

(۴) الحدائق الناضرة، ج ۹، صص ۳۹۰- ۳۹۱

(۵) ذريعه، ج ۱۵، ص ۶۹

(۶) همان

(۷) همان، ج ۱۵، ص ۷۰

(۸) همان.

(۹) همان، ج ۱۵، ص ۶۴

دوازده رسالة فقهی دربارة نماز جمعه، ص: ۸۰

۴۵- رسالة فی وجوب صلاة الجمعة/ عيسی بيك بن محمد صالح بيك (م ۱۰۷۳) مؤلف پدر ميرزا عبد الله افندی است و در شرح حالی كه برای پدرش نگاشته (رياض ۴/ ۳۰۷) از اين رسالة او ياد كرده است.

۴۶- صلاة الجمعة/ شيخ بهايی (م ۱۰۳۰) (منسوب) در فهرست كتابخانة ملك (۵/ ۲۲۴) ضمن معرفی اين رساله آمده است: گويا از شيخ بهايی باشد؛ اين رساله به عربی است كه در آن خبرهای وجوب نماز جمعه آمده است.

۴۷- رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عينا/ سيد هاشم بن سليمان البحرانی (م ۱۱۰۷).

نسخه‌ای از اين رساله در فهرست كتابخانة ملی فارس (۲/ ۲۹۵) شناسانده شده است. «۱»

۴۸- كتاب فی اثبات وجوب صلاة الجمعة عينا/ علم الهدی بن فيض كاشانی (م ۱۱۱۵) آية الله مرعشی در ذيل تأليفات وی در مقدمة معادن الحكمه (ج ۱، ص ۸۰) از اين رساله ياد كرده است.

۴۹، ۵۰- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ محمد تقی بن میر عبد الله کشمیری (تألیف ۱۰۹۷) نسخه‌ای از آن در فهرست دانشگاه ج ۵، ص ۲۰۹۱ شناسانده شده و اظهار شده است که در اثبات وجوب عینی است. در ص ۲۰۹۲ رساله دیگری از همان نویسنده در اثبات وجوب عینی نماز جمعه، معرفی شده است.

۵۱- نماز جمعه/ مؤلف (؟) این رساله در وجوب نماز جمعه نگاشته شده و نسخه‌ای از آن در فهرست مجلس، ج ۱۶، ص ۲۵۴ معرفی شده است.

۵۲- صلاهٔ الجمعهٔ/ مؤلف (؟) ظاهرا در اثبات وجوب عینی اقامهٔ جمعه نوشته شده است، این رساله ناقص و نسخه‌ای از آن در فهرست کتابخانهٔ ملک (ج ۱، ص ۳۵۳) معرفی شده است.

۵۳- رساله در نماز جمعه/ مؤلف (؟) رساله‌ای است فارسی و در اثبات وجوب نماز جمعه در عصر غیبت در دوازده بحث که تاریخ کتابت آن ۱۱۲۲ است و نسخه‌ای از آن در فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی (ج ۱۶، ص ۲۴۱، ضمن مجموعهٔ ۶۲۶۰) معرفی شده است.

۵۴- رساله در وجوب عینی نماز جمعه/ مؤلف (؟) نسخه‌ای از آن در فهرست کتابخانهٔ مسجد اعظم قم (ص ۴۶۱) شناسانده شده است.

۵۵- رسالهٔ التمویهیهٔ/ مؤلف (؟)

---

(۱) نیز بنگرید: روضات، ج ۸، ص ۱۸۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۸۱

آقا بزرگ (۱۵/ ۶۷ ش ۴۵۸) می‌نویسد: این رسالهٔ یکی از علمای اخباری است که رد بر محمد تقی کشمیری نگاشته است؛ اما اشکال آن است که چگونه گفته شده است که رسالهٔ کشمیری در اثبات عینیت نماز جمعه بوده (نک: ش ۵۴- ۵۳) و این رد نیز در اثبات وجوب آن است! ۵۶- الهدایهٔ فی وجوب الجمعهٔ/ مؤلف (؟) از نام رساله به دست می‌آید که در اثبات نماز جمعه نگاشته شده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (فهرست الفبایی) ص ۶۰۸، ش ۱۰۸۷۵ به تاریخ ۱۱۰۴) موجود است.

۵۷- صلاهٔ الجمعهٔ و احکامها فی زمان الغیبهٔ/ مؤلف (؟) در این رساله وجوب نماز جمعه در دورهٔ غیبت بحث شده مؤلف آن، این نماز را واجب می‌داند و در آن از شهید ثانی و حسین بن عبد الصمد یاد کرده است. نسخه‌ای از آن در فهرست دانشکدهٔ حقوق صص ۳۹۹- ۳۹۸ با شماره ۵۵- د شناسانده شده است.

۵۸- رساله در وجوب نماز جمعه/ مؤلف؟

رسالهٔ کوتاهی است از یک عالم شیعی در اثبات وجوب نماز جمعه در عصر غیبت.

مؤلف در آن ادعا می‌کند که وجوب نماز جمعه اجماعی بین علمای شیعه است و خود چهار دلیل بر وجوب آن اقامه می‌کند. او در این کتاب از محمد باقر سبزواری و شرح شرایع سید محمد نقل می‌کند. (فهرست کتابخانهٔ مجلس، ۳۸/ ۵۴۵) ۵۹- رساله در نماز جمعه/ مؤلف:؟ رسالهٔ مفصل فارسی است که در یکشنبه ۲۵ شوال ۱۰۸۶ کتابت شده و مع الاسف با همه کامل بودن، نام مؤلف آن روشن نیست. نسخهٔ آن در آستان قدس رضوی به ش ۱۷۱۶۹ موجود است.

ب- رساله‌های عدم وجوب عینی و یا اثبات وجوب تخییری:

در این قسمت رساله‌هایی را می‌آوریم که در نفی وجوب عینی نوشته شده است. به طور طبیعی این قبیل آثار که گفته شده است در نفی وجوب عینی است، در صدد اثبات وجوب تخییری است. گرچه ممکن است در حرمت نیز باشد. بنای ما در این بخش یاد از

آثاری است که در وجوب تخییری بوده نوشته شده است.

۱- صلاة الجمعة/ نور الدین علی بن عبد العال، محقق کرکی (م ۹۴۰) این نخستین رساله‌ای است که دربارۀ نماز جمعه و در اثبات وجوب تخییری آن، به شرط حضور فقیه جامع الشرائط نوشته شده و اخیرا در مجموعۀ رسائل محقق کرکی به

دوازده رسالۀ فقهی دربارۀ نماز جمعه، ص: ۸۲

چاپ رسیده است ما گزارش محتوای آن را در بحثهای نخست کتاب آوردیم. «۱» و متن آن هم در این مجموعه به چاپ رسیده است.

۲- رسالۀ صلاة الجمعة/ عبد الله بن محمد تونی بشروی خراسانی، فاضل تونی (م ۱۰۷۱) رسالۀ تونی در نفی عینیت نماز جمعه، رساله‌ای مشهور از این روزگار است. این رساله از طرف محمد بن عبد الفتاح تنکابنی مشهور به سراب رد شده و برادرزادۀ تونی نیز کتاب سراب را رد کرده است. «۲»

هر سه رساله در یک جا در فهرست کتابخانۀ دانشگاه (ج ۱۰، ص ۱۷۱۹) و فهرست کتابخانۀ ملی (ج ۱۰، ص ۴۳۹) و فهرست مجلس (ج ۱۰، ب ۲، ص ۸۷۴؛ ج ۷، ص ۱۷۷، ۱۸۰) معرفی شده است. فاضل تونی در آغاز رسالۀ خود که آن را به عربی نوشته، آورده است که جمعی از معاصران، سخنی تازه ساز کرده و بدعتی آورده، گویند، وجوب عینی نماز جمعه نه مشروط به وجود امام است و نه فقیه جامع الشرائط؛ و غرض از نوشتن این رساله ابطال این رأی مبتدع است.

نسخه‌ای از این رساله در فهرست کتابخانۀ آیة الله مرعشی (ج ۷، ص ۱۱۲ ش ۲۵۲۶) و فهرست مجلس (۱۲/ ۹۳)، و فهرست آستان قدس رضوی (ج ۲۰، ص ۳۱۹، ش ۱۳۲۵۹، ج ۲۱، ص ۹۱۴، ش ۱۱۳۳۵) معرفی شده است. «۳»

۳- رسالۀ فی صلاة الجمعة/ امین بن احمد تونی (احمد م ۱۰۸۳) وی برادرزادۀ تونی است که نقد نقد سراب را بر عمویش نوشته و همراه رساله تونی و سراب، در فهرست مجلس (ج ۷، ص ۱۸۰) و جاهای دیگر که شرح آن در ذیل نام سراب و تونی گذشت، آمده است.

۴- رسالۀ فی صلاة الجمعة/ محمد باقر استرآبادی، معروف به میر داماد (م ۱۰۴۱) رسالۀ مذکور در یک صفحه آن هم در پاسخ پرسشی نگاشته شده است. فتوای میر داماد آن است که فریضۀ جمعه در عصر غیبت افضل دو واجب ظهر و جمعه- به شرط وجوب نایب عام، که همان مجتهد جامع الشرائط است- می‌باشد و در صورت عدم وجود نایب عام، اقامه نخواهد شد. فیض گفته است که وی نماز جمعه را اقامه می‌کرده و او بارها، با وی نماز جمعه خوانده است. «۴»

نسخه‌هایی از آن در فهرست کتابخانۀ آیة الله مرعشی (ج ۱۸، ص ۲۱۲، ج ۲۹، ص

---

(۱) نسخه‌های آن را بنگرید در: فقه شیعه، ص ۱۷۶

(۲) ریاض، ج ۳، ص ۲۳۷

(۳) برای اطلاع از نسخه‌های بیشتر نک: فقه شیعه، ص ۲۳۷

(۴) الحدائق الناضرة، ج ۹، ص ۳۹۵

دوازده رسالۀ فقهی دربارۀ نماز جمعه، ص: ۸۳

۳۵۹) فهرست دانشگاه (۱۳/ ۳۴۶۹) و فهرست میکروفیلمهای دانشگاه (۲/ ۱۲۹) معرفی شده و در فقه شیعه (ص ۲۳۰) آمده است: این رساله در سال ۱۳۹۷ در دیباچۀ قبسات و بار دیگر در مجموعۀ اثنا عشر رسالۀ للداماد چاپ شده و صاحب جواهر نیز از آن استفاده کرده است. «۱»

۵- صلاة الجمعة- التحیر فی حکم صلاة الجمعة/ محمد رفیع بن فرج گیلانی (م ح ۱۱۶۰) مؤلف از شاگردان علامه مجلسی است

که گویا رساله‌ای با دو تحریر که یکی افزوده‌هایی بر دیگری دارد، تألیف کرده است. رساله‌ای با عنوان صلاهٔ الجمعهٔ در فهرست مرعشی (۸/ ۲۲۳) در شش برگ معرفی شده است. نسخه‌ای دیگر از وی با عنوان صلاهٔ الجمعه در فهرست مرعشی (۲۴/ ۲۶۳/ ش ۹۵۰۹) معرفی شده و گفته شده است که در این نسخه اشکالاتی بر رساله‌ای از میر محمد تقی موسوی قائنی و پاسخ گیلانی از آن‌ها افزوده شده است. آقای حائری نسخه‌ای از آن را در مجلد هفتم فهرست مجلس (ص ۱۸۱) معرفی کرده، می‌نویسد: محمد رفیع گیلانی ... چند رساله در این باب نوشته و این رساله مختصر دربارهٔ فرض شک مجتهد در حکم صلاهٔ جمعه در غیبت و تحیّر اوست میان وجوب عینی و تخییری و حرمت، و تأسیس اصل برائت و یا احتیاط؛ و او خود اخیر را اظهر دانسته و حکم به جمع کرده است. نسخه‌ای دیگر در مرعشی (ش ۱۱/ ۱۱۴۳۱- فهرست ج ۲۹، ص ۴۱) و نسخه‌ای هم در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (۵/ ۴۳۷) موجود است.

بین نویسنده و محمد تقی موسوی قائنی مشهدی نامه‌ای بلکه نامه‌های چندی در پرسش از نماز جمعه در دست است. این نامه و جواب تحت عنوان مباحثه و مکاتبه به شمارهٔ ۲۱۲۵۰ در فهرست آستان قدس (۲۱/ ۱۱۴۱) معرفی شده است. آقا محمد حسین بن آقا ابراهیم رساله‌ای در رد بر استاد خود یعنی همین رفیع گیلانی نوشته است. «۲»

۶- صلاهٔ الجمعهٔ/ محمد حسین بن محمد ابراهیم شریف (قرن دوازدهم)، حاشیه‌ای است به صورت استدلالی با عناوین «قوله دام ظله العالی» بر نماز جمعه ملا محمد رفیع گیلانی.

نسخه آن در مجموعهٔ ۱۳۳۵ کتابخانهٔ آستان قدس موجود است. «۳» این نقد و ایراد از قدیم شهرت داشته و در نجوم السماء آمده است: از بعضی فضلای ثقات شنیدم که در میان او و میان فاضل معظم مولانا محمد رفیع جیلانی در مشهد مقدس در مسألهٔ تخییر در صلاهٔ

---

(۱) جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۵۵

(۲) ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۵ و نک: الإجازهٔ الکبیرهٔ (جزائری)، ص ۱۳۸؛ فقه شیعه، ص ۲۸۳

(۳) فهرست کتب فقهی خطی آستان قدس رضوی، ج ۲۱، ص ۹۱۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۸۴

جمعه، مباحثات واقع شده و رسائل متعدده در آن باب تصنیف فرمودند. «۱»

۷- رساله در نماز جمعه/ آقا جمال خوانساری (م ۱۱۲۲) این رساله در یک نسخه برای شاه سلیمان نوشته شده «۲» و در نسخه‌ای دیگر برای شاه سلطان حسین «۳» رسالهٔ مذکور به طور مفصل دربارهٔ نفی عینیت وجوب نماز جمعه است.

از آنجا که رسالهٔ آقا جمال رساله‌ای استوار و مفصل بوده، و شخصیت آقا جمال نیز برجستگی خاصی داشته، رساله‌اش مورد توجه مخالفان واقع شده، و ردیه‌های چندی بر آن نوشته شده است. یکی از آن‌ها از ملا محمد سراب است. «۴» دیگری از سید جعفر بن حسین خوانساری «۵»، شاگرد خود آقا جمال؛ چنان که حسین بن حسن گیلانی نیز ردی بر این رساله نوشته است. «۶»

آقا جمال در این رساله به تشریح دیدگاه‌های فقهای کهن پرداخته و نشان داده است که قول به وجوب عینی نماز جمعه در عصر غیبت مطرح نبوده و شهید ثانی برای نخستین بار آن را مطرح کرده است. «۷» وی فصل سوم، کتاب خود را به رد ادلهٔ شهید ثانی اختصاص داده است. از مجموع رسالهٔ آقا جمال چنین برمی‌آید که وی به وجوب تخییری؛ آن هم با شرط حضور امام یا نایب او قائل است. این رساله ضمن کتاب رسائل محقق خوانساری، از انتشارات کنگره بزرگداشت خوانساری‌ها به چاپ رسیده است.

۸، ۹- رساله در نماز جمعه/ میرزا علی رضا بن کمال الدین حسین اردکانی شیرازی متخلص به تجلّی (م ۱۰۸۵) تجلی از فقها و شعرای روزگار شاه عباس دوم است. رسالهٔ مذکور در اثبات عدم وجوب عینی نماز جمعه نوشته شده و نسخه‌ای از آن همراه رسالهٔ

دیگری از او در رد بر رسالهٔ محقق سبزواری در فهرست دانشگاه (ج ۱۴، ص ۳۶۰۴) معرفی شده است. در واقع، نسخهٔ ش ۴۶۵۹ از برگ ۱ تا ۷۷ رسالهٔ تجلی است و در حاشیهٔ آن شخصی با نام محمد گیلانی که همان ملا محمد سراب تنکابنی گیلانی است و به نوشتهٔ مآخذ ردی بر تجلی

(۱) فهرست مجلس، ج ۷، ص ۸۲

(۲) افشار و ...، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مجلس، ج ۱۳، ص ۲۰۲. متن چاپی هم به نام شاه سلیمان است.

بنگرید: رسائل آقا جمال، ص ۴۸۳

(۳) فهرست کتابخانهٔ مجلس، ج ۱۶، ص ۳۳۳، دانش‌پژوه، فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۳۷۴

(۴) فهرست آیهٔ الله مرعشی، ج ۱۳، ص ۸۷

(۵) ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۸

(۶) همان، ج ۱۵، ص ۷۰

(۷) برای نسخه‌های دیگری از رساله نک: فقه شیعه ص ۲۶۸- ۲۶۷؛ فهرست الفبایی کتابخانهٔ آستان قدس، صص ۵۸۹- ۵۸۸؛ فهرست مرعشی، ج ۲۴، ص ۲۶۳، ش ۹۵۰۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۸۵

داشته «۱»- رساله‌ای در نقد وی نوشته است. دربارهٔ این کتاب و برخی از مطالب تجلی در مقدمه، توضیحاتی آوردیم. ایضا در نسخهٔ یاد شده از برگ ۸۱ تا ۱۵۵ رسالهٔ دیگری از تجلی است که آن را در رد بر رسالهٔ فارسی ملا محمد باقر خراسانی در باب نماز جمعه نگاشته است. «۲» وی در این رساله، نام شمار زیادی از موافقان وجوب تخییری را آورده و در ادامه، نام قائلان به حرمت را یاد کرده است. پس از آن به انتقاد از ملاـ محمد باقر خراسانی- مجتهد و فیلسوف عارف مسلک- پرداخته که «ما بین دفّتین شفای ابو علی را حق می‌داند».

آنگاه به انتقاد از ملا محسن فیض کاشانی پرداخته که «از حشویّهٔ بی‌بهره از تحقیق و تدقیق است. گاهی مرید تصوف محیی الدین عربی است و زمانی همداستان وعظ محمد غزالی و ساعتی با حکمای مشّایان جفت می‌دود و لمحه‌ای به فروغ مشکات عرفای اشراق طی راه می‌کند و پروایی از مخالفت اصحاب نداشته، بر هر چه قدرت التقاط و قوت انتحالش وفا کند، بی‌ملاحظه در بطون کتب، به نام خود ثبت می‌نماید» که البته «اختیار این قسم اقوال مبتدع و مذاهب مخترع- مانند وجوب عینی نماز جمعه- از او استبعادی ندارد و لیکن از امثال حضرت آخوند که خود را در علوم عقلیه و نقلیه سرآمد می‌داند، بسیار بسیار مستبعد است.» «۳»

نسخه دیگری از رسالهٔ تجلی با شمارهٔ ۵۳۵۳ در کتابخانهٔ مجلس شورا موجود است. «۴»

۱۰- رسالهٔ فی نفی الوجوب العینی للجمعهٔ/ عبد الحی رضوی کاشانی (زنده در ۱۱۴۱) این رساله بخشی از کتاب حدیقهٔ الشیعهٔ مؤلف می‌باشد که ما بخش یاد شده را به چاپ رسانده‌ایم.

۱۱- رساله در صلاهٔ جمعه/ محمد کاظم بن محمد حسین تویسرکانی مؤلف از شاگردان آقا جمال خوانساری بوده و رساله‌اش را در رد یکی از معاصرین خود که قائل به وجوب عینی نماز جمعه بوده، نگاشته است. نسخه‌ای از آن در فهرست دانشگاه (۱۱/ ۲۵۷۳) شناسانده شده است.

۱۲- صلاهٔ الجمعهٔ/ سید اسماعیل بن محمد خاتون‌آبادی (م ۱۱۱۶) نسخه‌ای ناقص از این رساله در فهرست مجلس (ج ۱۰، ب ۱، ص ۴۹۱) معرفی شده و عبارات زیر از آن نقل شده است:

«نماز جمعه خواندن به قصد وجوب عینی، بدعت است و به قصد وجوب تخییری

(۱) ذریعه، ج ۱۵، ص ۸۰ و نک: روضات، ج ۲، ص ۳۵۳

(۲) فهرست دانشگاه، ج ۱۴، ص ۳۶۰۴

(۳) فهرست دانشگاه، ج ۱۴، ص ۳۶۰۵ نسخهٔ ۴۶۵۹، ص ۱۵۴

(۴) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مجلس، ج ۱۶، ص ۷۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۸۶

فضیلت، اما احتیاط در خواندن ظهر است و اقامهٔ جمعه با معتقدان به عینیت، شاید حرام».

۱۳- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ شیخ کلب علی صاحب ریاض رسالهٔ او را در دهخوارقان دیده است. «۱» او نماز جمعه را با وجود فقیه جامع الشرائط واجب می‌دانسته است. «۲» بنابراین، این قولی ویژه است.

۱۴- اللمعهٔ فی عدم عینیهٔ صلاهٔ الجمعهٔ/ سید حسین مجتهد کرکی (م ۱۰۰۱) «۳» نویسنده از چهره‌های برجستهٔ دو دههٔ پایانی سلطنت شاه طهماسب در شهر اردبیل «۴» و قزوین است. این رساله در اصل رد بر آرای شهید ثانی که قائل به وجوب عینی نماز جمعه بوده، نوشته شده است. نسخه‌های آن در فهرست کتابخانهٔ آیهٔ اللّه گلپایگانی (ج ۱، ص ۱۳۶)، فهرست مدینهٔ العلم (ص ۱۰۱- ۱۰۲)، فهرست گوهرشاد (ج ۱، ص ۱۹۹) و فهرست الهیات مشهد (ج ۲، ص ۶۲۰) و مرعشی (ش ۴/ ۱۱۱۱۲، فهرست ج ۲۸، ص ۱۷۲) معرفی شده است. «۵»

صاحب ریاض تاریخ اتمام آن را سال ۹۶۶ و به نام شاه طهماسب یاد کرده است.

نویسنده قائل به وجوب تخییری بوده و رساله‌اش را در رد شهید ثانی نگاشته است. «۶»

۱۵- البلغهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ یا البلغهٔ فی اعتبار اذن الإمام فی مشروعیهٔ صلاهٔ الجمعهٔ/ شیخ حسن بن علی بن عبد العالی کرکی (اواخر قرن دهم) از این نام برمی‌آید که وی اجازهٔ امام معصوم یا فقیه جامع الشرائط را در اقامهٔ نماز جمعه شرط می‌داند. (فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی (۱۲/ ۲۸۳). به نوشتهٔ آقا بزرگ که نسخه‌ای از آن را نزد مرحوم حاج شیخ عباس قمی دیده، تألیف این رساله در اول شعبان سال ۹۶۶ به پایان رسیده است. «۷»

۱۶- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و القول بعدم وجوبها/ سید ابراهیم حسینی نیشابوری طوسی مشهدی (م ۱۰۱۲) «۸» ۱۷- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و عدم وجوبها عینا فی زمن الغیبهٔ/ عبد العالی بن نور الدین

(۱) ریاض، ج ۴، ص ۴۰۸

(۲) ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۸؛ کشف الاستار، ج ۶، ص ۲۹۶

(۳) دربارهٔ او بنگرید: الروضهٔ النضرهٔ، ص ۱۸۳- ۱۸۴

(۴) وی زمانی شیخ الاسلام اردبیل بوده است. خلاصهٔ التواریخ، ص ۵۵۵

(۵) نک: فقه شیعه، ص ۲۰۹ (در آنجا با عنوان البلغهٔ فی عدم ...» آمده است).

(۶) ریاض، ج ۲، ص ۶۶

(۷) فقه شیعه، ص ۲۰۴ از فهرست مدینهٔ العلم، ص ۱۰۳ و مرعشی.

(۸) ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۳ و نک: ریاض، ج ۱، ص ۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۸۷

علی بن الحسین بن عبد العالی کرکی (م ۹۹۳) «۱» شیخ آقا بزرگ از رسالهٔ او با عنوان «اللمعهٔ فی عدم عینیهٔ صلاهٔ الجمعهٔ» یاد کرده

«۲» که عنوان کتاب سید حسین کرکی است.

۱۸- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و اختیار نفی الوجوب العینی/ علی بن منشار کرکی (م ۹۸۴) مؤلف از شاگردان محقق کرکی و پدر زن شیخ بهایی بوده و رساله او در نفی عینیت وجوب نماز جمعه است. «۳»

۱۹- رساله در نماز جمعه از سید محمد تقی قائنی. نسخه‌ای از این رساله در ادامهٔ رسالهٔ ملا محمد رفیع گیلانی آمده که به شمارهٔ ۳۰۳۲ در کتابخانه مرعشی موجود است.

۲۰- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ یکی از شاگردان آقا جمال خوانساری.

سراب رساله‌ای در رد آقا جمال نوشته و مؤلف رسالهٔ فوق، به رد نوشتهٔ سراب پرداخته است. علامه آقا بزرگ رسالهٔ مذکور را که بسیار مفصل و البته ناتمام بوده، دیده است. «۴»

۲۱، ۲۲- رساله نماز جمعه/ عبد العلی بن محمود خادم جاپلقی بروجردی (قرن ۱۰) نویسنده، دایی محمد بن علی معروف به ابن خاتون عاملی بوده و میر داماد از او اجازهٔ روایی دارد. نسخه‌ای از آن در فهرست دانشگاه، (۵/ ۲۰۸۸) شناسانده شده و اظهار شده است که مؤلف اثبات کرده که نماز جمعه واجب نیست. در همان مجموعه رسالهٔ دیگری که آن برای «نواب کامیاب اشرف اعلی نایب صاحب الزمان» در رد ادلهٔ شهید ثانی در اثبات وجوب عینی، نوشته موجود است.

۲۳- تبصرهٔ المجتهدین فی استظهار استار حجب الیقین/ سید عبد الحسیب بن أحمد علوی (م ۱۱۲۱) وی فرزند سید احمد علوی، داماد میر داماد، فیلسوف و فقیه معروف عصر صفوی است. رسالهٔ عبد الحسیب در نفی وجوب عینی بوده و مؤلف در ۲۴ شوال ۱۰۶۶ از تألیف آن فراغت یافته است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مرعشی به شماره ۵۳۳۸ (فهرست ۱۴/ ۱۲۵) نگهداری می‌شود.

۲۴- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعه/ مولی محمد باقر بن اکمل بهبهانی (م ۱۲۰۵) وحید بهبهانی علاوه بر رسالهٔ فوق، رسالهٔ کوتاه دیگری نیز داشته که آقا بزرگ (ذریعه

---

(۱) دربارهٔ نویسندهٔ که فرزند محقق کرکی است، بنگرید: احیاء الداثر، صص ۱۲۲- ۱۲۳؛ خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص ۷۷۳

(۲) احیاء الدائر، ص ۱۲۳؛ ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۳

(۳) ذریعه، ج ۱۵، صص ۷۷- ۷۶

(۴) ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۸۸

۶۵/ ۱۵ ش ۴۴۸) نسخه‌ای از آن را که در سال ۱۱۹۰ کتابت شده بوده، دیده است. نسخه‌ای از رسالهٔ وی در کتابخانهٔ مرعشی (فهرست ج ۲۲، ص ۱۴۴، ش ۸۵۶۵) معرفی شده است.

۲۵- رساله در عدم عینیت نماز جمعه/ ملا محمد رفیع طباطبائی نائینی ولی قلی شاملو در شرح حال وی می‌نویسد: «... و رساله‌ای دیگر بر عدم وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت» نگاشته است. «۱» دربارهٔ مخالفت وی با وجوب نماز جمعه، حکایتی هم عبد الحی رضوی آورده است که رسالهٔ او را در ادامهٔ همین کتاب‌شناسی چاپ کرده‌ایم.

۲۶- رساله در وجوب تخییری نماز جمعه/ احمد بن سلامه (معاصر شاه عباس دوم) وی از علمای عرب مقیم دربار صفوی است که با شیخ جعفر فرزند شیخ لطف الله اصفهانی رفاقت داشته و از طرف شاه عباس به سفارت به هند رفته و در آنجا «با علمای آن دیار مناظرات» داشته است. از جمله تألیفات وی «رساله بر وجوب تخییری نماز جمعه» است. «۲» نسخه‌ای از آن در مجموعهٔ ۱۱۳۳۵ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است.

(فهرست ۲۱/ ۹۱۶).

۲۷- رسالة فی صلاة الجمعة/ مؤلف (؟) نویسندهٔ آن قائل به عدم وجوب اقامهٔ جمعه در عصر غیبت بوده و در سال ۱۱۰۹ تألیفش را به پایان برده است. آقا بزرگ نسخه‌ای از آن را دیده است. «۳»

۲۸- صلاة الجمعة/ مؤلف (؟) این رساله در نفی وجوب عینی نماز جمعه و در سال ۱۱۰۲ ق به عربی تألیف شده و نسخه‌ای از آن در فهرست ملک (۶/ ۴۹۲) معرفی گردیده است.

در اینجا مناسب است فهرست اسامی کسانی را که قائل به وجوب تخییری بوده و نام آن‌ها را میرزا علی رضا تجلی در ردیه خود بر رسالهٔ محقق سبزواری آورده، ذکر کنیم: میر محمد تقی استرآبادی، مولانا عبد الله تونی، میر محمد باقر داماد، شیخ عماد الدین طبری، شیخ عبد الجلیل رازی قزوینی، مولانا احمد استرآبادی، شیخ لطف الله اصفهانی و فرزندش شیخ جعفر، شیخ عبد اللطیف بن علی بن ابی جامع، میر فیض تفرشی، ملا مراد تفرشی، آقا حسین خوانساری، میرزا رفیعای نائینی، میر قاسم کوپایی، ملا رجب علی تبریزی، قاضی معز، شیخ جواد، شیخ احمد بن عبد السلام [شاید همان سلامه یاد شده باشد]، شیخ علی بن نصر اللّه، میر شرف الدین علی نجفی، مولانا صدرای نسابی، مولانا عبد الکریم طبسی، مولانا

---

(۱) قصص الخاقانی، ج ۲، ص ۳۵

(۲) قصص الخاقانی، ج ۲، ص ۵۴

(۳) ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۸

صدرای شیرازی، شاه تقی الدین محمد شیرازی، شاه قوام الدین حمزهٔ شیرازی، میر نظام الدین دشتکی، ابو الولی شیرازی، میرزا ابراهیم شیرازی. «۱»

۲۹- صلاة الجمعة/ بهاء الدین محمد بن محمود مشرقی (قرن ۱۱) نسخه‌ای از آن به شماره ۶۴۶۵ در کتابخانهٔ آستان قدس موجود است (فهرست الفبایی، ص ۳۸۶). از توضیحاتی که دربارهٔ این رساله به دست آمده چنین مفهوم می‌شود که وی تمایل به وجوب عینی نماز جمعه دارد گرچه از روی احتیاط در نهایت قول به وجوب تخییری را پذیرفته است. (فهرست آستان قدس ۲۰/ ۳۲۳)

ج- رساله‌های حرمت اقامهٔ نماز جمعه در عصر غیبت:

۱- رسالهٔ صلاة الجمعة/ بهاء الدین محمد بن حسن اصفهانی فاضل هندی (م ۱۱۳۷).

فاضل هندی در این رساله دلایلی را که طرفداران جواز اقامهٔ جمعه در عصر غیبت ذکر کرده‌اند، رد نموده و دلایلی بر عدم جواز آن آورده است، نسخه‌ای از آن در فهرست مجلس (ج ۹، ب ۱، ص ۱۵۶، ش ۲۷۶۱) معرفی شده است. این کتاب بر حسب اشعاری که فاضل هندی در پایان نسخه آورده، به سال ۱۰۹۷ تألیف شده است.

۲، ۳- رساله در حرمت نماز جمعه در غیبت/ خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹) صاحب ریاض او را از قائلین به حرمت اقامهٔ جمعه دانسته است. همو افزوده است که رسالهٔ وی دربارهٔ نماز جمعه به فارسی است و در حقیقت بخشی از شرح فارسی او بر کتاب کافی است. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۱۹۸۵۹ در آستان قدس موجود است (فهرست ۲۰/ ۳۲۶، ۲۱/ ۹۱۶، ش ۸۶۰۲). ملا محمد طاهر قمی به رد رسالهٔ وی پرداخت و وی رسالهٔ دیگری که متوسط بود، باز به فارسی نوشت و مطالب قمی را رد کرد. پس از آن رسالهٔ سومی نگاشت و در آنجا منصفانه‌تر برخورد کرده، اقامه کنندهٔ نماز را، به شرطی که از اخبار نماز جمعه وجوب یا استحباب فهمیده باشد، فاسق ندانست. «۲» گفتنی است که قزوینی، بوده و یکی از چهره‌های سیاسی مهم این دوره است. افندی می‌نویسد: وی داستان‌هایی با حکام قزوین و طهران دارد و در شمار کسانی است که اقامهٔ جمعه را حرام

(۱) نک: فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۴، ص ۳۶۰۴، نسخه شماره ۴۶۵۹.

(۲) ریاض، ج ۲، ص ۲۶۶؛ استادی، رضا، فهرست مسجد اعظم ص ۲۸۱؛ (آقای استادی نوشته است: بخشی از شرح کافی است که به صورت رساله جداگانه درآورده است، از آن دو نسخه موجود است: ش ۱۳۵۹، ۱۴۳۲) نک: فقه شیعه، ص ۲۴۰ نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۸۶۰۲ در کتابخانهٔ آستان قدس موجود است. (فکرت، فهرست الفبایی، صص ۳۸۶- ۳۸۵).

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۹۰

می‌دانست. «۱»

۴- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ ملا محمد باقر قزوینی وی برادر ملا خلیل قزوینی نویسنده رسالهٔ شمارهٔ قبل است. نسخه‌ای از رسالهٔ او در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (فهرست الفبایی ص ۳۸۶- ۳۸۵ ش ۸۶۰۲) موجود است. آقا بزرگ (ذریعه ۱۵/ ۶۶) نیز از وی و رساله‌اش یاد کرده است.

۵- اللمعهٔ فی تحقیق صلاهٔ الجمعهٔ/ قاضی نور الله شوشتری (م ۱۰۱۹) رسالهٔ وی در اثبات تحریم اقامهٔ جمعه بوده و نسخه‌ای از آن ضمن مجموعهٔ ۷۱۰۷ در فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی (۱۸/ ۲۶۰) معرفی شده است. «۲» رسالهٔ مزبور، ناظر بر رسالهٔ کرکی و رد ادعای او، دایر بر نقل اجماع بر وجوب تخییری با حضور نایب عام بوده و مشتمل است بر بحثی دربارهٔ روایت عمر بن حنظلهٔ و دلالت آن. (برگ ۶۴) وی کوشیده با ارائه شروط اقامهٔ جمعه، اهمیت امامت جمعه را مهمتر از منصب قضا و افتاء قلمداد کند تا کسی به اولویت اختیارات فقیه در این باره استناد نکند. «۳» ملا محمد طاهر قمی در ردیه‌ای که بر حسن علی شوشتری نگاشته، طعنه‌ای هم به قاضی نور الله زده و انتقادهای دیگری هم به کتاب مجالس المؤمنین او کرده است. از جمله آن که چرا از علاء الدولهٔ سمنانی ستایش کرده و وی را شیعه قلمداد نموده است.

۶- صلاهٔ الجمعهٔ/ حسن علی بن عبد الله شوشتری (م ۱۰۷۵) این رساله در حرمت اقامهٔ جمعه در زمان غیبت می‌باشد و نسخه‌ای از آن در فهرست مجلس، (۱۴/ ۱۹۸) معرفی شده است. «۴» برای اطلاع از نسخه‌های دیگر نک: فقه شیعه، ص ۲۳۹. (نسخه‌ای هم در آستان قدس به شمارهٔ ۲۱۲۳۱ موجود است). این رساله توسط ملا محمد طاهر قمی نقد شده است. قمی در رساله خود به نقل از حسن علی می‌نویسد:

دلیل دیگر که بر وجوب نماز مزبور در این زمان بدان استدلال نموده‌اند، اخبار آحادی است که از سید مختار و ائمهٔ اطهار (علیه السلام) در نماز مزبوره نقل شده که بسیاری از آن‌ها مشتمل بر اوامر و زواجر و ترغیب و ترهیب است؛ به سر حدّی که بعضی از متفقهٔ نادان، گمان کرده‌اند که احادیث داله بر وجوب آن، به سر حدّ تواتر رسیده است و از ده و بیست گذشته، به صد و دویست نزدیک شده، در مجالس و محافل و مشاعر و رءوس منابر تکثیر سواد نموده به تعداد آن می‌کوشند و بدین‌ها تهویل عوام کالانعام و تخویف جهال

(۱) ریاض، ج ۲، ص ۲۶۱

(۲) نک: روضات، ج ۸، ص ۱۵۹

(۳) نک: فقه شیعه، ص ۲۱۶

(۴) نیز بنگرید: ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۹۱

عدیم الافهام نموده، هنگامه ساز و معرکه‌پرداز می‌گردند. «۱» شاید اشارهٔ او به مجلسی اول باشد که در رسالهٔ نماز جمعه خود بیش

از دویست حدیث فراهم آورده بود.

۷- صلاهٔ الجمعهٔ/ ملا اسماعیل محمد بن حسین خواجویی مازندرانی (م ۱۱۷۳) این رساله در حرمت نماز جمعه و در رد بر الشهاب الثاقب فیض است. نسخه‌هایی از آن در فهرست کتابخانهٔ آیهٔ اللّه مرعشی (۸/ ۲۲۲، ش ۳۰۳۲) و فهرست دانشگاه (۱۶/ ۴۵۵)، فهرست مجلس (۱۰، ب ۴/ ۱۷۳۳، ۱۷۳۶) فهرست آستان قدس (۲۰/ ۳۲۳) معرفی شده است، قسمت‌هایی از آن را صاحب روضات (۲/ ۸۷- ۸۲) نقل کرده است. نیز نک: فقه شیعه، ص ۲۹۱. متن رسالهٔ خواجویی در مجموعه رسائل ایشان با عنوان الرسائل الفقهیهٔ (۲/ ۴۵۹- ۵۴۳) به چاپ رسیده است. فتوای وی در پایان رساله آن است که احتیاط در ترک نماز جمعه تا زمان ظهور امام زمان علیه السّلام است. خواجویی خود نسخه‌ای هم از شهاب ثاقب کتابت کرده که در کتابخانهٔ آیت الله مرعشی موجود است.

۸- رسالهٔ فی حرمهٔ صلاهٔ الجمعهٔ/ علی نقی بن شیخ ابی العلاء کمره‌ای (م ۱۰۶۰) صاحب ریاض دربارهٔ او می‌گوید: او در عصر امام قلی خان حاکم شیراز، قاضی آن شهر بود و در زمان وزارت خلیفه سلطان، تا پایان عمر خود، شیخ الإسلام اصفهان شد.

رسالهٔ او در حرمت اقامهٔ جمعه در عصر غیبت است. «۲» ما شرح حال او را در جای دیگری آورده‌ایم. «۳» شگفت آن است که یک روحانی صاحب منصب که شیخ الاسلام پایتخت صفوی بوده، اعتقادی به اقامهٔ جمعه در عصر غیبت نداشته است.

۹- رسالهٔ فی حرمهٔ صلاهٔ الجمعهٔ فی زمن الغیبهٔ مطلقا/ ابراهیم بن سلیمان قطیفی مؤلف از علمای عصر شاه طهماسب بوده در موضوعات متعدد از جمله خراج و رضاع، در رد بر رساله‌ها و فتاوای محقق کرکی مطلب نوشته است. وی را باید مخالف خوان محقق کرکی دانست که موقعیتی برجسته در دربار صفوی داشته است. این رسالهٔ قطیفی هم در رد بر اوست. «۴»

۱۰- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و القول بحرمتها/ حاج محمد رضا قزوینی شهید (م ۱۱۴۶) «۵» ۱۱- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ سلمان بن مولی خلیل قزوینی او فرزند خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹) است. افندی می‌نویسد: او مانند پدرش

---

(۱) رسالهٔ صلاهٔ الجمعهٔ، ملا محمد طاهر قمی، ش ۱۱۵۲۰ مرعشی، برگ ۱۰۷

(۲) ریاض، ج ۴، ص ۲۷۲

(۳) بنگرید به همین مجموعه، مقالهٔ اندیشه‌های سیاسی یک عالم شیعی صاحب منصب در دولت صفوی.

(۴) ریاض، ج ۱، ص ۱۷؛ تعلیقهٔ امل الآمل، ص ۸۶؛ ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۲

(۵) ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۹۲

قائل به حرمت اقامهٔ جمعه، بلکه موضعش شدیدتر از پدرش بود. در این باره رسالهٔ بلندی دارد که پسند من نیست. «۱»

۱۲- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و القول بتحریمها/ آقا ابراهیم مشهدی (م ۱۱۴۸) این رساله به سال ۱۱۲۰ ق نوشته شده است. «۲»

۱۳- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و دفع ظنون أوجبت وجوبها فی عصر الغیبهٔ/ آقا حسین بن آقا ابراهیم خاتون‌آبادی مشهدی او شیخ الاسلام سپاه نادر و رسالهٔ او تعلیقه بر رسالهٔ استادش محمد رفیع گیلانی و در تحریم اقامهٔ نماز جمعه است. «۳»

۱۴- رسالهٔ در حرمت صلاهٔ جمعه/ محمد جعفر بن علی اردستانی (احتمالا سدهٔ ۱۲).

نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آیهٔ الله گلپایگانی (فهرست، ۲/ ۸۵) موجود است.

۱۵- صلاهٔ الجمعهٔ و حرمتها/ مؤلف (؟) نسخه‌ای از آن در فهرست مدرسهٔ سپهسالار (۵/ ۲۸۹) معرفی شده است.

۱۶- رساله در نماز جمعه/ مؤلف:؟

این رساله که کمتر از ده برگ می‌باشد، دربارهٔ حرمت اقامهٔ نماز جمعه در عصر غیبت نگاشته شده است. «۴»

د- رساله‌هایی که عقیدهٔ مؤلفان آن برای ما روشن نیست:

۱- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ سید حسین عاملی از این که دقیقا نام وی بر کدام یک از «حسین عاملی» های این قرن تطبیق می کند، آگاهی نداریم. نویسندهٔ فرائد الفوائد؛ او را در زمرهٔ اصحاب مدرسهٔ شیخ لطف الله اصفهانی دانسته و یکی از تألیفات او را رساله‌ای دربارهٔ نماز جمعه دانسته است. «۵» موضوع این رساله نیز مشخص نیست.

۲- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و تحقیق القول فیها فی زمان الغیبهٔ/ علی بن شهاب الدین احمد بن ابی الجامع حارثی عاملی مؤلف از شاگردان شهید ثانی بوده که پس از شهادت او به کربلا گریخته، سپس به هویزه

(۱) ریاض، ج ۲، ص ۲۶۴

(۲) ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۳

(۳) ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۰؛ الإجازهٔ الکبیرهٔ، ص ۱۳۲

(۴) فهرست مرعشی، ج ۲۳، ص ۲۶، ش ۸۸۳۹

(۵) فرائد الفوائد، تبریزی، ص ۲۹۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۹۳

رفته و پس از فوت، جسدش به نجف منتقل شده است. «۱» شاید وی از مذهب استادش پیروی می کرده است.

۳- رسالهٔ فی الجمعهٔ/ شیخ سلیمان بن علی بحرانی شاخوری (م ۱۱۰۱) صاحب ریاض از این رساله یاد کرده است. «۲» علامه آقا بزرگ نوشته: احمد بن محمد بن یوسف بحرانی، ضمن رساله‌ای در اثبات وجوب عینی اقامهٔ جمعه، ردّی بر شاخوری نوشته است. «۳» طبعا مذهب او در این باب تا حدودی روشن است.

۴- رسالهٔ فی الجمعهٔ/ شیخ عبد السلام بن محمد حر عاملی شیخ حر از این رساله یاد کرده است. «۴»

۵- رسالهٔ فی حکم صلاهٔ الجمعهٔ/ حسین بن امیر ابراهیم بن امیر محمد معصوم قزوینی. «۵»

۶- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ امیر محمد تقی مشهدی، معروف به پاچناری مشهدی همان است که دو رساله کوتاه از وی در پاسخ پرسش میرزا رفیع گیلانی دربارهٔ نماز جمعه در دست است. «۶»

۷- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ مولی محمد امین بن عبد الوهاب رسالهٔ مزبور در ردّ الشهاب الثاقب و نویسندهٔ آن، از شاگردان فیض می‌باشد. «۷» بنابراین تا حدودی مذهبش روشن است.

۸- نماز جمعه/ مؤلف (؟) در هشت باب به سال ۱۰۵۵ ق نگاشته شده است، نسخه‌ای از آن در فهرست مجلس (ج ۱۶، ص ۲۵۳) تحت عنوان: «نماز آدینه» شناسانده شده است.

۹- صلاهٔ جمعهٔ/ مؤلف (؟) در دو بند نوشته شده و در فهرست مجلس (ج ۱۶، ص ۲۵۴) معرفی شده است.

۱۰- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ سید امیر مرتضی بن ابراهیم حسینی مازندرانی

(۱) ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۵

(۲) ریاض، ج ۲، ص ۴۵۱

(۳) ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۳؛ نجوم السماء، ص ۱۵۰

(۴) امل الآمل، ج ۱، ص ۱۰۷؛ ذریعه، ج ۱۵، ص ۷۳

(۵) روضات، ج ۲، ص ۳۶۷

(۶) ذریعه، ج ۱۶، ص ۶۸، نسخهٔ این مکاتبه در آستان قدس موجود است و عبارت آغازین آن چنین است: هذه صورت بعض المباحثات و المکاتبات التی وقعت بین الفاضل العلامهٔ الورع الجلیل المنیع مولانا محمد رفیع الجیلانی المجاور بمشهد مولانا الرضا علیه السلام ادام الله تعالی فضله و بین السید السند العالم الفاضل المتقی میر محمد تقی المشهدی المعروف بالاصولی طاب ثراه.

(۷) ذریعه، ج ۱۵، ص ۶۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۹۴

صاحب ریاض از این رساله یاد کرده است. «۱»

۱۱- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ مولی نور الدین نوروز علی بن مولی رضی الدین محمد تبریزی.

این رساله ناقص و صاحب ریاض از آن یاد کرده است. «۲»

۱۲- صلاهٔ الجمعهٔ/ مؤلف (؟) نسخهٔ آن در فهرست کتابخانهٔ ملك (ج ۵، ص ۴۰۴) شناسانده شده است.

۱۳- صلاهٔ الجمعهٔ/ مؤلف (؟) نسخهٔ آن در فهرست ملك (ج ۵، ص ۲۲۴) شناسانده شده است.

۱۴- رساله در نماز جمعه/ محمد بن قاسم اصفهانی دیلماج (زنده در ۱۰۸۴) نسخهٔ آن در کتابخانهٔ آستان قدس به شماره ۶۱۹۸ (فهرست الفبایی ص ۸۰۴) موجود است. «۳»

۱۵- صلاهٔ الجمعهٔ/ سید محمد تقی بن محمد صادق موسوی قاینی (قرن ۱۱) ۱۶- صلاهٔ الجمعهٔ/ مؤلف (؟) نسخه‌ای از آن که به عربی نگارش یافته، به شماره ۲۷۴۳ در کتابخانهٔ آستان قدس موجود است (فهرست الفبایی، ص ۳۸۶، ۵۸۹).

۱۷- نماز جمعه/ مولانا حسن (؟) رساله‌ای است به فارسی و نسخه‌ای از آن به شماره ۱۰۸۷۵ در کتابخانهٔ آستان قدس موجود است (فهرست الفبایی، ص ۵۸۹). شاید از مولانا حسن علی بن عبد الله شوشتری باشد که پیش از این معرفی کردیم.

۱۸- نماز جمعه/ مؤلف (؟) نسخه‌ای از آن در فهرست کتابخانهٔ وزیری یزد (ج ۳، ص ۹۰۱) به شمارهٔ ۱۲۳۰ شناسانده شده است.

۱۹- رسالهٔ فی حکم صلاهٔ الجمعهٔ/ مؤلف (؟) نسخه‌ای از آن در فهرست کتابخانهٔ آیهٔ اللّه گلپایگانی (ج ۳، ص ۹۲) به شمارهٔ ۱۸۷۰ شناسانده شده است.

۲۰- الجمع بین صلاهٔ الظهر و الجمعهٔ/ بدر الدین محمد بن ابراهیم (قرن ۱۲) وی بر این باور است که جمع بین نماز ظهر و جمعه روا نیست. نسخه‌ای از رسالهٔ او در کتابخانهٔ مرعشی (فهرست ۱۳/ ۹۴ ش ۴۹۱۳) و نسخه‌ای دیگر به شمارهٔ ۹۵۰۹ در همان

---

(۱) ریاض، ج ۵، ص ۲۰۷

(۲) ریاض، ج ۵، ص ۲۶۰

(۳) نك: فقه شیعه، ص ۲۴۰، فهرست الفبایی، صص ۳۸۵، ۸۵۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۹۵

کتابخانه موجود است.

۲۱- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ مؤلف (؟) این کتاب به درخواست مولی حیدر ترك در سال ۱۱۹۰ تألیف شده و شیخ آقا بزرگ (۱۵/ ۶۷ ش ۴۵۷) نسخه‌ای از آن را شناسانده است.

۲۲- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ شیخ محمد علی بن ابی طالب مشهور به «حزین» (م ۱۱۸۱) بنا به نوشته آقا بزرگ (ذریعه ۱۵/ ۷۵ ش ۴۹۹) وی در فهرست آثارش از این کتاب یاد کرده است.

۲۳- مجموعه چند رساله درباره نماز جمعه (عربی) در مجموعه به شماره ۶۹۴ کتابخانهٔ علامه طباطبائی (دانشکده پزشکی شیراز)

چنـد رسـاله رد و ایراد دربارهٔ نماز جمعه وجود دارد که نخستین آن‌ها از یاسـین بن صـلاح الـدین بحرانی بود. تاریـخ آخرین رساله سال ۱۱۶۹ می‌باشد.

۲- کتاب‌های تألیف شده از قرن ۱۳ تا ۱۵

در اینجـا فهرستی از کتاب‌هـای مسـتقلی که دربـارهٔ نمـاز جمعه در فاصـله سالهای ۱۲۰۰ هجری تـاکنون تألیف شـده ارائه می‌کنیم. ترتیب فهرست فعلی بر اساس نام کتاب است.

۱- ایقاظ الهجعهٔ لصـلاهٔ الجمعهٔ/ سیـد محمد جواد آیهٔ اللهی دارابی شـیرازی (متولد ۱۳۰۹) مؤلف، کتـاب فوق را به عربی نگاشـته (ذریعه ۲۶/ ۷۷- ۷۸ ش ۳۶۸) و خود آن را با عنوان کشف المقنعهٔ عن وجوب الجمعهٔ (ذریعه ۱۸/ ۶۴ ش ۶۹۱) ترجمه کرده است. النجعه فی صـلاهٔ الجمعهٔ (ذریعه ۲۰/ ۳۱۵ ش ۳۱۶۶) رسالـهٔ دیگر این مؤلف است که بـا نـام مرواریـد غلطان برای جمعه‌گزاران در رمضان سال ۱۳۶۸ قمری در شیراز به چاپ رسیده است.

مترجم این رساله، فرزنـد مؤلف محمـد جعفر دارابی است که شـرح حال پـدرش را نیز در اول مرواریـد غلطان آورده و از دو رسالهٔ نماز جمعه پـدر در آنجا خبر داده است. وی نماز جمعه را واجب عینی می‌دانسـته و این مطلب را در رسالهٔ کشف قنعه آورده است؛ اما رسالـهٔ دوم یعنی مرواریـد غلطان، بر اساس فتاوای مراجع تقلید زمان نوشـته شده و در آن بر اساس وجوب عینی و تخییری تحریر شده است. (بنگرید به مقدمهٔ محمد جعفر دارابی بر مروارید غلطان، ص ی).

۲- تحقیق الحق/ مولی محمـد بن عـاشور کرمانشـاهی تهرانی مؤلف از عالمان عصـر فتحعلی شاه قاجار مقیم تهران، و از معتقـدان به وجوب عینی نماز جمعه بوده است. او علاوه بر کتاب فوق، اثری نیز با عنوان جلاء الشبهات فی وجوب الجمعه

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۹۶

داشـته که رد بر صـاحب ریاض بوده است. آقا بزرگ در ذریعه ۳/ ۴۸۱- ۴۸۲، ش ۱۷۸۶ از تحقیق، و در ۵/ ۱۲۴، ش ۵۰۷ از جلاء الشبهات یاد کرده است.

۳- جلاء الشبهات فی وجوب الجمعهٔ/ مولی محمد بن عاشور کرمانشاهی تهرانی دربارهٔ مؤلف و اثر دیگر او دربارهٔ نماز جمعه نک: تحقیق الحق.

۴- حول صلاهٔ الجمعهٔ/ شیخ محمد علی تسخیری این اثر در سال ۱۳۶۲ توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.

۵- خیر لمعـهٔ فی صـلاهٔ الجمعـهٔ/ سیـد احمـد بن السیـد صالـح الموسوی القزوینی الکاظمی به نوشـتهٔ آقا بزرگ (ذریعه ۷/ ۲۸۵ ش ۱۳۹۹) کتاب وی به سال ۱۳۴۹ در بغداد به چاپ رسیده است.

۶- الشـمعهٔ فی حکم الجمعهٔ/ سـید محمد ابراهیم بن سید محمد تقی لکهنوی (م ۱۳۰۷) مؤلف این اثر را هنگـام مسافرت به ایران به ناصر الدین شاه هدیه کرده و آن را «اللمعهٔ الناصریهٔ» نامیده است. وی قائل به وجوب تخییری است. آقا بزرگ (ذریعه ۱۴/ ۲۳۳، ش ۲۳۴۰) نسخه‌ای از آن را دیده است.

۷- صـلاهٔ الجمعـهٔ و الروایـات المشترکـهٔ حولهـا/ محمـد قانصوه- محمـد علی تسـخیری مؤلفان، علاوه بر مباحثی دربارهٔ نماز جمعه، روایات نماز جمعه را که در آثار شیعه و سنی همانند است، گردآوری کرده‌اند. (تهران، سازمان تبلیغات، ۱۴۰۶).

۸- صـلاهٔ الجمعهٔ و العیدین/ مؤلف (؟) این اثر در سال ۱۲۳۱ در عظیم‌آباد هند تألیف شده و نسـخهٔ آن به شماره ۶۴۱۱ در کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشـی (فهرست ۱۶/ ۲۷۹) موجود است. محتمـل است از میرزا حسن عظیم‌آبـادی متوفای ۱۲۶۰ باشـد که در جای خود از رسالهٔ او در نماز جمعه یاد کردیم.

(بنگرید: فهرست آستان قدس، ج ۲۰، ص ۳۲۴) ۹- ضیاء اللمعهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ سید محمد حسین موسوی شاهچراغی این اثر در

اثبات وجوب تخییری است و در تهران به سال ۱۳۶۰ ق چاپ شده است (هزار کتاب و رساله پیرامون نماز، ص ۲۴۵).

۱۰- کشف الریبه فی حکم صلاهٔ الجمعهٔ فی زمن او حال الغیبهٔ/ سید ابو تراب خوانساری (م ۱۳۴۶) آقا بزرگ (ذریعه، ۱۸/ ۳۷ ش ۵۶۴) از این اثر یاد کرده است.

۱۱- کشف الرین و المین عن حکم صلاهٔ الجمعهٔ و العیدین/ آقا احمد بن آقا محمد علی

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۹۷

کرمانشاهی (م ۱۲۴۳) بنا به نوشته آقا بزرگ (ذریعه، ۱۸/ ۳۷ ش ۵۶۶) مؤلف در کتاب مرآهٔ الاحوال خود از این اثر یاد کرده است.

۱۲- کشف المقنعهٔ عن وجوب الجمعهٔ/ سید محمد جواد آیهٔ اللهی درباره او و آثار دیگرش دربارهٔ نماز جمعه، نک: ایقاظ الهجعهٔ لصلاهٔ الجمعهٔ ۱۳- اللمعهٔ الساطعهٔ فی تحقیق صلاهٔ الجمعهٔ و الجماعهٔ/ سید طیّب جزایری (معاصر) وی معتقد به اشتراط اذن امام برای اقامه نماز جمعه در زمان غیبت شده و اثر وی در نجف به سال ۱۳۷۴ ق چاپ گردیده است. (هزار کتاب و رساله پیرامون نماز ص ۲۵۰) اللمعهٔ الناصریه نک: الشمعهٔ فی حکم الجمعهٔ ۱۴- الجمعه، کتاب فقهی استدلالی فی وجوب صلاهٔ الجمعه تعیینا، شیخ محمد الخالصی، بغداد، ۱۳۶۹ قمری (گویا این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است).

۱۵- منهاج الشرعهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ سید علی اکبر موسوی آیت اللهی، فارسی، چاپ شده به کوشش سید علی میر شریفی، قم، مؤسسهٔ اصفیاء، ۱۳۷۹.

۱۶- نماز جمعه از سلسله بحثهای فقه سیاسی اسلام/ محمد صادقی تهرانی (معاصر) این اثر در اصل به عربی بوده که آقای محمد امین آن را به فارسی در آورده است. این کتاب همانند متن عربی آن به چاپ رسیده است.

۱۷- رساله در نماز جمعه/ مولی محمد امان لکهنوی اثری است فارسی در اثبات وجوب نماز جمعه. از این اثر در کشف الحجب یاد شده است (نک: ذریعه ۱۵/ ۶۴ ش ۴۴۴).

۱۸- رساله در نماز جمعه/ آیهٔ الله سید هبهٔ الدین شهرستانی (م ۱۳۸۶) مؤلف از مصلحان بزرگ معاصر عراقی است. این اثر در اصل به عربی بوده و توسط ابو القاسم سحاب ترجمه و (مجلهٔ هفتگی نور دانش سال ۲۷ ش ۴۲) چاپ شده است.

نسخه خطی اصلی عربی در کتابخانه وزیری (فهرست، ۳/ ۱۰۲۱) موجود است.

۱۹- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ و القول بعدم وجوبها/ سید ابو الحسن بن محمد رضوی مشهدی طوسی رساله‌ای است فارسی در عدم وجوب نماز جمعه که مؤلف در سال ۱۳۰۰ از تألیف آن فراغت یافته و آقا بزرگ (ذریعه ۱۵/ ۶۳ ش ۴۳۸) آن را دیده است.

۲۰- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ میرزا ابو القاسم بن حسن گیلانی، میرزای قمی (م ۱۲۳۲) وی در این رساله (بنا به گفته آقا بزرگ در ذریعه ۱۵/ ۶۳ ش ۴۴۰) به سقوط نماز جمعه در غیبت و جواز اقامهٔ آن، قائل شده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۹۸

۲۱- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ سید ابو القاسم موسوی وی کتاب خود را در سال ۱۲۳۲ تألیف کرده و قائل به وجوب تخییری بوده، گرچه نماز جمعه را افضل می‌دانسته است. آقا بزرگ (ذریعه، ۱۵/ ۶۳ ش ۴۳۹) نسخه‌ای از آن را دیده است.

۲۲- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ شیخ حیدر بن مولی محمد دزفولی مؤلف قائل به وجوب تخییری با افضل بودن اقامهٔ جمعه و استحباب جمع بین جمعه و ظهر است و کتابش به چاپ رسیده است. (هزار کتاب و رساله پیرامون نماز، ص ۲۳۵).

۲۳- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ سید دلدار علی نقوی لکهنوی (م ۱۲۳۵).

آقا بزرگ از این رساله یاد کرده است (ذریعه ۱۵/ ۷۱، ش ۴۷۶).

۲۴- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ شیخ عبد النبی نجفی عراقی آقا بزرگ (ذریعه، ۱۵/ ۷۵ ش ۴۹۷) از وی با عنوان عالم معاصر یاد کرده و اینکه او نماز جمعه را مجزی از نماز ظهر نمی‌دانسته است. این رساله توسط فرزند مؤلف آقا نور الدین عراقی در مطبعهٔ الغری

نجف طی ۲۸۵ صفحه در سال ۱۳۶۰ قمری چاپ شده است.

۲۵- رسالة فی صلاة الجمعة/ عبد الخالق بن مولی عبد الرحیم یزدی مشهدی (م ۱۲۶۸) آقا بزرگ (ذریعه ۱۵/ ۷۳، ش ۴۸۵) از این کتاب و سایر آثار مؤلف یاد کرده، اما عقیدهٔ وی را در باب نماز جمعه یادآور نشده است.

۲۶- رسالة فی صلاة الجمعة/ مولی عبد الوهاب بن محمد علی قزوینی آقا بزرگ در «الکرام البررة» ج ۲، صص ۸۱۲- ۸۰۹ به تفصیل از وی یاد کرده و از جمله به رساله نماز جمعه وی که با حاشیه خود او در کتابخانه سید محمد محیط در تهران است، اشاره کرده است و نیز نک: ذریعه، ۱۵/ ۷۵ ش ۴۹۷.

۲۷- رسالة فی صلاة الجمعه/ مولی علی اصغر بن علی اکبر بروجردی آقا بزرگ (ذریعه، ۱۵/ ۷۷ ش ۵۰۵) از این رساله و این که در آخر کتاب نور الانوار وی (چاپ شده در ۱۲۷۵) آمده، یاد کرده است.

۲۸- رسالة فی صلاة الجمعه/ سید علی محمد بن سید محمد بن دلدار علی (م ۱۳۱۲) آقا بزرگ (ذریعه، ۱۵/ ۷۷ ش ۵۰۸) تنها از نام کتاب وی یاد کرده است.

۲۹- رسالة فی صلاة الجمعة/ سید محسن بن حسن اعرجی کاظمی (م ۱۲۲۷).

آقا بزرگ (ذریعه، ۱۵/ ۷۸، ش ۵۱۴) به نقل از خود مؤلف، نام این اثر را یاد کرده است.

۳۰- رسالة فی صلاة الجمعه/ سلطان العلما سید محمد بن سید دلدار علی نقوی (م ۱۲۸۴) مؤلف قائل به احتیاط جمع بین ظهر و جمعه است؛ نسخه‌ای از رساله او در کتابخانهٔ

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۹۹

آیة الله مرعشی (فهرست، ۸/ ۳۹۱، ش ۳۱۶۰) موجود است.

آیة الله مرعشی (فهرست، ۸/ ۳۹۱، ش ۳۱۶۰) موجود است.

۳۱- رسالة فی صلاة الجمعه/ سید محمد قلی بن محمد ابراهیم نقوی لکهنوی (م ۱۳۴۱) آقا بزرگ (ذریعه، ۱۵/ ۶۷) به نقل از مشاهیر علمای هند از این اثر یاد کرده است.

۳۲- رسالة فی صلاة الجمعة/ شیخ محمد جواد بلاغی نجفی (م ۱۳۵۲).

بنا به اظهار آقا بزرگ (ذریعه ۱۵/ ۶۹ ش ۴۶۶) وی در این رساله، حکم نماز جمعهٔ مسافری را که پس از «زوال» حرکت کرده، بیان کرده است.

۳۳- رسالة فی صلاة الجمعه/ محمد علی بن محمد حسین مرعشی شهرستانی (م ۱۲۷۸) این کتاب در اثبات عدم وجوب عینی نماز جمعه نگاشته شده است. آقا بزرگ (ذریعه ۱۵/ ۷۶ ش ۵۰۱) از آن یاد کرده و یادآور شده که نسخه‌ای از آن را دیده است.

۳۴- رسالة فی صلاة الجمعة/ شیخ مرتضی حایری (م ۱۴۰۶) این اثر شرح قواعد علامه حلی بوده و در قم توسط دفتر تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.

۳۵- رسالة فی صلاة الجمعة/ مولی مهدی قمشه‌ای (م ۱۲۸۱) این اثر، نه رساله، بلکه کتابی است مفصل که مؤلف سی دلیل بر اثبات عینیت نماز جمعه آورده و در سال ۱۲۸۰ از تألیف آن فراغت یافته است (ذریعه، ۱۵/ ۸۱- ۸۲، ش ۵۳۲).

۳۶- رسالة فی صلاة الجمعة/ میرزا حسن بن امان الله دهلوی عظیم‌آبادی (م. ح ۱۲۶۰) مؤلف از شاگردان سید کاظم رشتی است و آقا بزرگ (ذریعه، ۱۵/ ۶۹ ش ۵۶۸) نسخه‌ای از کتاب وی را دیده است. آقا بزرگ در الکرام البررة، ج ۱، ص ۳۰۷، ش ۶۲۷ از وی یاد کرده، اما از این اثر او نامی نبرده است.

رساله‌ای با نام صلاة الجمعة و العیدین از مؤلفی ناشناخته که رساله‌اش را در عظیم‌آباد هند به سال ۱۲۳۱ تألیف کرده در کتابخانهٔ آیة الله مرعشی (فهرست، ۱۶/ ۲۷۹، ش ۶۴۱۱) موجود است. محتمل است این دو یکی باشد. گفتنی است که پس از این مطالب در

فهرست آستان قدس نسخه‌ای از رسالهٔ نماز جمعه مؤلف را به شمارهٔ ۲۰۲۰۲ معرفی شده یافتیم. (فهرست ۲۰/ ۳۲۴) ۳۷- رسالهٔ شریفهٔ علمیه در فریضهٔ جمعه/ نصر الله شمس الهدی این رساله در سال ۱۳۳۱ شمسی در تهران به چاپ رسیده است.

۳۸- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ میرزا محمود شهابی مؤلف از استادان بنام سالهای اخیر دانشگاه تهران است. وی در این رساله به وجوب نماز جمعه قائل شده است (ذریعه ۱۵/ ۸۱ ش، ۵۳۰).

۳۹- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ/ میرزا احمد بن ابو الحسن، محقق لاری اصطهباناتی (م

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۰۰

۱۳۵۴) او این رساله را به دستور آیهٔ الله مرحوم سید عبد الحسین لاری نگاشته است. آقا بزرگ در ذریعه ۱۵/ ۶۳ ش ۴۴۱ از این کتاب و در نقباء البشر، ج ۱، ص ۸۹، ش ۲۰۵ از خود او یاد کرده است.

۴۰- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعه/ سید ناصر بن سید هاشم موسوی احسایی آقا بزرگ (ذریعه، ۱۵/ ۸۲ ش ۵۳۳) تنها به یاد از نام کتاب و مؤلف اکتفا کرده است.

۴۱- صلاهٔ الجمعهٔ و العیدین فی مصادر الفریقین/ تحقیق و نشر: المدیریهٔ العامهٔ لائمهٔ الجمعهٔ (قم ۱۴۱۴) این کتاب، همانگونه که از نامش به دست می‌آید، مجموعه روایاتی است که دربارهٔ نماز جمعه و عیدین در مصادر سنی و شیعه آمده است.

۴۲- نماز جمعه/ محمد حسین محمدی اردهالی این کتاب در سال ۱۳۲۸ در تهران به چاپ رسیده است.

۴۳- نماز جمعه در رواق اندیشهٔ امام/ گزینش: جواد محدثی (معاصر) این مقاله در کنفرانس بررسی اندیشهٔ امام خمینی در سال ۷۰ به چاپ رسیده است.

۴۴- نماز جمعه کنگره هفتگی الهی/ شیخ علی کورانی (معاصر) از عالمان لبنانی مقیم قم است که بیشتر به بررسی جنبه‌های اجتماعی- دینی نماز جمعه و ارائه جنبه فقهی آن بر اساس فتوای حضرت امام خمینی (قدس سرّه) پرداخته است. این اثر در سال ۱۳۶۱ در تهران به چاپ رسیده (هزار کتاب و رساله پیرامون نماز، ص ۲۵۳).

۴۵- نماز جمعه و مسائل مربوط به آن/ شیخ علی مشکینی (معاصر) این اثر به بحث دربارهٔ نماز جمعه از دیدگاههای مختلف پرداخته و قائل به وجوب تخییری شده است (قم ۱۴۰۱).

۴۶- نماز جمعه یا قیام توحیدی هفته/ سید محمد جواد موسوی غروی اصفهانی (معاصر) این اثر مجموعه خطبه‌های مؤلف در نماز جمعه است که به سال ۱۳۵۸ در اصفهان چاپ شده است.

۴۷- رساله در صلاهٔ الجمعه/ مؤلف:؟ این رساله در قرن سیزدهم تألیف شده و مؤلف قائل به حرمت اقامهٔ جمعه در عصر غیبت است. (آستان قدس ش ۲۳۶۳۰، فهرست ۲۱/ ۹۱۹ ۴۸- مباحثی پیرامون نماز جمعه/ جمعی از مؤلفان (معاصر)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۰۱

این کتاب مجموعه چند گفتار دربارهٔ نماز جمعه است. مقالات آن عبارتند از: نماز جمعه در کلام نورانی امام؛ نماز جمعه مهم‌ترین تشکل دینی؛ ابعاد گوناگون نماز جمعه؛ نماز جمعه عامل وحدت و اجتماع (بیانات مقام معظم رهبری)؛ نماز جمعه عامل وحدت (آقای هاشمی رفسنجانی)؛ تاریخچهٔ نماز جمعه (؟)؛ جمعه از دیدگاه معصومین (حجهٔ الاسلام قاضی عسکر)؛ نماز جمعه از دیدگاه شهید مطهری؛ نماز جمعه و ابعاد گوناگون آن (مرحوم آیهٔ الله خاتمی یزدی)؛ نماز جمعه صف توحیدی اسلامی (سید محمود طالقانی)؛ مقام و منزلت امام جمعه (حسین نوری)؛ بحثی پیرامون منصبی بودن نماز جمعه (آیهٔ الله محمد حسن قدیری)؛ نماز جمعه بزرگترین اجتماع عبادی- سیاسی هفته (تفسیر نمونه)؛ نماز جمعه میعادگاه مؤمنان (مؤسسه در راه حق)؛ نخستین خطبه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در نماز جمعهٔ مدینه؛ خطبه امیر مؤمنان علی علیه السلام در نماز جمعه؛ سیمای نماز جمعه در کشورهای مختلف جهان. این اثر در سال ۱۳۷۱ توسط دبیرخانه مرکزی ائمه جمعه در قم منتشر شده است.

۴۹- مرآة المصلین و مشکاة المستدلّین/ محمد نصیر بارفروشی در این رساله به زبان سجع و نیز گردآوری متون حدیثی بر عینیت نماز جمعه؛ ادله‌ای آورده شده است. نسخهٔ آن در کتابخانه آیهٔ الله مرعشی (فهرست، ۴/ ۳۹۰ ش ۱۵۸۵) موجود است.

۵۰- مروارید غلطان برای جمعه گزاران/ سید محمد جواد آیهٔ اللهی (شیراز ۱۳۲۸ ش) دربارهٔ وی و دیگر آثارش درباره نماز جمعه نک: ایقاظ الهجعهٔ لصلاهٔ الجمعهٔ.

۵۱- موضوع نماز جمعه و عیدین، (ترجمه از کتاب جواهر الکلام) مترجم، عبد المطلب اردوبادی، ۱۳۶۸ قمری، چاپخانهٔ شفق.

۵۲- وقت تشریع نماز جمعه/ مرتضی بن مصطفی این کتاب درباره تاریخ تشریع نماز جمعه و نمازهای روزانه است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی (فهرست ۱۳/ ۱۴۶ ش ۴۹۴۹) موجود است.

۵۳- رسالهٔ فی وجوب صلاهٔ الجمعه/ عبد النبی نمازی این کتاب در سال ۱۴۱۳ در قم به چاپ رسیده است.

۳- کتاب‌های مشتمل بر خطبه‌های نماز جمعه

یکی از اقدامات حاشیه‌ای نماز جمعه، تألیف رساله‌هایی است که الگوهایی را برای خطبه‌خوانی عرضه کرده است.

در این باره چند رساله را می‌شناسیم:

۱- الخطب للجمعات و الاعیاد از صاحب حدائق (نک: روضات الجنات، ۸/ ۲۰۵).

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۰۲

۲- صلاهٔ جمعه: مختصری از احکام نماز جمعه و خطبه‌های متعدد (نک: فهرست مسجد اعظم، قم ص ۲۸۱).

۳- چند خطبه برای نماز جمعه و غیره (نک: فهرست مسجد اعظم قم، ص ۵۸۴).

۴- الخطب للعیدین و الجمعهٔ از حاج محمد حسن بن حاج معصوم مجتهد قزوینی (نک: مینو در، ج ۲، ص ۳۱۹).

۵- فی خطب الجمعهٔ فی زمن التقیهٔ (رک: فهرست کتابخانهٔ مرعشی ۱۲/ ۳۵۷) ۶- بساتین الخطباء و ریاحین العلماء در خطبه‌های جمعه (نک: فهرست کتابخانهٔ مرعشی ۱۳/ ۱۹۲).

۷- الخطب للجماعات و الأعیاد المنتزع اکثرها من مواعظ الائمهٔ (نک: مقدمهٔ مشکاهٔ بر محجهٔ البیضای ج ۲، ص ۴۱) نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۹۵۹۹ موجود است.

۸- الخطب، عبد الخالق بن عبد الرحیم یزدی، خطبه نماز جمعه و دو عید (نک: فهرست ملک، ج ۵، ص ۳۶۳، مجموعه ۱۷۷۸) ۹- خطبتا الجمعهٔ: دو خطبه کوتاه با سجع و صنعتهای ادبی برای امامان جمعه (نک:

فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی، ۸/ ۱۰۶).

۱۰- کتاب فی الخطب، خطبه‌هایی است که علم الهدی فرزند فیض در جمعه‌ها و اعیاد و نیز مجالس وعظ انشا کرده است (نک: مقدمه آیهٔ الله مرعشی بر معادن الحکمه، ج ۱، ص ۸۲ قم، انتشارات اسلامی) ۱۱- خطبه‌های نماز جمعه به عربی (نک: فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله گلپایگانی، ج ۳، ص ۲۱۸ به شمارهٔ ۲۲۸۳).

۱۲- الخطب للجمعهٔ و الأعیاد از میر داماد، شیخ آقا بزرگ در الروضهٔ النضرهٔ ص ۶۸ از آن یاد کرده است.

جز اینها که آوردیم، علامه آقا بزرگ تهرانی نیز در ذریعه، ج ۷، ص ۱۸۳ و بعد از آن، از تعدادی از این کتاب‌ها یاد کرده است. به علاوه خطبه‌های برخی از خطیبان جمعه پس از انقلاب اسلامی نیز به صورت مستقل و یا در مطبوعات نشر شده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۰۳

۱- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ علی بن عبد العال کرکی

[مقدمه]

محقق کرکی

شیخ علی بن عبد العال کرکی (م ۹۴۰) معروف به محقق ثانی از چهره‌های علمی و سیاسی چهار دهۀ نخست قرن دهم هجری است که همزمان با تأسیس دولت صفوی، نقش فعالی در بازسازی فقه سیاسی شیعه و هماهنگ ساختن آن با فضای ایجاد شده پس از تأسیس این دولت شیعی، ایفا کرد. جای تردید نیست که وی مورد توجه شاه اسماعیل بوده و به ویژه در ده سال نخست سلطنت شاه طهماسب به مقامات دینی بالایی در دولت صفوی دست یافته است. به علاوه، وی افزون بر تلاش‌های شخصی خود، توانسته است شماری از شاگردان خود را وارد دستگاه قضایی و صدارت صفوی کند پس از وی فرزندان و نوادگانش در زمرۀ عالمان برجسته ایران بوده و از میان آنان فرزندش عبد العال و نوادۀ دختریش شیخ حسین کرکی در درباره صفوی تا حوالی سال ۱۰۰۰ هجری نقش شناخته‌شده‌ای داشته‌اند.

طبعا بحث دربارۀ نقش محقق کرکی، در ابعاد دینی، فرهنگی و سیاسی، مجال مستقلی را می‌طلبد. در این باره مطالبی نوشته شده و بازهم جای تحقیق و تتبع فراوان است. «۱»

یکی از عرصه‌های فعالیت فرهنگی وی، پرداختن به مسائل فقهی تازه‌ای بود که به نوعی با مسائل حکومتی ارتباط داشت که از آن جمله می‌توان به بحث خراج و نماز جمعه اشاره کرد. در بحث همکاری با حکومت نیز مباحثی را مطرح کرد که از جهاتی تازگی داشت.

افزون بر اینها تلاش قابل توجهی هم در تبیین مبانی فکری شیعه از خود نشان داد که به همراه فعالیتی سایر علما، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر تغییر اوضاع مذهبی ایران از خود بر جای

---

(۱) ما در کتاب صفویه در عرصۀ دین، سیاست و فرهنگ، مجلد اول، به طور پراکنده مطالب فراوانی دربارۀ وی آورده‌ایم.

دوازده رسالۀ فقهی دربارۀ نماز جمعه، ص: ۱۰۴

گذاشت و سبب استوار شدن مذهب تشیع در ایران شد.

با همۀ این احوال، می‌بایست در درجۀ نخست وی را یک فقیه دانست؛ فقیهی که با نگارش اثر سترگ جامع المقاصد فی شرح القواعد قدم مهمی در پیشرفت فقه برداشت و مکتب فقهی خاص خویش را که در پیوند با مکتب حله بود، در آغاز عصر صفوی، در ایران توسعه داد.

به علاوه آثار دیگری، هم در فقه و هم در عقاید نگاشت که فهرستی از آنها را در اجازه‌ای که در تاریخ ۲۱ جمادی الثانیۀ ۹۳۴ برای شیخ علی بن عبد العالی میسی (استاد شهید ثانی) در بغداد نگاشته، آورده است. «۱» وی همچنین در اجازه‌ای که در نهم رمضان سال ۹۳۷ در شهر اصفهان برای قاضی صفی الدین عیسی نگاشته، فهرستی از تألیفات خود را که از آن جمله همین رسالۀ نماز جمعه است، یاد کرده است. «۲»

محقق کرکی و نماز جمعه

رسالۀ نماز جمعه محقق، که آن را در سال ۹۲۱ ق تألیف کرده است، در عین اختصار، رساله‌ای منظم، مستدل، نیرومند و روان است. وی از نظریۀ وجوب تخییری نماز جمعه دفاع می‌کند و تلاش می‌کند تا آن را به عنوان دیدگاهی که علمای سلف شیعه به آن معتقد بوده‌اند، ارائه دهد. وی در مقدمه، با اشاره به اوج گرفتن پرسش‌های مردم دربارۀ نماز جمعه اظهار می‌دارد که این رساله

را در پاسخ به حل این معضل فقهی نگاشته است. راه حلی که وی برگزیده، تقریبا راه حلی میانی است که از برخی از آراء مکتب حله نیز مستفاد می‌شود و آن اعتقاد به وجوب تخییری است.

محتوای آراء ارائه شده در این رساله با مضمون آنچه در جامع المقاصد فی شرح القواعد آمده است یکی است، گرچه این رساله، رساله‌ای مستقل و منظم می‌باشد. در تأثیر این رساله و دیدگاه‌های فقهی درج شده در جامع المقاصد، همین بس که به رغم بالا گرفتن اعتقاد شماری از علمای نیمهٔ دوم عصر صفوی به وجوب عینی نماز جمعه، نظریهٔ وجوب تخییری اقامهٔ نماز جمعه در عصر غیبت، همچنان موقعیت خود را به عنوان یک رأی متعلق به عصر اجتهاد، حفظ کرده و تا به امروز حاکم بر دیدگاه‌های وجوب عینی (مبتنی بر نگرش اخباری) و حرمت (متعلق به گرایش اجتهادی افراطی) در میان مجتهدین و مراجع تقلید است. ما گزارش محتوایی رسالهٔ محقق را در بخش‌های مقدماتی آورده‌ایم و در اینجا تکرار

---

(۱) بحار الانوار، ج ۱۰۵، ص ۴۲

(۲) همان، ج ۱۰۵، ص ۷۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۰۵

نمی‌کنیم. طبعا در مجموعه‌ای از مهمترین رسائل نماز جمعه دورهٔ صفوی، لازم بود تا این رساله به عنوان نخستین اثر درج می‌شد. چنان که رسالهٔ شهید ثانی هم که در وجوب عینی نماز جمعه است، می‌بایست در این مجموعه چاپ می‌شد. به همین دلیل، به رغم آن که هر دو رساله پیش از این چاپ شده است، بار دیگر به چاپ می‌رسد؛ زیرا نقش مهمی در تألیف رساله‌های بعدی دارد. رسالهٔ نماز جمعهٔ محقق در همان روزگار صفوی به فارسی درآمده و نسخه‌ای از آن که توسط محمد صادق سرکانی (زنده در ۱۰۳۳) ترجمه شده، در کتابخانهٔ وزیری یزد ش ۱۴۰۵ موجود است.

رسالهٔ حاضر را سالها پیش محقق ارجمند جناب آقای محمد الحسون در مجموعه رسائل محقق کرکی به چاپ رساند. وی با دستیابی به نسخه‌های دیگر و در پی تصمیمی که برای باز چاپ این مجموعه گرفته‌اند، بار دیگر آن را تصحیح کرده، برای چاپ آماده نموده است که مع الاسف تا به امروز این مهم به انجام نرسیده است. دوست ارجمند جناب حجهٔ الاسلام و المسلمین مختاری- زید عزه- واسطه شده متن تصحیح شده ایشان را با اجازهٔ ایشان برای چاپ در این مجموعه در اختیار ما گذاشت.

آقای حسون از چندین نسخه برای تصحیح متن حاضر بهره برده است. نسخه مرعشی (مجموعهٔ ش ۱۱۰) که از آن با «ش ۱» در پاورقی یاد شده است. نسخهٔ دیگر از مرعشی (ش ۴۹۳۳) که از آن با «ش ۲» یاد شده است. نسخهٔ سوم مرعشی با ش ۱۴۰۹ با رمز «ش ۳» در معرفی شده است. نسخهٔ چهارم از کتابخانهٔ آستانه قدس با عنوان «ض» شناسانده شده است. در اینجا از لطف ایشان و جناب آقای مختاری سپاسگزاری می‌کنم.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۰۷

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين «۱» بعد حمد اللّه على سوابغ نعمه «۲» الغامرة «۳» و الصلاة على حبيبه محمّد و عترته الطاهرة.

فقد طال تكرار سؤال المتردّدين إليّ عن حال شرعيّة صلاة الجمعة فى هذه الأزمان، الّتى منى أهلها بغيبة الإمام المعصوم- عليه صلوات اللّه الحيّ القيوم- و أنّها على تقدير الشرعيّة ما الّذى يعتبر لصحّتها و إجزائها عن صلاة الظهر، و أظهروا عندى فى مرّات «۴» كثيرة أنّ الناس فى ذلك كالمتحيّرين، لا يدرون ما يصنعون، و لا يعلمون أىّ طريق يسلكون.

فلمّا رأيت أنّ الأمر قد تفاقم، و الخلف و الخلاف قد تراكم، سألت اللّه الخيرة فى إملاء جملة من القول لتحقيق الحقّ فى هذه المسألة، على وجه أرجو من التوفيقات الإلهيّة أن ينكشف بها القناع و يزول بها اللبس، متضرّعا إليه سبحانه أن يجعلها خالصة لوجهه الكريم، و موجبة لثوابه الجسيم. و حين أجلت الرؤية فى ما لا بدّ منه لإيضاح الصواب، خطر لى أن أضعها على ثلاثة أبواب:

الباب الاول فی المقدمات،

اشاره

و هی ثلاثهٔ:

[المقدمهٔ] الاولی: اختلف علماء الاصول فی أنّ الوجوب إذا رفع هل یبقی الجواز أم لا؟

و تحریر محل النزاع: أنّه إذا ثبت الوجوب بـدلیل شرعیّ فی محـل، ثم رفع بـدلیل آخر عن ذلـک المحـل، هل یبقی الجواز ثابتا فیه، حیث أنّ الدلیل الدال علی الوجوب دلّ علی شیئین: الوجوب، و الجواز، و الدلیل الرافع له إنما یرفع الوجوب خاصّهٔ؟ بکلّ من القولین قال جمع من العلماء.

أما القائلون ببقاء الجواز «۵» فاحتجّوا بأنّ المقتضی للجواز موجود، و المانع منه منتف،

---

(۱) متن حاضر تصحیح استاد محمد حسون است که برای چاپ در این مجموعه آن را در اختیار ما گذاشته‌اند.

(۲) سبغت النعمهٔ: اتسعت، و أسبغ الله علیه النعمهٔ: أی أتمّها. الصحاح ج، ۴، ص ۱۳۲۱ «سبغ».

(۳) الغمر: الماء الکثیر، الصحاح، ج ۲، ص ۷۷۲ «غمر».

(۴) فی «ش ۱»: مراتب

(۵) ذهب الیه جمع من الاـصولیین منهم محب الله بن عبـد الشـکور فی فواتـح الرحمـوت بشـرح مسـلم الثبوت، (ج ۱، ص ۳۰۱)؛ و القاضـی البیضاوی فی منهاج الاصول المطبوع بمتن الابهاج فی شرح المنهاج (ج ۱، ص ۱۲۶). و لمزید الاطلاع انظر: القوانین للمیرزا ابو القاسم القمی، ج ۱، ص ۱۲۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۰۸

فوجب القول بتحققه.

أمـا الأـوّل: فلأـن الأـمر الـدال علی الوجوب متحقق، لأنّه المفروض، و الوجوب ماهیـهٔ مرکبـهٔ من الإذن فی الفعل و المنع من الترک، فیکون مقتضیا لهما ضرورهٔ کون المقتضی للمرکب مقتضیا لکل جزء من أجزائه، لامتناع تحقق المرکب من دون تحقق الأجزاء.

و أما الثانی: فلأنّ الموانع کلّها منتفیهٔ بحکم الأصل، ما عدا رفع الوجوب و هو غیر صالح للمانعیهٔ، لأنّه إنما یقتضی رفع الوجوب الّذی قـد علمت ترکّبه من الجزأین و رفع المرکب قـد یکون برفع جمیع الأجزاء، و قـد یکون برفع أحـدها، فهو أعم من کلّ منها، و العام لا یدلّ علی خاصّ معین، فإذا لا دلالهٔ لرفع الوجوب علی رفع الجواز.

قیـل علیه: بعـد رفع المرکّب لاـ یعلم بقـاء الجواز، لأـنّ رفع المرکّب قـد یکون برفع الجزأین معـا، و المقتضـی منسوخ فلاـ یقطع ببقاء مقتضاه.

ورد بـأن بقـاء الجواز متحقق لتحقق مقتضـیه أوّلاـ و الأـصل اسـتمراره فلاـ یرفع بالاـحتمال، و المنسوخ إنّما هو الوجوب لا نفس الأمر المقتضـی للجواز، فلاـ نقطع بعـدم بقائه، للاکتفاء فی رفع الوجوب برفع المنع من الترک، و عـدم القطع ببقاء مقتضـی الأمر غیر قادح، لأنّ المدّعی ظهور بقائه لا القطع به.

و التحقیـق: أنّ الجـواز المـدلول علیه بالأـمر الـدال علی الوجوب هو الجنس- أعنی: الإـذن فی الفعـل- لاـ الجواز الّـذی معنـاه اسـتواء الطرفین، و ذلک أمر کلّی لا تحقیق له إلّا فی ضـمن فرد من أفراده الأربعـهٔ، أعنی: الوجوب و النـدب و الکراهـهٔ و الإباحـهٔ. و بعد رفع الوجوب یمتنع بقـاء الجواز المـدلول علیه بالأمر تضـمّنا، لامتناع تحقق الکلّی لا فی ضـمن فرد من أفراده. و الجواز الـذی معناه اسـتواء

الطرفين لم يـدل عليه دليـل أصـلا، إذ لاـ يلزم من ثبوت الوجوب ثبوته، كمـا لاـ يلزم من رفعه رفعه و لا ثبوته فينتفى بحكم الأصل، و حينئذ فيقطع بانتفاء ذلك الجواز.

إذا عرفت ذلـك فقوله فى الجواب (بقاء الجواز متحقق لتحقق مقتضـيه) إن أراد به: الجواز الـذى هو الأمر الكلّى فهو فاسـد، لأن بقاءه بعـد انتفـاء الوجوب ممتنع، لأـن تحققه انّمـا كان ضـمنا، و ذلك يقتضـى بقاءه بعـد انتفاء الجزء الآخر، بل انتفاء ذلك الجزء يقتضـى انتفاءه ان لم يدلّ دليل على تقييده بجزء آخر، و الفرض أن لا دليل يدلّ على ذلك أصلا.

و إن أراد الجواز بالمعنى الآخر فظاهر بطلانه.

و أما القائلون بعدم بقاء الجواز «۱» فاحتجّوا بأنّ الجواز الّذى هو جزء من مفهوم الوجوب

---

(۱) منهم الشـيخ حسن بن زين الدين الشهيد الثانى فى معالم الدين و ملاذ المجتهدين، (ص ۹۰) و ابو حامد محمد بن محمد الغزالى فى المستصـفى من الاـصول (ج ۱، ص ۷۳) و محمـد بن محمـد بن نظام الـدين محمـد الانصارى فى فواتح الرحموت بشـرح مسـلم الثبوت (ج ۱، ص ۱۰۳) و العلامـة الحلى فى نهاية الاصول البحث الرابع، احكام الوجوب، و على بن عبد الكافى السـبكى فى الابهاج فى شرح المنهاج، (ج ۱، ص ۱۲۶) و لمزيد الاطلاع انظر:

القوانين للميرزا ابو القاسم القمى، ج ۱، ص ۱۲۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۰۹

هـو الجـواز بـالمعنى الأـعم كمـا عرفت، لامتنـاع ذلـك فى الأـخص، و تقوّمه بالفصـل الـذى هو المنع من الـترك، فـإذا ارتفع ارتفع، لاستحالة بقائه منفكّا عن فصل.

قيل عليه: نمنع اسـتلزام ارتفاع هـذا الفصل ارتفاع الجنس، لتقوّمه بفصل عـدم المنع من الترك، لأن ارتفاع المنع من الترك- الّذى هو فصل الوجوب- يقتضى ثبوت عدم المنع منه، فيقوّم به الجنس لاحتياجه إلى فصل ما، لا إلى فصل معين.

و جوابه: أن ارتفـاع المنع من الترك قـد يكون برفع كـلّ من الجزأين و قـد يكون برفع الحرج بـالترك خاصّـهً. فارتفـاعه أعم من كلّ منهما، و لا دلالهٔ للعام على الخاص، فلم يتحقق فصل عدم الحرج بالترك و الأصل يقتضى نفيه، فينتفى الجواز، و هذا هو الحقّ.

المقدّمهٔ الثانيهٔ اتّفق أصحابنا- رضوان اللّه عليهم- على أنّ الفقيه العدل الإمامى الجامع لشرائط الفتوى،

المعبّر عنه بالمجتهد فى الأحكام الشـرعيهٔ، نائب من قبل أئمّهٔ الهدى- صـلوات اللّه و سلامه عليهم- فى حال الغيبهٔ، فى جميع ما للنيابهٔ فيه مـدخل، و ربّمـا اسـتثنى الأصـحاب القتل و الحـدود مطلقا. فيجب التحاكم إليه، و الانقياد إلى حكمه، و له أن يبيع مال الممتنع من أداء الحقّ إن احتيـج إليه، و يلى أموال الغيّـاب و الأطفـال و السـفهاء و المفلسـين، و يتصـرّف على المحجور عليهم، إلى آخر ما يثبت للحاكم المنصوب من قبل الإمام عليه السّلام.

و الأصـل فيه مـا رواه الشـيخ فى التهـذيب باسـناد إلى عمر بن حنظلـهٔ، عن مولانـا الصادق جعفر بن محمّـد- عليهما السّـلام- أنّه قال: «أنظروا إلى من كـان منكم قـد روى حـديثنا، و نظر فى حلالنـا و حرامنـا، و عرف أحكامنـا، فـارضوا به حكما، فإنّى قـد جعلته عليكم حاكمـا؛ فـإذا حكم بحكمنـا و لم يقبله منه، فإنّمـا بحكم اللّه اسـتخفّ، و علينا ردّ، و الرادّ علينا الرادّ على اللّه، و هو على حـدّ الشـرك باللّه، و إذا اختلفا فالحكم ما حكم به أعدلهما و أفقههما و أصدقهما فى الحديث و أورعهما». «۱»

و فى معناه أحاديث كثيرهٔ. «۲»

و قد استخرج الأصحاب الأوصاف المعتبرهٔ فى الفقيه المجتهد من هذا الحديث و نحوه،

---

(۱) التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۵۱۴ و ص ۳۰۱، ح ۸۴۵؛ و رواه الشیخ الکلینی فی الکافی، ج ۱، ص ۵۴، ح ۱۰ و ج ۷، ص ۴۱۲، ح ۵، و الطبرسی فی الاحتجاج، ۳۳۵

(۲) انظر: وسائل الشیعة ج ۲۷، صص ۱۳۶– ۱۵۳ الباب ۱۱ من أبواب صفات القاى و ما یجوز أن یقضی به.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۱۰

و ضبطوها فی ثلاثة عشر شیئا، سیأتی بیانها إن شاء الله تالی فی آخر الرسالة. «۱»

و المقصود من هـذا الحـدیث هنا: أنّ الفقیه الموصوف بالأوصاف المعیّنة، منصوب من قبل أئمتنا علیهم السـلام، نائب عنهم فی جمیع ما للنیابة فیه مدخل بمقتضی قوله: «فإنّی قد جعلته علیکم حاکما»، و هذه استنابة علی وجه کلّی.

و لا یقدح کون ذلک فی زمن الصادق علیه السّلام؛ لأنّ حکمهم و أمرهم علیهم السّلام واحد، کما دلّت علیه أخبار أخری. «۲»

و لاـ کون الخطاب لأهـل ذلـک العصر؛ لأنّ حکم النبی– صـلّی الله علیه و آله و سـلّم– و الإمام علیه السّـلام علی الواحـد حکم علی الجماعة بغیر تفاوت، کما ورد فی حدیث آخر. «۳»

المقدّمة الثالثة: یشترط لصلاة الجمعة وجود الإمام المعصوم، أو نائبه.

و علی ذلک إجماع علمائنا قاطبة، و ممّن نقل الإجماع علی ذلک من متأخّری أصـحابنا: المحقّق نجم الدین بن سـعید فی المعتبر «۴»، و العلّامة المتبحّر جمال الدین ابن المطهّر فی کتبه ک التذکرة «۵» و غیرها، «۶» و شیخنا الشهید فی الذکری. «۷» و بعد التتابع الصادق تظهر حقیّة ما نقلوه.

و الأصل فی ذلک– قبل الإجماع– الاتفاق علی أنّ النبیّ– صـلّی اللّه علیه و آله– کان یعیّن لإمامـة الجمعـة– و کذا الخلفاء بعده– کما یعیّن للقضاء. «۸»

---

(۱) فی «ض»: و من أراد معرفتها فلیرجع إلی مضانّها من کتب الأصحاب.

(۲) الکافی، ج ۱، ص ۴۱، ح ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۸۰ ح ۱۱ الباب ۸ من أبواب صفات القاضی و ما یجوز أن یقضی به.

(۳) قول النبی (ص): «حکمی علی الواحـد حکمی علی الجماعـة» ورد فی موسوعة أطراف الحدیث، ج ۴، ص ۵۵۱ نقلا عن الأسرار المرفوعة لعلی القاری، ص ۱۸۸، و تذکرة الموضوعات للفتنی، ص ۱۸۶، و کشف الخفاء للعجلونی، ج ۱، ص ۴۳۶، و الدرر المنتثرة فی الأحادیث المشتهرة للسیوطی، ص ۷۵، و الفوائد المجموعة للشوکانی، ص ۲۰۰.

و فی عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۴۵۶ حدیث ۱۹۷ و ج ۲، ص ۹۸ حدیث ۲۷۰ ورد قول النبیّ (ص) هکذا: «حکمی علی الواحد حکمی علی الجوامع».

و روی الترمذی فی سننه ج ۴، ص ۱۵۱ ح ۱۵۹۷، کتاب السیر «۲۲» باب ما جاء فی بیعة النساء «۳۷» قول النبیّ (ص): «إنّما قولی لمائة امرأة کقولی لامرأة واحـدة». و أخرجه کذلک الدارقطنی فی سـننه، ج ۴، ص ۱۴۷ حدیث ۱۶ کتـاب المکاتب، و الشوکانی فی نیل الأوطار ج ۱، ص ۳۰

(۴) المعتبر، ج ۲، ص ۲۷۹

(۵) تذکرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹

(۶) تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۴۳؛ منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۱۷؛ نهایة الإحکام، ج ۲، ص ۱۳

(۷) ذکری الشیعة، ص ۲۳۰

(۸) انظر: السنن الکبری للبیهقی، ج ۳، ص ۱۲۳، کنز العمال، ج ۷، ص ۶۰۰ ح ۲۰۴۵۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۱۱

و كما لا يصحّ أن ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون إذن الإمام، فكذا إمام الجمعة. و ليس هذا قياسا، بل استدلال بالعمل المستمر فی الأعصار، فمخالفته خرق للإجماع.

و ينبّه ذلك ما روى عن أهل البيت عليهم السّلام من عدّة طرق، منها: رواية محمّد بن مسلم قال: «لا تجب الجمعة على أقلّ من سبعة: الإمام، و قاضيه، و مدّع حقّا، و مدّعى عليه، و شاهدان، و من يضرب الحدود بين يدى الإمام»، «۱» و فی هذا دلالة على اشتراط الإمام.

قال فی التذكرة: و لأنّه إجماع أهل الأعصار، فإنّه لا يقيم الجمعة فی كلّ عصر إلّا الأئمة. «۲»

إذا عرفت ذلك، فاعلم أنّه لا كلام بين الأصحاب فی اشتراط الجمعة بالإمام أو نائبه، إنّما الكلام فی اشتراط كون النائب منصوبا بخصوصه، أو يكفی نصبه و لو على وجه كلّی حيث يتعذّر غيره، و أكثر الأصحاب على الثانی، و سيأتی لذلك مزيد تحقيق إن شاء اللّه.

الباب الثانی اختلف أصحابنا فی حكم صلاة الجمعة حال غيبة الإمام- عليه السلام- على قولين،

اشاره

بعد انعقاد الإجماع منهم و من كافّة أهل الإسلام، على وجوبها بشرائطها حال ظهوره عليه السّلام. «۳»

القول الأوّل: القول بجواز فعلها إذا اجتمعت باقی الشرائط،

و هو المشهور بين الأصحاب، و به قال الشيخ رحمه اللّه فی النهاية «۴» و الخلاف، «۵» و أبو الصلاح «۶» و المحقّق فی المعتبر «۷» و غيره، «۸» و العلّامة فی المختلف «۹» و غيره «۱۰»، و شيخنا الشهيد، «۱۱» و جمع من المتأخرين، «۱۲» و هو الأقوى، و يدلّ عليه

---

(۱) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۱۲۲۲؛ التهذيب، ج ۳، ص ۲۰، ح ۷۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۱۶۰۸؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۵ الباب ۲ من أبواب صلاة الجمعة و آدابها حديث ۹.

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹

(۳) من «ش ۱»: وجوده.

(۴) النهاية، ص ۱۰۷

(۵) الخلاف، ج ۱، ص ۶۲۶ مسألة ۳۹۷

(۶) الكافی فی الفقه، ص ۱۵۱

(۷) المعتبر، ج ۲، ص ۲۹۷

(۸) شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۹۸، المختصر النافع، ص ۳۶

(۹) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۱۵۲، مسأله ۱۴۷ (قم، مركز الابحاث الاسلامية، ۱۴۱۴)

(۱۰) نهاية الإحكام، ج ۲، ص ۱۴.

(۱۱) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵ (تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السّلام، ۱۴۱۹)

(۱۲) قال السيّد محمّد جواد الحسينی العاملی فی مفتاح الكرامة، ج ۳، ص ۶۲؛ و أمّا القول الرابع و هو الوجوب تخييرا من دون اشتراط الفقيه، و يعبّر عنه بالجواز تارة، و بالاستحباب أخرى، فهو المشهور كما فی التذكرة و غاية المراد، و مذهب المعظم كما فی

الذكرى، و الأكثر كما في الروض و المقاصد العليّة و الماحوزيّة و رياض المسائل، و هو خيرة النهاية و المبسوط و المصباح و الجامع للشرائع و الشرائع و النافع و المعتبر و التخليص و حواشي الشهيد و البيان و غاية المراد كما سمعت، و الموجز الحاوي و المقتصر و تعليق الإرشاد و الميسيّة و الروض و الروضة.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۱۲

وجوه:

الأوّل: قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ. «۱»

وجه الدلالة: أنّه علّق الأمر بالسعي إلى الذكر المخصوص- و هو الجمعة أو الخطبة اتفاقا- بالنداء للصلاة و هو. الأذان لها، و ليس النداء شرطا اتّفاقا، و الأمر للوجوب كما تقرّر في موضعه؛ فيجب السعي لها حينئذ، و وجوبه يقتضي وجوبها، و لا ريب أنّ الأمر بالسعي إنّما هو حال اجتماع الشرائط من العدد و الخطبتين و غيرهما.

فإن قيل: المدّعى هو شرعيّة الجمعة حال الغيبة، و الآية إنّما تدلّ عليها في الجملة، فلا يثبت المدّعى.

قلنا: لا ريب أنّ المراد بالأمر هنا التكرار و إن لم يكن مستفادا من لفظ الأمر، فإنّه لا يدلّ بنفسه على وحدة و لا تكرار، إذ هو مستفاد بدليل من خارج؛ للإجماع على أنّه لا يكفي للامتثال في الجمعة فعلها مرّة أو مرّات، بل دائما، و ذلك يتناول زمان الغيبة.

فإن قيل: المدّعى جواز فعل الجمعة زمان الغيبة، و الذي دلّ عليه دليلكم هو الوجوب مطلقا المقتضي لوجوبها حينئذ.

قلنا: ليس المراد بالجواز هنا معناه الأخص، و هو ما استوى طرفا فعله و تركه؛ للامتناع ذلك في العبادات، فإنّ العبادة تستدعي رجحانا لتفعل كونها قربة، و كون الإخلاص معتبرا في نيّتها، و الثواب مترتّبا على فعلها.

و إنّما المراد به معناه الأعم، أعني مطلق الإذن في الفعل شرعا، و ذلك جنس للوجوب و الندب و قسميهما.

فإن قيل: أي الأقسام الأربعة مراد؟

قلنا: معلوم انتفاء الباحة و الكراهة و كذا الندب؛ للإجماع على أنّ الجمعة حيث تشرع تجزئ عن الظهر، و يمتنع التعبّد بهما معا؛ لامتناع الجمع بين البدل و مبدّله، فلم يبق إلّا الوجوب التخييري بينها و بين الجمعة، فالجواز المدّعى في معنى الوجوب.

فإن قيل: لم آثرتم التعبير بالجواز على الوجوب؟

قنا: لوجهين:

أحدهما: أن التعبير بالوجوب يوهم إرادة الحتميّ.

(۱) الجمعة: ۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۱۳

و الثاني: أنّ مناط الخلاف هو الشرعيّة حالتئذ و عدمها، و معنى الشرعيّة: الإذن في الفعل شرعا، فإذا مناط الخلاف هو الجواز و عدمه، فلو عبّره بغيره لم يقع الموقع.

فإن قيل: قد عبّر بعض الفقهاء باستحباب الجمعة حال الغيبة.

قلنا: هو صحيح و إن كان التعبير بالجواز أولى؛ لما نبّهنا عليه.

و وجه الصحّة: أنّ الوجوب التخييري لا ينافيه الاستحباب العيني؛ لأنّ أحد فردي الواجب قد يكون أفضل من الفرد الآخر، فيكون مستحبا بالنسبة إليه، فيستحبّ اختياره.

فإن قيل: دليلكم يقتضي الوجوب العيني الحتميّ، و المدّعى هو الوجوب التخييري، فلم يتلاقيا.

قلنا: أجمع علماؤنا الإماميّة- رضوان اللّه عليهم- طبقة بعد طبقة، من عصر أئمتنا- عليهم السّلام- إلى عصرنا هذا، على انتفاء الوجوب

العينىّ عن الجمعة حال غيبة الإمام- عليه السّلام- و عدم تصرّفه و نفوذ أحكامه. و لعلّ السرّ فيه أنّ اجتماع الناس كافّة فى مكان واحد لفعل الجمعة- كما هو الواجب فى كلّ بلد- مناط التنازع و التجاذب، فمع عدم ظهور الإمام عليه السّلام و نفوذ أحكامه ربما كان مثار الشرّ و الفساد، فلم يحسن الأمر به مطلقا.

و يومئ إلى ذلك ما رواه طلحة بن زيد، عن أبيه، عن على عليه السّلام قال: «لا جمعة إلّا فى مصر تقام فيه الحدود»، «۱» و إن كان فى الحديث ضعف.

و حيث كان كذلك، لم يكن عموم الآية بالوجوب الحتمىّ فى الأزمان- الشامل لزمان الغيبة، المستفاد من التكرار، الذى دلّ الإجماع على كونه مرادا بالأمر- ثابتا، بل الثابت عمومها بمطلق الوجوب الصادق بالوجوب التخييرى حالتئذ، و هو المدّعى.

و اعترض شيخنا فى شرح الإرشاد على الاحتجاج بالآية على جواز الجمعة حال الغيبة أو استحبابها، بأنّه يحتمل أن يراد ب- «نودى»: نداء خاص، و قرينته الأمر بالسعى. «۲» يعنى: يحتمل إرادة النداء حال وجود الإمام عليه السّلام، بقرينة الأمر بالسعى الدالّ على الوجوب.

و جوابه: أنّ الوجوب ثابت فى زمان الغيبة و غيره كما قرّرناه؛ لأنّ الوجوب التخييرى وجوب فلا اشكال.

الثانى: الأخبار:

فمنها: صحيحة زرارة، قال: حثّنا أبو عبد اللّه- عليه السّلام- على صلاة الجمعة حتّى ظننت أنّه يريد أن نأتيه، فقلت: نغدوا عليك؟ فقال: «لا، إنما عنيت عندكم». «۳»

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، حديث ۶۳۹؛ الإستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۷.

(۲) غاية المراد، ج ۱، ص ۱۶۵

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۵؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۹- ۳۰۱، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۱۴

و منها: موثّقة زرارة، عن عبد الملك، عن الباقر- عليه السّلام- قال: «مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها اللّه!»، قال: قلت: كيف أصنع؟ قال: «صلّوا جماعة»، يعنى الجمعة. «۱»

و منها: صحيحة عمر بن يزيد، عن الصادق- عليه السّلام- قال: «إذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلّوا فى جماعة». «۲»

و منها: صحيحة منصور، عن الصادق- عليه السّلام- قال: «يجمع القوم يوم الجمعة إذا كانوا خمسة فما زاد، فإن كانوا أقلّ من خمسة فلا جمعة لهم، و الجمعة واجبة على كلّ أحد، لا يعذر الناس فيها إلّا خمسة». «۳» الحديث.

و اعترض شيخنا فى شرح الإرشاد على الإحتجاج بالحديثين الأوّلين، بأنّه يجوز استناد الجواز فيهما إلى إذن الإمام، و هو يستلزم نصب نائب؛ لأنّه من باب المقدّمة. قال: و نبّه عليه العلّامة فى نهايته بقوله: لمّا أذنا لزرارة و عبد الملك جاز؛ لوجود المقتضى، و هو اذن الإمام. «۴»

و جوابه: أنّ تجويز فعل أو ايجابه من الإمام- عليه السّلام- لأهل عصره لا يكون مقصورا عليهم؛ لأنّ حكمه عليه السّلام على الواحد حكمه على الجماعة، «۵» كما فى قول النبىّ- صلّى اللّه عليه و آله- و قد سئل عن القصر: «إنّما هى صدقة تصدّق اللّه بها عليكم فاقبلوا صدقته»، «۶» فإن ذلك غير مقصور على السائل، و لا على أهل عصره قطعا.

فتجويز الإمام عليه السّلام فعل الجمعة لأهل عصره، مع عدم نفوذ أحكامه و تصرّفاته يكون اذنا لهم و لغيرهم، و لا يلزم إلى نصب نائب من باب المقدّمة كما ذكره؛ لأنّه حينئذ لا يكون خاصّا، و العام غير متوقّف على نصبهم؛ لما عرفت من أنّ الإمام قد نصب نائبا

على وجه العموم بقوله عليه السلام: «فإنّى قد جعلته عليكم حاكما» «۷» و هذا لا يختلف فيه عصره و عصرنا.

و يظهر من قول زرارة رحمه اللّه: حثّنا أبو عبد اللّه عليه السّلام، و من قول الباقر عليه

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶۶۴؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۱۶۰۷؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۲۰۵، الباب ۲ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها، ح ۱۰

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، حديث ۶۳۶؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۹، حديث ۱۶۱۰؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۴- ۳۰۵، الباب ۲ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها، حديث ۷

(۴) نهاية الإحكام، ج ۲، ص ۱۴؛ غاية المراد، ج ۱، ص ۱۶۵

(۵) تقدّمت مصادره فى الصفحة، ص ۱۸

(۶) صحيح مسلم، ج ۱، ص ۴۷۸، ح ۶۸۶، الباب ۱ من ابواب صلاة المسافرين و قصرها؛ سنن أبى داود، ج ۲، ص ۳، ح ۱۱۹۹، الباب ۱ من أبواب صلاة المسافر، سنن النسائى، ج ۳، ص ۱۱۷؛ الباب ۱ من أبواب الصلاة فى السفر، مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۷۵

(۷) تقدّمت مصادره فى الصفحة ۱۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۱۵

السّلام لعبد الملك: «مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها اللّه تعالى!»، أنّ ذلك ليس على طريق الوجوب الحتمىّ العينى و إن كان قوله عليه السّلام: «فريضة فرضها اللّه تعالى» يدلّ على الوجوب فى الجملة، و ما ذلك إلّا لأنّ زمانه و زمان الغيبة لا يختلفان؛ لاشتراكهما فى المنع من التصرّف و تنفيذ الأحكام الذى هو المطلوب الأقصى من الإمام، و لو لا ذلك لم يكن نصبه للحاكم حينئذ متناولا لعصرنا و ما قبله و ما بعده، و أىّ فرق بين الحكمين حتى يجعل أحدهما مقصورا على عصره عليه السّلام و الآخر عامّا فى كل زمان؟! و عند التأمّل الصادق لهذين الحديثين تتّضح دلالتهما على مشروعيّة فعل الجمعة و إن لم تجب حتما، إذ لو كان الوجوب حتميّا «۱» لكان حقّه أن يأمر و يزجر و ينكر على التاركين كمال الإنكار.

و العجب أنّ الأصحاب لم يقصروا نصب الحاكم على الوجه الذى عرفته على من سمع ذلك فى زمنهم- عليهم السّلام- و اعترفوا بعمومه لكلّ زمان، و هنا اختلفوا و صار بعضهم إلى تجويز قصر الإذن على أهل عصرهم عليهم السّلام! و اعترض رحمه اللّه على الحديثين الآخرين بأنّهما مطلقان، و المطلق محمول على المقيّد. «۲»

و جوابه: القول بالموجب، فإنّهما مقيّدان بوجود الإمام أو من يقوم مقامه، فيدلّان حينئذ على مطلق وجوب الجمعة مع الشرائط المذكورة و إن تحتّمت مع ظهوره عليه السّلام؛ لما عرفت سابقا من انتفاء الوجوب الحتمىّ حال الغيبة بإجماعنا.

الثالث: استصحاب الحال، فإنّ الإجماع من جميع أهل الإسلام على وجوب الجمعة فى الجملة حال ظهور الإمام عليه السّلام بشرط حضوره أو نائبه ثابت، فيستصحب إلى زمان الغيبة إلى أن يحصل الدليل الناقل، و هو منتف.

فإن قيل: شرطه ظهور الإمام، فينتفى.

قلنا: ممنوع، و لم لا يجوز أن يكون شرطا لتحتّم الوجوب، فيختصّ الانتفاء بانتفائه.

فإن قيل: يلزم بحكم الاستصحاب القول بالوجوب العينىّ.

قلنا: هناك أمران:

أحدهما: أصل الوجوب فى الجملة.

و الثانى: تحتّمه و تعيّن الفعل.

و الّذى يلزم استصحابه هو الأوّل دون الثانى؛ لما عرفت من أنّ تحتّم الوجوب مشروط

---

(۱) فى «ش ۱» حتما

(۲) أى الشهيد فى غاية المراد، ج ۱، ص ۱۶۶

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۱۶

بظهور الإمام إجماعا منّا، فإذا انتفى شرط، كيف يستصحب.

فإن قيل: فيلزم بمقتضى الاستصحاب شرعيّة الجمعة حال الغيبة و إن لم يكن من له النيابة حاضرا.

قلنا: لم ينعقد الإجماع على وجوبها حال ظهوره- عليه السّلام- مطلقا، بل يشترط حضوره- عليه السّلام- أو نائبه إجماعا منّا، فهذا هو الذى يلزم استصحابه دون ما عداه.

و يزيده بيانا أنّ اشتراط الجمعة بالإمام أو نائبه إجماعىّ كما عرفت، فإن كان شرط الصّحة، فظاهر، و إن كان شرط الوجوب فإذا انتفى لم يلزم بقاء الجواز كما عرفته، على أن بقاء الجواز هنا لا يعقل و إن جوّزناه فى مواضع اخرى؛ لأنّ الجواز الثابت هو الجواز بالمعنى الأخصّ، لأنّ الفصل المقيّد للجنس- و هو عدم الحرج الذى يقتضى فصل الوجوب- لا يستلزم رجحانا ليصدّق الاستحباب؛ لعدم استلزام الأعمّ الأخص، و لانتفائه بالأصل و بانتفاء ما يقتضيه، و الجواز بالمعنى الأخص لا ينتظم مع العبارة.

و اعلم أنّ شيخنا الشهيد- رحمه اللّه- قال فى شرح الإرشاد بعد أن اعترض على دلائل المجوّزين بما حكيناه سابقا: و المعتمد فى ذلك أصالة الجواز، و عموم الآية، و عدم دليل مانع. «۱»

هذا كلامه، و هو استدلال عجيب، فإنّ أصالة الجواز لا يستدل بها على فعل شىء من العبادات، إذ كون الفعل قربة و راجحا بحيث يتعبّد به توقيفىّ يحتاج إلى إذن الشارع، و بدونه يكون بدعة.

و أمّا الآية فلا عموم لها، و إطلاقها مقيّد بحصول الشرائط باتفاق أهل الإسلام، و من الشرائط حضور الإمام أو نائبه إجماعا منّا.

و أمّا عدم الدليل المانع فلا يقتضى الجواز، إذ لا بدّ من كون المجوّز موجودا.

القول الثانى: المنع من صلاة الجمعة حال الغيبة و نفى شرعيّتها،

و هو المنقول عن المرتضى فى المسائل الميافارقيات ظاهرا، «۲» و عن سلّار «۳» و ابن ادريس صريحا «۴» و اختاره العلّامة فى المنتهى. «۵»

---

(۱) غاية المراد، ج ۱، ص ۱۶۶

(۲) جواب المسائل الميافارقيات (رسائل الشريف المرتضى)، ج ۱، ص ۲۷۲

(۳) المراسم، ص ۲۶۱

(۴) السرائر، ج ۱، ص ۲۹۰، ۲۹۳

(۵) منتهى المطلب، ج ۱، ص ۳۳۶

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۱۷

و قال فى الذكرى: إنّه متوجّه، بعد أن أفتى بالجواز، «۱» و ذلك يقتضى اضطراب كلامه فى حكمها.

و احتجّوا على ذلك بوجوه:

الأوّل: شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من نصبه لذلك اتفاقا، و فى حال الغيبة الشرط منتف، فينتفى الانعقاد؛ لامتناع ثبوت المشروط مع انتفاء الشرط.

و أجاب فى المختلف بمنع الإجماع على خلاف صورة النزاع، و بالقول بالموجب، فإنّ الفقيه المأمون منصوب من قبل الإمام، و لهذا تمضى أحكامه، و تجب مساعدته على إقامة الحدود و القضاء بين الناس. «۲»

لا يقال: الفقيه منصوب للحكم و الإفتاء، و الصلاة أمر خارج عنهما.

لأنّا نقول: هذا فى غاية السقوط؛ لأنّ الفقيه منصوب من قبلهم- عليهم السّلام- حاكما فى جميع الأمور الشرعيّة، كما علّمته فى المقدّمة.

الثانى: أنّ الظهر ثابتة فى الذمّة بيقين، فلا يبرأ المكلّف إلّا بفعلها. و أجاب أيضا بأنّ اليقين منتف بما ذكرناه، «۳» يعنى من الدلائل الدالّة على مشروعية الجمعة.

و أجاب فى شرح الإرشاد بأنّه يكفى فى البراءة الظنّ الشرعى، و إلّا لزم التكليف بما لا يطاق، «۴» و فى هذا الجواب اعتراف بوجوب الظهر.

و الأولى فى الجواب منع تيقّن وجوب الظهر فى محل النزاع، و كيف و هو المتنازع! فيكون الإحتجاج به مصادرة.

الثالث: ذكره شيخنا فى الذكرى فقال- بعد أن حكى القول بالمنع و دليل القائلين به-: و هذا القول متوجّه، و إلّا لزم وجوب العينىّ، و أصحاب القول الأوّل- يعنى المجوّزين- لا يقولون به. «۵»

و حاصله: أنّه لو جاز فعل الجمعة حال الغيبة- كما قال المجوّزون- لزم وجوبها عينا، فلا يجوز فعل الظهر، و الثانى باطل باتفاقنا.

و بيان الملازمة: أنّ الدلائل الدالّة على الجواز دالّة على الوجوب عينا، فإن اعتبرت دلالتها لزم القول بالوجوب. و لأنّ الجمعة لم تشرع إلّا واجبة عينا، فمتى ساغ فعلها لزم وجوبها كذلك.

---

(۱) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۲) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۳

(۳) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۳

(۴) غاية المراد، ج ۱، ص ۱۶۴

(۵) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۱۸

هذا أقصى ما يقال فى توجيهه، و ضعف هذا الاستدلال أظهر من أن يحتاج إلى البيان، فإنّ الدلائل الدالة على الوجوب فى الجملة لا على الوجوب عينا، و نحن نقول بموجبه، و كون الجمعة لم تشرع إلّا واجبة عينا ليس أمرا زائدا على محلّ النزاع، فالمطالبة بالبيان بحالها.

فإن قيل: المتبادر من الوجوب هو العينىّ لا التخييرىّ.

قلنا: إن اريد كونه لا يستعمل فيه حقيقة فمعلوم بطلانه، و إذا اريد كون العينىّ أكثر فى الاستعمال فمسلّم، لكن ذلك لا يمنع من الحمل عليه. على أنّا نحمله على الوجوب فى الجملة أعمّ من كلّ منهما، و هو الموضوع الحقيقى، و حينئذ فيتمّ المراد، لا سيما و قد أجمعنا على امتناع ارادة العينى؛ للإجماع على نفيه حال الغيبة، و صحيحة زرارة و موثّقة عبد الملك تنبهان على ذلك.

و اعلم أنّ من الأصحاب من بنى القولين فى المسألة على أنّ الإمام هل هو شرط الصحّة أو شرط الوجوب؟ فإنّ أصل الاشتراط لا

خلاف فيه.

فإن كان شرط الصحّة، امتنع فعل الجمعة حال الغيبة، كما يقول ابن ادريس «۱» و الجماعة، «۲» و إن كان شرط الوجوب، لم يمتنع؛ إذ اللّازم انتفاؤه حينئذ، هو الوجوب خاصّة.

و أوّل من أشار إلى هذا البناء شيخنا الشهيد في الذكرى، فإنّه قال- بعد حكاية القول بالمنع عن ابن ادريس و الجماعة-: و هو القول الثاني من القولين، بناء على أنّ إذن الإمام شرط الصحة، و هو مفقود. «۳»

و تبعه تلميذه المقداد في شرح النافع قال فيه: و مبنى الخلاف أنّ حضور الإمام هل هو شرط في ماهيّة الجمعة و مشروعيّتها، أم في وجوبها؟ فابن ادريس على الأوّل، و باقي الأصحاب على الثاني، و هو أولى؛ لأنّ الفقيه المأمون كما تنفذ أحكامه حال الغيبة، كذا يجوز الاقتداء به في الجمعة، «۴» هذا كلامه.

و ما أشار إليه شيخنا من البناء لا يخلو: إمّا أن يراد بالإذن فيه الإذن مطلقا، أو الإذن الخاص و هو الصادر من الإمام عليه السّلام لشخص معيّن.

و الأوّل منظور فيه، فإنّ إذن الإمام في الجملة متى ثبت كونه شرطا للجمعة لزم عدم مشروعيّتها بانتفائه، سواء كان شرطا لصحّتها أو لوجوبها.

أمّا إذا كان شرط الصّحة فظاهر.

---

(۱) السرائر، ج ۱، ص ۲۹۰

(۲) كالسيد المرتضى في جواب المسائل الميافارقيات (رسائل الشريف المرتضى) ج ۱، ص ۲۷۲؛ و سلّار في المراسم، ص ۲۶۱؛ و العلّامة في منتهى المطلب، ج ۱، ص ۳۳۶

(۳) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۴) التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۱۹

و أمّا إذا كان شرط الوجوب؛ فلأنّ انتفاء الوجوب لانتفاء الشرط لا يلزم منه ثبوت الجواز لوجوه:

الأوّل: ما سبق بيانه في المقدّمة من أنّ الوجوب إذا رفع لا يبقى الجواز.

الثاني: أنّ الجواز «۱» بمعنى الإباحة لا يتصوّر في العبادة، و اثبات الاستحباب بغير مثبت باطل، و مع ذلك لا قائل بواحد منهما من أهل الإسلام.

الثالث: أنّ وجوب الجمعة إذا اختصّ بحال الإذن، اقتضى كون الدلائل الدالة على فعلها مختصّة بحال الإذن؛ لبطلان ما خالفها، و حينئذ فحال عدم الإذن لا يدلّ عليه بوجوب و لا إباحة، فلا يقال فيه: ارتفع الوجوب فيبقى الجواز؛ لأن متعلق الوجوب و الجواز يعتبر اتحاده ليتأتّى فيه ذلك، و هو منتف هنا.

و أيضا فإنّ بناء الجواز حال الغيبة على الإذن في الجملة شرط الوجوب لا يستقيم؛ لأنّ ذلك يقتضي الوجوب حال الغيبة، لتحقّق الشرط بوجود الفقيه، و لا قائل به.

فإن قيل: جاز أن يكون المراد بالوجوب المشروط بالإمام هو العينيّ، فإذا انتفى لانتفاء الشرط، لم يلزم انتفاء الوجوب التخييريّ.

قلنا: لا يلزم انتفاؤه إذا ثبت، إلّا أنّه لا مثبت له حينئذ؛ لأنّ الوجوب العينيّ إذا جعلت دلائل وجوب الجمعة من الآية و الحديث مقصورة عليه، لم يكن على ما سواه دليل.

جعفريان، رسول، دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه، در يک جلد، قم - ايران، اول، ه ق دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه؛ ص: ۱۱۹

فإن قيل: يمكن أن يراد بالآية و الحديث الوجوب العينىّ فى حال ظهور الإمام، و التخييرىّ فى حال غيبته. «۲»

قلنا: يمتنع فهم ذلك من اللفظ و يقبح إرادته منه، و مع ذلك فمجرّد امكان ارادته عقلا لا يقتضى إرادته.

و أقصى ما يقال فى تفسير الآية: إنّ الأمر إمّا أن يكون للوجوب العينىّ، أو الوجوب فى الجملة أعمّ منه و من التخييرىّ. و لمّا دلّ الإجماع على نفى العينىّ زمان الغيبة، امتنع حمل الآية عليه، و تعيّن الحمل على الوجوب فى الجملة.

و أيضا فإنّ بناء القول بالمنع من الجمعة حال الغيبة على كون الإذن مطلقا- و إن ام يكن على وجه خاص- شرط الصحّة لا يستقيم؛ لأنّ هذا البناء يقتضى الجواز حال الغيبة، و قد عرفت أنّ الفقيه المأمون الجامع للشرائط مأذون له بوجه كلّى، و كيف يبنى الشىء على ما ينافيه؟ هذا إذا أريد المعنى الأوّل.

و إن أريد الثانى- أعنى الإذن الخاص- صحّ البناء؛ لأنّه إذا ثبت كونه شرطا للصحّة، لزم

---

(۱) فى «ش ۱»: الوجوب

(۲) فى «ش ۳» الغيبة

دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه، ص: ۱۲۰

نفيها حال الغيبة لا محالة و إن كان شرط الوجوب لا يلزم نفيها حالتئذ؛ لأنّ الوجوب المشروط بالإذن الخاص إنّما هو العينىّ اتفاقا، و شرط الصحّة فى تلك الحالة- و هو الإذن فى الجملة- متحقّق.

و الظاهر أنّ هذا هو المراد، بل كاد يكون قطعيّا؛ لأنّ بناء الشىء على ما ينافيه فى كلام شيخنا الشهيد- مع كمال تحقّقه و دقّة نظره- من أبعد الأشياء.

و إنّما أوردنا الكلام كما ترى، ليتّضح أنّ المراد ما ذكرناه؛ و ما ذكره المقداد «۱»- رحمة اللّه- من البناء غير مستقيم؛ لأنّ حضور الإمام عليه السّلام إذا أريد به ظهوره توسّعا، و تجوّزا إذا اريد حضوره أو حضور نائبه الخاص اكتفاء لوضوحه، و اريد بالوجوب المشروط على الشقّ الثانى الوجوب الحتمى، لم يخرج عن كلام الشهيد، إلّا أنّ قوله: (و هو أولى؛ لأنّ الفقيه ... إلى آخره) «۲» خال من الربط، إذ لا يلزم من نفوذ الأحكام الفقهيّة إلى آخره كون الأولى اشتراط الوجوب بحضور الإمام- عليه السّلام- دون صحّة الجمعة.

و لو قيل فى البناء: شرط الجمعة إمّا إذن الإمام- عليه السّلام- على وجه خاص، أو مطلقا.

فعلى الأوّل يتخرّج المنع، و على الثانى الجواز، و كما دلّ الدليل على اعتبار الإذن فى الجملة حيث يتعذّر الإذن الخاص، كان الأصحّ من القولين الجواز، فكان أجود.

و إنّما قلنا ذلك؛ لأنّ اشتراط الجمعة بالإمام أو نائبه اجماعىّ كما عرفت، و مع ظهوره- عليه السّلام- و تمكّنه لا بدّ من الاستنابة صريحا بالإجماع.

تنبيه قد علم ممّا قدّمناه أنّه ليس المراد بجواز الجمعة حال الغيبة أو استحبابها ايقاعها كذلک؛

لامتناعه من وجوه، فانّ الإباحة لا تنتظم مع العبادة، و إرادتها مع ذلك إرادة الاستحباب باطل؛ لعدم دليل يدلّ على واحد منهما، و البدليّة على كلا «۳» التقديرين متعذّرة، و الجمع بين الجمعة و الظهر استقلال غير مشروع اتّفاقا، فلم يبق إلّا إرادة الجواز بمعنى السائغ، و هو جنس للوجوب كما عرفت، أو الاستحباب العينىّ فإنّه يجامع الوجوب التخييرى كما سبق.

إذا عرفت ذلک فقد قال شيخنا فى الذكرى فى تحقيق ما يراد بالاستحباب هنا:

فالاستحباب إنّما هو فى الاجتماع، أو بمعنى أنّه أفضل الأمرين الواجبين على التخييرى. «۴» هذا كلامه، و المعنى الثانى هو الصواب، فإنّ استحباب الاجتماع مع وجوب الفعل ليس بجيّد.

---

(۱) التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۱

(۲) التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۱

(۳) فى نسخه «ض»، أحد.

(۴) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۲۱

الباب الثالث فى أنّ الجمعة لا تشرع حال الغيبة إلّا مع حضور الفقيه الجامع للشرائط،

و كونه إماما.

قد علم ممّا مضى أنّ إجماع الإماميّة فى كلّ عصر على اشتراط الجمعة بالإمام أو نائبه واقع، و أشرنا إلى أنّ كبراء الأصحاب قد نقلوا ذلک صريحا.

فممّن نقله المحقّق نجم الدين بن سعيد فى المعتبر، قال فى بيان سياق شروط الجمعة- و قد عدّ منها السلطان العادل أو نائبه-: و هو قول علمائنا. «۱»

و من الناقلين له العلّامة فى كتبه، قال فى التذكرة: مسألة: يشترط فى وجوب الجمعة السلطان أو نائبه عند علمائنا أجمع. «۲»

ثم قال: مسألة: أجمع علماؤنا كافّة على اشتراط عدالة السلطان، و هو الإمام المعصوم أو من يأمره بذلک. «۳»

و منهم شيخنا المدقّق الشهيد، قال فى الذكرى: و شروطها- يعنى الجمعة- السلطان و هو الإمام المعصوم أو نائبه اجماعا منّا. «۴»

و التصريح بذلک فى باقى عبارات الأصحاب أمر ظاهر لا حاجة إلى التطويل بنقل جميعها، و أنت تعلم أنّ ثبوت الإجماع يكفى فيه شهادة الواحد، فما ظنّک بهؤلاء الأثبات. «۵»

و حينئذ نقول: إذا ثبت كون الإجماع واقعا على اشتراط الإمام أو نائبه فى وجوب الجمعة، امتنع وجوبها بدون الشرط، فإذا أمكن النائب الخاص تعيّن؛ لأنّ النيابة على الوجه الخاص مقدّمة على النيابة العامّة، و إنّما يصار إلى الثانية مع تعذّر الاولى. و لا ريب أنّ مشروعيّة الجمعة حال الغيبة إنّما هو بطريق الوجوب تخيّرا، كما عرفته غير مرّة، فيتناوله الاشتراط المذكور.

فإن قيل: لم لا يجوز أن يكون المراد كون المشروط بالإمام أو نائبه هو وجوبها عينا حتما، بل هو المتبادر إلى الأفهام من معنى الوجوب؟

قلنا: الوجوب مفهوم كلّى يصدق على الحتمىّ و التخييرىّ، و المضيّق و الموسّع، و العينىّ و الكفائىّ. و كلّ من عرف اصطلاح الفقهاء و الاصوليين علم ذلک قطعا على وجه لا يرتاب فيه.

---

(۱) المعتبر، ج ۲، ص ۲۷۹

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹ مسألة ۳۸۱

(۳) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۰ مسألة ۳۸۲

(۴) الذكرى، ج ۴، ص/ ۱۰- ۱۰۴

(۵) فى «ش ۳»: الثقات.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۲۲

و يؤيده أنّه يقبل القسمة إلى الأقسام كلّها، و مورد القسمة يجب اشتراكه بين الأقسام. فإذا علّق حكم بالوجوب وجبت أجزاؤه على الماهيّة الكليّة، أعنى مفهوم الوجوب المضاف إلى الجمعة مطلقا، و لا يجوز حمله على بعض الأفراد دون بعض إلّا بدليل يدلّ عليه، و بدون ذلك يمتنع شرعا.

فمن عمد إلى ما نقله الأصحاب من الإجماع الذى حكيناه و حمله على فرد مخصوص من أفراد الوجوب- و الحال ما قدّمناه- كان كمن حمل قوله عليه السّلام: «مفتاح الصلاة الطّهور» «۱» على الصلاة الواجبة أو اليوميّة مثلا؛ لأنّها أشيع و أكثر دورانا على لسان أهل الشرع، و كفاه بذلك عارا و افتراء.

و يزيد ذلك بيانا أنّ أجلّة الأصحاب صرّحوا فى كتبهم بكون الفقيه الجامع للشرائط معتبرا حال الغيبه، و هم الذين نقلوا إلينا الإجماع فى هذه المسألة و غيرها، و معتمدنا فى الأدلّة النقليّة إنّما هو نقلهم، و لا ريب أنّهم أعرف بموقع الإجماع و أعلم بما نقوله، فلو كان الإجماع واقعا على خلاف المدّعى لكانوا أحقّ بمتابعته و أبعد عن مخالفته.

و يحقّق ما قلناه ما ذكره علم المتقدّمين و علّامة المتأخرين فى المختلف لمّا ذكر احتجاج المخالف بوجهين، أحدهما: أنّ من شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من نصبه، و بانتفاء الشرط ينتفى المشروط قطعا إلى آخر احتجاجهم، قال: و الجواب عن الأوّل بمنع الإجماع على خلاف صورة النزاع، و أيضا فإنّا نقول بموجبه؛ لأنّ الفقيه المأمون منصوب من قبل الإمام، و لهذا تمضى أحكامه، و تجب مساعدته على إقامة الحدود و القضاء بين الناس. «۲»

هذا كلامه، و حاصله: أنّه أجاب عن دليل الخصم- أنّ الاشتراط المذكور ثابت إجماعا، و هو يقتضى عدم المشروعيّة فى الغيبة- بجوابين:

أحدهما: إنّا نمنع ثبوت الإجماع على عدم مشروعيّة الجمعة حال الغيبة، و قد بيّنا الدليل الدال على المشروعيّة حينئذ، فيجب العمل به؛ لعدم المنافى، و الاشتراط المذكور إن ادّعى على وجه ينافى فعلهم حال الغيبة منعناه، و إلّا لم يضرّنا.

الثانى: القول بالموجب، و هو بفتح الجيم، معناه: تسليم الدليل مع بقاء النزاع، و حاصله:

الاعتراف بصحة الدليل على وجه لا يلزم منه تسليم المتنازع فيه.

و تقريره: أنّ اشتراط الجمعة بالإمام أو من نصبه حقّ، و لا يلزم عدم صحّتها حال الغيبة؛ لأنّ الشرط حينئذ حاصل، فإنّ الفقيه المأمون منصوب من قبل الإمام، و لهذا تمضى أحكامه،

---

(۱) سنن أبى داود، ج ۱، ۱۶ ح ۶۱ باب فرض الوضوء؛ بسنن الترمذى، ج ۱، ۸ ح ۳ باب ما جاء أنّ مفتاح الصلاة الطهور، سنن ابن ماجة، ج ۱، ۱۰۱ ح ۲۷۵- ۲۷۶، باب مفتاح الصلاة الطهور، سنن الدارمى، ج ۱، ۱۷۵ باب مفتاح الصلاة الطهور، مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۲۹

(۲) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۲- ۲۵۳، مسألة ۱۴۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۲۳

و يقيم الحدود، و يقضى بين الناس، و هذه الأحكام مشروطة بالإمام أو من نصبه قطعا بغير خلاف، فلولا أنّ الفقيه المذكور منصوب من قبل الإمام لجميع المناصب الشرعيّة لما صحّت منه الأحكام المذكورة قطعا، و قد علمت بجميع ذلك فى المقدّمة الثانية.

و المراد بالفقيه: هو الجامع لشرائط الفتوى، المعبّر عنه بالمجتهد، عبارة يتوهّم سامعها لقلّة لفظها سهولة معناها، و إنّما أوقعه فى هذا الغلط شدّة الانحطاط عن مرتبتها، «۱» و سنذكر تلك الشرائط عما قريب إن شاء اللّه تعالى.

و لا ـ ريب أنّ من تأمّل هذا الكلام و فهم معناه، علم من سوقه أنّ اشتراط الجمعة حال الغيبة بالمجتهد أمر محقّق مفروغ منه، كاشتراطها بالإمام أو منصوبه الخاص حال ظهوره، على وجه لا يتخالج خواطر ذوى الألباب فيه الشكّ.

و قريب ممّا ذكره فى المختلف كلام شيخنا فى شرح الارشاد، فإنّه قال فى حكاية دليل المخالف على عدم المشروعيّة: لأنّ الشرط الإمام أو نائبه، و المشروط عدم عند عدم الشرط.

أمّا الصغرى؛ فلرواية محمّد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السّلام: «تجب الجمعة على سبعة نفر، و لا تجب على أقلّ منهم: الإمام، و قاضيه». «۲» ثمّ ساق الحديث إلى آخره و قال: و أمّا الكبرى فلما تقرّر فى الاصول، و يشكل بأنّه نفى الوجوب، و لا يلزم منه نفى الجواز المتنازع، ثم نقول: الفقيه منصوب من قبل الإمام؛ لوجوب الترافع إليه. «۳» هذا كلامه.

أمّا الإشكال الذى أبداه فغير متّجه؛ لأنّ نفى الوجوب و إن لم يستلزم نفى الجواز بنفسه، إلّا أنّه يلزم بوجه آخر و هو انتفاء مثبته.

نعم، جوابه الثانى- أعنى القول بالموجب- صحيح فى موضعه، فإنّ الشرط حاصل؛ لأنّ الشرط هو الإمام أو منصوبه اتفاقا.

و بمعنى ما فى المختلف أجاب المقداد فى شرح النافع، «۴» و كذا ابن فهد فى شرحه له. «۵»

فأمّا المقداد فقال فى مبنى الخلاف: إنّ حضور الإمام هل هو شرط فى ماهيّة الجمعة و مشروعيتها، أم فى وجوبها؟ فابن ادريس على الأوّل، «۶» و باقى الأصحاب على الثانى، و هو أولى؛ لأنّ الفقيه المأمون كما تنفذ أحكامه حال الغيبة، كذا يجوز الاقتداء به فى الجمعة. «۷»

---

(۱) فى «ش ۱»: مرتقاها.

(۲) من لا ـ يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۱۲۲۲؛ التهذيب، ج ۳، ص ۲۰، ح ۷۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۱۶۰۷؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۵، باب ۲ من أبواب صلاة الجمعة و آدابها، ح ۹

(۳) غاية المراد، ج ۱، ص ۱۶۳- ۱۶۴

(۴) التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۱

(۵) المهذّب البارع فى شرح مختصر النافع، ج ۱، ص ۴۱۴

(۶) السرائر، ج ۱، ص ۲۹۰

(۷) التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۲۴

هذا كلامه، و قد عرفت ما فيه سابقا، لكن الغرض منه هنا بيان تصريحه باشتراط الفقيه المأمون فى الجمعة، و من سياق عبارته يعلم أنّ اشتراط الفقيه أمر محقّق لا شكّ فيه.

و أمّا ابن فهد عبارته فى شرح النافع هى عبارة المختلف بعينها من غير زيادة و لا نقصان، «۱» و قد حكينا عبارة المختلف فلا حاجة إلى التكرار بغير فائدة، فهذه العبارة المذكورة مصرّحة بالاشتراط.

و ممّا هو فى حكم الصريح عبارة التذكرة فإنّه قال فيها: مسألة: و هل للفقهاء المؤمنين حال الغيبة و التمكّن من الاجتماع و الخطبتين صلاة الجمعة؟ أطبق علماؤنا على عدم الوجوب؛ لانتفاء الشرط، و هو ظهور الإذن من الإمام عليه السّلام، و اختلفوا فى استحباب إقامة الجمعة، فالمشهور ذلك. «۲»

هذا كلامه، و مراده بعدم الوجوب هو الحتمىّ؛ لأنّ الاستحباب لا يراد به إيقاع الجمعة مستحبّة، كما عرفته، فلا بدّ من حمل الوجوب المنفىّ على ما ذكرناه.

و قوله: (لانتفاء الشرط، و هو ظهور الإذن من الإمام عليه السّلام) مراده به الإذن الخاص؛ لأنّ الفقيه مأذون له على وجه العموم، و هو

قد فرض المسألة من أوّلها فی أنّه هل للفقهاء فعلها لتدافع أم لا؟ فلو لم يرد بالإذن ما قلناه، لتدافع كلامه.

و مراده بالفقهاء: أنّ كلّ واحد منهم هل له أن يجمع بجماعة استقلالا، أم لا؟ كما هو ظاهر.

و من نظر إلى تصويره المسألة بعين التحقيق علم أنّ اعتبار الفقيه فی الجمعة ليس موضع كلام، إنّما الكلام فی أنّها هل تشرع معه، أم لا؟

و قريب من هذه العبارة عبارة شيخنا فی الدروس فإنّه قال فيها: تجب صلاة الجمعة ركعتين بدلا من الظهر بشرط الإمام أو نائبه، و فی الغيبة تجمع الفقهاء مع الأمن، و تجزئ عن الظهر على الأصح. «۳»

إذا عرفت ذلك، فاعلم أنّه لو كان اشتراط الجمعة بالفقيه حال الغيبة موضع خلاف الأصحاب- مع ما تلوناه من الدلائل، و ما حكيناه من عبارات كبراء الأصحاب المصرّحة بالاشتراط- لكان اللازم بحكم الدليل الانقياد إلى ما قالوه و المصير إلى ما نقلوه، فكيف و لا نعلم إنّ أحدا من العلماء الإماميّة فی عصر من الأعصار صرّح بكون الجمعة فی حال الغيبة واجبة حتما مطلقا أو تخييرا بدون حضور الفقيه.

---

(۱) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۲؛ المهذّب البارع فی شرح مختصر النافع، ج ۱، ص ۴۱۴

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷، مسألة ۳۸۹

(۳) الدروس، ج ۱، ص ۱۸۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۲۵

فالاجتراء «۱» على المخالفة فی واحد من الأمرين عنوان الجرأة على اللّه سبحانه، و عدم التحرّج من القول عليه، و آية الجهل الصرف فی سلوك مناهج الشريعة المصطفويّة المطهّرة، أعاذنا اللّه من ذلك بمنّه و كرمه.

و قديما آنست من بعض الفضلاء أنّ عبارة الذكرى تدلّ على أنّ الفقيه المذكور ليس شرطا لمشروعيّة الجمعة حال الغيبة، فرددت ذلك و أعلمته أنّه خلاف الإجماع، و العبارة لا تقتضی ما ذكره، و نحن نذكر العبارة و نحقّق ما فيها بعون اللّه تعالى:

قال فی سياق شروط النائب: التاسع: إذن الإمام له، كما كان النبیّ- صلّى اللّه عليه و آله- يأذن لأئمة الجمعات، و أمير المؤمنين- عليه السّلام- بعده، و عليه اطباق الإماميّة، هذا مع حضور الإمام عليه السّلام.

و أمّا مع غيبته كهذا الزمان ففی انعقادها قولان: أصحّهما- و به قال معظم الأصحاب- الجواز إذا أمكن الاجتماع و الخطبتان، و يعلّل بأمرين:

أحدهما: أنّ الإذن الحاصل من الأئمة الماضين، فهو كالإذن من إمام الوقت. و ساق الكلام إلى أن قال: و لأنّ الفقهاء حال الغيبة يباشرون ما هو أعظم من ذلك بالإذن، كالحكم و الافتاء، فهذا أولى.

و الثانی: أنّ الإذن إنّما يعتبر مع إمكانه، أمّا مع عدمه فيسقط اعتباره، و يبقى عموم القرآن و الأخبار خاليا عن المعارض.

ثمّ أورد صحيحتی عمر بن يزيد و منصور السالفتين، و احتجّ باطلاقهما و طلاق غيرهما من الأخبار، ثم قال: و التعليلان حسنان، و الاعتماد على الثانی. «۲»

هذا آخر كلامه، و المقتضی لحصول الوهم فيه ثلاثة أشياء:

الأوّل: أنّه جعل بناء التعليل الثانی على سقوط اعتبار إذن الإمام فی الجمعة حيث لا يمكن، و جعل الاعتماد على هذا التعليل؛ و إذا سقط اعتباره لم يحتج إلى وجود الفقيه المأمون؛ لأنّ الباعث على اعتبار وجوده هو كون الإذن من الإمام شرطا للصلاة.

الثانی: أنّه اعتبر فی أحد التعليلين ضرورة الجمعة عند الفقهاء حال الغيبة، و لم يعتبره فی الثانی، فلولا أنّ المراد عدم اعتبار الفقيه لمشروعيّته لكان التعليلان شيئا واحدا لا شيئين.

الثالث: أنّه احتج بعموم القرآن- يعنى اطلاقه و اطلاق الأخبار- و ذلك يقتضى عدم الاشتراط المذكور؛ لمنافاة الإطلاق الاشتراط.

و لا يخفى على ذوى الطباع السليمة ضعف هذه الخيالات، و فساد هذه الأوهام:

---

(۱) فى هامش «ش ۳»: فالإصرار (خ ل)

(۲) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۲۶

أمّا الأوّل: فلأنّ المراد بالإذن الذى بنى التعليل الثانى على سقوط اعتباره مع عدم امكانه، هو الإذن الخاص دون الإذن مطلقا، و لا يلزم من سقوط اعتبار الإذن الخاص سقوط اعتبار الإذن مطلقا.

و يدلّ على أنّ المراد الإذن الخاص ما سبق من كلامه قبل هذا، و ما ذكره بعد؛ فأمّا ما سبق فقوله: إنّ اشتراط الجمعة بالإمام أو نائبه إجماعى، «۱» و حينئذ فلا يعقل سقوط الإذن مطلقا؛ لمنافاة الإجماع له. و قوله: و يعلل بأمرين: أحدهما: أنّ الإذن حاصل من الأئمة الماضين، فهو كالإذن من إمام الوقت. «۲»

فإن مقتضاه أنّ الإذن من الأئمة الماضين قائم مقام الإذن من إمام العصر، حيث إنّه معتبر و شرط، فإذا قوبل الثانى بهذا التعليل، و بنى على عدم اعتبار الإذن، تبادر إلى الفهم بغير شكّ الإذن الخاص.

و أمّا ما ذكره بعد فقوله عند ما حكى قول المانعين من الجمعة فى حال الغيبة: و هو القول الثانى من القولين، بناء على أنّ إذن الإمام شرط الصحة، و هو مفقود. «۳»

فإنّ المراد بالإذن هو الإذن الخاص، كما حقّقناه فيما مضى. و إذا جعل بناء قول المانعين على كون الإذن شرطا، فالمناسب أن يبنى قول المجوّزين على أنّ ذلك الإذن غير شرط، و لو سلّم فيكفى لعدم تحقّق المخالفة احتمال إرادته.

فإن قيل: ما ذكرتم من أنّ سقوط اعتبار الإذن الخاص لا يستلزم سقوط اعتبار الإذن مطلقا حقّ، لكن كما لا يستلزم سقوطه لا يستلزم ثبوته فى الجملة؛ فمن أين يستفاد اشتراط الفقيه فى محلّ النزاع؟

قلنا: قد علم أنّه أسلف فى أوّل كلامه أنّ اشتراط وجوب الجمعة بالإمام أو نائبه اجماعىّ، فيلزم منه اشتراط الفقيه فى الغيبة؛ لما ثبت من كونه نائبا.

فإن قيل: فما الّذى يكون حاصل التعليل الثانى حينئذ؟

قلنا: حاصله أنّ إذن الإمام الذى ادّعى المانع كونه شرطا للجمعة إنّما نقول شرطيّته حال الإمكان لا مطلقا، إذ لا دليل يدلّ على الإطلاق، فإذا تعذّر سقط و بقى وجوب الإذن فى الجملة مستفادا من الإجماع.

فإن قيل: فما الفرق بين التعليلين حينئذ؟

قلنا: الفرق بينهما أنّ التعليل الأوّل فيه اعتراف باشتراط إذن الإمام مطلقا على كلّ حال، و فى حال الغيبة يكتفى عنه بما يقوم مقامه، و هو الإذن فى الجملة. و التعليل الثانى حاصله نفى

---

(۱) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۲) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۳) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۲۷

اشتراط إذن الإمام مع عدم الامكان، فاشتراط الفقيه إن لم يكن لازما عن هذا، لكنّه يثبت بمقتضى الإجماع السابق.

و كيف قدّر فلا يلزم أن يكون ما فى الذكرى خلافا لما عليه الأصحاب، لأمرين:

أحدهما: أنّه قد اضطرب رأيه فى الفتوى، حيث إنّه عند حكاية قول المانعين قال: و هذا القول متّجه ... إلى آخره، «۱» و ظاهره رجحان هذا القول.

الثانى: أنّ عبارة الدروس «۲» على خلاف ذلك، و هى بعد الذكرى، و سمعنا كثيرا من بعض أشياخنا- رحمهم اللّه- إنّه رحمه اللّه كان يقول: خذوا عنى ما فى الدروس، فلا مجال لمتعنّت أن يجعل ذلك قولا يخالف ما عليه الأصحاب.

و بما ذكرناه من البيان اتّضح بطلان الوهم الثانى أيضا.

و أمّا الثالث؛ فلأنّ عموم القرآن و الأخبار إنّما يريد به فى مقابل ما يدّعيه الخصم من اشتراط الجمعة بالإذن الخاص فى زمان الغيبة، فهو عموم اضافى؛ لامتناع إراده العموم مطلقا، للاتفاق على اشتراط العدد و الخطبتين و الجماعة، و ذلك مقيّد لإطلاق و إن لم يكن مذكورا فإنّه مراد، كما فى قوله تعالى: إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا، «۳» فإنّ التقدير، إذا قمتم محدثين؛ لثبوت أنّه- صلّى اللّه عليه و آله- صلّى الخمس بطهارة واحدة و قال: «انّما أردت أن اعلّمكم». «۴»

و حيث اجريت الآية على الإطلاق بالإضافة إلى المتنازع فيه؛ لعدم ما يوجب التقييد، لا يلزم أن لا يكون مقيّده بما دلّ الدليل على التقييد به من اعتبار النائب فى الغيبة.

و ينبّه على أنّ مراده ما قلناه: إنّه فى شرح الارشاد بعد أن ردّ استدلال المانعين بالقول بموجب دليلهم من حيث إنّ الفقيه منصوب من قبل الإمام، احتجّ فى آخر البحث على الجواز بعموم الآية، «۵» فلو لا أنّ مراده بالعموم ما قلناه، لتنافى أوّل كلامه و آخره.

خاتمه و ارشاد هذا أوان بيان أوصاف الفقيه النائب فى زمان الغيبة،

الموعود بذكرها فى المقدّمة الثانية، و قد سبق أنّها ثلاثة عشر:

---

(۱) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۲) الدروس، ج ۱، ص ۱۸۶

(۳) المائدة، ۶

(۴) صحيح مسلم، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۲۷۷؛ سنن أبى داود، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۷۱ و ۱۷۲؛ سنن الترمذى، ج ۱، ص ۸۹، ح ۶۱؛ سنن ابن ماجة، ج ۱، ص ۷۰، ح ۵۱۰ و ۵۱۱؛ سنن النسائى، ج ۱، ص ۸۵ باب الوضوء لكلّ صلاة؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۳۲ و ۱۳۳، ج ۵، ص ۳۵۰ و ۳۵۸

(۵) غاية المراد، ج ۱، ص ۱۶۶

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۲۸

الأوّل: الإيمان؛ لأنّ العدالة شرط كما سنبيّن، و غير المؤمن لا يكون عدلا، و إليه الإشارة بقوله عليه السّلام فى حديث عمر بن حنظلة السابق: «منكم».

الثانى: العدالة؛ لوجوب التثبت عند خبر الفاسق، «۱» و إليه الإشارة بقوله عليه السّلام:

«أعدلهما».

الثالث: العلم بالكتاب.

الرابع: العلم بالسنّة، لا على معنى أن يعلم الجميع، بل ما لا بدّ منه فى درك الأحكام، و لا يشترط حفظ ذلك، بل أهليّة التصرّف، بحيث إذا راجع أصلا معتمدا أمكنه الوقوف على ما هو بصدده.

الخامس: العلم بالإجماع؛ لأنّه أحد المدارك، و للتحرّز من الفتوى بخلافه.

السادس: العلم بالقواعد الكلاميّة التى تستمد منها الاصول و الأحكام.

السابع: العلم بشرائط الحدّ و البرهان؛ لامتناع الاستدلال من دونه.

الثامن: العلم باللغة و النحو و الصرف، لا بالجميع، بل المحتاج إليه على وجه يقتدر على التصرّف إذا راجع.

التاسع: العلم بالناسخ و المنسوخ و أحكامهما، و كذا أحكام الأوامر و النواهى، و العموم و الخصوص، و الإطلاق و التقييد، و الإجمال و البيان، و العلم بمقتضى اللفظ شرعا و عرفا و لغة، و نحو ذلك مما يتوقّف عليه فهم الخطاب، ككون المراد مقتضى اللفظ إن تجرّد عن القرينة، و ما دلّت عليه على تقدير وجودها.

العاشر: أن يعلم أحوال التعارض و الترجيح.

الحادى عشر: العلم بالجرح و التعديل و أحوال الرواة، و تكفى فيه شهادة من يعتمد عليه من الأوّلين، و قد اشتمل على ذلك الكتب المعتمدة فى الحديث و الرجال، و نقّح الفقهاء جملة من ذلك فى الكتب الفقهيّة.

الثانى عشر: أنّ له نفسا قدسيّة و ملكة نفسانيّة يقتدر معها على اقتناص الفروع من الاصول، و ردّ الجزئيات إلى قواعدها، و تقوية القوى، و تضعيف الضعيف، و الترجيح فى موضع التعارض.

فلا يكفى العلم بالامور السالفة بدون الملكة المذكورة، و كذا لا يكفى الاطلاع على استدلال الفقهاء و فهم كلامهم من دون أن يكون موصوفا بما ذكرنا، بحيث ينفق ممّا آتاه اللّه و لا يكون كلّا على من سواه.

و لا بدّ فى ذلك من ممارسة أهل الصنعة، و اقتباس التدرّب فى ذلك منهم، و ظهور

---

(۱) الحجرات، ۶

الاستقامة على صفحات أحواله بينهم على وجه لا يكاد يدفع.

فلا يجوز لمن يخاف عذاب الآخرة و تتلوّن وجنتاه بالحياء أن يقدم على القول على اللّه و رسوله و أئمته- صلوات اللّه عليه و عليهم- بمجرد اعتقاده فى نفسه فهم المراد، و ظنّه سلوك نهج السداد، و مطالعة عبارات الأوّلين.

فإنّ خياطة ثوب و اصلاح طعام مع كونه من الامور الحسيّة لا يتمّ بدون التوفيق، فما ظنّك بالشريعة المطهّرة التى قرع نبينا و إمامنا- صلوات الله عليهما و آلهما- لأجلها رءوس جماجم قريش، و أضرب عن كونهم واسطة قلادة الرّحم و المتحرّمين بحرمة ذلك الحرم.

و من خفى عليه ما قلناه فليستمع إلى قوله عليه السّلام: «خذ العلم من أفواه الرجال»، «۱» و قوله عليه السّلام: «لا يغرنّكم الصحفيّون» «۲» أى: الّذين يأخذون علمهم من الصحف و الدّفاتر.

و ليتنبّه المقتحم لجّة الهلكة بالتوثّب على هذه المنزلة أنّه قائل على اللّه، فإمّا مع كمال البصيرة و اليقين، و إمّا من الافتراء عليه سبحانه فى خسران مبين، بدليل قوله تعالى: قُلْ آللّٰهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللّٰهِ تَفْتَرُونَ. «۳»

و تعلّل ذوى الأوهام الفاسدة بقول أكثر العلماء بجواز تجزؤ الاجتهاد، كتعلل العليل بما لا يشفيه، فإنّ المراد بتجزؤ الاجتهاد، القدرة على الاستنباط بالملكة المذكورة فى بعض أبواب الفقه و مسائله دون بعض، بعد العلم بالامور المذكورة كلّها على الوجه المعتبر- إن أمكن وقوع هذا الفرض- إلى أن يسمع أو يرى من يفهم كلام العلماء دليل مسألة فيحسن من نفسه رجحانه و الإذعان إلى قبوله، فإنّ ذلك مشترك بين هؤلاء و بين كثير من صلحاء عجائز أهل الإسلام مع تحاشّهنّ عن التلوّث بالجرأة على اللّه إلى هذا المقام.

و إلى هذه الامور المذكورة كلّها وقعت الإشارة بقوله عليه السّلام: «و روى حديثنا و عرف أحكامنا»، فإنّ معرفة الأحكام بدون ذلك ممتنع. و يستفاد منه أنّ وصف النيابة مطلقا «۴» لا يثبت للمتجزئ، فإنّ الإضافة فى الجمع تفيد العموم، و المراد معرفتها باعتبار التهيؤ و

الاستعداد القريب.

---

(۱) ذكره العلامـة فى البحث الثالث من مقدّمة كتاب تحرير الأحكام، ج ۱، ص ۳؛ و رواه الأحسائى فى عوالى اللآلى، ج ۴، ص ۷۸، ح ۶۸؛ و عنه فى بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۰۵، ح ۶۴، باب من يجوز أخذ العلم منه و من لا يجوز، و سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۷

(۲) ذكره العلّامـة فى البحث الثالث من مقدّمـة كتاب تحرير الأحكام، ج ۱، ص ۳؛ و رواه الأحسـائى فى عوالى اللآلى، ج ۴، ص ۷۸ حديث ۶۹؛ و عنه فى بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۰۵، حديث ۶۵، باب من يجوز أخذ العلم منه و من لا يجوز، و سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۷

(۳) يونس، آية ۶۰

(۴) مطلقا: لم ترد فى «ض»

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۳۰

الثالث عشـر: أن يكون حافظا، بحيث لا يغلب عليه النسيان، فيختلّ تصرّفه فى الصناعة؛ لتعذّر درك الأحكام حينئذ. و ليس المراد عدم عرض النسيان كما هو ظاهر، فإنّ السّهو كالطبيعة الثانية للإنسان، و ما أحسن ما قيل: أوّل ناس أوّل الناس.

و هاهنا نحبس عنان اليراعة حامدين للّه سبحانه، مصلّين على حبيبه و صفوته محمّد و أطايب عترته.

و من وقف على ما أفدناه فى هذه المسألة المهمّة، فليتنبّه إلى ما أودعناه فى مطاوى عبارتها «۱» من الفوائد العلميّة و النصائح الدينيّة، و ليجعـل محطّ نظره فى مطالعتهـا و ملاحظتهـا، بـل فى جميع حالاـته، هو قصـد وجه اللّه العظيم، و ليعلم أنّ أيام هـذه المهلـة عمّا قليل ينصرم، فإمّا إلى نعيم لا يفنى، و إمّا سوء الجحيم.

و فرغ من تسويدها مؤلّفها العبد المعترف بذنوبه و عيوبه على بن عبد العالى تجاوز اللّه عن سـيئاته، و حشـره فى زمرة مواليه و ساداته، سادس شهر محرّم الحرام افتتاح سنة إحدى و عشرين و تسعمائة، حامدا مصلّيا عودا على بدء.

---

(۱) فى «ش»: عبارته

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۳۱

۲- رسالة فى صلاة الجمعة زين الدين بن على عاملى معروف به شهيد ثانى

[مقدمه]

شرح حال شهيد ثانى «۱»

شيـخ زين الدين بن على بن احمد عاملى شامى (سه شـنبه ۱۳ شوال ۹۱۱/ رجب ۹۶۵) از اهـالى جبـل عامل لبنان و به طور خاص از روسـتاى جبع است كه خاندانش در آنجا مى‌زيسـتند. وى در همانجا و روستاى ميس به تحصيل ادامه داد؛ پس از آن به كرك نوح رفت و تا سال ۹۳۴ در آنجـا مانـد. آنگاه از آنجا به زادگاهش بازگشت و تا سال ۹۳۷ به كارهاى علمى و دينى اشـتغال داشت. در اين سـال بار سـفر را به سوى دمشق بسـته در آنجا به تحصـيل ادامه داده، برخى از متون فلسـفى و هيئت را نزد شـمس الـدين محمد مكى فرا گرفت. وى بار ديگر سالهاى ۹۳۸ تا ۹۴۱ را در زادگاهش بسر برد و سپس در سال ۹۴۲ عازم دمشق و سپس مصر گرديد. شهيد پس از ۱۸ ماه توقف در مصـر به زادگاهش بازگشت. به گفتـهٔ خود شـهيد وى در سال ۹۴۴ در رتبت اجتهاد بوده اما شـهرت علميش به اجتهـاد از سـال ۹۴۸ در جامعـهٔ شـيعه جبـل عامـل بالا گرفته است. نخستين نوشـتهٔ اجتهادى او حاشـيهٔ وى بر كتاب ارشاد

الاذهان علامهٔ حلی بوده و پس از آن آثار فراوانی در فقه و سایر رشته‌های دینی تألیف کرده است.

در واقع باید گفت شهید از علما و فقهای بنام شیعه در قرن دهم هجری است که رشته‌ای عظیم از دانش شیعی را از محدودهٔ شامات و جبل عامل به عراق و از آنجا به ایران عصر صفوی انتقال داده است. به تعبیر دیگر، وی حلقهٔ واسطهٔ مهمی است که به ویژه فقه شیعه را از عصر پیش از خود گرفته و پس از بارور ساختن آن، به نسل بعدی انتقال داده است.

استادان شهید ثانی در درجهٔ اول عالمان جبل عامل و سپس برخی از علمای دمشق و

---

(۱) این شرح حال بر اساس مطالبی که دوست ارجمند جناب آقای مختاری در مقدمهٔ غایهٔ المراد و برخی دیگر از آثار شهید نوشته‌اند، و نیز مقدمهٔ الروضهٔ البهیهٔ (چاپ جامعهٔ النجف و تصحیح مرحوم کلانتر) تهیه شده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۳۲

قاهره بودند. شهید ثانی ابتدا نزد پدرش علی بن احمد و سپس نزد شیخ علی بن عبد العال میسی (شاگرد محقق کرکی)، و سید بدر الدین حسن کرکی مشغول فراگیری علوم دینی شد.

در مرحلهٔ بعد، وی در دمشق شاگردی شمس الدین محمد مکی و شمس الدین ابن طولون را کرد. وی پس از رسیدن به رتبهٔ استادی، به تدریس پرداخت و شاگردانی را پرورش داد که از آن جمله می‌توان به شیخ حسین بن عبد الصمد (پدر شیخ بهایی) شیخ علی بن زهره، سید علی عاملی (پدر صاحب مدارک)، سید علی صائغ و بهاء الدین محمد عودی اشاره کرد.

متن اجازات شهید ثانی به برخی از شاگردانش بر جای مانده است که از آن جمله اجازه وی به شیخ حسین بن عبد الصمد (در سال ۹۴۱)، اجازهٔ به شیخ حسین بن زمعهٔ مدنی (۹۴۸)، اجازه به محمود بن محمد لاهیجانی (۹۵۳) اجازه به احمد بن شمس الدین حلی (۹۶۱) اجازه به سید علی بن الصائغ (۹۶۲) و اجازه به شیخ تاج الدین بن هلال جزائری (م ۹۶۴) می‌باشد. «۱»

عودی که از شاگردان شهید بوده، رساله‌ای با عنوان بغیهٔ المرید در شرح احوال شهید ثانی داشته است که بخش‌هایی از آن در کتاب الدر المنثور (از شیخ علی نوادهٔ شهید که سالهای زیادی در اواخر دوره صفوی مقیم اصفهان بود) بر جای مانده است. بنا به نوشتهٔ وی، شهید با داشتن همتی بلند و منزلتی رفیع، عالمی متواضع، نرم و با شاگردان و طالبان علم بسیار خوش برخورد بود. وقتی با یارانش می‌نشست، خود را مانند یکی از آنان می‌دانست و به هیچ صورتی حاضر به جدا کردن و ممتاز ساختن خود از آنان نبود. «۲»

می‌توان گفت که عمدهٔ تربیت دینی و اخلاقی وی در خانواده‌اش بوده که از خاندان‌های علم و عمل در جبل عامل به شمار می‌آمده‌اند. همین تربیت سبب شده است که شهید، در حالی که تنها ۹ سال داشته، قرآن را ختم کرده است. «۳»

شهید افزون بر فراگیری علوم دینی از عالمان شیعه، با سفری که در سال ۹۴۲ به مصر داشته، نزد شماری از علمای آن دیار به تحصیل علم پرداخت. وی خود از استادش شیخ ابو الحسن بکری یاد کرده که در آنجا نزد وی فقه و تفسیر خوانده است. «۴» وی در سال ۹۵۲ هم به استانبول رفت و در آنجا یک رسالهٔ فقهی با عنوان «الرسالهٔ تبحث عما لا یسع المکلف جهله» نگاشت که مورد توجه قاضی عسکر وقت دولت عثمانی یعنی محمد بن قطب الدین

---

(۱) بنگرید: رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۱۱۱۲- ۱۱۶۱

(۲) الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۵۵- ۱۵۶

(۳) رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۸۶۳

(۴) الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۵۹؛ رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۸۶۵- ۸۶۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۳۳

قاضی زاده رومی قرار گرفت. «۱» متأسفانه از این رساله نسخه‌ای بر جای نمانده است.

عمدهٔ موفقیت علمی شهید ثانی در زمینهٔ تألیف، آن هم در یک عمر ۵۴ ساله، آثار شگرفی است که اسامی آنها اعم از کتاب و رساله بالغ بر هفتاد عنوان می‌شود. این آثار با اسلوب علمی ممتاز و با دقتی خاص نگارش یافته و بیشتر آنها پس از وی، مورد توجه حوزه‌های علمی شیعه قرار گرفته است.

در مرحلهٔ نخست، شهید در کارهای تألیف خود به آثار فقهی مکتب حله سخت توجه داشته و افزون بر شرحی که با عنوان روض الجنان بر کتاب ارشاد الاذهان علامه حلی در سال ۹۴۹ نگاشته دو حاشیهٔ دیگر هم بر همان کتاب تألیف کرده است. وی افزون بر مسالک الافهام، کتاب فوائد القواعد را نیز به صورت حاشیه بر کتاب قواعد الاحکام علامه حلی تألیف کرده است. همچنین، حاشیه‌ای بر شرائع الاسلام محقق حلی (م ۶۷۶) و حاشیه‌ای بر مختصر النافع وی نوشته است.

شهید افزون بر توجه‌اش به آثار محقق و علامه، نسبت به آثار شهید اول نیز که مکتب فقهی او هم به نوعی در امتداد مکتب حله بوده است، حساسیت ویژه‌ای داشته و شماری از آنها را شرح کرده یا بر آنها حاشیه زده است. «۲» نمونهٔ مهم آن کتاب الروضهٔ البهیهٔ در شرح کتاب اللمعهٔ الدمشقیهٔ است که به عنوان یکی از رایج‌ترین متون درس فقه در حوزه‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. وی همچنین کتابی با عنوان المقاصد العلیهٔ (در سال ۹۵۰) در شرح بر رسالهٔ الفیهٔ شهید اول نگاشته است. علاوه بر آن دو بار هم بر این کتاب حاشیه زده که مجموع آنها در یک مجلد انتشار یافته است. شهید اثر دیگری در سال ۹۵۵ با عنوان الفوائد الملیهٔ در شرح رسالهٔ النفلیهٔ (در موضوع مستحبات نماز) شهید تألیف کرده است.

شهید در عرصهٔ تألیفات کلامی و اخلاقی نیز آثاری از خود بر جای گذاشته است. کتاب کشف الریبه در احکام غیبت، کتاب مسکن الفؤاد دربارهٔ صبوری در مصائب و دشواری‌ها، و کتاب حقیقهٔ الایمان در تعریف ایمان و کفر به لحاظ کلامی از آن جمله است. کتاب منیهٔ المرید وی یکی از آثار جاودانه در اخلاق به ویژه شاخهٔ تعلیم و تربیت به حساب می‌آید.

کتاب الداریه او هم در نوع خود اثری عالی و سودمند به شمار می‌آید. «۳»

افزون بر این کتابها، رسائلی از شهید بر جای مانده که مجموعا در دو جلد انتشار یافته است. بسیاری از این رسائل فقهی، و شماری از آنها کلامی، تفسیری یا اخلاقی است.

---

(۱) الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۴؛ رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۸۶۹- ۸۸۰

(۲) دربارهٔ مکتب شهید اول و پیروی شهید ثانی از آن بنگرید: مقدمه‌ای بر فقه شیعه، (مشهد، ۱۳۶۸) ص ۵۴- ۵۵

(۳) بیشتر آثار شهید ثانی، طی یک طرح جامع، توسط مرکز الابحاث الاسلامیهٔ وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی قم، طی چند سال گذشته به چاپ رسیده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۳۴

به نوشتهٔ برخی مورخان، شهید در پنجم ربیع الأول سال ۹۶۵ در مسجد الحرام پس از اقامهٔ نماز عصر دستگیر شد. وی پس از آن که چهل روز را در یکی از خانه‌های شهر مکه زندانی بود، از طریق دریا به استانبول اعزام شده در همانجا در سال یاد شده به شهادت رسید. جسدش را سه روز نگاه داشتند و پس از آن در دریا انداختند. «۱»

فرزند شهید یعنی شیخ حسن (م ۱۰۱۱) صاحب معالم الاصول و منقی الجمان و نوادگان وی، در زمرهٔ عالمان و فقیهان بنام روزگار خویش بوده و شماری از آنان از جمله شیخ علی (فرزند محمد بن حسن بن زین الدین) در ایران می‌زیستند. این افراد، به همراه برخی از شاگردان شهید مانند شیخ حسین بن عبد الصمد، عامل عمده‌ای در نشر افکار فقهی شهید ثانی در ایران به شمار می‌آیند.

شهید ثانی و نماز جمعه

فتاوی شـهید دربارهٔ نماز جمعه، دو دورهٔ مختلف را پشت سر گذاشته است. دورهٔ نخست که وی تابع مکتب حله و مکتب شهید اول است و بـا تکیه بر آراء محقق، علامـه و شـهید اول دیـدگاه‌های خـود را مطرح کرده است. در این دوره، اسـاس نظرات وی بر پـایهٔ همـان فتاوی سابق مبتنی است و شـهید ثانی جز شـرح و بسط دیـدگاه‌های علامه و شـهید اول، کار چنـدانی انجام نمی‌دهـد. در این مرحله دیدگاه‌های نخست وی به طور عمده در روض الجنان و شرح اللمعهٔ آمده است.

در مرحلهٔ دوم، به تدریج وی به وجوب عینی نماز جمعه معتقد شده و رسالهٔ مسـتقل خود را دربارهٔ صلاهٔ الجمعهٔ تألیف کرده است. محقق سبزواری در رسالهٔ نماز جمعه خود تصـریح کرده است که شـهید به تدریج این نظریه خود را مطرح کرد، چرا که از مخالفت دیگران هراس داشت. «۲»

رساله شـهیده سـبب شد تا بسـیاری از نویسـندگان مخالف نظر وی، چنین اظهار کنند که برای نخستین بار شهید ثانی بدعت وجوب عینی نماز جمعه را مطرح کرد! در این میان، برخی نسبت رساله را به وی که به هر حال فقیهی برجسته بود، تکذیب کردند. کسانی هم گفتند: این رساله مربوط به دورهٔ آغازین زندگی اوست و بعدها از نظر خویش برگشته است. در واقع همهٔ این دعاوی نادرست بود. وی این رسـاله را در سال ۹۶۲ سه سال پیش از شـهادتش نگاشت و در آن از دیدگاه‌های سابق خویش برگشـته قائل به وجوب عینی نماز

---

(۱) لؤلؤهٔ البحرین، ص ۳۴؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۸۳؛ منیهٔ المرید، مقدمه، ص ۱۵۰

(۲) بنگرید به رسالهٔ نماز جمعهٔ محقق در همین مجموعه.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۳۵

جمعه شـد. البته این که این تغییر رویـهٔ تا چه انـدازه مربوط به رفت و شد وی در جوامع اهل سـنت بوده است، مسألهای دیگر است. آنچه در این رساله آمده، اسـتدلالهای فقهی است و در عین حال از اشاره به طعن سـنیان بر شـیعیان به دلیل عدم اقامهٔ این فریضه هم خالی نیست.

کار عمدهٔ شـهید ثانی در این رساله نقد رسالهٔ محقق کرکی بود که مسألهٔ وجوب تخییری را مطرح کرده بود. پس از شـهید بسیاری از شاگردان و نوادگان وی به وجوب عینی قائل شدند «۱» که از آن جمله می‌توان به شیخ حسین به عبد الصمد و سید محمد عاملی صاحب مـدارک الأحکام نوادهٔ دختری شـهید ثانی اشاره کرد. ما در بخش‌های مقدماتی، گزارش رسالهٔ شـهید ثانی را آورده‌ایم. به علاوه، شیخ حسن کرکی فرزند محقق کرکی هم رساله‌ای در نقد رسالهٔ شهید نوشت که پس از رسالهٔ شهید ارائه کرده‌ایم.

شهید علاوه بر رسالهٔ فقهی صـلاهٔ الجمعهٔ که آن در اثبات وجوب عینی نماز جمعه نگاشـته است، رسالهٔ دیگری با عنوان الحث علی صلاهٔ الجمعهٔ و رساله‌ای هم با عنوان خصائص یوم الجمعهٔ نوشته که هر سه در مجلد اول رسائل الشهید الثانی به چاپ رسیده است.

در اینجا ما تنها رسـالهٔ صـلاهٔ الجمعـهٔ شـهید را که پس از رسـالـهٔ محقق کرکی، دومین رسالهٔ پایه‌ای در این مبحث به شـمار می‌رود، ارائه کرده‌ایم.

متن رسالهٔ صـلاهٔ الجمعه را با تصحیح دوست ارجمند و دانشمند و مدقق جناب شیخ رضا مختاری- زید عزّه- ارائه کرده و همین جا به خاطر لطف ایشان برای اجازهٔ چاپ آن در این مجموعه سپاسگزاری می‌کنم.

---

(۱) از آن جمله شیخ حسن فرزند وی. بنگرید: معالم العلماء، ج ۱، ص ۲۳۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۳۷

[المدخل]

بسم اللّه الرحمن الرحيم و به ثقتى الحمد للّه الذى شرّف يوم الجمعة على سائر الأوقات، و فضّل صلاتها على جميع الصلوات، و خصّها بالحثّ عليها فى محكم الآيات، و الصلاة على أشرف النفوس الطاهرات، و على آله و أصحابه و أزواجه الزاكيات.

و بعد، فهذه جملة تشتمل على بيان حكم صلاة الجمعة فى هذا الزمان الّذى قد منى فيه بالبليّة أهل الإيمان، و خذلهم ببغيه و حسده الشيطان، حتّى هدموا أعظم قواعد الدين بالشّبهة لا بالبرهان، و ها أنا محقّق لموضع الخلاف فيها، و مرشد إلى ما هو الحقّ من وجوبها يومئذ بالدليل الواضح و البرهان اللائح، لمن أخرج رقبته من ربقة التقليد للأسلاف، و سلك سبيل الحقّ بالإنصاف، و خاف الله تعالى فى امتثال أمره و الوقوف معه، فإنّه أولى من يخاف، مستمدّا من الله التوفيق، و الإلهام للحقّ فإنّه به حقيق.

فأقول: اتّفق علماء الإسلام فى جميع الأعصار و سائر الأمصار و الأقطار على وجوب صلاة الجمعة على الأعيان فى الجملة، و إنّما اختلفوا فى بعض شروطها. و سيأتى تحقيق الكلام فى موضع الخلاف إن شاء الله تعالى.

و مع ذلك فالحثّ على فعلها و الأمر به بضروب التأكيد فى الكتاب و السنّة لا يوجد مثله فى فريضة البتّة، و سنورد عليك جملة منه.

ثمّ إنّ الأصحاب اتّفقوا على وجوبها عينا مع حضور الإمام أو نائبه الخاصّ، و إنّما اختلفوا فيه فى حال الغيبة و عدم وجود المأذون له فيها على الخصوص، فذهب الأكثر- حتّى كاد أن يكون إجماعا، أو هو إجماع على قاعدتهم المشهورة من أنّ المخالف إذا كان معلوم النسب لا يقدح فيه- إلى وجوبها أيضا مع اجتماع باقى الشرائط غير إذن الإمام، و هم بين مطلق للوجوب كما ذكرناه و بين مصرّح بعدم اعتبار شرط الإمام أو من نصبه حينئذ. و ربما ذهب بعضهم إلى اشتراطها حينئذ بحضور الفقيه الّذى هو نائب الإمام على العموم، و إلّا لم تصحّ.

و ذهب قوم إلى عدم شرعيّتها أصلا حال الغيبة مطلقا. «۱» و الّذى نعتمده من هذه الأقوال و نختاره و ندين الله تعالى به هو المذهب الأوّل.

---

(۱) سيأتى هذه الاقوال مشروحا تخريجها.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۳۸

الكلام على القول الأوّل

و لنا عليه وجوه من الأدلّة:

الأوّل: قوله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ «۱» الآية.

أجمع المفسّرون على أنّ المراد بالذكر المأمور بالسعى إليه فى الآية صلاة الجمعة أو خطبتها، فكلّ من تناوله اسم الإيمان مأمور بالسعى إليها و استماع خطبتها «۲» و فعلها و ترك كلّ ما أشغل عنها، فمن ادّعى خروج بعض المؤمنين من هذا الأمر فعليه الدليل. و فى الآية مع الأمر الدالّ على الوجوب من ضروب التأكيد و أنواع الحثّ ما لا يقتضى تفصيله المقام، و لا يخفى على من تأمّله من أولى الأفهام.

و لمّا سمّاها اللّه تعالى ذكرا و أمر بها فى هذه السورة و ندب إلى قراءتها فى صلاة الجمعة- بل قيل: إنّه أوجبها ليتذكّر السامعون مواقع الأمر و موارد الفضل «۳»- عقّبه فى السورة الّتى بعدها التى يذكر فيها المنافقين بالنهى عن تركها و الإهمال لها و الاشتغال عنها بقوله تعالى:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ. «۴»

و ندب إلى قراءة هذه السورة فيها أيضا لذلك، تأكيدا للتذكير بهذا الفرض الكبير. و مثل هذا لا يوجد فى غيره من الفروض مطلقا؛ فإنّ الأوامر بها مطلقة مجملة غالبا خالية من هذا التأكيد و التصريح بالخصوص، حتّى الصلاة التى هى أفضل الطاعات بعد الإيمان.

لا يقال: الأمر بالسعى فى الآية معلّق على النداء لها و هو الأذان لا مطلق النداء، و المشروط عدم عند عدم شرطه، فيلزم عدم الأمر بها على تقدير عدم الأذان. سلّمنا، لكن الأمر بالسعى إليها مغاير للأمر بفعلها؛ ضرورة أنّهما متغايران، فلا يدلّ على المدّعى. سلّمنا، لكن المحقّقون على أنّ الأمر لا يدلّ على التكرار فيحصل الامتثال بفعلها مرّة واحدة.

لأنّا نقول: إذا ثبت بالأمر أصل الوجوب، حصل المطلوب؛ لإجماع المسلمين قاطبة فضلا عن الأصحاب، على أنّ الوجوب غير مقيّد بالأذان، و إنّما علّقه على الأذان حثّا على فعله لها،

---

(۱) الجمعة (۶۲): ۹

(۲) انظر التبيان ج ۱۰، ص ۸؛ مجمع البيان ج ۱۰، ص ۲۸۸، ذيل الآية ۹ من الجمعه (۶۲)؛ و قال الراوندى فى فقه القرآن ج ۱، ص ۱۳۳: و المراد بذكر الله الخطبة التى هى تتضمن ذكر الله و المواعظ ... و قيل: المراد بالذكر فى الآية، الصلاة التى فيها ذكر الله.

(۳) لم نقف على قائله.

(۴) المنافقون (۶۳): ۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۳۹

حتّى ذهب بعضهم إلى وجوبه لها لذلك. «۱» و كذا القول فى تعليق الأمر بالسعى، فإنّه أمر بمقدّماتها على أبلغ وجه، و إذا وجب السعى إليها وجبت هى أيضا كذلك؛ إذ لا يحسن الأمر بالسعى إليها و إيجابه مع عدم إيجابها، و لإجماع المسلمين على عدم وجوبه بدونها. كما أجمعوا على أنّها متى وجبت وجب تكرارها فى كلّ وقت من أوقاتها على الوجه المقرّر ما بقى التكليف بها، كغيرها من الصلوات اليوميّة و العبادات الواجبة مع ورود الأوامر بها مطلقة كذلك، و الأوامر المطلقة و إن لم تدلّ على التكرار لم تدلّ على الوحدة، فيبقى إثبات التكرار حاصلا من خارج بالإجماع و غيره من النصوص، و سنتلو عليك منها ما يدلّ على التكرار صريحا.

لا يقال: الأمر المذكور بها مرتّب على النداء، و النداء متوقّف على الأمر بها؛ للقطع بأنّها لو لم تكن مشروعة لم يصحّ الأذان لها، فالاستدلال على مشروعيّتها بالأمر المذكور دورى.

سلّمنا، لكن الأمر بها إذا كان معلّقا على النداء- و هو الأذان، و هو لا يشرع لها إلّا إذا كان مأمورا بها، و لا يؤمر بها إلّا إذا اجتمعت شرائطها- فلا يصحّ الاستدلال على مشروعيّتها مطلقا بالآية.

لأنّا نقول: مقتضى الآية أنّ الأمر بالسعى معلّق على مطلق النداء للصلاة الصالح لجميع أفراده، و خروج بعض الأفراد بدليل خارج، و اشتراط بعض الشرائط فيه لا ينافى أصل الإطلاق، فكلّ ما لا يدلّ دليل على خروجه فالآية متناولة له، و به يحصل المطلوب.

و يمكن دفع الدّور بوجه آخر، و هو أنّ المعلّق على النداء هو الأمر بها الدالّ على الوجوب، و الأذان غير متوقّف على الوجوب، بل على أصل المشروعيّة، فيرجع الأمر إلى أنّ الوجوب متوقّف على الأذان، و الأذان متوقّف على المشروعيّة [الّتى هى] أعمّ من الوجوب، فلا دور. و أيضا فإنّ النداء المعلّق عليه الأمر هو النداء للصلاة يوم الجمعة أعمّ من كونها أربع ركعات و هى الظهر المعهودة أم ركعتين و هى الجمعة، و لا شبهة فى مشروعيّة النداء للصلاة يوم الجمعة مطلقا، و حيث ينادى لها، يجب السعى إلى ذكر اللّه، و هو صلاة الجمعة أو سماع خطبتها المقتضى لوجوبها، و كأنّه قال: إذا نودى للصلاة عند الزوال يوم الجمعة فصلّوا الجمعة أو فاسعوا إلى صلاة الجمعة و صلّوها، و هذا واضح الدلالة لا إشكال فيه، و لعلّه السرّ فى قوله تعالى: فَاسْعَوْا إِلىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ و لم يقل: «فاسعوا إليها»؛ لئلا يلزم الإشكال المتقدّم.

لا يقال: إنّ مطلق النـداء لها غير مراد فى الأمر بالسـعى عنـده، بل يحتمل أن يراد به نداء خاصّ و هو حال وجود الإمام عليه السـلام، و قرينهٔ الخصوص الأمر بالسعى الدالّ على الوجوب؛ لأنّ الأصحاب لا يقولون به عينا حال الغيبهٔ، بل غايتهم القول بالوجوب التخييرى، و من ثمّ عبّر أكثرهم بالاستحباب أو الجواز حينئذ، كما سيأتى البحث فيه.

---

(۱) الكافى فى الفقه ص ۱۵۱؛ و استدلّ له بهذا الدليل العلّامهٔ فى مختلف الشيعهٔ ج ۲، ص ۲۵۰- ۲۵۳، المسألهٔ ۱۴۷

لأنّا نقول: لا شكّ أنّ النـداء المأمور بالسـعى معه مطلق شامل بإطلاقه لجميع الأزمان التى من جملتها زمان الغيبـهٔ. فيـدلّ بإطلاقه على الوجوب المضيّق. و الوجوب التخييرى الذى ادّعاه متأخّر و الأصحاب، ستعرف ضعف مبناه إن شاء الله تعالى.

و لكن على تقـدير تسـليمه يمكن أن يقـال: إنّ الأـمر بالسـعى المقتضـى للوجـوب لاـ ينـافيه؛ لأـنّ الوجوب التخييرى داخـل فى مطلق الوجوب الذى يدلّ عليه الأمر و فرد من أفراده، فإن الأمر لا يدلّ على وجوب خاصّ بل على مطلقه الشامل للعينى المضـيّق و التخييرى و الكفـائى و غيرها، و إن كان إطلاقه على الفرد الأوّل منها أظهر، و تخصـيص كلّ منها فى مورده بـدليل خارج عن أصل الأمر الـدالّ على ماهيّهٔ الوجوب الكليّهٔ، كما لا يخفى.

لا يقال: الأمر بالسـعى على تقدير النداء المذكور ليس عامّا بحيث يتناول جميع المكلّفين؛ للإجماع على أنّ الوجوب مشـروط بشرائط خاصّهٔ معيّنهٔ كالعدد و الجماعهٔ و غيرهما، و إذا كان مشروطا بشرائط غير معيّنهٔ فى الآيهٔ كانت مجملهٔ بالنسبهٔ إلى الدلالهٔ على الوجوب المتنازع، فلا يثبت بها المطلوب.

لأنّا نقول: مقتضـى الأمر المذكور و إطلاقه يدلّ على وجوبها على كلّ مؤمن، و تبقى دلالهٔ باقى الشـروط من خارج، فكلّ شـرط يدلّ عليه دليل صالـح يثبت به و يكون مقيّدا لهذا الأمر المطلق، و ما لا يدلّ عليه دليل صالح تبقى دلالهٔ هذه الآيهٔ على أصل الوجوب ثابتهٔ مطلقا، و سنحقّق الكلام فى الشرط المتنازع فيه هنا، و نبيّن فساد مبناه إن شاء اللّه تعالى.

الثانى: الأخبار المتناولهٔ بعمومها لموضع النزاع، و هى كثيرهٔ جدّا.

فمنها: قول النبيّ صلى اللّه عليه و آله: «الجمعهٔ حقّ واجب على كلّ مسلم إلّا أربعهٔ: عبد مملوك أو امرأهٔ أو صبىّ أو مريض». «۱»

و منها: صحيحهٔ زرارهٔ عن الباقر عليه السلام قال:

فرض اللّه على الناس من الجمعهٔ إلى الجمعهٔ خمسا و ثلاثين صـلاهٔ، منها صـلاهٔ واحدهٔ فرضها الله فى جماعهٔ، و هى الجمعهٔ، و وضعها عن تسعهٔ: عن الصغير و الكبير و المجنون و المسافر و العبد و المرأهٔ و المريض و الأعمى و من كان على رأس فرسخين. «۲»

و منها: صـحيحهٔ أبى بصير و محمّد بن مسلم عن الصادق عليه السلام قال: إنّ الله تعالى فرض فى كلّ سبعهٔ أيّام خمسا و ثلاثين صلاهٔ، منها صلاهٔ واجبهٔ على كلّ مسلم أن يشهدها إلّا

---

(۱) سـنن ابى داود ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۱۰۶۷، باب الجمعهٔ للمملوك و المرأهٔ؛ سـنن البيهقى ج ۳، ص ۱۸۳، باب من لا تلزمه الجمعهٔ؛ المستدرك على الصحيحين ج ۱ ص ۴۲۵، ح ۱۰۶۲، كتاب الجمعهٔ، ح ۳۷. و فيها: مسلم فى جماعهٔ إلا.

(۲) الكافى ج ۳، ص ۴۱۹، باب وجوب الجمعهٔ و على كم تجب، ح ۶؛ الفقيه ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۱۲۱۷، باب وجوب الجمعه و فضلها و ... ح ۱؛ تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۲۱، ح ۷۷، باب العمل فى ليلهٔ الجمعهٔ و يومها، ح ۷۷

خمسهٔ: المريض و المملوك و المسافر و المرأهٔ و الصبىّ. «۱»

و منها: صـحيحهٔ منصور بن حازم عن أبى عبـد الله عليه السـلام قال: يجمع «۲» القوم يوم الجمعـهٔ إذا كانوا خمسـهٔ فما زاد، و إن كانوا

أقلّ من خمسة فلا جمعة لهم. و الجمعة واجبة على كلّ أحد، لا يعذر الناس فيها إلّا خمسة: المرأة و المملوك و المسافر و المريض و الصبيّ «۳».

و منها: صحيحة عمر بن يزيد عنه عليه السلام قال: «إذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلّوا فی جماعة». «۴» يعنی الجمعة لأنّ مطلق الجماعة لا يشترط فيها العدد المخصوص.

و منها: صحيحة محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال: سألته عن أناس فی قرية، هل يصلّون الجمعة جماعة؟ قال: «نعم يصلّون أربعا إذا لم يكن لهم من يخطب». «۵»

و منها: صحيحة الفضل بن عبد الملك قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا كان قوم فی قرية صلّوا الجمعة أربع ركعات، فإن كان لهم من يخطب جمّعوا إذا كانوا خمسة نفر و إنّما جعلت ركعتين لمكان الخطبتين. «۶»

و منها: صحيحة أبی بصير و محمّد بن مسلم عن أبی جعفر عليه السلام قال: «من ترك الجمعة ثلاث جمع متوالية طبع اللّه على قلبه». «۷»

و فی معناها عن النبیّ صلى اللّه عليه و آله أخبار كثيرة:

منها: قوله صلّى اللّه عليه و آله: «من ترك ثلاث جمع تهاونا بها طبع الله على قلبه». «۸»

فی حديث آخر: «من ترك ثلاث جمع متعمّدا من غير علّة ختم الله على قلبه بخاتم النفاق». «۹»

---

(۱) الكافی ج ۳، ص ۴۱۸، باب وجوب الجمعة و على كم تجب، ح ۱؛ تهذيب الأحكام ج ۳، ص ۱۹، ح ۶۹، باب العمل فی ليلة الجمعة و يومها، ح ۶۹

(۲) يجمعون فی الحجر ... ای يصلون صلاة الجمعة (النهاية فی غريب الحديث و الأثر ج ۱، ص ۲۹۷، جمع)

(۳) تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۶، باب العمل فی ليلة الجمعة و يومها، ح ۱۸؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹، ح ۱۶۱۰، باب العدد الذين يجب عليهم الجمعة، ح ۴

(۴) تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶۶۴، باب العمل فی ليلة الجمعة و يومها، ح ۴۶؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۱۶۰۷، باب العدد الذين يجب عليهم الجمعة، ح ۱

(۵) تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۶۳۳، باب العمل فی ليلة الجمعة و يومها، ح ۱۵؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹ ۴۲۰، ح ۱۶۱۳، باب القوم يكونون فی القرية ...، ح ۱

(۶) تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۲۳۹- ۲۳۸، ح ۶۳۴، باب العمل فی ليلة الجمعة و يومها، ح ۱۶؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۴، باب القوم يكونون فی القرية ...، ح ۲

(۷) تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۶۳۲، باب العمل فی ليلة الجمعة و يومها، ح ۱۴

(۸) سنن ابی داود ج ۱، ص ۲۷۷، ح ۱۰۵۲، باب التشديد فی ترك الجمعة؛ سنن النسائی ج ۳، ص ۸۸، باب التشديد فی التخلف عن الجمعة؛ سنن الترمذی ج ۲، ص ۳۷۳، ح ۵۰۰، باب ما جاء فی ترك الجمعة من غير عذر.

(۹) خصائص يوم الجمعة للسيوطی، ص ۲۱؛ كنز العمال ج ۷، ص ۷۳۱، ح ۲۱۱۴۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۴۲

و قوله صلّى اللّه عليه و آله: «لينتهينّ أقوام عن ودعهم الجمعات أو ليختمنّ الله على قلوبهم ثم ليكوننّ من الغافلين». «۱»

و منها: صحيحة زرارة قال: حثّنا أبو عبد الله عليه السلام على صلاة الجمعة حتّى ظننت أنّه يريد أن نأتيه، فقلت: نغدو عليك؟ قال: «لا، إنّما عنيت عندكم». «۲»

فهذه الأخبار الصحيحة الطّرق الواضحة الدّلالة، الّتى لا يشوبها شكّ و لا تحوم حولها شبهة من طرق أهل البيت عليهم السلام فى الأمر بصلاة الجمعة و الحثّ عليها و إيجابها على كلّ مسلم عدا ما استثنى، و التوعّد على تركها بالطبع على القلب الّذى هو علامة الكفر- و العياذ باللّه تعالى- كما نبّه عليه تعالى فى كتابه العزيز. «۳» و تركنا ذكر غيرها من الأخبار الموثّقة و غيرها، حسما لمادّة النزاع، و دفعا للشبهة العارضة فى الطريق. و ليس فى هذه الأخبار مع كثرتها تعرّض لشرط الإمام و لا من نصبه، و لا لاعتبار حضوره فى إيجاب هذه الفريضة المعظّمة، فكيف يسع المسلم الذى يخاف الله تعالى إذا سمع مواقع أمر الله و رسوله و أئمّته عليهم السّلام بهذه الفريضة، و إيجابها على كلّ مسلم أن يقصر فى أمرها، و يهملها إلى غيرها، و يتعلّل بخلاف بعض العلماء فيها؟ و أمر الله تعالى و رسوله و خاصّته عليهم السلام أحقّ، و مراعاته أولى، فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ. «۴» و لعمرى لقد أصابهم الأمر الأوّل، فليرتقبوا الثانى إن لم يعف الله تعالى و يسامح. نسأل الله تعالى العفو و الرحمة.

و قد تحصّل من هذين الدليلين أنّ من كان مؤمنا فقد دخل تحت نداء الله تعالى و أمره فى الآية الكريمة بهذه الفريضة العظيمة و نهيه عن الالتهاء عنها. و من كان مسلما فقد دخل تحت قول النبىّ صلى اللّه عليه و آله و قول الأئمّة عليهم السّلام: إنّها واجبة على كلّ مسلم. و من كان عاقلا فقد دخل تحت تهديد قوله تعالى: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ- يعنى الالتهاء عنها- فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ «۵». و قولهم عليهم السّلام: من تركها- على ذلك الوجه- طبع الله على قلبه؛ لأنّ «من» موضوعة لمن يعقل إن لم تكن أعمّ. فاختر لنفسك واحدة من هذه الثلاث، و انتسب إلى اسم من هذه الأسماء، أعنى الإيمان أو الإسلام أو العقل، و ادخل تحت مقتضاه، أو التزم قسما رابعا إنّ شئت. نعوذ بالله من قبح الزلّة و سنة الغفلة.

---

(۱) سنن النسائى ج ۳، ص ۸۹- ۸۸؛ باب التشديد فى التخلف عن الجمعة؛ سنن البيهقى، ج ۳، ص ۱۷۱، باب التشديد على من تخلف عن الجمعة ممن وجبت على؛ خصائص يوم الجمعة للسيوطى، ص ۲۰

(۲) تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۶، باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها، ح ۱۸؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹، ح ۱۶۱۰، باب العدد الذين يجب عليهم الجمعة، ح ۴

(۳) المنافقون (۶۳): ۳

(۴) النور (۲۴): ۶۳

(۵) المنافقون (۶۳): ۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۴۳

لا يقال: دلالة هذه الأخبار مطلقة لا تنافى اشتراطها بحضور الإمام أو من نصبه، كما لا تنافى اشتراط باقى الشرائط المعتبرة فى الجمعة غير ما ذكر فيها، و إذا ورد دليل مقيّد بما ذكر، وجب الجمع بينها بحمل المطلق على المقيّد، و ستأتى الدلالة على اشتراط إذن الإمام فى الوجوب.

و الحديث الأخير نقول بموجبه؛ فإنّه يجوز استناد الوجوب فيه إلى إذن الإمام لزرارة. و مثله موثّقة زرارة عن عبد الملك عن الباقر عليه السلام قال: «مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها الله تعالى!» قلت: كيف أصنع؟ قال: «صلّوا جماعة». يعنى صلاة الجمعة. «۱» و قد نبّه العلامة فى نهايته على ذلك بقوله: «لمّا أذنا لزرارة و عبد الملك جاز، لوجود المقتضى و هو إذن الإمام». «۲»

لأنّا نقول: مقتضى القواعد الأصوليّة وجوب إجراء هذه الأدلّة على إطلاقها، و العمل بموجب دلالتها من وجوب هذه الصلاة على كلّ مسلم، إلّا ما أخرجته الأخبار أو دلّ على إخراجه دليل من خارج. و دلالة شرطيّة حضور الإمام أو من نصبه مطلقا غير متحقّقة، كما سنبيّنه إن شاء الله تعالى. فيجب العمل بإطلاق هذه الأدلّة القاطعة إلى أن يوجد المقيّد.

و أمّا دعوى إذن الصادقين عليهما السلام لزرارة و عبد الملك فى الخبرين ففيه، أنّ المعتبر عند القائل بهذا الشرط كون إمام الجمعة

الإمام أو من نصبه، و ليس فى الخبرين أنّ الإمام عليه السلام نصب أحد الرجلين إماما لصلاة الجمعة، و إنّما أمراهما بصلاتها أعمّ من فعلهما لها إمامين و مؤتمّين، و ليس فى الخبرين زيادة على غيرهما من الأوامر الواقعة بها من الله تعالى و رسوله صلّى اللّه عليه و آله و الأئمّة عليهم السّلام لسائر المكلّفين، فإن كان هذا كافيا فى الإذن فلتكن تلك الأوامر كافية، و يكون كلّ مكلّف جامع لشرائط الإمامة مأذونا فيها منهم، أو كلّ مكلّف مطلقا مأذونا فى فعلها و لو بالايتمام بغيره كما يقتضيه الإطلاق إذ لا فرق فى الشرع بين الأمر الخاصّ و العامّ من حيث العمل بمقتضاه، و ذلك هو المطلوب.

و أيضا فأمرهما عليهما السلام للرجلين ورد بطريق يشمل الرجلين، و غيرهما من المكلّفين أو من المؤمنين، كقوله: «صلّوا جماعة»، و قول زرارة: حثّنا أبو عبد اللّه عليه السلام على صلاة الجمعة، و قوله: «إنّما عنيت عندكم»، من غير فرق بين المخاطبين و غيرهما إلّا فى قوله عليه السّلام: «مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها اللّه!». و ذلك أمر خارج عن موضع الدلالة، و على تقدير اختصاص المخاطبين فظاهر رواية زرارة أنّهم كانوا بحضرته عليه السلام جماعة و لم يعيّن أحدا منهم للإمامة و لا خصّه بالأمر و الحثّ. و حمل ضمير الجمع فى كلام زرارة على التعظيم لا يناسب المقام و لا تقتضيه بلاغة الإمام عليه السّلام فإنّ ضمير الجمع وقع من السائل و المسؤول على وجه ظاهر فى تحقّق الجمع كما لا يخفى.

---

(۱) تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۲۳۹، باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها، ح ۲۰؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶، باب القوم يكونون فى قريه هل يجوز عن يجمعوا أو لا، ح ۴

(۲) نهايه الاحكام ج ۲، ص ۱۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۴۴

الثالث: استصحاب الحكم السابق؛ فإنّ وجوب الجمعة حال حضور الإمام عليه السّلام أو نائبه ثابت بإجماع المسلمين فى الجملة، فيستصحب إلى زمان الغيبة- و إن فقد الشرط المدّعى- إلى أن يحصل الدليل الناقل عن ذلك الحكم، و هو منتف على ما نحقّقه إن شاء الله تعالى، و لو استصحبت الإجماع على هذه الطريقة أمكنك أيضا على قاعدة الأصحاب؛ حيث لا يقدح عندهم مخالفة معلوم النسب، أو إقامة المشهور مقامه على ما عهد منهم. و صرّح به الشهيد فى مقدّمات الذكرى. «۱» و إن كنّا نحن لا نرتضيه، لكن ذكرناه على وجه الإلزام للخصم لأنه معتمده فى أكثر مباحثه، و سيأتى أنّ المخالف فى الباب آحاد قليلة معلومة لا تؤثّر فى المدّعى المشهور.

لا يقال: اللازم استصحابه أنّما هو الوجوب حال الحضور و ما فى معناه- أعنى الوجوب المقيّد به لا مطلق الوجوب- فلا يتمّ استصحابه فى حال الغيبة.

لأنّا نقول: لا نسلّم أنّ الوجوب الثابت حال الحضور و ما فى معناه مقيّد به بل هو ثابت مطلقا فى ذلك، و هو ظرف زمان له من غير أن يتقيّد به كباقى الأزمان التى تثبت فيها الأحكام و يحكم باستصحابها بعدها. نعم قد ينازع فى تحقّق الإجماع فى حال الغيبة استصحابا له حال الحضور، نظرا إلى تصريح بعضهم بأنّ الإجماع مقيّد به، و سيأتى الكلام فيه و فى جوابه.

لا يقال: هذه الأدلّة الثلاثة يستلزم وجوبها عينا، بمعنى عدم إجزاء الظهر عنها مع إمكان فعلها، و الأصحاب لا يقولون به، بل غاية الموجب لها أن يجعل الوجوب حال الغيبة تخييريا بينها و بين الظهر و إن كان يقول: إنها أفضل الفردين الواجبين على التخيير، كما صرّح به جماعة منهم، «۲» فما تدلّ عليه الأدلّة لا يقولون به و ما يقولون به لا يدلّ عليه الدليل.

لأنّا نقول: ما ذكرت من دلالتها على الوجوب العينى ظاهرا حقّ، غير أنّ المتأخّرين من الأصحاب أو أكثرهم- لا جميع الأصحاب كما قيل «۳»- معرضون عنه رأسا. و ربما ادّعى بعضهم الإجماع على خلافه، «۴» و إن كان دون إثبات الإجماع و حجّيته على هذا الوجه خرط

---

(۱) ذکرى الشيعة ص ۴- ۵: الاصل الثالث: الاجماع، و هو اتفاق علماء الطائفة على امر فى عصر واحد لا مع تعيين المعصوم؛ فإنّه يعلم به دخوله، و الطريق إلى معرفة دخوله أن يعلم اطباق الامامية على مسألة معينة، أو قول جماعة فيه من لا يعلم نسبه بخلاف قول من يعلم نسبه ... الخامس: الحق بعضهم المشهور بالمجمع عليه فان أراد فى الاجماع فهو ممنوع، و ان اراد فى الحجة فقريب لمثل ما قلناه.

(۲) منهم المحقق الكركى فى جامع المقاصد ج ۲، ص ۳۷۸- ۳۷۹، و رسالة صلاة الجمعة ضمن رسائل المحقق الكركى ج ۱، ص ۱۴۷

(۳) لم نقف على قائله.

(۴) كالعلامة فى تذكرة الفقهاء ج ۴، ص ۲۷، المسألة ۳۸۹؛ و المحقق الكركى فى جامع المقاصد ج ۲، ص ۳۷۵، و رسالة صلاة الجمعة ضمن رسائل المحقق الكركى ج ۱، ص ۱۴۷- ۱۴۸

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۴۵

القتاد، «۱» فإنّا بعد الاستقصاء التامّ و التتبّع الصادق لم نقف على دليل صالح يدلّ على أنّ الوجوب المذكور تخييرى، و لا ادّعاه مدّع، و إنّما مرجع حجّتهم إلى دعوى الإجماع عليه، فإن تمّ فهو الحجّة و إلا فلا. و سنتلو عليك من كلام السابقين من الأصحاب ما يدلّك على فساد هذه الدعوى، و تصريح بعضهم بأنّ الوجوب متعيّن مطلقا.

ثمّ على تقدير القول بكون الوجوب تخييريا حالة الغيبة يمكن الجواب عن السؤال بأن نقول: إنّ الأدلّة المذكورة إنّما دلّت على الوجوب المطلق فى الجملة؛ الصالح لكونه عينيّا و تخييريّا و غيرهما من أفراده و إن كان الفرد المتعيّن منها أظهر فى الإرادة، إلّا أنّه لا يمنع من إرادة غيره، حيث يدلّ عليه الدليل، و لمّا أمكن حمل الوجوب على المتعيّن مع حضور الإمام و ما فى معناه حمل عليه؛ لأنّه الفرد الأظهر. و لمّا تعذّر حمله عليه حال الغيبة بواسطة ما قيل من الإجماع المدّعى على خلافه صرف إلى التخييرى لأنّه بعض أفراده.

ربما استأنس بعض الأصحاب للوجوب التخييرى بظاهر رواية زرارة و عبد الملك السابقتين حيث قال زرارة: حثّنا أبو عبد الله عليه السّلام على الجمعة، و قوله عليه السّلام: «مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها الله عليه»؛ فإنّ هذا الكلام يشعر بأنّ الرجلين كانا متهاونين بالجمعة مع أنّهما من أجلّاء الأصحاب، و فقهاء أصحابه، و لم يقع منه عليه السّلام عليهما إنكار شديد بل حثّهما على فعلها، فدلّ ذلك على أنّ الوجوب ليس عينيّا، و إلّا لأنكر عليهما بتركها كمال الإنكار.

نعم استفيد من حثّه، و قوله عليه السلام: إنّها فريضة فرضها الله تعالى، وجوبها فى الجملة فيحمل على التخييرى.

فى هذا التوجيه نظر بيّن و دفعه مع معارضته لتلك الأوامر العظيمة السابقة سهل؛ لأنّ زرارة راوى هذا الحديث قد روى أيضا ما أسلفناه من قوله: «فرض الله على الناس من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة، منها صلاة واحدة فرضها الله فى جماعة». و لا شبهة فى أنّ غير الجمعة من الفرائض وجوبه عينى، فلو حمل وجوبها على التخيير على بعض الوجوه لزم تهافت الكلام و اختلاف حكم الفرائض بغير مائز، و كذلك باقى الأخبار الّتى تلوناها دالّة أو ظاهر فى الوجوب العينى المضيّق.

و الّذى يظهر لى أنّ السرّ فى تهاون الجماعة بصلاة الجمعة ما عهد من قاعدة مذهبهم أنّهم لا يقتدون بالمخالف و لا بالفاسق، و الجمعة إنّما تقع فى الأغلب من أئمّة المخالفين و نوّابهم و خصوصا فى المدن المعتبرة، و زرارة و عبد الملك كانا بالكوفة و هى أشهر مدن الإسلام ذلك الوقت، و إمام الجمعة فيها مخالف منصوب من أئمّة الضّلال، فكانوا يتهاونون بها لهذا الوجه، و لمّا كانت الجمعة من أعظم فرائض الله تعالى و أجلّها ما رضى الإمام عليه السّلام لهم بتركها

---

(۱) فى المثل: دونه خرط القتاد: يضرب للأمر الشاق (المستقصى ج ۲، ص ۸۲)

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۴۶

مطلقا؛ فلذلك حثّهم على فعلها حيث يتمكّنون منها.

على هذا الوجه استمرّ حالها مع أصحابنا إلى هذا الزمان، فأهمل لذلك الوجوب العينى و أثبت التخييرى لوجه نرجو من الله تعالى أن يعذرهم فيه، و آل الحال منهم «۱» إلى تركها رأسا فى أكثر الأوقات و معظم الأصقاع مع إمكان إقامتها على وجهها. و ما كان حقّ هذه الفريضة المعظّمة أن يبلغ بها هذا المقدار من التهاون بمجرّد هذا العذر الذى يمكن رفعه فى كثير من بلاد الإيمان سيّما هذا الزمان. و بهذا ظهر أنّ حثّ الإمام عليه السّلام للرجلين و غيرهما عليها دون أن ينكر ذلك عليهم شديدا ليس من جهة الوجوب التّخييرى بل للوجه الذى ذكرناه.

و قد تنبّه قبلى لهذا الوجه الذى ذكرته الشيخ الإمام عماد الدين الطبرى رحمه اللّه «۲» فى كتابه المسمّى بنهج العرفان إلى هداية الإيمان، «۳» فقال فيه بعد نقل الخلاف بين المسلمين فى شروط وجوب الجمعة:

إنّ الإمامية أكثر إيجابا للجمعة من الجمهور، و مع ذلك يشنّعون عليهم بتركها، حيث إنّهم لم يجوّزوا الائتمام بالفاسق و مرتكب الكبائر و المخالف فى العقيدة الصحيحة. «۴» انتهى المقصود من كلامه.

و فيه دليل على أنّ تركهم للجمعة لهذه العلّة، لا لأمر آخر. فلو كانوا يشترطون فى وجوبها بل فى جوازها مطلقا إذن الإمام المفقود حال الغيبة أصلا أو أكثريا بالنسبة إلى الموضع الذى يحضر فيه النائب بل فى زمن حضوره أيضا لعدم تمكّنه غالبا من نصب الأئمّة لها حينئذ أيضا و لا مباشرتها بنفسه لما «۵» تصوّر العاقل أنّ الإماميّة أكثر إيجابا لها من العامّة؛ لأنّ ذلك معلوم البطلان ضرورة، و إنّما يكونون أكثر إيجابا لها من حيث إنّهم لا يشترطون فيها المصر كما يقوله الحنفى، «۶» و لا جوفه و لا حضور أربعين كما يقوله الشافعى، «۷» و يكتفون فى إيجابها بإمام يقتدى به أربعة نفر مكلّفين بها، فيظهر بذلك كونهم أكثر إيجابا من الجمهور. و إنّما منعهم من

---

(۱) فى النسخ: منه بدل منهم. و لعل الضمير راجع الى الوجه.

(۲) هو الشيخ الجليل العالم حسن بن على المعروف بعماد الدين الطبرى، كان معاصرا للمحقق نصير الدين الطوسى، وردت ترجمته فى «رياض العلماء» ج ۱، ص ۲۶۸- ۲۷۵؛ «روضات الجنات» ج ۲، ص ۲۶۱- ۲۶۵؛ «الانوار الساطعة» ص ۴۱

(۳) الظاهر انّ هذا الكتاب فقد و لم يصل الينا، و ذكره الطهرانى فى الذريعة ج ۲۴، ص ۴۲۱- ۴۲۲

(۴) راجع نفس العبارة فى كتاب نهج الحق و كشف الصدق ص ۴۵۰ للعلّامة الحلى رحمه اللّه

(۵) جواب لقوله: فلو كانوا.

(۶) مبسوط السرخسى ج ۲، ص ۲۳؛ بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۵۹؛ و حكاه عنه الشيخ فى الخلاف ج ۱، ص ۵۹۷، المسألة ۳۵۸

(۷) الأمّ ج ۱، ص ۱۹۰؛ المجموع ج ۴، ص ۵۰۲؛ بداية المجتهد ج ۱، ص ۱۵۸؛ و حكاه عنه الشيخ فى الخلاف ج ۱، ص ۵۹۸، المسألة ۳۵۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۴۷

إقامتها غالبا ما ذكرناه من فسق الأئمّة.

على أنّا قد بيّنّا أنّ الأئمّة عليهم السّلام أنكروا على تركها زيادة على ما ذكر فى الحديثين، و صرّحوا بوجوبها على كلّ أحد كما أشرنا إليه فى الأخبار المتقدّمة. و قوله عليه السلام: «لا يعذر الناس فيها»، و قول الباقر عليه السلام: «من ترك الجمعة ثلاث جمع متوالية طبع الله على قلبه». فأىّ مبالغة و نكير أعظم من هذا؟ و أىّ مناسبة فيه للواجب التخييرى؟ لأنّ ترك فرد منه إلى الفرد الآخر جائز إجماعا لا يجوز ترتّب الذمّ عليه قطعا.

و أبلغ من ذلك قول النبىّ صلّى اللّه عليه و آله فى خطبة طويلة حثّ فيها على صلاة الجمعة منها: إنّ اللّه تعالى قد فرض عليكم

الجمعة فمن تركها فى حياتى أو بعد موتى استخفافا بها أو جحودا لها فلا جمع الله شمله و لا بارك له فى أمره، ألا و لا صلاة له ألا و لا زكاة له ألا و لا حجّ له ألا و لا صوم له ألا و لا برّ له حتّى يتوب. «۱»

نقل هذا الخبر المخالف و المؤالف «۲» و اختلفوا فى ألفاظ تركناها، لا مدخل لها فى هذا الباب. و أمثال ذلك عن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و الأئمّة عليهم السّلام كثيرة دالّة على إيجابها و الحثّ عليها و لو لم يكن فى الباب إلّا الآية الشريفة فى سورة الجمعة لكان ذلك كافيا لأولى الأبصار، شافيا عند ذوى الاعتبار.

الرابع: التمسّك بأصالة الجواز، فإنّا لم نجد على التحريم دليلا صالحا كما سنبيّنه، فالأصل جواز هذا الفعل بالمعنى الأعمّ المقابل للتحريم الشامل لمّا عدا الحرام من الأقسام الخمسة، ثمّ الإباحة من الأربعة الباقية منفيّة بالإجماع، على أنّ العبادة لا تكون متساوية الطرفين، و كذا الكراهة، بمعنى مرجوحيّة أحد الطرفين مطلقا من غير منع من النقيض، و إن أمكن المكروه فى العبادة بمعنى آخر، فبقى من مدلول هذا الأصل الوجوب و الاستحباب، فالثابت هنا أحدهما، لكنّ الاستحباب منفىّ أيضا بالإجماع، على أنّها لا تقع مستحبّة بالمعنى المتعارف، بل متى شرعت وجبت، فانحصر أمر الجواز فى الوجوب و هو المطلوب.

و أصل هذا الدليل مجرّدا عن الترويج ذكره الشهيد رحمه الله فى شرح الإرشاد، فقال بعد ذكر الأدلّة من الطرفين: «و المعتمد فى ذلك أصالة الجواز، و عموم الآية، و عدم دليل مانع». «۳»

و اعترض عليه «۴» بأنّ أصالة الجواز لا يستدلّ بها على فعل شىء من العبادات إذ كون الفعل قربة و راجحا بحيث يتعبّد به توقيفى يحتاج إلى إذن الشارع و بدونه يكون بدعة، و عدم

---

(۱) سنن ابن ماجة ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۱۰۸۱، باب فى فرض الجمعة؛ سنن البيهقى ج ۳، ص ۱۷۱، كتاب الجمعة

(۲) لم اعثر عليه فى مجاميعنا الروائية، الّا أنّ صاحب الوسائل نقله عن هذه الرسالة فى وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۰۲، أبواب صلاة الجمعة، الباب ۱، ح ۲۸

(۳) غاية المراد ج ۱، ص ۱۶۶

(۴) المعترض هو المحقق الكركى فى رسالة الجمعة ضمن رسائل المحقق الكركى ج ۱، ص ۱۵۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۴۸

الدليل المانع لا يقتضى الجواز؛ إذ لا بدّ من كون المجوّز موجودا.

و أنت إذا تأمّلت ما ذكرناه من توجيه الاستدلال يظهر عليك جواب هذا الإيراد؛ فإنّ الجواز المطلوب هنا لمّا كان فى مقابلة التحريم- بناء على أنّ الأصل فى هذه الأفعال و نظائرها هل هو الجواز أو التحريم؟ و أنّ المرجّح هو الجواز- فالثابت هنا ما قابل التحريم و هو يشمل الأحكام الأربعة و إن أريد بعضها كما قرّرناه، و هذا هو الوجه المسوّغ لها. و التوقيف عليها بخصوصها متحقّق فى الكتاب و السّنة، و إنّما وقع الاشتباه فى هذا الفعل المخصوص المضبوط شرعا، هل هو الآن جائز أم حرام؟ فأصالة الجواز نافعة فى إثباته.

لا- يقال: لا يتمّ الحكم عليها بالجواز إلّا بمعونة النقل من الكتاب و السنّة و معه يستغنى عنها، فلا وجه لإفرادها بالدلالة، فيرجع الأمر إلى أنّ العبادات لا تثبت بها.

لأنّا نقول: القدر الثابت بهذه الأصالة أصل الجواز المقابل للتحريم، و الاستدلال به عقلىّ لا يتوقّف من هذه الجهة على الدليل النقلى الدالّ على التوقيف على كمّيّتها و كيفيّتها، فتحقّق الاستغناء من هذه الحيثيّة، و إن توقّفت بعد إثبات جوازها على أمر آخر، كما أنّ إثبات شرعيّتها أيضا بالدليل النقلى، لا- يقدح فيه توقّفها- بعد إثباته- على تحقّق شرائطها و أحكامها، و لم يستقلّ دليل أصل المشروعيّة بالدلالة على تمام ما يعتبر فيها شرعا. و جملة الأمر أنّ الفرض من أدلّة المشروعيّة نفى القول بالتحريم، لا تحقيق الحال فى تقريرها شرعا و تبيين شروطها و كيفيّتها و أحكامها، بل يتوقّف بعد إثبات المشروعيّة على أدلّة أخرى على هذه الأشياء من غير منافاة

بين الأمرين؛ و لا استغناء ببعضها عن بعض.

الخامس: أنّ القول بالوجوب على هذا الوجه قول أكثر المسلمين لا يخرج منه إلّا الشاذّ النادر من أصحابنا على وجه لا يقدح فى تحقّق دعوى أنّه إجماع أو يكاد؛ فإنّ جملة مذاهب المسلمين ممّن يخالفنا يقولون بذلك:

أمّا غير الحنفيّة فظاهر؛ لأنّهم لا يعتبرون فى وجوبها إذن الإمام. «۱»

أمّا الحنفيّة فإنّهم و إن شرطوا إذنه لكنّهم يقولون إنّه مع تعذّر إذنه يسقط اعتباره و يجب فعلها حينئذ بباقى الشرائط. «۲»

و أمّا أصحابنا فهم على كثرتهم و كثرة مصنّفيهم و اختلاف طبقاتهم لا ينقل القول بالمنع من قبلهم إلّا عن المرتضى فى المسائل الميافارقيات، «۳» و مع ذلك كلامه ليس بصريح فيه بل ظاهره ذلك، كما اعترف به جميع من نقل ذلك عنه. «۴»

---

(۱) الأمّ ج ۱، ص ۱۹۲؛ المجموع ج ۴، ص ۵۸۳؛ المدونة الكبرى ج ۱، ص ۱۵۲- ۱۵۳؛ المغنى ج ۳، ص ۲۰۶

(۲) مبسوط السرخسى ج ۲، ص ۳۴- ۳۵ و ۱۲۰؛ الهداية ج ۱، ص ۸۲- ۸۳

(۳) اجوبة المسائل الميافارقيات، ضمن رسائل الشريف المرتضى ج ۱، ص ۲۷۲

(۴) كالعلّامة فى مختلف الشيعة ج ۲، ص ۲۵۱، المسألة ۱۴۷؛ و الشهيد فى غاية المراد ج ۱، ص ۱۶۳؛ و المحقق الكركى فى رسالة صلاة الجمعة، ضمن رسائل المحقق الكركى ج ۱، ص ۱۵۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۴۹

و مثل هذا القول الشنيع المخالف لجمهور المسلمين و صريح الكتاب و السنّة لا ينبغى إثباته و نسبته لمثل هذا الفاضل بمجرّد الظهور، بل لا بدّ فيه من التحقيق، و إنّما كان ظاهره ذلك من غير تحقيق؛ لأنّ السائل لمّا سأله عن صلاة الجمعة هل تجوز خلف المؤالف و المخالف جميعا، أجاب بما هذا لفظه: «لا جمعة إلّا مع إمام عادل أو من نصبه الإمام». فالحكم على ظاهر هذه العبارة واضح، و هى مع ذلك تحتمل خلاف ظاهرها من وجهين:

أحدهما: حمل النفى الموجّه إلى الماهيّة إلى نفى الكمال كما هو واقع كثيرا فى الكتاب و السّنة. و يؤيّد هذا الوجه أنّه قال فى كتابه الفقه الملكى «۱»: الأحوط أن لا تصلّى الجمعة إلّا بإذن السلطان و إمام الزمان؛ لأنّها اذا صلّيت على هذا الوجه انعقدت و جازت بإجماع، و إذا لم يكن فيها إذن السلطان لم يقطع على صحّتها و إجزائها.

هذا لفظه، و هو ظاهر فى أنّ إذن الإمام معتبر اعتبار كمال و احتياط لا تعيّن.

و الثانى: حمل المنع من الصلاة بدون إذن الإمام العادل مع إمكان إذنه لا مطلقا، كما هى عادة الأصحاب على ما ستقف عليه إن شاء اللّه من عباراتهم، فإنّهم يطلقون اشتراط إذنه فى الوجوب ثمّ يجوّزون فعلها حال الغيبة بدونه مريدين بالاشتراط على تقدير إمكانه.

يؤيّد هذا الحمل لكلام المرتضى رحمه اللّه على الخصوص قوله فى الكتاب المذكور سابقا: «و الأحوط أن لا تصلّى الجمعة إلّا بإذن السلطان، إلخ»؛ لأنّ إذنه إنّما يكون أحوط مع إمكانها لا مطلقا، بل الاحتياط مع تعذّرها فى الصلاة بدونها امتثالا لعموم الأمر من الكتاب و السّنة و غيرهما من الأدلّة، و مع قيام الاحتمال يسقط القول بنسبته إلى المرتضى رحمه اللّه على التحقيق و إن كان ظاهره ذلك.

نعم صرّح به تلميذه سلّار، «۲» و بعده ابن إدريس؛ «۳» فهذان الرجلان عمدة القول بسقوطها حال الغيبة، و ربما مال العلامة فى بعض كتبه «۴» إلى هذا القول، لكنّه صرّح بخلافه فى غيره خصوصا المختلف، «۵» و هو آخر ما صنّفه من الكتب الفقهيّة فى هذا الباب. «۶»

و لا يخفى عليك حال قول يختصّ من بين المسلمين بهذين الرجلين مع معارضة الكتاب و السنّة لهما على الوجه الذى بيّنّاه.

---

(۱) الظاهر انّ هذا الكتاب فقد و لم يصل إلينا، و ذكره ابن شهر آشوب فى معالم العلماء ص ۷۰، و الطهرانى فى الذريعة ج ۱۶، ص

۲۹۲

(۲) المراسم ص ۲۶۱

(۳) السرائر ج ۱، ص ۳۰۳

(۴) يأتى فى ص ۷۴ عند الكلام على القول الثالث.

(۵) مختلف الشيعة ج ۲، ص ۲۵۲، المسألة ۱۴۷

(۶) انظر فى ذلك الذريعة ج ۲۰، ص ۲۲۰، و غاية المراد ج ۱، ص ۳۵- ۳۶، مقدمة التحقيق، و تأمل.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۵۰

و قد ظهر بذلك ضعف القول بسقوطها حال الغيبة مطلقا بل بطلانه.

و بقى الكلام مع القول الثانى الذى يشترط فى جوازها الفقيه، و ما ذكرناه من الأدلّة كاف فى ضعف القولين معا، و لكن تحقيق المقام يتوقّف على تخصيصهما بالكلام. فلنشرع الان فيه بمشيئة اللّه تعالى.

الكلام على القول الثانى

و هو وجوب الصلاة المذكورة حال الغيبة لكن بشرط حضور الفقيه الجامع لشرائط الفتوى، و إلّا لم تشرع.

اعلم أنّ هذا القول لم يصرّح به أحد من فقهائنا على وجه اليقين، و إنّما هو ظاهر عبارة العلّامة جمال الدين فى التذكرة «۱» و النهاية «۲» و الشهيد فى الدروس «۳» و اللمعة «۴»، لا غير، و فى باقى كتبهما وافقا غيرهما من المجوّزين من حيث الإطلاق، و سنتلو عليك عبارتهما فى ذلك و نبيّن عدم دلالتها على المطلوب، بل عدم موافقة دليلها لظاهرها، فقولهما بذلك غير متيقّن.

و لكن المحقّق المرحوم الشيخ علىّ قدّس سرّه اعتنى بهذا القول و ترجيحه، و ادّعى إجماع القائلين بشرعيّتهما عليه، «۵» و الأصل فى هذا القول أنّ إذن الإمام معتبر فيها، فمع حضوره يعتبر حضوره أو نائبه، و مع غيبته يقوم الفقيه المذكور مقامه؛ لأنّه نائبه على العموم، و جملة ما ذكروه من الدّليل على هذا الشرط أمور ثلاثة:

الأوّل: أنّ النبىّ صلّى اللّه عليه و آله كان يعيّن لإمامة الجمعة و كذا الخلفاء بعده كما يعيّن للقضاء؛ و كما لا يصحّ أن ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون إذن الإمام فكذا إمام الجمعة. قالوا: و ليس هذا قياسا بل استدلالا بالعمل المستمرّ فى الأعصار، فمخالفته خرق الإجماع.

الثانى: رواية محمّد بن مسلم قال: لا تجب الجمعة على أقلّ من سبعة: الإمام و قاضيه و مدّع حقّا و مدّعى عليه و شاهدان و من يضرب الحدود بين يدى الإمام. «۶»

و فيه دلالة على اشتراط الإمام حيث جعله أحد السبعة.

الثالث: أنّه إجماع، كما نقله جماعة من الأصحاب منهم المحقّق نجم الدين بن سعيد

---

(۱) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷، المسألة ۳۸۹

(۲) نهاية الإحكام، ج ۲، ص ۱۴

(۳) الدروس الشرعيّة، ج ۱، ص ۱۸۶

(۴) اللمعة الدمشقيّة، ص ۱۵

(۵) رسالة صلاة الجمعة ضمن رسائل المحقّق الكركى، ج ۱، ص ۱۵۸- ۱۶۰ (و المطبوع فى نفس هذه المجموعة)

(۶) الفقيه، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۱۲۲۲، باب وجوب الجمعة و فضلها و ... ح ۶؛ تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۰- ۲۱، ح ۷۵؛ باب العمل

فى ليلة الجمعة و يومها، ح ۷۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۸- ۴۱۹، ح ۱۶۰۸، باب العدد الذين يجب عليهم الجمعة، ح ۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۵۱

فى المعتبر «۱» و العلّامة جمال الدين بن المطهّر فى التذكرة «۲» و النهاية «۳» و الشهيد فى الذكرى، «۴» و الإجماع المنقول بخبر الواحد حجّة فكيف بنقل هؤلاء الأعيان.

و الجواب عن الأصل المذكور، أنّه لو تمّ لزمهم القول بكون وجوبها مع الفقيه عينيّا على حدّ وجوبها مع الإمام و نائبه الخاصّ؛ قضيّة لوجود الشرط، و هؤلاء المتأخّرون لا يقولون به بل يجعلونها حال الغيبة مطلقا مستحبّة بمعنى أنّها واجبة تخييرا إلّا أنّها أفضل الفردين الواجبين على التخيير، فهى مستحبّة عينا واجبة تخييرا. فما يقتضيه دليلهم لا يقولون به، و ما يقولون به لا يفضى إليه دليلهم.

و أيضا، فإنّهم يعترفون فى هذه الحالة بعدم وجود شرط الوجوب الذى هو الإمام أو نائبه كما سنحكيه من ألفاظهم، فلا فرق حينئذ بين وجود الفقيه و عدمه حيث لا يوجد هذا الشرط، بل إمّا أن يحكموا بوجوبها؛ نظرا إلى أنّ الشرط المذكور إنّما يعتبر مع إمكانه لا مطلقا، أو يحكموا بعدم مشروعيّتها؛ التفاتا إلى فقد الشرط.

لا- يقال: نختار الأوّل، و هو حصول الشرط بحضور الفقيه، و لكنّ الوجوب العينى منفيّ بالإجماع كما سندّعيه، فقلنا بالوجوب التخييرى حيث دلّ الدليل على الوجوب و لم يمكن القول بالأوّل.

لأنّا نقول: قد اعترفتم فى كلامكم بفقد الشرط فى هذه الحالة كما سنحكيه عنكم، و هو خلاف ما التزمتموه هنا؛ و دعوى الإجماع المذكور، سنبيّن فسادها إن شاء اللّه تعالى.

و الجواب عن الأمر الأوّل- مع تسليم اطّراده فى جميع الأئمّة- منع دلالته على الشرطيّة بل هو أعمّ منها، و العامّ لا يدلّ على الخاصّ، و الظاهر أنّ تعيين الأئمّة إنما هو لحسم مادّة النزاع فى هذه المرتّبة، و ردّ الناس إليه بغير تردّد، و اعتمادهم على تقليده بغير ريبة، و استحقاقه من بيت المال لسهم وافر من حيث قيامه بهذه الوظيفة الكبيرة من أركان الدين.

و يؤيّد ذلك أنّهم كانوا يعيّنون لإمامة الصلاة اليومية أيضا و للأذان و غيرهما من الوظائف الدينيّة مع عدم اشتراطها بإذن الإمام بإجماع المسلمين، و لم يزل الأمر مستمرّا فى نصب الأئمّة للصلوات الخمس و الأذان و غيرهما أيضا من عهد النبىّ صلّى اللّه عليه و آله إلى يومنا هذا من الخلفاء و السلاطين و أئمّة العدل و الجور، كلّ ذلك لما ذكرناه من الوجه لا لجهة الاشتراط، و هذا أمر واضح لا يخفى على منصف.

و عن الثانى بعدم دلالته على الاشتراط من وجوه:

---

(۱) المعتبر، ج ۲، ص ۲۷۹

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹، المسألة ۳۸۱

(۳) نهاية الإحكام، ج ۲، ص ۱۳

(۴) ذكرى الشيعة، ج ۴، ص ۱۰۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۵۲

أحدها: ضعف الخبر، فإنّ فى طريقه الحكم بن مسكين، و هو مجهول. لم يذكره أحد من علماء الرجال المعتمدين و لم ينصّوا عليه بتوثيق و لا ضدّه، و من هذا شأنه يردّ الحديث لأجله؛ لأنّ أدنى مراتب قبوله أن يكون حسنا أو موثّقا إن لم يكن صحيحا، و شهرته بين الأصحاب على وجه العمل بمضمونه بحيث تجبر ضعفه ممنوعة، فإنّ مدلوله لا يقول به أحد، و عدده لا يقول به الأكثر.

و من العجيب هنا قول الشهيد رحمه اللّه فى الذكرى اعتذارا عن عدم نصّ الأصحاب على الحكم بجرح و لا مدح بأنّ الكشّى ذكره فى كتابه و لم يتعرّض له بذمّ، «۱» فإنّ مجرّد ذكر الكشّى له لا يوجب قبولا له فقد ذكر فى كتابه المقبول و غيره، بل لو ذكره بهذه

الحالة جميع المصنّفين و من هو أجلّ من الكشّى لم يفد ذلك قبوله، فكيف بمثل الكشّى الذى يشتمل كتابه على أغاليط من جرح لغير مجروح بروايات ضعيفة، و مدح لغيره كذلك، كما نبّه عليه جماعة من علماء أهل هذا الفنّ «۲» و الغرض من وضعه ليس هو معرفة التوثيق و ضدّه كعادة غيره من الكتب، بل غرضه ذكر الرجل و ما ورد فيه من مدح و جرح- و على الناظر طلب الحكم- و حيث لا يقف على شىء من أحواله يقتصر على ما ذكره كما يعلم ذلك من تأمّل الكتاب، و ما هذا شأنه كيف يجعل مجرّد ذكره له موجبا لقبول روايته! ما هذا إلّا عجيب من مثل هذا المحقّق المنقّب.

و ثانيها: أنّ الخبر متروك الظاهر؛ لأنّ مقتضى ظاهره أنّ الجمعة لا تنعقد إلّا باجتماع الإمام و قاضيه و المتداعيين و الشاهدين و الحدّاد، و اجتماع هؤلاء ليس بشرط إجماع، و إنّما الخلاف فى حضور أحدهم و هو الإمام. فما يدلّ عليه الخبر لا يقول به أحد، و ما يستدلّ به منه لا يدلّ عليه بخصوصه.

فإن قيل: حضور غيره خرج بالإجماع، فيكون هو المخصّص لمدلول الخبر، فتبقى دلالته على ما لا إجماع فيه باقية.

قلنا: يكفى فى إطراحه و تهافته مع ضعفه، مخالفة أكثر مدلوله لإجماع المسلمين، و ما الذى يضطرّنا إلى العمل ببعضه مع هذه الحالة العجيبة؟

و ثالثها: أنّ مدلوله من حيث العدد و هو السبعة متروك أيضا، و معارض بالأخبار الصحيحة الدالّة على اعتبار الخمسة خاصّة، كصحيحة منصور بن حازم، و قد تقدّمت، و ما ذكر فيه السبعة- غير هذا الخبر- لا ينافى إيجابها على من دونهم بخلاف هذا الخبر، فإنّه نفى فيه وجوبها على أقلّ من السبعة.

---

(۱) ذكرى الشيعة، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵؛ رجال الكشّى، ص ۱۲، ۲۴۹، ۳۶۲، ۴۵۷- ۴۵۸.

(۲) رجال النجاشى، ص ۳۷۲، رقم ۱۰۱۸؛ خلاصة الأقوال، ص ۱۴۶؛ رجال ابن داود، ص ۱۸۱. و انظر قاموس الرجال، ج ۱، ص ۵۸- ۶۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۵۳

و رابعها: أنّه على تقدير سلامته من هذه القوادح يمكن حمله على حالة إمكان حضور الإمام، و أمّا مع تعذّره فيسقط اعتباره، جمعا بين الأدلّة. و يؤيّده إطلاق الوجوب فيه الدالّ بظاهره على الوجوب العينى المشروط- عند من اعتبر هذا الحديث- بحالة الحضور، و أمّا حالة الغيبة فلا يطلقون على حكم الصلاة اسم الوجوب بل الاستحباب؛ بناء على ذهابهم حينئذ إلى الوجوب التخييرى مع كون الجمعة أحد الفردين الواجبين تخييرا.

و خامسها: حمل العدد المذكور فى الخبر على اعتبار حضور قوم من المكلّفين بها بعدد المذكورين- أعنى حضور سبعة و إن لم يكونوا عين المذكورين- نظرا إلى فساد حمله على ظاهره من اعتبار أعيان المذكورين؛ لإجماع المسلمين على عدم اعتباره، و قد نبّه على هذا التأويل شيخنا المتقدّم السعيد أبو عبد اللّه المفيد فى كتاب الإشراف فقال: و عددهم خمسة نفر فى عدد الإمام و الشاهدين و المشهود عليه و المتولّى لإقامة الحدّ. «۱»

و سادسها: أنّ الإمام المذكور فى الخبر لا يتعيّن حمله على الإمام المطلق- أعنى السلطان العادل- بل هو أعمّ منه، و المتيقّن منه كون الجماعة لهم إمام يقتدون به حتّى لا تصحّ صلاتهم فرادى و نحن نقول به.

فإن قيل: قرينة الإطلاق عطف «قاضيه» عليه بإعادة الضمير إليه، فإنّ الإمام غيره لا قاضى له.

قلنا: قد اضطررنا إلى العدول عن ظاهره لما ذكرناه من عدم اعتبار حضور قاضيه و غيره، و إن اعتبرنا حضور الإمام فلا حجّة فيه حينئذ، و جاز إضافة القاضى إليه بأدنى ملابسة؛ لأنّ المحلّ باب تأويل لا محلّ تنزيل، و باب التأويل متّسع خصوصا مع دعاء الضرورة إليه على كلّ حال، و نمنع من كون إطلاق الإمام محمولا على السلطان خصوصا مع وجود الصارف.

و سابعها: أنّ العمل بظاهر الخبر يقتضى أن لا يقوم نائبه مقامه، و هو خلاف إجماع المسلمين، و هو قرينة أخرى على كون الإمام ليس هو المطلق، أو محمول على العدد المتقدّم أو غيره.

و ثامنها: أنّه معارض بما رواه محمّد بن مسلم- راوى هذا الحديث- فى الصحيح عن أحدهما عليهما السّلام قال: سألته عن أناس فى قرية هل يصلّون الجمعة جماعة؟ قال: «نعم، يصلّون أربعا إذا لم يكن فيهم من يخطب». «۲» و مفهوم الشرط أنّه إذا كان فيهم من يخطب يصلّون الجمعة ركعتين و «من» عامّة فيمن يمكنه الخطبة الشامل لمنصوب الإمام و غيره، و مفهوم

(۱) الإشراف فى عامّة فرائض الإسلام ص ۲۵ (المطبوع فى سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۹)

(۲) تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۶۳۳، باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها، ح ۱۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۹- ۴۲۰، ح ۱۶۱۳، باب القوم يكونون فى قرية ...، ح ۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۵۴

الشرط حجّة عند المحقّقين. «۱» و إذا تعارضت رواية الرجل الواحد سقط الاستدلال بها، كيف مع حصول الترجيح لهذا الجانب بصحّة طريقه و موافقته لغيره من الأخبار الصحيحة، و غير ذلك ممّا قد علم! و أمّا الجواب عن الثالث- و هو دعوى إجماع الأصحاب على ذلك- فتحقيق القول فيه يحتاج إلى بسط و نقل لكلام القوم و بيان الحقّ فى ذلك، فإنّه عمدة الاستدلال و مظهر الشبهة القويّة، فنقول و باللّه التوفيق:

إنّ الذى يدلّ عليه كلام الأصحاب و مدّعى الإجماع أنّ موضع الإجماع المدّعى إنّما هو حال حضور الإمام، و تمكّنه، و الشرط المذكور حينئذ إنّما هو مع إمكانه لا مطلقا فى وجوبها عينا لا تخييرا كما هو مدّعاهم حال الغيبة؛ لأنّهم يطلقون القول باشتراطه فى الوجوب و يدّعون الإجماع عليه أوّلا ثمّ يذكرون حال الغيبة، و ينقلون الخلاف فيه و يختارون جوازها حينئذ استحباب معترفين بفقد الشرط.

هكذا عبّروا عن المسألة و صرّحوا به فى الموضعين، فلو كان الإجماع المدّعى لهم شاملا لموضع النزاع، لما ساغ لهم نقل الخلاف بعد ذلك، بل اختيار جواز فعلها بدونه، و أيضا فإنّهم يصرّحون بأنّه شرط للوجوب ثمّ يذكرون الحكم حال الغيبة و يجعلون الخلاف فى الاستحباب فلا يعبّرون عن حكمها حينئذ بالوجوب و هو دليل بيّن على أنّ الوجوب الذى يجعلونه مشروطا بالإمام و ما فى معناه إنّما هو حيث يمكن، أو فى الوجوب العينى حال حضوره، بناء منهم على أنّ ما عداه لا يسمّونه واجبا و إن أمكن إطلاقه عليه من حيث إنّه واجب تخييرى. و على هذا الوجه يسقط الاستدلال بالإجماع فى موضع النزاع لو تمّ فى غيره. هذا من حيث الإجمال.

و أمّا الوجه التفصيلى فيتوقّف على نقل كلام مدّعى الإجماع و تحرير القول فى مراده، فلنشرع فى نقله لنبيّن مطابقته لما ذكرناه فى الجواب الإجمالى، و يعلم أنّ ما ذكره المدّعى إنّما هو أخذ بأوّل الكلام و إغفال لباقيه فنقول:

أمّا من صرّح بدعوى الإجماع- و جعله المرحوم الشيخ علىّ عمدته فى الاستدلال «۲»- فأوّلهم المحقّق أبو القاسم جعفر بن سعيد رحمه اللّه فإنّه قال فى المعتبر: «مسألة: السلطان العادل أو نائبه شرط وجوب الجمعة، و هو قول علمائنا» «۳» ثمّ استدلّ عليه بما ذكرناه سابقا من فعل النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و الخلفاء بعده، و برواية محمد بن مسلم. و استدلّ على اشتراط عدالته بأنّ الاجتماع مظنّة النزاع و مثار الفتن غالبا، و الحكمة موجبة لحسم مادّة الاختلاف، و لن يستمرّ إلّا مع

(۱) مبادى الوصول، ص ۹۸- ۹۹

(۲) رسالة صلاة الجمعة ضمن رسائل المحقّق الكركى، ج ۱، ص ۱۴۴ و ۱۵۸

(۳) المعتبر، ج ۲، ص ۲۷۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۵۵

السلطان العادل؛ إذ الفاسق يسرع إلى بواعث طبعه و مرامى أهويته لا إلى مواضع المصلحة «۱»، انتهى كلامه.

و الكلام عليه كما أسلفناه فى مجمل الجواب بأنّ هذا الشرط المدّعى عليه الإجماع مع تسليمه إنّما هو حال حضور الإمام، أو فى وجوبها العينى، و الذى يوجب ذلك أنّه قال بعد ذلك: «لو لم يكن إمام الأصل ظاهرا سقط الوجوب و لم يسقط الاستحباب، و صلّيت جمعة إذ أمكن الاجتماع و الخطبتان.» «۲»

ثمّ استدلّ عليه برواية الفضل بن عبد الملك، قال: سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إذا كان قوم فى قرية صلّوا الجمعة أربع ركعات، فإن كان لهم من يخطب جمّعوا إذا كانوا خمسة نفر. «۳»

و بالروايات السابقة. «۴»

و هذا كما ترى صريح فى جواز فعلها حال الغيبة بدون إذن الإمام عملا بإطلاق الروايات؛ و أنّ الإجماع الذى ادّعاه إنّما هو حالة الحضور، و إلّا لما أمكنه مخالفته؛ و أنّ المراد بالوجوب العينى؛ بدليل أنّه كنّى عن حكمها حال الغيبة بالاستحباب، و مراده كونه أفضل الفردين، كما قرّرناه سابقا، و جعل ضابط شرط الوجوب حينئذ إمكان الاجتماع و الخطبتين.

و قال بعد ذلك فى موضع آخر من الكتاب: لو كان السلطان جائرا ثمّ نصب عدلا استحبّ الاجتماع و انعقدت جمعة. و أطبق الجمهور على الوجوب؛ لنا أنّا بيّنّا أنّ الإمام العادل أو من نصبه شرط الوجوب، و التقدير عدم ذلك الشرط؛ أمّا الاستحباب فلما بيّنّاه من الإذن مع عدمه. «۵» انتهى.

و هذا أيضا صريح فى أنّ دعوى الإجماع المذكور إنّما هى فى حالة الحضور؛ و أنّ المراد الوجوب العينى، لا التخييرى المعبّر عنه بالاستحباب؛ و أنّ العدل كاف فى إمامة الجمعة حينئذ، إذ لا تصحّ إرادة الإمام العادل بالعدل المنصوب؛ لاعترافه بفقد الشرط حينئذ و هو حضور الإمام العادل أو من نصبه؛ و لأنّ الصلاة معه حينئذ تكون واجبة، إذ لا فرق بين نصب الجائر له و عدمه فى الوجوب. فتعيّن أنّ المراد به مطلق العدل، فقيها كان أم لا، و أنّ فعلها حال الغيبة بدون إذنه مأذون فيه من جهة الروايات المذكورة و إن لم يكن هناك منصوب من الإمام؛ لاعترافه بفقد الشرط حينئذ. و هذا كلّه واضح صريح من العبارة؛ فكيف يجعل دليلا

---

(۱) المعتبر، ج ۲، ص ۲۸۰

(۲) المعتبر، ج ۲، ص ۲۹۷

(۳) تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۳۸- ۲۳۹، ح ۶۳۴، باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها، ح ۱۶؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۴، باب القوم يكونون فى قرية هل ...، ح ۲

(۴) المعتبر، ج ۲، ص ۲۹۷

(۵) المعتبر، ج ۲، ص ۳۰۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۵۶

على موضع النزاع؟

و لكن بقى فى الكلام شىء، و هو أنّ الإمام إن كان شرطا عنده من حيث الأدلّة المذكورة، فكيف يستدلّ بإطلاق النصوص أو بعمومها على الجواز بدون الشرط؟ إذ ليس فى تلك الأدلّة إشعار بتقييد الشرط بحال حضوره، كما لا إشعار لتلك النصوص بأنّ الجواز بدون حضوره أو نائبه مقصور على تعذّره.

بل التحقيق أنّ تلك الأدلّة لا- توصل إلى المطلوب من الاشتراط كما قرّرناه، و النصوص الدالّة على شرعيّتها بل وجوبها مطلقا غير مقيّدة بحال الغيبة، فلا وجه لتقييدها.

و بقى استدلاله على اشتراط كونه عادلا بما ذكره من أنّ مادّة الاختلاف لا تنحسم إلّا به، إلى آخر ما ذكره.

فيه ما لا يخفى من أنّ الاجتماع على هذه العبادة المخصوصة و نظائرها لا يتوقّف على مثل ما ذكر، ضرورة تحقّق هذا الاجتماع بل ما هو أعظم منه فى جميع الأوقات خصوصا بمعنى و عرفات و غيرهما من مجامع العبادات، و لم يحصل شىء من تلك المحذورات، كما يظهر بأدنى تأمّل. و هذه الجماعة فى الصلاة اليوميّة مشروعة مندوب إليها، و إن عظم الجمع أضعافا كثيرة كما «۱» يحصل به الجمع فى الجمعة فى كثير من أفرادها، و لا يعتبر الشارع فيها زيادة على إمام يصحّ الاقتداء به، و لا ينظر إلى احتمال الفتنة المذكورة، و كذا فى غيرها، كما لا يخفى.

و الكلام على عبارات العلّامة قريب من ذلك؛ فإنّه قال فى التذكرة: «الجمعة واجبة بالنصّ و الإجماع». «۲» ثمّ قال فى مسألة أخرى: «و وجوبها على الأعيان». «۳» ثمّ قال: «يشترط فى وجوب الجمعة السلطان أو نائبه عند علمائنا أجمع»، و استدلّ عليه بمثل دليل المعتبر من غير تغيير، «۴» و ظاهر متن هذا الكلام و سياقه «۵» صريحان فى أنّ الوجوب المدّعى شرطيّة الإمام فيه هو العينى حال حضوره.

ثمّ قال بعد ذلك: و هل للفقهاء المؤمنين حال الغيبة و التمكّن من الاجتماع و الخطبتين صلاة الجمعة؟ أطبق علماؤنا على عدم الوجوب؛ لانتفاء الشرط، و هو ظهور الإذن من الإمام، و اختلفوا فى استحباب إقامة الجمعة، فالمشهور ذلك.

---

(۱) فى النسخ: لما بدل كما.

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۷، المسألة ۳۷۲

(۳) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۷، المسألة ۳۷۳

(۴) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹، المسألة ۳۸۱

(۵) هكذا فى نسخة، و أكثر النسخ: و سياق هذا الكلام و سياقه و لعلّ المراد سياق كلام العلّامة و المحقّق.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۵۷

و استدلّ عليه بالأخبار المذكورة «۱» كعبارة المعتبر.

و هذا أيضا كما ترى صريح فى أنّ الإجماع المدّعى على الوجوب إنّما هو على العينى حالة الحضور؛ لأنّه جعل فعلها حال الغيبة مستحبّا، و عنى به ما ذكرناه من الواجب التخييرى إذا كان بعض أفراده أفضل من بعض، و جعل المشهور استحباب فعلها حينئذ بدون إذن الإمام.

فتبيّن بذلك أنّ دعوى الإجماع ليست على حالة الغيبة قطعا، و إنّما هى مختصّة بحالة الحضور على الوجوب العينى، و أنّهم لا يسمّون حكمها حالة الغيبة وجوبا أصلا، بل بالغ العلّامة فادّعى الإجماع على عدم الوجوب حينئذ و إن أمكن تسميته وجوبا كما قرّرناه.

و أوضح من ذلك دلالة فى العبارة اعترافه بفقد الشرط، و رتّب عليه عدم الوجوب ثمّ حكم بالاستحباب، فلو كان الإمام أو من نصبه شرطا مطلقا لما أمكنه الحكم باستحبابها حينئذ مع اعترافه بفقد الشرط.

و من هنا يظهر ظهورا بيّنا أنّ الفقيه ليس بشرط أيضا عنده و إن مثّل به، و إلّا لزم القول بالوجوب إن تحقّق معه الشرط، و إلغاؤه رأسا إن لم يحصل، كما لا يخفى.

و قريب من عبارة التذكرة عبارته فى النهاية «۲»، فلا وجه لذكرها. نعم بقى فى عبارته فيهما أنّه جعل مورد الخلاف حال الغيبة فى فعل الفقهاء للصلاة لا مطلق المصلّين، كما فعله فى المعتبر، و سيأتى أنّ التعبير بذلك لا يفيد الحصر لفظا و دليلا.

و قال فى التذكرة بعد ذلك: لو كان السلطان جائرا ثمّ نصب عدلا استحبّ الاجتماع و انعقدت جمعة على الأقوى، و لا تجب لفوات الشرط و هو الإمام أو من نصبه، و أطبق الجمهور على الوجوب. «۳»

و الكلام فى هذه العبارة كالكلام فى عبارة المعتبر، فإنّها قريبة منها، و دالّة بإطلاقها على الاجتزاء بمطلق العدل و إن لم يكن فقيها.

فهى أجود من العبارة السابقة و مؤيّدة لكون ذكر الفقهاء وقع سابقا على وجه المثال لا الحصر.

ثمّ نقول: اللازم من القول بتمشّى الإجماع على اشتراط الإمام فى الصلاة مطلقا فى موضع النزاع أن لا يخصّ بدليل الأخبار و لا بالوجوب العينى؛ لأنّ الفقيه إن كان مأذونا بحيث يتحقّق معه الشرط لزم كون الوجوب على حدّ الوجوب الأوّل، و إلّا فما الذى أوجب الفرق؟

و إن لم يكن قائما بوظيفة شرطيّة الإمام لم تكن الصلاة معه صحيحة؛ لفقد شرط الصّحة، كما لا تصحّ الصلاة لفقد غيره من الشروط المعتبرة فيها من الجماعة و العدد و الخطبتين و غيرها؛

---

(۱) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷، المسألة ۳۸۹

(۲) نهاية الإحكام، ج ۲، ص ۱۳- ۱۴

(۳) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۴، المسألة ۳۸۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۵۸

لأنّ قاعدة الشرط تقتضى عدم مشروطه بعدمه.

و لأجل هذا الإشكال ينبغى أن لا يجعل تعبيره بالفقهاء سابقا قيدا و لا شرطا للجواز، مضافا إلى أنّها لا تدلّ على نفى الجواز عمّن عداهم إلّا بالمفهوم الضعيف. و يمكن مع ذلك كون فائدة التخصيص بالفقهاء خصوصيّة الردّ على ابن إدريس المانع من فعلها حال الغيبة استدلالا بفقد الشرط، «۱» فنبّه بذكر الفقهاء على منع كون الشرط مفقودا مطلقا حينئذ، بحيث ينسدّ فعلها فى حال الغيبة كما زعمه المانع، فإنّ الفقهاء مأذونون من قبل الإمام عليه السّلام على العموم، فيتحقّق الشرط المدّعى على تقدير تسليمه.

و إلى هذا المعنى أشار العلّامة فى المختلف حيث قال بعد حكاية المنع عن ابن إدريس:

«و الأقرب الجواز». «۲» ثمّ استدلّ بعموم الآية و الأخبار، ثمّ حكى حجّة ابن إدريس على المنع بأنّ شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من نصبه الإمام إجماعا، «۳» إلخ. ثمّ قال فى المختلف:

و الجواب بمنع الإجماع على خلاف صورة النزاع، و أيضا فإنّا نقول بموجبه؛ لأنّ الفقيه المأمون منصوب من قبل الإمام، «۴» إلخ.

و أنت إذا تأمّلت كلامه وجدته قادحا فى الإجماع المدّعى أوّلا، و على تقدير تسليمه لا يلتزم بسدّ باب فعلها حال الغيبة كما زعم ابن إدريس؛ لأنّ الفقيه منصوب من قبل الإمام على العموم. و بهذا يظهر أنّ ذكر الفقيه لم يقع لبيان الاشتراط و انحصار المشروعيّة فيه، و يؤيّده ما أشرنا إليه من اعترافه حينئذ بفقد الشرط، و لهذا رتّب عليه الحكم بعدم الوجوب، فكيف يجمع بين الكلامين باشتراط الفقيه الموجب للوجوب الذى هو منفىّ عنده بالإجماع الذى ادّعاه؟ هذا على تقدير حمل الفقيه على معناه الخاصّ و هو المجتهد.

و لو حمل على معناه العام المتبادر من معناه عرفا بل شرعا فى كثير من الموارد- كما بيّنوه فى باب الوقف و الوصيّة و غيرهما- انسدّ عنّا باب التكليف. نعم كلامه فى المختلف الواقع بطريق الردّ على ابن إدريس لا يحتمل إلّا معنى الفقيه الخاصّ ليكون نائبا عن الإمام، و يتحقّق به بطلان القول بعدم شرعيّتها حال الغيبة مطلقا. و أمّا كلام التذكرة و النهاية فلا يتعيّن لذلك؛ لعدم المقتضى له.

و أمّا الشهيد رحمه اللّه فإنّه قال فى الذكرى: إنّ شرط وجوبها سبعة: الأوّل: السلطان العادل و هو الإمام أو نائبه إجماعا- ثمّ اخذ فى ذكر شروط النائب إلى أن قال-: التاسع: إذن الإمام له كما

---

(۱) السرائر، ج ۱، ص ۳۰۳

(۲) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۲، المسألة ۱۴۷

(۳) السرائر، ج ۱، ص ۳۰۳: ... و أيضا فإن عندنا- بلا خلاف بين أصحابنا- أنّ من شرط انعقاد الجمعة الإمام، أو من نصبّه الإمام

للصلاة.

(۴) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۳، المسألة ۱۴۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۵۹

كان النبىّ صلّى اللّه عليه و آله يأذن لأئمّة الجمعات و أمير المؤمنين عليه السّلام [بعده «۱»] و عليه إطباق الإماميّة؛ هذا مع حضور الإمام عليه السّلام و أمّا مع غيبته كهذا الزمان ففى انعقادها قولان، أصحّهما- و به قال معظم الأصحاب- الجواز إذا أمكن الاجتماع و الخطبتان؛ و يعلّل بأمرين:

أحدهما: أنّ الإذن حاصل من الأئمّة الماضين عليهم السّلام، فهو كالإذن من إمام الوقت، و إليه أشار الشيخ فى الخلاف، و يؤيّده صحيح زرارة قال: حثّنا أبو عبد اللّه عليه السّلام على صلاة الجمعة حتّى ظننت أنّه يريد أن نأتيه، فقلت: نغدو عليك؟ قال: «لا، إنّما عنيت عندكم». و لأنّ الفقهاء حال الغيبة يباشرون ما هو أعظم من ذلك بالإذن كالحكم و الإفتاء، فهذا أولى.

و التعليل الثانى: أنّ الإذن إنّما يعتبر مع إمكانه، أمّا مع عدمه فيسقط اعتباره، و يبقى عموم القرآن و الأخبار خاليا عن المعارض.

- ثمّ نقل صحيحة عمر بن يزيد السالفة؛ و صحيحة منصور بن حازم: «يجمّع القوم يوم الجمعة إذا كانوا خمسة فما زاد. و الجمعة واجبة على كلّ أحد لا يعذر النّاس فيها إلّا خمسة، إلخ» ثمّ قال:- و التعليلان حسنان، و الاعتماد على الثانى «۲» انتهى.

و فى هذه العبارة دلالة واضحة على أنّ الإجماع المدّعى إنّما هو حالة الحضور، و أمّا حال الغيبة فالأكثر على عدم اعتباره.

و تعليله الأوّل يشتمل على أمرين:

أحدهما: أنّ الإذن حاصل لجميع المكلّفين من الائمّة الماضين كما تدلّ عليه الروايات التى أسلفناها، فهو كالإذن من إمام الوقت، و ليس المراد منه أنّ الإذن حاصل للفقيه، لوجهين:

أحدهما: أنّه جعله كقول الشيخ فى الخلاف، و استدلّ عليه بإطلاق خبر زرارة، كما حقّقناه سابقا. و عبارة الشيخ فى الخلاف دالّة على ما قلناه من أنّ الأئمّة عليهم السّلام أذنوا بمضمون تلك الأخبار للمؤمنين أن يجتمعوا و يصلّوا الجمعة كيف اتّفق مع الإمكان، كما ترشد إليه صحيحة منصور بن حازم السابقة و غيرها، و سننقل عبارة الخلاف فيما بعد إن شاء اللّه تعالى لنبيّن دلالتها على ذلك.

و الوجه الثانى أنّه عطف الإذن للفقيه على ما ذكره سابقا بقوله: «و لأنّ الفقهاء يباشرون» إلخ. و هو يقتضى المغايرة بين الأمرين.

و الأمر الثانى: أنّه على تقدير التنزّل و الاعتراف بعدم الإذن من الأئمّة لعامّة المؤمنين، فهو متحقّق للفقهاء بقوله عليه السّلام: «انظروا إلى رجل قد روى حديثنا- إلى قوله:- فإنّى قد جعلته عليكم حاكما». «۳» و لهذا يباشرون بهذا الإذن ما هو أعظم من الجمعة كالحكم بين الناس و إقامة

---

(۱) أضفناه من المصدر.

(۲) ذكرى الشيعة، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۳) الكافى، ج ۱، ص ۶۷، باب اختلاف الحديث، ح ۱۰، و ج ۷، ص ۴۱۲، باب كراهية الارتفاع إلى قضاة الجور، ح ۵؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۵۱۴، باب من إليه الحكم و ...، ح ۶ و ص ۳۰۱- ۳۰۲، ح ۸۴۵ باب الزيادات فى القضايا و الأحكام، ح ۵۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۶۰

الحدود و غيرها. و بهذين الأمرين يحصل الردّ على خصوص دعوى ابن إدريس المنع من فعلها؛ نظرا إلى فقد الشرط، «۱» بإثبات وجود الشرط على- تقدير تسليمه- بأحد الأمرين، الإذن للجميع و الإذن للفقهاء، فلا يتمّ القول بالمنع نظرا إلى فقد الشرط.

و تعليله الثانى دالّ على عدم اعتبار الإذن حينئذ، و أنّه إنّما يعتبر مع إمكانه- و هو حالة الحضور- نظرا إلى عموم الأدلّة و عدم وجود

ما يدلّ على الاشتراط مطلقا كما حقّقناه، و جعل اعتماده على هذا التعليل و اكتفى بإمكان الاجتماع و الخطبتين، و هو دالّ على ما اخترناه.

فهؤلاء المذكورون من علمائنا جملة من استند الشيخ علىّ رحمه اللّه إلى نقلهم الإجماع على اشتراط إذن الإمام فى شرعيّة صلاة الجمعة، الشامل لموضع النزاع و هو حال الغيبة، حتّى التجأ بسبب ذلك إلى اشتراط حضور الفقيه، و إلّا لم تشرع. «۲»

و أنت إذا اعتبرت كلامهم، وجدته بمعزل عن الدلالة على ذلك، بل لا دلالة له أصلا، و إنّما دلّ على حالة الحضور خاصّة، و أنّ حالة الغيبة موضع النزاع و محلّ الخلاف، و أنّ المرجّح عندهم عدم اشتراط الإذن، بل يكفى إمكان الاجتماع مع باقى الشرائط.

و عبارة الشهيد فى البيان «۳» قريبة من عبارته فى الذكرى «۴» فى الدلالة على أنّ الشرط إمكان اجتماع من تنعقد بهم الجمعة و الخطبتان «۵» من غير اعتبار الفقيه. و كلامه فى الدروس «۶» و اللمعة «۷» قريب من كلام العلّامة، حيث عبّر بالفقهاء. كما أنّ كلام العلّامة فى كثير من كتبه «۸» قريب من كلام المحقّق «۹» و الشهيد فى الذكرى و البيان، و قد عرفت أنّ التعبير بالفقهاء لا يدلّ على حصر الجواز فيه، بل و لا يلائم التعبير بفقد الشرط حينئذ.

---

(۱) السرائر، ج ۱، ص ۳۰۳، و قد تقدّمت عبارته قبل عدّة صفحات.

(۲) رسالة صلاة الجمعة ضمن رسائل المحقّق الكركى، ج ۱، ص ۱۵۸- ۱۵۹؛ جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۹

(۳) البيان، ص ۱۸۸- ۱۹۰

(۴) ذكرى الشيعة، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۵) فى جميع النسخ: و الخطبتين بدل و الخطبتان.

(۶) «الدروس الشرعيّة»، ج ۱، ص ۱۸۶

(۷) اللمعة الدمشقيّة، ص ۱۵: و لا ينعقد إلّا بإمام أو نائبه و لو فقيها مع امكان الاجتماع فى الغيبة و اجتماع خمسة.

(۸) اختار العلّامة فى مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۲، المسألة ۱۴۷، الجواز مطلقا؛ و قال فى تحرير الأحكام الشرعيّة ج ۱، ص ۴۳: فلو لم يكن الإمام ظاهرا و لا نائب له سقط الوجوب إجماعا، و هل يجوز الاجتماع حينئذ مع امكان الخطبة؟ قولان؛ و قال فى قواعد الأحكام، ج ۱، ص ۲۸۴: و هل يجوز فى حال الغيبة و التمكّن من الاجتماع بشرائط الجمعة؟ فيه قولان؛ و قد أفتى بالمنع فى منتهى المطلب كما يأتى فى ص ۶۰

(۹) المعتبر ج ۲، ص ۲۹۷؛ شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۸۸؛ المختصر النافع، ص ۶۰

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۶۱

و عبارة اللمعة تحمل معنى آخر، و هو قيام الفقيه مقام المنصوب على الخصوص فى الوجوب العينى، و هذا له وجه وجيه عند من يعتبر فى وجوبها إذن الإمام أو من نصبه كما علم من مذهب الأصحاب.

و ما عدا هاتين العبارتين من كلام من وقفت عليه من الأصحاب، بين مصرّح بعدم اشتراط الفقيه و أنّ الشرط مجرّد العدد المعتبر مع إمام يجوز الاقتداء به، و بين مطلق للحكم أو معمّم للمؤمنين بحيث يتناول موضع النزاع، و سنحكى كلام جماعة ممّن وقفنا على كلامهم من الأعيان، زيادة فى البيان، على وجه يبيّن أنّ دعوى الإجماع على اشتراط الفقيه حينئذ مجرّد حسبان، و أنّ هذه الدعوى لو قلبت لقام لمدّعيها البرهان. فممّن عمّم الحكم فى عبارته شيخنا المتقدّم المفيد محمّد بن النعمان، فإنّه قال فى كتاب الإشراف فى عامّة فرائض الإسلام: باب عدد ما يجب به الاجتماع فى صلاة الجمعة، عدد ذلك ثمانى عشرة خصلة:

الحرّيّة و البلوغ و التذكير و سلامة العقل و صحّة الجسم و السلامة من العمى و حضور المصر و الشهادة للنداء و تخلية السرب و وجود أربعة نفر بما تقدّم ذكره «۱» من هذه الصفات.

و وجود خامس يؤمّهم، له صفات يختصّ بها على الإيجاب: ظاهر الإيمان، و الطهارة فى المولد من السفاح، و السلامة من ثلاثة أدواء: البرص و الجذام و المعرّة بالحدود المشينة لمن أقيمت عليه فى الإسلام، و المعرفة بفقه الصلاة، و الإفصاح بالخطبة و القرآن، و إقامة فرض الصلاة فى وقتها من غير تقديم و لا تأخير عنه بحال، و الخطبة بما يصدق فيه من الكلام.

فإذا اجتمعت هذه الثمانى عشرة خصلة وجب الاجتماع فى الظهر يوم الجمعة على ذكرناه، و كان فرضها على النصف من فرض الظهر للحاضر فى سائر الأيّام. «۲» انتهى المقصود من عبارته.

و هو صريح فى أنّ المعتبر فى إمام جمعة هو المعتبر فى إمام الجماعة عنده على تسهيل فى الشرائط أيضا؛ فإنّه لم يعتبر فيه العدالة الظاهرة كما اعتبره المتأخّرون، «۳» بل اكتفى بظاهر الإيمان الكافى فى الحكم بالعدالة حيث لا ـ يظهر لها مخالف كما ذهب إليه جماعة من علمائنا المتقدّمين. «۴»

و دلّت أيضا على أنّ إذن الإمام ليس بشرط مطلقا، خلاف ما ادّعاه القوم المذكورون،

---

(۱) فى المصدر: بما يأتى ذكره بدل لما تقدّم ذكره.

(۲) الإشراف، ص ۲۴- ۲۵

(۳) كالمحقّق فى شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۸۷؛ و العلّامة فى نهاية الإحكام، ج ۲، ص ۱۴ و تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۲، المسألة ۳۸۴؛ و الشهيد فى البيان، ص ۱۹۰

(۴) قال العلامة فى مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۵۱۳، المسألة ۳۷۲: قال ابن الجنيد: كلّ المسلمين على العدالة، إلى أن يظهر منه ما يزيلها، و هو يشعر بجواز إمامة المجهول حاله إذا علم إسلامه.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۶۲

و أكّد ذلك بقوله «فإذا اجتمعت هذه الثمانى عشرة خصلة وجب الاجتماع فى يوم الجمعة، إلخ».

و ظاهره أيضا كون الوجوب متعيّنا مطلقا، لأنّ ذلك هو ظاهر إطلاق الوجوب، و لأنّه هو المراد فى بعض الأحوال و هو حضور الإمام أو من نصبه إجماعا.

و المفيد رحمه اللّه لم يفرّق فى كلامه بين الأزمان مطلقا، بل جعل الشرط متّحدا فيها. فاستعماله فى الأمرين بغير قرينة، و إثبات الفرق بين الأزمان مع إطلاق لفظه غير سديد.

ثمّ عقّب ذلك بقوله فى الكتاب المذكور: باب عدد من يجتمع فى الجمعة: و عددهم خمسة نفر فى عدد الإمام و الشاهدين و المشهود عليه و المتولّى لإقامة الحدود. «۱»

فدلّ كلامه هنا على أنّ الإمام ليس بشرط، و أنّ المعتبر حضور قوم بعدد المذكورين لا عينهم.

و قريب من كلامه رحمه اللّه عبارة شيخه الصدوق أبى جعفر محمّد بن بابويه رضوان اللّه عليه؛ فإنّه قال فى كتابه المقنع فى باب صلاة الجمعة: و إن صلّيت الظهر مع الإمام بخطبة صلّيت ركعتين، و إن صلّيت بغير خطبة صلّيتها أربعا. «۲» و قد فرض اللّه من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة، منها صلاة واحدة فرضها اللّه فى جماعة و هى جماعة و هى الجمعة، و وضعها عن تسعة: عن الصغير و الكبير و المجنون و المسافر و العبد و المرأة و المريض و الأعمى و من كان على رأس فرسخين ... و من صلّاها وحده فليصلّها أربعا كصلاة الظهر فى سائر الأيّام. «۳» انتهى المقصود من عبارته.

و دلالتها على المراد واضحة من وجوه:

منها: قوله «و إن صلّيت الظهر مع الإمام، إلخ». فإنّ المراد بالإمام- حيث يطلق فى مقام الاقتداء- من يقتدى به فى الصلاة، أعمّ من كونه السلطان العادل و غيره.

و هـذه العبارة خلاصة قول الصادق علیه السّلام فی موثّقة سـماعة حیث سأله عن الصـلاة یوم الجمعة، فقال: «أمّا مع الإمام فرکعتان، و أمّا من صلّی وحده فهی أربع رکعات بمنزلة الظهر» «۴»، یعنی إذا کـان إمام یخطب، فإذا لم یکن إمام یخطب فهی أربع رکعات و إن صلّوا جماعة. هذا آخر الحدیث. «۵»

---

(۱) رسالة الإشراف، ص ۲۵ (المطبوع فی سلسلة مؤلفات الشیخ المفید، ج ۹)

(۲) إلی هنا تنتهی عبارة المقنع، ص ۱۴۷، و ما بعدها عبارة الصدوق رحمه اللّه فی الهدایة، ص ۱۴۴- ۱۴۵.

(۳) الهدایة، ص ۱۴۴- ۱۴۵

(۴) تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶۶۵، باب العمل فی لیلة الجمعة و یومها، ح ۴۷، لفظ الحدیث فی المصدر هکذا: إنّما صلاة الجمعة مع الإمام رکعتان، فمن صلّی من غیر إمام وحده فهی أربع رکعات بمنزلة الظهر.

(۵) هکذا فی جمیع النسخ التی بأیدینا.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۶۳

و المصـنّف رحمه اللّه طریقته فی هـذا الکتـاب أن یـذکر متون الأحادیث مجرّدة عن الأسانیـد لا یغیّرها غالبا، و أیضا فلا یمکن حمله علی السلطان من وجه آخر، و هو أنّه لیس بشرط بإجماع المسلمین؛ فإنّ الشرط عند القائل به هو أو و من نصبه، و لا شکّ أنّ منصوبه غیره.

و منها: قوله: «تسـقط عن تسعة» و عدّهم، و هو مدلول روایة زرارة السابقة الدالّة علی المطلوب، فإنّ مفهومها عدم سقوطها عن غیرهم فیتناول موضع النزاع.

و منها: قوله: «و من صـلّاها وحـده فلیصـلّها أربعا»، و هـذا عدیل قوله سابقا: «و إن صـلّیت الظهر مع الإمام» و مقتضاه أنّ من صـلّاها فی جماعة مطلقا یصلّیها اثنتین کما تقدّم، و لا تعرّض لجمیع العبارة باشتراط السلطان العادل و لا ما فی معناه مطلقا.

و قال الشیخ أبو الصلاح التقیّ بن نجم الحلبی فی کتابه الکافی:

لا تنعقد الجمعة إلّا بإمام الملّة أو من تتکامل له صفات إمام الجماعة عند تعذّر الأمرین. «۱»

هذه عبارته، و هی صریحة واضحة الدلالة علی الاکتفاء عند تعذّر إذن الإمام بصلاة العدد المعتبر مع إمام یجوز الاقتداء به فی الیومیّة، و لیس فی عبـارات الأصـحاب أجلی من هـذه و لاـ أدلّ علی المطلوب، و لم ینقـل فی ذلـک خلافا، و مع ذلک فترتیبه الإمام الصالح للجماعة علی تعذّر الإمام و منصوبه لیس شرطا زائدا عنده علی صلاة الجماعة؛ لأنّه قال فی الکتاب المذکور فی باب الجماعة:

و أولی الناس بها إمام الملّة أو من ینصبه، فإن تعذّر الأمران لم تنعقد إلّا بإمام عدل، «۲» إلخ.

فقـد ظهر لک أنّ حکم الجماعة عنده فی الصـلاتین علی حدّ سواء، و مع ذلک فالوجوب عنده عینیّ مطلقا علی ما صـرّح به فی کتابه بعد ذلک، فإنّه قال:

و إذا تکاملت هذه الشـروط انعقدت جمعة، و انتقل فرض الظهر من أربع رکعات إلی رکعتین بعد الخطبة، و تعیّن فرض الحضور علی کلّ رجل بالغ حرّ سـلیم مخلّی السـرب حاضـر، بینه و بینها فرسـخان فما دونهما، و یسـقط فرضـها عمّن عـداه، فإن حضـرها تعیّن علیه فرض الدخول فیها «۳» جمعة. «۴»

فقـد عبّر بتعیّن الحضور فی الموضـعین الـدالّ علی الوجوب المضـیّق، من غیر فرق بین حالـة حضور الإمـام و عـدمه، کما لم یفرّق فی الاجتزاء بالإمام الصالـح للجماعـة عنـد عـدم حضور الإمام و نائبه بین حضور الفقیه و غیره، و بهـذا یظهر خلاف ما ادّعی من الإجماع علی الأمرین مضافا إلی تأیّده بالأدلّة الواضحة علیه کما قد عرفته.

---

(۱) الکافی فی الفقه، ص ۱۵۱

(۲) الکافی فی الفقه، ص ۱۴۳

(۳) فی المصدر: المدخول فیها.

(۴) الکافی فی الفقه، ص ۱۵۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۶۴

و من غریب ما اتّفق هنا نقل الشهید رحمه اللّه فی البیان عن أبی الصلاح القول بعدم شرعیّتها حال الغیبهٔ، «۱» کقول سلّار «۲» و ابن إدریس، «۳» مع تصریح أبی الصلاح بما ذکرناه و قطعه بالوجوب مطلقا و جعله عینیّا. و الظاهر أن ذکره اتّفق سهوا و إلّا فقد نقل هو فی شرح الإرشاد عن أبی الصلاح القول بالاستحباب مع جملهٔ القائلین به. «۴» و کذا نقله عنه العلّامهٔ فی المختلف «۵» مبتدئا به حاکیا عبارته التی حکیناها أولا. و مع ذلک فنقل الشهید فی الشرح المذکور عن أبی الصلاح القول بالاستحباب لیس بصحیح أیضا؛ لما عرفته من تصریحه بالوجوب العینی.

و قال القاضی أبو الفتح محمّد بن علی الکراجکی «۶» رحمه اللّه فی کتابه المسمّی ب تهذیب المسترشدین- بعد أن ذکر جملهٔ من أحکام الجمعهٔ و أنّ العدد المعتبر فیها خمسهٔ- ما هذا لفظه: و إذا حضرت العدّهٔ التی یصحّ أن تنعقد بحضورها الجماعهٔ یوم الجمعهٔ، و کان إمامهم مرضیّا متمکّنا من إقامهٔ الصلاهٔ فی وقتها و إیراد الخطبهٔ علی وجهها، و کانوا حاضرین آمنین ذکورا بالغین کاملین العقول أصحّاء، وجبت علیهم فریضهٔ الجمعهٔ جماعهٔ، و کان علی الإمام أن یخطب بهم خطبتین و یصلّی بهم بعدهما رکعتین، الخ «۷» و هذه أیضا من العبارات الصریحهٔ فی الاکتفاء للجمعهٔ بإمام مرضیّ للجماعهٔ، و هی فی عمومها لحالهٔ حضور الإمام و غیبته کعبارهٔ الشیخ المفید، و دلالتها علی الوجوب المتعیّن أیضا أظهر.

و أمّا عبارهٔ التقیّ فدلالتها کذلک و أزید، غیر أنّها مقیّدهٔ بتعذّر الإمام و من نصبه کالجماعهٔ عنده کما قد عرفته.

و قال الشیخ رحمه اللّه فی المبسوط بعد أن ذکر فی أوّل الباب اشتراطها بالسلطان العادل أو من

جعفریان، رسول، دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، در یک جلد، قم - ایران، اول، ه ق دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه؛ ص: ۱۶۴

---

(۱) البیان، ص ۱۸۸

(۲) المراسم، ص ۷۷

(۳) السرائر، ج ۱، ص ۳۰۳

(۴) غایهٔ المراد، ج ۱، ص ۱۶۴

(۵) مختلف الشیعهٔ، ج ۲، ص ۲۵۰- ۲۵۱، المسألهٔ ۱۴۷

(۶) هو العالم الثقهٔ فقیه الأصحاب و من کبار أصحاب السیّد المرتضی علم الهدی رحمهما الله، توفّی سنهٔ ۴۴۹، انظر ترجمته و بعض مصادر ترجمته فی النابس، ص ۱۷۷- ۱۷۹

(۷) الظاهر أنّ تهذیب المسترشدین فقد و لم یصل إلینا، قال الطهرانی فی الذریعهٔ، ج ۴، ص ۵۰۳- ۵۰۴: التهذیب فی ذکر العبادات الشرعیهٔ بتقسیم یقرب فهمه و یسهل حفظه، کثیر الفوائد، فی سبعین ورقهٔ للعلامهٔ الکراجکی الشیخ أبی الفتح محمد بن علی بن عثمان المتوفّی ۴۴۹، و هو جزء واحد متّصل بکتابه التلقین لأولاد المؤمنین ذکره مؤلّف فهرس تصانیفه المنقول بعینه فی خاتمهٔ المستدرک فی ص ۴۹۷، و یقال له: تهذیب المسترشدین أیضا. أقول: مؤلّف فهرس تصانیفه کان من معاصریه، کما فی خاتمهٔ

مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۹۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۶۵

يأمره «۱»: و لا بأس أن يجتمع المؤمنون فى زمان التقيّة بحيث لا ضرر عليهم فيصلّون [جمعة] «۲» بخطبتين، فإن لم يتمكّنوا من الخطبة صلّوا جماعة ظهرا أربع ركعات. «۳»

و هذه العبارة أيضا دالّة بعمومها على المطلوب و مرشدة إلى ما أسلفناه من أنّ شرطيّة السلطان العادل فى كلامه و كلام غيره مختصّة بحال حضوره، و هى كعبارة المتأخّرين الذين عبّروا عن حكمها حينئذ الجواز، حيث أرادوا به معناه الأعم، و لكن تزيد عن المتأخّرين أنّه لا- يجب حمل نفى البأس فى كلامه على الوجوب التخييرى، كما ذكره بعض المتأخّرين، «۴» بناء على ما صرّحوا به من مذهبهم فى ذلك.

و أمّا الشيخ فلمّا لم يصرّح به و لم يكن فى نفى البأس زيادة على نفى التحريم كان دالّا على الجواز بالمعنى الأعمّ كما قرّرنا سابقا ردّا على سلّار، حيث منع من فعلها حينئذ، و ذلك لا ينافى القول بوجوبها على أىّ وجه اتّفق. و لمّا كان مستنده على نفى البأس الأخبار السابقة- كما أشار إليه- لم يبعد إرادته منه الوجوب المتعيّن لدلالة الأدلّة عليه، فيكون كقول غيره من المتقدّمين و المعاصرين له، بل كقوله فى الخلاف، فإنّه ظاهر فى الوجوب المتعيّن أيضا كما ستعرفه. و حينئذ فحمل المتأخّرين «۵» له على الجواز بمعنى الوجوب التخييرى ليوافق مذهبهم، و يجعل من جملة عمل الطائفة، غير سديد، بل عكسه أولى.

و قريب من عبارته فى المبسوط «۶» عبارته فى النهاية؛ فإنّه قال فيها: الاجتماع فى صلاة الجمعة فريضة إذا حصلت شرائطه، و من شرائطه أن يكون هناك إمام عادل أو من نصبه الإمام للصلاة بالناس. «۷»

ثمّ قال فى آخر الباب: و لا بأس أن يجتمع المؤمنون فى زمان التقيّة بحيث لا ضرر عليهم فيصلّوا جمعة، لكنهم يصلّون أربع ركعات «۸»، إلخ.

فاشتراطه فى أوّل الباب حضور الإمام أو نائبه مختصّ بحال حضوره، كما يرشد إليه آخر كلامه حيث جوّز صلاة الجمعة لعامّة المؤمنين إذا تمكّنوا منها حال الغيبة.

و يظهر من كلامه أيضا أنّ نفى البأس يراد منه الوجوب حيث قال «فإن لم يتمكّنوا من

---

(۱) المبسوط، ج ۱، ص ۱۴۳

(۲) إضافة من المصدر.

(۳) المبسوط، ج ۱، ص ۱۵۱

(۴) الظاهر أنّ المراد الشهيد و المحقّق الكركى، انظر ذكرى الشيعة، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵؛ جامع المقاصد، ص ۱۲، ص ۳۷۸- ۳۷۹؛ رسالة صلاة الجمعة ضمن رسائل المحقّق الكركى، ج ۱، ص ۱۴۷

(۵) الظاهر أنّ المراد الشهيد و المحقّق الكركى، كما سبق آنفا.

(۶) سبق تخريجه قبيل هذا.

(۷) النهاية، ص ۱۰۳

(۸) النهاية، ص ۱۰۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۶۶

الخطبة جاز لهم أن يصلّوا جماعة» إلخ؛ فإنّ تعليق جواز الظهر على عدم تمكّنهم من الخطبة يؤذن بعدم جوازها لو تمكّنوا منها. و نفى البأس لا ينافيه لما ذكرناه سابقا، و إنّما عبّر بذلك بناء على الغالب من عدم تمكّن المؤمنين من إقامة الجمعة بأنفسهم بإمام منهم كما

قرّرناه سابقا.

و أمّا عبارة الشيخ فى الخلاف فقريبة من عبارته فى المبسوط و النهاية مع زيادة تصريح بالوجوب حينئذ؛ فإنّه قال- بعد أن اشترط إذن الإمام أو من نصبه- فإنّ قيل: أ ليس رويتم فيما مضى من كتبكم أنّه يجوز لأهل القرايا و السواد و المؤمنين إذا اجتمع «۱» العدد الذى تنعقد بهم أن يصلّوا الجمعة؟ قلنا: ذلك مأذون فيه مرغّب فيه، فجرى مجرى أن ينصب الإمام من يصلّى بهم. «۲» انتهى.

و فى هذه العبارة زيادة تصريح عن العبارتين السابقتين بقيام الإذن العامّ للمكلّفين مقام الإذن الخاصّ الموجب لوجوب الصّلاة عينا، و إنّما جعل ذلك جاريا مجرى إذن الإمام؛ نظرا إلى إذنهم عليهم السّلام فى الأخبار السالفة للمؤمنين فى إقامة هذه الصلاة فيكون كنصب إمام خاصّ. و إلى هذه العبارة المحكيّة فى الخلاف و ما دلّت عليه، أشار الشهيد فى الذكرى فى تعليله الأوّل الذى حكيناه عنه، و بيّنّا أنّه اشتمل على تعليلين هذا أحدهما، و جعل مأخذه إشارة الشيخ فى الخلاف.

و من العجيب هنا نقل الشيخ فخر الدين رحمه اللّه فى شرحه عن الشيخ فى الخلاف القول بالمنع منها كقول سلّار، و اقتصاره فى نقل قوله بالجواز على النهاية، «۳» مع تصريحه فى الخلاف بما ذكرناه من الجواز مبالغا فيه مدّعيا الإذن من الأئمة عليهم السّلام كنصبهم إماما خاصّا لها الموجب للوجوب المتعيّن. و كذلك صرّح به فى المبسوط؛ «۴» إلّا أنّ تركه أسهل من نسبة الخلاف إلى الخلاف.

و عبارة الشيخ يحيى بن سعيد فى الجامع مثل عبارة الشيخ أبى جعفر فى كتبه بنفى البأس عن اجتماع المؤمنين حيث يمكنهم الخطبة، «۵» و قد عرفت مؤدّاه.

و أمّا عبارة المتأخّرين- كالمحقّق أبى القاسم رحمه اللّه فى كتبه «۶»، و العلّامة فى غير الكتابين السابقين، و سائر المتأخّرين- فهى ظاهرة المراد و متقاربة الدّلالة على الجواز أيضا أو

---

(۱) فى النسخ: اجتمعوا، ما أثبتناه موافق للمصدر.

(۲) الخلاف، ج ۱، ص ۶۲۶، المسألة ۳۹۷

(۳) إيضاح الفوائد، ج ۱، ص ۱۱۹

(۴) سبق تخريجه فى ص ۶۵، التعليقة ۳

(۵) الجامع للشرائع، ص ۹۷

(۶) المعتبر، ج ۲، ص ۲۹۷؛ شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۸۸؛ المختصر النافع، ص ۶۰

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۶۷

الاستحباب مع إمكان الاجتماع و الخطبتين من غير اشتراط أمر آخر، و لا وجه لنقلها هنا لاشتهارها و وجود كتبها فى أيدى الناس، فاقتصرنا على نقل ما يقلّ وجوده. فكيف يتوجّه بعد ذلك دعوى مدّعى الإجماع على اشتراط الفقيه مطلقا أو إذن الإمام مطلقا؟ و الحال أنّ الخلاف لم يتحقّق، فهل هذا إلّا مجازفة لا تليق بهذا المقام الجليل و الشريعة المطهّرة؟! و ليس حينئذ لمتعنّت أن يقول: هذه العبارات مطلقة فى تعيين الإمام الّذى يصلّى بهم الجمعة، فيمكن حمله على المقيّد و هو المأذون له عموما من الإمام و هو الفقيه؛ لأنّ ذلك إنّما يتمّ حيث يدلّ دليل على اشتراط إذنه فى هذه الحالة، و هو منتف على ما حقّقناه، فإنّه من غير الإجماع مفقود، و منه على تقدير تسليمه متخلّف؛ لأنّهم لم يدّعوه إلّا على حالة الحضور و إمكان إذنه. و مع ذلك فقد سمعت تصريح كثير بعدم اعتباره مع تعذّره صريحا و آخرين مطلقا، كما أوضحناه.

و قد تلخّص من ذلك أنّ القائل باشتراط حضور الفقيه حال الغيبة، إمّا قليل جدّا بالعناية التامّة أو معدوم؛ فإنّ كلّا من المعبّرين المذكورين بالفقهاء و نحوهم قد صرّح بخلاف ذلك فى باقى كتبه، فيكونان قائلين بما يوافق الباقين، لو تنزّلنا و قلنا بدلالة عبارتهما المذكورة على الاشتراط، مع أنّك قد عرفت بعد دلالتها عليه، بل عدمه إلّا بالمفهوم الضعيف، مع اعترافهما و غيرهما فى هذه الحالة

بفقد شرط الوجوب الذى هو حضور الإمام أو من نصبه، و لولاه لحكموا بالوجوب المعيّن كما قرّروه فى جواب العامّة الموجبين لها حينئذ على ما عرفت من كلام التذكرة فى جوابه للمخالفين، فكيف يجتمع مع هذا اشتراط حضور الفقيه؛ لأنّه إن كان منصوبا و من الإمام على وجه يتأدّى به هذا الشرط فاللازم القول بالوجوب المتعيّن؛ لوجود الشرط الذى هو مناط الوجوب، و قد جعل فقده حجّة على المخالف؛ و إنّ لم يحصل به الشرط- نظرا إلى أنّ المعتبر منصوب الإمام على الخصوص- لم يكن حضوره معتبرا فى الجواز فضلا عن الوجوب، بل إمّا أن ينظروا إلى عموم الأوامر- كما اعترفوا به- و يحكموا بالجواز بل الوجوب، و إمّا أن يحكموا بسقوطها رأسا؛ نظرا إلى فقد الشرط، فالقول الوسط- مع الاعتراف بفقد الشرط الدالّ على أنّ الفقيه غير كاف فيه- لا وجه له حينئذ أصلا و رأسا كما لا يخفى.

فحينئذ لو قيل بإسقاط هذا القول؛ لما ذكرناه، و ردّ المسألة إلى قولين- الوجوب خاصّة كما هو المشهور، أو عدم الشرعيّة كما هو النادر- كان أوفق بكلامهم و استدلالهم. و مع ذلك قد عرفت أن عبارة هذين الشيخين ليست صريحة فيه، بل استبطان دليلها مناف له، فلا ينبغى أن يجعل لهما فى ذلك قول يخالف دليلهما، بل يخالف ما عليه الأصحاب بمجرّد الاحتمال.

و على هذا فلو قلب الدليل و قيل: إنّ عدم اشتراط حضور الفقيه فى جواز الجمعة حال الغيبة إجماعى، لكانت هذه الدعوى فى غاية المتانة و نهاية الاستقامة، و لا يضرّها أيضا

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۶۸

تصريح الفاضل الشيخ على رحمه اللّه بالاشتراط؛ لأنّه إنما استند فى القول إلى الإجماع الذى فهمه، و إلّا فإنّه لم يذكر عليه دليلا معتبرا غيره، و قد ظهر لك أنّ الأمر على خلاف هذه الدعوى. و خبر محمّد بن مسلم الذى استدلّ به أيضا على اشتراط الإمام لا ينساق هنا؛ لما قرّرناه.

و بقى من استدلاله أنّ الاجتماع مظنّة النزاع الذى لا يندفع إلّا بالإمام العادل أو من نصبه، و هذا بالإعراض عنه حقيق، بل ينبغى رفعه من البين و ستره؛ فإنّ اجتماع المسلمين على طاعة من طاعات اللّه تعالى لو توقّف على حضور الإمام العادل و ما فى معناه لما قام للإسلام نظام، و لا ارتفع له مقام. أين أنت على ما ترتّب من الاجتماع فى سائر الصلوات و حضور الخلق بعرفات غيرها من القربات؟! و بها يشرّف مقامهم و يضاعف ثوابهم و لم يختلّ نظامهم. بل وجدنا الخلل حال وجوده و حضوره أكثر و الاختلاف أزيد، كما لا يخفى على من وقف على سيرة أمير المؤمنين عليه السّلام فى زمن خلافته و حاله مع الناس أجمعين، و حال غيره من أئمّة الضلال انتظام الأمر و قلّة الخلاف و الشقاق فى زمانهم.

و بالجملة، فالحكمة الباعثة على الإمام أمر آخر وراء مجرّد الاجتماع فى حال الصلوات و غيرها من الطاعات.

و اعلم أنّه قد ظهر من كلام بعض المتأخّرين أنّ الوجوب العينى منتف عن هذه الصلاة حال الغيبة، و إنّما يبقى الجواز بالمعنى الأعمّ، و المراد منه استحبابها بمعنى كونها أفضل الفردين الواجبين تخييرا- أعنى الجمعة و الظهر- لا أنّه ينوى الاستحباب؛ لأنّ ذلك منتف عنها على كلّ حال بإجماع المسلمين، بل إمّا أن تجتمع شرائطها فتجب، أو تنتفى فتسقط. «۱»

و قد عرفت أيضا أنّ هذا الحكم- و هو وجوبها تخييرا و إن كان أفضل الفردين- لا دليل عليه إلّا ما ادّعوه من الإجماع، و لم يدّعه منهم صريحا سوى ما ظهر من عبارة التذكرة. «۲»

و دونها فى الدلالة عبارة الشهيد فى الذكرى، فإنّه قال فيها:

إذا عرفت ذلك فقد قال الفاضلان: يسقط وجوب الجمعة حال الغيبة و لم يسقط الاستحباب، و ظاهرهما أنّه لو أتى بها كانت واجبة مجزئة عن الظهر، فالاستحباب «۳» إنّما هو فى الاجتماع، أو بمعنى أنّه أفضل الفردين الواجبين على التخيير. و ربما يقال بالوجوب المضيّق حال الغيبة؛ لأنّ قضيّة التعليلين ذلك، فما الذى اقتضى سقوط الوجوب؟ إلّا أنّ عمل

(۱) انظر ذكرى الشيعة، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵؛ جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۸- ۳۷۹؛ رسالة صلاة الجمعة ضمن رسائل المحقّق الكركى، ج ۱، ص ۱۴۷

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷، المسألة ۳۸۹: و هل للفقهاء المؤمنين حال الغيبة ... صلاة الجمعة؟ أطبق علماؤنا على عدم الوجوب ... و اختلفوا فى استحباب إقامة الجمعة، فالمشهور ذلك.

(۳) فى جميع النسخ: «و الاستحباب»، و ما أثبتناه من المصدر.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۶۹

الطائفة على عدم الوجوب العينى فى سائر الأعصار و الأمصار، و نقل الفاضل فيه الإجماع. «۱»

انتهى.

و فى هذه العبارة- مع ما اشتملت عليه من المبالغة- إشعار بعدم ظهور الإجماع عنده، و من ثمّ نسبه إلى الفاضل. و قد عرفت- ممّا حكيناه من عبارات من تقدّم- ما يقدح فى الإجماع و عمل الطائفة معا، و لعلّه أشار بقوله: «و ربما يقال بالوجوب المضيّق» إلى ذلك. و الظاهر أنّ عمل الطائفة الذى أشار اليه لا- يتمّ إلّا فى المتأخّرين منهم أو من بعضهم لا من الطائفة مطلقا، لما سمعت من كلام المتقدّمين الذين هم عمدة فقهاء الطائفة. و ما اقتصرت على من ذكرت لخصوصيّة قولهم فى ذلك، بل لعدم وقوفى على مصنّفاتهم، و لا- على باقى مصنّفات من ذكرت. و فى وجود ما نقلته فيما حضرنى من ذلك دليل بيّن على أنّ ذلك من الأحكام المقرّرة عندهم المفروغ منها؛ لأنّ أحدا منهم لم ينقل فى ذلك خلافا، فكيف يتمّ للمتأخّرين الحكم بخلافه؟

و لا يخفى عليك أنّ مجرّد عمل الطائفة على هذا الوجه لا يكون حجّة و لا قريبا منهم، خصوصا مع دلالة الأدلّة القاطعة من الكتاب و السنّة على خلاف ذلك، فكيف مع انحصار القول فى قليل منهم! و القدح فى ذلك بمعلوميّة نسب المخالف مشترك الإلزام و إن لم يكن فى جانب أرجح؛ لما عرفت من أنّ القائل بالوجوب العينى أكثر من القائل بالتخييرى مع اشتراكهما فى الوصف، و سيأتى ما يدلّك على فساد هذه القاعدة مطلقا. و فى هذا القدر كفاية فى تحرير هذا القول. و اللّه الموفّق.

الكلام على القول الثالث و هو القول بعدم شرعيّتها حال الغيبة مطلقا

قد عرفت فيما أسلفناه أنّ القائل بهذا القول شاذّ بالنسبة إلى جملة أصحابنا بل جملة المسلمين، و أنّه منحصر فى قائلين و هما سلّار و ابن إدريس، و أمّا غيرهما فإن مال إليه فى كتاب فقد خالفه فى غيره، كالمرتضى على ظاهر ما عرفت من كلامه، و العلّامة حيث مال إليه فى المنتهى، «۲» و فى كتاب الأمر بالمعروف من التحرير، «۳» و الشهيد حيث قال فى الذكرى: «إنّ هذا القول متوجّه و إلّا لزم الوجوب العينى». «۴» و مثل هذا لا يعدّ قولا خصوصا بعد الرجوع عنه فى كتاب آخر متأخّر عنه. و أمّا نقل القول به عن الشيخ رحمه اللّه فى الخلاف فقد عرفت أنّه ليس

---

(۱) ذكرى الشيعة، ج ۴، ص ۱۰۵

(۲) منتهى المطلب، ج ۱، ص ۳۳۶

(۳) تحرير الأحكام الشرعيّة، ج ۱، ص ۱۵۸

(۴) ذكرى الشيعة، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۷۰

بصحيح، و كذا نقله عن أبى الصلاح، و قد حقّقناه سابقا.

و جملة ما احتجّ به القائلون بهذا القول من ثلاثة أوجه- كالقول السابق-:

الأوّل: أنّ شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من نصبه لذلك إجماعا كما مرّ، و فى حال الغيبة الشرط منتف فينتفى الانعقاد؛ لامتناع ثبوت الشرط مع انتفاء المشروط.

الثانى: أنّ الظهر ثابتة فى الذمّة بيقين، فلا يبرأ المكلّف إلّا بفعلها.

الثالث: أنّه يلزم من عدم القول به الوجوب العينى؛ لإفضاء الأدلّة إليه، و المسوّغون لها لا يقولون به، كما أشار إليه فى الذكرى.

و الجواب عن الشبهة الأولى: بمنع الإجماع على خلاف صورة النزاع، و قد عرفت سنده.

و على تقدير تسليمه لا يلزم منه تحريم فعلها حال الغيبة مطلقا كما زعمه هذا القائل، فإن الفقهاء نوّاب الإمام عليه السّلام على العموم بقول الصادق عليه السّلام:

انظروا إلى رجل قد روى حديثنا و عرف أحكامنا فارضوا به حاكما؛ فإنّى قد جعلته عليكم حاكما، الحديث، و غيره ممّا فى معناه. و جعله حاكما من قبله على العموم الشامل للمناصب الجليلة التى هى وظيفة الإمام كالقضاء و إقامة الحدود و غيرها تدخل فيه الصلاة المذكورة بطريق أولى؛ لأنّ شرطيّتها به أضعف، و من ثمّ اختلف فيها بخلاف هذه المناصب؛ فإنّها متوقّفة على إذنه قطعا.

لا يقال: مدلول الإذن هو الحكم بين الناس، و لأنّه هو موضع سؤال السائل و الصلاة خارجة.

لأنّا نقول: موضع الدّلالة كونه منصوبا من قبلهم عليهم السّلام مطلقا، فيدخل فيه موضع النزاع. و إن حصل شكّ فى الإطلاق فالطريق ما بيّناه من أنّ ما تناوله النصّ أقوى من الصلاة، و لا يقدح فيه كونه فى زمن الصادق عليه السّلام؛ لأنّ حكمهم و أوامرهم عليهم السّلام شاملة لجميع الأزمان، و هو موضع نصّ و وفاق. «۱» و كذا لا يقدح كون الخطاب لأهل ذلك العصر؛ لأنّ حكمهم- كحكم النبىّ صلّى اللّه عليه و آله- على الواحد حكم على الجماعة كما دلّت عليه الأخبار. «۲»

و مع هذا كلّه فعمدة الأمر عندى على منع الإجماع المذكور على وجه يوجب مدّعاهم.

أمّا أوّلا: فلأنّه على تقديره إنّما وقع على حالة الحضور كما حقّقناه لا على حالة الغيبة، فإنّه موضع النزاع أو الوفاق على عدمه، فكيف يساق إليه الإجماع المتنازع.

و أمّا ثانيا: فلمنع تحقّقه على زمن الحضور أيضا؛ لوجود القادح فيه حتّى من يدّعيه كما اتّفق للعلّامة فى المختلف، فقد حكينا القدح فيه عنه مع دعواه له فى غيره، و لظهور المخالف

---

(۱) انظر بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۶۰- ۲۶۱، باب التوقّف عند الشبهات و الاحتياط فى الدين، ح ۱۲- ۱۳، ۱۷ و ج ۱۱، ص ۵۶، باب معنى النبوّة و علّة بعثة الأنبياء و ...، ح ۵۵ و ج ۲۵، ص ۳۳۲، باب نفى الغلوّ فى النبىّ و الأئمّة ...، ح ۹

(۲) انظر الكافى، ج ۱، ص ۵۳، باب رواية الكتب و الحديث و ...، ح ۱۴، و انظر ايضا ما ذكرنا فى التعليقة السابقة.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۷۱

كما علم من عبارة المتقدّمين.

و أمّا ثالثا: فلمنع تحقّقه على وجه يصلح للدلالة على تقدير عدم ظهور المخالف؛ فإنّ الإجماع عند الأصحاب إنّما هو حجّة بواسطة دخول قول المعصوم عليه السّلام فى جملة أقوال القائلين، و العبرة عندهم إنّما هى بقوله دون قولهم، و قد اعترفوا بأنّ قولهم: إنّ الإجماع حجّة إنّما هو مشى مع المخالف، حيث إنّه كلام حقّ فى نفسه و إن كانت حيثيّة الحجيّة مختلفة عندنا و عندهم، على ما هو محقّق فى محلّه. «۱» و إذا كان الأمر كذلك فلا بدّ من العلم بدخول قول المعصوم فى جملة أقوالهم حتى تتحقّق حجّيّة قولهم، و من أين لهم هذا العلم فى مثل هذه المواضع مع عدم وقوفهم على خبره عليه السّلام فضلا عن قوله؟

و أمّا ما اشتهر بينهم- من أنّه متى لم يعلم فى المسألة مخالف أو علم مع معرفة أصل المخالف و نسبه يتحقّق الإجماع و يكون حجّة، و يجعل قول الإمام عليه السّلام فى الجانب الذى لا ينحصر، و نحو ذلك مما بيّنوه و اعتمدوه- فهو قول مجانب للتحقيق جدّا ضعيف

المأخذ.

و من أين يعلم أنّ قوله عليه السّلام و هو بهذه الحالة من جملة أقوال هذه الجماعة المخصوصة دون غيرهم من المسلمين خصوصا فى هذه المسألة؟ فإنّ قوله بالجانب الآخر أشبه و به أولى؛ لموافقته لقول اللّه تعالى و رسوله و الأئمّة عليهم السّلام على ما قد عرفت. ثمّ متى بلغ قول أهل الاستدلال من أصحابنا فى عصر من الأعصار السابقة حدّا لا ينحصر و لا يعلم به بلد القائل و لا نسبه؟ و هم فى جميع الأزمان محصورون مضبوطون بالاشتهار و الكتابة و التحرير لأحوالهم على وجه لا يتخالج معه شكّ، و لا تقع معه شبهة، و مجرّد احتمال وجود واحد منهم مجهول الحال مغمور فى جملة الناس مع بعده مشترك من الجانبين، فإنّ هذا إن أثر كان احتمال وجوده مع كلّ قائل ممكنا، و مثل هذا لا يلتفت إليه أصلا و رأسا.

و قد قال المحقّق فى المعتبر- و نعم ما قال-:

الإجماع حجّة بانضمام المعصوم عليه السّلام فلو خلا المائة من فقهائنا عن قوله لما كان حجّة ...

فلا تغترّ بمن يتحكّم فيدّعى الإجماع باتّفاق الخمسة و العشرة من الأصحاب مع جهالة قول الباقين، إلّا مع العلم القطعى بدخول الإمام فى الجملة «۲». انتهى.

و من أين يحصل العلم القطعى بموافقة قوله عليه السّلام لأقوال الأصحاب مع هذا الانقطاع المحض و المفارقة الكلّيّة و الجهل بما يقوله على الإطلاق من مدّة تزيد عن ستمائة سنة؟

و قريب من قول المحقّق قول العلّامة فى نهاية الوصول؛ فإنّه لمّا أورد على نفسه أنّه لا يمكن العلم باتّفاق الكلّ على وجه يتحقّق دخول المعصوم عليه السّلام فيهم، أجاب بأنّ الفرض

---

(۱) الذريعة إلى أصول الشريعة، ج ۲، ص ۶۰۳- ۶۰۷

(۲) المعتبر، ج ۱، ص ۳۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۷۲

دخوله فيهم؛ إذ الإجماع إنّما يتمّ به، فلا يمكن منع دخوله. «۱» انتهى.

و بما ذكرناه يحصل الفرق بين قوله مع الجهل بحاله على ما وصفناه، و بين قول رجل من علماء المسلمين فى أقطار الأرض، حيث حكم الجمهور بتحقّق إجماع المسلمين و لم يقدح فيه احتمال مخالف فى بعض الأقطار لا يعلم.

و وجه الفرق أنّ قول هذا البعض فى قطر من أقطار الأرض مع كونه مجتهدا مطلقا ممّا يستحيل خفاؤه و الجهل بعينه عادة، فلو كان ثمّ من هو بهذه الصفة لظهر للمسلمين و نقل قوله، هذا مما يدلّ عليه العلم العادى قطعا، و إن حصل شكّ فى العلم فلا أقلّ من الظنّ الغالب المتاخم للعلم الكافى فى الدّلالة على مسألة شرعيّة، حيث إنّ طرق الفقه كذلك بخلاف قول الإمام عليه السّلام المجهول عينه و محلّه و كلامه فى هذه الأعصار المتطاولة بكلّ وجه، فإنّ إدخال قوله مع جملة أقوال قوم معلومين تحكّم ظاهر.

نعم يتوجّه العلم بقول المعصوم و دخوله فى أقوال شيعته عند ظهوره؛ كما اتّفق لآبائه عليهم السّلام فى مسائل كثيرة اتّفقت فيها كلمة علماء شيعتهم و الروايات بها عنهم كالقول بوجوب مسح الرجلين فى الوضوء، و المنع من مسح الخفّين، و منع العول و التعصيب فى الإرث، و نظائر ذلك.

و أمّا الفروع التى تجدّدت حال الغيبة و وقع الخلاف فيها، فالرجوع فيها إلى ما ساق إليه الدليل من الكتاب و السنّة و غيرهما من الأدلّة المعتبرة شرعا لا إلى مثل هذه الدعاوى العارية عن البرهان. و هذا ذرء من مقال «۲» فى هذا المقام و بقى الباقى فى الخيال، فتنبّه له و لا تكن ممّن يعرف الحقّ بالرجال «۳» فتقع فى مهاوى الضلال.

و اعلم أنّ هذا البحث كلّه خارج عن مقصود المسألة و إن نفع فيها من وجه؛ لأنّ منشأ الإشكال فيها إنّما هو حكم اعتبار النائب حال

الغيبة و عدمه، و الإجماع المدّعى إنّما هو حالة الحضور، و لا ضرورة بنا إليه، و إنّما نبّهنا عليه لكثرة الحاجة إليه فى أبواب الفقه و استدلاله، فقد زلّ بواسطته أقدام أقوام و أخطأ فى الاستدلال به أجلّاء أعلام، إن أكثرت المطالعة و التنقيب اهتديت عليه، و اللّه الموفّق و الهادى.

و أمّا الجواب عن الشبهة الثانية: بأنّ الظهر ثابتة فى الذمّة فلا يبرأ إلّا بفعلها فمن وجوه:

---

(۱) نهاية الوصول لم يطبع بعد، و للوقوف على مخطوطاته انظر إرشاد الأذهان، ج ۱، ص ۱۱۳- ۱۱۴، مقدّمة التحقيق.

(۲) ذرء من خبر: شىء منه (القاموس، ص ۵۱ ذرأ).

(۳) لعلّه إشارة إلى قول الوصىّ أمير المؤمنين عليه أفضل صلوات المصلّين-: إنّ دين اللّه لا يعرف بالرجال، بل بآية الحقّ، فاعرف الحقّ تعرف أهله- المروىّ فى أمالى الطوسى، ص ۶۲۶، المجلس ۳۰، ح ۵ و بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۷۹، باب ما يعاين المؤمن و الكافر عند الموت و ...، ح ۷ و ج ۳۹، ص ۲۴۰، باب سائر ما يعاين من فضله و ...، ح ۲۸

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۷۳

الأوّل: منع كون الظهر ثابتة فى الذمّة بيقين، و هل هو إلّا عين المتنازع؟ فكيف يجعل دليلا؟ و أيضا فإنّ الثابت بأصل الشرع هو الجمعة، أمّا الظهر فلا يجب إلّا مع فواتها أو فقد شرطها، فالأمر معكوس؛ لأنّ المتيقّن الثابت هو الجمعة إلى أن يثبت المزيل. نعم يتوجّه على الوجوب التخييرى حال الغيبة أن يقال: إنّ هذا الفرد من الفردين الواجبين تخييرا و هو الظهر مجزئ إجماعا على ما زعموه، بخلاف الفرد الآخر فإنّه موضع النزاع، و قد عرفت ما فى هذا الوجه؛ فإنّه متوقّف على تحقّق الإجماع على وجه يكون حجّة فى رفع إيجاب الجمعة الثابت بالكتاب و السنّة و الإجماع فى الجملة، فلا يصحّ القول بأنّ هذا الفرد مجزئ إجماعا على هذا الوجه بل الأمر بعكسه أولى.

الثانى: منع كون المكلّف لا يبرأ إلّا بفعل الظهر؛ فإنّه إذا فعل الجمعة على هذا الوجه الذى ذكرناه برىء منها أيضا؛ لما دلّت عليه الأدلّة من شرعيّتها، و الحكم بهذه الأدلّة قطعى و القطع فى كلّ باب بحسبه، و متى شرعت أجزأت عن الظهر بإجماع المسلمين.

الثالث: على تقدير التنزّل و الاعتراف بعدم تيقّن براءة الذمّة بما ذكر، فلا نسلّم أنّه يشترط اليقين ببراءة الذمّة، بل يكفى الظنّ المستند إلى الدليل المعتبر شرعا، و إلّا لزم التكليف بما لا يطاق، و هو هنا حاصل بل ما هو أزيد من ذلك كما قد سمعته.

و الجواب عن الشبهة الثالثة:- على تقدير تسليم انتفاء الوجوب العينى- أنّ الدلائل المذكورة إنّما دلّت على الوجوب فى الجملة، أعنى الوجوب الكلّى المحتمل لكلّ واحد من أفراده المنقسم إليها كالعينى و التخييرى و غيرهما و إن كان ظاهرا فى أحدها، إلّا أنّ الصارف عنه موجود، و هو الإجماع الّذى زعمه القائل، و أىّ صارف عن هذا الفرد أكبر من الإجماع إذا تمّ، فيحمل على غيره من الأفراد، و الإجماع منحصر فى إرادة أحد الفردين خاصّة العينى أو التخييرى، فإذا انتفى الأوّل بقى الآخر. هذا على تقدير انسداد باب القول بالوجوب العينى، و إن قامت عليه الأدلّة و دلّت عليه عبارات الأصحاب.

لكن قد عرفت أنّ دليله قائم، و القائل به من الأصحاب موجود، و دعوى الإجماع على عدمه ممنوعة. ثمّ غايته أنّه نقل إجماع بخبر الواحد و هو غير مفيد هنا، لأنّ دليل القائل حينئذ من الأصوليين مع ظهور الخلاف فيه أنّه مفيد للظنّ المجوّز للعمل بمقتضاه و هو منتف هنا، خصوصا مع ما قد اطّلعنا عليه من خطئهم فى هذه الدعوى كثيرا. و يكفيك فى نقل العلّامة الإجماع مع ظهور خلافه، ما نقله فى كثير من كتبه من الإجماع على أنّ الكعبين هما مفصل الساق و القدم، «۱» مع ظهور الإجماع على عدمه من جميع الأصحاب، بل من المسلمين، لأنّ

---

(۱) ادّعى العلّامة الإجماع على ذلك فى تذكرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۷۰ فقط حيث قال: ... إلى الكعبين، و هما العظمان الناتئان فى

وسط القدم، و هما معقد الشراك أعنى مجمع الساق و القدم، ذهب إليه علماؤنا أجمع؛ و لم يدّع الإجماع عليه فى سائر كتبه، منها: قواعد الأحكام، ج ۱، ص ۲۰۳؛ تحرير الأحكام الشرعية، ج ۱، ص ۱۰؛ نهاية الإحكام، ج ۱، ص ۴۴؛ مختلف الشيعة، ج ۱، ص ۱۲۵، المسألة ۷۸؛ منتهى المطلب، ج ۲، ص ۷۱ و ۷۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۷۴

عامّة الأصحاب يقولون: إنّه الناتئ فى وسط القدم عند معقد الشراك، و العامّة بعضهم يقول كما قاله الأصحاب، «۱» و الباقون على أنّه الناتئ على يمين القدم و شماله. «۲» و المفصل لم يقل به سوى هذا الفاضل على ما حقّقناه فى محلّه. «۳» و نبّه عليه الشهيد رحمه اللّه فى الذكرى «۴» و غيره، «۵» فكيف يحصل الظنّ بنقل الإجماع فى مسألة ظاهرة الخلاف واضحة الأدلّة على ما خالف.

و أمّا ما اتّفق لكثير من الأصحاب- خصوصا للمرتضى فى الانتصار و للشيخ فى الخلاف مع أنّهما إماما الطائفة و مقتدياها فى دعوى الإجماع على مسائل كثيرة مع اختصاصهما بذلك القول من بين الأصحاب أو شذوذ الموافق لهما «۶»- فهو كثير لا يقتضى الحال ذكره. و من أعجبه دعوى المرتضى فى الكتاب إجماع الإماميّة- و جعله حجّة على المخالفين- على وجوب التكبيرات الخمس فى كلّ ركعة للركوع و السجود و القيام منهما، «۷» و وجوب رفع اليدين لها، «۸» و أنّ أكثر «۹» النفاس ثمانية عشر يوما، «۱۰» و أنّ خيار الحيوان يثبت للمتبايعين معا، «۱۱» و أنّ الشفعة تثبت فى كلّ مبيع من حيوان و عروض و منقول و غيره، قابل للقسمة و غيره، «۱۲» و أنّ أكثر الحمل سنة، «۱۳» و أنّ الهبة جائزة ما لم تعوّض و إن كانت لذى رحم، «۱۴» و أنّ المهر لا تصحّ زيادته عن خمسمائة درهم قيمتها خمسون دينارا، فما زاد عنها يردّ إليها، «۱۵» و أنّ العقيقة

---

(۱) المغنى، ج ۱، ص ۱۸۹؛ مبسوط السرخسى، ج ۱، ص ۹؛ احكام القرآن، ج ۲، ص ۵۷۹

(۲) المغنى، ج ۱، ص ۱۸۹؛ مبسوط السرخسى، ج ۱، ص ۹؛ بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۷

(۳) انظر روض الجنان ص ۳۶

(۴) ذكرى الشيعة، ص ۸۸ (چاپ سنگى)

(۵) البيان، ص ۴۷- ۴۸

(۶) انظر رسالة مخالفة الشيخ الطوسى لإجماعات نفسه المطبوعة فى المجلّد الثانى من رسائل الشهيد الثانى، و ما ذكر حولها فى مقدّمة التحقيق.

(۷) لم نجده فى الانتصار صريحا؛ نعم قال فى الانتصار، ص ۱۴۷- ۱۴۸، المسألة ۴۵؛ و ممّا انفردت به الإماميّة القول بوجوب رفع اليدين فى كلّ تكبيرات الصلاة، لأنّ أبا حنيفة و أصحابه و الثورى لا يرون رفع اليدين بالتكبير إلّا فى الافتتاح للصلاة ... و الحجّة فيما ذهبنا إليه طريقة الإجماع و براءة الذمّة. و استظهر منها العلامة وجوب التكبير فى الركوع و السجود، حيث قال فى مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۱۸۸، المسألة ۱۰۶: أوجب السيد المرتضى رحمه اللّه رفع اليدين فى كلّ تكبيرات الصلاة ... و هو يشعر بوجوب التكبير فى الركوع و السجود ...

(۸) الانتصار، ص ۱۴۷، المسألة ۴۵

(۹) ما أثبتناه هو الصحيح كما فى المصدر، و فى جميع النسخ: و أنّ أقلّ

(۱۰) الانتصار، ص ۱۲۹، المسألة ۲۸

(۱۱) الانتصار، ص ۴۳۳، المسألة ۲۴۵

(۱۲) الانتصار، ص ۴۴۸، المسألة ۲۵۶

(۱۳) الانتصار، ص ۳۴۵، المسألة ۱۹۳

(۱۴) الانتصار، ص ۴۶۰، المسألة ۲۶۱

(۱۵) الانتصار، ص ۲۹۲، المسألة ۱۶۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۷۵

واجبة، «۱» إلی غیر ذلک من المواضع التی اختصّ هو بالقول بها فضلا عن أن یوافقه فیها شذوذ.

و فی دعوی الشیخ فی کتبه ما هو أعجب فمن ذلک و أکثر، لا یقتضی الحال ذکره. و لو ضممنا إلیه ما ادّعاه کثیر من المتأخّرین- خصوصا المرحوم الشیخ علیّ- لطال الخطب.

و من غریبها دعوی الشیخ علی رحمه اللّه فی شرح الألفیة الإجماع علی أنّ ناسی الغصب فی الثوب و المکان لا تجب علیه الإعادة خارج الوقت، «۲» مع ظهور المخالف فی ذلک، حتّی أنّ الفاضل فی القواعد أفتی بالإعادة مطلقا کالعالم، «۳» و فی شرحها للشیخ علیّ قال: إنّ فی المسألة ثلاثة أقوال: الإعادة مطلقا، و فی الوقت، و عدمها مطلقا. «۴» و کذلک ادّعی فی شرحه للقواعد الإجماع علی أنّ المستعیر لزرع نوع له التخطّی إلی المساوی و الأدون، «۵» مع أنّ مختار المحقّق فی الشرائع- فضلا عن غیره- المنع من التخطّی إلی الأقلّ ضررا فضلا عن المساوی. «۶» و کذلک ادّعی الإجماع فیه أیضا علی أنّ المساقاة لا تبطل بالموت، «۷» مع أنّ الشیخ فی المبسوط جزم ببطلانها و نسبه إلی علمائنا بعبارة تشعر بالإجماع و لا أقلّ من الخلاف، «۸» و فی الشرائع «۹»، و مختصرها صرّح بالخلاف فی المسألة أیضا، «۱۰» و لو أتیت لک علی جمیع ما ذکره من ذلک فی مؤلّفاته و رسائله لطال، و فی هذا القدر کفایة.

فإذا أضفت هذا إلی ما قرّرناه سابقا کفاک فی الدلالة علی حال هذا الإجماع و نقله بخبر الواحد المنقول به الإجماع، و اللّه یشهد- و کفی به شهیدا- أنّ الغرض من کشف هذا کلّه لیس إلّا بیان الحقّ الواجب المتوقّف علیه؛ لقوّة عسر الفطام عن المذهب الذی تألفه الأنام، و لولاه لکان لنا عنه أعظم صارف، و اللّه تعالی یتولّی أسرار عباده و یعلم حقائق أحکامه، و هو حسبنا و نعم الوکیل.

---

(۱) الانتصار، ص ۴۰۶، المسألة ۲۳۳

(۲) لم نجده فی شرح الألفیة

(۳) قواعد الأحکام، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۵۸

(۴) جامع المقاصد، ج ۲، ص ۸۷- ۹۰

(۵) جامع المقاصد، ج ۶، ص ۸۷: الظاهر من کلامهم أنّ هذا الحکم إجماعی و إلّا فهو مشکل من حیث الدلیل؛ لوجوب الاقتصار علی المأذون.

(۶) شرائع الإسلام، ج ۲، ص ۱۳۶

(۷) جامع المقاصد، ج ۷، ص ۳۴۸

(۸) المبسوط، ج ۳، ص ۲۱۶: إذا ماتا أو مات أحدهما انفسخت المساقاة کالإجارة عندنا.

(۹) شرائع الإسلام، ج ۲، ص ۱۲۳

(۱۰) المختصر النافع، ص ۱۷۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۷۶

ختم و نصیحة

اذا اعتبرت ما ذکرناه من الأدلّة علی هذه الفریضة المعظّمة، و ما ورد من الحثّ علیها فی غیر ما ذکرناه مضافا إلیه، و ما أعدّه اللّه من الثواب الجزیل علیها، و علی ما یتبعها و یتعلّق بها یوم الجمعة من الوظائف و الطاعات- و هی نحو مائة وظیفة «۱» قد أفردنا عیونها فی

رسالة مفردة ذكرنا فيها خصوصيّات يوم الجمعة «۲»- و نظرت «۳» إلى شرف هذا اليوم المذخور لهذه الأمّة، «۴» كما جعل [اللّه] لكلّ أمّة يوما يفزعون فيه إليه و يجتمعون على طاعته، و اعتبرت الحكمة الإلهيّة الباعثة على الأمر بهذا الاجتماع، و إيجاب الخطبة المشتملة على الموعظة و تذكير الخلق باللّه تعالى و أمرهم بطاعته و زجرهم عن معصيته و تزهيدهم فى هذه الدنيا الفانية و ترغيبهم فى الدار الآخرة الباقية المشتملة على ما لا عين رأت و لا أذن سمعت و لا خطر على قلب بشر، «۵» و حثّهم على التخلّق بالأخلاق الجميلة و اجتناب السمات الرذيلة، و غير ذلك من المقاصد الجليلة، كما يطّلع عليها من طالع الخطب المرويّة عن النبيّ صلّى اللّه عليه و آله و أمير المؤمنين عليه السّلام و غيرهما من الأئمّة الراشدين و العلماء الصالحين، علمت «۶» حينئذ أنّ هذ المقصد العظيم و المطلب الجليل لا يليق من الحكيم إبطاله و لا يحسن من العاقل إهماله، بل ينبغى بذل الهمّة فيه، و صرف الحيلة إلى فعله، و بذل الجهد فى تحصيل شرائطه و رفع موانعه، ليفوز بهذه الفضيلة الكاملة، و يجوز هذه المثوبة الفاضلة.

و قد روى- مضافا إلى ما سبق- عن النبيّ صلّى اللّه عليه و آله أنّه قال: «من أتى الجمعة إيمانا و احتسابا استأنف العمل». «۷»

و عن أبى عبد اللّه عن أبيه عن جدّه عليهم السّلام قال: جاء أعرابى إلى النبيّ صلّى اللّه عليه و آله يقال له: قليب. فقال:

يا رسول اللّه إنّى تهيّأت إلى الحجّ كذا و كذا مرّة فما قدّر لى، فقال له: «يا قليب، عليك

---

(۱) ذكرها السيوطى فى رسالته خصائص يوم الجمعة.

(۲) عنوان هذه الرسالة خصائص يوم الجمعة.

(۳) معطوف على قوله إذا اعتبرت قبل عدّة أسطر.

(۴) إشارة إلى الخصوصية الرابعة و الخمسون التى ذكرها السيوطى فى خصائص يوم الجمعة، ص ۵۵ بقوله: أنّه المؤخّرة لهذه الأمّة، و روى فى ذلك حديثين.

(۵) إشارة إلى ما روى عن النبيّ صلّى اللّه عليه و آله فى صحيح البخارى، ج ۳، ص ۱۱۸۵، ح ۳۰۷۲، باب ما جاء فى صفة الجنّة و أنّها مخلوقة، من أنّه قال: قال اللّه تعالى: أعددت لعبادى الصالحين ما لا عين رأت و لا أذن سمعت، و لا خطر على قلب بشر ....

(۶) جواب لقوله إذا اعتبرت و نظرت.

(۷) الفقيه، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۱۲۵۹، باب وجوب الجمعة و فضلها و ...، ح ۴۳

دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه، ص: ۱۷۷

بالجمعة؛ فإنّها حجّ المساكين». «۱»

و عنه صلّى اللّه عليه و آله: من غسل و اغتسل و بكّر و ابتكر و دنا و أنصت و لم يلغ كان له بكلّ خطوة كأجر عبادة سنة صيامها و قيامها. «۲»

قيل فى تفسيره: غسل مواضع الوضوء، و اغتسل يعنى جسده، و بكر فى غسله، و ابتكر يعنى إلى الجامع. «۳»

و عنه صلّى اللّه عليه و آله: لم تطلع الشمس و لم تغرب على يوم أفضل من يوم الجمعة، و ما من دابّة إلّا و هى تفزع من يوم الجمعة إلّا الثقلين: الإنس و الجنّ، و على كلّ باب من أبواب المساجد ملكان يكتبان الناس الأوّل فالأوّل فكرجل قدّم بدنة و كرجل قدّم بقرة و كرجل قدّم شاة و كرجل قدّم طيرا و كرجل قدّم بيضة، فإذا قعد الإمام طويت الصحف. «۴»

و فى حديث آخر نحوه، و فى آخره: «فإذا خرج الإمام حضرت الملائكة يستمعون الذكر». «۵»

و عنه صلّى اللّه عليه و آله: من توضّأ يوم الجمعة و أحسن الوضوء ثمّ أتى الجمعة فدنا و استمع و أنصت غفر له ما بينه و بين الجمعة الأخرى و زيادة ثلاثة أيّام. «۶»

و عن علىّ عليه السّلام أنّه قال: إذا كان يوم الجمعة خرج أحلاف «۷» الشياطين يزيّنون أسواقهم و معهم الرايات، و تقعد الملائكة

على أبواب المساجد فيكتبون الناس على منازلهم حتّى يخرج الإمام، فمن دنا إلى الإمام و أنصت و استمع و لم يلغ كان له كفلان من الأجر، و من تباعد عنه فاستمع و أنصت و لم يلغ كان له كفل من الأجر، و من دنا من الإمام فلغا و لم يستمع كان عليه كفلان من الوزر، و من قال لصاحبه: «صه» فقد تكلّم، و من تكلّم فلا جمعة له- ثمّ قال علىّ عليه السّلام:- هكذا سمعت نبيّكم صلّى اللّه عليه و آله. «۸»

---

(۱) تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۳۶، باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها.

(۲) سنن أبى داود، ج ۱، ص ۹۵، ح ۳۴۵، باب فى الغسل يوم الجمعة؛ سنن الترمذى، ج ۲، ص ۳۶۷- ۳۶۸، ح ۴۹۶، باب ما جاء فى فضل الغسل يوم الجمعة. سنن ابن ماجة، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۱۰۸۷، باب ما جاء فى الغسل يوم الجمعة؛ الترغيب و الترهيب، ج ۱، ص ۴۸۸، [باب] الترغيب فى صلاة الجمعة و السعى إليها و ...، ح ۱۱

(۳) انظر: الترغيب و الترهيب، ج ۱، ص ۴۸۸- ۴۸۹

(۴) مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۰۲، ح ۷۶۹۱؛ الترغيب و الترهيب، ج ۱، ص ۴۹۱- ۴۹۲، [باب] الترغيب فى صلاة الجمعة و السعى إليها و ...، ح ۱۷

(۵) سنن أبى داود، ج ۱، ص ۹۶، ح ۳۵۱، باب فى الغسل يوم الجمعة؛ سنن الترمذى، ج ۲، ص ۳۷۲، ح ۴۹۹، باب ما جاء فى التبكير إلى الجمعة

(۶) سنن أبى داود، ج ۱، ص ۲۷۶، ح ۱۰۵۰، باب فضل الجمعة؛ سنن الترمذى، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۴۹۸، باب ما جاء فى الوضوء يوم الجمعة؛ سنن ابن ماجة، ج ۱، ص ۳۴۶- ۳۴۷، ح ۱۰۹۰، باب ما جاء فى الرخصة فى ذلك.

(۷) هكذا فى النسخ، و فى بعضها: أخلاف بالخاء المعجمة، و لم ترد فى المصدر هذه الكلمة.

(۸) الترغيب و الترهيب، ج ۱، ص ۵۰۰- ۵۰۱، [باب] الترغيب فى التكبير إلى الجمعة و ...، ح ۷.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۷۸

و روى عبد اللّه بن سنان قال: قال أبو عبد اللّه عليه السّلام: فضّل اللّه الجمعة على غيرها من الأيّام، و إنّ الجنان لتزخرف و تزيّن يوم الجمعة لمن أتاها، و إنّكم تتسابقون إلى الجنّة على قدر سبقكم إلى الجمعة، و إنّ أبواب السماء لتفتح لصعود أعمال العباد. «۱»

و روى الصدوق بإسناده الى أبى جعفر عليه السّلام قال: إنّ الملائكة المقرّبين يهبطون فى كلّ جمعة معهم قراطيس الفضّة و أقلام الذهب، فيجلسون على أبواب المسجد على كراسىّ من نور، فيكتبون من حضر الجمعة الأوّل و الثانى و الثالث حتى يخرج الإمام، فإذا خرج الإمام طووا صحفهم. «۲»

و فى معنى هذه أخبار كثيرة. و يكفيك فى فضل هذه الصلاة اعتبار واحد، و هو أنّ يوم الجمعة أفضل الأيّام مطلقا، كما ورد فى صحاح الأخبار، و صرّح به العلماء الأخيار: روى عن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله بطريق أهل البيت عليهم السّلام أنّه قال:

إنّ يوم الجمعة سيّد الأيّام تضاعف فيه الحسنات و تمحى فيه السيّئات و تكشف فيه الكربات و تقضى فيه الحاجات العظام و هو يوم المزيد، للّه فيه عتقاء و طلقاء من النار، ما دعا اللّه فيه أحد من الناس و عرف حقّه و حرمته إلّا كان حقّا على اللّه تعالى أن يجعله من عتقائه و طلقائه من النار، و ما استخفّ أحد بحرمته و ضيّع حقّه إلّا كان حقّا على اللّه تعالى أنّ يصليه نار جهنّم إلّا أن يتوب. «۳»

و عن أبى بصير قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: «ما طلعت الشمس بيوم أفضل من يوم الجمعة». «۴» و فى معناه أخبار كثيرة دلّت على أنّه أفضل الأيّام مطلقا.

و قد وردت أيضا بأنّ الصلاة اليوميّة من بين العبادات بعد الإيمان أفضل مطلقا، و ناهيك فيه بما رواه معاوية بن وهب فى الصحيح قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن أفضل ما يتقرّب به العباد إلى ربّهم و أحبّ ذلك إلى اللّه عزّ و جلّ ما هو؟ فقال: «ما أعلم شيئا

بعـد المعرفة أفضل من هذه الصـلاة، أ لا ترى إلى العبد الصالح عيسـى بن مريم عليه السّـلام قال: «وَ أَوْصٰانِى بِالصَّلاٰةِ وَ الزَّكٰاةِ مٰا دُمْتُ حَيًّا». «۵»

(۱) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۵، باب فضل يوم الجمعة و ليلته، ح ۹؛ تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۳- ۴، ح ۶، باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها، ح ۶

(۲) الفقيه، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۱۲۵۸، باب وجوب الجمعة و فضلها و ...، ح ۴۲

(۳) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۴، باب فضل يوم الجمعة و ليلته، ح ۵؛ تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲- ۳، ح ۲، باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها، ح ۲

(۴) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۳، باب فضل يوم الجمعـة و ليلته، ح ۱؛ تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲، ح ۱، باب العمل فى ليلـة الجمعة و يومها، ح ۱

(۵) الكافى، ج ۳، ص ۲۶۴، باب فضل الصلاة، ح ۱؛ الفقيه، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۶۳۴، باب فضل الصلاة، ح ۱۳؛ و الآية فى سورة مريم (۱۸): ۳۱

و ورد أيضا أنّ أفضل الصـلوات اليوميّة الصـلاة الوسـطى التى خصّها اللّه تعالى من بينها بالأمر بالمحافظة عليها- بعد أن أمر بالمحافظة على سائر الصـلوات- المقتضـى لمزيد العناية بها و شدّة الاهتمام بفعلها، و أصحّ الأقوال أنّ الصـلاة الوسـطى هى صلاة الظهر، و صلاة الظهر يوم الجمعـة هى صـلاة الجمعة على ما تحقّق، أو هى أفضل فرديها على ما تقرّر، و قد ظهر من جميع هذه المقدّمات القطعيّة أنّ صلاة الجمعة أفضل الأعمال الواقعة من المكلّفين بعد الإيمان مطلقا، و أنّ يومها أفضل الأيّام. «۱»

فكيف يسع الرجل المسـلم- الذى خلقه اللّه تعالى لعبادته و فضّـله على جميع بريّته و بيّن له مواقع أمره و نهيه و عرّضه بذلك للسعادة الأبديّة و الكمالات النفسيّة السـرمديّة، و أرشده إلى هذه العبادة المعظّمة السـنيّة، و دلّه على مثوبتها العليّة- أن يتهاون فى هذه العبادة الجليلـة و يضيّع هـذه الجوهرة الأثيلة النبيلة، أو يتهاون بحرمة هذا اليوم الشـريف و الزمن المنيف و يصرفه فى البطالة و ما فى معناها، فإنّ من قـدر على اكتساب درّة يتيمـة قيمتها مائـة ألف دينار مثلا فى ساعـة خفيفـة فاشـتغل عنها باكتساب خرقة قيمتها فلس، يعدّ عند العقلاء من جملة السـفهاء الأغبياء، و أين نسبة الدنيا بأسرها إلى ثواب صلاة فريضة واحدة، مع ما قد استفاض بطريق أهل البيت عليهم السّلام: أنّ صلاة فريضة أفضل من الدنيا و ما فيها «۲»؛ و أنّ صلاتها خير من عشرين حجّة، و حجّة خير من بيت مملوء ذهبا يتصدّق به حتّى يفنى الذهب. «۳»

فما ظنّك بفريضة هى أعظم الفرائض و أفضـلها! هذا على تقرير السلامة من العقاب و الابتلاء بحرمان الثواب، فكيف بالتعرّض لعقاب ترك هذه الفريضة العظيمة و التهاون فى حرمتها الكريمة! مع ما سـمعت من توعّد اللّه تعالى و رسوله و أئمّته عليهم السّـلام بالخسران العظيم و الطبع على القلب و الـدعاء عليهم من تلـك النفوس الشـريفة بما سـمعت، إلى غير ذلك من الوعيـد و ضـروب التهديـد على ترك الفرائض مطلقا فضلا عنها.

و تعلّل ذوى الكسالـة و أهل البطالـة المتهاونين بحرمـة ذى الجلالـة فى تركها بمنع بعض العلماء من فعلها فى بعض الحالات، [و هو]- مع مـا قـد عرفت من شـذوذه و ضـعف دليله- معـارض بمثله فى الأـمر بهـا و الحثّ عليهـا و التهديـد لتاركها من اللّه و رسوله و أئمّته صلوات اللّه عليهم أجمعين و العلماء الصالحين و السـلف الماضـين و يبقى بعد المعارضة ما هو أضـعاف ذلك، فأىّ وجه لترجيح هذا الجانب مع خطره و ضرره لو لا قلّة التوفيق و سوء

(۱) انظر رسالة السيوطى الموسومة بخصائص يوم الجمعة

(۲) تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۲۴۰، ح ۹۵۳، باب فضل الصلاة و المفروض منها و المسنون، ح ۲۲، مع اختلاف فى الألفاظ.

(۳) الكافى، ج ۳، ص ۲۶۵- ۲۶۶، باب فضل الصلاة، ح ۷؛ تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۲۳۶- ۲۳۷، ح ۹۳۵، باب فضل الصلاة و المفروض منها و المسنون، ح ۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۸۰

الخذلان و خدع الشيطان؟

نسأل اللّه تعالى بفضله و رحمته أن ينبّهنا من مراقد الغفلة على الأعمال الموجبة لمرضاته، و يجعل ما بقى من أيّام المهلة مقصورا على أفضل طاعاته.

و قد بيّنت من حقّ هذه الصلاة ما قد عرفت، و أدّيت فيها من حقّ أمانة العلم ما أمررت، و ما علىّ «إِلَّا الْإِصْلٰاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مٰا تَوْفِيقِى إِلّٰا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» «۱» و «حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ». «۲»

و ليكن هذا آخر ما نمليه فى هذه الرسالة حامدين للّه تعالى، مصلّين على صاحب الرسالة محمّد النبىّ المصطفى و آله الأطهار.

فرغ من تسويدها مؤلّفها الفقير إلى عفو اللّه تعالى زين الدين بن علىّ بن أحمد الشامىّ العاملىّ غرّة شهر ربيع الأوّل المنتظم فى سلك سنة اثنتين و ستّين و تسعمائة هجريّة حامدا مصلّيا مسلّما مستغفرا.

[للمصنّف رحمه اللّه تعالى و جعل الجنّة مثواه]

اعلم أنّ البحث فى هذه المسألة وقع من عشرة أوجه:

الأول: إثبات مشروعيّة الجمعة حال الغيبة، و الردّ على من منع منها.

الثانى: إثبات وجوبها.

الثالث: كون وجوبها عينيا أو تخييرا و ترجيح الحقّ فى كلّ منهما.

الرابع: أنّ الوجوب المذكور هل يتوقّف على إذن الإمام أم لا؟

الخامس: أنّه على تقدير توقّفه هل يتوقّف على إذن الفقيه حال الغيبة أم لا؟

السادس: الردّ على من ادّعى الإجماع على اشتراط الفقيه و بطلان دعواه.

السابع: الردّ على من ادّعى الإجماع على سقوط الوجوب العينى حينئذ و بطلان دعواه.

الثامن: الكلام على القاعدة المشهورة من أنّ مخالف الإجماع إذا كان معلوم النسب لا يقدح فيه.

التاسع: الكلام على دعوى كون الإجماع المنقول بخبر الواحد حجّة و بيان فسادها مطلقا.

العاشر: التنبيه على أنّ خطأ كثير من الفضلاء فى هذه الدعوى اقتضى انصراف الظنّ عن صدق الخبر المذكور الذى هو مناط الحجّية.

---

(۱) اقتباس من الآية ۸۸ من سورة هود (۱۱)

(۲) اقتباس من الآية ۱۷۳ من سورة آل عمران (۳)

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۸۱

و البحث فى بعض هذه المواضيع العشرة خلاف المشهور، فيتوقّف التصديق بها على إمعان النظر و عزل داعية الهوى و المين و تقليد السلف من البين، و طلب الحقّ- الذى هو ضالّة المؤمن- و اتّباعه حيث وجده، «۱» و الاعتماد فى ذلك كلّه هو على اللّه تعالى، فهو حسبنا و كفى، و الحمد للّه وحده، و صلّى اللّه على محمّد و آله الطاهرين.

(۱) لعلّه إشارة إلى قول النبيّ صلّى اللّه عليه و آله: «الكلمة الحكمة ضالّة المؤمن، حيثما وجدها فهو أحقّ بها» المرويّ فى سنن ابن ماجة، ج ۲، ص ۱۳۹۵، ح ۴۱۶۹، باب الحكمة. و انظر سائر مصادرها فى منية المريد، ص ۱۷۳، التعليقة ۲، ص ۲۴۰، التعليقة ۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۸۳

۳- البلغة فى بيان اعتبار إذن الامام فى شرعية صلاة الجمعة شيخ حسن بن على بن عبد العال الكركى

[مقدمه]

شرح حال شیخ حسن کرکی

علی بن عبد العال مشهور به محقق کرکی (م ۹۴۰) دو فرزند پسر با نام‌های شیخ حسن و شیخ عبد العال، هر دو با پسوند کرکی داشت. فرزند دختر وی نیز مادر میر داماد است و بدین ترتیب شیخ حسن و عبد العال، دایی‌های میر داماد هستند. هر دو فرزند پسر، در شمار علمای دورهٔ طهماسب بوده و به همراه نوادهٔ دختری دیگر محقق، یعنی سید حسین کرکی، در زمرهٔ علمای دوره شاه طهماسب صفوی به شمار می‌روند. دربارهٔ عبد العال این حکایت از دورهٔ اسماعیل دوم بر جای مانده است که اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵) به وی گفت: «این سلطنت حقیقتا تعلّق به حضرت امام صاحب الزمان علیه السّلام می‌دارد و شما نایب مناب آن حضرت و از جانب او مأذونید به رواج احکام اسلام و شریعت؛ قالیچهٔ مرا شما بیندازند و مرا شما بر این مسند بنشانید تا من به رأی و ارادهٔ شما بر سریر حکومت و فرماندهی نشسته باشم.» این عالم که احساس کرد شاه اسماعیل قصه طعنه بر او دارد: «زیر لب فرمودند که پدر من فرّاش کسی نبود». «۱» طبعا ارزش این نص به مانند همان جملهٔ معروف شاه طهماسب به محقق کرکی است که او را نایب امام زمان علیه السّلام خواند و خود را منصوب از طرف محقق کرکی.

از شیخ حسن کرکی اطلاعات زیادی در دست نیست. میرزا عبد اللّه افندی از این که شیخ حر نام را در امل الامل نیاورده، سخت اظهار شگفتی کرده است. این در حالی است که یکی از رساله‌های شیخ حسن با عنوان عمدة المقال فی كفر أهل الضلال مورد استفادهٔ شیخ حر در رسالة الاثنی عشریة او قرار گرفته است.

(۱) نطنزی، محمود، نقاوة الآثار، ص ۴۱.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۸۴

میرزا عبد اللّه افندی می‌نویسد: نسخه‌ای از کتاب عمدة المقال او که در آن دربارهٔ سنیان و صوفیان نوشته است، در اختیار من است. وی این کتاب را به نام شاه طهماسب نگاشته و تألیف آن را در شهر مشهد در سال ۹۷۲ تمام کرده است. وی کتابی هم در مناقب اهل بیت و مثالب دشمنان آنان دارد که از آن در عمدة المقال خویش یاد کرده است. افندی می‌افزاید:

سید داماد در حاشیهٔ شارع النجاة کتاب شرح الارشاد را به دایی خود نسبت داده که روشن نیست مقصودش شیخ حسن است یا شیخ عبد العال. شیخ حسن رساله‌ای هم با عنوان المنهاج القويم فى التسليم دارد که نسخه‌ای در اختیار من است و رسالهٔ مختصری دربارهٔ بحث سلام در نماز است که آن را هم در مشهد در سال ۹۶۴ تألیف کرده است. «۱» با توجه به این که به نوشتهٔ قاضی احمد قمی برادرش شیخ عبد العال، کتاب شرح ارشاد داشته، بعید به نظر می‌رسد که شیخ حسن کتابی با این عنوان داشته باشد.

در منابعی که ملاحظه شد، تاریخ درگذشت شیخ حسن به دست نیامد؛ اما قاضی احمد قمی از برادرش شیخ عبد العال با تجلیل یاد کرده و در ذیل حوادث سال ۹۹۳ پس از اشاره به این که در این سال «دو مجتهد نامدار از دنیای بی‌مدار به دار القرار رحلت

فرمودند» ابتدا از ملا احمد اردبیلی یاد کرده و سپس دربارهٔ عبد العال نوشته «دوم شیخ الطائفه و مقتدای فرقهٔ الناجیهٔ شیخ عبد العالی بن شیخ علی در روز پنج شنبه ۲۷ رجب سال ۹۹۳. ولادتش در روز جمعه ۱۲ ذی‌قعده ۹۲۶ ق و عمرش ۶۷ و مدفنش بقعهٔ امامزاده ابراهیم در دار السلطنهٔ اصفهان. «۲» به نظر می‌رسد که شهرت برادر بیش از شهرت وی بوده است. شاهد آن، مطالب مفصلی است که محمد یوسف واله اصفهانی دربارهٔ موقعیت علمی عبد العال آورده است. «۳»

به علاوه گویا شیخ حسن بیشتر مقیم مشهد بوده است تا اصفهان.

شیخ حسن کرکی و نماز جمعه

هر دو برادر یعنی شیخ حسن و شیخ عبد العال و هم فرزند خواهر آنان سید حسین کرکی، رساله‌هایی دربارهٔ نماز جمعه نوشته که در کتابشناسی شرح آنها آمده است. عنوان رسالهٔ شیخ حسن کرکی البلغة فی اعتبار اذن الامام علیه السلام فی شرعیهٔ الجمعهٔ است که همین رساله‌ای است که در اینجا به چاپ می‌رسد. شیخ حسن در اول شعبان سال ۹۶۶ از تألیف این رساله فراغت یافته است. «۴»

---

(۱) ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۶۰

(۲) خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص ۷۷۳

(۳) خلد برین، (حدیقهٔ دوم، تهران، ۱۳۷۲)، ص ۴۲۹

(۴) بنگرید: ذریعه، ج ۲، ص ۱۴۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۸۵

شیخ حسن این رساله را به دفاع از رأی پدرش محقق کرکی و به عنوان ردی بر رسالهٔ شهید ثانی نوشته است. با توجه به تاریخ تألیف کتاب که سال ۹۶۶ می‌باشد، یعنی کمتر از یک سال پس از شهادت شهید ثانی و همچنین تاریخ تألیف رسالهٔ شهید که ۹۶۲ می‌باشد، چنین به دست می‌آید که رسالهٔ یاد شده به سرعت به ایران رسیده و شیخ حسن که احساس کرده است شهید آراء پدرش را رد کرده، دست به تألیف این رساله زده است. وی در این رساله، از شهید ثانی با تعبیر بعض الفائزین بدرجهٔ الشهادهٔ یاد کرده، اما نام وی را نیاورده است.

با توجه به تاریخ تألیف کتاب که در روزگار شاه طهماسب نگاشته شده، روشن است که کتاب به وی تقدیم شده و القابی که در مقدمه آمده، مربوط به وی می‌باشد.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۸۷

[المدخل]

بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه الذی حقّ الحق بفضله العمیم، و أبطل الباطل بلطفه الجسیم، و محی البدع عن الدین القویم، و أحیا الشرع المطهّر بنصب الحجج الهادین إلی الصراط المستقیم، و کرّم نوع الإنسان بإلهامه التمییز بین الخطاء و الصواب نهایهٔ التکریم، و الصلاهٔ و السلام علی سیّد ولد آدم نبینا محمد المنعوت بالخلق العظیم، المبعوث لتبلیغ رسالات الملك الکریم، و علی آله الأئمهٔ الاثنی عشر العز اللهامیم.

اما بعد: فیقول الفقیر المتوسّل بالنبیّ و آل النبیّ حسن بن علی بن عبد العالی: قد توالی علی السمع أن جمعا من المؤمنین قد زعموا أن بعض علماءنا- رضوان اللّه علیهم أجمعین- ذهب إلی جواز إیقاع صلاهٔ الجمعهٔ حال غیبهٔ الإمام علیه السّلام مع عدم حضور الفقیه الجامع لشرائط الفتوی، و لما اتّضح لدیّ کذب هذه الدعوی و انعقاد إجماعهم علی خلافها، کتبت ما لا بدّ منه فی تحقیق الحقّ فی

ذلك، و ضمّنته أدلّة قاطعة و براهين ساطعة قاصدا بذلك التقرّب إلى اللّه سبحانه و النقص من كتمان الحقّ المبين و الخدمة لمقيم أركان الدين، محيى سنن الأنبياء المرسلين، مالك رقاب الملوك و السلاطين، ظلّ اللّه على الخلق أجمعين، أعنى المؤيّد من عند اللّه سبحانه بالدولة العادلة السامية العلية العالية، القاهرة الباهرة الشريفة المنيفة العلوية الشاهية الصفوية الموسوية، أمدّها الله تعالى بالظفر و النصر، و جعلها من أنصار صاحب الأمر و أعلى بها كلمته الى يوم الحشر، و ذلّل لها رقاب الملوك و الحكام، و قرن أيامها بالخلود و الدوام، بالنبى و آله سادات الأنام و من اللّه نستمد المعونة على التمام و إلهام الصواب فى سائر المهام.

و سمّيت هذه الرسالة بالبلغة فى بيان اعتبار إذن الامام فى شرعية صلاة الجمعة و جعلتها مشتملة على مقدمة و مقالة و خاتمة؛

أما المقدمة

اشاره

ففى مباحث ثلاثة:

[البحث] الأول: كلّ حكم شرط فيه شروط متعددة

فإنّه يجب أن ينعدم بفواتها بأسرها أو

دوازده رسالة فقهى دربارة نماز جمعه، ص: ۱۸۸

بفوات واحد منها العلم القطعى بانتفاء مجموع الشروط على كلّ تقدير من هذين التقديرين فينتفى التأثير، إذ الشرط ما يتوقّف عليه تأثير المؤثر.

البحث الثانى: قد أجمع علماء أهل البيت عليهم السّلام على اشتراط صلاة الجملة بالإمام

أو من نصبه لها أو عموما على وجه يتناولها، و ممّن حكى الإجماع على ذلك المحقق والدى قدّس اللّه روحه، و كذا الشيخ أبو جعفر الطوسى فى الخلاف و ابو القاسم نجم الدين فى المعتبر و العلامة جمال الدين فى كتبه كالتذكرة، و المقداد فى كنز العرفان «۱» و الشهيد فى الذكرى، و قد تقرّر فى الاصول أن الإجماع المنقول بخبر الواحد حجّة بناء على ما تقرّر فيه من حجّية خبر الواحد، فكيف إذ اشترك فى نقله هؤلاء الجماعة الّذين هم رأس المذهب الحقّ؛ و السبب فيه شيئان: الأوّل: الاتفاق على أن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله كان يعيّن لإمامة الجمعة و كذا الخلفاء بعده، كما يعيّن للقضاء و كما لا يصحّ أن ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون إذن الإمام عليه السّلام فكذا إمامة الجمعة؛ و ليس هذا قياسا بل استدلال بالعمل المستمرّ فى الأعصار، فمخالفته خرق للإجماع. الثانى: ما رواه الشيخ فى التهذيب، عن محمد بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

تجب الجمعة على سبعة و لا يجب على أقل منهم: الإمام و قاضيه و مدّع حقا و مدعى عليه و شاهدان و من يضرب الحدود بين يدى الإمام.

البحث الثالث: الفقيه العدل الإمامى الجامع لشرائط الفتوى

المعبّر عنه بالمجتهد فى الأحكام الشرعية نائب عن أئمة الهدى- عليهم التحية و الثناء- حال الغيبة فى جميع ما للنيابة فيه مدخل عدا القتل و الحدّ على قول، و الأصل فى ذلك ما رواه الشيخ فى التهذيب عن عمر بن حنظلة، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: انظروا إلى من كان منكم قد روى حديثنا و نظر فى حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فارضوا به حكما، فإنى قد جعلته عليكم حاكما، فإذا

حكم بحكمنا و لم يقبل منه فإنما بحكم اللّه استخفّ و علينا ردّ، و الرادّ علينا رادّ على اللّه و هو على حدّ الشرك باللّه. «۲» و منطوق الرواية شاهد بأنّه نائب من قبل أئمتنا عليهم السّلام على وجه كلّى و لا يضرّ فى ثبوت هذه النيابة فى زمن مولانا الصادق عليه السّلام لأنّ حكمهم و أمرها لا يختلف أصلا كما لا يضرّ اختصاص الخطاب بأهل ذلك العصر، لأنّ حكم النبىّ و الائمة عليهم السّلام على الواحد حكم على الجماعة كما ورد عنهم عليهم السّلام. و لا ضعف سندها بعمر بن حنظلة التفاتا إلى أن حاله مجهول لانجبارها بشهرة مضمونها بين علماءنا- رضوان اللّه عليهم- و بعدّة أخبار اخرى، منها رواية سالم بن مكرّم المكنى بأبى خديجة، فإن الشيخ قد وثّقه فى موضع من كتابه وفاقا للنّجاشى و إن ضعفه فى موضع آخر منه. «۳»

(۱) كنز العرفان، ج ۱، ص ۲۴۴

(۲) التهذيب، ج ۶، ص ۲۱۸، ۳۰۱

(۳) قاموس الرجال، ج ۴، ص ۶۱۳- ۶۱۵

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۸۹

أمّا المقالة

اشاره

ففى إيراد الخلاف من علماء أهل البيت عليهم السّلام فى جواز إيقاع صلاة الجمعة فى الغيبة مع حضور المجتهد و إيراد ما الحقّ من ذلك، فنقول: اختلف علماءنا- رضوان اللّه عليهم- فى جواز إيقاعها حينئذ على قولين بعد انعقاد الإجماع منهم و من أهل الخلاف على وجوبها عينا حال حضور الإمام أو من نصبه مع حصول باقى الشرائط.

الأوّل: القول بجوازها على ذلك التقدير

اشاره

و هو المشهور بن علماءنا خصوصا المتأخرين لوجوه:

الوجه الأوّل: الآية الشريفة

قوله تعالى: «إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ». «۱» وجه الاستدلال بذلك على المطلوب أن اللّه سبحانه قد علّق الأمر بالسعى إلى الذّكر المخصوص و هو الجمعة أو الخطبة على اختلاف الرأيين و إن كان الحمل على القدر المشترك بينهما أولى تفصّيا من المجاز و الاشتراك المخالفين للأصل على النداء للصلاة و هو الأذان لها.

فإن قيل: إذا كان الأمر بها فى هذه الآية معلّقا على النداء لها لزم الدور، نظرا إلى أنّ جواز النداء لها أيضا معلّق على الأمر بها و كون وجوبها مشروطا به و حينئذ لا يكون من قبيل الواجب المطلق بل من قبيل الواجب المشروط الذى لا يجب تحصيل شرطه كالزكاة و الحج.

قلت: إنما يلزم الدور على تقدير صرف النداء الواقع فى الآية إليها و لا دليل عليه، و لعلّه لمطلق الصلاة ظهرا أو جمعة، و الإجماع منعقد من جميع أهل الإسلام على أنّ الجمعة من قبيل الواجب المطلق، فلا يراد من تعليقها فى الآية على الأذان إلّا الحثّ على فعله لها

أو كونه داعيا إليها و كذلك تعقّبته الفاء.

فإن قيل: صيغة الأمر تستعمل فى الندب تارة و فى الوجوب اخرى، فلا يستفاد منها الوجوب أصلا.

قلت: قد تقرّر فى الاصول أن الأمر للوجوب حقيقة و للندب مجازا، لأنّه خير من الاشتراك و الأصل الحمل على المعنى الحقيقى.

فإن قيل: فإذن يلزم وجوب العدو الى ذكر اللّه، لأن أهل اللغة قد صرّحوا فى كتبهم منهم الجوهرى فى صحاحه بأن السعى هو العدو، و ذلك ينافى الهيئة المستحبّة و هى المشى بالسكينة فى البدن و الوقار فى القلب.

---

(۱) الجمعة: ۹

قلنا: لا يراد به هذا المعنى حتى يلزم هذا المحذور بل إنّما يراد به مطلق المضى إليه كما صرّح المقداد فى كنز العرفان بأنّ الموجود فى قراءة عبد اللّه بن مسعود «فامضوا إلى ذكر اللّه» «۱» و قد رواه أيضا عن أمير المؤمنين و الباقر و الصادق عليهم السّلام فيحمل عليه؛ فنعم الأمر هنا للفور لما تقرّر من أن الفاء للتعقيب.

فإن قيل: أىّ دلالة فى الآية على محل النزاع و هو جوازها حال الغيبة مع الشرائط، مع أنها لم تكن شاملة لمن وجد بعد ورود الخطاب قطعا للعلم الضرورى بأنّه كان ذلك الوقت معدوما و خطاب المعدوم قبيح فيمتنع وقوعه من الحكيم.

قلنا: دلالتها على ذلك من حيث إخبار النبىّ صلّى اللّه عليه و آله بأن كلّ من يأتى إلى يوم القيامة فإنّ اللّه تعالى يأمره بصلاة الجمعة بعد وجوده و اجتماع الشرائط فيه و إن كان الخطاب خاصّا بالموجودين و نحو ذلك القول و سائر التكاليف.

فإن قيل: الأمر لا يدلّ على التكرار كما لا يدلّ على الوحدة، بل هو موضوع للقدر المشترك بينهما، و حينئذ فلا دلالة فيها على محلّ النزاع لصدق الامتثال بالمرّة.

قلنا: التكرار هنا مستفاد من الإجماع، على أنّه لا يصدق الامتثال بفعل الجمعة مرّة أو مرات.

فإن قيل: لا ريب أن عموم الآية غير باق على حاله، بل قد خصّ باعتبار الشرائط من العدد و الخطبتين و نحو ذلك، فكيف يستدلّ بها على محلّ النّزاع؟

قلنا: ذلك لا يمنع من الدلالة عليه لأنّ العامّ المخصوص حجّة فى الباقى على ما تقرّر فى الأصول.

فإن قيل: محل النّزاع هو الجواز مع الشرائط و الآية تدلّ على الوجوب لما عرفت من أنّه مدلول الأمر حقيقة و أحدهما غير الآخر فأين دلالتها عليه؟

قلنا: المراد بالجواز الّذى هو محل النزاع هو الجواز بالمعنى الأعم و هو القدر المشترك بين ما عدى الحرام من الوجوب و الندب و الإباحة و الكراهة لا بالمعنى الأخص و هو المرادف للإباحة للعلم القطعىّ بأنّ الجمعة عبادة و كل عبادة يمتنع خلوّها من الرجحان لا محالة، و حينئذ نقول ذلك الأمر الكلىّ لا تحقّق له إلّا فى ضمن فرد من أفراد الأربعة، و العلّة الدالّة على انتفاء إرادة الإباحة منه تدلّ على انتفاء إرادة الكراهة منه أيضا و إرادة الندب منه منتفية أيضا للإجماع على أنّ الجمعة متى شرعت أجزأت عن الظهر، و حينئذ تكون بدلا عنها و التكليف بالجمع بين البدل و المبدّل ممتنع، فلزم بطريق السير و التقسيم ثبوت الوجوب التخييرى بينهما فيكون الجواز هنا بمعنى الوجوب.

---

(۱) راجع: مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۱۳.

فإن قيل: ما الوجه فى إيثار الفقهاء التعبير بالجواز على الوجوب؟

قلنا: لأنّ التعبير به لا يوهم إرادة الحتم، بخلاف التعبير بالوجوب؛ و أيضا فإنّ الخلاف إنّما وقع فى الشرعية حال الغيبة بمعنى الجواز بالمعنى الأعم.

فإن قيل: قد عبّر بعض الفقهاء باستحبابها فى محلّ النزاع و هو مناف للوجوب.

قلنا: بل هو إنما ينافى بعض أقسام الوجوب و هو الوجوب العينى لا الوجوب التخييرى، للعلم القطعى بأنّ متعلق الوجوب التخييرى ليس هو عين واحد من الأفراد بل هو الأمر الكليّ كما تقرّر فى الاصول، فلا محذور فى تعلّق الاستحباب بواحد منها، و قد احتمل الشهيد فى الذكرى أن يراد باستحبابها هذا المعنى أو فى الاجتماع، لكن الأوّل هو الحقّ إذ لا يعقل القول بالثانى مع وجوب الفعل.

فإن قيل: ما الوجه فى إيثار التعبير بالاستحباب أيضا على الوجوب؟

قلنا: لأنّ التعبير بالواجب يوهم الحتم و يحيّر الوهم استواءهما فى الفضل بخلاف التعبير بالاستحباب، فإنّه يدلّ على المراد من غير احتياج إلى زيادة لفظ.

فإن قيل: الظاهر من الوجوب الوارد فى الآية إنما هو الوجوب العينى و حينئذ فلا دلالة فيها على الوجوب التخييرى فى الغيبة الّذى هو محلّ النزاع و من ثمّ اعترض الشهيد رحمه اللّه فى شرح الارشاد بعد الإحتجاج بها على ذلك بأنّه يحتمل أن يراد ب «نودى» نداء خاص يعنى نداء حال وجود الإمام و قرينته الأمر بالسعى الدالّ على الوجوب.

قلنا: بل الظاهر المقرّر أن الوجوب موضوع للقدر المشترك بين الوجوب التخييرى و العينى، فإذن هو يوجد مع كلّ واحد منهما، غاية الأمر أنّ استفادة المدّعى منها إنما يكون بمعونة الإجماع المحكى فى التذكرة و الذكرى على انتفاء الوجوب العينى حال الغيبة.

الوجه الثانى: الأخبار

فمنها ما اشترك فى نقله المخالف و المؤالف من قول النبيّ صلّى اللّه عليه و آله: إنّ اللّه قد فرض عليكم الجمعة، فمن تركها فى حياتى أو بعد موتى استخفافا بها أو جحودا لها، فلا جمع اللّه شمله و لا بارك له فى عمره. «۱»

و منها صحيحة زرارة قال: حثّنا أبو عبد اللّه عليه السّلام على صلاة الجمعة حتّى ظننت أنّه يريد أن نأتيه، فقلت: نغدوا عليك؟ فقال: «لا، إنما عنيت عندكم». «۲»

و منها موثّقة زرارة عن عبد الملك، عن أبى جعفر عليه السّلام قال: مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة

---

(۱) وسائل الشيعة، ج ۵، ص ۷، ح ۳۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۳

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۵؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۹- ۳۰۱، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۹۲

فرضها اللّه!»، قال: قلت: كيف أصنع؟ قال: «صلّوا جماعة»، يعنى الجمعة «۱» و منها صحيحة عمر بن يزيد عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: إذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلّوا فى جماعة». «۲» يعنى أيضا صلاة الجمعة، لأن اعتبار العدد المخصوص مقصور عليها.

و منها صحيحة منصور بن حازم عن أبى عبد اللّه عليه السّلام: يجمّع القوم يوم الجمعة إذا كانوا خمسة فما زاد، فإن كانوا أقلّ من خمسة فلا جمعة لهم، و الجمعة واجبة على كلّ أحد، لا يعذر الناس فيها إلّا خمسة: المرأة و المملوك و المسافر و المريض و الصبيّ». «۳»

و منها صحيحة أبى بصير و محمّد بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض فى كلّ سبعة أيّام خمسا و ثلاثين صلاة، منها صلاة واجبة على كلّ مسلم أن يشهدها إلّا خمسة، «۴» يعنى بهم من ذكره.

و منها صحيحة زرارة، عن أبى جعفر عليه السّلام «و قد فرض اللّه من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة؛ منها صلاة واحدة فرضها اللّه فى جماعة و هى الجمعة و وضعها عن تسعة: عن الصغير و الكبير و المجنون و المسافر و العبد و المرأة و المريض و الأعمى و من كان على رأس فرسخين. «۵»

و منها صحيحة الفضل بن عبد الملك، قال: سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إذا كان قوم فى قرية صلّوا الجمعة أربع ركعات، فإن كان لهم من يخطب، جمّعوا إذا كانوا خمسة نفر. «۶»

و منها صحيحة أبى بصير و محمد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السّلام قال: من ترك الجمعة ثلاثا من غير علّة طبع اللّه على قلبه. «۷»

و منها صحيحة محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السّلام قال: سألته عن اناس فى قرية هل يصلّون الجمعة جماعة؟ قال: يصلّون أربعا إذا لم يكن من يخطب بهم. «۸»

فإن قيل: الرواية الاولى نقول بموجبها الجواز إن يترتّب ما تضمنته من الذمّ على تركها

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶۶۴؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۱۶۰۷؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۲۰۵، الباب ۲ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها، ح ۱۰

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، حديث ۶۳۶؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۹، حديث ۱۶۱۰؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۴- ۳۰۵، الباب ۲ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها، حديث ۷

(۴) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۸؛ التهذيب، ج ۳، ص ۱۹

(۵) طوسى، التهذيب، ج ۳، ص ۲۱، ح ۷۷؛ كلينى، الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹، ح ۶؛ صدوق، ابن بابويه، كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۲۱۹

(۶) نفس المدرك، ج ۳، ص ۲۳۸- ۲۳۹، ح ۶۳۴؛ طوسى، الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۴

(۷) التهذيب ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۲۹۹- ۳۰۲

(۸) التهذيب ج ۳، ص ۲۳۸؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۰۶

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۹۳

لهذه العلّة لا مطلقا، و حينئذ لا دلالة فيها على محلّ النزاع، و الرواية الأخيرة إنما تدلّ عليه بمفهوم الشرط، و قد اختلف الاصوليون فى حجيّته.

قلنا: وجه دلالة الرواية الأولى على محلّ النزاع تضمّنها فرض صلاة الجمعة على الإطلاق، و الرواية الأخيرة و إن كانت دلالتها على ذلك بمفهوم الشرط إلا أن الشهيد عليه السّلام صرّح فى شرح الإرشاد بأن أكثر الاصوليين قالوا بحجّيته، فيعول على المشهور، لأنّه قد ورد فى الخبر «خذ ما اشتهر بين أصحابك و دع ما ندر». «۱»

فإن قيل: هذه الأخبار يقتضى بعمومها عدم اشتراط الجمعة بالإمام أو نائبه و كذا الآية، قلنا: هذه العمومات لا ريب أن الإجماع منعقد على اختصاصها بما ذكر من الاشتراط بالإمام أو نائبه كما أشرنا اليه فى المقدّمة، و إلى السبب فيه، و هو الاتفاق على التعيين لإمامة الجمعة من النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و الخلفاء بعده، و رواية محمد بن مسلم، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: «تجب الجمعة على سبعة نفر، و لا تجب على أقلّ منهم: الإمام، و قاضيه و مدّعى حقا و مدّعى عليه و شاهدان و من يضرب الحدود بين يدى الإمام». «۲»

فإنّ فيه دلالة على اشتراط الإمام حيث جعله أحد السبعة.

فإن قيل: انعقاد الإجماع منّا على الاشتراط بالإمام أو نائبه ممنوع، لأنّه لا يكفى فى الإجماع دخول من لا يعلم نسبه، إذ يشترط فيه العلم القطعى بدخول المعصوم لتوقّف العلم بكونه حجّة عندنا على القطع بدخوله و دخوله غير معلوم و يرشد إلى اشتراطه بالقطع المذكور قول أبى القاسم فى المعتبر بعد أن صرّح بأن الإجماع حجّة لانضمام قول المعصوم فلا تغترّ إذا بمن يتحكّم فتدّعى الإجماع باتّفاق الخمسة و العشرة من الأصحاب مع جهالة قول الباقين إلّا مع العلم القطعى بدخول المعصوم فى الجملة. «۳» و كذا قول العلامة فى نهاية الاصول بعد أن أورد أنّه لا يمكن العلم باتّفاق الكلّ على وجه يتحقّق دخول المعصوم فيهم بأنّ الفرض دخوله فيهم إذ الإجماع إنّما يتمّ به فلا يمكن منع دخوله.

قلنا: لا يمكن القول بمنع انعقاد الإجماع على ذلك بعد أن اشترك فى نقله رؤساء المذهب الحقّ و خاصّة أهل البيت عليهم السّلام لما تقرّر فى الاصول من أنّه حجّة و إن نقل بخبر الواحد، و إلّا لزم القول بعدم حجّية خبر الواحد و هو يقتضى طرح معظم الشريعة، إذ هو مبنىّ أكثرها كما هو ظاهر كلّ منصف؛ و بعد فإنّا نقول بموجب ما قلتم من الاشتراط بالقطع المذكور و لا يضرّ

---

(۱) عوالى اللئالى، ج ۳، ص ۱۲۹

(۲) من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۱۲۲۲؛ التهذيب، ج ۳، ص ۲۰، ح ۷۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۱۶۰۷؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۵، باب ۲ من أبواب صلاة الجمعة و آدابها، ح ۹

(۳) المعتبر، ج ۱، ص ۳۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۹۴

ذلك فى الإجماع الّذى حكاه هؤلاء الأجلّاء، فإنّ القطع بذلك حاصل من نقلهم الاتّفاق عليه لحسن اعتقادنا فيهم.

و أيضا لو كان هذا القول الذى نقلوا عليه الاتفاق خطأ، لوجب على الإمام أن يبيّن خطأه حذرا من أن ينتسب إلى إضلال الخلق أو من أن يحصل منه التقرير على المعصية فى هذه الأعصر المتداولة؛ و قد صرّح السيد المرتضى علم الهدى فى الشافى بأن الإجماع إنما يفزع إليه إذا التبس قول امام الزمان، إمّا لغيبته أو لغيرها بحيث لا يعرف قوله على التعيين؛ فالرجوع إلى الإجماع يقتضى العلم بدخول المعصوم فى الجملة و إن كنّا لا نعرف شخصه و لا عينه.

و هذا الكلام يقتضى الاكتفاء فى الإجماع بدخول حىّ غير معروف النسب كما صرّح به الشهيد رحمه اللّه فى الذكرى بقوله: الطريق إلى معرفة دخوله أن يعلم إطباق الإمامية على مسأله معيّنة، أو قول جماعة فيهم من لا يعلم نسبه، «۱» و مراده الاكتفاء بهذا الطريق الأخير مع العلم بنسب الباقين كما يدلّ عليه قوله، فلو انتفى العلم بالنسب فى الشطرين، فالاولى التخيير كالخبرين المتعارضين؛ و وجه الاكتفاء بالطريق الأخير على ذلك التقدير، حصول القطع بعدم دخوله فى الفريق المعلوم النسب من الإمامية، فيقطع بدخوله فى الفريق الآخر منهم و لا يضرّ فى ذلك وجود حىّ غير معروف النسب قائل بمقالة العامّة، لأنّ البرهان العقلى و النقلى قد قام على تضليل من خالف أصول الطائفة، و ذلك يمنع من تجويز القول بأنّه هو الإمام؛ و الإيراد بجواز إظهاره تلك الأحوال تقيّة مندفع بأنّه قد يقطع بكونه متديّنا بذلك، فيمتنع أن يكون هو الإمام و مع التجويز للتقيّة يلتزم باعتبار قوله فى الإمامية، فلعلّه الإمام، لكن هذا الاحتمال لا يتأتّى لما عرفت من اشتراك رؤساء المذهب الحقّ فى نقل الإجماع على الاشتراط المذكور و حسن الاعتقاد فيهم متحقّق و بذلك يسلم الإجمال على ذلك من الطعن مع أنه مؤيد بالاتّفاق المستمرّ من عهد النبىّ صلّى اللّه عليه و آله على التعيين لإمامة الجمعة. و كذا برواية محمد بن مسلم السالفة.

فإن قيل: التعيين لذلك يجوز أن لا تكون علة الاشتراط بل حسم مادّة النزاع و إلّا لزم اطّراد الحكم فى سائر الموارد، و ليس كذلك؛ أ لا ترى أنّهم كانوا يعيّنون أشخاصا لليوميّة و الأذان و نحو ذلك مما أجمع المسلمون على أنّه لا يشترط فيها نوابهم، قلنا: الظاهر من استمرار التعيين لذلك فى سائر الأعصار و الأمصار الاشتراط، و لا يضرّ تعدّد العلّة فيه لأنّ علل الشرع معرفات، فلا محذور فى تعدّدها

أصلا.

فإن قيل: روايۀ محمد بن مسلم تضمّنت اعتبار الإمام، و جاز أن يراد به العدل الذى

---

(۱) الذكرى، ج ۱، ص ۴۹

دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه، ص: ۱۹۵

يقتدى به فى صلاۀ الجماعۀ إذ لا قرينۀ تدل على أنّ المراد امام الأصل.

قلنا: بل القرينۀ على ذلك متحقّقۀ و هى الضمير الموجود فى المعطوف العائد إلى المعطوف عليه للعلم القطعى بأنّ غير إمام الأصل لا قاضى له، و كذا قوله «و من يضرب الحدود بين يدى الإمام» للعلم أيضا بأن غير إمام الأصل لا تقام عنده الحدود و إن كان مجتهدا على قول قوىّ.

فإن قيل: يجوز أن يعدل عن ظاهره بإضافۀ القاضى إليه بأدنى ملابسۀ، لأنّ المحل باب تأويل لا باب تنزيل و باب التأويل متّسع.

قلنا: العدول عن ظاهره مجاز فلا يجوز ارتكابه بغير قرينۀ.

فإن قيل: القرينۀ على العدول عن ظاهره موجودۀ، و هى أن اعتبار حضور اولئك القوم متروك للإجماع على عدم اعتبار أكثر الأشخاص الّتى اشتملت عليهم، فيكون المراد اعتبار حضور قوم بالعدد المذكور و يرشد إليه قول المفيد فى الإشراف «و عددهم خمسۀ فى عدد الإمام و الشاهدين و المشهود عليه و المتولّى لإقامۀ الحدّ».

قلنا: إن تمّ هذا الإضمار صلح ذلك للقرينۀ فى العدول عن ظاهره، لكنّه لا يتمّ، لما تقرّر فى الاصول من أنّه على خلاف الأصل و لزوم التقدير فى أكثر مدلول هذا الخبر لدليل لا يستلزم التقدير فى الباقى.

فإن قيل: لو تمّ العمل بظاهره لزم ما لا يقول به أحد من المسلمين، و هو أن لا يقوم نائب الإمام مقامه.

قلنا: هو لم يتضمّن النّص على عدم قيام نائبه مقامه كما لم يتضمّن قيامه مقامه، بل الحكم بقيامه مقامه مستفاد من الإجماع المنعقد على اشتراط الوجوب بأحدهما لا على التعيين.

فإن قيل: هو ضعيف الإسناد؛ فإنّ فى سنده الحكم بن مسكين و قد صرّح العلامۀ فى المختلف بأن حاله غير معلوم، «۱» فلا يجوز التعويل عليه.

قلنا: ضعفه ينجبر بشهرته بين علماءنا رحمهم اللّه.

فإن قيل: أكثر مدلوله قد وقع اجماع المسلمين على خلافه، فكيف يكون مشهور بينهم؟

قلنا: قد صرّح الشهيد فى الذكرى بأن الأكثر أوردوه و هذا الراوى الّذى رواه ذكره الكشّى و لم يتعرّض له بذمّ، و لا نريد بشهرته إلّا هذا القدر، و عدم عملهم بأكثر مدلوله لمعارض لا يقتضى تركهم العمل بالباقى.

فإن قيل: إيراد الأكثر له فى كتبهم لا يقتضى قبوله لاشتمال كتبهم على المقبول و غيره.

قلنا: عدم تعرّضهم لذمّه مع توفّر الدواعى إليه، لأنّه مما يعمّ به البلوى، و مع ما قد جرت

---

(۱) المختلف، ج ۲، ص ۲۲۷: قال العلامۀ: و لم يحضرنى الان حاله.

دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه، ص: ۱۹۶

عادتهم بإيراد ما يجدوه من وجوه الضعف، يقتضى قبوله خصوصا و قد أورده ابن بابويه فى من لا يحضره الفقيه، فإنّه قد شرط فى ديباجۀ هذا الكتاب أن لا يورد فيه إلّا ما يفتى به و يحكم بصحّته و يعتقد فيه أنه حجّۀ فيما بينه و بين ربّه.

فإن قيل: مدلوله من حيث العدد متروك و معارض بما سلف من الأخبار الصحيحۀ المتضمّنۀ لاعتبار خمسۀ فما زاد.

قلنا: يمكن التوفيق بينه و بين تلك الأخبار بما ذكره الشيخ فى التهذيب من حمله على اعتبار هذا العدد فى الوجوب العينى و حملها على اعتبار ذلك العدد فى الوجوب التخييرى؛ أو بما ذكره العلامة فى التذكرة من أنّه ليس نصّا فى المطلوب، لأنّ الأقلّ من السبعة قد يكون أقلّ من الخمسة، فيحمل عليه جمعا بين الأدلّة إلّا أنّ الشهيد رحمه اللّه فى الذكرى استبعد هذا الحمل الأخير نظرا أنّ «أقل» نكرة فى سياق النفى فتعمّ، فهو فى قوّة لا تجب على كل عدد ينقص عن السبعة.

فإن قيل: هو معارض بمفهوم ما مرّ من صحيحة محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السّلام قال:

سألته عن اناس فى قرية هل يصلّون الجمعة جماعة؟ قال: يصلّون أربعا إذا لم يكن من يخطب بهم. «۱» فإنّ مفهوم الشرط فى ذلك أنّه إذا كان لهم من يخطب يصلّون جمعة سواء حضر الإمام أم لا و مفهوم الشرط حجّة عند الأكثر.

قلنا: لا يتمّ التعارض بينهما و مفهوم الشرط و إن كان حجّة عند الأكثر إلّا أنّه قد تقرّر فى الاصول أنّ المفهوم بأقسامه لا يعارض المنطوق.

فإن قيل: يقيّد باعتبار الإمام الأصل مع حضوره، أمّا مع غيبته فلا.

قلنا: لا ريب أن التقييد بذلك على خلاف الأصل لما تقرّر من أنّ الأصل اجراء اللّفظ على إطلاقه، فلا يجوز اختيار هذا التقييد إلّا أن يقوم دليل عليه، و من أدّى على ذلك دليلا طالبناه بالبيان. فعلى هذا يجب أن يقيّد الخبر الدالّ على اعتبار الإمام الأصل الأخبار المطلقة أو المشتملة على اعتبار الإمام مطلقا جمعا بين الأدلّة.

فإن قيل: فعلى ما ذكرتموه من الاشتراط بالإمام أو نائبه لا تشرع الجمعة فى الغيبة، لفقد الشرط مع تحقق المانع و هو النزاع الناشئ من الاجتماع، و ذلك خلاف المدّعى؛ و الحكم بالجواز فى صحيحة زرارة و موثقة عبد الملك يجوز استناده إلى إذن الإمام عليه السّلام و هو يستلزم نصب نائب من باب المقدمة كما نبّه على ذلك العلامة فى النهاية بقوله لمّا أذنا لزرارة و عبد الملك جاز لوجود المقتضى، «۲» و هو إذن الإمام و الأخبار الباقية مطلقة و المطلق يجب تنزيله على المقيّد للعلم القطعى بوجوب الجمع بين الأدلّة.

---

(۱) التهذيب ج ۳، ص ۲۳۸؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۰۶

(۲) نهاية الأحكام، ج ۲، ص ۱۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۹۷

قلنا: فقد الشرط إنّما يلزم إذا تحقّق الوجوب مع عدم حضور نائب الغيبة، أمّا على تقدير قصر الوجوب على حضوره و الايتمام به كما هو المدّعى فلا يلزم، لما مرّ فى المقدمة من أنّه نائب على وجه العموم و اتّفاق وجود المانع نادر لعدم توفّر الدواعى إلى الاجتماع المستلزم له، فيبقى استفادته من الأخبار السابقة بلا معارض، و الحكم بالجواز فى صحيحة زرارة و موثقة عبد الملك لا يجوز استناده إلى النائب الخاص و إلّا لكان الوجوب عينيّا مع أن ظاهر التعبير فيهما بالحثّ و نحوه ممّا لا يشتمل على كلّ الإنكار ينفيه، و هذا التجويز أو الإيجاب من الإمام عليه السّلام إنّما كان مع عدم نفوذ أحكامه و تصرّفاته، فإذن زمانه على هذا التقدير يساوى زمان الغيبة، فلا يكون هذا التجويز مقصورا على أهل عصره، فبطل القول بأنّه يلزم منه نصب نائب من باب المقدمة، لأنّ ذلك إنما يتمّ إذا كان النائب خاصّا و العام غير متوقّف على نصبهم، لأنّ الإمام قد نصب المجتهد فى الأحكام الشرعيّة نائبا على وجه العموم كما مرّ و حينئذ نقول بموجب ما قالوه من أنّ الأخبار الباقية المطلقة مقيّدة بالإمام أو نائبه.

فإن قيل: مدلول ما سلف من خبر عمر بن حنظلة الدالّ على أنّ المجتهد فى الأحكام الشرعية له إذن من الائمة عليهم السّلام فى الحكم و الإفتاء و ذلك كيف يتناول الإذن فى الصلاة؟

قلنا: بل مدلوله النيابة من قبلهم عليهم السّلام مطلقا فيدخل فى ذلك محلّ النزاع؛ على أنّ الإذن منهم له فيما يتناوله النصّ من الحكم و الإفتاء أقوى من الإذن له فى الصلاة فيكون دلالته عليها من قبيل مفهوم الموافقة كدلالة تحريم التأفيف «۱» على تحريم الضرب.

فإن قيل: فعلى ما قرّرتم من أن الفقيه نائب فى الغيبة يلزم أيضا ثبوت الوجوب العينى لتحقق الشرط و أنتم لا تقولون به.
قلنا: قد انعقد الإجماع على ثبوت البدل فى محلّ النزاع و تقرّر أنه يمتنع شرعا التكليف بكلّ من البدل و المبدّل، فيتعلّق التكليف بأحدهما و هو معنى الوجوب التخييرى؛ و لو لا الإجماع على أنّه الثابت فى محلّ النزاع لقلنا بثبوت الوجوب العينى فيه أيضا. و مدلول الآية و الأخبار إنّما هو ثبوت الوجوب مطلقا، و قد مرّ أنّه تقرّر فى الاصول أن الوجوب موضوع للأمر الكلىّ الشامل لكلّ من الوجوب العينى و التخييرى و استفادة أحدهما إنّما يكون بدليل من خارج، فإنّه إذا ثبت البدل تحقّق الوجوب التخييرى، و إذا انتفى كان الثابت هو الوجوب العينى لانتفاء المقتضى لثبوت الوجوب التخييرى.
فإن قيل: يمكن إرادته و إن انتفى مقتضيه، و هو البدل.
قلنا: بل إرادته على هذا التقدير ممتنعة شرعا، لاستلزامه ما هو متّفق على عدم جوازه، و هو تأخير البيان عن وقت الحاجة.

---

(۱) إشارة إلى الدّلالة الأولويّة فى الآية الشريفة: و لا تقل لهما اف

فإن قيل: استعمال الوجوب فى العينى أكثر، فيجب الحمل عليه عند إطلاق لفظ الوجوب.
قلنا: قد مرّ آنفا أنّه حقيقة فى المعنى الكلّى فيكون استعماله فى بعض الأقسام مجازا، و كثرة استعماله فى بعضها بمجرّده لا يقلب هذا المجاز حقيقة كما أنّ قلّة استعمال المعنى الحقيقى لا- يقلّبه مجازا إلّا أن يحوج إرادة المعنى الحقيقى إلى القرينة و يتبادر المعنى المجازى.

الوجه الثالث: استصحاب الحال

فإنّ علماء الخاصة و العامة بأسرهم قد صرّحوا بوجوب الجمعة حال ظهور الإمام عليه السّلام بالشرائط الّتى من جملتها حضوره أو حضور نائبه، أما علماء الخاصة فإن بعضهم إنما منع منها حال الغيبة خاصّة و أما علماء العامّة فإنهم أوجبوها على الأعيان و لم يفرّقوا فى ذلك بين وجود الإمام و عدمه، و لا بين تعذّر حضوره و عدمه إلّا الحنفيّة، فإنهم اشترطوا وجود إمام و إن كان جائرا و نفوا اعتبار إذنه فى الوجوب عند التعذّر؛ فقد اتّضح أن القول بالوجوب حال الظهور ممّا لا كلام للفريقين فيه و الأصل بقاؤه إلى زمان الغيبة حتى يحصل الدليل الناقل و هو منتف و لو ادّعاه مدّع طالبناه بالبيان و بهذا الوجه يمكن استصحاب الإجماع أيضا بناء على ما تقرّر عند علماءنا من أنه لا يقدح فيه مخالفة حىّ معروف النسب.
فإن قيل: الناقل حاصل و هو اشتراط الوجوب بظهور الإمام فينتفى الوجوب لما تقرّر من وجوب انتفاء المشروط بانتفاء الشرط الذى يتوقّف عليه تأثير المؤثّر.
قلنا: هذا يتمّ إذا كان مطلق الوجوب مشروطا به، أمّا إذا كان المشروط به هو الوجوب العينى فلا، لاختصاص الانتفاء بانتفائه على أنا نقول بموجبه، فإنّ أصل الوجوب و إن كان مشروطا بالإمام أو نائبه لكن قد مرّ الدليل على أنّ المجتهد نائبه على وجه العموم.
فإن قيل: فيلزم بحكم الاستصحاب القول بالوجوب العينى فى محلّ النزاع.
قلنا: هذا إنّما يلزم أن لو كان الوجوب المستصحب هو الوجوب العينى، أمّا لو كان المستصحب هو الوجوب فى الجملة فلا، لما مرّ من انعقاد الإجماع على انتفاء الوجوب العينى، لأنّه مشروط بظهور الإمام فلا يعقل استصحابه مع انتفاء شرطه، فيبقى الوجوب التخييرى لا محالة.
فإن قيل: فيلزم بمقتضى الاستصحاب شرعيّة الجمعة على تقدير الاكتفاء بظهوره و إن لم يكن نائبه الفقيه الجامع لشرائط الفتوى حاضر.

قلنا: قد انعقد الإجماع على عدم الاكتفاء فى الشرعية بظهوره مطلقا بل لا بدّ فيها من حضوره أو حضور نائبه، فهذا هو الّذى يلزم استصحابه دون ما عداه، و قد استدلّ الشهيد رحمه اللّه

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۱۹۹

فى شرح الإرشاد «۱» على محلّ النزاع بأصالة الجواز و اعترض عليه المحقّق والدى- قدّس اللّه روحه- بأنّها لا يستدلّ بها على فعل شيء من العبادات إذ كون الفعل قربة و راجحا بحيث يعبّد به توقيفى يحتاج إلى إذن الشارع و بدونه يكون بدعة. «۲»

قلنا: قد جاء الأصل بمعنى الاستصحاب كما صرّح به العضدى فى شرح مختصر الحاجب فلعلّه المراد من ذلك فيكون تقدير كلامه «لأنّ الأصل بقاء ما كان على ما كان» و حينئذ لا يتوجّه هذا الإشكال أصلا و ما أجاب به بعض الفائزين بدرجة الشهادة «۳» عن ذلك بأنّ الجواز الّذى هو جزء هذا الدليل إنّما يراد به معناه الأعمّ و هو مقابل التحريم إذ لا يناسب إرادة معناه الأخصّ المرادف باعتباره للإباحة فى العبادة لكن لا يراد به إلّا الوجوب إذ الإباحة و الكراهة منفيان للإجماع على اعتبار الرجحان فى العبادة، و كذا الندب، للإجماع على أنّ الجمعة متى شرعت وقعت بدلا عن الظهر لا يقل أصلا إلّا أن يراد بأصالة الجواز بهذا المعنى الّذى يرجع الجواز باعتباره إلى الوجوب ما قرّرناه نحن من الاستصحاب إذ لو أريد غيره لصار تقدير الدليل هكذا، لأنّ الأصل الجواز الذى يؤول إلى الوجوب، و ذلك غير مطابق للأصول المقرّرة كما هو ظاهر، لكن إرادته من أصالة الجواز ما قررناه من الاستصحاب لا يناسب ما ارتكبه من الاستدلال على ذلك بالاستصحاب لما فيه من بشاعة التكرار.

فإن قيل: إنّما يلزم عدم مطابقة ذلك للأصول المقرّرة إذا أريد الاستدلال بأصالة الجواز على الوجوب، و ليس ذلك مرادا بل المراد الاستدلال بها على أصل الجواز و استفادة الوجوب منها بدليل من خارج للعلم بأنّها متى شرعت وجبت.

قلنا: فعلى هذا التقدير لا- يكون أصالة الجواز بمجردها دليلا- على المطلوب و هو الوجوب و إلّا لزم عدم اندفاع أصل الاعتراض بالكلية، بل يكون الدليل على ذلك مجموع أصالة الجواز مع ما قد علم من خارج من أنها متى شرعت وجبت، فيصير تقدير الدليل هكذا «هذه الصلاة جائزة»، لأنّ الأصل الجواز، و كلّما جازت قد وجبت، لما علم من خارج؛ ينتج هذه الصلاة قد وجبت، لكن جعل الدليل مركّبا من هذين الأمرين، يأباه ظاهر عبارة الشهيد رحمه اللّه إذ ظاهرها أن أصالة الجواز بمجرّدها دليل و هذا التقرير يقتضى أنّها جزء الدليل و أين أحدهما من الآخر؛ فعلى هذا يتوجّه أصل الاعتراض على ظاهرها و يندفع بما قرّرناه سابقا.

[فصل فى] القول بعدم جواز فعلها فى محلّ النزاع، أعنى حال الغيبة

اشاره

و حضور الفقيه الجامع لشرائط الفتوى و الايتمام به و هو قول السيد المرتضى فى المسائل الميافارقيات:

---

(۱) غاية المراد، ج ۱، ص ۱۶۶: و المعتمد فى ذلك أصالة الجواز، و عموم الآية، و عدم دليل مانع.

(۲) رسائل المحقق الكركى، ج ۱، ص ۱۵۲

(۳) مقصود شهيد ثانى است.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۰۰

لا- جمعة إلّا مع إمام عادل أو من نصبه الإمام؛ «۱» و ذلك لأنّه قد تقرر فى الأصول أنه إذا تعذّر النفى للمهيّة الذى هو المعنى الحقيقى، تعيّن المصير إلى أقرب المجازات إليه و هو نفى الصحّة.

فإن قيل: يجوز حمله على خلاف الظاهر بأن يراد به نفى الصحّة مع إمكان الإذن لا مطلقا أو نفى الكمال، و القرينة على ذلك ما

صرّح به فى كتاب الفقه الملكى «۲» من أن الأحوط اشتراط الجمعة بإذنه.

قلنا: نمنع من صلاحية تصريحه بذلك قرينة على ارتكاب خلاف الظاهر فى كتاب آخر على أنه يجوز ارتكاب خلاف الظاهر فيما صرّح به فى كتاب الفقه الملكى بأن يقال و الأحوط اشتراط الجمعة بإذنه على القول بالوجوب التخييرى الّذى لا نقول نحن به، و أىّ اولويّة لارتكاب خلاف الظاهر فى ذلك الكتاب على ارتكابه هنا و من ادّعى الاولويّة طالبناه بالبيان.

فإن قيل: يجوز أن يراد بالإمام العادل الواقع فى عبارته ما يعمّ الإمام العدل الجامع لشرائط الفتوى؛ و حينئذ لا تدلّ عبارته على عدم الجواز فى الغيبة كما قيل.

قلنا: هذا يأباه الحكم بصحّتها مع حضور منصوبه، للعمل القطعى بانتفاء الصحّة مع حضور منصوب غير إمام الأصل؛ و على كلّ حال فقد نصّ على هذا القول سلّار بن عبد العزيز حيث قال: و لفقهاء الطائفة أن يصلّوا بالناس فى الأعياد و الاستسقاء، فأمّا الجمع فلا، «۳» و اختاره محمد بن ادريس و مال إليه العلامة فى المنتهى و فى باب الأمر بالمعروف من التحرير و كذا الشهيد فى الذكرى فإنه قال بأنّه متوجّه بعد أن رجّح الأوّل أعنى القول بالجواز، فيظهر اضطرابه فى الفتوى و قد نسبه المحقق [والدى]- قدّس اللّه روحه إلى الشيخ فى الخلاف، و الشهيد فى البيان إلى أبى الصلاح و إن نوزع فى صحّة كلّ من هاتين النسبتين؛ نعم هو ظاهر عبارته فى الجمل؛ «۴» لأنّه اشترط فيه السلطان العادل أو من يأمره السلطان بذلك و يدلّ عليه بوجوه:

[الوجه الأوّل]: الإجماع على اشتراط انعقاد الجمعة بالإمام أو منصوبه؛

و هذا الشرط منتف فى محلّ النزاع، فينتفى الانعقاد لامتناع ثبوت المشروط مع انتفاء الشرط؛ و أجاب عن ذلك العلّامة فى المختلف بمنع انعقاد الإجماع على خلاف صورة النزاع، «۵» أى على انتفاء

---

(۱) رسائل المرتضى، ج ۱، ص ۲۷۲

(۲) فى المخطوطة: الفقيه الملكى.

(۳) المراسم الشرعية، ص ۲۶۴

(۴) شرح جمل العلم و العمل ص ۱۲۱ و ۱۲۲

(۵) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۳.

الشرعية فيها و إلّا لم يتحقّق للنزاع وجه أصلا و بالقول بالوجوب «۱» فإن المجتهد منصوبه على وجه العموم.

فإن قيل: هذا المنع الصادر منه لا ينافى ما أورده هو فى غير هذا الكتاب و كذا غيره من إجماع علماءنا على اشتراط الوجوب بالإمام أو منصوبه.

قلنا: بل لا ينافيه لأنه منع من انعقاد الإجماع منّا على عدم شرعية الجمعة فى الغيبة مطلقا بحيث يندرج فى ذلك كلّ من حالتى حضور المجتهد و عدم حضوره، إذ لا يعقل ما زعمه بعض الفائزين بدرجة الشهادة من أنّه أراد بذلك المنع من انعقاد الإجماع على اشتراط الوجوب بالإمام أو نائبه بعد أن حكاه على ذلك فى كتبه كالتذكرة و المنتهى لما فيه من شائبة المناقضة، و حينئذ فدعواه الإجماع على ذلك بحالها و المنع غير مناف لها أصلا إذ مقتضاه عدم تسليم دعوى الإجماع على عدم شرعية الجمعة حال الغيبة و لو مع حضور المجتهد بل يجب الحكم بالشرعيّة مع حضوره، لما ثبت من أنه نائب على وجه العموم.

فإن قيل: فعلى هذا لا يعقل الخلاف الواقع على تقدير حضوره لتحقق الشرط نظرا إلى اندراجه فى النائب الّذى قد انعقد الإجماع على اشتراط الوجوب به.

قلنا بل يعقل، فإن النائب الخاص قد انعقد الإجماع على أنه نائب فى الصلاة إذا نصب لها أو مطلقا؛ أما نائب الغيبة فقد وقع الشك فى أنه هل هو نائب فى الصلاة فيدخل فى النائب الذى قد انعقد الإجماع على الاكتفاء به أم لا، و إن كان قد استخرج الحكم بكونه نائبا فيها من النص المقتضى لثبوت نيابته فيما هو أقوى منها كالحكم، و الإفتاء.

الوجه الثانى: الظهر ثابتة فى الذمّة بيقين و الأصل بقاء ما كان على ما كان،

فيتوقّف يقين البراءة عليها؛ و أخبار الآحاد إنما تثمر الظنّ فلا يركن إليها؛ و أجاب عن ذلك العلّامة فى المختلف أيضا بأن قيام الأدلّة الدالّة على مشروعية الجمعة تمنع من يقين بثبوتها على أنه عين المتنازع فيه، فيكون الاستدلال به مصادرة؛ «۲» و أجاب عن ذلك الشهيد فى شرح الإرشاد بوجه آخر و هو أنّه يكفى فى البراءة الظنّ الشرعى و إلّا لزم التكليف بما لا يطاق، «۳» و فى ذلك اعتراف بوجوب الظهر.

الوجه الثالث: الجمعة لو شرعت حال الغيبة لوجبت عينا،

لكن التّالى باطل بالإجماع فالمقدّم مثله؛ بيان الملازمة أن الدلائل الدالة على الجواز دالّة على الوجوب، فاذا اعتبرت دلالتها لزم القول به، و أجاب عن ذلك المحقق والدى قدّس اللّه روحه بأن الدلائل إنما دلّت على مطلق الوجوب الّذى قد مرّ غير مرّة أنه موضوع للقدر المشترك بين الوجوب العينى و

---

(۱) فى الاصل: بالقول بالوجوب.

(۲) راجع: المختلف، ج ۲، ص ۲۵۳

(۳) غاية المراد، ج ۱، ص ۱۶۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۰۲

التخييرى، و لما انتفى الوجوب العينى حال الغيبة- لما حكيناه عن التذكرة و التحرير و الذكرى من الإجماع من علماءنا رحمهم اللّه على انتفاءه لانتفاء شرطه، و هو ظهور الامام عليه السّلام- تعيّن الوجوب التخييرى، و لا يلزم من انتفاء شرط الواجب الخاص انتفاء شرط الواجب مطلقا.

و يمكن الجواب عن هذه الوجوه الثلاثة المصرّحة بالمنع بنوع آخر بأن يقال أنّها استدلال فى مقابل النص، لما مرّ من دلالة صحيحة زرارة و موثّقة عبد الملك على ثبوت الوجوب التخييرى حال الغيبة، فلا يلتفت إلى شىء منها.

أما الخاتمة

ففى بيان خطاء من زعم تحقّق الخلاف من علماءنا رحمهم اللّه فى ثبوت القول بوجوبها عينا على ذلك التقدير و إيراد ما زعمه دليلا على ذلك.

فنقول: قد أجمع العلماء كافّة على انتفاء الوجوب التخييرى حال الغيبة مع حضور الفقيه المعبّر عنه بالمجتهد فى الأحكام الشرعية، كما أجمع الخاصّية بأسرهم على انتفاء الوجوب العينى حال الغيبة و لو مع حضور الفقيه، و ذلك لما مرّ من أنّ العامّة بأجمعهم قد انفردوا بالمساواة بين حكم الظهور و الغيبة، فأثبتوا الوجوب العينى فى الحالين سواء كان المجتهد موجودا أم لا، و الخاصّة بأسرهم شرطوا فى تحقّق أصل الوجوب الإمام أو نائبه. لما رواه الشيخ باسناده عن محمّد بن مسلم و قد تقدّم، و باسناده أيضا عن طلحة بن يزيد عن أبى

عبد اللّه عليه السّلام قال: لا جمعة إلّا فى مصر تقام فيه الحدود»، «۱» وجه الاستدلال أنّ الرواية الاولى دلّت على اعتبار إمام الأصل فى ثبوت الوجوب و الروايـة الأخيرة دلّت على اعتباره فى تحقّق الشـرعية فيكون المراد اعتباره فى مطلق الوجوب الّذى هو موضوع للقدر المشترك بين الوجوب العينى و التخييرى فلا- تشـرع بـدونه، و الإجماع دلّ على قيام نائبه مقامه؛ و الروايـة الأخيرة و إن كانت ضـعيفة السـند نظرا إلى أن راويها بترىّ إلا أنّها موافقة لما عليه الأصحاب إلّا فى اشتراط المصر ظاهرا، و يمكن تأويلها فيكون التقدير لا جمعة غالبا إلّا فى مصر، و ذلك لأنّ حصول جميع شرائطها فى القرى و البوادى نادر بالنسبة إلى حصولها فى الأمصار.

فقـد اتّضح بحمد اللّه سبحانه أن ما رجّحه بعض المتأخرين الفائزين بدرجة الشـهادة فى الرسالة الّتى أفردها فى صـلاة الجمعة «۲» من القول بوجوبها عينا حال الغيبـة مع تعـذّر الإمام أو نائبه و لو فقيها مجانب للصواب، مخالف لما أطبق عليه الأصـحاب؛ و سـيأتى لذلك مزيد تحقيق إن شاء اللّه تعالى.

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، حديث ۶۳۹؛ الإستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۷

(۲) گذشت كه مقصود شهيد ثانى و رسالهٔ صلاهٔ الجمعهٔ اوست كه در همين مجموعه چاپ شده است.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۰۳

و قـد أسـنده إلى بعضـهم تعويلا على ما وجـده من بعض عباراتهم المطلقة الّتى لا تدلّ على مطلوبه بوجه من الوجوه، و على ما اشـتبه عليه من أمر الإجماع، و سـنحقّق الكلام على وجه يزيل الشبهة التى أوردها عليه، و يتمّ خطأ ما توهّمه قولا لبعضهم بعون اللّه سبحانه و تعالى. و قد احتجّ عليه بعموم الآية و الأخبار، و بأصالة الجواز، و باستصحاب الحكم المجموعه عليه.

و الجواب عن الآيـة بأنّها إنّما تدلّ على الوجوب؛ و قد مرّ أن موضوعه الحقيقى القدر المشترك بين الوجوب العينى و التخييرى، فإذن لا- يسـتفاد أحـدهما من الآيـة أصـلا بـل بـدليل من خـارج، و لـذلك افتقرت إلى بيان النبىّ صـلّى اللّه عليه و آله فعلا أو قولا، و مثله الجواب عن الأخبار و كذا عن أصالة الجواز إن تمّ الاسـتدلال بها على وجه يؤول إلى الوجوب، و قد بيّنا أنه لا يتمّ؛ و أما الجواب عن الاستصـحاب فبأن نقول لا يتأتى استصـحاب الوجوب العينى إلى زمان الغيبـة، لأنّ الشـهيد رحمه اللّه فى الذكرى قد شـهد بانتفائه عن حال الغيبـة بقوله إن عمل الطائفة على انتفاء الوجوب العينى فى سائر الأعصار و الأمصار؛ «۱» و كذا العلّامة فى التذكرة و التحرير كما مرّ غير مرة، و يرشد إلى ذلك تعبيرهم عن حكم الظهور بالوجوب و عن حكم الغيبة بالجواز و الاستحباب.

و يمكن الجواب عن هـذه الأدلّة الأربعـة بوجه آخر بـأن يقـال عموم الآيـة و الأخبـار يجب تخصـيصه بمـا مرّ آنفا من الإجماع، و من حديث محمد بن مسلم و طلحة بن يزيد الدالّين على اشتراط إمام الأصل فى الوجوب، و من صحيح زرارة و موثّق عبد الملك الدالّين على أنّ الثـابت فى الغيبـة هـو الوجوب التخييرى؛ و أصالـة الجواز و الاستصـحاب لا- يلتفت إليهمـا بعـد ورود النص، لمـا تقرّر من أن الاسـتدلال فى مقابـل النص غير مسـموع و الشـهرة الّتى ادّعاها على مطلوبه ذلك أعنى ثبوت الوجوب العينى فى الغيبـة لا تتمّ بعـد ما عرفت من حكاية أجلّاء علماءنا الإجماع على انتفائه و تصـريح كبراءهم بأنّ النزاع إنما وقع فى تحقّق الشرعية مع حضور نائب الغيبة لا مطلقا، و لا ريب أن دعواها على ذلك عجيب منه بعد ملاحظة ما صرّحوا به من أنّ أحدا منهم لم يذهب إليه فى طبقة من الطبقات، و لا فى عصر من الأعصر المختلفة عن عصر النبى صلّى اللّه عليه و آله و تسليم القول بأنّهم أعلم بمواقع الإجماع و الخلاف.

و بعـد، فلو قطعنـا النظر عمّـا صـرّحوا به من انعقـاد الإجمـاع على انتفـاء ذلـك لجزمنـا به أيضـا، لأنّا بعـد التتبّع التّام وجـدنا أنّ كتبهم الموضوعـة لبيـان الخلاـف و الوفـاق خاليـة منه، مع أنّ دأبهم إيراد الخلاف النادر فى المسائل النادرة؛ و كـذا وجـدنا كتب الأحاديث المروية عن أئمتنا عليهم السّلام خالية من التصريح به مع أن ديدنهم إيراد الأحاديث الواردة من طرقهم، و إن ندر العمل بها،

---

(۱) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۰۴

فلو کـان ذلک قولا لأحـد منهم لنقل إلینا جزما کما نقل القول بالجواز و المنع مع حضور نائب الغیبـۀ بل کان نقله أهمّ من ذلک، لما فیه من البعث علی عـدم التهـاون فی إهمـال هـذا الواجب الکبیر و عـدم ترکه میلاـ إلی غیره؛ فکان عـدم نقلهم إیّاه مع أنه مما یعمّ به البلوی، دلیلاـ علی انتفـاءه فلا یجوز ارتکابه بمجرّد إطلاق بعض الروایات و العبارات ما لم یعلم ذهاب بعض علماءنا رحمهم اللّه إلیه، و اشتمال بعض النصوص علیه حذرا من خرق الإجماع و الإبداع فی الدین، إذ لیست البدعۀ أمرا أزید علی اعتقاد رجحان ما لم یرد به النص، فکیف إذا نطقت کتبهم بالإجماع علی خلافه، و شهدت النصوص بانتفائه کما أسلفنا شیئا من ذلک.

و قد فهمه من قول المفید فی الإشـراف بعد أن صـرّح باشتراط اجتماع خمسۀ یجتمع فیهم تسع صفات و اعتبر فی الخامس منهم ظاهر الإیمـان، و طهارة المولـد، من السـفاح، و السـلامۀ من ثلاثـۀ ادواء البرص و الجـذام و المعرة بالحـدود و المشـتبه لمن أقیمت علیه فی الإسلام، و المعرفۀ بفقه الصلاة ۷ و الإفصاح فی الخطبۀ و القرآن، و إقامۀ فرض الصـلاة فی وقتها من غیر تقدیم و لا تأخیر عنه بحال، و الخطبـۀ بما یصـدق فیه من الکلام، فإذا اجتمعت هـذه الثمانی عشـر خصـلۀ وجب الاجتماع فی الظهر یوم الجمعۀ علی ما ذکرناه، و کان فرضها علی النصف من فرض الظهر الحارّ فی الأیام؛ و منشأ فهمه ذلک عبارة هذه الرسالۀ اکتفاء مصنّفها فی الإمام بظاهر الإیمان المعتبر فی الحکم بالعدالۀ من غیر أن یصرّح باعتبار اجتهاده، و کذا تصریحه بتحقق الوجوب الّذی ظاهر فی العینی علی تقدیر حضور تلک الخصال من غیر أن یفرق بین حکم زمان الظهور و الغیبـۀ، و ضـعف منشأه ظاهر؛ فإنّ عدم تصـریحه باعتبار اجتهاده لا یدلّ علی العـدم قطعـا، و دعـوی أظهریّـۀ الوجـوب فی العینی مدفوعـۀ بمـا تقرّر من أنّ موضـوعه الحقیقی إنّمـا هو القـدر المشـترک بینه و بین التخییری؛ و الاکتفـاء فی التعبیر عن حکم زمـان الظهور و الغیبـۀ بلفـظ الوجوب الصادق علی العینی و التخییری لا یلزم منه إرادة الفرد الأوّل فی الحالین و عدم الفرق بین حکم الحالین لفظا للاعتماد علی ما هو المقرّر فی المذهب الحقّ المعروف عند الطائفۀ المحقّۀ من ثبوت الوجوب العینی فی حال الظهور، و التخییری فی حال الغیبۀ؛ فلا یذهب علی أحد ثبوت العینی حال الغیبۀ أیضا.

و فهمه أیضا من قول أبی الصـلاح فی الکافی بعـد أن صـرّح بعـدم انعقاد الجمعـۀ إلّا بإمام الملّۀ أو منصوب من قبله أو من یتکامل له صفات إمام الجماعۀ عند تعذّر الأمرین، فإذا تکاملت هذه الشـروط انعقدت الجمعۀ و انتقل فرض الظهر من أربع رکعات إلی رکعتین بعد الخطبۀ و تعیّن فرض الحضور علی کلّ رجل بالغ حرّ سـلیم، مخلّی السـرب، حاضر بینه و بینها فرسخان فما دونها، و یسقط فرضها عمن عداه، فإن حضرها تعیّن علیه فرض الدخول

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۰۵

فیها جمعۀ. «۱»

و منشأ فهمه ذلک منها تعبیره بتعیین الحضور عنـد تکامل الشـرائط من غیر أن یفرق بین حکم زمان الظهور و الغیبـۀ. و هو بزعمه یدلّ علی ثبوت الوجوب العینی فی الحـالین. و لاـ ریب أنّه منشـأ ضـعیف غیر ناطق بمراده، لأنّه یحتمل أنّه أراد بثبوت الوجوب العینی علی تقدیر تکامل الشـرائط الاختیاریۀ خاصّۀ، فکیف یجوز له القول بتحققه فی الغیبۀ و نسـبته إلی مثل هذا الفاضل بمجرّد هذه العبارة الّتی تحتمل ما قلناه احتمالا قریبا، و کیف یجوز له أیضا بمجرّد اشتراطه فی إمام الجمعۀ تکامل صفات الجماعۀ أن یحدث قولا بعدم اعتبار الاجتهاد فیه أیضا مع أنّه یحتمل احتمالا قریبا أنّه أراد بـذلک الرد علی العامّۀ القائلین بعدم اشتراط عدالۀ الإمام لا عدم اعتبار اجتهاده، مع أن تخصیص اعتبار شیء لا ینفی اعتبار ما عداه.

و بـذلک اتّضـح ضـعف منشـأ فهمه الأـمرین أیضـا من قول أبی الفتـح الکراجکی فی کتابه المسـمی ب تهـذیب المسترشـدین: و إذا حضـرت العـدّۀ التی یصـحّ أن تنعقـد بحضورها الجماعۀ یوم الجمعۀ، و کان إمامهم مرضـیّا متمکّنا من إقامۀ الصـلاة فی وقتها و إیراد الخطبـۀ علی وجهها، و کانوا حاضـرین آمنین ذکورا بالغین کاملین العقول أصـحّاء، وجبت علیهم فریضـۀ الجمعۀ جماعۀ، و کان علی الإمام أن یخطب بهم خطبتین و یصلّی بهم بعدهما رکعتین. «۲»

و كـذا من عبارة الشيخ فى المبسوط «۳» و من قوله فى النهايـة و من شـرائطه أن يكون هنـاك إمام عادل أو من نصـبه الإمام للصـلاة بالنـاس إلى أن قـال: و لا بأس أن يجتمع المؤمنون فى زمان الغيبـة بحيث لا ضـرر عليهم فيصـلّوا جماعـة بخطبتين؛ فإن لم يتمكنوا من الخطبة جاز لهم أن يصلّوا جماعة، لكنهم يصلّون أربع ركعات؛ «۴» فإنّ فهمه الأمرين إنما نشأ من تعليق جواز الظهر على عدم تمكّنهم من الخطبـة التفاتا إلى أنّ ذلك يـدلّ بمفهوم الشـرط على عـدم جوازها لو تمكّنوا منها و هو يقتضـى الوجوب العينى؛ و عـدم اشتراط إذن الإمـام أيضا، و نفى البأس لا ينافيه لأنّه دالّ على الجواز بالمعنى الأعمّ الـذى يؤول إلى الوجوب، و ذلك الـذى فهمه و ركن إليه التفاتا إلى دلالة مفهوم الشـرط عليه لا تنطق به العبارة و لا يسـتقيم بعد ملاحظة قوله فى الخلاف من شـرط انعقاد الجمعة الإمام أو من يـأمره الإمـام بـذلك من قـاض أو امر و نحو ذلـك، و متى أقيمت بغير أمره لم يصـحّ محتجّا على ذلـك بالاحتيـاط و بإجمـاع الفرقة المحقّة ناقلا الخلاف فيه عن أهل الخلاف متعرّضا عليه بقوله: فإن قيل: أ ليس قد رويتم فى ما

---

(۱) الكافى، ص ۱۵۱

(۲) و العبارة وردت اوّل مرة فى رسالة الشهيد فى صلاة الجمعة.

(۳) المبسوط، ج ۱، ص ۱۴۳

(۴) النهاية، ص ۱۰۳

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۰۶

مضى من كتبكم «۱» أنّه يجوز لأهل القرايا و السواد و المؤمنين إذا اجتمع العدد الذى تنعقد بهم أن يصلّوا الجمعة؟ قلنا: ذلك مأذون فيه مرغّب فيه، فجرى ذلك مجرى أن ينصب الإمام من يصلّى بهم». «۲»

و هـذا الجواب يوهم خلاف مطلوبه، و هو الجواز فى الغيبـة، و لـذلك قـال ابن ادريس «۳» أنّه جواب عجيب مجيبـا عن السؤال بـأنّ جوازها منهم إما يقول به إذا كان فيهم نواب الإمام أو نواب خلفاءه لا مطلقا.

و الّذى سنح لى فى توضيح السؤال و الجواب الـذى أورده من طرف العامّة بطريق الإلزام بعد ما أسلف انفرادهم عن الفرقة المحقّة بعدم صحّتها من أهل القرى و السواد، أنّه إذا جازت منهم على قولكم فليجز فى زمان الغيبة؛ و فى تقرير الجواب أن جوازها منهم إنما استند الى إذن الإمام لهم بإيقاع الكاملين منهم إيّاها بالشرائط، فكان ذلك جاريا مجرى أن ينصب من يصلّى بهم، و لا يلزم من ذلك ثبوتهـا فى زمـان الغيبـة. و بمـا قرّرنـاه يؤول الى ما أجاب به ابن ادريس و لا يكون تعجبه فى محلّه لأنّه توهّم أنه أراد بـذلك الجواب القول بالجواز فى الغيبـة مع أنه لا يليق أن ينسـبه بعـد أن نقل عنه فى هـذا الكتاب و كذا غيره كلا علامة و ولده فخر الدين و المحقق والـدى قـدّس اللّه روحه أنه منع منهـا فى الغيبـة كما يرشـد إليه ظاهر كلامه فى الجمل أيضا، فإذن لا يتمّ نسبة بعض الفائزين بـدرجة الشـهادة خلافه إلى الخلاف؛ و قـد احتمل حمل قول الشـهيد فى اللمعـة «لا تنعقد إلّا بالإمام أو نائبه و لو فقيها مع إمكان الاجتماع فى الغيبـة» على ثبوت هذا القسم من الوجوب حال حضور نائب الغيبة و فهم ما تنزّل إليه فى شـرح اللمعة بعد أن اطّلع على فساد ما اختاره من الوجوب العينى فى الغيبـة لما أوردناه من الإجماع على انتفاء هـذا القسم من الوجوب إلى الجواز مع عدم حضور المجتهد من قول الشـهيد فى الـذكرى فى سياق شـروط النائب: التاسع: إذن الإمام له، كما كان النبىّ صـلّى اللّه عليه و آله يأذن لأئمة الجمعات، و أمير المؤمنين عليه السّـلام بعـده، و عليه إطباق الإماميّة، هذا مع حضور الإمام عليه السّـلام؛ و أمّا مع غيبته كهذا الزمان ففى انعقادها قولان: أصـحّهما- و به قـال معظم الأصـحاب- الجواز إذا أمكن الاجتمـاع و الخطبتان، و يعلّل بأمرين: أحـدهما: أنّ الإذن الحاصل من الأئمة الماضـين، فهو كالإذن من إمام الوقت. و لأنّ الفقهاء حال الغيبة يباشـرون ما هو أعظم من ذلك بالإذن، كالحكم و الافتاء، فهذا أولى. الثـانى: إنّ الإـذن إنّما يعتبر مع إمكانه، أمّا مع عـدمه فيسـقط اعتباره، و يبقى عموم القرآن و الأخبار خاليا عن المعارض- إلى قوله- و التعليلان

(۱) در چاپی: فیما معنی و فی کتبکم

(۲) الخلاف، ج ۱، ص ۶۲۶

(۳) السرائر، ج ۱، ص ۳۰۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۰۷

حسنان، و الاعتماد علی الثانی. «۱» و ذلک لأنّه تخیّل أنّه لما جعل مبنی التعلیل الثانی الذی اعتمده علی سقوط اعتبار إذنه مع التعذّر، استلزم سقوط اعتبار حضور نائب الغیبهٔ؛ لأنّ الباعث علی اعتباره تحصیل الإذن الّذی هو شرط الصلاهٔ و لا ریب أنّ ما احتمل إرادته من عبارهٔ اللمعهٔ لا یعقل أصلا بعد ما تلوناه من حکایهٔ جمع کثیر من علماءنا- منهم مصنّفها- إجماعهم علی انتفاءه حال الغیبهٔ.

و ما فهمه من التعلیل الثانی الواقع فی عبارهٔ الذکری من الجواز مع عدم امکان الإذن، إنما یستقیم إذا حمل الإذن الواقع فیها الّذی یسقط مع عدم إمکانه علی الإذن العام الّذی یتحقّق مع حضور المجتهد؛ و ذلک لا یجوز لأحد أن ینسب إرادته إلی مثل هذا الفاضل المحقق بعد أن اطّلع فیما تقدّم من کلامه علی نقل الإجماع من علماءنا رحمهم اللّه؛ علی أنّ من شروطها السلطان العادل و هو الإمام أو نائبه، لاستلزامه نوعا من التدافع بین کلامیه و شائبهٔ من المناقضهٔ بینهما؛ مع إمکان أن یحمل کلامه علی وجه لا یتوجّه علیه شیء من ذلک بأن یقال: أنّه أراد بذلک الإذن الّذی یسقط مع التعذّر الإذن الخاص کالإذن العام المتحقّق بحضور المجتهد، و إلی ذلک یرشد مقابلته التعلیل الثانی المقتضی لاعتبار الإذن مع الإمکان بالتعلیل الأوّل المقتضی لعدم اعتباره؛ و کذا بناؤه القول بالمنع علی أنّ إذن الإمام شرط الصحّهٔ و هو مفقود؛ بیان ذلک أنّه إذا بنی القول بالمنع علی اشتراط الإذن الخاص فی الصحّهٔ، کان المناسب أن یبنی القول بالجواز علی أنّ ذلک الإذن غیر شرط [الصحّهٔ] فیها بل یکفی الإذن العام المتحقق بحضور المجتهد.

فإن قیل: هذا الحمل الذی ذکرتموه یقتضی اشتراط الانعقاد بحضور المجتهد و ذلک لا یناسب ما استدلّ به من عموم الآیهٔ و الأخبار.

قلنا: عدم مناسبهٔ ذلک له مسلّم إذا أراد به العموم الحقیقی، لکنّه لم یرده قطعا للعلم بانتفائه بما اتّفق علی اشتراطه من العدد و الخطبتین، بل إنّما أراد به العموم الإضافی کما یرشد إلیه ما أورده فی شرح الإرشاد من استدلاله علی الجواز بعموم الآیهٔ، بعد أن ردّ دلیل المانعین بالقول بموجبه، إذ الفقیه نائب أیضا؛ فإن المفهوم من سیاق ذلک أن مراده عمومها لمحلّ النزاع و هو الجواز مع حضور نائب الغیبهٔ.

و بعد فإنّ اشتراط الانعقاد بحضور الفقیه لا ریب فیه، و قد حکی المحقق والدی- قدّس اللّه روحه- الإجماع منّا علی ذلک متعذّرا عن إطلاق بعض العبارات بالاعتماد علی ما تقرّر فی المذهب و صار معلوما بحیث صار التقید به فی کلّ عبارهٔ مما یکاد یعد تسامحا، و یرشد إلیه قصرهم مورد الخلاف علی حضوره، أ لا تری إلی قول العلامهٔ فی التذکرهٔ: و هل للفقهاء المؤمنین حال الغیبهٔ و التمکّن من الاجتماع و الخطبتین صلاهٔ الجمعهٔ؟ أطبق علماؤنا علی

(۱) الذکری، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۰۸

عدم الوجوب؛ لانتفاء الشرط، و هو ظهور الإذن من الإمام علیه السّلام «۱» و إلی تسلیمه فی المختلف ما استدلّ به المانعون من الإجماع علی اشتراط الانعقاد بالإمام أو نائبه کما هو المذهب؛ و إلی ما جری علیه ابن فهد فی المهذّب «۲» و الشهید فی شرح الارشاد من نحو ما فی المختلف و الی قوله فی الدروس: و فی الغیبهٔ یجمع الفقهاء مع الأمن و یجزی عن الظهر علی الأصحّ. «۳» و فی اللمعهٔ و لا تنعقد إلّا بالإمام أو نائبه و لو فقیها مع إمکان الاجتماع فی الغیبهٔ، «۴» مع أن العطف بلو الوصلیهٔ لبیان أخفی الأحوال؛ و إلی قول المقداد فی التنقیح: و مبنی الخلاف أنّ حضور الإمام هل هو شرط فی ماهیّهٔ الجمعهٔ و مشروعیّتها، أم فی وجوبها؟ فابن ادریس

على الأوّل، و باقى الأصحاب على الثانى؛ «۵» و قد أومى إلى ذلك الشهيد فى الذكرى بقوله: مبنى القول بالمنع على [أنّ] إذن الحاكم شرط الصحّة و هو مفقود، «۶» و إن كان فى هذا البناء بحثّ التفاتا إلى بناء الثانى على [أنّ] اشتراط حضوره فى الوجوب يقتضى بقاء الجواز بعد ارتفاع الوجوب، و هو معلوم العدم لأنّ الجواز الّذى هو جزء الوجوب لايراد به معناه الأخصّ المرادف باعتباره للإباحة قطعا، بل الأعمّ الذى هو الجنس المقوّم بفصل الحرج بالترك؛ و بعد ارتفاع هذا الفصل الحكم بارتفاعه و تقوّمه بفصل عدم الحرج بالترك، ينفيه صدق ارتفاع الحرج بالترك برفع الجزأين معا و برفع الحرج بالترك خاصة، فارتفاعه أعم من كلّ منهما و لا دلالة للعام على الخاص، فلا يقطع بتحقّق فصل عدم الحرج بالترك؛ و حكم الأصل يقتضى نفيه، فينتفى الجواز على القول الثانى أيضا إلّا أن يراد بالوجوب المرتفع العينى فيبقى الوجوب التخييرى ثابتا بصحيح زرارة و موثق عبد الملك لكن بشرط حضور الفقيه الّذى هو مورد الخلاف.

فإن قيل: يجوز أن يكون مرادهم هنا بالفقيه الّذى جعلوه مورد الخلاف معناه العام المعبّر عنه بالعالم بالأحكام الشرعية الفرعية و لو بالتقليد كما صرّحوا بإرادته فى باب الوقف و الوصية و نحو ذلك، فلا يكون الحكم مقصورا على حضور المجتهد.

قلنا: قد نقل فى عرف الأصوليين إلى المعنى الخاص المعبّر عنه بالعالم بالأحكام الشرعيّة الفرعية عن أدلّتها التفصيلية إمّا بالفعل أو بالقوّة القريبة منه لا يطلقونه على المعنى العام مجرّدا عن القرينة، فيكون عندهم حقيقة فى المعنى الخاص، [و] مجازا فى المعنى العام؛

---

(۱) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷، مسألة ۳۸۹

(۲) المهذّب البارع فى شرح مختصر النافع، ج ۱، ص ۴۱۴

(۳) الدروس، ص ۴۱

(۴) اللمعة الدمشقية، ص ۳۲ (قم دار الفكر، ۱۴۱۱)

(۵) التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۱

(۶) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۰۹

فلا يراد هنا بالفقيه الذى وقع مورد الخلاف سوى معناه الخاص المرادف باعتباره للمجتهد؛ و لا يلزم من إرادة المعنى العام فى باب الوقف و الوصية إرادته هنا أيضا، لما تقرّر فى الأصول من أن الاطّراد من خواص الحقيقة، و لما فى ذلك من شائبة القياس.

فإن قيل: قد صرّح العلامة فى التذكرة «۱» بعد أن أورد استحباب الاجتماع مع حضور الفقيه استحبابه أيضا لو نصب الجائر عدلا، و ذلك يقتضى أن لا يكون ذلك العدل فقيها بالمعنى الخاص و إلّا لكان إفرادها عن المسألة المتقدّمة عريّا عن الفائدة، لأنّ نصب الجائر و عدم نصبه له على حدّ سواء.

قلنا: نمنع من اقتضاء اعتبار الفقيه بالمعنى الخاص هنا أيضا خلوّ إفرادها عمّا تقدّمها عن القائل بجواز أن يكون إفرادها خفاء الحكم، للشكّ فى جواز إيقاعه إيّاها نظرا إلى تحقّق صورة النّيابة عن الحاكم [الجائر] منه كما قيل يمنع المجتهد من إقامة الحدّ إذا قبل الولاية منه نظرا إلى هذه العلّة، و يزيد ذلك بيانا ما قدّمناه من انعقاد الإجماع على اشتراط الوجوب بحضور الإمام أو نائبه، و لمّا تعذّر النائب الخاص فى الغيبة اعتبر النائب العام و هو المجتهد.

فإن قيل: إفرادهم حال الغيبة و نقلهم الخلاف فيه و تعبيرهم عن حكمه بالجواز و الاستحباب بعد نقلهم الإجماع على اشتراط الوجوب بحضور الإمام أو نائبه، يدلّ على أن الإجماع إنّما انعقد على اشتراطه فى الوجوب العينى أو فى أصل الوجوب مع الإمكان، فلا يدلّ على تعيّن حضور المجتهد حال الغيبة.

قلنا: بل ذلك يدلّ على تعيّن حضوره فى تلك الحال؛ و ذلك لأنّ الاجماع قد انعقد على اشتراطه فى الوجوب، و قد مرّ أن موضوعه

الحقيقى القدر المشترك بين العينىّ الثابت حال الظهور و التخييرى الثابت حال الغيبة، فقد دلّ على اشتراطه ماهية بذلك، و الأصل يقتضى عدم تقييده بواحد منهما بعينه، كما أنّ الاستصحاب يقتضى عدم تقييد اشتراطه فى أصل الوجوب بحال الإمكان، فيستصحب الإجماع الدالّ على اشتراط إذنه إلى حال الغيبة؛ و جاز أن يكون العلّة فى إفراد حال الغيبة مجرّد مخالفته حال الظهور فى الحكم فى الجملة، كما أنّه جاز أن يكون التعبير عن حكمه بالاستحباب أو الجواز محض تحصيل الامتياز عن حكم الظهور فى الجملة أيضا.

فإن قيل: نمنع انعقاد الإجماع على اشتراط إذنه فى زمن الظهور لوجود القادح فيه حتى من مدّعيه، كما اتّفق للعلامة فى المختلف فلم يتم استصحابه.

قلنا: ضعف سند هذا المنع ظاهر ممّا تقدّم بيانه من أنّه إنّما منع من الإجماع على عدم الانعقاد فى الغيبة، و لو مع حضور المجتهد كما ادّعاه ابن ادريس، لا من الإجماع على

---

(۱) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۱۰

اشتراط إذن الإمام عليه السّلام كما يظهر لكلّ منصف واحدهما غير الآخر قطعا، فلا يظهر لمنع ذلك وجه أصلا بل لا يجوز أن يصدر ممّن أحاط علما بوجوب العلم بمقتضى الإجماع و إن نقل بخبر الواحد و إن لم يقرن بقرينة لوجب العلم، فكيف إذا اشترك فى نقله أجلّاء الأصحاب و رؤساء المذهب الحقّ كما اتّفق الأمر فى هذا الإجماع الّذى اقترن إليه عدّة قرائن توجب العلم منها مطابقته للسنّة لما حقّقناه من دلالة حديثى محمّد بن مسلم و طلحة بن زيد على اعتبار إمام الأصل و منها موافقته لأدلّة العقل، فإن الاجتماع مظنّة النزاع الّذى لا يندفع إلّا بالإمام أو من نصبه.

فإن قيل: قد وجدنا الاجتماع بدونه فى الموقفين و منى و نحو ذلك، منفكّا عن الفتنة فلا يكون مظنّة لها على تقدير عدم حضور الإمام أو من نصبه بل مظنّتها على تقدير حضوره أظهر و الاختلاف أكثر كما ينبئ عنه سيرة أمير المؤمنين، فى زمن خلافته و حاله مع رعيّته.

قلنا: قليلا ما يوجد الاجتماع بدونه منفكّا عنها، فصحّ الحكم بكونه مظنّة لها على تقدير عدم حضوره إذ الاعتماد على الأغلب، فإن النادر كالمعدوم؛ و ممّن نبّه على ذلك ابو القاسم فى المعتبر: و أمّا القول بأنّ مظنّتها على تقدير حضوره أظهر فهو خطأ قطعا لا يتمّ على أصول الإمامية أصلا، و ذلك لاستلزامه هدم ما أطبق عليه من أن تصرّفه لطف كما أن وجوده كذلك، و من وجوب استمراره إلى انقضاء إمداد التكليف فكيف يجوز لمسلم أن يقول بذلك القول مع أنه يؤدّى إلى هدم أصل من أصول الملتين و ركن من أركان الدين، فثبت أن مظنّتها تندفع على تقدير حضوره فإنّ انتظام أمر عامّة الناس على وجه يؤدّى إلى صلاح الدين و الدنيا يفتقر إلى رياسة عامّة فيهما فيجب فى الحكمة أن يتوقّف انعقادها على إذنه، فلا يجوز إيقاعها إلّا مع حضوره أو حضوره نائبه و لو فقيها مع إمكان الاجتماع فى الغيبة.

فإن قيل: لو توقف انعقادها على إذنه لاقتضى أن لا يكون الإمامية أكثر ايجابا لها من الجمهور، مع أنّ العلامة فى نهج الحق «۱» و الطبرىّ «۲» فى نهج العرفان بعد نقل الخلاف بين المسلمين فى شروط الجمعة [قالوا ب] أنّ الإمامية أكثر ايجابا لها من الجمهور، و مع ذلك فالجمهور يشنعون عليهم بتركها، حيث أنّهم لم يجوّز و الايتمام بالفاسق، و مرتكب الكبائر، و المخالف فى العقيدة الصحيحة، «۳» بيان لزوم ذلك أنّه يفهم من تعليلهم انتفاء الأكثرية عندهم بانفرادهم عن العامة باعتبار العدالة و مجانبة الكبائر و صحّة العقيدة و عدم اعتبار شىء آخر يقتضى زيادة انتفاءها؛ فلو اعتبر إذنه لزم أن يكون ايقاعها عندهم نادرا لتوقّفه على الإذن

---

(۱) قال العلامة (ص ۴۵۰) بعد بيان الاختلاف فى مختلف مسائل صلاة الجمعة بين الشيعة و سائر المذاهب: و قد ظهر من هذه المسائل للعاقل و المنصف أن الإمامية أكثر ايجابا للجمعة من الجمهور و مع ذلك يشنعون عليهم تركها حيث أنهم لم يجوزوا الايتمام

بالفاسق و مرتکب الکبیرهٔ.

(۲) فی الاصل: الطبرسی.

(۳) نهج الحق و کشف الصدق، ص ۴۵۰ (قم، مؤسسهٔ دار الهجرهٔ، ۱۴۰۷)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۱۱

المفقود حال الغیبهٔ، لقلّهٔ حضور المجتهد فی سائر البقاع و الأصقاع، فیکون ایقاعها عند الجمهور أکثر، لعدم اشتراطهم فی إیقاعها إذنه.

قلنا: عدم اعتبارهم شیئا آخر وراء ما ذکر، إنّما یستفاد بمفهوم اللّقب الضعیف، و بعد فکیف ینسب إلی العلامهٔ خلاف ما نطق به فی أکثر کتبه من الإجماع علی اشتراط الوجوب الموضوع حقیقهٔ للقدر المشترک بإذنه، و علی انتفاء الوجوب العینی فی الغیبهٔ بمجرد هذا المفهوم الضعیف الذی یستفاد من هذه العبارهٔ؛ و یکفی فی انتفاء أکثریهٔ ایجابهم إیّاها علی تقدیر اعتبار إذنه بالنسبهٔ إلی الخاصهٔ، انفرادهم عن الخاصهٔ باعتبار المصر کما یقوله الحنفیّهٔ و جوفه و حضور أربعین کما یقول الشافعیّهٔ.

فإن قیل: یکفی فی حصول إذنه بإیقاعها ما تضمّنه النّص من إطلاق أمره بجامع الشرائط بالإمامهٔ و لغیره بالایتمام، فلا یعتبر فی حضور الإذن حضور المجتهد، کما لا یتوقّف وجوبها العینی علی ما عدا ذلک الإذن المستفاد من إطلاق الأمر تجنّبا من الوعید علی ترکها بالطّبع علی القلب الذی هو علامهٔ الکفر، و بعدم قبول الصلاهٔ و الزکاهٔ و الصوم و الحجّ کما دلّ علیه قول النبی صلّی اللّه علیه و آله: إنّ اللّه قد فرض علیکم الجمعهٔ، فمن ترکها فی حیاتی او بعد موتی استخفافا بها أو جحودا لها، فلا جمع اللّه شمله و لا بارک اللّه له فی أمره، ألا و لا صلاهٔ له، ألا و لا زکاهٔ له، ألا و لا حجّ له، ألا و لا صوم له، ألا و لا برّ له حتی یتوب؛ «۱» فعلی ما قلناه من حصول الإذن و لو مع عدم حضور المجتهد یکون الاحتیاط فی فعلها مطلقا.

قلنا: قد دلّ الإجماع و حدیثی محمد بن مسلم و طلحهٔ بن یزید و نصب النّواب دائما علی أن إذنه بإیقاعها لا یحصل إلّا مع حضور نائبه، فیجب أن یقیّد بذلک إطلاق الأمر جمعا بین الادلّهٔ؛ و ذلک الوعید علی ترکها لا یدلّ علی ما قیل من وجوبها عینا أصلا، لجواز أن یترتّب علی ترکها للاستخفاف بها أو الجحود لمشروعیّتها بالکلیهٔ أو مع ترک الظهر أو حال وجوبها العینی الثابت مع حضور النائب الخاص؛ و القرینهٔ علی ذلک ما تقدّم من اشتمال صحیح زرارهٔ و موثّق عبد الملک علی الحثّ، و نحوه مما یدلّ علی الوجوب التخییری فی الغیبهٔ، لعدم اشتماله علی کلّ الأذکار؛ و حینئذ فلا یستفاد من ذلک الوعید الإذن بایقاعها حال الغیبهٔ أصلا؛ و دعوی الاحتیاط فی فعلها حال الغیبهٔ مطلقا لا یتمّ بعد ملاحظهٔ ما أوردناه من وقوع الخلاف من الخاصّهٔ فی شرعیّتها حال الغیبهٔ مع حضور المجتهد، و ذلک لأنّ الأحوط عندهم علی هذا إنّما هو فعل الظهر لیقین براء الذمّهٔ علی تقدیرها خاصّهٔ.

و بعد فکیف یتمّ القول بأن الأحوط عندهم فعل الجمعهٔ بدون حضوره مع ما أوردناه من نقل کبراءهم الإجماع علی اشتراطها بالإمام أو نائبه و لو فقیها، و علی وقوعها بدون ذلک

---

(۱) وسائل الشیعهٔ، ج ۵، ص ۷، ح ۳۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۱۲

بدعهٔ؛ و من المعلوم الضروری أنّ کلّ بدعهٔ ضلالهٔ و کلّ ضلالهٔ مصیرها إلی النار «۱» لا محالهٔ، فلا یسوغ لأحد أن یعتقد أنّها وسیلهٔ إلی التّقرب إلی رضا اللّه عزّ و جلّ مع فقد شرطها لأنّها علی ذلک التقدیر یکون معصیهٔ فلا یتقرّب بها حینئذ و لو علی قول بعض الزیدیهٔ المنقول عنهم فی کنز العرفان بأنّ الصلاهٔ الوسطی الّتی أکّد سبحانه علیها فی محکم کتابه العزیز «۲» لانفرادها بالفضل، هی الجمعهٔ [فی] یوم الجمعهٔ و الظهر [فی] سائر الأیام، و ذلک لما قد ورد فی الأثر عن سیّد البشر «فإن قلیلا من سنهٔ خیر من کثیر بدعهٔ»؛ «۳» فکیف علی قول الخاصّهٔ بأنها الظهر مطلقا کما اختار الشیخ فی الخلاف ناقلا فیه إجماعهم للنّص، و لتوسّطها فی النهار و وقوعها

فی الهاجرة بین برد الغداة و العشی و بین صلاتی النّهار و الصبح و العصر أو بین نافلتین متساویتین؛ «۴» و نقل السید المرتضی «۵» إجماع الشیعة علی أنها العصر لوقوعها بین لیلیة و نهاریة حال الاشتغال بالمعاش، و المقسم بها فی قول اللّه تعالی «وَ الْعَصْرِ»؛ و لا یعارض بالقسم بالفجر لأنّ المراد به فجر یوم النّحر و نقل الطبرسی فی تفسیره الصغیر المسمی بالجوامع قولا ثالثا بأنها الفجر لأنها مشهودا واسطة بین لیلتین و نهارتین منفردة بین مجتمعین واقعة فی الحد المشترک بینهما؛ «۶» و نقل الزمخشری فی الکشاف «۷» قولا رابعا بأنها المغرب، لتوسطها عددا بین الثنائیة و الرباعیة و وقتا بین اللیلیة و النهاریة، و فرضا، لأنّ أول ما فرض اللّه سبحانه الظهر؛ و نقل البیضاوی «۸» قولا- خامسا بأنها العشاء لتوسطها بین جهرتین واقعتین فی طرفی اللیل؛ و نقل فخر الدین الرازی فی تفسیره الکبیر «۹» قولین آخرین أحدهما: أنها مجموع الخمس لتوسّطها بین شعب الإیمان البالغة إلی بضع و سبعین؛ الثانی: أنها أخفیت لیحافظ علیهن کإخفاء الولیّ و لیلة القدر و الاسم الأعظم و ساعة الإجابة.

و اللّه الموفّق للاصابة و لنقتصر علی ما وعدنا بإیراده فی هذه الرسالة خوفا من الإطالة.

---

(۱) راجع: مسند احمد، ج ۳، ص ۳۱۰؛ کتاب مسلم، ج ۲، ص ۵۹۲؛ سنن البیهقی، ج ۳، ص ۲۰۷؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۶۱۲

(۲) حافِظُوا عَلَی الصَّلَوٰاتِ وَ الصَّلٰاةِ الْوُسْطیٰ: بقرة، ۲۳۸

(۳) نهج الحق، ص ۲۸۹

(۴) راجع: الخلاف، ج ۱، ص ۲۹۳

(۵) رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۷۵؛ قال: و إنما سمّیت الوسطی لأنها بین صلاتین من صلاة النهار تقدمت علیها، و صلاتین من صلاة اللیل تأخّرت عنها.

(۶) راجع: جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۲۵ (قم، مؤسسة النشر الاسلامی) و فیه اشاره أن المقصود صلاة الفجر و لکن لیس فیه ما ورد فی المتن؛ و فی هامشه عن: تفسیر الماوردی، ج ۱، ص ۳۰۹ قال: قاله ابن عباس و ابو موسی الاشعری و جابر بن عبد اللّه.

(۷) الکشاف، ج ۱، ص ۲۸۸ (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴) قال فیه: عن قبیصة بن ذؤیب: هی المغرب، لأنّها وتر النهار و لا تنقص فی السفر من الثلاث.

(۸) تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۵۳۶ (بیروت، دار الفکر).

(۹) التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۴۸۶ (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ ق).

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۱۳

۴- رسالهٔ نماز جمعه تجلی در اثبات وجوب تخییری و نقد فاضل سراب بر آن

[مقدمه]

اشاره

میرزا علی رضا تجلّی شیرازی ملا محمد تنکابنی مشهور به فاضل سراب

میرزا علی‌رضا تجلی

اشاره

میرزا علی رضا تجلی فرزند کمال الدین حسین اردکانی شیرازی «۱» از عالمان و شاعران به نام قرن یازدهم هجری است که در اصفهان می‌زیسته است. وی همزمان، هم در سلک عالمان و فقیهان و هم شاعران و ادیبان بود، و به رغم آن که در فقه و منطق ید طولایی داشت، اما ورود او در شعر، بعد فقهیش را تحت الشعاع قرار داده است، شهرت وی در چهل‌سالگیش در اصفهان پر عالم این زمان، چندان بوده است که چندین نفر از معاصرانش شرح حال وی را نوشته‌اند.

ولی قلی شاملو در دهۀ هفتاد قرن یازدهم دربارۀ او نوشته است: چراغ خانوادۀ روشندلی مولانا علی‌رضا تجلّی، در سلک اکابر فضلا و اجلّۀ شعرا هذا الیوم انتظام دارد. مشار الیه شیرازی الاصل است. مثنوی مشهور موسوم به معراج الخیال از نتاج افکار اوست. ابیات مدوّن او از ده هزار بیت متجاوز است. «۲» وی سپس ابیاتی از اشعار لطیف او را آورده است:

هر که از شوقش دل شوریده حمد آغاز کرد مدّ بسم اللّه همچون رگ طپیدن ساز کرد

در حریم آرزو لب تر نکردم از حجاب باده همچون رنگ از پیمانه‌ام پرواز کرد

---

(۱) افندی با تردید می‌نویسد: کمال الدین حسین اردکانی هم گویا در سلک علما بوده است (المظنون أن والد التجلی من علماء الاصحاب). آقا بزرگ از این تردید بر آشفته از این که افندی اینچنین در حق وی و برخی موارد دیگر ستم کرده، بر می‌آشوبد. (طبقات اعلام الشیعۀ، قرن ۱۱، ص ۱۵۸) اگر اینچنین باشد، این سخن نصرآبادی- بنگرید به ادامه بحث- که تجلی را از کدخدازادگان اردکان فارس دانسته، باید مربوط به اجداد او باشد نه پدرش.

(۲) قصص الخاقانی، (ولی قلی شاملو، تصحیح حسن سادات ناصری، تهران، ۱۳۷۴) ج ۲، ص ۹۵

دوازده رسالۀ فقهی دربارۀ نماز جمعه، ص: ۲۱۴

نصرآبادی با تفصیل بیشتری از وی یاد کرده و آگاهی‌های مهمی از وی بدست می‌دهد:

ملا علی رضای تجلّی از کدخدازادگان اردکان از اعمال فارس است. به زیور فضایل نفسانی و حلیۀ کمالات روحانی آراسته، تجلّی شمع شعورش بزم قدسیان را منوّر ساخته و چراغ کمالاتش در محفل روحانیان پرتو انداخته. در مجلسی که ایشان به افاده مشغول باشند، فحول علما را قدرت دم زدن نیست، در کمال پاکی طینت و پرهیزگاریست. به طریق بعضی از طلبه هرگز متوجه منهیّات نشده. روزی به فقیر گفت که اگر خوردن شراب مباح بود، بازهم ارتکاب آن از امثال ما جماعت نامناسب بودی. الحق «الظاهر عنوان الباطن» دربارۀ او صادق است. در اوائل سن جهت تحصیل به اصفهان آمده، مدتی از تلامذۀ بحر معرفت آقا حسین [خوانساری] بود. بعد از آن ارادۀ هندوستان نموده، در آنجا به تعلیم ابراهیم خان ولد علی مردان خان مشغول بود. مشار الیه و سایر امرا کمال مهربانی به او داشتند. باز شوق ایران و مؤانست دوستان باعث شده به اصفهان مراجعت کرد. (کمال اسماعیل:)

به غربت اندر اگر سیم و زر فراوان است هنوز هم وطن خویش و بیت احزان به

اگر چه نرگسدان‌ها ز سیم و زر سازند برای نرگس هم خاک نرگسستان به

در شهور سنۀ هزار و هفتاد و دو [۱۰۷۲] پادشاه قدردان شاه عباس ثانی محلی از محال اردکان را به سیور غال او عنایت فرمودند. نواب اشرف اقدس [شاه سلیمان] هم در این سال [۱۰۸۳] ایشان را به مجلس طلب داشته در سفر ییلاق در رکاب ظفر انتساب بودند و الحال در اصفهان به مباحثه و تألیف مشغولند. گاهی بعد از مباحثه متوجه ترتیب نظم غزل و رباعی می‌شود. تجلّی تخلّص دارند و اشعارش این است. «۱» وی سپس ۲۴ بیت از اشعار وی را آورده است که یک بیت آن چنین است:

نسبت من به تو چون نسبت عکس است به شخص با توام گر همه در عالم دیگر باشم

مرحوم احمد گلچین معانی پس از نقل مطالب نصرآبادی، اشعاری از وی را بر سبیل مثال آورده که به خوبی لطافت طبع تجلی را نشان می‌دهد. وی همچنین اشعاری چند از مثنوی معراج الخیال او که به سال ۱۳۱۳ در بمبئی به چاپ رسیده، آورده است. «۲»

میرزا عبد اللّه افندی از وی با عنوان «شاعر معاصر» یاد کرده، شعر فارسی وی را عالی می‌خواند و تخلص او را تجلی می‌نویسد. وی می‌افزاید: او در اوائل شاگرد آقا حسین

---

(۱) تذکرهٔ نصرآبادی، (تصحیح ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۸) ج ۱، ص ۲۴۲- ۲۴۳

(۲) کاروان هند (مشهد، ۱۳۶۹)، ج ۱، صص ۲۰۰- ۲۰۴، ش ۱۰۹. وی همانجا اشاعر کرده است که دربارهٔ تجلی می‌توان به کتاب «تذکرهٔ شعرای کشمیر» تألیف سید حسام الدین راشدی پاکستانی (ج ۱، ص ۱۵۴- ۱۶۴) مراجعه کرد.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۱۵

خوانساری بود. پس از آن به دیار هند رفت؛ سپس برگشته به ایروان رفت، اما شهرتش در اصفهان بالا گرفت تا آن که در اوائل دولت سلطان زمان ما- شاه سلیمان- به عنوان مدرس مدرسهٔ مادر- مدرسهٔ جده- تعیین شد. پس از آن، از مدرّسی کناره گرفت به دلایلی که جای بیانش اینجا نیست، به حج رفت. سپس به شیراز برگشته، مدتی در آنجا ماند تا آن که در سال ۱۰۸۵ درگذشت. داستانهای زندگی وی شگفت و طولانی است. خداوند ما و او و سایر مؤمنان را ببخشاید! افندی سپس دربارهٔ تألیفات او می‌نویسد: وی رساله‌ای در منع از اقامهٔ نماز جمعه در عصر غیبت به فارسی نوشت و در انتهایش نقدی هم بر محمد باقر خراسانی- محقق سبزواری- نگاشت که در حقیقت رسالهٔ مستقلی است. مولا محمد گیلانی مشهور به ملا محمد سراب نقد تندی بر رسالهٔ فارسی او نگاشته است. (هر سه در این مجموعه چاپ شده است) وی تفسیر قرآنی هم به فارسی نوشت که برای ما جالب نیامد. «۱» دیوانی هم دارد که اشعار فارسی آن لطیف است. رساله‌ای هم در امامت با عنوان سفینهٔ النجاهٔ نگاشت که آن را در هند تألیف کرده است. افندی می‌افزاید: از آنجایی که این مرد در ایران و هند شهرت دارد، من شرح حال وی را نوشتم، اما وی را رتبت علمای انجاب را نداشت و اولی چنان است که وی را در زمرهٔ شاعران آوریم، زیرا انصاف آن است که وی ملک الشعراء بلکه اساس و رئیس آنان بود. شعر فارسی او از لطیف‌ترین، رقیق‌ترین و متعادل‌ترین اشعار است (فإنّ شعره الفارسی من ألطف الأشعار و أرقها و أعدلها). «۲»

به جز شرح حالهایی که گذشت، شماری دیگر نیز از وی در آثار خویش یاد کرده‌اند. «۳»

اما دربارهٔ دیوان وی باید گفت که از این اثر نسخه‌های فراوانی بر جای مانده است. شیخ آقا بزرگ ذیل عنوان دیوان تجلّی شیرازی شرح حال مختصر وی را بر اساس مطالب افندی آورده و افزوده است: وی در هند فرزندان علی مردان خان را تعلیم می‌داد. پس از آن به ایران آمد و در فقه و کلام و تفسیر کتابهایی نوشت و در ۱۰۸۵ یا ۱۰۸۸ درگذشت. «۴» به رقم تصریح افندی به این که تجلی در شیراز و آن هم در سال ۱۰۸۵ درگذشته، در فهرست مجلس پس از معرفی دیوان وی آمده است که وی به ضبط، در قم، پس از برگشتن از هند به

---

(۱) آقا بزرگ تفسیر وی را یاد کرده اما نسخه‌ای معرفی نکرده است. بنگرید: ذریعه، ج ۴، ص ۲۶۷

(۲) ریاض العلماء، ج ۴، صص ۹۵- ۹۶

(۳) از آن جمله سخن‌سرایان فارس (تهران، ۱۳۳۸) ج ۲، ص ۱۲ (به نقل از روز روشن و ذریعه) فارسنامهٔ ناصری، (تهران، ۱۳۶۷)، ج ۲، ص ۱۲۴۹ و نیز بنگرید: فرهنگ سخنوران، (تهران، ۱۳۶۸) ج ۲، ص ۱۸۰- ۱۸۱

(۴) ذریعه، ج ۹، ص ۱۶۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۱۶

سال ۱۰۸۸ در گذشته است. «۱»

به جز دیوان، چندین مثنوی از وی بر جای مانده است. یکی از آنها مثنوی وصف کشمیر (۱۰۴ بیت) است که گویا با عنوان مثنوی

بهاریه هم شهرت دارد.

مثنوی دیگر او مثنوی معراج الخیال است که نسخه‌های فراوانی از وی وجود دارد و همان طور که گذشت در سال ۱۳۱۳ در بمبئی به چاپ هم رسیده است. مثنوی سوم او مثنوی لیلی و مجنون است که از این مثنوی هم نسخه‌های فراوانی در دسترس است. احمد منزوی فهرستی از نسخه‌های موجود دیوان و مثنوی معراج الخیال را به دست داده است. «۲»

وی کتابی با عنوان حاشیهٔ حاشیه تهذیب المنطق نگاشته که از وی نسخه‌های فراوانی در کتابخانه‌های مختلف ایران در دسترس قرار دارد و مکرّر هم در پایان حاشیهٔ مولی عبد اللّه یزدی شهابادی بر تهذیب المنطق تفتازانی چاپ شده است. وی این حاشیه را به نام شاگردش ابراهیم خان نگاشته است. «۳»

کتاب سفینهٔ النجاهٔ او بنا به نوشتهٔ آقا بزرگ در سه بخش توحید، نبوت، امامت و معاد نوشته شده اما بخش امامت آن بسیار مفصل است. مؤلف در تاریخ دوم ربیع الاولی سال ۱۰۶۷ در هند از تألیف آن فراغت یافته است. اثر یاد شده چاپ شده است. «۴» شگفت آن که فاضل سراب هم دقیقا کتابی با عنوان سفینهٔ النجاهٔ دارد که از قضا آن کتاب نیز بحث امامتش مفصل و بخشهای دیگر آن محدود است.

یک اثر مهم در تألیفات وی کتاب صحّهٔ النظر فی تحقیق الفرقهٔ الناجیهٔ الاثنی عشر است که در مجموعهٔ ۳۲۱۱ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه (برگ ۱- ۲۱۹) موجود است. «۵» آغازی که برای سفینهٔ النجاهٔ نقل شده، با آغاز این رساله متفاوت است، و طبعا باید این کتابی جز آن باشد.

ترجمه و شرح عهدنامهٔ مالک اشتر نیز از وی در دست است که آن را به نام شاه سلیمان و شیخ علی خان زنگنه صدر اعظم وقت نگاشته است. «۶»

شماری از منشآت تجلی هم در کتاب مجمع الافکار محمد حکیم هندی که نسخهٔ آن به

---

(۱) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مجلس، ج ۳، ص ۴۷۵

(۲) فهرست نسخه‌های خطی فارسی (تهران، ۱۳۵۰)، ج ۳، ص ۲۲۵۹ (سه نسخه از ملک، مجلس و بیات) ج ۴، ص ۳۲۱۹- ۳۲۲۱ (معراج الخیال)

(۳) ذریعه، ج ۶، ص ۶۱. در ذریعه ۲۳/ ۶۱ دربارهٔ نسخه‌های آن و نیز آغازش توضیحاتی آمده است.

(۴) ذریعه، ج ۱۲، ص ۲۰۱؛ نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مجلس شورا به شمارهٔ ۵۲۴۹ (فهرست ۱۶/ ۷۷) موجود است که در سال ۱۰۶۷ در زمان حیات مؤلف کتابت شده است.

(۵) فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۲۱۶۷- ۲۱۶۸

(۶) فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۹، ص ۱۲۱۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۱۷

شمارهٔ ۱۴۲۰۹ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود، آمده است. «۱» خود مؤلف در نقدش بر محقق سبزواری از کتاب مستمسک الشیعهٔ خود یاد کرده، اما در ذریعه از آن یادی نشده و تاکنون هم نسخه‌ای از آن به دست نیامده است.

فرزند وی با نام عبد الهادی هم شاعر بوده و دیوانی داشته و نمونه‌ای از اشعارش در گلشن ص ۶۰۳ آمده است. «۲»

علی رضا تجلّی و مسألهٔ نماز جمعه

تجلی به مانند بسیاری از عالمان دیگر این دوره، رساله‌ای دربارهٔ نماز جمعه نگاشته و قدرت استنباط فقهی خود را در آن نشان داده

است. این رساله که در تحریم اقامهٔ جمعه و یا دست کم نفی وجوب عینی آن در عصر غیبت است، پیش از سال ۱۰۸۱ نگاشته شده است؛ زیرا در این سال، ملا محمد سراب این رساله را نقد کرده است. نسخه‌ای از اصل و ردیهٔ سراب در یک مجموعه که چندین رسالهٔ نماز جمعه در آن آمده، با شمارهٔ ۴۶۵۹ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود که همان هم اساس این چاپ قرار گرفته است. در این مجموعه رسالهٔ تجلی، ردّ سراب و رسالهٔ دیگری از تجلی در رد بر رسالهٔ فارسی محقق سبزواری دربارهٔ نماز جمعه آمده است. به علاوه رسالهٔ نماز جمعه آقا جمال خوانساری (م ۱۱۲۲) در این مجموعه موجود است. همچنین پس از خاتمهٔ رسالهٔ تجلّی، طوماری که در زمان شاه سلیمان از سوی علمای دار السلطنه اصفهان دربارهٔ فهم آنان از متون فقهای گذشته در حکم نماز جمعه تهیه شده، درج شده که ما در مقدمهٔ مباحث مربوط به نماز جمعه آن را آوردیم.

تجلی در این رساله مقدار زیادی از آراء فقهای پیشین را آورده و ضمن رد وجوب عینی نماز جمعه، شهید ثانی را به عنوان نخستین کسی که نظریهٔ وجوب عینی را طرح کرده، شناسانده است. وی همچنین علاوه بر ردّ محقق سبزواری، طعنه‌ای هم بر فیض کاشانی که قائل به وجوب عینی بوده زده و در اینجا نشان داده است که مخالفت وی نه تنها از بابت اعتقادش به وجوب عینی بلکه به دلیل مشی فکری فیض و نگرش التقاطی او در اقتباس از متون مختلف و تغییر مواضعش در هر گاه‌وبیگاه می‌باشد.

و بالجمله مخالفت عقل و نقل و اختیار این قسم اقوال مبتدع و مذاهب مخترع از امثال ملا محسن کاشی که از حشویه به بهره از تحقیق و تدقیق است، و مع هذا

---

(۱) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مجلس، ج ۳۸، ص ۲۹۳

(۲) ذریعه، ج ۹، ص ۱۲۸۶

جعفریان، رسول، دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، در یک جلد، قم - ایران، اول، ه ق دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه؛ ص: ۲۱۸

گاهی مرید تصوّف محی الدین عربی است، و زمانی هم داستان وعظ محمد غزالی و ساعتی با حکمای مشاء جفت می‌دود و لمحه‌ای به فروغ مشکات عرفای اشراق طی راه می‌کند و پروایی از مخالفت اصحاب نداشته، بر هر چه قدرت التقاط و قوت انتحالش وفا کند، بی‌ملاحظه در بطون کتاب به نام خود ثبت می‌نماید، استبعادی ندارد؛ و لیکن از امثال حضرت آخوند که خود را در علوم عقلیه و نقلیه سرآمد می‌داند، بسیار بسیار مستبعد است.

افزودنی است که نسخهٔ دیگری از رسالهٔ نماز جمعه تجلی، یعنی همان که مورد نقد سراب قرار گرفته، در کتابخانهٔ مجلس با ش ۵۳۵۳ (فهرست ۱۶/ ۲۶۳) موجود است.

از ویژگی‌های رسالهٔ سراب استفاده وی از آثار و رساله‌هایی است که بخشی از آنها از میان رفته است. وی به خصوص با کتاب نقض فضایح الروافض هم آشنایی داشته و به طور کلّی اطلاعات کتابشناسانهٔ وی در مقایسه با بسیاری از عالمان این دوره، بیشتر است.

شرح حال فاضل سراب «۱»

اشاره

مولی محمد بن مولی عبد الفتاح تنکابنی یا سرابی تنکابنی در سال ۱۰۴۰ در روستای سراب تنکابن به دنیا آمد. «۲» پدرش شخصی با سواد بوده و به همین دلیل به ملا عبد الفتاح شهرت داشته است. با این حال، هیچ یک از کتب تراجم درباره وی سخنی نگفته‌اند. ملا محمد دوران کودکی را در زادگاه خود سراب «۳» که در آن زمان از محلات مشهور جورده رامسر بود، گذرانید. سپس برای طی مدارج عالیهٔ علمی به اصفهان مهاجرت نمود.

در آن زمان، اصفهان بزرگترین مرکز علمی جهان تشیع بود و صدها استاد و دانشمند در

---

(۱) این شرح حال را برای فاضل سراب، دوست دانشمندم جناب حجهٔ الاسلام و المسلمین شیخ محمد سمامی حائری برای بنده نوشتند.

(۲) در حاشیهٔ زبدهٔ البیان (نسخهٔ کتابخانهٔ آیت اللّه العظمی مرعشی ش ۴۹۳۲) محمد صادق تنکابنی فرزند مولی محمد نوشته است: تاریخ وفات حضرت قبله‌گاهی‌ام جعل اللّه تعالی روحه عنده فی أعلی علیین و حشره مع المعصومین تخمینا پنج ساعت از شب دوشنبه هیجدهم ذی الحجهٔ الحرام ۱۱۲۴ به مقتضای فرمودهٔ خودشان هشتاد و پنج می‌شد.

(۳) سراب بر وزن خراب، از محلات جورده رامسر بوده و در زلزلهٔ سال ۱۱۲۴ به کلی ویران شده است. در این محله، مدرسهٔ علمیهٔ معموره‌ای بوده است که طبق مدارک و اسناد، عده‌ای از فضلا و دانشمندان در آن تدریس و تحصیل می‌کرده‌اند. سالها بعد از ویرانی، در مجاورت آن، عده‌ای از مسکرها، خانه و دکان بنا نموده و آن محل را صیقل محله نامیدند که تاکنون آباد می‌باشد. میرزا محمد تنکابنی در قصص العلماء ص ۲۷۵ می‌نویسد: محمد بن عبد الفتاح از اهل بلد مؤلف کتاب و اهل قریه‌ایست مسمّات به سراب که در سابق اوقات آبادانی بوده و اکنون خراب و در جوار جوردیه ییلاق تنکابن واقع است. بنده (سمامی) جای آن آبادی را در سال ۱۳۸۵ ق از نزدیک مشاهده کردم.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۱۹

مدارس آن به تدریس و تربیت طلاب اشتغال داشتند. ملا محمد مدارج عالیه را نزد استادانی چون مولی محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰) و مولی محمد باقر خراسانی (م ۱۰۹۰) و آقا حسین خوانساری (م ۱۰۹۸) و مولی رجب علی تبریزی اصفهانی (م ۱۰۷۰) و دیگر دانشمندان طیّ کرد و سپس به تدریس و تألیف پرداخت و شهرتی به دست آورد.

زمانی که ملا محمد اردبیلی کتاب جامع الرواهٔ را نوشت، نسخه‌ای از کتابش را در سال ۱۱۰۰ برای شاه سلیمان استنساخ کرده فرستاد و از علمای بزرگ وقت خواست تا هر کدام در نوشتن مقدمهٔ آن سهیم شوند. ملا محمد باقر مجلسی «بسم اللّه الرحمن الرحیم» را نوشت. آقا جمال خوانساری «الحمد للّه ...» را، علاء الدین گلستانه و میرزا محمد عقیلی هم هر کدام کلمه یا جمله‌ای نوشتند و ملا محمد سراب هم «و الاثبات و الاعیان» را نوشت. «۱»

این نشان می‌دهد که وی در این دوره شهرت علمی داشته است.

مشایخ روایتی سراب

مشهورترین مجیزین فاضل سراب چهار نفر هستند که وی در اجازه‌ای که در تاریخ ۱۱۱۲ در مشهد مقدس برای فرزندانش مولی محمد صادق و مولی محمد رضا و مولی محمد شفیع نوشته، نامشان را آورده است. این اجازه در روضات الجنات (ص ۶۲۰ چاپ سنگی) آمده است. چهار نفر یاد شده عبارتند از: محقق سبزواری (م ۱۰۹۰)، شیخ علی بن شیخ محمد مشهدی مشهور به شیخ علی صغیر (م ۱۱۰۴)؛ مولی محمد علی استرآبادی (پدر مولی محمد شفیع استرآبادی)؛ ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰).

مرحوم مجلسی هم از فاضل سراب اجازه‌ای داشته که متن آن در بحار (ج ۱۰۵، ص ۹۶) آمده و ضمن آن علامه اشاره فرموده است

که فاضل سراب بیش از سی عنوان کتاب نگاشته است. برخی دیگر از مجازین فاضل سراب عبارتند از: شیخ زین الدین بن عین علی خوانساری، میر محمد حسین حسینی خاتون‌آبادی، ملا محمد شفیع لاهیجی، محمد اشرف بن عبد الحسیب بن احمد علوی، و مولی عبد الباقی سبزواری و سه فرزندش.

آثار علمی سراب

فاضل سراب آثار فراوانی که شمار آنها بالغ بر سی عنوان می‌شود، نگاشته است؛ اما تاکنون فهرست جامعی از آنها در جای دیده نشده است. آنچه در اینجا ارائه می‌شود، بر اساس جستجویی است که در فهارس نسخ خطی به انجام رسیده است. گفتنی است که این آثار در زمینه‌های مختلف علمی بوده و نه تنها در علوم دینی بلکه در فلسفه و طبیعیات نیز آثاری از

---

(۱) بنگرید: مقدمهٔ جامع الرواهٔ، ج ۱، ص ج. (قم، ۱۴۰۳).

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۲۰

وی بر جای مانده است.

۱- اثبات الباری یا اثبات الصانع یا اثبات الصانع القدیم بالبرهان القاطع. تاریخ تألیف آن در ۱۴ صفر ۱۱۱۳ ق می‌باشد. (نسخهٔ دانشگاه تهران ش ۲/ ۱۸۸۷ با تاریخ ۱۱۱۵ که با نسخهٔ مؤلف مقابله شده). و بنگرید: فهرست نسخه‌های کتابخانهٔ ملی، ج ۱۰، ص ۵۳۷ ۲- اجسام الهندسی؛ این رساله در مجموعه‌ای از رسائل که در اختیار عبد الوهاب فرید رامسری بود در سال ۱۳۹۱ ق ملاحظه شد. گویا تألیف آن در سال ۱۰۹۱ ق بوده است.

۳- اصول الدین و العقائد، رساله‌ای کوتاه و به زبان عربی که به سال ۱۱۱۳ تألیف شده است. (ذریعه ۱۱/ ۸۷).

۴- تفسیر آیهٔ الکرسی، رساله‌ای در ۲۰ برگ که آن را در کتابخانهٔ شخصی مرحوم سید محمد محسن پیر سیدی طبیب در رامسر مشاهده کردم.

۵- حاشیه بر شرح مطالع، نسخه‌ای از آن را در کتابخانهٔ عبد الوهاب فرید تنکابنی در سال ۱۳۹۱ ملاحظه کردم که آن هم در مجموعه‌ای بود که رسائل آن در سال ۱۰۹۱ تألیف شده بود. نسخهٔ دیگر در نشریهٔ کتابخانه مرکزی دانشگاه ۲/ ۱۲۵ معرفی شده است.

۶- حاشیه بر معالم الاصول، نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ غرب همدان (فهرست ص ۲۳۶) موجود است. (بنگرید: ذریعه ۶/ ۲۱۰) ۷- حاشیه بر زبدهٔ البیان، یادداشت‌هایی است که ملا محمد صادق پسر مؤلف از روی یادداشتهای پدرش هنگام تدریس در حاشیهٔ نسخه‌ای از زبده نوشته و در اواخر جمادی الاولی ۱۱۲۴ تمام شده است. بر اساس آن نسخه‌ای در ۱۰۲ برگ در ۱۱۲۸ استنساخ شده که در نسخهٔ ش ۷۷۲ کتابخانهٔ وزیری یزد نگهداری می‌شود. و بنگرید: فهرست میکروفیلمهای دانشگاه تهران، ش ۳۱۵، ذریعه ۶/ ۹ ۸- حاشیه بر شرح لمعه، بنگرید: فوائد الرضویهٔ، ص ۵۵۰ ۹- حاشیه بر مدارک الاحکام، بنگرید: ذریعه ۶/ ۱۹۸ ۱۰- حاشیه بر ذخیرهٔ المعاد از محقق سبزواری استاد مؤلف؛ بنگرید: ذریعه ۶/ ۸۶ ۱۱- حاشیه در شبه کل کلامی کاذب.

۱۲- حکم رؤیت هلال قبل از زوال، نسخه‌ای از آن در فهرست دانشکده ادبیات بوده که در سال ۱۱۰۶ تألیف شده و در ۱۱۰۹ مطالبی بر آن افزوده شده است. نسخه‌ای از آن که در سال ۱۱۱۳ استنساخ شده در کتابخانهٔ شخصی آقای فیضی مهدوی در کرمانشاه می‌باشد.

رسالهٔ یاد شده در رد نظرات محقق سبزواری است. محمد جعفر پسر محقق سبزواری ردیه‌ای بر فاضل سراب نوشت و محمد رحیم پسر محمد جعفر با توجه به این چند رساله رساله‌ای با عنوان الهلالیه نوشت که در کتابخانهٔ گوهرشاد موجود است. (بنگرید:

فهرست چهار کتابخانهٔ مشهد، ۱/ ۴۳۴)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۲۱

۱۳- حجّیهٔ الاخبار و الاجماع، این رساله ضمن مجموعهٔ ۱ / ۱۸۵۹ دانشگاه تهران موجود است. همین طور بنگرید: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی ج ۱۰، ص ۵۳۱، ش ۱۸۸۹ / ۴ این رساله در ۱۱۰۵ تألیف شده است. (نسخه‌ای به خط مؤلف در اختیار علامه آیت اللّه حاج سید محمد علی روضاتی زید عزه می‌باشد.)

۱۴- حاشیه بر آداب البحث قاضی عضد الدین ایجی (م ۷۵۶) بنگرید: ذریعه ۶/ ۹ ۱۵- حجیهٔ الاجماع و خبر الواحد؛ این رساله بجز رسالهٔ حجیهٔ الاخبار و الاجماع پیشگفته است و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ گوهرشاد موجود است. (فهرست چهار کتابخانهٔ مشهد، ص ۲۰۶) بنگرید: ذریعه، ۶/ ۲۶۹ ۱۶- الحرکهٔ فی المقولات، بنگرید: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی ج ۱۰، ص ۵۳۵، و بنگرید: نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ۲/ ۱۲۵ ۱۷- تحریر التوحید، این رساله ناظر بر حاشیهٔ ملا صدرای شیرازی بر بخش الهیات شفا و رسالهٔ شمس الدین گیلانی و سخن عبد الرزاق گیلانی و رد سخنان آنها در پاسخ به شبهات ابن کمونه است. بنگرید به: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی ج ۱۰، ص ۵۳۹. تاریخ تألیف آن سال ۱۱۰۳ می‌باشد. و نیز بنگرید: فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه (مشکات)، ج ۳، ص ۲۱۳.

۱۸- سفینهٔ النجاهٔ، در اصول دین و به طور عمده در امامت. نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۳۰۴۷ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است. و بنگرید: فهرست آستان قدس، ۱/ ۴۶ ۱۹- ضیاء القلوب در اعتقادات و امامت و گویا ترجمهٔ مانندی از خود مؤلف از کتاب سفینهٔ النجاهٔ او می‌باشد. آیت اللّه حاج سید محمد علی روضاتی- زید عزّه العالی- شرحی دربارهٔ این کتاب ضیاء القلوب و مؤلف آن نوشته‌اند؛ بنگرید: فهرست کتب خطی کتابخانه‌های اصفهان، ص ۱۲۳- ۱۱۶ ۲۰- صلاهٔ الجمعهٔ و القول بوجوبها العینی، این رساله در رد بر رسالهٔ ملا عبد الله تونی (م ۱۰۷۱ نوشته شده است. بنگرید: فهرست آستان قدس ۵/ ۴۳۷ (این رساله در مجموعهٔ حاضر بر اساس نسخهٔ خطی حضرت آیت اللّه حاج سید محمد علی روضاتی- زید عزه- به چاپ رسیده است).

۲۱- وجوب صلاهٔ الجمعهٔ، این کتاب در سال ۱۱۰۶ تألیف شده است. بنگرید: فهرست آستان قدس ۵/ ۵۳۷ ۲۲- رساله در وجوب عینی نماز جمعه در رد رسالهٔ آقا جمال خوانساری. وی این رساله را به دستور استادش شیروانی (م ۱۰۹۸) تألیف کرده است.

۲۳- رساله در وجوب عینی نماز جمعه، این رساله در رد بر رسالهٔ علی رضا تجلی است که مؤلف در شوال ۱۰۸۱ آن را تألیف کرده است. (این رساله در مجموعهٔ حاضر به چاپ

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۲۲

رسیده است.)

۲۴- رساله‌ای در کلام، به عربی و در شش فصل، رسالهٔ یاد شده در جمادی الثانیهٔ ۱۱۰۲ به اتمام رسیده است. بنگرید: فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ۳/ ۵۷۸ ش ۷۸۷ ۲۵- رساله‌ای در نذر و تصدق، نسخه‌ای از آن به شمارهٔ ۹/ ۲۰۹۱ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است.

۲۶- شبههٔ المیزان، نسخه‌ای از آن را در کتابخانهٔ شخصی عبد الوهاب فرید تنکابنی در رامسر در سال ۱۳۵۱ ش دیدم.

۲۷- رساله در حرکت، این رساله هم ضمن همان مجموعه‌ای که نزد عبد الوهاب فرید تنکابنی بود، آمده است.

۲۸- فصول اذان، وی در سال ۱۰۹۸ این رساله را تألیف کرده است. بنگرید: فهرست کتب خطی کتابخانه‌های اصفهان، ص ۱۲۴؛ فهرست دانشگاه ۵/ ۱۹۶۰.

۲۹- رساله در شبه الجذر الاصم، این رساله در سال ۱۰۹۷ تمام شده است. بنگرید:

فهرست کتب خطی کتابخانه‌های اصفهان، ص ۱۲۴؛ فهرست دانشگاه، ۲/ ۱۲۵؛ فهرست کتابخانهٔ ملی ۱۰/ ۵۳۶ ۳۰- رسالهٔ وقوع

حرکت در «آن»؛ نسخه‌ای از آن در فهرست کتابخانهٔ ملی ۱۰/ ۵۳۴ با شمارهٔ ۵/ ۱۸۸۹ ع معرفی شده است.

۳۱- غنیهٔ المتعبد؛ آقا بزرگ از آن یاد کرده است. بنگرید: ذریعه ۱۶/ ۶۸ ۳۲- فوائد لطیفهٔ فی ابطال کون الحرکهٔ، شرح فصل دوم مقالهٔ دوم طبیعیات شفا که آن را در سال ۱۱۰۱ تألیف کرده است. نسخه‌ای از آن به خط فرزندش محمد صادق در کتابخانهٔ فخر الدین نصیری بوده است.

۳۳- مناسک حج فارس، نسخه‌ای آن در فهرست کتابهای اهدایی آیت اللّه خامنه‌ای به کتابخانهٔ آستان قدس به شمارهٔ ۱۱۸۵ معرفی شده است. «۱»

درگذشت و مدفن فاضل سراب

فاضل سراب، در شب دوشنبه هیجدهم ذی حجه ۱۱۲۴ (شب عید غدیر) در اصفهان درگذشت و در جایی که بعدها به تکیه فاضل سراب یا تکیه جویباری‌ها شهرت یافت و اعقابش در آنجا مدفون شدند، دفن گردید. مرحوم مصلح الدین مهدوی شرحی از این تکیه

---

(۱) تا اینجا مطالب استاد ارجمند جناب آقای سمامی حائری در شرح حال و آثار فاضل سراب (با اندکی تلخیص از طرف ما در متنی که ایشان برای بنده فرستادند) تمام شد. با سپاس فراوان از ایشان و این که آنچه پس از این هم آمده با استفاده از کتاب بزرگان تنکابن ایشان است. توضیحات بعدی مربوط به فاضل سراب و نماز جمعه از ماست.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۲۳

و مدفونین در آن به دست داده است. «۱» در میان مدفونین در این تکیه از ملا محمد صادق و ملا محمد رضا نامی یاد شده که به نظر می‌رسد فرزندان خود فاضل سراب باشند. مرحوم مهدوی دربارهٔ نامیده شدن تکیه به جویباری‌ها می‌نویسد: چون اعقاب فاضل سراب در محله جویباره ساکن بودند و پس از فوت عموما در حوالی او در بقعه و صحن مدفون شدند، تکیه را گاه به نام تکیه جویباری‌ها می‌خوانند. «۲»

از جمله کسانی که خود را از اعقاب فاضل سراب می‌داند، مولی محمد صالح مازندرانی بن مولی محسن بن عبد الفتاح تنکابنی (۱۲۰۰ – ۱۲۸۵) است. فرزند وی میرزا مهدی بن محمد صالح هم که به نوشتهٔ مرحوم مهدوی «مترجم عالم و فاضل و مرجع مرافعات در اصفهان بوده» در تکیه جدش فاضل سراب در پشت سر او در همان سکوی سنگ مرمر به خاک سپرده شده است. «۳»

فاضل سراب و نماز جمعه

همان گونه که از فهرست آثار فاضل سراب به دست می‌آید، وی چهار اثر در زمینه نماز جمعه نگاشته است. بیشتر این آثار در رد بر دیگران نوشته شده، اما در جمع آنها، رسالهٔ عربی او مفصل‌تر بوده و به رغم آن که در رد بر ملا عبد اللّه تونی نوشته شده، وی به تفصیل در این باره بحث کرده است. عقیدهٔ وی در این باب، همانند استادش محقق سبزواری بوده و در این ردیه‌نویسی‌ها ملاحظهٔ استادش محقق سبزواری کرده و به دفاع از وی برخاسته است. بدین ترتیب وی قائل به وجوب عینی نماز جمعه بوده و در این باب، نه صرفا از روش اخباری بلکه بر اساس مشی استدلالی- اجتهادی اما با دیدگاه اخباری، کوشیده است تا وجوب عینی نماز جمعه را ثابت کند.

در کتاب حاضر دو متن از وی به چاپ رسیده است. نخست ردیه‌ای است که وی بر ملا علی رضا تجلی نگاشته است. ما عین متن تجلی و حواشی فاضل سراب را یکجا چاپ کرده‌ایم؛ با این تفاوت که متن سراب با تو رفتگی دو سانتی از متن تجلی و با قلمی

متفاوت ارائه می‌شود.

متن دوم رسالۀ مفصل عربی او دربارۀ نماز جمعه است که آن را رد بر فاضل تونی نگاشته و ضمن آن برخی از عبارات رسالۀ تونی را آورده است. گفتنی است که ما رسالۀ فاضل تونی را هم که در اصل رد بر محقق سبزواری است، در این مجموعه آورده‌ایم. نکتۀ

---

(۱) بنگرید: سیری در تاریخ تخت فولاد اصفهان (اصفهان، ۱۳۷۰)، ص ۱۰۰- ۱۰۴

(۲) زندگی نامۀ علامۀ مجلسی، ج ۲، ص ۸۶ (چاپ اول)؛ دربارۀ احتمال دیگر در این باره بنگرید: بزرگان تنکابن، (قم، ۱۳۷۲) ص ۳۲۲

(۳) تذکرۀ القبور، ص ۳۸۷؛ و نیز بنگرید: بیان المفاخر ج ۲، ص ۱۸۶؛ بزرگان تنکابن، صص ۳۲۰- ۳۲۲

دوازده رسالۀ فقهی دربارۀ نماز جمعه، ص: ۲۲۴

تاریخی قابل توجه رسالۀ عربی سراب، اشارات وی به مباحثاتش با برخی از علما در حضور وزیر اعظم وقت که به احتمال شیخ علی خان زنگنه بوده، می‌باشد. این نشان از درگیر شدن خود دولت صفوی در مباحث مربوط به نماز جمعه است. ما در این باره آگاهی‌های دیگری در مباحث مقدماتی این کتاب آوردیم. ملا امین بن احمد تونی برادرزادۀ فاضل تونی رساله‌ای در رد بر فاضل سراب که وی آن را در نقد تونی نوشته بوده تألیف کرده که در فهرست مجلس (ج ۷، ص ۱۸۰) معرفی شده است.

مقدمۀ کوتاه فاضل سراب بر نقدی که بر رسالۀ تجلی نوشته است، چنین است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد للّه رب العالمین و الصلاة و السلام علی نبیّه محمد و آله أجمعین.

اما بعد: چون در حکم فریضۀ نماز جمعه میانۀ علما اختلافات شده بود و این ذرّه بیمقدار محمد گیلانی مدّتی مدید در فکر و اندیشۀ آن می‌بود، و از جهت اطمینان خاطر به هر طرف قدم استکشاف و استعلام می‌فرمود تا آن که بعد از تأمل بسیار در آیۀ وافی هدایت نماز جمعه، و تفکر تمام در اخبار و آثار شریفۀ عترت طاهره که هر یک عروۀ الوثقای شیعیان و دلیل و راهنمای اهل ایمانست، خاطر را اطمینان عظیم به وجوب عینی بهم رسید و از تتبع حجج منکرین لزوم حتمی قوی‌تر می گردید، و پیوسته طریقۀ این فقیر بود آن که از هر کس، خواه فاضل و خواه غیر فاضل حرفی که می‌شنید تأمل کافی در آن می‌نمود که اگر لغزشی در طریقۀ قویمه شده باشد به وسیلۀ آن ثبات و قرار گیرد، و اگر خطایی از جادۀ مستقیم کرده باشد، به دلالت آن راه به مقصود برد. و در این اوان رساله‌ای به نظر فقیر رسید که بعضی از معاصرین در انکار بر وجوب عینی نوشته بود. فقیر بنابر طریقۀ خود تأمل در آن نموده آن را مشحون به اموری چند یافت در نقل عبارات فقها که از ارباب دیانت بسیار غریب بود و از اصحاب ادعاء هدایت عجیب می‌نمود؛ چه بعضی عبارات که ظاهرش بلکه صریحش در وجوب عینی است و از غبار حرمت و مظنۀ تخییر پاک و بری اصلا ذکر نکرده و همچنین بعضی کلمات که اگر بتمامه نقل شود ظاهرش در وجوب است و اگر ناتمام ذکر شود موهم بلکه ظاهر در حرمت، از وسط یا از طرف انداخته، و از جهت ترویج مذهب خود در لباس ایهام و ابهام گذاشته؛ و بعضی عبارات که یک جزو آن دلالت بر اشتراط امامت یا نایب در وجوب می‌کند و جزء دیگر دلالت بر عدم اشتراط در انعقاد و استحباب می‌کند، جزء اول را بدون ثانی ذکر کرده تا آن که در نظر بعضی بنابر عدم تفرقه میان شرط وجوب و شرط انعقاد به حسب ظاهر متوهّم شود.

مجملا چون رسالۀ مذکوره را چنین دید لازم طریقۀ دین‌داری دانست که تنبیه بر این امور نماید تا جماعتی که کتب فقها نزد ایشان حاضر نباشد یا اعتماد بر دیانت معاصر مذکور کنند، آگاهی یافته حق در نظر ایشان جلوه نماید. وَ قُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰاطِلُ إِنَّ الْبٰاطِلَ کٰانَ زَهُوقاً.

آنچه حرف صاحب رساله است در متن نوشته شده و حرف مجیب در حاشیه [آمده است]

دوازده رسالۀ فقهی دربارۀ نماز جمعه، ص: ۲۲۵

[المدخل]

بسم اللّه الرحمن الرحيم امّا بعـد چون از کمال دین پروی پیوسـته خاطر ملکوت ناظر نواب کامیاب همایون اقدس ارفع اعلای شاهی ظلّ اللّهی «۱» شاه سليمان الصفوی الموسوی- خلد اللّه ملکه و سلطانه- متوجه توضیح و تنقیح مسائل شرعیه می‌باشد عموما، و مسألهٔ نماز جمعه خصوصا، بنابراین بنـده دعاگو علی رضا از مسألـهٔ مـذکوره ملخصـی که شایسـتگی دریافت داشـته باشـد، در این باب به عرض می‌رساند.

فصل: [اقوال علمای شیعه در باب نماز جمعه]

[الف: علامهٔ حلی]

چون عمـده در این بـاب اجمـاع علمـای امـامیه است، اولاـ اقوال ایشان را معروض می‌دارد. از آن جمله علامه حلّی در کتاب منتهی المطلب گفته: یشترط فی الجمعـهٔ العـادل، أی المعصوم عنـدنا أو إذنه؛ یعنی شـرط است در وجوب نمـاز جمعه امام عادل، یعنی امام معصوم یا اذن امام نزد علمای ما. بعـد از آن گفته: أمّا اشتراط الإمام أو إذنه فهو مذهب علمائنا أجمع؛ یعنی شـرط بودن امام معصوم یا اذنش مذهب جمیع علمای شیعه است و اجماعی ایشان است. و بعد از این گفته: و لم یقم الجمعهٔ إلّا السـلطان فی کل عصر فکان إجماعا، و لو کانت تنعقـد بالرعیّـهٔ لصلّوها فی بعض الأحیان، «۲» یعنی نکرده اسـت نمـاز جمعه را مگر سـلطان در هر عصـری، پس اجماع است که بدون امام یا اذنش منعقد نمی‌شود و اگر منعقد می‌شد به غیر امام، هرآینه بایستی که در بعضـی اوقات کرده باشد و حال آن که نکرده‌اند.

قـال صـاحب الرسـاله: «امـا بعـد چون از کمـال دین‌پروری» تـا آنجا که گفته «و اگر منعقـد می‌شـد به غیر امام هرآینه بایستی که در بعضـی اوقات کرده باشـند و حال آن که نکرده‌اند» اقول: منتهی از اوایل تصـنیفات علامه است که در سن سی و دو سالگی نوشته و لهذا سخنان علامه در باقی تصنیفات او متین‌تر از منتهی است. «۳» و آن چه در

---

(۱) در متن ضل الهی

(۲) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۱۷

(۳) همان گونه که در متن آمده کتاب «منتهی المطلب فی تحقیق المذهب» نخستین کتاب فقهی علامه است. بنا به نوشتهٔ خود او در «خلاصهٔ الاقوال» وی تا سال ۶۹۳ ه- هفت جلد از این کتاب را تألیف کرده بوده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۲۶

اینجا گفته که «فکان اجماعا» محل نظر است؛ چه اگر مراد او از اجماع، اجماع معتبر نزد شیعه باشد که آن عبارت از اتفاقی است که علم به دخـول معصوم به هم رسـد، درست نیست؛ زیرا که اطلاـع به هم رسانیـدن [در این بـاره] که در مـدت مدیـد که میـان زمـان رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و زمـان علاـمه گذشـته هیـچ کس نمـاز جمعه نکرده است به غیر از خلفـا یا به غیر از خلفا و نایبان ایشان، نه پنهان و نه آشـکار، متعذر است. و بر تقدیری که معلوم شود، وقتی حجت خواهد بود که معلوم شود نماز نکردن به واسطهٔ عـذر تقیه نسبت به بعضـی و شـبهه نسبت به بعضـی عذری دیگر نیست بلکه ناشـی از محض این است که همهٔ ایشان نماز جمعه را بی‌اذن امـام جـایز ندانسـته‌اند؛ و دعـوی این گزاف است. و اگر مراد از اجمـاع شـهرت باشـد، ظـاهر است که به حسب شـرع حجّت نیست. و از اینجا ضـعف قول او که گفته «و لو کانت تنعقد بالرعیهٔ لصـلّوها فی بعض الأحیان» [روشن می‌شود.] و نظیر این اسـتدلال بعضی از فقهای دیگر نیز کرده‌اند و مثل این بحث نیز بر ایشان می‌آید.

و نیز بعـد از آن که نقل اختلاف را در نماز جمعه در زمان غیبت امام کرده که شـیخ طوسـی در نهایه جایز می‌داند، در خلاف جایز نمی‌داند، همچنان که سید مرتضی و سلّار و ابن ادریس جایز نمی‌داند، «۱» گفته: و هو الأقوی عندی لنا ما تقدم من اشتراط الإمام أو نائبه فمع الغیبهٔ یجب الظهر لفوات الشرط، «۲» یعنی جایز نبودن قوی‌تر است نزد من از برای شرط بودن امام یا نایبش؛ پس در غیبت امام واجب باشد ظهر چهار رکعت به واسطهٔ نبودن شرط نماز جمعه که امام معصوم است یا نایبش.

قـال صاحب الرساله «و نیز بعـد از آن که» تا آنجا گفته که «امام معصوم است یا نایبش» اقول: کلام علامه در این کتاب دلالت دارد که اعتقاد او حرمت نماز جمعه باشد در زمان غیبت امام علیه السّـلام اما این کتاب از اوایل تصنیفات علامه است و در تصنیفات بعد از این در بعضـی توقف کرده و در بعضـی قایل به اسـتحباب نماز جمعه شـده و ظاهر مختلف که نقل شده که آخر تصـنیفات علامه است، «۳» وجوب عینی است چنان که خواهد آمد.

---

(۱) بنگرید: رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۲۷۲ (أجوبهٔ المسائل المیافارقیات)، المراسم، ص ۲۶۱؛ السرائر، ج ۱، ص ۲۹۳

(۲) منتهی المطلب، ص ۳۳۶

(۳) وی این کتاب را میانهٔ سالهای ۶۹۷ تا ۷۰۸ تألیف کرده است. بنگرید: مکتبهٔ العلامهٔ الحلی، (سید عبد العزیز طباطبائی)، ص ۱۷۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۲۷

و هم علامـه در کتـاب نهایه گفته: یشترط فی وجوب الجمعـهٔ السـلطان أو نائبه عنـد علمائنا أجمع، یعنی شـرط است در واجب بودن نماز جمعه سلطان یا نایبش نزد علمای شیعه جمیعا و اجماعی ایشان است که در آن خلاف نکرده‌اند. و بعد از این گفته: لأنّ النبی صلّی اللّه علیه و آله کـان یعین لإقامـهٔ الجماعـهٔ، و کـذا الخلفـاء بعـده کمـا عین للقضاء، یعنی از برای آن که پیغمبر تعیین می‌کرد از برای امام نماز جمعه و همچنین خلفای بعد از او همچنان که تعیین می‌کرد از برای قضا. و بعد از این گفته: و کما لا یصحّ أن ینصب الإنسـان نفسه قاضیـا من دون إذن الإمام فکـذا إمام الجمعـهٔ؛ «۱» یعنی و همچنـان که صـحیح نیست که کسـی خـود را از پیش خـود قاضی کند بی‌اذن امام و فرمودهٔ او، همچنین صحیح نیست که کسی امامت جمعه کند از پیش خود بی‌فرمودهٔ امام و اذنش.

قال صاحب الرساله «بعـد علامه در کتاب نهایه گفته» تا آنجا که گفته «و همچنین صـحیح نیست که کسـی امامت کند از پیش خود بی‌فرمودهٔ امام و اذنش» اقول: تعیین نبی صـلّی اللّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّـلام دلالت بر شـرط بودن نمی‌کنـد، چه ممکن است که به واسـطه وجه دیگر باشـد از بابت دفع مادهٔ نزاع یا به واسـطه اطمینان مردم در اقتـداء و امثال این؛ و قول و فعل خلفاء جور حجّت نیست و مع هـذا جواب جـاری است و عـدم صـحّت قضـا فقیه مسلّم نیست. ممکن است که نیـابت فقیه در نمـاز جمعه کافی باشد.

دور نیست که سبب نقل اجماع از بعضی همین شبههٔ مذکوره باشد و از بعض دیگر نقل ایشان.

بعـد از این گفته: و السـلطان عنـدنا هو الإمام المعصوم؛ یعنی مراد از سـلطان نزد علمای شـیعه امام معصوم است نه دیگری، لیکن در حالت نفاذ حکم و فرمان روایی چنان که ظاهر است از معنی سلطنت.

قـال «بعـد از این گفته و السـلطان عنـدنا» تا آنجا که گفته «چنان که ظاهر است از معنی سـلطنت» اقول: عبارت صاحب نهایه تتمّه‌ای دارد که صاحب رساله مصـلحت خود را در آن دانسـته که آن را نقل نکند و این وظیفهٔ دیانت نیست و آن تتمه این است: فلا یصحّ الجمعهٔ إلّا معه أو مع من یأذن له؛ هذا فی حال ظهوره، أما فی حال الغیبهٔ فالأقوی أنّه یجوز لفقهاء المؤمنین إقامتها؛ یعنی پس صـحیح نیست نمـاز جمعه مگر بـا امـام معصوم یا با مأذون از جانب امام. این که گفتیم که نماز جمعه به یکی از این دو تا صـحیح نیست در وقت ظهور امام است، اما در وقت غیبت قوی‌تر

---

(۱) نهایة الاحکام، ج ۲، ص ۱۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۲۸

این است که جایز باشد فقهای مؤمنان را اقامت نماز جمعه. «۱»

و در کتاب تذکرة الفقهاء نیز گفته: یشترط فی وجوب الجمعة السلطان العادل أو نائبه عند علمائنا أجمع، یعنی نزد جمیع علمای شیعه و به اجماع ایشان شرط است در واجب بودن نماز جمعه امام معصوم یا نایبش که به فرموده و امر او امامت جمعه می‌کرده باشد. بعد از این گفته: لإجماع علی أنّ النبی صلّی اللّه علیه و آله کان یعیّن لإمامة الجماعة «۲» و کذا الخلفاء بعده کما یعیّن للقضاء، و کما لا یصحّ أن ینصب الإنسان نفسه قاضیا من دون إذن الإمام کذا إمامة الجمعة، «۳» یعنی از برای آن که اجماعی است که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تعیین امام می‌کرد در نماز جمعه و همچنین خلفای بعد از او، پس صحیح نیست که کسی از پیش خود بی‌اذن امام و تعیین او امامت نماز جمعه کند؛ همچنان که صحیح نیست که از پیش خود قاضی شود. و بعد از این گفته: أجمع علماؤنا کافّة علی اشتراط عدالة السلطان و هو الإمام المعصوم أو من یأمره بذلک، «۴» یعنی اجماع کرده‌اند علمای ما همگی بر شرط بودن عدالت سلطان که امام معصوم است یا آن کس که امام معصوم او را مأمور ساخته به امامت نماز جمعه. و بعد از این نیز گفته: و هل للفقهاء المؤمنین حال الغیبة و التمکّن من الاجتماع و الخطبتین صلاة الجمعة؟ أطبق علماؤنا علی عدم الوجوب، «۵» یعنی آیا فقهای شیعه را در زمان غیبت امام و قدرت بر اجتماع و خطبه می‌رسد که نماز جمعه کند؟ اجماع کرده‌اند علمای شیعه بر واجب نبودن نماز جمعه در زمان غیبت.

قال «و در کتاب تذکرة الفقهاء» تا آنجا که گفته «بر واجب نبودن نماز جمعه در زمان غیبت» اقول: عبارت بعد از این را که صاحب رساله نقل نکرده این است «و اختلفوا فی استحباب اقامة الجمعة فالمشهور ذلک»، «۶» یعنی اختلاف کرده‌اند علما در مستحب بودن اقامهٔ نماز جمعه، مشهور این است و بعد از آن حدیثی چند به واسطهٔ اثبات این دعوی نقل کرده، و بعد از آن قول سلّار «۷» و ابن ادریس «۸» را به عدم جواز نماز جمعه در زمان غیبت و جواب ایشان از احادیث مذکوره را نقل کرده و خود رد و قبول نکرده.

---

(۱) نهایة الاحکام، ج ۲، ص ۱۴

(۲) در نسخه: الجماعة.

(۳) تذکرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹

(۴) تذکرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۰

(۵) تذکرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷

(۶) تذکرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷

(۷) المراسم، ص ۲۶۱

(۸) السرائر، ج ۱، ص ۲۹۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۲۹

در کتاب تحریر الاحکام نیز گفته: من شرط [شرایط] الجمعة الإمام العادل أو من نصبه؛ فلو لم یکن الإمام ظاهرا و لا نائب له، سقط الوجوب اجماعا؛ «۱» یعنی از جمله شرایط جمعه امام معصوم است یا آن کسی که امام او را نصب کرده باشد؛ پس اگر نه امام باشد و نه نایب امام، ساقط می‌شود وجوب نماز جمعه به اجماع.

قال صاحب الرساله «در کتاب تحریر الاحکام نیز گفته» تا آنجا که «ساقط می‌شود وجوب نماز جمعه به اجماع». اقول: عبارت بعد از این را که صاحب رساله نقل نکرده این است که «و هل یجوز الاجتماع حتی مع إمکان الخطبة قولان» یعنی آیا جایز است جمع

شـدن از برای نماز جمعه در وقتی که امام ظاهر نباشـد و نایبش نباشـد با امکان خطبه خوانـدن، دو قول است؛ یعنی بعضـی قایلند به جواز و بعضی به حرمت.

و در ارشـاد نیز گفته: لا ـ تجب إلّا بشـروط: الإمام العادل أو من یأمره؛ «۲» یعنی نماز جمعه واجب نمی‌شود، مگر به چنـد شـرط: اول امام معصوم یا آن کسی که مأمور باشد از جانب او.

[ب: شیخ طوسی]

دیگر شـیخ طوسـی در کتاب خلاف گفته: من شرط انعقاد الجمعهٔ الإمام، أو من یأمره الإمام بذلک من قاض أو أمیر و نحو ذلک، و متی أقیمت بغیره لم تصحّ؛ «۳» یعنی از شـرایط درست بودن نماز جمعه امام است یا آن کس که امام او را مأمور ساخته باشـد به آن از قاضـی یـا سـرکرده وماننـد آن؛ و هرگـاه گزارده شود نمـاز جمعه بی‌حضور امام و کسـی که از جانب امام مأمور باشـد، صـحیح نخواهد بود.

قال صاحب الرساله «دیگر شیخ طوسی در کتاب خلاف ...» تا آنجا که گفته که «صحیح نخواهد بود» اقول بر صاحب رساله: عبارت کتـاب خلاـف که ظاهر است بر وجوب عینی و مخالف طریقه اوست نقل نکرده و شـرط امانت را مرعی نداشـته و آن این است که «فإن قیل: أ لیس قد رویتم فی ما مضی من کتبکم «۴» أنّه یجوز لأهل القرایا و السواد و المؤمنین إذا اجتمع العـدد الذی تنعقد بهم أن یصـلّوا الجمعهٔ؟ قلنـا: ذلک مأذون فیه مرغّب [مرغوب] فیه فجری ذلک مجری أن ینصب الإمام من یصـلّی بهم» «۵» یعنی اگر کسی بگوید که آیا نه چنین است که شما روایت کرده‌اید در کتاب‌های سابق

---

(۱) تحریر الاحکام (طبع قدیم)، ج ۱، ص ۴۳

(۲) ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۲۵۷

(۳) الخلاف، ج ۱، ص ۶۲۶

(۴) در چاپی: فیما معنی و فی کتبکم

(۵) الخلاف، ج ۱، ص ۶۲۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۳۰

خود این که جـایز است مردم ده‌ها و سواد و مؤمنین را وقتی که جمع شونـد به آن عـددی که در نماز جمعه معتبر است این که نماز جمعه بگذارنـد؟ مـا در جـواب می‌گـویم که، ایشـان مـأذون و ترغیب کرده شده‌انـد در نمـاز جمعه گزاردن و این اذن و ترغیب که نسبت به ایشان شـده است، به منزلـهٔ این است که امام پیشـنماز از برای ایشان نصب کرده باشـد. و ظاهر این عبارت دلالت دارد که شیـخ در این کتاب قایل به وجوب عینی نماز جمعه باشد، چه هرگاه امام نصب پیشـنماز کند، نماز جمعه واجب عینی است به اتفاق و این اذن و ترغیب در نماز جمعه به منزلهٔ نصب است نزد شیخ؛ پس نماز جمعه واجب عینی باشد نزد او.

و بعد از این گفته: علیه إجماع الفرقهٔ، فإنّهم لا یختلفون أنّ من شـرط الجمعهٔ الإمام أو أمره؛ یعنی بر درست نبودن نماز جمعه بی‌امام و آن کسـی که از جانب او منصوب است، اجماع کرده‌اند علمای شـیعه از برای آن که ایشان خلاف نکرده‌اند در این که شرط نماز جمعه امام معصوم است یا کسـی که از جانب او مأمور باشد. بعد از این گفته: و أیضا فإنّه اجماع فإنّ من عهد النّبی صـلّی اللّه علیه و آله إلی وقتنـا هـذا مـا أقـام الجمعـهٔ إلّـا الخلفـاء و الأـمراء، أو [و] من ولّی للصـلاهٔ؛ یعنی نیز اجماعیست که درست نیست نماز جمعه بی‌امـام و نـایبش از برای آن کـه از زمـان پیغمبـر صـلّی اللّـه علیـه و آلـه تـا ایـن زمـان کـه مـائیم نکرده است جمعه را مگر خلفـا و سرکرده‌هـای خلفـا و آنـان که تعیین شده‌انـد از جـانب ایشـان از برای امـامت نمـاز. و بعـد از این گفته: فعلم أنّ ذلـک إجمـاع أهل

الأعصار و لو انعقدت بالرعيّة لصلّاها كذلك، «۱» يعنى پس دانسته شد كه شرط بودن امام و نايبش در نماز جمعه و درست نبودن نماز جمعه بی‌امام و نايبش، اجماعی علمای هر عصر است؛ و اگر درست می‌بود به غير امام و نايبش، هرآينه می‌بايست كرده باشند بی‌امام و نايبش و حال آن كه نكرده‌اند.

و هم شيخ طوسی در كتاب نهايه‌اش كه همه آن را از كتب اصحاب ائمه معصومين عليهم السّلام و علمای قريب العهد به معصوم نقل كرده، گفته: اعلم أنّ الاجتماع فی صلاة الجمعة فريضة إذا حصلت شرائطه [و من شرائطه] أن يكون هناك إمام عادل أو من نصبه الإمام للصلاة [بالناس]؛ «۲» يعنى بدان كه اجتماع در نماز جمعه واجب است هرگاه متحقق شود شرايطش؛ و از جمله شرايطش آن است كه امام معصوم يا آن كس كه امام معصوم او را تعيين از برای امامت نماز در ميان باشد. و قريب به همين مضمون در كتاب تبيان و كتاب مبسوط و كتاب جمل و عقودش نيز گفته است.

---

(۱) الخلاف، ج ۱، ص ۶۲۷

(۲) النهايه، ص ۱۰۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۳۱

[ج: محقق حلی]

و محقق در كتاب معتبر گفته: السلطان العادل أو نائبه شرط وجوب الجمعة و هو قول علمائنا؛ يعنى امام معصوم و نايبش شرط است در واجب بودن نماز جمعه، و آن مذهب علمای شيعه است كه بر آن اجماع كرده‌اند. بعد از اين گفته: معتمدنا فعل النبى صلّى اللّه عليه و آله فإنّه [كان] يعيّن لإمامة الجمعة و كذا الخلفاء بعده، كما يعيّن للقضاء، فكما لا يصحّ أن ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون إذن الإمام كذا إمامة الجمعة، يعنى آن چه ما بر آن اعتماد نموده‌ايم كردهٔ پيغمبر است به واسطهٔ آن كه آن حضرت تعين امام از برای نماز جمعه می‌كرد و همچنين خلفای بعد از او همچنان كه از برای قضا تعيين می‌كرد؛ پس همچنان كه درست نيست كه كسی خود را قاضی كند از پيش خود به بی‌تعيين امام، همچنين درست نيست كه امامت نماز جمعه از پيش خود كند بدون آن كه امام او را تعيين كند و به او بفرمايد. و بعد از اين گفته: و ليس هذا قياسا بل استدلال بالعمل المستمر بالأعصار «۱» فمخالفته خرق للإجماع، «۲» يعنى آن چه گفته شد نه قياس است بلكه استدلال است به آن چه هميشه بوده است در زمان‌های بيشتر تا به اين زمان؛ پس خلاف آن كردن مخالفت اجماع كردن است.

قال صاحب الرساله «محقق در كتاب معتبر گفته» تا آنجا كه «گفتيم كه مخالف اجماع كردن است» اقول: «و هو قول علمائنا» صريح در نقل اتفاق علما نيست، پس آنچه صاحب رساله در ترجمه عبارت او گفته صحيح نيست و از لفظ اجماع در كلام محقق كه مخالفة فی الإجماع اگر اجماع معتبر نزد شيعه را قصد كرده است، ظاهر است كه لازم نمی‌آيد، و اگر مراد شهرت باشد حجّت نيست. حاصل به حيثيتی كه بر عبارت منتهی و نهايه علامه شده بر عبارت محقق نيز می‌آيد.

اقول: بايد كه از تعليل محقق توهم قايل بودن او به حرمت نشود؛ چه بعد از اين گفته است «و اگر امام اصل ظاهر نباشد، ساقط می‌شود وجوبش نه استحباب. «۳» و ايضا بعد از اين گفته كه هرگاه سلطان جابر نصب كند عادلی را، سنت است اجتماع و منعقد می‌شود جمعه. «۴»

و در كتاب شرايع نيز گفته: الجمعة لا تجب إلّا بشروط: الأوّل السلطان العادل أو من نصبه؛ «۵»

---

(۱) در چاپی: فی الأعصار

(۲) المعتبر، ج ۲، ص ۲۷۹

(۳) المعتبر، ج ۲، ص ۲۹۷

(۴) المعتبر، ج ۲، ص ۳۰۷

(۵) شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۷۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۳۲

یعنی نماز جمعه واجب نمی‌شود مگر به چند شرط: اول امام معصوم است یا آن کس که تعیین کرده او را امام معصوم.

قال صاحب الرساله: «و در کتاب شرایع نیز گفته» تا آنجا که گفته که «تعیین او را امام معصوم» اقول: عبارت بعد که صاحب رساله نقل نکرده این است: اذا لم یکن الإمام ظاهر «۱» و لا من نصبه للصلاة و أمکن الاجتماع و الخطبتان؛ قیل: یستحب أن یصلّی جمعةً؛ و قیل: لاـ یجوز؛ و الأوّل أظهر؛ «۲» یعنی هرگاه امام ظاهر نباشد و همچنین کسی او را از برای پیشنمازی نصب کرده باشند حاضر نباشند و قدرت جمع شدن به واسطهٔ نماز جمعه و خطبه خواندن باشد، بعضی می‌گویند که مستحب است نماز جمعه گزاردن و بعضی جایز نمی‌دانند و اوّل اظهر است.

[د: فتوای شماری دیگر از علما]

و ابن ادریس در کتاب سرایر گفته: إنّ عندنا بلا خلاف بین أصحابنا أنّ من شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من نصبه الإمام للصلاة؛ «۳» یعنی به تحقیق که نزد علمای ما بی‌خلافی، در میانهٔ اصحاب ما آن است که شرط درست بودن نماز جمعه امام معصوم است یا آن کس که او را امام معصوم تعیین کرده باشد از برای نماز جمعه.

دیگر سید مرتضی در مسائل میافارقیات گفته: و لا جمعة إلّا مع إمام عادل أو من ینصبه الإمام العادل، فاذا عدم، صلّیت الظهر أربع رکعات؛ «۴» یعنی نماز جمعه درست نیست مگر با امام معصوم یا آن کس که او را امام معصوم تعیین کرده باشد، و هرگاه که نباشد امام معصوم یا نایبش، باید که نماز ظهر چهار رکعت گزارده شود.

قال صاحب الرساله «و ابن ادریس در کتاب سرایر گفته» تا آنجا که گفته که «نماز ظهر چهار رکعت گزارده شود» «۵» اقول: اکثر علما قول به حرمت را به ظاهر قول سید مرتضی نسبت داده‌اند نه به صریحش، و وجه این است که ممکن است که مراد او از منصوب عام باشد بر وجهی که شامل فقیه باشد بلکه غیر فقیه نیز چنان که از کلام شیخ در «خلاف» ظاهر باشد؛ و احتمالات دیگر نیز در این عبارت است که منافی تحریم است، چنانچه شیخ زین الدین و غیره گفته‌اند.

---

(۱) در چاپی: موجودا

(۲) شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۷۶

(۳) السرائر، ج ۱، ص ۳۰۳

(۴) رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۷۲

(۵) الاحکام صلاة الجمعة، ص ۲۷۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۳۳

و در کتاب جملش گفته: صلاة الجمعة فرض لازم مع الإمام العادل؛ «۱» یعنی نماز جمعه واجب حتمی است با معصوم نافذ الحکم.

دیگر قاضی عبد العزیز بن برّاج در شرحش بر این جمل در بیان شروط وجوب نماز جمعه گفته: حضور الإمام العادل أو من نصبه و جری مجراه؛ «۲» یعنی از جمله شرایط وجوب نماز جمعه حضور معصوم نافذ الحکم است یا آن کس که منصوب از جانب او و

نايب مناب او باشد. بعد از اين گفته: و الدليل على صحّة ما ذهبنا إليه الإجماع؛ يعنى دليل بر صحّت آن چه ما بر آن رفته‌ايم اجماع است.

ديگر شيخ شهيد در كتاب ذكرى گفته: شروطها سبعة: الأوّل السلطان العادل و هو الإمام أو نايبه إجماعا منّا؛ «۳» يعنى شرط نماز جمعه هفت چيز است: اول امام معصوم يا نايبش از اين رو كه اجماع كرده‌اند بر آن علماى ما كه شيعه‌ايم. بعد از اين در خصوص زمان غيبت گفته: عمل الطائفة على عدم الوجوب العينى فى سائر الأعصار و الأمصار؛ «۴» يعنى در همه زمان‌ها و مكان‌ها علماى شيعه بر آن بوده‌اند كه واجب عينى نيست بى‌امام معصوم و نايبش.

قال: «ديگر شيخ شهيد در كتاب ذكرى گفته» تا آنجا كه گفته كه «واجب عينى نيست بى‌امام معصوم و نايبش» اقول: صاحب رساله در ميان عبارات، يک عبارت را اختيار كرده كه دلالت بر حرمت كند و باقى را انداخته به واسطهٔ دلالت بر وجوب عينى، و فقير به تفصيل نقل مى‌كند تا دلالتش ظاهر شود و آن اين است:

در بيان نماز جمعه گفته: يجب الصلاة الجمعة بالنّص و الإجماع ركعتان بدلان عن الظهر قال اللّه تعالى «إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ» و قال النبى صلّى اللّه عليه و آله: «الجمعة حقّ على كل مسلم إلّا أربعة: عبد مملوك أو امرأة أو صبيّ أو مريض» و قال صلّى اللّه عليه و آله: «اعلموا أنّ اللّه قد افترض عليكم الجمعة، فمن تركها فى حياتى أو بعد موتى و له إمام عادل استخفافا بها أو هجوا «۵» لها فلا جمع اللّه له شمله و لا بارک له فى امره ... حتى يتوب» ... و روى زرارة عن الباقر عليه السّلام قال: «فرض اللّه تعالى على الناس من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلثين صلاة، منها صلاة واحدة فرضها اللّه عزّ و جلّ فى جماعة و هى الجمعة و وضعها عن تسعة: عن

---

(۱) رسائل الشريف المرتضى، ج ۳، ص ۴۱

(۲) شرح جمل العلم و العمل ص ۱۲۳

(۳) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴

(۴) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۵) جهودا؟

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۳۴

الصغير، و الكبير، و المجنون، و المسافر، و العبد، و المريض، و الأعمى و من كان على رأس فرسخين»؛ «۱» يعنى واجب است نماز جمعه به نص قرآن و اجماع دو ركعت بدل از ظهر همچنين كه آيه و احاديث دلالت مى‌كند شرح اينها در مبحثش مى‌آيد.

و در مقام بيان شروط جمعه، چند شرط را گفته تا گفته: الثامن إذن الإمام له كما كان النبىّ صلّى اللّه عليه و آله يأذن لائمة الجماعة و امير المؤمنين عليه السّلام بعده و عليه إطباق الإمامية؛ هذا مع حضور الإمام عليه السّلام؛ و أما مع غيبته كهذا الزمان ففى انعقادها قولان أصحّها و به قال معظم الأصحاب الجواز، إذا يمكن «۲» الاجتماع و الخطبتان؛ و يعلّل بأمرين: أحدهما:

إنّ الإذن حاصل من الائمة الماضين، فهو كالإذن من إمام الوقت، و إليه أشار الشيخ فى الخلاف؛ يعنى يكى از شروط، اذن امام است مر پيشنماز را، همچنين پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله اذن مى‌داد مر پيش‌نمازان جمعه را و امير المؤمنين عليه السّلام بعد از آن حضرت اذن مى‌داد.

بر معتبر بودن اذن اتفاق شيعه است. اين كه گفتيم كه اذن امام معتبر است، وقتى است كه امام حاضر باشد، و اما وقتى كه حاضر نباشد همچو اين زمان، در منعقد شدن نماز جمعه دو قول است. صحيح‌ترين اين دو قول كه مذهب معظم اصحاب است، جواز نماز جمعه است هرگاه ممكن باشد جمع شدن و خطبه خواندن؛ و اين جواز معلّل به دو چيز مى‌شود: يكى آن كه اذن حاصل است از

ائمه پیشین؛ پس این مانند اذن از امام زمان است، و به این اشاره کرده است شیخ در خلاف، و گفته: و یؤیّده صحیح زرارة قال: حثّنا أبو عبد اللّه علیه السّلام علی صلاة الجمعة حتّی ظننت أنّه یرید أن نأتیه فقلت: نغدو علیک؟ فقال: انّما عنیت عندکم؛ و لأنّ الفقهاء حال الغیبة یباشرون ما هو أعظم من ذلک بالإذن کالحکم و الإفتاء فهذا أولی؛ یعنی تأیید تعلیل اول می‌کند خبر صحیح که زراره روایت کرده و شرحش خواهد آمد، و دیگر آن که فقها در زمان غیبت امام مباشر می‌شوند به اذن چیزی را که عظیم‌تر از نماز جمعه گزاردن است از بابت حکم کردن و فتوی دادن؛ پس نماز جمعه کردن به طریق اولی؛ و التعلیل الثانی أنّ الإذن إنّما یعتبر مع إمکانه أمّا مع عدمه فیسقط اعتباره و یبقی عموم القرآن و الأخبار خالیا عن المعارض؛ و قد روی عمر بن یزید فی الصحیح عن الصادق علیه السّلام: «إذا کانوا سبعة یوم الجمعة فیصلّوا فی جماعة» و فی الصحیح عن منصور عن الصادق علیه السّلام: «یجمّع القوم یوم الجمعة إذا کانوا خمسة فما زادوا؛ الجمعة واجبة علی کلّ أحد لا یعذر الناس فیها إلّا خمسة: المرأة و المملوک و المسافر و

---

(۱) الذکری، ج ۴، ص ۱۰۳- ۱۰۴

(۲) در چاپی: أمکن

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۳۵

المریض و الصبیّ»؛ «۱» و فی الموثّق عن زرارة عن عبد الملک عن الباقر علیه السّلام: «قال مثلک یهلک و لم یصلّ فریضة فرضها اللّه؟ قال: قلت: کیف أصنع؟ قال: صلّوا جماعة؛ یعنی صلاة الجمعة»؛ «۲» یعنی تعلیل دویم از برای انعقاد نماز جمعه در زمان غیبت این است که اذن امام معتبر نیست مگر با امکان اذن امام. با عدم امکان پس ساقط است اعتبار آن و باقی می‌ماند عموم قرآن و اخبار که دلالت بر وجوب جمعه می‌کند بی‌معارض؛ و تفسیر روایات در محلش مذکور می‌شود. بعد از آن اشاره کرده که اخبار عام که شامل زمان غیبت باشد، بسیار است و گفته: و التعلیلان حسنان و الاعتماد علی الثانی؛ «۳» یعنی این دو تعلیل که گفته شده هر دو خوب‌اند و اعتماد بر دویم است.

کلام شهید در این مقام دلالت بر وجوب عینی دارد، بنابر آنکه جزء اول تعلیل اوّل دلالت می‌کند که شیعیان در زمان غیبت در نماز جمعه گزاردن مأذون باشند، چنان که در احادیث واقع شده و شیخ در خلاف گفته؛ پس هیچ شرطی از شروط نماز جمعه مفقود نیست، چه اخبار عام است و شرطی که احتمال نبودن داشت اذن بود؛ بنابراین فرض آن نیز متحقق خواهد بود. و شیخ شهید چون این وجه را احسن دانسته، پس نماز جمعه واجب عینی باشد نزد او. و جزء دویم تعلیل نیز بر وجوب جمعه دلالت دارد، چه حکم کرده که مجتهدین مأذونند از جانب امام؛ و تعلیل دویم آن که اذن امام در وقتی که ممکن نباشد ساقط است و عموم اخبار و احادیث خالیست از معارض، و مقتضای این نیز وجوب عینی است، و گفته: إذا عرفت ذلک، فقد قال الفاضلان یسقط وجوب الجمعة حال الغیبة و لم یسقط الاستحباب، و ظاهرهما أنّه لو أتی بها کانت واجبه مجزیة عن الظهر فالاستحباب إنّما هو فی الاجتماع أو بمعنی أنّه أفضل الأمرین الواجبین علی التخییر؛ یعنی وقتی که سخنان پیش را دانستی، می‌گوییم به درستی که گفته‌اند دو فاضل که محقق و علامه باشند که ساقط می‌شود وجوب نماز جمعه در زمان غیبت و ساقط نمی‌شود استحباب؛ و ظاهر کلام این دو فاضل این است که اگر نماز جمعه گزارده شود آن نماز واجب است مجزی از ظهر؛ پس استحباب نیست مگر در اجتماع از برای نماز یا استحباب، به این معنی است که مکلّف در روز جمعه مخیّر است میان نماز جمعه و ظهر، أما جمعه

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، حدیث ۶۳۶؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۹، حدیث ۱۶۱۰؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۰۴- ۳۰۵، الباب ۲ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها، حدیث ۷

(۲) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاة

الجمعة و آدابها ح ۲

(۳) الذکری، ج ۴، ص ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۳۶

افضل است از این دو نماز که واجب‌اند به تخییر؛ و گفته: ربما یقال بالوجوب المضیّق حال الغیبة لأنّ قضیة التعلیلین ذلک ممّا الذی اقتضـی سقوط الوجوب إلّا أنّ عمل الطائفة علی عدم الوجوب العینی فی سائر الأعصار و الأمصار و نقل الفاضل فیه الإجماع «۱» یعنی گاه باشـد که گفته شود به وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت از برای آن که مقتضای دو تعلیل که گـذشت این است؛ پس چه چیز است که تقاضـای سـقوط نماز جمعه می‌کنـد نهایتش عمل طایفه، یعنی مشـهور میانـهٔ ایشان بر عـدم وجوب عینی است در همه عصرها و شهرها. و نقل کرده است علامه در عدم وجوب عینی اجماع را؛ و پوشیده نیست که مراد شهید از عمل طایفه شهرت است که به اجماع معتبر در نزد شیعه چه! اگر مقصـود او اجماع معتبر بـوده منافـات داشت بـا آن که گفته که آیـات و اخبـار خـالی از معارض‌اند، چه اگر اجماعی که حجّت شـرعی است نزد او متحقق می‌بود قرآن و اخبار خالی از معارض نمی‌بود. و نقل اجماع را به علامه نسبت داده‌انـد، اشاره است که او این مسأله را اجماعی نمی‌داند. و گفته که: و بالغ بعضـهم فنفی الشـرعیة أصـلا و رأسا و هو ظاهر کلام المرتضی و صریح سلّار و ابن ادریس، «۲» و هو القول الثانی من القولین بناء علی أنّ إذن الإمام شرط الصحّة و هو مفقود و هؤلاء یسـندون التعلیل إلی إذن الإمام و یمنعون وجود الإذن و یحملون الإذن الموجود فی عصـر الائمة علیهم السّـلام علی من سمع ذلـک الإـذن و لیس حجّـهٔ علی من یـأتی من المکلّفین و الإـذن فی الحکم و الإفتـاء أمر خارج عن الصـلاة و لأنّ المعلوم وجوب «۳» الظهر فلا تزول إلّا بمعلوم؛ یعنی مبالغه کرده‌اند بعضی از فقهاء، پس نفی شرعیت نماز جمعه کرده‌اند اصلا، یعنی نه به عنوان وجوب عینی قایلند و نه بعنوان استحباب. این است ظاهر کلام سید مرتضـی و صریح کلام سلّار و ابن ادریس؛ و این قول دویم است از دو قول در نماز جمعه در زمان غیبت. و این نفی شـرعیت ایشان بنابر دو چیز است: یکی آن که اذن امام شرط صحّت نماز جمعه است، و این اذن مفقود است و ایشـان تعلیـل صـحت را مستند به اذن امـام می‌سازنـد و منع می‌کننـد وجود اذن را در زمـان غیبت، و حمل می‌کنند اذن موجود در زمان ائمه علیهم السّلام را بر هر کسی که آن را شنیده باشد، و می‌گوید که آن اذن حجّت نیست بر مکلّفان آینده؛ و

---

(۱) ذکری، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵. در حاشـیه: (و حمل کردن کلامش به این که آیه و اخبار در اصل جواز معارض ندارنـد در تمام معنا تکلیف است).

(۲) بنگرید: رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۲۷۲ (.. و لا جماعة الا مع امام عادل أو من ینصبه الامام العادل، فإذا عدم ذلک صلیت الظهر أربع رکعات)، المراسم، ص ۲۶۱، السرائر، ج ۱، ص ۲۹۳

(۳) در اصل: وجود!

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۳۷

اذن در حکم و افتـاء که حاصل است، خارج از اذن نماز جمعه است و دلالت بر آن نـدارد. و دویم آن که معلوم وجوب ظهر است؛ پس زایل نمی‌شود مگر به معلوم مخفی نیست که چون ادلّـهٔ قایلین به حرمت نماز جمعه در غایت ضـعف بود، متعرّض آن نشـد. اما جواب دلیـل اوّل ایشان آن که دلیلی بر لزوم اذن ائمه علیهم السّـلام نیست و علامه در مختلف «۱» و شهید در شرح ارشاد «۲» و ابن فهـد انکار اشتراط اذن نموده‌انـد. مجملا اشتراط اذن ممنوع است؛ و بر تقـدیر تسـلیم، مخصوص به زمان حضور است نه مطلق چنان که از کلام شـهید ظاهر شد. بر تقدیر، عموم رخصت‌های آن کافی است و تخصیص عمومات اخبار، بی‌حجت شرعی وجهی ندارد. و تعیین به وجوب ظهر روز جمعه دعوای بی‌اصل است در محل نزاع. چون ضـعف سـخنان نافی شـرعیّت ظاهر بود و در کلام شهید

اشاره ظاهری به بعض اجوبه مذکوره شده بود، در اینجا متعرض نشده و گفته و هذا القول متوجه و وارد بر اصحاب قول اوّل می‌شود و إلّا قول بر وجوب عینی لازم آید و ایشان قایل به آن نیستند؛ وجه ورود آن که مستند ایشان در جواز عموم کتاب و سنت است دلالت بر وجوب عینی می‌کند؛ و باز مستند ایشان تعلیلین است و تعلیلین چنان چه مذکور شد مقتضی وجوب عینی است. و بعضی گمان کرده‌اند که این عبارت دلالت دارد که شیخ شهید از قول به وجوب عدول کرده، قایل به تحریم شده و این سخیف است؛ و چون تواند بود که مثل شهید محققی نقل دو قول در مسأله نمود، قول اول را تصحیح و ترجیح نماید؛ چون نقل قول ثانی نماید، از آن رجوع نموده به ثانی قایل شود. و مراد از اصحاب قول اوّل ممکن است که فاضلین باشد؛ چه ایشان صاحب قول اوّلند از دو قول که در تحت قول به جواز مذکور شد؛ و ممکن است که مراد به اصحاب قول اول اصحاب قول به جواز باشد به اعتبار اکثر نه مجموع.

و در کتاب بیان نیز در شرایط نماز جمعه گفته: الإمام العادل أو نائبه و فی الغیبة او العذر سقط «۳» الوجوب؛ یعنی از جمله شرایط وجوب عینی نماز جمعه امام معصوم است یا نایبش و در زمان غیبت امام و زمانی که کردنش مقدور نباشد، وجوب عینی ساقط می‌شود.

---

(۱) المختلف، ج ۲، ص ۲۵۳

(۲) شهید اول در غایة المراد فی شرح نکت الارشاد (ج ۱، ص ۱۶۴) می‌نویسد: و المشهور و المنصور استحباب الإجماع، و هو فتوی النهایة (النهایة، ص ۳۰۲)، و الخلاف (ج ۱، ص ۶۲۶)، و الاتّباع (مقصود از آن المهذب ج ۱، ص ۱۰۴، وسیلة ابن حمزه، ص ۱۰۳، و فخر الدین پسر علامه در ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۱۱۹) و ابی الصلاح (الکافی، ص ۱۵۱) و المحقق فی المعتبر (ج ۲، ص ۲۸۷- ۲۸۱، ۲۹۷)، و المصنف فی المختلف (مختلف الشیعة، ص ۱۰۹ چاپ سنگی).

(۳) در چاپی: یسقط

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۳۸

قال صاحب الرساله «و در کتاب بیان نیز» تا آنجا که گفته «وجوب عینی ساقط می‌شود» اقول: عبارت بعد [را] صاحب رساله ذکر نکرده: یسقط الوجوب لا لجواز، و منع الجواز ابو الصلاح و سلّار و ابن ادریس و هو ظاهر المرتضی و هو بعید؛ «۱» یعنی در غیبت امام، وجوب نماز جمعه ساقط می‌شود نه جوازش و منع کرده است جواز را ابو اصلاح و سلار و ابن ادریس، و این است ظاهر کلام سید مرتضی؛ و جایز نبودن نماز جمعه در زمان غیبت بعید است.

و در کتاب دروس نیز گفته: تجب صلاة الجمعة رکعتین بدلا عن الظهر بشرط الإمام أو نائبه؛ یعنی واجب می‌شود نماز جمعه دو رکعت بدل از ظهر چهار رکعت به شرط امام معصوم یا نایبش.

قال صاحب الرسالة «و در کتاب دروس نیز گفته» تا آنجا که گفته «به شرط امام معصوم یا نایبش» اقول: تتمّة که نقل نکرده: و فی الغیبة تجمّع الفقهاء مع الأمن و یجزئ عن الظهر علی الأصحّ مع البلوغ و العقل و الحضر و الحرّیّة و الذکورة و الصّحة من العمی و المرض و الإقعاد و الشیخوخة المانعة و [عدم] «۲» و البعد بأزید من فرسخین و عدم اشتغاله بجهاز میّت أو مریض أو حبس بباطل أو حقّ عجز عنه أو خوف علی نفسه ظلما أو ماله، أو مطر أو وحل شدید، و لو حضروا وجبت علیهم و انعقدت بهم إلّا غیر المکلّف و المرأة و العبد علی الأصحّ «۳» و یجب الحضور علی من بعد بفرسخین فناقصا أو صلّاها فی منزله إن اجتمعت الشرائط و بعد فرسخ و إلّا تعیّن الحضور؛ «۴» یعنی پوشیده نیست که چون شیخ شهید گفته که اگر کمتر از یک فرسنگ باشد، متعیّن است حضور، فهمیده می‌شود که او در این کتاب قایل به وجوب عینی نماز جمعه باشد با فقیه، چه تخصیص این به زمان حضور معصوم مناسب سیاق نیست.

دیگر شیخ مقداد در کتاب کنز العرفان گفته: السلطان العادل أو نائبه شرط فی وجوبها و هو إجماع علمائنا؛ «۵» یعنی شرط واجب بودن جمعه امام معصوم است یا نایبش، و این اجماعیه علمای ماست که در آن خلاف نکرده‌اند. و در کتاب تنقیح بعد از آن که نقل کرده که در زمان غیبت جمعی منع کرده‌اند نماز جمعه را و جمعی سنت دانسته‌اند گفته: و منشأ الخلاف أنّ

(۱) البیان، ص ۱۰۲

(۲) از چاپی

(۳) در چاپی: و المرأة علی الأصحّ

(۴) الدروس، ص ۱۸۶- ۱۸۷

(۵) جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۵۴، از کنز العرفان ج ۱، ص ۱۶۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۳۹

حضور الإمام هل هو شرط فی ماهیة الجمعة و مشروعیتها أم فی وجوبها؛ فالسید و سلّار و ابن ادریس علی الأوّل «۱» و باقی الأصحاب علی الثانی؛ «۲» یعنی منشأ خلاف آن است که آیا حضور امام شرط است در درستی و جایز بودن نماز جمعه یا شرط است در وجوب نماز جمعه. سیّد مرتضی و سلّار و ابن ادریس بر اولند، یعنی شرط درستی و جایز بودن نماز جمعه می‌دانند حضور امام را و باقی اصحاب بر ثانی‌اند؛ یعنی شرط وجوب نماز جمعه می‌دانند.

قال صاحب الرساله «و دیگر شیخ مقداد» تا آنجا که گفته «یعنی شرط وجوب نماز جمعه می‌دانند» اقول: تتمهٔ عبارت که صاحب رساله نقل نکرده این است: و هو أولی لأنّ الفقیه المأمون کما تنفذ أحکامه حال الغیبة کذا یجوز الاقتداء به فی الجمعة؛ «۳» و موضع البحث إنّما هو استحباب الاجتماع لا إیقاع الجمعة فإنّه مع الاجتماع یجب الإیقاع و یتحقق البدلیّة من الظهر. «۴»

پس به اتفاق و اجماع، نماز جمعه در زمان غیبت واجب عینی نباشد؛ چنان که ظاهر است. و همچنین هر یک از علمای سابق که ذکر اختلاف کرده‌اند در این مسأله مثل ابن فهد در مهذّب و شیخ فخر الدین در ایضاح و شیخ علی در شرح قواعد و غیرهم، قول علما را منحصر در جایز بودن و جایز نبودن نقل کرده‌اند و اصلا و مطلقا مذکور نساخته‌اند که احدی به وجوب عینی قائل نشده است.

قال: «پس به اتفاق و اجماع نماز جمعه در زمان غیبت واجب عینی نباشد» آنجا که گفته که «احدی به وجوب عینی قایل نشده است» اقول: بعد از نقل کلام بعضی از فقها که قایل به وجوب عینی بوده‌اند، چنان که پیش از این معلوم شد، نقل نکردن ایشان قول به وجوب عینی را دلالت بر نبودن قائلین به وجوب عینی نمی‌کند و بر منشأ اشتباه قائلین به این قول سابقا اشاره باشد و در مستحب اجماع نیز خواهد آمد.

دیگر شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر مجمع البیان در سورهٔ جمعه گفته: لا تجب إلّا عند حضور السلطان العادل او من نصبه السلطان للصلاة؛ «۵» یعنی واجب نمی‌شود نماز جمعه

(۱) بنگرید: رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۲۷۲ (... و لا- جماعة الا مع امام عادل أو من ینصبه الامام العادل، فإذا عدم ذلک صلیت الظهر أربع رکعات)، المراسم، ص ۲۶۱، السرائر، ج ۱، ص ۲۹۳

(۲) رسائل الکرکی، ج ۱، ص ۱۵۵، از فاضل مقداد در شرح مختصر النافع

(۳) رسائل الکرکی، ج ۱، ص ۱۵۵

(۴) التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۱

(۵) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۴۰

مگر نزد حضور امام معصوم یا آن کس که او را امام معصوم تعیین کرده باشد و شیخ احمد بن یحیی بن سعید در کتاب جامعش بعد ذکر الجمعة واجب گفته: بشرط حضور الإمام الأصل أو من یأمره؛ «۱» یعنی نماز جمعه واجب است به شرط حاضر بودن امام اصل یا حضور کسی که فرموده باشد او را امام اصل که بکند؛ و مراد از امام اصل به اتفاق شیعه اهل بیت امام معصوم است.

دیگر شیخ سلّار بن عبد العزیز در کتاب مراسم شرعیه گفته: صلاة الجمعة فرض مع حضور الإمام الأصل او من یقیمه؛ «۲» یعنی نماز جمعه واجب است با حضور امام زمان یا آن کس که امام زمان او را بر آن بازدارد و نایب گرداند.

دیگر در رساله‌اش گفته: و لفقهاء الطائفة أیضا أن یصلّوا بالناس فی الأعیاد و الاستسقاء؛ فأمّا الجمعة «۳» فلا؛ «۴» یعنی فقهای امامیه را می‌رسد که در زمان غیبت امام نماز با جماعت کنند در عید یا در طلب باران؛ اما ایشان را نمی‌رسد که نماز جمعه کنند.

دیگر شیخ احمد بن فهد در کتاب موجز گفته: و یجب الرّکعتان عوض الظهر بظهور الإمام؛ «۵» یعنی وقتی واجب می‌شود نماز جمعهٔ دو رکعتی عوض نماز ظهر چهار رکعتی که امام معصوم ظهور کند.

اقول: تتمه که ذکر نشده است این است «کصحّتها فی غیبته» یعنی واجب است نماز جمعه در وقت ظهور امام چنان که صحیح است نماز جمعه در وقت غیبت امام.

دیگر شیخ مفلح بن حسن صیمری در شرح موجز «۶» ابن فهد گفته: یشترط فی وجوب الجمعة ظهور السلطان العادل و انبساط ید و هو الإمام المعصوم أو من یأمره به ذلك؛ یعنی شرطش در واجب بودن نماز جمعه ظهور امام معصوم و فرمان روا بودنش یا آن کس که مأمور ساخته باشد امام معصوم او را به امامت کردن نماز جمعه.

قال صاحب الرساله: «دیگر شیخ مفلح» تا آنجا که گفته «با امامت کردن در نماز جمعه» اقول: آن چه بعد از این مذکور است که نقل نشده این است: اذا أمکن الاجتماع العدد و الخطبتان استحبّ الاجتماع و ایقاع الجمعة بنیّة الوجوب و یجزی عن الظهر.

---

(۱) الجامع للشرائع، ص ۹۴

(۲) در چاپی: او من یقوم مقامه. المراسم الشرعیة، ص ۷۷

(۳) در چاپی: الجمع.

(۴) المراسم الشرعیة، ص ۲۶۴

(۵) الرسائل العشر، ابن فهد حلی، ص ۸۷

(۶) مفلح بن حسن بن راشد صیمری (کمره‌ای!) شاگرد ابن فهد حلی (م ۸۴۱) است. کتاب الموجز الحاوی لتحریر الفتاوی از ابن فهد حلی است که بر اساس نص حاضر، شیخ مفلح آن را شرح کرده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۴۱

دیگر شیخ علی بن عبد العالی در رسالهٔ نماز جمعه گفته: أجمع علمائنا الإمامیة طبقة بعد الطبقة من عصر أئمتنا: إلی عصرنا هذا علی انتفاء الوجوب العینی عن الجمعة؛ «۱» یعنی اجماع کرده‌اند علمای شیعه در هر عصری از اعصار از زمان ائمهٔ معصومین تا زمان ما بر سقوط وجوب عینی در زمان غیبت.

و نیز در همین رساله گفته: یشترط لصلاة الجمعة وجوب الإمام المعصوم او نائبه و علی ذلك إجماع علمائنا قاطبة؛ «۲» یعنی شرط است در نماز جمعه وجود امام معصوم یا نایبش و بر آن علمای شیعه همگی اجماع کرده است.

دیگر در شرح قواعد گفته: یشترط لوجوب الجمعة السلطان العادل و هو الإمام المعصوم او نائبه عموما أو فی صلاة الجمعة اجماعا؛

«۳» یعنی شرط است در واجب بودن نماز جمعه امام معصوم یا نایبش، خواه آن نایب نایبش باشد در همهٔ کارها و خواه نایبش باشد در خصوص نماز جمعه به اجماع علمای ما.

قال صاحب الرساله: «دیگر در شرح قواعد گفته» تا آنجا که گفته «در خصوص نماز جمعه به اجماع علمای ما» اقول: و تتمه دیگر نقل نشده گفته بعد از نقل خلاف در جواز و حرمت نماز جمعه در زمان غیبت: الفتوی علی الجواز لوجوه؛ «۴» یعنی فتوی بر جواز نماز جمعه است در زمان غیبت بنابر دلیلی چند و بعد از آن دلایل را ذکر کرده.

دیگر سید بن زهره در کتاب غنیه در شرایط وجوب نماز جمعه گفته: و حضور امام العادل أو من نصبه و جری مجراه؛ یعنی از جمله شرایط واجب بودن نماز جمعه حضور امام معصوم است یا آن کس که از جانب او منصوب و نایب باشد. بعد از این گفته: کلّ ذلک بدلیل الإجماع؛ «۵» یعنی همه آن چه گفته شد از شرایط وجوب نماز جمعه دلیلش اجماع علمای امامیه است.

اقول: دور نیست که مراد ابن زهره از لفظ «و جری مجری» فقیه باشد یا اعم چنان که از عبارت خلاف ظاهر شد.

دیگر ابن ابی عقیل که از قدمای اصحاب است گفته: صلاهٔ الجمعهٔ فرض علی المؤمنین حضورها مع الإمام فی المصر الذی هو فیه و حضورها مع أمرائه فی الأمصار و القری النائیهٔ

---

(۱) رسائل الکرکی، ج ۱، ص ۱۴۷- ۱۴۸

(۲) رسائل الکرکی، ج ۱، ص ۱۴۴

(۳) در چاپی: بإجماعنا. جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۱

(۴) جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۶

(۵) غنیهٔ النزوع، ص ۹۰ (تصحیح الشیخ ابراهیم البهادری، قم، ۱۴۱۷)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۴۲

عنه؛ «۱» یعنی واجب است بر مؤمنان حضور نماز جمعه با امام زمان در شهری که امام زمان در آنجا است و با امرای امام زمان در شهرها و ده‌های دور از امام.

دیگر شیخ ابو الفتوح حسین بن علی خزاعی در تفسیرش در سورهٔ جمعه گفته: بدان که نماز آدینه واجب است به شرایطی و از شرایط او آن است که امامی عادل باشد یا کسی از جهت او به نزدیک ما چون قاضی و امیری؛ و بی‌امر امام درست نباشد. «۲»

دیگر ابن حمزه در کتاب وسیله در شرایط نماز جمعه گفته: السلطان العادل أو من نصبه لذلک؛ «۳» یعنی از جمله شرایط نماز جمعه درست بودن نماز جمعه حضور امام معصوم است یا آن کس که او را امام تعیین کرده باشد از برای امامت نماز جمعه.

اقول: لفظ «او من نصبه» احتمال دارد که شامل مجتهد نیز باشد؛ چنان که از کلام شهید ظاهر می‌شود.

دیگر شیخ علی بن ابراهیم کفعمی در مصباح‌اش در شرایط وجوب نماز جمعه گفته:

السلطان العادل او من یأمره؛ «۴» یعنی از شرایط وجوب نماز جمعه معصوم نافذ الحکم است یا آن کس که او را معصوم فرموده باشد که امامت کند.

دیگر شیخ زین الدین در شرح الفیه در باب نماز جمعه گفته: السابع اشراطها بالإمام او من نصبه بالنسبهٔ إلی الوجوب العینی؛ «۵» یعنی هفتم مشروط بودن نماز جمعه است به وجود امام یا آن کس که امام او را نصب کرده باشد نسبت به وجوب عینی. بعد از این گفته: و هو موضع وفاق؛ یعنی شرط بودن وجود امام یا نایبش در وجوب عینی نماز جمعه اتفاقی و اجماعی است.

و هم شیخ زین الدین در شرح ارشاد گفته: الوجوب العینی منفی حال الغیبهٔ بالإجماع؛ «۶» یعنی وجوب عینی نیست در زمان غیبت به اجماع.

قال صاحب الرساله: «دیگر شیخ زین الدین» تا آنجا که گفته «اتفاقی و اجماعی است بر» اقول شیخ زین الدین بعد از این که قایل به وجوب عینی شده، مطلع بر غلط کردن خود در بعض تصانیف که خلاف آن را گفته شده است و رساله در این باب

(۱) مختلف الشیعهٔ، ج ۲، ص ۲۴۷؛ المعتبر، ج ۱، ص ۲۹۰

(۲) روض الجنـان و روح الجنـان فی تفسـیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۰۱ (تصـحیح محمـد جعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح، مشـهد، ۱۳۷۵)

(۳) الوسیلهٔ، ص ۱۰۳

(۴) مصباح کفعمی، ص ۴۱۰

(۵) المقاصد العلیهٔ فی شرح الرسالهٔ الالفیهٔ، ص ۳۵۸ (قم، مرکز الابحاث الاسلامیهٔ، ۱۴۲۰)

(۶) روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۷۷۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۴۳

مشهور است. «۱»

دیگر میر محمد باقر داماد در کتاب عیون المسائل گفته: أجمع علمائنا أن النّداء المشـروطهٔ به، وجوب السعی إلی صلاهٔ الجمعهٔ لا بدّ أن یکون من قبـل النّبی صـلّی اللّه علیه و آله أو الإمـام أو من یـأذن له و الإمـام نصـبه لهـا؛ یعنی اجمـاع کردهٔ علمای امامیه بر آن که نـدایی که به آن واجب می‌شود رفتن به نماز جمعه می‌بایـد که بوده باشـد از جانب پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله یا امام معصوم یا آن کس که تعیین کرده باشـد او را امام معصوم. بعـد از این گفته: و علی ذلک إطباق الإمامیـهٔ؛ یعنی بر آن چه مذکور شد اتفاق دارند علمـای امـامیه و اصـلا در آن خلاـف نکرده‌انـد. و بعـد از این نیز در ساقط بودن وجوب عینی در زمـان غیبت امـام گفته: قـد أطبق الأصـحاب علی نقـل الإجمـاع علیه؛ یعنی علمـای امـامیه همه به اتفـاق نقل اجماع کرده‌انـد بر این که نماز جمعه در زمان غیبت امام معصوم واجب عینی نیست. و بعد از این نیز گفته: لا رادّ فی الأصحاب لاشتراط صلاهٔ الجمعهٔ بالإمام أو منصوب من قبله؛ یعنی نیست کسی در علمای امامیه که قبول نداشته باشد شرط بودن امام یا منصوب از جانب امام را در نماز جمعه.

قال: «دیگر میر محمد باقر داماد» تا آنجا که گفته «نماز جمعه در زمان غیبت امام معصوم واجب عینی نیست» اقول: اغراق این دعوی از تأمـل کلاـم فقهـاء ظـاهر می‌شود بـا آن که میر رحمه اللّه خود نیز به نوعی از وجوب عینی قایل شـده و آن این است که اختیار با پیش نماز فقیه است؛ اما بعد از اختیار او بر مأمومین واجب عینی می‌شود.

دیگر شـیخ بها الدین محمد نیز قایل به وجوب عینی نماز جمعه نشده، و در کتاب جامع عباسـی چنین گفته: بدان که میانهٔ مجتهدین در وجوب نمـاز جمعه در زمـان غیبت حضـرت امام (عـج) خلاف است؛ و اصـحّ آن است که مکلّف مخیّر است میانه گزاردن نماز جمعه و نماز ظهر. «۲» تا اینجا عبارت شیخ بهاء الدین محمد بود.

دیگر میر سـید حسـین در رساله‌اش در باب نماز جمعه «۳» گفته آن حضـرت: أقوال الإمامیهٔ فی [صـلاهٔ الجمعهٔ] قولین لا ثالث لهما: الوجوب التخییری أو عـدم المشـروعیهٔ؛ یعنی گفته‌های علمای امامیـهٔ در نماز جمعه منحصـر است در دو قول و دو مـذهب که سـیوم ندارد: یکی وجوب تخییری و دیگری نامشروع بودن.

(۱) مقصود رسالهٔ نماز جمعه شهید است که در همین مجموعه با تصحیح استاد رضا مختاری به چاپ رسیده است.

(۲) جامع عباسی، ص ۵۶

(۳) میر سید حسین کرکی نوادهٔ دختری محقق کرکی، از علمای متنفذ دورهٔ طهماسب است که رساله‌ای در حرمت اقامهٔ نماز جمعه

نگاشته که در بخش کتابشناسی آن را معرفی کردیم. نسخه‌ای از این رساله در مسجد گوهرشاد مشهد به شمارهٔ عمومی ۲۳۰ موجود است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۴۴

دیگر میرزا رفیعای نائینی «۱» در فقه فارسیش در مطلب نماز جمعه گفته: اجتماع بر غیر رسول و غیر خلیفه و امام ملت دلیلی بر وجوبش قائم نیست؛ و از اینجا است که در زمان عدم حضور امام راعی اسلام، فقهای عظام به فقدان شرط وجوب عینی قایل گشته، اتفاق علمای امامیه بر اشتراط وجوب عینی جمعه به قیام امام عادل و ظهورش نقل نموده‌اند.

دیگر مولانا حسن علی شوشتری در رساله‌اش «۲» گفته: بدان که نماز جمعه بعد از هجرت حضرت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به مدینهٔ طیّبه بدلا عن الظهر مفروض شد، بر جمعی مخصوص به شروط مخصوصه واجب گشت که از جملهٔ آن شروط، امامت آن حضرت یا اوصیای مطهر او یا نایبان ایشان است؛ و بدون آن بر رعیت حرام شده؛ و بر این معنی اتفاق فرقهٔ ناجیه و اجماع طائفهٔ محقّه، طبقهٔ بعد طبقهٔ و عصرا بعد عصر انعقاد یافته و به نقل متواتر علمای اعلام ثابت و محقق شده. و بعد از این گفته: اما در زمان غیبت، اصحاب ما- رضوان اللّه علیهم- در آن اختلاف نموده‌اند. بعضی آن را مستحب دانسته‌اند؛ و گاهی تعبیر از آن به لفظ جواز کرده‌اند و بعضی از ایشان آن را بدعت و حرام دانسته و همگی اتفاق نموده‌اند که در این زمان عینی نیست؛ و بسیاری از ایشان نقل اجماع بر نفی عینیت کرده‌اند و این دو قول تا زمان شیخ زین الدین مستمر بود.

دیگر مولانا علی نقی که در رساله‌اش در باب نماز جمعه «۳» گفته: ذهب السید المرتضی إلی القول بالتحریم و الشیخ الطوسی فی الخلاف و ابن ادریس و سلار و العلامهٔ فی التحریر و المنتهی و المقداد فی کنز العرفان؛ «۴» و استدل کلّ واحد منهم، بل اجماع علی ذلک؛ و نقل عن أبی الصلاح أیضا القول بالتحریم؛ یعنی سید مرتضی و شیخ طوسی در کتاب خلاف و ابن ادریس و سلار و علامه در کتاب تحریر و کتاب منتهی و شیخ مقداد در کتاب کنز العرفان قائل شده‌اند به آن که نماز جمعه در زمان غیبت امام حرام است؛ و همگی ایشان به اجماع استدلال کرده‌اند و گفته‌اند حرمتش در زمان غیبت اجماعی علمای امامیه است، و از ابی الصلاح نیز نقل شده که قایل به حرمت است.

اقول: قول علامه به حرمت نماز جمعه در بعض تصانیف، چون از آن رجوع کرده است در این مقام نفع ندارد؛ و کلام سید مرتضی چنان که مذکورش صریح در حرمت نیست و حرمت نماز جمعه که ملا علی نقی از عبارت خلاف موافق بعضی فهمیده

---

(۱) میرزا رفیع الدین محمد بن حیدر طباطبائی نائینی متوفای هفتم شوال ۱۰۸۲ در میان آثار وی به فقه فارسی بر نخوردیم. دربارهٔ وی بنگرید: طبقات اعلام الشیعهٔ (قرن ۱۱)، ص ۲۲۶

(۲) نسخه‌ای از آن در فهرست مجلس، (فهرست ج ۱۴، ص ۱۹۸؛ ج ۱۶، ص ۳۷۱) موجود است.

(۳) مع الاسف نسخه‌ای از رسالهٔ نماز جمعه وی را تاکنون نیافته‌ایم.

(۴) کنز العرفان ج ۱، ص ۱۶۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۴۵

است، خلاف مقصود شیخ است، چنان که ظاهر شد. و عبارت کنز العرفان دلالت بر حرمت ندارد. آری ابن ادریس دعوی کرده که امام معصوم یا منصوب از جانب او از برای امامت نماز شرط انعقاد نماز جمعه است به اجماع و سلّار نیز قایل به حرمت نماز جمعه شده است چنان که عبارت منقوله دلالت دارد؛ اما دعوی اجماع نکرده است؛ و از اینجا مرتبهٔ کلام او که متفرع بر سابق ساخته به قول خود که «فالوجوب العینی» إلی آخره، معلوم است و عن قریب ضعف کلام او و کسانی که با او موافق‌اند بر وجه اکمل ظاهر خواهد شد.

چونـان که شـیخ شـهید در کتاب بیان به این مضـمون گفته که منع کرده‌انـد نماز جمعه را در زمان غیبت ابو الصـلاح و سـلار و ابن ادریس و ظاهر از سید مرتضی نیز این است. تا اینجا بود مضمون کلام شیخ شهید مولانا حسن علی شوشتری.

شیخ شـهید را در ذکری و شـیخ طبرسـی را در تفسیر کبیر و قاضی نور اللّه در رساله‌اش «۱» نیز از جمله قـایلین به حرمت نماز جمعه شمرده؛ آنگاه گفته: و هو الاقوی فی نظری؛ بعـد از این مولانا علی نقی مـذکور به این مضـمون گفته: فالوجوب العینی ساقط بالکلیهٔ بالاجمـاع، فبقی الأـمر دائرا بین الجواز و التحریم، فالتـارک لهـا غیر مأثوم بالاتّفاق و القائل لها علی خطر عظیم عنـد القائل بالتحریم؛ یعنی واجب عینی بودن نماز جمعه در زمان غیبت بالکلیه ساقط است به اجماع علمای امامیه و در آن اصـلا خلافی نیست و احتمالی که باقی می‌ماند، این است که یا جایز باشد یا حرام؛ پس بنابراین آن کس که نمی‌کند نماز جمعه را در زمان غیبت، گناهی نخواهد داشت به اتفاق علمای امامیه، و آن کس که می‌کنـد خطر عظیم خواهد داشت نزد کسانی که به حرمتش رفته‌اند و این نهایت ظهور دارد.

و سید مرتضی در کتاب فقه ملکی «۲» نیز به همین دسـتور افاده فرموده و گفته: الأحوط أن لا تصلّی الجمعهٔ إلّا بإذن السلطان و إمام الزّمـان لأنّهـا إذا صـلّیت علی هـذا الوجه انعقـدت و جازت بالإجماع، و إذا لم یکن فیها إذن السـلطان لم یقع علی صـحّتها و إجزائها، یعنی کمال احتیاط که گزارده نشود نماز جمعه مگر به اذن سلطان و امام زمان از برای آن که هرگاه گزارده شود بر این وجه منعقد و مجزیست به اجمـاع و هرگاه اذن سـلطان در آن نبوده باشـد، جزم به درستیش نتوان کرد و از روی یقین واقع نخواهـد شـد بر نهج صحّت و اجزا.

---

(۱) رسالهٔ قاضی نور اللّه در حرمت اقامهٔ نماز جمعه در عصر غیبت در دست است.

(۲) نام این کتاب را ابن شهر آشوب در معالم العلماء (ص ۱۰۵) آورده و گویا نسخه‌ای از آن شناسایی نشده است.

مقایسه کنیـد با: الذّریعهٔ، ج ۱۶، ص ۲۹۹. مطلب یـاد شـده را فاضـل هنـدی (کشف اللثام، ج ۴، ص ۲۲۸) از کتـاب الفقه الملکی آورده و عبارت به گونه‌ای است که وی نیز کتاب را ندیده است. گویا عبارت را به نقل از شهید آورده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۴۶

اقول: آخر عبارت سـید، همچنان که بعضی از ثقات نقل کرده‌اند «له یقطع علی صحتها و اجزاءها» است و صاحب رساله به جای آن «لم یقع» «۱» نقل کرده است و لفظ لم یقطع مناسب سیاق نیست.

و میرزا رفیعـای نائنی در فقه مـذکورش نیز گفته: در زمان غیبت احوط آن است که نماز ظهر را چهار رکعت بکننـد. انتهی و مولانا خلیل قزوینی حکم به عـدم صـحت نموده و گفته جمعی از ثقات قـدمای علمای شـیعه امامیه که نزدیک بوده‌اند به زمان ظهور ائمهٔ معصومین علیهم السّـلام و میسّـر بوده ایشان را اطلاع بر احوال اصـحاب ائمه علیهم السّلام نقل اجماع شیعهٔ امامیه کرده‌اند بر این که شرط است در نمـاز دو رکعتی مقارن خطبتین در حضـر که فرض است بر سایر خلایق حضور نزد آن مگر جمعی مخصوص این که قدوهٔ آن معصوم مبسوط الید شد؛ خواه خودش متولی این شود و خواه کسی که از مرده و معتمد علیه و مأمور بخصوصه از جانب او باشد؛ مثل وکیل او در حالت بیماری او؛ پس در زمان غیبت امام مفترض الطاعه نماز جمعه دو رکعتی که در حضـرت که با خطبتین است ناقص و باطل است و نماز جمعه صحیح در حضر منحصر است در چهار رکعتی.

و مولانا عبد اللّه تونی در رساله‌اش «۲» گفته: الظاهر ثبوت الإجماع علی اشتراط هذه الصلاهٔ بالإمام أو نائبه بل یمکن القطع بالإجماع عند حضور الإمام فثبوت أنّ هذه الحقیقهٔ مما یقع علی نحو آخر فی زمان الغیبهٔ مما یحتاج إلی الدلیل؛ یعنی ظاهر ثبوت اجماع اسـت بل مشـروط بودن نماز جمعه به وجود امام یا نایبش بلکه ممکن است جزم به اجماع نزد حضور امام؛ پس گزاردن نماز جمعه بـدون شرط مذکور محتاج است به دلیل. تا اینجا بود مضمون کلامش.

و چون تحقق اجماع بر اشتراط معصوم یا نایبش در زمان حضور معصوم به مرتبه‌ای است از ظهور که قایلین به وجوب عینی در زمان غیبت نیز انکار آن نکرده بر آن شهادت داده‌اند، چنان که شیخ زین الدین در شرح لمعه «۳» و شرح ارشاد «۴» و شرح الفیه «۵» گفته «و هو موضع وفاق» و همچنین شیخ حسین بن عبد الصمد در شرح الفیه. «۶»

---

(۱) در نسخه: لم یقطع.

(۲) متن رسالهٔ تونی در همین مجموعه چاپ شده است.

(۳) شرح اللمعهٔ الدمشقیهٔ، (جامعهٔ النجف الدینیهٔ)، ج ۱، صص ۲۹۹- ۳۰۱

(۴) روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۷۷۱

(۵) المقاصد العلیهٔ فی شرح الرسالهٔ الالفیهٔ، ص ۳۵۸ (قم، مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیهٔ، ۱۴۲۰)

(۶) نسخهٔ اصل این شرح در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (فهرست ج ۲، ص ۸۴) موجود است. مؤلف این کتاب را در اواخر محرم ۹۸۱ در هرات به پایان رسانده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۴۷

پس قطع نظر از ثبوت اجماع بر سقوط وجوب عینی در زمان غیبت، حکم به زوال امر ثابت بالاتفاق متیقن الثبوت بی‌دلیل قطعی صحیح نخواهد. و بعد از این ضعف دلیل آنها معلوم خواهد شد إن شاء اللّه؛ پس صواب، بقای آن است در زمان غیبت بر همان نحوی که در زمان حضور معصوم بود، چنان که ظاهر است.

اکنون بعد از رعایت جانب انصاف و سلب اغراض ناشی از حبّ جاه و ریاست که اعظم مکاید است، ظاهر می‌شود که احتیاط و سلامت روی و بریء الذّمهٔ بودن از روی یقین همگی در ترک نماز جمعه است در زمان غیبت امام (عج).

فصل: تنبیه بر حجّت بودن اجماع

بر عقلا پوشیده نیست که اگر این چنین امر عظیمی که در هر هفته همه کس مکلف به کردنش باشد واجب عینی می‌بود، بر علما و فقهای پیشین که زمان ایشان به زمان معصوم نزدیکتر بود، مخفی نمی‌ماند. خصوص تا به حدی که دعوی اجماع بر خلافش کنند و شهادت دهند که از زمان پیغمبر تا زمان ما در هیچ وقت نماز جمعه را کسی نکرده است سوای پیغمبر و خلفا و آن کسانی که تعیین می‌شده‌اند از جانب ایشان از برای امامت نماز جمعه، با آن که همواره همّتشان در اقتدای به طریق رسول خدا و ائمهٔ هدی معروف بود و در هر باب نهایت بذل جهد می‌کردند و هر چه از اخبار و آثار ائمهٔ معصومین علیهم السّلام تا به حال در میان است همه از برکت سعی و کوشش ایشان بوده و هست؛ و فی الواقع هرگاه آن چه این بزرگان دین ما در این باب از اجماع و اتفاق نقل کرده باشند، محل اعتماد می‌توان کرد و از کجا راه به طریقهٔ ائمهٔ معصومین علیهم السّلام می‌توان برد و چگونه علم به خصوصیات دین و مذهب به هم می‌توان رسانید، چه همه از ایشان یا امثال ایشان به ما رسیده است، چنان که ظاهر است بر هر که نصیبی از نور انصاف و درستی شعور و راستی فکر دارد. پس روشن شد که سخن ایشان در این باب سند است و مخالفت اجماع جایز نیست به اتفاق.

قال صاحب الرساله: «بعد از رعایت جانب انصاف» تا آنجا که گفته «مخالفت اجماع جایز نیست به اتفاق» اقول: حجّیت اجماع نزد علمای شیعه به اعتبار علم به دخول معصوم است؛ علم به هم رسانیدن که اجماع چنین در زمان غیبت امام علیه السّلام متحقق شده است، متعذّر است و اگر این اجماع در زمان ظهور متحقق شده بود، علمایی که به آن زمان اقرب بودند به اطلاع آن‌ها احق بودند به آن که از کلام اکثر ایشان یا همه ایشان چنان که بعضی از علمای کرام گفته‌اند، وجوب عینی ظاهر می‌شود. و ظاهر این است که چون در زمان حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّلام تعیین حکام می‌شد، اکثر اوقات نماز جمعه را

ایشان می گزاردند و گاه همچنان که بعضی گفته‌اند،

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۴۸

شیعه، امام جمعه را علی حده تعیین می کردند، بنابر مصلحتها که اشاره به آن شد. و در زمان خلفای خود چون نماز جمعه را خلفا خود یا نایبان ایشان می کردند و شیعیان بنابر تقیه قدرت بر نماز جمعه گزاردن علی حده به حسب ظاهر نداشتند و چون زمان تقیه امتداد بسیار به هم رسانید و همیشه بر این وتیره بود، ابن ادریس و سلّار گمان کردند که مشروع بودن نماز جمعه مشروط به امام یا نایب امام است؛ و متأخرین دیدند که احادیث صریح است به انعقاد نماز جمعه بی‌اعتبار امام و نایبش، این قول را سخیف شمرده جمعی قایل به استحباب نماز جمعه در زمان غیبت شده‌اند و بعضی اذن را معتبر دانسته‌اند؛ اما مجتهد را داخل مأذون می‌شمردند. آن بعضی که قایل به استحباب شدند به فعل مستمر استدلال کرده انتزاع اجماع می‌نمودند با ضعف استدلال که اشاره به آن شد. و بعضی «أجمع علمائنا علی عدم وجوب العینی» گفتند و این استدلال و دعوی در میان متأخرین شیوع به هم رسانیده به وجهی که ترک ظاهر احادیث صحیحهٔ صریحه کرده و تأویل نموده، به اجماع متمسک می‌شود و تأیید آن را به احادیث چندی که دلالت بر مدعا ندارد بلکه بعضی بر نقیض مدعا دلالت دارد می کنند. با آن که مساهله در نقل اجماع، اکثر علما که اینها به نقل متمسّک می‌شوند از کتب ایشان ظاهر می‌شود از بابت نقل اجماع کردن علامه که کعبتین مفصل ساق و قدم است با ظهور اجماع بر خلافش، چنان که شیخ زین الدین گفته. «۱» و ایضا منقول است از ابن برّاج که گفته: عورت مرد از ناف است تا نصف زانو؛ و از ابی الصلاح منقول است که از ناف است تا نصف ساق، و محقق در معتبر گفته که: زانو از عورت نیست به اجماعی علمای ما؛ و ایضا علامه در منتهی اجماع فرقه نقل کرده بر این که مصلّی که در غیر موضع سلام بدهد واجب است دو سجدهٔ سهو، و محقق گفته که این قول علمای شیعه است با مخالفت علی بن بابویه و محمد بن علی بن بابویه در مقنع چنان که علامه در مختلف و شهید در ذکری نقل کرده، و ایضا کسی که آیهٔ سجده را بشنود بی آن که گوش بدهد، ابن ادریس اجماع نقل کرده است بر واجب بودن سجده؛ و شیخ نقل اجماع کرده بر عدم وجوب و از این باب اجماعات در کلام فقها بسیار است و این رساله گنجایش نقل و تفصیل ندارد.

مجمل کلام آن که با این همه تشویش در نقل اجماع ایشان ترک عمل به ظاهر اخبار صحیحهٔ بسیار کردن به واسطهٔ «اجمع علمائنا» گفتن بعضی از علما با وجود مخالف

---

(۱) اینها مواردی است که شهید ثانی در رسالهٔ صلاهٔ الجمعهٔ خود آورده است. متن آن رساله در همین مجموعه چاپ شده و مآخذ این موارد نیز در ذیل متن آمده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۴۹

به حیثی که بعضی از علمای کرام خلاف گفته ایشان را مشهور بین القدماء و بعضی اجماع میانشان می‌دانسته باشند، وجهی ندارد. و از اینجا است که در کتاب کافی و غیره از ائمهٔ معصومین علیهم السّلام روایت شده که خذوا بالجمع «فإنّ المجمع علیه لا ریب فیه» «۱»؛ یعنی عمل کنید به آن چه اجماع بر آن شده به واسطهٔ آن که، آن چه اجماع بر آن شد، شکی و شبهه در آن نیست.

قال «و از اینجاست» تا آنجا که گفته «شکی و شبهه در آن نیست» اقول: مضمون اخذ به مجمع علیه و مشهور بین الاصحاب و ترک ما وافق القول در یک حدیث است که اشاره به آن می‌شود و مضمونش این است: بعد از آن که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام فرموده‌اند که حکم‌کننده میان متنازعین چه قسم کس که می‌باید باشد، سایل گفت که اگر هر کدام از متخاصمین اختیار مردی از شیعیان که به آن صفت باشد کنند و ایشان مخالف هم حکم کنند و هر کدام متمسک به حدیث شما باشند، چه باید کرد؟ حضرت فرمود که، حکم اعدل و افقه و اصدق در حدیث و اورع معتبر است. گفتیم که اگر در این صفات بعضی را بر بعضی

ترجیح نتوان کرد؟ حضرت در جواب فرمودند:

ینظر إلی ما کان من روایتهم عنا فی ذلک الذی حکما به المجمع علیه من أصحابک فیؤخذ به من حکمنا و یترک الشاذّ الذی لیس بمشهور عند اصحابک، فإنّ المجمع علیه لا ریب فیه. «۲» مجمل کلام آن که الف و لام بحسب لغت دلالت بر عموم می کند، بلکه به اعتبار قرینه و دلیل خارج در جایی که باشد به آن حمل می کنند، و إلّا اصل در آن لام عهد است و لفظ المجمع علیه اگر اشاره به روایت باشد، دلالت دارد که در روایت مجمع علیه شکّی نباشد و اگر اشاره به مجمع علیه میان اصحاب سائل باشد، دلالت دارد که مجمع علیه میان جمعی که در زمان ظهور معصوم باشند، شکی در آن نباشد؛ چه ایشان چون در زمان ظهور حضرت‌اند و اخبار حضرات به واسطه و بی‌واسطه به آنها می‌رسد، اتفاقی که در میانشان به هم می‌رسد معلوم می‌شود که مقصود حضرت آن است. و آن چه از این استدلال می‌توان کرد اعتبار اتفاق در زمان معصوم است و تحقیق چنین اجماع بر وجوب عینی مسلّم نیست، بلکه بعضی از علما دعوی اجماع قدمای اصحاب بر وجوب عینی می کند، چنان که مذکور خواهد شد. و از اینجا ضعف کلام صاحب رساله که مبنی بر تحقیق اجماع معتبر است ظاهر شد، و همچنین ضعف تمسّک به شهرت میان اصحاب؛ چه

---

(۱) الکافی، ج ۱، ص ۶۷

(۲) الکافی، ج ۱، ص ۶۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۵۰

شهرت میان اصحاب راوی حجّت بودن لازم ندارد که شهرت بین المتأخرین حجّت باشد بر آن.

پس نماز جمعه واجب عینی نخواهد بود در زمان غیبت امام به اجماع بلکه مردّد باشد کردنش میانهٔ سنت و حرام به اتفاق؛ و شکی نیست که ترک این چنین امری احتمال ثواب جزیل و کردنش احتمال گناه عظیم دارد. و قطع نظر از اتفاق این قسم علما و فقها بر نقل اجماع کردن، می‌توان گفت که به مجرد فتاوی ایشان در مصنفات خود و حکم به عدم وجوب عینی نماز جمعه کردن و خلاف آن را نقل ننمودن صاحبان انصاف را علم به اجماعی بودن آن به هم می‌رسد؛ چه هر گاه جمعی کثیر از علمای معتبر که همگی تابع و پیرو گفته و کردهٔ ائمه معصومین علیهم السّلام باشد، در کتب خود خبر دهد و حکم کند که فلان مسأله چنین است و از هیچ یک مخالفت آن را نقل ننماید، همانا که منصف بی‌غرض را علم به هم رسد که البته از معصوم به ایشان رسیده و ناشی از گفته و کردهٔ معصوم شده؛ و اجماع امامیه در حقیقت به همین برمی گردد که اتفاق اقوال اصحاب به مرتبه‌ای باشد که از آن علم بهم رسد که معصوم نیز از ایشان موافق است؛ چنان که بر اهل خبرت و تتبع مستور نیست.

و اگر علم به اجماعی بودن آن به هم نرسد، البته علم به مشهور بودنش به هم می‌رسد بلا شک و شبهه، همچنان که از اقوال ایشان نیز معلوم است که گزاردن نماز جمعه از زمان معصوم تا زمان ایشان معمول و مشهور بین الاصحاب نبوده است و از ائمهٔ هدی علیهم السّلام به روایات متعدده در کتب اربعه و غیرها به صحت پیوسته که در اخبار و اقوال مختلفه عمل به مشهور بین الاصحاب باید کرد و نادر غیر مشهور را ترک باید نمود، چنان که در کتاب کافی و غیره فرموده‌اند که: خذ بما اشتهر بین أصحابک و دع الشاذ النادر؛ «۱» یعنی عمل کن به آن چه نزد اصحاب تو مشهور است و نادر غیر مشهور را واگذار. و قول به وجوب عینی نماز جمعه از درجهٔ اعتبار ساقط و مختار، طریقهٔ معمول مشهور بین الاصحاب خواهد بود که نکردن نماز جمعه باشد.

و نیز از امثال این روایات به صحّت پیوسته که ائمهٔ ما فرموده‌اند که می‌باید در اخبار و اقوال مختلفه که از ایشان به ما برسد، عمل به خلاف مختار مخالفت کرد که راه راست در مخالفت آن‌ها است. چنان که در کتاب کافی و غیره روایت شده که فرموده‌اند: دعوا ما وافق القوم فإنّ الرّشد فی خلافهم؛ «۲» یعنی واگذارید آن چه موافق طریقهٔ مخالفین است، از برای آن که راه راست و طریقهٔ حق در مخالفت آن‌ها است. و مشروط بودن وجوب عینی نماز

(۱) مستدرک وسائل الشیعهٔ، ج ۱۷، ص ۳۰۳ از عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۳۳

(۲) وسائل الشیعهٔ، ج ۲۷، ص ۱۱۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۵۱

جمعه به حضور امام معصوم یا اذنش چنان که اجماعی علمای شیعه اثناعشریه است، مخالفت با مختار ارباب هر چهار مذهب دارد، به واسطهٔ آن که شافعی و مالک و احمد حنبل، امام و اذن امام در نماز جمعه را شرط نمی‌داند و ابو حنیفه اگر چه شرط می‌داند، اما می‌گوید امام عادل در کار نیست بلکه فاسق و جابر کافی است. پس طریقهٔ هیچ یک از آن مذاهب موافقت ندارد، به خلاف قول به مشروط نبودن و در زمان غیبت امام واجب عینی دانستن که موافقت دارد با طریقهٔ شافعی و مالکی و حنبلی.

قال: «پس نماز جمعه واجب عینی نخواهد بود در زمان غیبت امام به اجماع» تا آنجا که گفته «موافقت دارد با طریقهٔ شافعی و مالکی و حنبلی» اقول: در همان حدیث که مذکور شد، سایل گفت که: اگر دو خبر از شما مشهور باشد و ثقات از شما روایت کرده باشند؟ گفت: اخذ کرده می‌شود آن خبر که موافق کتاب و سنت باشد و مخالف گفته عامه باشد، پس اخذ به آن می کند و ترک می‌کنند آن چه حکم آن مخالف کتاب و سنت باشد و موافق عامه باشد. بعد از آن سایل گفت که: جعلت فداک! إن کان الفقیهان عرفا حکمه من الکتاب و السنّهٔ و وجدنا أحد الخبرین موافقا للعامّهٔ و الاخری مخالفا لهم، بأیّ الخبرین یؤخذ؟ قال: ما خالف العامهٔ ففیه الرشاد؛ «۱» یعنی اگر دو فقیه حکم را دانند از کتاب و سنت، بیابیم ما یکی از دو خبر را موافق عامه و دیگر را مخالف عامه، به کدام اخذ می‌شود؟ گفت: آن چه مخالف عامه است، پس در اوست رشاد.

مخفی نیست که ترجیح به مخالفت عامه چنان که از این حدیث ظاهر می‌شود، بعد از آن است که به اعتبار صحت حدیث و سایر وجوه که مذکور است تفاوت نباشد؛ و احادیث دالهٔ بر وجوب عینی ظاهر است به حسب صحّت روایت و وضوح دلالت نسبت به آن اخبار که نافیان وجوب عینی مستمسک‌اند ندارد، و اهل اصول نیز حمل بر تقیه را بعد از مرتبهٔ ترجیح به اعتبار صحت روایت گفته‌اند. و مخفی نیست که قایلین به وجوب عینی نیز عدالت را در پیشنماز معتبر می‌دانند به خلاف شافعی و مالکی و حنبلی، و ایضا چنان که در منتهی مذکور است حسن و اوزاعی و حبیب ابن ابی ثابت و ابی حنیفه، امام یا اذنش را در نماز جمعه معتبر می‌دانند نه ابی حنیفهٔ تنها. «۲» و اقول: این بود کلام صاحب رساله در باب اجماع.

(۱) الکافی، ج ۱، ص ۶۷

(۲) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۱۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۵۲

[اقوال علما در باب وجوب عینی نماز جمعه]

در این مقام مناسب آن است که کلام بعضی از علمای کرام که دلالت بر وجوب عینی دارد نقل شود تا عدم اجماع، بر اهل خبرت ظاهر گردد شیخ مفید رحمه اللّه در کتاب مقنعه گفته که: و اعلم أن الروایهٔ جاءت عن الصادقین علیهم السّلام إنّ اللّه جلّ جلاله فرض علی عباده من الجمعهٔ إلی الجمعهٔ خمسا و ثلاثین صلاهٔ لم یفرض فیها الاجتماع إلّا فی صلاهٔ الجمعهٔ خاصّهٔ؛ یعنی بدان که روایت راستگویان که عبارت از ائمه معصومین علیهم السّلام است، آمده است که خدای تعالی واجب گردانیده است بر بندگان خود، جمعه تا جمعه، سی و پنج نماز که واجب نگردانیده است در این نمازها جماعت را مگر در نماز جمعهٔ تنها بعد از این، آیه و حدیث برای اثبات این دعوی ذکر کرده و گفته: ففرضها وفّقک اللّه الاجتماع علی ما قدّمناه إلّا أنّه یشترط «۱» حضور إمام مأمون

علی صفات یتقدّم الجماعة و یخطب بهم «۲» خطبتین یسقط بهما و بالاجتماع عن المجتمعین فی الأربع رکعات، رکعتان؛ یعنی پس فرض نماز جمعه به عنوان جماعت است چنان که گفتیم؛ اما شرطست حضور امام صاحب امانت که بر صفات چندی که وقتی که متّصف به آن صفات باشد پیشنمازی جماعت بکند و از برای جماعت دو خطبه بخواند، ساقط می‌شود به دو خطبه و جماعت گزاردن از مردم در چهار رکعت، دو رکعت. بعد از آن گفته که وقتی متصف به آن صفات باشد بر همه واجب می‌شود مگر چند نفر که استثنا می‌شود، گفته که: و الشرائط التی تجب فی من یجب معه الاجتماع أن یکون حرّا بالغا طاهرا فی ولادته، مجنّبا من الأمراض البرص و الجذام خاصة فی خلقته، «۳» مسلما، مؤمنا معتقدا للحقّ بأسره فی دیانته، مصلّیا للفرض فی ساعته، فإذا کان کذلک، و اجتمع معه أربعة نفر، وجب الاجتماع؛ یعنی شرایطی که می‌باید باشد در کسی که با او اجتماع واجب می‌شود و هرگاه چنین کسی باشد ترک نماز جمعه جایز نیست، این است که آن امام بالغ باشد و ولد الزنا نباشد و مرض جذام و برص نداشته باشد، و اگر مرض دیگر داشته باشد منافات ندارد. مسلمان باشد و شیعه باشد و دیانت او به نحوی باشد که همه حق را اعتقاد داشته باشد. نماز واجبی را در وقتش می‌گزارده باشد. پس هرگاه که عصر [کذا] چنین باشد و چهار نفر دیگر با او جمع شوند، واجب است نماز جمعه به جا آوردن. و گفته که: و من صلّی خلف امام بهذه الصفات وجب علیه الإنصات عند قراءته و القنوت فی الاولی من الرکعتین فی

---

(۱) در چاپی: بشریطة.

(۲) در چاپی: یخبطهم.

(۳) در چاپی: جلدته.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۵۳

فریضته؛ و من صلّی خلف إمام بخلاف ما وصفناه [رتب الفرض علی المشروح فیما قدّمناه. و یجب حضور الجمعة مع من وصفناه] «۱» من الائمة فرضا، و یستحب مع من خالفهم تقیة و ندبا؛ «۲» یعنی کسی که نماز جمعه گزارد با امام که این صفات را داشته باشد، واجب است بر او خاموش شدن نزد قرائت او و قنوت در رکعت اول، و کسی که با امامی که این صفات را نداشته باشد نماز واجب را وامی‌گذارد، بر آن وجهی که گذشت. و واجب است حاضر شدن از برای نماز جمعه با امامی که وصفش مذکور شد و مستحب است با کسی که مخالف آن‌ها است به عنوان تقیّه و ندب.

تأویل این عبارت به حمل کردن صفاتی که از برای امام ذکر کرده، به صفات امام معصوم با آن که غرض از تصنیف کتب فقهی است که مردم آن چه از عبارتش بفهمند عمل کنند [روا نیست]، «۳» و ظاهر آن است که از این الفاظ صفات مخصوص به امام معصوم فهمیده نمی‌شود، موجّهست. [!]

و قال فی الإشراف باب عدد ما یجب به الاجتماع فی صلاة الجمعة: و عدد ذلک ثمانی عشر خصلة: الحریّة و البلوغ و التذکیر، و سلامة العقل، و صحّة الجسم، و السلامة من العمی، و حضور المصر، و الشهادة للنداء، و تخلیة السرب، و وجود أربعة نفر مما تقدّم ذکره من هذه الصفات، «۴» و وجود خامس یؤمّهم له صفات یختصّ بها علی الإیجاب: ظاهر الإیمان [و العدالة] و الطهارة فی المولد من السفاح و السلامة من ثلاثة أدواء: البرص و الجذام و المعرة «۵» بالحدود المشینة «۶» لمن أقیمت علیه فی الإسلام، و المعرفة بفقه الصلاة، و الإفصاح بالخطبة و القرآن، و إقامة فروض الصلاة فی وقتها من غیر تقدیم و لا تأخیر عنه بحال، و الخطبة بما یصدق فیه من الکلام. فإذا اجتمعت هذه الثمانی عشر خصلة، وجب الاجتماع فی الظهر من یوم الجمعة علی ما ذکرناه، و کان فرضها علی النصف من فرض الظهر للحاضر فی سائر الأیام. «۷»

یعنی عدد آن چیز که هرگاه آن‌ها بهم رسند، نماز جمعه واجب است و آن هجده خصلت است: آزاد بودن و بالغ بودن و مرد بودن

و سلامت عقل و صحت بدن و كور نبودن و در شهر بودن و شهادت از آن و عدم خوف و حضور چهار كس كه متصف به

(۱) داخل كروشه در نسخه نيامده است.

(۲) المقنعة، ص ۱۶۳- ۱۶۴

(۳) داخل كروشه از ماست.

(۴) در چاپى: و وجود اربعة نفر بما يأتى ذكره من هذه الصفات.

(۵) المعرة، الأمر القبيح المكروه و الأذى.

(۶) المشاين: المعايب و القبائح.

(۷) الإشراف، ص ۲۴- ۲۵ (المطبوع فى سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۹)

صفات مذكوره باشند و وجود پنجمين كه پيشنمازى اينها كند و از براى پيش نماز صفات چندى باشد كه مختص به آن صفات باشد به ايجاب، به اين معنى كه اگر آن صفات نباشد امامت آن جايز نيست آن صفات اين است: ظاهرش ايمان باشد و ولد زنا نباشد. سه مرض كه جذام و برص و عيب حدود كه ثابت است از براى كسى كه اقامت حدود بر او شده است، نداشته باشد. و مسائل نماز را داند و خطبه و قرآن درست خواندن و نماز واجب را در وقتش كردن، نه مقدم و نه مؤخر به هيچ وجه و خطبه خواندن به كلام راست. پس هرگاه جمع شود اين هجده خصلت، واجب است كه نماز جمعه گزارند به طريقى كه گفتيم و فرض جمعه نصف ظهر كسى است كه مسافر نباشد. و اين عبارت نيز صريح است در وجوب عينى.

و از ابو الصلاح در كافى «۱» منقول است كه گفته: و لا ينعقد الجمعة إلّا بإمام الملّة أو منصوب من قبله أو من يتكامل له صفة إمام الجمعة عند تعذّر الأمرين؛ يعنى منعقد نمى‌شود جماعت وقت تعذّر امام و نايب و گفته: و إذا تكاملت هذه الشروط انعقدت جمعة و انتقل فرض الظهر من أربع ركعات إلى ركعتين [بعد الخطبة]؛ يعنى هرگاه شروطى كه ذكر شد تمام شود، [منعقد] مى‌شود جمعه و منتقل مى‌شود فرض ظهر از چهار ركعت به دو ركعت [بعد از خطبه]. و گفته: و تعيّن فرض الحضور على كل رجل بالغ حرّ سليم مخلّى السرب، حاضر بينه و بينها فرسخان فما دونهما و يسقط فرضهما عمن عداه، فإن حضرها تعيّن عليه فرض الدخول فيها «۲» جمعة، «۳» يعنى متعيّن است وجوب حضور بر همه مرد بالغ سليم از امراض كه مخلى از سرب باشد، يعنى ممنوع نباشد. حاضر باشد نه مسافر و ميان او و محل اقامت نماز جمعه زياده از دو فرسخ نباشد. و ساقط مى‌شود وجوب نماز جمعه از غير آنها كه مذكور باشد؛ اما اگر حاضر شود متعين است بر او نماز جمعه گزاردن؛ و كلام ابى الصلاح نيز صريح است در وجوب عينى.

و قاضى ابو الفتح كراجكى در كتاب تهذيب المسترشدين گفته- همچنان كه ثقات از او نقل كرده‌اند-: و إذا حضرت العدّة الّتى يصحّ أن تنعقد بحضورها الجماعة يوم الجمعة و كان إمامهم مرضيّا متمكّنا من إقامة الصلاة فى وقتها و إيراد الخطبة على وجهها و كانوا حاضرين آمنين ذكورا، بالغين، كاملى العقول، أصحّا وجبت عليهم فريضة الجمعة و كان على الإمام أن يخطب بهم خطبتين و يصلّى بهم بعدها

(۱) در نسخه: كامل.

(۲) در چاپى: المدخول فيها.

(۳) الكافى، ص ۱۵۱

رکعتین؛ «۱» یعنی هرگاه حاضر شود عددی که صحیح است که منعقد می‌شود به حضور آن عدد نماز جماعت روز جمعه، یعنی نماز جمعه و امام ایشان مرضی باشد و قدرت بر اقامت نماز در وقتش و خطبه خواندن داشته باشد در آن وجهی که می‌باید و ایشان حاضر باشند نه مسافر، و خوف نباشد، مردان بالغ باشند، کامل العقل و صحیح باشند، واجب است بر ایشان نماز جمعه، و بر امام است که دو خطبه بخواند از برای ایشان و بعد از خطبه دو رکعت نماز بگزارد.

در کتاب امالی ابن بابویه رحمه اللّه در وصف دین امامیه گفته که: و الجماعهٔ یوم الجمعهٔ فریضهٔ و فی سائر الأیّام سنهٔ، فمن ترکها رغبهٔ عنها و عن جماعهٔ المسلمین من غیر علّهٔ فلا صلاهٔ له. و وضعت الجمعهٔ عن تسعهٔ: عن الصغیر و الکبیر و المجنون و المسافر و العبد و المرأهٔ و المریض و الأعمی و من کان علی رأس فرسخین؛ «۲» یعنی جماعت در روز جمعه واجب است و در روزهای دیگر سنت. پس کسی که ترک کند نماز جمعه را از بی‌رغبتی از نماز جمعه و از جماعت مسلمانان بی‌علت، پس نماز از برای او نیست. و ساقط است نماز جمعه از نه کس: از طفل نابالغ و از پیر عاجز و مجنون و مسافر و بنده و زن و بیمار و کور و کسی که آنجا که اوست تا محل اقامت نماز جمعه بیش از دو فرسنگ باشد.

و در مقنع- چنان چه نقل کرده‌اند- گفته: و إن صلّیت الظهر مع إمام یوم الجمعهٔ بخطبهٔ صلّیت رکعتین، و إن صلّیت بغیر خطبهٔ صلیتها أربعا [بتسلیمهٔ واحدهٔ] «۳» و قد فرضها اللّه من الجمعهٔ إلی الجمعهٔ خمسا و ثلاثین صلاهٔ، منها صلاهٔ واحدهٔ فرضها اللّه فی صلاهٔ جماعهٔ و هی الجمعهٔ و وضعها عن تسعهٔ: عن الصغیر و الکبیر و المجنون و المسافر و العبد و المرأهٔ و المریض و الأعمی و من کان علی رأس فرسخین؛ و من صلّاها وحده فلیصلّها أربعا کصلاهٔ الظهر فی سائر الأیّام؛ یعنی اگر نماز ظهر روز جمعه را با امام به خطبه گزارده شود، دو رکعت است و اگر به غیر خطبه گزارده شود چهار رکعت؛ به درستی که واجب گردانیده خدای تعالی از جمعه تا جمعه سی و پنج نماز.

از جملهٔ اینها یکی را واجب گردانیده است که به جماعت گزارده شود و آن نماز جمعه است و ساقط کرده است از نه کسی که مذکور شد. و کسی که نماز ظهر روز جمعه را تنها گزارد، چهار رکعت گزارد، همچو نماز ظهر سایر روزها.

---

(۱) مدارک الاحکام، ج ۴، ص ۲۴؛ ذخیرهٔ المعاد، ج ۲، ص ۳۰۸؛ الحدائق الناضرهٔ، ج ۹، ص ۳۸۱

(۲) الامالی، ص ۶۴۳ (مجلس ۹۳)

(۳) المقنع، ص ۱۴۷. مطلب مقنع تا همین‌جاست و حدیث بعد در الهدایهٔ ص ۱۴۵ آمده است. این خطا گویا از رسالهٔ شهید ثانی آغاز شده و بقیه به صورت محکی از آن نقل کرده‌اند.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۵۶

علامه در مختلف «۱» گفته: قال أبو الصلاح: لا تنعقد الجمعهٔ إلّا بإمام الملّهٔ أو منصوب من قبله أو بمن یتکامل له صفات إمام الجماعهٔ عند تعذّر الأمرین و أذان و إقامهٔ. ففی هذا الکلام حکمان، الأوّل: فعل الجمعهٔ مع غیبهٔ الإمام مع تمکّن الفقهاء من إقامتها و الخطبهٔ کما ینبغی؛ یعنی ابو اصلاح گفته است که منعقد نمی‌شود نماز جمعه مگر به امام معصوم یا نایبش یا کسی که شرایط پیشنمازی جماعت با آن باشد، وقتی که امام و نایبش دست بهم ندهد و اذان و اقامت. پس در کلام ابو الصلاح که مذکور شد دو حکم است؛ اول: به جا آوردن نماز جمعه با غیبت امام در وقت قدرت فقها از اقامت نماز جمعه و خطبه خواندن چنان که می‌باید. و گفته: و هذا حکم قد خالف فیه جماعهٔ؛ قال السید المرتضی فی المسائل المیافارقیات: صلاهٔ الجمعهٔ رکعتان من غیر زیادهٔ علیهما و لا جمعهٔ إلّا مع إمام عادل أو من ینصبه الإمام العادل؛ فإذا عدم، صلّیت الظهر أربع رکعات؛ «۲» یعنی این حکم اول که مذکور شد، حکمی است که مخالفت کرده‌اند در این حکم جماعتی؛ و جماعت اشاره با اینها است که ذکر می کند. گفته است سید مرتضی در مسائل میافارقیات: نماز جمعه دو رکعت است بی‌زیاده؛ و نماز جمعه نیست مگر با امام معصوم یا کسی که او را نصب کرده باشد.

پس وقتى كه هيچ از اين دو نباشد، نماز ظهر چهار ركعت گزارده مى‌شود.

و گفته كه: و هو يشعر بعدم التصفيق؛ «۳» يعنى كلام سيد مرتضى اشعار دارد كه در زمان غيبت امام معصوم نماز جمعه را تجويز نكند. و گفته كه: و قال سلّار: و لفقهاء الطائفة أن يصلّوا بالنّاس فى الأعياد و الاستسقاء، فأمّا الجمع فلا و هذا اختيار ابن ادريس. يعنى سلّار گفته: مر فقهاى شيعه را مى‌رسد كه پيشنمازى مردم بكنند در عيدها و به واسطه طلب باران؛ اما از براى نماز جمعه جايز نيست و اين جايز نبودن اختيار ابن ادريس است. بعد از آن نقل عبارت نهايه و خلاف با سؤال قرايا و جواب كه گذشته است كرده و گفته كه: و ابن ادريس منع من ذلك كما ذهب إليه سلّار و الأقرب الجواز؛ يعنى ابن ادريس نماز جمعه را در زمان غيبت امام جايز نمى‌داند، مثل سلّار و اقرب جواز است. و بعد از آن گفته: لنا عموم قوله تعالى: إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ إلى آخر الآية؛ و ما رواه عمر بن يزيد عن الصادق صلّى اللّه عليه و آله قال: إذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلّوا جماعة. و فى الصحيح عن منصور؛ و ذكر الحديث الصحيح عن زرارة قال:

حثّنا إلى آخر الحديث؛ و فى الموثّق عن عبد الملك و ذكر الحديث؛ و لأنّ الأصل عدم

---

(۱) المختلف، ج ۲، ص ۲۵۰، مسألة ۱۴۷

(۲) رسائل الشريف المرتضى، ج ۱، ص ۲۷۲

(۳) در چاپى: و هو يشعر بعدم التسويغ حال الغيبة.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۵۷

الاشتراط لأنّها بدل عن الظهر و لا يزيد حكمها على حكم المبدّل؛ يعنى دليل بر جواز عموم آيه و احاديث است، و ديگر آنكه نماز جمعه بدل از ظهر است و زياد نخواهد بود حكمش بر حكم نماز ظهر و در ظهر آنها شرط نيست. پس در نماز جمعه نيز شرط نخواهد بود. لا يقال ينقض بالخطبتين؛ لأنّا نقول: إنّهما بدل عن الركعتين، و لم يشترط فيهما زيادة على الركعتين؛ يعنى كسى نگويد كه آنچه گفته بودى كه جمعه بدل از ظهر است، پس شرط آن زياده از شرط ظهر نخواهد بود و منقض مى‌شود به دو خطبه كه در نماز جمعه شرط است و در ظهر شرط نيست؛ به واسطه آن كه ما جواب مى‌دهيم كه آن دو خطبه بدل از دو ركعت نماز ظهرند و در آن شرط نيست زياده بر شرط دو ركعت نماز ظهر.

مخفى نيست كه از استدلال علامه به جواز كه عام است به عموم آيه و احاديث كه استدلال بر وجوب عينى نماز جمعه در زمان حضور امام به اينها مى‌شود، ظاهر مى‌شود كه در اين كتاب اعتقاد به وجوب عينى نماز جمعه داشته باشد. و بعد از اين در ضمن استدلال ابن ادريس بر عدم جواز نماز جمعه در زمان غيبت، اين دليل را نقل كرده كه از شرط انعقاد نماز جمعه، امام يا منصوب از قبل امام است به اجماع.

و دليل ديگر نيز نقل كرده گفته: و الجواب عن الأوّل، بمنع الإجماع على خلاف صورة النزاع، و أيضا فإنا نقول بموجبه لأنّ الفقيه المأمون منصوب من قبل الإمام و كذا يمضى أحكامه و يجب مساعدته على إقامة الحدود و القضاء بين الناس؛ «۱» يعنى جواب از اول به منع اجماع بر خلاف صورت نزاع كه اين است كه آيا امام شرط است يا نه و ايضا ما مى‌گوييم به موجب اين كه امام يا نايب شرط نماز جمعه است و از اينجا لازم نمى‌آيد كه نماز جمعه جايز نباشد؛ به واسطهٔ آن كه فقيه صاحب امانت منصوب است از قبل امام، و همچنين ممضى است احكام او و واجب است معاونت او بر اقامت حدود قضا ميان مردم.

و ديگر شيخ جليل القدر زين الدين رحمه اللّه در رساله‌اش گفته كه: ثمّ إنّ الأصحاب اتّفقوا على وجوبها عينا مع حضور الإمام أو نائبه الخاصّ، و إنّما اختلفوا فيه فى حال الغيبة و عدم وجود المأذون له فيها على الخصوص، فذهب الأكثر- حتّى كاد أن يكون إجماعا، أو هو إجماع على قاعدتهم المشهورة من أنّ المخالف إذا كان معلوم النسب لا يقدح فيه- إلى وجوبها أيضا مع اجتماع باقى

الشرائط غير إذن الإمام، و هم بين مطلق للوجوب كما ذكرناه و بين مصرّح بعدم اعتبار شرط الإمام أو من نصبه حينئذ. و

---

(۱) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۵۸

ربما ذهب بعضهم إلى اشتراطها حينئذ بحضور الفقيه الّذى هو نائب الإمام على العموم، و إلّا لم تصحّ. و ذهب قوم إلى عدم شرعيّتها أصلا حال الغيبة مطلقا. و الّذى نعتمده من هذه الأقوال و نختاره و ندين اللّه تعالى به هو المذهب الأوّل. «۱» یعنی به درستی که علمای شیعه اتفاق دارند بر وجوب نماز جمعه عینا با حضور امام یا نایب خاصش و اختلاف نکرده‌اند در وجوب مگر در حال غیبت و نبودن کسی که مأذون باشد از قبل امام؛ بخصوص رفته‌اند اکثر علمای شیعه به مرتبه‌ای که نزدیک است که اجماع باشد یا اجماع است بنابر قاعدهٔ مشهوره اجماع که مخالف هرگاه معلوم النسب باشد، ضرری به اجماع نمی‌رسد به وجوب نماز جمعه، چنان که در زمان حضور واجب بود هرگاه باقی شرایط نماز جمعه بهم رسد غیر از اذن امام. و این جماعت قایلین به وجوب از دو بیرون نیستند: یا وجوب گفته‌اند مطلق یا تصریح کرده‌اند به این که امام یا نایب امام شرط نیست در زمان غیبت؛ و گاه باشد که بعضی از علما قایل باشند به اشتراط جمعه در این زمان به حضور فقیه که او نایب امام است علی العموم؛ و اگر فقیه نباشد صحیح نیست. و بعضی قایل شده‌اند به عدم شرعیت نماز جمعه در زمان غیبت مطلقا. و آن چه من اعتماد می‌کنم از این اقوال و اختیار او می‌کنم و اطاعت خدای تعالی به آن می‌کنم مذهب اول است.

بعد از آن استدلال به آیه و احادیث کرده و گفته: فكيف يسع المسلم الذى يخاف اللّه تعالى إذا سمع مواقع أمر اللّه و رسوله و أئمّته عليهم السّلام بهذه الفريضة، و إيجابها على كلّ مسلم أن يقصّر فى أمرها، و يهملها إلى غيرها، و يتعلّل بخلاف بعض العلماء فيها؟ و أمر اللّه تعالى و رسوله و خاصّته عليهم السلام أحقّ، و مراعاته أولى، فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. «۲» یعنی چه نحو گنجایش دارد مسلمانی را که از خدا ترسد، وقتی که بشنود مواقع امر خدا و رسول و ائمه علیهم السّلام این فریضه را و ایجابش را بر هر مسلمان که تقصیر کند در امرش و اهمال کند این فریضه را به غیرش، و علت مخالفت را خلاف بعضی علما گوید در آن فریضه و حال آن که امر خدا و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و خاصه خدا احق است و مراعات او اولی! پس بترسند آنان که مخالفت می‌کنند از امر خدا این که برسد به ایشان فتنه یا عذاب الیم.

دیگر صاحب مدارک در تحت قول محقق که گفته «ثمّ الجمعة لا يجب إلّا بشروط:

الأوّل السلطان العادل أو من نصبه» استدلال محقق و علامه را بر این که در وجوب

---

(۱) بنگرید به رسالهٔ شهید در همین مجموعه.

(۲) نور، ۶۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۵۹

عینی نماز جمعه، سلطان عادل یا کسی که او نصب کرده باشد شرط است نقل کرده، و جواب گفته که: و هنا أمران ينبغى التنبيه لهما: الأوّل الظاهر أنّ هذه المسألة ليست اجماعيّة، فإن كلام أكثر المتقدّمين خال من ذكر هذا الشرط؛ «۱» یعنی در این مقام دو چیز است که می‌باید تنبیه به آنها کرد: اول آن که ظاهر این است که این مسألهٔ واجب عینی نبودن نماز جمعه در زمان غیبت امام اجماعی نیست، بنابر آنکه کلام اکثر متقدمین خالی است از ذکر شرط امام یا منصوب از جانب او.

و در حاشیه بر استبصار «۲» بعد از ذکر روایت محمد بن مسلم گفته که: و هذه الرواية هى التى استند إليها القائلون باشتراط الإمام أو نائبه فى صلاة الجمعة؛ و هى مستند ضعيف بضعف السند باشتماله على الحكم بن مسكين و هو مجهول الحال و لإطباق المسلمين

كافّة على ترك العمل بظاهرها حيث خصت السبعة بمن ليس حضورهم شرطا اتّفاقا و لو كانت الرواية صحيحة لأمكن حملها على أنّ ذكر هذه السبعة وقع كناية عن احتمال هذا العدد و يسقط الإحتجاج بها رأسا؛ مع أنّ هذه الرواية معارضه بعدة أخبار كصحيحة عمر بن يزيد متقدمة حيث قال فيها: إذا كان سبعة يوم الجمعة فليصلّوا فى جماعة؛ و صحيحة محمد بن مسلم عن أحدهما عليهم السّلام قال: سألته عن أناس فى قرية هل يصلّون الجمعة جماعة؟ قال: يصلّون أربعا إذا لم يكن من يخطب بهم. «۳» و صحيحة الفضل بن عبد الملك حيث قال فيها: فإذا كان لهم من يخطب، جمعوا إذا كانوا خمسة نفر. دلّت هذه الروايات على الاكتفاء فى وجوب الجمعة بوجود من خطب و حضور خمسة أو سبعة؛ فلو كانت مشروطة بما ذكروه لكان هذا الإطلاق من قبيل الألغاز الذى لا ينبغى صدوره من الحكيم.

و بالجملة فالمستفاد من الكتاب العزيز و السّنة المستفيضة بل المتواترة وجوب الجمعة إذا كان القوم خمسة أو سبعة و كان لهم من يخطب؛ فمن ادّعى تقييدها أو تخصيصها طولبت بدليله و دون اثباته خرط القتاد؛ «۴» يعنى روايت است كه مستند به آن شده‌اند قايلين به اشتراط امام يا نايبش در نماز جمعه و اين مستند ضعيف است به واسطة ضعف سند به اعتبار اشتمال سندش بر حكم بن مسكين و او مجهول الحال است؛ و به واسطة اتفاق مسلمين همه بر ترك عمل بظاهرش؛ بنابر آنكه

---

(۱) مدارك الاحكام، ج ۴، ص ۲۳

(۲) مقايسه كنيد با: ذريعه، ج ۶، ص ۱۹، ش ۶۱ آقا بزرگ نسخه‌اى از آن معرفى نكرده است. از حاشيهٔ وى بر الفيه نسخه‌اى در مرعشى (ش ۳/ ۱۱۵۲۰) موجود است.

(۳) التهذيب ج ۳، ص ۲۳۸؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۰۶

(۴) بنگريد: مدارك الاحكام، ج ۴، ص ۲۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۶۰

تخصيص شده است هفت نفر در اين حديث به كسانى كه حضورشان شرط نيست به اتفاق؛ و اگر اين روايت صحيح بود ممكن بود حمل روايت بر اين كه ذكر اين هفت كس واقع شده است به عنوان كنايه از اجتماع عدد هفت؛ پس ساقط شد احتجاج به اين روايت؛ با آن كه روايت معارضه كرده شده است به اخبار متعدّده كه دلالت مى‌كنند بر اكتفاى در وجوب جمعه به وجود كسى كه خطبه بخواند و پنج نفر يا هفت حاضر باشند؛ پس اگر نماز جمعه مشروط به آنها بود كه ذكر كرده‌اند خواست بودن، اطلاق اين احاديث از بابت لغزى «۱» كه سزاوار نيست كه از حكيم صادر شود. و بالجمله آن چه مستفاد از قرآن و حديث بيشمار بلكه متواتر مى‌شود وجوب جمعه است، هرگاه قوم پنج نفر باشند، و از براى ايشان كسى باشد كه خطبه بخواند. پس كسى كه دعواى تقييد اين اخبار يا تخصيص آنها مى‌كند از او طلب دليل كرده مى‌شود و آسان‌تر از اثبات اين دعواست دست به چوب بر خار كشيدن.

بعد از آن گفته كه: قال جدّى قدس سرّه فى رسالته الشريفة التى وضعها فى هذه المسألة: و كيف يسع ... يعنى گفته جدم كه عبارت از شيخ زين الدين است در رسالهٔ شريفه‌اش كه وضع كرده است در مسألهٔ نماز جمعه و كيف يسغ تا آخر عبارت نقل كرده شد.

و ديگر شيخ حسين بن عبد الصمد گفته: «۲» و ممّا يتحتّم فعله فى زماننا صلاة الجمعة، إمّا لدفع تشنيع أهل السنة، اذ يعتقدون انّا نخالف اللّه و الرسول و اجماع العلماء فى تركها، و ظاهر الحال معهم، و إمّا بطريق وجوب التخييرى و إمّا بطريق «الوجوب الحتم و الإعراض عن الخلاف لضعفه، لقيام الأدلّة القاطعة الباهرة على وجوبها من القرآن و أحاديث النبى (ص) و الائمّة المعصومين الصحيحة الصريحة الّتى لا تحتمل التأويل بوجه، و كلّها خالية من اشتراط الإمام عليه السّلام أو المجتهد، بحيث أنّه لم يحضرنى مسألة من مسائل الفقه عليها أدلّة بقدر أدلة صلاة الجمعة فى كثرتها و صحتها و المبالغة فيها؛ يعنى از جمله چيزها كه واجب است كردن آن در زمان ما نماز جمعه است، يا از براى دفع ملامت اهل سنت كه اعتقاد دارند كه ما مخالف گفته خدا و رسول او و اجماع علما

می کنیم در ترک نماز جمعه و ظاهر با ایشان است؛ و یا به طریق [وجوب تخییری و یا به طریق] وجوب عینی و اعراض کردن از خلاف بنابر

---

(۱) در اصل: نفری.

(۲) مطالب ذیل همه از العقد الطهماسبی است. این متن در دفتر دهم «میراث اسلامی ایران» صص ۱۷۷- ۲۲۲ چاپ شده و متن حاضر بر اساس آنچه در آنجا به طبع رسیده، ارائه شده است. نسخه‌ای از رسالهٔ نماز جمعهٔ وی به شمارهٔ ۱۱۱۲ در کتابخانهٔ آیت اللّه مرعشی موجود است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۶۱

ضعفش، به واسطه بودن ادلهٔ قاطعهٔ ظاهره بر وجوبش از قرآن و احادیث صحیح صریح پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السّلام همچو احادیثی که احتمال تأویل به هیچ وجه ندارد. و کل این ادله خالیند از اشتراط امام و مجتهد؛ و ادلهٔ نماز جمعه بر وجهی است که من خاطر ندارم مسأله‌ای از مسائل فقه را که بر او ادله به قدر ادله نماز جمعه باشد در صحّت و بسیاری و مبالغت. بعد از آن گفته که: دلیلی بر اشتراط مجتهد نیست و کسی بر این قایل نشده است، مگر شیخ شهید در لمعه و تابع آن شده است شیخ علی: و ملخّص الأقوال ثلاثهٔ: الوجوب الحتمیّ من غیر تعرّض لمجتهد و هو ظاهر کلام «کلّ العلماء» المتقدّمین ما عدا سلّار و ابن ادریس من المتاخّرین. الثانی: الوجوب التخییری بینها و بین الظهر و هو مذهب المتأخرین و ادعوا علیه الإجماع و لم یشترطوا مجتهدا.

الثالث: المنع منها حال الغیبهٔ مطلقا، سواء أحضر المجتهد أم لا، و هو مذهب سلّار و ابن ادریس و اتفق الکل علی ضعف دلیله و بطلانه، فالذی یصلّی الجمعهٔ، یکون قد برئت ذمّته و أدّی الفرض بمقتضی کلام اللّه و رسوله و الائمّهٔ الهادین و جمیع العلماء. و خلاف سلّار و ابن ادریس و الشیخ علی رحمه اللّه لا یقدح فی الإجماع، لما تقرّر من قواعدنا، أنّ خلاف الثلاثهٔ و الأربعهٔ بل و العشرهٔ و العشرین لا یقدح فی الإجماع إذا کانوا معلومی النّسب و هذا من قواعدنا الأصولیهٔ الإجماعیهٔ و علیه إجماعنا. و الذی یصلّی الظهر، تصحّ صلاته علی مذهب هذین الرجلین و المتأخرین، «لأنّهم ذهبوا إلی بالتخییر»، و لا تصحّ بمقتضی کلام اللّه و رسوله و الائمّهٔ المعصومین و العلماء المتقدّمین، فأیّ الفریقین أحقّ بالأمن إن کنتم تعلمون؛ یعنی: ملخص سخن در نماز جمعه سه است: اول وجوب عینی بی‌اعتبار مجتهد؛ و این ظاهر کلام کلّ علمای متقدمین و جمعی از متأخرین است. دویم: وجوب تخییری میان نماز جمعه و ظهر و این مذهب متأخرین است غیر سلار و ابن ادریس؛ و دعوی کرده‌اند بر این اجماع را و شرط نکرده‌اند مجتهد را. سیوم: منع از نماز جمعه است در وقت غیبت امام مطلقا، خواه مجتهد باشد یا نه. این مذهب سلار و ابن ادریس است. و اتفاق کرده‌اند کلّ علما بر ضعف دلیل حرمت و بطلانش؛ پس آن که نماز جمعه می گزارد بری شده است ذمّه او و ادای واجب کرده است به مقتضای کلام خدا و کلام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و ائمه هدی علیهم السّلام و جمیع علما؛ و خلاف سلّار و ابن ادریس و شیخ علی، ضرری در اجماع ندارد، بنابر آنچه مقرر شده از قاعده‌های ما که خلاف سه کس و چهار کس بلکه ده کس و بیست کس ضرر در اجماع ندارد، هرگاه اینها معلوم النسب باشند، و این قواعد اصول اجماعی است و آن که نماز ظهر به جای می‌آورد، نماز او بنا مذهب سلار و

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۶۲

ابن ادریس و متأخرین بنابر آنکه متأخرین به تخییر قایلند، صحیح نیست به مقتضای کلام خدا و رسول او و ائمه معصومین علیهم السّلام و علمای متقدمین، پس کدام از این دو فرق سزاوارترند به ایمن بودن، اگر شما علم و تمیز داشته باشید؟

و گفته که: نعم، لو أراد أحد تمام الاحتیاط للخروج من خلاف هذین الرجلین صلّی الظهر بعدها، و لیهیّئ تارکها الجواب للّه تعالی

لو سأله یوم القیامهٔ: لم ترکت صلاهٔ الجمعهٔ؟ و قد أمرت بها فی کتابی العزیز علی أبلغ وجه، و أمر بها رسولی الصادق علی أکد وجه، و أمر بها الائمّهٔ الهادون و أکّدوا فیها غایهٔ التأکید و وقع إجماع المسلمین علی وجوبها فی الجملهٔ، فهل یلیق من العاقل الرّشید أن یجیب بقوله:

«ترکتها لأجل خلاف سلّار و ابن ادریس»، ما هذا إلّا لعمیّ أو تعامی أو تعصّب مضرّ بالدین، أجارنا اللّه و إیّاکم منه و جمیع المسلمین؛ «۱» یعنی: آری اگر اراده کند کسی تمام احتیاط را به واسطهٔ خروج از خلاف سلار و ابن ادریس، بگزارد ظهر را بعد از نماز جمعه؛ و می‌باید مهیا باشند تارک نماز جمعه از برای جواب خدای تعالی اگر از او سؤال کند در روز قیامت که از چه رو ترک نماز جمعه کرده، حال آن که امر کرده بودم به آن نماز در کتاب عزیز من بر أبلغ وجه، و امر کرد به آن رسول راستگوی من با تأکید تمام، و امر کرده‌اند ائمه هادین و تأکید کرده‌اند در آن نهایت تأکید و واقع شده است اجماع مسلمانان بر وجوب نماز جمعه؛ و بالجمله پس آیا لایق است از عاقل رشید که جواب دهد به قول خود که من ترک نماز جمعه کرده‌ام به واسطهٔ خلاف سلار و ابن ادریس! این نیست مگر به واسطهٔ کوری یا کوری به خود بستن یا تعصب که ضرر به دین دارد. پناه بدهد خدا ما را و شما را و جمیع مسلمانان را از تعصّب.

و دیگر مولانا عبد اللّه شوشتری در شرح الفیه «۲» بعد از نقل اقوال فقها در نماز جمعه گفته: الّذی تقتضیه النظر وجوبها عینا مضیّقا فی زمان الغیبهٔ من غیر اشتراط بوجود النائب العام و کذا بوجود الإمام و النائب الخاص فی زمان الحضور مع العذر و عدمه؛ و الدلیل علی ذلک ظاهر الآیهٔ و الأخبار السابقهٔ؛ و القول بأنّ الوجوب المضیق حال الغیبهٔ خلاف الإجماع غیر مسموع؛ أما أوّلا فلعدم تحققه عندنا، و کم من مثل هذه الدعوی قد ظهر خلافه من مدّعیه؛ و أما ثانیا فلما بیننا من اشعار عبارهٔ النهایهٔ؛ و أما ثالثا فلأنّ المذکور فی بیان تحقق الإجماع علی ما مضی من الشیخ و المحقق لا یدلّ علی المدّعی و هو واضح؛ یعنی آن چه اقتضا می‌کند نظر، وجوب عینی نماز

---

(۱) العقد الطهماسبی، (چاپ شده در میراث اسلامی ایران دفتر دهم)، ص ۲۱۱- ۲۱۲

(۲) آقا بزرگ در میان ۳۵ شرحی که برای الفیهٔ شهید اول یاد کرده، یادی از شرح مولانا عبد اللّه شوشتری نکرده است. مقایسه کنید با: ذریعه ج ۱۳، صص ۱۰۹- ۱۱۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۶۳

جمعه است در زمان غیبت بدون اشتراط به وجوب نایب عام و همچنین به وجود امام در زمان حضور با عذر یا بی‌عذر؛ و دلیل بر این ظاهر آیه و اخبار گذشته است. و قول به این که وجوب عینی نماز جمعه در حال غیبت امام خلاف اجماع است، مسموع نیست؛ اما اوّلا بنابر عدم تحقق این اجماع نزد ما؛ چه بسیاری از دعوی اجماع هست که خلافش ظاهر شد، حتی از مدعی آن؛ و اما ثانیا به واسطه آن که بیان کردیم که عبارت نهایه اشعار به وجوب عینی دارد؛ و امّا ثالثا به واسطهٔ آن که مذکور در بیان تحقق اجماع چنان که گذشت از کلام شیخ و محقق دلالت بر مدعی یعنی اجماع معتبر ندارد و این واضحست.

و دیگر شیخ حسن ولد شیخ زین الدین در کتاب اثناعشریه گفته: شرط وجوب الجمعهٔ الان حضور خمسهٔ من المؤمنین و یتأکّد فی السبعهٔ، و أن یکون فیهم من یصلح للإمامهٔ و یتمکّن من الخطبهٔ؛ یعنی شرط وجوب نماز جمعه در این زمان حضور پنج کس است از مؤمنان، مؤکد می‌شود وجوب در هفت؛ و این که باشد در میان ایشان کسی که صلاحیت امامت داشته باشد و خطبه تواند خواند.

و دیگر شیخ محمد بن شیخ حسن در شرح رساله مذکوره گفته: و هذه الأخبار کما تری مطلقهٔ فی وجوب الجمعهٔ عینا و الحمل علی التخییری موقوف علی قیام ما یصلح للدّلالهٔ علی وجود الآخر فیه و إلّا فالدّلالهٔ علی الفرد مذکور وحده لا یتعریه شوب الارتیاب و لا

یخفی مفادها علی ذوی الألباب؛ و ما ینقل من الإجماع علی عدم العینی فی زمن الغیبة فقد سمعت الکلام فی نظره؛ یعنی این احادیث همچنان که می‌بینی مطلق است در وجوب عینی نماز جمعه، و حمل کردن بر وجوب تخییری موقوف است بر قیام امری که صلاحیّت دلالت بر وجود دیگری یعنی بدل نماز جمعه داشته باشد، و إلّا در دلالت کردن بر فرد مذکور، تنها شایبه ریب به او راه نمی‌یابد؛ و مخفی نیست مفاد این اخبار بر صاحبان تمییز. اما نقل اجماعی که بر عدم وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت کرده‌اند، شنیدی سخن را در ضعف آن.

بعد از نقل کلام فقهاء ظاهر شد که این اجماع که دعوی شده ثبوت ندارد و اللّه تعالی أعلم بحقایق الامور.

فصل [احادیث دالّه بر اشتراط وجود معصوم] «۱»

همچنان که از اجماع علمای اهل بیت محقق می گردد که شرط وجوب عینی نماز جمعه

---

(۱) این عنوان در حاشیه با خطی دیگر نوشته شده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۶۴

حضور امام معصوم نافذ الحکم است، از احادیث معصوم نیز معلوم می‌شود. چنان که در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت شده از امام محمد باقر علیه السّلام که فرمود: تجب الجمعة علی سبعة نفر من المؤمنین و لا تجب علی أقلّ منهم: الإمام و قاضیهم و مدعیا حق و شاهدان و الّذی یضرب الحدود بین یدی الإمام؛ «۱» یعنی واجب می‌شود نماز جمعه بر هفت کس از صاحبان ایمان، و واجب نمی‌شود بر کمتر از آن‌ها: امام زمان و شش کس دیگر بعد او: قاضی منسوب از جانب امام و دو مدعی با هم منازع در حقی از حقوق، و دو شاهد و آن کس که می‌زند حدّ شرعی را در حضور امام.

اقول: از کلام صاحب الرساله ظاهر می‌شود که قطع نظر از خصوص این موضع لفظ امام را ظاهر در معنی امام معصوم می‌دارند و این ممنوع است.

و در کتاب تهذیب نیز روایت شده از امام محمد باقر علیه السّلام به این عبارت که: تجب الجمعة علی سبعة نفر من المسلمین و لا تجب علی أقل منهم: الإمام و قایه و المدّعی حقّا و المدّعی علیه و الشاهدان و الّذی یضرب الحدود بین یدی الإمام؛ «۲» معنی هر دو روایت یکی است و تفاوت در بعضی الفاظ است؛ چه در تهذیب بدل «المؤمنین» المسلمین واقع شده و بدل «مدّعیا حق» المدّعی علیه واقع شده و بدل «شاهدان» الشاهدان واقع شده بالف و لام؛ و مخفی نیست به ظاهر و متبادر از امام، امام زمان است؛ قطع نظر از قراین کرده، مع هذا در خصوص این حدیث، ذکر قاضی امام و آن کس که در حضورش حد می‌زنند، دلیل قطعی است بر آن که مراد امام زمان است؛ زیرا که قاضی و حدزننده داشتن، مخصوص امام زمان نافذ الحکم است و احتمال پیش نماز ندارد. و در ذکر خصوص این شش کس اشارت است به وجه اعتبار عدد هفت کس، از این رو که چون حضور امام زمان شرط است و اکثر اوقات در خدمت امام زمان نافذ الحکم این مرتبه از جمعیت به سبب حضور این جماعت متحقق است، لهذا به هفت مسلمان که یکی از آن‌ها امام زمان باشد واجب می‌شود؛ و از اینجا است که شیخ شهید در ذکری بعد از ذکر این حدیث گفته: و فیه اشارة إلی أن الاجتماع [المدنی] «۳» لا یتم إلّا بهؤلاء و الجمعة تتبع التمدن لأنّها إنّما تجب علی المستوطنین؛ «۴» یعنی در ذکر امام زمان آن شش کس دیگر اشاره است به آن که جمعیت سکنهٔ بلاد انتظام تمام نمی‌نماید مگر باین‌ها، و نماز جمعه تابع اقامت در بلد است، به واسطهٔ آن که واجب نیست مگر بر متوطنین دون مسافرین.

---

(۱) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۱۳

(۲) التهذیب، ج ۳، ص ۲۰

(۳) المدنی در متن چاپی نیامده است.

(۴) الذکری، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۶۵

قال «و در ذکر خصوص این شش کس» تا آنجا که گفته «دون مسافرین» اقول: اگر چه ظاهر این است که مراد از امام در اینجا معصوم باشد، اما ممکن است ذکر این هفت به عنوان تمثیل باشد و وجه تمثیل به اینها اشاره به اتم اعتبار این عدد باشد نه بر اعتبار این هفت کس و نه بر اعتبار امام معصوم یا سلطنت و عموم علت در همه افراد لازم نیست.

و آن که می‌گوید از این حدیث استدلال نمی‌توان کرد، به واسطهٔ آن که چون خصوص آن شش کس که غیر امام به اجماع شرط نماز جمعه نیست، خصوص امام نیز شرط نیست بلکه همه به عنوان مثال و تعیین عدد مذکور است، سخنش بی‌صورت است؛ چه از این که خصوص شش کس مذکور شرط نماز نباشد به اجماع لازم نیست که خصوص امام نیز شرط نباشد، بلکه باید خصوص امام شرط باشد تا ذکر آن شش کس به خصوص وجهی داشته باشد، چنان که اشاره به آن شد. و چون اجتماع و نماز با تعیین کرده و نایب امام در حکم اجتماع و نماز با امام است، لهذا در امثال این مقام اکتفا به ذکر امام شده است.

قال «و آن که می‌گویند» تا آنجا که گفته «اکتفا به ذکر امام شده است» اقول: چون ظاهر حدیث مذکور این است که نماز جمعه هفت کس مذکور بخصوصهم معتبراند و به این ظاهر کسی قایل نشده؛ و تخصیص بعضی به تمثیل و بعضی به اعتبار، خصوص باعث تنافری شدید در اسلوب می‌گردد و از بابت الفاظی که منافی حکمت بیان است می‌شود؛ به خلاف آن که همه بر تمثیل محمول شود، می‌باید که ذکر امام نیز به عنوان تمثیل باشد. و وجه ذکر آن شش کس موقوف نیست به این که مراد اعتبار خصوص در وجوب نماز جمعه باشد، چنان که صاحب رساله توهم کرده و آن چه در تعیین کرده امام گفته در مجتهد نیز محتمل شده است و با این احتمالها به این حدیث استدلال بر اعتبار امام نمی‌توان کرد. حقا که این حدیث همچنان که یکی از فضلای کرام و علمای ذوی الاحترام فرموده از متشابهات احادیث است و مقصود معصوم ظاهر نیست و از چنین حدیثی استدلال کردن وجهی ندارد؛ و بعض سخنان «۱» متعلق به این حدیث از نقل کلام سید محمد صاحب مدارک بر حاشیه استبصار ظاهر شد.

در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت شده از امام محمد باقر علیه السّلام که در باب عددی که شرط وجود نماز جمعه است فرموده: یجب علی سبعة نفر من المسلمین و لا جمعة لأقلّ من

---

(۱) «سخنان» حدسی است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۶۶

خمسة من المسلمین، أحدهم الإمام؛ «۱» یعنی واجب می‌شود نماز جمعه بر هفت کس از مسلمانان و نیست نماز جمعه از برای کمتر از پنج کس مسلمان که یکی از آنها امام باشد. و این اشاره است به آن که عدد شرط واجب عینی بودن نماز جمعه هفت است، امام زمان و شش مسلمانان دیگر، و عدد اقل مرتبه انعقاد که به عنوان تخییر و جواز توان کرد پنج است؛ امام زمان و چهار مسلمان دیگر، چنان که علمای ما در جمع میانه احادیث متضمن عدد هفت و احادیث متضمن عدد پنج تصریح کرده‌اند. بعد از این فرموده که: فإذا اجتمع سبعة و لم یخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم؛ یعنی پس هرگاه مجتمع شوند هفت کس که یکی از آنها امام بوده باشد و خایف نباشند، امامت آنها خواهد کرد بعضی از آنها و خطبه خواهد خواند. مراد آن که در غیر زمان تقیه که خلفای باطل صاحب اختیارند، به وجود هفت کس مسلمان که یکی از آنها امام باشد نماز جمعه واجب می‌شود و امام خواهد کرد آن را؛ و مراد از امام، امام معصوم نافذ الحکم است؛ هم به دلالت ظاهر و هم به قرینهٔ اخبار دیگر.

قال «و در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت شده» تا آنجا که گفته «و هم به قرینه اخبار دیگر» اقول: این حدیث صحیح معتبر است و در من لا یحضره الفقیه چنین واقع شده که: قال زراره: قلت له: علی من تجب الجمعهٔ؟ قال: تجب علی سبعهٔ نفر من المسلمین و لا جمعهٔ لأقل من خمسهٔ المسلمین أحدهم الإمام، فاذا اجتمع سبعهٔ و لم یخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم. «۲» و این حدیث دلالت بر وجوب عینی دارد؛ چه نسبت امامت به بعضی دلالت دارد که متعیّن نباشند از این هفت کس و لفظ بعض را تخصیص به معین دادن به خلاف «۳» ظاهر است.

و همانا که مناط حکم شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب هدایه «۴» این حدیث باشد و حدیث سابق بر این در آنجا که گفته: إذا اجتمع یوم الجمعهٔ سبعهٔ و لم یخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم؛ بعد از این گفته: السبعهٔ الّذین ذکرناهم: الإمام و المؤذن و القاضی و المدّعی و المدّعی علیه و الشاهدان؛ چه می‌تواند بود که یک کس هم مؤذنی تواند کرد و هم حد تواند زد. و حاصل معنی عبارت آن هفت کسی را که مذکور ساختیم و گفتیم که هرگاه مجتمع شوند و خوف نداشته باشند بعضیشان امامت کند و خطبه بخواند، امام زمان نافذ الحکم است و شش کس دیگر به عدد مؤذن و قاضی و مدعی و مدعا علیه و دو شاهد؛ و چون مذکور شد عدد اقل مرتبهٔ انعقاد نماز جمعه که عنوان تخییر و جواز گیرد، پنج است: امام

(۱) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۱۱

(۲) فقیه ج ۱، ص ۲۶۷؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۴.

(۳) «خلاف» حدسی است. در اصل: به عنف.

(۴) الهدایهٔ، ص ۱۴۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۶۷

زمان و چهار مسلمان دیگر. لهذا شیخ مفید در کتاب إشراف در بیان عدد پنجی که به آن منعقد می‌شود نماز جمعه، گفته: الإمام و الشاهدین و المشهود علیه و المتولّی لإقامهٔ الحدّ؛ «۱» و معنی عبارت ظاهر است.

قال صاحب الرساله «و همانا که مناط حکم شیخ صدوق» تا آنجا که گفته «و معنی عبارت ظاهر است» اقول: مفید در اشراف گفته: باب عدد من یجمع فی الجمعهٔ: و عددهم خمسهٔ فی عدد الإمام و الشاهدین و المشهود علیه و المتولّی لإقامهٔ الحد؛ یعنی عدد آن‌ها که جمع می‌شوند در نماز جمعه پنج است. در عدد امام و دو شاهد و مشهود علیه و متولی اقامهٔ حد. مخفی نیست که مقصود از این عبارت تأویل حدیثی است که این‌ها در آن مذکور شده‌اند به این که عین اینها مراد نیست بلکه مراد این عدد است، همچنان که شیخ زین الدین از عبارت اشراف فهمیده و آن نحو که صاحب رساله نقل کرده به اسقاط بعضی عبارات که دلالت بر مقصود مفید نمی‌کند؛ دور نیست که مقصود از عبارت هدایهٔ ابن بابویه نیز همین معنی که فهمیده به آن اشاره کرده است، باشد اما در عبارتش تشویش هست.

[حکمت نماز جمعه در روایات]

و در کتاب علل الشرایع و عیون اخبار الرضا روایت شده از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام که در جواب سؤال از سبب دو رکعت بودن نماز جمعه با امام و چهار رکعت بودنش بی‌امام فرموده: منها أنّ الصلاهٔ مع الإمام أتمّ و أکمل لعلمه و فقهه و عدله و فضله؛ «۲» یعنی از جمله اسباب آن که نماز با امام تمام‌تر و کامل‌تر است به واسطهٔ علم امام و فقهش و عدلش؛ به این معنی که چون امام دانا و عالم به احکام شریعت و عادل و مستجمع فضائل است، دو رکعت نمازی که با او گزارده می‌شود، مثل چهار رکعت است. و مخفی نیست که مراد از امامی که باید عالم و فقیه و عادل و فاضل باشد، امام معصوم است و اگر نه شرط امام معصوم سبب

بودی، بایستی که هر نماز جماعتی که با این چنین امامی کرده شود، دو رکعتی باشد.

قال «و در کتاب علل الشرایع» تا آنجا که گفته «هر نماز جماعتی که با این چنین امامی کرده شود دو رکعتی باشد» اقول: قطع نظر از ضعف سند این حدیث کرده، علل الشرایع «۳» اکثر سبب «حکم» عامند، گو «سبب» عام نباشد، «۴» همچنان که در قصر نماز

(۱) الإشراف، ص ۲۵ (المطبوع فی سلسلة مؤلفات الشیخ المفید، ج ۹)

(۲) وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۱۲ از علل الشرایع.

(۳) یعنی آنچه در باب حکمت احکام در روایات آمده.

(۴) به این معنا که روایاتی که به طور معمول علل احکام را بیان می‌کند، حکمت است نه علت. م.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۶۸

در سفر تعب و امثال این علل که در همه افراد جاری نباشد، بسیار است. و ایضا اگر این صفات مخصوص به امام معصوم باشد و اتصاف به آن صفات در امامت نماز جمعه معتبر باشد، لازم می‌آید که نایب خاص نیز امامت نماز جمعه نتواند کرد؛ و این به اتفاق باطل است؛ و آن چه تو در باب خاص محتاجی به گفتن آن، نزدیک به آن در غیر نایب نیز ممکن است.

و همچنین در جواب سؤال از سبب خطبهٔ نماز جمعه فرموده: لأنّ الجمعة مشهد عام فأراد أن یکون الأمیر سبب موعظتهم و ترغیبهم فی الطاعة و ترهیبهم من المعصیة و توفیقهم علی ما أراد من مصلحة دینهم و دنیاهم و یخبرهم بما ورد علیهم من الآفاق من الأهوال التی لهم فیها المضرّة و المنفعة؛ «۱» پس شارع خواسته که امام زمان، مردم را راغب کند به طاعت و بترساند از معصیت و بداردشان بر آن چه خواهد از مصلحت دینشان و دنیاشان و مطلع گرداند آن‌ها را بر آن چه وارد شده بر او از اطراف مملکت از امور خطیری که مضرّت یا منفعتش به ایشان می‌رسد.

و در عیون الاخبار به جای «الامیر» الإمام واقع شده و مراد از هر دو یکی است که امام زمان باشد؛ چه این اوصاف و احوال مخصوص او است؛ چنان که ظاهر است؛ زیرا که از امام عادل عالمی که هر هفته از اطراف مملکت به او خبرها برسد و او مردم را بر آن چه خواهد بازدارد؛ و از کارهای موجب مصالح دینی و دنیوی به غیر از امام نافذ الحکم اراده نمی‌توان کرد.

قال «و همچنین در جواب سؤال» تا آنجا که گفته که «اراده نمی‌توان کرد» اقول:

جواب این و امثال این ظاهر شد احتیاج به اعاده ندارد.

و بعد از این فرموده که: و لیس بفاعل غیره ممن یؤمّ الناس فی غیر یوم الجمعة؛ یعنی نمی‌کند غیر امام زمان این‌ها را از آن کسانی که پیش نمازی مردم می‌کنند در غیر روز جمعه. و این فقره مختص به روایت علل الشرایع است «۲» و تصریح است به آن که نماز جمعه مخصوص امام زمان است.

قال «و بعد از این فرموده و لیس بفاعل» تا آنجا که گفته «نماز جمعه مخصوص امام زمان است» اقول: این فقره اشاره به آن است که هرگاه امام معصوم در شهری حاضر باشد، دیگری را نمی‌رسد که امامت جمعه در آن شهر کند چنان که حدیث إذا قدم الخلیفة مصرا من الأمصار جمّع بالناس و لیس ذلک لأحد غیره «۳» اشاره به این است.

(۱) وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۴۴ از علل الشرایع.

(۲) وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۴۴ از علل الشرایع.

(۳) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۳۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۶۹

در واقع به غیر از معصوم یا تعین کردهٔ معصوم دیگر که را این رتبه هست که از هر طرف معموره تا به دو فرسخی که محیط مجموع آن دوازده فرسخ کسری باشد، همه مکلفین در هر هفته جمع شوند و به او اقتداء کنند و مع هذا مطابق روایت من لا یحضره الفقیه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به این مضمون که مقدم دارید افضل را و همچنین روایت تهذیب از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به این مضمون که آن کس که امامت جمعی کند و در ایشان اعلم از او باشند، همیشه کارشان در تنزّل خواهد بود تا قیامت می‌باید خود را از چندین هزار هزار کس در مثل این قسم سوادهای اعظم می‌باشند، افضل و اعلم دانست.

و اگر کسی در این وضع الهی تأمل کند که در هر هفته مقرر فرموده که از اطراف هر معموره از معموره‌های در تحت حکم معصوم، تمام سپاهی و رعیت تا بدو فرسخی جمع شوند به قصد عبادت خدای تعالی نزد معصوم یا نایب معصوم معلومش می‌شود که از برای خصوص مصالح دینی و دنیوی سلطنت معصوم است و بس که در این ضمن کارهای ضروری در هر جمعه صورت‌پذیر گردد و هم سپاهی و رعیت همگی در هر هفته از نظر بگذرند و تربیت یابند و هم دشمنان اطراف از کثرت و جمعیت همیشگی اهل اسلام خایف و هراسان باشند، و هم بر شوکت و عظمت دین و ملت بیفزاید و هم داد مظلومان به آسانی داده شود، و امثال این فواید، چنان که ظاهر است.

و از اینجاست که میرزا رفیعا در فقه مذکورش در بیان جمعه گفته: مستعمل است به حسب عرف اهل دین در اجتماع امّت و اولی الامر «۱» واجب الاطاعهٔ در دین بر سبیل طاعت و انقیاد تا با اجتماع و متابعت به هدایت و معاونت موثّق گشته، از ضعف و عجز لازم تفرّق و نفاق در ظلّ حمایت اجتماع و اتفاق به سعادت تقویت دین و اعلای لوای حق یقین رافع طغیان ظلم و عناد و مشیّد ارکان صلاح و سداد باشند؛ انتهی.

و نیز به روایت هر دو کتاب در جواب سؤال از سبب دو خطبه مقرر داشتن فرموده: [إنما جعلت خطبتین] لأن تکون واحدهٔ للثناء و التمجید و التقدیس للّه عزّ و جل و الاخری للحوائج و الأعذار و الإنذار [و الدعاء] و لما یرید أن یعلّمهم من أمره و نهیه و ما فیه الصّلاح و الفساد؛ یعنی از برای آن که بوده باشد یک خطبه از برای سپاس و ستایش و ذکر بزرگی و پاکی جناب الهی؛ و دیگر از برای حاجت‌ها و عذر پذیرفتن و بیم دادن و آنچه می‌خواهد که بفهماند آنها را از امرش و نهیش؛ و آنچه در آن است صلاح و فساد.

و در کتاب محاسن شیخ احمد بن محمد بن خالد برقی و کتاب امالی شیخ صدوق محمد

---

(۱) به جای «اولی» به اندازهٔ یک کلمه سیاه شده و «امر» به دنبالش آمده است. حدس ما همان است که در متن آمده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۷۰

بن علی بن بابویه و کتاب عقاب الاعمالش روایت شده از امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: صلاهٔ الجمعهٔ فریضهٔ [و الاجتماع إلیها فریضهٔ] مع الإمام؛ «۱» یعنی نماز جمعه واجبست با امام و ظاهر است که متبادر از امام، امام زمان است و به قرینهٔ اخبار دیگر احتمال غیر ندارد.

اقول: از لفظ امام در امثال این مقام، پیشنماز متبادر می‌شود، چنان که بعضی از علما گفته‌اند نه معصوم؛ و در اخبار دیگر نیز قرینه اراده پیشنماز است چنان که ظاهر خواهد شد.

و در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده که در جواب سؤال از نماز جمعه فرمود: أما مع الإمام فرکعتان و أما من یصلّی وحده فهی أربع رکعات و إن صلّوا جماعهٔ؛ «۲» یعنی نماز با امام دو رکعت است و کسی که تنها گزارد بی‌امام، پس آن چهار رکعت است، هر چند به جماعت گذارند. و مراد از امام در این حدیث نیز امام زمان است و احتمال پیش نماز ندارد، چنان که ظاهر است از قید آخر حدیث. و چون با مأذون از جانب امام در حکم نماز با امام هست، اکتفا به امام شده است.

و همین حدیث در من لا یحضره الفقیه ناتمام روایت شده به این عبارت که صلاة الجمعة مع الإمام رکعتان فمن صلّی وحده فهی أربع رکعات؛ «۳» یعنی نماز جمعه با امام زمان دو رکعت است؛ پس هر کس بگزارد بی‌امام زمان، پس آن چهار رکعت است. و در کتاب تهذیب نیز این حدیث روایت شده از امام جعفر صادق علیه السّلام به این عبارت که، أما مع الامام فرکعتان و أما من صلّی وحده فهی أربع رکعات بمنزلة الظهر؛ یعنی إذا کان إمام یخطب؛ فإذا لم یکن إمام یخطب فهی أربع رکعات و إن صلّوا جماعة؛ «۴» یعنی با امامی که خطبه می‌خواند در جمعه دو رکعت است و بی‌او چهار رکعت، مثل نماز صبح ظهر روزهای دیگر، هر چند به جماعت گزارده شود. و مراد از امام خطبه خوان، امام زمان است که صاحب خطبه است و خطبه به او تعلق دارد یا نایبش، نه هر کس که خطبه در نماز جمعه تواند خواند و إلّا فقرة و إن صلّوا جماعة درست نخواهد بود، بواسطهٔ آن که هر کس صلاحیت پیش نمازی دارد، خطبه می‌تواند خواند، خصوص آن که اقل مرتبه از خطبه که حمد خداست به صیغهٔ الحمد للّه و صلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر و شهادت و رسالت و استغفار از برای مؤمنین با اندک موعظه و قرائت سوره از سوره‌های کوچک قرآن مثل قل هو اللّه أحد و خواندن آیهٔ إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ تا آخر از برای نماز جمعه کافی است به اتفاق.

---

(۱) وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۹۷- ۲۹۸

(۲) الکافی، ج ۳، ص ۴۲۱

(۳) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۱۷

(۴) التهذیب، ج ۳، ص ۱۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۷۱

قال «و در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده» تا آنجا که گفته «و خواندن آیهٔ إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ در آخر از برای نماز جمعه کافی است به اتفاق»:

اقول عبارت تهذیب و من لا یحضره الفقیه صریح‌اند به آن که مراد از امام پیشنماز است به قرینهٔ آن که نماز منفرد را در مقابل نماز با امام ذکر کرده، و چون اکثر پیش‌نمازها قدرت بر خطبه خواندن نیز دارند، حضرت نماز با پیشنماز را مطلقا دو رکعت فرموده بنابر غالب؛ و راوی چون می‌دانست که مراد حضرت از دو رکعت بودن با پیشنماز کلیهٔ نیست بلکه با پیشنمازی است که خطبه تواند خواند، تفسیر مقصود او حضرت کرد و حاصل تفسیر این است که آنچه حضرت فرمود که جمعه با پیشنماز دو رکعت است، وقتی است که آن پیشنماز خطبه تواند خواند، و اگر خطبه نتواند خواند، چهار رکعت است، اگر چه به عنوان جماعت گزارده شود. و این تتمه در بعض نسخ کافی نیز هست؛ و مؤید آن که در اصل نسخه کافی بوده، آن که شیخ این حدیث را از کافی با آن زیادتی نقل کرده و معلوم است که این زیادتی از شیخ یا از نساخ نیست. و ظاهر این است که از «اربع رکعات اول تا ثانی» از قلم بعض نساخ افتاده و آخر کلام راوی به حدیث ضم شده و فی الجمله تشویشی بهم رسیده؛ و ایضا اعتقاد صاحب رساله است این که این حدیث و حدیث من لا یحضره الفقیه یکی است و ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه حدیث را از کتاب سماعه با لفظ و إن صلّوا جماعة از کلام راوی باشد؛ و بر تقدیری که از حدیث یا کافی اسقاط نشده باشد ممکن است که مراد این باشد که نماز در روز جمعه با پیشنماز یعنی در وقتی که به پیشنماز اقتدا کرده باشد دو رکعت است؛ و اگر منفرد کند و به پیشنمازی اقتدا نکرده باشد، چهار است؛ اگر چه مخالفان اقامت جمعه کنند. «جماعة» و عدول از لفظ «صلّی» به «صلّوا» قرینه بر این معنی است.

و دعوی آن که هر پیشنمازی قدرت بر خطبه خواندن دارد به صورت است؛ چه در پیشنماز، فضیلت و اقل آن چه در خطبه معتبر است، دانستن آیهٔ إن اللّه یأمر و أمثال آن دانستن معتبر نیست. سبب امثال این دعاوی از عدم تدبر در احادیث است یا از عدم تذکرش. مخفی نیست که حدیث من لا یحضر و تهذیب و بعض نسخ کافی که قراین بر صحتش هست، دلالت بر نقیض مدعای

صاحب رساله دارند؛ و باقی نسخ کافی اگر چه دلالت بر نقیض مدعا ندارند، اما دلالت بر مدعا نیز ندارد.

پس ظاهر شد که امام در نماز جمعه، غیر از پیش نماز است؛ و بر این معنا نیز دلالت دارد حدیثی که در تهذیب روایت کرده عبد اللّه بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السّلام و گفته: سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن قوم فی قریهٔ لیس لهم من یجمع بهم، أ یصلّون الظهر یوم الجمعهٔ فی جماعهٔ؟

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۷۲

قال: نعم اذا لم یخافوا؛ «۱» یعنی پرسیدم از آن حضرت که جماعتی که در دهی باشند و نداشته باشند آن کسی را که با ایشان نماز جمعه گزارد، آیا جایز است که نماز ظهر روز جمعه را به جماعت گذارند؟ آن حضرت فرمود: آری جایز است، هرگاه خوفی نداشته باشد. و وجه دلالتش ظاهر است.

و در کتاب کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و علل الشرایع روایت شده از امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: إنّما وضعت الرکعتان اللتان أضافهما النبیّ صلّی اللّه علیه و آله یوم الجمعهٔ للمقیم، لمکان الخطبتین مع الإمام؛ «۲» یعنی دو رکعت آخر که حضرت پیغمبر افزوده است و در نماز چهار رکعتی از برای مقیم، سبب کم شدنش در نماز جمعه در خطبهٔ نماز جمعه است با امام و تفصیلش آن است که حضرت رضا علیه السّلام در روایت علل الشرایع و عیون الاخبار که پیش از این پاره‌ای مذکور گشت فرموده: و منها أنّ الإمام یحبسهم للخطبهٔ و هم منتظرون للصلاهٔ، و من انتظر للصلاهٔ فهو فی الصلاهٔ فی حکم التمام؛ «۳» یعنی از جملهٔ اسبابش یکی آن است که امام مردم را نگاه می‌دارد از برای خطبه، در حالتی که منتظر نمازند. پس انتظار نمازشان در حکم کردن دو رکعت دیگر است.

و تتمهٔ روایت کافی و فقیه و تهذیب از امام محمد باقر علیه السّلام این است که: فمن صلّی یوم الجمعهٔ فی غیره جماعهٔ، فلیصلّها أربعا کصلاهٔ الظهر فی سائر الأیام؛ «۴» یعنی کسی که نماز گزارد در روز جمعه در غیر جماعتی که نماز جمعه به آن منعقد می‌شود، باید که چهار رکعت بگزارد، مثل ظهر در روزهای دیگر.

قال «و در کتاب کافی» تا آنجا که گفته «باید که چهار رکعت بگزارد، مثل ظهر در روزهای دیگر» اقول: ذکر «فی غیر جماعهٔ» در مقابل «مع الامام» صریحست در این که مراد از امام پیشنماز است و حمل کردن لفظ جماعت را بر جماعتی که امامت ایشان را امام معصوم یا نایب کند، هیچ وجه ندارد؛ و از اینجا ظاهر شد که این حدیث صحیح نیز بر نقیض مدعای صاحب رساله دلالت دارد؛ و جواب عبارت عیون قبل از این ظاهر شد بر تقدیری که مراد از امام، معصوم باشد.

و در روایت دیگر از من لا یحضره الفقیه چنین است که: فمن صلّی یوم الجمعهٔ فی غیر جماعهٔ فیصلّها أربعا کصلاهٔ الظهر فی سائر الأیام؛ «۵» و معنی این عبارت نزدیک به همان است.

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۱۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۷

(۲) الکافی، ج ۳، ص ۲۷۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۵؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۴

(۳) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۱۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۴

(۴) وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۱۲؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۴

(۵) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۷۳

تفاوت آن که در اینجا عبارت صلّی یوم صریح است در چهار رکعت کردن نماز با جماعت، به خلاف آن عبارت که صریح نیست؛ هر چند به قرینهٔ روایت سابق کافی و تهذیب مراد است.

قال «و در روایت دیگر از من لا یحضره الفقیه» تا آنجا که گفته «هر چند به قرینهٔ روایت سابق کافی و تهذیب مراد است» اقول: مراد از «فمن صلّی یوم» نماز جماعت نیست به قرینهٔ فی غیر جماعهٔ، بلکه معنی حدیث بنابراین نسخه این است که کسی که نماز کند با قوم در روز جمعه به غیر جماعت، پس چهار رکعت نماز بگزارد؛ و حمل کردن عبارت به این که کسی که نماز جماعت کند با قوم در روز جمعه به غیر جماعت، یعنی به غیر جماعتی که امام معصوم یا نایبش امامت ایشان کند، چهار رکعت بگزارد، در نهایت بعد است و خود ساخته مقوّی این حل است نه حل او، چنان که ظاهر شد.

و در روایت علل الشرایع چنین است که: فمن صلّاها وحده فلیصلّها أربعا کصلاهٔ الظهر فی سائر الأیام؛ «۱» یعنی هر کس بی‌امام نماز گزارد باید که چهار رکعت گزارد هر چند که با جماعت گزارده شود؛ چنان که در روایت سابق کافی تصریح به آن شده و مخفی نیست که مراد از امام در این حدیث امام زمان است، چنان که در روایت سابق علل الشرایع و عیون الاخبار از حضرت رضا علیه السّلام و احتمال دیگر ندارد.

و در تذکرهٔ الفقهاء و نهایه علامه حلّی و ذکری شیخ شهید و کنز العرفان شیخ مقداد و شرح ارشاد شیخ زین الدین از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرموده: اعلموا أنّ اللّه قد افترض علیکم الجمعهٔ فی مقامی هذا، فی شهری هذا، فی عامی هذا، فمن ترکها فی حیاتی او بعد مماتی [موتی] و له إمام عادل استخفافا او جحودا بها، فلا جمع اللّه شمله و لا بارک اللّه له فی أمره، ألا و لا صلاهٔ له، ألا و لا زکاهٔ له، ألا و لا حج له، ألا و لا صوم له، ألا و لا برّ له حتی یتوب؛ فإن تاب، تاب اللّه علیه؛ «۲» یعنی بدانید که خدای تعالی واجب گردانیده بر شما نماز جمعه را؛ پس کسی که ترک کند در زندگی من یا بعد از فوت من از روی استخفاف یا انکار، در حالتی که مر او را امام عادلی بوده باشد، پس جمع نکند خدای تعالی کار پراکنده‌اش را و مبارکی و برکت و میمنت پدید نیاورد در امرش؛ آگاه باشید و بدانید که او را نه نماز باشد و نه زکات و نه حج و نه روزه و نه خیر و خوبی تا وقتی که توبه کند. و مراد از امام عادل معصوم است، چنان که ظاهر است.

---

(۱) علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۵۴

(۲) وسائل الشیعهٔ، ج ۵، ص ۷، ح ۳۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۳؛ سنن البیهقی، ج ۳، ص ۲۴۴، مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۳۸۱؛ روض الجنان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۷۵۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۷۴

قال «در تذکرهٔ الفقهاء» تا آنجا که گفته «مراد از امام عادل معصوم است چنان که ظاهر است.» اقول: امام عادل گاهی به معنی معصوم مستعمل می‌شود، اما در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به این معنی بودن در محل منع است؛ و لهذا در اکثر احادیثی که در حق امیر المؤمنین علیه السّلام واقع شده به لفظ امام نیست، بلکه به لفظ امارت و خلافت و وصایت و امثال این واقع شده ... «۱» و از این حدیث ظاهر می‌شود که ترک جمعه درین صورت معین، چنین مفسده‌ای داشته باشد و لازم نمی‌آید که ترک در این صورت هیچ نحو مفسده نداشته باشد.

و این حدیث را شیخ زین الدین بدون لفظ «و له امام عادل» نقل کرده و گفته که در بعض الفاظ این حدیث اختلافی بود؛ آنچه من نقل کرده‌ام، اتفاقی است و آن دال بر خلاف مدعای صاحب رساله است. و مقدم در بعض احادیث نیز امام عادل به معنی پیشنماز استعمال شده است. و بر تقدیری که امام عادل به معنی امام معصوم باشد، دلالت بر شرط بودن امام معصوم در وجوب نماز جمعه ندارد.

و در تهذیب روایت شده از امام محمد باقر علیه السّلام به این عبارت که: تجب الجمعهٔ علی من کان منها علی فرسخین و معنی ذلک إذا کان إمام عادل؛ «۲» یعنی واجب می‌شود نماز جمعه بر کسی که از جای نماز جمعه تا جای [او] دو فرسخ باشد و راوی

معنيش را گفته كه: اين در وقتى است كه امام عادل را در ميان بوده باشد.

قال «و در روايت تهذيب روايت شده» تا آنجا كه گفته «امام عادل در ميان بوده باشد» اقول: مخصوص بودن امام عادل با نام معصوم ممنوع است؛ و ايضا در بعض نسخ معتبره «اذا كان الإمام عادلا» واقع شده و دلالت دارد كه مراد از امام پيشنماز باشد.

و نيز در تهـذيب روايت شده از امام جعفر صادق عليه السّـلام كه فرموده: على الإمام أن يخرج المحبسين فى الدّين يوم الجمعة إلى الجمعة و يوم العيد إلى العيد و يرسل معهم، فإذا قضوا الصلاة و العيد ردّهم إلى السجن؛ «۳» يعنى بر امام است كه بيرون آورد و ببرند زندانيان محبوس از براى اداى دين را روز جمعه به سوى جمعه، و روز عيد به سوى روز عيد، و همراه كند كسان با آن‌ها؛ پس بعد از انقضاى نماز جمعه و عيد آن‌ها را بازفرستد به زندان.

قال «و نيز در تهذيب روايت شده» تا آنجا كه گفته «آنها را بازفرستد بدان» اقول: امام در اين حديث به معنى امام معصوم است بنا بر قرينه؛ اما از اين كه بر امام معصوم باشد كه محتبسين در دين را بيرون فرستد به سوى جمعه و عيد و بعد از انقضاء باز

---

(۱) در اينجا يك كلمه نامفهوم. شايد «بر حسن».

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۲۸۵؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۷۵

به زندان فرستد، لازم نمى‌آيد كه آن امام شرط وجوب نماز جمعه باشد، با آن كه در سند اين حديث عبد الرحمن بن سيابه مذكور است و او مجهول الحال است.

و هم در تهـذيب روايت شـده از امير المؤمنين عليه السّـلام: لا جمعة إلّا فى مصـر يقام فيه الحـدود؛ «۱» يعنى نيسـت جمعه مگر در شهرى كه اجراى حدود شـرعيه در آن مى‌شود. و اين كنايه است از اشتراط وجود سـلطان عادل؛ يعنى امام معصوم نافذ الحكم چنان كه ظاهر است و حملش بر تقيه وجهى ندارد.

قال: «و در تهـذيب روايت شـده از امير المؤمنين عليه السّـلام» تا آنجا كه گفته «چنان كه ظاهر است». اقول: اولا اين حديث ضـعيف است به سـبب اشـتمال بر طلحة بن زيد؛ و ثانيا آن كه محمول است بر تقيه به واسطهٔ آن كه موافق مذهب بعض عامه است. چنان كه شيخ در تهذيب علامه در منتهى گفته و ثالثا آن كه معارض است با اخبار معتبره كه دلالت بر عدم اشتراط مصر مى‌كنند.

و هم در تهـذيب روايت شـده از امير المؤمنين عليه السّـلام كه فرموده: إذا قـدم الخليفـة مصـرا من الأمصـار جمّع بالناس، ليس لأحد ذلك غيره؛ «۲» يعنى هرگاه خليفهٔ عصـر به شـهرى از شـهرهاى اسلام آيد، نماز جمعه مى‌گزارد با مردم و احدى را نمى‌رسد سواى او. و از اينجاست كه شيخ شـهيد در ذكرى گفته: اعلم أنّه لا خلاف فى أنّه لو حضـر الإمام الأعظم مصرا و تمكّن من الإمامة لم يؤم غيره تأسّيا بفعل النبى صلّى اللّه عليه و آله و الائمة بعده؛ يعنى نيست [اختلافى] در آن كه وقتى كه امام زمان در شهرى حاضر شود و متمكن باشد در امامت، نماز جمعه او خواهد گزارد.

بعـد از اين گفته: نعم لو كـان له مانع اسـتناب و لا يجوز التقـدّم بغير إذنه؛ «۳» يعنى آرى! اگر او را مـانعى باشـد، نايب تعيين خواهد كرد و جايز نيست امامت نماز بدون او.

قـال: «و هم در تهـذيب روايت شـده از امير المؤمنين» تا آنجا كه گفته «و جايز نيست امامت نماز بـدون او» اقول: قطع نظر از ضـعف سند و ارسالش كرده، معنى حديث اين است كه هرگاه خليفه داخل شـهرى شود، امامت جمعه مى‌كند و ديگرى را نمى‌رسد كه در آن شـهر امامت جمعه كند. و مقصود شـهيد نيز اين است و معلوم نيست كه غير از صاحب رساله، كسـى اين حديث را مؤيد اشتراط امام معصوم توهّم تواند كرد.

و در کافی و تهذیب روایت شده از امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: لا تکون الخطبة و الجمعة و صلاة رکعتین علی أقلّ من خمسة رهط: الإمام و أربعة؛ «۴» یعنی نمی‌باشد خطبه و جمعه و

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۲۹۳

(۲) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳

(۳) الذکری، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۴) الکافی، ج ۳، ص ۴۱۹؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۴۰

نماز دو رکعتی بر کمتر از پنج نفر امام زمان و چهار کس دیگر. و ظاهر از امام نیز در این حدیث امام معصوم است و به قرینه‌های سابق نیز احتمال دیگری ندارد.

قال «و در کتاب کافی و تهذیب تا آنجا که گفته «به قرینه‌های سابق نیز احتمال دیگری ندارد». اقول: جواب امثال این ظاهر باشد.

و نیز بر اختصاصش به معصوم دلالت دارد کلام حضرت امام زین العابدین علیه السّلام در دعای روز عید اضحی و روز جمعه در صحیفهٔ کامله آنجا که فرموده: اللهم إنّ هذا المقام لخلفائک و أصفیائک و مواضع أمنائک فی الدرجة الرفیعة الّتی اختصصتهم بها قد ابتزّوها؛ «۱» یعنی بار خدایا! به درستی که این مکان یعنی امامت نماز عید و جمعه کردن و خطبه خواندن از برای جانشینان پیغمبر و برگزیده‌های تو است و جاهای امینان و معتمدان تو است در پایهٔ بلندی که مخصوص گردانیده‌ای تو ایشان را به آن، و به تحقیق که ربوده‌اند آن را و غصب نموده‌اند.

قال و نیز بر اختصاصش دلالت دارد کلام حضرت امام زین العابدین علیه السّلام در دعای روز عید اضحی و روز جمعه در صحیفهٔ کامله تا آنجا که فرموده: اللّهم إنّ هذا المقام لخلفائک و أصفیائک و مواضع أمنائک فی الدّرجة الرفیعة الّتی اختصصتهم بها قدا ابتزّوها؛ یعنی بار خدایا به درستی که این مقام یعنی امامت نماز عید و جمعه کردن و خطبه خواندن از برای جانشینان پیغمبر و برگزیده‌های تست و جاهای امینان و معتمدان تست در پایهٔ بلندی که مخصوص گردانیده‌ای تو ایشان را به آن؛ و به تحقیق که ربوده‌اند از او و غصب نموده‌اند. اقول: اصل این مقام از آن حضرت است به این معنی که در جایی که ایشان باشند دیگری را نمی‌رسد که امامت جمعه کند؛ و کلام حضرت شکوه است از آنها که جای ایشان را غصب کرده، تمکین ایشان نمی‌کردند. و عبارت دلالت ندارد بر آن که هیچ وقتی و در هیچ جایی غیر خلفا کسی امامت نتواند کرد. و ایضا ممکن است که اصفیا و امنا شامل خواص شیعیان باشد.

و از اینجاست که در من لا یحضره الفقیه از امام محمد باقر علیه السّلام روایت شده که فرموده: ما من عید للمسلمین أضحی و لا فطر إلّا و هو یجدّد فیه لآل محمد حزنا. قیل: و لم ذلک؟ قال:

لأنّهم یرون حقّهم فی ید غیرهم؛ «۲» یعنی هیچ عیدی نیست که تازه نشود در آن از برای آل محمد صلّی اللّه علیه و آله اندوهی از برای آن که می‌بینند حق خود را دست دیگران. و در تهذیب نیز به همین مضمون از آن حضرت روایت شده و علامه در کتاب منتهی روایت کرده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

---

(۱) مصباح المتهجد، ص ۳۷۱

(۲) الکافی، ج ۴، ص ۱۶۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱

که فرموده: أربع إلى الولاة: الفىء و الحدود و الصدقات و الجمعة؛ «۱» يعنى چهار چيز است كه به واليان امت تعلق دارد: غنيمت و جهاد و حدّها و خراج‌هاى شرعى و نماز جمعه.

قال: «و علامه در منتهى روايت كرده از رسول خدا ۹» تا آنجا كه گفته «و خراج‌هاى شرعى و نماز جمعه» اقول: علامه بعد از نقل كلام عامه گفته كه: لنا ما رواه الجمهور عن النبى صلّى اللّه عليه و آله قال: أربع تا آخر، يعنى يكى از دليل ما آن است كه كه عامّه روايت كرده‌اند از پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله. مخفى نيست كه طريقهٔ فقها در آن زمان اين بود كه در كتب استدلالى مذاهب عامه را نقل كرده، بعضى از آنها كه مخالف رأى ايشان بود باطل مى‌نمودند و به احاديث ايشان به عنوان الزام استدلال بر مختار خود يا بر بطلان مذاهب عامه مى‌كردند، نه آن كه هر چه از آن استدلال كنند معتمد ايشان باشد.

بنابراين است كه اين را نسبت به جمهور دارد، پس به چنين حديثى استدلال بر اثبات مدعا كردن صورتى ندارد. و بر تقديرى كه فى الجمله اعتبار داشته باشد محتاج به تأويل است به وجهى كه با اخبار صحيحه صريحه جمع شود.

و آنچه در تهذيب از آداب خطبه خواندن از امام جعفر صادق عليه السّلام روايت شده كه فرموده: و يتوكأ على قوس أو عصا «۲» نيز مؤيد است؛ زيرا كه تكيه بر كمان كردن مناسب ائمه و واليان است.

قال «و آن چه در تهذيب» تا آنجا كه گفته «مناسب ائمه و واليان است». اقول: شيخ در تهذيب از عمر بن يزيد نقل كرده به سند صحيح از امام جعفر صادق عليه السّلام قال: إذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلّوا فى جماعة و ليلبس البرد و العمامة و ليتوكأ على قوس أو عصا و ليقعد قعدة «۳» و تا آخر يعنى آن حضرت فرمودند هرگاه مردم هفت كس باشند در روز جمعه پس بايد كه نماز را جماعت بكنند يعنى نماز جمعه بكنند و پيشنماز برد و عمامه بپوشد و تكيه بر كمان يا عصا كند پوشيده نيست كه امر به نماز جمعه به اجتماع هفت كس مطلقا دلالت دارد كه امام و نايبش شرط نباشد و آنچه او مؤيّد معتبر بودن امام دانسته ضعيف است.

ديگر همگى علماى اهل بيت در مؤلفات خود تصريح كرده‌اند كه شرايط وجوب نماز عيد همان شرايط وجوب نماز جمعه است، و نقل اجماع كرده‌اند چنان كه محقق در معتبر فرموده «هو مذهب علمائنا» و علامه در منتهى گفته «لا خلاف بين علمائنا». و در احاديث معصومين عليهم السّلام نيز وارد شده كه وجوب نماز عيد مشروط به وجود امام است؛ چنان كه در

---

(۱) منتهى المطلب، ج ۱، ص ۳۱۷

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۴۵

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۳۴۵

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۷۸

تهذيب روايت شده از امام محمد باقر عليه السّلام كه فرموده: من لم يصلّ مع الإمام فى جماعة يوم العيد فلا صلاة له و لا قضاء عليه؛ «۱» يعنى آن كس كه نماز جماعت با امام نكند روز عيد، پس مر او را نماز نيست و بر او قضاء نيست. و ظاهرش امام معصوم است. و در كافى نيز مثلش روايت شده.

قال «و ديگر همگى علماى اهل بيت» تا آنجا كه گفته «و در كافى نيز مثلش روايت شده». اقول: لفظ امام در مقام امامت و اقتدا متبادر پيشنماز است، و جواب باقى احاديث كه نقل مى‌كند همين است.

و هم در تهذيب روايت شده از امام محمد باقر عليه السّلام كه فرموده: لا صلاة يوم الفطر و الأضحى إلّا مع الإمام؛ «۲» يعنى نماز واجب روز عيدين نيست مگر با امام؛ و در كافى نيز مثلش روايت شده؛ و در تهذيب و من لا يحضره الفقيه نيز روايت شده از امام جعفر صادق عليه السّلام كه در نماز عيدين فرموده: لا صلاة إلّا مع إمام. «۳»

شيخ صدوق ابن بابويه در همين مكان گفته: وجوب العيد انّما هو مع إمام عادل يعنى واجب بودن نماز عيد نيست مگر به وجود امام

عادل که مراد معصوم است به اصطلاح علمای شیعه.

و از اینجاست که شیخ مفید در کتاب اشراف در بیان عدد هفت کسی که به آن‌ها نماز عید واجب می‌شود گفته: الإمام و قاضیه و المدّعی حقا و المدّعی علیه و الشاهدین و المتولّی لإقامة الحدّ؛ «۴» معنی عبارت ظاهر است چنان که سابقا مذکور گشت. پس از این اجماع و اخبار غیر، محقق می‌گردد که وجوب نماز جمعه مشروط است به وجود معصوم.

قال «و هم در تهذیب روایت شده» تا آنجا که گفته که «وجوب نماز جمعه مشروط است به وجود معصوم». اقول: امام عادل اگر چه گاهی به معنی امام معصوم مستعمل می‌شود، اما در کلام ابن بابویه به این معنی بودن ظاهر نیست، و ضعف دلالت اخبار و اجماع ظاهر شد.

و از جمله مؤیدات بودن وجود نماز جمعه به امر امام نوشتهٔ حضرت امیر است به امرای بلاد در معنی نماز که تعیین وقت هر یک از نماز پنج‌گانه کرده و متعرض نماز جمعه نشده و وقت ظهر را بعد از وقت نماز جمعه تا وقت فضیلتش مقرر داشته چنان که در نهج البلاغه

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۱۲۸

(۲) التهذیب، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۴

(۳) التهذیب، ج ۳، ص ۱۳۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۶

(۴) الإشراف، ص ۲۶ (المطبوع فی سلسلة مؤلفات الشیخ المفید، ج ۹)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۷۹

فرموده: فصلّوا بالناس الظهر حتی یفیء الشمس مثل مربض العنز؛ «۱» یعنی نماز ظهر با مردم بگذارید وقتی که سایه به قدر خوابگاه بزی برگشته باشد؛ زیرا که وقت نماز جمعه یا وقت فضیلتش، اول زوال است، و وقت عصر روز جمعه قوت ظهرهای روزهای دیگر است، مطابق اخبار و اقوال علمای اهل بیت، فتفطّن.

[عدم اقامهٔ نماز جمعه در گذشته]

اکنون به دیدهٔ انصاف نظر باید کرد که هرگاه اخبار معتبره در کتب معتمدهٔ فرقهٔ ناجیه امامیه دلالت کند بر اختصاص امامت نماز جمعه به حضور معصوم نافذ الحکم، و علمای موثق القول همگی نقل اجماع بر آن کرده، شهادت داده باشند که در هیچ عصری بدون اذن نبی و خلفا کسی امامت جمعه نکرده و تا زمان ایشان در میانهٔ شیعه معمول نبوده، و در بسیاری از اوقات علمای معتمد شیعه نزد سلاطین و ارباب حکم شیعه کمال اعتبار می‌داشته‌اند، مثل شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی [م ۳۸۱] و پدرش علی بن بابویه و استادش محمد بن حسن بن قولویه [م ۳۶۸] و معاصرین ایشان در زمان سلاطین دیالمه که آن مایه اقتدار داشتند که چند خلیفه را در بغداد میل کشیدند؛ و همچنین شیخ مفید [م ۴۱۳] و سید مرتضی [م ۴۳۶]) و برادرش سید رضی [م ۴۱۶]) و معاصرین ایشان باز در زمان دیالمه، و علامه حلی [م ۷۲۶] و معاصرانش در زمان سلطان محمد اولجایتو [م ۷۱۶] و غیر ایشان، و اکثر بلاد معظم علمای شیعه و اتباع ایشان بسیار بوده‌اند، حتی آن که در وقتی که مأمون حضرت امام رضا علیه السّلام را از مدینه به مرو طلبید، مقرر کرد که از راه قم نیایند، از بیم هجوم شیعه، و هم اهل قم به نقل شیخ ثقه علی بن عیسی اربلی در اواخر کشف الغمه مکرر حکام یکی از خلفای بنی عباس را اطاعت نکرده از قم اخراج نمودند و لشکر خلیفه را که بر سر ایشان شکست می‌دادند تا آن که خلیفه ناصر الدوله بن حمدان را که امیر الامراء و شیعه بود فرستاد و ایشان به واسطهٔ تشیع او، از راه اطاعت بیش استقبالش کردند، و زیاده بر سابق آن چه بایست داد دادند، «۲» و مع هذا در هیچ جا مذکور نشده که در وقتی از اوقات علمای

شیعه نماز جمعه دو رکعتی می‌گزارده‌اند، دیگر چگونه در طریقهٔ شیعهٔ اهل بیت مدعی وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت بتوان شد؟ و اللّه الملهم للصواب و إلیه المرجع و المآب.

قال «اکنون به دیدهٔ انصاف نظر باید کرد» تا آنجا که گفته «و اللّه الملهم للصواب و الیه

---

(۱) وسائل الشیعهٔ، ج ۴، ص ۱۶۳ از نهج البلاغه.

(۲) بنگرید: مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۸۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۸۰

المرجع و المآب». اقول: اخباری که به گمان صاحب رساله دلالت بر اختصاص امامت نماز جمعه به معصوم یا نایبش دارد، دانستی که بعضی دلالت بر مقصود او نمی‌کند و بعض بر نقیضش دلالت می‌کند. و سخن در باب اجماع و وجه اشتباه نیز ظاهر شد. و نماز جمعه نکردن جمعی از علمای متأخرین که قایل به وجوب عینی نبوده‌اند با کمال اقتدار و نهایت اعتبار، هیچ نفعی به صاحب رساله ندارد؛ همچنان که در باب معاصرین دیالمه ضعیف است، چه دیالمه اگر چه اقتدار داشتند و عزل خلفا می‌نمودند، اما نسبت به خلیفه که معزول نبود نهایت اعزاز و اکرام می‌کردند و امامت جمعه و امثال آن را به حسب بعض مصلحت‌ها از خلفا منع نمی‌کردند؛ پس جمعی از خلفا که در بغداد و حوالی بغداد بودند از بابت مفید، اعتبار داشتن ایشان منافات با معذور بودن در امامت نماز جمعه که خلفا مختص به خودشان و نایبشان می‌دانستند ندارد؛ و ابن بابویه در وقتی که در بغداد نبود، اگر نمی‌کرده باشد، ممکن است که مانعی داشته باشد؛ چه مانع منحصر در تقیّه از پادشاهان نیست.

خلاصه سخن آن که جمعی از فقها که از سخنان ایشان وجوب عینی نماز جمعه فهمیده می‌شود، اگر معلوم شود که نماز جمعه نکرده‌اند به اعتبار مانع خواهد بود؛ اگر چه خصوصیاتش بر ما ظاهر نباشد؛ چه قول کسی هرگاه دلالت بر امر می‌کند، فعلش را که احتمالات بسیار دارد، معارض آن قول نمی‌توان ساخت. و استدلال به حکایت حضرت امام رضا علیه السّلام در نهایت ضعف است؛ چه گفتن مأمون که حضرت امام رضا علیه السّلام را از راه قم نبرند به واسطهٔ کثرت شیعه و خوف فتنه و شورش، دلالت ندارد که اهل قم ازو خوف نداشته باشند و نماز جمعه را که خلفا یا منصوبان ایشان می‌کنند، بدون اذن ایشان اشکال توانند کرد.

فصل [اقوال موجود در باب نماز جمعه]

از اقوال و شهادات علمای پیشین، ظاهر و متیقن می‌شود که هیچ یک از سابقین اصحاب فرقهٔ ناجیه شیعه اثناعشریه، به وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت نرفته‌اند و بعد از اتفاق بر واجب عینی نبودن اختلاف کرده‌اند که آیا در زمان غیبت امام جایز است کردنش یا جایز نیست؟

قال «از اقوال و شهادات» تا آنجا که گفته «جایز نیست» اقول: از نقل کلام فقها ظاهر شد که صاحب رساله در این دعوی مصیب نیست.

جمعی بر آن رفته‌اند که جایز نیست؛ از این رو که مشروط است به حضور سلطان عادل، یعنی معصوم نافذ الحکم یا حضور نایبی که تعیین شده باشد از جانب او و از برای امامت

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۸۱

نماز جمعه؛ خواه کارهای دیگر نیز به او مفوّض باشد و خواه نباشد؛ و در زمان غیبت نه حضور سلطان عادل متحقق است و نه حضور این چنین نایبی.

قال «جمعی بر آن رفته‌اند که جایز نیست» تا آنجا که گفته «و نه حضور این چنین نایبی». اقول: از نسبت این قول به جمعی، توهم

کثرت در قایلین به این قول می‌شود؛ و قبل از این ظاهر شد که کسی که قایل به حرمت نماز جمعه بودن او ثابت است، سلار است و ابن ادریس؛ چه علامه از این قول رجوع کرده است.

و جمعی دیگر بر آن رفته‌اند که جایز است، از این رو که حضور سلطان عادل یا حضور نایبش شرط وجوب عینی است نه شرط جواز؛ پس در زمان غیبت معصوم نافذ الحکم نبودنش در ظاهر به عنوان تخییر جایز باشد؛ به این معنی که مختار باشد مکلّف میانهٔ کردن نماز جمعه و کردن نماز ظهر و هر یک را بکند، کافی باشد بدل از دیگری. و این قسم واجبی را واجب تخییری می گویند. و بنابراین مذهب، نماز جمعه به حسب زیادتی فضیلت، افضل فردین واجب تخییری است؛ به این معنا که از این دو نماز که هر یک را بدل از دیگری توان کرد، افضل، نماز جمعه است. بعد از تحقیق شرایط، و منجّز است قول علمای سابق در این دو قول، چنان که از سخنان ایشان به وضوح پیوسته، پس در هر جا که حکم به کردن نماز جمعه کرده باشند بی‌حضور معصوم و نایبش، مقصود کردن به طریق تخییر است، نه به طریق وجوب عینی؛ و مشهور از وجوب تخییری آن است که مذکور شد.

و از میر محمد باقر داماد منقول است که بعد اختیار فقیه و اتفاق اجتماع و حصول جمیع شرایط، وجوب عینی می‌شود در مردم چنان که ظاهر کلام او است در عیون المسائل آنجا که گفته: فإذا اختارها الفقیه و اتّفق الإجماع [و حصل الشرائط برمّتها] وجب علی الناس السّعی إلیها؛ «۱» اگر چه از تلامذه‌اش میر محمد تقی استرآبادی در شرحش وجوب سعی را بر سبیل تخییر حمل کرده؛ و اللّه یعلم.

و قول به وجوب عینی تا به زمان شیخ زین الدین در میان علمای ما نبوده؛ و هیچ یک از سابقین به آن قایل نشده‌اند و همانا که در اواخر عمر، شیخ زین الدین در حوالی نهصد و شصت از هجرت که در این باب رساله نوشت، شروع شد؛ و در ترویج این قول و جمعی دیگر که بعد از او آمدند و خواهش مفرط به امامت جماعت داشتند، از پستان افادهٔ او شیر سست شده مبالغه‌ها افزودند.

قال: «و جمعی دیگر بر آن رفته‌اند که جایز است» تا آنجا که گفته «مبالغه‌ها افزودن».

اقول: بطلان حصر علمای سابق در دو قول ظاهر شد با آن همه تدلیساتی که از

---

(۱) عیون المسائل، (ضمن: اثنا عشر رسالة)، ص ۲۱۷- ۲۱۸. داخل کروشه در متن چاپی نیامده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۸۲

صاحب رساله در نقل کلام فقها شده، چنان که ظاهر شد جمعی از علمای کبار صاحب دیانت را از بابت سید محمد صاحب مدارك و شیخ حسین بن عبد الصمد والد و استاد شیخ بهاء الدین محمد و امثال این بزرگان دین را نسبت به حبّ جاه و حبّ امامت جماعت دادن با آن که بعضی از آن‌ها در بلاد مخالف بودند و امامت جماعت نسبت به ایشان میسّر نبود، از کمال بی‌ادبی است.

و مولانا عبد اللّه تونی در رساله‌اش که در رد وجوب عینی نماز جمعه نوشته، بعد از آن که قول به وجوب عینی را مخترع و بدعت شمرده، به این مضمون گفته که بر تقدیر صحّت بودن رساله از شیخ زین الدین، ظاهر آن است که مختار اوایل سنش باشد و بعد از آن در کتب دیگرش از آن برگشته باشد. انتهی. «۱»

[دلایل قول به وجوب عینی و ردّ آن‌ها]

و از جمله دلایلی که در این باب اقامه کرده‌اند، یکی آیهٔ شریفه است که در سورهٔ جمعه فرموده: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلیٰ ذِکْرِ اللّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ «۲» و معنی ظاهرش این است که ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه ندا کرده شوید از برای نماز در روز جمعه، پس بشتابید به سوی ذکر خدا و واگذارید سودا و

معامله را، آن بهتر است از برای شما اگر بدانید.

و شکی نیست که این آیه مجمل است و دلالت بر خصوصیات و شرایط نماز جمعه ندارد به اتفاق. و «ذکر اللّه» اعم است از نماز جمعه در ظاهر، هر چند جمعی از ارباب تفسیر مخصوص به نماز جمعه دانسته‌اند؛ و مع هذا مراد از ندا، ندای جمعی مخصوص است، و الّا لازم می‌آید هر کس ندای نماز جمعه کند، واجب باشد اطاعت کردنش، اگر چه جاهل و فاسق و مخالف مذهب بوده باشد، و این به اتفاق باطل است. پس محقق شد که بر تقدیری که مراد از ذکر اللّه نماز جمعه باشد، مقصود از آیهٔ شریفه آن است که به ندای کسی که استحقاق امامت نماز جمعه دارد، به سوی نماز جمعه بشتابید، بعد از تحقق شرایط نماز جمعه گزاردن در شما و استحقاق امامت نماز جمعه در غیر معصوم، و آن کس که معصوم او را تعیین نکند از کجا ثابت می‌شود بلکه ثابت و محقق استحقاق معصوم است و تعیین کرده معصوم.

---

(۱) شهید رسالهٔ نماز جمعه خود را در ربیع الاول سال ۹۶۲ یعنی سه سال پیش از شهادتش نگاشته و بنابراین سخنی که در متن آمده، نادرست است. فاضل سراب در رسالهٔ عربی خود که در رد بر رسالهٔ فاضل تونی است، به تفصیل به جواب از این سخن تونی پرداخته است.

(۲) الجمعهٔ: ۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۸۳

و شاید که بر نماز مخصوص جمعه بدون امامت معصوم یا نایبش صادق نباشد، چنان که از کلام جمعی مفهوم می‌شود، مثل ظاهر کلام قاضی عبد العزیز بن برّاج در شرح جمل آنجا که از ذکر شرایط نماز جمعه که امام و نایبش را از آن جمله شمرده گفته: فهذه الشروط إذا اجتمعت ثبت كون هذه الصلاهٔ فريضهٔ جمعهٔ، و إن لم يجتمع لم يثبت كونها كذلك. «۱» و میرزا رفیعای نائینی در فقهش تصریح به آن کرده و گفته: جمعهٔ حقیقیه، اجتماع بر سلطان واجب الاطاعه یا بر منسوب از جانب اوست. انتهی.

و مولانا عبد اللّه تونی در رساله‌اش به این مضمون گفته که محتمل است که نماز جمعه واجب عبارت باشد از دو رکعتی که گزارده می‌شود با امام یا نایب خاص با شرایط مخصوصه؛ و بعد از این گفته: الحق إنّ صلاهٔ الجمعهٔ عبارهٔ عن تلك.

و نیز آن کس که به اشتراط در زمان حضور اعتراف دارد دون اشتراط در زمان غیبت چگونه از آیه و اخبار، حکم شامل هر دو زمان را می‌تواند فهمید؛ و لهذا مولا احمد اردبیلی در شرح ارشاد گفته: و كيف يفهم من قوله تعالى فَاسْعَوْا مثلا الوجوب العينى حال الحضور بشرط «۲» الإمام و نائبه و عدمهما حال الغيبهٔ، و كذا من الأخبار. «۳»

و حملش بر خصوص حکم زمان غیبت معقول نیست، چه امثال این قسم خطاب و حکم، به تبعیت حاضر و موجود متوجه غایب و معدوم می‌شود؛ پس بالضروره یا محمول بر خصوص زمان حضور خواهد بود که به اتفاق به شرط معصوم است یا نایبش بی‌شبهه، چنان چه مولانا احمد نیز در شرح مذکور شهادت داده و گفته: لا شك و لا ريب التخصيص بالإمام المعصوم أو نائبه حال الحضور و الإمكان مع الوجوب العينى من غير نزاع؛ «۴» یا بر آن چه سابق ذکر یافت فتدبّر.

جعفریان، رسول، دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، در یک جلد، قم - ایران، اول، ه ق دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه؛ ص: ۲۸۳

و بعد از تسلیم عمومیت نماز جمعه و صدقش بر آن چه در آن معصوم یا نایبش مقتدا نباشد، چون ظاهر از حرف تعریف عهد است، پس می‌تواند بود که معهود خصوص نماز رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله باشد یا نمازی که در آن معصوم یا نایبش امامت کند. و افاده کردن کلمه اذا عموم را نیز ممنوع است. پس آیهٔ شریفه دلالت ظاهر بر مطلب قایلین به وجوب عینی در زمان غیبت

ندارد به وجوه متعدده.

و بر تقدیری که دلالت ظاهر داشته باشد بر مطلب ایشان، چون اجماع شده که وجوب نماز جمعه مشروط است به وجود معصوم یا نایبش، هرآینه واجب باشد حملش بر حضور

(۱) شرح جمل العلم و العمل، ص ۱۲۱- ۱۲۲

(۲) در چاپی: و شرط.

(۳) مجمع الفائدة و البرهان، ج ۲، ص ۳۶۲

(۴) مجمع الفائدة، ج ۲، ص ۳۶۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۸۴

نبی و امام و اذن ایشان؛ چنان که ظاهر است. و توضیح مجمل بودن آیهٔ شریفه آن که نماز جمعه قطع نظر است از مشروط بودن به حضور معصوم یا نایبش، خصوصیاتی چند نیز دارد: مثل دو رکعتی بودن و خطبه داشتن و به جماعت منعقد شدن در وقتی معیّن و شرایطی چند دیگر نیز دارد، مثل بودن آن جماعت به عددی خاص که از پنج کمتر نباشد و به هفت نرسیده واجب نشود. و همچنین همگی بالغ و عاقل و مرد و آزاد و مجاور و بینا و سالم از مرض بودن و پیر ناتوان نبودن و خوف نداشتن و در خصوص پیش نماز سوای این صفات عدالت داشتن به معنی گناه کبیره نکردن، بر صغیره مصرّ نبودن، چنان که شیخ شهید در ذکری و علامه در منتهی و غیرهما در آن نقل اجماع علمای امامیه کرده‌اند. و نیز لنگی نداشتن و ولد الزنا نبودن و در خصوص مأموم زیاده از دو فرسخ دوری از جای نماز نداشتن، چنان که به تفصیل در کتب اصحاب ما مذکور است. و شکی نیست که از آیهٔ شریفه به حسب ظاهر، به غیر از امر به شتافتن به ذکر خدا بعد از ندا کردن در روز جمعه، چیزی دیگر مفهوم نمی‌شود.

قال: «از جمله دلایلی که در این باب اقامه کرده‌اند یکی آیهٔ شریفه است که در سوره جمعه فرموده» تا آنجا که گفته بعد از یک ورق دیگر «و شکی نیست که از آیه شریفه به حسب ظاهر بغیر از امر به شتافتن به ذکر خدا بعد از ندا کردن در روز جمعه خبر دیگر مفهوم نمی‌شود». اقول:

جمیع مفسّرین و علمای خاصه و عامه به این آیه استدلال بر وجوب نماز جمعه کرده‌اند و ذکر اللّه را به نماز جمعه یا خطبهٔ نماز جمعه تفسیر کرده‌اند؛ و نقل کرده‌اند که وقتی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شروع به نماز جمعه کردند. و منسوخ بودن حکم اللّه مطلقا منقول نشده بلکه از خطب «۱» دلالت بر بقای حکم آیه بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیز دارد. و اصل عموم حکم آیه است تا خلافش ظاهر شود؛ و مخصوص بودنش دلیل می‌خواهد و از بعض تخصیصات که از خارج ظاهر شده، از بابت عدد و جماعت و عدالت پیشنماز و سایر چیزهای که صاحب رساله ذکر کرده، لازم نیست که به هیچ وجه عمومش باقی نباشد. حاصل تخصیص آیه و اخبار عامه زیاده بر قدر اقتضای مخصص وجهی ندارد. و سخن اجماع و جوابش مکرر گذشت و زیاده بر این تفصیل مناسب سیاق این رساله نیست.

و بر تقدیری که مراد از ذکر اللّه نماز روز جمعه باشد و امر اقتضای وجوب کند، همین

(۱) یعنی خطبه‌های بر جای مانده از رسول خدا (ص) می‌توان دریافت که حکم منسوخ نشده و نماز جمعه ادامه داشته است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۸۵

وجوب نماز روز جمعه فی الجمله ثابت می‌شود؛ اعم از عینی و تخییری و کفایی و اعم از آن که مخصوص به زمان و حضور معصوم باشد یا نه؛ و بر اشتراک وجوب میانهٔ عینی و تخییری شیخ زین الدین نیز در شرح ارشاد تصریح کرده و گفته: اصل الوجوب

مطلق و مشترك بين العينى و التخييرى؛ «۱» پس به غير از نماز واجب مجملى مفاد آيهٔ شريفه نيست، و خصوصيات و شرايط همگى از قول و فعل معصوم مستفاد مى‌گردد، و اين بسيار ظاهر است.

قال «و بر تقديرى كه مراد از ذكر اللّه نماز جمعه باشد» تا آنجا كه گفته «و اين بسيار ظاهر است» اقول: ظاهر از امر وجوب است خصوصا اوامر قرآنى و خصوصا اين آيه كه مشتمل بر تأكيد آن نيز هست چنان كه در محل خود بيان شده، و ظاهر از وجوب، وجوب عينى است و تخييرى و كفايى قرينه مى‌خواهند و جايى كه قرينه نباشد بر وجوب عينى محمول مى‌شود با آن كه در اين [جا] قرينه بر وجوب عينى هست؛ و ايضا هيچ كس از اين آيه وجوب تخييرى و كفايى نفهميده‌اند و تخصيص چنان كه مذكور شد محتاج دليل است.

و در اكثر آيات احكام، به حسب مصلحت الهى، مطالب به طريق اجمال اندراج يافته و بيانش به معصوم مفوّض شده؛ چنان كه از آيهٔ أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ «۲» كه در باب نماز ظهر است و ظاهرش مطابق گفتهٔ مفسّرين اين است كه نماز بگزارد در وقت زوال، هيچ چيز ديگر از خصوصيات و شرايط نماز ظهر مفهوم نمى‌شود. و همگى منوط [به] بيان معصوم است؛ پس همچنان كه اين آيهٔ شريفه دلالت بر وجوب دو ركعت گزاردن نماز ظهر در سفر مثلا ـ ندارد، اين آيهٔ شريفه نيز دلالت بر وجوب عينى نماز دو ركعتى روز جمعه با آن همه خصوصيات و شرايط ندارد به تخصيص وجوب عينى در زمان غيبت معصوم، و اللّه ولىّ التوفيق.

قال «و در اكثر آيات» تا آنجا كه گفته «و اللّه ولىّ التوفيق» اقول: جواب اين، قبل از اين ظاهر شد.

ديگر كه در كافى و تهذيب و من لا يحضره الفقيه روايت شده از امام محمد باقر عليه السّلام كه فرموده:

فرض اللّه عزّ و جلّ على النّاس من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة، منها واحدة فرضها اللّه عزّ و جلّ فى جماعة و هى الجمعة و وضعها عن تسعة: عن الصغير و الكبير و المجنون و المسافر و العبد و المرأة و المريض و الأعمى و من كان على رأس فرسخين؛ «۳»

---

(۱) روض الجنان فى شرح الارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۷۷۴ (قم، مركز الابحاث الاسلامية، ۱۴۲۲)

(۲) اسراء، ۷۸

(۳) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۰۹؛ التهذيب، ج ۳، ص ۲۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۸۶

يعنى واجب كرده خداى تعالى بر مردمان از جمعه تا جمعه سى و پنج نماز، از آن جمله يك نمازى است كه فرض گردانيده آن را خداى تعالى در حالتى كه به جماعت گزارده شود و آن نماز جمعه است. و برداشته است آن را از نه كس: طفل نابالغ و پير ناتوان و ديوانه و مسافر و زن و بنده و بيمار و كور و آن كه بر سر دو فرسنگ باشد؛ يعنى به زياده از دو فرسنگ دورى داشته باشد؛ چنان كه علماى پيشين بيان فرموده‌اند.

و مخفى نيست كه اين خبر نيز مجمل است كه از ظاهرش همين مفهوم مى‌شود كه از جمعه تا جمعه نماز فرضى هست در جماعتى كه به جماعت گزارده مى‌شود و از نه كس مخصوص ساقط است و آن نماز جمعه است؛ و خصوصيات ديگر آن نماز و آن جماعت و شرايطى كه به اتفاق در پيش نماز معتبر است، از عدالت و قرائت و حلال‌زادگى و خطبه‌خوانى همگى از خارج مستفاد است. و فرض نيز مثل وجوب اعم است از عينى و تخييرى و كفايى از آن كه مخصوص به زمان و حضور معصوم باشد يا نه. پس شايد كه مراد از آن نماز، نمازى باشد كه در آن معصوم يا نايبش مقتدا باشد؛ و همچنين شايد كه مراد از جماعت نيز جماعتى باشد كه معصوم يا نايبش در آن بوده باشد؛ زيرا كه نكره در اثبات مفادش عموم نيست تا شامل هر جماعت بوده باشد. و نيز همچنان كه بر هر فردى از افراد شخصيه نماز يوميه حضرى و سفرى هر يك از مكلفين صادق است كه بعضى از آن سى و پنج نماز است بر

نماز جمعه که صاحب الامر در زمان غیبت می‌گزارد یا جمعی که نزدش حاضر می‌توانند شد، مثل سی کسی که در خدمتش می‌باشند و خاصه موالیش که مکانش را می‌دانند، چنان که در «باب فی الغیبه» کتاب حجت کافی از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده نیز صادق است که بعضی از آن سی و پنج نماز است که فرض شده بر جماعتی و ساقط شده بر جماعتی؛ و بنابر آنکه سایر مکلّفین بلاد و امصار را تمکّن حضور آن نماز نیست و به زیاده از دو فرسنگ دوری دارند، از آن‌ها ساقط است؛ فتأمّل.

و قطع نظر از این‌ها، هرگاه سقوط وجوب عینی در زمان غیبت اجماعی باشد و از اجماع و احادیث معصومین نیز محقق باشد اشتراط حضور معصوم یا نایبش به خصوص، دیگر بلا شک محمول خواهد بود بر آن که فرض است به شرط مذکور؛ پس چگونه دلیل بر وجوب عینی در زمان غیبت می‌تواند شد؟

قال «دیگر صریح است که در کافی و تهذیب» تا آنجا که گفته «پس چگونه دلیل بر وجوب عینی در زمان غیبت می‌تواند شد».

اقول: مخفی نیست که لفظ فرض در وجوب عینی اصرح از لفظ وجوب است؛ و نماز جمعه را مقارن سایر نمازهای یومیه کردن نیز دلالت دارد که وجوبش مقیّد به زمان حضور معصوم و تخییری و کفایی نباشد، و استثناء کردن جمعی که مکلّف به هیچ تکلیف نیستند، از بابت طفل نابالغ و

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۸۷

مجنون دلالت بر نهایت مبالغه در وجوب و تأکید عموم دارد. و جواب سخن اجمال در شرح آیه ظاهر شد. و سخن در باب اجماع و احادیثی که به گمان صاحب رساله موجب تخصیص این حدیث صحیح صریح و سایر احادیث معتبره است، مذکور شد.

و در کتاب من لا ـ یحضره الفقیه اوّل حدیث إنّما فرض اللّه عزّ و جلّ است، و بنابر آن، معنی چنین می‌شود خدای تعالی واجب نگردانیده از جمعه تا جمعه مگر سی و پنج نماز، و این در دلالت بر وجوب عینی اصرح است.

از اینجاست که میرزا رفیعای در فقه مذکورش گفته: اما روایات قایله به وجوب جمعه بلا تعرض شرط وجوب بعد از ظهور اجماع کل اهل اسلام بر مشروطیت وجوب جمعه به شروط، محمول باشد بر وجوب مشروط نه مطلق؛ و دلیل وجوب مطلق نشود و معارض احادیث داله بر اشتراط به شرط نباشد. انتهی و چون دأب شیخ صدوق آن است که احادیثی را که به مضمون ظاهرش عمل نمی‌کند، یا رد می‌کند یا تأویل؛ و تتمه‌ای که از این حدیث روایت کرده مشتمل بر دو قنوت است:

یکی در رکعت اول پیش از رکوع، هم در نماز جمعه و هم در نماز منفرد، و دیگری در رکعت ثانی بعد از رکوع در خصوص نماز جمعه، لهذا بعد از روایت این حدیث گفته: و تفرّد بهذه الروایهٔ حریز عن زرارهٔ و الذی أستعمله و افتی به و مضی علیه مشایخی- رحمهٔ اللّه علیهم- هو أن القنوت فی جمیع صلاهٔ فی الجمعهٔ و غیرها فی الرکعهٔ الثانیهٔ بعد القراءهٔ و قبل الرکوع؛ «۱» یعنی این حدیث را همین حریز از زراره روایت کرده است و آنچه را که من عمل می‌کنم و به آن فتوی می‌دهم و به آن رفته‌اند استادان من، آن است که قنوت در جمیع نمازها، خواه نماز جمعه و خواه غیر آن، در رکعت دوم است پیش از رکوع. تا اینجا بود مضمون کلام صدوق؛ و اللّه یعلم.

قال «و چون دأب شیخ صدوق آن است» تا آنجا که گفته «و اللّه یعلم». اقول: چون اعتقاد ابن بابویه این است که احادیث متعدد دلالت دارد که قنوت در همه نمازها در رکعت دویم است پیش از رکوع، و این حدیث دلالت دارد که قنوت نماز جمعه به آن وتیره باشد، بنابراین گفته که من به این جزء حدیث عمل نمی‌کنم؛ چه این حدیث را حریز تنها از زراره روایت کرده، و احادیثی که دلالت بر یکی بودن قنوت دارد بسیار است. پس این معارض آن‌ها نمی‌تواند شد؛ و اول حدیث را که دلالت بر وجوب نماز جمعه دارد ردّ نکرده است؛ و مؤید این معنی آن که در سایر تصنیفاتش نیز به همین حدیث استدلال بر وجوب نماز جمعه کرده است.

---

(۱) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۱۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۸۸

دیگر خبری است که در کافی و تهذیب روایت شده از امام جعفر صادق علیه السّلام که فرموده: إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض فی کلّ سبعهٔ أیّام خمسا و ثلاثین صلاهٔ، منها صلاهٔ واجبهٔ علی کلّ مسلم أن یشهدها إلّا خمسهٔ: المریض و المملوک و المسافر و المرأهٔ و الصبی؛ «۱» یعنی به درستی که خدای عزّ و جلّ فرض گردانیده در هر هفت روز سی و پنج نماز را؛ از آن جمله نمازی است واجب بر هر مسلمان که حاضر شوند از برای گزاردنش مگر پنج کس: بیمار و بنده و مسافر و زن و نابالغ.

و پوشیده نیست که کسی در وجوب حضور این نماز بر هر مسلمان، سوای جمعی مخصوص ندارد؛ سخنی که هست در این است که نماز مثل نمازهای دیگر، در این حدیث بر نحو اجمال مذکور است؛ و کیفیتش معلوم نیست. شاید که امامت معصوم یا نایبش در حقیقت این نماز معتبر باشد یا از لوازم و شرایطی باشد که بدون او متحقق نشود و صادق نیاید. پس این حدیث نیز مثل حدیث سابق است و محمول است بر آن که واجب است به شرط وجود معصوم و اذنش.

و چون اعادهٔ تفصیل سخن موجب تکرار است، لهذا در امثال این مقام به آن چه سابقا تحریر یافته اکتفا نموده بر نحو اجمال اشاره می‌شود تا بعد از رجوع، به وضوح پیوندد.

قال «دیگر خبری است در کافی و تهذیب» تا آنجا که گفته «تا بعد از رجوع به وضوح پیوندد». اقول: این حدیث صحیح صریح است در وجوب نماز جمعه؛ چه در این حدیث تعمیم مسلمانان و جمعه‌ها «۲» صریحا شده است. و اگر در وجوب این نماز، امام صاحب سلطنت یا نایب او شرط باشد چنان که بعضی توهم کرده‌اند، لازم می‌آید که از زمان آن حضرت تا امروز نماز جمعه بر هیچ کس در هیچ جمعه‌ای از جمعه‌ها فرض نباشد، بلکه فرضش موقوف به ظهور صاحب الامر باشد؛ و حال آن که او گفته که بر همهٔ مسلمانان غیر از چند کس که استثنا کرده، در همه جمعه‌ها فرض است و مبالغه نیز نموده، چنان که قبل از این اشاره شد با زیادتی لفظ آن که آن نیز از برای مبالغه است.

آیا نزد قایل به وجوب عینی در شهری که دو شایسته پیش نمازی جمعه یا بیشتر بهم رسد، بر کدام یک به موجب این حدیث واجب خواهد بود حضور به نماز دیگری! فتدبّر.

دیگر خبری است که در تهذیب روایت شده از امام جعفر صادق علیه السّلام که فرموده: یجمّع القوم یوم الجمعهٔ إذا کانوا خمسهٔ و ما زادوا؛ فإن کانوا أقلّ من خمسهٔ فلا جمعهٔ لهم؛ و الجمعهٔ

---

(۱) الکافی، ج ۳، ص ۴۱۸؛ التهذیب، ج ۳، ص ۱۹

(۲) یعنی همهٔ مسلمانان در همهٔ جمعه‌ها.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۸۹

واجبهٔ علی کلّ أحد لا یعذر الناس فیها إلّا خمسهٔ: المرأهٔ و المملوک و المسافر و المریض و الصبیّ؛ «۱» یعنی نماز جمعه می‌گذارند آن جماعت در روز جمعه، هرگاه بوده باشند پنج کس و زیاده بر آن، پس اگر کمتر باشند از پنج کس بر ایشان نماز جمعه نیست؛ و نماز جمعه واجب است بر هر کس و معذور نیستند.

می‌تواند بود که مراد از «قوم» جماعتی باشد که در آن‌ها معصوم یا نایبش بوده باشد؛ خصوص با وجود حرف تعریف که ظاهر در عهد است، و از این قرار نیز «جمعه» خصوص با حرف تعریف. و سخن در حقیقت و کیفیت جمعه گذشت و همچنین در وجوبش؛ پس این خبر نیز مثل آن دو خبر سابق است و مجهول است بر آن که بعد از تحقق شرایط واجب است و إلّا بایستی که بر هر پنج مرد بالغ آزاد مجاور غیرهما و با وجود فسق همه و عامی بودن و قرائت و خطبه ندانستن واجب باشد که یکی پیش نماز باشد، و چهار [نفر] دیگر اقتدا به او کرده نماز جمعه بگزارد و این به اتفاق باطل است.

قال «دیگر خبری است که در تهذیب روایت شده» تا آنجا که گفته «و این به اتفاق باطل است». اقول: این حدیث صحیح نیز دلالت بر وجوب دارد و این که گفته که اگر این حدیث را تخصیص ندهیم به صورت حضور معصوم یا نایبش، لازم می‌آید که فاسق و کسی که قرائت و خطبه نداند امامت نماز جمعه تواند کرد، ضعیف است. چه معلوم شد که عمومات را به قدری از تخصیص که دلیل معتبر تقاضای آن کند، داده می‌شود؛ و بر تخصیص بر امام یا نایبش دلیلی نیست؛ و بر عدم اعتبارش بعضی از احادیثی که دلالت داشت گذشت و بعضی نیز خواهد آمد. و این دلیل صاحب رساله بر اعتبار امام یا نایبش دارد، اخبار چند جاری می‌توان ساخت که هیچ عاقلی به آن قایل نشده؛ مثلا در حدیثی که واقع شده به این مضمون که اگر دو کس نماز کنند، یکی از این‌ها به دیگری اقتدا کند، کسی نگوید که [لازم] می‌آید که آن یکی که پیشنمازی می‌کند، معصوم یا نایبش باشد و الا لازم می‌آید کسی که زنا کرده و مؤمنی را به ناحق کشته و شراب خورده و مست شده و قرائت نداند و وضو نسازد، در آن حال پیشنمازی تواند کرد. حاصل کلام آن که از این بابت سخنان گفتن و نوشتن مناسب صاحبان تمیز نیست.

و مع هذا به پنج کس با تحقق شرایط واجب عینی نمی‌شود، بلکه هفت کس باید چنان که در سابق به آن اشاره شد.

قال «و مع هذا» تا آنجا که گفته «در سابق که اشاره به آن شد». اقول: مخفی نیست

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۹۰

که عبارت آخر حدیث که و الجمعهٔ واجبهٔ علی کلّ أحد لا یعذر الناس فیها إلّا خمسهٔ: المرأة و المملوك و المسافر و المریض و الصبیّ، ظاهرش وجوب عینی است؛ و اول خبر که مضمونش این است که نماز می‌گزارند وقتی که پنج کس باشند، به عنوان استحباب بودن، منافات ندارد که پنج کس معذور نباشد در وقتی که هفت کس [هست] خلاصه سخن آن که هرگاه نص تقاضا کند که لا یعذر الناس را تخصیص باید کرد به وقتی که هفت نفر توانند جمع شد، لازم نیست که بدون نص تخصیص داده شود به حضور معصوم یا نایبش؛ و ایضا تو که حکم این حدیث را مخصّص به حضور معصوم می‌دانی، تو را نیز چنین به تخصیص احتیاج هست، و هر چه شما در زمان حضور می‌گویید ما در غیبت می‌گوییم.

و باید که در این حدیث و حدیث سابق نابینا و پیر را در تحت مریض اعتبار کرد و دیوانه را در تحت صبی تا با حدیث سابق اول مخالفت نداشته باشد.

و در این باب احادیث از این مجمل‌تر بسیار است که همه محمول است بر وقت تحقق شرایط؛ مثل روایت تهذیب از امام جعفر صادق علیه السّلام که فرموده: لا- تکون جمعهٔ ما لم یکن القوم خمسهٔ؛ «۱» یعنی نمی‌باشد نماز جمعه مادامی که نبوده باشند آن جماعت پنج کس. و نیز فرموده که: أدنی ما یجزی فی الجمعهٔ سبعهٔ أو خمسهٔ أدناه؛ «۲» یعنی اقل آنچه مجزی است در نماز جمعه، هفت کس است یا پنج کس و کمتر از پنج نیست.

و نیز فرموده: إذا کانوا سبعهٔ یوم الجمعهٔ فلیصلّوا فی جماعهٔ؛ «۳» یعنی هرگاه هفت کس باشند روز جمعه، پس باید که نماز گزارند در جماعت.

قال «و نیز فرموده که إذا کانوا سبعهٔ یوم الجمعهٔ» تا آنجا که گفته «پس باید که نماز گذارند در جماعت». اقول: این حدیث صحیح است که عمر بن یزید از آن حضرت روایت کرده و مراد از جماعت نماز جمعه است به قرینه قید به هفت کس؛ و این دلالت دارد که هرگاه هفت کس بهم رسد مأمور به نماز جمعه باشند؛ اگر چه معصوم و نایبش نباشد؛ چه امر به جمعه را مشروط به هفت کس ساخته و قید به معصوم و نایب نکرده. و مکرر مذکور شد که احادیث بر عموم محمولند تا مخصص نداشته باشد؛ و هرگاه مخصص داشته باشد، هر قدری که آن مخصص تقاضا کند، تخصیص داده می‌شود نه زیاده بر آن.

و همچنین از امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: الجمعة واجبة علی من إن صلّی الغداة فی أهله

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹

(۲) التهذیب، ج ۳، ص ۲۱

(۳) التهذیب، ج ۳، ص ۲۴۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۹۱

أدرک الجمعة؛ و کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله إنّما یصلّی العصر فی وقت الظهر فی سائر الأیام، کی إذا قضوا الصلاة مع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رجعوا إلی رحالهم قبل اللیل و ذلک سنّة إلی یوم القیامة؛ «۱» یعنی نماز جمعه واجب است بر کسی که اگر نماز صبح در خانه‌اش گزارد، از جای او تا جای نماز جمعه آن مقدار مسافت باشد که نماز جمعه را تواند دریافت، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نماز عصر روز جمعه را در وقت ظهر روزهای دیگر می‌گزارد تا آن که مردمان دور دست بعد از فراغ از نماز با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به منزل‌های خود توانند برگشت پیش از شب؛ و آن سنّت و طریق باقی است تا قیامت.

قال «و همچنین از امام محمد باقر علیه السّلام» تا آنجا که گفته «و آن سنّت و طریقه باقی است تا قیامت». اقول: از باقی بودن این طریقه تا روز قیامت فهمیده می‌شود که امام معصوم و اذنش شرط نماز جمعه نباشد و این بسیار ظاهر است.

و مثل روایت کافی و تهذیب از امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: تجب الجمعة علی من کان منها علی رأس فرسخین؛ «۲» یعنی واجب است نماز جمعه بر آن کس که از جای نماز جمعه به دو فرسنگی باشد.

و همچنین از امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: تجب الجمعة علی من کان منها علی رأس فرسخین، فإن زاد علی ذلک فلیس علیه شیء؛ «۳» یعنی واجب است نماز جمعه بر هر کس که از جای نماز جمعه به قدر دو فرسنگی باشد و اگر زیاده از دو فرسنگ دور باشد، بر او چیزی نیست.

و چون حکم در این قسم اخبار و همچنین در آن چه به این مضمون وارد شده که هر که ترک سه جمعه پی‌درپی بکند، خدای تعالی دل او را تیره می‌سازد و مانند اینها، همگی مقید است به وقت تحقق شرایط و از جملهٔ شرایط وجود معصوم نافذ الحکم است یا اذنش، به اجماع و اخبار فصل سابق، پس از این قسم اخبار استدلال بر وجوب عینی در زمان غیبت نتوان کرد.

قال «و مثل روایت کافی و تهذیب از امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده تجب علی الجمعة» تا آنجا که گفته «استدلال بر وجوب عینی در زمان غیبت نتوان کرد». اقول: این دو حدیث دلالت دارند که کسی که از جای او تا محل اقامت نماز جمعه دو فرسنگ باشد برو حضور جمعه واجب است و قدری که از روی دلیل خارج شده از بابت آن که امام جمعه مخالف مذهب یا فاسق باشد، بیرون رفته باقی به عموم خود باقی است؛ چنان

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۸

(۲) الکافی، ج ۳، ص ۴۱۹؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۳

(۳) التهذیب، ج ۳، ص ۲۴۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۹۲

که مکرّر اشاره به امثال این شد. و دلالت بعضی اخبار فصل سابق بر نقیض مدعا و بعضی دیگر نه بر مدعا و نقیض، و ضعف اجماع ظاهر شد.

و از اینجاست که مولانا احمد اردبیلی در شرح ارشاد گفته: الآیة مجملة لا یفهم کون المراد منها صلاة الجمعة مفصّلة إلّا بالاجماع و

نحوه و كذا أكثر الأخبار خالية عن تفصيلها مثل «واحدة فرضها اللّه فى جماعة و وضعها عن تسعة» «۱» و مثل «و منها واجبة على كلّ مسلم أن يشهدها إلّا خمسة» «۲» إلى آخره و غيرها؛ و لا يفهم التفصيل و الاحكام إلّا بالاجماع؛ و الحاصل إنّا لا نقدر أن نخلّى لضعفه، و نتشبث بالأخبار و الآية للاجمال فلا بدّ لها من التشبّث به و اعتباره؛ «۳» حاصلش آن كه آية شريفه و اكثر اخبار واقعه در باب نماز جمعه مجمل است، و تفصيلش معلوم نمی‌شود مگر به اجماع و معمول ميانه اصحاب؛ پس نتوان واگذاشت اجماع را و متوسل به آيه و اخبار شد، بلكه ناچار است از تمسّك به اجماع و اعتبارش.

ديگر خبرى است كه در تهذيب روايت شده از امام جعفر صادق عليه السّلام كه فرموده: إذا كان قوم فى قرية صلّوا الجمعة أربع ركعات، فإن كان لهم من يخطب، جمّعوا إذا كانوا خمسة نفر، و انما جعلت الركعتين لمكان الخطبتين. «۴» يعنى هرگاه بوده باشند جماعتى در دهى، بايد نماز جمعه چهار ركعت گزارند و اگر با آن‌ها كسى باشد كه خطبه بخواند، بايد كه نماز جمعه دو ركعتى گذارند؛ وقتى كه پنج كس باشد؛ و اين كه دو ركعتى قرار شده است از براى دو خطبه است.

و پوشيده نيست كه مى‌تواند بود كه مراد از من يخطب امام معصوم باشد كه صاحب خطبه است، و خطبه به آن تعلق دارد يا نايبش، بلكه احتمال غير منتفى است به دلالت اجماع و اخبار چنان كه در احاديث فصل سابق مذكور شد. و در حديث سيم آن فصل به روايت تهذيب در خصوص من يخطب نيز سخنى چند تحرير يافت.

قال «و ديگر خبرى است كه در تهذيب روايت شده» تا آنجا كه گفته «سخنى چند تحرير يافت» اقول: پوشيده نيست كه در اين حديث [كه] موثق است به ابان بن عثمان، مردم ده مأمور به نماز جمعه شده‌اند، هرگاه من يخطب باشد؛ و من يخطب به حسب لغت و عرف عام است و مخصوص به معصوم و نايب نيست. و جواب سخنان او در محلش تحرير يافت.

ديگر خبرى است كه روايت شده از يكى از اين دو امام معصوم كه در جواب سؤال از نماز

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۱، ح ۷۷؛ الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹؛ ح ۶؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۲۱۹

(۲) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۸؛ التهذيب، ج ۳، ص ۱۹

(۳) مجمع الفائدة، ج ۲، ص ۳۳۵

(۴) مجمع الفائدة و البرهان، ج ۳، ص ۲۳۸- ۲۳۹، ح ۶۳۴؛ طوسى، الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۴

به جماعت گزاردن در روز جمعه فرموده: نعم يصلّون أربعا إذا لم يكن من يخطب؛ «۱» يعنى نماز چهار ركعتى بگزارند به جماعت وقتى كه نبوده باشد كسى كه خطبه مى‌خواند. و چون دانسته شد كه مراد از آن كس كه خطبهٔ جمعه مى‌خواند، معصوم است يا نايبش، ظاهر شد كه اين حديث بر نقيض مطلب قايلين به وجوب عينى دلالت دارد نه بر مطلب ايشان، مثل سيم فصل سابق به روايت تهذيب.

قال «و ديگر خبرى است كه روايت شده از يكى از اين دو امام معصوم» تا آنجا كه «گفته مثل حديث سيوم فصل سابق روايت تهذيب» اقول: اين حديث را شيخ به سند صحيح از محمد بن مسلم روايت كرده و او از يكى از دو امام معصوم كه گفت: سألته عن أناس فى قرية، هل يصلّون الجمعة جماعة؟ قال: نعم! يصلّون أربعا إذا لم يكن من يخطب؛ «۲» يعنى محمد بن مسلم از حضرت سؤال كرد كه آيا مردم ده نماز جمعه مى‌گزارند؟ حضرت فرمودند: آرى! يعنى نماز جمعه مى‌گذارند و چون نماز جمعه گزاردن در وقتى بود كه كسى باشد كه خطبه تواند خواند، حضرت فرمودند كه، چهار ركعت وقتى مى‌گذارند كه كسى نباشد كه خطبه تواند خواند؛ يعنى اما در وقتى كه خطبه تواند خواند، جمعه بايد كرد و معلوم شد كه من يخطب عام است و اين حديث دلالت بر مدعاى قايلين به وجوب عينى دارد.

و بر فرض عموم من یخطب نیز مستلزم وجوب عینی نماز جمعه دو رکعتی در زمان غیبت نیست؛ زیرا که به مجرد «جواز» نماز جمعه دو رکعتی، وجوب عینی چهار رکعتی ساقط می‌شود؛ فتدبّر.

دیگر خبری است که در تهذیب روایت شده که زراره گفت: حثّنا أبو عبد اللّه علیه السّلام علی صلاۀ الجمعۀ حتی ظننت أنّه یرید أن نأتیه؛ فقلت: نغدو علیك! فقال: لا إنّما عنیت عندکم؛ «۳» یعنی ترغیب و تحریص فرمود ما را ابو عبد اللّه علیه السّلام که امام جعفر صادق است بر نماز جمعه تا آن که گمان بردم که می‌خواهد که بیاییم و با او نماز جمعه گزاریم؛ پس گفتم: فردا نزد تو مجتمع خواهیم شد. پس فرمود که، مراد من نه این است که تو گمان برده‌ای؛ من نخواستم از آن چه گفتم جز آن که شما نزد خودهاتان نماز جمعه گزاردن.

پس حدیث نیز دلالت بر نقیض مدعای مستدل دارد، به واسطۀ آن که دلالت می‌کند بر آن که آن حضرت نمی‌گزارده است؛ و همچنین زراره که از بزرگان اصحاب آن حضرت هست؛ و نیز اگر زراره نماز واجب عینی را ترک کرده بود، بایستی که آن حضرت نهایت

---

(۱) بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۱۷۹

(۲) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۸؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹؛ وسائل الشیعۀ ج ۷، ص ۳۰۶

(۳) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰

دوازده رسالۀ فقهی دربارۀ نماز جمعه، ص: ۲۹۴

عتاب کند. و نیز در واجبات، اطلاق امثال کلمات مفید ترغیب و تحریض متعارف نیست، بلکه در مستحبات متعارف است و بس؛ و بنابر حمل استحباب مستلزم جواز در زمان غیبت نیست؛ زیرا که می‌تواند بود که مخصوص به سامع بوده باشد؛ و معصوم به سبب مصلحتی از مصالح بخصوص او فرموده باشد؛ چنان که شیخ شهید در ذکری تصریح به آن کرده؛ و از قبل کسانی که جایز نمی‌دانند نماز جمعه را در زمان غیبت گفته: یحملون وجود الإذن فی عصر الائمۀ علی من سمع ذلك الإذن و لیس حجّۀ علی من یأتی؛ «۱» یعنی آن کسانی که جایز نمی‌دانند نماز جمعه را در زمان غیبت حمل می‌کنند اذنی را که ائمه معصومین علیهم السّلام در زمان خود داده باشند بر آن که مخصوص است به آن کس که آن اذن را شنیده است و بر آینده‌ها حجت نیست؛ قال «و دیگر خبری است که در تهذیب روایت شده» تا آنجا که گفته «و بر اینها حجّت نیست» اقول: نماز جمعه نکردن حضرت به واسطۀ ضرورت تقیّه چنان که اشاره به آن شد، دلالت بر عدم وجوب عینی نمی‌کند. و نکردن زراره ممکن است که به اعتبار این باشد که ندانسته باشد که هرگاه به حسب ظاهر نماز جمعه علی حدّه نتوان کرد، اگر ممکن باشد پنهان می‌باید کرد. و ظاهر است که ترک نماز جمعه در چنین جایی باعث عتاب نیست. و نیز ممکن است که زراره با والی آنجا نماز نمی‌کرده باشد؛ و بنابر مصلحت وقت اولی و احسن آن باشد که با آن‌ها نماز کند؛ اما این احتمال خلاف ظاهر لفظ عندکم است. و ایضا لفظ عندکم دلالت بر تعیین یک شخص از برای امامت نماز جمعه ندارد. و اگر این حدیث مطلق نسبت به حاضرین اذن باشد، پس عمومات بسیار نسبت به غایبین نیز اذن خواهد بود. و شیخ شهید این وجه را از قبل بعضی که نماز جمعه را در زمان غیبت جایز نمی‌دانند، گفته است، نه بر وجهی که خود نیز حسن دانسته باشد؛ چنان که «یحملون» دلالت دارد. و از نقل کلام آن سابقا نیز ظاهر شد. و بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست که قایلین به وجوب نماز جمعه از هر حدیثی که در مبحث وجوب نماز جمعه نقل کنند، استدلال بر وجوب عینی نماز جمعه نمی‌کنند بلکه مقصود از ذکر حدیث زرارۀ سابق و منصور و امثال آن استدلال بر وجوب عینی نماز جمعه است، و آن‌ها دلالت دارند، چنان که اشاره به آن شد. و مقصود به ذکر بعض احادیث بیان عدم اعتبار امام معصوم است و اذنش؛ و از بعضی جواز مطلق است به واسطۀ ردّ بعضی که قایل به حرمت نماز جمعه در زمان غیبت شده‌اند؛ و از بعضی بیان عدد معتبر در نماز جمعه است و

امثال اینها.

---

(۱) الذکری، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۹۵

گویا صاحب رساله گمان کرده است که اگر حدیثی که در باب نماز مذکور شده باشد و دلالت بر وجوب عینی نماز جمعه نکند، ضرری بر قایلین به وجوب عینی نماز جمعه دارد.

و بر تقدیر افادهٔ جواز در زمان غیبت به کار قایلین به وجوب تخییری خواهد آمد و به هیچ وجهی نفعی به قایل به وجوب عینی ندارد.

و بر تقدیر افادهٔ وجوب عینی محمول بر تقیّه خواهد بود؛ زیرا که ائمه ما اصحاب خود را همیشه از راه تقیّه به اقتدای ظاهری به پیش‌نمازان عامه «۱» مأمور می‌ساخته‌اند؛ چنان که در من لا یحضره الفقیه روایت شده از امام جعفر صادق علیه السّلام که به زید شحّام که از جمله ثقات آن حضرت شمرده می‌شود، فرموده: یا زید! خالقوا الناس بأخلاقهم، صلّوا فی مساجدهم و عودوا مرضاهم و اشهدوا جنائزتهم و إن استطعتم أن تکونوا الائمهٔ و المؤذّنین فافعلوا؛ «۲» حاصلش آن که ای زید! در ظاهر به طور سنیان سلوک نمایید. نماز کنید در مسجدهای آنها و عیادت کنید بیماران آنها را و حاضر شوید جنازهٔ آنها را، و اگر توانید پیش نمازی و مؤذنی نماز ایشان کرد، بکنید.

و از اینجاست که شیخ مفید در مقنعه گفته: و یجب حضور الجمعهٔ مع من وصفناه من الائمهٔ فرضا و یستحب مع من خالفهم تقیّهٔ و ندبا؛ «۳» یعنی لازم است حاضر شدن به نماز جمعه با آن کسانی که وصف کردیم از ائمه لزومی از جهت فرض شرعی واقعی، و مستحسن است با آن کسانی که مخالف آنهایند استحسانی از جهت سنّت بودن؛ و بعد از این بلافاصله همین حدیث زراره را نقل نموده است.

قال «و بر تقدیر افادهٔ وجوب» تا آنجا که گفته «و بعد از این بلافاصله همین حدیث زراره را نقل نموده است» اقول: امر نماز جمعه کردن مر زراره را با جمعی از شیعیان به واسطهٔ تقیه بودن را احتمال دارد اما خلاف ظاهر لفظ عندکم است چنان که گفته شد. و از این که جمعی از اصحاب مأمور به نماز جمعه کردن در خفیه باشند منافات ندارد با معاشرت با عامه و نماز جمعه را به حسب ظاهر با آنها کردن.

دیگر خبری است که هم در تهذیب روایت شده از امام محمد باقر علیه السّلام که به عبد الملک بن اعین برادر زراره فرموده: مثلک یهلک و لم یصلّ فریضهٔ فرضها اللّه! قال: قلت: کیف أصنع؟

قال: صلّها جماعهٔ، یعنی صلاهٔ الجمعهٔ؛ «۴» یعنی همچون تویی نمیرد و نکرده باشد واجبی را

---

(۱) ناخوانا. «عامه» حدسی است.

(۲) کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۸۳

(۳) المقنعه، ص ۱۶۴

(۴) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاهٔ الجمعهٔ و آدابها ح ۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۹۶

که خدای تعالی فرض کرده است. و بعد از آن که عبد الملک گفته: و کیف أصنع؛ یعنی پس چه کنم؟ آن حضرت فرمود: صلّوا

جماعةً؛ یعنی صلاة الجمعة؛ یعنی نماز جمعه بگذارید؛ و مخفی نیست که این حدیث نیز چون حدیث سابق دلالتش بر عدم وجوب عینی ظاهرتر است؛ زیرا که مثل عبد الملک که از جمله بزرگان اصحاب آن حضرت باشد، معنی ندارد که تا آن وقت این چنین واجبی را نکند؛ و با این حال آن حضرت این طریق با او در این باب سخن گوید و او را عتاب نفرماید و از خدمت خود دور نسازد. و نیز در حمل استحباب یا وجوب از روی تقیّه چنان که مذکورش مثل حدیث سابق است، و بنابر افادهٔ جواز در زمان غیبت، به کار قایلین به وجوب تخییری می‌آید نه قایل به وجوب عینی چنان که ظاهر است.

قال «دیگر خبری است که هم در تهذیب وارد شده» تا آنجا که گفته «به کار قایلین به وجوب تخییری می‌آید نه قایل به وجوب عینی چنان که ظاهر است» اقول: این حدیث دلالت دارد که فرض نماز جمعه در زمان آن حضرت باقی باشد با آن که آن حضرت سلطنت ظاهر نداشت و آن حضرت به عنوان صلّوا امر فرمودن، ظاهر در عدم تعیین پیشنماز است. و همچنین که اشاره شد اگر از امثال این حدیث اذن حاضرین ظاهر می‌شود، از احادیث دیگر اذن غایبین نیز ظاهر خواهد شد. و امر به نماز جمعه به واسطهٔ اقتدای به عامه به واسطهٔ تقیه را احتمال دارد، اما خلاف ظاهر است، چه تشنیع مثلک یهلک و لم یصل فریضهٔ فرضها اللّه به واسطهٔ ترک فریضه است نه از برای ترک تقیّه؛ و وجه عتاب زاید نکردن در حدیث سابق ظاهر شد.

دیگر خبری است که در مصباح شیخ طوسی روایت شده از امام جعفر صادق علیه السّلام که فرموده:

إنّی لأحبّ للرّجل أن لا یخرج من الدنیا حتی یتمتّع و لو مرّة واحدة؛ و أن یصلّی الجمعة فی جماعة؛ «۱» یعنی به درستی که من دوست می‌دارم از برای مردانی که بیرون نرود از دنیا تا وقتی که متعه کند، اگر هم یک مرتبه باشد؛ و نماز جمعه گزارد در جماعتی.

و این حدیث نیز به کار قایل به وجوب تخییری می‌آید نه قایل به وجوب عینی؛ چه ظاهرش استحباب به قرینهٔ انضمامش به متعه و قرینهٔ کلمهٔ احبّ و کلمهٔ و لو مرّة؛ زیرا که این قسم الفاظ را در مستحبات استعمال می‌کنند. و از قبل جمعی که جایز نمی‌دانند نماز جمعه را در زمان غیبت می‌توان گفت که شاید این حدیث کنایه باشد از تمنّای ظهور سلطنت معصوم، و حاصلش آن که دوست می‌دارم که مرد مؤمن از دنیا نرود تا وقتی که زمان سلطنت معصوم دریابد؛ و به رغم انف مخالفین از روی جمعیت خاطر هم متعه کند،

(۱) مصباح المتهجد، ص ۳۶۴

اگر چه یک نوبه باشد، و هم نماز جمعه را با آن کس گزارد که خدای تعالی آن را موقوف و مشروط به وجود آن گردانیده است، و بر این معنا گواهی می‌دهد فی جماعة چنان که ظاهر است بر صاحبان دریافت درست.

و قطع نظر از این، هرگاه به اجماع ثابت باشد اشتراط حضور معصوم یا نایبش، دیگر عمل به ظاهر این قسم اخبار نشاید کرد بلکه اگر قابل تأویل باشد تأویل باید کرد بخصوص سامع مأذون شده از جانب معصوم بالخصوص زمان معصوم یا غیر آن، و اگر قابل نباشد طرح باید کرد؛ زیرا که برابری با اجماع نمی‌تواند کرد.

قال «دیگر خبری است که در مصباح شیخ طوسی روایت شده» تا آنجا که گفته که «برابری با اجماع نمی‌تواند کرد» اقول: از این حدیث کسی استدلال بر وجوب عینی نماز جمعه نمی‌کند تا عدم دلالت بر وجوب ضرری داشته باشد؛ و اما استدلال بر ضرری در زمان غیبت نیز نمی‌توان کرد؛ چه قرینهٔ انضمامش به متعه و کلمه أحبّ اگر چه مشعر به استحبابند، اما ممکن است چنان که از کلام شیخ مفید ظاهر شد که این حدیث اشاره به نماز با عامه باشد که در آن زمان نماز جمعه را به حسب ظاهر ایشان می‌کردند، اما لفظ مرّة قرینه بر استحباب نیست، چه مقارن متعه است نه جمعه؛ پوشیده نیست که این حدیث را اشاره به تمنّای ظهور معصوم گرفتن و

لفظ فی جماعهٔ اشاره به جماعت خاص گرفتن از دریافت بسیار دور است، و حمل حدیث بر تمنای قدرت هر شیعه بر این که متعه را آشکار بکند اگر همه یک نوبت باشد، و جمعه را همیشه تواند به جای آورد بدون تقیه و اقتدا به عامه از آن جمله و حمل کرده، دورتر نیست. و جواب لفظ اجماع مکرر گذشت.

دیگر خبری است کـه در کـافی و تهـذیب روایت کرده عمر بن حنظله، و گفته: سـألت أبـا عبـد اللّه عن رجلین من أصـحابنا بینهما منازعـهٔ فی دین أو میراث، فتحاکمـا إلی السـلطان و الی القضـاهٔ أ یحـلّ ذلـک؛ یعنی از ابا عبـد اللّه که امام جعفر صادق علیه السّـلام باشـد، پرسیـدم که دو مرد شیعه که در میانشان نزاعی باشـد در دینی یا میراثی، پس داوری برند به خلیفهٔ باطل و سـلطان ناحق و به قاضیـان که منصوبنـد از قبـل او، آیا حلال است آن داوری؟ پس حضـرت فرمود: من تحاکم الیهم فی حقّ أو باطل فإنما تحاکم إلی الطاغوت و ما یحکم له فإنما یأخـذ سـحتا و إن کان حقّا ثابتا له، لأنّه أخـذه بحکم الطاغوت و قل أمر اللّه أن یکفر به؛ یعنی هر کس داوری به سوی آنها برد در حقی یا باطلی، پس داوری برده باشد به سوی طاغوت و آنچه را حکم می‌کند از برای او، پس نمی‌گیرد مگر به ناحق و ستم، هر چنـد بوده باشـد حق ثابت لازم از برای او؛ به واسـطهٔ آن که گرفته است آن را به حکم طاغوت، و حال آن که به تحقیق امر کرده است خدای تعالی به نگرویدن به طاغوت و اطاعتش نکردن و طاغوت شیطان است. و اینجا

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۹۸

کنایه است از شیطان که از آن جمله‌اند حاکم جابر و خلیفهٔ به ناحق.

بعـد از این راوی گفته: قلت کیف یصـنعان؟ یعنی گفتم من که پس چه کننـد؟ آن حضـرت فرمود: ینظران من کـان منکم قـد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحکامنا فلیرضوا به حکما، فإنّی قد جعلته علیکم حاکما؛ «۱» یعنی ببینند آن کسی را از شما که بوده باشد از کسانی که به تحقیق روایت کرده باشد حدیث ما را و نظر در حلال ما و حرام ما، شناخته باشد حکم‌های ما را، پس راضی شوند به داوری او، پس به درستی که من گردانیده‌ام او را بر شما حاکم.

و از این حـدیث چنین اسـتدلال کرده‌انـد که چـون معصوم، راوی حـدیث نـاظر در حلاـل و حرام، عـارف به احکـام اهـل بیت را بر شیعیان خود حاکم گردانیـده است، پس فقها و مجتهدین نایب معصوم خواهند بود و با وجود نایب معصوم نماز جمعه واجب است؛ و این دلیل نیز بی‌صورت است؛ به واسـطهٔ آن که معصوم در این حدیث به غیر از این نفرموده که من از برای رفع تنازع میانهٔ شیعیان در مثل دین و میراث اینچنین کسی را حاکم ساختم تا متنازعین به آنچه او فتوا دهد عمل نمایند و نزد حاکم جور به داوری نروند. و بر ارباب هوش مسـتور نیست که این معنی دخلی به نیابت در خصوص امامت نماز جمعه نـدارد تا به نیابت در جمیع امور چه رسـد، چنان که ظاهر است؛ و اللّه الهادی إلی سبیل الرشاد.

دیگر «خبری است که در کـافی و تهـذیب روایت کرده عمر بن حنظله» تا آنجا که گفته «و اللّه الهادی إلی سبیل الرشاد» اقول: چون از دلایل ظاهر شد که نماز جمعه واجب است بدون اشتراط به معصوم یا نایبش، تصحیح نیابت فقیه بر ما ضرور نیست تا بیان دلالت این بر نیابت مطلق باید کرد.

این بود عمـدهٔ دلایلی که ایشان اقامت نموده‌انـد. و روایت کتب علیکم الجمعـهٔ فریضهٔ واجبهٔ إلی یوم القیامهٔ، «۲» یعنی مکتوب شده بر شـما نماز جمعه فرض واجب تا روز قیامت که در معتبر و مهـذب به عنوان لقوله علیه السّـلام و در تـذکره و نهایـهٔ علامه به عنوان قال علیه السّـلام مذکور است و بعضـی از آن اسـتدلال کرده‌اند، قطع نظر از آن که مرسل است و تصـریح به اسم نشده و به ظاهر از طرق عامه است، می‌تواند بود که مراد از الجمعهٔ نمازی باشد که معصوم یا نایبش مقتدای آن باشد، چنان که در اخبار سابق.

و بر خردمنـدان با انصاف است که بی‌تعصب و عناد از راه حق طلبی و نجات‌جویی در این فصل تأمل نماینـد تا بر ایشان روشن شود که در زمان غیبت، جرأت امامت [اقامت] نماز

---

(۱) الکافی، ج ۱، ص ۶۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸

(۲) المعتبر، ج ۲، ص ۲۷۷؛ المهذب، ج ۱، ص ۳۹۹؛ تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۴۳ (چاپ جدید ج ۴، ص ۱۲)؛ نهایة الاحکام، ج ۲، ص ۱۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۲۹۹

جمعه مطلقا بسیار دشوار است، چه جای وقتی که به عنوان وجوب عینی باشد.

و بر واقفان احوال و آثار ائمهٔ معصومین- صلوات اللّه علیهم اجمعین- معلوم است که حضرات ائمه علیهم السّلام بنابر آنکه سلطنت ظاهر نداشتند، هرگز نماز جمعه نمی‌کردند؛ مگر چندی حضرت امیر و امام حسن علیهما السّلام در اوانی که سلطنت ظاهر داشتند. و وقتی که بر سبیل تقیّه به جمعهٔ مخالفین می‌رفته‌اند، یا بیشتر نماز ظهر در منزل خود می‌کرده‌اند یا آن که بعد از سلام پیش نماز، بلا فاصله برمی‌خاسته‌اند و دو رکعت نماز دیگر به واسطهٔ اتمام ظهر می‌کرده‌اند و اصحاب خود را نیز به این طریق تعلیم می‌فرموده‌اند.

و احادیث در این باب بسیار است چنان که در تهذیب روایت شده از أبو بکر حضرمی که گفته: قلت لأبی جعفر علیه السّلام: کیف یصنع یوم الجمعة؟ قال: کیف تصنع أنت؟ قلت: أصلّی فی منزلی ثم أخرج فأصلّی معهم. قال: کذلک أصنع أنا؛ یعنی گفتم به ابی جعفر که امام محمد باقر علیه السّلام باشد که، چه می‌کنی روز جمعه؟ آن حضرت فرمود: تو چه می‌کنی؟ من گفتم: نماز می‌گزارم در منزلم، بعد از آن نماز می‌گزارم با مخالفین. آن حضرت فرمود: من نیز چنین می‌کنم.

و هم در تهذیب روایت شده از امام جعفر صادق علیه السّلام که فرموده: فی کتاب علیّ علیه السّلام: إذا صلّوا الجمعة فی وقت، فصلّوا معهم و لاـ تقومنّ من مقعدک حتی تصلّی رکعتین آخرتین؛ یعنی در کتاب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام مذکور است که، هرگاه نماز جمعه گزارند مخالفین در وقتش، پس بگذارید با آن‌ها نماز را و مخیز از جایت و به جای دیگر مرو تا آن که بگزاری دو رکعت آخر را.

قال «این بود عمدهٔ دلایلی که ایشان اقامت نموده‌اند» تا آنجا که گفته «تا آن که بگزاری دو رکعت آخر را». اقول: کسی که از روی انصاف بی‌شایبهٔ غرض و اعتساف، اخبار صحیحهٔ صریحه ائمهٔ معصومین علیهم السّلام را که در باب نماز جمعه واقع شده تأمّل کند و اختلال دعوی اجماعات بعضی از علما را که در ترک این فریضه به دعوی اجماع ایشان متمسک می‌شوند مطلع گردد، در جایی که منشأ اشتباه به حسب ظاهر نداشته باشند، و منشأ اشتباه ایشان را در دعوی عدم وجوب عینی ملاحظه نماید و وصیت به حفظ احادیث و آثار در کلام حجج که غرض از آن عمل به مضمون آن اخبار است ملاحظه نماید، می‌داند که جرأت را آن کس دارد که عمل کرده به دعوی اجماعی که حجتش را نه عقل دلالت دارد و نه نقل، نه آن کس که عمل کرده به اخباری که جمعی از بزرگان شیعه نقل کرده‌اند. و آنچه در باب تقیه کردن ائمه مذکور شده و امر کردن ایشان شیعیان را به تقیه در وقتی که معنی تقاضای آن کند، مسلّم است.

و گاه بوده که بعد از سلام پیش نماز، چهار رکعت به یک سلام می‌گزارده‌اند؛ چنان که در

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۰۰

روایت کافی و تهذیب حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام گزارده است. و بر اصحاب خبرت پوشیده نیست که همچنان که آیات بسیار و اخبار بی‌شمار بر وجوب جهاد کردن و فصل مجاهدین ناطق است، و مع هذا به دلیل اجماع و اخبار محمول بر وقت حضور معصوم است، همچنین آن چه در باب وجوب نماز جمعه و فضلش وارد شده نیز محمول است بر وقت حضور معصوم با آن که اضعاف مضاعف آن‌ها در باب نماز ظهر چهار رکعتی در تمام هفته ورود یافته؛ و معلوم التحقّق بودن ظهر به مراتب زیاده است از نماز جمعه.

قال «و بر اصحاب خبره پوشیده نیست که همچنان که آیات بسیار و اخبار بی‌شمار بر وجوب جهاد کردن و فضل مجاهدین ناطق

است، و مع هذا به دلیل اجماع و اخبار محمول بر وقت حضور معصوم است، همچنین آن چه در باب وجوب نماز جمعه و فضلش وارد شده نیز محمول است بر وقت حضور معصوم با آن که اضعاف مضاعف آن‌ها در باب نماز ظهر چهار رکعتی در تمام هفته ورود یافت و معلوم التحقق بودن ظهر به مراتب زیاده است از نماز جمعه».

اقول: مکرر مذکور شد که عمومات ادله را به قدری که مخصِّص معتبر تقاضا کند، به تخصیص داده می‌شود با آن که در باب جهاد یک حدیثی که در صراحت در عموم اوقات و اشخاص و اعتبار سند مثل حدیث ابی بصیر و محمد بن مسلم که از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که قبل از این مذکور شد بوده باشد، نیست با آن که مخصص جهاد از اخبار صریحه بسیار است؛ و در باب سقوط جهاد در غیبت امام، مخالفی از اصحاب ظاهر نیست، به خلاف نماز جمعه که نه اخبار بر سقوط وجوبش دلالت دارد و نه اجماع متحقق؛ و آنچه در باب نماز ظهر است آیه و اخباری که دلالت بر عموم از مال و اشخاص کند از بابت حدیث مذکور نیست.

و از اینجاست که میرزا شرف الدین علی نجفی در اثناعشریه شیخ حسن گفته: «(۱) اخبار الجمعة معارضة بالأخبار الدالّة علی أربع رکعات بعد النافلة فی زوال کلّ یوم فهی أکثر من أن یحصی. چنان که در باب التفویض از کتاب الحجة کافی روایت شده از حضرت صادق علیه السّلام که فرموده بعد بیان افزودن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دو رکعت آخر را در ظهر و عصر و عشاء فرموده: لا یجوز ترکهن إلّا فی سفر» «(۲)» و لم یرخّص رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لأخذ تقصیر الرکعتین اللّتین ضمّهما إلی ما فرض اللّه عزّ و جل بل ألزمهم ذلک إلزاما واجبا لا یرخص لأحد فی شیء من

---

(۱) مقصود کتاب «توضیح الاقوال و الادلة» در شرح الاثنی عشریة است که متن از شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی (م ۱۰۱۱) و شرح از میر شرف الدین علی بن حجة اللّه شولستانی است. بنگرید: ذریعه، ج ۴، ص ۴۹۱؛ ج ۱۳، ص ۶۰

(۲) الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۰۱

ذلک إلّا للمسافر؛ حاصلش آن که جایز نیست ترک دو رکعت‌های آخر؛ و مرخص نساخته است رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کم کردن و نگزاردن آنها از برای احدی، مگر از برای مسافر.

خاتمه [حکمت اذن معصوم در اقامهٔ نماز جمعه– دلیل عقلی]

بر ارباب عقول کامله پوشیده نیست که اختیار هر امری از امور که بدون اذن خصوص معصوم، یعنی نبی و ولیّ مستلزم مفاسد و اختلال نظام دینی و دنیوی باشد، خدای تعالی به مقتضای حکمت بالغه آن را منوط به اذن خصوص معصومین می‌دارد تا به هر کس که سزاوار دانند، تفویض فرمایند؛ چنان که در تعیین خلیفه به طریقهٔ علمای اهل بیت و همچنین تعیین حکومت بلاد و جهاد با کفار و فتح امصار.

و از جمله این امور است نماز جمعه به عنوان وجوب؛ زیرا که بدون اذن خصوص معصوم موجب مقاصد عظیم می‌شود، به تخصیص در سوادهای اعظم و معموره‌های معظم از برای آن که چون در طبع اکثر مردم عالم حبّ جاه و خواهش ریاست مذکور است، یقین که این چنین امری که جمیع مکلفین به آن تا به دو فرسخی باید از روی وجوب و لزوم در یک جا اجتماع نمود، همگی به یک کس اقتدا کنند و پند و موعظه‌اش بشنوند و به آن عمل نمایند، خواهان بسیار می‌دارد و بر غرض‌ها و نیت‌های باطنی آنها کسی به آسانی اطلاع به هم نمی‌تواند رسانید؛ و اگر از جملهٔ آنها بعضی را خلوص نیت و صلاح طویت نصیب باشد، جمعی دیگر را شرارت ذاتی و قساوت جبلّی آتش افزود نایرهٔ فساد خواهد بود و از راه ساختگی‌ها و تصنعات امتیازی در نظر سایر الناس ندارند،

و مردمان از راه تفاوت طبایع و اخلاق و تباین اغراض و اطوار و مخالف میلها و رأیها هیچ یک دیگری را از امثال و اقران خود قبول ندارد؛ پس اگر مشروط به اذن خصوص معصوم نباشد و مردم را از پیش خود اختیار امامت نماز جمعه رسد، بی‌شک و شبهه چندین کس در هر معموره مدّعی امامت نماز جمعه خواهند شد؛ و چون با هم نمی‌توانند کرد، بالضروره، هر یک نفی استحقاق امامت دیگری خواهند کرد و کار به نزاع و جدال خواهد انجامید، و روز به روز به سبب فتنه‌انگیزی و آشوب طلبی عوام متزاید خواهد شد تا به جایی که کار به قتل و غارت رسد و هرج و مرج پدید آید؛ و از اینجاست که علمای ما مثل محقق و علامه و غیرهما از جمله دلایل وجوب عینی نبودن گفته‌اند از برای آن که این چنین اجتماع محل بر انگیختن فتنه‌ها و فسادها است؛ پس به حکم ضرورت عقل نیز محقق شد که وجوب عینی مشروط است به وجود معصوم و اذن معصوم.

قال «خاتمه بر ارباب عقول کامله پوشیده نیست» تا آنجا که گفته «مشروط به وجود معصوم و اذن معصوم است». اقول: بر صاحب بصیرت پوشیده نیست که در دلیل

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۰۲

عقلی، یقین معتبر است و بر حجیت دلیل عقلی ظنی دلیلی نیست؛ و ظاهر است که این دلیل افادهٔ یقین نمی‌کند بلکه افاده ظن نیز نمی‌کند بلکه بر نقیضش ظن قوی هست.

خلاصه سخن آن که نماز جمعه را به عنوان وجوب عینی مکرر می‌کرده‌اند و هیچ وقت از آن باب مفسده‌ای که صاحب رساله گفته، بلکه عشری از معشار آن را نیز نقل نکرده‌اند. و اگر گویند که اگر چه مکرر نماز جمعه به عنوان وجوب عینی واقع شده بدون مفسده، اما جمعی چون منکر آن بود از اجتماعی که باعث مفسده باشد نمی‌شد، جواب آن که بنابر وجوب عینی واقع بر طرف شدن اختلاف لازم نمی‌آید و بر تقدیر بر طرف شدن اختلاف و توافق از اجتماع از دو فرسخ لازم نمی‌آید؛ چه بنابر بعض دواعی و با اندک دشواری ممکن است که جمعی ترک فریضه‌ای از فرایض نمایند و بر تقدیری که هیچ کس مساهله و مداهنه ننماید و همه جمع شوند، مفسده لازم نمی‌آید؛ چه همچنین انفاق بر حقی از حقوق شرعی دلالت بر حق خوبی و حسن رویت و انصاف و ترک دواعی می‌کند نسبت به اکثر؛ اگر نسبت بر بعضی دواعی باطل باشد، ممکن است که زود ظاهر شده از مرتبهٔ امانت و اعتماد ساقطش دانند. اگر صاحب بصیرت جمیع استدلالات صاحب رساله را که به اخبار دلیل عقل کرده تأمل نموده با ظاهر همان یک حدیث صحیح زراره که واقع شده که إنّما فرض اللّه من الجمعهٔ إلی الجمعهٔ خمسا و ثلاثین صلاهٔ منها صلاهٔ واحدهٔ فرضها اللّه فی جماعهٔ و وضعها عن تسعهٔ «۱» تا آخر حدیث نسنجیده می‌داند که این سخنان را معارض این حدیث معتبر ساختن از روی رویّت نیست.

خاتمه: در زیادتی توضیح در مساهله کردن بعض علما در نقل اجماع

منها: شیخ در خلاف گفته: هرگاه بنده خیانت کرده باشد اعتاق او از کفاره جایز نیست، و اگر خطا باشد جایز است و متمسک شده به اجماع فرقه، و عکس آن گفته در مبسوط و گفته آنچه اقتضا می‌کند مذهب ما، آن است که اگر عمد است نافذ است عتق و اگر خطا است نافذ نیست. «۲»

و منها: در خلاف شرط دانسته مجرّد کردن ایلاـ را از شرط و احتجاج کرده به اجماع فرقه و در مبسوط تجویز کرده وقوع آن را معلق به شرط و صفت. «۳»

---

(۱) الکافی، ج ۳، ص ۴۱۹

(۲) رسائل الشهید الثانی، ج ۲ رسالهٔ «مخالفهٔ الشیخ الطوسی لإجماعات نفسه»، ص ۸۵۰

(۳) همان، ص ۸۵۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۰۳

و منهـا: در خلاف گفتـه: غراب همـهٔ آن حرام است و احتجـاج کرده به اجمـاع فرقه و اخبـار ایشـان و در نهـایه گفته مکروه است خوردن زبان؛ و در تهذیب نیز تصریح به کراهت کرده نه تحریم. «۱»

و منهـا: در حـدود نهـایه گفته هر که حلال دانـد اکل جرّی و مار ماهی را واجب القتل است. در کتاب اطعمه نهایه هر دو را مکروه دانسته و این از غرایب است. «۲»

و منها: در خلاف گفته جایز نیست مضطرّ را تناول خمر، نه به واسطهٔ تشنگی و نه غیر تشنگی، و احتجاج کرده به اجماع فرقه؛ و در نهایه تجویز کرده. «۳»

و منها: در خلاف گفته حکم نمی‌کنند بر منکر نکول و ادعای اجماع کرده و در نهایه اختیار قضا نکول کرده. «۴»

و منها: [در] خلاف گفته اگر تعارض کننـد ملك قـدیم و ید، ید اولی است و اسـتدلال به اجماع [کرده] و در مبسوط قدیم ملك را راجح دانسته. «۵»

و امثال این از شیخ رحمه اللّه بسیار است. منها دعوی کرده سید مرتضی اجماع امامیه را بر ترك عمل به اخبار آحاد، و شیخ طوسی دعوی اجمـاع بر خلافش کرده. و منها شـیخ علی در بعض تصـنیفاتش گفته: نمی‌دانم خلاف را در این که سوره ساقط نمی‌شود نزد ضیق وقت؛ بـا آن که محقق در معتبر و علاـمه در منتهی نقل اجماع کرده‌انـد بر سـقوط. و اینها انـدکی از بسـیار است که شـیخ زین الدین نقل کرده [است]. «۶»

این چند کلمه تحریر یافت در ماه شوال سنهٔ هزار و هشتاد و یک. «۷»

و این مـأخوذ است از آن چه اربـاب عصـمت فرمودهانـد که قیـام نمـاز جمعه و نظـام جمعیت اهل ایمان به وجود امام معصوم است، چنـان که در عیون الاخبار و علل الشـرایع به روایت فضل بن شاذان از حضـرت رضا علیه السّـلام مروی است که از جمله سبب‌های نصب امام زمان فرموده: منها انّا لا نجـد فرقـهٔ من الفرق و لا ملّهٔ من الملل بقوا و عاشوا بقیّم فیهم و رئیس، و لما لا بدّ لهم منه فی أمر الـدین و الـدنیا فلم یجز فی حکمـهٔ الحکیم أن یترك الخلق ممـا یعلم أنه لاـ بـدّ لهم منه و لاـ قوام لهم إلّـا به، فیقـاتلون به عـدوّهم و یقسمون به فیئهم و یقیم لهم جمعتهم و

---

(۱) همان، ص ۸۵۱- ۸۵۲

(۲) همان، ص ۸۵۲

(۳) همان، ص ۸۵۲

(۴) همان، ص ۸۵۴

(۵) همان، ص ۸۵۴

(۶) موارد اخیر از رسالهٔ صلاهٔ الجمعهٔ شهید ثانی اقتباس شده است.

(۷) در حاشیه آمده: پایان رسالهٔ محمد گیلانی.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۰۴

جمـاعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم؛ «۱» حاصـلش آن که از جمله اسـباب نصب امام زمان آن است که هیـچ طایفه‌ای از طوایف انـام و اهـل ادیـان، نزیسـته‌اند مگر بـا صـاحب اختیـاری و سـر کرده‌ای از برای آنچه ناچار بوده ایشان را از آن در کار دین؛ پس در حکمت الهی روا نیست واگذاشـتن کسـی که ناچار است خلایق را از او و انتظام نمی‌یابد احوالشان مگر به او تا به وسیلهٔ سلطنتش با

دشمنان جنگ کنند و به حکم عدالتش غنایم را قسمت نمایند و بر پای دارد آن امام از برای ایشان جمعه و جمعیتشان را، و کوتاه سازد دست ظالمشان را از مظلومشان.

و در علل الشرایع بدل فقرهٔ «یقیم لهم» «یقیمون به» واقع شده، یعنی بر پای می‌دارند به سبب او جمعه و جمعیتشان را؛ و مرجع هر دو یکی است، چه بر هر تقدیر مراد آن است که تحقق جمعه و جمعیت و اتفاق اهل ایمان منوط به وجود امام زمان است؛ چنان که ظاهر است.

از اینجاست که شیخ مفید در کتاب ارشاد از جمله دلایل بر وجود صاحب الامر (عج) گفته: و من الدلایل علی ذلک ما یقتضیه العقل بالاستدلال الصحیح من وجود إمام معصوم کامل غنیّ عن رعایاه فی الأحکام و العلوم فی کلّ زمان، لاستحالهٔ خلوّ المکلّفین من سلطان یکونون بوجوده أقرب إلی الصلاح و أبعد من الفساد و حاجهٔ الکلّ من ذوی النقصان إلی مؤدّب للجناهٔ، مقوّم للعصاهٔ، رادع للغواهٔ، معلّم للجهال، منبّه للغافلین، محذّر للضلال، مقیم للحدود، منفذ للأحکام، فاصل بین أهل الاختلاف، و ناصب للأمراء و ساد للثغور، حافظ للأموال، حام عن بیضهٔ الإسلام، جامع للنّاس فی الجمعات و الأعیاد؛ «۲» حاصلش آن که از جمله دلایل بر وجود آن حضرت، حکم عقل است از روی فکر صحیح و اندیشهٔ درست به آن که ناچار است در هر زمانی از امام معصوم کاملی که در احکام و علوم مستغنی باشد از رعایاش به واسطه محال بودن خالی ماندن مکلفین از سلطانی که بوده باشند به برکت وجودش نزدیک‌تر به صلاح و دورتر از فساد و احتیاج داشتن همه مکلفین که در حد ذات خود ناقص‌اند به کامل معصومی که اهل آزار و ستم را تأدیب کند و گناه‌کاران و کج‌رفتاران را به راستی بازدارد و گمراهان را به راه آورد، و جاهلان را تعلیم دهد، و غافلان را آگاه گرداند، و اهل ضلالت را بترساند، و حدود را اجرا کند، و حکم‌ها را نفاذ بخشد، و حق را از باطل جدا سازد و امراء نصب فرماید، و اطراف مملکت را ضبط کند، و حفظ اموال و حمایت بیضهٔ اسلام نماید، و جامع مردم باشد در جمعه‌ها و عیدها. تا اینجا بود مضمون

---

(۱) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۱؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۵۱

(۲) الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۰۵

کلام شیخ مفید که در آخرش تصریح است به آن که اجتماع مردم در نماز جمعه و عید منوط است به حضور امام معصوم و فرمان او، چنان که ظاهر است؛ و مراد از مؤدب مثلاً در این دلیل، مؤدب غیر محتاج به مؤدّب است و همچنین معلم و غیره تا لازم نیاید تسلسل؛ پس اوصاف مذکوره همگی مختص خواهد بود به معصوم.

و چون عقل و نقل هر دو بر اشتراط وجود معصوم و اذنش در وجوب عینی نماز جمعه شهادت می‌دهند، امیدوار است که به اندک تأمل و توجهی حق در نظر ارباب تمییز جلوه‌گر آید.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۰۷

۵- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ مولی محمد باقر سبزواری خراسانی

[مقدمه]

شرح حال محقق سبزواری

محمد باقر بن محمد مؤمن شريف سبزوارى (۱۰۱۷- ۱۰۹۰) از علما و فقهاى قرن يازدهم هجرى است كه در عين تبحّر و تخصص در فقه علائق عرفانى نيز داشت و به دليل داشتن عنوان شيخ الاسلام و امام جمعه اصفهان، همچنين به عنوان يك چهرهٔ سياسى- مذهبى پرنفوذ در اين دوره شناخته مى‌شد. همين علاقهٔ عرفانى وى سبب شد تا نصرآبادى در زمان حيات او، درباره‌اش چنين بنگارد:

مولانا محمد باقر از دار المؤمنين سبزوار است؛ عارف معارف يقين و كاشف سرائر علوم دين مبين. مقتداى فحول علما و پيشواى زمرهٔ فضلا. عبادت از آب وضويش با طراوت، و گلستان معرفت از اهتزاز نفس مباركش همدوش نضارت. به قوّت بى‌تعلّقى از قيد علايق وارسته و به نسبت زهد و تقواى ايشان مرغان سبزوار تحت الحنك بسته. در اوايل شباب دوش به دوش آگاهى جهت تحصيل به اصفهان آمده، در علوم نظرى از تلامذهٔ مير ابو القاسم فندرسكى (م ۱۰۵۰) و قاضى معز بوده. در علوم دين و ضبط حديث با آخوند ملا حيدر على اصفهانى و ملا حسن على ولد ملا عبد اللّه شوشترى مباحثه نموده. الحال فحول علما از مدرس مبارك فيض وافر مى‌برند و از علما اجازه نماز جمعه يافته، در اصفهان مبادرت مى‌نمايد. «۱»

برخى از ديگر معاصران وى از جمله شيخ حر عاملى، سيد على خان مدنى و مير محمد صالح خاتون‌آبادى هم از وى به بزرگى ياد كرده‌اند. «۲» اما در اين ميان شاگرد وى

---

(۱) تذكرهٔ نصرآبادى «تذكرة الشعراء»، ج ۱، ص ۲۲۰ (تصحيح محسن ناجى نصرآبادى، تهران، ۱۳۷۸)

(۲) بنگريد: خاندان شيخ الاسلام اصفهان، ص ۵۶- ۵۷ (از امل الامل، سلافة العصر ص ۴۹۱) و حدائق المقربين.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۰۸

عبد الحسين خاتون‌آبادى اطلاعات بسيار جالبى دربارهٔ وى به دست داده كه مى‌تواند ابعاد مختلف زندگى علمى و سياسى وى را روشن كند. وى در ذيل حوادث سال ۱۰۹۰ مى‌نويسد:

وفات استادى و استنادى و من هو أشفق من والدى، المحقّق المدقّق، التحرير الفاضل، ذى الاعراق الطيبة و الاخلاق الزاكية ... أعنى آخوندى، مستغنى الالقاب، مولانا و مقتدانا مولا محمد باقر السبزوارى تغمّده اللّه بغفرانه و برحمته و رضوانه. و له تصانيف أنيقة نفيسة فى العقليات و النقليات. در هشتم ربيع الاول سنهٔ الف و تسعين در سالى كه بيمارى بسيار بود و جمعى كثير از هر طايفه فوت شدند. و از تصانيف آن جناب شرح ارشاد [ذخيرة المعاد فى شرح الارشاد] است نود و شش هزار بيت تا كتاب حج، و فى الواقع كتابى است عديم المثال و النظير. و بسيارى از شرح ارشاد را فقير در خدمت آن جناب خواندم در وقتى كه در اصفهان بودم، رحمه اللّه. و الحال اين كتاب مستطاب مرجع فضلا و علما است ... و كتاب كفايه در فقه نوشتند بعد از كتاب شرح ارشاد قريب به سى هزار بيت، كتابى است بسيار نافع مشتمل بر مسائل نافعهٔ ضروريه كه در متون كتب مشهوره نيست و مسائل غير ضروريه نادره كه در كتب مشهوره هست در آنجا نيست؛ و تمام ابواب فقه در آن كتاب ترصيع يافته الى حدود ديات و مسائل ميراث كه قليل الاحتياج است. و حاشيه بر شرح اشارات مشتمل بر اشارات لطيفهٔ دقيقه، و حاشيه بر شفاى بو على و حواشى غير مدونه بر كتاب قانون، و حاشيهٔ شبههٔ استلزام، و حاشيهٔ مقدمهٔ واجب و رسالهٔ جواب رسالهٔ خدام والامقام علامهٔ العلماء آقا حسينا متّعنا اللّه بطول بقائه، و رسالهٔ نماز جمعه به عربى و رسالهٔ ديگر در نماز جمعه به فارسى و بسيار مبسوط كه در سفر مشهد مقدّس مشغول بود. و در سفر مازندران نوّاب خلد آشيان صاحب‌قران شاه عباس ثانى، آخوند را تكليف فرموده، همراه برد، و فقير نيز در خدمت آن جناب بودم. و بعد از آن سفر، در هزار و هشتاد و دو [۱۰۸۲] به زيارت مشهد مقدس آمدند و فقير در مشهد بودم. و تولّد آخوند در هزار و هفده [۱۰۱۷] بود.

سخىّ و كريم و غنىّ الطبع و بسيار بسيار متديّن بود، خصوصا در خلوات. و در اخلاق نادرهٔ دوران بود و همگى اوقات مواظبت بر

اصلاح اخلاق خود و حقیر داشت و قریب به چهل سال اکثر اوقات خود را به صحبت آن جناب گذرانیدم.» «۱» از میان آثار محقق سبزواری دو کتاب ذخیرهٔ المعاد و کفایهٔ الاحکام وی به طور مستمر مورد استفاده فقهای بزرگ شیعه بوده و به همین دلیل در آثار بعدی از وی با عنوان صاحب ذخیره و صاحب کفایه یاد می‌شود. شماری از علما از جمله وحید بهبهانی بر کتاب ذخیره حاشیه نوشته‌اند. مرحوم

(۱) وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۳۳- ۵۳۴ (به کوشش محمد باقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۲)

مهدوی برای بسیاری از تألیفات وی نسخه‌های در کتابخانه‌های مختلف ایران معرفی کرده است. «۱»

افزون بر میر فندرسکی و قاضی معز و نیز ملا محمد تقی مجلسی، از دیگر استادان وی یکی هم شیخ بهایی بود که بخشی از گرایش‌های وی به تأثر او از شیخ بهایی بازمی‌گردد.

وی شاگردان فراوان و فرهیخته‌ای نیز داشته است که فهرست بلندی از آنها را مرحوم مصلح الدین مهدوی آورده است. «۲» از فراوانی شاگردان چنین به دست می‌آید که محفل وی، محفلی شاگردپرور بوده است. گفتنی است که آقا حسین خوانساری (۱۰۱۶- ۱۰۹۸) شوهر خواهر وی بوده، و فرزندانش از محقق استفادهٔ علمی برده نامشان در زمرهٔ شاگردان وی ضبط شده است. «۳»

در باب ارتباط وی با حکومت صفوی باید به ارتباط خاص او با خلیفه سلطان اشاره کرد که خود فقیهی بود که بر مسند وزارت تکیه زده و سخت به محقق سبزواری علاقه‌مند بود. بر پایهٔ همین علاقه بود که وی سمت شیخ الاسلامی یافت و چندان این منصب بر قامت وی برازندگی داشت که عنوان شیخ الاسلامی و امام جمعگی همچنان در خاندان وی تا روزگار اخیر باقی ماند. «۴» یکی از آثار محقق سبزواری کتاب روضهٔ الانوار عباسی اوست که آن را برای شاه عباس ثانی نگاشته و در زمرهٔ معروف‌ترین سیاست‌نامه‌هایی است که در این دوره تألیف شده است. «۵» همچنین در جریان تاجگذاری شاه سلیمان در شوال سال ۱۰۷۸ خطبهٔ جلوس شاه را بر تخت محقق سبزواری خواند در حالی که علمایی مانند میرزا رفیعای نائینی هم حضور داشتند. «۶»

محقق سبزواری که زندگیش تقریبا در معاصرت کامل با فیض کاشانی است، با وی در مسائلی توافق داشت که نشان از همنگرشی آنان در این قبیل مسائل دارد. توجه این دو به فلسفه و عرفان و همچنین اشتراک آنان در مباحثی چون نماز جمعه و غنا نشانگر این نوع

(۱) خاندان شیخ الاسلام اصفهان، ص ۸۸- ۱۰۰

(۲) خاندان شیخ الاسلام اصفهان، ص ۷۲- ۸۷

(۳) در این باره که آیا آقا حسین هم نزد محقق سبزواری تحصیل کرده یا نه، بنگرید: دو گفتار، علامه سید محمد علی روضاتی، صص ۸- ۹

(۴) بنگرید: روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۸. دربارهٔ خاندان شیخ الاسلام اصفهان که از نسل وی منشعب شده‌اند بنگرید به کتاب استاد مصلح الدین مهدوی با همین عنوان «خاندان شیخ الاسلام اصفهان». اصفهان، گلبهار، ۱۳۷۲

(۵) دربارهٔ آن بنگرید: صفویه در عرصهٔ دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، مبحث «گزیدهٔ اندیشه و فقه سیاسی شیعه در دورهٔ صفوی».

(۶) وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۲۹

همنگرشی آنان است. گفتنی است که فیض کاشانی در الشهاب الثاقب خود که در اثبات وجوب عینی نماز جمعه است، از محقق

سبزواری با عنوان فقیه العصر و فاضل الزمان یاد کرده است. «۱»

محقق سبزواری در روزگار خود منتقدانی هم داشته است که برخی به دلیل ارتباط وی با حکومت و داشتن منصب شیخ الاسلامی و امام جمعگی و برخی هم به دلیل اعتراض به شماری از فتاوای او با وی از در مخالفت درآمدند. شاید معروف‌ترین آنها شیخ علی عاملی (م ۱۱۰۳) نوادهٔ شهید ثانی است که با شدت و حدّت هر چه تمامتر به وی تاخته و تندترین اتهامات را به وی نسبت داده است. بیشتر اعتراض وی دربارهٔ فتاوی او در مسألهٔ غنا، عدم مفطر بودن غبار غلیظ، عدم نجاست اهل کتاب و تعریف غروب به زمان استتار قرص خورشید می‌باشد. وی این مطالب را در رساله‌ای که در تحریم غنا نوشته و بیشتر آن در رد محقق سبزواری است آورده است. «۲» از دیگر منتقدان او یکی هم عبد الحی رضوی است که در حدیقهٔ الشیعهٔ ضمن بحث از نماز جمعه، سخت به محقق سبزواری و فرزندان وی که در مسجد حکیم اصفهان اقامهٔ جمعه می‌کرده‌اند، حمله کرده است. متن رسالهٔ عبد الحی را در بارهٔ نماز جمعه در همین مجموعه آورده‌ایم.

محقق سبزواری در هشتم ربیع الاول سال ۱۰۹۰ در اصفهان در گذشت. پس از آن جنازه وی را به مشهد منتقل کرده در مدرسهٔ میرزا جعفر این شهر دفن کردند که مرقد وی تاکنون مزار مؤمنین است. در این سرداب قبر شمار دیگری از علمای آن روزگار است که از آن جمله شیخ علی نوادهٔ شهید ثانی و فرزندش شیخ حسین، شیخ حر عاملی و فرزندش، و ملا میرزا شیروانی می‌باشد. «۳»

محقق سبزواری و نماز جمعه

محقق سبزواری اعتقاد به وجوب عینی نماز جمعه داشت و علاوه بر آن که آن را به طور مرتب در اصفهان اقامت می‌کرده، دو اثر فقهی یکی به فارسی و دیگری به عربی، در این باره نوشت. محقق در این دیدگاه خود متأثر از رساله نماز جمعه شهید ثانی بوده و اکثر قریب به اتفاق اقوال و آرای فقهای پیشین را به نقل از رسالهٔ شهید آورده است. رسالهٔ فارسی وی مورد نقد میرزا علی رضا تجلّی قرار گرفت و ملا محمد سراب از شاگردان محقق سبزواری

---

(۱) فیض کاشانی، الشهاب الثاقب، صص ۵۲- ۵۳

(۲) بنگرید به خلاصهٔ آن رساله درج شده در روضات الجنات، ج ۲، ص ۷۱- ۷۷؛ خاندان شیخ الاسلام اصفهان، ص ۶۲

(۳) بنگرید: خاندان شیخ الاسلام اصفهان، ص ۱۱۸- ۱۲۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۱۱

به امر استاد خویش به آن پاسخ داد. هدف اصلی محقق سبزواری در این رساله پاسخ گویی به اعتراضاتی است که دربارهٔ اقامهٔ نماز جمعه در این دوره وجود داشته است. به علاوه، به طوری که خود در چند مورد در این رساله یادآور شده است، وی شاهد سستی و اهمال عامه و علما در برگزاری نماز جمعه بوده است. از این رو لازم دانسته تا این دو رساله را بنگارد.

محقق سبزواری در روش فقهی خود، به طور اصولی در فقه تابع مکتب محقق کرکی (م ۹۴۰) نیست، بلکه به نوعی در امتداد مکتب مقدّس اردبیلی (م ۹۹۳) است که طی چند دهه در کنار مکتب کرکی جای خود را در حوزهٔ علمی اصفهان به دست آورده بود. این مسأله که محقق سبزواری در این رساله به ارتباط فکری و استدلالی میان کرکی با بزرگان مکتب حله، یعنی علامه و محقق تصریح کرده و وی را سخت متأثر از مکتب حله می‌داند، نشان می‌دهد که وی دقیقا تشخیص می‌داده است که نحله‌ای که وی به آن متکی است، نحلهٔ حله نیست.

در این زمینه، همان گونه که اشاره شد، وی با فیض کاشانی شریک بوده است؛ گرچه به نظر می‌رسد روش فقهی محقق سبزواری بیش از فیض کاشانی از سبک نگارش‌های اجتهادی مکتب حله بهره برده است. این قبیل محققان، از که رأیی بر خلاف اجماعات

معمول در آثار مکتب حله بدهند، ابایی ندارند؛ به همین دلیل محقق سبزواری از این که کسانی شهید ثانی را متهم کرده‌اند که عقیدهٔ تازه‌ای آورده نکوهش کرده و از این گروه با عنوان «رعاع و سفلة الناس» یاد کرده گلایه کرده است که اینان به مشهورات زمانهٔ خویش عادت کرده و جرأت مقابلهٔ را ندارند.

ما در تصحیح رسالهٔ حاضر از دو نسخه استفاده کرده‌ایم. یکی نسخهٔ شمارهٔ ۲۱۲۴۷ آستان قدس رضوی با تاریخ کتابت ۱۳۴۱ ق و دیگر نسخهٔ شماره ۳۰۳۲ کتابخانهٔ مرحوم آیت اللّه مرعشی گویا با تاریخ ۱۲۲۵ ق.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۱۳

[المدخل]

بسم الله الرحمن الرحيم و به اعتمادى الحمد للّه الّذى فرض على عباده المؤمنين السّعى إلى ذكره لينالوا به الرّحمة و الرّضوان، و حذّرهم و نهاهم عن الالتهاء عنه ليحذروا و يتوقّوا عن الشّقوة و الخسران؛ و الصلاة و السلام على أفضل الأنبياء محمّد، أفضل من أقام عمود الدين و أظهر شعائر الإيمان، و على آله الطاهرين الذين أوضحوا أسرار السّنّة و بيّنوا أحكام القرآن.

و بعد فيقول المفتقر إلى رحمة الله البارى محمد باقر بن محمد مؤمن السبزوارى: إنّى لمّا تأمّلت القرآن و الأحاديث النبويّة، و تصفّحت الآثار المنقولة عن الصادقين أصحاب العصمة و الطهارة، وجدت الصلاة الجمعة من أكدّ الفرائض و أبلغها، و أعظم الطاعات و أكبرها، حتى قيل إنّه أعظم الطاعات بعد الإيمان؛ و مع هذا رأيت أهل زماننا و أبناء عصرنا حتّى علماءهم و صلحاءهم و كبراءهم و عظماءهم مطبّقون على تركها، متّفقون على إهمالها و هجوها حتى اندرست هذه الطّاعة الشريفة فى بلاد الإيمان، بل ذكرها لم يقرع الأسماع و لم يظنّ الاذان.

فرأيت أن أذكّرهم فى هذه الرسالة حديث هذا الصديق المهجور و أذكّر لهم مكان هذا الأمر المستور، لعلّ هذا التذكير يفيد فائدة فى أمر الدين، و يجذب القلوب إلى إذعان الحقّ و تسليم اليقين. مع علمى بأنّ الناس على قسمين: قسم منهم تركوا الحقّ و رفضوه و قارفوا الباطل و التزموه، فاستوقدوا نار العصبيّة و استحملوا أوزار الحميّة، فهم أعداء الحقّ و خصماء الدين و قطّاع طريق عباد اللّه الطالبين، فهؤلاء لا ينفعهم قول و لا خطاب، و لا يؤثّر فيهم دعوة و لا كتاب.

و ليس كلامى معهم، بل أقول مخاطبا لمن نظر فى هذه الرسالة من الطائفة الأخرى ممّن اتّقى طريق الجور و الاعتساف، و لازم منهاج العدل و الإنصاف، عباد اللّه الخائفين يوم المعاد، السالكين مسلك الصلاح و السداد، إنّى بذلت مجهودى فى تحقيق ما أودعت فى هذه المقالة و أظهرت فى أثناء هذه الرسالة، فاستنصحونى و ناصحونى و لا- تستغشونى و لا- تغاشونى و اجلوا أنظاركم و أنعموا أفكاركم بعد تخليص النيّة و رفض الهوى، فإنّه أعظم صادّ عن الحقّ و حاجز عن الصواب، فإن دعاكم نظركم و تدبّركم إلى الموافقة فنعم المراد و الوفاق، و إن كان الأمر على غير ذلك فلا ترضوا بضلالى بزعمكم و خطائى على عقيدتكم بل

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۱۴

اجتهدوا فى الدّعوة إلى الصّواب لتنالوا به عظيم الأجر و الثواب.

على أنّى أعلم أنّ الناس تفرّقا فى أفكارهم و اختلافا فى أنظارهم و تشتتا فى آراءهم و تشعّبا فى أهواءهم، و لكن الغرض إهداء النّصيحة بالقلب و اللسان و بذل الجهد بحسب الإمكان، و اللّه سبحانه سيجمعها فى موقف الحساب و معرض السؤال و الجواب، فهناك يستوى الوضيع و الشريف، و اللّه يقضى بالحقّ و لا يحيف وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللّهِ ثُمَّ تُوَفّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ. «۱»

و اعلم أنّ لأصحابنا الإمامية فى صلاة الجمعة فى زمان غيبة الإمام المعصوم عليه السّلام أقوالا:

القول الأوّل: الوجوب التخييرى: بمعنى أنّ المكلّف مخيّر بين إيقاعها ظهرا و إيقاعها جمعة، و هو قول أكثر المتأخّرين عن الشيخ أبى

جعفر الطوسى، و أمّا الشيخ فقد صرّح بهذا القول فى مصباح المتهجّد لكنه عبّر بلفظ الاستحباب، «۲» و كلامه فى النهاية و المبسوط و الخلاف قابل للحمل على الوجوب العينى بل ظاهره ذلك كما سيجىء تحقيقه، بل و ربما عبّر بعضهم بالجواز، و مراده به المعنى الأعمّ، المقابل للتحريم، و عبّر بعضهم بالاستحباب و مرادهم به الاستحباب العينى أو استحباب الاجتماع، فلا ينافى الوجوب التخييرى؛ و صرّح كثير منهم بأنّه لا يصلّيها إلّا بنيّة الوجوب، و قد يدّعى اتّفاقهم عليه و أصحاب هذا القول متّفقون على أنّ الجمعة أفضل من الظهر. و المستفاد من كلام أكثر أصحاب هذا القول عدم اشتراط الفقيه فى صحّة الجمعة كما سيجىء تحقيقه.

القول الثانى، التحريم: و إليه ذهب سلّار بن عبد العزيز، «۳» و محمد بن ادريس، «۴» و هو المحكىّ عن ظاهر المرتضى فى المسائل الميافارقيات، «۵» و كلامه ليس بصريح فى ذلک كما اعترف به جميع من نقل ذلک عنه. قاله الشهيد الثانى فى رسالته الشريفة المعمولة فى وجوب تحقيق صلاة الجمعة؛ و قال فيها أيضا: و مثل هذا القول الشنيع المخالف لجمهور المسلمين و صريح الكتاب و السنّة لا ـ ينبغى اثباته و نسبته بمثل هذا الفاضل بمجرّد الظهور، بل لا ـ بدّ فيه من التحقيق؛ ثم قال و إنّما كان ظاهره ذلک من غير تحقيق، لأنّ السائل لمّا سأله عن صلاة الجمعة هل تجوز خلف المؤالف و المخالف جميعا، أجاب بما هذا لفظه: «لا جمعة إلّا مع إمام عادل أو من نصبه الإمام». فالحكم على ظاهر هذه العبارة واضح، و هى مع ذلک تحتمل خلاف ظاهرها من وجهين:

---

(۱) بقره، ۲۸۱

(۲) مصباح المتهجد، ص ۳۶۴

(۳) المراسم، ص ۲۶۱

(۴) السرائر، ج ۱، ص ۲۹۰، ۲۹۳

(۵) جواب المسائل الميافارقيات (رسائل الشريف المرتضى)، ج ۱، ص ۲۷۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۱۵

أحدهما: حمل النفى الموجّه إلى الماهيّة إلى نفى الكمال كما هو واقع كثيرا فى الكتاب و السنّة. و يؤيّد هذا الوجه أنّه قال فى كتابه الفقه الملكى «۱»: الأحوط أن لا ـ تصلّى الجمعة إلّا بإذن السلطان و إمام الزمان؛ لأنّها اذا صلّيت على هذا الوجه انعقدت و جازت بإجماع، و إذا لم يكن فيها إذن السلطان لم يقطع على صحّتها و إجزائها. هذا لفظه، و هو ظاهر فى أنّ إذن الإمام معتبر اعتبار كمال و احتياط لا تعيّن.

و الثانى: حمل المنع من الصلاة بدون إذن الإمام العادل مع إمكان إذنه لا مطلقا، كما هى عادة الأصحاب على ما ستقف عليه إن شاء اللّه من عباراتهم، فإنّهم يطلقون اشتراط إذنه فى الوجوب ثمّ يجوّزون فعلها حال الغيبة بدونه مريدين بالاشتراط على تقدير إمكانه.

يؤيّد هذا الحمل لكلام المرتضى رحمه اللّه على الخصوص قوله فى الكتاب المذكور سابقا: «و الأحوط أن لا تصلّى الجمعة إلّا بإذن السلطان، إلخ»؛ لأنّ إذنه إنّما يكون أحوط مع إمكانها لا مطلقا، بل الاحتياط مع تعذّرها فى الصلاة بدونها امتثالا لعموم الأمر من الكتاب و السنّة و غيرهما من الأدلّة، و مع قيام الاحتمال يسقط القول بنسبته إلى المرتضى رحمه اللّه على التحقيق و إن كان ظاهره ذلک. «۲» انتهى.

و يحتمل أن يكون المراد بمن نصبه الإمام أعمّ من الفقيه، فإنّه نائب الإمام عليه السّلام فى القضاء و الإفتاء و إقامة الحدود عند الأصحاب و النصوص متظافرة به، و نقل بعضهم الاتّفاق عليه؛ و قد اعترف العلامة فى المختلف «۳» و الشهيد فى شرح الارشاد «۴» و ابن فهد فى المهذب «۵» فى هذه المسألة بأنّ الفقيه داخل فيمن نصبه الإمام، فلا بعد فى تنزّل كلام السيّد عليه. و يحتمل أن يكون مراده بالمنصوب المعنى الشامل لمن أذن له الأئمة الماضون عليهم السّلام كما أشار إليه الشيخ فى الخلاف. و يحتمل أن يكون مراده بالإمام الأوّل، إمام الجماعة و بالثانى إمام الأصل. و لعلّ فى تنكير الأول و تعريف الثانى تأييدا لهذا.

و نسب الشهید رحمه اللّه فی البیان القول بالتحریم إلی أبی الصلاح مع أنّه نسب إلیه فی شرح الإرشاد القول بالاستحباب وفاقا لغیره کالعلامهٔ و غیره. و حکم الشهید الثانی بخطاء النسبتین؛ و إنّ المصرّح به فی کلام أبی الصلاح الوجوب العینی و هو متّجه کما سیجیء. و نسب الشیخ فخر الدین و الشیخ علی هذا القول إلی الشیخ فی الخلاف، و هو خطأ بل کلام الشیخ فی

(۱) الظاهر انّ هذا الکتاب فقد و لم یصل إلینا، و ذکره ابن شهر آشوب فی معالم العلماء ص ۷۰، و الطهرانی فی الذریعهٔ ج ۱۶، ص ۲۹۲

(۲) راجع رسالهٔ الشهید فی نفس هذه المجموعهٔ.

(۳) المختلف، ج ۲، ص ۲۵۳

(۴) غایهٔ المراد، ج ۱، ص ۱۶۳– ۱۶۴

(۵) المهذّب البارع فی شرح مختصر النافع، ج ۱، ص ۴۱۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۱۶

الخلاف ظاهره الوجوب العینی، و لو نوقش فی ذلک فهو دائر بین الوجوب التخییری و العینی، لا یحتمل غیرهما کما سیجیء تحقیقه.

و قوی هذا القول العلامهٔ فی المنتهی «۱» و فی کتاب الأمر بالمعروف عن التحریر، «۲» و وافق المشهور فی سائر کتبه. و فی الذکری بعد تصحیح الجواز أولا- و میلّما إلی الوجوب العینی ثانیا، قال: و هذا القول یعنی قول أصحاب التحریم متوجّه و إلّا لزم القول بالوجوب العینی، و أصحاب القول الأول لا یقولون به. «۳» و بالجملهٔ کلامه فی الذکری لا یخلو عن اضطراب ما سیجیء بیانه.

و فی البیان «۴» وافق المشهور. و ظاهر کلامه فی اللمعهٔ «۵» الوجوب العینی بشرط الفقیه، و کلامه فی الدروس «۶» دائر بین الوجوب العینی بشرط الفقیه و التخییری.

و ممّا ذکرنا یعلم أنّ المتحقّق بهذا القول لیس إلّا سلّار و ابن ادریس، و أمّا غیرهما ممّن ینسب إلیه هذا القول فإنّما لم یصرح به أو رجع عنه؛ و لهذا لم ینقل ذلک إلّا عنهما فی کثیر من الکتب. و أسنده المحقّق إلی سلّار حسب؛ و من المتأخّرین من ادّعی الإجماع علی انتفاء هذا القول بناء علی أنّ مخالفهٔ معروف النسب غیر قادح فی تحقّق الإجماع، و قول الشهید الثانی «و هو إجماع علی قاعدتهم المشهورهٔ» اشارهٔ إلی ما ذکر و فیه تأمّل.

القول الثالث: الوجوب التخییری بشرط وجود الفقیه الجامع لشرائط الافتاء و التحریم بدونه:

و إلی هذا القول ذهب المدقّق الشیخ علی [الکرکی] مدّعیا أنّ هذا مذهب جمهور القائلین بجوازها فی زمان الغیبهٔ. و قطع الشهید الثانی و من تبعه من المتأخرین عنه بأنّ هذا القول مختص بالمدقق رحمه اللّه و أنّه لا یوافقه علیه أحد من الأصحاب. نعم یتوهّم ذلک من بعض عباراتهم و هو متّجه و سیجیء تحقیق ذلک مفصّلا.

القول الرابع: الوجوب العینی من غیر اشتراط الفقیه. و هو قول المفید فی کتاب الإشراف، و المقنعهٔ، و أبی الصلاح، و أبی الفتح الکراجکی. و هو ظاهر ابن بابویه فی المقنع و الأمالی و الفقیه. و ظاهر الشیخ رحمه اللّه فی الخلاف بل فی المبسوط و التهذیب و النهایهٔ أیضا. و ظاهر الشیخ عماد الدین الطبری، «۷» و الظاهر أنّه قول قدماء الأخباریین جمیعا، و اختاره الشهید الثانی فی

(۱) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۳۶.

(۲) تحریر الأحکام الشرعیّهٔ، ج ۱، ص ۱۵۸

(۳) ذکری الشیعهٔ، ج ۴، ص ۱۰۴– ۱۰۵ (قم، مؤسسهٔ آل البیت، ۱۴۱۹)

(۴) البیان، ص ۱۸۸– ۱۹۰

(۵) بنگرید: شرح اللمعة الدمشقية، ج ۱، ص ۲۰۹- ۳۰۱

(۶) الدروس، ج ۱، ص ۱۸۶

(۷) فی الاصل: الطبرسی. و هو قوله فی کتاب «نهج العرفان الی حقائق الایمان» کما نقل عنه الشهید الثانی فی رسالته فی تحقیق صلاة الجمعة.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۱۷

رسالته، و نسبه إلی الأکثر، لعلّ مراده القدماء. و تبعه علی هذا أکثر من تأخّر عنه من أهل التحقیق کالشیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی و السید علی الصایغ و المحقق الشیخ حسن، و الفاضل السید محمد صاحب المدارک و مولانا عبد الله الشوشتری و غیرهم ممّا یطول تعدادهم.

و جماعة من أصحابنا المتأخّرین معرضون عن حکایة القول بالوجوب العینی بل ادّعی العلامة فی التذکرة و النهایة إطباق الأصحاب علی عدم الوجوب العینی فی زمن الغیبة، و تبعه الشیخ علی [الکرکی] و الشیخ الشهید الثانی فی شرح الارشاد «۱» و شرح الألفیة؛ «۲» و یظهر من کلامه فی شرح اللمعة «۳» نوع تأمّل فی ذلک لا یخفی علی المتأمّل فی کلامه. و فی رسالته اختار القول بالوجوب العینی و بالغ فی ذلک.

و أمّا الشهید الأول فینقل فی الذکری قولا بالوجوب العینی، ثمّ أسند عمل الطائفة إلی خلافه، و حکی عن العلّامة دعوی الإجماع العینی بشرط الفقیه و لم أجد من صرّح باختیار هذا القول إلّا أنّ ذلک ظاهر اختیار العلامة فی المختلف و هو آخر ما صنّفه فی هذا الباب علی ما ذکره بعض العلماء. بیان ذلک أنّه لما حکی قول ابن ادریس بالمنع من صلاة الجمعة فی زمان الغیبة و حکی من احتجاجه الإجماع علی أنّ من شرط الجمعة الإمام أو من نصبه الإمام للصلاة، أجاب بمنع الإجماع أوّلا ثمّ قال.

و أیضا نقول: بموجبه لأنّ الفقیه المأمون منصوب من قبل الإمام، و لهذا یمضی احکامه و تجب مساعدته علی إقامة الحدود و القضاء بین الناس. «۴» فاعترف بهذا الکلام بأنّ المنصوب المعتبر فی صلاة الجمعة شامل للفقیه، فإذا انضاف إلی ذلک دعواهم الإجماع علی الوجوب العینی عند حضور الإمام أو من نصبه یلزم علیه القول بالوجوب العینی بشرط الفقیه.

و یقاربه کلام الشهید فی شرح الإرشاد و ابن فهد فی المهذّب؛ و بهذا التقریب یمکن استفادة هذا القول من کلام الشهید فی اللمعة الدمشقیة حیث قال: و لا تنعقد إلّا بالإمام العادل أو نائبه و لو کان النائب فقیها مع إمکان الاجتماع فی الغیبة. «۵» و احتمل الشهید الثانی فی رسالته هذا الاحتمال فی تفسیر عبارة اللمعة و استوجهه. و کلامه فی الدروس یحتمل الحمل علی الوجوب العینی و التخییری.

---

(۱) غایة المراد، ج ۱، ص ۱۶۳- ۱۶۴

(۲) المقاصد العلیة، ص ۳۵۸

(۳) شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۱، ص ۲۹۹- ۳۰۱

(۴) المختلف، ج ۲، ص ۲۵۳

(۵) اللمعة الدمشقیة، ص ۳۲ (قم دار الفکر، ۱۴۱۱)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۱۸

و الّذی أرجّحه من هذه المذاهب و أذهب إلیه، القول بالوجوب العینی من غیر اشتراط الفقیه؛

اشاره

فكفى إمام الجمعة العدالة، نعم إذا حصل التعارض بين الفقيه و غيره فى بلد، فالظاهر أنّ الحقّ للفقيه و أنّه يجب على غير الفقيه البعد بفرسخ أو الايتمام به، لأنّ الفقيه نائب الإمام و النائب فى حكم المنوب عنه، و لم يبعد أن يكون الحكم كذلك إذا كان أحد الفقيهين أعلم بالتقريب المذكور.

[الحجّة الاولى: الآية الشريفة]

و الحجّة على مختارنا وجوه: منها قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ «۱» وجه الاستدلال بهذه الآية الشريفة أنّ المفسّرين اتّفقوا على أنّ المراد بالذّكر فى هذه الآية الشريفة صلاة الجمعة أو خطبتها أو هما معا. حكى ذلك غير واحد من العلماء، و الأمر للوجوب على ما تحقّق فى موضعه. و المراد بالنداء الأذان. فالمستفاد من الآية الأمر بالسعى إلى صلاة الجمعة لكلّ واحد من المؤمنين متى تحقّق الأذان لأجل الصلاة، إن كان اللازم فى قوله تعالى للصلاة للأجل؛ أو وقت الصلاة إن كان اللام فيه للتوقيت. و حيث كان الأصل عدم التقييد بشرط، يلزم عموم الوجوب بالنسبة إلى زمان الغيبة و الحضور.

و يتوجّه إلى هذا الدليل وجوه من الإيراد:

الأول: أنّ «إذا» غير موضوعة للعموم لغة، فلا يلزم وجوب السعى كلّما تحقق النّداء، بل يتحقّق بالمرّة، و هى عند تحقّق الشرط.

و الجواب أنّ «إذا» و إن لم يكن موضوعة للعموم لغة، لكن يستفاد منها العموم فى أمثال هذه المواضع عرفا، إمّا بحسب الوضع العرفى و إمّا بحسب القرائن الدالّة عليه.

و أيضا نقول: لا يخلو إمّا أن يكون المراد إيجاب السعى و لو فى العمر مرّة أو ايجابه على سبيل العموم أو إيجابه عند حضور الإمام أو نائب. لا سبيل إلى الأول، إذ الظاهر أنّ المسلمين متّفقون على أن ليس المراد من الآية ايجاب السعى مطلقا بحيث يتحقّق بالمرّة بل أطبقوا على أنّ المراد بها التكرار. و لا سبيل إلى الثالث لكونه خلاف الظاهر من اللفظ، إذ لا دلالة للّفظ عليه و لا قرينة عليه؛ فالعدول عن الظاهر إليه يحتاج إلى دليل واضح. فثبت الثانى و هو المطلوب.

و أيضا نقول: الخطاب عامّ بالنسبة إلى جميع المؤمنين، سواء تحقّق الشرط المدّعى بالنسبة إليه أم لم يتحقّق، فعلى تقدير تجويز أن المراد بالآية لم يكن التكرار، يلزم ايجاب

---

(۱) الجمعة: ۹

السعى على من لم يتحقق الشرط بالنسبة إليه و لو مرّة؛ و يلزم منه الدوام و التكرار لعدم القائل بالفصل.

الثانى: أنّ الأمر فى الآية معلّق على ثبوت الأذان؛ فمن أين ثبت الوجوب المطلق؟

و الجواب: أنّه يلزم بصريح الآية الإيجاب متى تحقّق الأذان؛ و يلزم منه الايجاب مطلقا لعدم القائل بالفصل؛ و اتّفاق المسلمين على أنّ الأذان ليس شرطا لوجوب الجمعة، و لعلّ فائدة التعليق على الأذن الحثّ على فعله لتأكّد استحباب الأذان لها حتّى ذهب بعضهم إلى وجوبه لها؛ و يحتمل أن يكون المراد من النداء دخول الوقت على سبيل الكناية.

لا يقال لنا: إن نعارض و نقول: يستفاد من الآية عدم وجوب السعى عند عدم الأذان، و يلزم من ذلك انتفاء الوجوب فى بعض صور انتفاء الشرط المتنازع فيه، فيلزم منه عدم الوجوب عند عدم الشرط المذكور مطلقا، لعدم القائل بالفصل.

لأنّا نقول: إذا حصلت المعارضة بين منطوق كلام و مفهومه فدلالة المفهوم مطروحة باتّفاق المحققين. على أنّ التعليق بالأذان قد خرج مخرج الغالب؛ و يعتبر فى دلالة المفهوم أن لا يكون الأمر كذلك.

الثالث: أنّ الأمر بها معلّق على النّداء لها، و النّداء لها متوقّف على الأمر بها، للقطع بأنّها لو لم تكن مشروعة لم يصحّ الأذان لها فيلزم الدور؛ و أيضا الحكم معلّق على الأذان لها و لا يشرع لها إلّا إذا كانت مأمور بها، و تحقّق ذلک بدون الشرط المتنازع فيه ممنوع.

و الجواب عن الأوّل أنّ الأمر بها ليس معلّق على الأذان لها، بل معلّق على الأذان لمطلق الصلاة أو على الأذان مطلقا فى وقت الصلاة؛ بيان ذلک أنّ اللام فى قوله تعالى «لِلصَّلاةِ» يحتمل أن يكون للأجل، و يحتمل أن يكون للتوقيت، و «من» فى قوله تعالى «مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ» يحتمل أن يكون بيانا ل «إذا» و يحتمل أن يكون بيانا للصلاة بناء على أن يكون اللام للتوقيت، و يحتمل أن يكون للتبعيض؛ و على شيء من هذه التقديرات لا يصير المعنى إذا تحقّق النداء لصلاة الجمعة. و يحتمل أن يكون من بمعنى فى؛ و حينئذ فالظاهر أن يكون الظرف لغوا متعلّقا بالفعل السابق، و على هذا أيضا لا يفهم كون النداء لصلاة الجمعة. و أمّا احتمال أن يكون الظرف مستقرّا فلا يخلو عن بعد. و على تقدير التسليم كان محصّله إذا نودى للصلاة الكائنة فى يوم الجمعة؛ و لا تخصيص فيه بصلاة الجمعة بل مطلق. و لا قرينة هاهنا على العهد حتى تكون الصلاة المذكورة فى الآية منصرفة إليه، بل ظاهرها الإطلاق؛ و لعل السرّ فى قوله تعالى «فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللّهِ» دون فاسعوا إليها ذلک.

سلّمنا أنّ الأمر معلّق على الأذان لها، لكن مقتضاه ثبوت الأمر عند تحقّق أىّ أذان كان، لإطلاق المعلّق عليه، فكلّ أذان ثبت عدم ترتّب الوجوب عليه كان خارجا عن هذا الحكم؛ و كان الباقى مندرجا تحت الإطلاق.

سلّمنا لكنّ الأمر موقوف على المشروعيّة و المشروعيّة غير متوقّفة على الأمر بها، بل

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۲۰

يجوز ثبوته بدليل آخر، فلا يلزم الدور. على أنّه يمكن أن يقال يستفاد مشروعية الأذان لها مطلقا من الآية، لأنّ تعلّق الإيجاب على الأذان مطلقا يستلزم مشروعية الأذان لها مطلقا إلّا ما خرج بالدليل؛ إذ لا يترتّب الإيجاب على أذان غير مشروع، و قد ثبت الملزوم بمقتضى الآية، فثبت اللّازم.

لا يقال الإيجاب معلّق على الأذان المشروع، فلا يثبت مشروعيّة الأذان لها مطلقا بالآية.

لأنّا نقول: ليس المشروعيّة قيدا فى الأذان المعلّق عليه حتى يقدح فيما ذكرنا للإطلاق.

نعم لا يترتّب الإيجاب إلّا على أذان يكون فى الواقع مشروعا؛ و بين الأمرين فرق واضح؛ و ممّا ذكرنا يظهر الجواب عن الثانى.

الرابع: أنّ الأمر أعمّ من الإيجاب الحتمى و الإيجاب التخييرى، فلا يثبت بالآية الوجوب العينى.

و الجواب أنّ الأمر حقيقة فى الوجوب العينى، لأنّ ما دلّ على أنّ الأمر حقيقة فى الوجوب، دالّ على ذلک كما لا يخفى على من تأمّل فيه، و إن اشتبه ذلک على غير واحد من المتأخّرين. على أنّ وجود الأمر مع عدم ثبوت ما يدلّ على تحقّق البدل موجب لتعيّن الحمل على الوجوب العينى اتّفاقا و الأمر هاهنا كذلک، لما سيجيء من ضعف ما دلّ على القول بالتخيير.

الخامس: الأمر فى الآية متعلّق بالسعى، و المدّعى وجوب الجمعة.

و الجواب أنّ الغرض من الأمر بالسعى، الأمر إليها على أبلغ وجه و أكّده. مع اتّفاق المسلمين على وجوبها عند وجوب السعى إليها. و لعل الغرض من لفظ السعى المبالغة فى التحريض و الحثّ عليها.

و اعلم أنّ فى الآية وجوها من التأكيد و المبالغة ذكرها المفسّرون و غيرهم. قيل «۱»: و لما سمّاها اللّه تعالى فى هذه الآية ذكرا و أمر بها فى هذه السورة، و ندب إلى قراءتها فى صلاة الجمعة بل قيل أنّه أوجبها تذكيرا للسامعين و تنبيها لهم و تحريضا على فعلها عقّبه فى السورة الّتى بعدها يذكر فيها المنافقون بالنّهي عن تركها و الإهمال لها و الاشتغال عنها بقوله تعالى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُلْهِكُمْ أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ، «۲» و ندب إلى قراءة هذه السورة فيها أيضا تأكيدا للتّذكير بهذا الفرض الكبير. و مثل هذا لا يوجد فى غيره من الفروض مطلقا؛ فإنّ الأمر بها مطلقة مجملة غالبا خالية من مثل هذا التأكيد و التّصريح.

(۱) فى الهامش: قاله الشهيد الثانى فى الرسالة.

(۲) المنافقون، ۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۲۱

[الحجّة الثانية: الأخبار المستفيضة]

الحجّة الثانية و هى أوضح الحجج فى هذا الباب الأخبار المستفيضة بل المتواترة من طرق العامّة و الخاصّة. و لنكتف بذكر أخبار الخاصّة و نترك الأخبار العاميّة على كثرتها و كذلك نترك الأخبار الضعيفة من طرقنا وقوفا على ما يحصل الركون التام إليه.

فمن ذلك ما أورده الشيخ أبو جعفر الكلينى فى الكافى، و الشيخ فى التهذيب باسناده إلى الكلينى عن أبى بصير و محمّد بن مسلم فى الصحيح عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: إنّ الله تعالى فرض فى كلّ سبعة أيّام خمسا و ثلاثين صلاة، منها صلاة واجبة على كلّ مسلم أن يشهدها إلّا خمسة: المريض و المملوك و المسافر و المرأة و الصبىّ. «۱»

ففى الخبر على ما فيه من المبالغة و التأكيد و الإتيان بلفظ «الفرض» الدالّ على تأكّد الوجوب، التصريح باللفظ الموضوع للعموم لغة بل هو أوضح الألفاظ فيه حيث قال «فى كلّ سبعة أيّام» ثمّ أردفه بقوله عليه السّلام «على كلّ مسلم» ثمّ الاستثناء الموجب لزيادة التأكيد فى العموم، فلا خفاء حينئذ فى شمول الحكم لزمان الغيبة و الحضور. و ممّا يؤيّده الجمع بين الصلاة الجمعة و غيرها من الصلاة الّتى لا يختصّ بحال الحضور.

فإن قلت: شمول الرواية لزمان الغيبة من حيث العموم مسلّم، لكن ما دلّ على اشتراط الوجوب العينى بالإمام أو نائبه الخاص موجب للتخصيص و التقييد جمعا بين الأدلة.

قلت: ستعرف ضعف ما يظنّ دليلا على ذلك و عدم صلاحيته للحجّية. على أنّه لو سلّم حجّيته فى نفسه لا يصلح لتأويل مثل هذا الخبر الواضح من حيث السند و الدّلالة. فإنّ ارتكاب مثل هذا التخصيص فى مثل هذا الخبر فى نهاية البعد لا يستقيم ارتكابه إلّا لضرورة شديدة، فإنّه يستلزم خروج أكثر أيّام الجمعات و أكثر المسلمين عن الكلّية المذكورة، لأنّ أيام ظهور المعصوم عليه السّلام على وجه الولاية و الاستيلاء الّذى هو مناط الوجوب العينى عند من نفاه فى زمن الغيبة قليل جدّا بالنسبة إلى غيرها من الأزمنة؛ فتخصيص الحكم يستلزم خروج أكثر أفراد العام؛ و قد منعه أكثر المحققين من أئمّة الأصول. و هل يستقيم عند الطبائع المستقيمة تجويز أنّ المعصوم عليه السّلام فى مقام بيان الحكم الشرعى و إفادته، يبالغ فى وجوب شىء و يقول أنّه واجب فى كلّ أسبوع على كلّ مسلم إلّا جماعة خاصّة من المسلمين، و مع ذلك لا يثبت هذا الحكم لأحد من أهل عصره عليه السّلام لا لمعظم المسلمين بل يثبت لطائفة من المسلمين فيما مضى فى قليل من الأزمنة السابقة، و قليل من الأزمنة الآتية فى آخر الزمان،

(۱) الكافى ج ۳، ص ۴۱۸، باب وجوب الجمعة و على كم تجب، ح ۱؛ تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۱۹، ح ۶۹، باب العمل فى ليله الجمعة و يومها، ح ۶۹.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۲۲

أعنى زمان النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و زمان خلافة أمير المؤمنين عليه السّلام و زمان خلافة القائم عليه السّلام و ذلك بناء على أنّ المراد بزمان الحضور المعتبر فى الوجوب العينى عندهم، زمان الحضور على سبيل السّلطنة و الاستيلاء لا مطلقا [كما] صرّح بذلك جماعة من الأصحاب.

فإن قلت: يجوز أنّ يكون المراد بالفرض أعمّ من الوجوب التخييرى، فلا يدلّ الخبر على الوجوب العينى.

قلت: قد مرّ ما يصلح جوابا لهذا على أنّ الاستثناء ينافى هذا؛ لأنّ الوجوب التخييرى ثابت بالنسبة إلى أكثر من ذكر فى المستثنى.

و من ذلك ما رواه الشيخ الصدوق أبو جعفر محمد بن بابويه فى من لا يحضره الفقيه، عن زرارة، باسناده الصحيح عن أبى جعفر عليه السّلام أنّه قال: إنّما فرض اللّه عزّ و جلّ على النّاس من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة، منها واحدة فرضها اللّه عزّ و جلّ فى جماعة و هى الجمعة و وضعها عن تسعة: عن الصغير، و الكبير، و المجنون، و المسافر، و العبد، و المرأة، و المريض، و الأعمى، و من كان على رأس فرسخين؛ «۱» إلى أخر الخبر.

و من ذلك ما رواه الكلينى باسنادين: أحدهما من الحسان بإبراهيم بن هاشم، و الآخر صحيح عند جماعة من المتأخّرين، لكنّه خلاف التحقيق إلّا أنّ انضمامه إلى الأوّل يوجب زيادة القوّة و الوثوق، مع أنّ حسنة إبراهيم بن هاشم ملحقة عند جماعة من الأصحاب بالصحاح، عن زرارة عن أبى جعفر عليه السّلام قال عليهم السّلام فرض اللّه عزّ و جلّ إلى آخر ما نقلته عن الفقيه.

وجه الاستدلال بهذا الخبر قريب من السابق.

من ذلك ما رواه الصدوق، عن زرارة، باسناده الصحيح، قال قلت: لأبى جعفر عليه السّلام: على من تجب الجمعة؟ قال: تجب على سبعة نفر من المسلمين و لا جمعة لأقل من خمسة المسلمين أحدهم الإمام، فإذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم. «۲»

وجه الاستدلال بهذا الخبر أنّه عليه السّلام قال «تجب على سبعة نفر من المسلمين» من غير استفصال مع كونه عليه السّلام فى مقام البيان؛ فيدلّ على ثبوت الحكم على سبيل العموم من غير تخصيص و تقييد. و مما يعضد التعميم و يؤكّده الاكتفاء بهذا الجواب فى جواب السؤال ب «من» الموضوعة للسؤال عن التشخّص و التعيين و الخصوصية لا الكمّ و المقدار؛ فكأنّه عليه السّلام قال لا يعتبر فيه خصوصية إلّا اعتبار السبعة من المسلمين. ثمّ أكّده عليه السّلام لزيادة البيان و التوضيح بقوله: «فإذا اجتمع سبعة» و هو كلام واضح الدلالة عرفا أو بحسب القرائن الحالية و المقالية على العموم. و قوله عليه السّلام أمّهم بعضهم على سبيل الإطلاق من غير تخصيص بالإمام و النائب

---

(۱) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۰۹؛ التهذيب، ج ۳، ص ۲۱

(۲) فقيه ج ۱، ص ۲۶۷؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۰۴.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۲۳

ممّا يوضح المدّعى جدّا. و احتمال إرادة المعنى الشامل للوجوب التخييرى مندفع بما ذكرنا سابقا، و بأنّ الوجوب التخييرى لا يختصّ بالسبعة، بل يثبت للخمسة أيضا على ما حقّقه فى شرح الإرشاد.

و من ذلك ما رواه الشيخ أبو جعفر الطوسى، عن منصور، فى الصحيح، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام: يجمّع القوم يوم الجمعة إذا كانوا خمسة فما زاد، فإن كانوا أقلّ من خمسة فلا جمعة لهم، و الجمعة واجبة على كلّ أحد، لا يعذر الناس فيها إلّا خمسة». «۱»

وجه الدلالة فى هذا الخبر غير خفىّ بعد الإحاطة بما سبق.

من ذلك ما رواه الشيخ عن أبى بصير و محمّد بن مسلم فى الصحيح عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

من ترك الجمعة ثلاث جمع متوالية طبع اللّه على قلبه». «۲» و فى معناه غيره من الأخبار من طريق العامة و الخاصة.

و وجه الدلالة فيه عموم لفظة «من» الشاملة لزمان الغيبة و الحضور. و فى الخبر من المبالغة و التأكيد ما لا يخفى؛ فإنّ الطبع و الختم و الرين ممّا شاع استعماله فى الكتاب و السنة فى الكفّار الذين لا يستعدّون لقبول الحق و لا يقبلون لظهور الإيمان فى قلوبهم، فصاروا ممّن لا يؤثر فيهم الدعوة و الكتاب، و لا يرجعهم عن الباطل التعنيف و الاستعتاب.

و من ذلك ما رواه الشيخ فى الصحيح عن زرارة، قال: قال أبو جعفر عليه السّلام: الجمعة واجبة على من إن صلّى الغداة فى أهله أدرك الجمعة؛ و كان رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله إنّما يصلّى العصر فى وقت الظهر فى سائر الأيام، كى إذا قضوا الصلاة مع

رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله رجعوا إلى رحالهم قبل الليل و ذلك سنّة إلى يوم القيامة. «۳»

و ظاهر الخبر و سياقه إيجاب الجمعة على النّاس بعد تحقّقه؛ فالاستدلال به على الوجوب العينى إنّما يستقيم بعد ثبوت المشروعيّة؛ فهو حجّة على القائلين بالوجوب التخييرى لا على القائلين بالتحريم إلّا بضرب من التكلّف.

و من ذلك ما رواه الكلينى عن محمّد بن مسلم و زرارة فى الحسن بإبراهيم بن هاشم، عن أبى جعفر عليه السّلام فقال: تجب الجمعة على كلّ من كان منها على فرسخين، إذا كان الإمام عادلا. «۴»

و من ذلك ما رواه عن محمّد بن مسلم فى الحسن بإبراهيم قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، حديث ۶۳۶؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۹، حديث ۱۶۱۰؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۴- ۳۰۵، الباب ۲ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها، حديث ۷

(۲) تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۶۳۲، باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها، ح ۱۴.

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۸

(۴) قاضى نعمان، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۱، نورى، مستدرك الوسائل، ج ۶، ص ۱۲ از دعائم

دوازده رسالة فقهى دربارة نماز جمعه، ص: ۳۲۴

الجمعة فقال: تجب على من كان منها على فرسخين، فإن زاد على ذلك فليس عليه شىء. «۱»

و روى الشيخ، الخبر الأوّل من هذين الخبرين بإسناد فيه على بن السندى و ليس فى شأنه توثيق يعتدّ به، و الخبر الثانى معلّقا عن علىّ بن إبراهيم بسائر الإسناد. و وجه الدلالة فى هذه الأخبار نحو ما مرّ فى الخبر السابق عليها.

و من ذلك ما رواه الشيخ عن عبد الملك فى الموثق بعبد اللّه بن بكير، عن أبى جعفر عليه السّلام قال، قال: مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها اللّه!»، قال: قلت: كيف أصنع؟ قال: «صلّوا جماعة»، يعنى الجمعة. «۲» و إنّما جعلنا هذا الخبر من الموثّقات جريا على المشهور، بناء على أنّ ابن بكير فطحىّ؛ و أمّا التحقيق فإنّه يقتضى أن لا يقصر هذا الخبر عن الصحاح بل يزيد على بعضها، لأنّ المعتبر فى باب الروايات و الظنّ الحاصل بها، الوثوق بصدق الرّاوى و ضبطه، و أصل المذهب ممّا لا مدخل له فى هذا الباب إلّا فى أخبار تتعلّق به، فهناك لا يبقى الظنّ لمكان الغرض الموجب للتّهمة و الظنّة، و على ذلك كان مدار عمل المتقدّمين من الأصحاب على ما يظهر بالتّتبع، و حيث كان ابن بكير ممّن أجمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ عنه على ما ذكره ابو عمرو الكشّى و يفهم من كلام الشيخ فى العدّة مع توثيق أئمة الرجال له، كان الظنّ الحاصل بخبره لا يقصر عمّا يحصل بغيره من الصّحاح.

و ممّا يؤيّد ذلك أنّ الأصحاب كانوا شديدى الاحتراز عن مخالفيهم فى المذهب، و العادة تقضى بأنّ الاحتياط يقع فى توثيق المباين فى المذهب أكثر من الموافق، و مع ذلك فتوثيقهم له و خلطهم به و رواية أجلّاءهم عنه كابن أبى عمير و صفوان و غيرهما لا يكون إلّا لكمال وضوح صدقه و ضبطه و ثقته عنده؛ و إن أحطت بكنه القاعدة الّتى نراعيها و نجعلها مركز رحى العمل بأخبار الآحاد لم يبق لك ريب فيه و فى نظائره إلّا أنّ المقام يقصر عن تفصيله و تبيّنه.

و من ذلك ما رواه الشيخ عن محمد بن مسلم فى الموثق بإبراهيم بن عبد الحميد، عن أبى جعفر عليه السّلام قال: تجب الجمعة على من كان منها على فرسخين و معنى ذلك إذا كان الإمام عادلا، و قال إذا كان بين الجماعتين ثلاثة أميال فلا بأس أن يجمّع هؤلاء و يجمّع هؤلاء و لا يكون بين الجماعتين أقلّ من ثلاثة أميال، و اعلم أنّ للجمعة حقّا قد ذكر عن أبى جعفر عليه السّلام أنّه قال لعبد الملك مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها الله عزّ و جلّ، قال قلت: كيف أصنع؟ قال صلّها جماعة يعنى الجمعة. «۳»

---

(۱) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من أبواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۲۵

وجه الاستدلال بهذين الخبرين تعبيره عليه السّلام عبد الملك تركه صلاة الجمعة و الحكم بأنّه ممّا فرض الله عليه، مع أنّ الظاهر أنّه عليه السّلام لم ينصب لصلاة الجمعة أحدا؛ ففيه دلالة على أنّ الوجوب العينى غير مشروط بالشّرط المتنازع فيه. و ينضاف إلى ذلك الأمر به فى آخر الخبر.

فإن قيل: الأمر فى هذا الخبر لا يدلّ على العموم، إذ يجوز أن يكون الوجوب مستندا إلى إذن الإمام عليه السّلام و قد نبّه عليه العلّامة فى النهاية، فلا يلزم من ذلك انسحاب الحكم إلى غير عبد الملك.

نقول: المعتبر عند القائل بالشرط المذكور أن يكون إمام الجمعة الإمام أو من نصبه الإمام لها، إمّا بخصوصها أو تبعا للأمارة، و ليس فى الخبر أنّ الإمام عليه السّلام نصبه إماما للجمعة و إنّما أمره بصلاتها أعمّ من فعله لها إماما أو مأمونا، و ليس فى الخبر زيادة على الأوامر المطلقة الدالّة على الوجوب على سائر المكلّفين، فإن كان هذا كافيا فى حصول الشرط فلتكن تلك الأوامر كافية فيه، فيكون كلّ مكلّف مأذونا فيها جامعا لما اعتبروه من الشرط فترتفع ثمرة الخلاف. و أيضا الأمر ورد بطريق يشمل له و لغيره من المكلّفين، فلم يكن مختصّا به.

و من ذلك ما رواه الشيخ عن عمر بن يزيد فى الصحيح عن أبى عبد اللّه عليه السّلام: إذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلّوا فى جماعة؛ و ليلبس البرد و العمامة و ليتوكأ على قوس أو عصا و ليعقد قعدة بين الخطبتين و يجهر بالقراءة و يقنت فى الركعة الاولى منها قبل الركوع. «۱»

و من وراء ذلك عن الفضل بن عبد الملك فى الموثّق، قال سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إذا كان قوم فى قرية صلّوا الجمعة أربع ركعات، فإن كان لهم من يخطب، جمّعوا إذا كانوا خمسة نفر، و انما جعلت الركعتين لمكان الخطبتين. «۲»

و هذه الرواية جعلناها من الموثّقات جريا على المشهور، و لا يبعد إلحاقه بالصّحاح، إذ ليس فى طريقه من يتوقّف فى شأنه إلا أبان بن عثمان، و هو ممّن أجمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ عنه.

وجه الاستدلال فى هذين الخبرين عموم الأمر بالنسبة إلى السبعة و الخمسة من غير تخصيص بحصول الشرط المتنازع فيه، لكنّ الاستدلال بهما يتوقّف على أن يكون الأمر و ما فى معناه فى أخبارنا للوجوب؛ و من لم يسلّم ذلك لم يصلح له الاحتجاج بهما. و على كلّ تقدير فالخبران دالّان على الوجوب المطلق.

و مما يدلّ عليه أيضا ما رواه الشيخ عن محمّد بن مسلم فى الصحيح عن أحدهما عليهم السّلام قال:

سألته عن أناس فى قرية، هل يصلّون الجمعة جماعة؟ قال: «نعم يصلّون أربعا إذا لم يكن لهم

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۳۴۵؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۱۳ و المؤلف ذكر الرواية فى المتن ناقصا فنقلناه بتمامها).

(۲) الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۲۶

من يخطب». «۱»

و الظاهر أنّ محمّد بن مسلم سأل عن صلاة الجمعة لا الظهر يوم الجمعة؛ فقوله عليه السّلام «يصلّون أربعا» بعد قوله «نعم» بمنزلة

التأكيد له، فكأنّه قال إنّما يختصّ الأربع بصورة لم يكن من يخطب؛ و فيه تأييد للوجوب العينى.

و ممّا يـدلّ على الوجوب المطلق ما رواه الشيخ عن زرارة فى الصحيح قال: حثّنا أبو عبد اللّه- عليه السّلام- على صلاة الجمعة حتّى ظننت أنّه يريد أن نأتيه، فقلت: نغدوا عليك؟

فقال: «لا، إنما عنيت عندكم». «۲» و ما رواه الكلينى عن سماعة فى الموثق، قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الصلاة يوم الجمعة فقال: أمّا مع الامام فركعتان و أما من صلّى وحده فهى أربع ركعات بمنزلة الظهر؛ يعنى إذا كان إمام يخطب؛ فإذا لم يكن إمام يخطب فهى أربع ركعات و إن صلّوا جماعة. «۳» و فى هذا الخبر تأييد للوجوب العينى.

و يدلّ على الوجوب العينى أخبار أخرى غير نقيّة السند. و فى بعض الأخبار مبالغة تامّة، و هو قول النبى صلى اللّه عليه و آله فى خطبة طويلة حثّ فيها على صلاة الجمعة: منها أنّ اللّه تعالى قد أوجب عليكم الجمعة فمن تركها فى حياتى أو بعد موتى استخفافا بها أو جحودا لها فلا- جمع الله شمله و لا- بارك له فى أمره، ألا و لا صلاة له ألا و لا زكاة له ألا و لا حجّ له ألا و لا صوم له ألا و لا برّ له حتّى يتوب. «۴»

قال الشهيد الثانى: نقل هذا الخبر المخالف و المؤالف، و اختلفوا فى ألفاظ تركناها، لأنّها لا مدخل لها فى هذا الباب. و أمثال ذلك عن النبى و الأئمة عليهم السّلام كثيرة دالّة على المبالغة التامّة و الحثّ البالغ. [انتهى كلام الشهيد.]

فهذه هى الأخبار السليمة السند من الطّعن، الواضحة الدلالة الّتى لا يشوبها عند التأمّل الصحيح و النظر الجيّد شكّ و لا ارتياب فى الأمر بصلاة الجمعة و الحثّ عليها و التوعّد على تركها بالطبع على القلب الّذى هو علامة الكفر و النّفاق، و دلالتها على الوجوب العينى واضحة على ما بيّناه من غير اشتراط الإمام و لا نائبه العام و الخاص.

و قال الشهيد الثانى: فكيف يسع المسلم الّذى يخاف الله تعالى إذا سمع مواقع أمر اللّه و رسوله و أئمّته عليهم السّلام بهذه الفريضة، و إيجابها على كلّ مسلم أن يقصّر فى أمرها، و يهملها إلى

---

(۱) تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۶۳۳، باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها، ح ۱۵؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹- ۴۲۰، ح ۱۶۱۳، باب القوم يكونون فى القرية ...، ح ۱.

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۵؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۹- ۳۰۱، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۱

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۱۹

(۴) سنن ابن ماجة ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۱۰۸۱، باب فى فرض الجمعة؛ سنن البيهقى ج ۳، ص ۱۷۱، كتاب الجمعة

دوازده رسالة فقهى دربارة نماز جمعه، ص: ۳۲۷

غيرها، و يتعلّل بخلاف بعض العلماء فيها؟ و أمر الله تعالى و رسوله و خاصّته عليهم السلام أحقّ، و مراعاته أولى، فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ. «۱» و لعمرى لقد أصابهم الأمر الأوّل، فليرتقبوا الثانى إن لم يعف الله تعالى و يسامح، نسأل الله تعالى العفو و الرحمة.

و قال أيضا بعد نقل الإحتجاج بالكتاب و السنّة: و قد تحصّل من هذين الدليلين أنّ من كان مؤمنا فقد دخل تحت نداء الله تعالى و أمره فى الآية الكريمة بهذه الفريضة العظيمة و نهيه عن الالتهاء عنها. و من كان مسلما فقد دخل تحت قول النبيّ صلى اللّه عليه و آله و قول الأئمّة عليهم السّلام: إنّها واجبة على كلّ مسلم. و من كان عاقلا فقد دخل تحت تهديد قوله تعالى: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ- يعنى الالتهاء عنها- فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ «۲». و قولهم عليهم السّلام: من تركها- على ذلك الوجه- طبع الله على قلبه؛ لأنّ «من» موضوعة لمن يعقل إن لم تكن أعمّ. فاختر لنفسك واحدة من هذه الثلاث، و انتسب إلى اسم من هذه الأسماء، أعنى الإيمان أو الإسلام أو

العقل، و ادخل تحت مقتضاه، أو التزم قسما رابعا إن شئت. نعوذ بالله من قبح الزلّة و سنة الغفلة «۳» انتهى كلامه أعلى الله مقامه.

[الإجماع فی الباب!] [علی نفی الوجوب]

اشاره

إن قلت: الآيـة و الأخبار كما ذكرت دالّـة على الوجوب العينى، إلّا أنّ الأصـحاب نقلوا الإجماع على انتفاء الوجوب العينى؛ فممّن نقل ذلك العلّامة فى النهاية و التذكرة و الشيخ على و الشـهيد الثانى فى شرح الإرشاد «۴» و شرح الألفية، «۵» و هو ظاهر كلام المحقق و الشهيد. و الإجماع الّذى ينقله هؤلاء الأعيان من أفاضل أصحابنا حجّة إذ التّعويل فى موارد الإجماع و الخلاف على قولهم؛ فإذن سقط القول بالوجوب العينى.

و اعترف جماعة منهم بأنّ الكتاب و السنّة دالّان على الوجوب العينى، لكن دعاءهم إلى عدم القول به، إجماع الأصحاب على انتفاءه. قلت: هـذا هو الـداء العضال و الشـبهة الّتى بها زلّت أقـدام، و عـدلت عن الحقّ أقوام، و أخطأت عن التحقيق أفهام؛ لكنّه عنـد الفحص الصحيح و النظر الغائر بمكان من الضعف؛

و الجواب عنه من وجوه:

اشاره

---

(۱) النور (۲۴): ۶۳.

(۲) المنافقون (۶۳): ۹.

(۳) انظر الى رسالة الشهيد فى هذه المجموعة.

(۴) غاية المراد، ج ۱، ص ۱۶۳- ۱۶۴

(۵) المقاصد العلية، ص ۳۵۸

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۲۸

الأوّل: أنّه لم يثبت دليل عقلىّ و لا نقلىّ على حجيّة الإجماع المنقول بأخبار الآحاد؛

و تمام تحقيق الكلام فى هذا الباب لا يناسب المقام، و إنّما تطلب من فنّ أصول الفقه.

الوجه الثانى: إنّا نسلّم ذلک، لكن نقول: الإجماع المنقول الشائع فى كلام الأصحاب مصروف عن ظاهره

المصـطلح عليه لضـرورة دعتنا إلى ذلك و هى مبتنِيـة على أمرين: الأوّل أنّ الإجماع عند أصـحابنا عبارة عن اتّفاق المسـلمين أو اتّفاق جماعة بحيث يعلم دخول المعصوم عليه السّـلام فى جملتهم، يظهر ذلك لمن مارس كلام الأصحاب. و الاطّلاع على هذا الإجماع فى زمان غيبة الإمام عليه السّلام من غير جهة النقل و الرواية عنهم إمّا غير متحقّق أو قليل نادر جدّا.

بيـان ذلک أنّ من ادّعى الإجماع فى حكم من الأحكام فى هـذه الأزمنـة، إمّا أن يكون غرضه حصول العلم له باتّفاق جميع العلماء أو جميع المسـلمين بحيث حصل العلم له بأنّ إمام الزمان عليه السّـلام داخل فى جملـة المجمعين، و إمّا يـدّعى أنّه تصـفّح آثار القدماء و

أصحاب الأئمة عليهم السّلام فوجدوا جميعا أو جماعة كثيرة منهم متّفقون على حكمّا قولا أو فعلا بحيث يعلم دخول بعض الأئمة الماضين عليهم السّلام فى جملتهم، و إن لم يصل إلينا منقولة عن بعضهم على الخصوص، و إمّا يدّعى أنّه وجد بعد التصفّح و الاطّلاع على الاتّفاق المذكور موافقة بعض الائمة الماضين عليهم السّلام لهم فى القول و الفعل المذكور و إن لم يكن داخلا فى جملة من اطّلع على حالهم لاجتماع بعض الأمارات الّتى دعته إلى ذلك، و إما يدّعى أنّه حصل له العلم بقول المعصوم عليه السّلام من جهة أخرى.

أمّا الأوّل فالتعسّف فيه ظاهرة، لأنّ الاطّلاع على قول الإمام عليه السّلام مع غيبة شخصه و خفاء عينه و انقطاع أخباره و أقواله و مكانه فى مدّة تقرب من سبعمائة سنة أو أقلّ أو أكثر بحيث لم يعلم أنّه فى أىّ قطر من أقطار الأرض، مشارقها و مغاربها، و برّها و بحرها، سهلها و جبلها، و أنّه ممازج للنّاس مخالط و معامل معهم أو منزو معزل عنهم، «۱» ساكن أقاصى الأرض و أباعدها، أو هو فى كهف جبل منقطع عن الخلق أو هو فى بعض الجزائر الّذى لا يصل إليها أحد من الناس إلى غير ذلك ممّا لا سبيل إليه؛ و هل دعوى ذلك إلّا مجازفة ظاهرة و تعسف بيّن؟

و من هنا يعلم أنّ اتّفاق الفقهاء و العلماء فى عصر من الأعصار على حكم من الأحكام لا يكفى فى ذلك، إذ القدر الّذى يحصل العلم به، اتّفاق الفقهاء و العلماء من أرباب التصنيف و الفتاوى الّذين أخبارهم متواترة و آثارهم متواصلة، و هم ساكنون فى البلاد، معروفون الأشخاص و الأعيان محصورون، محدّدون، و لا سبيل إلى غير ذلك. و مجرّد ذلك لا يكفى

---

(۱) فى النسخة الاخرى: معزول عنهم.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۲۹

فى الادّعاء المذكور.

و أمّا الثانى فهو و إن كان ممكنا لكنّ الخبير المنصف يعلم أنّه لا يوجد إلّا فى القليل من المسائل نادرا و وقوع ذلك فى المسائل الّتى لا ينقل فيه رواية عنهم و اختلفت الروايات عنهم أو وردت بخلاف ما ادّعى الإجماع عليه نادر متعسّر جدّا.

و أمّا الثالث فمع مشاركته للثانى فى القلّة و الندرة خروج عن ظاهر معنى الإجماع المصطلح؛ و مع ذلك يرجع إلى ضرب من الاجتهاد دون الأخبار؛ و مع ذلك فمحلّ كلامهم عليه ليس بأبعد من التأويلات الآتية. و من هنا يعلم حال الرابع.

إذا عرفت هذا علمت أنّ الإجماعات المنقولة فى كلام الأصحاب الواقع نقلها فى المسائل الكثيرة جدّا بل فى أكثر المسائل، لا يمكن حملها على ظاهرها، إذ من المستبعد جدّا وقوع العلم به فى تلك المسائل بأسرها؛ فلا بدّ من صرفها عن ظواهرها المصطلح عليها و ارتكاب التأويل فيها.

الثانى: إنّا نجد فى كثير من المسائل بأسرها ادّعى بعضهم الإجماع عليه مع وجود الخلاف فيه، بل من المدّعى نفسه فى كتاب آخر سابق عليه أو لاحق به؛ و كذلك نجد بعضهم ادّعى الإجماع على حكم و ادّعى آخر الإجماع على خلافه. و حسبك فى هذا الباب ما اتّفق للسيد المرتضى و الشيخ الطوسى مع كونهما إماما الطائفة و مقتداها فى الإنتصار و الخلاف؛ و من أغرب ذلك دعوى السيد المرتضى فى كتاب المذكور إجماع الإمامية على وجوب التكبيرات الخمس فى كلّ ركعة للركوع و السجود و القيام منهما و وجوب رفع اليدين لها؛ و أنّ أقل النفاس ثمانية عشر يوما، و أنّ خيار الحيوان يثبت للمتبايعين معا، و أنّ الشفعة تثبت فى كلّ بيع من عروض و حيوان و منقول و غيره قابل للقسمة و غيره، و أنّ أكثر الحمل سنة، و أنّ الهبة جائزة ما لم يعوّض و إن كانت لذى رحم، و أنّ المهر لا يصحّ زيادته عن خمس مائة درهم، فما زاد عنها يرد إليها، و أنّ العقيقة واجبة؛ «۱» إلى غير ذلك من المواضع الّتى اختصّ هو بالقول بها أو وافقه شاذ.

و من هذا الباب دعواه إجماع الإمامية على ترك العمل بأخبار الآحاد، و الشيخ رحمه اللّه ادّعى الإجماع على خلافه، و فى كلام

الشيخ فى الخلاف و غيره ما هو أعجب من ذلك، و المجال أضيق من أن يفى بتفصيله. و من مارس كلام ابن زهره فى الغنية «۲» لا يشكّ فيما ذكرناه، إذ أكثر الأحكام و المسائل الّتى أوردها فيها ادّعى إجماع الفرقة عليه، مع وقوع الخلاف فى كثير منها.

---

(۱) ذكه هذه الموارد كلها الشهيد الثانى فى رسالته فى تحقيق صلاة الجمعة و المؤلف نقل عنها بعينه. فراجع لمصادر البحث الى الرسالة التى طبعت فى هذه المجموعة مع تحقيق صديقنا الاستاذ الشيخ رضا المختارى زيد عزّه.

(۲) غنية النزوع الى علمى الاصول و الفروع، ابن زهرة الحلبى (۵۱۱- ۵۸۵)، تحقيق الشيخ ابراهيم البهادرى، قم، ۱۴۱۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۳۰

و فى كلام ابن إدريس أيضا فى هذا الباب ما فيه كفاية. و هذا هو الأمر الثانى الباعث بارتكاب التأويل فى دعواهم الإجماع. و اعتذر الشهيد فى الذكرى عن ذلك بعد الإشارة إليه حيث قال:

و العذر إمّا بعدم اعتبار المخالف المعيّن؛ و إمّا لتسميتهم الأشهر إجماعا؛ و إمّا بعدم ظفره حين ادّعى الإجماع بالمخالف؛ و إمّا بتأويل الخلاف على وجه يمكن مجامعته لدعوى الإجماع و إن بعد كجعل الحكم من باب التخيير؛ و إمّا إجماعهم على روايته بمعنى تدوينه فى كتبهم منسوبا إلى الأئمة عليهم السّلام. «۱»

فإن قلت: ما ذكرت من الاضطراب و الاختلاف فإنّما يوجد فى كلام المتقدّمين ممّن ذكر، و أمّا المتأخرون كالعلامة و غيره فلا.

قلت: الاضطراب فى الفتوى و نقل الإجماع مع وجود الخلاف و المساهلة التامّة غير غزير فى كلام العلامة رحمه اللّه و يتّفق له نقل الإجماع فى حكمٍ‌ما فى التذكرة أو غيره مع وجود الخلاف فيه. و من أعجب ما اتّفق له فى هذا الباب دعواه إجماع الأصحاب على أنّ الكعب هو المفصل، «۲» مع أنّه لا يشاركه فى هذا القول أحد من المسلمين فضلا عن الأصحاب. و قد اتّفق للشيخ على [الكركى] أيضا دعوى الإجماع فى كثير من المسائل الّتى وقع الخلاف فيه من أجلّاء الأصحاب و عظماءهم بل فى المتون و الكتب الشائعة، و قد أخذ عليه فيه، و من أعجب ما اتّفق له فى هذا الباب أن ذكر فى بعض مؤلفاته أنه لم يعرف خلافا فى أنّ السورة لا تسقط عند ضيق الوقت على وجه يؤذن بالاتّفاق؛ «۳» مع أنّ المحقق فى المعتبر «۴» و العلامة فى المنتهى «۵» نقلا الإجماع على السقوط، و إطالة الكلام فى هذا الباب خارج عن الغرض.

و ليس الغرض طعنا عليهم و وقيعة فيهم، بل المقصود أنّهم يتسامحون فى أمثال هذه الأمور، فحمل الإجماع المنقول فى كلامهم على معناه الظاهر، غير مستقيم؛ فلا بدّ من ارتكاب التأويل فيه. و مع قيام هذا الاحتمال لم يبق التأويل عليه فى الحجيّة.

[آراء الفقهاء فى المسألة] الوجه الثالث:

اشاره

بعد تسليم حجيّة الإجماع المنقول بخبر الواحد و أنّ مراد الأصحاب المعنى الظاهر، نقول: إنّما نسلّم الحجيّة إذا لم يثبت الخلاف و لم يوجد أمر يوجب الشّك فى الحصول الاتفاق؛ و الأمر هاهنا ليس كذلك، لوجود الخلاف فى هذا الباب عن جماعة من

---

(۱) الذكرى، ج ۱، ص ۴۹

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۱، ص ۱۷۰

(۳) و فى جامع المقاصد (ج ۲، ص ۲۵۲): السورة تسقط مع الضرورة!

(۴) المعتبر، ج ۲، ص ۱۷۱

(۵) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۲۷۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۳۱

عظماء الأصحاب و کبراءهم، بل بما یدعی أنّ القائل بالوجوب العینی أکثر، بل قیل إنّ ذلک مذهب جمهور المتقدّمین و إن شئت أن تعرف ذلک فاستمع ما أتلو علیک من ألفاظهم و عباراتهم.

قال المفید فی المقنعة: و اعلم أنّ الروایة جاءت عن الصادقین علیهم السّلام إنّ اللّه جلّ جلاله فرض علی عباده من الجمعة إلی الجمعة خمسا و ثلاثین صلاة لم یفرض فیها الاجتماع إلّا فی صلاة الجمعة خاصة؛ فقال جلّ من قایل: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. و قال الصادق علیه السّلام من ترک الجمعة ثلاثا من غیر علّة طبع اللّه علی قلبه. «۱»

ففرضها وفّقک اللّه الاجتماع علی ما قدّمناه إلّا أنّه بشریطة حضور إمام مأمون علی صفات یتقدّم الجماعة، و یخطب بهم خطبتین یسقط بهما و بالاجتماع عن المجتمعین من الأربع رکعات رکعتان؛ و إذا حضر الإمام وجبت الجمعة علی سایر المکلّفین إلّا من عذّره اللّه تعالی منهم، و إن لم یحضر إمام سقط فرض الاجتماع، و إن حضر امام یخلّ شرائطه بشریطة من یتقدّم فیصلح به الاجتماع؛ فحکم حضوره حکم عدم الإمام. و الشرائط الّتی تجب فیمن یجب معه الاجتماع أن یکون حرّا، بالغا، طاهرا فی ولادته، مجنّبا من الأمراض الجذام و البرص خاصّة فی جلدته، مسلما، مؤمنا، معتقدا للحقّ بأسره فی دیانته، صادقا فی قوله، مصلّیا للفرض فی ساعته، فإذا کان کذلک و اجتمع معه أربع نفر وجب الاجتماع. من صلّی خلف إمام بهذه الصفات وجب علیه الإنصات عند قراءته و القنوت فی الاولی من الرکعتین فی فریضة؛ و من صلّی خلف إمام بخلاف ما وصفناه، رتّب الفرض علی المشروح فی ما قدّمناه. و یجب حضور الجمعة مع من وصفناه من الائمة فرضا و یستحب مع من خالفهم تقیة و ندبا؛ روی هشام بن سالم عن زرارة بن أعین: قال: حثّنا أبو عبد اللّه علیه السّلام علی صلاة الجمعة حتی ظننت أنه یرید أن نأتیه؛ فقلت: نغدو علیک. فقال: لا انّما عنیت ذلک عندکم. «۲»

انتهی کلامه و هذا کلام صریح فی الوجوب العینی من غیر اشتراط الإمام أو نایبه. و قد صرّح بالوجوب فی طیّ کلامه مرارا، و لم یشترط فی مقام بیان الشرط سوی ما یعتبر فی إمام الجماعة. و قد بالغ فی الوجوب عند حضوره علی وجه لا یحتمل الوجوب التخییری کما لا یخفی علی المتأمّل فی کلامه، خصوصا فی استثناء الجمعة من سائر الصلوات فی فرض الاجتماع، و قوله «و یجب حضور الجمعة» إلی قوله «و یستحبّ مع من خالفهم».

---

(۱) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشیعة ج ۷، ص ۲۹۹- ۳۰۲

(۲) المقنعة، ص ۱۶۳- ۱۶۴؛ و الروایة فی التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۵ و الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۳۲

و من جوّز ارتکاب تأویل فی مثل هذا الکلام، فقد أبعد ما بین السماء و الأرض، و کیف یظنّ بفقیه صنّف کتابا فی الفتوی لأجل عمل الناس، ثمّ یقصد فیما أورد فیه معانی لا یصل إلیها ذهن أحد من باب التعمیة و الألغاز؟ هذا ممّا لا وجه له أصلا، و هل هو إلّا تعسّف بارد لا یرتکبه المقتصدون من أهل العدل و الإنصاف؟

و ظاهر الشیخ فی التهذیب موافقته للمفید لأنّه نقل کلام المفید و أورد بعض الأخبار الدالّة علیه و لم یتعرّض لبیان تأویل أو تخصیص کما هو دأبه و عادته فیما یخالف ظاهره لقوله و مذاهبه.

و قال المفید فی کتاب الإشراف علی ما حکاه جماعة من العلماء المعتبرین: باب عدد ما یجب به الاجتماع فی صلاة الجمعة: و عدد ذلک ثمانی عشر خصلة: الحرّیة و البلوغ و التذکیر، و سلامة العقل، و صحّة الجسم، و السلامة من العمی، و حضور المصر، و الشهادة

للنـداء، و تخليـة السـرب، و وجود أربعة نفر مما تقدّم ذكره من هذه الصـفات، «۱» و وجود خـامس يؤمّهم له صـفات يختصّ بها على الإيجاب: ظاهر الإيمان [و العدالـة] و الطهارة فى المولد من السـفاح و السـلامة من ثلاثة أدواء: البرص و الجذام و المعرة «۲» بالحدود المشينة «۳» لمن أقيمت عليه فى الإسلام، و المعرفة بفقه الصلاة، و الإفصاح بالخطبة و القرآن، و إقامة فروض الصلاة فى وقتها من غير تقديم و لا تأخير عنه بحال، و الخطبة بما يصدق فيه من الكلام. فإذا اجتمعت هذه الثمانى عشر خصـلة، وجب الاجتماع فى الظهر من يوم الجمعة على ما ذكرناه، و كان فرضها على النصف من فرض الظهر للحاضر فى سائر الأيام. «۴»

و قال ابو الصلاح تقى بن نجم الحلبى فى الكافى «۵» على ما حكى عنه جماعة من ثقات أصحابنا: و لا تنعقد الجمعة إلّا بإمام الملّة أو منصوب من قبله أو بمن يتكامل له صـفة إمام الجماعة عند تعذّر الأمرين. «۶» و هو صـريح فى عدم اشتراط الإمام أو نائبه، و ليس فيه زيـادة على مـا هو المعتبر عنـده فى إمـام الجماعـة حيث قـال فى باب الجماعـة: و أولى الناس بها إمام الملّـة أو من ينصـبه، فإن تعـذّر الأمران لم تنعقد إلّا بإمام عدل. «۷»

و قال بعـد العبارة التى نقلناها أولا: إذا تكاملت هـذه الشـروط انعقـدت جمعـة، و انتقل فرض الظهر من أربع ركعات إلى ركعتين بعد الخطبة، و تعيّن فرض الحضور على كلّ رجل

---

(۱) در چاپى: و وجود اربعة نفر بما يأتى ذكره من هذه الصفات.

(۲) المعرة، الأمر القبيح المكروه و الأذى.

(۳) المشاين: المعايب و القبائح.

(۴) الإشراف، ص ۲۴- ۲۵ (المطبوع فى سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۹)

(۵) فى الاصل: الكامل!

(۶) الكافى، ص ۱۵۱

(۷) الكافى فى الفقه، ص ۱۴۳

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۳۳

بالغ حرّ سـليم مخلّى السـرب حاضر، بينه و بينها فرسخان فما دونهما، و يسقط فرضها عمّن عداه، فإن حضرها تعيّن عليه فرض الدخول فيها جمعة. «۱» انتهى و هو من اعتبارات الصرفة فى الوجوب العينى.

و قـال القاضـى ابو الفتـح الكراجكى فى كتـابه المسمى بتهـذيب المسترشـدين ما هـذا لفظه على ما حكاه الجماعـة المـذكورة: و إذا حضـرت العـدّة الّتى يصـحّ أن تنعقـد بحضورها الجماعـة يوم الجمعـة و كان إمامهم مرضـيّا متمكّنا من إقامة الصـلاة فى وقتها و إيراد الخطبـة على وجهها و كانوا حاضـرين آمنين ذكورا، بالغين، كاملى العقول، أصـحّا وجبت عليهم فريضـة الجمعة و كان على الإمام أن يخطب بهم خطبتين و يصلّى بهم بعدها ركعتين. «۲»

و هو ظاهر الصـدوق فى المقنع حيث قال فيما حكى عنه: و إن صـلّيت الظهر مع الإمام بخطبة صـلّيت ركعتين، و إن صـلّيت بغير خطبة صلّيتها أربعا. «۳» و قد فرض اللّه من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صـلاة، منها صلاة واحدة فرضها اللّه فى جماعة و هى جماعة و هى الجمعـة، و وضـعها عن تسـعة: عن الصـغير و الكبير و المجنون و المسـافر و العبـد و المرأة و المريض و الأـعمى و من كان على رأس فرسخين ... و من صلّاها وحده فليصلّها أربعا كصلاة الظهر فى سائر الأيّام. «۴»

و كـان فى كتاب الأمالى فى وصف دين الإماميـة: و الجماعـة يوم الجمعـة فريضـة و فى سائر الأيّام سـنة، فمن تركها رغبـة عنها و عن جماعة المسـلمين من غير علّة فلا صـلاة له. و وضـعت الجمعة عن تسـعة: عن الصـغير و الكبير و المجنون و المسافر و العبد و المرأة و المريض و الأـعمى و مـن كـان على رأس فرسـخين. «۵» و تخصيصـها بزمـان الحضور مع كونه بصـدد بيان مـذهب الإماميـة ليعمل به

السامعون و يجرون على مقتضاه من غير قرينة بعيد كلّ البعد.

و قال الشيخ عماد الدين الطبرى فى كتابه المسمّى بنهج العرفان إلى هداية الايمان بعد نقل الخلاف بين المسلمين فى شرط وجوب الجمعة: إنّ الإمامية أكثر ايجابا للجمعة من الجمهور و مع ذلك يشنعون عليهم بتركها حيث إنّه لا يجوزون الايتمام بالفاسق و مرتكب الكبائر و المخالف فى العقيدة الصحيحة. «۶»

---

(۱) الكافى فى الفقه، ص ۱۵۱

(۲) مدارك الاحكام، ج ۴، ص ۲۴؛ اين نقل ابتداء در رسالة صلاة الجمعة شهيد ثانى آمده است.

(۳) إلى هنا تنتهى عبارة المقنع، ص ۱۴۷

(۴) الهداية، ص ۱۴۴- ۱۴۵

(۵) الامالى، ص ۶۴۳ (مجلس ۹۳)

(۶) الذى حكى العبارة عن عماد الطبرى هو الشهيد الثانى فى رسالته فى تحقيق صلاة الجمعة، و الكتاب مفقود و لكن العبارة بعينه موجود فى كتاب «نهج الحق و كشف الصدق»، ص ۴۵۰ (قم، مؤسسة دار الهجرة، ۱۴۰۷) للعلامة الحلى رحمه اللّه

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۳۴

كذا حكاه عنه بعض أصحابنا الثقات. و ظاهر قوله أنّ الإمامية أكثر ايجابا للجمعة من الجمهور إنّما يستقيم على القول بعدم اشتراط الإمام أو نائبه فى الوجوب العينى؛ إذ على تقديره كان الوجوب العينى فى زمان الغيبة على طول زمانه منتفيا، فيكف يتصوّر من عاقل الحكم بأنّ الإمامية أكثر ايجابا للجمعة من الجمهور مع أنّها لا تجب عندهم فى أكثر الأعصار و الأدوار. و الجمهور لا يشترطون إلّا المصر كما يقوله الحنفى وجوبه و حضور أربعين كما يقوله الشافعى؛ و يكتفون فى ايجابها بإمام يقتدى به مع أربعة من المسلمين المكلّفين بها.

و ظاهر الكلينى أيضا الوجوب العينى حيث لم يورد فى الكافى سوى الأخبار الدالّة عليه حتّى أنّه لم يورد رواية محمد بن مسلم الآتية الّتى توهّم بعضهم دلالتها على اعتبار الإمام أو نائبه فى الوجوب العينى، و لا- يخفى على الماهر المتفحّص لآثار القدماء أنّهم لا يذكرون فى كثير مذاهبهم و آرائهم، و من تلك الأخبار يعلم أقوالهم و مذاهبهم.

و بهذا الوجه يمكن أن يدّعى أنّ القول بالوجوب العينى مذهب قدماء أصحابنا الأخباريين حيث يوردون الأخبار الدالّة عليه فى كتبهم مع انتفاء المعارض كما سيجىء، و لعلّه نظر إلى ذلك من نسب القول بالوجوب العينى إلى جميع القدماء.

[رأى الطوسى رحمه اللّه فى المسألة]

و ظاهر الشيخ فى الخلاف أيضا القول بالوجوب العينى لأنّه يشترط أوّلا فى الجمعة إذن الإمام أو نائبه، و نقل فيه الإجماع؛ ثمّ قال: فإن قيل أ ليس قد رويتم فيما مضى من كتبكم أنّه يجوز لأهل القرايا و السواد من المؤمنين إذا اجتمعوا العدد الّذى ينعقد بهم أن يصلّوا جمعة؟

قلنا: ذلك مأذون فيه مرغّب فيه، فجرى ذلك مجرى أن ينصب الإمام من يصلّى بهم. «۱»

فإنّه حكم بأنّ إذن العام للمكلّفين يجرى مجرى الخاص مع الاتفاق على أنّ الصلاة مع من ينصبه لها واجب عينا. و قوله «مأذون فيه» أعمّ من الاستحباب، و يحتمل أن يكون فيه إشارة إلى حصول الإذن الّذى اعتبره أوّلا؛ و قوله «مرغّب فيه» أعمّ من الاستحباب أيضا و إن كان استعماله فيه شائعا؛ و لعلّ هذا منشأ توهّم الوجوب التخييرى من كلامه مبنىّ على بادى النظر و قلّة التأمّل.

و قال فی النهایة: الاجتماع فی صلاة الجمعة فریضة إذا حصلت شرائطه؛ و من شرائطه أن یکون هناک إمام عادل أو من نصبه الإمام للصلاة بالناس. «۲»

ثمّ قال فی آخر الباب: و لا بأس أن یجتمع المؤمنون فی زمان التقیّة بحیث لا ضرر علیهم

(۱) الخلاف، ج ۱، ص ۶۲۶، المسألة ۳۹۷.

(۲) النهایة، ص ۱۰۳.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۳۵

فیصلّوا جمعة، لکنهم یصلّون أربع رکعات. «۱» و فی تعلیق جواز الأربع بعدم التمکّن من الخطبة، دلالة ما علی الوجوب العینی. و لا ینافیه نفی البأس، لأنّه أعمّ من الوجوب و کأنّ الغرض به الردّ علی زعم التحریم. و حینئذ فینبغی أن یخصّ الاشتراط المذکور فی أوّل کلامه بزمان حضور الإمام و تمکّنه علیه السّلام.

و قال فی المبسوط: و أمّا الشروط الراجعة إلی صحّة الانعقاد فأربعة: السلطان العادل أو من یأمره السلطان. «۲»

و ظاهر هذا الکلام ینافی ما صرّح به فی آخر کلامه من تجویزه صلاة الجمعة فی زمان الغیبة. و فی توجیهه احتمالان: أحدهما تخصیص هذا الحکم بزمان الحضور، و الثانی أن یقال من یأمره السلطان أعمّ من أن یکون منصوبا بخصوصه أو مأذونا من قبلهم و لو بالألفاظ العامّة له و لجمیع المؤمنین کما نطقت به الأخبار، فإنّه جار مجری المنصوب عند الشیخ علی ما استفید من الخلاف.

ثمّ قال الشیخ بعد إیراد مسائل: و من کان فی بلد وجب علیه حضور الجمعة؛ سمع النداء أو لم یسمع؛ فإن کان خارجا عنه و بینه و بینه فرسخان فما دونه، وجب علیه أیضا الحضور؛ فإن زاد علی ذلک لا یجب علیه، ثم لا یخلو إمّا أن یکون فیهم العدد الذی ینعقد به الجمعة أو لا، فإن کانوا کذلک وجب علیهم الجمعة، و إن لم یکونوا لم یجب علیهم غیر الظهر؛ و متی کان بینهم و بین البلد أقلّ من فرسخین، و فیهم العدد الذی ینعقد بهم الجمعة و إن لم یکونوا، لم یجب علیهم غیر الظهر، و متی کان بینهم و بین البلد أقلّ من فرسخین و فیهم العدد الذی ینعقد بهم الجمعة جاز لهم إقامتها، و یجوز لهم حضور البلد. «۳»

و هذا الکلام ظاهر فی الوجوب العینی و إلّا لم یستقیم إلّا بتخصیص هذه الأحکام بزمان الحضور من غیر قرینة و هو خلاف الظاهر. مع أنّ المتبادر من هذه الأحکام ما یتعلّق بزمان القائل و ما ضاهاه؛ ثمّ قال بعد تخلّل کلام: و یجب علی أهل القری و السواد إن کان فیهم العدد الجمعة. و من شرط ذلک أن یکون قراهم مواضع استیطان، فأمّا أهل بیوت مثل البادیة و الأکراد فلا یجب ذلک علیهم لأنّه لا دلیل علی وجوبها علیهم؛ و لو قلنا أنّها تجب علیهم إذا حضر العدد لکان قویّا لعموم الأخبار فی ذلک، و إذا کان فی قریة جماعة ینعقد بهم الجمعة فکلّ من کان بینه و بینهم مسافة فرسخین فما دونها، و لیس فیهم العدد الذی تنعقد بهم الجمعة، وجب علیهم الحضور؛ و إن کان فیهم العدد جمعوا لنفوسهم.

و هذا أیضا ظاهره الوجوب العینی و تخصیص هذه الأحکام بزمان الحضور من غیر

(۱) النهایة، ص ۱۰۷.

(۲) المبسوط، ج ۱، ص ۱۴۳

(۳) المبسوط، ج ۱، ص ۱۴۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۳۶

قرینة لا یخلو عن بعد؛ ثمّ قال فی أواخر الباب: لا بأس أن یجتمع المؤمنون فی زمان التقیّة بحیث لا ضرر علیهم فیصلّون جمعة بخطبتین، فإن لم یتمکّنوا من الخطبة صلّوا جماعة ظهرا أربع رکعات. «۱»

و هـذا الكلام غير دالّ على شـيء من الوجوب العينى و التخييرى، و العبارات السابقـة ظاهرة فى الوجوب العينى؛ مضافا إلى أنّ الظاهر أنّ مستنده فى التجويز المذكور النظر إلى الأخبار السابقة الدالّة عليه و المستفاد منها الوجوب العينى، فحمل كلامه عليه أقرب.

فـإذن علم بمـا ذكرنـا أنّ حمـل جماعـة من المتأخّرين كلام الشـيخ على الجواز بمعنى الوجوب التخييرى ليوافق مـذهبهم و يجعل من جملـة عمـل الطائفـة غير متين. و بمـا ذكر من التوجيه الأـول مـا نقل أوّلا من المبسوط و ما مرّ فى عبارة الخلاف يظهر أنّ من عـدّ من شروط وجوب الجمعـة الإمـام العـادل أو من نصـبه و ليجرى مجراه كـابن زهره، فكلامه غير صـريح فى نفى الوجوب العينى فى زمان الغيبـة إذ يجوز أن يكون قوله جرى مجراه إشـارة إلى مـا قال الشـيخ فى الخلاف، فإذا أصـغيت إلى ما أسـمعناك ظهر لك أنّ القول بالوجوب العينى ثابت متحقّق، بل هو قول جماعة كثيرة من العلماء، و إنكار ذلك بعد ما سـمعت ما قلناه و اطّلعت عليه ليس إلّا إنكار المقتضى الفطرة و تشبّثا بأذيال السفسطة.

الوجه الرابع نقول: الإجماع المنقول عند سلامته عمّا ذكرنا من القوادح، كان من جملة الأدلة الظنيّة

و العمل به إنّما يتّجه إذا لم يكن دليل آخر أقوى منه أو مساو له، و الأمر هاهنا كـذلك، لأنّ الظنّ الـذى يحصل من الكتاب و الأخبار المذكورة المفصّلة مع صحّة أسانيدها و اعتبار طرقها و وضوح دلالتها و وقوع المبالغة و التأكيد فيها، أقوى من الظنّ الحاصل بالإجماع المنقول. ثم اعلم أنّ نقل الإجماع المـذكور لم يوجـد فى كلام من يعتـدّ به إلّا فى كلام العلّامـة فى النهايـة و التذكرة، و لم يقل بلفظ الإجماع بل قال أطبق علماؤنا. و مفاد هذا اللفظ غير معنى الإجماع المصطلح؛ فلعلّ مراده المشاهير.

و أمّا الشـيخ على فعادته متابعـة العلّامـة و أمثاله من العلماء من غير مراجعـة إلى الأصول و المآخـذ؛ فاتّفق له نقل الإجماع بناء على ما فهمه من كلام العلماء، جريا على قاعدته.

و أمّا المحقق فكلامه ليس بصـريح فى نقل الإجماع، لأنّه قال: الإمام العادل أو من نصـبه شـرط وجوب الجمعـة، و هو قول علماءنا؛ و يجوز اختصاص هـذا الحكم بحال الحضور بقرينـة إيراده حكم الغيبة بعد ذلك على حدّة كما هو دأب غيره من الأصـحاب، لكن فيه بعد

---

(۱) المبسوط، ج ۱، ص ۱۵۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۳۷

كمـا سـتعلم. نعم قوله «و هو قول علماءنا» غير دالّ على معنى الإجماع الّـذى ذكر فى صـدر الكتاب من أنّه يقتصـر فى كتابه على نقل أقول جماعـة من العلماء المشـهورين دون غيرهم؛ و لعلّه نظر حال تحرير هـذه المسألة إلى اتّباع كلام الشـيخ و ما يفهم من كلامه فى بـادئ النظر و لم يبالغ فى التتبع، فاتّفق منه نسبـة الحكم إلى علماءنا و وقوع الخطأ و المساهلـة فى بعض الأحيان ممن لم يكن معصوما غير غزير؛ و العلّامـة تبـع المحقّق كمـا هـو دأبه و عـادته؛ و أمثـال هـذه الأـمور لاـ يخفى على من تتبع كلامهمـا؛ ثمّ تبعه الشّـيخ علىّ [الكركى].

و أمّا الشهيد فيظهر من كلامه أنّ الإجماع المذكور لم يثبت عنده كما يفهم من عبارته الآتية حيث نسب نقل الإجماع إلى الفاضل من غير أن يقطع به، و نقل القول بالوجوب العينى.

و أمّا الشـهيد الثانى فقد نقل الإجماع فى بعض كتبه اقتفاء الأثر من نقل الإجماع و جريا على موافقتهم، ثمّ لما فتّش عن حقيقة الحال، و ظهر له بصـريح الحق، عـدل عنه إلى اختيـار القول بـالوجوب العينى و نسـبه إلى أكثر العلماء. و كلامه فى شـرح اللمعـة لا يخلو من تلميح به.

فـإنّه اعترف بكون الكتاب و السـنّة يقتضـى الوجوب العينى و قال: لو لا دعواهم الإجماع على عـدم الوجوب العينى لكان القول به فى

غاية القوّة فلا أقلّ من التخييرى؛ «۱»، و فيه إشعار بعدم ثبوت تلك الدعوى عنده، و ظنّى أنّه تدرّج إلى التصريح بهذا القول خوفا من إنكار الناس و تعبيرهم؛ حيث يظنّون هذا قولا مبدعا مستحدثا، إذ نشأ على خلافه قرون. و هذا من عادات الأكثر فى أمثال هذه الأمور، خصوصا الرّعاع و السفلة من الناس؛ فإنّ التزامهم للمشهورات على الألسنة و إن لم يكن لها أصل و توغّلهم فيه و تهالكهم فى انتصاره ممّا لا يخفى على أحد.

فإن قلت: هب أنّ الإجماع على عدم الوجوب العينى غير ثابت، و أنّ الخلاف فيه متحقّق، لكن الشهرة بين الأصحاب من الأمارات القويّة الموجبة لغلبة الظنّ، فلا يبقى الوثوق التّام بالأدلّة الّتى ذكرت على الوجوب العينى.

قلت: الّذى عليه جمهور أهل التحقيق من الأصوليين و غيرهم أنّ الشهرة ليست بحجّة، لأنّ مرجعها إلى اجتهاد جماعة و هو ليس بحجّة إلّا على مقلّديهم فى زمانهم؛ و ما ذكرت من حصول الظنّ بها فإنّما يستقيم فى الشّهرة التى تكون بين قدماء الطائفة من أصحاب الحديث، لأنّه يبنى على اطّلاع لهم على أمر قد ثبت عندهم ممّا ربما خفى علينا من أقوال الأئمة عليهم السّلام و أفعالهم، لما قد ظهر من شأنهم و عهد من عادتهم من عدم الإخلاد و الركون إلى الآراء، و اعراضهم إلّا عمّا ثبت من أصحاب العصمة عليهم السّلام باليقين. و أمّا المتأخّرون فلا يجرى

---

(۱) شرح اللمعة الدمشقية، ج ۱، ص ۲۹۹- ۳۰۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۳۸

فيهم هذا الحديث؛ و قد عرفت أنّ الشهرة المذكورة إن تتمّ لا تتمّ إلّا فى المتأخّرين من الأصحاب دون القدماء بل لا يبعد ادّعاء انعكاس الأمر فيهم كما قيل و تلوت و سمعت هذا، مع أنّ الظّنون الحاصلة بمثله كيف يقاوم تلك الأدلّة القاطعة، و تبهر تلك الأوار الساطعة.

فإن قلت: أين أنت عن عمل الطائفة و تواطئهم على تركها كما أشار إليه الشهيد فى الذكرى و كيف ظنّك بالأصحاب هل يقدمون على ترك شىء، و يتواقفون عليه مع اعتقادهم وجوبه، بل كونه من الفرائض المؤكّدة؟

قلت: قد أشار الشهيد الثانى رحمه اللّه إلى هذا الاعتراض و أجاب عنه فقال: و الظاهر أنّ عمل الطائفة الذى أشار اليه لا يتمّ إلّا فى المتأخّرين منهم أو من بعضهم لا من الطائفة مطلقا، لما سمعت من كلام المتقدّمين الذين هم عمدة فقهاء الطائفة. و ما اقتصرت على من ذكرت لخصوصيّة قولهم فى ذلك، بل لعدم وقوفى على مصنّفاتهم، و لا على باقى مصنّفات من ذكرت. و فى وجود ما نقلته فيما حضرنى من ذلك دليل بيّن على أنّ ذلك من الأحكام المقرّرة عندهم المفروغ منها؛ لأنّ أحدا منهم لم ينقل فى ذلك خلافا، فكيف يتمّ للمتأخّرين الحكم بخلافه؟

ثم قال: و لا يخفى عليك أنّ مجرّد عمل الطائفة على هذا الوجه لا يكون حجّة و لا قريبا منهم، خصوصا مع دلالة الأدلّة القاطعة من الكتاب و السنّة على خلاف ذلك، فكيف مع انحصار القول فى قليل منهم! و القدح فى ذلك بمعلوميّة نسب المخالف مشترك الإلزام و إن لم يكن فى جانب أرجح؛ لما عرفت من أنّ القائل بالوجوب العينى أكثر من القائل بالتخييرى مع اشتراكهما فى الوصف. انتهى كلامه. «۱»

و بالجملة ادعاء توافق الأعصار على ذلك غير مسلّم؛ و من أين ثبت ذلك و العلم بذلك لا يحصل إلّا من إخبار أهل كلّ عصر بحال زمانه و ما يدانيه. و الظاهر انتفاء هذا فيما نحن فيه؛ كيف و لم أجد بعد التفحّص التامّ أحدا أخبر بهذا؛ و ليس مراد الشهيد أنّ الطائفة يتركونه بل كثيرامّا يقال إنّ هذا الخبر أو هذا الحكم معمول بين الأصحاب، بمعنى أنّهم يفتون بمضمونها؛ فرجع إلى حديث الشهرة السابقة و قد عرفت حالها. و لو سلّم أنّ مراده ذلك فلعلّه مبنىّ على الظنّ الحاصل له بسبب الأمارات فهو بمنزلة الأحكام الاجتهاديّة و سقوطها عن مرتبة الحجّية، خصوصا عند التعارض بما علمت و سمعت غير خفىّ بوجه من الوجوه.

و الحاصل: إنّا لا نعلم سوى أنّ الطائفة يتركون الإعلان بصلاة الجمعة فى كثير من الأعصار، بل يجوز استنادها إلى الخوف و التقيّة حيث كانت السلطنة و الإمارة لخلفاء الجور و أئمة الضّلال من المخالفين، و أئمة الجمعات كانوا منصوبين من قبلهم و كان على الناس

(۱) راجع رسالة الشهيد فى تحقيق صلاة الجمعة فى هذه المجموعة.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۳۹

الاجتماع معهم خوفا و تقيّة، فلم يكن يتيسّر لأحد من الطائفة إقامة صلاة الجمعة علانية، بل يجتمعون مع المخالفين و هو موجب للخروج عن العهدة عندهم، بل قد يتّفق الخوف من غير المخالفين أيضا بل من المتديّنين بالتّشيع كما فى زماننا هذا و أمثاله حيث تركت هذه الفريضة فى معظم بلاد المؤمنين لأسباب ليس هذا موضع ذكرها.

و أمّا أنّ الطائفة يتركونها فى السرّ أيضا فى مثل تلك الأزمان فغير واضح، و من أين يحصل العلم بذلك؟ و ممّا أعان على قلّة وقوع صلاة الجمعة منهم فى كثير من الأزمان مضافا إلى التقيّة المذكورة اعتبار الوحدة فى صلاة الجمعة فى مقدار فرسخ واحد، و الاتّفاق على شخص واحد، مع تباين الهمم، و افتراق الدّواعى، و اختلاف العقائد علما و عملا ممّا قلّ أن يتّفق حصوله، و العادة قاضية بذلك حيث تشتدّ قوّة الصوارف عن بعض القربات و تعظّم اشتداد البواعث على تركه تنشأ الاختلافات و يتطرّق الشّبهات، ثم يتقاوم الأهواء و يتصادم الآراء، و يتّسع مسالك الخطاء، و تتشعّب مجارى الضلال حتّى يؤول الأمر إلى الإطباق على الترك و التواطؤ عليه، فلا يبعد أن يكون الأمر المذكور علّة تامّة لترك صلاة الجمعة فى بعض الأحيان و مؤكّدا للعلّة فى البعض.

و بالجملة الاستناد إلى هذه العلل الضعيفة فى أحكام الشريعة، بعد ظهور نيّرات الحجج و باهرات الأدلّة لا يوافق العقول الصحيحة؛ و الإعراض عنه أمثل.

و ممّا يمكن الاستدلال به على وجوب صلاة الجمعة عينا التأسّى بالنبىّ صلى اللّه عليه و آله بناء على ما ذهب إليه جمهور المحقّقين من وجوب التأسّى فيما علم جهة وجوبه، بل ادّعى جماعة منهم إجماع المسلمين على ذلك من زمن الصحابة إلى هذه الأعصار اللّاحقة. و مجرّد احتمال أن يكون الوجوب مقيّدا بشرط حاصل بالنسبة إلى النبىّ صلى اللّه عليه و آله و غير حاصل إلينا، غير قادح إلى أن يثبت هذا الاحتمال. ولى فى هذا المقام بحيث فى الأصول و ليس هذا موضع ذكره. و على كلّ حال فصلاحيّة هذا الوجه للتأييد غير منكر.

و استدلّ على الوجوب المطلق بوجوه أخرى أظنّها ضعيفة. منها استصحاب الحال السابق بناء على الوجوب فى زمان الحضور بأن يكون زمان الحضور ظرفا للوجوب، فيستصحب فى زمان الغيبة، لعدم ثبوت حصول الرافع. و لو تمّ هذا الوجه لدلّ على الوجوب العينى لكنّه ضعيف.

و منها التمسّك بأصل الجواز و يبقى الإباحة و الكراهة فى العبادات، إذ غير الوجوب المطلق ينتفى بالإجماع فيثبت الوجوب المطلق.

و منها أنّ ذلك مذهب جمهور المسلمين إلّا الشاذّ القليل من أصحابنا، فيكون إجماعا، لأنّ مخالفة معروف النسب غير ضارّ فى حصول الإجماع.

و أنت خبير بما فى تلك الأدلّة فتدبّر.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۴۰

[دراسة القول بالوجوب التخييرى]

و حيث فرغنا من اثبات ما اخترناه، نشتغل بايراد حجج الخصوم. أمّا أصحاب القول الأول و هو الوجوب التخييرى فلهم وجوه:

الأوّل: إنّ الأدلّة الّتى ذكرت من الكتاب و السنّة تدلّ على الوجوب، و الوجوب أعمّ من العينى و التخييرى، و الوجوب العينى له

خصوصية زائدة، و حيث لا دليل عليها فينتفى بالأصل؛ و الجواب ظاهر ممّا أسلفناه.

الثانى: إنّ الكتاب و السنّة دالّان على الوجوب العينى، لكن الإجماع على عدم الوجوب العينى مانع عن القول به، فتصرف عن ظواهرها. و الجواب قد مرّ.

الثالث: بعضى الأخبار الّتى ليست بصريحة فى الوجوب العينى مع دلالتها على الرّجحان المطلق. و جوابه ظاهر بما مرّ.

و ربما استأنس بعضى الأصحاب للوجوب التخييرى بظاهر رواية زرارة و عبد الملك السابقتين، حيث قال زرارة: حثنا أبو عبد الله عليه السّلام على صلاة الجمعة؛ و قوله عليه السّلام: مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها الله. فإنّ هذا الكلام يشعر بأنّ هذين الرجلين كانا متهاونين بالجمع مع أنّهما من أجلّاء الأصحاب و فقهاءهم و لم يقع منه عليه السّلام انكار شديد، و إنّما حثّهما على فعلها.

و الجواب أنّه يجوز أن يكون تهاونهما مبتيًا على اعتقادهم عدم جواز الاقتداء بالمخالف و الفاسق، و تردّدهم فى تيسيرها سرّا، و الجمعة إنّما يقع فى الغالب من أئمة المخالفين و نوّابهم خصوصا فى المدن الكبار و الأمصار العظيمة، كالكوفة الّتى هى مسكن زرارة و عبد الملك، و هى من أشهر بلاد الإسلام فى ذلك الوقت؛ و لمّا كانت الجمعة من أعظم فرائض اللّه سبحانه و أجلّها و علم الإمام عليه السّلام عن بعض أصحابه الإقدام على تركها، ما رضى بذلك، حتى أمرهما بإقامتها و حثّهما عليها، و لما لم يكن تهاونا عن عمد بل عن عروض الشّبه لم يزد فى تقريع عبد الملك و توبيخه على قوله عليه السّلام: مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها اللّه تعالى عليه. و أمّا زرارة فتهاونه غير واضح من الخبر؛ نعم فى الخبر إشعار ضعيف به. على أنّ فيما أوردنا من الأخبار من الذمّ و اللّؤم البالغ على تركها ما قد علمت و سمعت، و مثله لم يقع فى فريضة من الفرائض. فحصل بها ما فيه الغنية و الكفاية بل أزيد منه.

و ما ذكرنا من وجه تهاون بعض الأصحاب قد نبّه عليه الشيخ عماد الدين الطبرى «۱» فى العبارة المحكيّة عنه سابقا. و على هذا الوجه استمرّ الإهمال من أصحابنا فى كثير من الأزمان

---

(۱) فى الاصل: الطبرسى.

و انضافت إليه العلّة الّتى أشرنا إليها سابقا حتى آل الأمر إلى إهمالها كلّية و هجرها رأسا كما فى زماننا هذا. و ما كان حقّ هذه الفريضة المعظّمة من فرائض الدين أن يبلغ التهاون بها إلى هذا الحدّ مع أنّ شرائط الوجوب متحقّقة فى أكثر بلاد الإيمان خصوصا فى هذه الأعصار و الأزمان؛ و العجب كلّ العجب من طائفة من المسلمين كيف يقدمون على إنكار هذه الفريضة المعظّمة و يشنعون على من فعلها أو قصد الإتيان بها، و يبالغون فى ذلك أشدّ المبالغة من غير أن يكونوا على بيّنة أو يتمسّكوا فى ذلك بحجّة؛ فيا عجبا كيف جرأتهم على اللّه و رسوله و إقدامهم على الحقّ و أهله فسيجمع اللّه بين الفريقين فى موقف واحد، فهناك يرفع حجاب كلّ مكتوم و يعرف الظالم من المظلوم، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ؛ «۱» و إلى اللّه المشتكى فى كلّ حال و عليه التوكّل فى المبدأ و المآل.

[دراسة القول بالتحريم]

و أمّا أصحاب القول الثانى و هم القائلون بالتحريم فتمسّكوا بأمور:

الأول: إنّ شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من نصبه لذلك إجماعا. و فى حال الغيبة الشرط منتف، فينتفى الانعقاد.

الثانى: إنّ الظهر ثابتة فى الذمّة بيقين فلا يبرأ المكلّف إلّا بفعلها.

الثالث: إنّه يلزم من عدم القول به، الوجوب العينى لإفضاء الأدلّة إلى ذلك و المشرّعون لها لا يقولنّ به.

و الجواب عن الأوّل: إنّا لا نسلّم اشتراط الأذن مطلقا و لو كان عند حضور الإمام عليه السّلام؛ و قد منع ذلك بعض المتأخّرين و هو

ظاهر العلّامة فى المختلف. «۲» و ما سمعت من عبارات كثير من الأصحاب، خصوصا القدماء منهم، خالية عن اعتبار هذا الشرط؛ و كذلك النصوص، فكيف يتمّ دعوى الإجماع فى مثله.

سلّمنا، لكن هذا الشرط مخصوص بزمان الإمام عليه السّلام و استيلائه لا مطلقا. سلّمنا؛ الأذن عن الأئمة الماضين عليهم السّلام فى الأخبار السابقة يجرى مجراه، كما أشار إليه الشيخ فى الخلاف. سلّمنا؛ لكن الفقيه منصوب من قبلهم عليهم السّلام فيما هو أعظم من ذلك، فهو نائب على العموم فلا يتمّ لهم القول بالتحريم. سلّمنا؛ لكن هذا الشرط شرط للوجوب العينى لا مطلقا، فلا يتمّ لهم القول بالتحريم.

و بالجملة: ادّعاء الإجماع على اشتراط الإمام أو نائبه على الخصوص فى صحّتها مع عدم

---

(۱) الشعراء، ۲۲۷

(۲) المختلف، ج ۲، ص ۲۵۳

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۴۲

ذهاب أحد من المسلمين إلى ذلك إلّا الشاذّ منهم فى غاية الضعف و الوهن؛ و سيجىء زيادة كلام فى عدم اعتبار هذا الشرط.

و عن الثانى: إنّا لا نسلّم لاشتغال الذمّة بالظهر فى يوم الجمعة نفعا، و هل الكلام إلّا فى ذلك، و اشتغال الذمّة به فى غيرها من الأيّام غير نافع؛ و لعمرى ادّعاء العكس أقرب، لأنّ الجمعة هى أوّل صلاة نزلت على رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و تحقّق التكليف بها؛ و استمرّ على ذلك؛ ثمّ حصل الرّخص و جواز الاكتفاء بالظهر بالنسبة إلى جماعة؛ فالتكليف بالظهر أمر طار و احتياجه إلى الإثبات أظهر. و بالجملة هذا الكلام فى غاية السقوط.

و عن الثالث: قد ظهر بما حقّقناه سالفا على أنّا لا نسلّم إفضاء جميع الأدلّة إلى الوجوب العينى بل بعضها دالّ على الوجوب المطلق.

[اشتراط الفقيه فى الوجوب التخييرى]

و أمّا من ذهب إلى القول الثالث و هو اشتراط الفقيه فى الوجوب التخييرى فاحتجّ عليه بأنّ إذن الإمام معتبر فى صحّة صلاة الجمعة؛ فمع حضوره يعتبر حضوره أو نائبه، و مع عدمه يقوم مقامه نائبه على القوم. و جملة ما اطلعت عليه من الاحتجاج على المقدّمة الأولى أمور:

الأوّل: أنّ النبىّ صلى اللّه عليه و آله كان يعيّن لأمامة الجمعة، و كذا الخلفاء بعده كما يعيّن للقضاء؛ و كما لا يصحّ أنّ ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون إذن الإمام فكذا لا يجوز أن ينصب نفسه لإمامة الجمعة؛ و قالوا: و ليس هذا قياسا بل استدلالا بالعمل المستمرّ فى الأعصار، فيكون مخالفته خرقا للإجماع.

الثانى: رواية محمّد بن مسلم، عن أبى جعفر عليه السّلام قال: تجب الجمعة على سبعة نفر من المسلمين و لا تجب على أقلّ منهم: الإمام و قاضيه و المدّعى حقّا و المدّعى عليه و الشاهدان و الّذى يضرب الحدود بين يدى الإمام. «۱»

الثالث: أنّه اجماعىّ على ما نقله جماعة من الأصحاب منهم المحقق و العلامة و الشهيد فى الذكرى؛ و الإجماع المنقول بخبر الواحد حجّة فكيف بنقل هؤلاء الأعيان.

و الجواب أنّه لو تمّ ما ذكره لزم أن يكون الوجوب مع الفقيه عينيّا، لحصول النيابة الموجبة للوجوب عينا؛ إذ لا يشترط الوجوب العينى إلّا بالنائب؛ فإذا حصل بحصول الفقيه كما اعترف به، لزم القول بالوجوب العينى، و هؤلاء المتأخّرون لا يقولون به. و أيضا فالمتأخّرون يعتبرون فى هذه الحالة بانتفاء شرط الوجوب الّذى هو الإمام أو نائبه؛ فلا فرق حينئذ بين وجود الفقيه و عدمه، بل لزمهم إمّا القول بالوجوب العينى بناء على أنّ هذا الشرط

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۰

دوازده رسالة فقهى دربارة نماز جمعه، ص: ۳۴۳

إنّما يعتبر مع الإمكان فعند عدمه كانت النصوص الدالّة على الوجوب العينى خالية عن المعارض، و إمّا القول بالتحريم، نظرا إلى تعميم الشرط و انتفائه.

و بالجملة لا يخلو إمّا أن يحصل الشرط و هو إذن الإمام بحضور الفقيه أم لا؛ و على الأوّل يلزم وجوب الجمعة عينا، و على الثانى لم يكن فرق بين حضور الفقيه و عدمه.

و الجواب عمّا استدلّ به على الاشتراط المذكور، أمّا عن الأوّل: فبعد تسليم ما ادّعاه من العمل المستمرّ مع إمكان منعه أنّ هذا غير دالّ على الشرطيّة، بل يجوز أن يكون الغرض من ذلك حسم مادّة النزاع و تسهيل الأمر و كفاية مئونة الاختبار حتى يصلح للناس الاعتماد عليه من غير ريبة، و لا يفضى إلى التناقض و الاختلاف؛ و لأن يستحقّ الإمام سهما وافرا من بيت المال من حيث قيامه بهذه الوظيفة المعظمة من وظائف الدين، و لهذه العلّة كانوا يعيّنون لإمامة سائر الصلوات و الأذان و غيرهما من الأمور الدينيّة ممّا لا يتوقّف صحّته على الإذن و التعيين اتّفاقا. و لم يزل الأمر مستمرّا فى هذه الأمور فى زمن حكّام العدل و الجور إلى زماننا هذا مع عدم احتمال الاشتراط فى شيء منها.

و عن الثانى: أنّ الخبر متروك الظاهر؛ لأنّ مقتضى ظاهره أنّ الجمعة لا تنعقد إلّا بالجماعة المذكورة فى الخبر، و هو خلاف الإجماع؛ مع أنّ ظاهره يقتضى عدم الاكتفاء بالنائب، و هو خلاف الإجماع أيضا؛ فيجب حمل الخبر على أنّ المراد من ذكر الجماعة التمثيل لا اعتبار اشتراطهم على الخصوص. و قد نبّه على ذلك المفيد رحمه اللّه فى كتاب الإشراف على ما حكى عنه، فقال: و عددهم الإمام و شاهدان و المشهود عليه و المتولّى لإقامة الحدود؛ «۱» أو يكون الغرض التنبيه على حكمة اعتبار هذا العدد كما أشار إليه واحد من العلماء. على أنّ ضرورة الجمع بينه و بين الأخبار السابقة خصوصا رواية محمد بن مسلم راوى هذا الخبر يقتضى المصير إلى ما ذكرناه مع أنّه ليس فى الخبر اشتراط ذلك فى الصحّة بل فى الوجوب.

سلّمنا لكن يحتاج إلى العدول عن الظاهر جمعا بين الأدلّة. و مما يؤكّد ذلك ما رواه الشيخ عن الحلبى فى الصحيح عن أبى عبد الله عليه السّلام أنّه قال فى صلاة العيدين: إذا كان القوم خمسة أو سبعة فإنّهم يصنعون الصلاة كما يصنعون يوم الجمعة. و قد يجاب عن هذا الخبر يعنى رواية محمد بن مسلم باستضعاف السند، لأنّ فى طريقه الحكم بن مسكين و هو غير مصرّح بالتوثيق فى كتب الرجال؛ و هذا متّجه على الطريقة المشهورة المعمولة بين المتأخّرين إلّا أنّ لى فيه كلاما ذكرته فى شرح الإرشاد. «۲»

فإن قلت: ضعف الخبر سندا و دلالة منجبر بعمل الأصحاب و قبولهم.

(۱) الإشراف فى عامّة فرائض الإسلام ص ۲۵ (المطبوع فى سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۹)

(۲) راجع، ذخيرة المعاد، ج ۲، ص ۱۸۶

دوازده رسالة فقهى دربارة نماز جمعه، ص: ۳۴۴

قلت: لا نسلّم ذلك، أمّا المتقدّمون فقد عرفت الحال فيهم؛ و أمّا المتأخّرون فقد قطع جماعة منهم فى سنده، منهم العلامة؛ و قال المحقق فى المعتبر لا يمكن العمل برواية محمّد بن مسلم، لأنّه أحصى السبعة ممّن ليس حضورهم شرطا، فسقط اعتبارها. «۱» و حمله الشهيد فى الذكرى على أنّ إحصاء العدد لبيان إشارة الحكمة فى اعتبار الاستيطان فى الجمعة لا لأنّه شرط فى انعقادها. «۲» و ما دلّ عليه صريح الخبر من عدم الوجوب على أقلّ من سبعة، مخالف لما ذهب إليه أكثر الأصحاب، فكيف يمكن فى مثله ادّعاء كونه مقبولا، و من العامل به؛ مع أنّ هذا المقدار من القوّة لا يجعله صالحا لمقاومة ما مرّ من الأدلّة.

و عن الثالث: أنّ الإجماع المدّعى، على ما فيه، قد منعه العلّامة فى المختلف. و على تقدير التسلم إنّما يختصّ بحال الحضور و التمكّن من الاستيذان كما صرّح به جماعة منهم.

و يحتمل فى كلامهم بعضهم اختصاصه بالوجوب العينى لا مطلق الصحّة. و تفصيل هذا المقام يحتاج إلى نقل عبارات من تمسّك هذا القائل بدعواهم الإجماع حتى يتّضح جليّة الحال.

و أمّا قدماء الأصحاب فقد عرفت أنّهم معرضون عن ذكر هذا الشرط رأسا؛ و كذلك جماعة من المتأخّرين عن الشيخ. و قد عرفت أيضا أنّ كثيرا من عبارات الأصحاب دالّ على عدم اعتبار هذا الشرط. و أمّا الشيخ فى الخلاف فكلامه المنقول عنه سابقا يحتمل وجهين:

أحدهما أن يكون الإذن الّذى اشترط أوّلا و ادّعى الإجماع عليه أعمّ من الإذن الحاصل عن الأئمة عليهم السّلام للمؤمنين، و ثانيهما اختصاصه بحال الحضور كما بيّناه. و كذلك عبارة المبسوط. و أمّا عبارة النهاية فظاهرها اختصاص الشرط بالحضور أو الوجوب العينى؛ و الأوّل أقرب؛ و قد حكى أن كلام الشيخ يحيى بن سعيد فى الجامع يوافق كلام الشيخ رحمه اللّه «۳»

[رأى المحقق و العلامة و الشهيد فى المسألة]

و الان نشتغل بإيراد الفاضلين و الشهيد. قال فى المعتبر: السلطان العادل أو نائبه شرط وجوب الجمعة، و هو قول علمائنا. «۴» ثمّ نقل الخلاف فى هذا الباب عن فقهاء العامة؛ ثمّ قال:

و البحث فى مقامين: أحدهما فى اشتراط الإمام أو نائبه، و المصادمة مع الشافعى؛ و معتمدنا فعل النبىّ صلى اللّه عليه و آله فإنّه كان يعيّن لإمامة الجمعة و كذا الخلفاء بعده كما يعيّن للقضاء؛ فكما لا يصحّ

جعفريان، رسول، دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، در يک جلد، قم - ايران، اول، ه ق دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه؛ ص: ۳۴۴

---

(۱) المعتبر، ج ۲، ص ۲۸۲

(۲) ذكرى الشيعة، ج ۴، ص ۱۰۸

(۳) قال فى الجامع للشرائع: الجمعة واجبة على كل ذكر، حر، بالغ، كامل العقل ... و لا يجب على غيرهم، بشرط حضور امام الأصل أو من يأمره. الجامع للشرائع، ص ۹۴

(۴) المعتبر، ج ۲، ص ۲۷۹.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۴۵

أن ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون الإمام، كذا إمامة الجمعة؛ و ليس هذا قياسا بل استدلالا بالعمل المستمرّ فى الأعصار، فمخالفته خرق للإجماع؛ ثمّ أيّده برواية محمّد بن مسلم، ثمّ أخذ فى أجوبة شبه العامّة، ثمّ قال: المقام الثانى: اشتراط عدالة السلطان و هو انفراد الأصحاب خلافا للباقين؛ و موضع النظر أنّ الاجتماع مظنّة النّزاع و مثار الفتن غالبا، و الحكمة موجبة لحسم مادّة الهرج و قطع نائرة الاختلاف، و لن يستمرّ إلّا مع السلطان؛ ثمّ المعنى الذى باعتباره وقعت نيابة إمام الجمعة على إذن الإمام يوجب عدالته، إذ الفاسق يسرع إلى بواعث طبعه و مرامى أهويته لا- إلى مواقع المصلحة، فلا يتحقّق حسم مادّة الهرج على الوجه الصواب ما لم يكن العادل؛ و لأنّ الفاسق لا يكون إماما فلا يكون له أهليّة الاستنابة.

لا يقال: لو صحّ ما ذكرتم «۱» لمّا انعقدت الجمعة ندبا مع عدمه لانسحاب العلّة فى الموضعين و قد أجزتم ذلك إذا أمكنت الخطبة،

لأنّا نجيب بأنّ الندب لا تتوفّر الدّواعى على اعتماده، فلا يحصل الاجتماع المستلزم للفتن إلّا نادرا. «۲»

ثمّ أخذ فى جواب شبه العامّة؛ ثمّ أخذ فى ايراد المسائل المتعلّقة بالجمعة؛ ثمّ قال بعد عدّة ورقات: لو لم يكن إمام الأصل ظاهرا سقط الوجوب لا الاستحباب، و صلّيت جمعة إذا أمكن الاجتماع و الخطبتان؛ و به قال الشيخ، و أنكره سلّار؛ ثمّ احتجّ على ما اختاره برواية الفضل بن عبد الملك و رواية زرارة و عبد الملك السابقات؛ ثمّ قال فى موضع آخر بعد ذلك بعدّة أوراق: لو كان السلطان جائرا ثمّ نصب عدلا استحبّ الاجتماع و انعقدت جمعة.

و أطبق الجمهور على الوجوب؛ لنا أنّا بيّنّا أنّ الإمام العادل أو من نصبه شرط الوجوب، و التقدير عدم ذلك الشرط؛ أمّا الاستحباب فلما بيّنّاه من الإذن مع عدمه. «۳»

و كلامه يحتمل وجهين: أحدهما قوله «السلطان العادل أو نائبه» شرط وجوب الجمعة بزمان الحضور؛ و الثانى ابقاؤه على عمومه؛ و حينئذ كان مفاده إنّما شرط فى الوجوب العينى لا فى الوجوب مطلقا. و يؤيّد الأول قوله حيث استدلّ عليه فكما لا يصحّ أن ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون إذن الإمام، كذا إمامة الجمعة؛ لأنّ هذا لا يصحّ إلّا فى زمان الحضور لا فى القضاء و لا فى الجمعة. أمّا القضاء فلأنّه يجوز للفقيه عندهم فى زمان الغيبة؛ و أمّا الجمعة فإنّها مستحبّة عند المحقّق فى زمان الغيبة فلا يستقيم إلّا بتخصيصه بزمان الحضور. و يؤيّد الثانى قوله «لو كان السلطان جائرا ثم نصب عدلا استحبّ الاجتماع» إلى قوله «لما أنّا بينا أنّ الإمام العادل أو من نصبه شرط الوجوب» فإنّ هذا يدلّ على أنّ ما ذكره لا يختصّ بزمان الحضور، و لعلّ الاحتمال الثانى أقرب. و بالجملة فى كلامه اضطراب. و على التقديرين

---

(۱) فى المصدر: لو لزم ما ذكرتم.

(۲) المعتبر، ج ۲، ص ۲۸۰

(۳) المعتبر، ج ۲، ص ۳۰۷.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۴۶

فاشتراط الإمام أو نائبه فى صحّة الجمعة ممّا ينفيه صريح كلامه، و قوله «لو كان السلطان جائرا ثم نصب عدلا استحبّ الاجتماع» مما ينادى على خلافه.

و فى كلام المحقّق نظر من وجوه: أمّا التمسّک بالعمل المستمرّ و رواية محمّد بن مسلم فقد مرّ الكلام فيهما، مع أنّه صرّح فى موضع أخر من المعتبر بأنّ الرواية المذكورة لا يمكن العمل بها؛ و ما ذكره لو تمّ لدلّ على عدم جوازها بدون الإمام أو نائبه، و هو لا يقول به. و تخصيص الأدلّة بحال الحضور ممّا لا وجه له، إذ ليس فيها ما يقتضى التقييد كما أنه ليس فى النصوص الّتى يستدلّ بها على الجواز فى حال الغيبة ما يقتضى التخصيص بعدم زمان الحضور. و الحق أنّ تلك الأدلّة قاصرة عن إفادة المطلوب كما مرّ و تلك النصوص مطلقة غير مقيّدة بوقت دون وقت.

و ما استدلّ به على اعتبار السلطان بقوله «و الاجتماع مظنّة النزاع» إلى آخر ما ذكره محلّ تأمّل؛ لأنّ الأحكام الشرعية بمثل هذه التعليلات الّتى لا- يكاد يطرد، لجواز حصول هذا الاجتماع من غير فتنة و نزاع. و مجرّد حصول النزاع على شىء لا- يقتضى عدم شرعيّته؛ فإنّه أمر ينشأ من فعل المكلّفين من غير أن يكون لأصل الحكم الشرعى مدخلا فيه؛ و لو كان الأمر على هذا لبطل كثير من الأحكام الّتى هى أعظم من هذا من هذا بل ما اخضرّ فى الإسلام عود و لا استقام له عمود. «۱» و لعلّ غرض من استند من الأصحاب إلى مثل هذه التعليلات فى أمثال هذه المواضع التأييد و التقوية لإبناء الحكم عليه.

هذا ما يتعلّق بكلام المحقق؛ و أمّا العلّامة فقال فى التذكرة: الجمعة واجبة بالنصّ و الإجماع». «۲» ثمّ قال بعد الاحتجاج عليه «و وجوبها على الأعيان». «۳» و يشترط للجمعة أمور ستّة، و عدّ منها السلطان. و أخذ فى تفصيل كلّ واحد من الشرائط و حيث وصل إلى

السلطان قال: و يشترط فى وجوب الجمعة السلطان و هو الإمام المعصوم أو من يأمره بذلك؛ و استدلّ بنحو ممّا ذكر فى كلام المحقق، ثمّ أخذ فى ايراد المسائل إلى أن قال: و هل للفقهاء المؤمنين حال الغيبة و التمكّن من الاجتماع و الخطبتين صلاة الجمعة؟ أطبق علماؤنا على عدم الوجوب؛ لانتفاء الشرط، و هو ظهور الإذن من الإمام، و اختلفوا فى استحباب إقامة الجمعة، فالمشهور ذلك. «۴»

و استدلّ عليه بالأخبار المذكورة فى المعتبر، و هذا صريح فى أنّ الشرط المذكور إنّما هو

---

(۱) هذا اشارة الى كلام مولانا أمير المؤمنين على عليه السلام حيث قال: لو كنّا نأتى ما أتيتم ما قام للدين عمود و لا اخضرّ للايمان عمد نهج البلاغة، الخطبة رقم ۵۶

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۷، المسألة ۳۷۲.

(۳) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۷، المسألة ۳۷۳

(۴) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷، المسألة ۳۸۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۴۷

للوجوب العينى عنده. و يحتمل تخصيص الإجماع الّذى نقله سابقا بزمان الحضور بقرينة ما استدلّ عليه كما قلنا فى عبارة المحقق؛ و كلامه صريح فى أنّ الشرط الّذى هو الإذن منتف فى زمان الغيبة، و تخصيصه بالفقهاء إنّما هو من باب التمثيل لا الحصر.

و قد قال فى موضع آخر منه: لو كان السلطان جائرا ثمّ نصب عدلا استحبّ الاجتماع و انعقدت جمعة على الأقوى، و لا تجب لفوات الشرط و هو الإمام أو من نصبه، و أطبق الجمهور على الوجوب. «۱»

و يؤيّد أنّ ذلك من باب التمثيل قوله فى كتاب الأمر بالمعروف من التذكرة: يجوز لفقهاء الحقّ أن يجمّعوا بين الناس فى الصلوات، و يستحبّ ذلك استحبابا مؤكّدا مع الأمن؛ و قد اختلف علماؤنا فى الجمعة مع الأمن؛ «۲» و نحوه فى التحرير. «۳»

و قال الشهيد الثانى: اللازم من القول بتمشّى الإجماع على اشتراط الإمام فى الصلاة مطلقا فى موضع النّزاع أن لا يخصّ بدليل الأخبار و لا بالوجوب العينى؛ لأنّ الفقيه إن كان مأذونا بحيث يتحقّق معه الشرط لزم كون الوجوب على حدّ الوجوب الأوّل، و إلّا فما الّذى أوجب الفرق؟ و إن لم يكن قائما بوظيفة شرطيّة الإمام لم تكن الصلاة معه صحيحة؛ لفقد شرط الصحّة، كما لا تصحّ الصلاة لفقد غيره من الشروط المعتبرة فيها من الجماعة و العدد و الخطبتين و غيرها؛ لأنّ قاعدة الشرط تقتضى عدم مشروطه بعدمه. و لأجل هذا الإشكال ينبغى أن لا- يجعل تعبيره بالفقهاء سابقا قيدا و لا- شرطا للجواز، مضافا إلى أنّها لا تدلّ على نفى الجواز عمّن عداهم إلّا بالمفهوم الضعيف. و يمكن مع ذلك كون فائدة التخصيص بالفقهاء خصوصيّة الردّ على ابن إدريس المانع من فعلها حال الغيبة استدلالا بفقد الشرط، «۴» فنبّه بذكر الفقهاء على منع كون الشرط مفقودا مطلقا حينئذ، بحيث ينسدّ فعليها فى حال الغيبة كما زعمه المانع، فإنّ الفقهاء مأذونون من قبل الإمام عليه السّلام على العموم، فيتحقّق الشرط المدّعى على تقدير تسليمه. و إلى هذا المعنى أشار العلّامة فى المختلف. «۵»

و قال العلامة فى النهاية: و يشترط فى وجوب الجمعة السلطان أو نائبه عند علماءنا أجمع؛ و استدلّ بنحو ممّا ذكر فى التذكرة، ثمّ قال: و السلطان عندنا هو الإمام المعصوم «۶» فلا تصحّ الجمعة إلّا معه أو مع من يأذن له. هذا فى حال ظهوره، أمّا فى حال الغيبة فالأقوى أنّه

---

(۱) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۴، المسألة ۳۸۴

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۵۰

(۳) تحرير الأحكام الشرعيّة، ج ۱، ص ۱۵۸

(۴) السرائر، ج ۱، ص ۳۰۳

(۵) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۳، المسألة ۱۴۷

(۶) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۰ مسألة ۳۸۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۴۸

يجوز لفقهاء المؤمنين إقامتها. و احتجّ عليه برواية زرارة و عبد الملك، و فيه تصريح باختصاص الشرط بزمان الحضور و الوجه فى تخصيص الفقهاء بالذكر ما قلنا فى عبارة التذكرة.

و قال الشهيد فى الذكرى: إنّ شروط وجوبها سبعة: الأوّل السلطان العادل أو من نصبه إجماعا، ثم أخذ فى ذكر شروط النائب إلى أن قال: التاسع: إذن الإمام له، كما كان النبىّ صلّى اللّه عليه و آله يأذن لأئمة الجمعات، و أمير المؤمنين عليه السّلام بعده، و عليه إطباق الإماميّة، هذا مع حضور الإمام عليه السّلام. و أمّا مع غيبته كهذا الزمان ففى انعقادها قولان: أصحّهما- و به قال معظم الأصحاب- الجواز إذا أمكن الاجتماع و الخطبتان، و يعلّل بأمرين:

أحدهما: أنّ الإذن الحاصل من الأئمة الماضين، فهو كالإذن من إمام الوقت. و إليه أشار الشيخ فى الخلاف و يؤيّده صحيحة زرارة قال: حثّنا أبو عبد اللّه عليه السّلام على صلاة الجمعة حتى ظننت أنّه يريد أن نأتيه، فقلت: نغدو عليك؟ فقال: لا إنّما عنيت عندكم؛ و لأنّ الفقهاء حال الغيبة يباشرون ما هو أعظم من ذلك بالإذن، كالحكم و الإفتاء، فهذا أولى.

و الثانى: أنّ الإذن إنّما يعتبر مع إمكانه، أمّا مع عدمه فيسقط اعتباره، و يبقى عموم القرآن و الأخبار خاليا عن المعارض.

ثمّ أورد صحيحتى عمر بن يزيد و منصور السالفتين، و احتجّ باطلاقهما و إطلاق غيرهما من الأخبار، ثم قال: و التعليلان حسنان، و الاعتماد على الثانى. إذا عرفت ذلك فقد قال الفاضلان: يسقط وجوب الجمعة حال الغيبة و لم يسقط الاستحباب، و ظاهرهما أنّه لو أتى بها كانت واجبة مجزئة عن الظهر. فالاستحباب إنّما هو فى الاجتماع، أو بمعنى أنّه أفضل الفردين الواجبين على التخيير. و ربما يقال بالوجوب المضيّق حال الغيبة؛ لأنّ قضيّة التعليلين ذلك، فما الذى اقتضى سقوط الوجوب؟ إلّا أنّ عمل الطائفة على عدم الوجوب العينى فى سائر الأعصار و الأمصار، و نقل الفاضل فيه الإجماع. و بالغ بعضهم فنفى الشرعية أصلا و رأسا و هو ظاهر كلام المرتضى و صريح سلّار و ابن ادريس، «۱» و هو القول الثانى من القولين بناء على أنّ إذن الإمام شرط الصحّة و هو مفقود و هؤلاء يسندون التعليل إلى إذن الإمام و يمنعون وجود الإذن و يحملون الإذن الموجود فى عصر الائمة عليهم السّلام على من سمع ذلك الإذن و ليس حجّة على من يأتى من المكلّفين و الإذن فى الحكم و الإفتاء أمر خارج عن الصلاة؛ و لأنّ المعلوم وجوب «۲» الظهر فلا يزول إلّا بيقين.

ثم قال: و هذا القول متوجّه، و إلّا لزم وجوب العينىّ، و أصحاب القول الأوّل- يعنى

---

(۱) راجع: السرائر، ج ۱، ص ۲۹۳

(۲) در اصل: وجود!

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۴۹

المجوّزين- لا يقولون به. «۱» انتهى.

و فيه دلالة واضحة على أنّ إذن الإمام إنّما يعتبر فى حال الحضور كما يدلّ عليه قوله «هذا مع حضور الإمام» و اعتماده على التعليل الثانى، و تعليله الأوّل يشتمل على أنّ الإذن حاصل لجميع المكلّفين من الأئمة الماضين، كما يدلّ عليه الروايات السابقة، فهو بمنزلة الإذن من إمام الزمان، و ليس المراد أنّ الإذن حاصل للفقيه حسب. و ممّا يؤيّده قوله «و أشار إليه الشيخ فى الخلاف». فإنّ ما ذكره

الشیخ فی الخلاف لیس إلّا أنّ الإذن حاصل من الأئمة الماضین علیهم السّلام لسائر المکلّفین و لیس فیه تخصیص بالفقهاء کما مرّ. و لعل المراد بقوله «و هـذا القول متوجّه» أنّ هذا القول وارد علی القائلین بالتخییر لا أنّه صـحیح، و لهذا قال متوجّه و لم یقل متّجه؛ و لم یحکم بفساد القول بالوجوب العینی بل قال «أصحاب القول الأول لا یقولون به» کأنّه قال إنّهم لا یعترفون به مع أنّه یلزم علیهم ذلک.

و حمل اختیاره فی الذکری علی الوجوب العینی أقرب، لأنّه بعد ما صحّح أوّلا الجواز و هو أعمّ من الوجوب مقابلا للقول الثانی یعنی التحریم، استحسن التعلیلین، و جعل اعتماده علی الثانی، مع أنّ مقتضاهما الوجوب العینی.

فهؤلاء جملة من استند الشیخ علی [الکرکی] فی اعتبار الفقیه فی صحّة الجمعة إلی دعواهم الاجماع؛ و قد عرفت عدم دلالة کلامهم علی ذلک و لیس هاهنا ما یصلح لهـذا التوهّم سوی تعبیر العلّامة فی التذکرة و النهایة بالفقهاء؛ و کلام الشـهید فی اللمعة؛ و قد نقلناه سابقا.

أمّا الأوّلین فقد بیّنا عدم دلالتها علی اعتبار الفقیه؛ و أمّا الثالث فقد بیّنا فی أوّل الرسالة أنّ ظاهره القول بالوجوب العینی بشـرط حضور الفقیه و هو غیر ما یدّعیه المدقّق الشیخ علی.

و کلام الشـهید فی الـدروس یوافق التـذکرة فی التعبیر، لکنّه یحتمـل الوجوب العینی؛ و یحتمل أن یکون مراده الوجوب التخییری؛ و یکون التعبیر بالفقیه من باب التمثیل. فظهر من هـذه الجملة أنّ ما ذکره الشّیخ علیّ من اعتبار اشتراط الفقیه فی وجوب صـلاة الجمعة مع کونه خلاف الأصل من متفرّداته.

و بما ذکرنا ظهر أنّ الـذی یقتضیه التحقیق و الأدلّـة الظاهرة الواضـحة أنّ صـلاة الجمعـة فی زمان الغیبـة واجبـة عینا، و أنّه لا یعتبر فیه الفقیه بل یکفی فیه العدل الجامع لشرائط الإمامة؛ و الأخبار الدالّة علی فضیلة الصلاة مطلقا کثیرة، و کذا فی خصوص صلاة الجمعة، و کذا فی فضیلة یوم الجمعة و المبالغة التامّة فی رعایة حقّها و أداء الطاعات فیها، و لها حقوق و وظائف کثیرة أعظمها و أفضلها صلاة الجمعـة؛ بل ادّعی بعض المحقّقین أنّها أفضل الطاعات مطلقا بعـد أصل الإیمان، و العقل یجـد أنّ ما اعتبر فیها من اجتماع المؤمنین و الخطبة

---

(۱) الذکری، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۵۰

المشـتملة علی حمـد اللّه و الثنـاء علیه و الشـهادة بالتوحیـد و الرسالـة و الصـلاة علی النبی و آله الطاهرین، و الوعظ و التـذکیر و الأمر بـالتّقوی و التحـذیر عن دار الغرور و الاغترار و الرّکون و الإخلاد إلیها، و الرّغبـة فیها، و مـدّ العین إلی نعیمها و زهرتها، و الـدعاء إلی الکفّار و أعداء الدین، و الدعاء لإمام الزمان علیه السّـلام و لعامّة المؤمنین و المؤمنات إلی غیر ذلک من الفوائد و المنافع الّتی احتوتها صلاة الجمعـة فی مثل هـذا العید الکبیر و الیوم الجلیل، ممّا یوافق الحکمة و قانون العقل الصـریح، فلا یلیق إهمالها و تعطیلها و هجرها استناد إلی العلـل العلیلـة و الأهواء الردیّـة. و مع ذلک، فقـد أهمل الناس مثل هـذه الفریضـة المؤکّـدة، و ترکوها، و هجروها فی بلاد المؤمنین مع انتفاء التّقیّة من قبل المخالفین.

و لنختم هذا الکلام بکلام أفاده بعض العلماء و قد أحسن و أجاد:

و ممّا یتحتّم فعله فی زماننا صـلاة الجمعة، إمّا لدفع تشـنیع أهل السنة، إذ یعتقدون أنّا نخالف الله و الرّسول و إجماع العلماء فی ترکها، و ظـاهر الحال معهم، و إمّا بطریق وجوب التخییری و إمّا بطریق الوجوب الحتم و الإعراض عن الخلاف، لضـعفه، لقیام الأدلّـة القاطعة البـاهرة علی وجوبهـا من القرآن و احادیث النبی صـلّی اللّه علیه و آله و الائمّـة المعصومین علیهم السّـلام الصـحیحة الصـریحة الّتی لا تحتمل التأویل بوجه، و کلّها خالیة من اشتراط الإمام علیه السّلام أو المجتهد، بحیث أنّه لم یحضرنی مسألة من مسائل الفقه علیها أدلّة بقـدر أدلّـة صـلاة الجمعـة فی کثرتها و صـحّتها و المبالغة فیها، و لم نقف لمن اشترط المجتهد علی دلیل ناهض، فکیف مع معارضـة

اطلاق القرآن و الأحاديث الصحيحة و لا قال باشتراطه أحد من العلماء المتقدّمين و لا المتأخّرين ما عدا الشهيد فى اللمعة فقط، و فى باقى كتبه وافق العلماء أو لم يشترطه. نعم تبعه عليه الشيخ على عفى اللّه عنه. و ملخّص الأقوال ثلاثة:

[الأوّل:] الوجوب الحتمى من غير تعرّض للمجتهد و هو ظاهر كلام كلّ العلماء المتقدّمين ما عدا سلّار و ابن ادريس من المتأخّرين.

الثانى: الوجوب التخييرى بينها و بين الظهر و هو مذهب المتأخّرين و ادّعوا عليه الإجماع و لم يشترطوا مجتهدا.

الثالث: المنع منها حال الغيبة مطلقا، سواء أحضر المجتهد أم لا، و هو مذهب سلّار و ابن ادريس و اتفق الكلّ على ضعف دليله و بطلانه، فالذى يصلّى الجمعة، يكون قد برئت ذمّته و أدّى الفرض بمقتضى كلام اللّه و رسوله و الأئمّة الهادين و جميع العلماء. و خلاف سلّار و ابن ادريس و الشيخ على رحمه اللّه لا يقدح فى الإجماع، لما تقرّر من قواعدنا أنّ خلاف الثلاثة و الأربعة بل و العشرة و العشرين لا يقدح فى الإجماع إذا كانوا معلومى النسب و هذا من قواعدنا الاصولية الإجماعية و عليه إجماعنا. و الذى يصلّى الظهر، تصحّ صلاته على مذهب هذين الرجلين و المتأخرين، لأنّهم ذهبوا إلى بالتخيير، و لا تصحّ بمقتضى كلام اللّه

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۵۱

و رسوله و الائمّة المعصومين و العلماء المتقدّمين، فأىّ الفريقين أحقّ بالأمن إن كنتم تعلمون. نعم، لو أراد أحد تمام الاحتياط للخروج من خلاف هذين الرجلين صلّى الظهر بعدها. و ليهيّئ تاركها الجواب للّه تعالى لو سأله يوم القيامة لم تركت صلاة الجمعة؟ و قد أمرت بها فى كتابى العزيز على أبلغ وجه، و أمر بها رسولى الصادق على آكد وجه، و أمر بها الأئمّة الهادون و أكّدوا فيها غاية التأكيد و وقع إجماع المسلمين على وجوبها فى الجملة، فهل يليق من العاقل الرّشيد ان يجيب بقوله: «تركتها لأجل خلاف سلّار و ابن ادريس»، ما هذا إلّا لعمى أو تعامى أو تعصّب مضرّ بالدين، أجارنا اللّه و إيّاكم منه و جميع المسلمين. «۱» انتهى

[الكلام حول شرط العدالة فى امام الجماعة]

و ممّا قد يعلّل به على ترك الجمعة المناقشة و التدقيق التام فى أمر العدالة، لما قد يتوهّم ندرة وجود العادل أو انتفاءه فى هذه الأزمان. و الّذى دعاهم إلى ذلك تخطّى جماعة من المتأخّرين عما اعتبره السلف فى أمر العدالة، بل دقّقوا فيه و اعتبروا فيها ما لم يكن معهودا بين السّلف، و زاد الناس على ذلك حتى وقعوا فى الوسواس، حتّى ظنّوا أنّ العدالة أمر لا يتحقّق فى القرون و الأدوار. و ليس الأمر عند التحقيق بذلك بل الجمهور من السلف السابقين على سهولة الخطب فى أمر العدالة، و قلّة تدقيقهم فى ذلك و الاكتفاء بحسن الظاهر، و عدم ظهور الخلاف؛ و هو الذى يرتبط بالدليل و يدلّ عليه الأخبار و الروايات الواردة عن أصحاب العصمة سلام الله عليهم أجمعين. و قد فصّلنا فى شرح الارشاد الكلام فى تحقيق العدالة و بيان مذهب القدماء و المحدثين و تحقيق الكبائر و الصغائر و ما وقع من الخلاف فيها و إيراد الروايات الواردة فيها، و تحقيق أنّ التفتيش ليس معتبرا فى العدالة، بل يكفى الاعتماد على حسن الظاهر، و أوردنا أقاويل المخالفين فى ذلك و أجبنا عنه. «۲»

و لنورد فى هذا المقام نبذة من الأخبار الدالّة على سهولة أمر العدالة، و أنّه يكتفى فيها بالاعتماد على حسن الظاهر من غير تفتيش و بحث عن البواطن. و هذه الأخبار و إن لم يكن كلّ واحد ناهضا باثبات المرام إلّا أنّ مجموعها يفيد الظنّ الغالب على المدّعى. و بعض تلك الأخبار مختصّ بإمام الجماعة، و بعضها بالشاهد، و بعضها بمن يستمع الطّلاق إلّا أنّ الظاهر أنّ العدالة المعتبرة فى كلّ واحد منها واحدة بلا خلاف فى ذلك.

فمن هذا الباب ما رواه الشيخ و الكلينى عن ابن أبى عمير فى الحسن بإبراهيم بن هاشم، عن بعض أصحابنا، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوم خرجوا من خراسان أو بعض الجبال و كان

---

(۱) العقد الطهماسبى، للشيخ حسين بن عبد الصمد العاملى، (طبع فى مجلد العاشر من «ميراث اسلامى ايران»)، ص ۲۱۱- ۲۱۲

(۲) ذخيرة المعاد، ج ۲، ص ۳۰۵- ۳۰۶

دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه، ص: ۳۵۲

يأمّهم رجل؛ فلمّا صاروا إلى الكوفة علموا أنّه يهودى، قال: لا يعيدون. قال الصدوق فى الفقيه و فى كتاب زياد بن مروان القندى و فى نوادر محمد بن عمير، أنّ الصادق عليه السّلام قال فى رجل صلّى بقوم من حين خرجوا من خراسان حتّى قدموا مكّة فإذا هو يهودىّ أو نصرانىّ، قال:

ليس عليهم إعادة. «۱»

و فيه دلالة تامّة على أنّ السلف كانوا يسامحون فى هذا الباب مسامحة تامّة و عدم استفصال الإمام عليه السّلام من المعاشرة و الاختبار و عدمه بل إطلاق الحكم بعدم الإعادة دليل على ما قلناه. و الرواية صحيحة لأنّ ابن بابويه نقله من كتاب ابن أبى عمير و هو الثقة المعتمد فى غاية الجلالة.

و من ذلك ما رواه الشيخ باسناد صحيح و ابن بابويه بأسانيد ثلاثة، اثنان منها من الصحاح، عن عمر بن يزيد الثقة، قال: سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن إمام لا بأس به فى جميع أمره عارف، غير أنّه يسمع أبويه الكلام الغليظ الذى يغيظهما أقرأ خلفه، قال: لا تقرأ خلفه إلّا أن يكون «۲» عاقلا قاطعا؛ «۳» و فيه دلالة على أنّ مطلق الذنوب غير قادح فى العدالة و إن أكثر منه، لعدم استفصال الإمام عليه السّلام مع ما فى صيغة المضارع من الدلالة على الدوام التجدّدى. نعم إذا وصل إلى المداومة كان قادحا فى العدالة، و كان خارجا عن هذا الحكم بالإجماع إن ثبت.

و من ذلك ما رواه الشيخ باسناد لا يخلو عن اعتبار عبد الرحيم القصير، قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام إذا كان الرجل لا تعرفه يؤمّ الناس يقرأ القرآن فلا تقرأ خلافه و اعتدّ بصلاته. «۴»

و من ذلك ما رواه الشيخ بإسنادين، أحدهما صحيح و الآخر موثّق، عن عبد الله بن بكير، قال سأل حمزة بن حمران أبا عبد اللّه عليه السّلام عن رجل أمّنا فى السفر و هو جنب و قد علم و نحن لا نعلم؛ قال: لا بأس. «۵» و فيه تأييد للمدّعا و إن لم يصلح للدّلالة.

و من ذلك ما رواه الكلينى و الشيخ عن حريز فى الصحيح، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى أربعة شهدوا على رجل محصن بالزنا، فعدّل منهم اثنان و لم يعدّل الآخران؛ قال، فقال: إذا كان أربعة من المسلمين ليس يعرفون بشهادة الزور أجيزت شهادتهم جميعا و أقيم الحدّ على الّذى شهدوا عليه، إنّما عليهم أن يشهدوا بما أبصروا و علموا، و على الوالى أن يجيز شهادتهم إلّا أن يكونوا معروفين بالفسق. «۶»

---

(۱) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۰۵؛ الكافى، ج ۳، ص ۳۷۸

(۲) فى المصدر: ما لم يكن عاقا قاطعا.

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۳۰؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۷۹؛ وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۳۱۳

(۴) التهذيب، ج ۳، ص ۲۷۵

(۵) التهذيب، ج ۳، ص ۳۹

(۶) الكافى، ج ۷، ص ۴۰۳؛ التهذيب، ج ۶، ص ۲۷۷

دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه، ص: ۳۵۳

و من ذلك ما رواه الصدوق باسناد صحيح على الظاهر، عن عبد الله بن المغيرة، قال: قلت للرضا عليه السّلام: رجل طلّق امرأته و أشهد شاهدين ناصبيّين، قال: كلّ من ولد على الفطرة و عرف بالصّلاح فى نفسه جازت شهادته. و عن عبد الله بن المغيرة بالإسناد السابق عن أبى الحسن الرضا عليه السّلام قال: من ولد على الفطرة و عرف بصلاح فى نفسه جازت شهادته. «۱» و روى الشيخ هذين الخبرين

باسنادين ضعيفين. «۲»

و من ذلک ما رواه الکلينی و الشيخ عنه، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر فی الحسن بإبراهيم بن هاشم، عن أبی الحسن أنّه قال له: جعلت فداک کيف طلاق السنة؟ قال:

يطلقها إذا طهرت من حيضها قبل أن يغشاها بشاهدين عدلين کما قال الله تعالی فی کتابه؛ ثمّ قال عليه السّلام فی آخر الرواية: من ولد علی الفطرة أجيزت شهادته علی الطلاق بعد أن تعرف منه خيرا. «۳»

و منها ما رواه الشيخ باسناده فيه کلام عن يونس، عن بعض رجاله، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام قال سألته عن البيّنة إذا أقيمت علی الحقّ، أ يحلّ للقاضی أن يقضی البيّنة من غير مسألة إذا لم يعرفهم، قال فقال: خمسة أشياء يجب علی النّاس الأخذ بظاهر الحکم: الولايات، و المناکح، و المواريث، و الذبائح، و الشهادات؛ فإذا کان ظاهره ظاهرا مأمونا جازت شهادته و لا يسئل عن باطنه. «۴»

و روی ابن بابويه فی کتاب الخصال فی الصحيح إلی إبراهيم بن هاشم، عن أبی جعفر المقرئ بإسناده رفعه إلی أبی عبد اللّه عليه السّلام عن أبيه عن آبائهم عليهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام:

خمسة أشياء يجب علی القاضی الأخذ بها بظاهر الحکم، إلی آخر الخبر السابق بأدنی تفاوت. «۵»

و من ذلک ما رواه الصدوق فی من لا يحضره الفقيه بإسناد حسن بالوشاء، عن العلاء بن سيابه، قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن شهادة من يلعب بالحمام، قال: لا بأس إذا کان لا يعرف بفسق. «۶» و رواه الشيخ بإسناد فيه خلل. «۷»

و من ذلک ما رواه الشيخ بإسناد صحيح إلی الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبی المقدام، عن أبيه، عن سلمة بن کميل، قال: سمعت عليّا عليه السّلام يقول لشريح فی حديث طويل: و

---

(۱) الکافی، ج ۶، ص ۶۷؛ کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۶، ۴۸

(۲) التهذيب، ج ۶، ص ۲۶۳

(۳) الکافی، ج ۶، ص ۶۵؛ التهذيب، ج ۸، ص ۴۹

(۴) الکافی، ج ۷، ص ۴۳۱؛ التهذيب، ج ۶، ص ۲۸۳؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۱۳؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۶

(۵) الخصال، ج ۱، ص ۳۱۱

(۶) کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۸

(۷) التهذيب، ج ۶، ص ۲۸۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۵۴

اعلم أنّ المسلمين عدول بعضهم علی بعض إلّا مجلود فی حدّ لم يتب منه أو معروف بشهادة زور أو ظنين، «۱» و هو المتّهم کما يعرف من کتب اللغة؛ و قال ابن الأثير: أی متهم فی دينه. «۲»

و من ذلک ما رواه الشيخ، عن خلف بن حماد، عن رجل عن أبی عبد الله عليه السّلام قال: لا تصلّ خلف الغالی و إن کان يقول بقولک و المجهول و المجاهر بالفسق و إن کان مقتصدا. «۳» و لعل المراد بالمجهول، مجهول الإيمان.

و روی ابن بابويه فی کتاب الأمالی، عن صالح بن علقمة، قال: قال الصادق جعفر بن محمد عليهما السّلام- و قد قلت له يا بن رسول اللّه! أخبرنی من تقبل شهادته و من لا تقبل- يا علقمة! کلّ من کان علی فطرة الإسلام جازت شهادته؛ قال: فقلت: تقبل شهادة مقترف الذنوب؟ فقال:

يا علقمه! لو لم تقبل شهادة المقترفين للذنوب لما قبلت إلّا شهادة الأنبياء و الأوصياء صلوات الله عليهم، لأنّهم هم المعصومين دون سائر الخلق، فمن لم تره بعينک يرتکب ذنبا أو لم يشهد عليه بذلک شاهدا فهو من أهل العدالة و السّتر و شهادته مقبولة و إن کان فی

نفسه مذنبا، «۴» الحديث. و نحوه روى سعد بن هبة الله الراوندى فى كتاب قصص الأنبياء عليهم السّلام فيما نقل عنه. «۵»
و أيضا فى الأمالى عن إبراهيم بن زياد الكرخى، عن الصادق جعفر بن محمد عليهم السّلام: من صلّى خمس صلوات فى اليوم و الليلة فى جماعة فظنّوا به خيرا و أجيزوا شهادته. «۶»
و أمّا الأخبار فى هذه الباب كثيرة، و فيما ذكرناه كفاية؛ فهذه الأخبار على كثرتها دالّة على سهولة أمر العدالة مع سلامتها من المعارض.
و أمّا ما ظنّ أنّه دالّ على أنّه يعتبر فى العدالة التفتيش عن البواطن و المعاشرة، هو ما رواه الشيخ عن ابن أبى يعفور قال: قلت لأبى عبد الله عليه السّلام: لأبى عبد اللّه ع بما تعرف عدالة الرّجل بين المسلمين حتّى تقبل شهادته لهم و عليهم؟ قال: فقال أن تعرفوه بالسّتر و العفاف و الكفّ عن البطن و الفرج و اليد و اللّسان و يعرف باجتناب الكبائر الّتى أوعد اللّه عليها النّار من شرب الخمر و الزّنا و الرّبا و عقوق الوالدين و الفرار من الزّحف و غير ذلك و الدّالّ على ذلك كلّه و السّاتر لجميع عيوبه حتّى يحرم على المسلمين تفتيش ما وراء ذلك من عثراته و غيبته و يجب عليهم توليته و إظهار عدالته فى النّاس التّعاهد للصّلوات الخمس إذا واظب عليهنّ و حافظ مواقيتهنّ بإحضار جماعة المسلمين و أن لا يتخلّف عن جماعتهم فى مصلّاهم

---

(۱) الكافى، ج ۷، ص ۴۱۲؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۵؛ التهذيب، ج ۶، ص ۲۲۵
(۲) راجع: النهاية فى غريب الحديث، ذيل «ظنن»
(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۳۱؛ وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۳۱۰
(۴) الامالى، ص ۱۰۲؛ وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۳۹۵
(۵) قصص الانبياء، ص ۲۰۳
(۶) الامالى، ص ۳۳۸؛ وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۳۹۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۵۵

إلّا من علّة و ذلك أنّ الصّلاة ستر و كفّارة للذّنوب و لو لا ذلك لم يكن لا أحد أن يشهد على أحد بالصّلاح لأنّ من لم يصلّ فلا صلاح له بين المسلمين لأنّ الحكم جرى فيه من اللّه و من رسوله صلّى اللّه عليه و آله بالحرق فى جوف بيته؛ قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لا صلاة لمن لا يصلّى فى المسجد مع المسلمين إلّا من علّة، و قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لا غيبة إلّا لمن صلّى فى بيته و رغب عن جماعتنا و من رغب عن جماعة المسلمين وجب على المسلمين غيبته و سقطت بينهم عدالته و وجب هجرانه و إذا رفع إلى إمام المسلمين أنذره و حذّره فإن حضر جماعة المسلمين و إلّا أحرق عليه بيته و من لزم جماعتهم، حرمت عليهم غيبته و ثبتت عدالته بينهم، «۱» فغير دالّ على مدّعاهم بل بالدلالة على نقيضه أشبه، لأنّ غاية ما يستفاد منها أنّ المحافظة على الصّلوات و حضور الجماعات كاف فى الحكم بالعدالة، و لا يحتاج إلى التفتيش و التبطين. و ليكن هذا آخر ما قصدنا اثباته فى هذه الرسالة.
و الحمد الله أولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلّى اللّه على أفضل من دعا إلى توحيد ربّه الأزلى القديم و دينه السرمدى القويم، محمّد و آله أزكى من نطق بتسبيح ربه العظيم.

---

(۱) التهذيب، ج ۶، ص ۲۴۱؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۱۲. كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۸ مع تفاوت فى التعابير و الكلمات.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۵۷

۶- رسالهٔ تجلی شیرازی در نقد رسالهٔ نماز جمعه محقق سبزواری

مقدمه

در مقدمهٔ رسالهٔ میرزا علی رضای تجلی شرح حال وی را آوردیم و گفتیم که وی افزون بر نگارش رساله‌ای مستقل دربارهٔ نماز جمعه، به نقد رسالهٔ محقق سبزواری هم پرداخته است. اینک پس از چاپ رسالهٔ محقق سبزواری، مناسب است تا نقد تجلی را نیز به چاپ برسانیم.

گفتنی است که این نقد مربوط به رسالهٔ فارسی محقق سبزواری است نه رسالهٔ عربی او.

اما از آنجا که بخش‌هایی از متن رسالهٔ فارسی محقق در ضمن همین رسالهٔ تجلّی آمده، طبعا مناسب آن بود تا اگر چیزی از محقق در اینجا به چاپ می‌رسد، همان متن عربی باشد. به هر روی در اینجا متن نقد میرزا علی رضا تجلی را بر محقق سبزواری خدمت دوستداران تقدیم می‌کنیم. این رسالهٔ در همان مجموعه‌ای قرار دارد که رساله تجلی و نقد سراب در آن قرار داشت و مشخصات آن را در جای خود بیان کردیم.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۵۹

[سبب تألیف این رساله]

<بسم الله الرحمن الرحیم <چون بعد از تمام این رساله، پاره‌ای از سخنان غریب عجیب در رساله‌ای که جناب غنی الالقاب آخوندی مولانا محمد باقر سبزواری به فارسی در باب وجوب عینی نماز جمعه تألیف نموده بودند به نظر اقل عباد علی رضا شیرازی درآمد، بنابراین اشاره به چندی از آن‌ها می‌نماید. از آن جمله در اوایل مقدمه گفته:

هیچ کس از علمای شیعه خلافی ندارد در آن که در زمان مقدس حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نماز جمعه واجب عینی بود بر همه مسلمانان، سوای چند صنف که از ایشان ساقط بود، انتهی.

بر ارباب خبرت مستور نیست که در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نماز جمعه همین در مدینه مشرفه گزارده می‌شد، چنان که در کتاب خلاف شیخ طوسی «۱» و کتاب منتهی و کتاب تذکره علامه حلّی «۲» روایت شده از ابن عباس که گفته: أوّل جمعهٔ جمعت فی الإسلام بعد جمعهٔ فی مسجد النبی صلّی اللّه علیه و آله بالمدینهٔ، جمعهٔ جمعت بجواثا؛ «۳» یعنی اول نماز جمعه که در اسلام گزارده شد بعد از نماز جمعه مسجد مدینه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نماز جمعه‌ای است که گزارده شد در جواثا بضم جیم و فتح واو پیش از الف، و همچنین مثلثه بر وزن بخارا قریه‌ای است از قرای بحرین. «۴» در صحیح بخاری در باب وفد عبد القیس به این عبارت روایت شده که: اوّل جمعهٔ جمعت بعد جمعهٔ جمعت فی مسجد رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله فی مسجد عبد القیس بجواثا من البحرین، و به همین طریق علامه نیشابوری نیز در تفسیرش روایت کرده. و چون نزول آیهٔ شریفه در مبادی هجرت به مدینه بوده و اسلام اهل بحرین به قول موثقین مثل صاحب روضهٔ الاحباب و غیره در سال هفتم هجرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اتفاق افتاده، بعد از فرستادن علاء بن حضرمی را به

---

(۱) الخلاف، ج ۱، ص ۵۹۸

(۲) تذکرهٔ الفقهاء، ج ۴، ص ۱۱۱

(۳) بخاری، ج ۲، ص ۶؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۱۰۶۸، سنن البیهقی ج ۳، ص ۱۷۶؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۶۳۴

(۴) بنگرید: معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۷۴ (ذیل مورد)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۶۰

رسالت نزد منذر بن ساوی عبدی والی بحرین و مسلمان شدنش بر دست علاء و پیش از آن بسیاری از اطراف مدینه مثل خیبر و غیره به تصرف اسلام درآمده بود و جمعی کثیر از مسلمانان در این نواحی بودند، و به قول برخی از ارباب سیر در سال ششم یا هفتم از هجرت بوده، و بر هر تقدیر اگر بر همه مسلمانان واجب عینی می‌بود، هرآینه بایستی که در آن حدود پیش از جواثا نماز جمعه گزارده شود؛ خصوص آن که از روایت صاحب کتاب بدایه و نهایه و غیره معلوم می‌شود که نماز جمعهٔ جواثا بعد از فوت حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و ارتداد اهل بحرین بود.

و مؤید این است آن چه شیخ در مصباح در باب نماز اعرابی که مشهور بین الانام است روایت کرده از زید بن ثابت که گفته: مردی از اعراب نزد حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: ما در این بادیه می‌باشیم که دور است از مدینه، و قادر نیستیم که در هر جمعه نزد تو حاضر شویم؛ پس بیاموز مرا عملی که فضل نماز جمعه داشته باشد تا وقتی که نزد مردم ایشان را از آن خبر دهم. پس آن حضرت او را ده رکعت نماز به تفصیلی که در مصباح و غیره مذکور است، تعلیم فرمود. «۱» دیگر گفته:

از وقتی که آیه نماز جمعه نازل شد تا وقتی که حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از دار غرور به سرای سرور رحلت نمودند، همیشه مداومت و مواظبت بر نماز جمعه می کردند؛ انتهی.

شأن نزول آیهٔ شریفه در تفسیر مجمع البیان «۲» و تفسیر کشاف «۳» و تفسیر نیشابوری «۴» به این مضمون منقول است که انصار پیش از آمدن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به مدینه با هم نشستند و گفتند:

یهود در هر هفته روزی اجتماع دارند و آن روز شنبه است، و همچنین نصارا و آن روز یک شنبه است؛ پس ما را نیز روزی باید که هر هفته در آن جمعیت ما واقع شده به ذکر خدا و نماز قیام نمائیم. پس این روز را که در این وقت یوم العروبه می گفتند- به مهملتین قبل از واو، پس موحّده- از برای خود یقین نموده مسمّی به جمعه ساخته نزد اسعد بن زراره که نقیب بنی ساعده بود مجتمع شدند، و او با ایشان دو رکعت نماز گزارد و ایشان را موعظه کرد؛ پس آیهٔ شریفه به حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله نازل شد. «۵» و منقول است که اسعد در آن روز گوسفندی برای ایشان کشت. و بنابر قلّت آن جماعت چاشت و شام ایشان هرگاه از همان

---

(۱) مصباح المتهجد، ص ۳۱۷

(۲) مجمع البیان، ج ۹- ۱۰، ص ۲۸۶

(۳) الکشاف، ج ۴، ص ۵۳۲

(۴) غرائب القرآن، ج ۱۰، ص ۵۴۲ (قاهره، مکتبهٔ القیّمهٔ).

(۵) بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۲۵ از مجمع البیان.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۶۱

گوسفند مهیا نمود.

و گفته‌اند که این اول جمعه بود که در اسلام انعقاد یافت و بعد از آن که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از مکه مهاجرت فرمود. روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول یا هشتم- مطابق گفته ابن اثیر در جامع الاصول- به قبا که قریه‌ای است در حوالی مدینه رسید، در بنی عمرو بن عوف فرود آمد و سه روز دیگر در آنجا اقامت نمود؛ و به روایت بخاری زیاده از ده روز اقامت نمود. و بر هر تقدیر در روز جمعه متوجه مدینه شد و نماز جمعه را در آن روز در بنی سالم بن عوف گزارده و این اول نماز جمعه بود که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در اسلام اقامت نمود، و خطبه‌اش اول خطبه‌ای بود که در مدینه خواند.

و در اتقان سیوطی مذکور است که آیهٔ شریفه مدنی است و نماز جمعه در مکه فرض شد؛ و مؤید این است آن چه صاحب کتاب

بدايه و نهايه به اين مضمون گفته كه آن حضرت و اصحابش در مكه از شدت مخالفت مشركين نمى‌توانستند اقامت نماز جمعه با خطبه نمود.

و مولانا حسن على نيز در رساله‌اش «۱» تصريح كرده كه آيۀ شريفه بعد از وجوب نماز جمعه و بيان جميع شرايط و اركان و احكام آن به مدتى نازل شده در سرزنش پاره‌اى از جهّال صحابه كه گاهى تكاهل نموده، حاضر نمى‌شدند؛ و گاهى بعد از حضور قطع كرده از پى كارهاى بى‌حاصل خود مى‌رفتند.

و بالجملۀ از گفته حضرت آخوند مفهوم مى‌شود كه نزول آيۀ شريفه و وجوب اقامت رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله نماز جمعه را متقاربان بوده به اتفاق؛ و از اقوال مذكوره خلاف آن معلوم مى‌شود. ديگر گفته:

چون دولت خلفاى جور و ضلال قائم شد و ايشان به جور و ظلم بر مسلمانان مستولى شدند، امامت نماز جمعه ايشان مى‌كردند و حضرت مقدس امير المؤمنين على بن ابى طالب- عليه الصلاة و السلام- بنابر تقيه اقتدا به ايشان مى‌كردند.

بعد از اين نيز گفته:

و همچنين حضرت ائمه هدى عليهم السّلام از راه تقيّه اقتدا به خلفا و نايبان ايشان مى‌كردند و از راه نقل به ما نرسيده كه در خفيه و پنهان حضرات عليهم السّلام نماز جمعه مى‌كرده‌اند يا نمى‌كردند، و به همان نماز جمعه كه با مخالفان مى‌كرده، اكتفا مى‌نموده‌اند. انتهى.

آن چه از احاديث اهل بيت و اقوال علماى اماميه به تحقيق پيوسته، آن است كه ائمه معصومين نماز در خفيه نمى‌گزارده‌اند و اقتدا نمى‌كرده‌اند و نماز جمعه به ظاهر با مخالفين

---

(۱) مقصود حسن على بن ملا عبد الله شوشترى است كه رساله‌اى در تحريم اقامۀ نماز جمعه در عصر غيبت دارد. نسخه‌هاى آن را در بخش كتابشناسى رساله‌ها و كتابها معرفى كرديم.

دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه، ص: ۳۶۲

مى‌گزارده‌اند و به آن اكتفا نمى‌نموده‌اند، بلكه يا پيش‌تر در منزل نماز جمعه ظهر مى‌گزارده‌اند يا بعد از سلام امام مخالفين، بلا فاصله برمى‌خاسته‌اند و دو ركعت آخر مى‌كرده‌اند. و گاه چهار ركعت همه را مى‌گزارده‌اند و اصحاب خود را به اين طريق تعليم مى‌فرموده‌اند. و گاه بوده كه به جمعه حاضر نمى‌شدند و در همۀ اين ابواب اخبار وارده است؛ چنان كه در تهذيب روايت شده از امام جعفر صادق صلّى اللّه عليه و آله كه در باب اقتدا كردن به مخالفين فرموده: عدوّ اللّه فاسق لا ينبغى لنا أن نقتدى به و لا نصلّى معه؛ «۱» و هم در تهذيب روايت شده از فضل بن يسار كه گفته: سمعته و سمعت أباه يقولان: لا تقتد «۲» بالصلاة خلف النّاصب و اقرأ لنفسك كأنّك وحدك. «۳»

و در كافى و تهذيب روايت شده از امام محمّد باقر عليه السّلام كه در باب نماز در پشت مخالفين فرموده: ما هم عندى إلّا بمنزلة الجدر؛ «۴» و نيز در كافى و تهذيب روايت شده از امام جعفر صادق عليه السّلام كه فرموده: من صلّى فى منزله ثم أتى مسجدا من مساجدهم فصلّى معهم خرج بحسناتهم. «۵»

و در تهذيب روايت شده از ابو بكر حضرمى كه قلت لأبى جعفر عليه السّلام: كيف تصنع يوم الجمعة؟ قال: كيف تصنع أنت؟ قلت أصلّى فى منزلى، ثم أخرج فاصلّى معهم؛ قال كذلك أصنع أنا. «۶»

و در كافى روايت شده از امام محمد باقر عليه السّلام كه فرموده: كان علىّ بن الحسين عليه السّلام يصلّى معهم ركعتين فإذا فرغوا قام فأضاف اليهما ركعتين. «۷»

و در تهذيب روايت شده از امام جعفر صادق عليه السّلام كه فرموده: فى كتاب على عليه السّلام: إذا صلّوا الجمعة فى وقت فصلّوا

معهم و لا تقومنّ من مقعدك حتى تصلّى ركعتين اخريين. «۸»

و در كـافى و تهـذيب روايت شـده از امام محمـد باقر عليه السّـلام كه: إنّ أمير المؤمنين عليه السّـلام صـلّى خلف فاسق، فلما سـلم و انصـرف، قام أمير المؤمنين عليه السّـلام فصلّى أربع ركعات لم يفصل بينهنّ بتسليم؛ فقال له رجل إلى جنبه: يا أبا الحسن! صلّيت أربع ركعات، لم تفصل بينهنّ بتسـليم! فقال: إنّها أربع ركعات مشـبّهات. بعد از اين حضرت امام محمد باقر عليه السّلام فرموده: فسكت فو اللّه ما عقل ما

---

(۱) التهـذيب، ج ۳، ص ۲۸

(۲) در چاپى: لا تعتدّ

(۳) التهـذيب، ج ۳، ص ۲۸

(۴) الكافى، ج ۳، ص ۳۷۳؛ التهـذيب، ج ۳، ص ۲۶۶

(۵) الكافى، ج ۳، ص ۳۸۰؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۰۷؛ التهـذيب، ج ۳، ص ۲۷۰

(۶) التهـذيب، ج ۳، ص ۲۴۶

(۷) الكافى، ج ۳، ص ۳۷۵

(۸) التهـذيب، ج ۳، ص ۲۸

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۶۳

قال له. «۱»

و هم در تهذيب روايت شده از ابى بصير كه گفته: دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فى يوم الجمعهٔ و قد صلّيت الجمعهٔ و العصر؛ فوجـدته قـد باهى يعنى من الباه أى جامع، فخرج إلىّ فى ملحفهٔ ثم دعا جاريته فأمرها أن تضع له ماء تصـبّه عليه؛ فقلت له: أصـلحك اللّه! اغتسلت؟

فقال: ما اغتسلت بعد و لا صليت؟ فقلت له: قد صلّيت الظهر و العصر جميعا. قال: لا بأس. «۲»

لأنّه لا يمتنع تأخير الظهر عن وقت زوال شمس إذا كان عذر. و احاديث در اين باب بسيار است.

و نيز اصـحاب مـا در مؤلفات خود بر طبق فرموده و كردهٔ معصوم حكم نمودهانـد؛ چنان كه شـيخ طوسـى در باب جمعه كتاب نهايه گفته: و إذا صـلّى الإنسان خلف من لا يقتدى به جمعهٔ للتّقيهٔ، فإن تمكّن أن يقدّم صلاته على صلاته، فعل و إن لم يتمكّن يصلّى معه ركعتين، فإذا سـلّم الإمام، قام فأضاف إليها ركعتين اخراوين و يكون ذلك تمام صلاته. «۳» و در مبسوط نيز به همين مضـمون گفته. «۴»

و سـيد مرتضـى در مسائل ميافارقيات در جواب از سؤال نماز جمعه در پشت سـر مخالفين گزاردن گفته: و من اضطرّ إلى أن يصليها [خلف] «۵» من لا يجوز إمامته تقيهٔ وجب عليه أن يصلّى بعد ذلك ظهرا أربعا. «۶»

لا يقتدى به، و إن صلّى معه ركعتين ينوى بهما الظهر و إذا سلّم الإمام أتم، كان جايزا. «۷»

و علامه در منتهى گفته: و إذا كان الإمام ممّن لا يقتدى به، فليقدّم صـلاته على صـلاته و لو لم يتمكّن صـلّى معه، فإذا سلّم الإمام قام فأضاف اليها ركعتين تتمّهٔ الظهر؛ «۸» مضـمونش همان است كه در بيان عبارت نهايهٔ شـيخ مذكور شد؛ و از اين قرار در كتب ديگر. پس معلوم شد كه در اين مقام نيز آن چه حضرت آخوند گفته، خوب نگفته است. ديگر گفته:

و حضـرت صادق عليه السّلام اصحاب خود را ترغيب و تحريض بر گزاردن نماز جمعه در بلاد شيعيان مى‌كردهاند؛ و بعضى شيعيان توبيخ و سرزنش بر ترك نماز جمعه مى‌فرمودهاند؛ چنان چه بعد از اين خواهد آمد؛ انتهى.

(۱) الکافی، ج ۳، ص ۳۷۴؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۶۶

(۲) التهذیب، ج ۳، ص ۱۳

(۳) النهایة، ص ۱۰۶

(۴) المبسوط، ج ۱، ص ۹۸

(۵) داخل کروشه در چاپی نیامده است.

(۶) رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۲۷۲

(۷) المعتبر، ج ۳، ص ۳۰۵

(۸) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۳۶ (چاپ قدیم ج ۱، ص ۷۸)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۶۴

مخفی نمانـد که اگر ترغیب و توبیـخ آن حضـرت محمول باشد بر امر به گزاردن شـیعیان در آن زمان نماز جمعه را با یکدیگر نه با مخـالفین، پس منـافی کلام سابق اوست که در سـبب نماز جمعه نکردن گفته تقیـهٔ شدیـد و بیم هلاک بود؛ چنان که ظاهر است؛ و اگر محمول باشـد بر امر بگزاردن با مخالفین، پس به کار او که قایل به وجوب عینی در زمان غیبت است، نخواهد آمد؛ و احیانا که ادعـای ترغیب و توبیـخ قیـاس به خصوص زمـان غیبت نمایـد، محض دعوی بی‌صورت خواهـد بود، چنان که بر اهل خبرت روشـن است. و در فصـل سیوم رسـاله، جواب آنچه را یابنـده حواله کرده، مـذکور است در طی بیـان روایت زراره و عبـد الملک برادرش فارجع الیه.

دیگر گفته:

در بعضـی زمان‌هـا که شـیعیان را قوتی بود، چون زمـان پادشاهـان دیـالمه و حکـام بنی دبیس و بنی حمـدان و سـلاطین طبرسـتان و غیرهم، ظـاهر حـال آن است که علمـای شـیعه نماز جمعه می‌کرده باشـند؛ اما در جایی مـذکور نشـده که می‌کردنـد یا نمی‌کردنـد؛ انتهی.

پوشیده نماند که هرگاه بزرگان علمای اهل بیت مثل شـیخ طوسی و محقق و علامه حلّی و شیخ شهید و شیخ مقداد و ابن ادریس و غیرهم همگی شهادت داده باشند که از زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تا زمان ایشان به غیر از نبی و خلفا هیچ کس از رعیت نکرده‌اند؛ چنان که در این رساله بهری شامل از کلام هر یک از این بزرگان مرقوم شده و در کتاب مسـتمسک الشیعهٔ «۱» نیز قدری اشـمل تحریر یافته، و بر هر که اطلاعی بر اقوال و اعمال مقتـدایان و پیشـینیان شـیعه اثناعشـریه دارد، ظاهر است که در هیـچ وقتی از اوقات پیش از عصـر شیخ زین الدین کسی به وجوب عینی نماز جمعه در زمان [غیبت] قایل نشده و گزاردنش هرگز در میان ایشان معمول نبوده، پس محقق شـد که آن چه حضـرت آخونـدی گفته که در جـایی مـذکور نشـده که می‌کردنـد یا نمی‌کردنـد، محض خلاف و خلاف محض است.

دیگر گفته:

چون از علمای شیعه نماز جمعه علانیه برطرف شد، بنابر تقیه مذکوره، و مدتها بر این گذشت، و شـیعه و سنی در اکثر بلاد اسلام با هم مخلوط بودند، و چون مذهب اکثر سـنی‌ها این است که نماز جمعه بی‌رخصت خلیفه و پادشاه درست نیست و شیعیان دیدند که مدتها است که نماز جمعه به ظاهر متروک است، اشتراط رخصت خلیفه از سـنیان به شـیعیان سـرایت کرد و جمعی از شـیعیان نیز به این قایل شدند که

(۱) به طور طبیعی باید این کتاب از مؤلف باشد، اما در ذریعه یادی از آن نشده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۶۵

بی‌رخصت امام نماز جمعه واجب عینی نیست انتهی.

سبحان اللّه این چه بـدگمانی و بی‌پروایی است هرگاه علمای اهل بیت از راه اختلاط با سـنیان خلط کنند میانهٔ مذهب خود و مذهب سنیـان خصوص در این چنین واجبی که افضل فرایض خمسه است. دیگر بر کـدام قول و کـدام فعل ایشان اعتماد می‌مانـد و چگونه طریقهٔ ائمه معصومین علیهم السّلام را از طریقـهٔ مخالفین تمیز می‌توانـد کرد. حاشا و کلّا که اجلاف و عوام شـیعه چنین باشـند، چه جای بزرگان دین و پیشوایان ملت. فی الواقع اظهر من الشـمس است که علمای شیعه در کتب و مؤلفات خود همه جا طریقهٔ خود را که از معصومین فرا گرفته‌اند یا طریقهٔ مخالفین نقل نموده بر اثبات حقّیت طریقهٔ خود و بطلان طریقهٔ مخالفین دلایل و براهین اقامت کرده‌انـد، چنان که در کتاب خلاف شـیخ طوسـی و انتصار سـید مرتضـی و معتبر محقق و منتهی و تذکره علامه حلی و غیر اینها در بسـیاری از مسائـل خلافیه که احـادیث متعـارضه داشـته، مطـابق فرمودهٔ معصومین خلاـف طریقـهٔ مخالفین را اختیار کرده‌انـد. دیگر چگونه ایشان را به این قسم امر شنیعی متهم می‌توان ساخت. نعوذ باللّه من امثال هذه الظنون.

و آن چه گفته که به مـذهب اکثر سـنیان نمـاز جمعه مشـروط به وجود امام است نیز خلاف واقع است؛ به واسـطهٔ آن که به مـذهب شافعی و مالکی و حنبلی مشروط نیست، بلکه همین به مذهب ابو حنیفه تنها مشروط است. و از عمدهٔ تابعین ابو حنیفه مثل محمد بن حسن [شـیبانی] نیز نقل کرده‌اند که در وقت مسافرت امام یا بیماری او یا فوتش مشروط نیست، و رعیت از پیش خود می‌تواند کرد؛ چنان که شیخ طوسی در خلاف «۱» و علامه حلی در منتهی تصریح به آن کرده‌اند. «۲» و نیز اگر چه امام نزد ابو حنیفه شرط است، امـا جـایر و فـاسق کـافی است، و همیشه ائمه فـاسق جـایر ایشان نماز می‌گزاردنـد؛ پس اگر اشتراط حضور امام از سـنیان به شـیعیان سرایت کرده بود، بایستی که شیعیان نیز امامت فاسق جایر را جایز دانند، و حال آن که به اتفاق جایز نمی‌دانند.

دیگر آن چه گفته که «وجوب عینی قول شـیخ مفیـد است» دعوی است، بلکه خلاـفش ثابت است؛ هم از گفتـهٔ شـیخ مفیـد خودش چنان که گذشت در خاتمهٔ رساله و پیش‌تر و بعد از این نیز خواهد آمد؛ و هم از گفتهٔ شـیخ طوسـی که شاگرد بلا واسطهٔ او است و در تهـذیب و در اسـتبصار همه جا از او روایت می‌کنـد و در کتاب خلاف گفته اجماعی شـیعه اشتراط امام و واجب نبودن در زمان غیبت و کسی در آن خلاف نکرده است؛ پس هرگاه شیخ مفید که

---

(۱) الخلاف، ج ۱، صص ۶۲۶- ۶۲۷

(۲) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۱۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۶۶

استادش بود به وجوب عینی رفته بود، دیگر چگونه نقـل اجماع و اتفاق می‌کرد. و همچنین از گفتـهٔ علمای دیگر مثل ابن ادریس و علامه و محقق و شیخ شهید و غیرهم.

دیگر آن چه گفته که در کتاب مقنعه و کتاب اشـراف صـریحا به وجوب عینی قایل شـده نیز محض ادعاست، و ناچار است در بیان این مقصد از ذکر پاره‌ای از عبارات مقنعه و اشـراف تا ظاهر شود که حکم یاد گرفتن «وَ لا تُسْرِفُوا» و فراموش کردن «كُلُوا وَ اشْرَبُوا» داشته است.

بـدان که شـیخ مفیـد در اوایل کتاب مقنعه در باب «ما یجب فی اعتقاد الإمامهٔ و معرفهٔ ائمهٔ العباد» گفته: و یجب علی کلّ مکلّف أن یعرف إمام زمانه و یعتقد إمامته و فرض طاعته، فإنّه أفضل أهل عصره و سیّد قومه و أنّهم فی العصمهٔ و الکمال کالأنبیاء علیهم السّلام و یعتقد أن کلّ رسول [اللّه تعالی] فهو نبیّ إمام و لیس کلّ إمام نبیّا و لا رسولا، و أنّ الائمهٔ بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حجج

اللّه تعالى و أوليائه و خاصة أصفياءه اللّه، «۱» أولهم و سيّدهم أمير المؤمنين على بن ابى طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف عليه أفضل الصلاة و السلام، ثمّ الحسن و الحسين و بعد الحسين، علىّ بن الحسين، ثم محمّد بن علىّ بن الحسين، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علىّ بن موسى، ثم محمّد بن على، ثم على بن محمّد، ثم الحسن بن علىّ، ثم الحجّة القائم بالحق ابن الحسن بن على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب- عليهم الصلاة و السلام- لا إمامة لأحد بعد النّبى صلّى اللّه عليه و آله غيرهم، و لا يستحقها سواهم و أنّهم الحجّة على كافّة الأنام كالأنبياء عليهم السّلام و أنهم أفضل خلق اللّه بعد نبيّه عليه و آله السلام و الشهداء على رعاياهم يوم القيامة كما أنّ الأنبياء عليهم السّلام شهد اللّه على أممهم و أنّ بمعرفتهم و ولايتهم تقبل الأعمال و بعداوتهم و الجهل بهم يستحقّ النار. «۲»

و در باب «العمل فى ليلة الجمعة و يومها» بعد از ذكر پاره‌اى از فضايل شب و روز جمعه و لزوم غسل بعد از فجر و امر به گرفتن شارب و چيدن ناخن و پوشيدن پاك‌ترين جامه‌ها و به كار بردن خوشبويى و رفتن به مسجد اعظم بلد و گزاردن نماز ظهر چهار ركعتى به آداب و همچنين نماز عصر گفته: و اعلم أنّ الرواية جاءت عن الصادقين عليهم السّلام إنّ اللّه جلّ جلاله فرض على عباده من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة لم يفرض فيها الاجتماع إلّا فى صلاة الجمعة خاصة؛ فقال جلّ من قايل: يا أيّها الّذين آمنوا إذا نودى للصّلاة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر اللّه و ذروا البيع ذلكم خير لكم إن كنتم تعلمون. و قال الصادق عليه السّلام من ترك الجمعة ثلاثا من غير علّة طبع اللّه على قلبه. «۳»

ففرضها وفقك اللّه الاجتماع على ما قدّمناه إلّا أنّه بشريطة حضور إمام مأمون على صفات

---

(۱) اين قسمت را بر اساس متن چاپى مقنعه اصلاح كرديم.

(۲) المقنعة، ص ۳۲

(۳) تهذيب ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۲۹۹- ۳۰۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۶۷

يتقدّم الجماعة، و يخطب بهم خطبتين يسقط بهما و بالاجتماع عن المجتمعين من الأربع ركعات ركعتان؛ و إذا حضر الإمام وجبت الجمعة على ساير المكلّفين إلّا من عذّره اللّه تعالى منهم، و إن لم يحضر إمام سقط فرض الاجتماع، و إن حضر امام يخلّ شرائطه بشريطة من يتقدّم فيصلح به الاجتماع؛ فحكم حضوره حكم عدم الإمام. و الشرائط التى تجب فيمن يجب معه الاجتماع أن يكون حرّا، بالغا، طاهرا فى ولادته مجنّبا من الأمراض الجذام و البرص خاصة فى جلدته، مسلما مؤمنا معتقدا للحق بأسره فى ديانته، صادقا فى قوله، مصلّيا للفرض فى ساعته، فإذا كان كذلك و اجتمع معه أربع نفر وجب الاجتماع. من صلّى خلف إمام بهذه الصفات وجب عليه الإنصات عند قراءته و القنوت فى الاولى من الركعتين فى فريضة؛ و من صلّى خلف إمام بخلاف ما وصفناه، رتّب الفرض على المشروح فى ما قدّمناه.

و بعد از اين بلافاصله گفته: و يجب حضور الجمعة مع من وصفناه من الائمة فرضا و يستحب مع من خالفهم تقية و ندبا؛ روى هشام بن سلام عن زرارة بن أعين: قال: حثّنا أبو عبد اللّه عليه السّلام على صلاة الجمعة حتى ظننت أنّه يريد أن نأتيه؛ فقلت: نغدو عليك. فقال: لا انّما عنيت ذلك عندكم. و بعد از اين بلافاصله گفته: و لا بأس بالصلاة لمن عدم الإمام فى منزله و مسجد قبيلته غير أنّ إتيان المسجد الأعظم على كلّ حال لا ضرر فيها، أفضل. و تسقط صلاة الجمعة مع الإمام عن تسعة: الطفل الصغير، و الهرم الكبير، و المرأة، و المسافر، و العبد، و المريض، و الأعمى، و الأعرج، و من كان منها بالمسافة على أكثر من فرسخين. «۱»

و بعد از اين در آخر همين باب نيز گفته: لا جمعة إلّا بخطبة و إمام. «۲»

و در باب صلاة العيدين گفته: و هذه الصلاة فرض لازم لجميع من لزمته الجمعة على شرط حضور الإمام سنّة على الانفراد عند عدم

حضور الإمام. «۳»

همچنان که در رساله مسار الشیعة نیز در خصوص روز عید فطر گفته: صلاة العید فی هذا الیوم فریضة مع الإمام علیه السّلام و سنة علی الانفراد. «۴»

و نیز در باب الزیادات مقنعه گفته: لا بأس أن تصلّی صلاة العیدین فی بیتک عند عدم إمامها أو لعارض مع وجوده. «۵»

و در باب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر گفته: و للفقهاء من شیعة الأئمة علیهم السّلام أن یجتمعوا بإخوانهم فی الصلوات الخمس و صلاة الأعیاد و الاستسقاء و الکسوف و

---

(۱) المقنعه، ص ۱۶۳- ۱۶۴

(۲) المقنعه، ص ۱۶۵

(۳) المقنعه، ص ۱۹۴

(۴) مسار الشیعة، ص ۳۱ (سلسلة مؤلفات الشیخ المفید، ج ۷)

(۵) المقنعه، ص ۲۰۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۶۸

الخسوف، إذا تمکّنوا من ذلک و أمنوا فیه من معرفة أهل الفساد. «۱»

و هر کس در اطراف این عبارات از روی اندک تأملی نظر می‌کند، بر او روشن می‌شود که نزد این شیخ بزرگوار مثل سایر مشایخ کبار و علمای عالی مقدار، وجوب عینی نماز جمعه منوط و مشروط به وجود امام معصوم نافذ الحکم است؛ خواه در زمان حضور و خواه در زمان غیبت. آیا دیده نمی‌شود که در باب عمل روز جمعه بعد از بیان ظهر چهار رکعتی و امر بگزاردنش به آداب مشتمل بر وظایف واجبی و سنّتی و ادعیهٔ مأثوره چگونه تصریح کرده و گفته: إذا حضر الإمام وجبت الجمعة علی سایر المکلّفین که به قرینهٔ مقابله‌اش با سایر مکلفین نصّ است در معصوم، چنان که در کلامش در باب استسقاء که گفته: یتقدّم الإمام علی کافّة المکلّفین، «۲» و همچنین بعد از ذکر ائمه معصومین علیهم السّلام به تفصیل و اوصاف مخصوصه ایشان در اوایل کتاب، چگونه در این مقام بر سبیل نص گفته: «و یجب حضور الجمعة مع من وصفناه من الائمة فرضا و یستحب من خالفهم تقیّة و ندبا» تا آخر حدیث چنان که تحریر یافته؛ و باز اشاره به سابق که نص در معصوم است کرده و گفته «لا بأس بالصلاة لمن عدم الإمام» و نیز در آخر باب بر سبیل تأکید گفته «لا جمعة إلّا بخطبة و إمام»؛ و همچنین در باب عید به عبارت «حضور الإمام» دو بار تصریح به معصوم کرده؛ و در باب امر به معروف نماز جمعه را بر فرض اعتبارش در تحت صلوات خمس یا اعیاد در ضمن اجتماعاتی که اکثرش به اتفاق واجب نیست، به عبارت معمول در جواز و استحباب تجویز نموده چنان که تحریر یافته؛ و احیانا که در آن عبارت نماز جمعه در تحت صلوات خمس با اعیاد اعتبار نشده باشد، احتمال اظهرش حرمت خواهد بود، مطابق آن چه از سلار در فصل اول رساله مذکور گشته، و ظاهر اعتبار نشده باشد، اگر چه شیخ طوسی در باب امر به معروف نهایه تصریح بخصوص نماز جمعه کرده و گفته: و یجوز لفقهاء أهل الحق أن یجمعوا بالناس للصلوات کلّها و صلاة الجمعة و العیدین و یخطبون الخطبتین و یصلّون بهم صلاة الکسوف ما لم یخافوا فی ذلک ضررا، فإن خافوا فی ذلک الضرر لم یجز لهم التعرّض لذلک علی حال.

و محقق نیز در معتبر در مقصد نماز جمعه گفته: لو لم یکن إمام الأصل ظاهر، سقط الوجوب و لم یسقط الاستحباب و صلّیت جمعة إذا أمکن الاجتماع و الخطبتین. «۳»

و انصاف آن است که بعد از سقوط وجوب عینی چنان که با اجماع و اخبار محقق است، سوای حسن ظن به این قسم اکابر و قوت احتمال دست به دست رسیدن رخصت از

(۱) المقنعه، ص ۸۱۱

(۲) المقنعه، ص ۲۰۷

(۳) المعتبر، ج ۲، ص ۲۹۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۶۹

معصوم، به ایشان دلیل قاطعی که به آن ترک ظهر چهار رکعتی متیقن التکلیف توان کرد و به خاطر جمع نماز جمعه دو رکعتی به عنوان تخییر توان گزارد نیست؛ چنان که بر واقفان طریقه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه روشن است. و از اینجاست که در ذکری احتمال حرمت در نظر شیخ شهید راجح آمده؛ چنان که بعد از این از کلامش معلوم خواهد شد؛ هر چند در دروس جواز را اصح دانسته و گفته: و فی الغیبهٔ یجمع الفقهاء مع الأمن و یجزی عن الظهر علی الأصح. «۱»

و علامه اگر چه در مختلف تقویت قایلین به جواز کرده، چنان که در مقام بیان مذهب ابو الصلاح خواهد بود و در نهایه نیز در خصوص زمان غیبت جواز را اقوی دانسته و گفته:

«و أمّا فی حال الغیبهٔ فالأقوی أنّه یجوز لفقهاء المؤمنین إقامتها» «۲» و به خبر زراره و عبد الملک که در فصل سیم رساله مذکور شد، استدلال کرده؛ لیکن در فصل امر به معروف تحریر حرمت را اقوی دانسته و گفته: لفقهاء أهل الحق أن یجمعوا بالناس الصلوات کلّها من الفرائض الخمس و العیدین استحبابا مؤکّدا مع عدم الخوف؛ أما الجمعهٔ فاختلف علماؤنا فأجازها بعضهم و منع سلار و ابن ادریس من ذلک و هو قویّ. «۳»

و همچنین در فصل امر به معروف منتهی اقرب شمرده و گفته: و یجوز لفقهاء أهل الحق أن یجمعوا بالناس الصلاهٔ «۴» کلّها من الفرائض الخمس و العیدین استحبابا مؤکّدا مع عدم الخوف؛ «۵» أما الجمعهٔ فقال بعض أصحابنا یجوز لهم إقامهٔ الجمعهٔ و یخطبون الخطبتین مع عدم الخوف و منع سلّار و ابن ادریس من ذلک و أوجبوا الصلاهٔ أربع رکعات و هو الأقرب؛ و قد سلف فی کتاب الصلاهٔ.

و در تذکره در مقصد امر به معروف توقف کرده و به این عبارت گفته: قد اختلف علماؤنا فی الجمعهٔ حال الغیبهٔ و الأمن التمکّن من الخطبتین علی ما یسوغ فجوّزه بعضی علمائنا و منعه آخرون. و از عبارات مذکوره کتاب مقنعه آن چه صلاحیت دارد که در بادی الرأی از راه حبّ مفرط به قول به وجوب عینی سند حضرت آخوند شود و از قولش «ففرضها وفقک اللّه» است تا «رکعتان» و دیگری از قولش «و الشرائط التی یجب فیمن یجب» است تا «فریضهٔ» چنان که همهٔ آن‌ها پیش از این مرقوم شده و بر دقیقه‌یاب راست فکر درست‌اندیش مستور نیست که هم بر وجوب عینی بر تقدیر نایب محمول می‌تواند شد و هم بر وجوب تخییری،

(۱) الدروس، ص ۴۱

(۲) نهایهٔ الاحکام، ج ۲، ص ۱۴

(۳) تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۱۵۸

(۴) در چاپی: الصلوات.

(۵) منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۹۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۷۰

خواه به طریقه مشهور و خواه به طریقهٔ میر محمد باقر داماد.

و از جمله مؤیدات حمل بر تقدیر نایب آن که اوصافی را که در امام شرط کرده اوصافی است که علمای دیگر در نایب ذکر

کرده‌اند، مثل شیخ طوسی که در نهایه بعد از تصریح به اشتراط امام عادل و نایبش گفته: و ینبغی أن یکون صفهٔ الإمام الذی یتقدم اوّلا أن یکون حرّا بالغا طاهرا فی ولادته مجنّبا من الأمراض الجذام و الجنون و البرص و یکون مسلما مؤمنا معتقدا للحق غیر مرتکب لشیء مما یدخل به فی جملهٔ الفساق و یکون صادقا فی خطبته و مصلّیا للفرض فی اوّل وقته؛ و بعد از آن گفته: فإذا کان کذلک وجب الاجتماع و الاقتداء به فی الصلاهٔ و الإصغاء إلی قراءته و متی أخلّ بشیء مما وصفناه لم یجب الاجتماع، و کان حکم الجمعهٔ حکم سایر الأیام فی لزوم الظهر أربع رکعات. «۱»

از جمله مؤیدات حمل بر وجوب تخییری آن که حکم به وجوب را در فقره بعد مقیّد به کلمه فرضا کرده و گفته: و یجب حضور الجمعهٔ مع من وصفناه و من الائمهٔ فرضا، و در عملها و فرض‌های دیگر به وجوب تنها اکتفا نموده، اشاره به آن که با حضور ائمه واجب عینی است و با غیبت ائمه واجب تخییری همچنان که ذکر شد، یا بعد از یستحب در فقره تالی اشاره می‌تواند بود به آن که اکتفا نباید کرد به نماز جمعه که با مخالفین کرده می‌شود، بلکه آن را از جمله نوافل و مستحبات باید دانست؛ چنان که در معتبر روایت شده از ابی ذر که گفته: قال لی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: کیف أنت إذا کانت علیک امراء یؤخّرون الصلاهٔ عن وقتها؟ قلت: فما تأمرنی؟ قال: صلّ الصلاهٔ لوقتها؛ فإن أدرکتها معهم فصلّ فإنّها لک نافلهٔ. «۲»

و در سابق نیز دانسته شد و نیز می‌تواند بود که از امام مأمون امام عادل خواسته شده باشد هر چند بعید می‌نماید؛ همچنان که ممکن است که از «علی صفات یتقدم الجماعهٔ و یخطب بهم خطبتین یسقط بهما الرکعتان» امام معصوم و نایبش اراده شده باشد؛ از این راه که امام امینی که بر صفاتی باشد که تقدم بر جماعت تواند داشت و دو خطبه که به آن‌ها اسقاط رکعتین شود تواند خواند، منحصر باشد در معصوم و نایبش. و همچنین ممکن است که «یجب فیمن یجب» کنایه باشد از معصوم یا نایبش و اختصار بر صفات بعد از آن مبنی بر اشتهار و تعارف باشد. و نیز می‌تواند بود که فقرهٔ «معتقدا للحق بأسره» اشاره به معصوم باشد؛ از این رو که غیر معصوم عالم به همه حق‌ها و مصدق حقوق بالتمام نمی‌تواند بود. و همچنان فقرهٔ «صادقا فی خطبته» که در بعضی از نسخ معتبره موجود است، چنان که در بیان عبارت اشراف مبین خواهد شد إن شاء اللّه.

---

(۱) النهایهٔ، ص ۱۰۵

(۲) تذکرهٔ الفقهاء، (چاپ سنگی) ج ۱، ص ۱۷۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۷۱

چون حال عبارت کتاب مقنعه معلوم شد، اکنون عبارات رسالهٔ اشراف «۱» نیز تحریر می‌یابد تا محقق شود که آن هم صریح در وجوب عینی در زمان غیبت نیست بلکه به انضمام قراین و فقرات دیگر، مفید خلاف آن است. از جمله آن عبارت آن که بعد از هفده رکعت بودن یومیه حضر و عدد تکبیرات و تسبیحات و رکوع و سجود آن‌ها باب مواضع القنوت گفته:

و موضعه فی [من] جمیع الصلوات الفرائض و النوافل فی الرکعهٔ الثانیهٔ قبل الرکوع إلّا فی صلاهٔ الجمعهٔ لمن صلّاها رکعتین مع الإمام فی جماعهٔ فإنّه فی الاولی «۲» قبل الرکوع. «۳»

و بعد از آن در باب «عدد ما یجب به الاجتماع فی صلاهٔ الجمعهٔ» گفته: و عدد ذلک ثمانی عشر خصلهٔ: الحرّیهٔ، و البلوغ، و التذکیر، و سلامهٔ العقل، و صحّهٔ الجسم، و السلامهٔ من العمی، و حضور المصر، و الشهادهٔ للنداء، و تخلیهٔ السرب، و وجود أربعهٔ نفر مما تقدّم ذکره من هذه الصفات، «۴» و وجود خامس یؤمهم له صفات یختص بها الإیجاب: ظاهر الإیمان [و العدالهٔ] و الطهارهٔ فی المولد من السفاح، و السلامهٔ من ثلاثهٔ أدواء: البرص و الجذام، و المعرهٔ بالحدود المشینهٔ لمن اقیمت علیه فی الإسلام و المعرفهٔ بفقه الصلاهٔ و الإفصاح بالخطبهٔ و القرآن و إقامهٔ فروض الصلاهٔ فی وقتها من غیر تقدیم و لا تأخیر عنه بحال، و الخطبهٔ بما یصدق فیه من الکلام. فإذا اجتمعت هذه الثمانی عشر خصلهٔ وجب الاجتماع فی الظهر من یوم الجمعهٔ علی ما ذکرناه، و کان فرضها علی النّصف من فرض

الظهر للحاضر فی سائر الأیام.» «۵»

و بعد از آن در باب «عدد ما یجمع فی الجمعهٔ» گفته: و عددهم خمسهٔ نفر فی عدد: الإمام و الشاهدین و المشهود علیه و المتولّی لإقامهٔ الحدّ». «۶»

و باز در باب «عدد من یجتمع فی العیدین» گفته «و عددهم سبعهٔ علی عدد: الإمام، و قاضیه، و المدّعی حقا، و المدّعی علیه، و الشاهدین، و المتولّی لإقامهٔ الحدّ». «۷»

پس هرگاه در مواضع قنوت تصریح به امام ظاهر در معصوم نموده باشد و عدد جمعه و عید قاضی و حدزننده را که قرینه امام معصوم نافذ الحکم است، چنان که در حدیث اول فصل سیم رساله بیان شده، ذکر کرده باشد و مع هذا در عدد ما یجب به الاجتماع وجوب را

---

(۱) چاپ شده در سلسلهٔ مؤلفات الشیخ المفید، ج ۹

(۲) در متن چاپی: الاولهٔ

(۳) الإشراف، ص ۲۰ (المطبوع فی سلسلهٔ مؤلفات الشیخ المفید، ج ۹)

(۴) در چاپی: و وجود اربعهٔ نفر بما یأتی ذکره من هذه الصفات.

(۵) الإشراف، ص ۲۴- ۲۵ (المطبوع فی سلسلهٔ مؤلفات الشیخ المفید، ج ۹)

(۶) الإشراف، ص ۲۵ (المطبوع فی سلسلهٔ مؤلفات الشیخ المفید، ج ۹)

(۷) الإشراف، ص ۲۶ (المطبوع فی سلسلهٔ مؤلفات الشیخ المفید، ج ۹)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۷۲

که احتمال تخییری دارد، مقید به عینی نساخته باشد، دیگر چگونه حکم جزم به ارادهٔ وجوب عینی در زمان غیبت می‌توان کرد؟ و با این حال احتمال وجوب بر تقدیر نایب نیز دارد؛ و لهذا اوصاف مذکوره را همگی یا اکثر آن‌ها را علمای دیگر در باب نایب ذکر کرده‌اند؛ چنان که در نهایه سابقا مذکور شده؛ و همچنین در مبسوط و معتبر و منتهی و تذکره و غیر آن.

و نیز می‌تواند بود که از فقرهٔ «له صفات یختصّ بها» معصوم اراده شده باشد، بنابر اختصاص صفت عصمت و لوازم آن. و از جمله مؤیدات آن که، ظاهر الایمان اختصاص ندارد؛ زیرا که مأموم نیز باید ظاهر الایمان باشد؛ و همچنین ممکن است که صادق بودن در خطبه اشاره به معصوم باشد؛ چه اوست که فعلش مصدّق قول است و گفتارش مطابق کردار؛ و هر آن چه در خطبه می‌فرماید، خودش به جا می‌آورد نه دیگران که بفرمایند و خود به جای نیاورند، چنان که خدای عز و جل سرزنش کرده و فرموده: أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ. «۱»

و قطع نظر از این‌ها هرگاه علمای معتبر شیعه نقل اجماع کرده باشند بر اشتراط امام یا نایبش و در کتاب‌های خود شهادت داده باشند که اتفاق و عمل فرقهٔ ناجیه در همهٔ اعصار و امصار بر عدم وجوب عینی در زمان غیبت بوده، دیگر به مجرد آن که عبارتی در کتاب محمول بر وجوب عینی تواند شد، چه حکم می‌توان کرد که صاحب کتاب قایل به وجوب عینی است. و از اینجاست که میر محمد باقر داماد در کتاب عیون المسائل بعد از آن که در باب سقوط وجوب عینی در زمان غیبت گفته «علما اتفاق کرده‌اند بر نقل اجماع» و حکم به تخییر کرده به سبب نیابت عام، به این مضمون گفته «و احیانا که ظاهر لفظ- یعنی از اصحاب- موهم خلاف اجماع باشد، و از اینجا بعضی از متأخرین توهّم مذهب دیگر کنند- یعنی شیخ زین الدین- و همچنین بعضی از مقلدین او- یعنی شیخ حسین عبد الصمد شاگردش- پس اعتمادی بر آن نیست». «۲» تا اینجا بود مضمون کلام میر محمد باقر داماد.

دیگر گفته به این مذهب ابو الصلاح تقی بن نجم الحلبی و شیخ ابو الفتح کراجکی انتهی.

و این نیز خلافش ظاهر است؛ چه ابو الصلاح یکی از شاگردان شیخ طوسی و سید مرتضی است؛ هرگاه شیخ طوسی و غیره شهادت داده باشند که خلاف نکرده‌اند علمای شیعه در

---

(۱) بقره، ۴۴

(۲) و أما أنّ ظاهر لفظ بعض الاصحاب کأبی الصلاح و غیره یوهم الاکتفاء بمن یتکامل له صفات إمام الجماعة، و من هناك توهم بعض المتأخّرین (یعنی به الشیخ الفاضل زین المتأخرین قدس الله نفسه) ربما تبعه بعض المقلّدین أنّ هناك قولا ثالثا هو الوجوب التخییری. بنگرید: عیون المسائل (ضمن اثنا عشر رسالة)، ص ۲۱۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۷۳

اشتراط معصوم یا نایبش بخصوص در وجوب عینی نماز جمعه، دیگر چه گنجایش دارد که شاگردش به وجوب عینی در زمان غیبت قایل شود با آن که بر آن تقدیر نیز ضرر به اجماعی که شیخ مقدم بر او نقل نکرده ندارد، و مع هذا معارض است به آن چه شیخ شهید در کتاب بیان به ابو الصلاح نسبت داده از قول به حرمت، آنجا که گفته: و منع الجواز ابو الصلاح و سلار و ابن ادریس.
و کراجکی خود در عداد علمای معتبر متداول التصانیف موثّق القول کجا درآمده تا به سخنش در کتابی که بالفعل کسی ندیده است، چه رسد به آن که نه در عبارت منقول از ابو الصلاح تصریح به وجوب عینی شده و نه در عبارت منقول از کراجکی. و اگر کتاب آن‌ها در میان می‌نمود، بلا شک در موضع دیگر کلامی یافت می‌شد که قرینه از او عدم به وجوب عینی می‌شد.
و بالجمله چند فقره که در میان است، محمول بر غیر وجوب عینی می‌تواند شد و لهذا علامه در مختلف قول ابو الصلاح را در برابر قول به حرمت نقل کرده و حکم به اقرب بودن جواز مفهوم از کلام ابو الصلاح نموده، و از قبل او بحث بر دلیل قایلین به حرمت کرده، در آنجا که گفته: قال ابو الصلاح: لا تنعقد الجمعة إلّا بإمام الملّة أو منصوب من قبله، أو بمن یتکامل له صفات إمام الجماعة عند تعذّر الأمرین و أذان و إقامة. و فی هذا الکلام حکمان:
الأوّل فعل الجمعة فی غیبة الإمام مع تمکّن الفقهاء من إقامتها و الخطبة کما ینبغی و هذا الحکم قد خالف فیه جماعة؛ «۱» و بعد از نقل منع کردن ابن ادریس و سلار نماز جمعه را در زمان غیبت گفته: الأقرب الجواز لنا عموم قوله تعالی إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا و ما رواه عمر بن یزید فی الصحیح عن الصادق علیه السّلام قال: یجمّع القوم إذا کانوا خمسة فما زادوا، و إن کانوا أقلّ من خمسة فلا جمعة لهم و الجمعة واجبة علی کل أحد، لا یعذر الناس فیها إلّا خمسة: المرأة و المملوك و المسافر و المریض و الصبی. «۲» و فی الصحیح عن زرارة قال: حثّنا أبو عبد اللّه علیه السّلام علی صلاة الجمعة حتی ظننت أنّه یرید أن نأتیه؛ فقلت: نغدوا علیك. فقال: لا إنّما عنیت عندکم. «۳» و فی الموثق عن زرارة عن عبد الملك عن الباقر علیه السّلام قال:
قال مثلك یهلك و لم یصلّ فریضة فرضها اللّه تعالی؛ قال: قلت: کیف أصنع؟ قال: صلّها جماعة، یعنی صلاة الجمعة. «۴» و لأنّ الأصل عدم الاشتراط و لأنّها بدل عن الظهر، فلا یزید

---

(۱) المختلف، ج ۲، ص ۲۵۰- ۲۵۱

(۲) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹

(۳) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹

(۴) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۷۴

حکمها علی حکم المبدّل. لا- یقال فینتقض بالخطبتین، لأنا نقول إنّهما بدل من الرکعتین، و لم یشترط فیهما زیادهٔ علی الرکعتین؛ احتج ابن ادریس بأنّ من شرط انعقاد الجمعهٔ الإمام أو من نصبه الإمام للصلاهٔ و لأنّ الظهر أربع رکعات ثابتهٔ فی الذمّهٔ بیقین فلا یبرأ المکلّف من العهدهٔ إلّا بصفتها، و أخبار الآحاد مظنونهٔ لا یجوز التعویل علیها و الجواب عن الأوّل بمنع الإجماع علی صورهٔ النزاع و أیضا فأنا نقول بموجبه لأنّ الفقیه المأمون من قبل الإمام، و لهذا یمضی أحکامه و تجب مساعدته علی إقامهٔ الحدود و القضاء بین الناس؛ و عن الثانی: أنّ الیقین منتف بما ذکرناه و أخبار الآحاد و إن أفادت الظنّ فإن الحکم بها قطعیّ و إلّا سقط أکثر ما سطره فی کتابه. «۱»

و عبارت دیگر که از ابو الصلاح نقل کرده‌اند این است که بعد از این گفته: و إذا تکاملت هذه الشروط انعقدت جمعهٔ و انتقل فرض الظهر من أربع رکعات إلی رکعتین بعد الخطبهٔ، و تعیّن فرض الحضور علی کلّ رجل بالغ سلیم مخلّی السرب حاضر بینه و بینها فرسخان فما دونهما، و یسقط فرضها عمن عداه؛ فإن حضرها تعین علیه فرض الدخول فیها جمعهٔ. «۲»

و نیز نقل کرده‌اند که در باب الجماعهٔ گفته: و أولی الناس بها إمام الملّهٔ أو من نصبه فإن تعذّر الأمران لم ینعقد إلّا بإمام عادل. «۳»

و مخفی نیست که آن چه در این مقام سند از برای وجوب عینی می‌تواند شد، فقرهٔ «انتقل فرض الظهر» و فقره «تعیّن فرض الحضور» است. و [مورد] اول، بعد از نظر صحیح، مفادش جز این نیست که وقتی که انعقاد یافت، منتقل می‌شود وجوب از چهار رکعت به دو رکعت بعد از خطبه؛ و این منافات به وجوب تخییری ندارد؛ زیرا که بعد از انعقاد به سبب خطبه حرام است واگذاشتن و بدلش ظهر چهار رکعتی گزاردن، خواه واجب عینی باشد و خواه تخییری؛ هم به طریقهٔ مشهور و هم به طریقهٔ میر محمد باقر. و [مورد] ثانی نیز نص در وجود عینی نیست؛ چه محتمل است که مراد آن باشد که مختص می‌شود فرض حضور و تعلق می گیرد به خصوص هر مرد موصوف به اوصاف مخصوصهٔ مذکوره دون دیگران؛ خواه آن فرض حضور، عینی باشد و خواه تخییری فتدبّر.

و لهذا علمای معتبر او را از جملهٔ قایلین به استحباب شمرده‌اند؛ مثل شیخ شهید در شرح ارشاد «۴» و ابن فهد در مهذّب «۵» و شیخ علی در رسالهٔ نماز جمعه؛ و مخفی نیست که از

---

(۱) المختلف، ج ۲، ص ۲۵۲- ۲۵۳

(۲) الکافی، ص ۱۵۱

(۳) الکافی، ص ۱۴۳

(۴) غایهٔ المراد، ج ۱، ص ۱۶۴

(۵) المهذب، ج ۱، ص ۱۰۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۷۵

عبارات علامه و استدلال و جوابی که از ابو الصلاح ذکر کرده، به غیر از جواز مستلزم وجوب تخییری، امری دیگر مفهوم نمی‌گردد؛ و از غرایب آن که به مجرد همین که علامه در همین مقام از راه بحث با ابن ادریس درآمده و دلایل حرمتش را منع کرده و از قبل ابو الصلاح دلیل بر جواز گفته است، حضرت آخوند ادعا نموده در این کتاب، وجوب عینی است با وجود نقل اجماع بر عدم وجوب عینی و راجح دانستن حرمت چنان که تحریر یافت؛ چه در فصل اول رساله و چه در طی بیان کلام شیخ مفید در این ملحقات؛ و این محض تعسف غلط بینی است.

اگر گفته شود که هرگاه غرضش وجوب عینی نباشد، پس استدلال از آیه و خبر دال بر وجوب معنی ندارد، گفته می‌شود که وجه استدلال از آیه آن که فرموده است خدای تعالی به سعی در وقت ندا که ظاهر بر وجوب است، پس بعد از سقوط وجوب عینی به سبب اجماع متحقق خواهد بود در ضمن وجوب تخییری؛ و از اینجاست که در جواب اول از دلیل اول ابن ادریس چنین گفته که: و

الجواب عن الأوّل بمنع الإجماع علی صورة النّزاع که حاصلش این است که آن چه از اجماع مسلّم است اجماع بر عدم وجوب عینی است؛ اما در متنازع فیه که جواز و وجوب تخییری است، «۱» مسلم نیست. و از این نیز وجه استدلال از خبر اول که در آن حکم به وجوب بر همه کس سوای هیچ کس مخصوص نشده، معلوم گشت؛ و آن دو خبر دیگر خود صریح است در استحباب چنان که در فصل چهارم رساله توضیح یافته؛ و چون بر استدلال از آیه بحث وارد می‌آید که شاید مراد از آن‌ها خصوص وجوب عینی به شرط حضور معصوم باشد و در حقیقت نماز جمعه با حضور معصوم نافذ الحکم یا نایبش معتبر باشد، لهذا در اینجا جواز را به اقرب ادا کرده و در منتهی و تحریر حرمت را راجح دانسته و در تذکره توقف نموده؛ و از آن چه در جواب ثانی از دلیل اول گفته، مرادش این است که قول به جواز منافات ندارد با آن که اصل انعقاد نماز جمعه مشروط باشد به حضور معصوم یا نایبش؛ از این رو که قایل به جواز قایل به اشتراط نیز می‌تواند بود به ادعای آن که فقیه عادل منصوب است از جانب معصوم بر وجه عموم و مرخص است از او، و هم در این امر و هم در اموری دیگر از اجرای احکام و امامت حدود شرعی؛ پس نزد او نیز مطلق انعقاد نماز جمعه و صحتش خواهد بر سبیل وجوب عینی و خواه بر سبیل جواز و وجوب تخییری مشروط خواهد بود به معصوم یا نایبش؛ و لیکن در نایب خاص که در زمان نفاذ حکم امام معصوم منصوب است از برای امامت نماز جمعه، اذن و انعقاد بر سبیل وجوب عینی است؛ و در باب عام که مأذون و مرخص است در زمان

---

(۱) در اصل: نیست.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۷۶

تقیّه و غیبت، اذن و انعقاد بر سبیل جواز و وجوب تخییر است که راجع است به قسمی از استحباب، چنان که بعد از این در عبارات کتاب خلاف شیخ طوسی مصرّح‌تر از این خواهد آمد.

و جواب از دلیل ثانی ابن ادریس خود ظاهر است که منافاتی ندارد و آن چه از کراجکی منقول است که در کتابش که مسمّی است به تهذیب المسترشدین و دیده نشده است، گفته، این است: و إذا حضرت العدّة الّتی یصحّ أن ینعقد بحضورها الجماعة یوم الجمعة و کان إمامهم مرضیا متمکّنا من إقامة الصلاة فی وقتها و ایراد الخطبة علی وجهها و کانوا حاضرین، أمنین، ذکورا، بالغین، کاملی العقول، اصحّاء وجبت علیهم فریضة الجمعة و کان علی الإمام أن یخطب بهم خطبتین و یصلّی بهم بعدها رکعتین؛ «۱» و مستور نیست که این کلام هم احتمال وجوب عینی بر تقدیر نایب دارد و هم احتمال وجوب تخییری و نیز می‌تواند بود که فقرهٔ «مرضیا متمکّنا من إقامة الصلاة فی وقتها» و «ایراد الخطبة علی وجهها» کنایه باشد از معصوم نافذ الحکم یا نایبش، هر چند دور می‌نماید.

و دیگر آن چه به ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی نسبت داده از قول به وجوب عینی نیز ادعای محض است. آیا از کجا بر حضرت آخوند ظاهر شده باشد و اگر در جای دیده است، چرا ذکر نکرده است، و حال آن که ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت کرده از امام محمد باقر علیه السّلام که خطبه و نماز جمعه نمی‌باشد مگر با امام. و از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که نماز جمعه با امام دو رکعت است و بی‌امام چهار رکعت است، هر چند با جماعت گزارده شود. همچنین روایت کرده که نماز عید نیست مگر با امام، چنان که در فصل سیم رساله تحریر یافت. و به هیچ وجه متوجه توجیه و تفسیر نشده و خلافش را ذکر نکرده؛ و دأب محدثین جز این نیست که احادیث مخالف رأی خود را در صدد توجیه و تأویل و منع و ردّ در می‌آیند و موافق را وامی‌گذارند، چنان که ظاهر است بر ارباب تتبع.

دیگر آن چه به صدوق محمد بن علی بن بابویه نسبت داده نیز خلاف ظاهر است از نقل علما و هم از تصانیفش؛ چنان که در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب نماز جمعه، حدیث دویم باب اول رسالهٔ حضرت آخوند را روایت نموده و رد کرده؛ چنان که در فصل

سیم رساله تحریر یافت. و بعد از آن حدیث مشتمل بر امام و قاضی منصوب از جانب امام را روایت کرده و به هیچ وجه متعرّض توجیه و تأویل نشده و در باب نماز عید بعد از آن که روایت کرده که نماز عید با امام است، گفته: وجوب العید إنّما هو مع امام عادل؛ «۲» و این نیز

(۱) رسائل الشهید الثانی، ص ۸۰

(۲) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۷۷

تصریح است به اشتراط امام معصوم، هم در جمعه و هم در عید؛ زیرا که شرایط هر دو یکی است به اتفاق.

و در رساله هدایه‌اش در باب نماز جمعه گفته: و إذا اجتمع یوم الجمعهٔ سبعهٔ و لم یخافوا، أمّهم بعضهم و خطبهم و الخطبهٔ بعد الصلاهٔ لأنّ الخطبتین مکان الرکعتین الآخرین.

و بعد از آن گفته: و السّبعهٔ الذین ذکرناهم: الإمام و المؤذّن و القاضی و المدّعی حقا و المدّعی علیه و الشاهدان. «۱» و این نیز ظاهر است در اشتراط معصوم، چنان که در فصل سیم رساله به وضوح پیوست.

و در مقنع گفته: و إن صلّیت الظهر مع إمام بخطبهٔ صلّیت رکعتین، و إن صلّیت بغیر خطبهٔ صلّیتها أربعا [بتسلیمهٔ واحدهٔ] «۲» و قد فرض اللّه من الجمعهٔ إلی الجمعهٔ خمسا و ثلاثین صلاهٔ منها صلاهٔ واحدهٔ فرضها اللّه فی جماعهٔ و هی الجمعهٔ و وضعها عن تسعهٔ، عن:

الصغیر، و الکبیر، و المجنون، و المسافر، و العبد، و المرأهٔ، و المریض، و الأعمی، و من کان علی رأس فرسخین و من صلاها وحده فلیصلّها أربعا کصلاهٔ الظهر فی سائر الأیام. «۳» و این نیز ظاهر در اشتراط معصوم است؛ و در آن نیز اشاره شده به آن که حدیث مشهوری که عمده دلایل قائلین به وجوب عینی در زمان غیبت است، مقید است به وجود امام و مراد از «من صلّی وحده» اعم از انفراد و جماعت است چنان که در فصل سیم در حدیث چهارم به روایت کافی در بیان فقرهٔ «اما من یصلّی وحده فهی أربع رکعات، و إن صلّوا جماعهٔ» مبیّن گشته.

و آن چه در آخر کتاب امالی گفته که: «و الجماعهٔ یوم الجمعهٔ فریضهٔ واجبهٔ و فی سایر الأیام سنّهٔ، من ترکها رغبهٔ عنها و عن جماعهٔ المسلمین من غیر علّهٔ فلا صلاهٔ له» «۴» نیز مرادش با وجوب بر تقدیر امام و نایب است، چنان که ظاهر است با وجوب تخییری به قرینهٔ «رغبهٔ عنها» بر تقدیری که ترغیب متعلق به مطلق جماعت [است] از برای آن که در ترک واجب عینی قید «رغبهٔ عنها» نمی‌باید؛ لهذا در فضیلت نماز جماعت که سنت است، روایت شده در تهذیب از امام جعفر صادق علیه السّلام که فرموده: لیس الاجتماع بمفروض فی الصلاهٔ کلّها و لکنّها سنّهٔ، من ترکها رغبهٔ عنها و عن جماعهٔ المسلمین «۵» من غیر علّهٔ فلا

(۱) الهدایهٔ، ص ۱۴۵- ۱۴۶

(۲) المقنع، ص ۱۴۷ بقیه عبارت که حدیث است، در الهدایهٔ ص ۱۴۵ آمده است.

(۳) الکافی، ج ۳، ص ۴۱۹

(۴) الامالی، ص ۶۴۳

(۵) در چاپی: المؤمنین.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۷۸

صلاهٔ. «۱» و در کافی نیز به همان عبارت روایت شده. «۲» و در کتاب من لا یحضره الفقیه نیز در باب الجماعهٔ و فضلها به عبارت

مشتمل بر این حدیث گفته: فرض اللّه تبارک و تعالی علی الناس من الجمعهٔ إلی الجمعهٔ خمسا و ثلاثین صلاهٔ، منها «۳» صلاهٔ واحدهٔ فرضـها اللّه فی جماعهٔ و هی الجمعهٔ؛ فأما سائر الصلوات فلیس الاجتماع إلیها بمفروض و لکنّه سنّهٔ، من ترکها رغبهٔ عنها و عن جماعهٔ المسلمین من غیر علّهٔ فلا صلاهٔ له؛ «۴» و از اینجا ظاهر می‌شود که مرادش نیست مگر مطابق فرمودهٔ معصوم که ترغیب متعلق به نماز به جمـاعت باشـد؛ و پس نیز آن چه را در کتـاب عیون الاخبـار و علل الشـرایع روایت کرده صـریح است در اشتراط وجود معصوم؛ چنان که در حدیث دویم فصل سیم رساله به تحقیق انجامید.

پس از کجا بر حضـرت آخونـد معلوم شده که او به وجوب عینی قایل است؟ و اگر قایل به وجوب عینی نماز جمعه می‌بود، چرا در زمان مثل رکن الدوله پادشاه شیعه که که او را در پهلوی خود می‌نشاند، نماز جمعه نمی‌کرد؟

دیگر از همه بـدتر آن که «۵» نسبت قول به وجوب عینی را به شیخ طوسـی داده و گفته مذهب شیخ ابو جعفر طوسـی برین باشد؛ انتهی.

و حـال آن که در همه کتـابی که بالفعل از شیخ ابو جعفر طوسـی در میان است، مثل کتاب خلاف و کتاب مبسوط و کتاب نهایه و کتاب تبیان و کتاب جمل رخصت در زمان غیبت نموده و به عبارات داله بر جواز و استحباب ادا کرده و در مصباح به لفظ یستحب گفته؛ و چون در تنبیه و کج‌روشی‌های بعضی اذهان ناچار است از ذکر کلام شیخ، لهذا بعبارته مذکور می‌سازد.

از آن جمله در کتاب خلاف گفته: من شـرط انعقاد الجمعـهٔ، الإمام أو من یأمره الإمام بـذلک من قاض أو أمیر أو نحو ذلک. و متی اقیمت بغیر أمره لم تصـحّ. و به قال الاوزاعی و ابو حنیفـهٔ و قال محمـد [بن حسن الشـیبانی] إن مرض الإمام أو سافر أو مات فقـدمت الرعیّهٔ من یصـلی بهم الجمعهٔ صـحّت لأنّه موضع ضـرورهٔ و صـلاهٔ العیدین عندهم مثل صـلاهٔ الجمعهٔ؛ و قال الشافعی لیس من شـرطه الإمـام و لاـ أمر الإمـام و متی اجتمع جماعـهٔ من غیر أمر الإمام فأقاموها بغیر إذنه جاز و به قال مالک و أحمـد. دلیلنا أنّه لا خلاف فی أنها تنعقد بالإمام أو من یأمره، و لیس علی انعقادها إذا لم یکن إمام و لا أمره دلیل. فإن قیل أ لیس قد رویتم فیما مضی و فی

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۲۴

(۲) الکافی، ج ۳، ص ۳۷۲

(۳) در چاپی: فیها

(۴) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۵

(۵) در اصل: ترنکه! «بدتر آن که» حدسی است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۷۹

کتبکم إنّه یجوز لأهل القرایا و السواد و المؤمنین إذا اجتمعوا العدد الذی تنعقد بهم أن یصلّوا الجمعهٔ، قلنا ذلک مأذون [مرغّب] فیه، فجری ذلک مجری أن ینصب الإمام من یصلّی بهم. و أیضا علیه إجماع الفرقـهٔ، فإنهم لا یختلفون فی أنّ من شـرط الجمعـهٔ الإمام أو أمره، و روی محمـد بن مسـلم عن ابی جعفر علیه السّـلام قـال: یجب الجمعـهٔ علی سـبعهٔ نفر من المسـلمین و لا یجب علی أقل منهم: الإمام و قاضیه و المـدعی حقا و المـدعی علیه و الشاهـدان و الّذی یضـرب الحدود بین یدی الإمام. و أیضا فإنّه إجماع بأنّ من عهد النبی صلّی اللّه علیه و آله إلی وقتنا هذا، ما أقام الجمعهٔ إلّا الخلفاء و الامراء و من ولّی للصلاهٔ، فعلم أنّ ذلک إجماع أهل الأعصار، و لو انعقدت بالرعیّهٔ لصلّوها کذلک. «۱»

و در مبسوط گفته: و أمّا الشـروط الراجعهٔ إلی صـحّهٔ الانعقاد فأربعـهٔ: السـلطان العادل أو من یأمره السـلطان؛ و العـدد سـبعهٔ وجوبا و خمسهٔ ندبا؛ و أن یکون بین الجمعتین ثلاثهٔ أمیال فما زاد علیها؛ و أن یخطب خطبتین. «۲»

و در جمل و عقود گفته: تجب الجمعهٔ إذا اجتمعت شروط و هی علی ضربین: أحدهما یرجع إلی من وجبت علیه، و الثانی یرجع إلی

غیره، فما یرجع إلیه، عشرة شرائط: الذکور، و البلوغ، و الحرّیة، و کمال العقل، و الصحّة من المرض، و ارتفاع العمی، و ارتفاع العرج و أن یکون شیخا لا ـ حراک به، و أن لا یکون مسافرا و أن یکون بینه و بین الموضع التی تصلّی فیه الجمعة فرسخان فما دونه؛ و مع اجتماع الشروط لا تنعقد [الجمعة] إلّا بأربعة شروط و هی الراجعة إلی غیره: السلطان العادل أو من یأمره السلطان، و العدد سبعة وجوبا و خمسة ندبا، و أن یکون بین الجمعتین ثلاثة أمیال فما زاد و أن یخطب خطبتین. «۳»

و در تبیان در تفسیر آیهٔ شریفه سورهٔ الجمعة گفته: و فرض الجمعة لازم علی جمیع المکلّفین إلّا صاحب العذر من سفر أو مرض أو أعمی أو عرج او آفة أو غیر ذلک، و عند اجتماع شروط و هی کون سلطان عادل أو من نصبه السلطان للصلاة. «۴»

و در نهایه گفته: اعلم أنّ الاجتماع فی صلاة الجمعة فریضة إذا حصلت شرائطه؛ من شرائطه أن یکون هناک إمام عادل أو من نصبه الإمام للصلاة بالناس، و یبلغ عدد من یصلّی بهم سبعة نفر، فإن کانوا أقلّ من ذلک لم أجب علیهم الجمعة، و یستحبّ لهم أن یجتمعوا إذا کانوا خمسة نفر، و مع حصول هذه الشروط تسقط من تسعة نفر: الشیخ الکبیر، و الطفل الصغیر، و المرأة، و العبد، و المسافر، و الأعمی، و الأعرج، و المریض، و من کان علی رأس أکثر

---

(۱) الخلاف، ج ۱، صص ۶۲۶- ۶۲۷

(۲) المبسوط، ج ۱، ص ۱۴۳

(۳) الرسائل العشر، ص ۱۸۹- ۱۹۰

(۴) التبیان، ج ۱۰، ص ۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۸۰

من فرسخین. «۱» و بعد از آن گفته: لا بأس أن یجمع المؤمنون فی زمان التقیة بحیث لا ضرر علیهم فیصلّوا جماعة بخطبتین، فإن لم یتمکّنوا من الخطبة جاز لهم أن یصلّوا جماعة، لکنّهم یصلّون أربع رکعات. «۲»

و مثل این در باب امر به معروف گفته، چنان که قبل از این مذکور شد در طی بیان قول شیخ مفید. و در مبسوط نیز در آخر کتاب جمعه به همین عبارت؛ تفاوت آن که در فقرهٔ آخر به این عبارت گفته: فإن لم یتمکّنوا من الخطبة صلّوا جماعة ظهرا أربع رکعات. «۳» و در مصباح گفته: و یستحبّ فی زمان الغیبة و التقیة بحیث لا ضرر علیهم إذا اجتمع المؤمنون و بلغوا سبعة نفر أن یصلّوا الجمعة رکعتین بخطبة؛ فإن لم یکن من یخطب صلّوا أربعا، و روی ابن أبی عمیر عن هشام عن أبی عبد اللّه علیه السّلام: قال إنّی لأحبّ للرّجل أن لا یخرج من الدنیا حتی یتمتع و لو مرّة واحده، و أن یصلّی الجمعة فی جماعة. «۴»

و از کلامش در تهذیب در آخر «عمل لیلة الجمعة و یومها» معلوم می‌شود که حدیث عبد الملک را نیز به همین معنی از استحباب حمل کرده آنجا که گفته: و اعلم أنّ للجمعة حقا قد ذکر عن أبی جعفر علیه السّلام إنّه قال لعبد الملک: مثلک یهلک و لم یصلّ فریضة فرضها اللّه علیه! قال: قلت: کیف أصنع؟ قال: صلّوا جماعة، یعنی الجمعة. «۵» و سخن در این دو حدیث در فصل چهارم رساله مذکور است و بر هوشمند راست سلیقهٔ درست اندیشه، بی‌شک و شبهه واضح و لایح است که عباراتی که از کتب شیخ مسطور «۶» گشت، احتمال وجوب عینی ندارد. و چون حضرت آخوند کتاب خلاف و نهایه و مبسوط را بر وجوب عینی حمل کرده، بنابراین اولا اشاره به معنی مقصود شیخ می‌نماید و ثانیا راه خیال استنباط وجوب عینی و مورد توهم آن را بیان می‌کند.

باید دانست که شیخ در خلاف در اول مسأله گفته که شرط انعقاد جمعه، امام است یا مأمور «۷» از جانب امام؛ و بر آن استدلال کرده از راه اجماع؛ و بعد از آن در «فإن قیل» سؤال کرده که آیا نه شما در کتب خود نقل کرده‌اید که جایز است که مردم قریه‌ها و سایر مؤمنان در وقت تحقق جمعیتی که جمعه به آن منعقد می‌شود، نماز جمعه گزارند. آنگاه در «قلنا»

(۱) النهایهٔ، ص ۱۰۲

(۲) النهایهٔ، ص ۱۰۷

(۳) المبسوط، ج ۱، ص ۱۵۱

(۴) مصباح المتهجد، ص ۳۶۴

(۵) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاهٔ الجمعهٔ و آدابها ح ۲

(۶) در اصل: مستور.

(۷) در اصل: مأموم.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۸۱

جواب داده و گفته: آنچه ما تجویز کرده‌ایم «مأذون فیه مرغّب فیه» است، یعنی معصوم در زمان تقیه و غیبت اذن داده و مستحب است. حاصلش آن که همچنان که در زمان نفاذ حکم معصوم، إذن بر سبیل وجوب است و به آن واجب می‌شود و در غیر زمان نفاذ، حکم تقیه است، اذن بر سبیل استحباب است و به آن واجب نمی‌شود، بلکه استحباب به هم می‌رساند؛ پس آن چه گفته‌ایم انعقاد مطلقا مشروط به حضور امام یا مأمور از جانب امام است، درست است؛ چه اذن و رخصت در زمان تقیه جاری مجرای اذن و رخصت در زمان نفاذ حکم است. تفاوت این است که در زمان نفاذ حکم معصوم، مصحح انعقاد بر سبیل وجوب است؛ در زمان تقیه مصحح انعقاد بر سبیل استحباب. از این رو که در زمان تقیه، اذن بر نحو استحباب از معصوم حاصل شده؛ و راه اشتباه حضرت آخوند آن که شیخ اولاـ گفته که شرط انعقاد نماز جمعه امام است یا مأمور از جانب امام؛ و در ثانی الحال گفته که گزاردن نماز جمعه در زمان تقیه و غیبت به اذن امام است، و این اذن در حکم نصب کردن امام است؛ پس همچنان که با وجود امام و نایبش واجب است، بر این تقدیر نیز واجب خواهد بود؛ و این باطل صرف و صرف کج‌روی و غلط بینی است؛ هم از راه تصریح به مرغّب فیه که نص در استحباب است، و لهذا شیخ در تهذیب آن را به عنوان بابی کرده که در آن نمازهای سنتی است، و گفته «باب الصلاهٔ المرغّب فیها»، در اوایل مصباح هم سنتی را مرغّب فیها گفته و در اوسطش در ما جاء فی فضل یوم الجمعهٔ و الافعال المرغّبهٔ فیها گفته «الصلاهٔ فعلها المرغّب فیها» پس صلاهٔ نبی و صلاهٔ امیر المؤمنین و صلاهٔ جعفر و صلاهٔ فاطمه و غیر آن‌ها را ذکر کرده، و در کافی نیز باب صلاهٔ فاطمهٔ و غیرها من صلاهٔ الترغیب واقع شده. و هر چند علم بودن این کلمه در مستحبات احتیاج به بیان نداشت، لیکن بنابر بهانه‌جویی مکابر بی‌انصاف، اشاره به پاره‌ای از موارد استعمال آن شد. و این در نهایت ظهور است، و هم از راه تصریحات شیخ و علمای دیگر؛ زیرا که در مبسوط و تبیان و جمل و عقود از امام به سلطان عادل که نص در معصوم نافذ الحکم است، تعبیر کرده؛ چنان که در تذکره و محقق در معتبر و شرایع و شیخ شهید در ذکری و شیخ مقداد در کنز العرفان و شیخ طبرسی در مجمع البیان و ابن حمزه در وسیله و غیر اینها؛ و در نهایه به امام عادل که آن نیز نص است که در معصوم نافذ الحکم تعبیر کرده؛ چنان که علامه در منتهی و تحریر و ارشاد و سید مرتضی در میافارقیات و شیخ شهید در بیان و ابن زهره در غنیه و غیر اینها.

و بعد از این در مبسوط و نهایه حکم گزاردن نماز جمعه در زمان غیبت و تقیه به «لاـ بأس» که نص در جواز است ادا نموده و در مصباح به «یستحبّ» که نص در استحباب است، بیان کرده؛ همچنان که علامه در نهایه به «یجوز» ادا نموده و محقق در معتبر «سقط

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۸۲

الوجوب دون الاستحباب» گفته؛ و نیز شیخ «۱» در نهایه و تبیان تصریح به اشتراط در وجوب کرده؛ مثل علامه در نهایه و تذکره و ارشاد و محقق در معتبر و شرایع و شیخ شهید در دروس و بیان و شیخ مقداد در کنز العرفان و شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان و ابن فهد در مهذب و ابن زهره در غنیه «۲» و شیخ علی در شرح قواعد و شیخ زین الدین در شرح الفیه «۳» و غیره اینها، چنان که

در فصل اول رساله مرقوم است.

پس چگونه در کلام شیخ اذن معصوم را مطلقا خواه در زمان نفاذ حکم و خواه در زمان تقیه، مستلزم وجوب عینی می‌توان اعتبار کرد؛ و چون منشأ توهّم در عبارت، خلافش و بطلانش دانسته شد، اکنون گفته می‌شود که مراد از قول شیخ در نهایه که گفته «فإنّ لم یتمکّنوا الخطبهٔ جاز لهم أن یصلّوا جماعهٔ» این است که بر تقدیر عدم تمکّن از خطبه، نماز ظهر چهار رکعت را، هم به تنهایی می‌توان گزارد و هم به جماعت؛ پس بر این تقدیر نه نماز جماعت متعین خواهد بود و نه نماز به تنهایی بخصوص؛ و لهذا به «جاز» ادا نموده.

و همچنین است در مبسوط که به «صلّوا» ادا نموده، چنان که ظاهر است از عبارت مصباح؛ و حضرت آخوند چشم از این پوشیده و چنین خیال کرده که هرگاه نماز ظهر به جماعت بر تقدیر عدم تمکّن جایز باشد، پس بر تقدیر تمکّن جایز نخواهد بود؛ و این در کمال سخافت و رکاکت است. پس محقق شد که نسبت وجوب عینی در زمان غیبت به شیخ، عین خطا و غلط محض است. دیگر گفته:

بلکه ظاهر حال آن است که مذهب قدمای اخباریین و محدثین شیعه همه این باشد چنان که در رساله نماز جمعه بیان کرده‌ایم، انتهی بر هر ذی شعوری ظاهر است که خصوصیات اقوال و مذهب فقها و علمای سابق یا از کتب و مصنفاتی که از ایشان در میان باشد معلوم می‌شود یا از نقل علمای دیگر که معاصر یا متأخر باشند؛ پس اقوال و مذاهب از جمعی که در این زمان کتب و مصنفات ایشان بین الانام متداول و معروف است، چه از متقدمین مثل ثقهٔ الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و صدوق محمد بن علی بن بابویه، و شیخ مفید، و سید مرتضی، و شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی، و شیخ ابو علی طبرسی، و ابن زهره، و ابن حمزه، و ابن ادریس، و چه از متأخرین مثل محقق و علامه و شیخ مقداد و شیخ شهید، همگی از مصنفات و کتب و رسایل ایشان معلوم شده که وجوب نماز جمعه را مشروط به حضور معصوم نافذ الحکم یا نایبش می‌دانند؛ و بر آن جمعی کثیر از موثقین و معتبرین نقل اجماع و اتفاق کرده‌اند؛ و هیچ یک از

---

(۱) در متن: شیخ شهید!

(۲) غنیهٔ النزوع، ص ۹۰

(۳) المقاصد العلیهٔ فی شرح الرسالهٔ الالفیهٔ، ص ۳۵۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۸۳

این بزرگان قول به وجوب عینی را در زمان غیبت از احدی نه از سابقین و نه از معاصرین خود نقل نکرده‌اند؛ و تا به زمان محقق و علامه، اصول و کتب اصحاب ائمهٔ معصومین و مصنفات و مؤلفات سایر سابقین در میان بوده؛ چه جای زمان پیشتر؛ و صدوق خود در اوّل کتاب لا یحضره الفقیه بعد از اخبار به آن که آن چه در آن کتاب آورده، حجت میانه او و خدا است، به این مضمون گفته که جمیع آن چه در این کتاب است، مستخرج است از کتب مشهوره که محل اعتماد و مرجع و مدار است؛ مثل کتاب حریز بن عبد اللّه سجستانی از معارف اصحاب حضرت صادق علیه السّلام و کتاب عبید اللّه بن علی حلبی از ثقات اعاظم حضرت صادق علیه السّلام و کتب علی بن مهزیار اهوازی و کتب حسین بن سعید هر دو از اکابر ثقات اصحاب حضرت رضا و جواد و هادی علیهم السّلام و نوادر احمد بن محمد بن عیسی از ثقات جلیل القدر اصحاب حضرت رضا و جواد و هادی علیهم السّلام و نوادر محمد بن أبی عمیر از اجلّه ثقات صحیح الروایهٔ حضرت رضا و جواد علیهم السّلام و کتاب نوادر الحکمهٔ محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ثقات اصحاب حدیث، و کتاب الرحمهٔ سعد بن عبد اللّه از مشایخ ثقهٔ عظیم الشأن علی بن بابویه و کتب محاسن احمد بن أبی عبد اللّه برقی از ثقات اصحاب حدیث و رسالهٔ پدرش علی بن بابویه از ثقات مشایخ و جامع شیخش محمد بن حسن بن ولید از

مشایخ ثقهٔ عظیم القدر و غیر این‌ها از اصول و مصنفاتی که طرق روایتش به آن‌ها معروف است، در فهرست کتاب‌هایی که روایت از مشایخ و پیشینیانش به او رسیده. «۱» تا اینجا بود مضمون کلام صدوق سوای تعریفات صاحبان کتاب.

و شیخ طوسی در آخر تهذیب و استبصار ذکر کرده که احادیث این دو کتاب را همه از کتب و اصول اصحاب ائمه و مصنفات مشایخ امامیه روایت نموده؛ و خصوص آخر استبصار گفته که کتاب تهذیب مشتمل است بر جمیع احادیث فقه از متفق علیه و مختلف فیه و کتاب نهایه مشتمل است بر مجرد فتواها در جمیع فقه و ذکر جمیع آنچه روایت شده در آن بر وجهی که حجمش کم است و فایده‌اش بسیار؛ و استبصار مشتمل است بر جمیع آن چه روایت شده از اخبار مختلفه؛ و در اوایل مبسوط گفته که من پیش از این تألیف نمودم کتاب نهایه را و ذکر کردم در آن، جمیع آن چه روایت کرده بودند آن را اصحاب ما در مصنفاتشان و اصول آن‌ها از مسائل، و متفرق آورده بودند در کتابهاشان، بلکه ذکر کردم همهٔ آن یا اکثرش به همان الفاظ که منقول از ایشان بود. تا اینجا بود مضمون کلام شیخ طوسی.

و ابن ادریس که از جمله قایلین به حرمت نماز جمعه است، در آخر کتاب سرایر از کتب و اصول جمعی از اصحاب ائمه معصومین علیهم السّلام و همچنین از مصنفات و مؤلفات سابقین

---

(۱) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۸۴

دیگر سوای شیخ طوسی و ابن بابویه استخراج پاره‌ای از احادیث کرده، «۱» چنان که ظاهر است که همه آنها نزدش حاضر بوده، مثل کتاب موسی بن بکر واسطی از اصحاب حضرت کاظم علیه السّلام و کتاب نوادر و کتاب جامع احمد بن محمد بن أبی نصر بزنطی از ثقات عظیم الشأن رضا علیه السّلام و کتاب معاویهٔ بن عمار از اعاظم ثقات اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهم السّلام و کتاب ابان بن تغلب از ثقات جلیل القدر و قدمای اصحاب باقر و صادق علیهما السّلام و کتاب جمیل بن دراج از اجلهٔ ثقات اصحاب حضرت صادق علیه السّلام و کتاب سیاری صاحب موسی و الرضا علیهما السّلام و کتاب مسائل الرجال احمد بن محمد بن عیاش جوهری و مسائل علی بن رباب از ثقات رفیع المکان اصحاب حضرت صادق علیه السّلام و مسائل داود صرمی «۲» از اصحاب هادی علیه السّلام و مسائل محمد بن علی بن عیسی و کتاب حریز بن عبد اللّه سجستانی از معاریف اصحاب حضرت صادق علیه السّلام و کتاب مشیخه حسن بن محبوب از اکابر ثقات صحیح الروایهٔ اصحاب حضرت رضا علیه السّلام و کتاب نوادر علی بن رباب از مشایخ ثقات و کتاب قرب الاسناد محمد بن عبد اللّه بن جعفر الحمیری از وجوه ثقات اصحاب و کتاب جعفر بن محمد بن سنان و کتاب عبد اللّه بن بکیر بن أعین از روات موثق حضرت صادق علیه السّلام و کتاب روایت ابو القاسم بن قولویه یعنی جعفر بن محمد بن قولویه از اجلّه ثقات و استاد شیخ مفید و کتاب انس العالم صفوانی «۳» و کتاب محاسن احمد بن أبی عبد اللّه برقی و کتاب العیون و المحاسن شیخ مفید. تا اینجا بود مضمون کلام ابن ادریس سوای تعریفات صاحبان کتاب، مگر در سیاری. و چون ابن ادریس او را در این کتاب به صاحب موسی و رضا علیهما السّلام وصف کرده و علمای رجال ابو عبد اللّه سیاری مسمی به احمد بن محمد بن سیار را از اصحاب هادی و عسکری علیهما السّلام شمرده‌اند، می‌تواند بود که این سیاری غیر آن باشد. و اللّه یعلم.

و محقق در اواخر فصل ثانی از اوایل کتاب معتبر به تقریب بیان مرتبهٔ علم حضرت جواد علیه السّلام و ستایش فضلای اصحاب و اتباع آن حضرت گفته مثل حسین بن سعید و برادرش حسن و احمد بن محمد بن نصر بزنطی و احمد بن محمد بن خالد و برقی و شاذان بن خلیل قمی و ایوب بن نوح بن درّاج و احمد بن محمد بن عیسی و غیرهم از آن کسانی که به طول می‌کشد شمار آن‌ها و کتابهای ایشان الحال معتمد و متداول میانهٔ اصحاب است؛ «۴» و بعد از این در اوایل فصل رابع گفته: چون فقهای ما در کثرت به

حدی رسیده‌اند که ضبط عددشان متعسّر و حصر اقوالشان متعذّر است، از جهت در همه جا بودن و بسیاری

(۱) مقصود بخش مستطرفات سرائر است.

(۲) کتاب مسائل الحسن العسکری علیه السّلام از ابو سلیمان بن داود بن مافنه صرمی.

(۳) کتاب انس العالم و ادب المتعلم از ابو عبد اللّه محمد بن احمد بن عبد اللّه صفوانی.

(۴) المعتبر، ج ۱، ص ۲۷

دوازده رسالۀ فقهی دربارۀ نماز جمعه، ص: ۳۸۵

تصانیف و با این [همه] منحصر و مندرج بود گفته‌هاشان در اقوال جماعتی از فضلای متأخر از ایشان، لهذا آوردم من در این کتاب کلام آن کس را از ایشان که در فضل مشهور و تقدمش در نقد اخبار و درستی اختیار و خوبی اعتبار معروف بود، و اقتصار کردم از کتب این افاضل بر آن چه ظاهر بود در آن سعی و اجتهادشان، و معلوم بود اهتمام‌شان، و بر آن بود اعتمادشان؛ پس از آنان که بر گزیدم حسن بن محبوب است و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و حسین بن سعید و فضل بن شاذان و یونس بن عبد الرحمن و از متأخرین ابو جعفر محمد بن بابویه قمی و محمد بن یعقوب کلینی، و از اصحاب کتب فتاوی: علی بن بابویه و ابو علی احمد بن جنید و حسن بن ابی عقیل عمانی و مفید محمد بن محمد بن نعمان و علم الهدی و شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی. «۱» تا اینجا بود مضمون کلام محقق.

و علامه در اول کتاب تحریر به این مضمون گفته که: به تحقیق جمع کردیم در این کتاب معظم مسائل فقهیه و اکثر مطالب تکلیفیۀ فرعیه را بدون تطویل به ذکر حجّت و دلیل؛ چه گردانیده‌ایم آن را موکول به کتاب منتهی المطلب؛ پس به درستی که آن مشتمل است بر همه مسائل، هم اصولش و هم فروعش، و بر ذکر هر خلافی که واقع شده در آن‌ها میانۀ مسلمانان مگر نادری که بر سبیل ندرت مذکوره نشده باشد.

و در اوایل کتاب نهایۀ [الاحکام] به این مضمون گفته که: ملخص کردم در این کتاب فتواهای امامیه را بر وجه اختصار. و در اول کتاب تذکرۀ الفقهاء نیز به این مضمون گفته که همت گماشته‌ام در این کتاب به تلخیص فتاوی علما و قواعد فقهای طریقۀ امامیه.

و در اول کتاب مختلف نیز به این مضمون گفته که به درستی که واقف شدم بر [آراء] متقدمین اصحاب امامیه و مقالات سابقین علمای امامیه در علم فقه، و یافتم در میانۀ ایشان خلاف در بسیاری از مسائل متعدده و مطالب عظیمۀ متفرقه؛ پس دوست داشتم آوردن این مسائل مختلف فقها را به دستوری که مشتمل باشد بر آن چه به ما رسیده است از اختلاف ایشان در احکام شرعیه و مسائل فقهیه دون متفق علیه؛ چه آن حواله شده است به کتاب کبیر ما که مسمّی است به منتهی المطلب در تحقیق مذهب؛ به واسطۀ آن که در آن کتاب مسائل خلافی و اتفاقی هر دو جمع است. تا اینجا بود مضمون کلام علامه.

و شیخ شهید در اول کتاب ذکری گفته که این کتاب ذکری الشیعۀ است در احکام شریعت که آوردم در آن، آن چه صادر شده از سید مرسلین به وساطت خلفای معصومینش از آن چه دلالت کرده بر آن کتاب مبین و اجماع مطهّرین و حدیث مشهور و دلیل مأثور از معصوم

(۱) المعتبر، ج ۱، ص ۳۴

دوازده رسالۀ فقهی دربارۀ نماز جمعه، ص: ۳۸۶

رسیده. تا اینجا بود مضمون گفته کلام شیخ شهید.

و شیخ احمد بن فهد در مقدمه رابعۀ کتاب مهذب به این مضمون گفته که: بدان به درستی که من التزام نمودم در این کتاب که

بیان کنم خلاف متحقق در هر مسألهٔ را که مصنف اشاره به خلاف در آن کرده باشد؛ و به قدر طاقت و توانایی سعی کردم و کوشش نمودم در پیدا کردن آن کس که خلاف کرده است؛ اگر چه نادر و متروک بوده باشد؛ و گاه هست که تردد از خصوص مصنّف است؛ پس به آن نیز اشاره می‌کنم و بیان می‌نمایم در جایش، بعد از تتبع و تفحّص و بازیافت اقوال اصحاب و فتواهاشان و روایاتشان حسب الامکان؛ و می‌آوردم در هر مسأله آن چه را اصحاب گفته‌اند از اقوال متعدده، اگر چه بعضش متروک باشد. و گاه باشد که مصنف در بعضی مسائل دو قول ذکر می‌کند و من بیشتر از آن ذکر می‌کنم؛ و اگر مسأله خلافی دیگر مناسبش باشد، آن را بعد از آن می‌آورم؛ هر چند مصنف اشاره به خلاف در آن نکرده باشد؛ هر چند آن را مذکور نساخته باشد در کتاب غالبا؛ و اگر مقام شایستهٔ تفریع بوده آوردم از تفریعات «۱» و وجوهش آن چه امکان داشته است. تا اینجا بود مضمون کلام ابن فهد.

پس اگر مذهب قدمای اصحاب وجوب عینی می‌بود، این قسم بزرگان موثق القول خود شهادت داده‌اند که آن چه در آن است همه از کتب و مصنفات سابقین نقل کرده‌اند و همه ملخّص اقوال اصحاب ائمه معصومین علیهم السّلام و فتاوی و عقاید سابقین است، چرا نقل نمی‌کردند و به احدی نسبت نمی‌دادند- فاعتبروا یا اولی الالباب حقا- که هر که از راه بی‌غرضی کتب اصحاب را قدر سهلی تتبع نماید و ببیند که چگونه کوشش نموده‌اند و در همه جا اقوال علما و اختلافات آنها را در کلیات و جزئیات مسائل مذکور ساخته‌اند، و صاحبان اقوال را خواه اصحاب ائمه معصومین علیهم السّلام مثل فضل بن شاذان و یونس بن عبد الرحمن و احمد بن محمد بن أبی نصر بزنطی و غیرهم و خواه غیر اصحاب ائمه مثل ابن جنید و ابن ابی عقیل و علی بن بابویه و غیرهم، چه از متقدمین و چه از متأخرین، نام برده‌اند، به تحقیق و یقین می‌داند که قول به وجوب عینی در زمان غیبت که اصلا و مطلقا در کتب این بزرگان به کسی نسبت نداده‌اند و در هیچ جا مذکور نساخته‌اند، و به هیچ وجه من الوجوه متعرض آن نشده‌اند، و تا به زمان شیخ زین الدین نام و نشان نداشته است [بلکه] بدعت محض و اختراع صرف است. امید که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را از مکاید اغراض دنیوی به تخصیص اغراض ناشی از حبّ جاه و ریاست مصون دارد. «۲»

---

(۱) در متن: تعریفات.

(۲) اگر این طعنه بر امثال محقق سبزواری که در دستگاه صفوی بودند، به گونه‌ای محملی داشته باشد، بر کسی چون شهید ثانی که در بلاد عثمانی آن هم در تقیه می‌زیست، هیچ مصداقی ندارد.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۸۷

پس محقق شد که نسبت قول وجوب قدمای اخباریین و محدثین شیعه افترا و بهتان است. و از آن چه حضرت در این رساله که خلاصه آن رساله است افاده فرموده، معلوم است که در آن رساله چه قسم بیان کرده باشند؛ و اللّه الهادی.

دیگر گفته:

و کلام شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی والد بزرگوار شیخ بهاء الدین محمد اشعار بر دعوی نزدیک به اجماع بر وجوب عینی نموده و نزدیک به آن کلام شیخ زین الدین رحمه اللّه اشعاری دارد. انتهی.

طرفه حالی است که نص مقتدایان و پیشوایان و متقدم و متأخر بر اجماع و اتفاق بر عدم وجوب عینی منظور و مسموع نیست و اشعار بر دعوی اجماع والد بزرگوار شیخ بهاء الدین محمد که فضیلتی بهتر از پدر شیخ بهاء الدین ندارد و دعویش کذب محض و مخالف اقوال و شهادات همگی علما و فقهای صادق القول است، منظور و مسموع است. همچنین اشعار نزدیک به آن از شیخ زین الدین استادش که مدعی وجوب عینی است و در این قول منفرد بود؛ چنان که بر ارباب تتبع ظاهر است. و از اینجاست که مولانا احمد اردبیلی در شرح ارشاد تصریح کرده و گفته: «قول مع عدم الرفیق». «۱» در واقع این چه آزرمست و اللّه خیر الحاکمین.

[رأی عماد طبری و عبد الجلیل قزوینی]

دیگر گفته:

و این قول را شیخ شهید ثانی رحمه اللّه از ظاهر شیخ عماد الدین طبری «۲» نیز نقل کرده و صریحا از اکثر متقدمان علمای شیعه نقل نموده؛ انتهی.

آن چه از شیخ عماد الدین طبری منقول است، مطابق است با آن چه علامه در کتاب نهج الحق و کشف الصدق گفته و به هیچ وجه دلالت بر وجوب عینی در زمان غیبت نـدارد. و از برای انکشاف حال و توضیح مقال، کلام هر دو مذکور می‌گردد. بدان که علامه در کتاب مـذکور اولا پاره‌ای از اختلافات میان شیعه و اهل سنت را در نماز جمعه بیان کرده، مثل آن که امامیه رفته‌انـد به وجوب حضور به نماز جمعه تا به دو فرسخی و ابو حنیفه گفته است هرگاه خارج از بلـد باشـد واجب نیست حضور؛ و امامیه رفته‌اند به آن که به پنج کس که یکی از آن‌ها امام باشد، واجب می‌شود، و شافعی و احمد و اسحاق گفته‌اند واجب نمی‌شود بر

(۱) مجمع الفائدة، ج ۲، ص ۲۶۳

(۲) در متن: طبرسی.

کمتر از چهـل کس؛ و امـامیه رفته‌انـد به وجوب چهـار چیز در خطبه حمـد و ثنای الهی و صـلوات بر پیغمبر و آلش و وعظ و قرائت چیزی از قرآن و ابو حنیفه گفته است واجب است در خطبه هر یـک از الحمـد للّه و اللّه اکبر و سـبحان اللّه و لا ـ اله إلّا اللّه؛ و امامیه رفته‌اند به حرمت سـفر بعد از زوال پیش از نماز جمعه و حنفی تجویز سفر کرده‌اند؛ و امامیه رفته‌اند به آن که جایز است نماز جمعه در صحرا و ابو حنیفه گفته جایز نیست مگر در شهر یا در عیدگاه؛ و شافعی گفته جایز نیست مگر در میان شهر؛ بعد از این گفته:

و قد ظهر من هذه المسائل للعاقل المنصف أنّ الإمامیة أکثر ایجابا للجمعة من الجمهور، و مع ذلک یشـنعون علیهم ترکها، حیث أنّهم لم یجوزوا الائتمـام بالفـاسق و مرتکب الکبـائر و المخالف فی العقیـدة الصـحیحة. «۱» و از شـیخ عماد الـدین مـذکور در کتابش که مسمی است به نهج العرفان و هدایة الایمان «۲» به همین نحو منقول است که بعد از نقل خلاف میانه مسـلمانان در نماز جمعه گفته: إنّ الإمامیة أکثر ایجابا للجمعه تا آخر آن چه از علامه مذکور گشت، به همان عبارت بی‌تفاوت.

و بر صاحبان شـعور مسـتور نیست که کلام مـذکور دلالت بر وجوب عینی در زمان غیبت ندارد؛ و اگر می‌داشت چگونه مثل علامه که در کتب خود و همه جا نقل اجماع بر سـقوط وجوب عینی کرده آن را می‌گفت، بلکه به اندک توجهی دلالتش بر عدم وجوب عینی ظاهر می‌شود؛ از برای آن که از این کلام فهمیده می‌شود که مخالفین ترک نماز جمعه را شـیوه و عادت امامیه دانسـته، از این راه تشـنیع می‌کرده‌اند؛ چنان که صاحب فضایح الروافض در فضـیحت بیست و یکم کتابش گفته: رافضی نماز آدینه و نمازهای عید به مصـلیگاه مسـلمانان نکننـد و گوینـد: موقوف است به آمـدن امـام، و غزو نکننـد تا امام نیایـد. «۳» و شـیخ عبـد الجلیل قزوینی در کتابش که در پانصـد و پنجاه و کسـر هجری در نقض فضایـح مذکوره و رد آنها تألیف کرده، در جوابش گفته: به مذهب بو حنیفه اگر یکی پیشه‌ور در شهر نباشد، وجوب ساقط باشد؛ و به مذهب شافعی تا چهل نفس نباشد واجب نباشد؛ به مذهب شیعت نیز چنان است که امام معصوم بایـد که حاضـر باشد یا قائم مقام او تا نماز آدینه واجب باشد، و گر به مذهب فریقین بی‌شـرط واجب نباشد و خللی نکند، به مذهب شیعت نیز چون اگر وجوب آن موقوف باشد بر شرطی، هم نقصانی نکند؛ و آن چه گفته در غزو روا ندارند

(۱) نهج الحق و کشف الصدق، ص ۴۵۰

(۲) از این کتـاب عمـاد الـدین طبری، جز همین یـک نقـل قول که دربـارهٔ نمـاز جمعه در منـابع فقهی دورهٔ صـفوی آمـده، آگاهی

نداریم. وی صاحب کتابهای متعددی از جمله کامل بهایی، مناقب الطاهرین، اربعین و آثار دیگر است. در بیشتر منابعی که این نقل قول را از وی آورده‌اند، به خطا او را طبرسی خوانده‌اند.

(۳) نقض، ص ۵۵۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۸۹

کردن بی‌وجود امام و ظهور آن را نیز همین حکم است که گفته شد. «۱» انتهی. و در پیشتر نیز گفته: «... از کجا مسلم است که شیعت نماز آدینه نکنند که معلوم است از مذهب بو حنیفه که در شهری منعقد باشد که هر صنفی از اصناف محترفه و صناع [پیشه‌وران و صنعتگران] در آن شهر باشند و گر یکی در باید [نباشد] وجوب ساقط باشد و به مذهب شافعی باید که چهل نفس حاضر باشند تا نماز آدینه واجب باشد و گر کمتر از این عدد باشند، واجب نباشد و به مذهب اهل بیت علیهم السّلام چنان است که چون هفت شخص باشند، نماز آدینه دو رکعت واجب باشد بعد از خطبه؛ پس نماز آدینه در وجوب به مذهب شیعت مؤکدتر است از آنکه به مذهب فریقین.» «۲»

پس اگر نزد امامیه در زمان غیبت واجب عینی می‌بود، گنجایش نداشت که تا این مرتبه متروک شود و سرمایهٔ تشنیع مخالفین گردد؛ چنان که ظاهر است.

[فتوای شهید اوّل در کتاب ذکری]

دیگر گفته:

شیخ شهید رحمه اللّه در کتاب ذکری قولی به وجوب عینی نماز جمعه نقل کرده، از کلام او نیز میلی به این ظاهر می‌شود؛ انتهی.

چون حضرت آخوند این چنین نسبت خلاف واقع دور از کاری را به شیخ شهید داده ناچار است از نقل عبارت ذکری تا مرتبه راست روی‌های فکر از این بهتر معلوم گردد.

بدان که شیخ شهید در ذکری در فصل نماز جمعه گفته: [یجب صلاهٔ الجمعهٔ بالنصّ و الإجماع رکعتان بدلا عن الظهر. قال اللّه تعالی: إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ الآیهٔ. و قال النبی صلّی اللّه علیه و آله:

الجمعهٔ حقّ علی کل مسلم إلّا أربعهٔ: المملوک أو امراهٔ أو صبیّ أو مریض. و قال صلّی اللّه علیه و آله: إن الله قد افترض علیکم الجمعهٔ، فمن ترکها فی حیاتی أو بعد موتی و له إمام عادل، استخفافا بها أو جحودا لها، فلا جمع الله له شمله و لا بارک له فی أمره، ألا ـ و لا صلاهٔ له، ألا و لا زکاهٔ له، ألا و لا حجّ له، ألا و لا صوم له، ألا و لا برّ له حتّی یتوب. و قال الصادق علیه السّلام بروایهٔ أبی بصیر و محمد بن مسلم: إنّ الله فرض فی کلّ أسبوع خمسا و ثلاثین صلاهٔ؛ منها صلاهٔ واجبهٔ علی کلّ مسلم أن یشهدها إلّا خمسهٔ: المریض و المملوک و المسافر و المرأهٔ و الصبیّ. و روی زرارهٔ عن الباقر علیه السّلام قال: فرض الله علی الناس من الجمعهٔ، الخ .. و] «۳» شروطها سبعهٔ: الأوّل:

السلطان العادل و هو الإمام أو نائبه إجماعا منّا. ثم ذکر شروط النائب إلی أن قال: التاسع: إذن

---

(۱) نقض، ص ۵۵۲

(۲) قزوینی، نقض، ص ۳۹۵

(۳) داخل کروشه را مؤلف نیاورده و ما برای مزید فایدت آن را بر متن افزوده‌ایم.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۹۰

الإمام له کما کان النبی صلّی اللّه علیه و آله یأذن لأئمهٔ الجمعات و أمیر المؤمنین علیه السّلام [بعده] و علیه إطباق الإمامیهٔ. هذا مع

حضور الإمـام عليه السّـلام و أمـا مع غيبته كهـذا الزمان، ففى انعقادها قولان: أصـحّهما- و به قال معظم الأصـحاب- الجواز إذا أمكن الاجتماع و الخطبتان، و يعلّل بأمرين: أحـدهما أنّ الإذن حاصل من الأئمـة الماضـين عليهم السّـلام فهو كالإذن من أئمّة الوقت. و إليه أشار الشـيخ فى الخلاف، و يؤيّـده صـحيح زرارة: قال حثّنا أبو عبـد الله عليه السّـلام على صـلاة الجمعة، حتى ظننت أنّه يريد أن نأتيه. فقلت: نغـدو عليك [لصـلاة الجمعة]. قال: لا، إنّما عنيت عندكم. «۱» و لأنّ الفقهاء حال الغيبـة يباشـرون ما هو أعظم من ذلك بالإذن كالحكم و الإفتاء، [فهـذا أولى]. و التعليل الثانى: أنّ الإذن إنّما يعتبر مع إمكانها، أمّا مع عـدمه، فيسـقط اعتباره و يبقى عموم القرآن و الأخبار خاليا عن المعارض. و قـد روى عمر بن يزيد- فى الصـحيح- عن الصادق عليه السّـلام: إذا كان سـبعة يوم الجمعة فليصـلّوا فى جماعة.

و فى الصـحيح عن منصور عن الصادق عليه السّـلام: يجمّع القوم يوم الجمعة إذا كانوا خمسة فزادوا؛ و الجمعة واجبة على كلّ أحد لا يعـذّر الناس فيها إلّا خمسـة: المرأة و المملوك و المسافر و المريض و الصبىّ. و فى الموثق عن زرارة عن عبـد الملك، عن الباقر عليه السّلام قال، قال:

مثلك يهلك و لم يصل فريضة فرضـها الله! قال: قلت: كيف أصـنع؟ قال: صـلّوا جماعة؛ يعنى صلاة الجمعة.» «۲» كذا فى أخبار كثيرة مطلقة و التعليلان حسنان و الاعتماد على الثانى. إذا عرفت ذلك، فقد قال الفاضلان: «۳» يسقط وجوب الجمعة حال الغيبة و لم يسقط الاسـتحباب و ظاهرهمـا أنّه لو اتى بهـا كـانت واجبـة مجزئـة عن الظهر فالاسـتحباب إنّمـا هو فى الاجتماع أو بمعنى أنّه أفضل الأمرين الواجبين على التخيير. و ربما يقال بالوجوب المضـيّق حال الغيبة، لأنّ قضـيّة التعليلين ذلك، فما الّذى اقتضـى سـقوط الوجوب؟ إلّا أنّ عمل الطائفة على عدم الوجوب العينى فى سائر الأعصار و الأمصار. و نقل الفاضل فيه الإجماع «۴» و بالغ بعضهم، فنفى الشرعية أصلا و رأسا و هو ظاهر كلام المرتضى «۵» و صريح سلّار «۶» و ابن ادريس «۷» و هو القول الثانى من القولين بناء على أنّ إذن الإمام شرط الصـحّة و هو مفقود. و هؤلاء يسـندون التعليل إلى إذن الإمام و يمنعون وجود الإذن و يحملون الإذن الموجود فى عصـر الأئمـة عليهم السّلام

---

(۱) طوسى، التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ص ۱۷

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

(۳) المعتبر، ج ۲، ص ۲۷۹؛ تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷

(۴) تذكرة الفقهاء، ج ۱، ص ۲۶- ۲۷

(۵) رسائل، جوابات المسائل الميافارقيات، ج ۱، ص ۲۷۲

(۶) المراسم، ص ۷۷ (قم، ۱۴۱۴)

(۷) السرائر، ج ۱، ص ۲۹۰، ۲۹۳

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۹۱

على من سـمع ذلـك الإذن و ليس حجـة على من يـأتى من المكلّفين، و الإذن فى الحكم و الإفتاء أمر خارج عن الصـلاة «۱»، و لأنّ المعلوم وجوب الظهر فلا يزول إلّا بمعلوم و هذا قول موجّه و إلّا يلزم القول بالوجوب العينى و أصحاب القول الأوّل لا يقولون به. «۲» ملخّص كلام شـيخ شـهيد در اين مقـام آن كه، در زمـان حضور امام نافـذ الحكم به اتفاق اماميه نماز جمعه بـدون اذن امام درسـت نيست نه بر سبيل وجوب و نه بر سبيل جواز؛ و بايد پيشنماز جمعه را امام زمان نصب كند، همچنان كه حضرت پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و امير المؤمنين عليه السّلام نصب مى‌كردند؛ اما در زمان غيبت امام، علماى اماميه را در آن دو قول است: اصحّ قولين كه بيشتر

اصحاب بر آننـد جواز است در وقت امکـان اجتماع و خطبه‌ها؛ و قول دویم حرمت است که ظاهر کلام سـید مرتضـی و صـریح ابن ادریس است. و جواز را دو سبب است: سبب اول آن که اذن ائمۀ سابق مثل اذن از امام وقت است؛ چنان که شیخ به آن اشاره کرده در کتاب خلاف و حدیث زراره مؤیّد آن است که جعفر صادق علیه السّلام او را ترغیب و تحریص به نماز جمعه فرموده؛ و نیز فقها در زمان غیبت مباشر اعظم از آن می‌شوند به اذن معصوم، مثل حکومت میانۀ متنازعین و فتوا دادن؛ و سبب ثانی آن که اذن در وقت امکـان معتبر است نه در وقتی که ممکن نباشـد؛ پس اعتبـار اذن ساقط می‌شود و باقی می‌مانـد عموم قرائن و اخبار بی‌معارض؛ و به صحت پیوسته از حضـرت صـادق علیه السّـلام که فرموده: هرگاه هفت نفر باشـند بایـد که نماز جمعه را به جماعت گزارنـد. جمعه واجب است بر هر کس؛ مردم در آن معذور نیستند مگر زن و بنده و مسافر و بیمار و طفل؛ و نیز عبد الملك را فرمود که نماز جمعه گزارد و به او فرمود که مثل تویی هلاك شود و این چنین واجبی را نکند! و در این [باره، اخبار] مطلق بسیار است. و سبب‌ها هر دو خوب است، و اعتمـاد دویم منـاسب است. و بعـد از این علاـمه و محقق گفته‌انـد: وجوب نماز جمعه در زمان غیبت ساقط است، اما استحبابش ساقـط نیست و مجزی است از ظهر، و به جـای آن می‌توان کرد و اسـتحبابش به اعتبـار آن است که افضـل فردین واجب تخییری است؛ و بسیار باشـد که حکم کرده شـود به وجوب عینی در زمـان غیبت؛ از این رو که مقتضـای آن دو سـبب جـایز بودن است؛ پس چه چیز است که اقتضای سـقوط وجوب کرده است إلّا آن که عمل فرقـۀ امامیه بر عدم وجوب عینی بوده در همۀ اعصار و امصار. و قول دویم که حرمت است مبنی بر آن است که اذن امام زمان، شـرط صحت است و در زمان غیبت نیست و این جماعت که قایل‌اند به حرمت می گویند بدون اذن امام زمان درست نیست؛ و اذن امام سابق مخصوص آن کسانی است که در آن

---

(۱) هـذا جواب عما قال سابقا فی التعلیل الأول و هو قوله: و لأنّ الفقهاء حال الغیبة یباشـرون ما هو أعظم من ذلك بالإذن کالحکم و الإفتاء.

(۲) ذکری الشیعة، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵ (قم، مؤسسة آل البیت، ۱۴۱۹)

زمـان شـنیده‌اند و حجت بر آینـده‌ها نیست و به آنـان که در زمـان دیگرنـد سـرایت نمی‌کنـد؛ و اذن در حکم متنازعین، و فتوا دادن داخلی به نمـاز نـدارد؛ و نیز نماز ظهر وجوبش معلوم است و زایل نمی‌شود مگر به معلوم. و این قول به حرمت، متوجه آن است و الّا لازم می‌آید وجوب عینی. و اصـحاب قول اول قایل آن نیستند. تا اینجا بود مضـمون کلام شـیخ شـهید که در آن جواب از دو دلیل وجوب تخییری گفته، و تقویت قول به حرمت کرده، و در «ربمـا یقـال بالوجوب المضـیق» و همچنین در «هـذا القول متوجه و إلّا لزم الوجوب العینی» لزوم وجوب عینی را به عنوان مفسـده ذکر نموده، و قول به آن را از احـدی نقل نکرده؛ چنان که همه این مراتب بر هر صـاحب سوادی روشن است، و مطابق فهمیـدۀ حضـرت آخونـد در عبارت اول قول به وجوب عینی را نقل کرده که بر اهل تمیز خلافش معلوم است؛ و در عبارت ثانی مایل به وجوب عینی شده که از سابق رسواتر است. در واقع هرگاه میل به حرمت بل تصریح به آن از این کلام فهمیـده نشود، میل به وجوب عینی خود چگونه از آن فهمیـده می‌توانـد شد؟ آیا جمعی که کلام علما را با کمال ظهور این قسم می‌فهمند، کلام خدا و رسول و ائمه را چه قسم خواهند فهمید؟

دیگر گفته:

و از متأخرین علمای شیعه، شـیخ شهید ثانی شیخ زین الدین رحمه اللّه قایل به وجوب عینی شده و در این باب رساله نوشته و مبالغه تمام کرده، و دیگر شـیخ حسـین بن عبد الصـمد و شـیخ محقق شـیخ حسن بن الشـیخ زین الدین و شیخ محمد بن شیخ حسن و سید علی صایغ و سید محمد صاحب مدارك و مولانا عبد اللّه شوشتری و غیرهم به این قول رفته‌اند. انتهی.

مخفی نیست که تمامی ان جماعت که به این شـدّ و تد مذکور ساخته، راجع نمی‌شود [مگر] به پدر و پسـر زاده و داماد و دختر زاده

و شاگرد و اصلّی همه پدر است که از او به ایشان سرایت کرده؛ آیا هرگاه حال علما و فضلا و صلحا از صد و پنجاه سال در نماز جمعه کردن به طریق وجوب عینی بر حضرت آخوندی ظاهر باشد، چگونه احوال و آثار ائمه معصومین و اصحاب و اتباع ایشان بر علمای قریب العهد ظاهر نباشد؛ و چگونه بر مثل شیخ ابو جعفر طوسی، حال مثل شیخ مفید که استادش بود مخفی ماند و همچنین حال ثقهٔ الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و حال شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه و امثال ایشان و به چه نحو بدون اطلاع بر طریقه علمای اهل بیت، این همه بزرگان دین و دانایان ملت در باب عدم وجوب عینی در زمان غیبت نقل اجماع کنند؛ فانصفوا تهتدوا. دیگر گفته:

مجملاـ از زمان شیخ زین الدین رحمه اللّه تا امروز که قریب یک صد و پنجاه سال می‌شود، علما و فضلا و صلحا و اتقیا و ارباب حدیث نماز جمعه می‌کرده‌اند و اکثر ایشان نماز

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۹۳

جمعه را واجب عینی می‌دانسته‌اند؛ انتهی.

پوشیده نماند که از این کلام سه چیز مفهوم می‌شود: یکی پیدا شدن وجوب عینی نماز جمعه در زمان شیخ زین الدین؛ و این حق است. دویم گزاردن جمیع اهل علم و فضل و صلاح نماز جمعه را؛ و سیم واجب عینی دانستن اکثر آن‌ها. و هیچ یک از دویم و سیم حق نیست و خلافش ظاهر است؛ مثل مولانا احمد اردبیلی و میرزا محمد صاحب رجال و شیخ بهاء الدین محمد و شیخ عبد العالی و شیخ [حسن] پسران شیخ علی و مولانا محمد استرآبادی و شیخ لطف اللّه و شیخ جعفر پسرش و شیخ عبد اللطیف ابن علی ابی الجائع و میر فیض تفرشی و ملا مراد تفرشی و آقا حسین خوانساری و میرزا رفیعای نائنی و میر قاسم کوپایی و ملا رجب علی تبریزی و قاضی معز و شیخ جواد و شیخ احمد بن عبد السلام و شیخ علی بن نصر اللّه و میر شرف الدین علی و مولانا صدرای نسابی و مولانا عبد اللّه تونی و مولانا عبد الکریم طبسی و مولانای صدرای شیرازی و شاه تقی الدین محمد شیرازی و شاه قوام الدین حمزهٔ شیرازی و میر نظام الدین احمد دشتکی و شاه ابو الولی شیرازی و میرزا ابراهیم شیرازی و امثال این بزرگان بعضی می‌کرده‌اند و واجب تخییری می‌دانسته‌اند، مثل میر محمد باقر داماد؛ و جمعی کثیر به حرمتش رفته‌اند، مثل قاضی نور اللّه شوشتری و میر سید حسین مجتهد و مولانا علی نقی کمره و مولانا حسن علی شوشتری و مولانا خلیل قزوینی و امثال این‌ها که الحال در خاطر نیست. «۱»

آیا هرگاه گزاردن جمعی نماز جمعه را بعد از نهصد سال و کسری سند وجوب عینی تواند شد، نگزاردن جمیع ائمه و اصحاب و علمای جلیل القدر عظیم الشأن در عرض نهصد سال و کسری چرا سند عدم وجوب عینی تواند شد. فانصفوا تهتدوا. دیگر گفته:

اعتقاد فقیر این است که نماز جمعه واجب عینی است؛ و قریب به سی سال است که چنین اعتقاد دارم و بخاطرم نمی‌آید که در عرض این مدت هرگز مرا شکی عارض شده باشد؛ انتهی.

در این کلام اگر چه اظهار کمال ثبات یقین و نهایت رسوخ اعتقاد است، هر چند مخالف اجماع فرقهٔ ناجیهٔ امامیه باشد، اما دخلی به مبحث ندارد و نسبتش به شب جمعه و روز جمعه یکسان است. دیگر گفته:

قول سیوم تحریم؛ و قایل به این صریحا ابن ادریس است و سلّار بن عبد العزیز از شاگردان سید مرتضی؛ و بعضی مذهب را اسناد به سلار تنها کرده‌اند و بعضی اسناد به ظاهر کلام سید مرتضی رحمه اللّه کرده‌اند؛ انتهی.

---

(۱) بیشتر رساله‌های این اشخاص را در باب نماز جمعه، در بخش کتابشناسی معرفی کرده‌ایم.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۹۴

از اقوال علما در رساله و ملحقاتش قبل از این معلوم شد که جمعی کثیر به حرمت نماز جمعه رفته‌اند و مطابق نقل مولانا علی نقی

کمره و مولانا حسن علی شوشتری، سوای جمعی که به تازگی مذکور گشت، سید مرتضی است و شیخ در خلاف و ابن ادریس و سلّار و علامه در تحریر و منتهی و شیخ مقداد در کنز العرفان و شیخ شهید در ذکری و شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر کبیر و مولانا عبد اللّه تونی در رساله‌اش «۱» ابن ابی عقیل را نیز از جمله قایلین به حرمت شمرده است. پس نقل این قسم اقوال در ترویج وجوب عینی ثمره‌ای نخواهد بخشید. دیگر گفته:

و جمیع ناقلان دلالت صریح ندارد؛ و شیخ زین الدین رحمه اللّه فرموده که چنین قول شنیعی که مخالف قول جمهور مسلمانان باشد، و مخالف صریح کتاب خدا و سنت مصطفی باشد، سزاوار نیست که نسبت به چنین فاضلی دهند تا محقق نشود. انتهی.

مخفی نیست که هرگاه از سید مرتضی سؤال کند که نماز جمعه می‌توان کرد یا نه و او در جواب گوید نیست نماز جمعه مگر با امام عادل یا آن کس که منصوب باشد از جانب امام عادل، و هرگاه مفقود باشد، آن گزارده می‌شود ظهر چهار رکعت، و اگر کسی مضطرب شود و با کسی که جایز نباشد امامتش نماز جمعه کند، واجب است بر او که بعد از نماز ظهر چهار رکعت گزارد، دیگر صریح نبودن معنا ندارد. و عبارت سؤال و جواب مسائل میافارقیات این است: مسألة ثانية، صلاة الجمعة هل تجوز أن تصلّی خلف المؤالف و المخالف جميعا و هل هی رکعتان من غير زيادة عليها و لا جمعة إلّا مع إمام عادل أو من ينصبه الإمام العادل، فإذا عدم ذلک صلّيت الظهر أربع رکعات و من اضطرّ إلی أن يصلّيها مع من لا تجوز إمامته تقية وجب عليه أن يصلّی بعد ذلک ظهرا أربعا. «۲» و آن چه در فقه ملکی به لفظ احوط بیان کرده، چنان که در فصل اول رساله مذکور است، منافات با قول به حرمت ندارد، از برای آن که یکی از طرق استدلال قدما طریقهٔ احتیاط تیقن برائت ذمه است، و هر که تتبع کتاب انتصار سید و خلاف شیخ و شرح جمل ابن براج کرده، می‌داند که در بسیاری از مسائل واجب و حرام چنین استدلال کرده‌اند؛ و از اینجاست که میرزا رفیعا در فقه مذکورش گفته که ظاهر حال آن است که علم الهدی از جمله مانعین صحّت جمعه از جهت وجوب اختیار متیقن الصحّة بر مجوز الفساد است در فرایض متیقن الثبوت؛ انتهی.

پس ظاهر شد که تجویز احتمال دیگر در کلام سید جدل و مکابره است، همچنان که از اتفاق علمای امامیه در نقل اجماع بر سقوط وجوب در زمان غیبت، معلوم گشت که قول

---

(۱) رسالهٔ تونی در همین مجموعه به چاپ رسیده است.

(۲) رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۲۷۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۹۵

شنیع، قول به وجوب عینی در زمان غیبت است. دیگر گفته:

و بعضی از علمای دیگر که قایل به تحریم شده‌اند از آن رجوع کرده‌اند. مجملا چنان چه این فقیر فهمیده به غیر سلّار و ابن ادریس هر که اسناد این قول به او شده یا از این قول رجوع کرده و به خلاف آن در کتاب دیگر قایل شده، یا از کلام او صریح نیست و بیان این در رساله نموده‌ایم. انتهی.

آن چه معلوم است این است که بعضی از علما در بعضی از تصانیف خود نماز جمعه را در زمان غیبت جایز ندانسته‌اند و در بعضی از تصانیف دانسته، به مثل «لا بأس» و «یجوز» و «یستحب» ادا کرده‌اند؛ و هیچ یک از حرمت به وجوب عینی رجوع نکرده و توبه‌نامه به مهر عدول نرسانیده است، بلکه همگی به اتفاق و اجماع وجوب عینی را ساقط دانسته‌اند. پس از این گونه سخنان قول به وجوب عینی رونقی و رواجی به هم نخواهد رسانید.

و بیانی که به رساله‌اش حواله کرده، همان توجیهات ناموجه است که در طی ذکر کلام شیخ در خلاف و نهایه و کلام علامه در مختلف و کلام شیخ شهید در ذکری به آن اشاره شد.

دیگر گفته:

بعضی اجتهاد را در امام جمعه شرط دانسته‌اند. شیخ زین الدین رحمه اللّه را اعتقاد آن است که به غیر از شیخ علی [کرکی] کسی دیگر از علما به این قول قایل نشده؛ انتهی.

این سخن نیز محض دعوی است بلکه خلافش ظاهر است؛ زیرا که در اکثر مواضع که علما تجویز این امثال این امور نموده، تصریح به فقهای امامیه کرده‌اند؛ چنان که در اقوالی که در طی کلام شیخ مفید تحریر یافت، از باب امر به معروف مقنعه: للفقهاء من شیعهٔ الائمهٔ أن یجمعوا؛ و از باب امر به معروف نهایه شیخ طوسی: یجوز لفقهاء أهل الحق أن یجمعوا؛ و از باب جمعه نهایه: تجوز لفقهاء المؤمنین إقامتها؛ و از باب جمعه دروس شیخ شهید: یجمع الفقهاء؛ و از باب جمعه ذکری: الفقهاء یباشرون ما هو أعظم؛ و از باب جمعه مختلف: الفقیه المأمون منصوب، «۱» موجود است. و در فصل اول رساله نیز در کلام سلّار: لفقهاء الطائفهٔ أن یصلّوا فی الأعیاد، مذکور است. دیگر گفته:

و اعتقاد فقیر آن است که هر کس نفس خود را از غرض پاک سازد و به اخلاص متوجه شود، حضرت هادی مطلق ارشاد می‌کند و حق را ظاهر می‌سازد؛ انتهی.

پوشیده نیست که عمدهٔ اغراض این قسم مطالب، ناشی از حبّ جاه و ریاست است؛ اگر کسی نفس خود را از آن پاک سازد، همانا که به ارشاد ربانی، حق در نظرش ظاهر خواهد شد؛ و اللّه الهادی إلی سبیل الرشاد.

---

(۱) مختلف الشیعهٔ، ج ۲، ص ۲۵۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۹۶

دیگر آن چه در باب وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت از آیهٔ شریفه و اخبار ایراد نموده، جوابش همگی در فصل چهارم رساله در طی ذکر آیهٔ شریفه و اخبار مذکور است؛ لهذا به تکرار آن پرداخته حواله به آنجا می‌نماید؛ و به سخنی چند که در آنجا ذکر نیافته اختصار می‌کند.

از آن جمله آن که حدیث هشتم؛ یعنی تجب الجمعهٔ علی من کان منها علی رأس فرسخین در تهذیب به طریق دیگر نیز از محمد بن مسلم روایت شده و در آخرش مذکور است: و معنی ذلک إذا کان امام عادل؛ «۱» و مقتضای دیانت و امامت در امثال این مقام آن بود که این نیز مذکور شود؛ و همانا که صرفه نداشته است؛ زیرا که امام عادل نص در معصوم است، و منافی مطلب حضرت آخوند هست؛ خواه از راوی باشد و خواه از معصوم دیگر.

از این قرار در حدیث سیزدهم نیز چشم از امام عادل پوشیده‌اند؛ چه در آن حدیث صحیح هم مطابق روایت علامه در تذکره و نهایه و شیخ شهید در ذکری و شیخ مقداد در کنز العرفان و شیخ زین الدین در شرح ارشاد «و له امام عادل» مذکور است، چنان که در فصل سیم رساله ثبت افتاده، و مطابق آن چه در معتبر از ابو حنیفه نقل شده «و له امام عادل أو جائر» هر دو مذکور است؛ و در روایت حضرت آخوند هیچ یک مذکور نیست. آیا مؤالف و مخالفی که این حدیث را موافق نقل حضرت آخوند از شیخ زین الدین بی‌امام عادل روایت کرده که باشد و در کدام کتاب به نظر ایشان رسیده باشد؛ و چرا نام نمی‌برند که در کجاست؟

با آن که در تقدیری که در صد جا بی‌امام عادل روایت شده باشد، مقتضی دین‌داری آن است که چشم از آنجا که با امام عادل روایت شده، نپوشند؛ چنان که ظاهر است.

دیگر حدیث پانزدهم که از کافی روایت نموده، عبارتش در نسخ معتبره که از کافی به نظر رسیده همین است که أما مع الإمام فرکعتان و أمّا من یصلّی وحده فهی أربع رکعات و إن صلّوا جماعهٔ؛ «۲» و دیگر زیادتی‌ها در روایت تهذیب است از کافی چنان که در فصل سیم رساله هر دو مذکور است. و ظاهرا چون عبارت موجود در تهذیب بنابر عمومیت «من یخطب» در بادی الرأی بر مطلب

حضرت آخوند انطباق به هم می‌تواند رسانید آن را اختیار کرده، چشم از عبارت نسخ معتبرهٔ کافی پوشیده باشند؛ هر چند این عبارت نیز بعد از تأویل نفعی نمی‌رساند؛ زیرا که مراد از «من یخطب» امام است یا نایبش؛ چه صاحب خطبه، معصوم نافذ الحکم است که خطبه به او تعلق دارد و بدون اذن او کسی را نمی‌رسد که در نماز جمعه خطبه بخواند و بر تقدیری که بر عموم محمول شود، دلالتش بر زیاده از وجوب

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳

(۲) الکافی، ج ۳، ص ۴۲۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۹۷

تخییری در محل منع است؛ چنان که ظاهر است.

دیگر آن چه را در باب فضایل نماز جمعه مذکور ساخته حق است؛ امّا بشرطها و شروطها، چنان که در جهاد؛ و این خصوصیتی به نماز جمعه و جهاد ندارد، بلکه در هر عبادتی از عبادات چنین است. و از اینجاست که حضرت رضا علیه السّلام مطابق روایت عیون الاخبار در تصدیق روایت من قال لا اله الا اللّه وجبت له الجنهٔ فرموده بشرطها و شروطها و أنا من شروطها؛ «۱» پس ترک سه نماز جمعه مثلا سبب می‌شود خدای تعالی ختم بر دل بگزارد و دل را تیره سازد، لیکن بعد از تحقق شرایط که از آن جمله یکی حضور معصوم نافذ الحکم است. و لهذا در امالی صدوق و محاسن برقی چنین روایت شده از امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: صلاهٔ الجمعهٔ فریضهٔ و الاجتماع إلیها فریضهٔ مع الإمام، فإن ترک رجل من غیر علّهٔ ثلاث جمع فقد ترک ثلاث فرائض و لا یدع ثلاث فرائض من غیر علّهٔ إلّا منافق. «۲»

و در عقاب الاعمال صدوق نیز روایت شده از امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: صلاهٔ الجمعهٔ فریضهٔ مع الإمام فإن ترک من غیر علّهٔ ثلث جمع فقد ترک ثلاث فرائض. «۳» دیگر در باب اول گفته:

بعضی از فضلا رساله در وجوب عینی نماز جمعه نوشته و دویست حدیث در آن رساله ایراد نموده و به اعتقاد او احادیث دلالت بر وجوب عینی نماز جمعه دارد؛ انتهی.

گستاخی نباشد! بالفرض اگر شخصی هزار حدیث نقل کند که هیچ یک ربطی به وجوب عینی نماز جمعه نداشته باشد، و ادعا نماید که به اعتقاد من، همهٔ اینها دلالت بر وجوب عینی دارد، بر دیگران کجا حجّت می‌شود. پس در اثبات این چنین مطلبی غرض از این قسم سخنان، سوای عام فریبی دیگر چه می‌تواند بود؟

[شرایط پیشنماز]

دیگر چون در باب پنجم مساهله‌ها در باب پیش نماز روایت شده تا به مرتبهٔ پیش نمازی یهود و نصارا در وقت ندانستگی، «۴» بنابراین چند حدیث در این مطلب مذکور می‌شود. و از آن جمله در تهذیب در باب احکام الجماعهٔ روایت شده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که فرموده: من أمّ

(۱) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۵

(۲) الامالی، ص ۴۸۵؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۲۹۷

(۳) ثواب الاعمال، ص ۲۳۲

(۴) اشاره به روایاتی که روا می‌شمرد انسان پشت سر کسی که یهودی یا نصرانی است نماز بخواند در حالی که نمی‌داند.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۹۸

قوما و فیهم من هو أعلم منه لم یزل أمرهم إلی السفال إلی یوم القیامهٔ؛ «۱» یعنی هر کس امامت جمعی کند که در ایشان از او داناتری بوده باشد، همیشه کارشان در تنزل و فروپایگی خواهد بود تا روز قیامت.

و در من لا یحضره الفقیه نیز روایت شده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که فرموده: إمام القوم وافدهم فقدّموا أفضلکم؛ «۲» یعنی پیشنماز جماعت پیشرو ایشان است روز قیامت، پس مقدم دارید افضلتان را.

و در کافی در باب «الصلاهٔ خلف من لا یقتدی به» و در تهذیب در باب «فضل المساجد» روایت شده از امام محمد تقی علیه السّلام که فرموده: لا تصلّ إلّا خلف من تثق بدینه و أمانته، «۳» یعنی نماز مکن مگر از پی کسی که وثوق و اعتماد داشته باشی به دینش و امانتش؛ و سرایر ابن ادریس از کتاب ابی عبد اللّه سیاری که او را مصاحب موسی و الرضا وصف کرده روایت شده از سیاری که گفته: قلت لأبی جعفر الثانی: قوم من موالیک یجتمعون فتحضر الصلاهٔ فیتقدّم بعضهم فیصلّی بهم جماعهٔ، فقال: إن کان الذی یؤمّ بهم لیس بینه و بین اللّه طلبهٔ فلیفعل؛ «۴» یعنی گفتم به ابی جعفر دویم که امام محمد تقی علیه السّلام باشد که جماعتی از شیعیان و غلامان تو اجتماع می‌کنند، پس وقت نماز می‌رسد، پس بعضی پیش نماز شده نماز جماعت می‌گذارند. آن حضرت فرمود: اگر آن کس که امامت ایشان می‌کند میانهٔ او و میانهٔ خدای تعالی بازخواستی نیست بکند؛ و بعد از این سیاری نیز گفته: قلت له مرّهٔ اخری: إنّ القوم من موالیک یجتمعون فتحضر الصلاهٔ، فیؤذن بعضهم، فیتقدّم أحدهم، فیصلّی بهم، فقال: إن کان قلوبهم کلّها واحدهٔ فلا بأس؛ «۵» یعنی گفتم به آن حضرت بار دیگر که جمعی از شیعیان و غلامان «۶» تو جمع می‌شوند و در وقت نماز یکی از ایشان امام شده، نماز جماعت می‌گذارند. پس آن حضرت فرمود: اگر دلهای همه یکی است باکی نیست. و بعد از این نیز سیاری گفته: قلت و من لهم بمعرفهٔ ذلک؟ قال فدعوا الإمامهٔ لأهلها؛ «۷» یعنی گفتم کیست از ایشان که متحمل توانند شد او را؟ گفت حضرت در جواب که: واگذارید [امامت را] به اهلش.

و در تهذیب احکام الجماعهٔ روایت شده از ابی ذر که گفته: إنّ امامک شفیعک إلی اللّه فلا

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۵۶

(۲) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۷

(۳) الکافی، ج ۳، ص ۳۷۴؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۶۶

(۴) وسائل الشیعهٔ ع ج ۸ ص ۳۱۶

(۵) مستطرفات السرائر، ص ۵۷۰

(۶) موالیک به معنای غلامان نیست؛ به معنای دوستان است.

(۷) وسائل الشیعهٔ، ج ۸، ص ۳۴۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۳۹۹

تجعل شفیعک سفیها و لا فاسقا؛ «۱» یعنی پیشنماز تو شفیع تو است نزد خدای تعالی؛ پس مگردان شفیع خود را نه سفیه و نه فاسق.

و در کافی در باب «من تکره الصلاهٔ خلفه» روایت شده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که فرموده:

یتقدّم القوم أقرأهم للقرآن، فإن کانوا فی القراءهٔ سواء، فأقدمهم هجرهٔ، فإن کانوا فی الهجرهٔ سواء فأکبرهم سنّا، فإن کانوا فی السن سواء فلیؤمّهم أعلمهم بالسنهٔ و أفقهم فی الدین؛ «۲» یعنی پیشنمازی مردم می‌کند آن کس که قرآن بهتر می‌خواند، و اگر در قرائت مساوی باشند، هر کس از آنها که هجرت به سوی رسول خدا زودتر کرده باشد، و اگر در دین نیز مساوی باشند هر کس که سنش بیشتر باشد، و اگر در سن مساوی باشند، داناتر و فقیه‌تر خواهد کرد.

و نیز در کافی در همین باب در خصوص پیشنمازی بنده از امام محمد باقر علیه السّلام روایت شده که فرموده: لا بأس به إذا کان فقیها و لم یکن هناک أفقه منه، «۳» یعنی باکی نیست وقتی عالم به احکام شریعت باشد و از او فقیه‌تری در آنجا نبوده باشد.

و در تهذیب نیز در باب احکام الجمعهٔ به همین مضمون روایت شده و اخبار در این باب بسیار است.

خاتمه

در طریقهٔ فرقهٔ ناجیه امامیه اختصاص امام عادل نافذ الحکم در نهایت ظهور است؛ چنان که بر ارباب تتبع روشن است و محتاج به بیان نیست، لیکن از برای اسکات ارباب جدل و مکابره، اشاره به برخی از موارد استعمالات و از آن جمله در تهذیب در باب القضاء فی قتل الزّحام روایت شده از امام محمد باقر علیه السّلام در باب کسی که ناصبی معروف به نصبی را غضبا للّه بکشد فرموده: أمّا هؤلاء فیقتلونه به، و لو رفع إلی إمام عادل لم یقتله به؛ و بعد از این فرموده: و لکن إذا کان له ورثهٔ کان علی الإمام أن یعطیهم الدّیهٔ من بیت المال. «۴» و در کافی در باب «من لا دیهٔ له» و در من لا یحضره الفقیه در باب «ما جاء فی السارق یکابر امرأهٔ روایت شده از امام جعفر صادق علیه السّلام در باب زنی که قصد کنندهٔ به حرامش را به ضرب سنگ بکشد، فرموده: لیس علیها شیء فیما بینها و بین اللّه و إن قدّمت إلی امام عادل أهدر دمه. «۵» و در کافی در باب التحدید روایت شده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که فرموده: ساعهٔ من إمام عادل أفضل من

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۳۰؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۸

(۲) الکافی، ج ۳، ص ۳۷۶

(۳) الکافی، ج ۳، ص ۳۷۵

(۴) التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۱۳

(۵) من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۰۰

عبادهٔ سبعین سنهٔ و حدّ یقام للّه فی الأرض أفضل من مطر أربعین صباحا؛ «۱» و در کافی در باب الغزو و در تهذیب در باب «من یجب علیه الجهاد» حکایت «لا غزو إلّا مع إمام عادل» «۲» در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام مذکور است.

و در تهذیب در باب قتال اهل بغی روایت شده از حضرت امیر المؤمنین که در ماده طایفه‌ای از خوارج فرموده: إن خرجوا علی إمام عادل أو جماعهٔ فقاتلوهم و إن خرجوا علی إمام جائر فلا تقاتلوهم. «۳»

و مخفی نیست که در این حدیث همه جا امام عادل به معنی معصوم است. و نیز در کافی و تهذیب در باب «الحد فی السرقهٔ» روایت شده از امام جعفر صادق علیه السّلام که فرموده: إذا سرق السارق من البیدر من إمام جائر فلا قطع علیه إنّما أخذ حقّه فإذا کان مع إمام عادل علیه القطع. «۴»

و در نهج البلاغه حضرت أمیر مؤمنان علیه السّلام در مخاطبه با عثمان نصیحتش فرموده: و اعلم! إن أفضل عباد اللّه عند اللّه إمام عادل. «۵» و در محاسن برقی روایت شده از امام محمد باقر علیه السّلام که فرمود: إنّ من دان اللّه عزّ و جلّ بعبادهٔ یجهد فیها نفسه بلا إمام عادل من اللّه فإن سعیه غیر مقبول، و من أصبح من هذه الامّهٔ لا إمام له من اللّه عادل أصبح تائها متحیّرا إن مات علی حاله تلک مات میتهٔ کفر و نفاق. «۶»

و در باب «إن الارض لا تخلوا من حجّهٔ» از کتاب الحجهٔ کافی روایت شده از حضرت صادق علیه السّلام که فرموده: إنّ اللّه أجلّ و أعظم من أن یترک الأرض بغیر إمام عادل. «۷» و در کافی در باب فضل زیارت ابی عبد اللّه الحسین علیه السّلام و همچنین در

تهذیب در باب فصل زیارته علیه السّلام و در من لا یحضره الفقیه در باب ثواب زیارت النبی علیه السّلام و الائمهٔ علیهم السّلام و در کامل الزیارهٔ محمد بن قولویه در باب «ثواب من زار الحسین یوم عرفهٔ» روایت شده از امام جعفر صادق علیه السّلام که فرموده: أیّما مؤمن أتی قبر الحسین علیه السّلام عارفا بحقّه فی غیر یوم عید کتب اللّه له عشرین حجهٔ و عشرین عمرهٔ مبرورات مقبولات، و عشرین حجّهٔ و عمرهٔ مع نبیّ مرسل أو إمام عدل و من أتاه فی یوم عید کتب اللّه له مائهٔ حجّهٔ و مائهٔ و عمرهٔ و مائهٔ غزوهٔ مع نبیّ مرسل أو إمام عادل. «۸»

---

(۱) الکافی، ج ۷، ص ۱۷۵

(۲) التهذیب، ج ۶، ص ۱۳۵

(۳) التهذیب، ج ۶، ص ۱۴۵

(۴) التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۲۸

(۵) نهج البلاغهٔ، خطبهٔ ۱۶۴

(۶) المحاسن، ج ۱، ص ۹۲

(۷) الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸

(۸) الکافی، ج ۴، ص ۵۸۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۰۱

و در مصباح شیخ طوسی نیز در اعمال عرفه روایت شده، لیکن در بعضی از نسخ امام عادل واقع شده و در بعضی امام عادل واقع نشده؛ هر دو به حسب استعمال مختص به معصوم نافذ الحکم است.

و در کافی در باب الرجل یصلّی وحده روایت شده از سماعه که گفته: سألته عن رجل کان یصلّی فخرج الإمام و قد صلّی الرجل رکعهٔ من صلاهٔ فریضهٔ، فقال: إن کان امام عدل «۱» فلیصلّ اخری و ینصرف و یجعلها تطوّعا و لیدخل مع الإمام فی صلاته کما هو و إن لم یکن إمام عدل فلیبن علی صلاته کما هو و یصلّی رکعهٔ اخری معه یجلس قدر ما یقول أشهد أن لا اله إلّا اللّه وحده لا شریک له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله صلّی اللّه علیه و آله ثمّ لیتمّ صلاته معه علی من استطاع، فإنّ التّقیهٔ واسعهٔ و لیس شیء من التقیهٔ إلّا و صاحبها مأجور علیها إن شاء اللّه. «۲»

و در این حدیث نیز در بعضی از نسخ عادل واقع است و در بعضی عدل؛ و مراد از هر دو یکی است؛ چنان که در کافی در باب النوادر کتاب حج روایت شده از امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السّلام که فرموده‌اند: العدل رسول اللّه و الإمام من بعده؛ «۳» و نیز در کافی در باب المساجد الّتی یصلح الاعتکاف فیها روایت شده از امام جعفر صادق علیه السّلام که فرموده: لا اعتکاف إلّا فی مسجد جماعهٔ قد صلّی فیه إمام عدل بصلاهٔ جماعهٔ. «۴»

و در من لا یحضره الفقیه نیز در باب الاعتکاف به همین نحو روایت شده؛ «۵» و در تهذیب نیز از کافی روایت شده؛ همچنان که در احادیث اهل بیت امام عادل به معنی معصوم نافذ الحکم است و در محاورات علمای امامیه نیز به همین دستور است، چنان که پاره‌ای از آن در فصل اول رساله از کتاب نهایه شیخ طوسی و منتهی و تحریر و ارشاد علامه حلی و میافارقیات سید مرتضی و بیان شیخ شهید و غنیهٔ ابن حمزه «۶» تحریر یافت؛ و مزید بر آن چنان که در انتصار سید مرتضی در مسألهٔ سیر «من حارب الإمام العادل و بغی علیه و خرج عن التزام طاعته، یجری مجری من حارب النّبی صلّی اللّه علیه و آله و خالع طاعته فی الحکم علیه بالکفر» و در مقنعه شیخ مفید در باب الانفال: و لیس لأحد أن یعمل فی شیء مما عددناه من الأنفال إلّا بإذن الإمام العادل. و در مصباح شیخ طوسی در فصل اول: فأمّا الجهاد فلا یجب إلّا عند وجود الإمام العادل. و در نهایه شیخ طوسی در باب قتال اهل بغی، و همچنین در

سرایر

(۱) در چاپی: اماما عدلا.

(۲) الکافی، ج ۳، ص ۳۸۰

(۳) الکافی، ج ۴، ص ۳۹۶

(۴) الکافی، ج ۴، ص ۱۷۶

(۵) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۸۴

(۶) غنیة النزوع از سید حمزه بن علی بن زهره (۵۱۱- ۵۸۵).

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۰۲

ابن ادریس: کلّ من خرج علی إمام عادل و نکث بیعته و خالفه فی أحکامه و هو باغ و جاز للإمام قتاله و مجاهدته. و در کتاب خلاف شیخ در همین باب: الباغی هو من خرج علی إمام عادل. و در غنیهٔ ابن زهره در شرایط جهاد: و أمر الإمام العادل به. و در رکن رابع کتاب جهاد شرایع: یجب قتال من خرج علی إمام عادل. و در مبحث ثانی مقصد ثانی کتاب جهاد منتهی:

و یتعیّن إذا عیّنه الإمام العادل. «۱»

و از این قرار در امثال این مقام، همگی علما و فقهای امامیه از امام عادل معصوم نافذ الحکم خواسته‌اند، و بر هر کس که اندک ممارستی در اخبار و اقوال علمای اهل بیت دارد، ظاهر است که لفظ «الإمام» بدون قید عادل منصرف است در ظاهر به امام معصوم. و لهذا در بسیاری ابواب کتب احادیث و فقه مثل ابواب کتاب جهاد و انفال و حدود و غیر ذلک اکتفا به آن می‌کنند؛ مثل قطایع الملوک کلها للإمام و للإمام صفو المال و ما أخذ بالسیف فذلک إلی الإمام و غیر اینها؛ چنان که در تهذیب و استبصار و کافی و من لا یحضره الفقیه و غیرها واقع است؛ و از بسیاری ظهور احتیاج به بیان ندارد.

و هر کس در آثار و اخبار اهل بیت و اقوال اصحاب امامیه از روی انصاف و بی‌غرضانه تأمل می‌کند، به یقین می‌داند که آن چه را علمای سابق در کتب خود آورده‌اند و بر آن اتفاق داشته‌اند، همه دست به دست از معصوم به ایشان رسیده است؛ پس چشم از معمول میانهٔ بزرگان دین پوشیدن و از آیه و اخباری که بیش به نظر ایشان رسیده و ایشان همه را دانسته و در کتب خود ذکر کرده و به یمن ضبط و صیانت ایشان به اهل ازمنهٔ لاحقه رسیده باشد، استدلال بر امری که خلافش نزد ایشان ثابت بوده باشد، منافی دین‌داری است.

طرفه‌تر آن که حضرت آخوند ما بین دفتین شفای ابو علی را حق می‌داند، و او در فصل آخر الهیات که در [بارهٔ] خلیفه و امام است، حکم کرده به وجوب اموری چند در عبادات که تمام نشود مگر به وجود خلیفه و امام؛ مثل وجوب اجتماعات در عیدها و فواید بر آن مترتب ساخته، از تعظیم شأن خلیفه و مهیا بودن در دفع اعدا و اکتساب فضایل و استجابت دعوات و نزول برکات که گفته: ثمّ یجب أن یفرض فی العبادات امور لا تتم إلّا بالخلیفة «۲» تنویها به و جذبا إلی تعظیمه، و تلک الأمور هی الامور الجامعة، مثل الأعیاد؛ فإنّه یجب أن یفرض اجتماعات مثل هذه، فإن فیها دعاء للناس إلی التمسک بالجماعة، و إلی استعمال عدد الشجاعة و إلی المنافسة، و بالمنافسة تدرک الفضائل و فی الاجتماعات استجابة الدعوات و نزول البرکات؛ «۳» و حال آن که به اعتقاد حضرت آخوندی وجوب اجتماعات اعیاد از جمعه و

(۱) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۹۰۶

(۲) در چاپی: الخلیقة!

(۳) الهیات من کتاب الشفاء (تصحیح حسن حسن‌زادهٔ آملی، قم، ۱۳۷۶ ش)، ص ۵۰۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۰۳

غیرها مشروط و منوط به وجوب خلیفه و امام نیست.

و بالجمله مخالفت عقل و نقل و اختیار این قسم اقوال مبتدع و مذاهب مخترع از امثال ملا محسن کاشی که از حشویه بی‌بهره از تحقیق و تدقیق است، و مع هذا گاهی مرید تصوّف محی الدین عربی است، و زمانی هم داستان وعظ محمد غزالی و ساعتی با حکمای مشاء جفت می‌دود و لمحه‌ای به فروغ مشکات عرفای اشراق طی راه می کند و پروایی از مخالفت اصحاب نداشته، بر هر چه قدرت التقاط و قوت انتحالش وفا کند، بی‌ملاحظه در بطون کتاب به نام خود ثبت می‌نماید، استبعادی ندارد؛ و لیکن از امثال حضرت آخوند که خود را در علوم عقلیه و نقلیه سرآمد می‌داند، بسیار بسیار مستبعد است.

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ «۱» تمت بالخیر سنه ۱۱۲۸.

---

(۱) اعراف، ۸۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۰۵

۷- رسالهٔ فی صلاهٔ الجمعهٔ مولی عبد الله بن محمد تونی بشروی

[مقدمه]

شرح حال مولی عبد الله تونی

مولی عبد الله بن محمد تونی بشروی از علما و فقهای عصر صفوی است که آثار چندی در مباحث فقهی و اصولی نگاشته و به دلیل اعتقادش به حرمت اقامه نماز جمعه در عصر غیبت شهرت داشته است. به نوشتهٔ میرزا عبد الله افندی، وی برای مدتی در اصفهان در مدرسهٔ مولی عبد اللّه تستری اقامت داشت، پس از آن به مشهد مقدّس رفته در آنجا اقامت گزید. زمانی هم ارادهٔ زیارت قبور ائمهٔ شیعه در عراق را داشت که با همین هدف به قزوین آمد و برای مدتی همراه برادرش ملا احمد، در این شهر ماند. این زمان دوست دانشمند او ملاـ خلیل قزوینی که وی هم قائل به حرمت نماز جمعه بود، در این شهر بود که طبعا با درخواست او مدتی را در آنجا گذراند. پس از آن عازم عتبات شد، اما در کرمانشاه درگذشت و همانجا دفن شد.

افندی با نقل عبارت شیخ حرّ در امل الامل که تونی را با القاب «عالم فاضل ماهر فقیه صالح زاهد عابد معاصر» ستوده و نوشته است که او صاحب شرح الارشاد در فقه، رسالهٔ الاصول و رسالهٔ نماز جمعه است، «۱» می‌افزاید: از دیگر آثار او حاشیه بر معالم الاصول است که بسیار نیکوست. همچنین تعلیقات بر مدارک و حاشیه‌ای هم بر ارشاد علامه دارد که گویا همان شرح الارشاد است. سپس می‌افزاید: بر اساس آنچه که ما از کسانی که او را دیده بودند شنیدیم، وی از باتقواترین مردمان روزگارش بوده و دومی ملا احمد اردبیلی به شمار می‌آمده است. همین طور برادرش ملا احمد. «۲»

کتاب اصولی تونی که افندی به آن اشاره کرده، اثر گرانسنگ او تحت عنوان الوافیهٔ فی

---

(۱) امل الامل، ج ۲، ص ۱۶۳

(۲) ریاض العلماء، ج ۳، ص ۲۳۷- ۲۳۸

جعفریان، رسول، دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، در یک جلد، قم - ایران، اول، ه ق دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه؛ ص: ۴۰۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۰۶

اصول الفقه است که اثری رایج میان طلاب در حوزه‌های علمی بوده و به همین دلیل شیخ انصاری در فرائد الاصول خود به آرای اصولی وی توجه داشته و در موارد متعددی به آن پرداخته است. بر این کتاب اصولی، چندین شرح و حاشیه نوشته شده است. «۱» این کتاب در سالهای اخیر توسط سید محمد حسین رضوی تحقیق و انتشار یافته است. «۲» از دیگر نوشته‌های او یکی هم فهرست تهذیب الاحکام است که در همین الوافیه از آن یاد کرده است. «۳» نسخه‌ای از فهرست یاد شده به شمارهٔ ۳۰۵۹ در کتابخانهٔ آیت الله مرعشی موجود است. «۴»

تنکابنی در قصص العلماء حکایتی از ملاقات شاه عباس اول با وی دارد که به نظر می‌رسد اصل داستان مربوط به ملا عبد الله شوشتری باشد نه تونی. «۵»

درگذشت وی در شهر کرمانشاه در تاریخ ۱۶ ربیع الاول سال ۱۰۷۱ اتفاق افتاده است. «۶»

دربارهٔ تاریخ و مدفن وی بر اساس نوشته‌ای از برادرش ملا احمد روی نسخه‌ای از وافیه که در کتابخانهٔ امیر المؤمنین علیه السّلام در نجف بوده و به سال ۱۱۱۱ کتابت شده، آمده است که پس از درگذشت وی در تاریخ فوق الذکر، وی در نزدیکی پل شاه در کرمانشاه دفن شده و شیخ علی خان زنگنه- که سالها وزیر اعظم شاه سلیمان بود- بر مزار وی بنایی برپا کرد، «۷» که به مرور از میان رفت، اما خوشبختانه در سالهای اخیر مرقد وی از زیر خاک درآمد و به همّت آیت الله زرندی کرمانشاهی، بنایی بر آن ساخته شده مورد مردم قرار گرفت. «۸»

تونی و نماز جمعه

تونی رسالهٔ نماز جمعه خود را در سال ۱۰۵۸ به زبان عربی تألیف کرده و هدف رسالهٔ خویش را نفی وجوب عینی نماز جمعه در عصر غیبت دانسته است. وی علاوه بر آن دلائل کسانی هم که به جواز اقامهٔ جمعه در عصر غیبت قائل‌اند نقل و سپس رد کرده و بدین ترتیب قائل به حرمت اقامهٔ جمعه در عصر غیبت شده است.

تألیف این رساله، زمانی است که شماری از علمای اصفهان به پیروی از شهید ثانی قائل

---

(۱) ذریعه، ج ۶، ص ۲۳۰

(۲) قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.

(۳) بنگرید به مقدمهٔ الوافیهٔ، ص ۱۸

(۴) دربارهٔ آثار وی نیز بنگرید: روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۴- ۲۴۶

(۵) قصص العلماء، ص ۲۵۲ (به کوشش شریفی خوانساری، قم، ۱۳۸۰).

(۶) الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۲۸

(۷) روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۴- ۲۴۵؛ طبقات اعلام الشیعهٔ، قرن ۱۱، ص ۳۴۲

(۸) بنگرید: تاریخ تشیع در کرمانشاه، محمد علی سلطانی، (تهران، ۱۳۸۰)، ۶۰۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۰۷

به وجوب عینی نماز جمعه بوده و برای رواج آن تلاش می‌کرده‌اند. وی در این اثر به ارائهٔ تک تک ادلهٔ قائلین به وجوب عینی

پرداخته و به آنها پاسخ داده است. افزون بر اینها، وی در پایان کتاب، بحثی هم دربارهٔ «اجتهاد» ارائه کرده و این نشان می‌دهد که وی طرف خویش را در مبحث نماز جمعه، گروهی می‌دانسته است که رویه اخباری‌گری را پیش گرفته و با توجه به ظاهر برخی از روایاتی که دربارهٔ نماز جمعه وارد شده، قائل به وجوب عینی نماز جمعه شده‌اند. ما در مباحث مقدماتی این کتاب به این نکته اشاره کردیم که بیشتر قائلین به وجوب عینی نماز جمعه در این دوره از کسانی بودند که گرایش اخباری داشتند؛ گرچه چنین نبوده است که هیچ‌کدام از قائلین به مشی اجتهادی به وجوب عینی نماز جمعه اعتقاد نداشته باشند.

ملا عبد الله تونی در مبحث اجتهاد، ابتدا به بحث از شرایط اجتهاد پرداخته و از آن جمله ضرورت آشنایی با رجال و اسناد احادیث را مورد توجه قرار می‌دهد. در این زمینه، وی این نظر برخی از معاصران خود را که معتقدند همهٔ احادیث کتب اربعه متواتر بوده و نیاز به بررسی سندی ندارد، رد کرده و احمقانه‌تر از آن، این نظر را می‌داند که برخی گفته‌اند هر حدیثی که در آثار امامیه آمده چنین است و طبعا باید آن را پذیرفت. وی ضمن طرح مفصل این بحث که همهٔ این آثار نیاز به بررسی سندی دارد و حتی در این بررسی نمی‌توان به ظن هم استناد کرد، از امکان تحقیق و تفحص در احوال راویان سخن گفته است. وی سپس به بیان دیگر شرایط اجتهاد پرداخته، یکی از مهم‌ترین آنها را این می‌داند که مجتهد باید قادر به بازگرداندن فروع به اصول باشد. وی ضمن طرح بحث از قیاس و استصحاب عقلی و شرعی این تصور برخی را که گمان می‌کنند مبارزهٔ امامان با قیاس، مبارزه با اجتهاد بوده، رد کرده و آن را ناشی از عدم درک درست معنای اجتهاد و کاربرد آن مفهوم در دوره‌های مختلف می‌داند. وی منشأ خطای آنان را در این می‌داند که آنچه در روایات دربارهٔ نهی از عمل به قیاس و اجتهاد آمده، منطبق با اصطلاح رایج اجتهاد در این زمان می‌دانند و با آن مخالفت می‌کنند، در واقع آنچه در روایات نهی شده است، عمل به رأی و قیاس است نه اجتهاد مصطلح میان فقهای امروز. وی از این که اینان و هم و فهم غلط خود را بر مشی شیخ صدوق هم تطبیق داده خود را پیرو او می‌دانند، سخت بر می‌آشوبد و تلویحا چنین اظهار می‌کند که بهتر است این افراد که اخباری مسلک بوده و در اخبار و احادیث تبحّری دارند، کاری به اجتهاد و مجتهدین نداشته باشند. از دید وی، صدوق که نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام بود و همهٔ اصول احادیث را در اختیار داشت، تقریبا نیازی به اجتهاد نداشت، اما امروز با توجه به این عدم دسترسی لازم است تا در بسیاری از موارد، فقها به اجتهاد بپردازند. با توجه به آنچه گذشت، از شگفتی‌های تنکابنی- در کنار بسیاری از نکات شگفت

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۰۸

و غیر قابل باور وی در کتابش- یکی هم این است می‌نویسد: آخوند ملا عبد الله تونی اخباری مسلک بوده است. «۱»

دربارهٔ نماز جمعه این را هم باید افزود که دوست دانشمند تونی، یعنی ملا خلیل قزوینی (م ۱۰۸۹) هم قائل به حرمت اقامهٔ جمعه بوده و وی هم رساله‌ای در این باب داشته است. بعدها فاضل سراب رسالهٔ مفصل عربی خود را همزمان در رد بر تونی و قزوینی نگاشت که در همین مجموعه به چاپ رسیده است.

گفتنی است که ملا امین بن احمد تونی برادرزادهٔ فاضل تونی رساله‌ای در رد بر فاضل سراب که وی آن را در نقد تونی نوشته بوده تألیف کرده که در فهرست مجلس (ج ۷، ص ۱۸۰) و فهرست دانشگاه (۱۰، ص ۱۷۲۰) معرفی شده است.

از رسالهٔ تونی و ردیهٔ سراب بر آن نسخه‌های متعددی در دست است که در بخش کتابشناسی آنها را معرفی کردیم. نسخهٔ مورد استفادهٔ ما در اینجا، نسخهٔ ش ۱۱۳۳۵ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی از کتابهای اهدایی شیخ محمد صالح حائری سمنانی است که حاوی چندین رساله دربارهٔ نماز جمعه می‌باشد. رسالهٔ مزبور در تاریخ ۱۱۸۴ کتابت شده است.

نسخهٔ دیگری از این رساله به شمارهٔ ۲۵۲۶ در کتابخانهٔ آیت الله مرعشی موجود است.

---

(۱) قصص العلماء، ص ۲۵۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۰۹

[الکلام حول صلاهٔ الجمعهٔ فی زمن الغیبهٔ]

اشاره

<بسم الله الرحمن الرحیم >الحمد الله علی جمیل بلائه، و له الشکر علی جزیل نعمائه، و الصلاهٔ علی أشرف أنبیائه محمد و الطیّبین من آله، و بعد فهذه رسالهٔ مختصرهٔ فی بیان نفی الوجوب العینی لصلاهٔ الجمعهٔ فی زمن الغیبهٔ، و الله الموفّق و المعین.

مقدمهٔ

اعلم أنّه لا خلاف فی وجوب صلاهٔ الجمعهٔ وجوبا عینیّا عند سلطنهٔ الإمام علیه السّلام معه أو مع من نصبه، و اختلفوا فی وجوبها عند عدم سلطنهٔ الإمام علیه السّلام؛ فذهب جماعهٔ إلی تحریمها و جماعهٔ إلی جوازها، و هو المعبّر عنه بالوجوب التخییری؛ و قد ابتدع جماعهٔ من أهل عصرنا هذا قولا ثالثا فقالوا بأنّها واجبهٔ عینا مطلقا، سواء کان الإمام حاضرا أو لا، و سواء کان هناک فقیه ثقهٔ أو لا، و الغرض من وضع هذه الرسالهٔ نفی هذا القول المبتدع و الکلام مع هؤلاء.

فأقول فی ذکر المذاهب علی ما وصل إلیّ:

الأوّل: فمن القائلین بالتحریم ابن أبی عقیل، فإنّه قال علی ما نقل عنه العلامهٔ فی المختلف فی بحث اشتراط استیطان المصر: صلاهٔ الجمعهٔ فرض علی المؤمنین، حضورها مع الإمام فی المصر الذی هو فیه، و حضورها مع أمرائه فی الأمصار و القری النائیهٔ عنه، «۱» فإنّه ظاهر فی انحصار الوجوب فی الإمام و أمرائه و إلّا لکان التخصیص بهما لغوا، و هو شیخ عظیم المنزلهٔ، رفیع الشأن من أجلّاء هذه الطائفهٔ و قدمائهم.

[الثانی:] السید المرتضی رحمه اللّه فإنّه قال: لا جمعهٔ إلّا مع إمام عادل أو من ینصبه الإمام العادل، فإذا عدم، صلّیت بالظهر أربع رکعات. «۲» و قال فی کتابه الفقه الملکی علی ما نقله [الشهید الثانی] عنه: و الأحوط أن لا یصلّی الجمعهٔ إلّا بإذن السلطان و إمام الزمان، لأنّها إذا صلّیت علی هذا الوجه انعقدت و جازت بإجماع، و إذا لم یکن فیها إذن السلطان لم یقطع علی

---

(۱) مختلف الشیعهٔ، ج ۲، ص ۲۴۷؛ المعتبر، ج ۱، ص ۲۹۰

(۲) رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۲۷۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۱۰

صحّتها و إجزائها. «۱»

فإن قلت: هذا لا یدلّ علی التحریم لأنّ القول الأحوط یدلّ علی تجویز نقیضه.

قلت: الفقیه بعد الفحص عن دلیل ثبوت عبادهٔ إذا لم یظهر علیه، لم یجوّز صحّتها و هذا ظاهر؛ و أیضا الظاهر من کلام القدماء تعیین الأمر الأحوط، و کان مستندهم الأخبار الواردهٔ فی الأمر بالاحتیاط من قولهم علیهم السّلام «علیک بالاحتیاط و خذ بالحائطهٔ لدینک». «۲»

فإن قلت: قوله یدلّ علی أنّ الأحوط إذن السلطان مع إمکانه، فلا یدلّ علی حکم وقت تعذّر الإذن.

قلت: قوله رحمه اللّه: و الأحوط أن لا یصلّی الجمعهٔ إلّا بإذن السلطان صریح فی الحکم بترک الجمعهٔ مع عدم خصوص الإذن، و لیس فی عبارته ما یشعر باختصاص هذا بإمکان الإذن و هو ظاهر.

الثالث: سلّار، فإنّه قال: و لفقهاء الطائفة أن يصلّوا بالناس فى الأعياد و الاستسقاء، فأمّا الجمع فلا، «۳» و هو صريح فى التحريم غير قابل للتأويل. و قريب منه عبارة المفيد فى المقنعة فى باب الأمر بالمعروف حيث قال: و للفقهاء أن يجمّعوا بإخوانهم فى الصلوات الخمس و صلوات الأعياد و الاستسقاء و الكسوف و الخسوف؛ «۴» و على تقدير دخول الجمعة فى الصلوات الخمس، فالعبارة ظاهرة فى الجواز كما لا- يخفى [و ممّن] نقل الإجماع على اشتراط الإذن الشيخ ابو جعفر الطوسى رحمه اللّه فى الخلاف، فإنّه قال: من شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من يأمره الإمام بذلك من قاض أو أمير و نحو ذلك؛ و متى أقيمت بغير إذنه لم تصحّ؛ ثم قال: دليلنا أنّه لا خلاف أنّها تنعقد بالإمام أو من يأمره، و ليس على انعقادها إذا لم يكن إمام و لا أمره دليل؛ ثمّ قال: و أيضا فإنّه إجماع؛ فإنّ من عهد النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و إلى وقتنا هذا ما أقام الجمعة إلّا الخلفاء و الأمراء، و من ولّى الصلاة؛ و يحكم أنّ ذلك إجماع أهل الأعصار؛ و لو انعقدت بالرعية لصلّوها كذلك، ثمّ قال: أ ليس قد رويتم فيما مضى من كتبكم أنّه يجوز لأهل القرايا و السواد المؤمنين إذا اجتمعوا العدد الّذى تنعقد بهم أن يصلّى الجمعة؛ قلنا ذلك مأذون فيه مرغّب فيه، فجرى ذلك مجرى أن ينصب الإمام من يصلّى بهم؛ «۵» و لا يخفى أنّه نقل دليلا شرعيا و هو الإجماع، و تأويله لهذا الدليل لا يوجب ضعف الدليل؛ فتأمل.

---

(۱) كشف اللثام، ج ۴، ص ۲۲۸

(۲) راجع: وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۱۶۷

(۳) المراسم الشرعية، ص ۲۶۴

(۴) المقنعه، ص ۸۱۱

(۵) الخلاف، ج ۱، ص ۶۲۶

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۱۱

[و منهم] محمد بن ادريس: فإنّه قال: لا خلاف بين أصحابنا من شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من نصبه الإمام للصلاة، «۱» و قد بالغ فيه غاية المبالغة؛ و نقل عن الشيخ القول بالتخيير فى نهايته و اعتذر عنه فقال: و اعتذرنا فى عدّة مواضع للشيخ أبى جعفر الطوسى رحمه اللّه فيما أورده فى كتابه النهاية و قلنا أورده إيراد الاعتقاد لأنّ هذا الكتاب أعنى كتاب النهاية كتاب خبر لا كتاب بحث و نظر.

و منهم العلامة رحمه اللّه فى المنتهى و ظاهر التذكرة و التحرير فى كتاب الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر. «۲» و نقل أيضا هذا القول عن الشهيد رحمه اللّه فى بعض كتبه، و أيضا نقل عنه أنّ فى البيان نسب هذا القول إلى أبى الصلاح و لا دلالة لكلامه فى كتابه المسمّى بالكافى عليه، فكأنّه اطّلع عليه من موضع أخر.

و أمّا القائلون بالجواز المعبّر عنه بالوجوب التخييرى فمنهم الشيخ أبو جعفر الطوسى فى نهايته «۳» و تبعه جميع من تأخّر عنه من الفقهاء غير المذكورين سابقا؛ و توقّف العلامة بين التحريم و الوجوب التخييرى فى بعض كتبه كالتحرير فى بحث صلاة الجمعة و الارشاد؛ «۴» و ممّن نقل الإجماع صريحا على عدم الوجوب العينى فى زمان الغيبة غير المذكورين سابقا المحقق فى المعتبر، «۵» و العلامة فى التذكرة «۶» و المنتهى و الشهيد الأول فى الذكرى «۷» على ما لا يخفى، و المحقق الشيخ على، «۸» و الشهيد الثانى فى بعض شروحه، «۹» و القول المخترع مما لا يظهر له قائل ممن يعتدّ به. و قد نقل رسالة فى الوجوب العينى و نسبت إلى الشهيد الثانى زين الملّة و الدين، و الظاهر أنّه مختاره فى أوايل سنّه، ثمّ رجع عنه فى كتبه الأخرى، إن كانت النسبة صحيحة؛ «۱۰» و اختاره الشيخ حسين بن عبد الصمد و السيد محمد فى المدارك و جماعة من أهل عصرنا؛ و هؤلاء أسندوا هذا القول إلى بعض القدماء كأبى جعفر الكلينى، و

---

(۱) السرائر، ج ۱، ص ۳۰۳

(۲) تحرير الأحكام الشرعيّة، ج ۱، ص ۱۴۳ (ط. ق)

(۳) النهاية، ص ۱۰۷

(۴) اقتصر العلامة فى «ارشاد الاذهان» بهذه العبارة: فى استحبابها حال الغيبة و إمكان الاجتماع قولان. راجع: غاية المراد، ج ۱، ص ۱۶۳

(۵) المعتبر، ج ۲، ص ۲۷۹

(۶) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹

(۷) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۸) فى رسالته فى تحقيق صلاة الجمعة المطبوعة فى هذه المجموعة.

(۹) روض الجنان، ج ۲، ص ۷۷۱

(۱۰) و الحقّ هو أن رسالة الشهيد الثانى فى صلاة الجمعة ألّف فى سنة ۹۶۲ أى قبل استشهاده بثلاث سنوات. راجع حول هذه المسأله الى ما كتبه الفاضل السراب فى رسالته فى صلاة الجمعة (فى هذه المجموعة) التى ألّفها فى الرد على رسالة التونى هذه.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۱۲

ابن بابويه، و المفيد، و أبى الصلاح، و الشيخ فى الخلاف، و القاضى أبى الفتح الكراجكى، و سأورد كلامهم حتى يظهر لك حقيقة الحال.

[الدلائل على الوجوب العينى و نقدها]

اشاره

فصل فى استدلال هؤلاء على الوجوب العينى و جوابهم؛ و لا أورد إلّا أدلتهم المعتمدة بزعمهم، فاستدلّوا بوجوه:

[الدليل] الأول [الآية الشريفة]:

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، فإنّه يفهم منها وجوب السعى إلى ذكر اللّه، و هو الخطبة أو الصلاة، و هو عام؛ فمن ادّعى التخصيص بوجود الإمام أو نائبه، فعليه البيان؛ و الجواب عنه بوجوه:

الأوّل: إنّ هذا الاستدلال موقوف على كون المراد بالصلاة هاهنا الركعتين اللّتين صلّينا عند ظهر يوم الجمعة المسبوقة بالخطبتين مطلقا، أى سواء وقعتا من الإمام أو نائبه أو لا، و سواء كان هناك عدد خاص أو لا، و سواء كانت صحيحة أو لا، إلى غير ذلك؛ و هو ممنوع بل هو ظاهر البطلان؛ إذ ظاهر أن اللّام فى الصلاة للعهد، فيحتمل أن يكون المراد بها ما صلّاها الإمام أو نائبه الخاص فى الوقت الخاص مع عدد خاص، خمسة أو سبعة إلى غير ذلك؛ و الحاصل أنّا ندّعى أنّه يمكن الصّدور من الإمام داخلا فى الحقيقة النوعيّة لصلاة الجمعة أو من شرائطها الخارجة عنه الّتى لا يصدق هذا العنوان على الأفعال المخصوصة بدونها كالجماعة و الخطبتين، فبمجرّد الأمر بحضور مسمّى هذا العنوان كيف يمكن الحكم بالوجوب العينى ما لم يثبت صدقه بدون هذا الشّرط، خصوصا أنّ هذا خطاب مشافهة و الأمر لهم إنّما هو بحضور صلاة النّبى صلّى اللّه عليه و آله و الإجماع على اشتراك جميع المكلّفين مع الخاطبين إنّما هو على نحو ما كلّف به المخاطبون، فإذا كان صلاة مشروطة بإمامة النّبى صلّى اللّه عليه و آله أو نائبه فكيف يمكن بهذه الآية إثبات وجوبها على نحو أخر فيما بعد ما لم يكن هناك دليل آخر و هو ظاهر و الحمد لله.

الثانی: أنّه موقوف علی إفادهٔ «إذا» العموم، و هو ممنوع، سیّما فی العرف السابق؛ و قد صرّح المنطقیون بأنّ «إذا» و «أنّ» للإهمال، و المهملهٔ فی قوّهٔ الجزئیهٔ، فیصیر الحاصل وجوب الحضور فی بعض أوقات النداء، فنحتمل اختصاصه بنداء الإمام أو نائبه.

الثالثهٔ: أنّه موقوف علی حجّیهٔ قول المفسّرین و إلّا فیجوّز العقل أن یکون المراد ایجاب ذکر اللّه تبارک و تعالی فی هذا الوقت، لشرفه و استجابهٔ الدعاء فیه، أو یکون المراد حکایهٔ

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۱۳

الأذان و یکون الأمر للوجوب و النداء.

الرابع: أنّه موقوف علی حمل أفعل التفضیل علی غیر معناه الحقیقی، و إلّا فیکون مفاد الآیهٔ علی ما هو مقتضی أفعل التفضیل فی السعی إلی صلاهٔ الجمعهٔ خیریهٔ و فی ترکه أیضا خیریهٔ، و لکن للأوّل زیادهٔ فی الخیریهٔ علی الثانی، فیکون دالّهٔ علی الوجوب التخییری و استحباب اختیار الجمعهٔ علی الظهر.

الدلیل الثانی لهم: الروایات

[۱] فمنها ما رواه الکلینی، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن الحسین بن سعید، عن النضر بن سوید، عن عاصم بن حمید، عن أبی بصیر و محمد بن مسلم، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال: إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض فی کلّ سبعهٔ أیّام خمسا و ثلاثین صلاهٔ، منها صلاهٔ واجبهٔ علی کلّ مسلم أن یشهدها إلّا خمسهٔ: المریض و المملوک و المسافر و المرأهٔ و الصبی؛ «۱» [۲] و منها ما رواه الشیخ بسنده عن الحسین بن سعید، عن صفوان بن منصور، عن الصادق علیه السّلام قال: یجمّع القوم یوم الجمعهٔ إذا کانوا خمسهٔ فما زاد، فإن کانوا أقلّ من خمسهٔ فلا جمعهٔ لهم، و الجمعهٔ واجبهٔ علی کلّ أحد، لا یعذر الناس فیها إلّا خمسهٔ المرأهٔ و المملوک و المسافر و المریض و الصبی». «۲»

[۳] و منها ما رواه أیضا عن الحسین بن سعید، عن النضر بن عاصم، عن أبی بصیر و محمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام قال: من ترک الجمعهٔ ثلاثا من غیر علّهٔ طبع اللّه علی قلبه. «۳»

[۴] و منها ما رواه أیضا عن الحسین بن سعید، عن فضالهٔ، عن أبان بن عثمان، عن الفضل بن عبد الملک، قال: سمعت أبا عبد الله علیه السّلام یقول: إذا کان قوم فی قریهٔ صلّوا الجمعهٔ أربع رکعات، فإن کان لهم من یخطب، جمّعوا إذا کانوا خمسهٔ نفر، و إنّما جعلت الرکعتین لمکان الخطبتین. «۴»

[۵] منها ما رواه أیضا عن الحسین بن سعید، عن صفوان، عن العلاء، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما علیهم السّلام قال: سألته عن اناس فی قریهٔ هل یصلّون الجمعهٔ جماعهٔ، قال: نعم،

---

(۱) الکافی، ج ۳، ص ۴۱۸؛ التهذیب، ج ۳، ص ۱۹

(۲) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، حدیث ۶۳۶؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۹، حدیث ۱۶۱۰؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۰۴- ۳۰۵، الباب ۲ من ابواب صلاهٔ الجمعهٔ و آدابها، حدیث ۷

(۳) تهذیب ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۲۹۹- ۳۰۲

(۴) نفس المدرک، ج ۳، ص ۲۳۸- ۲۳۹، ح ۶۳۴؛ طوسی، الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۱۴

و یصلّون أربعا إذا لم یکن من یخطب. «۱»

[۶] و منها ما رواه أیضا عن الحسین بن سعید، عن أبی بصیر عن عمر بن أذینهٔ، عن زراره، قال: قال أبو جعفر علیه السّلام: الجمعهٔ

واجبة على من إن صلّى الغداة فى أهله أدرك الجمعة؛ و كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله إنّما يصلّى العصر فى وقت الظهر فى سائر الأيام، كى إذا قضوا الصلاة مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله رجعوا إلى رحالهم قبل الليل و ذلك سنة إلى يوم القيامة؛ «۲» [۷] و منها ما رواه أيضا عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبى عمير، عن هشام بن سالم، عن زرارة، قال: حثّنا أبو عبد اللّه عليه السّلام على صلاة الجمعة حتى ظننت أنّه يريد أن نأتيه، فقلت نغدو عليك؟ فقال: لا إنّما عنيت عندكم. «۳»

[۸] و منها ما رواه محمد بن يعقوب، عن محمد بن اسماعيل، عن الفضل بن شاذان و على بن ابراهيم، عن أبيه جميعا عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة عن أبى جعفر عليه السّلام قال: فرض اللّه على النّاس من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة، منها صلاة واحدة فرضها اللّه فى جماعة و هى الجمعة و وضعها عن تسعة: عن الصّغير، و الكبير، و المجنون، و المسافر، و العبد، و المرأة، و المريض، و الأعمى، و من كان على رأس فرسخين. «۴»

[۹] و منها ما رواه الشيخ بسنده عن محمد بن على بن محبوب، عن العباس، عن حماد بن عيسى، عن ربعى، عن عمر بن يزيد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: إذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلّوا فى جماعة و ليلبس البرد و العمامة و ليتوكأ على قوس أو عصا و ليقعد قعدة بين الخطبتين و يجهر بالقراءة و يقنت فى الركعة الأولى منهما قبل الركوع. «۵»

[۱۰] و منها ما رواه ابن بابويه بسنده عن زرارة، قال: قلت لأبى جعفر عليه السّلام على من تجب الجمعة؟ قال: تجب على سبعة نفر من المسلمين و لا جمعة لأقل من خمسة المسلمين أحدهم الإمام، فاذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم. «۶»

قال السيد محمد [العاملى] رحمه اللّه فى المدارك بعد إيراد هذه الروايات و حكمه بأنّها مستفيضة جدّا بل تكاد أن تكون متواترة: فهذه الأخبار الصحيحة الواضحة الدلالة على وجوب الجمعة على كلّ مسلم عدا ما استثنى يقتضى الوجوب العينى، إذ لا اشعار فيها بالتخيير بينها بين فرد آخر خصوصا قوله عليه السّلام: من ترك الجمعة ثلاث جمع متواليا طبع الله على

---

(۱) التهذيب ج ۳، ص ۲۳۸؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۰۶

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۸

(۳) وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰.

(۴) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۱۱

(۵) التهذيب، ج ۳، ص ۳۴۵

(۶) فقيه ج ۱، ص ۲۶۷؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۰۴.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۱۵

قلبه، فإنّه لو جاز تركها إلى بدل‌ما، لم يحسن هذا الإطلاق، و ليس فيها دلالة على اعتبار حضور الإمام عليه السّلام أو نائبه بوجه بل الظاهر من قوله عليه السّلام مما كان لهم من يخطب جمّعوا و قوله «أمّهم بعضهم و خطبهم» خلافه. «۱»

و استدلّ بعض آخر بأخبار ضعيفة السند قاصرة الدلالة جدّا تركنا لظهور الجواب عنها سيّما بعد الاطلاع على جواب ما مرّ؛ و لنذكر منها ما رواه الشيخ و غيره فى الموثق بابن بكير عن عبد الملك عن أبى جعفر عليه السّلام قال: قال: مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها اللّه!»، قال:

قلت: كيف أصنع؟ قال: «صلّوا جماعة»، يعنى الجمعة «۲».

و نحن نتكلّم على هذه الروايات واحدة واحدة مفصلا، ثمّ نتكلّم عليها على الجملة:

فالجواب عن الرواية الأولى، أوّلا: بأنّه ليس فيها أزيد من وجوب حضور صلاة الجمعة على كلّ مسلم و نحن لا نشكّ فيه لكن يجب عليكم بيان حقيقة صلاة الجمعة أى شىء هى؛ فإنّا نقول يحتمل أن يكون صلاة الجمعة الواجب حضورها عبارة عن الركعتين اللّتين

يصلّيها الإمام عليه السّلام أو نائبه الخاص بعد زوال الشمس من يوم الجمعة بعدد خاص خمسة أو سبعة فصاعدا، مسبوقة بخطبتين واقعتين على شرائط مخصوصة؛ و لا شكّ و لا خلاف في وجوب الحضور لكلّ مسلم لهذه الصلاة، لا بدّ لنفي ذلك من دليل مع أنّ الحق صلاة الجمعة عبارة عن تلك؛ و الحق أنّ الاستدلال بهذه الرواية على كيفية صلاة الجمعة مثل شرطية وجود الإمام أو عدمها أو شرطية العدد أو عدمها أو شرطية الخطبة أو عدمها أو نحو ذلك من ما لا وجه له؛ و ليس الاستدلال بهذه الرواية على عدم شرطية الإمام أو نائبه إلّا مثل أن يستدلّ أحد بهذه الرواية على نفى كيفية فى بقيّة الصلوات المذكورة فى هذه الرواية، أعنى بقية الخمس و ثلاثين صلاة؛ مثل أن يستدلّ بها على عدم وجوب السرّ فى صلاة الظهرين و الجهر فى العشاءين و عدم وجوب السورة فى صلاة الواجبة و نحو ذلك بلا تفاوت أصلا، إذ ليس فى هذه الرواية إلّا أمر المسلمين بحضور صلاة الجمعة، و أمّا أنّها كم هى و كيف هى، فليس فيها ذكر و لا أثر، و لا دلالة بوجه من الوجوه. و هذا الجواب مشترك الورود على أكثر أدلّتهم و قد مرّت الإشارة إليه فى الجواب عن الآية الشريفة.

و ثانيا بأنّها مشتملة على ما لا يقولون به، لأنّ استثناء الخمسة يستلزم وجوب الحضور على الهم و المجنون و الأعمى و من كان على رأس فرسخين و هو باطل؛ و ادخالهم فى الخمسة يحتاج إلى التكلّفات الباردة؛ و بالجملة فهذا ما يوجب قصور الرواية و ضعف التمسّك بها كما لا يخفى.

---

(۱) مدارک الاحکام، ج ۴، ص ۸

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۱۶

و الجواب عن الرواية الثانية: أمّا أوّلا فبمثل ما مرّ؛ فإنّه ليس فيهما أزيد من الأمر باجتماع القوم يوم الجمعة؛ و معلوم أنّ هذا الاجتماع إنّما هو لصلاة الجمعة، و أمّا أنّ من صلّى بهم من هو و الصلاة كم هى و كيف هى فليس فيها ذكر و لا أثر، بل يجوز أن يكون اللّام فى القوم للعهد و يكون إشارة إلى قوم عيّن عليه السّلام فيهم من يصلّى بهم.

فإن اختلج فى ذهنك أنّه يرد على هذا الجواب أنّ الأصل عدم شرطيّة ما لم يثبت شرطيّته، فمن ادّعى شرطية شيء فعليه البيان؛ قلت: ظاهر أنّ حقيقة العبادات ليست إلّا على نحو ما تلقّت من الشارع، و لا يمكن أن يقال أنّ الأصل أن يكون هذه العبادة على هذا النحو أو على ذلك النحو فيجب على هذا المستدلّ إثبات أنّ هذه الصلاة ليست مشروطة بوجود الإمام و نائبه و إنّ حقيقتها ليست إلّا هذه الأفعال و إن كيفيتها ليست إلّا هذه الكيفيات فقط. مثلا لو ظهر مبتدع و ادّعى مثل ما ذهب إليه الحسن البصرى من استحباب الخطبتين لصلاة الجمعة «۱» و تمسّك بهذه الروايات الصحيحة المذكورة الّتى ليس فيها ذكر الخطبتين و الأمر بهما أو ادّعى استحباب الجماعة الخاصة فأنصف هل يكون تمسّكه بهذه الروايات على مدّعاه صحيحا؟ أو لك أن تقول فى ردّه أنّ صلاة الجمعة عبارة عن الركعتين الواقعتين بعد خطبتين بعدد خاص؟ فما هو جوابك عن متمسّكه فهو جوابنا عن متمسّكك.

و الحاصل إنّا نـدّعى أنّه يمكن أن يكون الصدور من الإمام أو نائبه داخلا فى حقيقة هذا الفعل و ماهيّته، أعنى صلاة الجمعة أو من صفاتها الذاتية الّتى لا تتحقق هذه الحقيقة بدونها أو من شرائطها الخارجة عنه الّتى لا يصدق على صورة ذلك الفعل بدونه هذا العنوان أعنى صلاة الجمعة؛ فلا بدّ لنفيه من دليل. فإن وجد هناك ما يدلّ على ذلك فهو الّذى يجب أن يتمسّك به الخصم و إلّا فلا فائدة أصلا فى إيراد هذه الروايات فى هذه المقام و التمسّك بها على هذا المدّعى؛ أما ثانيا فبأنّه يجب حمل الوجوب فى هذه الرواية على التخييرى و إلّا لزم اطراح الروايات الكثيرة الدالة على اعتبار السبعة نفر فى الوجوب؛ أما ثالثا فباشتمالها على ما لا يقولون به من استثناء الخمسة فقط دون التسعة فإنّه مما يوجب ضعف التمسك بظاهر الخبر.

الجواب عن الروايـة الثالثـة: أمّا أوّلا فبمثل ما مرّ مرارا بعينه، و أمّا ثانيا فبأنّه لا دلالة على الوجوب العينى، إذ هذا الذمّ يحتمل أن تكون باعتبار الاستمرار على الترك، فإنّ المداومة على ترك العبادات الراجحة سواء كانت مندوبة الأصل أو مندوبة الاختيار مما ينبئ عن

(۱) فى المصنف لعبد الرزاق (۳/ ۱۷۲): أن الحسن يصلّى ركعتين على كل حال- أى اذا خطب الإمام يوم الجمعة أم لم يخطب.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۱۷

التهاون و الاستخفاف بالشرع و هو محرّم، و لهذا وقع الذمّ فى ترك الأمور المندوبة بالإجماع فى مواضع لا تحصى، بل كثيرًا يقع الذمّ على ترك المستحبّ من غير تقييد الترك بالتكرار كما فى قوله عليه السّلام «من اتّخذ شعرا و لم يفرقه فرّقه اللّه بمنشار من نار» «۱» و من تتبّع كتب الأخبار ظهر عليه أنّه أكثر من أن يعد و يحصى و ينبغى الحمل على ترك المندوب رغبة عنه، فإنّه محرّم؛ و بعد تسليم الدلالة على الوجوب غايته وجوب الجمعة الثالثة لمن ترك جمعتين متواليتين و المدّعى أعمّ من ذلك، فتأمّل.

الجواب عن الرواية الرابعة: أمّا أوّلا و ثانيا فبمثل ما مرّ بعينه؛ و أيضا فإنّ من يخطب من يجوز له الخطبة يوم الجمعة، و صدقه على غير الإمام و نائبه ممنوع، إذ الظاهر أنّه ليس المراد بمن يخطب من يكون مشتغلا بالخطبة بالفعل، بل المراد إمّا من يجوز له الخطبة أو يصحّ منه أو من يتمكّن من إيراد الخطبة على وجهها، و المراد بجواز الخطبة و صحّتها جواز الاكتفاء بها فى صلاة الجمعة و إذا احتمل ما قلناه فلا يمكن الاستدلال بها على المدّعى؛ و أمّا ثالثا فبأنّه ليس هاهنا ما يدلّ على الوجوب، و الجملة الخبريّة إنّما تدلّ على مطلق الطلب، و قد صرّح سيّد هؤلاء الجماعة فى كتابه المدارك فى مواضع من كتابه بعدم صراحة الجملة الخبرية فى الوجوب؛ منها عند قول المصنّف فى سنن الغسل و البول أمام الغسل، و منها عند قوله الخطبتان فى العيدين بعد الصلاة، «۲» و غير ذلك مما لست أتذكّرها الآن.

الجواب عن الرواية الخامسة: بمثل ما مرّ من الأجوبة من الرواية الرابعة بلا تفاوت، و يزيد هاهنا أنّ دلالتها على حكم صلاة الجمعة إنّما هى من جهة مفهوم الشرط و هو ضعيف، و إن كان الحقّ أنّه حجّة؛ و أيضا فإنّها تدلّ بمنطوقها على حتميّة الظهر مع عدم من يخطب، فمفهومها بحسب الشرط عدم حتميّة الظهر مع وجود من يخطب على ما هو مقتضى المنطوق و المفهوم؛ و هذا أعمّ من حتميّة الجمعة و تخييريتها و هو ظاهر، و العجب كل العجب ممّن له أدنى تفطّن من الاستدلال بمثل هذين الخبرين على العينيّة.

و الجواب عن السادسة: بمثل ما مرّ مرارا فإنّها صريحة فى أنّ الإتيان إلى صلاة الجمعة للبعيد بهذه المسافة لا دلالة لها على كيفيّة صلاة الجمعة بوجه؛ و أيضا فإنّ ظاهرها مما لم يعمل به أحد من الأصحاب سواء ابن أبى عقيل «۳» لمخالفتها للأخبار المشتملة على تحديد البعيد بفرسخين؛ و حملها الشيخ فى كتابى الأخبار على الاستحباب، و استحسنه صاحب المدارك؛ «۴» و حينئذ فيجب حمل قوله عليه السّلام «الجمعة واجبة» على غير الوجوب الحقيقى، فلا يبقى

(۱) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۲۹

(۲) راجع: جامع المدارك، ج ۱، ص ۲۱۱، ۲۴۱؛ ج ۲، ص ۸۴ ج ۳، ص ۳۶۷، ج ۴، ص ۱۲۱

(۳) راجع: المختلف، ج ۲، ص ۲۴۱؛ المعتبر، ج ۲، ص ۲۹۰

(۴) مدارك الاحكام، ج ۴، ص ۵۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۱۸

للاستدلال بها وجه، و ليس فى قوله عليه السّلام و ذلك سنّة إلى يوم القيامة ما يحتمل التشبّث به كما هو ظاهر.

الجواب عن السابعة: أمّا أوّلا فبمثل ما مرّ مرارا، إذا يمكن أن يكون الإمام عليه السّلام قد أذن لواحد من أصحابه بخصوصه ثم حثّهم على صلاة الجمعة؛ و أمّا ثانيا فبأنّا لا نسلّم دلالة لفظ الحثّ على الوجوب بل الظاهر منه الاستحباب، و لهذا تمسّك أكثر من قال

بالتخيير بهذه الرواية. سلّمناه لكن يحتمل أن يكون مراده عليه السّلام بقوله «إنّما عنيت عندكم» أمرهم بحضور جماعة المخالفين فى بلادهم للتقيّة؛ و هذا الّذى يظهر من كلام المفيد رحمه اللّه فى المقنعة حيث قال «يجب حضور الجمعة مع من وصفناه من الأئمة فرضا، و يستحبّ مع من مخالفهم تقية و ندبا، روى هشام بن سالم، عن زرارة بن أعين قال: «حثّنا أبو عبد الله عليه السّلام على صلاة الجمعة» «۱» إلى آخر الرواية، فإنّه فهم من الحث الاستحباب؛ و من قوله «عندكم» حضور جماعة المخالفين تقيّة كما لا يخفى. ثالثا فبأنّ ترك صلاة الجمعة مع وجوبها العينى من مثل زرارة غيره من الأجلّاء العلماء العارفين «۲» فى المسائل مما لا يجوّزه عقل سليم، و هل هذا إلّا سوء ظنّ بمثل هؤلاء الكبار؟

فإن قلت: هذا لازم على أىّ تقدير، إذ لا نزاع فى الوجوب العينى فى زمان حضور الإمام، و إنّما الخلاف فى غيبته.

قلت: لا نسلّم ذلك بل الأكثر قيّدوه بالسلطان العادل، و من ترك هذا القيد و عبّر بحضور الإمام و غيبته فمراده ذلك تعويلا على ظهور المراد، إذ ظاهر عدم الفرق بين غيبة الإمام و بين حضوره إذا لم يتمكّن من إقامة الجمعة و لا من الإذن علانية، و قد نبّه عليه المحقق الشيخ على [الكركى] و غيره.

فإن قلت: يمكن أن يكون ترك زراره و أصحابه لصلاة الجمعة إنّما هو لأجل كونهم فى بلاد المخالفين كالكوفة و غيرها، و لا يعتقدون بالمخالف و الفاسق، و لا يتمكّنون هم من إقامتها فيما بينهم.

قلت: لا يخلو إمّا أن كانوا متمكّنين من صلاة الجمعة فيما بينهم أو لا؟ و على الثانى لا يجوز أمرهم بها، و على الأوّل لا يجوز تركهم لها، فإنّ تارك الصلوات اليومية من أعظم الفسّاق و إن جهل وجوبها، و كيف يجوّز العقل جهل مثل زرارة بوجوب صلاة الجمعة واجبة عينية يرى إقامتها كلّ جمعة مع كثرة خلطته برواة الحديث من أصحابنا و طول صحبته لأبى جعفر الباقر عليه السّلام و لأبى عبد الله عليه السّلام إلى حين نقل هذه الرواية عنه؛ مع أنّ الرواية الّتى قد

---

(۱) المقنعه، ص ۱۶۴

(۲) فى الاصل: العارضين.

دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه، ص: ۴۱۹

مرّت قبل هذه الرواية و روايتين بعد هذه الرواية الدالّة على الوجوب العينى بزعم الخصم، من روايات زرارة عن أبى جعفر الباقر عليه السّلام فكيف نسى مضمون الروايات الّتى رواها هو قبل ذلك بالكلّية؟ هل القول بذلك إلّا جهل أو تجاهل؟ نعوذ باللّه منه و سنذكر مجملا آخر لهذه الروايات يشفى العليل إن شاء الله تعالى.

و الجواب عن الثامن: هو ما مرّ من الجواب عن الرواية الأولى بلا فرق، فلا يفيده مع أنّها مشتملة على ما لم يعمل به الأكثر و هو سقوطها عمّن كان على رأس فرسخين، فإنّ المشهور وجوبها عليه و سقوطها عمّن كان على رأس أزيد من فرسخين، و أيضا قدح فيها ابن بابويه بسبب اشتمالها على قنوتين و قال إنّه تفرّد به حريز عن زرارة و حاصل كلامه أنّى لا أستعمله و لا أفتى به، و شكّ مثل ابن بابويه فى صحّتها قدح عظيم فيها كما لا يخفى.

و الجواب عن التاسعة: أمّا أولا فبأنّ قوله عليه السّلام «إذا كانوا سبعة» الخ، ليس مرجع ضمير كانوا مذكورا فيه، فلعلّه كان قد جرى فى مجلس أبى عبد الله عليه السّلام ذكر جماعة منهم الإمام أو نائبه، فقال عليه السّلام إذا كانوا سبعة يعنى هؤلاء الّذين جرى ذكرهم؛ و يؤيّده قوله عليه السّلام «و ليلبس البرد و العمامة» الخ مع أنّه ليس فاعل فليلبس مذكورا فى هذه الرواية أصلا؛ فلو لم يكن جرى ذكر الإمام لم يحسن هذا أو يكون طىّ ذكر الإمام لتقيّة أو لظهوره و معلوميته عند المخاطب؛ و الحاصل أنّه لا يمكن الاستدلال بهذه الرواية على عدم اشتراط الإمام بوجه لإجمالها. و أمّا ثانيا فبأنّه قد اقترن بأمر فليصلّوا أوامر أخر «و ليلبس و ليتوكأ» و معلوم أنّها للاستحباب و هذا مما لا يوجب ضعف دلالة صلّوا على الوجوب بل يوجب ظهوره فى الاستحباب أعنى الوجوب التخييرى؛ و أمّا ثالثا

فبمثل ما مرّ مرارا فإنّ قوله عليه السّلام فليصلّوا يعنى صلاة الجمعة، و نحن نمنع إمكان امتثال هذا الأمر بدون الاقتداء بالإمام أو نائبه.

و أمّا الجواب عن الرواية العاشرة فبأنّ قوله عليه السّلام أحدهم الإمام صريح فى اشتراطه، إمّا لأنّ اللّام فيه للعهد أو لأنّ إطلاق الإمام ينصرف إلى إمام الأصل، و إن وقع لك شكّ فى هذا فارجع إلى ما نقلناه من عبارات الفقهاء كابن أبى عقيل، و السيد المرتضى، و الشيخ، و ابن إدريس و غيرهم، فإنّهم أطلقوا الإمام و أراد به الإمام الأصل، و الأصل عدم حدوث هذا الاصطلاح فى زمانهم بل الظاهر أنّه كان عرفا شايعا فى زمان الأئمة عليهم السّلام أيضا.

و الحاصل: إنّا نمتنع من عموم لفظ الإمام فى هذا الموضع بحيث يشمل قدوة صلاة الجماعة ما لم يثبت أن معناه الحقيقى هو العموم، بل اثبات أنّ معناه الخصوص أسهل من إثبات أنّ معناه العموم لتبادر؛ فتأمّل؛ و على هذا فصحّة الجمعة بنائب الإمام إنّما يثبت بدليل آخر.

فإن قلت: نحن نستدلّ على عدم اشتراط الإمام بقوله عليه السّلام «فإن اجتمع سبعة و لم يخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم» فإنّ البعض مطلق، فيحتمل الإمام و غيره.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۲۰

قلت: لا نسلّم احتمال غير الإمام هاهنا؛ إذ قوله عليه السّلام أحدهم الإمام يوجب صرف لفظ البعض إليه و تبادره منه، فإنّ الفاء فى قوله «فإذا اجتمع سبعة» إلى آخر، ممّا يأبى أن تكون هذا كلاما مستقلا غير مرتبط بسابقه، فتأمّل؛ و أيضا فإنّ قوله «أمّهم بعضهم» جملة فعليّة لا دلالة لها على الوجوب العينى على ما مرّ؛ و أيضا راوى هذا الخبر هو زرارة غير عامل به كما يدلّ عليه قوله حثّنا أبو عبد الله عليه السّلام الخ.

و ممّا مرّ يظهر الجواب عن موثّقة عبد الملك بن أعين بل هى لنا لا علينا. و قال الشيخ فى التهذيب بأسطر قبل باب فضل الجماعة: و اعلم أنّ الجمعة حقّا، قد ذكر عن أبى جعفر عليه السّلام أنّه قد قال لعبد الملك: مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها الله! قال: قلت: كيف أصنع؟ قال:

صلّها جماعة، يعنى الجمعة؛ «۱» و الظاهر أنه فهم من هذه الرواية أنّه ينبغى الإنسان أن لا يترك الجمعة فى عمره بالكلّية بل ينبغى أن يصلّيها و لو مرّة؛ فتأمّل.

و أمّا الكلام عليها على الجملة، فأوّلا بأنّها أخبار آحاد لا يجب العمل بها كما سنبيّن بعد ذلك، و هذا الجواب إنّما هو بعد تسليم دلالة هذه الأخبار على الوجوب العينى مطلقا و على كيفيّة صلاة الجمعة، و أنّ حضور الإمام ليس من كيفيّتها أو شرائطها؛ و ثانيا بأنّها صدرت عن الأئمة عليهم السّلام تقيّة منهم على شيعتهم لأنّهم كانوا لا يحضرون جمعة العامّة لما علموا من أنّها مشروطة بحضور السلطان العادل؛ و يؤيّده ما نقل عن عماد الدين الطبرى «۲» فى كتاب نهج العرفان إلى هداية الايمان بعد نقل الخلاف بين المسلمين فى وجوب الجمعة، أنّ الإمامية أكثر ايجابا للجمعة من الجمهور؛ و مع ذلك يشنعون عليهم بتركها حيث أنّهم لم يجوّزوا الايتمام بالفاسق و مرتكب الكبائر و المخالف فى العقيدة الصحيحة، «۳» انتهى. و يفهم من كلامه أنّ الجمهور كانوا يعدّون ترك الجمعة من مذاهب الإمامية؛ و ما ذلك إلّا لعدم حضورهم مجامعهم و عدم فعلها أيضا فيما بينهم؛ و ظاهر أنّ ذلك مما يؤدّى إلى ضررهم بل إلى قتلهم، فلهذا وقع الأمر من أئمتهم عليهم السّلام بحضور الجمعة و حثّهم عليها.

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳

(۲) فى الاصل: الطبرسى.

(۳) اين نظر كه منسوب به عماد الدين طبرى صاحب كامل بهايى و مناقب الطاهرين و آثار ديگر است، در اصل همان سخنى است كه در قرن ششم عبد الجليل قزوينى رازى در پاسخ به يك نويسندهٔ سنى كه شيعه را به ترك نماز جمعه متهم كرده بود، نوشت.

عبارت عبد الجليل چنين است «... از كجا مسلم است كه شيعت نماز آدينه نكند كه معلوم است از مذهب بو حنيفه كه در شهرى منعقد باشد كه هر صنفى از اصناف محترفه و صناع [پيشه‌وران و صنعتگران] در آن شهر باشند و گر يكى در بايد [نباشد] وجوب ساقط باشد و به مذهب شافعى بايد كه چهل نفس حاضر باشند تا نماز آدينه واجب باشد و گر كمتر از اين عدد باشند، واجب نباشد و به مذهب اهل بيت- عليهم السلام- چنان است كه چون هفت شخص باشند، نماز آدينه دو ركعت واجب باشد بعد از خطبه؛ پس نماز آدينه در وجوب به مذهب شيعت مؤكدتر است از آنكه به مذهب فريقين.» نقض، ص ۳۹۵

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۲۱

و يؤيّده أيضا ما مرّ عن الاستدلال المفيد رحمه اللّه فى المقنعة على استحباب حضور جماعة العامّة تقيّة و ندبا برواية زرارة، عن أبى عبد الله عليه السّلام «حثّنا أبو عبد الله عليه السّلام على صلاة الجمعة» إلى آخر الحديث. و أيضا يؤيّده ما رواه الشيخ فى التهذيب فى باب الجماعة بسنده عن الحسين بن سعيد، عن صفوان، عن أبى بكير، عن صفوان بن حمران، قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام إنّ فى كتاب على عليه السّلام: إذا صلّوا الجمعة فى وقت فصلّوا معهم قال زرارة: قلت له: هذا ما لا يكون اتّقاك عدوّ الله أقتدى به قال حمران: كيف اتّقانى و أنا لم أسأله، هو الّذى ابتدائى. و قال فى كتاب على عليه السّلام إذا صلوا الجمعة فى وقت فصلّوا معهم، كيف يكون هذا منه تقيّة؛ قال قلت: قد اتّقاك و هذا ما لا يجوز حتى قضى أنّا اجتمعنا عند أبى عبد الله عليه السّلام فقال له حمران: أصلحك الله حدّثت هذا الحديث الّذى حدثنى به إنّ فى كتاب علىّ عليه السّلام إذا صلّوا الجمعة فى وقت فصلّوا معهم؛ فقال: هذا ما لا يكون عدوّ الله فاسق لا ينبغى لنا أن نقتدى به و لا تصلّ معه؛ فقال فى كتاب علىّ عليه السّلام إذا صلّوا الجمعة فى وقت فصلّوا معهم و لا تقومنّ من مقعدك حتّى تصلّى ركعتين اخريين؛ قلت فأكون قد صلّيت أربعا لنفسى لم أقتد به؛ فقال: نعم؛ قال: فسكت و سكت صاحبى و رضينا. «۱»

فتأمّل أنّه عليه السّلام أوّلا أمر الشيعة بالصلاة مع المخالفين و لم يبيّن لهم إتمامها بركعتين اخريين خوفا عليهم؛ و ظاهر أنّ من صلّى معهم يوم الجمعة و اقتدى بهم اتّباعا لهذه الأوامر يصحّ جمعته و يجزيه و إن لم يتمّها بركعتين؛ إذا لم يعلم أنّها وردت مورد التقيّة، فعلى هذا يجوز أن يكون هذا الأوامر كلّها وردت للتقيّة و علم أصحابنا- رضوان الله عليهم- ذلك فلم يفتوا بها و تركوا اطلاقها الظاهرى؛ و كان هذا هو الباعث لعدم فتوى الأصحاب بالوجوب العينى المطلق مع وجود هذه الأخبار على تقدير تسليم ظهورها فيه.

و يؤيّد هذا أنّ الباقر عليه السّلام كيف أمر الشيعة بالاجتماع و صلاة الجمعة فى دولة بنى أمية مع أنّ إمامة صلاة الجمعة بمنزلة دعوى الإمارة و بطلان خلافة بنى أمية و هذا فى غاية الاستبعاد لمن له أدنى تتبع فى كثرة شفقة الأئمة عليهم السّلام على شيعتهم و إفتاءهم و أمرهم بالتقيّة فى الأمور الجزئية السهلة فضلا عن أمر يهدر به الدماء و يعمّ به البلاء، و هذا هو الجواب الشافى الموعود.

فإن قلت: الحمل على التقيّة خلاف الظاهر، فلا يجوز إلّا بدليل موجب له، و هذه المؤيّدات لا يوجبه.

قلت: العمدة فى هذا الحمل أدلّتنا الآتية على نفى العينية.

فإن قلت: يبعد الحمل على التقيّة فى مثل قوله عليه السّلام «فإذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمّهم

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۸

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۲۲

بعضهم و خطبهم».

قلت: ليس فيه بعد؛ إذ قد مرّ فى كلام الشيخ الطبرى أنّ المخالفين كانوا يعدّون ترك الجمعة من شعائر الشيعة؛ فإذا تركوا الجمعة عرفوهم و أخذوا برقائهم؛ فلهذا أمرهم عليه السّلام بأنّه إذ اجتمع سبعة أمّهم بعضهم؛ و هذا لا ينافى ما هو المشهور عندهم من وجوب الجمعة بأربعة، فتأمّل.

و ثالثا بأنّه لا منافاة بين فرض الجمعة مطلقا أى عند سلطنة الإمام و عدمها، و بين اشتراطها بسلطنة الإمام، إذ يجب على الناس تمكين الإمام عليه السّلام من السلطنة و صلاة الجمعة معه أو مع نوّابه، فإذا لم يمكّنوه لم يسقط عنهم هذا الفرض، و إن لم يصحّ منهم؛ و لكن إثم هذا إنّما يتعلّق بمن له مدخليّة فى عدم تمكينه عليه السّلام كالحكّام و أتباعهم، و نظير هذا فى الشرع كثير، و لكن هذا الجواب لا يجرى فى جميع الأخبار، فتأمّل؛ و الله أعلم.

الدليل الثالث لهم الاستصحاب

فإنّ الجمعة كانت ثابتة فى زمن النبى صلّى اللّه عليه و آله و الأصل بقاؤها حتى تبيّن الرافع.

و الجواب بعد حجّية الاستصحاب أنّ الاستصحاب يقتضى بقاء الحكم الثابت فى الزمان الأولى إلى ما بعده من الأزمان، و لكن على نحو ما كان ثابتا فى الزمان الأوّل، و نحن نقول لاـ نسلّم أنّها لم تكن مشروطة فى عهد النبى صلّى اللّه عليه و آله بحضوره بل الاستصحاب يقتضى نفى وجوبها بعد النبى و خلفائه عليهم السّلام.

و استدلّ أيضا فى الرسالة المنسوبة إلى الشهيد الثانى بأنّ الأصل الجواز المقابل للتحريم، و بملاحظة انتفاء الإباحة و الكراهة عن العبادات و كذا الاستحباب بالمعنى المتعارف هاهنا، يلزم الوجوب العينى. و التعرّض لجواب هذا ليس إلّا تضييعا للعمر.

و استدلّ أيضا بعض المعاصرين بالتأسى بالنبىّ صلّى اللّه عليه و آله فإنّ الواجب فيما علم جهة الوجوب؛ و مجرّد احتمال أن يكون الوجوب مقيّدا بشرط حاصل بالنسبة إلى النبىّ صلّى اللّه عليه و آله غير حاصل بالنسبة إلينا، غير قادح إلّا أن يثبت و دونه خرط القتاد.

و جوابه ظاهر، فإنّ التأسّى إنّما هو فيما علم عدم مدخليّة الرئاسة العامّة فيه؛ و وجوب التأسّى فيما لم يعلم هذه المدخليّة ممنوع، كالجهاد للدعوة و إقامة الحدود و أخذ القطائع و الصفايا من المغنم و غير ذلك، فتأمّل.

[الدلائل على نفى الوجوب العينى]

اشاره

فى الدليل على نفى العينية فى زمن الغيبة و ما فى حكمه؛ و لنقدّم قبل الشروع فى ذكر الأدلة مقدّمتين:

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۲۳

المقدمة الأولى فى خبر الواحد

اعلم أنّ الخبر إمّا أن يفيد العلم بنفسه أو لا. و الأوّل يسمى بالمتواتر، و له شرائط مذكورة فى كتب الأصول، و الثانى يسمّى الخبر الواحد؛ و الظاهر أنّه لا نزاع فى عدم حجّية ما لا يفيد الظنّ منه، و ما يفيده و لم يكن مخبره عدلا، لعدم الدليل عليه مع النصوص الناهية عن اتّباع الظنّ؛ كما أنّه لا نزاع فى حجّية ما اقترن منه بقرينة يفيد القطع و إن نوزع فى إمكانه، و الحقّ إمكانه.

و اختلفوا فى وجوب العمل بما عدا ذلك من أخبار الآحاد. فالظاهر من القدماء المنع منه، و اختاره ابن برّاج، و ابن زهره، و ابن إدريس، و صار الشيخ و بعض المتأخرين إلى الوجوب. قال السيد المرتضى فى جواب المسائل التبانيات أنّ أصحابنا لا يعملون بخبر الواحد، و أنّ ادّعاء خلاف ذلك عليهم دفع للضرورة؛ قال: لأنّا نعلم علما ضروريّا لا يدخل فى مثله ريب و لا شك فى أنّ علماء الشيعة الإمامية يذهبون إلى أنّ أخبار الآحاد لا يجوز العمل بها فى الشريعة، و قد ملئوا الطوامير و سطروا الأساطير فى الإحتجاج على ذلك ... و يجرى ظهور مذهبهم فى أخبار الآحاد مجرى ظهوره فى إبطال القياس فى الشريعة «۱». و قال فى جواب المسائل التبانيات:

إنّ العلم الضـرورىّ حاصل لكل مخالف للإماميهٔ أو موافق بأنّهم لا يعلمون فى الشريعهٔ بخبر لا يوجب العلم و أنّ ذلك قد صار شعارا لهم يعرفون به كما أنّ نفى القياس فى الشريعهٔ من شعارهم. «۲» و نحوه قال فى كتاب الذريعهٔ. «۳»

و يظهر من الشـيخ الطوسـى رحمه اللّه أنّه إنّما يعمل بخبر الواحـد إذا اقترن بقرينـهٔ. فإنّه قال فى ديباجهٔ التهذيب: و أذكر مسألهٔ مسألهٔ، فأسـتدلّ عليهـا إمّا من ظاهر القرآن من صـريحه أو فحواه أو دليله أو معناه؛ و إمّا من السـنّهٔ المقطوع بها من الأخبار المتواترهٔ و الأخبار الّتى تقترن إليه القرائن الّتى تـدلّ على صـحّتها، و إمّا من إجماع المسـلمين إن كان فيها، أو إجماع الفرقـهٔ المحقّهٔ. «۴» فإنّ الظاهر من جعله الأخبار الّتى تقرن إليها القرائن الّتى تـدلّ على صـحّتها من قسم السـنّهٔ المقطوع بها، و سـكونه عما عـدا ذلك، يدلّ على أنّه إنّما يعمل بخبر الواحـد إذا اقترن بقرينـهٔ تفيد العلم. و أيضا كثيرا ما يرد الأخبار فى التهذيب و الاسـتبصار بأنّها أخبار آحاد لا يوجب عندنا علما و لا عملا؛ فإنّ لفظه عندنا ظاهر فى عدم حجّيتها عند الإماميهٔ، و لكن يظهر من كلامه فى ديباجهٔ الإستبصار «۵» أنّ القرائن [الّتى] تفيد العلم بمضمون الخبر هو

---

(۱) رسائل الشريف المرتضى، ج ۱، ص ۲۴

(۲) رسائل الشريف المرتضى، ج ۳، ص ۳۰۹ (مسألهٔ فى ابطال العمل بأخبار الواحد).

(۳) الذريعهٔ، ص ۲۸۰- ۲۸۱ و ما بعدها.

(۴) تهذيب الاحكام، ج ۱، ص ۳

(۵) الاستبصار، ج ۱، ص ۳- ۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۲۴

الموافقهٔ لظاهر القرآن أو دليل العقل أو للسنّهٔ المقطوعهٔ بها أو الإجماع الفرقهٔ المحقّهٔ، و قال فيها كلّ خبر لا يكون متواترا و يتعرّى من واحـد من هـذه القرائن فـإن ذلك خبر واحـد و يجوز العمل به على شـروط؛ فإذا كان لا يعارضه خبرا آخر فإن ذلك تجب العمل به، لأنّه من الباب الّذى عليه الإجماع فى النقل إلّا أن تعرف فتاويهم بخلافه فيترك لأجلها العمل به، و يظهر من أنّ الخبر الواحـد المعرّى عن القرائن السابقهٔ إنّما يجب العمل به، و يظهر منه أنّ خبر الواحد المعرّى عن القرائن السابقهٔ إنّما يجب العمل به إذا كان نقله مجمعا عليه و يكون مضمونه مما أفتى به العلماء.

و قال فى كتابه العدّهٔ: فأمّا ما اخترته من المذهب يعنى العمل بخبر الواحد، هو أنّ خبر الواحد إذا كان واردا من طريق أصحابنا القائلين بالإمامـهٔ، و كان ذلك مرويّا عن النبى صـلّى اللّه عليه و آله و الأئمـهٔ عليهم السّـلام و كان ممّن لا يطعن فى روايته و يكون سديدا فى نقله، و لم يكن هناك قرينـهٔ تـدلّ على صـحّهٔ ما تضـمّنه الخبر، لأنّه إذا كان هناك قرينهٔ تدلّ على صـحّهٔ ذلك باعتبار القرينهٔ، و كان ذلك موجبا للعلم- و نحن نـذكر [القرائن] فيما بعـد، [جاز العمل بها؛]، و الّذى يـدلّ على ذلك إجماع الفرقهٔ المحقّقهٔ، فإنّى وجدتها مجتمعهٔ على العمل بهذه الأخبار الّتى رووها فى تصانيفهم و دوّنها فى أصولهم لا يتناكرون ذلك و لا يتدافعونه. «۱»

ثمّ قـال: فـإن قيـل: كيف تـدعون إجمـاع الفرقـهٔ المحقّقـهٔ فى العمـل بخبر الواحـد، و المعلوم من حالها الـذى أنّها لا ترى العمل بخبر الواحد، كما أنّ المعلوم من حالها أنّها لا ترى العمل بالقياس.

قيل لهم: المعلوم من حالها لا ينكر و لا يدفع أنّهم لا يرون العمل بخبر الواحد الّذى يرويه مخالفهم فى الاعتقاد و يختصّ بطريقه. «۲»

قال المحقق: ذهب شيخنا أبو جعفر رحمه اللّه إلى العمل بخبر العدل من رواهٔ أصحابنا، لكن لفظه و إن كان مطلقا فعند التحقيق يتبيّن أنّه لاـ يعمل بالخبر مطلقا بل بهـذه الأخبار الّتى رويت عن الأئمـهٔ عليهم السّـلام و دوّنها الأصـحاب، لا أنّ كلّ خبر يرويه إماميّ يجب العمل به. «۳»

و قال المحقق الشيخ حسن فى المعالم و ما فهمه المحقّق رحمه اللّه فى كلام الشـيخ هو الّذى ينبغى أن يعتمد عليه، لا ما نسبه العلامهٔ

إليه من أنّه يعمل بخبر الواحد مطلقا. «۴»

و قال ابن إدريس فى السرائر: قال السيد المرتضى: فإن قيل: أ ليس شيوخ هذه الطائفة قد عوّلوا فى كتبهم فى الأحكام على الأخبار الّتى رووها عن ثقاتهم، و جعلوها العمدة و الحجّة

(۱) العدة، ج ۱، ص ۱۲۶

(۲) العدة، ج ۱، صص ۱۲۷- ۱۲۸

(۳) معارج الاصول (قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۳)، ص ۱۴۷

(۴) المعالم (قم، مؤسسة النشر الاسلامى)، ص ۱۹۸

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۲۵

فى هذه الأحكام حتى رووا عن أئمتهم عليهم السّلام فيما يجىء مختلفا من الأخبار عند عدم الترجيح كلّه أن يؤخذ منه ما هو أبعد من قول العامة و هذا ينقض ما قدّمتموه.

قلنا: ليس ينبغى أن ترجع عن الأمور المعلومة و المذاهب المشهورة المقطوعة عليها بما هو مشتبه ملتبس محتمل؛ و قد علم كلّ موافق و مخالف أنّ الشيعة الإمامية يبطل القياس فى الشريعة من حيث لا- يؤدّى إلى علم، و كذلك نقول فى الأخبار الآحاد ... قال: فأمّا أصحاب الحديث من أصحابنا فإنّهم رووا ما سمعوا و حدّثوا بما حدثوا به و نقلوا عن أسلافهم و ليس عليهم أن يكون حجّة و دليلا فى الأحكام الشرعيّة و لا يكون كذلك؛ فإن كان فى أصحاب الحديث من يحتجّ فى حكم شرعىّ بحيث غير مقطوع على صحّته فقد زلّ و ذهل، «۱» ... بل لا يقع مثل ذلك إلّا من غافل و ربما كان غير مكلّف. «۲»

و قال المحقق فى المعتبر فى بحث كفّارة الجمع من كتاب الصوم فى ردّ رواية عبد السلام الهروى: أنّ هذه الرواية لم يظهر العمل بها بين الأصحاب ظهورا يوجب العمل بها، «۳» و يظهر منه عدم حجّية خبر الواحد عنده إذا لم يظهر عمل الأصحاب به.

و يظهر من ابن بابويه أيضا فى أوائل كتابه كمال الدين و تمام النعمة إنكار العمل بخبر الواحد إلّا أنّه قال فى هذا الكتاب: و المتواتر هو الّذى يرويه ثلاثة فصاعدا. و كثيرا ما يرد الرواية فى كتاب من لا يحضره الفقيه بأنّه تفرّد فلان بروايته، و قد يكون ذلك الراوى ثقة إماميا كما مرّ فى الجواب عن الرواية الثامنة أنّها طعن فيها بأنّا تفرّد به حريز عن زرارة، و كأنّه لما كان كتاب حريز عنده متواترة لم يطعن فى الرواية الّتى بينه و بين حريز.

و قال ابن الحاجب فى مختصره فى الأصول فى بحث خبر الواحد: و أنكره الرافضة.

و الحاصل أنّ الظاهر من مذهب الأصحاب إنكار العمل بخبر الواحد سيّما إذا لم يكن محفوفا بالقرينة.

فإن قيل: أ ليس قد روى ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكلينى روايات تدلّ على جواز العمل بخبر الواحد، فمنها ما رواه فى الموثّق عن عبيد بن زرارة قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام احتفظوا بكتبكم فإنّكم سوف تحتاجون إليها؛ «۴» و إذا جاز العمل بالكتاب، [العمل] بخبر الواحد أولى. و منها ما رواه بسنده عن المفضّل بن عمر، قال: قال لى أبو عبد اللّه عليه السّلام اكتب و بثّ علمك فى إخوانك، فإن متّ فأورث كتبك بنيك فإنّه يأتى على النّاس زمان هرج

(۱) فى المصدر: فقد زل و زور.

(۲) رسائل المرتضى، ج ۱، ص ۲۱۰- ۲۱۱؛ السرائر، ج ۱، ص ۴۹- ۵۰

(۳) المعتبر، ج ۱، ص ۶۶۸

(۴) الكافى، ج ۱، ص ۵۲

لا يأنسون فيه إلّا بكتبهم؛ «۱» و منها ما رواه عن محمد بن الحسن بن أبى خالد شينولة قال: قلت لأبى جعفر الثانى عليه السّلام جعلت فداك! أنّ مشايخنا رووا عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليهما السّلام و كانت التقية شديدة، فكتموا فلن ترو عنهم، فلمّا ماتوا صارت الكتب إلينا! فقال: حدّثوا بها فإنّها حق؛ «۲» و منها غير ذلك من الروايات أوردها فى باب اختلاف الحديث و باب الأخذ بالسنة و شواهد الكتاب.

قلت: الجواب عن ذلك بوجوه كثيرة ظاهرة، و لكن الحق جواز التّعبد بخبر الواحد العدل الإمامى، لكن بشرط اقترانه بقرينة يورث قوّة الظنّ بصحّته، و الاقتران فيما ذكرت ظاهر؛ و الظاهر أنّ القرينة فى هذا الزمان ليس إلّا عمل جماعة من الأصحاب كما نقل عن المحقق، و أمّا السابق فلها أنحاء و لهذا كان أكثر هذه الأخبار المتداولة عند السيد المرتضى رحمه اللّه و من يحذوا حذوه مقطوعا بها.

قال فى المعالم: الإنصاف أنّه لم يتّضح من حالهم- يعنى الشيعة- المخالفة للسيد المرتضى، إذا كانت الأخبار يومئذ قريبة العهد بزمان لقاء المعصومين عليهم السّلام و كانت القرائن العاضد لها ميسّرة، و لم يعلم أنّهم اعتمدوا على الخبر المجرّد ليظهر مخالفتهم لرأيه فيه، و اللّه اعلم. «۳»

المقدمة الثانية فى الإجماع

و هو عندنا عبارة عن اتّفاق جماعة على أمر علم دخول المعصوم عليه السّلام فيهم أو تقريره لهم و هو قسمان:

الأوّل: أن يحكم جماعة بحكم السامع دخول المعصوم فيهم، و لكن لم يتميّز شخصه عن غيره، و لا شكّ فى أنّه حجة، و لكن هذا عزيز الوجود بل الظاهر عدم وقوعه فى أحكامنا، إذ المعصوم عليه السّلام كان معلوما متميّزا شخصه عن غيره فى كلّ زمان عند الشيعة.

الثانى: اتّفاق جماعة من الشيعة على أمر علم من حال هؤلاء الجماعة أنّهم لا يتّفقون عليه إلّا لما يصدر عن قدوتهم و إمامهم عليهم السّلام و لا شكّ فى حجّيته أيضا، فإنّا إذا رأينا زرارة مثلا أفتى بشيء و رأينا الفضيل بن يسار أفتى به، و رأينا محمد بن مسلم أيضا أفتى به، و رأينا يزيد بن معاوية بن العجلى أفتى به، فإنّه يحصل لنا من العادة علم قطعىّ بأنّ هذا المفتى به ممّا صدر عن الإمام رحمه اللّه إذ نعلم من حال هؤلاء الجماعة أنّ واحدا منهم ليس ممن يفتى برأيه و بما لم يسمع عن إمامه فكيف باتّفاقهم؛ و من أنكر هذا فهو إمّا معاند أو خارج عن طبقة الإنسانية.

[ثمّ اعلم] أنّ الاطلاع على هذا القسم من الإجماع فى غاية السّهولة لقدماء أصحابنا إلى

---

(۱) الكافى، ج ۱، ص ۵۳

(۲) الكافى، ج ۱، ص ۵۳

(۳) معالم الدين، ص ۱۹۸ (قم، مؤسسة النشر الاسلامى)

قريب من زمان العلامة الحلّى حيث كان كتب هؤلاء الرواة عندهم موجودة متواترة و فتاويهم عندهم معلومة، فلا تجترئ بتكذيب من ادّعى الإجماع على أمر بأنّه مما يتعذّر الاطلاع عليه، فإنّه فريّة بلا مريّة و لا تظنّنّ أنّه إذا ادّعى جماعة من علماءنا الإجماع على أنّ هذا الادّعاء إنّما بسبب تقليد أوّلهم من دون أن يطّلع الباقون عليه بأنفسهم، فإن ذلك من بعض الظنّ و ليس إلّا من وسوسة الشيطان، فإنّه يزيّنك لنفسك و يريك أنّه أشدّ فحصا منهم و أدقّ فهما فلا يمكن أن يطّلع هؤلاء على شيء و أنت لا تطّلع عليه، أو يريك أن قول غير إمامك ليس حجّة عليك، فلا تلتفت إلى قولهم و عليك بالروايات، خالفت فتاويهم أو وافقت، فإنّ هذا من غاية السفاهة و

الجهل؛ فإنّ خبر الواحد إذا لم يظهر العمل به لا دليل على حجيّته فكيف إذا ظهر عدم العمل به على ما مرّ و سيجىء إن شاء اللّٰه، بل لا يحصل الظنّ بمضمون هذا الخبر إلّا لمن ابتلى الإعجاب بالنّفس و سوء الظنّ بالعلماء، عصمنا اللّه منه.

فإن قلت: فكيف الاطلاع على الإجماع فى هـذا الزمان؟ قلت: هو بالنقل؛ فإن كان الناقل من يجوّز العقل كذبه فهو إجماع منقول بخبر الواحد، و إن كان جماعة يمتنع تواطؤهم على الكذب فهو المنقول بالتواتر، و لا تصغ إلى من يشكّ و يقول إنّ المتواتر شرط الاستناد إلى الحسّ و الإجماع هو تطابق الاعتقادات فلا- يصير متواترا، لأنّ من الإجماع يحصل القطع بأنّ هـذا المجمع عليه مما صدر من المعصوم و هذا يكفينا للعمل و لا يضرّ احتمال التقيّة و غيرها كما فى الخبر المتواتر بعينه من غير فرق أصلا، فتأمّل.

[الدلائل على نفى الوجوب العينى] فهذا أوان أن نشرع فى الاستدلال على المطلوب و هو من وجوه:

الأوّل: أن صلاة الجمعة لو كانت واجبة عينا بمعنى أنّها لم تكن مشروطة بوجود إمام أو نائبه لتواتر وجوبه كذلك، فلم يكن هناك اختلاف فيه بل اتّفاق فى عدمه، و لا يكفى أخبار الآحاد على تقدير ثبوته لأنّه مما يتوفّر الدواعى عليه؛ و ما هذا سبيله لا يثبت بأخبار الآحاد على تقدير كونها حجّة أيضا لأنّ حجّتها مشروطة بحصول الظنّ بمضمونها و لا يحصل الظنّ بها فيما يتوفّر الدواعى على نقله و المدّعى لحصوله مكابر؛ و لا يمكن ادّعاء التواتر فى الأخبار الّتى وردت فى باب صلاة الجمعة بل و لا استفاضتها، إذ ليس هناك خبر يتوهّم إمكان الاستدلال به سوى ما أوردناه من الأخبار العشرة الصحيحة الطرق، و السبعة الأولى منها مشتركة بحسين بن سعيد، فهى فى حكم رواية واحدة، و زرارة أيضا مشترك فى عدّة منها؛ و فى صحّة الرواية الثامنة نظر؛ و ابن محبوب أيضا مشترك بين عدّة منها؛ و أيضا كما أنّ نقص عدد التواتر فى أوّل السند و وسطه مضرّ بالتواتر فكذا فى آخره؛ مع أنّها لم يروها غير المشايخ الثلاثة؛ فإن كان قولهم يفيد العلم فليس من باب التواتر بل من باب الآحاد المحفوفة

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۲۸

بالقرائن؛ و هـذا على تقدير تسليم دلالتها على المطلوب؛ و الحاصل أنّ الصحيح من هذه الأخبار لا يبلغ أزيد من اثنين أو ثلاثة على تقدير صحّة الثامنة.

الثانى: إنّ وجوب الجمعة عينا بالمعنى المذكور مع الحكم بعدم جواز جمعتين فى فرسخ واحد، مما لا يجتمعا، و الثانى ثابت، بيانه أنّه إذا كان فى بلد عدّة ممّن يتّصف بشرائط إمامة الجمعة و أراد كلّ منهم أن يحضر الباقون عنده ما هو جبلّى الإنسان، يصير هذا مثال الفتنة، و مظهر الخصومة، و تفريق الكلمة، و لا يرفع إلّا بوجوب الحضور عند واحد معيّن و لا يكون هذا إلّا بإمام أو منصوص منه؛ إذ ظاهر أنّ وجوب الحضور عند واحد غير معيّن لا يرفع هذا النزاع؛ فليتأمّل.

الثالث: الأصل عدم الوجوب العينى بالمعنى المذكور حتى يثبت، و لا دليل، لما بيّنا من ضعف متمسّك الخصم؛ و هـذا الجواب هو الباعث لتأخير هذا الفصل عن الفصل السابق.

الرابع: ادّعاء الإجماع من جماعة يحصل العلم القطعى بقولهم على عدم العينيّة فى زمان الغيبة؛ و قد عرفت إمكانه و إمكان الاطلاع عليه، و عدم الدليل على حجّية أخبار الآحاد إذا لم يظهر العمل بها بين الأصحاب.

فإن قلت: كلّ واحد من هؤلاء المدّعين ربما يدّعى إجماعا و يعلم بعد الفحص أنّه أخطأ فى ادّعائه فيكون الكلّ كذلك، قلت: هذا من قبيل ما أورده الشمسية على إفادة التواتر للعلم بإمكان الكذب فى حق كلّ واحد منهم، و الكلّ كذلك؛ و أيضا لو كان ظهور خطأ مدّعى دليلا- موجبا لترك العمل بكلّ دليل ادّعاه، يلزم طرح الروايات بأسرها، إذ كثيرا ما يدّعى ابن بابويه صحّة رواية يظهر بعد الفحص خطاؤه فى دعواه بمعنى عدم عمل غيره بها؛ و ظهور الخطأ فى الإجماع أيضا على هذا النحو؛ و كذا الشيخ الطوسى و غيره من المحدّثين؛ و أىّ فرق بين أن يدّعى أحد أنّ هناك إجماعا على هذا الحكم أو رواية صحيحة دالّة عليه حتى يكون ظهور الخطأ فى الأوّل موجبا لترك جميع ما يدّعيه من الإجماعات و إن لم يظهر خطاؤه و لا- يكون ظهور الخطأ فى الثانى كذلك، و هل ادّعاء الإجماع إلّا ادعاء نصّ أو تقرير من المعصوم مع زيادة. و توهّم الإرسال فى الإجماع قد دفعناه ببيان إمكان الاطلاع لكلّ أحد عليه ما

دام كتب أصحاب الأئمة باقية. و كان توهّم عسر الاطلاع على الإجماع إنّما نشأ من الخلط بين الإجماع على طريقتنا و الإجماع على طريقة العامّة أو من الغفلة من القسم الثانى من الإجماع مع أنّه هو الّذى يدّعيه فقهاؤنا- رضوان اللّه عليهم- فى كتبهم الفقهية.

و الحاصل أنّ الإجماع المنقول بخبر الواحد حجّة فكيف إذا كاد أن يتواتر، و اقترن بما يوجب الجزم، فإنّ نقلة الإجماع و هم الشيخ الطوسى، و ابن إدريس، و المحقق، و العلامة، و الشهيدان، و المحقق الشيخ على اقترن نقلهم بموافقة باقى العلماء لهم فى الفتوى، و هذا ممّا يوجب القطع بصحّة نقلهم؛ و ليس فى أدلّة الخصم على تقدير التسليم إلّا السكوت عن ذكر

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۲۹

شرائط الإمام و إنّما يتمسّكون بالأصل و الإطلاق بل العموم أيضا مما لا يمكن أن يصير معارضا لدليل شرعىّ و هو الإجماع المتواتر أو المحفوف بالقرينة فضلا عن أن يتقدّم عليه؛ و لا يذهب عليك أنّ محل النزاع اشتراط هذه الصلاة بالسلطان العادل أو نائبه لا الوجوب العينى لصلاة الجمعة، فلهذا ترى المشترطين يقطعون بوجوب صلاة الجمعة عينا من غير نقل خلاف.

[اطلاق لفظ الإمام على السلطان]

ثمّ يذكرون فى الشرائط، السلطان، على أنّ اشتراط الإمام وارد فى عدّة من الروايات مثل قول الصادق عليه السّلام «أحدهم الإمام» و قوله عليه السّلام «الإمام و قاضيه» الخ، و قول النبىّ صلّى اللّه عليه و آله «من ترك الجمعة فى حياتى أو بعد مماتى و له إمام عادل فلا جمع الله شمله» الخ، و غير ذلك.

و الظاهر من الإمام السلطان، و هو الشائع المتبادر من الروايات كلّها فى غير صلاة الجماعة للقرينة يظهر لمن تتبع روايات أصول الكافى، و روايات الجهاد، و روايات تقسيم الأئمة إلى أئمة الجور و أئمة العدل، و الإمام الوارد فى كلام أمير المؤمنين عليه السّلام فى نهج البلاغة، و الروايات الواردة فى القضاء و الحكومة، و الأئمة الواردة فى القرآن كقوله تعالى فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ «۱» و قوله وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا «۲» و قوله إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً «۳» و غير ذلك.

و فى كلام الفقهاء أيضا لم يطلق الإمام إلّا على السلطان فى غير صلاة الجماعة؛ قال الكلينىّ «باب أنّ الحكومة إنّما هى للإمام» ثمّ أورد الروايات المتضمّنة أنّ الحكومة إنّما هى للنبىّ أو الوصىّ؛ و على بن بابويه «۴» و ابنه محمد «۵»- رضوان الله تعالى عليهما- ذهبا إلى أنّ الاعتكاف لا يصحّ إلّا فى المساجد الأربعة أو الخمسة مستندا بما ورد أنّ الاعتكاف لا يصحّ إلا فى مسجد يصلّى فيه إمام عادل جماعة. و قال المفيد رحمه اللّه: و قد روى أنّ الاعتكاف لا يصحّ إلّا فى مسجد صلّى فيه نبىّ أو وصىّ؛ «۶» و أراد بالرواية، الرواية المشتملة، على الإمام العادل؛ و قد مرّ كلام ابن أبى عقيل، و السيد المرتضى، و الشيخ، و غيرهم، حيث أطلقوا الإمام و أراد به

---

(۱) التوبة: ۱۱

(۲) الانبياء: ۷۳

(۳) بقره: ۱۲۴

(۴) فقه الرضا، ص ۱۹۰ (مشهد، مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۹)

(۵) المقنع، ص ۲۰۹ (قم، مؤسسة الامام الهادى، ۱۴۱۵)

(۶) المقنعة، ص ۳۶۳ و بنگريد: الإنتصار، ص ۱۹۹: و مما انفردت به الامامية القول بأن الاعتكاف لا ينعقد إلا فى مسجد صلّى فيه إمام عدل بالناس الجمعة، و هى أربعة مساجد: المسجد الحرام، و مسجد المدينة، و مسجد الكوفة و مسجد البصرة.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۳۰

السلطان العادل؛ بل عند العامّة أيضا كذلك؛ فإنّهم لما احتجّوا على فرقة منهم ذهبوا إلى عينيّة الجمعة و عدم اشتراطها بالسلطان بأنّ

الروايات بعضـها مقيّـد بالإمام و قاعـدة الجمع تقتضـى حمل المطلق على المقيّـد، لم يجابوا بعـدم ظهور الإمام فى السـلطان بل أجابوا بتحقق دليل عدم الاشتراط، و هو صلاة علىّ عليه السّلام عند حصر عثمان.

بـل ظـاهر كلاـم أهـل اللّغـة أيضا ذلك، إذ ذكروا أنّ الإمام هو المقتـدى، و المقتـدى على الإطلاق هو الإمام؛ و إمام الجماعـة كإمام الخيّاطة و الكتّاب و البنّاء لا يطلق عليه الإمام بقول مطلق فلا تغفل.

فصل فى ذكر عبارة جمع من الفقهاء

و توهّم الخصم أنّهم قـالوا بـالوجوب العينى بالمعنى المـذكور، و هم ثلاثـة: الشـيخ المفيـد و ابو الصـلاح الحلبىّ و القاضـى ابو الفتح الكراجكى، و توهّمه من عبارة الشيخ رحمه اللّه فى الخلاف أو من عبارة غيره، بطلانه أظهر من أن يحتاج إلى البيان.

قال المفيد رحمه اللّه فى كتاب الإشراف- على ما فى المدارك:

باب عدد ما يجب به الاجتماع فى صلاة الجمعة: و عدد ذلك ثمانى عشر خصلة: الحرّيّة، و البلوغ، و التذكير، و سلامة العقل، و صحّة الجسم، و السّـلامة من العمى، و حضور المصر، و الشّهادة للنداء، و تخلية السرب، و وجود أربعة نفر مما تقدّم ذكره من هذه الصفات، «۱» و وجود خامس يؤمّهم له صفات يختصّ بها على الإيجاب: ظاهر الإيمان [و العدالة] و الطهارة فى المولد من السّفاح و السلامة من ثلاثـة أدواء: البرص و الجـذام و المعرة بالحـدود المشـينة لمن اقيمت عليه فى الإسـلام، و المعرفـة بفقه الصـلاة، و الإفصاح بالخطبة و القرآن، و إقامـة فروض الصـلاة فى وقتها من غير تقـديم و لا تأخير عنه بحال، و الخطبـة بما يصـدق فيه من الكلام. فإذا اجتمعت هذه الثمانى عشـر خصـلة وجب الاجتماع فى الظهر من يوم الجمعة على ما ذكرناه، و كان فرضها على النّصف من فرض الظهر للحاضر فى سائر الأيام، «۲» انتهى.

قال فى المـدارك: و ظاهره عدم الفرق بين الأزمان و أنّ الوجوب مع اجتماع هذه الخصال عينىّ على كافّة الأنام. قريب منه عبارته فى المقنعة «۳» أيضا، و زاد فيها معتقدا للحق بأسره، صادقا فى خطبته؛ «۴» انتهى.

و الإنصاف أنّ ظاهر كلامه الوجوب العينى مطلقا على ما قاله فى المدارك إلّا أنّ نقل

---

(۱) در چاپى: و وجود اربعة نفر بما يأتى ذكره من هذه الصفات.

(۲) الإشراف، ص ۲۴- ۲۵ (المطبوع فى سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۹)

(۳) المقنعة، ص ۱۶۳- ۱۶۴

(۴) مدارك الاحكام، ج ۴، ص ۲۴

دوازده رسالة فقهى دربارة نماز جمعه، ص: ۴۳۱

الإجماع على عـدم العينيّـة فى زمان الغيبـة، من جماعـة من فحول العلماء، ممّا يسـتنكره العقول غايـة الاسـتنكار، مع مخالفـة قدوة مثل المفيـد؛ فالظاهر أنّهم سـمعوا منه مشافهة، و علموا من تصانيفه الأخر الّتى اندرست فى هذا الزمان؛ فإنّ أكثر تصانيفه لم يبق إلى زماننا هذا.

و أيضا يمكن أن يكون المراد من الشـرائط الّتى شـرطها فى إمام الجمعـة أنّ النائب الّذى ينصبه إمام الأصل يجب أنّ يتحقق فيه هذه الشـرائط؛ فإنّ من تتّبع الفروع الفقهيـة يظهر عليه أنّ الفقهاء كثيرامّا يقولون يجب على الإمام أن يفعل كـذا و أن لا يفعل كذا حتى أنّ صـاحب المـدارك كثيرامّـا يعرض عن الاسـتدلال على مثـل هـذا و يقول: إنّ الإمام أعلم بما يجب عليه و ما ينبغى له؛ و لما كان إذن الإمام أمرا معلوما لم يلتفت إلى اعتباره كما لم يلتفت إلى ذكر إمام الأصل لذلك.

و أيضا يمكن أن يقال: طوى ذكر الإمام و نائبه للتقيّـة و ذكر صـفات لا يكاد يعلم تحقّقها فى غير إمام الأصـلى و نائبه من صدقه فيما

يقول فى خطبته من المواعظ و الزهد فى الدنيا و اعتقاده للحق بأسره و غير ذلك.

و أيضا لما اختار الوجوب بخمسة نفر لا يبعد أن يكون مراده الوجوب التخييرى كما هو رأى تلميذه الشيخ الطوسى رحمه اللّه.

[قال] أبو الصلاح الحلبى: و لا ينعقد الجمعة إلّا بإمام الملّة أو منصوب من قبله أو من يتكامل له صفة إمام الجمعة عند تعذّر الأمرين و إذا تكاملت هذه الشروط انعقدت جمعة و انتقل فرض الظهر من أربع ركعات إلى ركعتين بعد الخطبة و تعيّن فرض الحضور على كلّ رجل بالغ حرّ سليم مخلّى السرب، حاضر بينه و بينها فرسخان فما دونهما و يسقط فرضهما عمن عداه؛ فإن حضرها تعيّن عليه فرض الدخول فيها جمعة. «۱»

و فيه ما مرّ فى كلام المفيد. رحمه اللّه و أيضا يمكن أن يكون قوله «و إذا تكاملت هذه الشروط» إشارة إلى وجوب الجمعة لا شروط انعقادها و جواز فعلها على الوجوب التخييرى؛ فينبغى ملاحظة كلامه رحمه اللّه.

[قال] القاضى ابو الفتح الكراجكى: و إذا حضرت العدّة الّتى يصحّ أن تنعقد بحضورها الجماعة يوم الجمعة و كان إمامهم مرضيّا متمكّنا من إقامة الصلاة فى وقتها و إيراد الخطبة على وجهها و كانوا حاضرين آمنين ذكورا، بالغين، كاملى العقول، أصحّا وجبت عليهم فريضة الجمعة و كان على الإمام أن يخطب بهم خطبتين و يصلّى بهم بعدها ركعتين؛ «۲» انتهى.

و هذه العبارة أيضا مثل سابقته فى ظهور الوجوب العينىّ منها، و الكلام فيها كالكلام فى

---

(۱) الكافى، ص ۱۵۱

(۲) مدارك الاحكام، ج ۴، ص ۲۴؛ ذخيرة المعاد، ج ۲، ص ۳۰۸؛ الحدائق الناضرة، ج ۹، ص ۳۸۱

دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه، ص: ۴۳۲

سابقتها، مع إمكان أن يقال: الإمام المرضىّ لصلاة الجمعة لا يصدق على غير الإمام و نائبه، و كذا مورد الخطبة على وجهها؛ فيمكن أن يكون إشارة إليهما؛ مع أنّ هذا الرّجل ليس ممّن يضرّ مخالفته بما ادّعوه من الإجماع و ليس فى تعدادهم.

و قد أسند بعض القول بالوجوب العينى إلى ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكلينى رحمه اللّه و إلى رئيس المحدّثين محمد بن بابويه القمى رحمه اللّه حيث قال: «الأوّل باب وجوب الجمعة، و على كم تجب» و أورد بعض ما مضى من الأخبار. و كذا الثانى فى الثانى و أنه وصف فى كتابه المقنع مذهب الإمامية و عدّ منه صلاة الجمعة؛ فانظر إلى هذا الاستناد و العصبيّة، و هل عبارتهما إلّا عبارة الحديث، و هل شكّ أحد فى وجوب الجمعة إذا كانت جمعة و أنّها مذهب الإمامية.

و أيضا فإنّ هذه الأخبار قد أوردها أكثر الفقهاء كالمحقق و العلامة و غيرهما، و استدلّوا بها على المطالب؛ فلو كان مجرّد الاعتقاد بصحّة هذه الأخبار يستلزم القول بالوجوب العينى بالمعنى المذكور، لينبغى إسناده إلى هؤلاء الفقهاء أيضا، مع أنّهم صرّحوا بعدمه.

[الكلام حول الوجوب التخييرى]

اشاره

قد ظهر مما مرّ انتفاء الوجوب العينىّ فى صلاة الجمعة فى زمان الغيبة و نحوه، و لكن هل يجوز فعلها حينئذ و يسقط بها صلاة الظهر أو لا؟ و على الأوّل هل يشترط فى انعقادها وجود الفقيه المستجمع لشرائط الحكم و الإفتاء أو لا؟ فهاهنا مقامان:

[المقام الأوّل] فى جواز فعلها حال الغيبة

و هو المشهور بين المتأخّرين من أصحابنا، و استدلّوا عليه بما مرّ من قول أبى عبد اللّه عليه السّلام لزرارة «إنّما عنيت عندكم»؛ و قد مرّ

فى الرواية السابعة، و من قول الباقر عليه السلام لعبد الملك «صلّوها جماعة» يعنى الجمعة، و قد مرّ فى آخر الروايات المذكورة؛ و من قول الباقر عليه السّلام «فإذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم»؛ و بالرواية الرابعة، فإنّ الظاهر من التحثيث الاستحباب. و كذا من الرواية عبد الملك، لأنّ ظاهرها أنّ الإنسان لا ينبغى أن يخرج من الدنيا و لم يكن صلّى هذه الفريضة يعنى صلاة الجمعة الّتى فرضها على نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و من يحذو حذوه؛ و كذا من الرواية الأخيرة و الرابعة لأنّ الجملة الخبريّة ظاهرة فى الاستحباب.

قال الشيخ الطوسى رحمه اللّه فى المصباح: و يستحبّ فى زمان الغيبة و التقيّة بحيث لا ضرر عليهم إذا اجتمع المؤمنون و بلغوا سبعة نفر أن يصلّوا الجمعة ركعتين بخطبة؛ فإن لم يكن من يخطب صلّوا أربعا، و روى ابن أبى عمير عن هشام عن أبى عبد اللّه عليه السّلام: قال إنّى لأحبّ للرّجل

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۳۳

أن لا يخرج من الدنيا حتى يتمتّع و لو مرّة واحده، و أن يصلّى الجمعة فى جماعة. «۱» و الظاهر صحّة الرواية و دلالتها على الاستحباب الّذى ادّعاه رحمه اللّه ظاهرة.

و يشكل بما مرّ و يرد على هذه الأدلّة من أنّ الظاهر ثبوت الإجماع على اشتراط هذه الصلاة بالإمام و نائبه بل يمكن القطع بالإجماع عند حضور الامام عليه السّلام؛ فثبوت أنّ هذه الحقيقة ممّا يقع على نحو آخر فى زمان الغيبة، ممّا يحتاج إلى الدليل.

و بعد تسليم، أنّ لهذه الروايات دلالة على أنّ إذن عام لمن تمكّن من الخطبتين، لا دلالة لها على جواز فعلها فى زمان الغيبة؛ إذ ظاهر أنّ صلاة الجمعة أمر يتعلّق بالنبىّ و الإمام، و نوّابهما كالقضاء و الجهاد، و إقامة الحدود، و غيرها؛ فإنّ عدم جواز تصدّى شىء من هذه الأمور فى حين سلطنة الإمام العادل لغيره إلّا بإذنه، من أجلى الضروريّات المجمع عليها.

و يؤيّده ما رواه الباقر عليه السّلام عن علىّ عليه السّلام إذا قدم الخليفة مصرا من الأمصار جمّع بالناس، ليس ذلك لأحد غيره، «۲» و قد أجمعوا على الإفتاء بمضمونها و بأنّه لا يجوز للإمام الاستخلاف فيها مع حضوره و تمكّنه. و نضمّ إلى هذه المقدمة أنّ ما يفعله الإمام بالإمامة و الرئاسة إنّما يكون إلى زمان إمام آخر بعده إلّا ما دلّ على عمومه كالقضاء؛ و لم يقع من صاحب الأمر عليه السّلام الإذن العام فى صلاة الجمعة.

و قد يستدلّ على الجواز بما ورد من الروايات من قولهم عليهم السّلام «فإنّى قد جعلته عليكم حاكما» فى مقبولة عمر بن حنظلة و صحيحة أحمد بن عائذ المذكور فى أوّل كتاب القضاء من الفقيه «۳» و غيرها؛ إذ ثبت بهذا أنّ الفقيه نائب الإمام و منصوب من قبله، و كلّ منصوب من قبله يجوز له صلاة الجمعة.

و فيه أنّ غاية ما يمكن فهمه من ظاهر هذه الروايات النيابة فى الفتوى، و قطع النزاع بين الناس لا- فى كلّ الأمور؛ و لما ظهر على جماعة ممّن قال بالتخيير ضعف التمسّك بالروايات السابقة، التجئوا إلى هذه الطريقة من الاستدلال، و لهذا اعتبروا وجود الفقيه فى صلاة الجمعة كما سيجىء؛ و بعد فالمسألة محلّ تأمّل و توقّف.

المقام الثانى فى اعتبار الفقيه على تقدير القول بالجواز و عدمه

و ظاهر جماعة اعتباره، و صرّح الشهيد به فى الدروس «۴» و اللمعة. «۵» و فى شرح الإرشاد «۶» و

---

(۱) مصباح المتهجد، ص ۳۶۴

(۲) طوسى، التهذيب، ج ۳، ص ۲۳، ش ۸۱

(۳) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲: قال ابو عبد الله عليه السّلام: إيّاكم أن يحاكم بعضكم إلى أهل الجور، و لكن انظروا إلى

رجل منكم يعلم شيئا من قضايانا فاجعلوه بينكم، فإنّى قد جعلته قاضيا فتحاكموا إليه.

(۴) الدروس، ج ۱، ص ۱۸۶

(۵) اللمعة الدمشقيّة، ص ۱۵

(۶) غاية المراد، ج ۱، ص ۱۶۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۳۴

الـذكرى أجـاب عن دليـل المحرّم بقوله «ثمّ نقول الفقيه منصوب من قبل الإمام لوجوب الترافع إليه» «۷»، و قال أبو الصـلاح «لا ينعقد الجمعـة إلّا بإمام الملـة أو منصوب من قبله أو من يتكامل له صـفات إمام الجمعة عند تعذّر الأمرين» «۸»، و قال العلامـة رحمه اللّه بعد ذكره: ففى هـذا الكلام حكمان؛ الأوّل فعل الجمعة فى غيبة الإمام مع تمكّن الفقهاء من إقامتها و الخطبة، و هو صـريح فى حمل كلام أبى الصـلاح على اعتبـار الفقيه؛ و قـال هو أيضـا فى جواب الخصم: و أيضـا فإنّا نقول بموجبه، لأنّ الفقيه المأمون المنصوب من قبل الإمام؛ الخ. و قال المفيد رحمه اللّه فى المقنعة فى باب الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر: و للفقهاء من شيعة الائمة عليهم السّلام أن يجتمعوا بإخوانهم فى الصـلوات الخمس و صـلاة الأعياد و الاستسقاء. «۹» و قال سـلّار: و لفقهاء الطائفة أن يصـلّوا بالنّاس فى الأعياد و الاستسقاء، فأمّا الجمع فلا؛ «۱۰» فاعتبر فى العيدين مع اشتراكهما مع الجمعة فى دليل الوجوب و اعتبار الإمام و غيرهما.

و قـال فى التـذكرة: و هـل للفقهـاء المؤمنين حـال الغيبـة و التمكّن من الاجتمـاع و الخطبتين صـلاة الجمعـة؟ أطبق علماؤنا على عـدم الوجوب؛ لانتفاء الشـرط، و هو ظهور الإذن من الإمام عليه السّـلام و اختلفوا فى اسـتحباب إقامة الجمعة، فالمشهور ذلك. «۱۱» فنسب اعتبار الفقيه إلى الشهرة.

و المحقق الشـيخ على ادّعى الإجمـاع على اعتبـار الفقيه، «۱۲» و نسب تـوهّم الخلاـف فيه إلى الوهم و الغفلـة؛ و لم يـذكره الشـيخ و جماعة، و قد عرفت مبنى خلافهم.

[الكلام فى حقيقة الاجتهاد و شرائطها]

اشاره

و لمّـا انجرّ الكلاـم فى اعتبـار الفقيه و المجتهـد فى هـذا المقـام، فعلينـا أن نـذكر حقيقـة الاجتهاد و شـرائطها على طريقنا فنقول و باللّه التوفيق:

الاجتهاد فى الاصـطلاح اسـتفراغ الوسع ممّن اتّصف بالصـفات الآتيـة فى تحصـيل الظنّ بحكم الشـرعى مما ثبت وجوب العمل به فى الشرع، من الكتاب و السنّة و الإجماع و دليل العقل؛ فشرائط الاجتهاد و هى الّتى عبّرنا عنها بالصفات أمور:

---

(۷) الذكرى، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۸) الكافى، ص ۱۵۱

(۹) المقنعه، ص ۸۱۱

(۱۰) المراسم الشرعية، ص ۲۶۴

(۱۱) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷، مسألة ۳۸۹

(۱۲) راجع رسالته فى تحقيق صلاة الجمعة فى هذه المجموعة.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۳۵

الأوّل: أن يعلم من اللّغة و معانى الألفاظ العربيّة ما يتوقّف عليه استنباط الأحكام من الكتاب و السنّة؛ و يدخل فى ذلك معرفة الصرف و النحو؛ و شرطيّة هذا ظاهر، لأنّ الكتاب و السنّة عربيّتان و لا يعلم الكلام العربىّ إلّا بمعرفة مفردات اللغة و لو بالرجوع إلى أصل معتمد علم بالقرائن اعتباره و الاعتماد عليه كالصحاح و غيره؛ و أيضا قد يتغيّر المعنى بتغيير هيئة الكلام بالرّفع و النصب و الجرّ و تقديم المبتدأ و المفعول و غير ذلك؛ فلا بدّ من العلم بالنّحو؛ و قد يفتقر فهم المفردات إلى العلم باشتقاقها و الرّجوع إلى أصلها و إعلالها إلى غير ذلك؛ فيحتاج إلى العلم بالتصريف.

فإن قلت: لا يحتاج إلى هذه العلوم بل يمكن ضبط معانى الكتاب و السنّة بالسماع من ثقات أولى معرفة يجزم العقل بصدقهم إذا اتّفقوا، قلت: هذا حسن لو اتّفق تحققه، لكنّه مجرّد فرض لا يكاد أن يقع له مصداق؛ و مع هذا يحتاج إلى حافظة قويّة لا يطرى عليها النسيان و هو ممتنع عادة.

الثانى: ما يعلم من القرآن قدر ما يتعلق بالأحكام بأن يكون عالما بمواقعها و يتمكّن عند الحاجة من الرجوع إليها و لو فى كتب الاستدلال.

فإن قلت: قد ورد أنّ القرآن إنّما يعلمه من خوطب به، يعنى النبىّ و الأئمّة عليهم السّلام و ذلك يقتضى أن لا يمكن الاستدلال بالقرآن على شىء للرعيّة، قلت: القرآن اسم للجملة و حينئذ يكون المعنى أنّه لا يعلم مجموع القرآن أحد غير النّبىّ و الأئمة عليهم السّلام و هذا لا ينكره أحد منّا لأنّ فيه المتشابهات الّتى لا يعلمها إلّا الله و الرّاسخون فى العلم؛ و فى بالى أنّ ابن بابويه رحمه اللّه فى بعض مصنّفاته عقد بابا بإيراد الأخبار الّتى تدل على أنّ القرآن اسم للجملة و لكن المصطلح بين العلماء أنّ القرآن لفظ مشترك بين الكلّ و البعض؛ و على أىّ تقدير يتمّ المطلوب؛ و أيضا قد ورد فى الحديثين المتعارضين بأخذ ما وافق كتاب الله و طرح ما خالفه؛ و ذلك يقتضى فهم كتاب الله؛ و أيضا كثيرا ما يستدلّ الأئمة عليهم السّلام بآيات القرآن على الناس، و ذلك يقتضى فهمهم إيّاها؛ و أيضا قراءة النبى صلّى اللّه عليه و آله القرآن على النّاس عند نزوله يقتضى ذلك؛ و أيضا كتب قدماء أصحابنا مملوءة من الاستدلال على المسائل بآيات القرآن كمن لا يحضره الفقيه و الكافى فى أوّله و غيره؛ و هذا ليس محلّا للاستدلال إذ هو من أجلى البديهيّات لكنّى لما سمعت بعض الجهلة يقول ذلك أوردت بعض ما عسى أن يزيل جهله.

الثالث: أن يعلم من السنّة المطهّرة الأحاديث المتعلّقة بالأحكام، بأن يكون عنده من الأصول المصحّحة ما يجمعها و يعرف موقع كلّ باب بحيث يتمكّن من الرجوع إليها، إذا أراد الوقوف على ما هو بصدده.

الرابع: أن يعلم أحوال الرّواة فى الجرح و التعديل و لو بالمراجعة المعتمدة فى الحديث و الرجال.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۳۶

[ضرورة الفحص فى أحوال الرواية]

و زعم بعض أهل العصر أنّ هذا لا يحتاج إليه، فيتمسّك تارة بأنّ أحاديث الكتب الأربعة يعنى الكافى و الفقيه و التهذيب و الاستبصار متواترة فلا يحتاج إلى ملاحظة السند.

و زعم من أشدّ حماقة منه بأن أحاديث كلّ كتاب كان مصنّفه من الإمامية كذلك، و لم يدر أنّ مناط التواتر أن يكون ذلك المتواتر مقطوعا به، و لا يكاد يكون شىء من أحاديث هذه الكتب كذلك فى زماننا هذا، نعم فى سالف الزمان كزمان المفيد و المرتضى و قبلهما يمكن أن يكون بعض هذه الأحاديث أو كثير منها متواترة، لقرب زمانهم من زمن الأئمة عليهم السّلام و أمّا فى زماننا هذا فلا يكاد يوجد شىء من أحاديث الأحكام يكون نقلته فى كل طبقة ثلاثة؛ و لهذا كان الاحتياج فى السابق إلى أحوال الرواة أقلّ.

فإن قلت: هل يكفى عمل من لا يعمل إلّا بالمتواتر فى اثبات تواتر الحديث كالسيد المرتضى و ابن إدريس و من يحذو حذوهما أو شهادتهم بأنّ هذا الخبر متواتر؟

قلت: لا ـ يكفى؛ إذ ظاهر أنّه لا يخرج بذلك من باب المظنون إلى المقطوع، غايته أن يكون متواترا منقولا لا بخبر الواحد، و حكمه حكم خبر الواحد.

و تارة يتمسّك بأنّ هذه الأحاديث صحيحة فلا يحتاج فيها إلى الاطلاع على أحوال الرواة لأنّه لأجل تميز الصحيح من غيره. أمّا الثانى فظاهر، و أمّا الأوّل فلأنّ ابن بابويه رحمه اللّه يقول فى أول كتابه [من لا يحضره الفقيه]: إنّى لا أورد فى هذا الكتاب إلّا ما أحكم بصحّته و أفتى به و ما هو حجّة بينى و بين ربّى؛ و يقول ثقة الاسلام فى أوّل الكافى الذى صنّفه لبعض إخوانه الّذى شكى إليه أن امورا أشكلت عليه لا ـ يعرف حقائقها لاختلاف الرواية فيها و لا يجد بحضرته من يذاكره و يفاوضه ممّن يثق بعلمه، و أنّه يجب أن يكون عنده كتاب كاف يجمع من جميع فنون علم الدين ما يكتفى به المتعلّم و يرجع إليه المسترشد و يأخذ منه من يريد علم الدين و العمل بالآثار الصحيحة عن الصّادقين عليهم السّلام و السّنن القائمة الّتى عليها العمل و بها يؤدّى فرض الله و سنّة نبيّه؛ قال مخاطبا له أنّ تميز الروايات المختلفة لا يمكن بالرأى بل بما أطلعه العالم عليه السّلام بقوله: «اعرضوها على كتاب الله، فما وافق كتاب الله فخذوه، و ما خالف كتاب الله فردّوه» «۱» و قوله عليه السّلام: «دعوا ما وافق القوم فإنّ الرشد فى خلافهم»؛ «۲» و قوله عليه السّلام: «خذوا بالمجمع عليه، فإنّ المجمع عليه لا ريب فيه»؛ «۳» و نحن لا نعرف من جميع ذلك إلّا أقلّه، و لا نجد شيئا أحوط و لا أوسع من ردّ علم ذلك كلّه إلى العالم عليه السّلام و قبول ما وسع من الأمر فيه بقوله عليه السّلام «بأيّما

---

(۱) الكافى، ج ۱، ص ۶۹؛ التهذيب، ج ۷، ص ۱۹۳، ۲۷۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۱۹۰

(۲) وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۱۱۲

(۳) وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۱۱۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۳۷

أخذت من باب التسليم وسعك» «۱» و قد يسّر الله و له الحمد تأليف ما سألت و أرجوا أن يكون بحيث توخّيت فمهما كان فيه من تقصير فلم تقصّر نيّتنا فى إهداء النصيحة إذ كانت واجبة لإخواننا و أهل ملّتنا؛ «۲» انتهى. و هذا شهادة منه على صحّة أحاديث كتابه.

و جوابه: منع شهادة هذين الشيخين بصحّة أحاديث كتابهما؛ فإنّ قول ابن بابويه «أفتى به و أحكم بصحّته» مسامحة منه؛ فإنّه كثيرا ما يورد فى كتابه روايات يطرحها و كثيرا ما يورد فيه روايات متنافية لا ـ يمكن الحكم بصحّتها و الإفتاء بها؛ و لو لا مخافة الإطناب لأوردت طرفا منها؛ فالظاهر أنّ مراده الإفتاء و الحكم بالصّحة لأكثر أحاديث كتابه بل هو صريح بأنّ تمييز الصحيح و غيره لا يمكن إلّا بما أطلعه العالم عليه السّلام و صرّح بأنّه هو لا يعرف الصحيح من غيره إلّا فى قليل من الروايات المختلفة بقوله «و نحن لا نعرف من جميع ذلك إلّا أقلّه» و قوله «قد يسّر الله و له الحمد تأليف ما سألت» لا يدلّ على صحّة أخبار كتابه لأنّه اعتذر أوّلا، و أيضا لم يسأل السائل أن لا ـ يكون فى كتابه غير الأخبار الصحيحة بل سأل تصنيف كتاب يشتمل على الأخبار الصحيحة ليرجع إليه فى أحكامه؛ فأجابه بمسئوله و ذكر أسانيده مبالغا فى عدم تركها أصلا لتميز الصحيح عن غيره بالأسانيد أو بما رواه عن العالم عليه السّلام.

و بعد تسليم شهادة كلّ منهما بصحّة أحاديث كتابه فليس ذلك حجّة على غيرهما، إذ ليس معنى قول الثقة «هذا الحديث صحيح» إلّا ظنّه بصدوره عن المعصوم عليه السّلام و لا يجوز لنا اتّباع ظنّنا فيما لا دليل عليه، فكيف فى اتّباع ظنّ غيرنا.

فإن قلت: ما الفرق بين ما إذا قال الثقة «سمعت هذا الحديث من المعصوم» و بين ما إذا قال فى حديث «رواه مجروح إنّى أظنّه صدر من المعصوم»، قلت: الفرق ظاهر؛ إذ دلائل حجّية خبر الواحد تشتمل الأوّل دون الثانى، و أيضا اتّباع القرآن أولى من اتّباعهما؛ قال الله تعالى: إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا «۳» أو فتثبّتوا؛ فأحاديث كتابهما إذا كانت الرواة مجروحين يجب التثبت فيها بمقتضى الآية الشريفة و لا يخرجها عن مقتضى الآية شهادتهما بصحّتها.

فإن قلت: إذا قال الفاسق كذا سمعت من المعصوم و قال عدل إن خبره صحيح، فيصير هذا الخبر حينئذ خبر العدل لا خبر الفاسق، فلا

يكون داخلا تحت قوله تعالى إِنْ جٰاءَكُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ؛ قلت: هذا حقّ إذا كان السماع من المعصوم محتملا فى حقّ هذا العدل أيضا و إن لم يكن كذلك، فالجائى بالنبإ و المخبر ليس إلّا الفاسق، و العدل ليس مخبرا، غايته أنّه يشهد على

---

(۱) الكافى، ج ۱، ص ۶۶

(۲) الكافى، ج ۱، ص ۹

(۳) الحجرات: ۶

نفسه بأنّه قد حصل له الظنّ بصدق هذا الفاسق، فحينئذ إذا أخبر الفاسق يجب التثبت بمقتضى الآية، و لا دليل على سقوط هذا الواجب بمجرّد هذه الشهادة، فيكون حكم الوجوب باقيا، فيجب الرجوع فى تصحيح خبره إلى الأمور الخارجة من الاطلاع على أحوال المخبر و فى نحو ذلك.

فإن قلت: قولهم عليهم السّلام «اعرضوهما على كتاب اللّه، و دعوا ما وافق القوم، و خذوا بالمجمع عليه» ليس فيه ترجيح أحد الروايتين المشاقتين بحسب أحوال الرواة بل بما فى هذه الروايات؛ قلت: كما أنّه ليس فيه الترجيح بالراوى، كذلك ليس فيه الترجيح بشهادة عدل على صحّة أحدهما؛ فالترجيح بهذا على هذا التقدير اجتهاد باطل فى مقابل النّص بل النصوص؛ و الحق أنّ مرادهم عليهم السّلام من حصر، ترجيح الأخبار بما ذكروه من العرض على كتاب اللّه أو موافقة العامّة و عدمها أو الأخذ بالمجمع عليه، إنّما هو لأجل تمكّن الشيعة فى ذلك الزمان من العمل بالأخبار القطعيّة الورود من المعصوم و ترك أخبار الآحاد بل هكذا سجيّتهم كما لا يخفى على المتتبع، و حينئذ فلا دخل للترجيح بحسب السّند لهم؛ و ذكر السّند عندهم إنّما هو لأقلّ حصول التواتر أو نحو ذلك؛ و قوله عليه السّلام «فإنّ المجمع عليه لا ريب فيه» لا يدلّ على تحقق الريب فى ورود الآخر من المعصوم بل على الريب فى حكمه فى نفس الأمر، إذ ما ورد عنهم للتّقيّة لا يكاد أن لا يطّلع عليه أحد فلا يصير مجمعا عليه لجميع الشيعة أو مرادهم بالترجيح بما ذكروا إنّما هو إذا كان الترجيح بما ذكروه ممكنا و يكون الخبران متساويين فى الصحّة، إذ ظاهر أنّ ما رواه القصّاصون لا يعارض ما رواه مثل ابن بابويه و الكلينى، و لو لم يمكن الترجيح فى هذه الحال بما ذكروا عليهم السّلام فلا بدّ من الرجوع إلى أحوال الرواة و غيرها من القرائن، و لهذا ضبط القدماء- شكر اللّه سعيهم- أحوال الرواة من الجرح و التعديل.

و يكفيك للاطلاع على بطلان و همك ذكر الكلينى أسانيده بجميعها فى جميع أحاديثه، و كذا جرح ابن بابويه و تعديله للرواة فى كتابه و ذكره المشيخة فى آخر كتابه؛ و لو كان حكمهما بصحّة أحاديث كتابهما كافيا فى حقّ غيرهما لكان ذكر الإسناد و المشيخة عبثا لغوا بل يكفيهما أن يتركا أسانيدهما و يقولا عذرا لهذا الترك أن شهادتنا تكفى لغيرنا فى الحكم بصحّة أحاديث كتابنا. فظهر أنّهما لم يعتقدا ذلك و هذا ظاهر و الحمد للّه.

و أيضا كثيرامّا يطرح ابن بابويه أحاديث من لا يحضره الفقيه و يقول إنّى لا أفتى به و لا أستعلمه مع أنّ هذا الحديث مذكورا فى الكافى من غير جرح فيه، و كثيرامّا يفتى القدوتان الإمامان الشيخ المفيد و الطوسى رحمهما اللّه بخلاف الأحاديث المذكورة فى الفقيه و الكافى مع أنّ أكثر أحاديث الأحكام ليس مذكورا فى الكافى و الفقيه بل منهما بالنسبة إلى التهذيب من الأحكام خاصّة ليس إلّا قطرة من بحر؛ فظهر أنّ ما شهد أحد هؤلاء الفحول بصحّته كثيرا ما

يشهد بعدم صحّته الآخر منهم، فلا بدّ فى الترجيح من العلم بأحوال الرواة.

و بعد هذا كلّه، فالعلم بأحوال الرواة مما يحتاج إليه لأحاديث التهذيب و هذا القدر يكفينا فى هذا المقام.

[عدم جواز العمل بالظنّ فى المسألة]

فإن قلت: نحن نحكم بما حصل لنا الظنّ بأنّه كلام المعصوم و مراده أو فعله أو تقريره، سواء كانت الرواية صحيحة أو لا، مسندة كانت أو مرسلة، مضمرة كانت أو مقطوعة إلى غير ذلك، لأنّا علمنا بالتتبع أنّ علماءنا السلف كانوا يعملون بما حصل لهم الظنّ بأنّه مراد المعصوم مطلقا و حينئذ فلا حاجة إلى العلم بأحوال الرواة.

قلت: هذا باطل من وجوه:

الأوّل أنّ النصوص الدالّة باطلاقها أو عمومها من القرآن و السنّة على النّهى عن اتّباع الظنّ مطلقا كثيرة، بحيث لا تقبل التخصيص إلّا بقاطع، و الظنّ الحاصل للفقيه عن آيات القرآن أو خبر العدل و الإجماع مما ثبت وجوب العمل به لا من حيث أنّه عمل بالظنّ و اتّباع له بل من حيث أنّه اتّباع للقرآن و الحديث و عمل بهما، فبالحقيقة ليس هذا داخلا تحت النصوص الناهية عن اتّباع الظن، إذ هذا اتّباع الكلام المعصوم عليه السّلام لكن يكتفى فى هذه النسبة أى فى الحكم بأنّه كلام المعصوم حصول الظنّ الناشئ عن أخبار العدل بأنّه كلام المعصوم بناء على حجّية خبر الواحد كما قالوا فى الحكم بشهادة الشاهدين أنّه ليس حكما بالظنّ بل بما ثبت من الشرع اعتباره و هو شهادتهما؛ فهاهنا أيضا اتّباعا للظنّ بل لما ثبت شرعا وجوب اتّباعه و هو القرآن و السنّة المطهّرة، و أمّا فيما نحن فيه فظاهر أنّه ليس كذلك، إذ لم يثبت من الشرع وجوب اتّباع كل ما نسب إلى المعصوم حتى يقال أنّه ليس اتّباعا للظنّ بل لما ثبت اعتباره شرعا و هو المنسوب إلى المعصوم مطلقا بل ثبت عدم اعتباره لقوله «إِنْ جٰاءَكُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا» فلا يمكن جعل مجرّد حصول الظنّ مناط الأحكام الشرعيّة.

و قولك أنّ السلف كانوا يعملون بما ظنّوا أنّه مراد المعصوم باطل بطلانا بيّنا:

أمّا أوّلا فلأنّ كثيرا من القدماء منعوا من العمل بخبر الواحد و علّلوه بأنّه لا يفيد إلّا الظنّ كالقياس و هو ممنوع فى الشرع، فكيف يمكن نسبة العمل بالظنّ إليهم بل هذا فرية بلا مرية تظهر لمن تتبع كلام ابن إدريس و السيّد المرتضى فى كتبه الأصولية كالذريعة و غيرها.

و أمّا ثانيا فلأنّ الاطلاع على الإجماع على العمل بالمظنون إجماعا دخل فيه قول المعصوم أو تقريره تقرير رضاء مما لا سبيل إليه؛ غايته الاطلاع على أنّهم عملوا بما هو مظنون لنا، على أنّ علمهم ليس منقولا- نقلا- يفيد العلم إلّا فى قليل من المسائل نادرة، و ليت شعرى كيف يحصل العلم بإجماع السلف على العمل بالمظنون أنّه مراد المعصوم مع أنّه لم

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۴۰

ينقل أحد من العلماء أنّ السلف كانوا يعملون بما يظنّون أنّه من المعصوم، سواء كان الراوى عادلا أو فاسقا بل المنقول خلافه كما علمت؛ و ما ورد من العمل بالكتب و التوقيعات و بأخبار جماعة لم يثبت عندنا توثيقهم، لا يدلّ على عملهم بالظنّ إذ حصول القطع بالقرائن و نحوها فى هذه المواضع متصوّر، و كذا أخبار الثقات فيها ممكن، و عدم ثبوت التوثيق عندنا لا يستلزم عدم ثبوته عندهم، بل ثبوت الفسق عندنا بشهادة عدل أو عدلين أيضا لا يستلزم انتفاء التوثيق عندهم كما لا يخفى، فكيف يمكن الحكم بمجرّد هذا بأنّهم كانوا يعملون بالظنّ مطلقا مع ورود النصوص بالنّهى عنه مطلقا و تصريح جمع من فحول العلماء بمنعه؛ نعم لا يبعد جواز العمل برواية عمل بها عدلان فصاعدا مع عدم رادّ لها يعارض عملهما و لكن ليس عملا بالظنّ بل بما ثبت صحّته؛ فتأمل.

و الحق أنّ الروايات التى عمل بها السلف كانت عندهم متواترة أو صحيحة السند، و ما وقع من المجهولين أو المجروحين فى سند هذه الروايات فإنّما هم من شيوخ الإجازة، و لهذا ترى ابن بابويه كثيرامّا يقدح فى رواية بأنّه مما تفرّد به فلان كما مرّ من رواية حريز، مع أنّ ما بينه و بين ذلك الراوى ليس مثله فى العدالة و التثبت بل قد يكون مجهولا أو مجروحا لتواتر كتاب ذلك الراوى عنده و علمه بأنّ هذه الوسائط من مشايخ الإجازة، و لكن ليس لنا بمجرد تصحيح واحد منهم الحكم بصحّة مثل هذا؛ فإنّ ابن بابويه رحمه اللّه بما ردّ رواية مثل حريز بن عبد الله السجستانى مع ثقته و جلالته بأنّه متفرد بها، فلنا أيضا [أن] نردّ ما يتفرّد هو بالحكم بصحّة اقتداء

به مع المعارضة.

الثانى: أنّه لا يجوز أن يكون مجرّد الظنّ مناطا للأحكام ما لم يكن ناشيا عما ثبت اعتباره شرعا، إذ كثيرامّا يحصل هذا الظنّ بأسباب أخر مثل ميل النفس أو التعصب أو الحسد أو نحو ذلك، فإنّا نرى جماعة يدعون وجوب شيء مثلا و يتمسّكون بأخبار لا يكاد يمكن الاستدلال على استحباب ذلك الشيء فضلا عن وجوبه، و يدّعونه أنّه حصل لنا الظنّ منها بأنّ المراد المعصوم ذلك الوجوب، و نرى جماعة اخرى يدّعون عدم حصول ذلك الظنّ من أخبار أخر ظاهرة الدلالة على ذلك الوجوب، و نرى جماعة ممّن لهم رابطة بالفرقة الأولى يدّعون مثل ادّعائهم و نرى جماعة لهم ربط بالفرقة الثانية يدّعون مثل ادّعائهم، و يكفيك اختلاف علماء بلدتين بعد اتّفاق علماء كلّ بلدة لشيخهم كعلماء بصرة و كوفة، إذ ظاهر أنّهم كلّهم ليسوا بكاذبين فى هذا الادّعاء بل ليس حصول هذا الظنّ لهم إلّا لأجل أنّهم مع شيخهم، و نرى تلامذة شيخين مختلفين فى مسألة، فرقة ظانّون بحكم مستنبط من مدركها، و أخرى ظانّون بعدمه بحيث يحصل الجزم بصدقهم فى ادّعائهم حصول الظن؛ و الحاصل أنّ سببيّة ميل النّفس و العصبيّة و الحسد و نحوها لحصول الظنّ مما لا سترة بها و النّفس قلّ ما تنفكّ عن شيء من هذه البواعث و الأسباب بل كثيرامّا يعتاد الإنسان بها بحيث يعتقد أنّه ليس فيه

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۴۱

شيء من تلك مع أنّه مملوّ منها يظهر ذلك لغيره، و إذا كان كذلك فكيف يمكن لمن له ورع و ديانة الاعتماد على ظنّه ما لم يحصل عن حجّة شرعيّة.

الثالث: أنّه لو كان مجرّد الظن بأنّه مراد المعصوم مناطا للأحكام الشرعيّة لزم الهرج و المرج فيها، لما عرفت من اختلافه فى الحصول لكثرة الأسباب و البواعث المحصّلة له.

الرابع: أنّه بعد تسليم ما ذكرت، لا يلزم عدم الاحتياج إلى العلم بأحوال الرواة؛ إذ هى أيضا من جملته أسباب المحصّلة للظن، بأنّ مضمون روايتهم مراد المعصوم؛ فتأمّل.

[إمكان الفحص فى حال الرواة]

فإن قلت: لا فائدة فى تفتيش حال الراوى، لأنّها ممّا لا يمكن الاطلاع عليها، إذ قد اختلف العلماء فى الكبائر اختلافا شديدا؛ فبعضهم يقول أنّها سبعة، و بعضهم سبعون، و بعضهم أربعمائة، و بعضهم على أنّها إضافية تختلف بالنسبة، و بعضهم يكتفون بظاهر الإيمان فى التعديل، فإذا عدّل عدل شخصا فليس لنا حينئذ الاعتماد على تعديله ما لم نعلم اعتقاده فى العدالة، و أنّه موافق لاعتقادنا مع أنّ المعدّلين و الجارحين فى زماننا محصورون فى جماعة ليس مذهبهم فى التعديل و الجرح معلوما، و هم الكشىّ، و الشيخ ابو جعفر الطوسى، و النجاشى، و ابن الغضائرى، و العقيقى، و ابن شهرآشوب، و العلامة، و ابن داود، و قليل من غيرهم؛ و قد صرّح الشيخ فى بعض كتبه بالاكتفاء فى التعديل بكون الراوى محترزا عن الكذب و إن كان فاسقا فى أفعال جوارحه؛ و على تقدير العلم أيضا بمذهب هؤلاء فى التعديل يرد أنّهم لم يلاقوا المعدّلين بل اعتمادهم فى الجرح و التعديل على غيرهم، و موافقة مذهبهم لمذهب ذلك الغير فيهما غير معلوم؛ و أيضا بعض العلماء لا يكتفى فى التعديل و الجرح بالواحد بل تعتبر التعدّد، و على هذا ينهدم أساس الحديث الصحيح فى هذا الزمان بالكليّة، إذ قلّ ما يوجد حديث كان جميع رجال سنده معدّلا بتعديل اثنين من هؤلاء العلماء المعدّلين؛ و بتقدير وجوده، فقد مرّ أنّ اعتماد هؤلاء فى التعديل و الجرح على غيرهم، فيحتمل أن يكون سبب تعديل جميع هؤلاء لراو واحد تعديل عدل واحد سابق عليهم، إذ ليس مذهبهم فى اعتبار التعدد و الواحدة فى الجرح و التعديل معلوما؛ مع أنّ الأغلب بناء بعض منهم فى الجرح و التعديل على بعض آخر منهم.

قلت: الجواب من وجوه، الأوّل:

إنّ إختلاف فى الكبائر لا يضرّنا لأنّ من تتبع كتب الرّجال ظهر عليه أنّ القدماء كانوا يقدحون فى الراوى بأسباب لا يكاد يمكن

إثبات كونها معصية فضلا عن كونها كبائر، و كانوا يحتاطون فى الحكم بالعدالة غاية الاحتياط، و لذا تريهم يقدحون فى الراوى بأنّه كان مخلّطا

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۴۲

و بأنّه كان يروى عن الضعفاء، و حكاية أحمد بن محمد بن عيسى مع أحمد بن محمد بن خالد البرقى و إخراجه إيّاه من قم مشهورة؛ فحكمهم بالتعديل تعديل على كلّ مذهب.

الثانى أنّ الحق فى التعديل الاكتفاء بالإيمان مع عدم الإعلان بالمعاصى، للرّوايات الصحيحة الدالّة على قبول شهادة من لم يكن معروفا بالفسق، و صحيحة ابن أبى يعفور «۱» الّتى فهم منها المتأخّرون ما اعتبروه فى العدالة من المعاشرة و غيرها لا دلالة على مذهبهم بل الظاهر منها الاكتفاء فى العدالة بكون الإنسان ساتر لعيوبه أى غير معلن بالمعاصى بشرط المحافظة على مواقيت الصلوات، و حضور الجماعات، فتأمّل فيها جدا.

الثالث: الظاهر من حال هؤلاء العلماء المعدّلين المطّلعين على الاختلاف فى الكبائر إذا عدّلوا شخصا أن يكون تعديلهم تعديلا على كلّ مذهب لعلمهم بأنّ اعتماد من تأخّر عنهم على تعديلهم و إلّا يلزم التلبيس فليتأمّل فيه؛ و ما ذكرت من الإيراد على معتبرى التعدّد فى الجرح و التعديل فهو إيراد واردا و لكن لنا عنه مندوحة لضعف مذهبهم فى هذا الزمان؛ فتأمل.

[باقى شرائط الاجتهاد]

الخامس: أن يعرف مواقع الإجماع؛ لأنّه أحد المدارك كما مرّ و يجىء، و للتحرّز عن مخالفته فى الفتوى؛ و قد عرفت إمكانه و إمكان الاطلاع عليه فلا تغفل؛ و هذا هو الباعث لاحتياج المجتهد إلى ممارسة الفروع الفقهيّة.

السادس: أن يعلم الناسخ و المنسوخ و أحكامها و كذا أحكام الأوامر و النواهى، و العموم و الخصوص، و الإطلاق و التقييد، و الإجماع و البيان، و ما يتعلّق بمقتضيات الألفاظ عرفا و لغة ممّا يتوقّف عليه فهم الخلاف؛ و هذا هو الباعث للاحتياج إلى علم الأصول إذ استعلام هذه المذكورات من غير هذا العلم ممّا يحتاج إلى تتبع تامّ لمواقع كلمات العرف و فطنة ثاقبة و قوّة قويّة قلّ ما يحصل لأبناء هذا الزمان؛ و استعلامها من علم الأصول أسهل إذ هى مستدلّ عليها فى هذا العلم بتلاحق الأفكار، و هذا القسم أهمّ للفقيه من غير شرائط الاجتهاد إلّا تحصيل مداركه، و قد نبّه عليه جمع من المحققين.

السابع: أن يعلم شرائط البرهان و الحدّ، لامتناع الاستدلال من دونه إلّا من فاز بقوّة قدسيّة تغنيه عن ذلك.

الثامن: أن يعلم جملة من القواعد الكلامية، و توهّم أنّ هذا ممّا يحتاج إليه للإيمان لا للاجتهاد فاسد، إذ كثير من المسائل الفقهية مما يتوقّف العلم بها إلى العلم بمباحث العدل مثل أنّه تعالى لا يفعل القبيح و لا يأمر به و غير ذلک مما يطول هذه الرسالة ببيانه.

---

(۱) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۸

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۴۳

التاسع: أن يكون له قوّة قويّة و ملكه نفسانيّة يقتدر معها على اقتناص الفروع من الأصول، و ردّ الجزئيات إلى قواعدها، و تقوية القوى، و تضعيف الضعيف، و الترجيح فى موضع التعارض، و لا بدّ مع ذلک من ممارسة أهل الصناعة و ظهور الاستقامة على صفحات أحواله بينهم، فلا يجوز أن يقدّم على القول على اللّه و رسوله و أئمته- صلوات اللّه عليهم- بمجرّد اعتقاده فى نفسه فهم المراد و ظنّه سلوك نهج السداد، و مطالعة عبارات الأوّلين؛ و لنعم ما قال بعض المحققين أن خياطة ثوب و اصلاح طعام مع كونه من الأمور الحسيّة لا يتمّ بدون التوقيف فما ظنّك بالشريعة المطهّرة و من خفى عليه ذلک فليصغ إلى قوله عليه السّلام «خذوا العلم من أفواه الرجال» «۱» و قوله «لا يغرّنكم الصّحفيّون». «۲»

و لا ـ تغترّ بجواز تجزّى الاجتهاد، إذ المراد منه القدرة على الاستنباط فى بعض أبواب الفقه دون بعض، بعد العلم بالأمور المذكورة كلّها على الوجه المعتبر إن أمكن هذا الفرض؛ و إلى هذه الأمور المذكورة كلّها وقعت الإشارة بقوله عليه السّلام «و روى حديثا و عرف أحكامنا» إذ من أجلى البديهيّات أنّ معرفة الأحكام بدون ذلك ممتنع.

تتمة

أدلّة الشرع أربعة: الكتاب و السنّة و الإجماع و دليل العقل. أمّا الثلاثة الأوّل فقد مرّ فى هذه الرسالة ما يكفيك العلم بوجوب العمل بها، و يدخل فيها ما ثبت حجّيّتها من المفهومات و هى مفهوم الشرط و الغاية و الصفة عند جمع؛ و الحصر و إنّما عند جمع؛ و العدد عند بعض؛ و مفهوم الموافقة بمنعيّتها عند جماعة؛ إذ هذه كلّها من مدلولات كلام الشارع عند من قال بها فلا يمكن ردّها.

و أمّا وجوب مقدّمة الواجب و تحريم ضدّ الواجب فالحقّ أنّهما عند من قال بهما ليس من مجرّد دلالة اللفظ و لا من مجرّد حكم العقل، بل منهما معا، كما يظهر عند تأمّل أدلّتهم عليهما، و ليس هذا موضع ذكرها.

و أمّا القياس الّذى نصّ على علّته فهو عند من قال به قسم آخر من الأدلّة غير الأربعة المذكورة، و الأقرب رجوعه إلى أحد الثلاثة الأوّل أو إليه مع دليل العقل.

و أمّا دليل العقل فهو عندنا قسمان:

الأول: استصحاب النّفى الأزلى؛ و يعبّر عنه بأصالة براءة الذمّة و باستصحاب حكم العقل، و هو قسمان: أحدهما أصالة براءة الذمّة من حقوق الله تعالى ما لم ينصب دليلا ناقلا عنها

---

(۱) وسائل الشيعة، ج ۲، ص ۱۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۰۵

(۲) بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۵؛ مستدرك الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۴۴

كأصالة براءة الذمّة من وجوب صلاة يوميّة زائدة على الخمس، و وجوب صوم بالأصالة سوى صوم رمضان، و وجوب الزكاة فيما عد الأجناس التسعة، و نحو ذلك، و يرجع إلى هذا أصالة الطهارة فى الأشياء، و الإباحة فى الأفعال، و الحلّ فى الأعيان مطلقا أو فى غير الحيوانات و نحو ذلك، و حجّية هذا ظاهر و مجمع عليه، و قد ورد التنصيص على بعض موارده من الشرع كقولهم عليهم السّلام «كلّ شىء طاهر حتى تعلم أنّه قذر»، «۱» و قولهم عليهم السّلام «كلّ شىء مطلق حتّى يرد فيه نهى»، «۲» أى مباح، و قولهم عليهم السّلام «كلّ شىء منه حرام و حلال فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه فتدعه»، «۳» و قوله تعالى خَلَقَ لَكُمْ مٰا فِى الْأَرْضِ جَمِيعاً؛ «۴» و ثانيهما أصالة براءة الذمّة من حقوق الناس حتى ثبت شغلها؛ و حجّية هذا القسم أيضا ظاهر فيما إذا لم يحدث بين هذا الشخص و بين غيره ما يناسب شغل ذمّته؛ و أمّا إذا أحدث ذلك ففيه تأمّل، كما إذا أحبس شخصا شاة مرضعة غصبا من مالكه فمات ولد تلك الشاة لأجل منعه من الرّضاع أو منع شخص شخصا من ربط دابته فهربت فهلكت فإنّ أكثر الفقهاء حكموا بعدم ضمان الغاصب للولد فى الصورة الأولى و الدابّة فى الثانية، لأصالة براءة الذمة من حق المغصوب منه، و لم يرد فى الشرع أنّ ذلك يوجب شغلها، كذا استدلّوا فى كثير من المسائل فى المعاملات؛ و الأولى أن لا يفتى الإنسان فى مثل هذه المسائل بشىء من النفى و الإثبات إلّا ما ورد فيه من الشرع نصّ.

الثانى: استصحاب حكم الشرع؛ و يعبّر عنه باستصحاب الحال، و محله أن يثبت حكم فى وقت، ثمّ يجىء وقت آخر و لا يقوم دليل على انتفاء ذلك الحكم؛ فهل يحكم ببقائه على ما كان و هو الاستصحاب أم يفتقر الحكم به فى الوقت الثانى إلى دليل، فيه خلاف؛ الأكثر على الأوّل و نسب إلى المفيد و المرتضى و جماعة على الثانى. و الحقّ أن يقال ينبغى أن ينظر فى علّة ثبوت الحكم فى الوقت

الأوّل؛ فإن كان يثبت به الحكم مستمرّا من غير تفاوت فيه بين الأزمنة فحكم ثبوته فى جميع الأزمنة إلى أن يتحقّق ما يزيله كعقد النكاح و نحوه، و إن كان ثبوته به مما اختصّ بالزمان الأوّل فلا يثبت به الحكم فى الزمان الثانى، و هذان القسمان ليسا من الاستصحاب فى شىء و إن كان يثبت فى الحكم مطلقا، فإن حدث فى الوقت الثانى ما ثبت منافاته للحكم فى الحكم فى الجملة، فالحقّ عدم جواز الحكم بثبوته فى الوقت الثانى بمجرّد الاستصحاب كالمتيمّم إذا دخل فى الصلاة، ثمّ رأى المنافى أثنائها لأنّه حكم بوجود معلول من دون العلم بعلّته و هو باطل؛ و إن لم يكن حدث فى ذلك الوقت

---

(۱) التهذيب، ج ۱، ص ۲۸۴

(۲) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۱۷

(۳) الكافى، ج ۵، ص ۳۱۳

(۴) البقرة: ۲۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۴۵

الثانى فالحقّ ثبوته فى الوقت الثانى، لأنّه راجع إلى القسم الأول؛ و إن كان الحكم أمرا متعلّقا بشىء لا يمكن الانفكاك بينهما، فكلّ زمان علم تحقّق ذلك الشىء حكم بتحقّق ذلك الحكم، و كل زمان لم يعلم ذلك التحقق لم يحكم بهذا الحكم، لما مرّ من استحالة العلم بوجود المعلول مع الجهل بوجود العلّة، سيّما إذا كان المعلول مما لا يعلم وجوده إلّا من وجود علّته لا بالحسّ و نحو ذلك، فالاستصحاب لا يخلو من أحد هذه الأقسام الخمسة، و قد عرفت الحال فى كلّ منها، و أنّ بعضها ليس من الاستصحاب، و يمكن إرجاع هذا التفصيل إلى ما اختاره المرتضى رحمه اللّه فتأمّل.

إذا عرفت هذا ظهر عليك أنّ دليل العقل عندنا منحصر فى هذين القسمين بأقسامها، و قد يستدلّ على بعض المسائل ببعض المدارك الّتى هى غير ما مرّ من الأدلّة، مثل استحالة تكليف ما لا يطاق و نحوه، و لكنّه قليل جدا منصوص من الشرع أيضا، فيرجع إلى الكتاب و السنّة و لا ينافى كونه بحيث لو يرد به الشرع لحكم به العقل أيضا، و عدّ جماعة من العامّة فى أدلّة العقل التلازم بين الحكمين من غير تعيين علّة، و إلّا رجع إلى القياس، و شرع من قبلنا، و قد يستدلّ عليه ببعض آيات القرآن كقوله تعالى: وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فِيها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ «۱» الآية؛ و جوابه أنّ حكم الشرع السابق إذا ذكره الشارع فى مقام تمهيد شرعنا ساكتا عليه، يفهم منه ثبوته فى شرعنا و لا يتوقّف على حجّية شرع من قبلنا، و عدوّا منها أيضا الاستحسان و المصالح المرسلة و نفى المدارك فى الأحكام العدمية، و الأخير راجع إلى بعض أقسام الاستصحاب فتأمّل؛ و لمّا لم يكن هذه الأمور عندنا أدلّة، لم نتعرّض لتحقيقها و تفصيل أقسامها.

تكملة [فى ردّ مخالفى الاجتهاد]

قد ترى بعض أهل هذه العصر ينكر الاجتهاد و يذمّ المجتهدين من غير أن يتصوّر معنى الاجتهاد، إذ قد عرفت أنّ حقيقة الاجتهاد و هو تحصيل الظنّ ممن اتّصف بشرائط الاجتهاد بحكم شرعىّ من الأدلّة الّتى ثبت بالدليل وجوب العمل بها، فمنكر الاجتهاد إن قال أنّه لا يجوز العمل بالأدلّة الشرعية، فبطلانه من أجلى البديهيّات بل هذا القائل ممّن لا ينبغى عدّه من نوع الإنسان، إن هم إلّا كالأنعام بل هم أضلّ سبيلا، إذ الحيوانات يعلمون وجوب اتّباع أوامر الشرع و نواهيه.

و إن قال بعدم جواز العمل ببعض مدلولات الألفاظ كالمفاهيم، فبعد تسليم كونه محقّا لا يلزم منه إنكار الاجتهاد.

---

(۱) المائدة: ۴۵

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۴۶

و إن قال بعدم جواز العمل بدليل العقلى، أعنى قسمى الاستصحاب؛ فمع ظهور بطلانه لما مرّ، لا يلزم أيضا نفى الاجتهاد، بل أنكر قسما خاصّا من الاجتهاد كما أنّ الشيعة أنكروا العمل بالقياس و غيره من أدلّة العامّة، فإنّه لا يلزم منه نفى الاجتهاد بل هذا تقليد لمدارك الاحكام.

و إن قال بعدم جواز العمل بالقسم الثانى من قسمى الأوّل من الاستصحاب، فنحن معترفون به، و نقول أنّ الحكم و الإفتاء غاية الجرأة- تجاوز الله عنهم بمنّه و وجوده.

و إن قلت: صحّة الاجتهاد يستلزم وجوب عمل المجتهد بظنّه و وجوب تقليد العوام له، فيجب أن يكون الاجتهاد أمرا معلوما منضبطا مع أنّه ليس كذلك إذ ليس هناك مرتبة معيّنة كان من فيها مجتهدا دون من دونها، إذ من شرائط الاجتهاد القوّة القويّة، و هى مختلفة غاية الاختلاف فى الأشخاص.

و أيضا الاجتهاد عند القائل به واجب كفايىّ، و الواجب الكفائىّ من لوازمه أن يستطيعه كلّ مكلّف لترتّب الإثم على كلّ مكلّف بتركه، مع أنّ الاجتهاد ليس مما يتمكّن منه إلّا الآحاد من الأذكياء.

قلت: مرتبة الاجتهاد ليس إلّا فهم معانى الروايات و الأخبار مع قوّة الترجيح و الجمع بينهما بما تقتضيه الطبع السليم و الفهم المستقيم، من تقوّى القوىّ و تضعيف الضعيف، و الحمل على التقيّة و النّدب و التخيير و نحو ذلك، و هذا أمر منضبط ۵ و ليت شعرى كيف يحكم هذا القائل بأنّ الشخص الفلانى يعلم الحاشية القديمة و الشرح العضدى أو القواعد أو نحو ذلك، و يحكم على آخر بأنّه لا يعلم ذلك مع أنّ العالميّة بالحاشية تستلزم حلّ عباراتها و تطبيق الأجوبة على الإيرادات و دفع الشكوك عنها بحسب الجهد، و قد يحكم على جماعة بالعالمية بالحاشية مع ظهور أنّهم ليسوا متّفقين فى حلّ جميع عباراتها و تطبيق الأجوبة و نحو ذلك.

و الحاصل أنّ العقل يجد مرتبة يصحّ منه الحكم بالعالميّة لمن كان فى هذه المرتبة، و إن كان لها اختلافا ما، و ليس الاجتهاد أيضا بأزيد من حلّ الأحاديث و الجمع بين منافياتها بوجه لا- يستنكره العقول السليمة فى الأغلب؛ و لا ينافى هذا وقوع الغلط فى بعض الأحيان كما فى الحكم بالعالميّة فى مثل الحاشية و القواعد و أمثالهما من الكتب.

و لو قال قائل أنّه لا يمكن وجود عالم بالحاشية القديمة أو القواعد أو نحوهما لعدم انضباط العالميّة بها لعدّه العلماء جاهلا و أسندوه إلى سخافة العقل.

و أمّا الجواب عن الثانى «۱» فأوّلا بمنع أنّه واجب كفايىّ بالنسبة إلى كلّ المكلّفين، بل

---

(۱) هذا جواب عن عبارة «و أيضا الاجتهاد عند القائل به واجب كفائى».

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۴۷

واجب كفايىّ على كلّ من يتمكّن منه، و لا ينافى ذلك اعتقاد كلّ شخص بنفسه أنّه يتمكّن منه إن اعتقد، نعم غايته إثم كل شخص باعتقاده حين الترك، و ثانيا بوجوب الاجتهاد على من يتمكّن منه، و وجوب المعاونة على من يتمكّن منها بمال أو اعطاء كتاب أو نحو ذلك، و المكلّف حينئذ أكثر من الأوّل، و ثالثا لا يلزم أنّ كلّ مكلف متمكّن منه إن بذل جهده و لكن لا يسعون فيه لعوائق طلب الدنيا أو لوجود من يجوز الاستيفاء منه و تقليده أو نحو ذلك، فالفعلية للقليل لا التمكّن و القوّة؛ فتأمّل.

و كان منشأ اشتباه هؤلاء مما ورد فى الأخبار النّهى عن القياس و الاجتهاد و حسبوا أنّ الاجتهاد هنا هو المصطلح بين الفقهاء، و لم يدرءوا أنّ الاجتهاد الوارد فى الأخبار مقابل للعمل و الآثار، و هو العمل بالرأى المعبّر عنه بالاستحسان فى اصطلاح الحنفيّة؛ أو منشأ وهمهم أنّهم لما رأوا فى الكتب الفقهية مسائل كثيرة لم يكن دلالة ما رأوا من النصوص عليها ظاهرة ظهورا يدركه أفهامهم القاصرة و أذهانهم الفاترة، حسبوا أنّه لا- مدرك لهذه المسائل، فذمّوا فحول العلماء و لم يدروا أنّ مصنّفى هذه الكتب كلّهم مطبقون و

مصرّحون بأنّه لا يجوز الحكم و الإفتاء إلّا من أحد الأدلّة أى القرآن أو الأحاديث الصحيحة أو الإجماع أو الاستصحاب، و هل هذا إلّا جهل أو تجاهل، و كيف يتأتّى ممّن له أدنى تميز أن يظنّ بجماعة ينادون بأعلى صوت أنّ لا يجوز العمل فى الأحكام إلّا بأدلّة خاصة أنّهم يعملون بغير هذه الأدلّة فى كتبهم الفرعيّة و سيّما بمثل المحقق؛ فإنّه أنكر ثبوت الإجماع فى أكثر مواقعه و أنكر حجّية الاستصحاب و حجّية القياس المنصوص العلّة، و إنّما الدليل عنده القرآن و الحديث لا غير، صرّح به فى كتب الأصولية كالمختصر و غيره، فكيف يظنّ بمثله أنّه أفتى فى كتبه الفقهية بمسائل لا دليل عليها أصلا.

و نعم ما قال العلامة رحمه اللّه فى المختلف مشنعا على ابن إدريس حيث شنّع هو على الشيخ رحمه اللّه فى مسألة بأنّه أفتى فيها بمذاهب أهل الخلاف، إذ لا دليل عندنا عليها، قال: إنّه لقصور قريحته و فتور فطنه، «۱» لم يبلغ فهمه أن يدرك كيفية دلالة هذا الدليل على هذه المسألة بعد أن بيّن كيفية دلالة رواية على ما قاله الشيخ.

و قد ينسبون هؤلاء الجهلة وهمهم إلى القدماء كابن بابويه و غيره حيث أنّهم لم يذكروا فى كتبهم هذه الفروع الفقهيّة و لم يدروا أنّه لا يلزم من عدم الذكر إنكار؛ فإنّ كل طائفة يشتغلون بشىء، إذ فيه نظام بقاء نوع الإنسان، فبعضهم يشتغلون بجمع الحديث، و بعضهم يشتغلون ببيان مدلولات الأحاديث و هم الفقهاء، و بعضهم يشتغلون بتحرير مسائل النحو، و بعضهم بالصرف، و هكذا؛ و لا يلزم من هذا أن يكون كلّ طائفة منكرا لما يشتغل به الطائفة

---

(۱) فى المختلف (۷/ ۴۹۷): و هذا يدل على قصور قريحته و عدم تفطنه.

الأخرى، فإنّ الله تبارك و تعالى جعل بحكمته رغبة القدماء فى جمع الحديث، إذ لو لم يجمعوا لاندرس بعد زمان الغيبة و جعل رغبة المتأخّرين فى تحرير المطالب الفقهيّة و الجمع بين الأخبار و الإفتاء بما يخالف العامّة و تقييد المطلق بالمقيّد، و تخصيص العام بالخاص، و هكذا إذ لو لم يفعلوا ذلك لتفرّق المذاهب تفرّقا غير محصور؛ فإنّ بعض الأخبار يدلّ على الجبر، و بعضها على التشبيه، و بعضها على جواز الخطأ على الأنبياء، و بعضها على عدمه، و بعضها على غسل الرجلين فى الوضوء، و بعضها على جواز الوضوء باللّبن إلى غير ذلك مما لا يحصى كثيرة، فلو لم يفعلوا ما فعلوا و اقتصروا على مجرّد نقل الأحاديث لم يكن ذلك فى مثل عصرنا هذا لبعده عن زمان المعصوم، و خفاء القرائن فيه، مع أنّ ابن بابويه رحمه اللّه أيضا ربما ذكر فى الفقيه فتاوى من قبيل اجتهادات المتأخّرين بل ما لم يفعله المتأخّرون؛ أيضا يظهر ذلك لمن تأمّل فى اختلافاته مع الفضل بن شاذان و يونس بن عبد الرحمن فى كتاب المواريث. و ليكن هذا آخر ما أوردناه فى هذه الرسالة.

و الحمد للّه رب العالمين، و صلّى اللّه على محمّد و آله أجمعين الطيّبين الطاهرين المعصومين، و كتب بيده الفانية مؤلفه الفقير إلى الله ابن حاجى محمد البشرويى الخراسانى عبد الله- تجاوز الله عنهما بمنّه وجوده- و كان ذلك فى منتصف شهر شعبان المعظم من شهور سنة ثمان و خمسين بعد الألف [۱۰۵۸] من الهجرة النبوية على مهاجرها ألف من السلام و التحيّة.

قد وقع الفراغ من تحرير هذه الرسالة الشريفة بعون الله و حسن توفيقه فى أواخر نهار الأربعاء منتصف شهر ربيع الثانى من شهور سنة أربع و ثمانين و مائة بعد الألف [۱۱۸۴] من الهجرة النبوية؛ و الحمد لله أوّلا و آخرا. و كتب هذه الأحرف بيمناه الفانية الجانية المفتقر إلى رحمة السابغة و جنّته العالية، الطالب من اللّه تعالى حسن العاقبة، و كمال العافية، ابن شرف الدين محمد الحسنى سيد محمد- رزقه الله التقوى و التوفيق لما يحبّ و يرضى، بمحمّد و آله الطاهرين مصليا مسلما مستغفرا.

۸- رسالة فى صلاة الجمعة مولى محمد بن عبد الفتاح تنكابنى مشهور به فاضل سراب

مقدمه

شرح حال فاضل سراب را پیش از این در ابتدای رسالهٔ میرزا علی رضا تجلی و نقد سراب بر آن، آوردیم. در اینجا باید بیفزاییم که وی افزون بر آن نقد، رسالهٔ مستقلی به زبان عربی دربارهٔ نماز جمعه نگاشته و گفته شده است که تألیف آن به دستور استادش محقق سبزواری بوده است. منشأ این توصیه چنان بوده که وقتی ملا عبد الله تونی رساله‌ای در رد بر محقق سبزواری نوشت، محقق از این شاگرد فاضلش خواست تا پاسخ وی را بنویسد.

فاضل سراب در این رساله، در یک مورد به طور خاص به حواشی خود بر رساله‌ای که یکی از علمای خراسانی نوشته اشاره دارد: «إنّی قد کتبت حاشیهٔ متعلقهٔ برسالهٔ کتبتها بعض فضلاء الخراسان و هو ممّن کان معروفا بالصّلاح و الدّیانهٔ ...» این شخص کسی جز فاضل تونی نیست که وی پس از آن مرتب از وی و رساله‌اش یاد کرده و به نقد گفته‌های وی نشسته است. بنابراین باید توجه داشت که این رساله در یک مرحله در نقد رسالهٔ تونی است که متن آن از نظر دوستداران گذشت.

اما علاوه بر تونی، فاضل سراب یک نفر دیگر را نیز هدف انتقادهای علمی خود قرار داده است. وی ملا خلیل قزوینی (م ۱۰۸۹) است که صاحب رساله‌ای در حرمت اقامهٔ جمعه به زبان فارسی بوده و فاضل سراب در چندین مورد تصریح به رد گفته‌های او در این کتاب دارد. از جمله در موردی پس از رد استدلالی که به سخن امام سجاد علیه السّلام دربارهٔ امامت جمعه و عیدین و اختصاص آن به امامان شده، به شدّت حرص برخی از اشخاص در استدلال به این قبیل ادلهٔ ضعیف اشاره کرده و در حاشیه به نام ملا خلیل اشاره شده است.

مؤلف در متن این کتاب از ملا خلیل با عنوان «صاحب الرسالهٔ الفارسیهٔ» یاد کرده است.

تاریخ تألیف رسالهٔ سراب، سال ۱۱۰۶ هجری است که سالها پس از درگذشت محقق سبزواری بوده و لذا در مقدمه هم از این استاد با تعبیر طاب ثراه یاد کرده است. وی در

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۵۰

همین مقدمه اشاره به آن دارد که سال پیش از آن، بنای تألیف این رساله را داشته که به دلیل برخی بیماری‌ها و مشاغل، توفیق آن را نیافته، اما امسال یعنی سال ۱۱۰۶ موفق به تألیف کتاب مورد نظر خود شده است.

سراب در آغاز رساله از خالی شدن نفس از اغراض نفسانی برای صدور نظریه و فتوا سخن می‌گوید و در واقع بر آن است تا به این حقیقت اشاره کند که در جریان مباحثی که در مسألهٔ نماز جمعه روی داد، به مرور افزون بر مسائل علمی، مسائل نفسانی و غیره نیز وارد شد و دوستی‌ها و دشمنی‌ها و همچنین شرایط سیاسی و اجتماعی در طرح این مباحث تأثیر گذاشت. سخت‌نویسی در برخی از موارد با توجه به تسلط ناکافی مؤلف در نگارش به عربی، کار فهم عبارات را قدری دشوار کرده است. در این باره مصحح با در حد وسع علمی محدود خود آن را بر اساس نسخه‌ای که از استاد ارجمند حضرت آیت الله حاج سید محمد علی روضاتی- زید عزّه العالی- به امانت گرفته بود، ارائه کرده است. گفتنی است که استاد، هم نسخهٔ مسودهٔ خط مؤلف را در اختیار داشتند که فوق العاده با خط بد و خطخوردگی‌های فراوان بود، و هم نسخهٔ مبیضه‌ای که از روی آن نگاشته شده بوده است. طبق رسم معهود، حضرت استادی، با لطف و محبّتی که در حق این بنده دارند، هر دو نسخه را در اختیارم گذاشتند. از ایشان صمیمانه سپاسگزارم و آرزوی طول عمر با عزّت برای ایشان دارم.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۵۱

<بسم الله الرحمن الرحیم>

[المقدمهٔ]

الحمـد للّه الّـذى شـرّف الجمعـة على غيرهـا فى الأزمان و الأوقات، و فضّـلها على سائر العبادات و الصّـلوات، و دحض الأقوال الباطلة بالحجج البالغة و الروايات؛ و الصـلاة على من أرسله و ختم بما أرسل به الرسالات؛ و أهل بيته الذين هم سفن النجاة من لجج الأهوية بأشرعة البيانات.

اما بعـد فيقول المتمسّك بكرم ربّه الغنى محمّـد بن عبـد الفتاح التنكابنى أنّه قد ألّف بعض فضـلاء معاصـرينا رسالة فارسـية «۱» لنفى عينية الجمعة مشـتملة على شـبه سخيفة و خيالات ضعيفة، فألفت بأمر استادى العلامة «۲»- طاب ثراه- رسالة فارسيّة لإظهار الحقّ على وجه يليق بالمقام و دفع شبهه الضعيفة بالتمام؛ و لما كان عمدة المقصود من وضع تلك الرّسالة دفع شبهه على وجه ينتفع به بعض من لم يرتبط باللغة العربية أيضا، لم يناسب سـياقها بسط الكلام فى ذكر بعض الدقائق؛ و كنت فى السّنة السّابقة على عامى هذا عازما على تـأليف رسالـة أبيّن فيهـا بعض مـا لم يكن فيهـا و أترك بعض مـا كان متعلّقا بعبارة الرسالـة الّـذى لا انتفاع فى ذكره، ليكون أنفع فى الإيصـال إلى المطلوب و أخلّا عمّـا زاد و خرج عن المقصود؛ و عـاق عن ذلك بعض الأمراض و الأشـغال إلى أن قرب شـهر رمضان هذه السّنة فألّفتها على ما كنت عازما بعون الله تعالى.

اعلم أيّهـا اللّبيب! يجب على من يريـد إرشاد غيره، الابتـداء بإرشاد نفسه و على من يريـد إرشاد نفسه تخليـة نفسه عن جميع الأغراض الّتى تسـدّ المرء عن الوصول إلى الامور النافعـة فى المعاد، و عن وجـدان ما هو مقتضـى طريقة أهل الرشد و السّداد، مثل اقتضاء عادة أهل الزمان و تقويـة طريقة الآباء و الإخوان و سائر الدّواعى الّتى لها سبيل إلى أكثر الإنسان؛ و هذه الدّواعى من أعظم حبال الشـيطان؛ و قد يكون الدّواعى جليّة يجدها شخص فى نفسه و

---

(۱) المقصود كما يظهر من مواضع اخرى من هذا الكتاب رسالة المولى خليل القزوينى رحمه اللّه.

(۲) المحقق السبزوارى.

يتعمّـد فى تبعيّـة مقتضاها، و هـذا الشـخص بعيد عن التنبّه فى سـنة الغفلة، فليس كلامى معه؛ و قد تكون خفيّة يغفل المتّصف بها عن كونها دخيلة فى الحكم و الترجيح؛ و إن عرف سببيّتها، تركها و تبرّأ عنها؛ فينبغى التّنبيه على الدّواعى: فالدواعى فى المسألة المفروضة يمكن تطرّقها إلى المثبت و النّافى: أمّا إلى المثبت فمثل حبّ انتشار وجوب هـذا الأمر، و كثرة المأمومين خلفه، و قـد تكون أدون من هذا، مثل محبّته جمعيّة المأمومين خلف من يحبّ جمعيّتهم خلفه، و قد تكون أدون من هذا أيضا و هو أن يرضى عنه أحد الرجلين، و قـد يكون أدون من هـذا و هو حبّ موافقـة المثبت؛ و أما إلى النّافى فمثل مشـقّة الإمامـة و عدم الاطمينان بصـلاحيّة غيره حتى يصـلّى خلفه، أو مشقّة أن يصلّى خلفه أحد أو خلف شخص هو إمام الجماعة أو مشقّة رعاية حضور محلّ إقامة الجمعة أو مشقّة رعاية الوقت أو حبّ موافقة منكر الوجوب أو حبّ رضـاه أو حبّ رضاء محبّـه أو حبّ كون قوله على وفق قوله؛ و بالجملـة للـدّواعى سبيل إليهما؛ فـالواجب على طـالب النجـاة، السّـاعى لإطاعـة الحجـج و الانقيـاد أن يتخيّـل يوم الحشـر و الحساب، كأنّه يعاينه و يرى نفسه مؤاخـذة بالأعمال الروية و تبعيّة الأغراض الدنيويّة الدنيّة «۱» و يجعل نفسه بريئة عن جميع الأغراض التى يبعّده عن تحصيل الزاد ليوم

---

(۱) اعلم أن الأغراض الّتى لها تسلّط على الإنسان، صارفة عن وصوله إلى المأمور الحقّة الّتى لها منافاة مع تلك الأغراض، سواء كانت من الاصول أو الفروع و الوصول الى الأمور الحقّة الموفقة مع الأغراض، لمّا لم يكن خالصا، لم يكن منفعته مثل منفعة من خلّى نفسـه عنها؛ فلهذا أشـرت إلى طريق تحصـيل التخلية بما خطر ببالى. و بعد مضـىّ سنتين لما كتبت، تشرّفت بمطالعة وصيّة أمير المؤمنين عليه السّـلام إلى ابنه الحسن صـلوات الله عليه؛ فـإنّ كلامـه المناسب لهـذا المقام تزيينا لما كتبته بكلامه عليه السّـلام و تقويـة له به و ترغيبا للمسترشدين الى السـعى فى تحصـيل هذه الخصـلة الشـريفة. قال عليه السّـلام فى أثناء الخطبة: و ابدأ قبل نظرك فى ذلك بالاسـتعانة

بإلهک و الرّغبة إليه فی توفيقک و ترک کلّ شائبة أولجتک فی شبهة أو أسلمتک إلی ضلالة، فإن أيقنت أن قد صفا قلبک فخشع و تمّ رأيک فاجتمع و کان همّک فی ذلک همّا واحدا فانظر فيما فسّرت لک و إن أنت لم يجتمع لک ما تحبّ من نفسک و فراغ نظرک و فکرک فاعلم أنّک إنّما تخبط العشواء و تتورّط الظّلماء و ليس طالب الدّين من خبط أو خلط و الإمساک عن ذلک أمثل (شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۷۰) ... بالاستعانة علی الله و الرغبة فی توفيقه و ترک الأمور المانعة عن الوصول إشارة إلی عظمة هذا الأمر و إلی الاعتراف بضعف الإنسان عن تحصيل هذا الأمر بخصوصه، بقوّته، و إن کان الإنسان المسکين ضعيفا عن تحصيل الامور النافعة بقوّته مطلقا، بل ينبغی التمسّک فی تحصيل هذا الأمر العظيم بالاستعانة بميسّر الأمور الصعبة؛ و لما کان المقام مقام اشتباه و زلّة فربما يظنّ من لم يحصل فيه شرائط التخلية المنجية عن الخبط العشواء أنها حصلت له، أشار إلی أنّ اللائق بحال طالب الحق أن يرجع إلی نفسه بعد الاستعانة فی أنه هل حصل له هذه المرتبة أم لا، و لا يکتفی بالظن بتوقف الانتفاع التام بالتخلية علی صفاء القلب و خشوعه و تمام رأيه و اجتماعه عن التفرّق، و صيرورة همّه واحدا؛ فأمر عليه السلام بالنظر بعد اليقين عليها، و أكّد ما ظهر بتصريح المفهوم مع مزيد بقوله «و ان أنت لم تجتمع» الی آخر ما ذکره؛ فلا تغفل عن غاية المبالغة المستفاد فی هذه العبارة، و اعلم أن وصيّته عليه السّلام له عليه السّلام بهذه التخلية و التأکيدات المبالغة إشارة إلی تطرّق الأغراض، إلی کمّل المؤمنين و إن کانت هذه الوصيّة بالنسبة إلی أبی محمد عليه السّلام محتاجة إلی التوجيه کما أو مات اليه فی حاشيتی علی هذه الوصية فی نهج البلاغة؛ فلا ينبغی عدم اتّهام أحد ممّن لم يجاهد فی التخلية نفسه بالأغراض و ترک المجاهدة فی الأمور الواردة اکتفاء بالسابقة و عدم اتّهام أحد أحسن الظنّ به لها لاستيلاء الأغراض الخفيّة علی کثير من المؤمنين و شيوع الغفلة عنها فلا تغفل. منه مد ظلّه العالی.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۵۳

المعاد، و يستعين باللّه من شرّ النّفس و الشيطان، و تکرّر هذه التخلية تکريرا ينجيه عن الغفلة و النّسيان و يتمسّک بلطفه الجسيم و جوده العميم فيرجو من اللّه ما يرجوه و يتأمّل بعد ذلک فی الأدلّة؛ إن کان أهلا له، فيهدی اللّه له إن شاء وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. «۱»

و أنا «۲» لاحظت هذه النصيحة و عرضتها علی نفسی و لا أترک ملاحظتها و عرضها علی نفسی کلّما احرّر مسألة متعلقة بما نحن فيه و أرجوا من اللّه تعالی أن لا تکلنی إلی نفسی إن شاء اللّه و أسأل عمّن شاملها رعاية مقتضی النّصيحة و اللّه يهدی من يشاء إلی صراط مستقيم؛ «۳» و مع مضیّ عمدة عمری و شهادة بياض شعری و ضعف قوای و انتقال أکثر رفقای فی زمان الشباب إلی دار الثواب و العقاب علی قرب انتقالی إليها لو کان يخبرنی الصادق بکون عمری ألف سنة مستأنفة لا أظنّنی عصيان الخالق فی المسائل الدّينيّة و لو کنت تابعا للدّواعی لأنکرت وجوبها للمشقّة الّتی لا طريق لأحد إلی العلم بها.

[حکم صلاة الجمعة فی عصر الغيبة]

اشاره

اعلم أنّ الأصحاب رحمه اللّه اختلفوا فی حکم الجمعة فی زمان الغيبة؛ فقال بعضهم بالوجوب التّخييری بينها و بين الظّهر؛ و صرّح بعضهم بکونها أفضل الفردين و أطلق بعضهم؛ و لم يظهر من واحد من القائلين بالتّخيير الحکم بأفضلية الظهر أو التساوی؛ و هذا قول مشهور بين الفقهاء الّذين بعد الشيخ رحمه اللّه؛ و کلام الشيخ فی المصباح. «۴» صريح بالتّخيير و ظاهر الجمل «۵» هو الحرمة؛ و فهّمها بعضهم من عبارة الخلاف أيضا و هو توهّم محض، و لا يبعد کون مذهبه فيه هو الوجوب کما سيظهر إن شاء اللّه تعالی؛ و مذهبه فی بعض آخر من کتبه المشهورة إمّا الوجوب العينی أو التّخييری؛ و قال سلّار و ابن ادريس و العلّامة رحمه اللّه فی المنتهی و کتاب الأمر بالمعروف من التحرير بالحرمة؛ و توقّف فی کتاب الصّلاة من التحرير و قال فی سائر کتبه المشهورة بالتّخييری؛ و توقّف فی المختلف

الذى نقل الشّهيد الثانى رحمه اللّه أنّه آخر تصنيفاته، فيحتمل كلامه فيه الوجوب؛ و نسب هذا القول الى ظاهر السّيد الجليل المرتضى- طاب ثراه؛ و اختار الشهيد- طاب ثراه- فى البيان التخيير و كلامه فى باقى التّصانيف يحتمل الوجوب؛ و

(۱) العنكبوت، ۶۹

(۲) در اصل: و ان.

(۳) البقره، ۲۱۳

(۴) مصباح المتهجد، ص ۳۶۴

(۵) طوسى، جمل العلم و العمل، ص ۱۲۱، ۱۲۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۵۴

قال بعضهم بالوجوب العينى مثل الشّيخ المفيد- طاب ثراه- فى المقنعة و الإشراف و هما موجودان و أبى الصّلاح و أبى الفتح الكراجكى- على ما نقل المعتمدون- فى كتابهما، و الشهيد الثانى فى الرّسالة و ان كان قوله فى التّصانيف المشهورة غير الرسالة هو الوجوب التخييرى؛ و قال بالوجوب العينى صاحب المدارك رحمه اللّه و الشّيخ حسين بن عبد الصّمد و غيرهم من المتأخرين الّذين تأخّروا عن الشّهيد الثانى الّذين لا حاجة الى تعدادهم.

و بالجملة فى المسألة اختلاف بين الأقوال الثلاثة المذكورة و لا يجرى فيها بالاحتياط فيجب الاهتمام فيها حتى يظهر الحق و يبنى العمل عل ما دلّ عليه الدّليل و هذا القول هو المعتمد.

و لما ادّعى بعض العلماء العظام رحمه اللّه الإجماع على عدم الوجوب العينى يجب أن يذكر ما يظهر منه عدم صحّة هذه الدعوى، ثم الاستدلال على المدّعى فنبيّن المقصود من الرّسالة فى فصول:

الفصل الاول فى نقل عبارات الفقهاء و بيان مقتضاها فيما يحتاج إلى البيان

اشاره

قال الشيخ المفيد- طاب ثراه- فى المقنعة: و اعلم أنّ الرواية جاءت من الصّادقين عليهم السلام: إنّ اللّه جلّ جلاله فرض على عباده من الجمعة الى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة لم يفرض فيه الاجتماع إلّا فى صلاة الجمعة خاصة؛ فقال جلّ من قائل يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. «۱» و قال الصّادق: من ترك الجمعة ثلاثا من غير علّة، طبع اللّه على قلبه». «۲» ففرضها وفقك اللّه الاجتماع على ما قدّمناه إلّا أنّه بشريطة حضور إمام مأمون على صفات يتقدّم الجماعة، و يخطب بهم خطبتين يسقط بهما و بالاجتماع عن المجتمعين من الأربع ركعات ركعتان؛ و إذا حضر الإمام وجبت الجمعة على ساير المكلّفين إلّا من عذّره اللّه تعالى منهم، و إن لم يحضر إمام سقط فرض الاجتماع، و إن حضر امام يخلّ شرائطه بشريطة من يتقدّم فيصلح به الاجتماع؛ فحكم حضوره حكم عدم الإمام. و الشرائط التى تجب فيمن يجب معه الاجتماع أن يكون حرّا، بالغا، طاهرا فى ولادته مجنّبا من الأمراض الجذام و البرص خاصة فى جلدته، مسلما مؤمنا معتقدا للحقّ بأسره فى ديانته، صادقا فى قوله، مصلّيا للفرض فى ساعته، فإذا كان كذلك و اجتمع معه أربع نفر وجب الاجتماع. من صلّى خلف إمام بهذه الصفات وجب عليه الإنصات عند قراءته و القنوت فى الاولى من الركعتين فى فريضة؛ و من

(۱) جمعه، ۹

(۲) تهذيب ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۲۹۹- ۳۰۲.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۵۵

صلّى خلف إمام بخلاف ما وصفناه، رتّب الفرض على المشروح فى ما قدّمناه. و يجب حضور الجمعة مع من وصفناه من الائمة فرضا و يستحبّ مع من خالفهم تقيّة و ندبا. «۱»

هذه العبارة صريحة فى الوجوب العينى من غير حاجة إلى البيان؛ و مع ذلك أقول: اعتبر أوّلا أن يكون فى الإمام صفات يتقدّم بها الجماعة و حكم بعده بأنّ إماما يخلّ بهذه الشرائط حكم حضوره و عدمه واحد. و بعد ما ظهر من كلاميه اشتراط صفات فى الإمام و أنّ حضور الفاقد لها فى حكم العدم، و لم يظهر تلك الصفات فى الموضعين، فصّل الصفات الّتى أجملها فيهما بقوله: «و الشرائط الّتى تجب فيمن يجب معه الاجتماع» الخ؛ و لم يكن فى هذه الأوصاف، الإمام و النائب و لا ما يدلّ على اعتبار أحدهما بوجه من الوجوه، و كيف يقول فقيه و الشرائط كذا فى مقام التفصيل و يخلّ بأعظم الشرائط الّذى هو الإمام أو النائب و يكتف بما لا يحتاج إلى ذكره أصلا، و هذا من بعيد الظنّ بمثل المفيد رحمه اللّه، و اقطع النظر عن جلالته المانعة عن التكلّم و إرادة ما لا يفهم منه أحد، هل يظنّ بفقيه يتكلّم بمثل هذا الكلام و يريد مثل هذا المعنى و لا يفرض هذا فى الجمعة الّتى يتعارض الدّواعى المانعة عن الوصول إلى الحقّ و افرض مسألة لا- يتعلق غرض بطرف دون طرف و افرض نفسك غافلا عن تحقّق قائل بأحد الطرفين، و افرض مثل هذا الكلام فى الدّلالة على طرف، و انظر هل تحكم بصراحته فى مدلوله و يكون صاحب مثل هذا القول قائلا بطرف قلت بصراحة الكلام فيه أو تجوّز خلافه، بل تحكم به؛ و لا أظنّ من راعى حق التخلية فى مرية من هذا.

لا يقال قد رأيت السّياق و بعض القرائن و تركت بعضها الدالّ على إرادة المعصوم و هو ذكر الإمام فى مواضع خصوصا معرّفا باللام لظهوره فى المعصوم، خصوصا فى كلام الفقهاء رحمهم الله.

لأنّا نقول كون المتبادر من الإمام هو المعصوم فى كلام القدماء غير ظاهر، خصوصا فى مقام الجماعة؛ كيف و لم يتعارف التعبير عن إمام الجماعة بغير لفظ الإمام؛ مع أنّه عبّر عن فاقد الشرائط بالإمام فى موضعين: أحدهما قوله «و إن حضر امام يخلّ بشريطة» الخ؛ و ثانيهما قوله «و من صلّى خلف إمام بخلاف» الخ؛ و مع عدم ظهور كون الإمام المعرّف باللام ظاهر فى المعصوم عبّر الإمام معرّفا باللام و بلا لام و قابله بإمام لا يحتمل كونه معصوما و أيضا يلزم عدم وجوبها مع النائب و مع ظهور بطلانه لا يقولون به، و ظاهر أنّه لا وجه لجعل هذه الشرائط شرائط خصوص النّائب.

و مع قطع النظر عمّا ذكرته لا يقدر من اتّصف بأدنى مراتب الإنصاف إنكار ظهورها فى الوجوب العينى و هذا كاف للقائل بالوجوب، لأنّ استدلاله انّما هو بظاهر الآية و صريح

---

(۱) المقنعه، ص ۱۶۳- ۱۶۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۵۶

بعض الروايات و ظاهر بعضها؛ و الغرض من نقل هذا الكلام و غيره عدم ثبوت كون عدم الوجوب العينى إجماعيّا و هذا الظّهور بل الاحتمال كاف له، لأنّ له أن يقول هذه العبارة ظاهرة فى الوجوب العينى و الإجماع على خلافه غير ثابت؛ و مع ظهور الاشتباه فى مواضع شتّى فى دعوى الإجماع و اجتهادهم الإجماع من مآخذ ضعيفة كما سيظهر إن شاء اللّه لا يحصل الوثوق بتحقّق الإجماع فى عدم الوجوب العينى، و ما لم يحصل الوثوق بالإجماع، لا يصحّ الحكم بكونه حجّة، فيجب الرجوع إلى دليل غيره؛ و غيره يدلّ على الوجوب كما يظهر إن شاء اللّه تعالى.

و قال رحمه اللّه فى الإشراف باب عدد ما يجب به الاجتماع فى صلاة الجمعة: عدد ذلك ثمانى عشر خصلة: الحرّيّة و البلوغ و التذكير و سلامة العقل و صحّة الجسم و السلامة من العمى و حضور المصر و الشهادة للنّداء و تخلية السرب و وجود أربعة نفر ما

تقدم ذكره من هذه الصفات. و وجود خامس يؤمّهم له صفات يختص بها على الإيجاب ظاهر الإيمان و الطهارة فى المولد من السّفاح و السّلامة من أدواء: الجذام و البرص و المعرة بالحدود المشينة لمن اقيمت عليه فى الإسلام، و المعرفة بفقه الصلاة، و الإفصاح بالخطبة و القرآن، و إقامة فروض الصلاة فى وقتها من غير تقديم و لا تأخير عنه بحال، و الخطبة بما يصدق فيه من الكلام. فإذا اجتمعت هذه الثمانى عشرة خصلة، وجب الاجتماع فى الظهر يوم الجمعة على ما ذكرناه، و كان فرضها على النّصف من فرض الظهر للحاضر فى سائر الأيّام. «۱»

و هذه العبارة أيضا صريحة فى الوجوب؛ و مع الاستغناء عن البيان نقول حصر رحمه اللّه الخصال الّتى يجب بها الجمعة فى ثمانى عشرة خصلة؛ فلو كان الإمام أو نائبه معتبرا فى الوجوب لم ينحصر الخصال فيها؛ فإنّ توهّم اندراج أحدهما فى الخامس فنقول اعتبر فى الخامس الّذى يؤمّهم صفات لا تختصّ بالنّائب مع خلوّ بيان الصّفات المعتبرة فيه عن المنفعة فلا وجه لتخصيص المطلق بهذا الفرد الذى لا منفعة فى ذكر الصفات له بلا قرينة معيّنة و تخصيصه بالإمام مع كونه ظاهر البطلان و بعد قول أحد به، يشتمل على غاية القباحة؛ فظهر بطلان التخصيص بالإمام و النائب.

و قوله: «فإذا اجتمعت هذه الثمانى عشرة خصلة وجب الاجتماع» أيضا صريح فى عدم اعتبار أمر آخر فى الوجوب. و لفظ الإمام و إن لم يكن صالحا لتوهّم اعتبار المعصوم عند المتأمّل، غير موجود فى هذه العبارة حتى يتوهّم غير المتأمّل اعتباره؛ فهذه العبارة أبعد من توهّم عدم الصّراحة.

---

(۱) رسالة الإشراف، ص ۲۵ (المطبوع فى سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۹)

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۵۷

اعلم! إنّى قد كتبت حاشية متعلقة برسالة كتبتها بعض فضلاء الخراسان «۱» و هو ممّن كان معروفا بالصّلاح و الدّيانة و رسالته مشتملة على كلمات يخاف عن مخالفة مقتضى ظاهرها الأواسط الّذين لم يتأمّلوا المآخذ الشرعيّة تأمّلا كافيا و لم يخلو أنفسهم عن تبعيّة العادات و كانت حاشيتى متعلّقة ببعض الأخبار الّتى تكلّم فيها و تلك الحاشية كتبت لإزاحة شبهة شخص كانت شبهته منحصرة فى دلالة الأخبار، فلما كانت كلماته المتعلقة بغيرها شبهه لبعض آخر أحببت أن اشير إلى ضعف ما يحتاج إلى الإشارة إليه و احيل التتمة إلى الأذهان الناظرين؛ و هذا الفاضل نقل عبارة الإشراف ثم قال: و قريب منه عبارته فى المقنعة أيضا و زاد فيها معتقدا للحق بأسره صادقا فى خطبته؛ ثم قال: و الإنصاف أنّ ظاهر كلامه الوجوب العينى مطلقا على ما قاله فى المدارك «۲» إلّا أن نقل الإجماع على عدم العينيّة فى زمان الغيبة من جماعة من فحول العلماء ممّا يستنكره العقول غاية الاستنكار مع مخالفة قدوة مثل المفيد.

فالظاهر أنّهم سمعوا منه مشافهة و علموا من تصانيفه الأخر الّتى اندرست فى هذا الزمان، فإنّ أكثر تصانيفه لم يبق إلى زماننا.

و فيه نظر لأنّ من تتّبع كلام الأصحاب- طاب ثراهم- يعلم أنّ كثيرا من الإجماعات الّتى يدعونها ليست قطعية بل اجتهادية، فلعلّ هذه الإجماع كذلك، فلا يكون حجّة علينا و لا يليق الاغترار بتعدد مدّعى الإجماع لقولهم بحجّية الإجماع المنقول بخبر الواحد فينقل واحد بنقل واحد و ثالث بنقلهما و رابع بنقلهم، فلا يليق الاغترار بلفظ الإجماع بل يجب التأمّل فى المآخذ و القرائن و أقوال الأصحاب فإن شهدت بالصّدق فالقبول، و إن شهدت بالسّهو فالرّد؛ و إن اشتبه الأمر فالتّوقف، لا الحكم بالحقّية بمحض سماع اللّفظ، و هذا الإجماع من القسم الثانى بوجهين: تحقق القول بالوجوب العينى؛ و كون كلام بعض المدّعين فى غاية الظّهور فى الاجتهاد و الباقى محتملا للاعتماد، مع أنّ تحقّق القول بالوجوب تبرّع منّى بل يكفى الظهور و الاحتمال كما ظهر لك بعد كلام المقنعة «۳» و مع عدم الحاجة إلى بيان كون الإجماع الّذى ادّعوه اجتهاديّا يظهر فى تضاعيف كلامنا إن شاء اللّه تعالى فلا يتفرّع ما فرّعه الفاضل بقوله «فالظاهر أنّهم سمعوا» الخ على ما فرّعه عليه.

و مع قطع النّظر عمّا ذكرته، هل يليق أن يترك كلام المفيد رحمه اللّه فى الكتابين المتواترين و يترك مقتضاه بتجويز سماع أحد قوله

بما ينافيه أو رؤيته فى كتاب لم يعرف اسمه و لا رسمه و لم ينقل من أحد سماع قول ينافيه و لا رؤيته فى كتاب من كتبه. و لو كان أمثال هذه

---

(۱) كان مقصوده الفاضل التونى البشرويى الذى طبعنا رسالته فى تحقيق امر صلاة الجمعة فى نفس هذه المجموعة، فراجع اليها.

(۲) مدارك الأحكام، ج ۴، ص ۲۴

(۳) أى يحتمل أن يكون نقله الاجماع باعتماده على نقل البعض منه- مد ظله العالى.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۵۸

الاحتمالات مقبولة لم يصحّ تخطئة كثير من الإجماعات الّتى خطئوها.

و أيضا على فرض سماع هذا اللفظ منه أو وجدانه فى كتاب، لا يضرّنا فى غرضنا و هو عدم الوثوق بالإجماع على عدم الوجوب بمحض دلالة عبارته فى الكتابين على الوجوب. و من غرائب الأقوال أنّه اعترف هاهنا بكون كلام المفيد فى الكتابين ظاهرا فى العينيّة، فقال باعتبار بعض الصّوارف «فالظاهر أنّهم» الخ، و لم يجزم به، فكيف اجتراؤه عند تعداد المذاهب فى أوّل الرسالة بعد نقل الحرمة و التخيير أن يقول: «و قد ابتدع جماعة من أهل عصرنا هذا قولا ثالثا فقالوا بأنّها واجبة عينا مطلقا سواء كان الإمام حاضرا أو لا و سواء كان هناك فقيه ثقة أو لا، و الغرض من وضع هذه الرّسالة نفى هذا القول المبتدع» انتهى.

و قال أيضا ما حاصله: أنّه يمكن أن يكون مراده بيان شروط النائب و لم يذكر إذن الإمام لكونه معروفا كما لم يذكر الإمام؛ و هذا فى غاية السّقوط لأنّه بيّن شروط الجمعة حتى يعرف ناظر الكتاب مذهبه، أ فترك ذكر النائب بالظّهور و لم يترك اعتبار البلوغ و طهارة المولد؟ أ كان اعتبار النائب أظهر من اعتبار هما؟ و بالجملة عدم ذكر الإمام و النائب مع استيفاء جميع الشرائط، و قوله و من صلّى خلف إمام بهذه الصفات، مشير الى الصّفات الّتى ليس فيها الإمام و لا نائبه وجب عليه الإنصات الخ، مع قوله فى مقابله و من صلّى خلف إمام بخلاف ما وصفناه الخ، صريح فى كون الشّروط المذكورة تمام ما يعتبر فى وجوبها؛ و اعتبار الإمام أو النائب على تقدير الاعتبار ليس من الشّروط الّتى يتطرّق إليها المساهلة حتى لا يذكر، و قوله فى الإشراف «و ذلك ثمانى عشرة خصلة» و عدم اندراج الإمام و النّائب فى واحد منها، أصرح.

و أيضا زعم الفاضل أنّ [شرط] الصّدق فى الكلام الذى يدلّ عليه قوله فى الإشراف «و الخطبة بما يصدق فيه من الكلام» لا يكاد يتحقّق فى غير الإمام أو نائبه و هذا فى غاية الضّعف لعدم اعتبار ذكر التكاليف الشّاقة فى الموعظة و عدم اتّصاف كل نوّاب الإمام بمزية زائدة يظهر من كلام الفاضل اعتبارها.

و ايضا جوّز الفاضل المذكور فى الحاشية كون الوجوب بمعنى الاستحباب؛ و فيه أن عدم ذكر البدل للجمعة مانع عن هذا الحمل. و فى خصوص عبارة المقنعة «و يجب حضور الجمعة مع من وصفناه من الأئمّة فرضا و يستحبّ مع من خالفهم تقيّة و ندبا» آب عن هذا الاحتمال و لم ينقل هذه العبارة فلعلّه غفل عنها، و توهّم احتمال التقيّة فى ترك ذكر الإمام أو النائب كما يظهر من كلام الفاضل لا معنى له، لأنّه لم يترك الطّريقة المختصّة بالشيعة فى الكتابين باعتبار الاختصاص، كيف و ذكر اعتبار الخمسة التى ليس مذهب أحد من العامّة

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۵۹

الذين ذكر مذهبهم فى الكتاب، «۱» و يظهر من الكتابين اعتبار العدالة و إن لم يكن بهذا اللفظ و ليس قول أحد منهم؛ و كلمات المفيد رحمه اللّه فى المجالس مع العامة الّتى جمعها السّيد المرتضى مشتملة على امور ليست أمثال تلك الامور و أضعافها فى جنبها شيئا حتى لا يتكلّم بها فى المجالس أو لا تكتب فى التصانيف.

و قال أبو الصّلاح تقى بن نجم الحلبى رحمه اللّه فى الكافى «۲» على ما نقل عند المعتمدون و الثقات:

و لا تنعقـد الجمعـة إلّا بإمام الملّـة أو منصوب من قبله أو بمن يتكامل له صـفة إمام الجماعة عند تعذّر الأمرين الخ و إذا تكاملت هذه الشـروط انعقدت جمعة و انتقل فرض الظهر من أربع ركعات إلى ركعتين بعد الخطبة. و تعيّن فرض الحضور على كل رجل بالغ سليم مخلّى السرب «۳» حاضر بينه و بينها فرسخان فما دونهما؛ و يسقط فرضها عمّن عداه، فإن حضرها تعيّن عليه فرض الدخول فيها جمعة. «۴» انتهى.

هـذه العبـارة صـريحة فى كفايـة صـفة إمام الجماعـة عنـد تعـذّر الأمرين، و المراد بصـفة إمام الجماعـة هى العدالـة حيث قال فى باب الجماعـة «و أولى الناس بها إمام الملّة أو من نصـبه، فإن تعذّر الأمران لم ينعقد إلّا بإمام عدل» و يظهر فى العبارة المنقولة انّ عند تعذّر الأمرين يجب الجمعة مع إمام عدل عنده سواء كان الإمام عليه السّـلام ظاهر أم لا، و على تقدير الظّهور سواء كان صاحب سلطنة أم لا و لا ـ استبعاد فى تعـذّر الإذن مع ظهور الإمام صاحب السّـلطنة، كما لا يخفى؛ فالإجماع على اعتبار أحـدهما فى الوجوب عنـد ظهوره مطلقا تعذّر الإذن أم لم يتعذّر، ممنوع؛ و السّند قول أبى الصّلاح بعدم الاعتبار عند التّعذر.

و نقل الثقات عن القاضـى أبى الفتـح الكراجكى رحمه اللّه فى كتابه المسـمّى بتهـذيب المسترشـدين قوله: و إذا حضـرت العـدّة الّتى يصـحّ أن تنعقـد بحضورها الجماعة يوم الجمعة و كان إمامهم مرضـيّا متمكّنا من إقامة الصـلاة فى وقتها و إيراد الخطبة على وجهها و كانوا حاضرين آمنين ذكورا، بالغين، كاملى العقول، أصحّا، وجبت عليهم فريضة الجمعة، و كان على الإمام أن يخطب بهم خطبتين و يصلّى بهم بعدها ركعتين. «۵»

الظاهر أن المراد من العدّة هى الخمسة بقرينة قوله «يصحّ أن تنعقد» و بهذا لا يدلّ على عدم القول بالوجوب العينى لاعتبار السّبعة فيه، لأنّ أكثر الفقهاء لم يفرّقوا بين شرط الانعقاد

---

(۱) فى الاصل: الكتب.

(۲) فى المخطوطة: الكامل.

(۳) اى ليس فى طريقه إلى الجامع مانع طبيعى او غير طبيعى كسارق و غيره.

(۴) حلبى، ابو الصلاح، الكافى، ص ۱۵۱

(۵) اول من نقـل هـذه العبـارة عن الكراجكى هو الشـهيد فى رسالته فى صـلاة الجمعـة و الباقى نقلوا عنه و لم ير الكتاب بعـد، و انظر ايضا: مدارك الاحكام، ج ۴، ص ۲۴؛ ذخيرة المعاد، ج ۲، ص ۳۰۸؛ الحدائق الناضرة، ج ۹، ص ۳۸۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۶۰

و الوجوب العينى باعتبار العـدد، و الفرق الـذى قال به الشـيخ ابن بابويه لا يوجب حمل كلام من لم يظهر منه التصـريح به عليه، فهـذا اللّفظ لا يـدلّ على التّخيير. و قوله «وجبت عليهم فريضة الجمعة» و قوله «و كان على الإمام أن يخطب بهم خطبتين» الخ، بغير ذكر يدلّ للجمعة دالّ على قوله بالوجوب العينى؛ و قوله «وجبت» حال للشّـرط الّذى لم يذكر فيه الإمام أو من نصـبه، فكلامه صريح فى وجوب الجمعة فى زمان الغيبة.

و قال الفاضل المذكور: و هذه العبارة مثل سابقته فى ظهور الوجوب العينى مطلقا؛ و مراده بالعبارة السابقة هى عبارة أبى الصّلاح؛ هل يليق بمن قال بظهور عبارة المفيد و أبى الصّلاح و أبى الفتح رحمه اللّه فى الوجوب أن يحكم بكون الوجوب مبتدعا فى زمانه؟

و ذكر بعـد ذلـك كلمات منها: إنّ هـذا الرجل ليس بمن يضـرّ مخالفته بما ادّعوه من الإجماع و ليس فى عـدادهم و فيه أنّه ممن نقل اقواله عنـد تعـداد قول الفقهاء فى بعض المواضع؛ و كون شـهرته نازلة بمن شـهرة المشـهورين لا يخرج قوله عن درجة الاعتبار مع أن المتمسّـك ليس قوله منفردا، و تائيـد الأـقوال بقوله ممّـا لا شـبهة فيه؛ و جواب كلمات أخر ظاهر لمن تأمّل فيما ذكرته فلا حاجـة إلى التّفضيل.

و قال الصّدوق رحمه اللّه فى المقنع على ما حكى عنه:

و إن صلّيت الظهر مع الإمام بخطبة [من يخطب] «۱» صلّيت ركعتين؛ و إن صلّيت بغير خطبة صلّها أربعا» «۲» و قد فرض الله من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة؛ منها صلاة واحدة فرضها الله فى جماعة و هى الجمعة و وضعها عن تسعة: عن الصغير و الكبير و المجنون و المسافر و العبد و المرأة و المريض و الأعمى و من كان على رأس فرسخين. «۳» و من صلّاها وحده، فليصلّها أربعا كصلاة الظهر فى سائر الأيّام.

و هذه العبارة ظاهرة فى الوجوب العينى لأنّه قسم الصلاة إلى قسمين مع من يخطب و بغير خطبة، و جعل الاولى ركعتين و الثانية أربع ركعات، و ظاهر هذا القدر هو الوجوب التّخييرى، لكن استشهاد «۴» هذا المطلب بالرواية الدّالة على الوجوب العينى يدلّ على أنّ مراده بقوله «و إن صلّيت بغير خطبة لتعذّر من يخطب، سواء كان باعتبار عدم تحقق العدد أو العدالة الشرعية» و قوله «و من صلّاها وحده فليصلّها أربعا» يدلّ على أنّ من يخطب هاهنا

---

(۱) داخل كروشه در متن چاپى نيامده است.

(۲) المقنع، ص ۱۴۷

(۳) الهداية، صص ۱۴۴- ۱۴۵ التهذيب، ج ۳، ص ۲۱، ح ۷۷؛ كلينى، الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹، ح ۶؛ صدوق، ابن بابويه، كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۲۱۹

(۴) المستشهد بالرواية هذه ليس الصدوق رحمه اللّه لأن العبارة الاولى ورد فى المقنع و لكن الرواية لم يرد بعدها. و الخطأ فى هذا الكلام ناشى ممن خلط بين العبارة الاولى و الرواية الثانية و ضمّها اليها.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۶۱

ليس هو الإمام أو نائبه.

و فيه نظر؛ فإنّ ذكر «و إن صلّيت بغير خطبة صلّها أربعا» بعد قوله «و إن صلّيت الظّهر مع من يخطب صلّيت ركعتين» اشارة إلى أنّ المراد بمن يخطب هو من يخطب بالفعل لا من كان لائقا لأن يخطب، و إلّا كان المناسب أن يقول بدل قوله؛ «و إن صلّيت بغير خطبة» «و إن صلّيت مع غير من يخطب»، و الرّواية و إن دلّت على الوجوب العينى كما سيظهر، لكن لا يظهر لنا أنّ الصّدوق رحمه اللّه فهم منه الوجوب العينى، و لعلّه ذكرها لإثبات مطلق الوجوب و الرّجحان، و لعلّه ذكر «و من صلّاها وحده فليصلّها أربعا» للإشارة إلى أنّ التّخيير بين الإثنين و الأربع انّما هو عند إقامة الصلاة جماعة، فإن ذكر احد هذه العبارة لإثبات تحقق القول بمشروعيّة الجمعة فى مقابل من يدّعى الاتفاق على الحرمة فله وجه وجيه، و أما دعوى ظهورها فى الوجوب العينى لا تخلو من بعد، لأنّ اسلوب العبارة ظاهر فى التّخييرى، و بمجرّد نقل رواية يدلّ على العينيّة لا يحصل الظّن بإرادة العينيّة من العبارة. و بالجملة ذكر من يخطب فى مقابل بغير خطبة الدّال على إرادة من يخطب بالفعل، و حكمه على أنّ المصلّى على أحد التّقديرين فصلّى أربعا و على الآخر اثنتين و إقامة القرينة على أن المراد بمن يخطب ليس خصوص المعصوم أو النائب بذكر المنفرد بعدهما، و عدم ذكر عبارة يدلّ على تعين الاثنتين مع من يخطب فى غاية الظهور فى التّخيير فى زمان الغيبة، لكن لا يضرّ للقائل بتحقق القول بالوجوب و لو كان ضارّا لرجعت عن هذا القول و شكرت اللّه تعالى على نعمائه.

فإن قلت: قد قلت بتحقق القول بالوجوب العينى بما نقلته عن المفيد و أبى الصّلاح و أبى الفتح ۴ و هذا معارض بدعوى الاتفاق على عدم الوجوب؛ قال الفاضل التونى رحمه اللّه فى ذيل الأقوال بالحرمة: و ممّن نقل الإجماع على اشتراط إذن الامام الشيخ ابو جعفر الطوسى رحمه اللّه فى الخلاف فإنّه قال:

من شرط انعقاد الجمعة، الإمام أو من يأمره الإمام بذلك من قاض أو أمير أو نحو ذلك. و متى اقيمت بغير أمره لم تصحّ. ثم قال:

دليلنا أنّه لا خلاف فى أنها ينعقد بالإمام أو من يأمره، و ليس على انعقادها إذا لم يكن إمام و لا أمره دليل. ثمّ قال: و أيضا عليه إجماع الفرقة، فإنهم لا يختلفون فى أنّ من شرط الجمعة الإمام أو أمره، ثم قال أيضا: فإنّه إجماع بأنّ من عهد النبى صلّى اللّه عليه و آله إلى وقتنا هذا، ما أقام الجمعة إلّا الخلفاء و الامراء و من ولّى للصلاة، فعلم أنّ ذلك إجماع أهل الأعصار، و لو انعقدت بالرعيّة لصلّوها كذلك. ثم قال: فإن قيل: أ ليس قد رويتم فيما مضى من كتبكم: أنّه يجوز لأهل القرايا و السواد و المؤمنين إذا اجتمعوا العدد الذى ينعقد بهم أن يصلّوا الجمعة؟ قلنا: ذلك مأذون فيه مرغّب [مرغوب] فيه، فجرى ذلك مجرى

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۶۲

أن ينصب الإمام من يصلّى بهم. «۱» ثم قال الفاضل: و لا يخفى أنّه نقل دليلا شرعيّا و هو الإجماع و تأويله، فهذا الدّليل لا يوجب ضعف الدّليل، فتأمّل؛ انتهى «۲» أقول: يمكن تقريب قول الفاضل المذكور بأن كلام الشيخ رحمه اللّه يدلّ على اختيار الحرمة فى مواضع؛ أحدها قوله «من شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من يأمره» لأنّه إذا لم يكن أحدهما انتفى شرط الانعقاد و ظاهر أنّ فعل عبادة مع انتفاء شرط انعقادها بدعة و حرام؛ و ثانيها قوله «و متى اقيمت بغيره لم تصحّ» و ثالثها قوله «دليلنا» إلى قوله «دليل» لأنّ شغل الذّمة ثابت فى وقت زوال الجمعة فيجب أن يفعل ما يبرأ ذمّته و فعل ما لا دليل عليه بدعة و حرام غير مبرء للذّمة؛ و رابعها قوله «و أيضا عليه اجماع» إلى قوله «أو أمره» لأنّ الظاهر من قوله «من شرط الجمعة الإمام» هو شرط انعقادها لا وجوبها مع قطع النّظر عن أوّل كلامه الذى هو قوله «من شرط انعقاد الجمعة»؛ و خامسها قوله «و أيضا فانّه» إلى قوله «لصلّوها» كذلك و لعلّ الفرق بين الإجماع الذى ذكره بقوله «و ايضا عليه اجماع الفرقة» و الإجماع المنتزع من عدم قيام الجمعة غير الثلاثة كون الأوّل إجماع الشّيعة و الثانى إجماع فرق الإسلام؛ و يؤمئ إلى ما ذكرته، نسبة الإجماع إلى الفرقة فى الأوّل و إلى أهل الأعصار فى الثانى؛ فظهر أنّه- طاب ثراه- صرّح بحرمة الجمعة فى خمسة مواضع و ادّعى الإجماع على اشتراط انعقادها بالإمام و إذنه فى الرّابع و الخامس و هو فى قوّة دعوى الإجماع على الحرمة، فاكتفى الفاضل بأحد جزئى ما يظهر من كلام الشّيخ و هو اشتراط إذن الإمام الّذى يدلّ على الحرمة و لم يذكر دعوى الإجماع على الحرمة.

قلت: استدلّ الشّيخ رحمه اللّه على الإجماع بعدم إقامة الجمعة غير الفرق الثلاث و فيه أنّه على تقدير تسليم ما ذكره لا يدلّ على مدّعاه، لأنّ خلفاء الجور لا حجّية فى فعلهم و قولهم، فإن ضمّ إليه عدم نقل إنكار الشّيعة هذا الفعل بينهم أيضا فلا ينفعه لأنّ عدم النكير فى أمثال هذه الأفعال لا يدلّ على عدم كونها منكرة، و إن تمسّك بزمان سلطنة أمير المؤمنين و أبى محمّد الحسن عليهم السّلام؛ فأقول إن ثبت عدم فعل غير الامراء أو من ولّى للصلاة فيمكن أن يكون منفعة التّعيين رفع مادّه النّزاع أو اطمينان الناس فى الاقتداء أو اختيار الأكمل للإمامة الذى لا اطّلاع لغير المعصوم مثل اطّلاعه فيعيّنه ليكون الإمام هو الأكمل و صلاة المأمومين خلفه أفضل أو اثنين منها أو الكلّ، و مع ظهور هذه الاحتمالات لا يحصل الظّن بكون التّعيين للاشتراط فى الصّحة أو الوجوب خصوصا عند التعذّر و الغيبة.

و إذا عرفت ضعف استنباط الإجماع من الأمر الذى استنبط منه، لم يبق وثوق بما ذكره

---

(۱) طوسى، الخلاف، ج ۱، صص ۶۲۶- ۶۲۷

(۲) راجع رسالة التونى فى نفس هذه المجموعة.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۶۳

سابقا من لفظ الإجماع لإمكان أن يكون مأخذه مثل ذلك. و اقول: فى ظاهر عباراته تشويش عظيم لأنّ مقتضى عباراته المذكورة حرمة الجمعة فى زمان الغيبة كما عرفته، و ظاهر جواب السؤال الّذى ذكره بقوله «و ذلك مأذون فيه» الخ هو الوجوب العينى بدليل قوله «فجرى ذلك مجرى أن ينصب» الخ، لأنّها واجبة عينا على تقدير نصب الإمام فكذا ما جرى مجراه.

فإن قلت: مراده بقوله «فجرى ذلك مجرى» الخ، هو المثليّة فى أصل الجواز لا ـ فى نحوه، و يدلّ عليه قوله «مأذون فيه مرغّب فيه» لظهور الإذن و الترغيب فى جائز الترك.

قلت: و إن كان اللفظان ظاهرين فى الاستحباب لكن ليسا صريحين فيه، و مع ذلك يحتاج إلى التكلّف فى قوله «فجرى ذلك مجرى أن ينصب الإمام من يصلّى بهم» فكما يمكن إرادة الشيخ رحمه اللّه خلاف ظاهر اللفظ فى أحدهما يمكن فى الآخر. و ما ذكره من قوله «و لو انعقدت بالرّعية لصلّوها» كذلك مؤيّد لإرادة الظّاهر من قوله «فجرى ذلك» الخ؛ و أيضا التأويل فى فجرى ذلك الخ أبعد، لأنّه ليس تأويلا ينساق إليه الأذهان؛ و أما التأويل فى اللّفظين فليس كذلك، بل لا تكلّف فى مأذون فيه أصلا لأنّ الإذن هاهنا بمنزلة الأمر فى قوله «من شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من يأمره» و يؤيّد هذا تغيير بعض الفقهاء بدل «الأمر» «الإذن» و الترغيب فى شىء هو الحمل على إرادته و هو مطلق لا اختصاص له بالاستحباب بحسب اللّغة و العرف، و إن كان فيه أظهر من الوجوب.

فإن قلت: يمكن أن يكون مراده بشرط انعقاد الجمعة شرط انعقادها بعنوان الوجوب العينى و بالعبارات الاخرى ما يناسب هذا، و هذا الإذن و الترغيب الذى ذكره فى جواب السّؤال إنّما يكون فى الوجوب التخييرى.

قلت: ذكر شرط انعقاد الجمعة و إرادة شرط انعقادها بعنوان الوجوب العينى فى غاية البعد لو قيل بالاحتمال، لو لم ينضمّ إليه قوله «و متى اقيمت بغيره لم يصحّ» و قوله «و لو انعقدت بالرّعية لصلّوها كذلك» و غيرهما، فكيف يحمل كلامه على إرادة هذا المعنى مع البعد البالغ المؤيّد بالامور المذكورة.

فإن قلت: البعد الذى ادّعيته ظاهر، لكن قوله باشتراط انعقاد الجمعة بالإمام المعصوم أو أمره و الاستدلال عليه بالامور المذكورة ثم ذكر الأمر الظاهر المنافاة له فى جواب فإن قيل، و عدم تفطّن المنافاة أو تفطّنها و عدم التّغيير فى أقصى مراتب البعد، فوجب الجمع، و جواب السّؤال لا يحتمل الحرمة حتى يحمل غيره على ظاهره، فوجب التّأويل فى غير جواب السّؤال و إن اشتمل على غاية البعد.

قلت: لو كان مقصوده اشتراط انعقاد الجمعة بعنوان الوجوب العينى بأحد الأمرين لم يتوجّه السّؤال المذكور عليه بناء على القول بالوجوب التّخييرى فى الغيبة، و أيضا كان المناسب أن يقول من شرط وجوب الجمعة الإمام أو من يأمره حتى لا يتوهّم ورود السّؤال،

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۶۴

و على تقدير اختيار المساهلة التّامة الّتى لا ـ يتعارف مثلها من العلماء، يجب أن يقول فى الجواب إنّ هذا السّؤال إنّما يتوجّه لو كان مرادى من شرط انعقاد الجمعة ما هو ظاهر هذا اللّفظ و ليس كذلك، بل مرادى كذا لا أن يترك بيان المقصود الّذى به يندفع السّؤال من غير توهّم خلاف المقصود، و يذكر فى الجواب ما يوهم خلافه لو لم نقل بظهوره فيه و لا يدلّ على المقصود.

فإن قلت: على ما ذكرت لم يظهر من قوله فى هذا الكتاب كون مذهبه أىّ المذاهب الثلاثة المشهورة فى صلاة الجمعة، فكما أنّ الحكم بأنّ مذهبه فى هذا الكتاب وجوب عينى أو حرمة حكم بلا ـ دليل يمكن الاطمينان، فكذلك الحكم بكون مذهبه وجوبا تخييريّا، فالواجب عدم التّمسك بهذه العبارة التأييد مذهب من المذاهب، قلت: ليس لها تأييد للقول بالحرمة او التّخيير، لكن لها تأييد للقول بالوجوب العينى. أمّا إنّه لا ـ تأييد لها للقول بالحرمة فلأنّه ادّعى الإجماع على اشتراط الإمام أو إذنه بقوله «و أيضا عليه إجماع الفرقة فإنّهم» الخ، و هذا باطل باعترافه بعدم الحرمة فى هذا الكتاب و فى غير واحد من تصانيفه و اشتهار التّخيير؛ و أمّا إنّها لا يؤيّد القول بالوجوب التّخييرى فلأنّه لا طريق إلى القول بكون مذهبه فى هذا الكتاب هو الوجوب التّخييرى حتى يقال ادّعى الإجماع على هذا القول أو على عدم الوجوب العينى، و هو دليل شرعىّ، لعدم صراحة العبارة فى هذا المعنى و لا ظهورها فيه، فلا يصحّ هذا التأييد إن لم يختلّ بأمر آخر، و أما الوجوب العينى فيكون عبارته فى هذا الكتاب محتملة له، كاف للقائل به، لأنّ غرض القائل بالوجوب العينى من نقل العبارة ليس استدلالا بها عليه، بل غرضه عدم ثبوت كون عدم الوجوب العينى إجماعيّا، فاحتمال كون مقصوده رحمه اللّه هاهنا الوجوب العينى كاف له لعدم جواز الحكم بكون عدم الوجوب إجماعيّا، فإذا لم يجز الحكم بكونه اجماعيّا فيستدلّ على الوجوب بما يستدلّ به من الأخبار، فظهر بما ذكرته ضعف ما ذكره الفاضل بقوله «و لا يخفى أنّه نقل دليلا شرعيّا و هو الإجماع» لأنّه

إن فهم من كلام الشيخ القول بالحرمة كما هو ظاهر كلام الفاضل، فالإجماع مختلّ بفتوى الشيخ بخلاف مقتضاه و شهرة التّخيير و كونه اجتهاديّا، و إن فهم منه الوجوب التّخييرى فهو مختلّ بالأخير و بفتواه خلاف مقتضاه فى الجمل «۱» مع قطع النّظر عن تحقّق القول بالوجوب العينى كما ظهر لک؛ و بعد ظهور تحقّقه يختلّ الاحتمالات به أيضا.

و يمكن أن يقال: إنّ مراده من قوله «من شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من يأمره» اشتراط بأحدهما عند حضور الإمام و تيسّر الإذن لا مطلقا و فهم إرادة الشيخ كون هذا الاشتراط عند

---

(۱) شرح جمل العلم و العمل ص ۱۲۱- ۱۲۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۶۵

حضور الإمام عليه السّلام الشيخ الشّهيد رحمه اللّه فى الذكرى كما سيظهر لک؛ و يؤيّد هذا الاحتمال قول أبى الصّلاح «أو من يتكامل له صفة إمام الجمعة عند تعذّر الأمرين» فيكون مراده رحمه اللّه حينئذ من قوله «و ليس على انعقادها إذا لم يكن إمام و لا أمره دليل» إنّه إذا لم يراد أحدهما مع الإمكان و التيسّر ليس على انعقادها دليل لا مطلقا، و كذلک مراده من قوله «فإنّهم لا يختلفون» الخ، إنّهم لا يختلفون فى اشتراط انعقادها بأحدهما عند التيسّر؛ و خلاصة قوله «فإن من عهد النّبى صلّى اللّه عليه و آله» إلى قوله «لصلّوها كذلک» استمرار هذه الطّريقة فى أزمنة سلاطين العدل و الجور.

إذا عرفت هذا فاعلم أنّ الظاهر أنّه عند سلطنته إنّما يعيّن لإمامة الجماعة فى البلدان و فى المواضع الّتى يكون فيها الاجتماع و الكثرة، و أمّا تعيينه عليه السّلام فى القرى و السّواد فغير ظاهر، لو لم نقل أنّ عدم تعيينه عليه السّلام ظاهر.

فلعلّ قائلا يقول: إنّكم ذكرتم أنّه لأهل القرى مثلا عند اجتماع العدد المعتبر فى الجمعة إقامتها مع أنّ الغالب الشّايع فيها عدم تحقّق أحد من الثلاثة فكيف يصحّ اشتراط أحدهم فى انعقاد الجمعة، فأجاب بأنّ الإذن و التّرغيب يعنى فى أمثال أهل القرى المذكورة فى السّؤال مثل تعيين الإمام عليه السّلام فى البلدان فى وجوب الجمعة.

فإن قلت: هذا قول بعدم اعتبار الإذن فى زمان حضور الإمام عليه السّلام و سلطنته فى أمثال القرى و لم يظهر به قائل فكيف يمكن الاجتزاء بأمثال هذه الاحتمالات.

قلت: كان الغالب على البلدان تسلّط أئمة الضلالة و الطغيان، فلم يكن المؤمنون قادرون على إقامة الجمعة إمّا مطلقا أو فى الغالب بحيث إن أمكن لبعضهم إقامتها خفيّة يجب عليهم غاية الاهتمام فى الإخفاء قولا و فعلا بحيث لا يشيع بين أهل الإيمان أيضا لأنّ انتشار أمثال الجمعة فى طائفة فى عرضة الوصول إلى غيرهم و إن كانت الطائفة معروفين بالاعتماد و الصّلاح، و أمثال هذه الامور الّتى كانت التّقية مانعة عن فعلها رأسا أو كان فعلها فى غاية القلّة و الإخفاء يمكن خفاء أمرها على كثير من أهل الزّمان فكيف يجب الانتشار بعد مضىّ الأزمان، فعدم ظهور القول به بين الفقهاء رحمه اللّه لا يوجب العلم بالإجماع الذى يعلم دخول المعصوم فيه بل و لا الظنّ به و ضبط زمان سلطنة امير المؤمنين و الحسن عليهم السّلام بحيث يحصل العلم بأنّ أهل القرى الّذين كان فيهم من كان فيه شرائط إمامة الجمعة غير تعيين الإمام عليه السلام كانوا يتركونها و يعلمه عليه السلام و لا يعترض عليهم بتركها بلا مانع عن الاعتراض غير ظاهر، و لو فرض ظهوره لبعض، لا يلزم ظهوره للشيخ رحمه اللّه فى هذا الكتاب.

خلاصة الكلام: إنّ حمل كلام الخلاف على الحرمة يمنعه جواب سؤال القرايا، و حمله على التّخيير يحتاج إلى تكلّف شديد يأبى عند العقول؛ و على التقديرين يلزم على الشيخ دعوى الإجماع على أمر ظاهر البطلان، و مع ظهور بطلانه يتطرّق به الضعف إلى دعواه الإجماع فى مواضع اخرى لظهور المساهلة فى دعوى الإجماع.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۶۶

و أما حمله على الوجوب العينى، يحمل كلامه على بيان حكم الجمعة فى زمان الظهور و السّلطنة و ذكر استمرار الحكم إلى زمانه

عليه السلام تأييدا لهذا الحكم باستمراره بين الخاصّة و العامّة، و حمل سؤال أهل القرى على أنّه نشأ من عدم تعارف تعيين إمام الجمعة لأمثال أهل القرى و الجواب على اختياره الإذن بالخصوص فى غير أمثال أهل القرى و أن المأذونين بالعموم فى أمثال أهلها فى حكم المأذونين بالخصوص فى أهل البلدان فلا يحتاج إلى تكلّف يشتمل عليه حمل التّخيير؛ و بعد ملاحظة عبارة أبى الصّلاح و الشّهيد- رحمهما اللّه- يتقوّى هذا الاحتمال. و لو فرض عدم قوّة هذا الاحتمال لا يضرّ القائل بالوجوب لكفاية الاحتمال إيّاه؛ فظهر أنّ هذه العبارة من العبارات المؤيّدة للقول بالوجوب إن لم يقل بكفايتها له بسبب ارتفاع الوثوق بكون عدم الوجوب العينى إجماعيّا، و إنّ الإجماع الّذى ادّعاه على تقدير حمل كلامه على الحرمة و التخيير مختلّ و مخلّ فلا انتفاع بهذا الإجماع لنافى الوجوب بوجه، فتأمل جدّا فإنّه من مزالّ الأقدام.

[كلام الشهيد فى الذكرى]

فإن قلت: قد ادّعى الفاضل التونى أنّ العلم القطعى حاصل من دعوى إجماع الشيخ فى الخلاف و الشهيد فى الذكرى و العلّامة فى المنتهى و التذكرة و الشّيخ على فى شرح القواعد و غيرهم على عدم الوجوب العينى، كون عدم وجوب العينى قطعيّا فما تقول فى جوابه؟

قلت: قد عرفت مقتضى كلام الشيخ فى الخلاف فانتظر حتى يظهر لك الباقى. قال الشّهيد فى الذكرى: يجب صلاة الجمعة بالنصّ و الإجماع ركعتان بدلا عن الظهر. قال اللّه تعالى: إذا نُودِىَ لِلصَّلاٰةِ الآية. و قال النبى صلّى اللّه عليه و آله: الجمعة حقّ على كلّ مسلم إلّا أربعة: المملوك أو امرأة أو صبىّ أو مريض. و قال صلّى اللّه عليه و آله: إنّ اللّه قد افترض عليكم الجمعة، فمن تركها فى حياتى أو بعد موتى و له إمام عادل، استخفافا بها أو جحودا لها، فلا جمع الله له شمله و لا بارك له فى أمره، ألا و لا صلاة له، ألا و لا زكاة له، ألا و لا حجّ له، ألا و لا صوم له، ألا و لا برّ له حتّى يتوب. و قال الصادق عليه السّلام برواية أبى بصير و محمد بن مسلم: إنّ الله فرض فى كلّ أسبوع خمسا و ثلاثين صلاة؛ منها صلاة واجبة على كلّ مسلم أن يشهدها إلّا خمسة: المريض و المملوك و المسافر و المرأة و الصبىّ. و روى زرارة عن الباقر عليه السّلام قال: فرض الله على الناس من الجمعة، الخ .. و شروطها سبعة: الأوّل: السلطان العادل و هو الإمام أو نائبه إجماعا منّا. ثم ذكر شروط النائب إلى أن قال: التاسع: إذن الإمام له كما كان النبى صلّى اللّه عليه و آله يأذن الأئمة الجمعات و أمير المؤمنين عليه السّلام [بعده] و عليه إطباق الإماميّة.

هذا مع حضور الإمام عليه السّلام و أمّا مع غيبته كهذا الزمان، ففى انعقادها قولان: أصحّهما- و به قال معظم الأصحاب- الجواز إذا أمكن الاجتماع و الخطبتان، و يعلّل بأمرين: أحدهما أن

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۶۷

الإذن حاصل من الأئمة الماضين عليهم السّلام فهو كالإذن من أئمّة الوقت. و إليه أشار الشيخ فى الخلاف، و يؤيّده صحيح زرارة: قال: حدّثنا أبو عبد اللّه عليه السّلام على صلاة الجمعة، حتى ظننت أنّه يريد أن نأتيه. فقلت: نغدو عليك [لصلاة الجمعة]. قال: لا، إنّما عنيت عندكم. «۱» و لأنّ الفقهاء حال الغيبة يباشرون ما هو أعظم من ذلك بالإذن كالحكم و الإفتاء، [فهذا أولى]. و التعليل الثانى: إنّ الإذن إنّما يعتبر مع إمكانها، أمّا مع عدمه، فيسقط اعتباره و يبقى عموم القرآن و الأخبار خاليا عن المعارض. و قد روى عمر بن يزيد- فى الصحيح- عن الصادق عليه السّلام: إذا كان سبعة يوم الجمعة فليصلّوا فى جماعة. «۲»

و فى الصحيح عن منصور عن الصادق عليه السّلام: يجمّع القوم يوم الجمعة إذا كانوا خمسة فزادوا؛ و الجمعة واجبة على كلّ أحد لا يعذّر الناس فيها إلّا خمسة: المرأة و الملوك و المسافر و المريض و الصبىّ. و فى الموثّق عن زرارة عن عبد الملك، عن الباقر عليه السّلام قال، قال:

مثلك يهلك و لم يصل فريضة فرضها اللّه. قال: قلت: كيف أصنع؟ قال: صلّوا جماعة؛ يعنى صلاة الجمعة.» «۳» كذا فى أخبار كثيرة

مطلقة و التعليلان حسنان و الاعتماد على الثانى. إذا عرفت ذلك، فقد قال الفاضلان: «۴» يسقط وجوب الجمعة حال الغيبة و لم يسقط الاستحباب، و ظاهرهما أنّه لو اتى بها كانت واجبة مجزئة عن الظهر فالاستحباب إنّما هو فى الاجتماع أو بمعنى أنه أفضل الأمرين الواجبين على التخيير. و ربما يقال بالوجوب المضيّق حال الغيبة، لأنّ قضيّة التعليلين ذلك، فما الّذى اقتضى سقوط الوجوب إلّا أنّ عمل الطائفة على عدم الوجوب العينى فى سائر الأعصار و الأمصار. و نقل الفاضل فيه الإجماع «۵» و بالغ بعضهم، فنفى الشرعيّة أصلا و رأسا و هو ظاهر كلام المرتضى «۶» و صريح سلّار «۷» و ابن ادريس «۸» و هو القول الثانى من القولين بناء على أنّ إذن الإمام شرط الصحّة و هو مفقود. و هؤلاء يسندون التعليل إلى إذن الإمام و يمنعون وجود الإذن، و يحملون الإذن الموجود فى عصر الأئمة عليهم السّلام على من سمع ذلك الإذن و ليس حجّة على من يأتى من المكلّفين، و الإذن فى الحكم و

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ص ۱۷

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶۶۴؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۱۶۰۷؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۲۰۵، الباب ۲ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها، ح ۱۰

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها، ح ۲

(۴) المعتبر، ج ۲، ص ۲۷۹؛ تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷

(۵) تذكرة الفقهاء، ج ۱، ص ۲۶- ۲۷

(۶) رسائل الشريف المرتضى، جوابات المسائل الميافارقيات، ج ۱، ص ۲۷۲

(۷) المراسم الشرعية، ص ۷۷ (قم، ۱۴۱۴)

(۸) السرائر، ج ۱، ص ۲۹۰

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۶۸

الإفتاء أمر خارج عن الصلاة، «۱» و لأنّ المعلوم وجوب الظهر فلا يزول إلّا بمعلوم، و هذا قول موجّه و إلّا يلزم القول بالوجوب العينى و أصحاب القول الأوّل لا يقولون به. انتهى كلامه رحمه اللّه. «۲»

اقول: ادّعى الإجماع بقوله «السّلطان العادل و هو الإمام أو نائبه إجماعا منّا» و بقوله «و عليه إطباق الاماميه»، فان كان مراد الفاضل إحدى العبارتين فهو غفلة عن قول الشّهيد رحمه اللّه «هذا مع حضور الإمام عليه السّلام» و إن كان نظره إلى قول الشهيد رحمه اللّه «إلّا أن عمل الطائفة على عدم الوجوب العينى فى ساير الأعصار و الأمصار» فهو غفلة من معناه كما يظهر لك فأفصّل مقتضى كلامه تفصيلا ما يظهر لك الحال.

اقول: ادّعى الإجماع و إطباق الإمامية فى اشتراط الإمام أو إذنه لكن صرّح بأنّ الإجماع إنّما هو مع حضور الإمام كما عرفته و ظاهر التّعبير بالانعقاد و الجواز فى قوله «ففى انعقادها قولان أصحّهما و به قال معظم الأصحاب الجواز» أن عدم الوجوب العينى مسلّم عنده لبعد إرادة معنى العام من هذين اللّفظين حتى لا ينافى الوجوب العينى. هذا عند خلوّهما عن القرينة الصّارفة عن الظاهر و إلّا فيحكم بما يدلّان عليه منضمّين اليها؛ و لعلّه يؤيّد اللّفظين ما يذكره بقوله «و ربما يقال بالوجوب المضيّق» لكونه ظاهرها فى أنّ أمر هذا الوجوب لم يذكر قبل فظاهر قوله «و إليه أشار الشيخ فى الخلاف» إن كان مراده به ما هو ظاهر القرائن المذكورة، حمل كلامه فى الخلاف على الوجوب التّخييرى فى زمان الغيبة، و هو فى غاية البعد لأنّ سؤاله متعلّق بأهل القرى و السواد و جوابه يدلّ على أنّهم بسبب كونهم مندرجين فى الإذن و الترغيب العامّين فى حكم المأذونين بالخصوص كما عرفته، و ظاهر أنّ هذا الإذن و الترغيب إنّما استفيدا من الأحاديث الّتى ليس فيها من حضور الإمام و غيبته عين و لا أثر بل أهل القرى فى كلام الشيخ و الأخبار الّتى تمسّک بها

فى مقابل أهل المدن سواء كان الزمان زمان حضور السّلطان العادل أم لا فالظاهر من كلام الشيخ ما ذكرته عند تكلّمى فيه.

و على تقدير كون غير السؤال و الجواب من كلامه، حكم الجمعة مع حضور الإمام و ما ذكره فيهما حكمها مع الغيبة فالظاهر من كلامه أيضا هو الوجوب بما ذكرته هناك و القرينة الداعية على حمل كلام الشهيد على إرادة التّخييرى مفقودة فى كلام الشيخ.

و يمكن أن يجعل بعض النّاظرين ما أيّد به التعليل الأوّل و هو قوله «و يؤيّده صحيح زرارة قال حثّنا» مؤيّد الإرادة الوجوب التّخييرى لكون الحثّ ظاهرا فيه لكن الجزء الأوّل منه فى غاية الظّهور فى العينى كما ظهر لك، فلعلّ مراده من قوله «الإذن حاصل من الأئمة الماضين» هو الإذن الذى يجوز به صلاة الجمعة من غير تحقق الوجوب المضيّق باعتبار

---

(۱) هذا جواب عما قال سابقا فى التعليل الأول و هو قوله: و لأنّ الفقهاء حال الغيبة يباشرون ما هو أعظم من ذلك بالإذن كالحكم و الإفتاء.

(۲) ذكرى الشيعة، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۶۹

توقّفه على إذن السّلطان العادل عنده، فيمكن أن يقال من قبله حينئذ أنّ الإمام عليه السّلام إن كان سلطانا فبإذنه تجب وجوبا عينيّا و إلّا فتخييريّا. و التّعليل الثانى فى غاية الظّهور فى العينى لأنه صرّح بسقوط الإذن مع عدم الإمكان، و حكم بكون عموم الآية و الأخبار خاليا عن المعارض بهذه الآية، و الأخبار أثبت الوجوب أو لا فإذا كان عمومها خاليا عن المعارض، يظهر منه الوجوب حال الغيبة أيضا و حمل قوله رحمه اللّه «و يبقى عموم القرآن و الأخبار خاليا عن المعارض» فى أصل الجواز فى غاية البعد. و يؤيّده ما ذكرته تأييده رحمه اللّه عموم القرآن و الأخبار بالصّحيحين اللّذين فى غاية الظهور فى الدلالة على الوجوب العينى و بالموثّق الذى هو ظاهر فيه؛ و الظاهر من قوله «و يعلّل بأمرين» أنّ التّعليلين منقولان من كلام بعض الفقهاء فان كان صاحب أحد التّعليلين غير صاحب الأخر ففى غاية الظّهور أنّ صاحب التّعليل الثانى قائل بالوجوب العينى، و الظاهر أنّ صاحب التّعليل الأوّل أيضا قائل به لكون الجزء الأوّل منه فى غاية الظّهور فيه، و عدم إباء الجزء الثانى عنه؛ و إن كان هذا الظّهور أدون من الأوّل، و إن كانا من واحد، فقوله بالوجوب العينى فى غاية الظّهور؛ و لا يختلّ قوة الظّهور باشتمال التعليل الأوّل على صحيح زرارة و كون التّعليلين محض الاحتمال العقلى الّذى ذكره من عند نفسه فى غاية البعد.

و فى قوله «فقد قال الفاضلان» (۱) «يسقط وجوب الجمعة حال الغيبة و لم يسقط الاستحباب» إشارة إلى عدم اعتداده بقول العلّامة- طاب ثراه- بالحرمة لرجوعه عنه. و ظاهر قوله «و ربما يقال بالوجوب المضيّق» تحقّق هذا القول عنده، و حمل اللفظ على محض الاحتمال العقلى الّذى لا مصداق له فى غاية البعد، و لا يبعد تأييد هذا بقوله «إلّا أنّ عمل الطّايفة» الخ لأنّ الظاهر أنّ المراد من عمل الطائفة هو ترك الجمعة لا عدم القول بوجوبها و إلّا كان المناسب أن يقول إلّا أنّ إجماع الطائفة على عدم الوجوب أو ما يفيد مفاده. و له مؤيّد آخر و هو نسبة الإجماع إلى نقل الفاضل لأنّ طريقتهم الحكم بكون المسألة إجماعيّة عند ثبوته عندهم و إن كان مذكورا فى كلام السّابقين.

و نقله رحمه اللّه القول بنفى الشرعية بلفظ بالغ بقوله «و بالغ بعضهم فنفى الشرعيّة أصلا» مبالغة واضحة فى شناعة هذا القول و هى كذلك و لعلّه اكتفى بالظّهور عن تعرّض بيان الشناعة.

فإن قلت: قوله «و هو القول الثانى من القولين» يدلّ على عدم تحقّق القول بالوجوب المضيّق عنده، قلت: لا دلالة له على ذلك لأنّه يمكن أن يكون مراده من الانعقاد و الجواز المعنى الّذى لا ينافى التّخييرى و العينى كما هو مقتضى معناهما اللّغوى و نقل التّعليلين الدالّين على المطلق لأنّ كلّ دالّ على خاص يدلّ على مطلقه ثم رجّح التّعليل الثّانى الّذى

---

(۱) فى الهامش: أى العلامة و المحقق.

أظهر فى الدّلالـة على الوجوب العينى، ثمّ فصّل الجواز المطلق إلى قسميه بنسبهٔ التّخيير إلى الفاضلين و نسبهٔ القسم الآخر إلى قائليه بالإجمال بقوله «و ربما يقال بالوجوب» سواء قيل باستعمال ربّ للتقليل أو التكثير، و إن كان الظاهر هاهنا هو الأوّل؛ ثم حكم بكون قضيّهٔ التعليلين ذلك مع إنكار مقتضى السّقوط بأكّد وجه بقوله «فما الّذى اقتضى سقوط الوجوب» فذكر كون عمل الطائفهٔ على عدم الوجوب أى ترك فعلها؛ و يمكن أن يكون سبب ترك بعضهم الأعذار الخارجيهٔ و ترك بعض آخر عدم قوله بالوجوب.

و أشار إلى ضعف القول بعدم الوجوب بنسبهٔ نقل الإجماع إلى الغير. و أمثال هذا الإجمال و الإهداء إلى المختار بالتأمّل باعتبار بعض أغراض تدعو الإنسان إليهما ليس بعيدا.

و لعلّ قوله «و هذا القول متوجّه» إلى آخره، أيضا إشارهٔ إلى ما ذكرته؛ أى هذا القول متوجّه و وارد على أصحاب القول الأوّل و هم لا يقولون به، أى معظم أصحاب القول الأوّل لا الكلّ، فظهر بما ذكرته أن احتمال قوله بالحرمهٔ فى هذا الكتاب مسدود فكيف يعبّر عن الحرمهٔ بقوله «و قد بالغ» الدّال على غايهٔ المبالغهٔ فى انكار هذا القول» و يقول به بلا فاصلهٔ.

فمختاره إمّا الوجوب التّخييرى أو العينى، و على الأوّل أيضا لا يمكن الحكم بأن قوله «إلّا أنّ عمل الطائفهٔ على عدم الوجوب العينى» دعوى إجماع منه على عدم الوجوب. فعدّ الفاضل التونى الشّهيد من الجماعهٔ الّذين زعم دعواهم الإجماع على عدم الوجوب سهو منه على وفق شركائه.

و لعلّ خلاصهٔ كلامه هى أنّ الانعقاد المطلق و الجواز الأعم قولين فى زمان الغيبهٔ: القول الأوّل هو الجواز الذى يندرج فيه التّخييرى و العينى، و يعلّل فى الجواز المطلق تعليلان:

الأوّل للأوّل و الثانى للثانى، و إن كان أصل التعليل الأوّل مناسبا للثانى و تحسينه التّعليلين باعتبار دلالتهما على بطلان الحرمهٔ بل لدلالتهما على الوجوب المضيّق كما أشار اليه بقوله «لأنّ قضيهٔ التّعليلين» ذلك، و اعتماده على الثانى لتوضيح الحق من الجواز الذى هو الوجوب به، و بعد ما أثبت الجواز المطلق و أشار الى حقيّهٔ قسم منه أومأ إلى تحقق هذا القول بقوله «و ربما يقال فى الوجوب المضيّق» زايدا ممّا ظهر سابقا رعايهٔ للتدرّج المناسب للوقت، ثمّ أشار إلى حقّيهٔ هذا القول بكونه مقتضى التّعليلين مع الإنكار البالغ عن مقتضى سقوط الوجوب، ثمّ ذكر كون عمل الطائفهٔ على عدم الوجوب العينى من غير أن يذكر لفظا يدلّ على الاتفاق الكاشف عن دخول المعصوم، و أشار إلى عدم ثبوت الإجماع عليه بنسبهٔ إلى الغير و أشار إلى بطلان الحرمهٔ بلفظ «بالغ» و إلى بطلان التّخيير بتماميه كلام القائلين بالحرمهٔ الفاضحهٔ عليهم بقوله «و هذا القول متوجه» إلى آخر ما نقلته، لكن يجب حينئذ حمل قوله «و أصحاب القول الأوّل» على معظمهم.

فظهر أنّ نسبهٔ دعوى الإجماع على عدم الوجوب العينى إلى عبارهٔ الذكرى توهّم، و أنّ

تأييد القول بالحرمهٔ بقوله «هاهنا به» لا وجه له، و أنّ تأييد الوجوب العينى بهذا الكلام جيّد لكفايهٔ الاحتمال فيه، فإن لم نقل بأظهريهٔ هذه العبارهٔ فى الوجوب العينى فلا يضرّنا كما عرفته عند تكلّمنا فى عبارهٔ الخلاف و إن حكم الفاضل التّونى بابتداع القول بالوجوب العينى فى زمانه غفلهٔ منه عن مقتضى قوله تعالى مّا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ. «۱»

[كلام العلامهٔ فى المنتهى و تحليله]

و قال العلامهٔ- طاب ثراه- فى المنتهى: «الجمعهٔ واجبهٔ و هو قول علماء الإسلام، يدلّ عليه الكتاب و السنّهٔ و الإجماع. أمّا الكتاب فقوله تعالى: إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ الخ. و أمّا السنّهٔ فكذا، و أمّا الإجماع فلأنّه لا خلاف بين المسلمين فى ذلك. ثم قال: يشترط فى الجمعهٔ

الإمام العادل، أى المعصوم عندنا أو إذنه. أمّا اشتراط الإمام أو إذنه فهو مذهب علمائنا أجمع.» ثم نقل رحمه اللّه قول بعض العامّة، ثم قال: لنا ما رواه الجمهور عن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله قال: أربع إلى الولاة: الفىء، و الحدود، و الصدقات، و الجمعة. و قال فى خطبة: من ترك الجمعة فى حياتى أو بعد موتى و له امام عادل أو جائر استخفافا، الخ. علّق على وجود الإمام فينتفى بانتفائه. و من طريق الخاصّة ما رواه الشيخ فى الحسن، عن زرارة قال: كان أبو جعفر عليه السّلام يقول: لا يكون الخطبة و الجمعة و صلاة ركعتين على أقل من خمسة رهط إلّا الإمام و أربعة. و ما رواه فى الحسن عن محمد بن مسلم، قال: «سألته عن الجمعة». فقال: أذان و إقامة يخرج الإمام فيصعد المنبر فيخطب و لا يصلّى الناس ما دام الإمام على المنبر، ثم يقعد الإمام على المنبر قدر ما يقرأ «قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ»، ثم يقرأ بهم فى الركعة الاولى بالجمعة و فى الثانية بالمنافقين. و ما رواه عن سماعة، قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن الصلاة يوم الجمعة. فقال: أمّا مع الإمام فركعتان، و أمّا من صلّى وحده، فأربع ركعات بمنزلة الظهر». «۲» انتهى.

جعفريان، رسول، دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، در يک جلد، قم - ايران، اول، ه ق دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه؛ ص: ۴۷۱

ادّعى الاتّفاق ظاهرا بقوله «عندنا» و صريحا بقوله «فهو مذهب علمائنا أجمع» و الاتفاق فى اشتراط الجمعة بالإمام أو إذنه فى قوة الإجماع على الحرمة عند عدمها. و مراده رحمه اللّه من قوله يشترط فى الجمعة اشتراط شرعيّتها و انعقادها لا وجوبها العينى بدلالة ظاهر اللّفظ و صريح الاستدلال. «۳» فإذا شهد مثل العلامة على كون الاشتراط مذهب علمائنا أجمع فهو كذلک و إذا

---

(۱) سورهٔ ق، ۱۸

(۲) منتهى المطلب، ج ۱، صص ۳۱۶- ۳۱۷

(۳) فى الهامش: وجه دلالة الاستدلال أنّ الرواية الاولى و العاميّة يدلّ على كون الجمعة إلى الولاة، و ظاهر أنّها إذا كانت إلى الولاة، فلا يجوز فى زمان الغيبة، و فى الرواية الاولى الخاصية نفى الخطبة و الجمعة على أقلّ من خمسة رهط الإمام و أربعة، و ظاهر أنّ الإمام فى الرواية عند العلامة رحمه اللّه هو المعصوم حتى يرتبط بمدّعاه، و حينئذ مفاد الرواية سلب الجمعة عند عدم المعصوم و إذا كانت منتفية عند عدمه عليه السّلام فهو حرام فى الغيبة؛ و فى الثانية ذكر عليه السّلام فى جواب من سأله عن الجمعة يخرج الإمام عليه السّلام فيظهر من هذا الجواب اعتبار المعصوم فيها عنده؛ و فى الثالث قسّم صلاة يوم الجمعة إلى قسمين صلاة مع الإمام و صلاة ليست معه و القسم قاطعة للشركة؛ و أما الرواية الثانية العامية فلا يليق القول بدلالتها على اشتراط المعصوم فى الجمعة؛ و إن قيل أنّ الإمام المذكور فيها هو المعصوم، فالاستدلال بها فى غاية الضعف و الاستدلال بالثانى أيضا و إن كان ضعيفا كما يظهر لک لكن لا فى هذه المرتبة.

منه مدّ ظله.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۷۲

كان مذهب كلّ علماء الشّيعة ذلک فالمعصوم قائل به فتعيّن الحرمة فى الغيبة. و يدلّ عليها روايتا الجمهور، أمّا الأولى فبدلالتها على كون الجمعة مع الولاة، و أمّا الثانية فباعتبار اشتمالها على الإمام، و أمّا الرّوايات الخاصة فباشتمالها على الإمام مرّة و مرّات.

و فيه نظر، أمّا فى الرّواية الاولى فلأنّها مع الضعف يحتمل التّخصيص بوقت الحضور و امكان الإذن، فلعلّه لذلک جوّز بعض العامّة إقامة الجمعة عند مرض الإمام أو موته و لم يعتبر الإمام بعض منهم مطلقا، فلعلّ الرواية ضعيفة عندهم أيضا. و الثانية مع كونها عاميّه تشتمل على لفظ «أو جائر» و يشهد على عدم كون هذا اللّفظ منه صلّى اللّه عليه و آله اعتبار العدالة فى الامام؛ و إن قيل أنّ اشتهار الرّواية بين العامّة و الخاصّة يدلّ على كونها منه صلّى اللّه عليه و آله فى الجملة، فهو غير بعيد؛ و نقلها الشهيد فى الذكرى و المصنف

فی التّذكرة بإسقاط لفظ «أو جائر» و حينئذ يمكن أن يقال مراده صلّى اللّه عليه و آله بإمام عادل من لم يكن فاسقا لا السّلطان العادل؛ و دلالة العرف على اختصاص هذا اللّفظ بالمعصوم غير ظاهر مطلقا، فكيف يليق القول بالاختصاص فی زمانه صلّى اللّه عليه و آله.

و لو قيل بإرادة الإمام المعصوم من اللّفظ، مع بعده لا يدلّ على عدم الوجوب العينی، لاحتمال عدم ترتّب هذه المرتبة من العقاب عند تركها مع غير المعصوم، و إن ترتّب على تركها عقاب؛ و أيضا لا يشتمل الرواية على النائب و لم يقل أحد بسقوط الوجوب معه.

لا يقال: لعلّ المراد بالاستخفاف عدم المبالاة الّذی يترتّب على عدم تعظيم الآمر بها و الجحود هو جحود المشروعيّة فلا يدلّ على الوجوب، و إن كان مع إمام عادل فلا يناسب ذكره فی مقام بيان وجوب الجمعة مطلقا.

لأنّا نقول مع بعد اختصاص حرمة الاستخفاف بالجمعة الظاهر من الاستخفاف هو عدّ ترك هذه الصلاة سهلا مع علمه بوجوبها بقرينة مقابلته بقوله «أو جحودا لها» و المراد بالجحود هو إنكار الوجوب، و ظاهر أن ترك كلّ فريضة يترتّب إمّا على الاستخفاف أو الجحود، لأنّ من علم كون شیء واجبا و لا يعدّ تركه سهلا، فلا يتركه؛ فلعلّه صلّى اللّه عليه و آله قال: فمن تركها بأیّ وجه من الوجهين اللّذين لا يخرج داعی التّرك عنهما فكذا؛ فذكر الأمرين للتّعميم بذكر داعی الترك المقصّر فی الأمرين.

و نقل زين الملّة و الدّين هذه الرّواية من غير ذكر لفظ إمام عادل أو جائر اكتفاء بالألفاظ الّتی لا اختلاف فيها بين العامة و الخاصة، و كلامه يدلّ على اشتهار هذه الرواية و إذا أثبت اشتهارها سواء كانت مشتملة على لفظ «و له امام عادل» أو لم تشتمل على اللّفظين فظاهرها

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۷۳

الوجوب العينی، فالرواية من مؤيّدات القول بالوجوب لا الحرمة كما قال به العلّامة رحمه اللّه.

و أمّا الاستدلال بالروايات الثلاث الخاصّية فمبنیّ على تبادر المعصوم من الإمام مطلقا أو إذا كان معرّفا باللام و كلاهما ضعيف، أمّا الأوّل فلعدم ظهور التبادر و شيوع إطلاق الإمام على إمام الجماعة؛ و كيف يدّعى تبادر المعصوم من هذا اللّفظ و إذا احتيج إلى التعبير عن غير المعصوم الذی يتقدّم الجماعة فی الصلاة لا يتعارف تعبير بغير لفظ الإمام فكيف يحكم بمجرّد هذا التّعبير بإرادة المعصوم؛ و أمّا الثانی الّذی مآله جعل اللّام للعهد إليه عليه السّلام فلعدم ظهور شهادة الكلام و المقام على كونها إشارة إليه عليه السّلام و أمّا إذا جعلت إشارة إلى امام الجماعة مطلقا فكون المقام مقام جماعة كاف لإشارة اليه؛ و لما ذكرته مرجّح آخر و هو أنّه إن حمل الإمام على إمام الجماعة فاللّفظ محمول على ظاهره بلا حاجة إلى تكلّف، و إن حمل على المعصوم فلا بدّ أن يقال ذكر الإمام ليس لأجل كونه معتبر بخصوصه بل المأذون منه فی حكمه.

و يرد على خصوص الاستدلال بالثالثة؛ إنّ ذكر «من صلّى وحده» فی مقابل قوله عليه السّلام «إمّا مع الإمام» قرينة واضحة على إرادة إمام الجماعة؛ فهذه الرواية دالّة على الوجوب العينی لا بدّ قسم صلاة يوم الجمعة إلى قسمين و حكم بكون القسم الأوّل المقابل لصلاة المنفرد ركعتين، فلا مجال لتوهّم الحرمة؛ و أمّا الوجوب التّخييری فبعيد لأنّها لو كان وجوبها بعنوان التّخيير لم ينحصر القسم الأوّل فی الرّكعتين؛ و القول بأن ذكر خصوص الرّكعتين فی القسم الأوّل للأفضلية لا للتّعيين، صرف للرّواية عن ظاهرها و ارتكاب أمر فی غاية البعد إن قلنا بالاحتمال؛ فظهر ضعف استدلاله رحمه اللّه بالروايات على الحرمة.

و امّا ضعف استدلاله بالإجماع فلأنّ قوله رحمه اللّه «فهو مذهب علمائنا أجمع» لا يدلّ على الإجماع و الذی هو حجّة عند أرباب الحق و هو ما يعلم دخول المعصوم فيه؛ و يؤيّد هذا الاحتمال عدم ذكره الإجماع فی مقام الاستدلال بل ذكر قوله «فهو مذهب علمائنا أجمع» فی مقام تقرير المذهب؛ ثم شرع فی الاستدلال بقوله «لنا» و استدلّ بها بالروايات المذكورة؛ و للاحتمال مؤيّد آخر و هو أنّه قال فی بيان وجوب الجمعة واجبة و هو قول علماء الإسلام و ظاهر أنّ قوله «فهو مذهب علمائنا» فی الثانی بمنزلة قوله «و هو قول علماء الإسلام» فی الأوّل و لم يكتف فی الأوّل بهذا، بل قال عند تعداد الدليل و الإجماع و عند التفصيل و أما الإجماع فلأنّه لا خلاف من المسلمين فی ذلك؛ و لو فرض أنّه أراد بالإجماع ما هو حجّة عند أهل الحق يحتمل أن يكون اجتهاديّا و تفريع قوله فكان إجماعا

كما سيظهر لك يؤيّد الاحتمال. و أيضا بطلان الإجماع على الحرمة أظهر من أن يخفى على أحد لفتواه بالتّخيير أو التوقّف فى جميع تصانيفه المعروفة غير المختلف و فيه أفتى بالتّخيير أو التّعيين؛ و لاشتهار التّخيير لو لم نقل بدلالة كلام المفيد و غيره على الوجوب. و قال رحمه اللّه بعد نقل خبر سماعة «و

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۷۴

لأنّ انعقاد الجمعة حكم شرعىّ فيقف على الشرع و لأنّه يفتقر إلى البيان بفعل النبى عليه السّلام» أو قوله «و لم يقم الجمعة إلّا السّلطان فى كلّ عصر فكان إجماعا و لو كانت تنعقد بالرعية لصلّوها فى بعض الأحيان، و لأنّه لو لم يعتبر أمر الإمام لسبقت طائفة إلى إقامتها لغرض.

أقول: عدم البيان بالفعل لم يظهر لنا لإمكان قوله صلّى اللّه عليه و آله ما يدلّ على وجوب هذه الصلاة على الامّة و إقامته بعده صلّى اللّه عليه و آله على وجه يدلّ على كونه بيانا و عدم النقل لا يدلّ على العدم؛ و مع هذا نقول نقل العلامة رحمه اللّه فى ذيل قوله «و امّا السّنة ما رواه الجمهور أنّه قال صلّى اللّه عليه و آله «الجمعة حقّ واجب على كلّ مسلم إلّا أربعة» و لا نسلّم تقييد هذه الرواية بما يدلّ على اعتبار السّلطان أو إذنه و لم ينقل هو و غيره ما يدلّ على التّقييد، و ظاهر عدم النقل العدم إلّا أن يدلّ دليل عليه، و لم يذكر رحمه اللّه ما يصلح كونه دليلا عليه فيمكن أن يكون هذه الرواية قبل صلاة الجمعة بحيث يمكن كونها بيانا لها، و ظاهر أن الاحتمال كاف لنا فى هذا المقام، فظهر بما ذكرته احتمال بيانه صلّى اللّه عليه و آله استمرار وجوبها بالقول و الفعل.

و كذلك يمكن أن يكون صلّى اللّه عليه و آله بيّن استمرارها بما ذكره رحمه اللّه فى التذكرة أنّه عليه السّلام قال: كتب عليكم الجمعة فريضة واجبة إلى يوم القيامة؛ «۱» وجه دلالة هذه الرواية أنّه صلّى اللّه عليه و آله قال «كتب» و هو فى الدلالة على الوجوب الاصطلاحى أظهر من لفظ الوجوب؛ و أكدّ صلّى اللّه عليه و آله ما يفهم من لفظ كتب بقوله «فريضة» و هى مثل كتب فى كونها أظهر من لفظ الوجوب فى الدّلالة على الوجوب الاصطلاحى، و بقوله «واجبة»، و حكم باستمرارها إلى يوم القيامة و لم يذكر لها بدلا، فلو كان السلطان شرطا فى انعقادها كما قال به فى هذا الكتاب، أو فى وجوبها كما قال به فى مواضع اخرى، لكان وجوبها منقطعا بعد زمان يسير من زمان أبى محمد الحسن عليه السّلام إلى الآن فلم يكن الحكم باستمراره إلى يوم القيامة صحيحا.

فإن قلت: و إن دلّت الرواية على الوجوب المضيّق كما قال به فى التّذكرة بقوله «و هو يدلّ على الوجوب العينى على التّعيين» «۲» لكن يحتاج إلى التقييد بمثل إن كان هناك سلطان عادل، كما يجب التّقييد بالعدد و العدالة و الخطبة و غيرها، فلهذا قال فى التذكرة بدلالة هذه الرواية على الوجوب على التعيين مع السّلطان، مع أنّه قال هناك بعدم وجوبها على التّعيين فى مثل هذه الأزمان.

قلت: الفرق بين اعتبار امور لم تنقطع و بين ما انقطع أزيد من ألف سنة فى جواز الأوّل و عدم جواز الثانى ظاهر؛ و فى قوله رحمه اللّه «و لم يقم الجمعة إلّا السّلطان» أنّه لو سلّم لا يدلّ على مدّعاه، لأنّه ربما كانت التقيّة مانعة لبعضهم عن الإتيان بها، و الشبهة لبعض آخر، و أيضا

---

(۱) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۲

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۷۵

مقصوده رحمه اللّه عدم المشروعيّة و عدم دلالته عليه ظاهر، لأنّ ارتكاب جميع الامور المشروعة غير متحقق خصوصا إذا اشتمل ارتكابها على مشقّة ما، و إن كان فعلها راجحا، و ربما ترك خلّص العباد كثيرا من الامور إلّا حجّة باعتبار ملامة الجماعة و صيرورة الفاعل ممتازا مشار إليه بالأيدى و الألسن، و ترك بعض الامور الراجحة للفرار عن الاشتهار من خلّص العباد غير بعيد. و قوله «فكان إجماعا» فى غاية الضّعف، لعدم ترتّبه على ما سبق كما ظهر لك عند تكلّمنا فى عبارة الخلاف فهذا اجتهاد منه رضى اللّه عنه فليس

مثل سائر اجتهاداته حجّة علينا إن لم يظهر ضعف المأخذ فكيف يكون حجّة مع ظهور ضعف المأخذ. و التّعبير عن دعوى الإجماع بالشّهادة لا تجعلها قوية و لا حجّة بعد ظهور كونه ناشية عن مأخذ ضعيف.

و بما ذكرته من احتمال منع التقيّة و الشّبهة، يظهر ضعف قوله «و لو كانت تنعقد بالرّعية» إلى آخر ما نقلت من كلامه رحمه اللّه. فظهر ضعف تمسّك الفاضل التّونى و من وافقه فى التّمسك بالإجماع المذكور فى المنتهى بل مع ظهور الضّعف يحصل احتمال المساهلة بخصوصها فى بعض مواضع دعواه الإجماع.

و قال العلامة رحمه اللّه فى التذكرة:

يشترط فى وجوب الجمعة، السلطان أو نائبه عند علمائنا أجمع. و به قال أبو حنيفة، للإجماع على أن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله كان يعيّن لإمامة الجمعة. «۱» و كذا الخلفاء بعده كما يعيّن للقضاء. و كما لا يجوز أن ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون إذن الإمام كذا إمامة الجمعة. و لرواية محمّد بن مسلم قال: لا يجب الجمعة على أقلّ من سبعة: الإمام و قاضيه و مدّع حقّا و مدّعى عليه و شاهدان و من يضرب الحدود بين أيدى الإمام، و لأنّه إجماع أهل الأعصار، فانّه لا يقيم الجمعة فى كل عصر إلّا الأئمة. «۲» ثمّ قال فى مسألة: لو كان السلطان جائرا ثم نصب عدلا استحبّ الاجتماع و انعقدت جمعة على الأقوى. و لا تجب لفوات الشرط و هو الإمام أو من نصبه و أطبق الجمهور على الوجوب. «۳»

ثم قال فى مسألة: هل للفقهاء المؤمنين حال الغيبة و التّمكن من الاجتماع و الخطبتين صلاة الجمعة؟ أطبق علماؤنا على عدم الوجوب لانتفاء الشرط و هو ظهور الإذن من الإمام عليه السّلام. و اختلفوا فى استحباب إقامة الجمعة، فالمشهور ذلك و لقول زرارة: حثّنا الصادق عليه السّلام على صلاة الجمعة حتى ظننت أن يريد أن نأتيه، فقلت: نغدو عليك. فقال: لا، إنّما عنيت عندكم. «۴» و قال الباقر عليه السّلام لعبد الملك: مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها اللّه تعالى! قلت:

---

(۱) فى المصدر: الجماعة.

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹

(۳) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۴

(۴) طوسى، التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ص ۱۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۷۶

كيف أصنع؟ قال: صلّوا جماعة، يعنى صلاة الجمعة. «۱» و قال الفضل بن عبد الملك، سمعت الصادق عليه السّلام يقول: إذا كان قوم فى قرية صلّوا الجمعة أربع ركعات، فإن كان لهم من يخطب، جمّعوا إذا كانوا خمسة نفر، و انما جعلت الركعتين لمكان الخطبتين. «۲» و قال سلّار و ابن ادريس: «۳» لا يجوز، لأصالة الأربع فلا تسقط إلّا بدليل، و الأخبار السابقة متأوّلة، لأنّ قول الصّادق عليه السّلام لزرارة و قول الباقر عليه السّلام لعبد الملك، إذن لهما فيكون الشرط قد حصل. و قول الصادق عليه السّلام فإن كان لهم من يخطب، محمول على الإمام أو نائبه؛ و لأنّه شرط الوجوب، الإمام أو نائبه اجماعا، فكذا هو شرط فى الجواز. «۴» انتهى. «۵»

اقول: ذكر الإجماع فى تحرير المذهب لا فى الاستدلال؛ و استدلّ على اشتراط الوجوب بالسّلطان أو نائبه بقوله «للإجماع» الخ، و قد عرفت فى ذيل نقل كلام الخلاف ضعف هذا الاستدلال و أنّه لم يظهر إرادة الإجماع الذى هو حجّة من لفظ الإجماع، و لو سلّمنا إرادة الإجماع المعتبر فيه العلم بدخول المعصوم فيه يمكن أن يكون منزعا من الفعل المستمرّ الّذى أشار اليه بقوله «للإجماع على أنّ النّبى صلّى اللّه عليه و آله» الخ؛ و يؤيّد احتمال الانتزاع عبارة المنتهى المنقولة و هى قوله «و لم يقم الجمعة إلّا السّلطان فى كلّ عصر فكان إجماعا» و رواية محمد بن مسلم لا يمكن حملها على الظاهر؛ و بعد جعلها إشارة إلى اعتبار العدد لا يدلّ على المطلوب كما سيجىء. و قوله «و لأنّه إجماع أهل الأعصار» يحتمل الفعل و القول، و الأوّل على تقدير ثبوته لا يدلّ على المطلوب كما أومأت إليه

فی ذیل عبارة الخلاف و الذكرى و المنتهى؛ و الثانى غير مسلّم لضعف دليله الذى هو قوله «فإنّه لم يقم الجمعة» الخ و مع ذلك يرد على ظاهر الدليل أنّه لو تمّ لدلّ على عدم وجوبها مع النائب.

و فى قوله «فى مسألة نصب الجائر عدلا و لا يجب لفوات الشرط» الخ، إنّ فوات الشرط ممنوع و لعلّ الإذن العام كاف للوجوب عند سلطنة الجائر؛ و فى قوله «أطبق علماؤنا على عدم الوجوب لانتفاء الشرط» الخ إنّ انتفاء الشرط ممنوع و لعلّ الإذن من الإمام يعتبر فى الوجوب عند التّيسّر لا مطلقا كما يدلّ عليه عبارة أبى الصّلاح المنقولة و هى قوله «أو من يتكامل له صفة إمام الجماعة عند الأمرين» و يؤمئ إليه جواب سؤال القرايا من عبارة

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

(۲) نفس المدرک، ج ۳، ص ۲۳۸- ۲۳۹، ح ۶۳۴؛ طوسى، الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۴

(۳) سلار، المراسم، ص ۷۷؛ ابن ادريس، السرائر، ج ۱، ص ۲۹۰- ۲۹۱

(۴) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷- ۲۸

(۵) فى الهامش: و مما يدل على التخيير ما رواه الصدوق فى «أماليه» باسناده عن الصادق عليه السّلام قال: «أحسب للمؤمن أن لا يخرج من الدنيا حتى يتمتّع و لو مرّة و يصلّى الجمعة و لو مرّة». الامالى، ص ۶۴۳ (مجلس ۹۳)

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۷۷

الخلاف «۱» و قول الشهيد فى الذكرى الإذن إنما يعتبر مع إمكانه، أما مع عدمه فيسقط اعتباره و يبقى عموم القرآن و الأخبار خاليا عن المعارض؛ و كون الشّهيد مؤخّرا عن العلامة رحمهما اللّه لا ينافى ذكر كلامه فى سند المنع على اتفاق اشتراط وجوب الجمعة بإذن الإمام الّذى قال به العلّامة، لدلالة كلام الشّهيد على عدم كون المسألة إجماعيّة، و فى تعليله رحمه اللّه استحباب الجمعة حال الغيبة بالروايات اشكال؛ و يمكن أن يقال شرط الوجوب عنده السّلطان و لا فرق بين زمان الغيبة و الحضور إذا انتفت السّلطنة، فلهذا علل الاستحباب فى زمان الغيبة بهذه الروايات؛ أقول: ما تقول فى زرارة و عبد الملك؟ هل أمكنهما الإتيان بالجمعة أم لا، و على الثانى لا معنى للحثّ و غاية التأكيد اللّذين يظهران من الرّوايتين، و على الاوّل ما نظنّ بها، هل تظنّ أنّهما يتركان ما يأمرهما الإمامان عليهم السّلام بعنوان التّأكيد رعاية لمصلحتهما و للشّفقة عليهما، أم تعلم أم تشكّ به، أم تعلم أو تظنّ أنّهما يفعلان حينئذ؛ و الثلاثة الاول لا يناسب مرتبتهما المعروفة، و الأخيران يدلّان على وقوع الجمعة و إن كان بعنوان الظنّ؛ و إن فرضنا عدم فعلهما فلا أقلّ من احتمال الفعل فكيف يصحّ تعليل الإجماع بما ذكره بقوله «فإنّه لا يقيم الجمعة فى كل عصر إلّا الائمّة» مع عدم مناسبته إلّا احتمالا واحدا هو العلم بأنّهما لم يفعلا مع كونهما مأمورين بها و هو أبعد الاحتمالات فكيف يمكن الحكم به حتى يصحّ أن يقول ما قال.

و إن كان مراده من قوله «لا يقيم الجمعة» الخ، عدم الإقامة الظاهرة أو المستمرّة على ما هو مقتضى لا يقيم، فلا يصحّ جعله علّة للإجماع المذكور، لاحتمال منع التقيّة عن الإظهار و الاستمرار فى كثير من الأزمنة، فظهر منه أيضا مساهلته رحمه اللّه فى دعوى الإجماع.

و استدلاله- طاب ثراه- بالرّواية الثالثة على الاستحباب، يدلّ على أنّه حمل من يخطب على ظاهره «۲» و لم يخصّصه بالإمام أو نائبه و إلّا لم يناسب ذكره هاهنا و مع ظهوره نقل التّخصيص بأحدهما عن سلّار و ابن ادريس دالّ على عدم تخصيصه رحمه اللّه بأحدهما؛ و أقول:

قولهما يكون قول الصّادق و الباقر عليهما السّلام إذنا لزرارة و عبد الملك، إمّا قول بوجوبها عليهما لحصول الشرط حينئذ أو باستحبابها لفقد السّلطنة عن الإمامين عليهما السّلام؛ و هذا أيضا يضعّف ما

(۱) فى الهامش: عبارة الخلاف التى تدلّ على الإجماع الفعلى هى قوله «فإن من عهد النبى (ص) إلى وقتنا هذا ما أقام الجمعة إلّا الخلفاء و الأمراء و من ولّى للصلاة و أومى إلى عدم دلالته على المطلوب بقوله فأقول إن ثبت عدم فعل غير الامراء إلى قوله خصوصا عند التعذّر و الغيبة و أومى إلى عدم دلالة الفعل فى ذيل عبارة الذكرى أيضا بقوله و يمكن أن يكون سبب ترك بعضهم للأعذار الخارجية و ترك بعض آخر عدم قوله ما يوجب و فى ذيل عبارة المنتهى بقوله رحمه اللّه و لم يقم الجمعة الى قوله و الشبهة لبعض آخر. منه رحمه اللّه.

(۲) المراد بالظاهر مقابل التخصيص بالإمام عليه السّلام لأن ظاهر قوله «هل للفقهاء» الخ، تخصيص الاستحباب بهم. منه مد ظله العالى.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۷۸

حكم العلامة بقوله «فإنّه لا يقيم الجمعة فى كلّ عصر إلّا الائمة» إن لم يرد الظّهور و الاستمرار، و إن أراد أحدهما أو كليهما فلا يصحّ جعله علّة للإجماع، و فى قوله سلّار و ابن ادريس أنّه لا تجوز لأصالة الأربع أنّه لو صحّ التمسّك بالأصالة فى أمثال هذه المسائل لكان للقائل بالوجوب أن يقول أصل صلاة وقت الزوال يوم الجمعة نزلت جمعة فزيد للمقيم ركعتان كما يدلّ عليه الحديث الصّحيح فالاستصحاب دالّ على استمرار كونها ركعتين؛ و مع ذلك يظهر لك الدّليل فى موضعه.

فإن قال قائل بعدم جواز العمل بخبر الآحاد عند ابن ادريس فلا يصحّ بناء الأصالة عليه.

قلنا لم يثبت كون الواجب أوّلا- هو الظّهر و لو فرض عدم ثبوت كونه جمعة، فلا- يصحّ قولهما بأصالة الأربع و فى قولهما أن قول الصادق و الباقر عليهم السّلام أذن لزرارة و عبد الملك أن ظاهر قول زرارة حثّنا بصيغة المتكلّم مع الغير و قوله عليه السّلام عندكم عدم الاختصاص. به و قول الباقر عليه عليه السّلام صلّوا بعد قوله مثلك بالخطاب المفرد أظهر فى عدم الاختصاص. فإن قالا: إنّ ذكرهما لزرارة و عبد الملك بعنوان المثال فالمقصود إذن من سمع الإذن، قلنا كما أنّ هذين الخبرين إذنان لمن سمعهما فلم لا يجوز أن يكون العمومات الّتى لا يتوهّم منها الاختصاص بالسّامعين إذنا لمن اندرج فيها و ما ظنّاه مانعا لا يصلح للمانعيّة.

و مع قول العلامة- طاب ثراه- بالوجوب التّخييرى هاهنا لم يتعرّض دليل سلّار و ابن ادريس بالحرمة، لظهور بطلانه، و حمل «من يخطب» على الإمام أو نائبه صرف اللّفظ عن معناه اللغوى و العرفى بلا دليل صالح للصرف، و إنّما يجب الصّرف لو دلّ دليل قوىّ على الحرمة بدونهما و ليس عليها دليل معتبر، و الإجماع الّذى ادّعياه قد عرفت حاله بما نقلت من الكلام و تفريع قوله فكذا هو شرط فى الجواز على ما فرّع عليه فى غاية الضعف، فظهر بما ذكرته فى كلامه ضعف الإجماع الذى ذكره فى التذكرة و كون الإجماع الذى ادّعاه فى المنتهى أضعف.

و قال- طاب ثراه- فى النهاية: يشترط فى وجوب الجمعة السلطان أو نائبه عند علمائنا أجمع، لأنّ النبى صلّى اللّه عليه و آله كان يعيّن لإمامة «۱» الجمعة و كذا الخلفاء بعده، كما يعيّن [عيّن] للقضاء، و كما لا يصحّ أن ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون إذن الإمام فكذا إمامة [امام] الجمعة، فلا يصحّ الجمعة إلّا معه و من يأذن له. هذا فى حال ظهوره، أمّا فى حال الغيبة، فالأقوى أنّه يجوز لفقهاء المؤمنين إقامتها؛ «۲» انتهى.

أقول: فى هذا الكتاب أيضا لم يذكر الإجماع فى الدّليل بل اقتصر فى الاستدلال على قوله

(۱) فى المصدر: لإقامة

(۲) نهاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۳- ۱۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۷۹

لأنّ النّبى عليه السّلام الخ. فلا اعتماد على هذا الإجماع خصوصا بعد ما ظهر من كلامه فى المنتهى و التذكرة.

و قال رحمه اللّه فى التحرير: من شرط الجمعة، الإمام العادل أو من نصبه، فلو لم يكن الإمام ظاهرا و لا نائب له، سقط الوجوب إجماعا و هل يجوز الاجتماع، مع إمكان الخطبة، قولان «۱» انتهى.

أقول: و إن لم يعلّل الإجماع هاهنا بالفعل المستمرّ لكن يحتمل أن يكون مأخذه ما ظهر منه فى بعض الكتب، فلا وثوق بهذه الدعوى و إن قطع النظر عن الأقوال المنقولة فى الوجوب، فكيف يمكن الاعتماد عليه معها.

و قال العلامة رحمه اللّه فى المختلف- و هو آخر تصانيفه على ما ذكره بعض العلماء رحمه اللّه-: قال ابو الصّلاح رحمه اللّه لا ينعقد الجمعة إلّا بإمام الملّة أو منصوب من قبله أو بمن يتكامل له صفات إمام الجماعة عند تعذّر الأمرين و أذان و إقامة. «۲» ففى هذا الكلام حكمان، الأوّل: فعل الجمعة مع غيبة الإمام مع تمكّن الفقهاء من إقامتها و الخطبة كما ينبغى؛ و هذا حكم قد خالف فيه جماعة؛ قال السيد مرتضى فى المسائل الميافارقيات: صلاة الجمعة ركعتان من غير زيادة عليهما و لا جمعة إلّا مع إمام عادل أو من ينصبه الإمام العادل؛ فإذا عدم، صلّيت الظهر أربع ركعات؛ «۳» و هو يشعر بعدم التصفيق؛ «۴» و قال سلّار: و لفقهاء الطائفة أن يصلّوا بالنّاس فى الأعياد و الاستسقاء، فأمّا الجمع فلا و هذا اختيار ابن ادريس. ثم نقل عبارة النهاية و الخلاف ثم قال: و ابن ادريس منع من ذلك كما ذهب إليه سلّار و الأقرب الجواز؛ لنا عموم قوله تعالى:

إِذٰا نُودِيَ لِلصَّلاٰةِ إلى آخر الآية، و ما رواه عمر بن يزيد عن الصادق صلّى اللّه عليه و آله قال: إذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلّوا جماعة. و فى الصحيح عن منصور؛ و ذكر الحديث الصحيح عن زرارة قال:

حثّنا إلى آخر الحديث؛ و فى الموثق عن عبد الملك و ذكر الحديث؛ و لأنّ الأصل عدم الاشتراط لأنّها بدل عن الظهر و لا يزيد حكمها على حكم المبدّل؛ لا يقال ينقض بالخطبتين، لأنّا نقول: إنّهما بدلان عن الركعتين، و لم يشترط فيهما زيادة على الركعتين؛ و الجواب عن الأوّل، بمنع الإجماع على خلاف صورة النزاع، و أيضا فإنا نقول بموجبه لأنّ الفقيه المأمون منصوب من قبل الإمام و كذا يمضى أحكامه و يجب مساعدته على إقامة الحدود و القضاء بين الناس؛ «۵» أقول: فى قوله رحمه اللّه لا ينعقد إشارة إلى سلب الانعقاد المطلق، فإذا استثنى بقوله إلّا بإمام الملّة

---

(۱) تحرير الاحكام، (چاپ سنگى، مؤسسهٔ آل البيت)، ص ۴۳

(۲) الكافى، ص ۱۵۱، مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۰- ۲۵۱

(۳) رسائل الشريف المرتضى، ج ۱، ص ۲۷۲

(۴) فى المصدر: و هو يشعر بعدم التسويغ حال الغيبة.

(۵) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۸۰

يدلّ على الانعقاد الأعم فلا ينافى الوجوب العينى الّذى قال به أبو الصّلاح كما يدلّ عليه تتمّة عبارته الّتى نقلناها سابقا، و ظهر ممّا نقله العلّامة مع قطع النّظر عن التّتمة ضعف نسبة الحرمة إليه، و فى قوله رحمه اللّه مع تمكّن الفقهاء إشارة إلى اعتبار الفقيه عند العلّامة رحمه اللّه فى زمان الغيبة، فلعلّه إشارة إلى اعتبار النّيابة فى الجملة عنده و إن لم يظهر من الأخبار ما يدلّ عليه، فالحكم بانفراد الشّيخ على فى اعتبار الفقيه لا وجه له.

و فى قوله «و هو يشعر بعدم التّسويغ» إشارة إلى عدم صراحة العبارة فى الحرمة، فلعلّه لتجويز إرادة سلب الكمال من قوله «و لا جمعة» و هو فى غاية البعد خصوصا مع ملاحظة قوله «فإذا عدم صلّيت الظّهر أربع ركعات» و أيّد احتمال التأويل بما نقل عنه فى الفقه الملكى أنّه قال: و الأحوط أن لا يصلّى الجمعة إلّا بإذن السّلطان و إمام الزّمان لأنّها إذا صلّيت على هذا الوجه انعقدت و جازت بإجماع و إذا لم يكن فيها إذن السّلطان لم يقطع على صحّتها و إجزائها، «۱» و لعلّ هذه العبارة بمنزلة قول من يقول براءة الذّمة بالظّهر

معلومة و بالجمعة مشكوكة، و لا يجوز فعل المشكوك لإبراء الذّمة من الشّغل المعلوم؛ و هذه العبارة و إن دلّت على الحرمة لكن لا أصالة بل ظاهرها تجويز المشروعيّة أصالة، لكن لما كان زوال شغل الذّمة اليقينى بالأمر اليقينى فلا يجوز الحكم بالبراءة بالجمعة، و العبارة المذكورة ظاهرة فى الدّلالة على الحرمة و ليست صريحة فى الحرمة أصالة بل مآلها لحكم عدم إمكان الحكم ببراءة الذّمة بها؛ مع ذلك عدم صراحة هذه العبارة لا يوجب تأويل العبارة الاولى.

و بعض منكرى الوجوب استدلّ على إرادة السّيد من العبارة الأخيرة الحرمة و نسب إلى من قال بظهور هذه العبارة فى الحرمة أنّه يقول به حتّى لا يلزم عليه مخالفة مثل السيد الجليل- طاب ثراه- و فيه نظر من وجوه: أحدها أنّ استدلالهم على إرادة الحرمة لا يدلّ على أكثر من الظّهور، و ثانيها أنّ الحكم بكون داعيهم على الحكم بالظّهور ما ظنّوه داعيا إنّما كان لائقا لو لم يكن فى العبارة شبهة الظّهور؛ و ثالثها أنّ العلّامة رحمه اللّه ليس متّهما بأمثال تلك الدّواعى عندهم و عندنا فكيف قال فى ذيل العبارة الاولى و هو يشعر بعدم التّسويغ على وفق من هو مثله فى عدم الاتّهام؛ و رابعها أنّ قول بعضهم بعدم صراحة عبارة المفيد و أبى الصّلاح فى الوجوب بتجويز ما لا يقبله العقول السّليمة بعد التخلية عن الأغراض على وجه ذكرته فى أوّل الرّسالة مع أنّ عدم الصّراحة لا ينفع النّافين و لا يضرّ المثبتين، أولى بالنّسبة إلى الأغراض؛ و خامسها أنّ جلالة شخص لا يمنع عن المخافة إذا دعى دليل إليها، و لم يمنع العلّامة رحمه اللّه عن مخالفة نفسه فى دعوى الإجماع على الحرمة فى المنتهى مع جلالته، و لم تمنعنا و لم تمنع كثيرا

---

(۱) العبارة منقولة عن رسالة الشهيد الثانى فى صلاة الجمعة، فراجع اليها؛ و الكتاب مفقود، لكن ذكره ابن شهر آشوب فى «معالم العلماء» من جملة تأليفات السيد المرتضى رحمه اللّه

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۸۱

منهم، مع أنّ هذه المخالفة أعظم، لأنّ غاية قول السيّد- طاب ثراه- هو التّصريح بالحرمة و كلام العلّامة رحمه اللّه هو دعوى الإجماع عليها و لفظ ذلك فى قوله «و ابن ادريس منع من ذلك» إشارة إلى فعل الجمعة مع غيبة الإمام بمعنى انعقادها بهم لا وجوبها، و المراد بالجواز فى قوله «و الأقرب الجواز» إمّا التّخيير و إمّا مقابل الحرمة فلم يظهر من كلامه رحمه اللّه إلى قوله «لنا» أزيد من الانعقاد، و أمّا الاستدلال بالآية فظاهره القول بالوجوب العينى لاستدلالهم بها عليه بالحضور، و كذلك بالرّواية الاولى لظهور «فليصلّوا» فى الوجوب كما هو المعروف من دلالة الأمر على الوجوب، و دلالة صحيحة منصور على الوجوب أظهر، و صحيحة زرارة ظاهرة فى الرّجحان، لكن لا يمكن الاستدلال بها على الوجوب؛ و موثّقة عبد الملك ظاهرة فى الوجوب بسبب تعبير الجمعة بالفريضة و بعد التّعبير عن التقيّة بها و إن كانت واجبة، و بعد حملها على الإذن كما سيظهر فى موضعه إن شاء اللّه تعالى فيحتمل كلامه اختيار التّخيير و الوجوب. أمّا الأوّل فبأن يقال أن ما نقل من أبى الصّلاح من القول بالانعقاد يمكن اجتماعه مع الاستحباب و الوجوب و لم ينقل تتمة كلامه الدالة على الوجوب و الاستدلال بالآية و الروايات الدالّتين على الوجوب للإشارة إلى بعض مقتضاهما الذى هو الرّجحان المطلق لظهور الاتفاق على عدم الوجوب عنده، و أمّا الثانى فبأن يكون التعبير بالجواز فى مقابل قول الثلاثة القائلين بالحرمة من غير تصريح بخصوص أحد احتمال الجواز المقصود هاهنا اكتفاء بقرينة الاستدلال الذى يدل على الوجوب المضيّق؛ و رواية حثّنا لا ينافى الوجوب و إن لم يدلّ عليه، و دعوى الاتفاق على عدم الوجوب فى بعض تصانيفه ليست قرينة واضحة على إرادة التّخيير لكثرة التّغيير فى آرائه رحمه اللّه كالتغيير من الحكم بالإجماع، الحرمة الى عدم الحرمة، فالاحتمال الثانى إن لم يكن أظهر من الأوّل فليس أبعد منه، فلا يمكن القول بكون عدم الوجوب إجماعيّا إن قطع النّظر عن عبارة غيره لكفاية الإجماع فى عدم جواز الحكم بالاجماع.

و نقل كلام ابن ادريس مجملا مكرّرا؛ و ننقل كلامه هاهنا مع ما يرد عليه؛ قال رحمه اللّه بعد نقل كلام الشيخ رحمه اللّه فى النهاية الدّال على قوله «بانعقاد الجمعة فى زمان الغيبة» و نقل كلامه رحمه اللّه فى الخلاف و تعجّبه من جواب سؤال القرايا و السّواد و نحن نقول فى جواب سؤال القرايا و السّواد: إذا اجتمع العدد الّذى تنعقد بهم الجمعة كان فيهم ثواب الإمام أو ثواب خلفائه، و نحمل

الأخبار على ذلك، فأمّا قوله رحمه اللّه ذلك «مأذون فيه مرغّب فيه» يجرى ذلك مجرى أن ينصب الإمام من يصلّى بهم، فتحتاج إلى دليل على هذه الدّعوى و برهان لأنّ الأصل براءة الذمّة من الوجوب أو النّدب؛ و لو جرى ذلك مجرى أن ينصب من يصلّى بهم لوجبت الجمعة على من يتمكّن من الخطبتين و لا كان يجزيه صلاة أربع ركعات، و هذا لا يقول به أحد منّا و الذى يتقوّى عندى صحّة ما ذهب إليه فى مسائل خلافه و خلاف ما ذهب إليه فى نهايته للأوّلة الّتى ذكرها من إجماع أهل الأعصار.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۸۲

و أيضا قال: «عندنا لا خلاف بين أصحابنا أن من شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من نصبه الإمام للصلاة، و أيضا الظّهر أربع ركعات فى الذّمّة بيقين، فمن قال صلاة ركعتين تجزئ عن الأربع يحتاج إلى دليل، فلا نرجع عن المعلوم بالمظنون، و أخبار الآحاد الّذى لا يوجب علما و لا عملا» (۱) انتهى.

و فيه: أنّ قول الشّيخ رحمه اللّه «و ذلك مأذون فيه» إلى آخر، و إن احتاج إلى الدّليل لكن الرّوايات المعتبرة دليل عليه، و سيظهر إن شاء اللّه تعالى عند استدلالنا بها على الوجوب؛ و براءة الذّمة عن الوجوب أو الندب لا وقع لها بعد الدّليل على أحدهما، و الملازمة فى قوله «و لو جرى ذلك» إلى قوله «و لا كان يجزيه صلاة أربع ركعات» و إن كانت مسلّمة لكن بطلان التالى ممنوع، بل ظاهر البطلان، و من يسلّم عدم قول أحد به بعد عبارات الأصحاب المنقولة و غير المنقولة.

و قوله «و الذى يتقوّى عندى ما ذهب إليه فى مسائل خلافه» يدلّ حكم بكون مذهبه فيه الحرمة؛ و هذا من بعيد الأوهام فكيف يليق ملاحظة عبارة و ترك اخرى و الحكم بكون مذهبه مقتضى الاولى الّذى يفهم منها على تقدير الانفراد؛ و هذا خارج عن القانون بل الوجه أن يلاحظ العبارات معا فإن كان الرّاجح على قانون الجمع أمرا فالحكم برجحانه و إلّا الحكم بعدم ظهور المقصود؛ و إذا روعى مجموع عباراته رحمه اللّه هاهنا لا يمكن الحكم بكون مقتضاها الحرمة فمقتضاها إمّا الوجوب التّخييرى أو العينى و الأوّل فى غاية البعد لو قلنا بالاحتمال، فالظّاهر هو الثانى كما أوضحتهما عند تكلّمى فى عبارة الخلاف؛ و قد عرفت ضعف إجماع أهل الأعصار الّذى أعاده إن أراد به إجماعهم على اشتراط انعقادها فى جميع الأحوال بالإمام أو إذنه، و إن أراد إجماعهم على اشتراطه بأحدهما فى وقت الحضور فلا ينفعه لو سلّم؛ و قوله «لا خلاف بين أصحابنا أنّ من شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من نصبه» باطل بقول الشيخ فى كثير من تصانيفه، و كثير ممّن تقدّم عليه بعدم الاشتراط؛ هذا من الغرائب لأنّ دعوى الاتفاق على أمر أفتى الشيخ و المفيد رحمهما اللّه على خلافه مع كونهما من أعاظم الأصحاب و كمّل العلماء المحقّقين فى غاية البعد عن القانون؛ فأىّ اعتماد على دعوى إجماعه؛ و إن فرض عدم ظهور اختلالها فى مسألة من المسائل؛ و فى قوله «الظّهر أربع ركعات فى الذّمة بيقين» الخ، إنّ هذا إنّما يسلّم فى غير يوم الجمعة و أمّا فيه فلا، و دليل إجزاء ركعتين هو الأخبار المعتبرة. و فى قوله «فلا يرجع عن المعلوم بالمظنون و أخبار الآحاد أن عدم معلوميّة كون الرّكعتين فى يوم الجمعة مبرأتين للذّمة» غير مسلّم، و عدم حجية أخبار الآحاد كما اختاره لا ينفعه، لعدم حصول العلم و الأخبار المتواترة بإجزاء أربع فى يوم الجمعة.

---

(۱) السرائر، ج ۱، ص ۳۰۳

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۸۳

[ما جرى بين المؤلف و بعض العلماء فى مجلس الوزير الاعظم]

قال المحقق- طاب ثراه- فى المعتبر: السلطان العادل أو نائبه شرط وجوب الجمعة و هو قول علمائنا.» و نقل بعد العبارة المنقولة، أقوال بعض العامّة، ثم قال: «معتمدنا فعل النبىّ صلّى اللّه عليه و آله فإنّه كان يعيّن لإمامة الجمعة و كذا الخلفاء بعده كما يعيّن للقضاء، فكما لا يصحّ أن ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون إذن الإمام، كذا إمامة الجمعة؛ و ليس هذا قياسا؛ بل استدلال بالعمل المستمرّ فى

الأعصار فمخالفته خرق للإجماع. «۱» انتهى.

أقول: كلام المحقق شبهة لكثير من أهل العلم؛ فننقل بعض ما جرى بينى و بين بعض الفضلاء حتى يظهر مقتضى العبارة مع مزيد. و كان منشأ هذه المكالمة أنّ الوزير الاعظم قال ليلة وقع المكالمة بينى و بين فاضل كتب رسالة فارسية فى نفى الوجوب العينى: انظر الكتب الّتى ننقل منها الأحاديث حتى يظهر أنّه هل يتحقق غير الأحاديث الّتى فسّرها فلان، يعنى الاستاد العلامة- طاب ثراه- حديث يدلّ على وجوب الجمعة أم لا؛ و أعطانى رسالة الاستاد المقصورة على ترجمة الأحاديث الدّالة على الوجوب؛ و مضى أيام من تلك اللّيلة، ثمّ كان ليلة من الليالى ضيّف أخيه مع جمع من العلماء الكرام الذين منهم علامة علماء المحققين آقا حسين- طاب ثراه- فسأل الوزير عنّى: هل وجدت حديثا يدلّ على الوجوب؟ قلت: نعم.

روى المحقق فى المعتبر و العلّامة فى التذكرة و ابن فهد فى المهذّب حديثا نقلوه بلفظ واحد فى مقام بيان أنّ الفرض فى يوم الجمعة هو الجمعة لا الظّهر المقصورة كما هو أحد قولى الشّافعى، فلا يجزى الظّهر عنها و هو ما استدلّوا به على هذا المطلب بقولهم لقوله صلّى اللّه عليه و آله كتب عليكم الجمعة فريضة واجبة إلى يوم القيامة؛ و بعضهم اكتفى فى الاستدلال بهذا الحديث، و بعضهم ضمّ إليه دليلا آخر و لم يقل أحد لفظا يدلّ على شكّ فى كون هذا الحديث من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فدلّ اسلوب الكلام على ثبوت كون هذا الحديث من كلام رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله للعلماء «۲» مصنّفى الكتب المذكورة، و اعتماد الحديث إنّما هو بثبوت كونه من كلام المعصوم عليه السّلام عند أرباب الاعتماد و الموثّقين، و هذا كذلك؛ و هذه بعد بيان اعتباره بحسب السند، قلت لفظ «كتب» فى الدلالة على الوجوب الاصطلاحى أظهر من لفظ الوجوب، و مع ذلك أكّد صلّى اللّه عليه و آله بقوله «فريضة» الّذى هو مثل لفظ «كتب» فى كونه أظهر من لفظ الوجوب، و بقوله «واجبة» و

---

(۱) حلى، محقق، المعتبر، ص ۲۰۲ (چاپ سنگى).

(۲) هكذا قلت فى هذا المجلس، لكن لا يمكن الاستدلال على اعتماد الكل بالاستدلال به، لكن يدلّ على اعتماد البعض بالاستدلال به، و هو يدلّ على كون الحديث معتبرا أيضا و هذا البعض هو من اكتفى به فى الاستدلال باحتمال كون الاستدلال به عند من ضمّ إليه غيره هو إلزام الشافعى و الاستدلال بالضميمة هو بيان الحق. منه مد ظله.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۸۴

لم يذكر صلّى اللّه عليه و آله لها بدلا، و حكم باستمرارها إلى يوم القيامة؛ فلو كان وجوبها مشروطا بالسّلطان أو نائبه على ما يقول النّافى لانقطع وجوهه بعد سلطنة أبى محمد الحسن عليه السّلام إلى الآن و يكون منقطعا إلى ظهور الإمام المنتظر عليه السّلام و هذا خلاف مقتضى هذا الحديث.

فقال صاحب الرسالة المذكورة: ما تقول فى قول عليه السّلام «كتب عليكم الجهاد فريضة واجبة الى يوم القيامة»؟ فقلت: من نقل هذا و أىّ كتاب وجدته؟ فقال: نفرضه، فما تقول فى جوابه على تقدير الوقوع؟ فقلت: نقلت حديثا و بيّنت جهة اعتباره فتعارضه بما وضعته؛ فأعرض عن هذا الكلام و قال: هذا الحديث لا يعارض الإجماع على عدم الوجوب. قلت: فمن ادّعاه؟

فتمسّك بعبارة المحقق المنقولة لأنّه فى الليلة المذكورة سابقا تمسّك بما ادّعاه العلّامة من الإجماع. فقلت مع اشتهار مساهلة العلّامة فى دعوى الإجماع- كما ظهر لمن تتبع كلامه رحمه اللّه- لا وجه لجعل دعواه رحمه اللّه معارضة للأخبار الصّحيحة؛ فلعلّه لهذا لم يتمسّك فى هذه اللّيلة بما ادّعاه العلّامة رحمه اللّه و تمسّك بدعوى المحقّق. فقلت له: فى المعتبر عبارتان نظنّ منهما الإجماع المعتبر، إحداهما قوله «و هو قول علمائنا» و هو ليس صريحا فى الإجماع المقصود هاهنا و كثيرا ما يعبّر عن الشّهرة بهذا اللفظ؛ و الاخرى قوله «فمخالفته خرق للإجماع» فينبغى أن ننظر مقتضى كلامه الّذى قبل هذا اللفظ حتى يظهر الحال؛ فقلت: حاصل كلامه هو الاستدلال بالفعل المستمر فى زمان النّبى صلّى اللّه عليه و آله و الخلفاء، و ليس الخلفاء الذين يمكن التمسّك بقولهم و فعلهم غير أمير المؤمنين

و الحسن عليهم السّلام و يرد عليه [أنّ] منفعة التّعيين ليست منحصرة فى اعتباره فى انعقاد الجمعة فيمكن أن يكون منفعة دفع مادة النزاع و اطمينان المأمومين فى الاقتداء فلا يمكن الاستدلال بهذا الفعل المستمرّ على المطلوب و إذا ظهر ضعف الاستدلال بالفعل المستمرّ فالتفريع تابع له فى الضّعف.

فنظر إلى بعض الحضّار، فقال: أ لم يشهد المحقق بالإجماع فصدّقه غير واحد منهم؟

فقلت لهم: لم يكن كلامى أنّه لم يذكر لفظ الإجماع، بل كلامى فى أنّ هذا الإجماع اجتهادىّ اجتهد من مأخذ ضعيف؛ فسكتوا و أصرّ فى ما قال؛ فأقبلت إلى العلّامة رحمه اللّه «۱» و قلت له:

اختلافنا هاهنا فى حلّ عبارة المحقق فى أنّ الإجماع الّذى عبّر عنه بقوله «فمخالفته خرق للإجماع» هل هو تفريع على السّابق أو شهادة مستأنفة لا ارتباط لها بالسّابق، فلم يتكلّم رحمه اللّه بما يتعلّق بالعبارة، بل قال ما يفهم منه ترغيب بعض الحضّار بالكلام؛ فقال السّيد الفاضل الصّالح المعروف بالصّلاح الّذى يظهر منه آثار الصّلاح خصوصا فى أواخر عمره رحمه اللّه و حشره مع اجداده المعصومين أنّه لا يلزم انقطاع استمرار صلاة الجمعة فى المدّة المتمادية الّتى ذكرتها

(۱) المقصود من العلامة، آقا حسين الخوانسارى.

لإمكان «۱» أن يكون مع الإمام المنتظر عليه السّلام جماعة يصلّون معه؛ فقلت: خطاب «عليكم» متوجّه إلى الإمامة و لا اختصاص له بالإمام المنتظر و من كان معه.

فترك المكالمة فى هذا فقال: لفظ «و هو قول علمائنا» جمع مضاف و ظاهر الجمع المضاف العموم و الاستغراق، و مدار استدلالنا بالظّاهر، و لا يضرّنا عدم الصّراحة فى الإجماع؛ فقلت: إنّما دلّ الدّليل على حجيّته ظاهر القرآن و الأخبار المعتبرة، و أمّا حجيّته ظاهر كلام فقيه فلا يدلّ عليها دليل؛ و مع هذا فى كلام المحقّق رحمه اللّه قرينة دالّة على عدم إرادة هذا الظاهر، لأنّه بعد ما قال «و هو قول علمائنا» نقل أقوال بعض علماء العامّة، ثم شرع فى الاستدلال بالفعل المستمرّ الّذى عرفت ضعفه و انتزع الإجماع من هذا الأمر الضّعيف؛ و لو كان الإجماع المعتبر ثابتا له، كان الظاهر أن يقول معتمدنا الإجماع و يكتفى به أو يضمّ إليه ما نظنّه دليلا لا أن يستدلّ بالفعل المستمرّ و ينتزع الإجماع منه.

فترك هذا المقال و قال بما قال صاحب الرسالة، و أصرّ فيه.

فاعتبر أيّها اللّبيب البصير و لا تغرّ بما يقرع سمعك بلا تأمّل يليق به، و خلّ نفسك عن جميع الأغراض و كن كأنّك فى يوم القيامة مسئول عن هذه الفريضة؛ فهل تقدر أن تقول فى الجواب عن سؤال ترك ظاهر الكتاب و صريح بعض الرّوايات و ظاهر بعضهم بإيهام عبارة فقيه أو عبارات بعد ما ظهر كون البعض اجتهاديّا و إمكان كون الباقى ناشيا من ظنّ اجتهاد الإجماع شهادة و ليس هذا بعيدا إن لم نقل بكونه ظاهرا لأنّ بعضهم يجتهدون فى أخذ الإجماع كما ظهر من غير واحد من تصانيف العلّامة- طاب ثراه- و هذه العبارة من المحقق، و ينقلون الإجماع بنقل بعض كان معتمدا عندهم، و يقولون هذه المسألة إجماعية من غير أن يكتفوا بنسبته إلى الغير، و من تتبع الكتب الاستدلاليّة يحصل به العلم أو الظّن بكون بعض الإجماعات المنقولة اجتهاد بعض و أنّه ينقل بعض آخر بحسن الظّن بالأوّل فلا يبعد أن يكون استدلال الشيخ- طاب ثراه- بالفعل المستمرّ و انتزاع الإجماع منه منشأ للاستدلال و الانتزاع الّذين ظهر من المحقق- طاب ثراه- و فعل أحدهما و كليهما منشأ لما ظهر من العلّامة رحمه اللّه فإن لم يحصل الظنّ به، لم يحصل الظّن على خلاف هذا لمن تأمّل فى عباراتهم قاصدا لظهور هذا المطلب، خصوصا إذا لم يظهر الخلل فى الاستدلال و الانتزاع لهم، و ظاهر أنّه لم يظهر إلّا حقّ فى بعض التصانيف اختلال نظر السّابق كما يظهر لمن تأمّل العبارات التى نقلتها؛ و شبهة من تأخّر عن العلّامة أعظم، و احتمال اقتفاء قول من تقدّم أظهر، فلا يحصل بالإجماع الّذى ادّعوه بعده فى هذا الأمر بعد ظهور الاختلال فى كلام من تقدّم أو عدم ظهور

(۱) و يرد على السيد المذكور رضى اللّه عنه أنّه على تقدير تسليم أنه عليه السّلام كان يقيم الجمعة مع من كان معه لا يدفع ما ذكرته، لأن ما ذكرته أن هذا الحديث يدلّ على الوجوب العينى و لا يقول ما فى الوجوب بوجوبها عينا عند انتفاء السلطنة فانقطاع الوجوب بحاله و إن فرض فعله عليه السّلام فى جميع الجهات. منه مد ظله.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۸۶

أمارة الوثوق فيه وثوق به، فتأمّل و كن على بصيرة و فيه امور أخر يظهر لك بالتأمّل. «۱»

قال الشهيد رحمه اللّه فى الدروس: تجب صلاة الجمعة ركعتين بدلا عن الظهر بشرط الإمام أو نائبه و فى الغيبة تجمع الفقهاء مع الأمن و يجزئ عن الظهر على الأصحّ مع البلوغ و العقل و الحضر و الحرّيّة و الذكورة و الصّحة من العمى و المرض و الإقعاد و الشيخوخة المانعة و البعد «۲» بأزيد من فرسخين و عدم اشتغاله بجهاز ميّت أو مريض أو حبس بباطل أو حقّ عجز عنه أو خوف على نفسه ظلما أو ماله، أو مطر أو و حل شديد و لو حضروا وجبت عليهم و انعقدت بهم إلّا غير المكلّف و المرأة و العبد على الأصحّ، «۳» و يجب الحضور على من بعد بفرسخين فناقصا، أو صلاتها فى منزله إن اجتمعت الشرائط و بعد فرسخ و إلّا تعيّن الحضور، و الإسلام شرط فى الصّحة لا فى الوجوب، و العقل شرط فيهما و تصحّ من المميّز، و اجتماع خمسة أحدهم الإمام فى الأصحّ. «۴»

أقول: حكمه رحمه اللّه بدلا من الظّهر يدلّ على إرادة الوجوب المضيّق لا الأعم؛ و يؤيد الدلالة قوله «بشرط الإمام أو نائبه» و قوله «و فى الغيبة يجمّع الفقهاء مع الأمن» يدلّ على الأعم لا على خصوص المضيق؛ و قوله «على الأصح» إشارة إلى ضعف القول بالحرمة؛ و الشروط الّتى ذكرها بقوله «مع الأمن» الخ لا يختص بحال الحضور بل متعلّقة بالحالين. و ظاهر وجبت فى قوله «و لو حضروا وجبت عليهم و انعقدت بهم» هو الوجوب المضيّق؛ و ظاهر قوله و «يجب الحضور» إلى قوله «او صلاتها فى منزله» أيضا هو الوجوب المضيق. و ظاهر الشرائط فى قوله «و إذا اجتمعت الشرائط» هو الإمام أو نائبه فى الحضور و الفقيه فى الغيبة مع ما ذكره بعدهما و تخصيصها بالإمام أو النّائب و ما ذكره بعد الفقهاء بعيد فحينئذ و إلّا تعيّن الحضور يدلّ على الوجوب المضيّق و الإمام فى قوله «أحدهم الإمام» هو إمام الجمعة الذى أحد الثلاثة على ما ذكره أوّلا و قيد «فى الأصحّ» إشارة إلى ضعف اعتبار السّبعة عنده. و يمكن أن يقال تغير الاسلوب فى قوله «يجمع الفقهاء» إشارة إلى عدم الوجوب العينى حينئذ، و إلّا كان المناسب أن يقول بشرط الإمام أو نائبه فى الحضور و الفقيه فى الغيبة،

(۱) أحدها أن دليل المحقق- طاب ثراه- لو تمّ إنّما يدل على اعتبار الإذن فى وقت سلطنة المعصوم لا فى أمثال هذه الأزمان؛ و ثانيها أن كلامه يدل على كون عدم جواز القضاء بدون الإذن مسلّما ظاهرا و هذا فى زمان الغيبة مسلّم لشهرة وجوب القضاء على الفقيه مع الإمكان، فهذا أيضا إنما يجرى فى زمان الحضور؛ و ثالثها أن دليله لو تمّ لدلّ على حرمة هذه الصلاة و هو يصرّح بالانعقاد فى زمان الغيبة فى هذا الكتاب فتوجيهه تقتضى تخصيص الدليل بزمان الحضور فلا يدل على اعتبار أحد الأمرين فى الوجوب عند الغيبة فكيف يدل على الإجماع على العدم. منه مدّ ظله العالى.

(۲) فى المصدر: و عدم البعد.

(۳) در چاپى: و المرأة على الأصحّ

(۴) الدروس، ص ۱۸۶- ۱۸۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۸۷

فبتغيير الاسلوب أشار إلى اختلاف الوجوب فى الحالين؛ و قوله «مع الأمن» الخ متعلّق بالحالين بكلّ منهما على وجه يليق به، فعند اجتماعها مع الحالة الاولى تجب وجوبا يناسبها و عند تعلّقها بالثانية تجب وجوبا يناسبها؛ و قوله «إذا اجتمعت الشرائط» إشارة إلى

الإمام أو نائبه» و ما ذكره بعد قوله «يجمّع» و يدفع البعد قوله «بشرط الإمام أو نائبه» لأنّه ذكرهما بعنوان الشّرط بخلاف صلاة الفقهاء فى الغيبة، فإنّه لم يعنونه بالشرط، و فيه أنّ بعض الشروط المذكورة لا- يمكن أن يكون شرطا للوجوب التخييرى مثل الصّحة من العمى، لانعقادها بالأعمى فهى واجبة تخييريّة بالنّسبة إليه فكذا بالنّسبة الى بعض آخر؛ و إشارة تغيير الاسلوب و عدم تعنون الفقيه بالشرط قرينتان ضعيفتان لا تعارضان للقرينة الدالّة على خلاف مقتضى ظاهرهما؛ و تعلّق الشرائط بكلّ منهما على وجه مخالف لتعلّقها بالآخر لا يخلو من بعد؛ فالعبادة لو لم تكن ظاهرة فى الوجوب العينى ليست ظاهرة فى التخييرى؛ فالقول بحدوث المذهب الّذى هو مقتضى صريح بعض الروايات و ظاهر الآية فى زمان الشّيخ زين الملّة و الدّين- طاب ثراه- غاية الجرأة فى الحكم.

و قال الفاضل التونى: فمن القائلين بالتحريم ابن ابى عقيل؛ فإنّه قال على ما نقل عنه العلامة فى المختلف «۱» فى بحث اشتراط استيطان المصر صلاة الجمعة فرض على المؤمنين حضورها مع الإمام فى المصر الذى هو فيه و حضورها مع امراءه فى الأمصار و القرى النائية عنه، فإنّه ظاهر فى انحصار الوجوب فى الإمام و امراءه و إلّا كان التخصيص بهما لغوا، و هو شيخ عظيم المنزلة، رفيع الشّأن، من أجلّاء هذه الطّائفة و قدمائهم انتهى.

هذه النّسبة غفلة واضحة. لأنّه لم ينقل حكم الغيبة مطلقا، فلا يحصل العلم و لا الظنّ بأنّ مذهبه فى غيبة المعصوم أىّ الثلاثة «۲» فى الجمعة، و ظاهر أنّ حضور الجمعة مع الإمام و أمراءه إنّما يكون فى زمان حضور الإمام الذى له سلطنة، و حصر الوجوب الذى هو وجوب عينى لا يدلّ على حرمتها فى هذا الزمان، «۳» فكيف فى غيره؛ و لو كان كتابه غير مشتمل فى أمر صلاة الجمعة على غير هذه العبارة، لم يكن الحكم بظهور دلالتها على الحرمة، فكيف يمكن هذا الحكم بمحض نقل هذه العبارة من غير اطّلاع على غيرها؛ فلهذا لم يسع نسبة الحرمة إليه بين جماعة ينفون وجوبها فى أمثال هذه الأزمان؛ كيف و شاع نسبة هذا القول إلى

---

(۱) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۴۷

(۲) التخييرى و العينى و الحرمة.

(۳) و هذا الحصر لا ينافى ما ذكره السيد الفاضل السيد مصطفى التفرشى من أن ذكره فى باب الموثقين اولى، لأن المراد بمن تأخر منه من علماء الرجال من كان زمانه قريبا من زمانه قربا ما بحيث يطلع على أحواله عادة، و أما أمثال زمان السيد المذكور لا يمكن الاطلاع على أحواله إلّا بنقل السامعين فمدح مثل السيد و توثيقه لا اعتبار له إذا لم يظهر له مستند. منه مد ظله العالى.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۸۸

ابن ادريس رحمه اللّه الّذى لم يثن عليه من تأخّر منه من علماء الرّجال إلّا ابن داود الذى ذكره فى باب الضعفاء و ذكر مدحامّا مخلوطا بالمذمّة، فشيوع نسبة القول بالحرمة إليه و ترك نسبته إلى شيخ عظيم المنزلة، رفيع الشّأن، الذى من أجلّاء هذه الطّائفة و قدمائهم كما ذكر الفاضل المذكور، بعيد، لو كان هذا القول قوله فى الغيبة أيضا هذا تبرّع منّى ليظهر بعد بيان غفلة الفاضل عن عدم دلالة كلام ابن أبى عقيل على ما زعم دلالته عليه غفلته عن منشأ عدم نسبة هذا القول إليه مع إكثار الثناء عليه و إلّا عدم دلالة كلامه واضح لا يحتاج إلى التأييد بهذا، و لم يسع نسبته إلى الحسن بن أبى عقيل.

اقول: قد ظهر أنّ العلّامة- طاب ثراه- قال فى المنتهى بالحرمة، و نقل عنه هذا القول فى كتاب الأمر بالمعروف من التذكرة، و قال به سلّار و ابن ادريس و نسب إلى ظاهر كلام السّيد رحمه اللّه، و نسب بعضهم إلى ابن حمزة، و لما رجع العلّامة عن هذا القول لم ينسب الشّهيد فى الذّكرى هذا القول إلى العلّامة مع جلالته و نسب إلى سلّار و ابن ادريس و نسب إلى ظاهر كلام السّيد رحمه اللّه، و قول بعضهم أنّ جلالته دعت القائلين بالوجوب إلى أن نسبوا الحرمة الى ظاهر كلامه فريّة بلا مريّة بالنسبة إلى أكثر العلماء الّذين هم أصحاب هذا القول، كيف و يعظّم النافون مثل المثبتين بعض العلماء الكبار الذى نسب هذا القول إلى ظاهره هل غفلوا عن كلام هذا البعض أم انكشف عليهم خبث ضمائر الآخرين و لم ينسب الشّهيد و لا العلامة رحمه اللّه فى المختلف هذا القول إلى ابن حمزة بل

نسب إلى السّيد بعنوان الإشعار و إلى سلّار و ابن ادريس، فلعلّه لعدم الاعتداد بقوله أو ظهور الرّجوع عن هذا الرّأى.

و بالجملة ثبوت الاستمرار فى هذا القول فى غير سلّار و ابن ادريس غير ظاهر؛ و إن قلت بصراحة كلام السّيد- طاب ثراه- فلا مضايقه فيه، فنبيّن الكلام على تصريحه و نكلّم فى المختار؛ و القائلون بالتّخيير من المتأخرين كثير نقلت عبارات بعضهم و عبارات بعض العلماء المذكورين فى بعض التّصانيف الغير المذكورة؛ و العلماء الّذين لم ينقل عباراتهم الدالّة على التّخيير كثيرة لا يحتاج الى التّفصيل.

و أمّا الإجماع الذى ادّعاه العلّامة رحمه اللّه فى المنتهى، فبطلانه فى نفسه مثل الإجماع الّذى ادّعاه ابن ادريس ظاهر، مع مخالفته لهذا الإجماع فى جميع تصانيفه المشهورة، و مع بطلان الإجماع الذى ادّعاه فى المنتهى انتزع من أمر لا يصحّ الانتزاع منه بقوله «و لم يقم الجمعة إلّا السّلطان فى كلّ عصر فكان إجماعا» و عدم صحّة الانتزاع قد ظهر سابقا؛ و فى التّذكرة و النّهاية ذكر الإجماع قبل الشّروع و لم يستدلّ به فلا يمكن الحكم بإرادة الإجماع الذى علم دخول المعصوم فيه؛ و على تقدير إرادة هذا المعنى لا يمكن الحكم بعدم انتزاع هذا الإجماع من الفعل المستمرّ الّذى لا يدلّ عليه، كما ظهر لك النّبى صلّى اللّه عليه و آله الخ، فلا وثوق بالإجماع الّذى ادّعاه العلّامة- طاب ثراه- فى هذه المسألة.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۸۹

و أما الإجماع الّذى ادّعاه الشّيخ رحمه اللّه فى الخلاف فهو فى موضعين، و ثانيهما صريح فى كونه اجتهادا من أمر عرفت عدم صلاحية كونه مأخذا له، فلا وثوق بإجماع الفرقة الّذى ادّعاه قبل هذا، فلعلّه اجتهد أيضا و اجتهاده فى الإجماع مثل غير الإجماع ليس حجّة علينا؛ و مع ذلك يحتمل إرادة الاختصاص بزمان الحضور كما جوّزه الشّهيد رحمه اللّه.

و أمّا ما ظنّ من قول الشّهيد رحمه اللّه إلّا أنّ عمل الطّائفة على عدم الوجوب العينى فى سائر الأعصار فليس صريحا فى دعوى الإجماع بل و لا ظاهرا فيها؛ و نسبته نقل الإجماع إلى الفاضل فى غاية الظّهور فى عدم ثبوت الإجماع.

و أمّا ما يظنّ به من كلام المحقّق فى المعتبر فعبارتان: إحداهما قوله «و هو قول علمائنا» و مع عدم صراحته فى الإجماع الذى هو حجّة لم يذكره فى مقام الاستدلال بل ذكره عند تحرير المذاهب؛ و ثانيتهما قوله «فمخالفته خرق للإجماع» الذى انتزعه من الفعل المستمرّ بزعمه فلا حجّية فى هذا الاجتهاد.

فظهر أنّ ما يظنّ من دعوى الإجماع فى كلام هؤلاء العلماء العظام رحمه اللّه الّتى منشأ دعوى غيرهم مثل الشيخ على و الشيخ زين الدين و غيرهما رحمه اللّه ليس دليلا يصحّ الاعتماد عليه؛ و اعترف بعض النافين كون العمدة هى الإجماع الذى ادّعاه المحقق و العلامة و الشّهيد رحمه اللّه لغاية فضلهم و تبحّرهم و احتياطهم فى دعوى الإجماع.

أقول: لا كلام فى غاية فضلهم و تبحّرهم، جزاهم اللّه خيرا فى مساعيهم و حشرهم و إيّانا ببركتهم مع الائمة المعصومين- صلوات اللّه عليهم أجمعين- لكن للسّهو طريق إلى غير المعصوم، و فى خصوص هذه المسألة طريق السّهو أوسع، و مع ذلك قد ظهر لك أن الشهيد رحمه اللّه لم يدفع الإجماع الذى هو حجّة و المحقق انتزع من أمر ضعيف، و ظهر سهو الإجماع الذى متعلّق بالجمعة فى المنتهى لعدم قول المنافقين الّذين كلامى معهم كون الحرمة إجماعيّة و إن جوّزوا أصل الحرمة و قوّة احتمال الاجتهاد فى غير المنتهى يضعّف الاعتماد على دعواه الإجماع فيما لم يظهر الاجتهاد أيضا؛ و لمّا كان الشيخ- طاب ثراه- مع جلالته، معروفا بكثرة السّهو فى الإجماع لم يذكره فى المخصوصين رحمه اللّه لكن لا يبعد أن يكون هو منشأ اشتباه المخصوصين اللّذين نفيا الوجوب و هما المحقق و العلامة رحمه اللّه فى الخلاف، و كلامهما فى المعتبر و التّذكرة و النهاية يحصل له الظنّ بما قلته، فإن لم يحصل الظنّ به فلا أقلّ من الاحتمال الواضح إلّا أن يمنعه بعض الصّوارف الذى يمنع الإنسان عن العلم ببعض الواضحات.

فإن قلت: الإجماع حجّة شرعيّة كالأخبار المعتبرة بحسب السّند و الدّلالة بل أقوى، فكما أنّنا لم نسمع خبرا من المعصومين عليهم السّلام و لم نلق الرّواة فنعتمد على نقلهم بعد توثيق علماء الرجال و تعديلهم إيّاهم مع اختلافهم فى توثيق بعضهم بعضا و تضعيف

بعض آخر هذا

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۹۰

البعض و روايـهٔ بعض الثقات ما يعارضه روايات اخرى بحيث توجب طرح الاولى أو تأويلها، و ردّ التّعـديل و الرّواية عند المعارضهٔ لا يوجب ردّ تعـديل هـذا المعـدّل و روايهٔ هذا الرّاوى فى غير صورهٔ المعارضهٔ، فما نحن فيه كذلك، فإنّه إذا ظهر سـهو أحد أو مساهلته فى دعوى الإجماع فى موضع لا يجوز ردّ إجماع لم يظهر منه الخلل.

قلت: إذا لم يـدلّ دليل على حجّيـهٔ ظنّ لا يجوز العمل به؛ و الـدّليل الـدّال على جواز العمل بالأخبار المعتبرهٔ لا يـدلّ على جواز العمل بالإجماع الظنّى غير ما يقال فى وجوب العمل بالظنّ عنـد انسـداد طرق العلم، إن قلنا بتماميّـهٔ هـذا الدليل؛ و أما الدليل القوىّ الّذى هو أنّ الصّحابهٔ و التّابعين و أصـحاب ائمـهٔ المعصومين- صـلوات اللّه عليهم اجمعين- يعملون بالأخبـار المعتبرهٔ و لم ينكر الائمـهٔ عليهم السّلام مع اطّلاعهم عليه، و هذا يوجب القطع بتجويز الائمهٔ العمل بهذه الأخبار فلا يجرى فى الإجماع الظنّى؛ فظهر أنّ حجّيهٔ الإجماع الظنّى أضعف من حجّيهٔ خبر الآحاد فتوهّم كونه أقوى ضعيف.

و مع ذلـك ظهر ضـعف هـذا الإجماع بوجود المخالف؛ و يردّون دعوى الإجماع بمحض ظهور المخالف و إن لم يشـهد القرائن على كونهـا اجتهادا؛ و قـد عرفت الاجتهاد فى دعوى الإجماع غير مرّهٔ و الظاهر أنّه لو لم يكن الـدّواعى على الاعتماد عليها قويّـهٔ لم يحكم بحجيّـهٔ هـذه الألفـاظ المـذكورهٔ الموهمـهٔ للإجمـاع المعتبر بعـد توضـيحها إلّـا قليل، و كيف يليق القول بحجّيتها مع معارضـهٔ الأخبار الصّحيحهٔ الصّريحهٔ الّتى لا يوافق مـذاهب أحـد من علماء العامّـهٔ الّـذين نقل مـذاهبهم فى الكتب المعتبرهٔ؛ و أمر التّعديل و التّوثيق لا يناسب الإجماع لأنّه يكفى فيه الظّن البتّهٔ، بلا شائبـهٔ ريب فيها؛ و عبارهٔ كثير من الاصوليّين يدلّ على اعتبار حصول العلم فى الإجماع؛ و مع قطع النّظر عن ذلـك إذا أظهر «۱» فى توثيق شـخص بعض أمـارهٔ الانتزاع من مأخـذ ضـعيف و أمارهٔ الاكتفاء به لا يكتفى بهـذا التّعـديل خصوصا إذا عارضه جارح أقوى، فهاهنا مع ظهور أمارهٔ الاجتهاد فيه بمعارضهٔ أخبار بعضـها بانفراده أقوى فكيف مع تعاضده بأمثاله و كذلك إذا رئى من خبر أمارهٔ السّهو و الغفلهٔ لا يعتبرونه، فظهر بما ذكرته دفع كلّ ما ذكر فى السّؤال.

فـإن قلت: إذا كـان مـدّعى الإجمـاع عادلا- كمـا هو المفروض يجب أن يكون نقله معتمـد، لاقتضاء العدالـهٔ عـدم الاجتراء فى الحكم بالإجمـاع بغير علم، فكيف قلت بأضـعفيّته من الخبر الصّحيح مع توسّـط الرّواهٔ المتعـدّدهٔ بين صـاحب الكتـاب و المعصوم الّـذى نقل الحديث عنه

---

(۱) كما أن الشـهيد الثانى- طاب ثراه- اسـتنبط كون عمر بن حنظلـهٔ ثقـهٔ بما روى الكلينى عن على بن ابراهيم عن محمد ابن عيسـى، عن يونس، عن يزيد بن خليفهٔ، قال: قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام: أنّ عمر بن حنظلهٔ أتانا عنك بوقت، فقال أبو عبد اللّه عليه السّلام إذا لا يكذب علينا، و غفل عن أن يزيد بن خليفه ضـعيف بكونه واقفيا على ما فى رجال الشـيخ ما إذا كانت الروايهٔ الدالهٔ على التوثيق ضعيفا فلا يجوز الحكم بمدلولها. منه رحمه اللّه.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۹۱

بخلاف الإجماع، فإنّه يؤخـذ و ينقل من كتاب مجتهد يعلم كون الكتاب منه؛ فطريق الاختلال الذى يتطرّق إلى الخبر باعتبار الاحتياج إلى الوسائط مسدود عن الإجماع.

قلت: مجرّد العدالـهٔ لا- يوجب الوثوق باجتهاده و الاجتهاد فى اسـتنباط الإجماع و المساهلـهٔ فيه بين العلماء الّـذين من أهل الصّـلاح و الدّيانات المحترزين عن تعمّد الكذب شايعات بحيث لا يبق الوثوق بمحض سـماع الإجماع إذا لم يشهد القرائن على أنّ هذا الإجماع ليس اجتهاديّـا بـل قـد يكون الغلط فى الاجتهـاد الّـذى ينتزع منه الإجماع أظهر من الغلط النّاشـئ من العمل بالأخبار المعتبرهٔ لأنّ خبر الصّادر عن المعصوم لا- يحتمـل الكـذب و الكـذب الطـارىء إنّما هو من الرّواهٔ فإذا اعتبر الاعتماد فيهم كما هو طريقـهٔ أهل الاجتهاد

بالأمارات المضبوطة فی علم الرجال یبعد تعمّد الكذب و السّهو فی النّقل و الغلط فی فهم المقصود و عدم التّمیز بین الرّوایات الواردة لبیان الحق و الواردة تقیّة لیس بكثرة الغلط الناشئ من الاجتهاد فی الإجماع و إن كان طرق الغلط فی الاجتهادات المتعلقة بغیر الإجماع متشعّبة و من تتّبع موارد الإجماعات المختلّة یعرف ما ذكرته؛ فظهر أنّ كثیرا من الإجماعات اجتهاد من المدّعین و تسمیتها بالشهادة لا تجعلها قویّة و إنّ بمجرّد دعوی ثقة الإجماع لا یمكن الحكم بحجیّتها ما لم تشهد القرینة علی صدقها.

فإن قلت: لو كان ما ذكرته فی أمر الاجماع حقّا لم یحصل الوثوق بنقلهم و روایاتهم لتطرق السّهو فی النّقل و فی اجتهاد تعدیل النّاقل فیوجب الاختلال فی جمیع الامور التی یحتاج إلی الاستدلال بالأخبار.

قلت: لا ارتباط لذكر النقل و الروایات مطلقا بما نحن فیه، لأنّا لا ننسب إلیهم تعمّد الكذب و نتبرّأ عمّن نسب إلیهم بل خلاصة ما ذكرنا هو تجویز الغلط فی الاجتهاد و كون بعض الإجماعات اجتهادیّا و البعض الآخر مشتبها بالاجتهادیّ فلا یكون حجّة علینا ما لم یظهر بالقرینة عدم كونه اجتهادیّا، و النقل و الرّوایة لیسا كذلك لعدم تطرّق الاجتهاد فیهما و احتمال السّهو النّادر معفو بتحقق هذا الاحتمال فی زمان الائمة علیهم السّلام و عدم منعهم عن الاعتماد الشائع فی ذلك الزمان و صحّة الاجتهاد فی تعدیل الشّهود یقینیة، لامتناع القطع و نفی الحرج؛ و هل هذا إلّا مثل أن یدّعی شخص مالا، فطلب الحاكم منه شاهد، فشهد الشاهدان بأنّهما یظنّان أخذ المال الذی یدّعیه المدّعی، فقال القاضی؛ لا اعتبار فی شهادة المال بالظنّ؛ فقال أحد فی ردّ القاضی: إن لم یجز الشهادة بالظنّ فلا یمكن اثبات النسب و العدالة به، فأیّ مناسبة بین الاجتهاد فی الإجماع و تعدیل الروایة الّتی لا یتوهّم اعتبار العلم فیه.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۹۲

الفصل الثانی فی اثبات وجوب الجمعة عینا فی زمان الغیبة،

اشاره

و یدلّ علیه ظاهر الآیة و صریح الأخبار و ظاهرها.

أما الآیة فقوله تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلی ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. «۱»

وجه الدلالة أنّه نقل غیر واحد اتّفاق المفسّرین علی إرادة الجمعة أو خطبتها أو هما من ذكر اللّه و من سكت عن إرادة أحدها لم یقل بإرادة غیرها، و لم یقل أحد من الفقهاء باختصاصها بالمخاطبین بل ذكروها فی الاستدلال علی وجوبها عینا عند وجود السّلطان أو نائبه. و فی الآیة أنواع من التأكید عنون عزّ اسمه الآیة الشریفة بالنّداء و ذكرها التّنبیه و عبّر بالإیمان المشعر بكون العمل بما یؤمرون به هاهنا مقتضی الإیمان؛ و لعلّ المراد بالسّعی هو الإسراع بمعنی التعجیل فی حضور موضع إقامة الجمعة بحیث لا یفوت عنهم شیء من أجزاء الصلاة و مقدّمتها الّتی هی الخطبة. و وجه الأمر بالسّعی یمكن أن یكون أنّ عادة النّاس حضور الجماعة بعد مضیّ زمان من أوّل الزّوال و صلاة الجمعة تقع أوّل الزّوال التّقریبی خصوصا علی القول بتقدیم الخطبة علی الزّوال، فإذا حمل السّعی علی الإسراع بهذا المعنی فلم یحمل الأمر علی خلاف ظاهره.

و نهی عن المنافی لها و هو البیع زیادة فی التأكید؛ و حكم بخیریّة ما ذكر و علّقه بكونهم من أهل العلم لأنّ أهل العلم یعلم أنّ ما عند اللّه المؤكّد بأمثال هذه التأكیدات لا یصحّ معارضته بالامور الباطلة و الفانیة؛ و هذا تأكید آخر؛ و لیس المراد من الخیریّة هو المعنی التّفضیلی المتعارف الذی یفهم عند عدم القرینة الصارفة، و هو كون الأمرین حسنا و أحدهما أحسن مثلا، و كیف یحتمل هذا المعنی مع ظهور الأمر فی الوجوب، و علی تقدیر عدم الظّهور فی مطلق الأمر فهذا الأمر للوجوب بالقرائن الدالّة علیه، فإذا ظهر دلالته علی الوجوب، فلفظ «خیر» فی هذا الموضع مثل لفظ خیر فی قوله تعالی: قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ؛ و ظاهر أن لیس

المقصود منه أن فى اللّهو و التجارة حسنا، لكن ما عند اللّه زائد فى الحسن لظهور عدم الحسن فى اللّهو مطلقا، و فى التجارة المعارضة للخطبة و الصّلاة و ترك رعاية رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله؛ و اقول أيضا: من تتبع خطاب المشافهة فى القرآن و إرادة عموم الحكم فيه يحصل الظّن فيما لم يعلم حاله بعمومه بحسب الأزمان و الأشخاص إلّا ما أخرجه الدّليل لكون الظنّ تابعا

(۱) جمعه، ۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۹۳

للشّائع الغالب، فالخطاب و إن اختصّ لغة بالحاضرين لكن شيوع الخطابات فى عموم الأوقات و الأشخاص و عدم ظهور التخصيص بالمخاطبين فى هذا الخطاب، خلاف لسائر الخطابات، يورث الظنّ بعدم الاختصاص ما لم يدلّ دليل عليه، و هاهنا لا دليل عليه كما سيظهر ان شاء اللّه تعالى؛ و لو ثبت التخصيص بصلاة الإمام أو النّائب فهو تخصيص العام بدليل لا أنّه ليس عاما؛ و القول باحتمال كون الجمعة الّتى تراد هى من ذكر اللّه أو خطبتها أو كلتاهما حقيقة فى صلاة المعصوم تجويز أمر فى غاية البعد التى لا يليق ذكره فى مقابل الاستدلال بالظاهر، و مع ذلك يلزم خروج صلاة النائب عن ذكر اللّه الّذى هو الجمعة و إن قيل هو حقيقة فى صلاة المعصوم أو النّائب فهو أبعد؛ و اعتبار شروط يدلّ عليها الدّليل لا يقتضى الإجمال فى وجوب أصل صلاة الجمعة؛ و ليس استدلالنا بالآية على خصوصيات الجمعة حتّى يعترض بأنّ الآية لا تدلّ عليها و هذا الاحتمال مثل أن يقال فى جواب من يقول تجب صلاة الصّبح أنّ هذا القول لا يفيد شيئا لأنّه لم يظهر منه اعتبار الطهارة و ستر العورة و الاستقبال و غيرها من الخصوصيات المعتبرة فى الصلاة، و ظاهر أنّ هذا الكلام لا وقع له أصلا لأنّ الدّليل إذا دلّ على وجوب صلاة الصّبح يحكم بوجوب ما يفهم من لفظ صلاة الصّبح و يقيّد بالقيود الّتى يظهر من الخارج.

و المراد من النّداء هو الأذان الذى يتعارف عند زوال الشّمس و لا يبعد أن يقال أنّ المراد من إضافة اليوم إلى الجمعة هو كون المضاف إليه صلاة مخصوصة، فإذا خصّص النّداء بكونه من يوم الجمعة فالمتبادر النّداء لها لا لأىّ صلاة كانت فى هذا اليوم، فيخرج حينئذ صلاة الصّبح و العصر، و لخروج العصر وجه آخر و هو عدم الأذان لها فى يوم الجمعة؛ و يمكن أن يقال يظهر من بعض الأخبار إطلاق النّهار على طلوع الشمس إلى غروبها و حينئذ لا إشكال؛ و أيضا على تقدير اختصاص الوجوب بالإمام أو نائبه يقولون المراد بالنّداء من يوم الجمعة هو أذانها فما يقولون فى تخصيصه به نقول مثله فى تخصيصه به.

فإن قالوا: نقول المراد بالنّداء هو النّداء لصلاة المعصوم أو نائبه.

قلنا: هذا تخصيص بلا دليل.

و حمل ذكر اللّه «۱» على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كما فى آية فاسئلوا أهل الذّكر مع بعد المجاز هاهنا

(۱) قوله: و حمل ذكر اللّه؛ حاصل السؤال منع كون ذكر اللّه فى آية الجمعة أحد المعانى المنقولة عن المفسرين بتجويز كونه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و ظاهر أن هذا غير مقبول بالبعد الذى هو كاف للاندفاع إذا كان الاستدلال بالظاهر إلا بأمر يدفع البعد و هذا عند السائل هو استعمال الذكر فى آية فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ* فى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كما يظهر من الأخبار و فيه أن هذا السند يدفع البعد و يصلح للسندية إن كانت نسبة إرادة رسول اللّه من الذكر فى آية و ذكر اللّه فى آية نسبة واحدة و هو ممنوع. فلعل قوله تعالى فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ* قرينة لإرادة الذكر من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فالاحتمال كاف لدفع السند هاهنا، و لا يرد حينئذ أن أهل الذكر يحتمل أن يكون إشارة إلى من هو كامل فى الذكر كما لا ينحصر فى حجج اللّه تعالى بلا اختصاص رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و بلا عموم يندرج فيه غير حجج اللّه، و قرينة عدم هذا العموم هو أمر اللّه بالسؤال المطلق الدال على كون المسؤول فى غاية الكمال الذى لا يجرى فيه العجز عن الجواب، فاستعمل الذكر فى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بلا قرينة وجه عدم الورود ظاهر

بما ذكرته. منه مدّ ظله.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۹۴

لانتفاء قرينـة فاسئلوا أهل الـذّكر الموجودة هناك و عدم قرينة اخرى ينفيه عدم الاختصاص، و حمله على الأعم منه صلّى اللّه عليه و آله و من الائمّة عليهم السّلام فقط كذلك، و حمله على الأعمّ منهما و من النائب أبعد.

و نقول أيضا الظاهر من أمر مخاطب بشىء علّق على شىء فهمه المعلّق عليه و المأمور به فالنّداء للصلاة الّتى علّق السّعى إلى ذكر اللّه معلومان للمؤمنين المخاطبين، فإن كان الشّايع فى مبدأ النّهار عند نزول الآية هو طلوع الشّمس فالنّداء للصلاة فى يوم الجمعة متعيّن كما عرفته، و إن كان هو طلوع الصّبح فالنّداء لها معلوم للمؤمنين أنّه هو النّداء الّذى يكون عند زوال الشّمس عند مثبت وجوب الجمعة و نافيه، و هذا القدر من تعيين النّداء كاف، و كون الصلاة الّتى نودى لها هى الجمعة ليس محلّا للكلام بين المثبت و النّافى، و المناقشة الحادثة فى هذه الأزمان باحتمال كونها صلاة المعصوم إنّما هى بتجويز كون اللام للعهد و لام العهد مثل ضمير الغائب تحتاج إلى سبق ذكر المشار إليه أو معلوميّته بقرينة الحال أو الامور الخارجة و لا سبق «۱» لصلاة المعصوم فى الآية؛ و الأصل عدم القرينة، فعلى المثبت بيانها فلا يصحّ الحكم بالإجمال فى النّداء و لا فى الصلاة بحيث يحتمل الظّهر أيضا، و نقول أيضا هذا الذّكر الذى أمر المؤمنون بالسّعى إليه عند النّداء هل هو المعصوم فقط أو أعمّ من المعصوم و النّائب أو أحد الامور المذكورة فى أوّل تفسير الآية، و الثانى مع ظهور بطلانه لا أظنّ أن يقول به أحد من النافين، و على الأوّل المقصود من السّعى إليه هل هو صلاة الجمعة أو الظّهر أو أعمّ منهما، و الأخيران مثل الثانى فى البطلان و على الأوّل مع بعد المجاز الذى أشرت إليه يلزم عدم اندراج صلاة النائب فى المقصود من الصلاة فى قوله تعالى إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ و يحتاج إلى أن يقال و هى و إن كانت خارجة عن الصلاة المذكورة فى الآية لكن ثبت وجوبها بالسّنة، و مع عدم ظهور قول أحد بعيد، فالظاهر هو الاحتمال الثالث، فالظاهر

---

(۱) اعلم أنّ جعل لام الصلاة المقارنة بيوم الجمعة إشارة إلى صلاة الجمعة ليس بعيدا، و لعله لهذا استدلّوا بهذه الآية على وجوبها مع السلطان أو نائبه و لم يظهر قول أحد لعدم دلالة الآية عليه أو ببعد جعلها إشارة إلى صلاة الجمعة، و اختلفوا فى وجوبها عند عدمهما باعتبار امور خارجة من الآية دعتهم إلى الاختلاف و صرّح كثير منهم بعمومها ظاهرا، لكن خصّصت بما هو مخصص لها بزعمهم فلعلّ جعل اللام هاهنا إشارة إلى صلاة الجمعة كما لم يكن بعيدا عندنا لم يكن بعيدا عند الفقهاء الكرام الذين لم يقولوا بوجوب الجمعة فى زمان الغيبة أيضا؛ و يحتمل أن يكون اللام إشارة إلى صلاة وقت الزوال التى يتعارف الأذان لها و يعيّن كونها صلاة الجمعة لفظ «ذكر اللّه» كما هو مقتضى كلّ واحد من الاحتمالات المنقولة فى تفسير ذكر اللّه؛ و على الاحتمالين ظاهر الآية عموم الوجوب إلّا ما أخرجه الدليل و ليس على واحد منهما التخصيصات البعيدة الّتى لا ينساق إلى الأذهان و لم يظهر قول أحد من الفقهاء السابقين بها. منه رحمه اللّه.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۹۵

من الآية هو الأمر بالسّعى إلى الجمعة أو خطبتها أو إليهما، و الحال فى حكم الواحد؛ و هذه الجمعة الّتى طلب السّعى إليها مثلا ليست جمعةمّا، لظهور العموم فى الجمعة على كلّ تقدير، و لو كانت الجمعة مثل الدينار فى مثل «إذا رأيت زيدا فاعطه دينارا» لكفت مرّة واحدة؛ و ظاهر أنّه لا يقول به أحد و لا يليق أن يقول به أيضا؛ و تحقق قرينه كفاية المرّة فى الدينار ظاهر لكل أحد، و لم يظهر فى الجمعة لأحد و لعلّ عدم قرينه الخصوص هو قرينة للعموم، و بعد ثبوت العموم يحتاج كلّ مرتبة من مراتب التخصيص إلى دليل؛ فما يدلّ عليه الدّليل مثل اعتبار الجماعة و العدد و عدالة الإمام و الوحدة بمعنى عدم جمعتين فى فرسخ و غيرها ممّا يدلّ عليه دليل معتبر نقول به مثلهم، و ما لا يدلّ عليه الدّليل المعتبر فلا نقول به.

و بالجملة مدّعى التخصيص يحتاج إلى دليل، فإن دلّ عليه فهو المطاع لأنّ ظاهر الآية لا يدلّ على الوجوب و الإجماع الذى هو العمدة

عندهم قد سمعت ما فيه؛ و أزيدك بيانا إن شاء الله تعالى؛ و الرّواية الموهمة سيجيء إن شاء الله تعالى؛ و تفصيل الإيجاب و الجواب عنها لا يليق بالرّسالة و لا يحتاج إليه، لأنّ العمدة فى هذا الباب هى الأخبار لكثرتها و صراحة بعضها.

و أمّا الأخبار

فمنها ما رواه محمد بن يعقوب رحمه اللّه و الشّيخ رحمه اللّه عنه عن أبى بصير و محمد بن مسلم فى الصّحيح عن أبى عبد الله عليه السّلام قال: إنّ الله عزّ و جلّ فرض فى كلّ سبعة أيّام خمسا و ثلاثين صلاة منها صلاة واجبة على كلّ مسلم أن يشهدها إلّا خمسة المريض و المملوك و المسافر و المرأة و الصّبىّ. «۱» وجه الدلالة أنّه عليه السّلام ذكر لفظ «فرض» و هو فى الدلالة على الوجوب الاصطلاحى أظهر من لفظ الوجوب، و قارن صلاة الجمعة بسائر صلاة اليومية و عمّم الاسبوع و المسلم بلفظ صريح فى العموم و استثنى من سقط عنهم، و ذكر من بينهم غير المكلّف إشارة إلى أنّ هذا الصلاة باعتبار اشتمالها على غاية المبالغة فى عرضه أن يظنّ بكون غير المكلّف مأمورا بخصوصها و لم يذكر لها بدلا. و احتمال التّخيير مرتفع بعدم ذكر البدل، و قرينة انضمام سائر الصّلوات، و غاية المبالغة التى لا يليق بالواجب التّخييرى؛ كيف و من أراد صلاة الظّهر منفردا أو جماعة لا يجب عليه أن يشهد الجمعة فلا يليق المبالغة المذكورة فى شهودها و لم يدخل فى الخمسة و هذا القسم ظاهر الاحتياج إلى الاستثناء لو كان وجوبها بعنوان التخيير.

فإن قلت: نحمل الخبر على ظاهره فى الوجوب، لكن نقول المقصود وجوبها مع الإمام أو نائبه، فهذه المبالغة جرت فى موضعها و لا بدل لها أيضا لكن مع أحدهما لا مطلقا؛ و أنتم

---

(۱) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۸؛ التهذيب، ج ۳، ص ۱۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۹۶

أيضا يقولون بمثل هذا التخصيص للاتّفاق على اعتبار العدالة فى الإمام و العدد و غيرهما من الشرائط المتّفقة بين المثبت و النافى، فلعلّ شرط المعصوم أو النّائب أيضا أحد الشروط المعتبرة فى وجوبها.

قلت: تقييد العام بالقيود الّتى يقتضيها الدّليل المعتبر لا يصحّح تقييده بلا دليل كذلك، مع أنّه يلزم من هذا التقييد إخراج كلامه مع هذه المبالغة عن الانتفاع، لأنّه لم يكن حكمه رحمه اللّه حينئذ جاريا من زمان التكلّم بهذا الكلام إلى هذا الزمان و ينقطع بعده إلى ظهور القائم عليه السّلام و بعد ظهوره عليه السّلام لا يعلم المتشرّفون بإدراك زمانه الشريف وجوب الجمعة بهذه الرواية و أمثالهم بل بسماعه منه أو بمن سمع منه بلا واسطة أو بواسطة أو وسائط بشرائط يظهر اعتبارها فى ذلك الزمان.

فإن قال أحد باشتراط أحدهما، لكن لا يلزم الانقطاع الّذى ذكرته، لإمكان أن يكون مع صاحب الأمر عليه السّلام جماعة تنعقد بهم و يصلّى الجمعة معهم.

قلت: لزوم عدم الانتفاع بهذه الرواية بحاله، لأنّ خواص الشّيعة الّذين معه عليه السّلام يفعلون ما يأمرهم به بمحض أمرهم به لا بهذه الرواية؛ و مع هذا يلزم عدم اشتراط وجوب الجمعة بسلطنة الإمام و هم يتمسّكون بدعوى الإجماع فيه، و هذه الدعوى دعتهم إلى تأويلات بعيدة، فكيف يمكنهم ذكر هذا الاحتمال. و أيضا يرد عليهم حينئذ تقييد أمر لا يجوّزه العقل؛ و توضيحه أنّ أحدا إن قال كلّ أهل مدينة كذا شاعر و استثنى فرقه فرقة حتى بقى شخص واحد، لا يحكم أحد بكون هذا الكلام فصيحا؛ و إن قالوا له و جوّزوا كونه قابل خطاب، إنّك قلت كلّ أهل هذه المدينة شاعر مع أنّه لم يبق بعد الاستثناء إلّا فلان، و قال فى جوابهم هذا العموم إنّما لم يصحّ إن لم أستثن غيره، و لما استثنيت ما عداه فلم يبق من العام إلا هو و هو شاعر و يكفى لصدق مقالى كونه شاعرا يثبت عليهم؛ أما خلوّه عن المدرك أو الإصرار فى الباطل و عدم الاعتراف بالحق و ظاهر أن تخصيص كلّ مسلم بالصاحب عليه السّلام و خواصّ مواليه الّذين يكونون فى الغيبة معه أزيد من التخصيص المفروض بمراتب شتّى فكيف يجوز مثله فى كلام الإمام عليه السّلام فإن

قلت: عدم سلطنته عليه السّلام غير مسلّم، فلعلّه عليه السّلام سلطان على بعض الجزائر الّذى فيه جماعة مطيعون أتقياء صالحون كما دار فى بعض الألسن أنّ رجلا ورد هناك كان هناك مدّة و بعد ما رأوا منه ما لا يوافق طريقتهم القويمة أخرجوه من جوارهم.

قلت: مع بقاء عـدم الانتفاع بالرّواية و التقييد الّذى لا يقبله العقل ذكر أمثال تلك الاحتمالات السّخيفة الّتى يظنّ القائل بها بكذبها إن لم نقل بعلمه به فى دفع الاستدلال بالأخبار الّتى مداره على الظاهر لا وجه له، و لو كان أمثال تلك الخيالات قادحة فى الاستدلال بالأخبار لارتفع الانتفاع عن تدوين كتب الأخبار و ضبطها إلّا أن يقال حسن أمثال

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۹۷

تلك الاحتمالات و جواز ذكرها من خصائص الجمعة و القانون مرعيّة فى غيرها.

قال الفاضل التونى ما حاصله: إنّه يجوز أن يكون صلاة الجمعة الواجب حضورها هى صلاة الإمام أو نائبه «۱» المقارنة لسائر الشرائط التى تعتبر فيها؛ و ضعفه بعد ملاحظة ما ذكرته غنىّ عن الاحتياج إلى البيان، و قال: و الحقّ أنّ الاستدلال بهذه الرّواية على كيفيّة صلاة الجمعة مثل شرطيّة وجود الإمام أو عدمها أو شرطيّة العدد الخاص أو عدمها أو شرطيّة الخطبتين أو عدمها أو نحو ذلك ممّا لا وجه له، و ذكر بعد ذلك ما حاصله أنّ الاستدلال بهذه الرّواية على عدم اشتراط الإمام أو إذنه فى الجمعة بمنزلة الاستدلال بهذه الرّواية على عدم وجوب السرّ فى الظهرين و الجهر فى العشاءين بلا تفاوت أصلا.

و فيه إنّا لم نستدلّ بهذه الرواية على كيفيّة صلاة الجمعة و خصوص عدم الإمام أو إذنه قد ظهر أنّ الرّواية تدلّ عليه؛ و على تقدير عدم الدلالة لا يضرّنا لأنّ عمومها كاف لنا، و مدّعى التّخصيص، عليه البيان. و كلامه هاهنا من الغرائب التى لا يحتاج إلى التكلّم، لكن لما ظهر لى كونه شبهة لبعض النّاظرين أشير إلى ضعفه إشارة خفيفة زائدة على ما أشرت إليه و هذا عذرى فى تعرّضى بعض الشّبهات الّذى لا معنى له عند المحصّلين.

فأقول: لعلّه زعم أنّ القائلين بالوجوب استدلّوا بمحض كون هذه الصلاة فى هذه الرّواية على جميع خصوصيّاتها و هذا توهّم محض، لأنّا نستدلّ بهذه الرّواية على وجوبها فى غير اشتراط الإمام أو نائبه بما بيّناه؛ و أمّا اشتراط العدد و الخطبة و غيرهما إنّما تستفاد من أخبار أخر؛ و إذا لم يدلّ هذه الرّواية على كيفيّة الجمعة لا يلزم أن لا يعلم كيفيّتها و نقول هل أنت الّذى تنكر وجوبها لا تعلم كيفيّة الجمعة بعدم وجودها فى هذه الرّواية أو تستفيدها من أخبار أخر و لا أظنّ أحدا يقول بمجهوليّة كيفيّة الجمعة إلّا بمحض السّهو أو اللّجاج، و ديانته مانعة عن الثّانى، و إن كان استفادتك من أخبار أخر فكذا استفادتنا.

فإن قال أحد إنّه إنّما ظهر من هذه الرّواية وجوب صلاة يجب على المسلمين حضورها و لعلّ هذه الصلاة هى صلاة الإمام أو نائبه التى وجوبها اتّفاقى بيننا و بينكم، و أمّا وجوب حضور صلاة تقيمها العادل فعليكم دليل آخر، لعدم دلالة هذه الرّواية عليه.

أقول يجب على مدّعى التّقييد الدّليل عليه لا على مبقى الرّواية على عمومها، مع أنّ ظاهر كونها فى كلّ اسبوع يدلّ على عدم اعتبار أحدهما.

و ربما يقال إنّ خمسا و ثلاثين صلاة طبائع نوعيّة لكلّ واحد منها أفراد، فلعلّ واحدا من الخمس و الثلاثين هو القدر المشترك بين الظّهر و الجمعة و هو واجب على كلّ من وجب

---

(۱) در زير خط نوشته شده: وجدت بخطه مضروبة. گويا رسالهٔ تونى را به خط خود او در اختيار داشته و از آن نقل كرده است.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۹۸

عليه الأنواع؛ و يؤيّد هذا الاحتمال كونه مثل سائر الأنواع فى العموم و ضمير «منها» فى قوله «منها صلاة واحدة» لا يرجع إلى الأنواع بل إلى الأفراد أى بعض «۱» أفراد الأنواع المذكورة صلاة واجبة على كلّ مسلم أن يشهدها، و لعلّ هذا الفرد هو صلاة الإمام أو نائبه.

و فيه أنّه ليس لسائر الأنواع أفراد إلّا الأفراد الشخصيّة و ليس فرديّة الجمعة بالنّسبة إلى القدر المشترك هكذا بل هى طبيعة كليّة

متحقّقة فی ضمن صلاة الإمام و نوّابه، و ظاهر کونها بعض أفراد الخمس و الثلاثین کون فردیّتها بالنّسبة إلی نوعها مثل فردیّة الأفراد الأخر بالنّسبة إلی أنواعها و لیست کذلک، و أنّه لیس لها انتفاع کما ظهر، و إنّ جعل القدر المشترک بین الظّهر و الجمعة نوعها واحدا بمحض کونهما واجبین بالبدلیّة بعد زوال الشمس یوم الجمعة فی غایة البعد لو قلنا بصحّة الاحتمال و إنّه یلزم تقدیر الأفراد التی لا- ینساق إلی ذهن أحد الّا بمحض البخت و الاتفاق؛ و نقول هل تظنّ أنّ أبا بصیر و محمد بن مسلم فهما من لفظ «منها» هذا المعنی الغریب أم لا-؟ فإن فهما بجلالتهما و لطف قریحتهما فلم لم یفسّر حتّی یفهم غیرهما عند تأمّلهم فی هذه الرّوایة معناها کما فهما و طریقة الرّواة تفسیر ما یظنّون عدم الانتفاع به مع کونهما أجلّ من أن لا یعلما عدم الانتفاع بها بلا تفسیر، و تفسیر الرّواة ما یظنّون عدم انتفاع السّامعین به سیظهر قدر منه إن شاء اللّه تعالی؛ و هذا المعنی الغریب أحقّ بالتّفسیر لأنّ فهمه إن کان بلطف قریحتها الّذی انفردا به یجب علیهما تفسیر المقصود لینتفع الغیر، و إن کان بالقرینة، یجب بیانها بمقتضی الثّقة و الجلالة. و حوالة هذا المعنی إلی أذهان الناظرین مع بعده عن الأذهان، و مع کون إدراک من أدرک أیضا لم یکن بعنوان الظّهور و الظنّ، تخرج «۲» هذه الرّوایة- مع کون راویها الثقتین الجلیلین- عن الانتفاع و إن لم یفهما هذا المعنی؛ فأمّا إن لم یفهما فی اللّفظ شیئا أو فهما منه خلاف المقصود و علی الثّانی کیف رضی الصّادق علیه السّلام بالجهل المرکّب لمثل هذین الفاضلین من أصحابه و أصحاب أبیه علیهم السّلام، و علی

---

(۱) و فیه أنّ الجمعة لیست بعض أفراد الأنواع المذکورة علی ما زعمه القائل بل بعض أفراد واحد منها، فالظاهر الاحتیاج إلی زیادة التقدیر الموجبة لزیادة البعد. فإن قلت: لا نقول بالتقدیر الأول و لا الثانی، بل نقول: ضمیر «منها» راجع إلی خمس و ثلاثین و المراد بکون الجمعة منها کونها فردا من أفراد واحد منها، قلت: قدّرت الأمرین و لم تسمّ التقدیر، و لو سلّم عدم کون هذه الإرادة مشتملة علی التقدیر فهی مشتملة علی بعده البتة و نقض التقدیر إنّما هو باعتبار البعد و لهذا لا بعد فی التقدیر مع القرینة فیما تحققت فیه و لیست متحققة هاهنا. منه ظلّه العالی.

(۲) وجه خروج هذه الروایة عن الانتفاع حینئذ أنّ انتفاع الروایة هو حملها علی ما هی صریحة فیه أو ظاهرة فیه و بناء العمل علی ما هو مقتضی أحدهما إن کانت متعلقة بالعمل و الاعتقاد بما هو مقتضاها إن لم یکن متعلقة به، فإذا لم یکن ظاهرة فی مقصودها لم یکن لها شیء من الانتفاعین المذکورین، و عراء الروایة عن کلّ واحد من الانتفاعین غایة البعد. و حملها علی معنی یخرجها عن الانتفاع مع ظهورها فی معنا ینساق إلی الأذهان و یتبادر إلیها قبیح جدّا و وجه سلب الانتفاع فی قولی «و لیس لها انتفاع» کما ظهر أن حصول العلم بوجوب حضور المأمومین صلاة یقیمها هو أو نائبه إنما هو ببیانه علی حدّه لا بهذه الروایة فلیس هذا الکلام تکرارا لما ذکر سابقا. منه ظلّه العالی.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۴۹۹

الأوّل لم لم یسألا- عنه علیه السّلام عن مقصوده حتی یظهر لهما، فلعلّهما بمقتضی «ربّ حامل فقه لیس بفقیه» «۱» رضیا بکونهما حاملین فقط. و بالجملة ذکر أمثال تلک الاحتمالات خروج عن قانون الإنصاف.

فإن قلت: ذکر لفظ «الفرض» فی خمس و ثلاثین صلاة، ثمّ ذکر الوجوب فی الجمعة یمکن أن یکون إشارة إلی الاختلاف الجمعة مع سائر الصلوات فی کون وجوبها تخییرا و وجوب سائر الصّلوات عینیّا؛ و اندراجها فی الفرض فی ضمن العام الظّاهر فی العینی بعنوان التغلیب. و کون وجوبها تخییرا بالنّسبة إلی العبد و المریض و المسافر لا ینافی الاستثناء، فلعلّ الاستثناء لاختصاص أصل الفضیلة أو مرتبة خاصّیة منها بغیر الجماعة الّذین استثناهم.

قلت: مقصوده من الوجوب هاهنا هو الفرض المذکور أوّلا کما یشهد علیه السّیاق، و تغییر التعبیر بحسن التفنّن لا للإشارة إلی اختلاف الوجوب بکونه فیها تخییرا، و الدّلیل علی ما ذکرته هو اختصاصها بالتّأکید الظّاهر من الاستثناء و عدم ذکر البدل الدّال علی التّعیین.

و منها ما رواه الشیخ عن منصور فی الصحیح، عن الصّادق علیه السّلام قال: یجمّع القوم یوم الجمعة إذا کانوا خمسة فما زاد، فإن کانوا

أقلّ من خمسة فلا جمعة لهم، و الجمعة واجبة على كلّ أحد، لا يعذر النّاس فيها إلّا خمسة، المرأة و المملوك و المسافر و المريض و الصّبى». «۲»

وجه الدّلالـة أن يجمّع و إن كـان خـبرا ظـاهرا لكن المقصود منه هو الأـمر تنزيلهـا لكلاـم الإمـام عليه السّـلام عن الكـذب كمـا ذكر الاصوليون فى مثله، و ظاهر الأمر هو للوجوب سواء كان أمرا لفظا أو معنى. و القول بعدم ظهور الأمر المستنبط من الخبر فى الوجوب بعيـد، و على تقـدير القول به لاـ يضـرّنا لأـنّ لنا أن نقول: بيّن عليه السّـلام بقوله «يجمّع» الرّجحان المطلق على خمسـة فما زاد و حكم بسقوطها عن أقلّ من خمسـة، و لمّا كان مظنّة عدم الوجوب و عدم عموم الوجوب بالنّسبة إلى المكلّفين بيّنها بقوله «و الجمعة واجبة على كلّ أحـد» و شـفّع التّأكيد بقوله «لا يعذر النّاس فيها» و بالاسـتثناء المشـتمل على اسـتثناء غير المكلّف، و لم يذكر لها بدلا و هذه التأكيدات و ترك البدل لا يناسبان التخيير بوجه.

قـال الفاضـل التونى: يجوز أن يكون اللّـام فى القول للعهـد و تكون إشـارة إلى قوم عيّن عليه السّـلام فيهم من صـلّى بهم، و لعلّ هـذا بعنوان المثـال، و الأـظهر أن يقـال و تكون إشـارة إلى قوم كـان السّـلطان عليه السّـلام أو نـائبه فيهم، و ربّما يقال باحتمال اللام فى «و الجمعـة» للعهد و كونها إشارة إلى صـلاة الإمام المنتظر عليه السّـلام و سـقوط حضور جمعته عليه السّـلام عنّا لكون البعد بيننا و بينهما أزيد من فرسخين، و عدم ذكره فى هذه الرّواية لا يضرّ بعد كونه مذكورا فى غيرها و معلوميّة عدم

---

(۱) راجع: الكافى، ج ۱، ص ۴۰۳

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، حديث ۶۳۶؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۹، حديث ۱۶۱۰؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۴- ۳۰۵، الباب ۲ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها، حديث ۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۰۰

كوننا مكلّفين بحضورها لخروجه عن «و معنا» و الاحتمالان فى غاية السـقوط، لأنّ لام العهد بمنزلة ضـمير الغائب، فكما يقتضى ضمير الغائب ذكر المرجع بوجه فكذلك يحتاج اللام إلى ذكر المشار إليه بوجه، و ليس لصلاة الإمام عليه السّلام و نايبه هاهنا عين و لا أثر.

فإن قلت: لعلّ المشار إليه كان مذكورا بين المتكلّم و المخاطب و به يحصل ما هو مقتضـى كون اللام فى حكم ضمير الغائب و إن لم يكن مذكورا فى ضمن الرّواية المنقولة و الاحتمال كاف للمانع.

قلت: منصور من ثقـات الأصـحاب و كـذا سائر الرّواة الّـذين رووا هـذه الرّوايـة عنه بلا واسـطة أو بواسـطة، و غرض علماء الرجال فى تقسـيم الرّواة إلى الثّقة و غيرها كون بعضـهم محترزين عن الكذب و ضابطين فى نقل كلّ ما له مدخل فى فهم المقصود من الرّواية و توثيق أحـد حكم بكونه كـذلك، فلو كان بين الإمام عليه السّـلام و منصور كلام يظهر على تقـدير ذكره كون اللام إشارة إلى صـلاة الإمام عليه السّلام كان الواجب ذكره، و هكذا فى الرواية الّذين بعده حتى يفهم النّاظرون من هذا الحديث ما فهموه منه، فعدم ذكرهم دليل على العدم.

لاـ يقـال: و إن كان غرض علماء الرجال من التقسـيم ما ذكرته و الواجب على الرّواة ضـبط ماله مـدخل فى فهم المقصود لكن للسّـهو سبيلا إلى غير المعصوم عليه السّلام فلعلّ منصورا أو بعض رواة بعده سهى فى ضبط بعض ماله مدخل فى فهم المقصود.

لأنّـا نقول لو كـان أمثـال تلك الاحتمالات قادحـة فى الاسـتدلال بالروايات لارتفع الأمان عن الاسـتدلال بها فأمثال تلك الاحتمالات ليست مقبولة فى الاستدلال بالايات و الروايات. نعم الاحتمالات البعيدة كافية فى مقابل البراهين.

فظهر أنّ جعـل اللام فى القوم و الجمعـة إشارة إلى ما نقل لا وجه له؛ نعم اللام فى «و الجمعـة» يمكن أن يكون إشارة إلى ما ظهر من قوله عليه السّـلام إذا كانوا خمسـة فما زادوا هو العـدد المذكور أى الجمعة الّتى ظهر أنّ العدد الخاص معتبر فيها واجب على كلّ أحد إلّا من استثنى.

و تجويز التخيير و تأكّد الاستحباب مع التأكيدات الّتى عرفتها و ظنّ أمثال تلك التّأكيدات فى المستحبّات بدلالة بعض الروايات على وجوب غسل الجمعة فى الحضر و السّفر و رخصة التّرك للنّسوان بسبب قلّة الماء مع كونه محمولا على الاستحباب على المشهور و كون المستحبّات مشتملة على أكثر من التّأكيد الّذى اشتمل عليه غسل الجمعة أيضا فى مواضع كثيرة تجويز أمر فى غاية البعد كما يظهر بأدنى تأمّل فيما ذكرته فى تقرير الرّواية؛ و لا مناسبة بين تأكيد غسل الجمعة و صلاة الجمعة و مع عدم النّسبة بين تأكيده و تأكيدها نقول:

لم حملت الرّواية المشتملة على التّأكيد البالغ فى غسل الجمعة و غيره على الاستحباب و هذا خارج عن قانون الاستدلال بالأخبار.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۰۱

فإن قال بسبب كون الصارف عن الحمل على الوجوب أقوى.

أقول فاعترف بالدّلالة و بيّن قوّة الصّارف و ظاهر أنّ عمدة صارفهم ظنّ الإجماع الّذى عرفت ضعفه، و نزيد بيانه إن شاء اللّه تعالى و تأييد روايات ظنّوها مؤيّدات يظهر لك حاله إن شاء اللّه و مع ظهور ضعف احتمال التّخيير نقول هو مناسب بما نفرضه و نقول إذا أمر أحد عبده باشتراء اللحم أمرا فهم منه الوجوب فاشترى الخبز و جاء به، فقال له المولى: لم اشتريت الخبز؟ فقال له بأمرك؛ فقال له: إنّما أمرتك باشتراء اللّحم فهل كنت غافلا عمّا أمرتك به؟ فقال له: أيّها المولى! لم أكن غافلا عنه و عن وجوب امتثال أمرك لكنّ الوجوب لمّا كان أعمّ من العينى و التخييرى حملته على التخييرى؛ فقال له: لم أذكر فى أمرى ايّاك غير اللّحم، فلم يكن اشتراؤك الخبز امتثالا لأمرى؛ فقال: حمل الأمر على التخيير لا يحتاج إلى ذكر البدل بل يجوز للمأمور أن يحمله على التخيير و يعيّن البدل من عنده بمناسبة ما بين المذكور و بين ما يختاره بدله، و مناسبة الخبز و اللّحم ظاهرة لأرباب الذوق.

فإن كان كلمات العبد المذكورة حسنة موجّهة فكلامك كذلك و إلّا فلا.

و بعد ملاحظة ما ذكرته فى هذه الرّواية و الرواية السّابقة تقدر على حلّ الشّبهة الضّعيفة الّتى تذكر بلا حاجة إلى تفصيل زائد.

و منها ما رواه الكلينى رحمه اللّه عن زرارة فى الصّحيح على الظّاهر، لعدم تضرّر السّند بوجود محمد بن إسماعيل الّذى يروى عن الفضل بن شاذان، و مع ذلك ذكر سندا آخر فيه ابراهيم بن هاشم؛ و روى الصّدوق رحمه اللّه فى الصّحيح عن زرارة عن أبى جعفر عليه السّلام قال: فرض اللّه و فى الفقيه إنّما قيل: فرض اللّه على النّاس من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة، منها صلاة واحدة فرضها اللّه فى جماعة و هى الجمعة و وضعها عن تسعة: عن الصّغير، و الكبير، و المجنون، و المسافر، و العبد، و المرأة، و المريض، و الأعمى، و من كان على رأس فرسخين. «۱»

وجه الدلالة أنه ذكر فرض الدّال على الوجوب الاصطلاحى فى موضعين: أحدهما عند ذكر الصّلوات على العموم و الآخر ذكر الجمعة على الخصوص، و قارنها بسائر الصّلوات المستمرّ وجوبها و أكدّ وجوبها بالحكم بوضعها عن أصحاب الأعذار خصوصا بذكر الصّغير و المجنون فيهم، و لم يذكر للجمعة بدلا.

و شبهة إرادة قدر المشترك بين الظّهر و الجمعة هاهنا مرتفعة ببيان الصلاة الواحدة بقوله «و هى الجمعة» و بتصريح فرضها فى جماعة، و إن كانت فى غاية السّخافة هناك أيضا؛ و كذا شبهة اختلاف الجمعة مع سائر الصّلوات بذكر الوجوب فى خصوص الجمعة فى الرّواية

---

(۱) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۱۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۰۲

الاولى لذكر الفرض مع الجمعة أيضا هاهنا، و بذلك يظهر كون الوجوب المذكور مع الجمعة فى الرّواية الاولى هو الفرض المذكور سابقا و إن كان ظاهرها فى نفسه أيضا.

و احتمال التخيير و الاستحباب مرتفع بمثل ما ذكرته فى الرّواية الاولى و الثانية، و الظّاهر من اللام الدّاخل فى الجمع هو العموم، خصوصا مع عدم ذكر ما يصلح كون اللّام إشارة إليه و مقارنة سائر الصلوات اليوميّة و إخراج أصحاب الأعذار عن الحكم الدّال على دخول من لم يكن أحدهم فى حكم الوجوب؛ و لا يلزم وجوب أربع و ثلاثين فقط على المكلّفين من التّسعة المذكورة لدلالة الحصر المستفاد من إنّما على ما فى الفقيه و السّياق على ما فى الكافى على عدم وجوب غير الصّلوات المذكورة لدلالة الاشتهار و ضرورة الدّين على وجوب الظّهر عمّن سقط عنه الجمعة؛ فلهذا لم يتعرّض الإمام فى هذه الرّواية و فى الرّواية الاولى لبيان وجوب بدل الجمعة عمّن سقطت عنه و هذه الرّواية على نسختى الكافى و الفقيه صريحة فى العموم، كيف و لا يفهم أحد له انس بكلام العرب و لم يصرفه الشبهة الصّارفة عمّا يفهمه عند التخلية غير العموم، و هذا هو المقصود من صراحة الرّوايات فى أمر، فلا ينافى الاحتياج إلى دفع كثير من الشبهات كون الرّوايات صريحة فى الوجوب.

و ننقل حكاية جرت بينى و بين فاضل متبحّر «۱»- طاب ثراه- فى السّنة السّادسة و السبعين بعد الالف [۱۰۷۶] و هى أنّه، سأله واحد من أئمة الجماعة عن صلاة الجمعة؛ فقال رحمه اللّه هى واجبة تخييريّة مرجوحة؛ فقلت له: ظاهر بعض الرّوايات كونها واجبة عينيّة؛ فقال: أىّ رواية تدلّ عليه؟ فذكرت هذه الرّواية و فصّلت فى بيان الدّلالة بعض التفصيل؛ فقال: لم يذكر فى هذه الرّواية العدد و عدالة الإمام و غيرهما ممّا يقول الكلّ باعتباره فى الجمعة، فليست عامّة بل خاصّة، فلعلّ الإمام و نائبه معتبر أيضا فى الجمعة. فقلت: لو لم يكن دليل على اعتبار العدد لاكتفينا بأقلّ ما يتحقّق به الجماعة، فلمّا دلّنا دليل معتبر على اعتباره خصّصناها به، و كذلك لو لم يظهر اعتبار العدالة فى الإمام لاكتفينا بمطلق الإمام و الدّليل المعتبر دعانا إلى التخصيص و كذا سائر ما يدلّ دليل معتبر عليه خصّصناها به، و تبقى الرّواية على عمومها فيما لا يدلّ دليل معتبر على تخصيصها به، فيجب بيان دليل يدلّ على تخصيصها بأحدهما حتى ينظر فيه؛ و خصوص الآية أو الرّواية فى أمر يدلّ الدّليل عليه لا يخصصها فى ما لا يدلّ عليه مثل الّذى قيّد بالاستطاعة لا يخصّص بصنف من النّاس دون صنف و سنّ دون سنّ و بلد دون بلد، بل الآية باقية على عمومها فيما لا دليل على تخصيصها به، فقال رحمه اللّه ثلاث مرّات متوالية: كيف تقول بعموم الخاص؟ فسكتت عن التكلّم فى هذه الرّواية رعاية له و عدم الانتفاع فى الزّيادة.

---

(۱) المقصود هو «ميرزا رفيعا النائينى» الذى يذكره بعد ذلك فى الهامش.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۰۳

فإن قلت: جواب الإشكال اللّازم على تقدير حمل الرّواية على ظاهرها و هو لزوم وجوب أربع و ثلاثين صلاة على التّسعة المذكورة هو ظهور وجوب البدل على أصحاب الأعذار بالاشتهار و ضرورة الدّين المغنى عن الاحتياج إلى ذكر وجوب البدل بالنّسبة إليهم كما أو مات إليه، و حوالة وجوب البدل إلى الظّهور الناشئ من الأمرين بعيدة خصوصا على نسخة الفقيه، فاللائق أنّ واحدة من خمس و ثلاثين صلاة هو القدر المشترك بين الظّهر و الجمعة، و يجعل ضمير منها للأفراد كما ذكر فى الرّواية السّابقة حتى يكون وجوب الواحدة مثل وجوب الصّلوات الباقية عامّا بالنّسبة إلى المكلّفين و بعض أفرادها الّذى هو الجمعة مخصوصا ببعضهم؛ و حينئذ لا احتياج فى دفع الشبهة المذكورة إلى الحوالة إلى الشهرة و ضرورة الدّين؛ و إذا حملت الواحدة على القدر المشترك و جعل ضمير منها للأفراد يصير مقتضى الرّواية وجوب بعض أفراد الصّلوات على الناس غير التّسعة. و لما لم يظهر خصوصيّة هذا الفرد فلا يمكن الحكم بعموم الوجوب، فلعلّ هذا الفرد هو الصلاة الّتى يقيمها الإمام عليه السّلام أو نائبه.

قلت: دفع الشّبهة بما ذكرته ليس احتمالا بعيدا لا ينساق إليه الأذهان. و أمّا حمل الواحدة على القدر المشترك فممّا لا ينساق إليه الأذهان كما عرفته، فما ذكرته هو البعيد لا ما ذكرته، و أيضا لا انتفاع فى بيان وجوب هذه الصلاة و التّأكيد الدّال على تعلّق الغرض ببيانه كما عرفته فى ذيل الرّواية الاولى.

فإن قلت: إنّما يظهر من الرّواية وجوب خمس و ثلاثين صلاة على كلّ مكلّف، و امّا كون ما كلّف به بعض المكلّفين عين ما كلّف به

بعض آخر فلاء و يؤيّد هذا بأنّ السّلطان إذا خرج يوما و أمر كلّ واحد من خواصّه بخمس خدمات مختلفة، و خصّ واحدا منهم بخدمة لها مزيّة، يصحّ أن يقال أمر السّلطان كلّ واحد من خواصّه بخمس خدمات و خصّ فلانا بخدمة كذا مع اختلاف الخدمات، فلعلّ فيما نحن فيه اختلفت الخمس و الثلاثون الّتى أمر بها التّسعة و غير التّسعة يكون واحد منها فى التّسعة الظّهر فى غيرها الجمعة و لا بعد فى ذلك كيف و لا تستبعدون فى المثال المفروض اختلاف كلّ واحد من الخدمات الّتى أمر بها أحدهم مع كلّ واحد من الخدمات الّتى أمر بها غيره و هاهنا تستبعدون الاختلاف بين واحد من الصلوات الّتى أمر بها جماعة و واحد من الصلوات الّتى أمر بها آخرون، فمقتضى الرّواية حينئذ أنّه يجب على كلّ مكلّف خمس و ثلاثون صلاة، أى هذا العدد، و من جملته لا من جملة هذه الصّلوات بخصوصها صلاة يجب على المكلّفين غير التّسعة. لا ـ يقال وجوبها على غير التّسعة كاف لنا فى اثبات الوجوب، لأنّا نقول يمكن أن يكون وجوبها على غير التسعة مشروطا بزمان ظهور الإمام أو نائبه لا مطلقا، فلا يلزم انقطاع وجوب ما حكم بعموم وجوبه و لا بقاء الفرد النادر الّذى لا يجوز التّعبير عنه بلفظ العام بعنوان المبالغة؛

قلت: ظاهر أنّ المتبادر من خمس و ثلاثين صلاة المذكورة هو صبح السّبت و ظهره، و هكذا بحيث لا يخطر بذهن أحد لا يصرفه الصّارف عن حمل اللفظ على معناه الّذى يفهمه هو غير هذا المعنى إلّا بعنوان الاتفاق. و ما يظنّ مؤيّدا غير صالح للتأييد لأنّ اتّحاد الخدمات لا يتبادر من المثال تبادر اتحاد الصّلوات فيما نحن فيه، و لعلّ منشأ الاختلاف أنّ اتّحاد الأربع و الثلاثين قرينة واضحة على كون الواحدة الباقية مثلها أو شيوع عدم اتّحاد الخدمات المرجوعة إلى الخواص قرينة على عدم إرادة الاتحادة فى الخدمات، و بالجملة تبادر اتّحاد الصّلوات المذكورة فى الرّواية و بعد خلافه لو قلنا بالاحتمال أظهر من أن يخفى على من راعى التخلية الّتى أشرت إليها فى أوّل الرّسالة.

و كون وجوب الجمعة على غير التّسعة مشروطا بزمان ظهور الإمام عليه السّلام أو نائبه تخصيص لا يليق بالسّياق مع كونه سببا لخروج الرّواية عن الانتفاع كما عرفته. فتأمّل فيما ذكرته فى ذيل الرّوايتين أيضا حتّى يظهر حال الشّبهات الّتى تجرى فى دلالة هذه الرّواية.

اعلم أنّ الصّدوق رحمه اللّه بعد نقل الرّواية المنقولة قال: و القراءة فيها بالجهر و الغسل فيها واجب و على الإمام فيها قنوتان: قنوت فى الرّكعة الاولى قبل الركوع و فى الرّكعة الثّانية بعد الرّكوع، و من صلّاها وحده، فعليه قنوت واحد فى الرّكعة الاولى قبل الرّكوع، و تفرّد بهذه الرّواية حريز عن زرارة و الّذى أستعمله و افتى به و مضى عليه مشايخى رحمة اللّه عليهم هو أنّ القنوت فى جميع الصّلوات فى الجمعة و غيرها فى الرّكعة الثانية بعد القراءة و قبل الرّكوع. «۱»

فإن قلت: الظاهر ما نقله الصّدوق بعد القدر من الرّواية الّذى نقل من الكافى من تتمّة هذه الرّواية و فيها وجوب غسل الجمعة المذكورة فى هذه الرّواية، و المشهور الظاهر عدم وجوبه؛ فلعلّ هذا قرينة على عدم الوجوب العينى بالنسبة إلى صلاة الجمعة المذكورة فى هذه الرواية.

قلت: كون هذا المنقول من تتمّة الرّواية السّابقة غير ظاهر، بقرينة عدم نقله الكلينى رحمه اللّه و على تقدير ظهور كونه تتمّة، نقول ما ذكرته فى بيان دلالة الرّواية على وجوب الجمعة لا ـ يجرى فى وجوب غسل الجمعة حتّى يقال يجعل استحباب الغسل قرينة على استحبابها، و التأمّل مستغن عن البيان المستأنف فلا نطيل الكلام.

و الفاضل التونى أحال الجواب عن هذه الرّواية على ما ذكره فى الجواب عن الرّواية الاولى و قد بيّنت ضعف ما احتاج إلى البيان، ثم قال مع أنّها مشتملة على ما لم يعمل الأكثر و هو سقوطها عمّن كان على رأس أزيد من فرسخين، و أيضا قدح فيها ابن بابويه بسبب

---

(۱) من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۱۱

اشتمالها على قنوتين و قال أنّه تفرّد به حريز عن زرارة و حاصل كلامه أنّه لا أستعمله و لا أفتى به؛ و شكّ مثل ابن بابويه فى صحّتها قدح عظيم فيها كما لا يخفى، انتهى.

أقول: العلم بتحقّق الفرسخين إنّما يحصل بعد العلم بكون المسافة أكثر منهما فحينئذ لا منافاة بين مفاد هذه الرّواية المشهور، فقل لى هل حصل لك فى وقت من الأوقات أنّ المسافة الّتى بين مكانين فرسخان بلا زيادة و نقصان، و لو بقدر جزء شعرة أو تظنّ أنّ هذا العلم حصل لأحد من المكلّفين بالجمعة أو يحصل لأحد بعد هذا الزّمان فى قرن من القرون و دهر من الدهور! و لو فرض حصول هذا العلم الغريب لأحد فى وقت من الأوقات بجودة قريحته أو بإخبار المعصوم لأمكن تخصيص هذه الرواية بغير هذه الصورة الغريبة، و ليس تخصيص العام بصورة لا تحصل إلّا بعنوان خارق العادة سبب ضعف لذلك العام، و أيضا بعد تخصيصك الوجوب المستفاد من الرواية بصلاة الإمام أو نائبه كما يدلّ عليه الحوالة يحتاج إلى الجمع بين هذه الرّواية و ما يدلّ على اعتبار أزيد من فرسخين فى السّقوط، فما هو تأويلك فى ذلك الزّمان فهو تأويلنا فى هذا الزّمان.

و بقدح ابن بابويه المتعلّق بجزء لتوهّمه رحمه اللّه كون صلاة الجمعة مثل سائر الصّلوات اليوميّة فى اشتمالها على قنوت واحد لا ينقدح هذه الرّواية المعتبرة و لا هذا الجزء قدحا حقيرا فكيف بالعظيم؛ و أيضا قدح الرّواية إذا كان تابعا لقدح ابن بابويه جزئها فالجزء أولى بالقدح فهل أنت أو أحد من شركائك يظنّ ضعف اشتمال الجمعة على قنوتين بقدح ابن بابويه هذا لاشتمال، و مع ظهور ضعف كلامه لو فرض صحّة القدح فى هذا الجزء لا يسرى فى الكلّ كما لا يخفى على المتتبّع.

و لمّا ظنّ الفاضل التونى انقداح الرواية بانقداح جزئها كان المناسب أن يقدحه بقوله «و من صلّاها وحده فعليه قنوت واحد فى الرّكعة الاولى قبل الرّكوع» لعدم قول أحد به و الظاهر أنّ لفظ «الاولى» هاهنا من غلط النّساخ و كان أبدله الثانية و فى التتمة الّتى نقلها ابن بابويه رحمه اللّه تأييد للوجوب لأن قوله رحمه اللّه «و من صلّاها وحده» بعد قوله «و على الإمام فيها قنوتان» ظاهر فى انقسام صلاة وقت الزّوال من يوم الجمعة إلى قسمين أحدهما جماعة و القسم الآخر فرادى و للأوّل قنوتان و للثّانى قنوت واحد، و لو لم يجب الجمعة إلّا مع المعصوم عليه السّلام أو نائبه كان المناسب أن يقال: و فى صلاة غير الإمام قنوت واحد أو ما يفيد مفاده، لأنّ معاملة صلاة المنفرد بصلاة الإمام قرينة واضحة على أنّ المراد بالإمام هو إمام الجماعة. و فى التتمة إشارة أخرى و هى المساهلة فى إمامة الجمعة لأنّ ذكر صلاة المنفرد فى مقابل صلاة الإمام إشارة إلى غلبة صلاحيّة إمام الجماعة لإمامة الجمعة و عدم اعتبار الاجتهاد فيها.

و منها ما رواه الصّدوق رحمه اللّه عن زرارة فى الصحيح، قال زرارة: قلت له: على من تجب الجمعة؟ قال: تجب على سبعة نفر من المسلمين و لا جمعة لأقلّ من خمسة من المسلمين

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۰۶

أحدهم الإمام فإذا اجتمع سبعة و لم يخافوا، أمّهم بعضهم و خطبهم. «۱» الظّاهر أنّ هذه الرواية من تتمة الرّواية السّابقة و إن كان فى لفظ «و قال زرارة» نوع إيماء إلى كونها رواية مستأنفة.

فإن كانت من تتمّة الرّواية السابقة فوجه سؤال زرارة فقوله على من تجب الجمعة أنّه ظهر من كلامه عليه السّلام وجوب الجمعة و اعتبار الجماعة فيها فسأل عن العدد المعتبر فيها، فقال عليه السّلام بوجوبها على سبعة و عدم انعقادها بأقلّ من خمسة و لمّا كان فى عرضة توهّم اعتبار أحد العددين فى المأمومين دفعه بقوله «أحدهم الإمام».

و مع ظهور كون الإمام هاهنا هو إمام الجماعة بما ظهر سابقا أقام قرينه اخرى عليه بإسناد الإمامة إلى بعض السّبعة الدّال على عدم التّعيّن و تحقق الصّلاحيّة فى المتعدد غالبا؛ و تفريع «إذا اجتمع سبعة» على ما سبق مع تنكير سبعة و نسبة الإمامة إلى بعض السبعة المنكرة صريح فى العموم و عدم اعتبار المعصوم.

و توهّم كون اضافة بعض إلى ضمير سبعة للعهد إلى المعصوم خارج عن قانون أهل اللّسان؛ فلو كان المراد بالإمام هو المعصوم كما توهّمه الفاضل التونى مع ظهور بطلانه، لكان المناسب أن يقول عليه السّلام فإذا اجتمع السّبعة و لم يخافوا أمّهم و خطبهم، ليكون اللّام

إشارة إلى السبعة الّذين أحدهم الإمام و ضمير أمّ راجعا اليه.

و كون هذه الرواية فى تتمّة رواية السابقة و اشتمال السّابقة على قنوت المنفرد فى الرّكعة الاولى الظاهر على سهو الراوى فى خصوص الكلمة أو ظنّ ابن بابويه اختلال خصوص اشتمال الخطبتين النّاشئ من غلطه لا يورث ضعف التمسّك بشىء من أجزاء الرواية كما ظهر لك. و إن كانت رواية مستأنفة يمكن أن يكون سؤال زرارة عن وجوبها باعتبار العدد فقط و يكون قوله «أحدهم» إشارة إلى اعتبار الجماعة على وفق رواية اخرى كما هو الظاهر و إن يكون إشارة إلى المعصوم كما يزعمه النّافون لكن تفريع قوله عليه السّلام «فإذا اجتمع ...» على ما سبق، يدلّ على كون الإمام هو إمام الجماعة كما ذكرته على تقدير كون الرّواية تتمّة للسّابق؛ و مراده عليه السّلام من قوله «أمّهم» فى التفريع هو وجوبها حتى يناسب المتفرّع منه، فكون «أمّهم» جملة خبرية لا يضرّ لو سلّم عدم كونه بمعنى الأمر فى نفسه؛ فظهر أنّ هذه الرّواية على تقدير كونها تتمّة و مستأنفه يدلّ على وجوب الجمعة عينا، فظهر بما ذكرته سخافة احتمال كون المراد من الإمام هو المعصوم و اعتبار الإمام أو نائبه فى مفهوم الجمعة. و أنّ عدم وضع إذا للعموم لا يضرّ هاهنا. و أنّ ذكر الإمام سابقا لا يصلح إرادة المعصوم منه، و كونه مرادا بالإضافة إلى ضمير سبعة منكّرة و احتمال التخيير أيضا ضعيف؛ فإن كانت رواية مستأنفة فيعدم ذكر البدل و إن كانت تتمّة فبه و بما سبق.

---

(۱) كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۱، ص ۲۶۷؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۰۴.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۰۷

و حمل لفظ الوجوب على الاستحباب بعيد، و صرف اللّفظ عن الظاهر فلا يجوز بلا داع يوجبه، خصوصا على تقدير كونها تتمة.

و قال الصّدوق رحمه اللّه بعد روايتى زرارة، قال أبو جعفر عليه السّلام: إنّما وضعت الرّكعتان اللتان أضافهما النّبى صلّى اللّه عليه و آله يوم الجمعة للمقيم، لمكان الخطبتين مع الإمام، فمن صلّى بقوم الجمعة فى غير جماعة فليصلّها أربعا كصلاة الظّهر فى سائر الأيّام؛ «۱»

و قائل لفظ قال يحتمل أن يكون زرارة و أن يكون ابن بابويه؛ و ظاهر هذا الكلام انقسام صلاة يوم الجمعة قسمين: كونها مع الإمام و غير جماعة، و كونها على الأوّل جمعة، و على الثانى ظهرا؛ و إنّ الإمام هاهنا هو إمام الجماعة؛ و حمل اللفظ على بيان التخيير بعيد، و حمل الإمام على المعصوم غير محتمل؛ فإن كان من كلام الإمام عليه السّلام فهو دليل آخر على وجوبها، و إن كان من كلام الصّدوق فهو دليل على قوله بالوجوب العينى؛ فالإجماع، مختلّ به أيضا.

و مع قطع النّظر عمّا ذكرته فى كون الإمام فى قوله أحدهم الإمام و فى قوله مع الإمام هو إمام الجماعة، نقول: إن الظاهر فى المقامين اعتبار الإمام فى الجمعة، فإن كان المراد به ما ذكرته فلا إشكال، و إن كان المراد به المعصوم عليه السّلام يجب اعتبار المعصوم فيها و لا يقول به النّافقون أيضا.

فإن قال أحد و إن كان المذكور هو الإمام على نحو يدلّ على اعتباره فى الجمعة لكن المراد به الإمام المعصوم عليه السّلام و من بحكمه الّذى هو النّائب، أو المراد به المعصوم فقط، و ظاهر الرّواية عدم وجوبها بالنّائب لكن نقول بوجوبها معه بدليل آخر و نصرف الرّواية عن ظاهرها الّذى هو اعتبار الإمام. نقول: إطلاق الإمام و إرادة معنى يندرج فيه الإمام المعصوم و النّائب فقط لا وجه له، كيف يجوز القول بإرادة معنى من لفظ لم ينقل كونه من معناه و لا يدلّ قرينة عليها؛ و الاحتمال الثانى يوجب خروج كلّ النّواب عن الإمام المذكور فى موضعين مع دلالة الكلام فيهما على اعتباره بخصوصه فالقول بإرادة المعصوم عليه السّلام بخصوصه من لفظ الإمام الظاهرة فى عدم الوجوب مع غيره و ثبوت وجوبها مع جميع النّواب مع كثرتهم بدليل آخر فى غاية البعد لو قلنا باحتماله.

و منها ما رواه الشيخ رحمه اللّه عن محمد بن مسلم فى الصّحيح عن أحدهما عليهما السّلام قال: سألته عن اناس فى قرية هل يصلّون الجمعة جماعة؟ قال: نعم يصلّون أربعا إذا لم يكن من يخطب، «۲» مراد محمد من الجمعة هو صلاة وقت الزّوال من يوم الجمعة، و الغرض من قوله «هل يصلّون جماعة» هو السّؤال عن إقامتها جمعة و لعلّ وجه هذا السؤال هو أنّ بعض العامة

(۱) الكافى، ج ۳، ص ۲۷۱؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۹۵؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۴

(۲) التهذيب ج ۳، ص ۲۳۸؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۰۶

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۰۸

يشترطون المصر فى الجمعة، فالمقصود من السّؤال أنّ أهل القرية يقيمون الجمعة أم يشترط قيامها بالمصر فأجاب عليه السّلام بعدم الاشتراط بقوله نعم، لكن لما لم يظهر به كون الإقامة بعنوان التخيير أو التعيين أشار إلى التّعيين بقوله «يصلّون أربعا» الخ؛ أى أقام أربع إنّما تكون إذا لم يكن من يخطب فأمّا إذا كان فيقيمون الجمعة.

اعلم أنّه بمجرد قوله «نعم» ظهر مشروعيّة الجمعة لأنّه من الامور الواضحة أن ليس مقصود محمد السّؤال عن جواز الجماعة فى ظهر يوم الجمعة لأهل القرى، بل عن جواز الجمعة لهم، فبقوله عليه السّلام نعم حصل هذا المقصود، فالمقصود من قوله عليه السّلام «يصلّون أربعا» إفادة زائدة هى بيان التّعيّن عند وجوب الشرط الّذى هو وجود من يخطب، و مع ثبوت حجّية مفهوم الشرط فى الاصول القرينة معاضدة له هاهنا. و أشار عليه السّلام بقوله «إذا لم يكن من يخطب» بعد ما أجاب بقوله «نعم» إلى عدم كفاية مطلق إمام الجماعة فى الجمعة و اشتراط من يخطب و هو العادل الّذى يعلم ما يعتبر فيها و كان قادرا عليها. و تعبير محمد بن مسلم بالجماعة و إرادة الجمعة يدلّ على شيوع كفاية شرائط الجماعة فى إقامة الجمعة و عدم ندور شرائطها عنده كما يعرفه العارف بأساليب الكلام، فلو كان وجود الإمام أو نائبه شرطا فيها عنده كما كان لسؤاله عن الجماعة و إرادة الجمعة الدالّ على كون الغالب فى الجماعة يوم الجمعة هو الجمعة عنده وجه، و كون الغالب فى الجماعة جمعة عنده يدلّ على كونه كذلك كما هو ظاهر جلالته و ظاهر جواب المعصوم عليه السّلام هو هذا أيضا.

فظهر بما ذكرته أن ليس استدلالنا بقوله «نعم» الّذى فى قوّة أن يقول عليه السّلام يصلّون الجمعة جماعة حتى يقال إنّ الجملة الخبرية ليست صريحة فى الوجوب، بل استدلالنا بكون الصلاة المسؤول عنها قسمين: صلاة مع من يخطب و صلاة ليست مع من يخطب، و دلالة قوله عليه السّلام على أنّه يصلّون إحداهما جمعة و الاخرى أربعا و الانقسام قاطع للشركة فلا يكون مع من يخطب إلّا الجمعة.

فإن قلت: للرّواية احتمال آخر لا يمكن الاستدلال به و هو أن يكون المراد بالجمعة هو الظّهر و بقوله هل يصلّون جماعة ما هو ظاهر هذا اللفظ، فلمّا أجاب عليه السّلام بقوله نعم الدالّ على الجواز أشار إلى كثرة موارد الجماعة بأن الجماعة فى كلّ فريضة محمودة، فما يدلّ كون الصلاة أربعا يدلّ على جواز إقامتها جماعة، فقال يصلّون أربعا إذا لم يكن من يخطب إشارة إلى ندور عدم الجواز، لأنّ عدم الجواز مبنىّ على وجود من يخطب و هو الإمام أو نائبه، و ندور كون أحدهما فى القرى ظاهر، فالشائع فيها جواز الظّهر جماعة و هو المقصود من السّؤال.

قلت: كما أنّ إرادة الجمعة الشّائعة من لفظ الجمعة الّتى ظنّها بعضهم فى غاية البعد بل لا معنى لها كذلك إرادة الظّهر أيضا فى غاية البعد، لأنّ السّؤال عن إقامة صلاة الظّهر جماعة

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۰۹

إنّما هو عند العلم بكون المطلوب هو صلاة الظّهر، و الأمر الّذى احتاج إلى السّؤال حينئذ إنّما هو جواز الجماعة أو رجحانها فيها كما يعرفه العارف بقانون الكلام و الاحتياج إلى هذا السّؤال فى غاية البعد بالنسبة إلى أوساط النّاس و أدانيها فكيف احتياج محمد بن مسلم مع جلالته إلى هذا السّؤال، فلا يليق تجويز جهل محمّد بهذا، فلو سلّم جهله به نقول: لمّا كان إقامة الصلاة أربعا معلومة لمحمّد و كان المقصود من السّؤال إنّما هو جواز الجماعة أو رجحانها كان المناسب أن يقول عليه السّلام نعم إذا لم يكن من يخطب من غير ذكر قوله «يصلّون أربعا» إن لم يكتف بلفظ نعم.

و أيضا تخصيص أن يخطب بالإمام أو نائبه تخصيص بعيد لا يدلّ عليه اللغة و العرف، فالظاهر من الرواية هو ما ذكرته، فهى يدلّ على

الوجوب العينى مع من يخطب و هو أعمّ من الإمام و النائب.

و للحكايـة المنقولة فى ذيل صـحيحة زرارة تتمّة يناسب نقلها هاهنا و هى أنّه قلت له «۱» رحمه اللّه بعـد المكالمة المنقولة مع أنّه على مدّعى التخصـيص بيانه لا على مدّعى كون الظاهر بقاء الرّواية على عمومها فى ما يدلّ دليل على التخصـيص بعض الرّوايات يدلّ على عدم اختصاص صـلاة الجمعة بالإمام أو نائبه، فقلت: ما هو مضمون هذه الرواية؟ فقال: أقوى أدلّة القائلين بالحرمة هذه الرواية؛ فسألت عن وجه الدّلالـة، فقـال: قـال اللّه تعالى لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ «۲» وجه الدّلالة أنّ الموعظة، معتبرة فى الخطبة، فإذا وعظ الإمام بما لم يفعل خرج عن العدالة الّتى اعتبرت فى الإمامة خصوصا مع التكرّر و الإصـرار؛ فنقضت دليله رحمه اللّه بلزوم حرمـة الأـمر بـالمعروف و النّهى المنكر بغير المعصوم مع كونهما مطلوبين بمقتضـى القرآن و الأخبار؛ فقال: الاحتياط تركهما ما لم يسئل؛ فإن سأل أحد أحدا عن شىء يجيب عن السؤال بقدر يناسب. فقلت: لم يعتبر فى الموعظة الّتى اعتبرت فى الخطبة ذكر التكاليف الشّاقّه، فيمكن أن يـذكر الخطيب فى الخطبـة الأمر بامور يفعلها و النّهى عن امور يتركها؛ فقال: «خوب مى كنند، خوب مى كننـد، خوب مى كننـد» فلم أنقض بلزوم عـدم جواز إقامـة النـائب أيضـا بل قلت: قلت بكونها واجبـة تخييرا، فعلى هـذا لم لا تقول بالحرمـة، فقال الأخبار الدّالـة على الإذن كثيرة فـذكر بعضـها الّـذى لم أتـذكّره فسـكتت للوجهين اللّذين ذكرتهما سابقا قبل نقل هذه التتمّة و لم أقل له فما تقول فى الجمع بين ما ذكرته أوّلا و آخرا.

قال الفاضل التونى: إنّها يدلّ بمنطوقها على حتميّة الظّهر مع عدم من يخطب؛ فمفهومها

---

(۱) در هامش: و هو فاضل متبحر و هو ميرزا رفيعاى نائينى رضى اللّه عنه.

(۲) صف: ۳

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۱۰

بحسب الشـرط عـدم حتميّـة الظّهر مـع وجـود من يخطب على مـا هـو مقتضـى المنطـوق و المفهوم، و هـذا أعمّ من حتميّـة الجمعـة و تخييريّتها و هو ظاهر مقصوده؛ إنّ قوله عليه السّلام يصلّون أربع إذا لم يكن من يخطب و إن كان جملة خبريّة، لكن لمّا كان المقصود منه حتميّـة الظّهر فالمقصود من المفهوم الّذى يظهر من الكلام و هو لا يصـلّون أربعا إذا كان من يخطب، هو عدم حتميّة الظّهر و عدم حتميّته لا يستلزم وجوب الجمعة عينا بل أعمّ منه و من الوجوب تخييرا و فيه أنّ المعنى الّذى يفهم من هذه العبارة انقسام صـلاة وقت زوال يوم الجمعة إلى قسـمين و كون أحدهما ما يفهم من لفظ يصـلّون أربعا و الآخر من لفظ لا يصـلّون أربعا، و أمّا كون أحدهما ما يفهم من الأوّل مع التقييد بالحتميّة و الآخر ما يفهم من سلب التقييد فلا يفهم أحد من هذه العبارة كما يعلم الرّاجع إلى وجدانه.

و ربمـا يقـال لتقويـة إرادة الإمـام أو نـائبه من لفـظ «من يخطب» أنه لو كـان المراد منه مـا يعلم ما يعتبر فى الخطبـة و يقـدر عليها فهو كاللّازم لإمام الجماعـة لعدم خفاء ما يعتبر فيها على أحد من أئمة الجماعة. و على تقدير الخفاء ليست الجمعة واجبة مقيّدة بقيد وجود من يخطب عنـدهم بل مطلقـة فيجب تعلّمها على كلّ عادل يقيم الجماعـة فلا يناسب حينئذ أن يقول عليه السّـلام يصـلّون أربعا إذا لم يكن من يخطب الظـاهر فى كون وجوب الجمعـة بالنّسـبة إلى وجود من يخطب وجوبا مقيّـدا، و فيه نظر لأنّ كون من يخطب بالمعنى المذكور كاللازم لإمام الجماعة غير مسـلّم؛ فإن شـئت ففتّش عن العدول الّذين يجوز لهم إقامة الجمعة عند القائلين بوجوبها هل يعلم كلّهم ما يعتبر فيها و يقدر كلّ واحد منهم عليها على وجه يقال له فى العرف من يخطب أم لا؛ و الظاهر عدم الغلبة، فكيف الكلّ.

و على تقـدير الخفـاء كونهم مكلّفين بتعلّمه مطلقا غير مسـلّم، فإذا لم يمكن إقامتها فى وقتمّا و لم يظهر أمارة الإمكان فى وقت آخر وجوب التعلّم غير مسـلّم، فـإذا تحقق الإمكـان فى وقت غير مرجوّ و لم يعلم العـادل مـا يعتبر فيها و لم يقـدر عليها فلا يقيم الجمعـة، و كذلك إذا أقام الجمعة من هو أهل للإقامة لا يظهر وجوب تعلّم الغير عند عدم أمارة المانع بالنّسـبة إليه، فإذا حصل المانع له فى وقت لا يمكن العادل قبل خروج وقتها تحصـيل ما يعتبر فى الخطبـة، سـقط عنه الجمعـة فى ذلك الوقت و بالجملة تقييد «من» الّذى للعموم

بالإمام أو نائبه ليخرج غيرهما عنه بمثل هذا التخييل خروج عن الإنصاف، و مع هذا يخرج الرّواية عن الانتفاع كما عرفت غير مرّة.

و منها ما رواه الشيخ- طاب ثراه- عن الفضل بن عبد الملك فى الموثّق بأبان بن عثمان- و هو لا يقصر عن الصّحاح- قال: سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إذا كان قوم فى قرية صلّوا الجمعة أربع ركعات، فإن كان لهم من يخطب، جمّعوا إذا كانوا خمسة نفر، و انما جعلت الركعتين

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۱۱

لمكان الخطبتين. «۱»

وجه الدلالة أنّه يظهر من الرّواية إقامة أربع ركعات فى يوم الجمعة إذا لم يكن من يخطب، و اثنتين إذا كان؛ و التقسيم قاطع للشركة؛ و حمل من يخطب على المعصوم أو نائبه فى غاية البعد خصوصا بالنسبة إلى أهل القرى؛ و الاعتراض بدلالة الرّواية على كون الجمعة بالنّسبة إلى من يخطب مشروطا و لا يقول به القائلون بوجوب الجمعة، مندفع بما ذكرته فى الرواية السابقة و بأن عدم القول به يمكن أن يكون سهوا منهم فى خصوص هذا لا فى وجوب الجمعة؛ فإن كان غرض المعترض إلزام من قال بعدم اشتراط الجمعة بوجود من يخطب فهو غرض ضعيف؛ و ان كان مقصوده لزوم القول بعدم الاشتراط بناء على القول بالوجوب و إلّا لزم التفصيل الّذى لم يقل به أحد فهو ظاهر البطلان لعدم حصول العلم لنا و له بدخول المعصوم فى القائلين بعدم الاشتراط على تقدير الوجوب؛ فإن دلّ دليل قوىّ على عدم الاشتراط يجب تأويل ظاهر هذه الرّواية السّابقة بمثل ما ذكرته فى ذيل الرّواية السّابقة، و إن لم يدلّ عليه، فلا بعد فى القول بالاشتراط.

فإن قلت: «جمّعوا» جملة خبرية لا يدلّ على الوجوب؛ قلت: على تقدير تسليم عدم دلالة الجملة الخبرية على الوجوب فى نفسها لا يضرّنا، لأنّا لم نستدلّ بكون الجملة الخبريّة بمعنى الأمر الظاهر فى الوجوب حتى يقال بأنّها ليست بمعنى الأمر أو بأنّ الأمر المستنبط من الجملة الخبريّة ليس للوجوب، بل مدار استدلالنا بهذا الخبر هو كون صلاة يوم الجمعة بمقتضاه قسمين، و كون التقسيم قاطعا للشركة؛ و بعد ما ذكرته فى بيان الرّواية السّابقة لا يحتاج إلى تفصيل زائد؛ و تعجّب الفاضل التونى فى الاستدلال بهذين الخبرين على الوجوب العينى؛ و لعلّ منشأه قلّة التدبير فى الرّوايتين.

و منها ما رواه رحمه اللّه عن أبى بصير و محمد بن مسلم فى الصّحيح عن أبى جعفر عليه السّلام قال: من ترك الجمعة ثلاث جمع متوالية طبع اللّه على قلبه. «۲»

وجه الدلالة أنّ «الطبع» إشارة إلى غاية الشّدّة فى الحرمة، لأنّ الطّبع الّذى يكون بعد تمام الكتابة، إشارة إلى غاية البعد عن الرّحمة و انقطاعها؛ و لفظة «من» من الكلمات الدّالّة على العموم، فتخصيصها بمن تركها مع المعصوم الّذى له سلطنة أو مع نائبه تخصيص بغير قرينة؛ و مع هذا التخصيص الّذى هو تخصيص بجمعة لم تتحقّق من زمان التكلّم بهذا الكلام إلى الان و لا يمكن تحقّقها أيضا إلى ظهور الحجّة المنتظر عليه السّلام فى غاية البعد فى نفسه؛ و مع ذلك يخرج هذا الكلام الّذى يشتمل على مثل هذه المبالغة عن الانتفاع كما ذكرته غير مرّة. و

(۱) الإستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۴

(۲) تهذيب ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۲۹۹- ۳۰۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۱۲

احتمال كون الإمام أو نائبه معتبرا فى مفهوم الجمعة فى غاية الضعف كما عرفته فى شرح الرّواية الاولى.

و التخصيص بصلاة أحدهما قد عرفت ضعفه؛ لكن ربما يؤيّد التّخصيص بما رواه البرقى فى كتاب المحاسن بسند ظاهره الصّحة عن زرارة عن الباقر عليه السّلام قال: صلاة الجمعة فريضة مع الإمام؛ فإن ترك بغير علة ثلاث جمع متواليات ترك ثلاث فرايض و لا يدع

ثلاث فرايض من غير علّة إلّا منافق. «۱»

و فيه نظر لأنّه مع عدم دليل على تخصيص لفظ الإمام بالمعصوم عرفا، ليس لإمام الجماعة لفظ شايع غير الإمام، فأيّة قرينة و أمارة يدلّ على كونه عليه السّلام مرادا من لفظ الإمام، بل الظاهر أنّ الإمام فى هذه الرّواية هو إمام الجماعة الّذى أشير إلى اعتباره بسبب اعتبار الجماعة فى الجمعة، و كيف يليق هذا التأكيد الدّاعى إلى رعاية مقتضاه بواجب يجب عند ظهور القائم عليه السّلام ببيانه عليه السّلام لا بهذه الرّواية و أمثالها.

و لو فرض عدم ظهور الإمام فى إمام الجماعة فى أمثال هذا المقام، لكان عدم ضمّ النّائب إليه قرينة لإمام الجماعة، لأنّ النّائب أيضا فى حكم المعصوم فى كون الجمعة معه فرضا فلا وجه لتخصيص الإمام بالذّكر هاهنا.

لا يقال لعلّ التّارك لها ثلاثا متواليات مع المعصوم فى حكم المنافق لا التارك لها مع النّائب و إن كانت واجبة معه أيضا.

لأنّا نقول: جهة كون التّارك لها ثلاثا متواليات منافقا إنّما هى كونها فريضة كما يدلّ عليه قوله «ثلاث فرايض» الخ و ظاهر أنّ الجمعة مع النائب أيضا فريضة فلا مدخل أيضا لخصوصه إقامة المعصوم فى أصل هذا الحكم، و إن امكن تفاوت ترك صلاة الجمعة الّتى يقيمها المعصوم و النّائب بعد اشتراكهما فى سببيّة النفاق فى بعض مراتب الشّدة.

قال الفاضل التونى فى جواب رواية أبى بصير و محمد بن مسلم المذكورة و الجواب عن الرّواية الثالثة: أمّا أوّلا فبمثل ما مرّ مرارا بعينه، و أمّا ثانيا فبأنّه لا دلالة لها على الوجوب العينى، إذ هذا الذمّ يحتمل أن يكون باعتبار الاستمرار على الترك، فإنّ المداومة على ترك العبادات الرّاجحة سواء كانت مندوبة الأصل أو مندوبة الاختيار ممّا يبنى على التّهاون و الاستخفاف بالشّرع و هو محرّم و لهذا وقع الذّمّ فى ترك المأمور المندوبة بالإجماع فى مواضع لا تحصى بل كثيرامّا يقع الذّم على ترك المستحبّ من غير تقييد الترك بالتكرار كما فى قوله عليه السّلام «من اتّخذ شعرا و لم يفرقه فرّقه اللّه بمنشار من نار» «۲» و من تتبع كتب الأخبار ظهر

(۱) المحاسن ص ۸۵

(۲) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۲۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۱۳

عليه أنّه أكثر من أن يعدّ و يحصى و ينبغى الحمل على ترك المندوب رغبة عنه فإنّه محرّم. و بعد تسليم الدّلالة على الوجوب غايته وجوب الجمعة لمن ترك جمعتين متواليتين و المدّعى أعمّ من ذلك فتأمّل؛ انتهى كلامه.

و مراده من الجواب الأوّل الّذى أحال إلى ما مرّ هو اعتبار الإمام أو نائبه فى حقيقة الجمعة و قد عرفت ضعفه؛ و قوله عليه السّلام «طبع اللّه على قلبه» يحتمل الدّعاء بالطّبع على من ترك ثلاث جمع متواليات و الإخبار به عليه و يدلّ على التّقديرين على حرمة هذا الترك و على كمال شدّته فيها، و لا قائل بحرمة هذا الترك و جواز ترك جمعتين أو واحدة، فحرمة ترك الثلاث يثبت حرمة ترك الواحدة و اختصاص الثلاث بالذّكر إنّما هو بسبب اختصاصها بهذه المرتبة من الشدّة لا بالحرمة كما زعمه؛ و حمل مثل هذا التشديد على ترك المندوب لا وجه له.

فأقول: ذكر فى بيان حكم الجمعة الوجوب و الفرض و قورنت بسائر الفرائض اليوميّة و نسب إلى تاركها ثلاثا، الطبع الّذى بمعنى الختم الّذى نسب إلى الكفّار و لم يظهر من شىء منها الوجوب بزعمك، فإن أراد عليه السّلام بيان الوجوب الاصطلاحى فبأىّ لفظ يعبّر حتى نفهم منه الوجوب. و أيضا تفهمون الوجوب فى غير الجمعة بالأخبار فبأىّ لفظ فهمتهم الوجوب فيه؟

أ ليس دلالة الامور المذكورة عليه مثل دلالة الدالّ على الوجوب فى غيرها، و بالجملة هذه الكلمات خارجة عن قانون الإنصاف؛ و رعاية التخلية و الخوف عن السّؤال و تخصيص عموم من بخصوص التهاون و الاستخفاف بالشّرع لا وجه له.

و فى قوله «بل كثيرامّا يقع الذمّ» إلى آخر الرّواية تدلّ على أمرين: أحدهما رجحان الفرق و استحقاق الثواب به، و ثانيهما حرمة

الترك و استحقاق العقاب بسببه. و الأوّل لما كان مندرجا فی عموم ما یدلّ علی حصول الثواب علی فعل ما بلغ ثواب به حكموا باستحبابه، و الثانی لا یندرج فی روایة معتبرة و الروایة المشتملة علیه لا تصلح بانفرادها أن یكون سببا لتأسیس حكم فلا یعمل بالثانی. و الروایة الّتی كلامنا فیها صحیحة معتبرة فلا مناسبة بین الروایتین. و أیضا المبالغة الّتی یظهر من الروایة الّتی كلامنا فیها أزید من مبالغة الّتی نقضتم بها زیادة لا یصحّ الحكم بترتّبها علی ترك المستحبّ، لو فرض إمكان ترتّب المبالغة الّتی اشتملت علیها الرّوایة الّتی نقضتم بها علی ترك المستحب؛ و أیضا لم حملت روایة «من اتخذ شعرا ...» و غیرهما ممّا اشتمل علی ذمّ الترك علی الاستحباب، و لم لم تحملها علی الوجوب مع كون ذمّ الترك قرینة واضحة فی الدلالة علی الوجوب؟

فإن قلت: لقوة الصّارف عن حملها علی الوجوب؛ قلت: فاعترف بدلالة الرّوایة الّتی كلامنا فیها علی مطلوبنا و بیّن قوة الصّارف حتّی نسلّم مطلوبك إن كان القوّة علی وجه یصحّ بها صرف الرّوایة عن مقتضاها.

و نقول: هل لم یحصل الخوف لك بالطّبع من ترك ثلاث جمع متوالیات و بم اطمأننت

بعدمه؟ فبمثل تلك الاحتمال یمكن الاطمینان؛ أ تطمئنّ بمثل تلك الاحتمال من ترك ما اشتمل علی مثل هذه المبالغات من غیر صوارف أشرت إلیها فی أوّل الرّسالة و لا أظنّ حصول الاطمینان لأكثر المؤمنین الّذین راعوا التخلیة المذكورة.

و ربما یؤیّد احتمال الاستحباب بما نقل عن المحقق من أنّه قال بأفضلیّة الظّهر فی الجامع عند فقد شرائط الجمعة و علّله أوّلا بما ثبت من فضیلة الصلاة فی الجامع، و ثانیا بما رواه محمد بن مسلم عن الباقر علیه السّلام من ترك الجمعة ثلاثا متوالیة طبع الله علی قلبه، فلیظهر من كلام المحقق أنّ المراد بالجمعة هو ظهر یوم الجمعة و المراد بتركها ترك إقامة ظهر الجمعة فی المسجد الجامع و أنه لیس للكلام عنده احتمال آخر أو خلاف الظاهر و إلّا لم یكن الاستدلال بالروایة المذكورة صحیحا، و ظاهر أنّ إقامة الظّهر فی الجامع لیست واجبة، فحمل الرّوایة علی تأكّد الاستحباب.

أقول: بعد ظهور سخافة احتمال الاستحباب بما ذكرته، لا یحصل له قوّة بقول المحقق و غیره به؛ و لعلّ قوّة شبهة عدم وجوب الجمعة بالنّظر إلی كثیر من العلماء العظام- طاب ثراهم- جعلت ضعف أمثال تلك الاحتمالات مخفیّا علیهم مثل خفاء ضعف الاستدلال بتعیین إمام الجمعة فی بعض الأوقات علی اعتباره فی صحّتها كما ظهر عند نقلنا عبارة المحقّق فی المعتبر و غیرها.

و بالجملة قوّة دلالة هذه الرّوایة علی الوجوب علی وجه لا یتطرّق إلیها الضّعف بتجویز المحقق رحمه اللّه و مثله فی الجلالة إرادة الاستحباب منها.

و لعلّ وجه عدم تخصیص المحقق الروایة لصلاة الإمام أو نائبه حتی لا یلزم علیه ارتكاب مثل هذا الأمر البعید هو قوله بعدم الوجوب بالدلیل الضعیف الّذی ذكرته عند نقل كلام الفقهاء رحمه اللّه و عدم صحّة طرح الرّوایة الصّحیحة، و كون تخصیص لفظ «من» فی ترك ثلاث جمع بمن ترك صلاة الإمام أو نائبه بغیر قرینة مع عدم تحقق فرد لهذه الجمعة من حین التكلّم إلی زمانه رحمه اللّه و عدم انتفاع كلامه علیه السّلام مع اشتماله علی كمال المبالغة كما ظهر لك، أبعد و أشنع عنده من حملها علی الاستحباب.

و منها ما رواه الكلینی و الشیخ فی التهذیب و الاستبصار عن محمّد بن مسلم فی الحسن بإبراهیم بن هاشم قال: سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن الجمعة؛ فقال: تجب علی من كان منها علی رأس فرسخین، فإذا زاد علی ذلك فلیس علیه شیء. «۱» و قریب منه ما رواه الكلینی رحمه اللّه عن محمّد بن مسلم و زرارة فی الحسن بإبراهیم عن الباقر علیه السّلام: تجب الجمعة علی من كان منها

---

(۱) الكافی، ج ۳، ص ۴۱۹؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۴۰؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۱؛ وسائل الشیعة ج ۷، ص ۳۰۹

علی فرسخین. «۱»

وجه الدلالة عموم من فى «من كان منها ...» و يخرج جمعة المخالفين و الفسّاق بالاتّفاق و الأخبار، فيبقى من على عمومه فى الباقى؛ و احتمال التّخيير بعيد بعدم ذكر البدل؛ و قوله عليه السّلام فى الرّواية الاولى «فإذا زاد على ذلك فليس عليه شىء» لأنّ السّقوط عمّن كان بينه و بين محلّ إقامة الجمعة أزيد من فرسخين بعنوان التّعيين لا بعنوان التخيير و فيه نظر لأنّ السّؤال فى الرّواية الاولى إمّا عن وجوب الجمعة فقط أو عن وجوبها أو عمّن تجب عليه باعتبار القرب و البعد أو عمّن تجب عليه باعتبار الأمرين فقط؛ و الجواب لا يناسب الاحتمالين الأوّلين بل إنّما يناسب الثالث؛ فالجمعة الّتى تجب مسكوت عنها فلعلّها معلومة للرّاوى، فلهذا لم يسأل عن أصل وجوبها فالجمعة الّتى علم الرّاوى وجوبها غير معلومة لنا، فلا يمكن الاستدلال بعدم ذكر التّقييد فى الجمعة فيها على عمومها.

و الرّواية الثانية و إن لم يذكر فيها السّؤال إلّا أنّ عدم تعرّض أبى جعفر عليه السّلام من حكم الجمعة إلّا المسافة ظاهر فى عدم تعلّق غرض السّامع بغير معرفة المسافة المعتبرة فى وجوب حضور الجمعة، و أىّ جمعة يجب حضورها، فلعلّه لا يحتاج إلى البيان؛ و بالجملة لا يصحّ الاستدلال لهاتين الرّوايتين عندى لكن لمّا استدلّ بعض العلماء بهما أردت الإشارة إلى ضعف الاستدلال بهما.

و منها ما رواه الشيخ عن عبد الملك فى الموثّق بعبد اللّه بن بكير عن أبى جعفر عليه السّلام قال:

مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها اللّه! قال: قلت: كيف أصنع؟ قال: صلّوا جماعة؛ يعنى صلاة الجمعة. «۲»

وجه الدلالة تعبيره عليه السّلام عن الجمعة بالفريضة، و تعييره عليه السّلام عبد الملك بترك الفريضة الدالّ على كونها فريضة فى ذلك الزّمان مع عدم تحقق سلطنة المعصوم عليه السّلام فيه.

فإن قلت: ترك الواجب العينى عن مثل عبد الملك بعيد، و على تقديره اكتفاء أبى جعفر عليه السّلام بمثل هذا التعبير بعيد، بل الظاهر هو التّشديد البالغ. و تعبيره عليه السّلام عنها بالفريضة، و إن كان ظاهرا فى الوجوب العينى لكن عدم التّشديد فى الدّلالة على عدم الوجوب أظهر. فيجب صرف الأوّل عن الظاهر رعاية لترجيح الأظهر؛ و على تقدير فرض الأوّل أظهر فى وجوب رعاية مقتضاه يمكن رعايته بأن يكون عبد الملك مأذونا بهذا الكلام أو هو و من سمع معه. و يحتمل أن يكون المقصود بيان وجوبها تقيّة أو وجوبها تخييرا لعدم بعد استعمال «الفرض»

---

(۱) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹؛ التهذيب، ج ۳، ص ۲۳

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من أبواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۱۶

فى الواجب التخييرى، خصوصا سبق الوجوب العينى. «۱»

قلت: ترك عبد الملك من غير علّة و شبهة شيئا يناسب هذا التعبير بعيد، سواء قيل بوجوبه عينا أم لا و إن كان الأوّل أبعد؛ فالظاهر أنّ تركه لم يكن باعتبار التهاون بل يمكن أن يكون عدم إمكان إقامة الجمعة ظاهرا شبهة له بسببها يزعم سقوطها حينئذ. و لعلّ اللائق به حينئذ هو التّفتيش و عدم الاكتفاء بالزّعم الّذى ليس له مأخذ يصحّ الاعتماد عليه و مثل هذا ليس بعيدا عن عبد الملك و من هو أجلّ منه أيضا و حينئذ لا يليق التعيير الزّايد و التّشديد البالغ كما لا يخفى.

فظهر أنّ عدم التّشديد ليس ظاهرا فى عدم الوجوب فكيف بالأظهريّة المذكورة، فلا يجوز صرف الفرض عن ظاهره بعدم التشديد. و كون عبد الملك بخصوصه مأذونا بعيد؛ و إن جعل هذا إذنا للسّامعين لاندراجهم فى «صلّوا» كانت الرّوايات العامة إذنا لمن اندرج فيها لكون نسبة الروايات العامة بالنسبة إلى من اندرج فيها نسبة هذه الرّواية إلى السّامعين، و مع هذا لا يقول أكثر النّافين بكفاية الإذن فى الوجوب إذا لم يكن الآذن سلطانا بل ربما ادّعى بعضهم الاتفاق، لكن قول بعضهم بإمكان كون هذا إذنا لمن سمع يدلّ على عدم ثبوت الإجماع.

و بعد تسليم كون الفريضة فى الوجوب أظهر لا يحصل رعاية مقتضاه بكون عبد الملك مأذونا بهذا الكلام لأنّ التعبير إنّما هو لترك ما هو فريضة قبله. و التّقيّة عند الضرورة و إن كانت واجبة لكنّ المتبادر من الفريضة كونها فريضة بخصوصها لا كونها واجبة باعتبار التقيّة كما يعرفه المتتبّع. و التعبير عن الواجب التخييرى بالفرض، مع عدم ذكر البدل، فى غاية البعد؛ و سبق الوجوب لا يدفع البعد؛ فظهر أنّ القول بدلالة هذه الرواية على الوجوب التخييرى خروج عن رعاية مقتضى ما يظهر منها.

و القول باحتمال اختصاص الإذن بعبد الملك، و كون صلّوا تعظيما له أو كون صلّوا إشارة إلى أمر عبد الملك و أتباعه بالجمعة بإمامة عبد الملك، فى غاية البعد، و لا ينفع فى دفع دلالة الرّواية على الوجوب قبل الإذن كما أو مات إليه. و ربما يؤيد إرادة الاستحباب بما رواه الشيخ عن زرارة قال: حثّنا أبو عبد اللّه عليه السّلام على صلاة الجمعة حتّى ظننت أنّه يريد أن نأتيه، فقلت: نغدوا عليك؟ فقال: «لا، إنما عنيت عندكم». «۲» وجه التأييد أنّ رواية عبد الملك المذكورة رواها عنه زرارة، و لو كان المراد منها الوجوب لفهمه منها و أقامها، فلا يحتاج إلى حثّه على صلاة الجمعة الظاهر فى تركه. و ربما يقال الظاهر من لفظ الحثّ هو الاستحباب فى نفسه، و لهذا

---

(۱) فى الهامش: فى زمان النبى صلّى اللّه عليه و آله و امير المؤمنين عليه السّلام

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۵؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۹- ۳۰۱، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۱۷

ذكر هذه الرواية بعض العلماء الكرام لإثبات الاستحباب و ترك المستحبّات عن أمثال زرارة ليس بعيدا، فلعلّ زرارة و إن فهم الاستحباب الّذى بمعنى كونها أفضل من الظّهر، لكن تركها لاشتمال فعلها على بعض مراتب المشقّة، فحثّ الصادق عليه السّلام زرارة على إقامة الجمعة تحريصا له على إقامتها، و إن اشتملت على المشقّة؛ أو ترغيبا له على التقيّة الغير البالغة على حدّ الوجوب، و تقييد التقيّة لبعد ترك زرارة التقيّة الواجبة.

أقول: لا يظهر من هذه الرّواية عدم فهم زرارة من رواية عبد الملك الوجوب و عدم إقامة الجمعة فى موضع يجب إقامتها فيه؛ و حثّه على صلاة الجمعة غير ظاهر فى تركها فى الكوفة. و لعلّ حثّه عليها ليتأكّد ما ظهر عليه بما سمع من أخيه راويا عن أبى جعفر عليه السّلام أو ليظهر حكم الجمعة لمن لم يظهر قبل بعدم بلوغه من طريق عبد الملك أو بقاء نوع الشّبهة له بعد بلوغه عنه؛ فلا يتفرّع عدم الاحتياج إلى الحثّ على ما فرع عليه. و الظاهر من الحثّ و الحضّ و التحريص، هو طلب أمر مع تأكيد لا الطّلب الخالى عنه، فليس ظاهرا فى الاستحباب، و لفظ «حتّى» إلى آخر، يدلّ على تأكيده عليه السّلام إلى مرتبة ظنّ إقامة الصادق عليه السّلام الجمعة مع ظهور قوّة المانع بالنّسبة إليه عليه السّلام فلهذا قال: نغدو عليك! فأشار عليه السّلام إلى قوّة المانع. فلفظ «حثّ» خصوصا مقارنا بحتّى ظاهر فى الوجوب لا فى الاستحباب.

و توهّم صاحب الرّسالة الفارسيّة «۱» الّتى أشرت إليه فى أوّل هذه الرّسالة دلالة عدم العتاب التامّ فى هذه الرّواية و عدم العتاب و عدم إخراج عبد الملك عن عزّ الحضور فى الرّواية السّابقة على الاستحباب توهّم ضعيف؛ لإمكان استناد ترك عبد الملك إلى الشبهة كما أشرت إليه. و من رواية زرارة لم يظهر الترك فى موضع إمكان الامامة و أيضا لم يكن طريقة رسول اللّه و اهل بيته الطاهرين عليهم السّلام الغلظة و الفظاظة، فظاهر هذين الخبرين أيضا هو الوجوب فلا تغرنّ بتعجّب صاحب الرّسالة الفارسيّة و الفاضل التونى فى الاستدلال بالرّوايتين على الوجوب الظّنّ بزرارة ترك ما عيّر عليه السّلام عبد الملك بسبب تركه إيّاه مع إمكان فعله أو بعبد الملك و لو فرض عدم وجوبها، و لعلّ هذا التّجويز ناش من الغفلة عن مرتبتها، و حمل هذه الرّواية على ترغيب زرارة على التقيّة خلاف ظاهر لفظ «عندكم»، لأنّ مراد زرارة من قوله «نغدو عليك» الايتمام بأبى عبد اللّه عن صلاة الجمعة و لا مدخل للصلاة مع المخالفين فى

هـذه المقصود، فالظاهر من قوله عليه السّلام «إنّما عنيت عندكم» هو إرادة إقامة الجمعة الشرعيّة مثل الجمعة الّتى ظنّها زرارة، لكن عندهم لا عند أبى عبد اللّه عليه السّلام.

فإن قلت: يدلّ على استحباب الجمعة و على كون المقصود من موثّقة عبد الملك أيضا هو الاستحباب ما رواه الشيخ عن محمد بن مسلم فى الموثق بإبراهيم بن عبد الحميد عن

---

(۱) مقصود ملا خليل قزوينى است.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۱۸

أبى جعفر عليه السّلام قال: يجب الجمعة على من كان منها على فرسخين؛ و معنى ذلك إذا كان الامام عادلا «۱» و قال إذا كان بين الجماعتين ثلاثة أميال، فلا بأس أن يجمّع هؤلاء و يجمّع هؤلاء و لا يكون بين الجماعتين أقلّ من ثلاثة أميال.

و اعلم أن للجمعة حقّا قد ذكر عن أبى جعفر عليه السّلام أنّه قال بعبد الملك «مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها اللّه! قال: قلت: كيف أصنع؟ قال: صلّوا جماعة؛ يعنى صلاة الجمعة. «۲»

وجه الدلالة دلالة قوله «و معنى ذلك إذا كان امام عادل» على عدم الوجوب لظهور هذا اللفظ فى المعصوم عليه السّلام فيدلّ هذا الكلام و إن كان من محمّد، على اختصاص الوجوب بالمعصوم. و تتمّة الرّواية متعلّقة بالفاصلة و لا تعلّق لها بالوجوب أو الاستحباب. و الظاهر أنّ قوله «و اعلم» إلى آخر ما نقل من كلام محمد بن مسلم و كلامه و إن لم يكن فى نفسه حجّة، لكن فهم مثل محمّد من كلام المعصوم شيئا يدلّ على كون مراد المعصوم ما فهمه، لبعد تفسيره بكلام المعصوم بما لم يظهر عليه كونه مقصوده عليه السّلام و كلامه يدلّ على الاستحباب لقوله «إنّ للجمعة حقّا» الظاهر فى الاستحباب، و مع كونه ظاهرا فى الاستحباب يدلّ على كون رواية عبد الملك واردة فى الاستحباب لما ذكرته من بعد فهم محمد بن مسلم غير مقصود المعصوم، و على تقدير فهمه كيف يجترأ أن يذكره فى بيان مقصود المعصوم.

قلت: و فيه نظر إذ الاستدلال بقول محمّد «و معنى ذلك إذا كان إمام عادل» على الاختصاص ضعيف، لعدم ظهور هذا اللفظ فى المعصوم؛ و كيف يحمل هذا اللفظ على المعصوم مع كون صلاة النّائب بالاتّفاق كذلك؛ و ظاهر أنّه لا يمكن أن يقال أنّ مراده بقوله إمام عادل هو القدر المشترك بين المعصوم و النّائب فقط؛ فالظاهر أنّ مراده بهذا هو الإمام العادل فى مقابل الفاسق.

و لعلّ غرضه من هذا التّفسير دفع توهّم وجوبها على من كان منها على فرسخين، و إن كان إمامها فاسقا كما هو الشائع فى ذلك الزّمان؛ و دفع أمثال هذه التوهّمات من مثل محمد ليس بعيدا و إن كانت أمثال هذه التوهّمات منه بعيدة. و مع ظهور ما ذكرته لفظ «إذا كان الإمام عادلا» كما هو فى بعض النّسخ، فى غاية الظّهور فيما ذكرته، و قوله «إنّ للجمعة حقّا يجب رعايته» لتعيير أبى جعفر عليه السّلام عبد الملك بتركها، و تعبيره عنها بالفريضة.

فإن قلت: نقل محمد بن مسلم الرواية بعنوان «صلّها جماعة» يدفع احتمال عدم تعيين عبد الملك للإمامة أو يضعّفه فاندفع ما ذكرته عند التّكلم فى هذه الرّواية.

قلت: لعلّ مراد محمّد بقوله صلّها هو بيان أنّ الأمر المتعلّق بعبد الملك هو أمره بصلاة

---

(۱) خ. ل: امام عادل

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من أبواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۱۹

الجمعة إماما كان أو مأموما؛ و هذا هو ظاهر «صلّها جماعة» أ لا يرى أنّه يصدق على كلّ واحد من الإمام و الماموم أنّه صلّى جماعة، فظهر أن ليس فى الكلام المنقول دلالة على الاستحباب و لا تأييده. و إن قال بتأييد قول محمد إذا كان إمام عادل القول بالوجوب بما ذكرته فليس بعيدا.

و قد يستدلّ على الوجوب بما رواه الشّيخ رحمه اللّه عن عمر بن يزيد فى الصحيح عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: إذا كانوا سبعة يوم الجمعة فليصلّوا فى جماعة؛ و ليلبس البرد و العمامة و ليتوكّأ على قوس أو عصا و ليعقد قعدة بين الخطبتين و يجهر بالقراءة و يقنت فى الركعة الاولى منها قبل الركوع. «۱»

الظاهر إنّ ضمير الجمع فى «فليصلّوا» للمسلمين أو القوم أو ما يفيد مفادهما؛ و يؤيّده موثّقة فضل بن عبد الملك؛ و عدم ذكر المرجع مع إرادة ما ذكرته ليس بعيدا تبادره إلى الأذهان. و أمّا إرجاعه إلى جماعة يكون فيها السّلطان أو نائبه تخصيص فى غاية البعد. فالأمر بإقامة الجمعة إذا كانوا سبعة مع عدم ذكر البدل حينئذ يدلّ ظاهرا على تعيّنها حينئذ.

لكن الاستدلال بهذه الرّواية على الوجوب العينى مشكل لاشتمالها على الأمر بغير الواجب مثل «و ليتوكّأ على قوس أو عصا»؛ نعم يدلّ على عدم الحرمة و الرّجحان بما ذكرته، و هذا مطلوب أيضا؛ و أمّا الاستدلال بها على خصوص الاستحباب الّذى هو الوجوب تخييرا بعيد، لإمكان إرادة مطلق الرّجحان المجامع للوجوب و الاستحباب و إرادة الوجوب من قوله «فليصلّوا» بدون ذكر البدل و بالأمر بقوله «و ليلبس البرد و العمامة» الاستحباب؛ و هذا ليس بعيد لشيوع الأمر بكثير من الواجبات أمرا حتميّا و إلّا بكثير من المستحبّات و الأدات المقارنة للواجبات؛ و بالجملة لا يمكن الاستدلال بهذه الرّواية على خصوص الواجب أو الاستحباب.

الفصل الثالث فيما يقال فى عدم الوجوب سواء قيل بالحرمة أو بالتّخيير

اشاره

و لكلّ واحد منهما دليلان: الأوّل الإجماع و الثانى الأخبار. أمّا الإجماع على الحرمة فلقول العلّامة رحمه اللّه فى المنتهى «۲»: «يشترط فى الجمعة الإمام العادل، أى المعصوم عندنا أو إذنه؛ أمّا اشتراط الإمام أو إذنه فهو مذهب علمائنا أجمع» لأنّ عبارته صريحة فى اتّفاق العلماء و اتّفاقهم كاشف عن قول المعصوم، فكيف يتّفق جميع العلماء على أمر باطل؛ و قول محمد بن ادريس: لا خلاف بين اصحابنا أنّ من شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من نصبه الإمام

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۳۴۵؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۱۳

(۲) منتهى المطلب، ج ۱، صص ۳۱۶- ۳۱۷

للصلاة. «۱» و أيضا الظّهر أربع ركعات فى الذمّة بيقين، فمن قال يجزئ صلاة ركعتين عن الأربع يحتاج إلى دليل، فلا يرجع عن المعلوم بالمظنون؛ و أخبار الآحاد الّتى يوجب علما و لا عملا لأنّه سبب الخلاف بين الأصحاب فى أنّ من شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من نصبه؛ و قد عرفت أن اتّفاقهم كاشف عن قول المعصوم، و يؤيّد قولهما السيّد- طاب ثراه- على ما نقل عنه فى الفقه الملكى حيث قال: و الأحوط أن لا يصلّى الجمعة إلّا بالسلطان و إمام الزّمان، لأنّها إذا صلّيت على هذا الوجه انعقدت و جازت بإجماع و إذا لم يكن فيها إذن السّلطان لم يقطع على صحّتها و إجزائها؛ وجه التأييد أنّ شغل الذّمة يقينىّ يجب تحصيل اليقين ببراءتها، و لا يحصل اليقين ببراءتها بالجمعة لما ذكره بقوله لم يقطع على صحّتها بخلاف الظّهر فإنّه يحصل اليقين ببراءة الذّمة كما يدلّ عليه سياق كلامه رحمه اللّه. و بيان ضعف التمسّك بكلامهم ظهر بالتّفصيل عند نقل كلامهم فلا نعيده.

و أمّا الأخبار فمنها ما رواه الصّدوق «۲» رحمه اللّه عن محمد بن مسلم بسند لا يبعد أن يعدّ صحيحا بما حقّقته فى موضعه، عن أبى جعفر عليه السّلام قال: تجب الجمعة على سبعة نفر من المؤمنين و لا تجب على أقلّ منهم: الإمام و قاضيهم و مدعيا حقّ و شاهدان و الّذى يضرب الحدود بين يدى الإمام؛ «۳» و رواه الشيخ «۴» فيه حكم بن مسكين بتفاوت سهل لا يتغيّر به المقصود.

وجه الدلالة أنّ هذه الرواية تدلّ على اعتبار الإمام الّذى له سلطنة فى الجمعة لظهور كون الإمام فى هذه الرّواية كذلك بالقرينة الواضحة.

و فيه نظر لأنّ الاستدلال بهذه الرّواية على الحرمة لا معنى له، لأنّ الوجوب إذا قارن شيئا لا يذكر له يدل يدلّ على الوجوب العينى؛ فغاية ما يتوهّم من هذه الرّواية اشتراط الوجوب الّذى يفهم من إطلاقه بالمعصوم، و أمّا اشتراط مشروعيّتها به فممّا لا يليق التوهّم بهذه الرّواية. و أيضا لو قلنا باعتبار المعصوم فى وجوبها بهذه الرّواية يلزم اعتبار السّتة الباقية أيضا، لكون ذكر مجموع السبعة بأسلوب واحد، و لم يقل به أحد، و لا يمكن أن يقول به أيضا.

---

(۱) السرائر، ج ۱، ص ۳۰۳

(۲) ذكر الصدوق ۲ فى الفقيه: و ما كان فيه عن محمد بن مسلم الثقفى فقد رويته عن علىّ بن أحمد بن أبى عبد الله عن أبيه عن جده أحمد بن أبى عبد الله البرقى عن أبيه محمد بن خالد عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم؛ و التحقيق هو أنّ الراويين الأوّليين و إن لم يوثّقا فى كتب الرجال لكن لم ينقل عن واحد منهما كتاب، فالظاهر كون كل منهما من مشايخ إجازة كتب جدهما أحمد بن أبى عبد اللّه و الظاهر أن كتبه كانت معروفة فى زمان الصدوق. و الظاهر عدم كون النقل بما فى الصدور فى زمان الصدوق متعارفا، و جهالة راوى الحديث عن الكتاب المعتبر و ضعفه أيضا لا يوجب ضعف الرواية. منه مدّ ظلّه العالى.

(۳) من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۱۳

(۴) التهذيب، ج ۳، ص ۲۰؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۸

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۲۱

فإن قلت: إن قلنا باعتبار السبعة فى وجوبها كما هو ظاهر الرواية، تلزم ما لم يقل به أحد فلا يمكن القول بهذا ظاهرا، فيجب صرف الرّواية عن ظاهرها بقدر يقتضيه الدليل، و الدّليل قائم فى السّتة لظهور عدم الاحتياج إلى العلم بل و لا الظنّ بحضور القاضى و لا بحضور واحد ممّا هو مذكور بعده، و لا يدلّ دليل على عدم اعتبار حضور الإمام عليه السّلام فصرف الدليل عن ظاهره فى ما يوجبه الدّليل لا يوجب صرفه عن ظاهره فى ما لا يدلّ عليه دليل؛ فذكر السّتّة الباقية إشارة إلى تتمّة العدد المعتبرة فى وجوبها و كناية عن اعتبار الإمام الّذى له سلطنة، فلذكرها منفعتان: بيان العدد و الإشارة إلى اعتبار السّلطنة؛ فإنّ جعل كلّ السّبعة إشارة إلى العدد [فقط] يبقى ذكرهم خاليا عن المنفعة، فكيف يمكن أن يقال مفاد هذه الرواية إنّما هو اعتبار عددهم فى الجمعة مع ظهور كفاية قوله عليه السّلام يجب الجمعة على سبعة نفر من المسلمين و لا جمعة على أقلّ منهم فى إفادة هذا المعنى؛ فذكر التتمّة مستدرك محض، فهل يليق أن ينسب هذا الاستدراك إلى كلامه عليه السّلام حاشاه عن ذلك، قلت: على ما ذكرت يصير حاصل هذه الرواية تجب الجمعة على القوم عند حضور خصوص الإمام المعصوم عليه السّلام و عدد قاضيه و من ذكر بعده و لا يخفى غاية البعد؛ و عدم قبول سليقة مستقيمة إرادة هذا المعنى من الرّواية و الأدلّة قامت على عدم اعتبار حضور غير الإمام عليه السّلام فيجب صرف الرّواية عن ظاهرها فى كلّ السّبعة؛ و أيضا يلزم خروج صلاة النائب عن الوجوب.

و القول بكون الإمام هاهنا هو المعصوم عليه السّلام أو نائبه الّذى له أمارة بدلالة السّتّة الباقية على السّلطنة أو الإمارة لكون الغالب فى النائب الإمارة و خروج الأفراد النّادرة لا قصور فيه إذا ثبت بدليل آخر بعيد. و الاستدراك إنّما يلزم إن كان المقصود من الرواية محض العدد، و يمكن أن يكون اشارة إلى لمّ اعتبار هذا العدد بأنّ أصل الجمعة حق الإمام المعصوم الّذى من مقارناته العادية هذه

السّنة، فلهذا اعتبر هذا العدد فى الجمعة الّتى هى حقّه عليه السّلام بمعنى أنّه عليه السّلام إذا كان فى موضع يقيمها هو و ليس لأحد غيره، و لا بمعنى اختصاصه به مطلقا. و هذا الاحتمال «۱» لو لم يكن أقرب ممّا ذكروه ليس أبعد منه؛ و لعلّ قول المفيد رحمه اللّه فى الإشراف «۲» فى مبحث صلاة الجمعة، باب عدد من يجتمع فى الجمعة و عددهم خمسة نفر فى عدد الإمام و

(۱) و يمكن أن يؤيّد هذا الاحتمال بأن المقصود من قوله عليه السّلام تجب الجمعة على سبعة نفر من المسلمين، إما بيان وجوبها على الناس على تقدير تحقق هذه السبعة و إما وجوبها على القوم على تقدير تحقق عدد السبعة، و تخصيص هذه السبعة بالذكر للإشارة الى لمّ اعتبار هذا العدد كما أو مات إليه فى الاصل، و الأوّل لا يقول به أحد و لا وجه له، و هل هذا إلّا مثل أن يقال: يجب صلاة الصبح على أهل بلدة كذا، فكما لا وجه له لهذا لا وجه لذلك؛ و الثانى أيضا ظاهر البطلان بما ذكرته فى الأصل؛ فالحق هو الثالث. منه سلمه الله تعالى.

(۲) رسالة الإشراف، ص ۲۵ (المطبوع فى سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۹)

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۲۲

الشاهدين و المشهود عليه و المتولّى لإقامة الحد، و فى مبحث صلاة العيد، باب عدد من يجتمع فى العيدين و عددهم سبعة على عدد الإمام و قاضيه و المدّعى حقّا و المدّعى عليه و الشاهدين و المتولّى لإقامة الحدّ، إشارة إلى ما ذكرته. فظهر أنّ الاستدلال بهذه الرواية على الحرمة أو عدم الوجوب لا وجه له.

و من الغرائب منع دلالة الأخبار المذكورة سابقا على وجوب الجمعة و الاستدلال بهذه الرواية على حرمتها أو عدم وجوبها عينا؛ و نعم ما قال العالم الرّبانى آقا حسين- طاب ثراه- فى جواب من قال بعنوان التفتيش و الاستفسار عن دلالة هذه الرواية على الحرمة: كيف يمكن الاستدلال بهذه الرواية المتشابهة على شىء.

و منها ما ورد فى الصحيفة الكاملة الّتى كونها من كلام على بن الحسين عليه السّلام فى غاية الوضوح بلا حاجة إلى السّند؛ فعدم قوّة السند المنقول فى أوّلها لا يضرّ الحكم بكونها منه عليه السّلام فى دعاء يوم الجمعة و العيد: اللّهم إنّ هذا المقام لخلفائك و أصفيائك و مواضع امنائك فى الدرجة الرفيعة الّتى اختصصتهم بها قد ابتزّوها. «۱»

وجه الدلالة أنّ اللّام فى «لخلفائك» ظاهر فى اختصاص مقام الخطبة و إقامة الجمعة و العيد بالائمة عليهم السّلام و الظاهر عدم دخول غير الائمة عليهم السّلام فى أصفيائك و امنائك أيضا؛ و مع كون الظاهر عدم إرادة الغير أو الأعمّ من لفظ امنائك أيضا قوله عليه السّلام فى الدرجة الرّفيعة الّتى اختصصتهم بها بعد الألقاب الشريفة فى غاية الظهور فى كون المراد بكلّ واحد منها هو الأئمة عليهم السّلام. فإذا كان هذا المقام مخصوصا بالأئمة عليهم السّلام فكيف يمكن القول بوجوب إقامتها مع كلّ عادل يخطب أو مع كلّ فقيه عادل؛ فأىّ مرتبة من مراتب الاختصاص روعيت مع أحد القولين؛ و فيه نظر أمّا أوّلا فبالنّقض بوجوبها مع النائب بالاتّفاق بيننا و بينهم، و هو مناف لظاهر الاختصاص. و أمّا ثانيا فبالنقض بصلاة العيد على من يقول بمشروعيّتها من القائلين بحرمة الجمعة. و أمّا ثالثا فبالحلّ بإرادة الاختصاص بهم فى موضع حضورهم عليهم السّلام كما ذكرته فى ذيل الرّواية السّابقة و لعلّ هذا إشارة إلى المقام المعيّن الّذى وقع الابتزاز من امراء الجور و الطغيان؛ و هذا الاحتمال فى نفسه أقرب من جعل لفظ هذا إشارة إلى طبيعة مقام الجمعة و العيد. و إذا لو حظ عدم الاحتياج إلى التكلّف بسبب لزوم عدم جواز صلاة النائب على ما هو ظاهر اختصاص مطلق مقام إقامة الجمعة و العيد بالمعصوم يتقوّى الأظهريّة و من لم يحكم بحرمة الجمعة لكثرة الأخبار الدّالة على المشروعيّة و للتوسعة فى الكلام يرد عليه نظر رابع، و هو أنّه إن كان قائلا باختصاص مقام الجمعة و العيد مطلقا بالإمام عليه السّلام و من هو فى حكمه،

(۱) مصباح المتهجد، ص ۳۷۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۲۳

فیلزم القول بالحرمـهٔ، فلم لم یحکم بها و لم یأوّل الأخبار الدّالهٔ علی المشـروعیّهٔ حتی یروّج ما هو حقّ عنده؛ و إن لم یقل به لقوله فی العبارهٔ المنقولهٔ ما ذکرته فی بیانها أو غیره ممّا ینافی الاختصاص فلم ذکرها للاستدلال علی وجه یظهر منه الحرمهٔ.

و بالجملـهٔ عـدم صـلاحیهٔ الاسـتدلال بهذه العبارهٔ علی الحرمهٔ بل علی عدم الوجوب فی غایهٔ الوضوح، لکن لما دعا غایهٔ الحرص فی إنکار الوجوب و علی القول بالحرمهٔ بعض من هو عاصرته «۱» تمسّک بمثل هذه العبارهٔ بل بما هو أظهر فی عدم الدلالهٔ، فتبعه من لم یحکم بالحرمـهٔ فی الاسـتدلال بهـذه العبارهٔ علی وجه یظهر منه الحرمـهٔ، و لم یراع مقتضـی هـذا الاسـتدلال الذی هو الحرمهٔ خوفا عن ظهور العجز عن الاستدلال بسبب کثرهٔ المعارض.

و ربما یؤیّد القول بالحرمهٔ بما رواه الصّدوق رحمه اللّه مرسلا عن أبی جعفر علیه السّلام قال: ما من عید للمسلمین أضحی و لا فطر إلّا و هو یجـدّد فیه لآل محمـد حزنـا. قیـل: و لم ذلک؟ قال: لأنّهم یرون حقّهم فی یـد غیرهم. «۲» وجه الدلالـهٔ ظهورها فی کون صـلاهٔ العیـدین حقّهم، و الإجماع علی کون الجمعهٔ مثلها، و جواز صـلاهٔ النائب لا اشـکال حینئذ لأنّ لهم إباحهٔ حقّهم لغیرهم؛ و أمّا القائلون بعموم الوجوب فعلیهم بیان الإذن العام.

و جواب هذا یظهر ممّا ذکرته فلا نعیده، و ربما اسـتدلّ بعضـهم بما رواه الکلینی رحمه اللّه عن سماعهٔ بسند فیه عثمان بن عیسی و هو ضعیف کما حققته فی موضـعه؛ و إن ظنّ بعض کون السّـند موثّقا به فنفرضه کـذلک رعایـهٔ لهم ما لم یظهر عـدم دلالـهٔ الروایـهٔ علی مطلوبهم؛ و بعد ما یظهر عدم دلالتها علیه بل دلالتها علی مطلوبنا، لا نقول بکونه موثّقا رعایهٔ لما هو الحقّ عندنا.

قال: سألت أبا عبد اللّه علیه السّـلام عن الصـلاهٔ یوم الجمعهٔ، فقال: أمّا مع الإمام فرکعتان؛ و أما من یصـلّی وحده، فهی أربع رکعات و إن صلّوا جماعهٔ. «۳» هکـذا فی أکثر نسخ الکافی، و روی الصّدوق فی الفقیه هذه الرّوایهٔ عن سـماعهٔ فی سـنده إلیه عثمان بن عیسـی أیضا، و لیس فیه لفظ «و ان صـلّوا جماعـهٔ»، و روی الشـیخ هـذه الروایـهٔ عن الکلینی و نقل بعد قوله علیه السّـلام فأربع رکعات ما نقله بقوله بمنزلـهٔ الظّهر، یعنی إذا کان إمام یخطب فإذا لم یکن إمام یخطب فأربع رکعات، و إن یصـلّوا جماعـهٔ؛ و فی بعض نسـخ الکافی أیضا وقع هکذا.

وجه الاسـتدلال علی ما فی أکثر نسخ الکافی أنّ الظاهر من الإمام هو المعصوم، و مع هذا قوله «و ان صلّوا جماعهٔ» قرینهٔ علیه؛ فحاصل الرّوایهٔ أنّ صـلاهٔ یوم الجمعهٔ مع المعصوم علیه السّـلام رکعتان، و أمّا من صـلّی بغیر الإمام المعصوم فأربع رکعات، سواء صلّی جماعهٔ أو فرادی.

---

(۱) فی الهامش: و هو ملا خلیل. منه سـلمهٔ الله. و ایضا فی الهامش: و هو صاحب الرسالـهٔ الفارسـیهٔ التی نقلته فی أول الرسالـهٔ. منه مد ظله.

(۲) الکافی، ج ۴، ص ۱۶۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱

(۳) الکافی، ج ۳، ص ۴۲۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۲۴

فـالمراد من قـوله «من صـلّی وحـده» من لم یصـلّ مع الإمـام، و المراد منه المعصوم. و القرینـهٔ علی هـذه الاـرادهٔ هی قوله «و ان صـلّوا جماعهٔ» فانقسم صلاهٔ یوم الجمعهٔ فی قسمین:

أحدهما مع الإمام علیه السّـلام و الآخر ما لیس معه، و الأوّل رکعتان، و الثّانی أربع؛ و التقسیم قاطع للشرکهٔ؛ فظهر منه عدم کون صلاهٔ یوم الجمعهٔ مع غیر الإمام علیه السّلام رکعتین و هو المطلوب.

و فیه إنّا لا نسلّم ظهور الإمام فی المعصوم فی مقام الجماعهٔ، و أیضا إراده التّعمیم المذکور من قوله «من صلّی وحده» فی غایهٔ البعد و

القرينة الّتى زعمت لا يصلح كونها قرينة لهذا التعميم، بل ذكر «من صلّى وحده» فى مقابل قوله «مع الإمام» قرينة واضحة على إرادة إمام الجماعة من لفظ الإمام. فإنّ التّقسيم يدلّ على تعيّن كون الصلاة مع الإمام ركعتين، فالرّواية دالّة على الوجوب العينى؛ و قوله «و إن صلّوا» دفع توهّم كفاية الجماعة فى إقامة ركعتين، و إن كان إمام الجماعة مخالفا كما هو الشّايع المتعارف فى ذلك الزّمان، فأشار إلى عدم الكفاية بقوله «و ان صلّوا جماعة» يعنى و إن صلّى المخالفون جماعة. و لعل العدول عن الإفراد الّذى كان مناسبا لقوله «و من صلّى» إلى الجمع بقوله «و ان صلّوا جماعة» إشارة إلى ما ذكرته.

هذا بناء على أكثر نسخ الكافى؛ و امّا على ما فى نسخ التهذيب و بعض الكافى فمقابلة صلاة المنفرد لصلاة الإمام فى غاية الظهور على إرادة امام الجماعة من لفظ الإمام كما أو مات إليه؛ و لما كان مقتضى ظاهر المقابلة كفاية مطلق الجماعة فى إقامة الجمعة و كان الراوى عالما بعدم الكفاية بل أنّه يعتبر فيه إمام يخطب، ففسّر مقصود المعصوم بقوله يعنى إذا كان امام يخطب، و فرّع على هذا التفسير قوله فإذا لم يكن إمام يخطب فأربع ركعات و إن صلّوا يعنى العامة جماعة؛ فقوله و إن صلّوا جماعة من تتمّة تفسير الرّاوى لا من الرواية؛ و الظاهر أنّ هذه الزّيادة فى أصل الكافى و وقع الغلط من بعض النّساخ من وقوع نظره بعد كتابة لفظ فأربع ركعات الأوّل الّذى من كلامه عليه السّلام إلى لفظ أربع ركعات الثانى الّذى من كلام الراوى؛ فضمّ تتمّة كلام الراوى الّتى هى قوله صلّوا جماعة إلى آخر الحديث؛ فحصل بعض التشويش عند الناظرين؛ و إن كانت الرّواية مع هذه الضّميمة أيضا دالّة على الوجوب على ما بيّنته. و الدّليل على كون التفسير من الرّاوى بعد كونه من كلام الشيخ، خروج الاسلوب عن اسلوب مكالمته فى الرواية كما يعرفه المتتبع لكلامه رحمه اللّه. و مع شهادة بعض نسخ الكافى؛ و أسلوب مكالمة الشيخ على ما ذكرته يدلّ عليه نسخ الفقيه لعدم اشتمالها على لفظ «و إن صلّوا جماعة». و ظاهر أنّه لا وجه لإسقاط هذا اللّفظ ان كان من الرواية بل الظاهر أنه ذكر الرّواية و ترك تفسير الراوى، و هذا اللفظ من تتمة تفسيره، و ما رواه العلامة رحمه اللّه فى المنتهى و هو مثل ما نقله الصدوق بزيادة لفظ «بمنزلة الظهر» بعد تمام ما نقله الصدوق؛ و لعلّ لفظ بمنزلة الظهر إشارة إلى كون أصل الصلاة بعد زوال يوم الجمعة هو الجمعة؛ فظهر أنّ جعل هذه الرواية من

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۲۵

دلائل الحرمة أو من مؤيّداتها لا وجه له، و لو كان سندها معتبرا كان من دلائل الوجوب؛ فلما اختلّ بعثمان فهو من مؤيّداته.

و جعل لفظ من يخطب فى كلام الراوى دليل على تخصيص الإمام بالمعصوم، و القول بظهور حكم النائب بدليل آخر أو تعميمه بين المعصوم و النائب ضعيف قد ظهر لك فلا نعيد بيانه. و كيف يليق استنباط اعتبار المعصوم أو نائبه من لفظ الإمام أو من لفظ من يخطب الّذى لم يظهر تخصيصه بأحدهما لغة و عرفا و عدم استنباط كون الإمام هو إمام الجماعة من مقابلة.

المنفرد به.

و ربما يستدلّ على الحرمة بما رواه الصدوق رحمه اللّه فى العيون، عن الفضل بن شاذان فى علل بعض الاحكام إلى أن قال: فإن قال: فلم صارت صلاة الجمعة إذا كانت مع الإمام ركعتين و كانت بغير امام ركعتين و ركعتين، فقال عليه السّلام بعد كلامه: و منها أنّ الإمام يحبسهم للخطبة و هم منتظرون للصلاة و من انتظر للصلاة فهو فى الصلاة فى حكم التمام. و منها أنّ الصلاة مع الإمام أتمّ و أكمل، لعلمه و فقهه و عدله و فضله، و بعد كلام قال عليه السّلام: فإن قال: فلم جعلت الخطبة؟

قيل: لأنّ الجمعة مشهد عام فأراد أن يكون للإمام سبب موعظتهم و ترغيبهم فى الطاعة و ترهيبهم عن المعصية و توقيفهم على ما فى مصلحة دينهم و دنياهم و يخبرهم بما ورد عليه من الآفاق من الأهوال الّتى لهم فيها المضرّة و المنفعة. و نقل هذه الرواية فى العلل أيضا؛ قال عليه السّلام فى رواية العلل بعد كلام: و ليس بفاعل غيره ممّن يؤمّ الناس فى غير يوم الجمعة. و فى الكتابين بعد العبارة المنقولة: فإن قال: فلم جعلت خطبتين؟ قيل: لأن تكون واحدة للثناء و التمجيد و التقديس للّه عزّ و جلّ و الأخرى للحوائج و الأعذار و الإنذار و الدعاء و ما يريد أن يعلّمهم من أمره و نهيه ما فيه الصّلاح و الفساد. «۱»

وجه الدلالة امور: منها تعليل أن الصلاة مع الإمام أتمّ بقوله لعلمه الخ، لأنّه يدل على اعتبار العلم فى إمام الجمعة لاتفاق كونه عالما و

إلّا لم يكن لهذه العلّة ارتباط بكون صلاة الجمعة ركعتين، لعموم اتّفاق كون الإمام عالما بالنّسبة إلى جميع الصلوات، و لا يقول القائلون بوجوب الجمعة على اعتباره فى إمام الجمعة و هذه العبارة قرينة على كون الإمام فى مواضع أخر من هذه الرواية و فى روايات أخر بمعنى الإمام المعصوم عليه السّلام فيصحّ الاستدلال بوجود الإمام فى الروايات المتعلّقة بالجمعة على اشتراط المعصوم فى الجمعة.

و منها فوايد الخطبة الّتى ذكرها بقوله و توقيفهم على ما أراد فى مصلحة دينهم و دنياهم إلى آخر الفوائد، لدلالة توقيفهم على المصالح على مزيّة يعلم بها مصالح النشأتين حتى يوقفهم عليها؛ و دلالة ظاهر «و يخبرهم بما ورد» الخ على السلطنة أو الإمارة ظهور عدم كون

(۱) عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۱۱؛ علل الشرايع، ج ۱، ص ۲۶۴

هذا من فعل كلّ عادل يخطب، و لعلّ لقوله عليه السّلام لأنّ الجمعة مشهد عام نوع تأييد لهذا.

و منها قوله عليه السّلام و ليس بفاعل غيره لأنّه إمّا يكون مراده عليه السّلام أنّه ليس فاعل ما ذكر من الامور غير الإمام عليه السّلام و إمّا أنّه ليس فاعل الجمعة غير الإمام؛ و على التقديرين يدلّ على عموم إمام الجمعة؛ أمّا على الثانى فظاهر و أمّا على الأوّل فلأنّ علل الامور الّتى اعتبرت فى الخطبة مختصّة فكذا معلولها.

و منها ما ذكره عليه السّلام فى تعليل الخطبتين بقوله و الاخرى للحوائج الخ، لعدم كون الامور المذكورة من أفعال مطلق عادل يخطب؛ و فيه نظر مشترك و هو أنّ اختصاص العلل الشرعيّة بصنف، لا يستلزم اختصاص المعلولات به، مثل اختصاص علّة حلّية المتعة و قصر المسافر و عموم معلولهما؛ و غيرهما من الامور الكثيرة الّتى لا يحتاج إلى التفصيل. أ لا يرى أنّ قوله عليه السّلام لأنّ الجمعة مشهد عام دالّ بظاهره على اعتبار العموم فيها و اتّفاق الكلّ على عدم اعتبار أزيد من سبعة فيها.

فإن قالوا بتخصيص هذه الخصلة ببعضها لا باشتراطها فيها، قلنا باختصاص بعض الخصال الدالّ على الاختصاص بالإمام ببعضها لا باشتراط فيها، كيف و لا يقول أحد من النّافين باعتبار العلم فى النائب كما لا يقول المثبتون باعتباره فى إمام الجمعة.

و يرد على خصوص الوجه الأوّل: إنّا لا نسلّم عدم اعتبار العلم فى إمام الجمعة؛ و عدم قول القائلين بوجوب الجمعة به، لا يستلزم عدم الاعتبار و لعلّهم سهوا فيه.

فإن قالوا يلزم، إمّا أن يقال بعدم اعتبار العلم فى إمام الجمعة أو بعدم وجوبها حذرا من القول بالفصل الّذى لا قائل به.

قلنا لم يثبت الإجماع الّذى يعلم دخول المعصوم فيه هاهنا، كيف و لم يظهر كون هذه المسألة فى زمان الائمة عليهم السّلام متوفّرة الدّواعى و متكثّرة الدّوران على الألسن فلا يحصل العلم بدخول المعصوم عليه السّلام فى أحد القائلين. و مع ذلك لى فى حجيّته الإجماع المركّب كلام ذكرت فى رسالة الأخبار و الإجماع؛ «۱» فمن أراد التحقيق فليرجع إليه؛ و على تقدير تسليم دلالة اعتبار العلم على كون الإمام هاهنا هو المعصوم لا نسلّم اختصاص الجمعة به؛ كيف و وجوبها مع النّائب اتّفاقى و لم يعتبر فيه العلم و الفقه و الفضل.

و على تقدير اعتبار العلم فى النّائب حمل الإمام على القدر المشترك بين المعصوم عليه السّلام و النّائب بعيد إن قلنا بالاحتمال؛ فوجب حينئذ حمل الرّواية على بيان علّة الأصل الّذى هو الصلاة مع المعصوم عليه السّلام و إن ظهر عمومها بدليل آخر فحينئذ كما يدلّ الدّليل على كون حكم النّائب حكم المعصوم عليه السّلام يدلّ على كون غير النّائب أيضا كذلك كما عرفت سابقا عند

(۱) ذكرناه فى ترجمة المؤلف فى المقدمة.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۲۷

استدلالنا بالأخبار؛ و جعل هذه العبارة قرينة على كون الإمام فى روايات أخر بمعنى المعصوم فى غاية الضّعف، لأنّه بمثل هذا الاستدلال يمكن القول بكون الإمام بمعنى إمام الجماعة مطلقا بدلالة رواية سماعة المذكورة على كون الإمام هاهنا هو إمام الجماعة لدلالة مقابلة صلاة الإمام مع صلاة المنفرد على كون الإمام فيها هو إمام الجماعة فالإمام فى مواضع اخرى كذلك، فكما أنّ هذا الكلام ظاهر الضّعف فكذلك ذلك الكلام.

و على خصوص وجه الثانى أنّه يلزم عدم جواز إمامة النّائب أيضا؛ و على خصوص الوجه الرّابع مثل ما أورد على الوجه الثانى؛ و من لم يحكم بحرمة الجمعة و مع ذلك استدلّ بهذه الرّواية على اعتبار الإمام عليه السّلام أو نائبه الخاص فى إمامة الجمعة يلزم عليه الحكم بحرمتها كما ظهر فى المكالمة على ما زعموه من عبارة الصّحيفة.

و استدلّ العلّامة- طاب ثراه- فى منتهى المطلب على الحرمة من طريق الخاصّة بما رواه الشّيخ رحمه اللّه عن زرارة فى الحسن قال: كان أبو جعفر عليه السّلام يقول: لا يكون الخطبة و الجمعة و صلاة ركعتين على أقلّ من خمسة رهط الإمام و أربعة، و بما رواه فى الحسن عن محمد بن مسلم قال: سألته عن الجمعة. فقال: أذان و إقامة، يخرج الإمام بعد الأذان فيصعد المنبر فيخطب و لا يصلّى النّاس مادام الإمام على المنبر، ثم يجلس قدر ما يقرأ قل هو اللّه أحد، ثمّ يقوم فيفتح بخطبة ثم ينزل فيصلّى بالنّاس، ثم يقرأ بهم فى الركعة الاولى بالجمعة، و فى الثانية بالمنافقين، «۱» و بما رواه عن سماعة المنقول آنفا، و لم يذكر وجه الدلالة؛ و الظاهر أنّ وجهها اشتمال الروايات المذكورة على الإمام الظاهر عنده فى المعصوم؛ فالظاهر اعتبار المعصوم فى الجمعة بمقتضى الرّوايات خصوصا الرّواية الاولى الّتى سلب فيها الجمعة عن غير الخمسة الّتى اندرج فيهم الإمام.

و قد عرفت ضعف الاستدلال بهذه الروايات عند نقل كلام العلّامة رحمه اللّه؛ و من الغرائب أنّه اطّلع رحمه اللّه على ضعف التّمسك بها، فقال فى جميع التصانيف غير المنتهى بخلاف ما قال فيه و لا يتأمّل النّافون أنّ هذا الاستدلال الّذى اعتمد عليه فى أوائل سنّه رجع عند كماله، لضعف ظهر له حتى يظهر لهم أيضا.

و قد استدلّ صاحب الرّسالة الفارسيّة على عدم الوجوب «۲» بما رواه العلّامة فى التّذكرة و الشّهيد فى الذّكرى و المقداد فى كنز العرفان عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله:

اعلموا أنّ اللّه قد افترض عليكم الجمعة فى مقامى هذا، فى شهرى هذا، فى عامى هذا، فمن تركها فى حياتى أو بعد مماتى [موتى] و له إمام عادل استخفافا أو جحودا بها، فلا جمع

---

(۱) تهذيب ج ۳، ص ۲۴۱؛ كافى ج ۳، ص ۴۲۴؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۴۳؛ منتهى المطلب، ج ۱، صص ۳۱۶- ۳۱۷

(۲) ملا خليل قزوينى.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۲۸

اللّه شمله و لا بارك اللّه له فى أمره، ألا و لا صلاة له، ألا و لا زكاة له، ألا و لا حج له، ألا و لا صوم له، ألا و لا برّ له حتى يتوب. «۱» هكذا نقل صاحب الرّسالة المذكورة. و فى التّذكرة نقل عن العامّة الاحتجاج بهذه الرّواية على عدم اشتراط العدالة فى السّلطان بزيادة «أو جائر» بعد قوله «عادل»، و لم ينقل كلّ الرواية، و بهذه الزّيادة نقل بعض هذه الرّواية فى المنتهى أيضا. و فى الذكرى نقلها كما نقل صاحب الرسالة بزيادة لفظ «بها» بعد استخفاف و «لها» بعد جحودا؛ و ليس عندى كنز العرفان.

و نقل شيخ زين الملة و الدّين هذه الرّواية بدون ذكر «و له إمام عادل أو جائر» و حكم باشتهار هذه الرّواية بين الخاصّة و العامّة و بأنّه نقل القدر الّذى اتّفق الكلّ عليه.

وجه الدلالة، دلالة الرّواية على اعتبار الإمام المعصوم فى الجمعة؛ و هذا التوهّم فى غاية الضّعف. أمّا أوّلا فلكونها عاميّة و القرينة

اشتمالها على لفظ «أو جائر».

فإن قلت: قد اشتهرت الرّواية بين العامّة و الخاصّة كما حكم به الشيخ زين الدّين رحمه اللّه و لفظ «أو جائر» ليس فى كثير من كتب الخاصّة و الظاهر عدم كونه من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فأسقطه و استدلّ بالباقى.

قلت: يحتمل كون و له إمام عادل أيضا من زياداتهم مع لفظ «أو جائر»؛ فلمّا رأى بعض علماء الشّيعة أمارة عدم الصّدور من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى لفظ أو جائر فأفردوه بالسقوط؛ و يتقوّى هذا الاحتمال بما نقله الشيخ زين الدّين رحمه اللّه.

و أمّا ثانيا فلعدم احتمال إرادة المعصوم عليه السّلام من قوله، «و له امام عادل» لعدم تحقق الإمام بهذا المعنى فى زمانه صلّى اللّه عليه و آله، فالظاهر من الإمام العادل هو إمام الجماعة الغير الفاسق؛ و لعلّ تقييده صلّى اللّه عليه و آله بقوله «و له امام عادل» بسبب علمه صلّى اللّه عليه و آله بأنّه يحدث المحرّفون عدم منافاة الفسق للإمامة و الاقتداء به.

و أمّا ثالثا فلأنّه لو كان المراد من الإمام هاهنا هو الإمام المعصوم و كان معتبرا فى وجوبها للزم عدم وجوب إمامة النائب، و لا يقول به أحد.

و أمّا رابعا فلأنّا لو سلّمنا إرادة الإمام المعصوم و عدم منافاة اعتباره لشىء نقول: هذه الرّواية إنّما تدلّ على اختصاص ترك الجمعة مع المعصوم بهذه المرتبة من العقاب، و لا يدلّ على جواز تركها بدونه، و توهّم صاحب الرّسالة هاهنا شبيه بوجه بتوهّم الفاضل التونى فى رواية من ترك الجمعة ثلاث جمع متوالية «۲» طبع اللّه على قلبه». «۳» و هو أنّها تدلّ على حرمة ترك ثلاث جمع متواليات لا على حرمة ترك واحدة، بل توهّم صاحب الرّسالة إرادة من

---

(۱) وسائل الشيعة، ج ۵، ص ۷، ح ۳۶؛ سنن ابن ماجة، ج ۱، ص ۳۴۳

(۲) متواليات.

(۳) تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۶۳۲، باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها، ح ۱۴.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۲۹

توهّمه بمراتب شتّى، فنقول: عنون رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله الأمر بالجمعة بقوله «اعلموا» حتّى يعلم المخاطبون عظم الغرض ليتوجّهوا إليه صلّى اللّه عليه غاية التوجّه و يضبطوا ما يسمعونه و أكّد عظم الغرض بإتيان حرف التّأكيد، و ذكر لفظ افترض الّذى فى دلالته على الوجوب الاصطلاحى أظهر من لفظ الوجوب، و حكم باستمرار وجوبها فى حياته و بعد وفاته الّذى [يدلّ] على عدم اعتبار إمام المعصوم لعدم تحقّق الإمام بهذا المعنى فى زمانه صلّى اللّه عليه و آله. فالتّقييد بقوله «و له إمام عادل» إشارة إلى عدم وجوبها مع غير العادل، و رتّب صلّى اللّه عليه و آله ما ذكره على تركها سواء كان سببه عدّ هذه الفريضة سهلا أو إنكار فرضها؛ و لعلّ ذكر هذين القيدين لنوع التعميم لأنّ الترك إنّما يترتّب على أحد الأمرين. أ لا يرى أنّ أحدا يعلم ضرورة شىء فى أمر الدّنيا و اضطراره إليه لا يتركه مع القدرة عليه، بل لا يكون تركه للضرورىّ الواقعى إلّا لعدّه ترك تحصيله سهلا باعتبار تهاونه فى تحصيل الضرورىّ قبل وقت الحاجة او لإنكار كونه ضروريّا، و ترتّب الترك على الإنكار ظاهر، و أمّا على التّهاون لا يظهر فى الأغلب إلّا بالإقرار، و ربما يظهر ببعض الأمارات أيضا.

و مرض من الطّلبة العظام من لم يكن خاليا عن الفضل متخلّقا بأخلاق جميلة فى المدرسة، و كنت نعوده كثيرا لفضله و صلاحه و أخلاقه؛ فقال يوما فى الأيّام؛ كن شاهدا على أنّى تبت من ترك الجمعة و لا أتركها مع القدرة ابدا؛ فقلت: [هل] كان تركك إيّاها معصية حتّى يحتاج إلى التّوبة؟ فقال: وجوبها ظاهر، إنّما كان تركها تهاونا منّى؛ فلمّا برئ من المرض لم يتركها مادام حيّا رحمه اللّه؛ و حمل الاستخفاف و الجحود على الاستخفاف بأوامر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و الجحود لها اللّذين يكونان حرامين و إن كان استخفاف المندوبات فى غاية الضّعف لأنّ هذا الاستخفاف إن كان بمعنى عدّ تركه سهلا بمعنى عدم ترتّب العقاب عليه فالأمر

كـذلك فلاـ يترتّب عليه أدنى لؤم؛ و إن كان إنكار استحبابه بعـد العلم بقول رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله باسـتحبابه، فهو معصـية عظيمة بل لا يبعد أن يكون كفرا، «۱» لكن لا ينفع النّافقين بوجه، و قس الجحود على الاستخفاف حتّى يظهر عدم توجّه هذا الاحتمال أيضا. فظهر أنّ هذه الرّواية مؤيّدة للقول بالوجوب العينى، و أنّه لا وجه للاستدلال بها على الحرمة أو على عدم الوجوب العينى.

[دلائل القول بالوجوب التخييرى]

[الأوّل الإجماع]

و أمّا القول بالتخيير، فله دليلان: الأوّل إنّ كثيرا من العلماء الكرام- طاب ثراهم- ادّعوا

---

(۱) لأنّ الملامة المذكورة حينئذ إنّما تترتّب على تكذيب رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله فى هذا المستحبّ و الملامة بل الكفر أيضا يلزم تكذيبه صـلّى اللّه عليه و آله فى أىّ مسـتحبّ من المستحبّات الّذى علم حكمه باستحبابه و ليس لها خصوصية بالجملة خصوصية يرضى به العقل، و الرواية دالّة على ترتبها على ترك الجمعة و إن كان بأحد الأمرين و هذه المذمة تدلّ على وجوبها و كونها فى غاية التأكيد فيه. منه مد ظله.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۳۰

الإجمـاع على عـدم الوجوب العينى، و الإجمـاع المنقول بخبر الواحـد حجّـة خصوصا إذا كان النّاقل مثل المحقّق و العلامـة و الشّـهيد رحمه اللّه الّـذين كانوا فى غايـة التتبّع و التبحّر و الصّـلاح و الاحتياط، فلو نقل واحـد منهم كان كافيا فكيف إذا انضمّ إليه الاخران؛ و أيّد بدعوى الشّيخ- طاب ثراه- سابقا و الشّيخ على [الكركى] و الشهيد الثانى و غيرهما لاحقا.

إن قيل بعدم كفاية نقل الشيخ خصوص الإجماع لشـيوع كثرة سهوه رحمه اللّه فيه و الشّيخ على رحمه اللّه لاحتمال كون دعواه لتبعيّة السّابقين، و الشّـهيد الثانى لهـذا الاحتمال، و رجوعه عن هـذا القول رأسا؛ و إن قلنا بحجّيـة إجماع كلّ واحد منهم أيضا فيقوى الدّليل بعـد التقوّى بمـا ذكر سابقـا، فهـل يليق الجرأة بترك أقوال هؤلاـء الأعلام و التّمسك بالآيـة الّتى لا يمكن التّمسك بها بما اشـتهر من الأبحاث و بالأخبار الّتى يجب تأويلها عنـد معارضـته الإجماع بكشـفه عن دخول المعصوم بدلالة العقل، و دلالة الحديث على حجّيته؛ أمّا العقل فلعـدم تجويزه اتّفاق العلماء الأعلام فى الامور الشـرعيّة الّتى لا اسـتقلال للعقل على الخطا؛ و أمّا دلالـة الحديث على حجيّته فرواية عمير بن حنظلة الّتى تلقّوها بالقبول و إن لم يكن الرّاوى ثقة، فإنّه عليه السّلام بعد بيان بعض مرجّحات قول أحد المفتيين الّذين اختلاف فى الفتوى قال: ينظر إلى ما كان من روايتهم عنّا فى ذلك الّذى حكما به المجمع عليه من أصـحابك فيؤخذ به من حكمنا و يترك الشاذّ الّذى ليس بمشـهور عند أصحابك فإنّ المجمع عليه لا ريب فيه؛ وجه الدّلالة أنّه عليه السّلام حكم بأخذ المجمع عليه مع أنّ المراد بالمجمع عليه هاهنا هو المشـهور بقرينة قوله عليه السّـلام «و يترك الشاذّ الّذى ليس بمشـهور عند أصـحابك» و علّل بسـبب الرّيب بقـوله «فـإنّ المجمع عليه» الـخ؛ فـإذا كـان المشـهور حجّـة سلـب عنه الرّيب فـإن المجمع عليه أولى بالحجّيـة، و لو فرض عـدم الإجماع على عدم الوجوب العينى فلا ريب فى الشّهرة و هو كافية للحجّية بمقتضى هذه الرّواية المقبولة.

فلمّا ثبت الإجماع على عـدم الوجوب بناء على نقل المعتمـدين و الشـهرة على ما اعترف بها كثير من القائلين بالوجوب العينى فهى إمّا حرام أو واجبة تخييريّة؛ فالأوّل باطل لضـعف الدّليل عليه و كثرة الأخبار الدالّة على المشروعيّة بل على الوجوب لو لا المانع عن العمل بظاهرها، فلا أقلّ من الوجوب التخييرى و هو المطلوب.

و فيه نظر لأنّ الإجماع إنّما يكون حجّة إذا لم يظهر اختلاله بتحقّق الخلاف قد ظهر عند نقل كلام الفقهاء، بل الحقّ أنّه يختلّ باحتمال

عبارة الفقهاء بل فقيه خلاف ما ادّعى الإجماع، لاحتمال إرادة هذا الفقيه هذا المعنى المحتمل و غفلة مدّعى الإجماع عن هذا المحتمل أو كون الاحتمال الآخر ظاهرا عنده فلا يحصل العلم بتحقّق الإجماع الكاشف عن قول المعصوم؛ فيكفى لاختلال الإجماع عبارة الشّيخ فى الخلاف و العلّامة فى المختلف و الشّهيد فى الذّكرى فكيف إذا انضمّ إليها عبارة المفيد فى الكتابين و أبى الصّلاح و أبى الفتح؛ و يؤيّدها

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۳۱

أنّه قال الكلينى- طاب ثراه- باب وجوب الجمعة، و نقل الأحاديث الّتى يدلّ على وجوبها، و لم ينقل ما يتوهّم دلالته على خلافه؛ و طريقته الشّائعة أن ينقل الأخبار الّتى يعمل بمدلولها و لا ينقل الأحاديث المعارضة كما يعرفه المتتبّع لكلامه، و نقله حسنة زرارة قال: كان أبو جعفر عليه السّلام يقول: لا يكون الخطبة و الجمعة و صلاة ركعتين على أقلّ من خمسة رهط الإمام و أربعة. «۱»

لا يصحّ أن يقال إنّ مراده وجوب الجمعة الّتى يظهر من هذه الرواية الّذى هو وجوبها مع المعصوم عليه السّلام لأنّه نقل صحيحة زرارة الدالّة على اعتبار الجماعة فى الجمعة، فالإمام فى الرّواية المنقولة هاهنا هو الإمام فى العبادة الّتى اعتبر فيها الجماعة، و ظاهر أن الإمام فى العبادة الّتى يعتبر فيها الجماعة هو إمام الجماعة؛ و لا يفهم أحد غيره ما لم يدلّ قرينة على إرادة الغير و لا قرينة هاهنا؛ و كيف يمكن توهّم إرادة المعصوم منه؛ و لا يصحّ الحصر المستفاد من الرواية حينئذ، لكون الخطبة و الجمعة مع النائب أيضا.

و بالجملة دلالة صحيحة محمد بن مسلم و صحيحة زرارة المنقولتين فى الباب الدالّتين على عموم الوجوب ظاهرة لكل أحد لا ينكر الواضحات، و لا دلالة لحسنة زرارة على خلافه بوجه، فكيف يقال باحتمال إرادة الكلينى رحمه اللّه من باب وجوب الجمعة وجوبها مع الإمام المعصوم الّذى يظهر من هذه الحسنة احتمالا مساويا لاحتمال إرادة وجوبها بلا اشتراط بالمعصوم.

بل الحقّ أنّ دعوى الإجماع لا يكون حجّة و إلّا لم يظهر الاختلال و لم يشهد القرينة على الحقّية لكثرة الاجتهاد فى الإجماع و ذكره فى مقام الإحتجاج، فلا يظهر لنا بمحض نقل الإجماع أنّه ليس اجماعا اجتهاديّا؛ فلو لم نر الاجتهاد فى خصوص الإجماع لم يمكننا الحكم بحجّيته فكيف يكون حجّة فيما رأينا الاجتهاد فيه من مأخذ ضعيف عن بعض. و احتمال كون إجماع من لم يظهر منه الاجتهاد فيه ناشيا من نقل من اجتهد- و قد ظهر هذا المجمل على وجه أبسط عند نقل كلام الفقهاء رحمه اللّه و أبسط من هذا فى رسالة الأخبار و الإجماع- فترك رعاية هذا الإجماع ليس جرأة بل الجرأة هى الاعتماد عليه، و ترك مقتضى ظاهر الآية و صريح بعض الأخبار و ظاهر بعضها، و جعل لفظ الإجماع معارضا لكلّها.

فإن تأمّلت ما ذكرته حقّ التأمّل عرفت عدم صلاحيّة المعارضة به خبرا واحدا صحيحا صريحا لو لم يظهر اختلاله بما ذكرته أيضا؛ و الآية ليست ممّا لا يمكن التمسّك بها، لكفاية الظهور فى التّمسك و اشتهار الأبحاث فى هذه الأزمان [الّتى] لم يدفع ظهورها فى الوجوب كما يظهر بالتأمّل فيها. و الأخبار إنّما يجب تأويلها عند معارضة دعوى الإجماع لو كانت

---

(۱) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹؛ التهذيب، ج ۳، ص ۲۴۰

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۳۲

أقوى منها، و قد عرفت سابقا كونها أضعف من خبر واحد معتمد، فكيف إذا أيّد بأمثاله.

و مجرّد دعوى الإجماع لا يكشف عن قول المعصوم كما ظهر لك و لم يثبت اتّفاق القدماء على عدم الوجوب بل و لا الشهرة بينهم، و الشهرة بين المتأخّرين مسلّمة لكن لا حجيّة فى اتّفاقهم فقط فكيف بالشّهرة بينهم فقط. و من الرّواية إنّما تظهر حجّية الشهرة بين أصحاب مثل عمر بن حنظلة الّذين هم أصحاب أبى عبد اللّه الصّادق عليه السّلام فأىّ نسبة بين شهرة الرّواية بين أصحاب الصّادق عليه السّلام و شهرة الفتوى بين المتأخّرين؟

و لو فرضنا عدم ظهور ضعف مأخذها و الشهرة الّتى اعترف بها القائلون بوجوبها، إنّما هى شهرة الفتوى بين متأخّرين و قد عرفت

حالها.

و الدّليل الثانى [على التخيير] الأخبار

و قد زعم صاحب الرّسالة الفارسية دلالة ما رواه الشيخ فى المصباح عن هشام فى الصّحيح عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: إنّى لأحبّ للرّجل أن لا يخرج من الدنيا حتى يتمتّع و لو مرّة واحدة؛ و أن يصلّى الجمعة فى جماعة؛ «۱» على الوجوب التخييرى.

وجه الدلالة لفظ «لاحبّ» الظاهر فى الاستحباب، و مقارنة المتعة و لفظ مرّة؛ و جوّز أيضا أن يكون الرواية إشارة إلى رجاء سلطنة المعصوم و تمنّيها يعنى أحبّ أن لا يخرج المؤمن عن الدّنيا حتّى يدرك سلطنة الإمام عليه السّلام و يتمتّع بلا خوف و لو كان مرّة واحدة و أن يصلّى الجمعة مع من جعلها اللّه مشروطة به، و الشّاهد على هذا المعنى لفظ «فى جماعة» كما هو ظاهر الأصحاب الإدراك.

أقول: لفظ احبّ و مقارنة المتعة و إن كانا ظاهرين فى الاستحباب لكن يمكن أن يكون إشارة إلى الصلاة مع المخالفين بحسب الظاهر، إذا لم يكن التقيّة موجبة. و أمّا جعل مرّة قرينة فلا وجه له، لكونها مقارنة للمتعة لا للجمعة؛ و من الغرائب أنه تفطّن عند ذكر احتمال الإشارة إلى رجاء السلطنة عدم مدخليّة لفظ مرّة فى الجمعة؛ و ظاهر أنّه ليس لفظ مرّة بناء على الاحتمال الأوّل متعلّقا بهما و بناء على الثانى بأحدهما و هو جوّز عند ذكره الاحتمال الثانى عدم رعاية ظاهر أحبّ الدالّ على استحباب كما ذكره أوّل بل إرادة المعنى الّذى يجتمع مع الواجب و المستحب.

و لنا أيضا أن نجوّز بناء على إرادة المعنى العام من لفظ احبّ أن يكون تحقّق المحبّة فى المتعة لكونها راجحة مع جواز الترك و فى الجمعة لكونها راجحة مع المنع عن التّرك. و لا يبعد أن يكون مقارنة المتعة بلفظ مرّة و عدم مقارنة الجمعة به إشارة إلى اختلافهما فى الاستحباب و الوجوب؛ و ظاهر أنّ هذا الاحتمال ليس أبعد ممّا ذكره لو لم نقل بكونه أقرب.

---

(۱) مصباح المتهجد، ص ۳۶۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۳۳

و توهّم الشّاهد للاحتمال الّذى ذكره، لعلّه مبنىّ على حمل التنوين فى جماعة للتّعظيم فيكون حاصل الكلام محبّة صلاة الجمعة فى جماعة عظيمة لا تتحقّق فى غير صلاة السّلطان.

و هذا التوهّم فى غاية الضّعف، لظهور عدم فهم أحد من هذا اللّفظ هذا التّعظيم؛ و ذكره هذا المعنى باعتبار بعض الدّواعى لا ينافى عدم فهم أحد لا يصرفه الدّواعى عن السّليقة الّتى خلق عليها.

و ربما يستدلّ بهذه الرّواية على الاستحباب بالأمرين المذكورين و يقال: لما وجبت الجمعة مع السّلطان العادل أو نائبه يجب الإخراج عن حكم الاستحباب الّذى ظهر من الرّواية فيبقى الباقية مندرجة فى عمومها، و فيه نظر لأنّ إرادة المحبّة المطلقة من لفظ أحبّ و الإشارة، لا الاختلاف بين المتعة و الجمعة بما قارن الأوّل فقط، ليستا بعيدتين؛ و هذا الاختلاف كما يمكن أن يكون باعتبار وجوبها التخييرى يمكن أن يكون باعتبار وجوبها العينى، و يرجّح الثانى عدم الاحتياج إلى التّخصيص الّذى يحتاج على الأوّل و مع ذلك لا نقول بتأييدها الوجوب العينى؛ فالقول بدلالتها على الاستحباب أو بتأييدها له لا وجه له.

و قد يستدلّ على الحرمة بعض

و على عدم الوجوب بعض بما رواه الكلينى رحمه اللّه عن زرارة بسند حسن بإبراهيم بن هاشم عن أبى جعفر عليه السّلام قال: عشر

رکعات رکعتان من الظهر و رکعتان من العصر و رکعتا الصبح و رکعتا المغرب و رکعتا العشاء الآخرة، لا یجوز الوهم فیهنّ و من و هم فی شیء منهنّ استقبل الصلاة استقبالا، و هی الصلاة التی فرضها اللّه عزّ و جلّ علی المؤمنین فی القرآن و فوّض إلی محمّد صلّی اللّه علیه و آله فزاد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی الصلاة سبع رکعات هی سنّة لیس فیهنّ قراءة، إنّما هو تسبیح و تهلیل و تکبیر و دعاء، فالوهم إنّما یکون فیهنّ فزاد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی صلاة المقیم غیر المسافر رکعتین فی الظهر و العصر و العشاء الآخرة و رکعة فی المغرب للمقیم و المسافر. «۱» و عن زرارة فی الصّحیح عن أبی جعفر علیه السّلام قال: کان الّذی فرض اللّه علی العباد من الصلاة عشر رکعات و فیهنّ القراءة و لیس فیهنّ وهم، یعنی سهو، فزاد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سبعا و فیهنّ قراءة. «۲»

وجه الدّلالة اشتمال الروایة علی زیادة سبعة رکعات من غیر تقیید بکونها فی یوم الجمعة، فزیادتها عامّة ما لم یدلّ دلیل علی التّخصیص و لا دلیل علی تخصیص یوم الجمعة فی زمان الغیبة. و یمکن تأیید الاستدلال أیضا بروایات یدلّ علی کون النّوافل مثل الفریضة أو کون الفریضة و النافلة إحدی و خمسین رکعة أو خمسین رکعة باعتبار إسقاط الوتیرة عن التّعداد و الاکتفاء بما هو مطلوب أصالة.

(۱) الکافی ج ۳، ص ۲۷۳؛ وسائل الشیعة ج ۳، ص ۳۴

(۲) الکافی، ج ۳، ص ۲۷۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۳۴

و قد یستدلّ بما رواه عن فضیل بن یسار فی الحسن بابراهیم عن أبی عبد اللّه علیه السّلام: إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض الصلاة رکعتین رکعتین عشر رکعات، فأضاف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله إلی الرکعتین رکعتین، و إلی المغرب رکعة، فصارت عدیل الفریضه، لا یجوز ترکهنّ إلّا فی سفر و أفرد الرکعة فی المغرب فترکها قائمة فی السفر و الحضر فأجاز اللّه ذلک کلّه، فصارت الفریضة سبع عشرة رکعة، ثمّ سنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله النوافل أربعا و ثلاثین رکعة مثلی الفریضة، فأجاز اللّه له ذلک الفریضة و النافلة إحدی و خمسون رکعة. و قال رحمه اللّه بعد فاصلة: و لم یرخّص رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لأحد تقصیر الرکعتین اللّتین ضمّهما إلی ما فرض اللّه عزّ و جلّ بل ألزمهم ذلک إلزاما واجبا، و لم یرخّص لأحد فی شیء من ذلک إلّا للمسافر و لیس لأحد أن یرخّص ما لم یرخّصه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فوافق أمر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله أمر اللّه عزّ و جلّ، و نهیه نهی اللّه عزّ و جلّ، و وجب علی العباد التسلیم له کالتسلیم للّه تبارک و تعالی.

وجه الدلالة مثل روایة زرارة مع زیادة الحصر فی قوله علیه السّلام: «لا یجوز ترکهنّ إلّا فی سفر» و قوله «و لم یرخّص رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله» إلی آخر الرّوایة الدّال علی عموم عدم جواز ترک الرکعتین اللّتین ضمّهما رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لأحد إلّا للمسافر و أکّد هذا المعنی بعد بقوله و لیس لأحد إلی آخر الرّوایة، فأیّة رخصة دلّت القائلین بوجوب الجمعة علی وجوب ترک الرکعتین إن لم تناقش فی جوازه فی أمثال هذه الأزمان.

و فیه نظر لأنّه بأیّ معنی یحملون ما ظهر من زیادة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سبعة رکعة حتی یظنّ دلالتها علی مطلوبهم؛ فإمّا أن یکون المطلوب زیادتها فی غیر الجمعة الّتی ظهر خروجها عن الزّیادة بالاشتهار فی زمانه صلّی اللّه علیه و آله أو تحقّق زیادتها فی الجملة أو زیادتها فی الأغلب أو زیادتها فی جمیع الصّور أو زیادتها فی جمیع صور لم یتحقّق فیه شرائط وجوب الجمعة أو استحبابها. فلعلّ الثلاثة الأوّل لا تدلّ علی مقصودهم؛ و علی الرابع لا ینبغی الاکتفاء باستثناء صلاة المسافر بل صلاة السّلطان العادل و نائبه ظاهر الاحتیاج إلیه؛ و بعد الاکتفاء بالشهرة فی استثناء صلاتهما و عدم الاکتفاء بها فی صلاة المسافر، مع أنّه ظاهر أنّ خروج صلاة المسافر إن لم یکن أظهر، لیس أخفی؛ و الخامس لیس أظهر من واحد من الاحتمالات الثلاثة الأوّل فکیف من المجموع، فلا یصحّ بناء

الرّواية على هذا الاحتمال؛ و القول بأنّ على مدّعى تحقّق شرائط الجمعة فى الغيبة البيان. و على تقدير تسليم كون المقصود من الرّواية هذا الاحتمال، قد ظهر البيان بما ذكرته. «۱»

---

(۱) فى الهامش: و مع ذلك الاحتمال الثانى و الثالث لا يحتاجان إلى الاستثناء حالة السفر إلا أن يقال استثناء المسافر مع عدم الحاجة إليه للإشارة إلى بطلان قول من قال بجواز الأربع ركعات فى السفر مع العامة و لا يخلو من بعد، لكن لا ينافى ما نذكره بقولى الخامس ليس أظهر من واحد من الاحتمالات الثلاثة الأوّل لبعد الخامس بحيث لا يساق إلى ذهن أحد إلا بعنوان الاتفاق. منه رحمه اللّه.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۳۵

و يؤيّد أحد الثلاثة الأوّل اشتمال هذه الرّواية كون «النافلة مثلى الفريضة»؛ و عمومه خلاف المشهور و أكثر الروايات، لدلالتها على كون نافلة الجمعة أكثر من نوافل سائر الأيام و إن ورد الاكتفاء فى نافلة الجمعة بمثل نافلة سائر الأيام أيضا.

و يؤيّد الاحتمال الأوّل ما رواه ثقة الإسلام و الصّدوق و شيخ الطائفة فى التّهذيب عن زرارة فى الصّحيح عن أبى جعفر عليه السّلام قال: سألته عمّا فرض اللّه من الصلاة، قال: خمس صلوات إلى أن قال عليه السّلام: و قال «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى» و هى صلاة الظّهر، و هى أوّل صلاة صلّاها رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و هى وسط النهار و وسط صلاتين بالنّهار صلاة الغداة، و صلاة العصر، و فى بعض القراءة حافظوا على الصّلوات و الصلاة الوسطى و صلاة العصر و قوموا لله قانتين، قال: و نزلت هذه الآية يوم الجمعة و رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى سفر، فقنت فيها و تركها على حالها فى السفر و الحضر، و أضاف للمقيم ركعتين و إنّما وضعت الركعتان اللّتان أضافهما النبى صلّى اللّه عليه و آله يوم الجمعة للمقيم لمكان الخطبتين مع الإمام، فمن صلّى يوم الجمعة فى غير جماعة فليصلّها أربع ركعات لصلاة الظّهر فى سائر الأيام. «۱»

هكذا فى التهذيب؛ و فى الفقيه ليس لفظ «و هى وسط النّهار» و ليس فيه «و فى» فى الواو فى لفظة و صلاة العصر الثانى؛ و لا يخفى أنّ المراد بالظّهر فى قوله و هى صلاة الظّهر إمّا صلاة الجمعة أو صلاة وقت الظّهر، لقوله عليه السّلام و نزلت هذه الآية يوم الجمعة و رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى سفر، فقنت فيها؛ و يدلّ على إقامة الجمعة فى السّفر حينئذ فيحتمل أن تكون بعنوان الوجوب فى ذلك الوقت، و يحتمل الاستحباب فى السّفر، و اختياره الرّاجح و إن كان الاحتياط تركها فى السّفر فى زماننا. و قوله يوم الجمعة ليس ظرف الإضافة بل ظرف الوضع.

و المراد بالإمام هو امام الجماعة بقرينة قوله عليه السّلام فمن صلّى يوم الجمعة فى غير جماعة الخ، و حمل التنوين فى غير جماعة على تنوين التّعظيم للإشارة إلى عظم الجماعة، اى تكون مع السّلطان، حمل للّفظ على معنى لا يرضى به أكثر النّافين، لدلالته على اعوجاج السّليقة أو على عدم التّخلية؛ كيف و كفاية الخمسة أو السّبعة ليست محلّ كلام لأحد، و كذا وجوب الجمعة مع النّائب و ان لم يكن اميرا.

فهذه الرّواية دالّة على وجوب الجمعة عينا و أنّ الإضافة مخصوصة بالظهر الّذى يكون

---

(۱) الكافى، ج ۳، ص ۲۷۱؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۹۵؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۴ و الرواية فى الفقيه هكذا: و قال حافظوا على الصّلوات و الصّلاة الوسطى و هى صلاة الظّهر و هى أوّل صلاة صلّاها رسول اللّه ص و هى وسط صلاتين بالنّهار صلاة الغداة و صلاة العصر و قال فى بعض القراءة حافظوا على الصّلوات و الصّلاة الوسطى و صلاة العصر و قوموا للّه قانتين فى صلاة الوسطى و قيل أنزلت هذه الآية يوم الجمعة و رسول اللّه ص فى سفر فقنت فيها و تركها على حالها فى السّفر و الحضر و أضاف للمقيم ركعتين و إنّما وضعت الرّكعتان اللّتان أضافهما النّبىّ ص يوم الجمعة للمقيم لمكان الخطبتين مع الإمام فمن صلّى يوم الجمعة

فى غير جماعة فليصلّها أربعا كصلاة الظّهر فى سائر الأيّام.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۳۶

مع غير إمام الجماعة؛ فظهر تأييد هذه الرّواية للاحتمال الأوّل و أيضا فى رواية زرارة الأولى، فزاد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى صلاة المقيم غير المسافر ركعتين فى الظّهر، و من ينكر هذا حتّى يحتاج إلى البيان؟ و فى روايته الثانية أيضا فزاد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله سبعا، و هذا أيضا ليس محلّ الكلام و ليس عدم التّقييد دليلا على العموم، و ظاهر أنّ حمل الروايات على تحقق هذه الروايات فى الجملة «۱» أو فى غير الجمعة أظهر من حملها على تحقّقها فى كلّ الأيام فى كلّ صلاة غير الصّبح حتى يحتاج لتخصيص صلاة السّلطان و النّواب.

و فى رواية فضيل فأضاف رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله على الركعتين ركعتين و إلى المغرب ركعة محمول على أنّه أضاف فى موضع أضاف ركعتين غير المغرب لا أنّه أضاف فى كلّ صلاة ركعتين غير المغرب. و على تقدير احتمال اللفظ هذا المعنى ظاهر أنّ ما ذكرته أظهر و لا يحتاج بناء على ما ذكرته إلى إخراج صلاة الصّبح و صلاة السّلطان و النائب عن العموم و حينئذ لا يدلّ الحصر الّذى أفاد عليه السّلام بقوله لا يجوز تركهنّ إلّا فى سفر على مطلوب النّافى لصحّة الحصر فى موضع زيدت فيه ركعتان أو ركعة. و كذلك معنى قوله عليه السّلام فصارت الفريضة سبع عشر ركعة كونها كذلك فى بعض المواضع أو فى غير الجمعة أو أقصى زيادة تحقّقت سبع عشر ركعة فلا يحتاج حينئذ إلى إخراج صلاة السّلطان و النوّاب عن الحكم.

و يرد على نافى الوجوب فقط اعتراض آخر و هو دلالة الروايات حينئذ على الحرمة فلم لم يحكم بها؟

فإن حمل قوله عليه السّلام «لا يجوز تركهنّ إلّا فى سفر» على أنّه لا يجوز تركهنّ حتما إلّا فى سفر حتى لا ينافى جواز ترك بعضها و هو الركعتان فى الحضر عند عدم تحقق شرط الوجوب و تحقّق شرط الاستحباب، ففيه أنّ هذا التّقييد فى غاية البعد، خصوصا بعد قوله «فصارت عديل الفريضة» محلّ الرّواية هو ما ذكرته و هو لا يدلّ على مطلوبهم حينئذ و بعد التأمّل فى ما ذكرته لا يحتاج إلى دفع ما ينشأ من تتمة الرّواية.

و ربما يظنّ أنّه إذا اقيمت صلاة يوم الجمعة بغير جماعة لا شك فى وجوب إقامتها ظهرا فالاحتياط فى أمر الدّين يقتضى ترك الجماعة حتّى لا يتوهّم الاختلاف و الأحاديث أيضا شاهدة على ذلك.

منها صحيحة زرارة المنقولة عن المشايخ الثلاثة رحمه اللّه حيث قال عليه السّلام: إنّما وضعت الرّكعتان اللتان أضافهما النّبى صلّى اللّه عليه و آله يوم الجمعة للمقيم، لمكان الخطبتين مع الإمام، فمن صلّى بقوم الجمعة فى غير جماعة فليصلّها أربعا كصلاة الظّهر فى سائر الأيّام؛ «۲» حيث حكم عليه السّلام إقامة أربع

---

(۱) كذا فى الأصل.

(۲) الكافى، ج ۳، ص ۲۷۱؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۹۵؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۳۷

ركعات إذا صلّى بغير جماعة؛ فظهر تعيّن أربع ركعات إذا صلّى بغير جماعة؛ فلا يصلّى طالب النّجاة هذه الصلاة جماعة حتّى يكون المقام مقام إشكالمّا و إن كان ضعيفا.

و فيه نظر لأنّ بعضهم إذا رأوا لفظ الإمام استنبطوا منه إرادة المعصوم و لا يراعون أنّ ذكر الإمام فى صلاة تعتبر فيها الجماعة ظاهر فى إمام الجماعة، و كون عدم الحاجة إلى التكلّف فى دخول صلاة النّائب مرجّحا بل و لا يراعون قرينة لفظة صارفة عن إرادة المعصوم كما ظهر لك فى شرح رواية سماعة الّتى نقلها المشايخ الثلاثة- طاب ثراهم- بإختلافمّا؛ فالمراد بالإمام هاهنا أيضا إمّا المعصوم كما هو عندهم أو إمام الجماعة كما هو مقتضى قرينة لفظية، فعلى الأوّل لا يمكن حمل فمن صلّى يوم الجمعة الخ على كون المصلّى

مختارا فى اختيار الانفراد و إذا اختاره يجب إقامة الأربع للاتفاق على وجوب الجمعة إذا كان بينه و بين محلّ إقامة جمعة السّلطان أو نائبه أقلّ من فرسخين، و إن كان المراد إمام الجماعة كما هو مقتضى المقابلة، فالكلام يدلّ على انقسام صلاة يوم الجمعة إلى قسمين: الصلاة مع إمام الجماعة و الصلاة منفردا و ليس قسم ثالث هاهنا، و كونها فى الأوّل ركعتين و فى الثانى أربع ركعات و كلّ من يقول بهذا الانقسام يقول بوجوبها العينى.

و إن قيل بتعيّن الأربع عند خروج وقتها، فليس مقتضى هذه الرواية و لا مقتضى الاحتياط.

و فى ذكر المنفرد فى مقابل الإمام الّذى يخطب، دلالة على عدم اعتبار الاجتهاد فى إمام الجمعة، و كون الاقتدار على الخطبة شايعا ظاهرا فى أئمّة الجماعة، أ لا يرى إلى قوله لمكان الخطبتين مع الإمام الدالّ على تحقّقهما مع إمام الجماعة، فلو لم يكن الاقتدار عليهما شائعا بينهم لم يحسن هذا الاطلاق إن قلنا بصحّته.

فظهر أنّ مقتضى هذه الرّواية الصّحيحة المعتبرة هو الوجوب العينى كما ذكرته آنفا، و ظنّ دلالتها على جواز الانفراد مطلقا ناش من قلّة التّدبير. و بعد خروج الوقت لا يحتاج إلى الانفراد إن لم يكن تأخير العادل تهاونا منه.

و ربما يقال: إنّ السّلطان العادل أو إذنه شرط فى وجوب الجمعة عند ظهور السّلطان العادل بالاتّفاق، فالاستصحاب يدلّ على استمرار الاشتراط؛ و منع الإجماع هاهنا على ما يظهر من كلام بعض المتأخرين إمّا لقلّة التّتبع أو كثرة الحرص على وجوب الجمعة.

و فيه نظر لأنّا إن سلّمنا اشتراط أحدهما إنّما نسلّم عند ظهور السّلطان لا مطلقا و الإجماع إن يحقّق إنّما هو عند ظهوره لا مطلقا، فالاستصحاب إنّما يقتضى الاشتراط بأحدهما عند ظهوره عليه السّلام و هم يقولون لمثل ذلك عند تمسّك القائلين بالوجوب فى الغيبة باستصحاب الوجوب الثابت فى الظّهور، لأنّهم يقولون الوجوب الثابت فى زمانه صلّى اللّه عليه و آله إنّما هو الوجوب مع أحدهما و لم يرتفع و إنّما المرتفع هو تحقّق أحدهما لا الوجوب على تقدير التحقّق، و مع ذلك نقول حجّية الإجماع عند أهل الحق إنّما هى بسبب العلم بدخول المعصوم، و ظنّ

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۳۸

الإجماع الّذى ادّعاه بعضهم ناش من الاستنباط عن الاستمرار الّذى عرفت عدم دلالته على أصل الاشتراط، فكيف على الإجماع؛ و البعض الآخر يمكن أن يكون دعواه ناشية من دعوى البعض الأوّل غفلة منهم عن كون دعوى البعض الأوّل ناشية من اجتهاد ضعيف؛ و قد عرفت قوّة هذا الكلام عند نقلنا كلام الفقهاء طاب ثراهم.

فظهر أنّ سبب منع الإجماع يمكن أن يكون ناشيا من اطّلاع كلام من ادّعا و تأمّل المأخذ على وجه يليق؛ و يعرف النافون إن رجعوا إلى أنفسهم بعد التخلية أنّ كثيرا من القائلين بالوجوب الذين منعوا الإجماع لم يكن الدّاعى لهم على هذا القول غير إظهار الحق و إن لم أحكم بكون الكلّ كذلك؛ و بالجملة الدّواعى مسلّطة على كثير من المثبتين و النافين لكن بالأمارات تظهر عدم تسلّطها على كلّ الفريقين، و إنّ دواعى عدم الوجوب أظهر و أكثر من دواعى الوجوب كما يظهر بالتّأمّل فيما ذكرته فى أوّل الرّسالة بل لا تحتاج إليه لظهور اختصاص احتمال دواعى الوجوب بقليل من الفاعلين و المنتسبين إليهم بوجه و عموم دواعى الترك بالنّسبة إلى جميع التّاركين.

استدلّ الفاضل التّونى على عدم الوجوب العينى بما حاصله:

إنّه لو كان وجوبها عينا غير مشروطة بالإمام عليه السّلام و نائبه، لتواتر، لتوفّر الدواعى على نقله، و لا يثبت أمثاله بأخبار الآحاد، لعدم حصول الظّن بها و هو شرط فى جواز العمل بأخبار الآحاد؛ و وجه عدم التواتر اشتراك كثير منها فى الحسين بن سعيد و بعضها فى زرارة؛ و أيضا لم يردها إلّا المشايخ الثلاثة، و ظاهر أنّ عددهم لا يكفى فى التّواتر.

و فيه نظر، أمّا أولا فبالنّقض بأنّه لو كان وجوبها مشروطا بأحدهما لتواتر، لتوفّر الدّواعى على نقله، فعدم النقل يدلّ على عدمه. و أمّا ثانيا فلأنّ عدم حصول الظّن إنّما هو بتوهّم تحقّق الإجماع على العدم بإيهام عبارات يظنّ بها تحقّق الإجماع الّذى يظهر منه دخول

المعصوم فيه، و قد ظهر عند نقلها عدم دلالتها على الإجماع الّذى يصحّ الاعتماد عليه لظهور كونه اجتهادا من بعض الناقلين، و احتمال اعتماد الآخرين على نقل الأوّلين. و أمّا ثالثا فلأنّه لو سلّمنا عدم ظهور كون الإجماع اجتهادا و لا ظهور احتمال كونه اعتمادا على ما لا يصحّ الاعتماد عليه، فيختلّ بوجود المخالف. أ لا ترى أنّهم يبحثون على مدّعى الإجماع بوجود مخالف واحد فى غير الجمعة. و هاهنا لم يظهر الشهرة بين القدماء فكيف الإجماع؛ و بأىّ وجه يمكن الجرأة على الحكم بتحقّقه مع عبارة المفيد فى الكتابين و ما نقل عن أبى الصّلاح و أبى الفتح و ظهور عبارة الشّيخ فى بعض التّصانيف فى الوجوب، و إن كانت فى بعض دالّة على عدمه؛ و احتمال عبارة العلامة فى الشيخ و الشّهيد فى غير واحد من تصانيفه الوجوب؛ و ظهور عبارة الصّدوق فى بعض التّصانيف و عبارة ثقة الإسلام فيه.

و أمّا رابعا فلأنّه ظهر من كلامه أنّه يجب فى متوفّر الدّواعى التواتر و لا يحصل التّواتر

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۳۹

بنقل المشايخ الثلاثة فأقول: متوفّر الدواعى غير منحصر فى وجوب الجمعة بدون اشتراط بأحدهما بل المسائل الفرعية الّتى يتوفّر الدّواعى على نقلها كثيرة جدّا، فكم من مسألة من المسائل المذكورة يثبت بالتواتر بنقل غيرهم أو بنقلهم مع غيرهم.

فإن قلت: عدم حصول التواتر بنقل الثلاثة ظاهر، فكيف جوّز بعض العلماء كون الرّوايات الدالّة على وجوب الجمعة أو غيره متواترة مع كون الرّوايات الواصلة إلى المجوّز من المشايخ الثلاثة.

قلت: مقصودهم بالتّواتر تواتر الأخبار المنقولة فى كتب المشايخ، و إن كانوا ثلاثة و لم يكونوا بعدد التواتر، لكن كلّ أمر نقل الدالّ عليه فى كتبهم متواتر حصل اليقين لأنّهم لو كانوا ينقلون ما لا أصل له لظهر على معاصريهم و من هم بعدهم، فينقلون مساهلتهم فى النّقل و يضعفونهم كما هو طريقة علماء الشيعة و عدم نقل المساهلة أصلا و نقل جلالتهم قاطع بأنّ الحكم الّذى تواتر الرّوايات الدالّة عليه فى كتب الثلاثة يقينىّ بل إن قال أحد بأنّه إن كان الروايات الدالّة على أمر فى كتاب أحد المشايخ الثلاثة متواترة يحصل القطع به، فلم يقل بعيدا؛ و ليس غرضى من هذا الكلام تصحيح كون الرّوايات الدالّة على الوجوب متواترة، بل غرضى بيان مقصود من يقول بتواترها و بتواتر أخبار لم يظهر نقلها من غير المشايخ الثلاثة- طاب ثراهم-.

و ربما يستدلّ على عدم وجوبها عينا بغير الإمام عليه السّلام أو إذنه بيانه: لو كانت واجبة عينيّة بغيرهما، لوجب الاجتماع على عادل واحد من فرسخ فى بعض الصّور و من أربعة فراسخ و مثلها فى بعضها و التالى باطل لوجهين:

أحدهما أنّ العدالة إنّما تظهر بحسن الظّاهر و إن كان الباطن مخالفا له، فربما كان المحكوم بالعدالة مرائيا جلب الناس إليه بالحيلة و الرّياء و رسخ محبّته فى قلوب المأمومين باعتبار تكرار المواعظ و تكرّر إظهار كونه تاركا للأغراض الدنيويّة قولا و فعلا بحيث تطمئنّ السّامعون بأنّه كذلك و بعد ما اطمأنّ إمام الجماعة باغترارهم و رسوخ محبّته فى قلوبهم مأمور لا أساس لها أظهر ما فى قلبه من الدّواعى الباطلة على وجه فهم التّابعون له كون ما قال محض طلب مرضات اللّه تعالى و أنّه لا يدعوه إلى تحمّل مشقّة ما أراده إلّا طلب الآخرة و خلاص نفسه و الجماعة عن المخاوف الاخروية، و ظاهر أنّ أكثر المأمومين لا تميز لهم حتّى يظهر لهم الأغراض الباطلة؛ فربما يرتّب على الجمعة المذكورة مفاسد لا يمكن تداركها؛ و ظاهر أنّ الشّارع لا يطلب من المكلّفين أمرا يكون فى غرضه المفاسد العظيمة.

و لا ينتقض بالاجتماع الّذى يتحقّق فى عرفة و منى و طريق مكة، لأنّ تعيين الأمير الّذى يجتمع عنده النّاس و يتّبعون أمره إنّما هو من السّلطان فيتّبعه من يتّبعه لأمر السّلطان فلا يمكن اجراء دواعيه الباطلة إن كانت فى قلبه، لأنّ تبعيّته إنّما هى لتعيين السّلطان لا لظنّ كون

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۴۰

تبعيّته منجية عن النّيران؛ فإن ظهر منه ما ينافى مصلحة السّلطان فربما انجرّ إلى قتله و لذلك لا يترتّب عليه المفسدة بخلاف إمام الجمعة، لأنّ تبعيّة النّاس إيّاه إنّما يكون لطمع النّجاة الاخرويّة بها فلذلك ربما يترتّب عليها ما لا يترتّب على تبعيّة الأمير.

و ثانيهما أنّ الاجتماع فى الجمعة حينئذ ليس مثل الاجتماع الجماعة لأنّ أحد المجتمعين فى الجماعة يصلّى خلف أحد و الآخر خلف

آخر و الآـخر يصلّى منفردا و لا يلزم أن يتحقّق الاجتماع خلف واحـد بخلاف الجمعـة، لوجوب الاجتماع فيها على واحـد، فربما قال: يتعين جمع أحـد لإمامـة و جمع آخر يتعيّن الآخر لها أو قال أحد الإمامين بتعيّنه الإمامة فى بلد بما يجعله دليلا عليه، و الآخر بتعيّنه لها بمـا يتمسّـك به، و يكون الاختلاـف مثـارا للفتنـة بين الطـائفتين أو بين الإمـامين أو بين الكـلّ، فوجوبهـا عينـا فى عرضـة أمثـال تلك المفاسـد؛ و الامور الّتى فى عرضة أمثال تلك المفاسد لا يجوز التكليف بها على قانون أهل العدل، فإن دلّ الدّليل النقلى على وجوبها يلزم التّأويل إن قبله و لا يجب الطّرح على ما هو قانون المعارضة بين العقل و النّقل.

أقول: منشأ هـذا القول ما قال المحقّق- طاب ثراه- فى المعتبر لإثبات اعتبار العدالـة فى إمام الجمعـة و الجاء شدّة الحرص على الحرمة بعض من أدركت زمانه إلى أن تمسّك على الحرمـة؛ و الفاضل التّونى لمّا تفطّن عـدم اعتباره بالحرمـة، تمسّك به على عدم الوجوب العينى، و أنا قوّيت هذا الدّليل بما يمكن توهّم القوّة فيه حتّى يظهر ببطلانه بطلان هذا التوهّم بكلّ تقرير.

و أقول: لم يجر المحقّق هـذا الـدّليل فى عـدم الوجوب العينى، و لو كـان جاريا عنـده فيه لأجراه، و لو أجراه و كان صـحيحا لتبعه فيه العلّامـة- طاب ثراه- كما يعلم المتتبع لكلامهما و كـذا من بعده من القائلين بعدم وجوبها، فلم يتأمّل المتمسّك به فى هذه الأزمان فى سبب عدم ذكر القائلين بعدم الوجوب هذا الدّليل الّذى هو دليل عقلىّ عنده حتى ينكشف عليه الحال.

و وجه ضـعف الوجه الأوّل أنّ وجوب الجمعة عينا لا يستلزم الإجماع المذكور لشيوع التّهاون فى الواجبات الّتى اشتملت على مشقّة. أ لا ترى اتّفاق وجوب الحـج على المسـتطيع مع اتّفاق عدم جواز تأخيره عن سـنة الإمكان و ورود الرّواية المعتبرة فى شأن من يؤخّر إن شئت متّ يهوديا و إن شـئت متّ نصـرانيا؛ «۱» و غايـة شـيوع التأخير مع الإمكان بحيث لم ار لائما يلوم أحـدا بتأخيره الحـج عن سـنة الاستطاعة.

فإن قلت: وجوب الجمعة و إن لم يستلزم الاجتماع كما ذكرته لكن يستلزم وجوب

---

(۱) الكافى، ج ۴، ص ۲۶۸، ۲۶۹؛ التهذيب، ج ۵، ص ۱۷

الاجتماع و لا يصحّ وجوب أمر يترتّب على تحقّقه المفسدة.

قلت: تحقق الاجتمـاع المـذكور يـدلّ على غايـة اتّفاق النّاس فى الدّيانـة و الصّـلاح، و إذا كان عامـة النّاس متّفقين فى الدّيانـة، يكون الغالب فى إمامهم الصّـلاح الواقعى، و الاجتماع معه لا يورث الفتنة و الفساد. و على تقدير تحقق إمام مرائى بينهم، يمكن اطلاع جمع على أمره و انعزاله عن الإمامـة. و خفاء الرياء على كلّ الناس بعيـد لو لم نقل بامتناعه؛ و هـذا عنـد عدم اظهار ما فى نفسه من الدّواعى الفاسـدة، و بعـد اظهارها لا يترتّب عليه التّبعيّة مرّة بل بالتّدريج؛ و إظهار أمثال تلك الامور مورث للاهتمام، و إن أظهر قولا و فعلا أنه لاـ يـدعوه إليه إلّـا طلب النّجاة، فإذا اتّهم بالـدّواعى يطلع عليها جماعـة لهم مـدرك و باطّلاعهم يطلع الأواسط و الأوانى و يختلّ به ما أراد من المفاسـد بل ينعزل عن الإمامـة و الأمانة و عن اعتبار قوله فى أدنى مراتب الشـهادة كما أنّ دواعى الأمير الباطلة المخالفة لأمر السّلطان، تجعله فى عرضة الآفات فلا يجترأ على الإظهار؛ فإن اجترأ انعزل من مرتبته عند أهل السّداد و العرفان.

و أمّا عن الثّانى فقـد عرفت دلالـة الاجتماع المـذكور على غايـة ديانـة النّاس؛ و إذا كان الناس متّفقين فى الاجتماع طلبا لمرضات اللّه تعالى، يراعون الراجح للإمامة و يتأمّلون فى تميزه؛ فإن اتّفق أصـحاب التميز على واحد فهو المطلوب و إن اختلفوا فى تعيينه فيناظرون فى الأدلّة و يعملون بما تقتضيه، إن ظهر لهم، و الّا فيرجعون إلى القرعة أو غيرها ممّا يرتفع به اختلافهم النّاشئ من كمال الدّيانة لا من الـدّواعى الباطلـة؛ فالمشـكل إنّمـا هو اتّفـاق النّاس فى إرادة امتثال أمر الشّارع فى أمثال تلك الامور، و أمّا دفع الاختلاف النّاشـئ من اختلاف الآراء الّذى لم ينشأ من الأهواء من المؤمنين المتفقين فى إرادة تبعيّة الحق فلا إشـكال فيه. و بطلان التّمسّك بهذه الشـبهة فى إثبات الحرمة أو نفى الوجوب العينى أظهر من أن يخفى على المتأمّل خصوصا بعد التأمّل فى ما ذكرته.

اعلم أنّه قد يظهر من كلام الفاضل التونى و صاحب الرسالة الفارسيّة إمكان التقية فى الأخبار الدّالة على الوجوب لموافقتها لطريقة العامّة الّتى هى القول بوجوبها عينا؛ و يمكن تأييد هذا الاحتمال بشيوع تركها و دعوى الإجماع على عدم وجوبها.

و فيه نظر، لأنّ الدّاعى على حمل الرّوايات المعتبرة على التّقية إنّما يكون دليلا معتبرا معارضا لها، و قد عرفت عدم صلاحيّة أخبار ظنّوا دلالتها على عدم الوجوب للمعارضة؛ و كذلك الإجماع الّذى ادّعوه.

و أما شيوع الترک بين القائلين بعدم وجوبها، فلا تأييد فيه كما لا يخفى. و أمّا من قال بوجوبها «۱» فإن ثبت تركه فإنّما يكون لمانع، فإن لم يظهر لنا خصوص المانع لا يصحّ الحكم

---

(۱) المراد بالقول بالوجوب هو دلالة كلامه على وجوبها، فلا ينافى ما يذكره من قوله و جعل عدم الفعل الى قوله للقول بالوجوب. منه مد ظله.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۴۲

بعدم المانع و جعل عدم الفعل الّذى يتطرّق فى سببه الاحتمالات معارضا للقول بالوجوب.

و القول باقتدار المفيد رحمه اللّه لكونه فى غاية الجلالة، و كذا محمد بن على بن بابويه رحمه اللّه و كون الدّيالمه الّذين كانوا فى ذلک الزمان فى غاية القوّة، و كون ابن بابويه فى غاية الاعتبار عندهم و الخلفاء فى غاية الضّعف، فأىّ مانع يمنعهما إقامة الجمعة ضعيف، لأنّ اقتدار المفيد على إقامة الجمعة ممنوع، كيف و هو كان فى البغداد، و كان الخليفة أيضا فيه؛ و الخلفاء و إن كانوا ضعافا بمعنى أنّ سلاطين الدّيالمة يعزلون بعض الخلفاء، و لكن يقيمون الآخر مقامه، و يعظّمون الخليفة ما لم ينعزل غاية التّعظيم؛ و هذا التّعظيم سواء كان باعتبار اعتقادهم وجوبه ما لم ينعزل و إن بعد عن طريقة الشّيعة مطلقا، أو باعتبار بعض المصالح الّذى يوجب التّعظيم عندهم، لا يمكن أحدا إنكار فعل اعتقد الخلفاء اختصاصه بهم و بنوّابهم؛ و كذا اقتدار ابن بابويه على الجمعة ممنوع، و للموانع شعب كثيرة لا تحتاج إلى التّفصيل. و بالجملة معارضة الفعل الّذى له محامل للقول، خارجة عن القانون.

و أيضا حمل الأخبار على التقيّة فى موضع يتحقّق المانع عن العمل بظاهرها، إنّما تصحّ لو كانت موافقة لطريقتهم، و هاهنا ليست كذلک، لاشتمال بعضها على اعتبار السّبعة و بعضها على الخمسة، و لم ينقل من طريقة العامّة أحدهما؛ و كيف يحمل على التّقية قوله عليه السّلام: و إذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم؛ و الدّليل على ما نقلناه أنّه قال العلّامة رحمه اللّه فى المنتهى: العدد شرط فى انعقاد الجمعة، و هو مذهب علماء الاسلام و نقل عن كون كثير من علماءنا الاكتفاء بالخمسة؛ و نقل عن الشيخ و ابن بابويه و ابن حمزة أنّ أقلّ العدد الّذى تجب عليهم سبعة، و أنّه يستحبّ الخمسة، ثم قال: قال الشافعى و مالک و أحمد فى إحدى الرّوايتين عنه أنّ الشرط حضور أربعين، و هو قول عمر بن عبد العزيز و عبد اللّه بن عتبه و اسحاق؛ و الرواية الاخرى عن أحمد خمسون؛ و قال ربيعة: تنعقد باثنى عشر لا بأقلّ؛ و قال الثورى و أبو حنيفه و محمد: تنعقد بأربعة: الإمام أحدهم؛ و قال الليث و ابن سعيد و الأوزاعى و أبو يوسف: تنعقد بثلاثة: الإمام أحدهم؛ و قال الحسن بن صالح بن حىّ: تنعقد باثنين. «۱» و قال رحمه اللّه فى التّذكرة ما يوافق قول المنتهى، إلّا أنّه نسب القول باعتبار السّبعة إلى الشّيخ و لم يذكر ابن بابويه و ابن حمزة، و نسب القول باعتبار الثلاثة إلى الأوزاعى و أبى يوسف و لم يذكر الليث و ابن سعيد. «۲»

فإن قلت: ربما كان مذهب بعض العامّة اعتبار الخمسة، و مذهب بعض آخر السّبعة، و لم ينقل العلّامة رحمه اللّه كون أحدهما مذهبا للعامّة، إمّا لعدم اطّلاعه عليه أو لاكتفائه بنقل المذاهب

---

(۱) منتهى المطلب (چاپ سنگى)، ج ۱، ص ۳۱۷

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۳۶

المشهورة بینهم، و یحتمل أیضا أن یکون التقیة مقتضیة للقول الدّال علی وجوبها، و أمّا بیان العدد الّذی یعتبر فی الجمعة عندهم، فلا یکون فی التّقیة حاجة إلیه لتشتّت الأقوال فیه و توسعة الاجتهاد عندهم فیه، بحیث إذا سمعوا اللّفظ الدّال علی الوجوب بدون اشتراط الإمام علیه السّلام أو نائبه رضوا به، و حملوا الاختلاف الّذی یظهر من بعض التّقییدات علی اختلاف الاجتهاد الشائع بینهم خصوصا فی تلک الأزمان، و أمّا اجتهاد عدم الوجوب فلم یکن صحیحا عندهم.

قلت: کون أحد العددین مذهبا للعامة و عدم ظهوره للعلّامة رحمه اللّه أو ظهوره و ترک النسبة إلیهم لعدم الاشتهار بینهم بعید؛ و القول باحتمال انحصار الاحتیاج إلی التقیّة فی إظهار وجوبها و إن اشتمل الأمر الوارد بعنوان التقیّة علی أمر لم یقل به أحد من العامّة فی غایة البعد؛ و لا یصحّ القول به إلّا أن یدلّ الدّلیل القاطع أو ما هو قریب منه علی عدم جواز العمل بظاهر الدّلیل؛ و قد عرفت ضعف ما یظنّ دلالته علی عدم الوجوب.

و بالجملة ظهور ضعف الدّلیل علی عدم وجوبها و قوة الدّلیل علی الوجوب کاف للقول بوجوبها، و الباعث علی الحمل علی التّقیة إنّما هو الضّرورة؛ و بعد ظهور ضعف المعارض لدلیل الوجوب لا وجه لحمل الروایات الدّالة علی الوجوب علی التقیّة، خصوصا بعد ظهور الأمارات علی عدمها فی متعدد من الرّوایات، مثل اشتمال بعضها علی الخمسة و بعضها علی السّبعة و بعضها علی عدالة الإمام الظاهر فی إمام الجماعة کما أوضحته و بعضها علی الأمر بإقامتها عند عدم الخوف.

خاتمة فی فوائد:

الفائدة الاولی إنّ الشّیخ زین الملّة و الدّین – طاب ثراه – فی بعض تصانیفه ادّعی الإجماع علی عدم الوجوب العینی لحسن الظنّ بمن ادّعاه،

اشاره

و لعلّه لم یتأمّل المأخذ حقّ التأمّل حتّی ینجلی علیه الأمر؛ و فی شرح اللّمعة الّذی ألّفه بعد المسالک کما یظهر من بعض الحوالات و کذلک من التاریخ الّذی ننقله بعد، و من قول علی بن محمد بن الحسن بن زین الملّة رحمه اللّه یظهر منه عدم الاطمینان بالإجماع حیث نسب دعواه إلی الغیر، و قال: و لو لا دعواهم الإجماع علی عدم الوجوب العینی، لکان القول به فی غایة القوّة، فلا أقلّ من التّخییری مع رجحان الجمعة، «۱» و یظهر من هذه العباره نوع توقف. ثم لمّا بالغ فی التأمّل کما صرّح به فی الرّسالة، کتب رسالة

(۱) شرح اللمعة الدمشقیة، (جامعة النجف) ج ۱، ص ۳۰۱

فی تحقیق أمر الجمعة، و قال فیها: ثمّ إنّ الأصحاب اتّفقوا علی وجوبها عینا مع حضور الإمام أو نائبه الخاصّ، و إنّما اختلفوا فیه فی حال الغیبة و عدم وجود المأذون له فیها علی الخصوص، فذهب الأکثر- حتّی کاد أن یکون إجماعا، أو هو إجماع علی قاعدتهم المشهورة من أنّ المخالف إذا کان معلوم النسب لا یقدح فیه- إلی وجوبها أیضا مع اجتماع باقی الشرائط غیر إذن الإمام، و هم بین مطلق للوجوب کما ذکرناه و بین مصرّح بعدم اعتبار شرط الإمام أو من نصبه حینئذ. و ربما ذهب بعضهم إلی اشتراطها حینئذ بحضور الفقیه الّذی هو نائب الإمام علی العموم، و إلّا لم تصحّ. و ذهب قوم إلی عدم شرعیّتها أصلا حال الغیبة مطلقا. «۱»

و الّذی نعتمده من هذه الأقوال و نختاره و ندین الله تعالی به هو المذهب الأوّل. الکلام علی القول الأوّلة و لنا علیه وجوه من الأدلّة و ذکر آیتی سورة الجمعة و المنافقین، و الأخبار من النّبی صلّی اللّه علیه و آله و الائمة علیهم السّلام و أشار إلی التأکیدات الّتی ظهرت من بعضها؛ ثم قال:

فكيف يسع المسلم الذى يخاف اللّه تعالى إذا سمع مواقع أمر اللّه و رسوله و أئمّته عليهم السّلام بهذه الفريضة، و إيجابها على كلّ مسلم أن يقصّر فى أمرها، و يهملها إلى غيرها، و يتعلّل بخلاف بعض العلماء فيها؟ و أمر اللّه تعالى و رسوله و خاصّته عليهم السّلام أحقّ، و مراعاته أولى، فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. «۲» و لعمرى لقد أصابهم الأمر الأوّل، فليرتقبوا الثانى إن لم يعف اللّه تعالى و يسامح. نسأل اللّه تعالى العفو و الرحمة. و قد تحصّل من هذين الدليلين أنّ من كان مؤمنا فقد دخل تحت نداء اللّه تعالى و أمره فى الآية الكريمة بهذه الفريضة العظيمة و نهيه عن الالتهاء عنها. و من كان مسلما فقد دخل تحت قول النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و قول الأئمّة عليهم السّلام: إنّها واجبة على كلّ مسلم. و من كان عاقلا فقد دخل تحت تهديد قوله تعالى: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ- يعنى الالتهاء عنها- فَأُولٰئِكَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ «۳». و قولهم عليهم السّلام: من تركها- على ذلك الوجه- طبع اللّه على قلبه؛ لأنّ «من» موضوعة لمن يعقل إن لم تكن أعمّ. فاختر لنفسك واحدة من هذه الثلاث، و انتسب إلى اسم من هذه الأسماء، أعنى الإيمان أو الإسلام أو العقل، و ادخل تحت مقتضاه، أو التزم قسما رابعا إن شئت. نعوذ بالله من قبح الزلّة و سنة الغفلة. «۴»

و قال صاحب المدارك- طاب ثراه- فى ذيل قول المحقق رحمه اللّه: الفصل الأوّل فى صلاة الجمعة بعد نقل الآية و الرّوايات الدّالة على الوجوب: فهذه الأخبار الصّحيحة الطرق، الواضحة الدّلالة على وجوب الجمعة على كلّ مسلم عدا ما استثنى، يقتضى الوجوب العينى،

---

(۱) سيأتى هذه الاقوال مشروحا تخريجها.

(۲) النور (۲۴): ۶۳.

(۳) المنافقون (۶۳): ۹.

(۴) راجع رسالة صلاة الجمعة للشهيد فى نفس هذه المجموعة.

دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه، ص: ۵۴۵

إذ لا إشعار فيها بالتّخيير بينها و بين فرد آخر خصوصا قوله عليه السّلام من ترك الجمعة ثلاث جمع متوالية طبع اللّه على قلبه». «۱» فإنّه لو جاز تركها إلى بدل لم يحسن هذا الإطلاق؛ و ليس فيها دلالة على اعتبار حضور الإمام عليه السّلام أو نائبه بوجه بل الظاهر من قوله عليه السّلام «فإن كان لهم من يخطب جمّعوا» و قوله عليه السّلام «فإذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم» خلافه كما سيجىء تحقيقه إن شاء اللّه تعالى. قال جدّى- قدّس سرّه- فى رسالته الشريفة الّتى وضعها فى هذه المسألة بعد أن أورد نحو ما أوردناه من الأخبار و نعم ما قال: فكيف يسع المسلم الّذى يخاف اللّه تعالى إذا سمع قوله العفو و الرّحمة؛ «۲» و قال فى ذيل قول المحقّق رحمه اللّه «ثمّ الجمعة لا تجب إلّا بشروط الأوّل السّلطان العادل أو من نصبه بعد بيان متمسّكهم و الجواب عنه: و هنا أمر ان ينبغى التنبيه عليهما: الأوّل، الظاهر أنّ هذه المسألة ليست إجماعية، فإنّ كلام أكثر المتقدّمين خال عن ذكر هذا الشرط، و نقل كلام المفيد رحمه اللّه فى الإشراف و كلام أبى الصّلاح و أبى الفتح الكراجكى فى كتاب المسمّى بتهذيب المسترشدين، و قال بعد نقله: و هم كالسّابق فى الدّلالة على الوجوب العينى و عدم التوقّف على الإمام أو نائبه، فعلم من ذلك أنّ هذه المسألة ليست إجماعيّة، و أنّ دعوى الإجماع فيها غير جيّد كما اتّفق لهم فى كثير من المسائل. «۳» و نقل- طاب ثراه- عبارة جيّدة الّتى نقلها فى المدارك فى حاشية الاستبصار أيضا.

و قال الشّيخ حسين بن عبد الصّمد رحمه اللّه: و ممّا يتحتّم فعله فى زماننا صلاة الجمعة إلى آخر كلام يشتمل على مبالغة تامّة فى وجوبها و عدم جواز الجرأة فى تركها. «۴»

و قال العالم المتألّه مولانا عبد اللّه التسترى «۵» رحمه اللّه فى شرح الالفيّة بعد نقل أقوال الفقهاء فى صلاة الجمعة: الّذى يقتضيه النّظر

وجوبها عينا مضيّقا فى زمان الغيبة من غير اشتراط الوجود النائب الخاص فى زمان الحضور مع العذر و عدمه، و الدّليل على ذلك ظاهر الآية، و الأخبار السّابقة؛ و القول بأنّ الوجوب المضيّق حال الغيبة خلاف الإجماع غير مسموع؛ أمّا أوّلا فلعدم تحقّقه عندنا، و كم من مثل هذه الدّعوى قد ظهر خلافه حتى من مدّعيه؛ و أمّا ثانيا فلما بيّنا من إشعار عبارة النّهاية؛ و أمّا ثالثا فلأنّ المذكور فى بيان تحقق الإجماع على ما مضى من الشّيخ و المحقّق لا يدلّ على المدّعى و هو واضح؛ و كذلك اختبار الوجوب الشيخ حسن بن الشيخ زين الدّين و ولده و غيرهم؛ و لا احتياج إلى نقل عباراتهم.

---

(۱) تهذيب الاحكام ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۶۳۲، باب العمل فى ليلة الجمعة و يومها، ح ۱۴.

(۲) مدارك الاحكام، ج ۴، ص ۸- ۹

(۳) مدارك الاحكام، ج ۴، ص ۲۴- ۲۵

(۴) راجع حول آراء الشيخ حسين بالنسبة الى صلاة الجمعة الى: العقد الطهماسبى، (المطبوع فى ميراث اسلامى ايران، مجلد العاشر) ص ۲۱۲.

(۵) راجع حول المولى عبد اللّه التسترى (المتوفى فى ۲۶ محرم الحرام من سنة ۱۰۲۱) و تأليفاته: طبقات اعلام الشيعة: القرن الحادى عشر، ص ۳۴۳- ۳۴۶، منها شرحه على ألفية الشهيد.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۴۶

[صحّة انتساب رسالة الشهيد فى الصلاة الجمعة إليه]

و قال الفاضل التونى: و قد نقل رسالة فى الوجوب العينى؛ و نسب إلى الشّهيد الثانى زين الملّة و الدّين؛ و الظاهر أنّه مختاره فى أوايل سنّه، ثم رجع عنه فى كتبه الاخرى، إن كانت النّسبة صحيحة؛ و فيه غاية الضّعف و غاية الغفلة أو إرادة التدليس بالنّسبة إلى الجماعة الذين يعتمدون على أمانته، و لعلّ ديانته مانعة عن الثانى؛ فالظاهر هو غاية الغفلة.

أمّا أوّلا ـ فلأنّ كون الرّسالة منه رحمه اللّه متواتر بيننا فى الوجوب و مثبته؛ فلو فرض غفلته عن تواترها وجب عليه تفتيشه من العلماء المحقّقين الّذين كانوا فى زمانه حتى يظهر له الواقع؛ فإذا أمكن استعلام أمر بلا مشقّة فلا يجوز تركه و ذكر مثل هذه الكلمة الّتى يتّهم القائل بها باللّجاج و العناد.

و أمّا ثانيا فلأنّه كان المدارك عنده و تأمّل المبحث المتعلق بالجمعة، و صرّح صاحب المدارك بكون العبارة الّتى نقلتها من عبارة جدّه رحمه اللّه لم يكن الشّهرة لو قلنا بعدم التواتر مع عبارة صاحب المدارك موجبة للقطع بكونها منه رحمه اللّه.

و أمّا ثالثا فلأنّ بعض أولاد زين الملّة و الدّين كان فى هذه البلاد، فلم لم يسأل عنه بلا واسطة أو بواسطة حتى يريه الرسالة بخطّ المصنّف أو يبيّن بوجه آخر كونها منه رحمه اللّه حتّى يرتفع هذا التوهّم الّذى اتّهمه بما لا يليق.

و أمّا رابعا فلاشتهار تأخّرها عن التّصانيف الّتى توهّم كونها مؤخّرة عنها بحيث لم يبق الرّيب بين منكرى وجوبها الّذين من أرباب الفضل و التّميز، فكيف خفى عليه؛ فلم لم يفتش حتّى يظهر له الحق.

و أمّا خامسا فلأنّه بعد ما جوّز كونها ناشية عن غفلته رحمه اللّه حين تأليفها عن دلايل عدم الوجوب و رجوعه عن مقتضى ما قال فى الرّسالة بعد، فلم نسب الاحتمال إلى أوائل سنّه، هل هذا إلّا أن يوهّم النّاظرين إلى كلامه احتمال كونها من أفكاره رحمه اللّه فى زمان عدم نضج أفكاره، و أمثال هذه الكلمات، كلمات شعريّة لا يليق بأرباب الدّيانات.

و أمّا سادسا فلأنّه بعد تجويز كونها منه يجب الرّجوع إلى تاريخ التأليف حتّى لا يشتبه الحال، و لم يكن هذا مشكلا لأنّ طريقة الشيخ زين الملّة و الدّين ذكر تاريخ تمام تصنيفه؛ و ذكر رحمه اللّه بعد كتاب الأمر بالمعروف: تمّ القسم الأوّل من كتاب شرائع الاسلام و

هو قسم العبادات، و به تمّ الجزء الأوّل من هذا التعليق على يد مصنّفه العبد المفتقر إلى عفو اللّه تعالى و رحمته و شفاعة نبيّه و ائمّته زين الدّين بن على الشّامى العاملى- أحسن اللّه معاملته و شرف خاتمته- و فرغ منه يوم الأربعاء لثلاث مضت فى شهر رمضان سنة إحدى و خمسين و تسعمائة من الهجرة النبويّة الطّاهرة صلوات اللّه عليه و آله أجمعين؛ و كتب رحمه اللّه فى آخر شرح

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۴۷

اللّمعة: و فرغ من تسويده مؤلّفه الفقير إلى اللّه تعالى و رحمته زين الدّين بن على بن احمد الشامى العاملى عامله اللّه تعالى بفضله و نعمه و عفى عن سيّئاته و زلّاته بجوده و كرمه على ضيق المجال و تراكم الأموال الموجبة لتشويش البال خاتمة ليلة السّبت و هى الحادية و العشرون من شهر جمادى الأولى سنة سبع و خمسين و تسعمائة؛ و كتب فى آخر الرّسالة المذكورة: فرغ من تسويدها مؤلّفها الفقير إلى عفو اللّه تعالى زين الدّين على بن احمد الشّامى العاملى غرّة شهر ربيع الأوّل المنتظم فى سلك سنة اثنتين و ستّين و تسعمائة هجريّة حامدا مصلّيا، مسلما، مستغفرا؛ و قال السّيد مصطفى التفرشى فى رجاله فى ترجمة الشهيد الثانى- طاب ثراه- قتل رحمه اللّه لأجل التّشيّع فى قسطنطنية فى سنة ستّ و ستّين و تسعمائة رضى اللّه عنه و أرضاه. «۱»

اعلم أنّ موضع هذه العبارات كان الفصل الأوّل، لكن المنقول لما كان كافيا لم أحتج إلى نقل ما نقلته هاهنا و ما لم أنقله لكن لمّا لاحظت عبارة الفاضل التونى أحببت أن يظهر على المعتمدين على قوله كثرة سهوه و كون الحرص على إنكار الوجوب سببا لغفلته عن الواضحات الّتى لم تكن محلّ الزّلة، فنقلت بعد كلام الشّيخ زين الدّين رحمه اللّه كلام صاحب المدارك لاشتماله على الشّهادة على كون رسالة الوجوب منه رحمه اللّه؛ و بعد نقل كلامهما انجرّ الكلام إلى نقل كلام بعض العلماء الكرام و توضيح الغفلة الّتى ظهرت لك.

الفائدة الثانية فى عدم اعتبار الفقيه فى صلاة الجمعة

و ظاهر قول العلّامة فى التّذكرة حيث قال: هل للفقهاء المؤمنين حال الغيبة و التمكّن من الاجتماع و الخطبتين صلاة الجمعة، أطبق علمائنا على عدم الوجوب لانتفاء الشّرط، و هو ظهور الإذن من الإمام عليه السّلام و اختلفوا فى استحباب إقامة الجمعة، فالمشهور ذلك «۲» [يعنى] اعتبار الفقيه و إلّا لم يكن لتخصيص الفقهاء بالذّكر فائدة يطمئنّ بها العقل؛ و كذا عبارته فى النّهاية حيث قال: أمّا فى حال الغيبة فالأقوى أنّه يجوز لفقهاء المؤمنين إقامتها؛ «۳» و كذا ظاهر عبارة المختلف حيث قال فى جواب الخصم، فإنّا نقول بموجبه فإنّ الفقيه المأمون، منصوب من قبل الإمام؛ «۴» و إن كان إشعار هذه العبارة أضعف من غيرها.

و كذا ظاهر كلام الشهيد فى الدّروس حيث قال: و فى الغيبة يجمّع الفقهاء مع الأمن، و

---

(۱) الصحيح فى تاريخ استشهاده هو شهر رجب المرجب من سنة ۹۶۵.

(۲) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷، مسألة ۳۸۹

(۳) نهاية الاحكام، ج ۲، ص ۱۴

(۴) مختلف الشيعة، ج ۲، ص ۲۵۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۴۸

يجزى عن الظّهر. «۱» و عبارته فى الذّكرى حيث ذكر فى التّعليل الأوّل الّذى ذكره لجواز الجمعة فى الغيبة قوله «و لأنّ الفقهاء حال الغيبة يباشرون ما هو أعظم من ذلك» «۲» و ان أشعرت بقول بعض باعتبار الفقيه، و أمّا هو فلم يعتبره لقوله بأنّ الاعتماد على الثانى، و ليس فيه اعتبار الفقيه أصلا. و عبارته فى اللّمعة تدلّ على اعتباره حيث قال: و لا تنعقد إلّا بالإمام أو نائبه، و لو فقيها؛ «۳» و ظاهر عبارة المقداد رحمه اللّه فى كنز العرفان أيضا اعتباره حيث قال: حضور الإمام هل هو شرط فى ماهيّة الجمعة و مشروعيّتها أم فى وجوبها،

فالشّیخ و سلّار و ابن ادریس علی الأوّل و باقی الأصحاب علی الثانی، و هو أولی لأنّ الفقیه المأمون کما ینعقد أحکامه حال الغیبة، کذا یجوز الاقتداء به فی الجمعة. «۴»

جعفریان، رسول، دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، در یک جلد، قم - ایران، اول، ه ق دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه؛ ص: ۵۴۸

و الشّیخ علی ادّعی الإجماع علی الاشتراط، و الحق عدم الاشتراط، لعموم الأدلّة و عدم دلیل علی الاشتراط، و کلام أکثر العلماء خال عن ذکر الفقیه؛ و الإجماع الّذی ادّعاه الشّیخ علی فی غایة الضّعف، بل من الأمارة الواضحة فی الدلالة علی مساهلته فی دعوی الإجماع.

فإن قلت: السّلطان العادل أو نائبه شرط فی المشروعیّة، فإذا انتفی النّائب الخاص یعتبر العام. «۵» قلت: لا نسلّم اعتبار أحدهما لا فی المشروعیّة و لا فی الوجوب؛ و لو سلّم اعتباره فإنّما یسلّم فی الحضور و التیسّر لا مطلقا.

فإن قلت: روایة العیون و الخصال تدلّ علی اعتبار العلم، و کلّ من اعتبر العلم اعتبر الفقاهة؛ و کذا لفظ «من یخطب» یدلّ مزیّة، و کلّ من قال بها قال باعتبار الفقاهه أیضا. قلت:

العلم الّذی یظهر من روایة العیون لو کان شرطا فی وجوبها أو جوازها یلزم عدم الوجوب مع نائب لم یتّصف بهذا العلم، و لا یقول به أحد کما أو مات إلیه عند نقل الروایة؛ و أمّا المزیّة الّتی یظهر من لفظ «من یخطب» لا یدلّ علی اعتبار الفقاهة؛ و التّمسک بالإجماع المرکّب ضعیف، لعدم ثبوته فی أمثال تلک المسألة؛ و علی تقدیر الثبوت فی حجّیته کلام ذکرته فی رسالة اخری کما أو مات إلیه سابقا.

الفائدة الثالثة فی تحقیق العدالة علی وجه یلیق بهذه الرّسالة

لا خلاف بین أصحابنا فی اعتبار العدالة فی إمام الجماعة مطلقا. قال العلامة رحمه اللّه فی التحریر «۶»

---

(۱) الدروس، ص ۱۸۶- ۱۸۷

(۲) الذکری، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۳) اللمعة الدمشقیة، ص ۳۲ (قم دار الفکر، ۱۴۱۱)

(۴) کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۴۴، (تهران، المجمع العلمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیة، تحقیق السید محمد القاضی، تهران، ۱۴۱۹)

(۵) فی الهامش: و هو الفقیه.

(۶) فی الاصل: النهایة.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۴۹

فی مبحث الجماعة: یشترط فی الإمام الإیمان و العدالة و العقل و طهارة المولد، فلا یجوز إمامة الکافر و لا أهل البدع المخالف للحقّ، و إن کان مرضیّا فی مذهبه، و لا المستضعف، و لا الفاسق قبل توبته، و لا ولد الزّنا، و إن کان عدلا؛ سواء فی ذلک کلّه الأعیاد و الجمع و باقی الفرائض؛ و لو لم یعلم فسق إمامه و لا بدعته حتی صلّی معه بناء علی حسن الظاهر، لم یعد، و لو لم یعلم حاله و لم یظهر منه ما یمنع الایتمام به و لا ما یسوّغه لم تصحّ الصلاة. «۱»

و یدلّ قوله رحمه اللّه و لو لم یعلم فسق إمامه إلی قوله «لم یعد» علی اکتفاء رحمه اللّه فی العدالة بحسن الظاهر من غیر اعتبار الملکة

و المعاشرة؛ فالمراد من قوله «لو لم يعلم حاله و لم يظهر منه ما يمنع الايتمام و لا ما يسوغه» الخ، أنّه إن لم يعلم حاله أصلا فلا يظهر ما يمنع الايتمام و هو عدم حسن الظاهر و لا ما يسوّغه و هو حسنه، فلا تصحّ صلاته.

و فى مبحث جماعة التّذكرة بعد بيان اعتبار العدالة فى الإمام و الاستدلال عليه قال: لو كان فسقه خفيا و هو عدل فى الظاهر فالوجه أنّه لا يجوز لمن علم فسقه الايتمام به، لأنّه ظالم عنده، مندرج تحت قوله وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا «۲» و لم يذكر فى هذا الكتاب أيضا اعتبار الملكة فى الإمام و المعاشرة فى جواز الايتمام. و مفهوم قوله «لا يجوز لمن علم فسقه الايتمام به» جواز الايتمام لمن لا يعلم الفسق؛ فظاهره فى هذا الكتاب أيضا الاكتفاء بحسن الظاهر.

و قال الشّيخ رحمه اللّه فى مبحث جماعة النهاية و لا تصلّ إلّا خلف من تثق بدينه و أمانته؛ فإن كان غير موثوق بدينه أو كان مخالفا لك فى مذهبك، صلّيت بنفسك و لم تقتد به، و لا تصلّ خلف الفاسق، و إن كان موافقا لك فى الاعتقاد. «۳» و فى أوّل كلامه إجمال، و الظاهر أنّ منشأه رواية أبى على بن راشد و نتكلّم عليها إن شاء اللّه تعالى.

و قال الشّهيد رحمه اللّه فى مبحث الجماعة من كتاب الذّكرى بعد بيان اعتبار العدالة فى الامام:

الأقرب اشتراط العلم بالعدالة بالمعاشرة الباطنة أو شهادة عدلين أو اشتهارها، و لا يكفى التعويل على حسن الظاهر، و خالف هاهنا فريقان: أحدهما من قال: كلّ المسلمين على العدالة إلى أن يظهر منه ما يزيلها، و هو قول سيجىء إن شاء اللّه تعالى، و به قال ابن الجنيد، و الثانى جواز التعويل على حسن الظاهر، و هو قول بعض الأصحاب، لعسر الاطلاع على الباطن و قد روى الشّيخ بسند معتبر عن أبى جعفر عليه السّلام: إذا كان الرّجل لا تعرفه يؤمّ فقرأ القرآن، فلا تقرأ و اعتدّ بصلاته؛ «۴» و يمكن أن يكون اقتداؤهم به عند من لا تعرفه. و قد روى خلف بن

---

(۱) تحرير الاحكام، ج ۱، ص ۳۱۸

(۲) هود، ۱۱۳؛ تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۸۲

(۳) النهاية، ص ۱۱۲

(۴) التهذيب، ج ۳، ص ۲۷۵

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۵۰

حماد عن رجل عن الصادق عليه السّلام: لا تصلّ خلف الغالى و إن كان يقول بقولك، و المجهول و المجاهر بالفسق و إن كان مقتصدا؛ «۱» و هذا يصلح حجّة للجانبين من لفظ المجهول و مفهوم المجاهر بالفسق. «۲»

و قال فى مبحث جماعة الدروس: «۳» و يعلم العدالة بالشياع و بالمعاشرة الباطنة و صلاة عدلين خلفه، و لا يكفى الإسلام فى معرفة العدالة خلافا لابن الجنيد و لا التعويل على حسن الظاهر على الأقوى. «۴»

و قال الشّهيد الثانى رحمه اللّه فى شرح اللّمعة: و هى ملكة نفسانية باعثة على ملازمة التقوى الّتى هى القيام بالواجبات و ترك المنهيات الكبيرة مطلقا و الصغيرة مع الاستمرار عليها؛ و ملازمة المرّوة الّتى هى محاسن العادات و اجتناب مساويها، و ما ينفّر عنه من المباحات، و يوزن بخسّة النفس و دناءة الهمّة، و يعلم بالاختبار المستفاد من التكرار المطلع الخلق من التخلّق و الطّبع من التكلف غالبا، و بشهادة عدلين و بشياعها، و اقتداء العدلين به فى الصلاة بحيث يعلم ركونهما إليه تزكية. «۵»

فظهر من نقل العبارات أن فى الاطّلاع على العدالة الّذى به يجوز الاقتداء ثلاثة أقوال:

أحدها: الحكم بكون كل مسلم عادلا ما لم يظهر خلافه كما ذهب إليه ابن الجنيد.

و ثانيها: الاكتفاء بحسن الظاهر و هو الظاهر من عبارة العلامة رحمه اللّه فى الكتابين.

و الثالث هو اعتبار الملكة فى العدالة و المعاشرة أو شهادة العدلين أو اقتداؤهما فى العلم بها؛ و هو مقتضى كلام الشّهيد الثانى- طاب

ثراه- و كلام الشـهيد الأوّل رحمه اللّه فى الكتابين مثل الثانى فى العلم بها، و لـم يصـرّح باعتبار الملكة فى العدالة؛ و لا يبعد أن يكون مراده اعتبارها فيها كما يؤمئ إليه اعتبار المعاشرة أو احدى اختيها فى العلم بها.

فينبغى هاهنا بيان أمرين: أحـدهما اعتبار العدالـة فى الإمام، و الثانى بيان مقتضـى الـدّليل القوىّ من الأقوال الثلاثـة. و يـدلّ على اعتبار العدالـة غير الإجمـاع على مـا ادّعـاه جماعـة من العلماء الكرام- طاب ثراهـم- و لـم يظهر الخلاف روايات روى ثقـة الاسـلام و الشّـيخ رحمه اللّه عن أبى على بن راشـد بسـند ضـعيف قال: قلت: لأبى جعفر عليه السّـلام: إنّ مواليك قد اختلفوا فأصـلّى خلفهم «۶» جميعا؛ فقال: لا تصلّ إلّا خلف من تثق بدينه؛ «۷» و فى التهذيب بزيادة لفظ «و أمانته». «۸»

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۳۱

(۲) الذكرى، ج ۴، ص ۳۹۲

(۳) فى الاصل: البيان.

(۴) الدروس، ص ۲۱۸

(۵) شرح اللمعة الدمشقية، ج ۱، ص ۳۷۸- ۳۷۹

(۶) معهم.

(۷) الكافى، ج ۳، ص ۳۷۴

(۸) التهذيب، ج ۳، ص ۲۶۶

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۵۱

و روى الصّدوق مرسلا و الشّيخ بسند ضعيف عن أبى ذر رحمه اللّه: إن إمامك شفيعك إلى اللّه عزّ و جلّ؛ فلا تجعل شفيعك سفيها و لا فاسقا. «۹» و عدم تصريحه رحمه اللّه بسماعه عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بلا واسطهٔ أو بواسطهٔ لا يضرّ كما لا يخفى.

و عن أمير المؤمنين عليه السّلام مرسلا أنّه قال: الأغلف لا يؤمّ القوم و إن كان أقرأهم للقرآن، لأنّه ضيّع من السنّهٔ أعظمها و لا تقبل له شهادهٔ و لا يصـلّى عليه إلّا أن يكون ترك ذلك خوفا على نفسه؛ «۱۰» و رواه الشـيخ رحمه اللّه بسند ضعيف بأدنى تفاوت لا يتغيّر به المعنى. «۱۱»

و عن الصـادق عليه السّـلام مرسـلا: ثلاثـهٔ لاـ يصـلّى خلفهم: المجهول و الغالى و إن كان يقول بقولك، و المجاهر بالفسق و إن كان مقتصدا؛ «۱۲» و عن سعيد بن إسماعيل، عن أبيه، عن الرّضا عليه السّلام قال:

سألته عن الرّجل، يقارف الـذّنوب؛ يصـلّى خلفه أم لا؟ قال: لا؛ «۱۳» و رواه الشّـيخ رحمه اللّه بتفاوت‌مّـا و هو لفظ «و هو عارف بهـذا الأمر» بعد يقارف الذنوب؛ و لفظ أصلّى بدل يصلّى. «۱۴»

و روى الشّـيخ عن خلف بن حمّـاد، عن رجـل، عن أبى عبـد اللّه عليه السّـلام قـال: لاـ تصـلّ خلف الغالى و إن كان يقول بقولك، و المجهول و المجـاهر بالفسق و إن كان مقتصـدا؛ «۱۵» و ليس المراد بالمجهول مجهول العدالـهٔ و الفسق بقرينـهٔ ذكر المجاهر بالفسـق بعـده، بـل المراد به هو من لم يعرف مـذهبه؛ فلاـ منافاهٔ بين لفظ المجهول و مفهوم المجاهر كما يظهر من عبارهٔ الشـهيد المنقولـهٔ من الذّكرى؛ و المراد من قوله مقتصدا هو المقتصد فى العقيدهٔ فيكون المعنى: لا تصلّ خلف المجاهر بالفسق و إن كان صحيحهٔ العقيدهٔ.

و عن سـعد بن اسـماعيل، عن أبيه، قال: قلت للرّضا عليه السّـلام: رجل يقارف الـذّنوب و هو عارف بهذا الأمر، أصـلّى خلفه؟ قال: لا. «۱۶»

و امّا بيان مقتضـى الدّليل فلا يظهر من غير الرّوايهٔ الاولى، و الثّانيهٔ زائدا على ما اعتبره ابن الجنيد؛ امّا الرّوايهٔ الثالثهٔ و الخامسهٔ و السّابعهٔ فظـاهرهٔ، و أمّـا الرّابعـهٔ و السّادسـهٔ فلأنّ الظاهر أنّ المراد بالمجهول، هو المجهول بحسب المـذهب كما أو مات إليه؛ و الظاهر أنّ مراد

ابن الجنید من الإسلام هو الإیمان فلا یدلّ الرّوایتان علی خلاف مذهبه، بل مفهوم المجاهر بالفسق فی

---

(۹) کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۸؛ التهذیب، ج ۳، ص ۳۰

(۱۰) کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۸

(۱۱) التهذیب، ج ۳، ص ۳۰

(۱۲) کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۹

(۱۳) کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۸۰

(۱۴) التهذیب، ج ۳، ص ۳۱

(۱۵) التهذیب، ج ۳، ص ۳۱

(۱۶) التهذیب، ج ۳، ص ۳۱

غایـهٔ الظّهور فی مـذهبه؛ و أمّا ظاهر الرّوایـهٔ الاولی فاعتبار الملکـهٔ، لأنّ الوثوق بالأمانـهٔ إنّما یحصل بالملکهٔ، فلعلّ من اعتبار فی العلم بالعدالهٔ المعاشـرهٔ أو إحدی اختیها نظره إلی هذا الرّوایهٔ. و روایهٔ أبی ذر رحمه اللّه نوع تأیید لها، لأنّ نهی جعل الإمام سـفیها أو فاسقا یقتضـی بحسب الظاهر تحصـیل العلم بعدم اتّصاف الإمام بإحدی الخصـلتین حتی یجوز الاقتداء به، و لعلّهم لعدم التأمّل له؛ و معلومیّهٔ امتناع تحصـیل هذا العلم فی أکثر الموارد الّذی یجوز الاقتداء فیه، و کونه مطلوبا بحسب الشّرع یقتضی التأکیدات المطلقهٔ الواردهٔ فی صلاهٔ الجماعهٔ الدالّهٔ علی عدم ندرهٔ العلم بجواز الاقتداء اکتفوا بالمعاشرهٔ أو إحدی اختیها.

فإن قلت: إن کان مدار العمل هو الروایتان فالظاهر مع الشّهید و من وافقها؛ و إن کان مداره الرّوایات الأخر فالظاهر مع ابن الجنید؛ فما الّذی دعا العلّامهٔ و من وافقه إلی الاکتفاء بحسن الظاهر؟

قلت: یدلّ علی عدم اعتبار أزید من حسن الظاهر روایات کثیرهٔ. منها ما رواه الصّدوق، عن داود بن الحصین، أنه قال: لا یؤمّ الحضریّ المسافر، و لا یؤمّ المسافر الحضـریّ، فإن ابتلی بشـیء من ذلک فأمّ قوما حاضـرین، فإذا تمّ الرکعتین سـلّم ثمّ أخـذ بیـد أحدهم فقدّمه فأمّهم؛ «۱» و داود ثقهٔ علی ما ذکره النجاشـی، واقفیّ علی ما فی رجال الشـیخ؛ و ضمیر أنّه إمّا للصّادق أو الکاظم علیهم السّلام لکونه من أصـحابهما کما ذکره الشّیخ و النّجاشـی، لبعـد الإضـمار عن الغیر؛ و الظاهر أنّ الصّـدوق رحمه اللّه أیضا ظنّ کون مرجع الضّـمیر أحـدهما و لم ینقله، و الظاهر نقل الصّـدوق من کتابه و کون کتابه معلوما له، فالحـدیث فی حکم الموثّق و إن اشـتمل سـنده المنقول إلیه فی المشیخهٔ علی حکم بن مسکین.

و منهـا مـا ذکره بقوله و سأل علی بن جعفر أخاه موسـی بن جعفر علیه السّـلام عن إمام أحـدث، فانصـرف و لم یقـدّم أحـدا، ما حال القوم؟ قال: لا صلاهٔ لهم، إلّا بإمام؛ فلیقدّم بعضهم بعضهم، فلیتمّ بهم ما بقی منها، و قد تمّت صلاتهم. «۲»

و منها ما رواه عن الحلبی، عن أبی عبـد اللّه علیه السّـلام أنّه سـئل عن رجل أمّ قوما و صـلّی بهم رکعـهٔ، ثم مات؛ قال: یقـدّمون رجلا آخر فیعتدّ بالرّکعهٔ و یطرحون المیّت خلفهم و یغتسل من مسّه. «۳»

و الروایتان الأخیرتان صحیحتان، و هما مع روایهٔ داود دالّهٔ علی عدم التّشدید فی أمر العدالهٔ؛ و لو کان أمر اصل العدالهٔ أو أمر معرفتها تشدیدا لم یحسن الإجمال فی «أحدهم» و «بعضهم» و التنکیر فی «رجلا آخر» کما یعرفه الراجع إلی وجدانه.

---

(۱) کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۹۸

(۲) کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۰۳؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۸۳

(۳) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۰۳؛ التهذيب، ج ۳، ص ۳۸۳

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۵۳

و منها ما رواه بقوله فى كتاب زياد بن مروان القندى، و فى نوادر محمد بن أبى عمير: أنّ الصّادق عليه السّلام قال فى رجل صلّى بقوم حين خرجوا من خراسان حتى قدموا مكّة، فاذا يهودىّ أو نصرانىّ؛ قال: ليس عليهم إعادة؛ «۱» و سنده محمد بن أبى عمير صحيح، و إلى زياد أيضا و إن كان صحيحا لكن زياد ضعيف كما يقتضيه التحقيق، و إن وثّقه المفيد؛ و رواية محمد الّتى فى أعلى مراتب الصّحة مؤيّدة برواية زياد.

و منها ما رواه الكلينى عليه السّلام عن ابن أبى عمير فى الحسن بإبراهيم، عن بعض أصحابه عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قوم خرجوا من خراسان أو بعض الجبال و كان يؤمّهم رجل، فلمّا صاروا إلى الكوفة علموا أنّه يهودىّ؛ قال: لا يعيدون. «۲»

و ظاهر هذين الحديثين عدم اعتبار غير حسن الظاهر لغاية بعد تحقّق ظنّ حصول ملكة راسخة باعثة على اجتناب الكبائر و الإصرار على الصغائر، و ترك المروّة لكلّ القوم بالمعاشرة أو لبعضهم بها، و بالشّهادة القوليّة أو الفعليّة من هذا البعض أو غير هذا البعض الآخر لو لم نقل بمعلوميّة عدم التّحقق؛ و أيضا لو كانت الملكة معتبرة فى جواز الاقتداء، لم يكن لإطلاق قوله عليه السّلام «ليس عليهم إعادة» و قوله «لا يعيدون» سبب تبلغه عقولنا و ترتضيه؛ بل كان المناسب بحسب عقولنا أن يقول ليس على من عاشره معاشرة باطنيّة و ظنّ بحصول الملكة له أو ظهر بالشّهرة أو الشّهادة حصولها له إعادة أو ما يفيد مفاده.

و منها ما روى عن زرارة فى الصّحيح فى الجمعة، فإذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم؛ «۳» و إن لم يظهر من هذا الرّوايات اعتبار مزيّة فى الإمام لكن يمكن أن يكون حضور الجماعة مندرجا فى حسن الظاهر و إن لم نقل به. فهذه الروايات أيضا دالّة على مذهب ابن الجنيد و الرّوايتان اللّتان يمكن أن يستدلّ بهما على اعتبار الملكة لا تصلحان أن تعارضا هذه الرّوايات، فمقتضى رعاية القانون فى العمل بالرّوايات إمّا قول ابن الجنيد و إمّا اعتبار حسن الظاهر، فلا وجه لاعتبار الأزيد؛ و يمكن حمل الوثوق بالدين و الأمانة على الظنّ الحاصل من حسن الظاهر، و حمل كلام أبى ذر على منع اقتداء من علم بالفسق أو السّفاهة أو من لم يظهر بالأمارة الشرعيّة الّتى هى حسن الظاهر عدم كونه سفيها أو فاسقا، و الثانى هو الأظهر، و كونه خلاف الظاهر لا يضرّ، لقوّة المعارض الدّاعية إلى التّأويل سندا و دلالة.

فإن قلت: يعارض الروايات المذكورة ما رواه الصّدوق عن عبد اللّه بن أبى يعفور و سنده إليه صحيح لعدم تضرّره باشتماله على أحمد بن محمد بن يحيى العطّار لكونه من مشايخ

---

(۱) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۰۵

(۲) الكافى، ج ۳، ص ۳۷۸

(۳) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۶۷؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۰۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۵۴

الإجازة قال: قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام بم تعرف عدالة الرّجل بين المسلمين حتّى تقبل شهادته لهم و عليهم؟ فقال: أن تعرفوه بالسّتر و العفاف و كفّ البطن و الفرج و اليد و اللّسان و تعرف باجتناب الكبائر الّتى أوعد اللّه عزّ و جلّ عليها النّار من شرب الخمور و الزّنا و الرّبا و عقوق الوالدين و الفرار من الزّحف و غير ذلك و الدّلالة على ذلك كلّه أن يكون ساترا لجميع عيوبه حتّى يحرم على المسلمين ما وراء ذلك من عثراته و عيوبه و تفتيش ما وراء ذلك و يجب عليهم تزكيته و إظهار عدالته فى النّاس و يكون معه التّعاهد للصّلوات الخمس إذا واظب عليهنّ و حفظ مواقيتهنّ بحضور جماعة من المسلمين و أن لا يتخلّف عن جماعتهم فى مصلّاهم إلّا من علّة فإذا كان كذلك لازما لمصلّاة عند حضور الصّلوات الخمس فإذا سئل عنه فى قبيلته و محلّته قالوا ما رأينا منه إلّا خيرا مواظبا على

الصّيلوات متعاهدا لأوقاتها فى مصلّاه فإنّ ذلک يجيز شـهادته و عدالته بين المسـلمين و ذلک أنّ الصّلاة ستر و كفّارة للذّنوب و ليس يمكن الشّهادة على الرّجل بأنّه يصلّى إذا كان لا يحضر مصلّاه و يتعاهد جماعة المسلمين و إنّما جعل الجماعة و الاجتماع إلى الصّلاة لكى يعرف من يصـلّى ممّن لاـ يصـلّى و من يحفـظ مواقيت الصّيلوات ممّن يضيّع و لو لاـ ذلک لم يمكن أحـدا أن يشـهد على آخر بصـلاح لأنّ من لاـ يصـلّى لاـ صـلاح له بين المسـلمين فـإنّ رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله همّ بـأن يحرق قومـا فى منازلهم لتركهم الحضور لجماعـة المسـلمين و قـد كان منهم من يصـلّى فى بيته فلم يقبل منه ذلک و كيف تقبل شـهادة أو عدالة بين المسـلمين ممّن جرى الحكم من اللّه عزّ و جلّ و من رسوله صـلّى اللّه عليه و آله فيه الحرق فى جوف بيته بالنّهار و قد كان يقول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله لا صلاة لمن لا يصلّى فى المسجد مع المسلمين إلّا من علّة. «۱»

وجه التّعارض أنّه عليه السّلام اعتبر فى عدالة الشّاهدان يعرفوه بالتستّر و العفاف الخ، و لم يكتف بحسن الظاهر.

قلت: فيه أنّه و إن ظهر من الرّوايـة اعتبار المعرفـة بالتستّر و ما فاز به لكن جعل سـبب هـذه المعرفـة أن يعرف باجتناب الكبائر بقوله «و يعرف باجتنـاب الكبـائر» و جعـل دليل اجتناب الكبائر أن يكون ساترا لجميع عيوبه بقوله: و الدلالـة على ذلک كلّه الـخ، و غيّى ذلک السّتر بحرمـة ما وراء ذلک بقوله: حتّى يحرم على المسـلمين إلى قوله فى الناس؛ و عطف على قوله أن يكون ساترا لجميع عيوبه قوله: و يكون منه التّعاهـد الـخ بعنوان التفسير إشارة إلى أنّ ستر العيوب يكون بتعاهـد الصّيلوات الخمس على الوجه الّـذى ذكره؛ و المراد بحفظ مواقيتهنّ هو رعايـة وقت الفضـيلة كما يظهر لمن تتّبع الأخبار؛ و يؤيّـده قوله عليه السّـلام بحضور جماعـة من المسـلمين لشـيوع إقامة الجماعة فى زمان الفضيلة، و لعلّ قيد بحضور جماعة من المسلمين

---

(۱) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۸

بعـد قوله و حفظ مواقيتهنّ للإشارة إلى عـدم كفايـة حفظ مواقيت الفضـيلة ما لم يكن على وجه الجماعـة؛ و يدلّ على كون عطف «و يكون من التعاهد» التّفسير كما ذكرته، قوله عليه السّـلام: فإذا كان كذلک لازما لمصـلّاه الخ، خصوصا قوله: إنّ الصـلاة ستر و كفارة للذّنوب؛ و يؤيّـد كون المراد من قوله و حفـظ مواقيتهنّ مواقيت الفضـيلة، ذكر من يضيّع فى مقابـل من يحفـظ مواقيت الصـلاة؛ لأنّ التّضـييع يحصل بمجرّد خروج الصـلاة عن وقت الفضـيلة كما يظهر من الرّوايات؛ و المراد بمن يصـلّى فى قوله لكى يعرف من يصلّى ممّن لا يصـلّى جماعة لا من يصـلّى مطلقا بدليل أنّه عليه السّـلام قال من لا يصـلّى لاصلاح له و علّله بقوله فإنّ رسول اللّه عليه السّلام همّ بأن يحرق قوما فى منازلهم إلى قوله و من لم يقبل منه ذلک؛ و إنّه قال و قـد كان يقول عليه السّـلام إلى آخر الخبر، رعايهٔ حسـن الظاهر الّـذى هو مواظبـة المواقيت و الجماعـة و عـدم تركهما بلا عذر؛ و لعلّ عدم التّشديد الّذى ظهر من الروايات الّتى اسـتدللت بها عليه إنّما هو لشـيوع هـذه المواظبـة فى ذلک الزّمان، و يكون كون من يقدّم للإمامة مشـغولا بصـلاة الجماعة من الأمارة الدّالة عليها و الظاهر على نسـخ الفقيه أن يكون عطف «و يكون منه التعاهـد» على قوله أن يكون ساترا لجميع عيوبه بعنوان التّفسـير كما أو مات إليه بغير الوجه الّـذى ذكرته، و هو أن يوافق ما يستفاد من الخبر على نسـخة الفقيه ما يسـتفاد منه على نسـخة التهذيب لأنّ خبر الدّلالة فى قوله و الدّلالة على ذلک كلّه على نسخ التّهذيب هو قوله التّعاهد للصّيلوات، و على نسخ الفقيه قوله أن يكون ساترا لجميع عيوبه، فإذا جعل قوله عليه السّلام و يكون منه التعاهد للصّلوات الخمس تفسيرا له يكون مفاد النّسختين واحد.

فإن قلت: يظهر من هـذه الرّواية اعتبار مواظبة الجماعة فى العدالة و عدم تركها من غير علّة، كما يدلّ عليه قوله عليه السّـلام إذا واظب عليهنّ إلى قوله إلّا من علّة؛ و قوله عليه السّـلام آخر الرّواية «لا صـلاة لمن لا يصـلّى فى المسـجد مع المسـلمين إلّا من علّة» و ظهور ما ذكر فى غاية الصّيعوبة فكيف يجتمع ما يسـتفاد من هذا الرّواية مع ما يسـتفاد من الرّوايات الّتى استدللت بها على عدم التشديد فى أمر العدالة؟

قلت: من ظهر منه الاهتمام فی إدراک الجماعة فی مواضع، یحصل ظنّ حصول المانع و علّةمّا عن حضور الجماعة ما لم یظهر الجماعة؛ و لعلّ هذا الظنّ کاف فی الحکم بالعدالة إن لم یکن أقلّ منه کافیا کما هو ظاهر الرّوایات الّتی استدللت بها علی عدم التشدید فی أمر العدالة.

فإن قلت: إنّما تدلّ هذه الرّوایة علی الاکتفاء بحسن الظاهر الّذی هو المواظبة علی الجماعة فی الحکم بالعدالة الّتی تقبل بها الشّهادة، و لا ـ یصحّ الحکم بها لصحّة الایتمام به عند الإمامة؛ قلت: مع عدم ظهور القول باختلاف العدالة المعتبرة فی أحدهما مع العدالة المعتبرة فی

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۵۶

الأخر یدلّ علی ثبوت العدالة فی الإمامة أیضا قوله علیه السّلام حتی یحرم علی المسلمین الخ، لأنّه لو لم یکن عادلا فی الإمامة لم یحرم علی طالب إدراک فضیلة الجماعة بالایتمام به التّفتیش عن عدالته الّتی بها یجوز الایتمام به؛ و ظاهر أنّ هذا لیس تجسّسا محرّما و لم یجب علی المسلمین تزکیته و إظهار عدالته. و احتمال کون حرمة التفتیش و وجوب التزکیة و إظهار العدالة إنّما هو فی قبول الشهادة لا ـ فی الاعتماد علیه للإمامة فی غایة البعد، لو قلنا بالاحتمال؛ و الظاهر أنّه لا یقول به أحد. و یدلّ علی ما ذکرته من دلالة العبارة علی عموم العدالة بالنّسبة إلی متعلّقها عبارات أخر من هذه الرّوایة فلا تغفل.

و أقول: لو لم نقل بعدم اختلاف العدالة فی الشهادة و الإمامة، و جوّزنا الاختلاف أیضا یدلّ علی عدم التّشدید فی أمر العدالة المعتبرة فی الإمامة الأخبار المذکورة و غیرها؛ و [مع] المبالغة التّامة و التّأکید البالغ فی الجماعة، و عدم تعرّض بیان احتیاج جواز الایتمام بأحد إلی المعاشرة أو إحدی أختیها مع توفّر الدّواعی هل یلیق إطلاق التأکیدات الّتی یظهر من الأخبار و عدم تعرّض البیان مع تعسّر الاطلاع بعدالة شخص أو تعذّره؟ و هل رأیت وقوع أمثال تلک التأکیدات الّتی یظهر من کلامهم علیه السّلام فی الجماعة مع عدم إمکانها إلّا لنادر من النّاس فی نادر من المواضع، لتعذّر الاطّلاع علی عدالة الإمام فی أکثر الموارد فی أمر آخر بأن یکون موقوفا علی أمر متعذّر التّحصل فی أکثر الأوقات و أطلق التّأکید فیه و لم یبیّن توقّفه علیه؟

أ لیس هذه العمومات الدالّة علی الأمر بالمواظبة علی الجماعة و مذمّة تارکها دالّة علی عدم ندور العدالة و الاطّلاع علیها؟

فإن قلت: الرّوایات المنقولة مشتملة علی مذمّة بالغة بالنّسبة إلی تارک الجماعة، مع أنّ الجماعة لیست واجبة مذمّة لا تلیق بسبب ترک المستحبّات؛ و یدلّ علی استحبابها ما رواه الکلینی بسندین إلی حمّاد أحدهما حسن بإبراهیم بن هاشم، و الثانی صحیح لعدم تضرّره بوجود محمد بن اسماعیل الّذی یروی عن الفضل بن شاذان، عن حریز عن زرارة و الفضیل، قالا: قلنا له: الصّلوات «۱» فی جماعة فریضة، و لیس الاجتماع بمفروض فی الصّلوات کلّها و لکنّها سنّة و من ترکها رغبة عنها و عن جماعة المؤمنین من غیر علّة فلا صلاة له. «۲»

ضمیر له فی «قلنا له» لأبی جعفر علیه السّلام بقرینة الروایة السّابقة علیها؛ وجه سؤال الفاضلین ظهور غایة المبالغة فی أمر الجماعة من أقوال الأئمة علیهم السّلام و أفعالهم الموجبة لظنّ الوجوب فلهذا اکتفیا فی السّؤال عن کونه فریضة و لم یذکرا فیه الاستحباب، فأجاب علیه السّلام بسبب عموم الفرض بقوله «و لیس الاجتماع بمفروض فی الصّلوات کلّه» و هذه العبارة فی غایة الظّهور فی رفع

---

(۱) الصلاة

(۲) الکافی، ج ۳، ص ۳۷۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۵۷

الإیجاب الکلّی کما لا یخفی علی المتتبع، فلا ینافی وجوب الجمعة؛ و الظاهر عدم اندراج الجمعة فی السّؤال لأنّ محلّ السّؤال بالنّسبة إلیها إنّما هو عن وجوبها و عدمه، لا وجوب الجماعة فیها کما هو ظاهر، فأشار علیه السّلام بعدم وجوب الجماعة علی وجه یشعر

بوجوب الجماعة فى صلاة الاخرى بذكره فى الجواب ما هو فى حكم السّلب الجزئى، و قال بعدها و لكنّها يعنى الجماعة الّتى سألا عنها سنّة أى طريقة مستمرّة من رسول اللّه عليه السّلام و أشار إلى غاية المبالغة بأنّ من تركها رغبة عنها و عن جماعة المؤمنين من غير علّة فلا صلاة له. و لعلّ فى قوله عليه السّلام عن «جماعة المؤمنين» و عدم ذكر المسلمين للإشارة إلى شيوع العدالة بينهم. و لا ينبغى أن يتوهّم أنّ المراد بالرّغبة عنها هو الاستخفاف بما ظهر كونه من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله باستخفاف الآمر وجه سلب التوهّم قد مضى فى مقام مناسب فلا نعيده. وجه الدلالة على الاستحباب هو قوله عليه السّلام سنّة فى جوابهما و المبالغة المشتملة عليها قوله فلا صلاة له فلا ينافى الاستحباب، لأنّه يمكن حمله على سلب الكمال.

قلت: استحباب الجماعة بمعنى عدم وجوبها فى جميع الصّلوات لا يحتاج إلى الاستدلال، فإن احتاج لا تدلّ عليه هذه الرّواية، لأنّ سؤالهما إنّما هو عن كون الصلاة بعنوان الجماعة فريضة، و كثيرا ما يستعمل الفرض فى الوجوب الّذى يظهر من القرآن أو الوجوب الّذى يشتمل على غاية المبالغة؛ و على التقديرين يمكن أن يكون جوابه عليه السّلام إشارة إلى عدم كون كلّ الصلاة كذلك و إلى وجوبها بغير القرآن و بغير المرتبة البالغة؛ و التّعبير عن الواجب بالسّنة فى كلام الائمة عليه السّلام غير عزيز، و لعلّ قوله «و من تركها» إلى قوله «فلا صلاة له» إشارة إلى وجوبها. و ليس غرضى القول القول بوجوبها بهذه الرّواية بل إنّ الاستدلال بها على الاستحباب ضعيف، فإن ثبت بالإجماع أو الأخبار استحبابها يجب حمل هذه الرواية على معنى لا ينافى الأمر المثبت بالدّليل و إلّا فظاهرها لا ينافى الوجوب.

و يقول استادى العلّامة- طاب ثراه- انّه لم يظهر من كلام القدماء استحبابها؛ و أقول:

يمكن استنباط الاستحباب بمعنى جواز ترك الجماعة فى بعض الأحيان من الأخبار؛ و امّا استنباط جواز تركها دائما و أكثريّا و عدم الاهتمام فى تحصيل هذه الفضيلة من الأخبار فى غاية الإشكال، لو قلنا بإمكانه؛ فإن ثبت الإجماع على جواز التّرك بأحد الوجهين فهو المتّبع و إلّا فما يظهر من الأخبار فى الجماعة ليس على وجه يليق التّهاون به.

اعلم أنّ ما ظهر ممّا ذكرته من عدم التّشديد فى أمر العدالة إنّما هو ما لم يظهر القادح؛ فإن ظهر [القادح] من أحد لا يمكن الحكم بالعدالة ما لم يظهر بالأمارة توبته و هذه الأمارة تختلف بالنّسبة إلى الأشخاص، فإن المجاهر بالمعاصى إذا تركها بحيث لم تظهر منه و اتّصف بحسن الظاهر الّذى كان علامة العدالة أوّلا فهو علامة العدالة بالنّسبة إليه ثانيا أيضا؛ و أمّا من ثبت منه منافى العدالة حين اتّصافه بحسن الظاهر فثبوت العدالة بالنّسبة إليه ليس مثل

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۵۸

ثبوتها بالنّسبة إلى من لم يظهر منه المنافى، و لا مثل ثبوتها بالنّسبة إلى المجاهر، لعدم صحّة جعل حسن الظاهر علامة العدالة بالنّسبة إليه لثبوت ارتكابه المنافى حين اتّصافه بحسن الظاهر، فحسن الظاهر بالنّسبة إليه خرج عن كونه علامة، فيجب حصول ظنّ التّوبة بما يدلّ عليها حتّى يصحّ الحكم بعدالته.

و اعلم أنّ الرّوايات الّتى استدللنا بها على عدم التّشديد فى أمر العدالة، دالّة عليه كما أوضحته، و يؤيّدها ما رواه الشّيخ رحمه اللّه عن حريز فى الصّحيح عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى أربعة شهدوا على رجل محصن بالزّنا، فعدّل منهم اثنان و لم يعدّل الاخران، قال فقال: إذا كانوا أربعة من المسلمين ليس يعرفون بشهادة الزور اجيزت شهادتهم جميعا، و اقيم الحدّ على الّذى شهدوا عليه؛ إنّما عليهم أن يشهدوا بما أبصروا و علموا و على الوالى أن يجيز شهادتهم إلّا أن يكونوا معروفين بالفسق؛ «۱» و قوله عليه السّلام: «إلّا أن يكونوا معروفين بالفسق» فى هذه الصّحيحة موافقة لرواية خلف بن حماد السّابقة، و لها مؤيدات كثيرة لا يحتاج إلى ذكرها و بيان دلالتهما، لعدم الاحتياج إليهما و عدم مناسبة البسط الزّائد لسياق الرسالة.

و مع ذلك أقول: قد شاع فى هذا الزّمان سؤال المأمومين ائمة الجماعة عن المسائل الضروريّة و شاع بينهم الجواب و إن لم يكونوا من أهله؛ و الظاهر أنّ هذا لم يكن فى أزمنة ورود الرّوايات الدالّة على الاكتفاء بحسن الظاهر فالاكتفاء بحسن الظاهر من غير أن يظهر

كون الإمام من أهل الفتوى أو مجتنبا عنها مشكل، بل الظاهر عدم جواز الاى تمام ما لم يظهر فى غير قابل الفتوى الاجتناب عنها لحصول الظنّ فى أئمّة الجماعة الجرأة فى الفتوى فى هذا الزّمان، فإن ارتفع شيوع هذه الجرأة فى بعض الأزمان و فى بعض الأمكنة فالحكم بالعدالة فيه أيسر من الحكم بها فى مكان شيوع الجرأة فى الفتوى.

و أيضا شاع فى أكثر أئمّة الجماعة الّذين لم يتّصفوا بمزيّة علميّة و خليقيّة و غيرهما ترك الاقتداء بمن اتّصف بها و هذا يورث الظّن بالدّواعى و لم يظهر كون هذا شائعا فى زمان ورود الرّوايات، و بعد حصول الاتّهام بالدّواعى بالأمارة الدّالة عليها فالايتمام به و الحكم بالعدالة مشكل بل يحصل الظّن بعدمها.

الفائدة الرّابعة أن شغل الذمّة بالصلاة عند زوال يوم الجمعة يقينىّ،

و يقول بعض الفقهاء باشتغالها بصلاة الظّهر فى زمان الغيبة مطلقا، و بعضهم باشتغالها بالجمعة عند حصول العدد، و العادل الّذى يخطب، و إلّا بالظّهر؛ و بعضهم باشتغالها بإحداهما فتبرأ بفعل إحداهما إن حصل العدد و

---

(١) التهذيب، ج ۶، ص ۲۸۶

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۵۹

العادل الّذى يخطب، فلكلّ دليل على ما يقول به، و أشرت إلى أدلّة الفرق فتأمّل فيها حقّ التأمّل بعد التخلية الّتى أشرت إليها فى أوّل الرّسالة، و اتّهم كلّ قائل بالغفلة و لا ـ ترجّح أحد الأقوال قبل الدّليل حتى لا يكون الغرض من التأمّل تقويته و تأويل الأدلّة الّتى تعارضه، بل تأمّل فيها تأمّل طالب حقّ لا يكون له ميل بطرف دون طرف، خائف عن حصول الميل باعتبار بعض الدواعى الخفيّة فاتّهم نفسك ببعض الدّواعى الّتى أشرت إليها؛ و بعد ما اطمأننت عن كون تأمّلك بعد ارتفاع الدّواعى عن نفسك و بعد كونك من أهل الاستدلال فاعمل بما يظهر لك من الأدلّة و لا تغترّ بكلمة شعرية فاضل التّونى بحدوث القول بالوجوب فى زمانه، لا أن يكذّبه بلا تأمّل بل تأمّل فى العبارات الّتى نقلتها و اتّهمه و إيّانا بالغفلة أو الدّاعى الخفية الّتى يغفل صاحبها عنها و عن كونها منشأ كثير من أقوال لم يقل به لو لم يكن.

[و لمّا كان عمدة دليل القائل بالتخيير أو الحرمة هى ظنّ الإجماع شاع ذكر موارد الخطاء فى نقل الإجماع حتّى يضعف الوثوق به فيمكن إدراك مقتضى الأدلّة و الإذعان به، و لما نقلنا كلامهم الموهم للإجماع الّذى هو حجّة و بيّنت ضعف التوهّم فلم أحتج إليه؛ فإن بقى لك ريب فارجع إلى رسالة كتبتها فى الأخبار و الإجماع.] «۱»

قد تمّت الرّسالة على يد مؤلّفها الرّاجى الفقير إلى رحمة اللّه و ألطافه العميمة محمّد بن عبد الفتاح التنكابنى غفر اللّه ذنوبهما و ستر عيوبهما حامدا للّه و مصلّيا على رسول الثّقلين و آله الطّيبين الطاهرين فى أواخر شهر اللّه عزّ و جل من شهور سنة ۱۱۰۶ ستّ و مائة و ألف من هجرة خير البريّة و على هاجرها الف سلام و تحيّة.

---

(۱) در نسخهٔ اصل اين مطلب در حاشيه آمده كه در نسخهٔ بازنويسى شده، به متن افزوده شده است.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۶۱

۹- رساله در نفى وجوب عينى نماز جمعه عبد الحى رضوى كاشانى

مقدمه

اشاره

عبد الحیّ رضوی بن عبد الرزاق کاشانی، از علمای نیمهٔ نخست قرن دوازدهم هجری است.

وی در زمرهٔ علمای درجهٔ دوم کاشان بوده و چنان که از کتاب حدیقهٔ الشیعهٔ وی برمی‌آید پدرش هم در سلک عالمان و فقیهان بوده است. منهای آنچه که در کتاب یاد شده دربارهٔ او و پدرش آمده، در منابع دیگر، تنها اشاراتی دربارهٔ وی وجود دارد. در کتابخانهٔ مدرسهٔ فیضیهٔ قم، نسخه‌ای از وافی فیض کاشانی وجود دارد که عبد الحی رضوی سالها روی آن کار کرده است. بر اساس یادداشتی که روی این نسخه آمده، عبد الحی دو بار این کتاب را با نسخهٔ اصل آن مقابله کرده است؛ یک بار با حضور عده‌ای از طلاب میانهٔ سالهای ۱۱۰۶ تا ۱۱۲۷ به مدت بیست و یک سال؛ و بار دوم طی بیست و پنج سال، در فاصلهٔ سالهای ۱۱۲۷ تا ۱۱۵۲. روی همین نسخه، فرزند وی با نام عبد الباقی یادداشتی هست که نشان می‌دهد که کتاب را در سال ۱۱۷۰ در تملّک خود داشته است. «۱» گفتنی است که عبد الحی در کتاب حدیقهٔ الشیعهٔ که مجموعه از مباحث مختلف است، به طور گسترده کتاب وافی استفاده کرده است، گرچه گهگاه انتقاداتی از فیض کاشانی که همه جا او را با نام صاحب الوافی معرفی می کند، کرده است.

کتاب دیگری هم از عبد الحی در کتابخانهٔ مسجد اعظم قم موجود است که مشتمل بر مطالبی دربارهٔ علم واجب، جبر و تفویض، قصر و اتمام، اثبات نفس، ارادهٔ الله و نصایح می‌باشد. عبد الحی این کتاب را در سال ۱۱۴۱ تألیف کرده است. «۲» این آخرین تاریخی است

---

(۱) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مدرسهٔ فیضیهٔ قم، ج ۱، ص ۲۹۳

(۲) فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مسجد اعظم قم، ص ۲۰۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۶۲

که از وی در دست داریم.

دربارهٔ این که عبد الحی چه اندازه عمر کرده و در واقع تولد او در چه زمانی بوده است، آگاهی درستی نداریم. خود وی در کتاب حدیقهٔ الشیعهٔ (برگ ۴۹) می گوید که در سال ۱۰۹۹ قصد حج داشته است. طبعا در آن زمان می‌بایست، سن او بالای بیست بوده باشد؛ به ویژه که مشارکت او در یک بحث اجتهادی در همان سال، نشان از ورود و آشنایی او در دانش فقه دارد. آنچه مسلم است، و با توجه به خاطراتی که نقل می کند، عمری نسبتا طولانی کرده است.

بحث نماز جمعه او فصلی است از کتاب حدیقهٔ الشیعهٔ. بر اساس آگاهی ما، دو نسخه از این کتاب موجود است. نسخه‌ای در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی و نسخهٔ اصل مؤلف که به شمارهٔ ۱۱۲۴ در کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی نگهداری می‌شود. وی در این اثر، خود را عبد الحی بن عبد الرزاق الکاشانی نامیده و در پایان نسخه یادآور شده است که کتابش را در رجب سال ۱۱۲۱ نوشته است. پس از آن، در کنار کتاب، در صفحهٔ پایانی، یادآور شده است که کتابش را با جمعی از دوستان در سال ۱۱۳۵ و پس از آن در سال ۱۱۴۱ مقابله یا مرور کرده است. حاصل این مرور، یادداشت‌هایی است که بر این نسخه افزوده شده است.

بنابراین، درگذشت وی باید بعد از سال ۱۱۴۱ باشد. آقا بزرگ هم چنین از یکی از اعقاب او با نام سید حسین بن نعمهٔ الله یاد کرده است. «۱»

از مجموع آنچه در این کتاب آمده، باید او را یک مخالف خوان به تمام معنا در برابر سایر علما و حکومت دانست. رضوی، هم از حکومت صفوی ناراضی است، هم به وضعیت علما و مناصب دینی و ائمهٔ جمعه و جماعات اعتراض دارد، و هم به لحاظ اخلاقی و اجتماعی، از اوضاع جامعه، انتقاد می کند. عبد الحی، شاه صفی را به عنوان سلطان جائر معرفی می کند و معمولا با همین تعبیر سلطان جایر، به شاهان صفوی اشارت دارد (برای نمونه نک: برگ ۱۱۷). این در حالی است که پدرش رفت و آمدی با خلیفه

سلطان فقیه و سیاستمدار عصر صفوی داشته است. هم چنین در این کتاب، در کنار اعتراضات علمی که به برخی از عالمان و نویسندگان وارد می کند، همزمان انتقادات اجتماعی و اخلاقی نیز در همان موارد، مطرح می‌سازد. طبیعی است که برخی از این انتقادها، وارد نباشد و تنها از زاویهٔ دید مؤلف و یا نگرش فقهی و علمی او قابل طرح باشد.

---

(۱) نقباء البشر، ج ۲، صص ۶۶۸- ۶۶۹. کتابخانه‌ای نیز از سادات رضوی در کاشان بر جای مانده که در نشریهٔ نسخه‌ای خطی دانشگاه تهران، ج ۷، ص ۲۹ نسخه‌های آن معرفی شده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۶۳

عبد الحی و نماز جمعه

رسالهٔ حاضر فصل ششم کتاب حدیقة الشیعة اختصاص به نماز جمعه دارد. وی در این اثر افزون بر مباحث فقهی نکات تاریخی قابل توجهی از وضعیت اقامهٔ نماز جمعه در دورهٔ صفوی و اشکالات و ایراداتی که در این زمینه به نظرش آمده مطرح کرده است. وی به مانند کسان دیگری که با دولت صفوی مسأله داشته‌اند، اعتقادی به اقامهٔ نماز جمعه ندارد و در بارهٔ مسائلی که در این زمینه برای علما پیش آمده، نمونه‌هایی را مطرح کرده است.

در واقع مؤلف، نیمی از نوشتهٔ خود را به مباحث علمی نماز جمعه اختصاص داده، و نیم دیگر را به ارائهٔ برخی از حکایات تاریخی که خود یا پدرش شاهد آن بوده و مربوط به وضعیت برگزاری نماز جمعه، منصب امام جمعگی و چیزهایی در این ردیف است، اختصاص داده است. آگاهیم که به طور معمول، عالمان در آثار علمی خود، از ارائهٔ این قبیل اطلاعات خودداری می کنند؛ در حالی که در این نوشته، مقدار قابل توجهی از این اطلاعات که بکار بحث‌های تاریخی می‌آید، وجود دارد. لبهٔ تیز انتقادات وی در این کتاب به خصوص به فیض کاشانی، محقق سبزواری، ملا محمد طاهر قمی و همچنین علامهٔ مجلسی است.

در اینجا بی‌مناسبت نیست تا بر این رساله که به لحاظ تاریخی حاوی نکات قابل توجهی می‌باشد، مروری داشته باشیم. طبعا این به معنای پذیرش انتقادهای یک طرفهٔ مؤلف نیست، اما روشن است که نظر مخالف با رویهٔ موجود در این دورهٔ را به خوبی می‌تواند نشان دهد.

گذشت که فصل ششم کتاب دربارهٔ نفی وجوب عینی نماز جمعه است. وی در این بحث، در برابر کسانی که رساله در اثبات وجوب عینی نماز جمعه نوشته‌اند، موضع گرفته و ضمن آن انتقادهای زیادی نسبت به افرادی که به نوعی طرفدار اقامهٔ نماز جمعه در این دوره بوده‌اند، کرده است.

نیمهٔ نخست رساله، مباحث علمی مؤلف است که به طور عمده در نقد گفته‌ها و آرای محقق سبزواری نوشته شده و عمدتا از نقد فاضل تونی در رد بر محقق بهره برده است.

پس از آن به تدریج، به بیان وضعیت موجود در زمان خویش در باب نماز جمعه می‌پردازد.

وی که مخالف وجوب عینی نماز جمعه است، این نظریه را از ساخته‌های- مخترعات- «اهل ریاست» دانسته، از آن با عنوان «بدعت وجوب عینی» یاد کرده و پس از اشاره به این که آنان بدون دلیل، تعبیر «الذکر» در سورهٔ منافقون را حمل بر نماز جمعه کرده‌اند، می‌نویسد: من در اصفهان از اهل ریاست، فراوان پرس‌وجو کردم که آیا کسی از مفسّران کهن، ذکر را به معنای نماز جمعه دانسته است یا نه، آنان اعتراف کردند که کسی چنین چیزی

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۶۴

نگفته است. اشاره وی در این باب، به فیض کاشانی است که چنین نظری را ارائه داده، و در واقع او نیز از شهید ثانی گرفته بوده

است.

وی با اشاره به رأی کسانی که نماز جمعه را واجب می‌دانند، می‌نویسد: در صورتی که امام حاضر شود، همهٔ مکلفین بجز معذورین باید در نماز حاضر شوند؛ در این شرایط هیچ فقیهی که اعلم هم باشد مستثنی نیست. اگر فرض کنیم که بیشتر علما در شهر اصفهان هستند، بر آنان نیز واجب است که در نماز جمعه حاضر شوند، در این صورت چه بسا در میان مأمومین فقیهی باشد که اعلم از امام باشد؛ طبعا چنین نمازی اشکال پیدا می کند، مگر آن که اینان مذهب سنیان را داشته باشند که افضل بودن امام را ضروری ندانند. وی با اشاره به سخن شیخ مفید، می‌نویسد: شیخ مفید با این عقایدش طرفدار وضعیتی که امروز در اصفهان جریان دارد نبوده است، آن گونه که در مجموع شهر اصفهان، چهار یا پنج امام جمعه است که یک در داخل و دیگران در خارج نماز می‌خوانند و اگر بتوانند و قادر باشند، همان‌ها که در خارج شهر می‌خوانند، در داخل هم خواهند خواند. معنای این کار این است که هر کدام نماز دیگری را باطل می‌داند و روشن است که در گذشته وضعیت شرع به این صورت نبوده است. این نتیجه آن است که برخی روی منابر احادیثی را که ظاهر آن‌ها وجوب عینی نماز است، می‌خوانند و اگر فرد عامی این احادیث را بشنود، نماز مزبور را بر خود فرض می‌شمرد.

وی روی اعلم بودن تکیه کرده، معنای آن را آگاهی به تمامی امور حقه از اصول و فروع دانسته، معتقد است که وجود چنین شخصی در این زمان، مانند کبریت احمر است. مؤلف با دادن هشدار به مخاطبان خود که باید دلیل محکمی برای ترک نماز ظهر در روز جمعه داشته باشند، خاطره‌ای از پدرش نقل می‌کند: پدرم می گفت: فاضل خراسانی در روزگاری بود که در آن روزگار فضلا فراوان بودند و او در حکمت و فقه و حدیث میان آنان ممتاز و فردی گوشه‌گیر بوده و از کثرت ذکر، از مردم کناره می‌گرفت؛ به طوری که کم کم از اولیاء الله شد تا آن که منصب امامت جمعه به او واگذار گردید و در آخر، در حد بالایی میان خواص و عوام اعتبار یافت. این گذشت تا آن که روزی سلطان جائر شاه صفی از وزیرش خلیفه سلطان خواست تا علما و مقربین را در روز جمعه برای اقامهٔ نماز در مسجد آگاه سازد، چرا که او می‌خواهد به امام جمعه اقتدا کند. خلیفه سلطان امر سلطان را اجرا کرده و شمار زیادی از فضلا و امرا در روز جمعه حاضر شدند. وقت شروع خطبه، خلیفه سلطان به امام جمعه گفت: امروز را نماز ظهر بخوان و امام نیز چنین کرد. در این مجلس، عارف ربانی رفیع الدین حسینی شرکت نکرد. پس از نماز، همهٔ علما و امرا از طرف وزیر برای ناهار دعوت شدند که از آن جمله رفیع الدین و امام جمعه یعنی محمد باقر خراسانی هم بود. در

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۶۵

آنجا خلیفه سلطان، سید حسینی را مورد عتاب و خطاب قرار دارد که چرا در نماز حاضر نشدی؛ زیرا سلطان، حکم به حضور همهٔ علما کرده بود و عمل بر خلاف حکم سلطان کار زشتی است. او گفت: آری! کار خلاف حکم سلطان، زشت است اما نه به زشتی کار این فاضل- و اشاره به امام جمعه کرد. چرا که عقیدهٔ او وجوب عینی نماز جمعه است و به مجرد این که شما به او گفتی که امروز نماز ظهر را بخوان، او چنین کرد. البته اینجا محل تقیه نبود، چرا که سلطان شیعه پشت سر او به نماز ایستاده بود. خلیفه سلطان و حضار ساکت شدند و امام جمعه، به اندازه‌ای خجل شد که تا آخر مجلس، سخن نگفت. وی ادامه می‌دهد که این کار او تنها برای حفظ موقعیتش نزد خلیفه سلطان بوده است. وقتی پای چنین فاضلی با آن صفاتی که گفته شد، به خاطر ریاست از راه راست بلغزد، از دیگران چه انتظاری هست؟ «۱» عبد الحی سپس سخنی را از فیض کاشانی، از یک رسالهٔ فارسی او نقل می‌کند که گفته است: وقتی من ثواب نماز جمعه و جماعت را دیدم، در کاشان، خواستم مأموم باشم نه امام، چرا که از ریاست هراس داشتم؛ اما چون امامی که ویژگی‌های امامت را داشته باشد نیافتم و دیدم که ثواب جمعه از دست می‌رود، و هر چه انتظار کشیدم کسی برای امامت یافت نشد، لاجرم به امامت جمعه تن دادم. عبد الحی که داشتن منصب امام جمعگی را ریاست دانسته و احساس کرده است که این ریاست، دشواری‌های اخلاقی و اجتماعی به همراه دارد، شماری از روایاتی را که در زمینهٔ ریاست خواهی و تکبر است، به

دنبال بحث آورده است.

وی می گوید مصداق این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: روزگاری می‌رسد که باطن مردم خبیث و ظاهر آنان نیکوست، بر عصر ما و در همین منصب امام جمعگی مصداق پیدا می کند.

عبد الحی سوء استفاده از مقام را یکی از آثار سوء این وضعیت می‌داند؛ سپس به یک مورد مشخص اشاره می کند که امام جمعه، از کسانی که پشت سر او نماز می‌خوانند، حتی اگر مجرم باشند، دفاع می کند. حکایت این است که شخص شروری با نام کاووس، راهزن بوده و به کشتن مردم و دزدیدن اموال آنان و حمله به کاروان‌ها مشغول بود. وقتی خبر وی به سلطان رسید، حکم به دستگیری و کشتن او کرد تا مسلمانان از شرّ او راحت شوند. این شخص که زیرک بود، و این وضعیت را می‌دانست، در نزدیکی شهر قم بسر می‌برد. آن زمان

---

(۱) این واقعه نمی‌تواند در زمان شاه صفی (م ۱۰۵۲) رخ داده باشد. محتمل است که در زمان عباس دوم (م ۱۰۷۷) بوده باشد؛ در آن اشکالش آن است که از خلیفه سلطان (م ۱۰۶۴) یاد شده و بعید می‌نماید که تا زمان حیات خلیفه سلطان، امامت جمعه اصفهان در اختیار محقق بوده باشد. به هر روی، دشواری دربارهٔ درست بودن آن، دست کم به این صورت، وجود دارد.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۶۶

شخصی عالم و فردی قاضی که مشهور و معتبر نزد سلطان و امیران بود، با نام ملا محمد طاهر قمی، منصب امام جمعگی این شهر را داشت. کاووس به مسجد او رفت و پشت سر او نماز خواند. پس از آن، ملا محمد طاهر نامه‌ای به سلطان نوشت و در آن یادآور شد که این شخص، فردی فاضل و مبرّای از این اتهامات است و دائم در جمعه و جماعات شرکت می کند. سلطان هم به خاطر نامهٔ قاضی از او درگذشت؛ اما به خاطر آن که گزارش‌های دزدی و قتل دربارهٔ کاووس زیاد بود، دستور داد تا او را نکشند، اما حبس ابد کنند و در آنجا بماند تا بمیرد.

عبد الحی در ادامه می گوید: در مدتی که در اصفهان بودم، رخدادهای شگرفی پیش آمد.

در این شهر، سیدی بود که در یکی از صفه‌های مسجد شاه اقامهٔ جماعت می کرد و مردم زیادی در نماز و وعظ او شرکت می‌کردند؛ تا آن که خدای بر مردم رحم کرده، باطن او را بر مردم آشکار کرد. شبی از شبها، در مجلسی شراب‌خواری کرده، در حالت مست به در خانهٔ پدر همسرش رفته، دختر دیگرش را که زیبا بود، از او خواسته بود. این حکایت به گوش مردم رسیده، او را از مسجد بیرون و حقوقش را قطع کردند. پس از آن، چنان ذلیل شد که از اصفهان خارج شده، به مشاهد مشرّفه رفت. حکایت دیگر آن که امام جمعه اصفهان، قصد رفتن به نجف را داشت. وقتی از اصفهان خارج شد، فرزند محقق خراسانی در مسجد حکیم داود اقامهٔ جمعه کرده، مشهور به صلاح و تقوا بود. در این وقت، چندین نامه به سلطان نوشت و از او خواست تا اجازه دهد، نماز جمعه را در مسجد شاه اقامه کند، اما سلطان، وقعی به درخواست او نگذاشت تا آن که از امراء و خواجگان استمداد کرد؛ پس از آن شاه پذیرفت. مردم از این کار او در شگفت شدند و گفتند، اگر او اقامهٔ جمعه را واجب عینی می‌داند، چه فرقی بین این دو مسجد هست. این کار او جز ریاست طلبی و بزرگی نزد خواص و عوام معنایی نداشت.

حکایت دیگر آن است که علامهٔ مجلسی در مجلس رستم خان سپهسالار نشسته بود و چنان که مشهور است، گاه به ایذای اهل ریاست و حتی سلطان می‌پرداخت. در این مجلس، علامه به سپهسالار گفت: آیا به خاطر منصبی که داری احساس ریاست و کبر که سبب خروج از طاعت الهی بشود، در تو پدید نمی‌آید؛ آن هم در وقتی که صفوف نظامیان در وقت جنگ منظم شده و صدای آلات لهو از قبیل کرنا و کوس و دهل و نقاره و غیر آن از همهمهٔ جنگجویان در میدان جنگ به هوا برمی‌خیزد؟ سپهسالار گفت: شگفتی از شما است که گمان می کنید از این قبیل چیزها عجب و تکبر در انسان پدید می‌آید؛ اما این احساس در شماها به خاطر

صفوف نمازگزاران و دمدمهٔ مکبران پدید نمی‌آید. البته ترس پدید آمدن کبر در میان شـما بیشتر است. مجلسی با شنیدن این سخن ساکت گردید.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۶۷

به اعتقاد عبد الحی، یکی از حکایات غریبهٔ دیگر این است که در کاشان شخصـی بود با نام آخوند طالبا که امام جماعت و مشـهور به صـلاح و سـداد بود؛ امـا عیبش این که بـا حـاکم ظالم شـهر همنشـین بوده و بیشتر شب‌های رمضان را برای افطار در منزل او بسـر می‌برد.

وقتی حاکم مرد، مرد عالم که هفتاد سال داشت، در تشییع جنازهٔ وی شـرکت کرد و پیش از آن که جنازه را در قبر بگذارنـد، خود لحظه‌ای داخل قبر رفت و به شکلی که مرده را می‌خوابانند، دراز کشید؛ پس از آن جنازه را دفن کردند. وقتی علت را پرسیدند، آن عالم به کار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای خوابیـدن در قبری که برای فاطمـهٔ بنت اسد تهیه شده بود، اسـتناد کرد که برای کاهش فشار قبر بوده است.

هم چنین فردی از یکی از روسـتاهای کاشان به این شهر آمد و تحصیل علم کرد. بعد از آن به اصفهان رفت و از طبقهٔ شاگردان آقا حسین خوانساری استفاده علمی برده، مدتی شاگردی ائمهٔ جمعه و جماعت آن شهر را کرد. وقتی امام جمعهٔ کاشان مرد، از اصفهان به کاشان آمـد تا این مقام را بگیرد، در حالی که فرزنـدان امام جمعـهٔ پیشـین مانع شدند. آخر کار، او به روسـتای خود باریکرسـف رفت و خواست تا نماز جمعه را در آنجا برپا کنـد. چنـد بار نماز جمعه خواند؛ اما وقتی بی‌توجهی مردم را دید، از اندوه درگذشت. من با واسـطه شـنیدیم که او اشخاصـی را که در جمعه و جماعت حاضـر نمی‌شدند، تفسـیق می‌کرد. روزی به خانهٔ ما آمد. من به او گفتم: شـنیده‌ام که تو علمـایی را که برای جمـاعت در مسـجد حاضـر نمی‌شونـد، فـاسق خوانـده‌ای. گفت: مقصود من هم طبقـهٔ آقا حسـین خوانساری است نه شـما- و این را از ترسـش گفت. من علت را پرسیدم. گفت: پیامبر هم دستور داد تا خانهٔ کسانی را که به مسـجد نمی‌آینـد، آتش بزننـد. به او گفتم: احمق! اینهـا نمی‌خواهنـد پشت سـر تو و امثـال تو نمـاز بخواننـد! این چه ارتباطی با نماز نخواندن پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد؟

حکایت دیگر آن که شخصـی با نام آقا حفیظ که عابد بود، در یکی از محلات کاشان زندگی می‌کرد. مردم از او خواسـتند تا امام جماعت محلهٔ آنان شود؛ اما او سـخت مخالفت کرد. مردم محله نزد پدرم آمدند و گفتند: چون از شاگردان شماست، اگر شما به او امر کنیـد، خواهـد پـذیرفت. پـدرم بعـد از یک سـکوت طولانی گفت: من دربارهٔ این شـخص متحیّرم؛ چون او حیای زیادی دارد و اصـلا اهـل ریاست نیست، در حالی که امام جماعت نبایـد اهل حیا باشـد، بلکه بایـد خود را میان خلق ممتاز بدانـد تا این منصب را بپـذیرد و مقـدم بر دیگران شود! عبـد الحی سپس به بیان مفهوم عدالت پرداخته و معتقد است که بر خلاف ابن جنید که عدالت را ساده تفسیر می‌کند، باید آن را سختگیرانه تفسیر کرد. وی اشکال عمدهٔ ائمه

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۶۸

جمـاعت روزگـار خـود را همین می‌دانـد که عـدالتشان منطبق بـا مفهـوم سـختگیرانهٔ جمـاعت نیست. وی به بیسوادی برخی از ائمهٔ جماعت و ناتوانی آنان از پاسخ دادن به سؤالات شرعی مردم یاد کرده و دادن پاسخ‌های نادرست را یک مشکل می‌داند و می‌گوید که درگذشـته، اولا تا این اندازه، سؤال شـرعی از امام جماعت نمی‌شده و ثانیا سختگیری بیشتری در انتخاب امام جماعت بوده است تـا حـدی که در روایات آمـده است که امام جماعت می‌توانـد شـفاعت مأمومین را بکنـد. سـپس می‌گویـد: واعظی در اصـفهان در مسجد شاه بر منبر بود، در حالی که رفیق او نزد من نشسته بود و هر دو عالم به مسائل دینی بودند.

مضـمون سـخنان خطیب در آن روز، دربارهٔ امتحان انبیای الهی و امامان بود که رتبت شـفاعت خواهی آنان با همین امتحانات معین می‌شود. عبد الحی می‌گوید: به رفیق او گفتم:

وقتى با آن همه آزمايش‌ها و بعد از سم دادن و به شهادت رساندن، امامان عليهم السلام به مرتبهٔ شفاعت كردن مى‌رسند، با اين كه برگزيدهٔ خدا ميان مردم هستند، چگونه امام جماعت‌هاى روزگار ما كه نه نبوّتى دارند و نه امامتى، مى‌توانند بر اساس حديث ابو ذر از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله رتبهٔ شفاعت را به دست آورند. او رنگش دگرگون شد و ساكت ماند.

وى با اشاره به سختگيرى گذشتگان در انتخاب افراد براى امامت جمعه مى‌گويد: يكى از اكابر كه قاضى اصفهان بود و فردى عالم و فاضل و نزد سلطان و اميران، اعتبار بالايى داشت، در اوائلى كه فيض كاشانى در كاشان اقامهٔ جمعه مى‌كرد و هنوز اعتبارى نزد سلطان به دست نياورده بود، به اين شهر آمد. وقتى شنيد كه كسى مانند فيض امامت جمعه مى‌كند، برآشفت و او را تهديد كرد، به طورى كه فيض مخفى شد تا او از كاشان خارج شد. آن قاضى گفت: امامت جمعه امرى بس مهم است كه اين قبيل افراد با اين مرتبهٔ اندك نبايد آن را اقامه كنند. عبد الحى مى‌گويد: اين در حالى بود كه فيض همان زمان نيز به علم و فضل شهرت داشت. وى مى‌افزايد: اين اوضاع گذشته است، در حالى كه امروزه كار به جايى رسيده كه مجلسى دوم كه مشهور به علم و فضل است، براى هر آدم كم رتبتى اجازهٔ اقامت جمعه و اجازهٔ روايت، در اطراف و نواحى صادر كرده و كار امامت جمعه به اين حد رسيده است.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۶۹

[متن الرسالة]

<بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين >قال الله تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. «۱»

قال الشيخ الطبرسى فى المجمع: قوله: إِذا نُودِيَ؛ أى اذا اذّن لصلاة الجمعة و ذلك إذا جلس الإمام على المنبر يوم الجمعة. و قوله: فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ، أى فامضوا إلى الصلاة مسرعين غير متثاقلين، عن قتادة و ابن زيد و الضحاك. و قال الزجاج: معناه فامضوا إلى السعى الذى هو الإسراع. و قرأ عبد الله بن مسعود: فامضوا إلى ذكر الله. «۲» و روى ذلك عن على بن ابى طالب عليه السّلام و عمر بن الخطاب و أبىّ بن كعب و عبد الله بن عباس. و هو المروىّ عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليهما السلام. و قال ابن مسعود: لو علمت الإسراع لأسرعت حتى يقع ردائى عن كتفى. و قال الحسن: ما هو بالسعى على الأقدام و قد نهوا أن يأتوا الصلاة إلّا و عليهم السكينة و الوقار و لكن بالقلوب و النيّة و الخشوع. و قيل: المراد بذكر الله، الخطبة التى تتضمن ذكر الله و المواعظ. «۳»

و قال البيضاوى فى قوله فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ: فامضوا اليه مسرعين قصدا، فإن السعى دون العدو و الذكر: الخطبة. و قيل: الصلاة. و الأمر بالسعى إليها يدلّ على وجوبها؛ «۴» انتهى.

و قال صاحب المجمع: و فى هذه الآية، دلالة على وجوب الجمعة و [فى] تحريم جميع التصرفات عند سماع أذان الجمعة، لأنّ البيع إنما خصّ بالنهى عنه؛ لكونه من أعمّ التّصرفات فى أسباب المعاش، و فيها دلالة على أنّ الخطاب للأحرار، لأنّ العبد لا يملك البيع. و على اختصاص الجمعة بمكان، و لذا أوجب السعى إليه، و فرض الجمعة لازم لجميع المكلّفين إلّا أصحاب الأعذار من السفر أو المرض أو العمى أو العرج أو أن يكون امرأة أو شيخا همّا لا حراك به أو عبدا أو يكون على رأس أكثر من فرسخين من الجامع. عند حصول هذه

---

(۱) جمعه، ۹

(۲) هكذا كان قراءة ابن مسعود و عمر بن الخطاب، راجع المصنف لعبد الرزاق بن همام، ج ۳، ص ۲۰۷

(۳) مجمع البيان، ج ۵، ص ۳۳۹ (بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸)

(۴) تفسير البيضاوى، ج ۵، ص ۳۳۹ (بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۶)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۷۰

الشروط، لا يجب إلّا عند حضور السلطان العادل أو من نصبه السلطان للصلاة؛ و العدد يتكامل عند أهل البيت عليهم السلام بسبعة. و قيل: ينعقد بثلاثة سوى الإمام عند أبى حنيفة و الثورى. و قيل: إنما ينعقد بأربعين رجلا أحرارا بالغين مقيمين، عن الشافعى. و قيل: ينعقد باثنين سوى الإمام، عن أبى يوسف، و قيل: ينعقد بواحد كسائر الجماعات، عن الحسن و داود. و قوله: فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ الآية. [يعنى] إذا صلّيتم الجمعة و فرغتم منها، فتفرّقوا فى الأرض. «۱» انتهى كلام صاحب المجمع؛ و هو من أجلّاء الصحابة و قائل باشتراط السلطان أو من نصبه فى وجوب الجمعة؛ و كذا قال صاحب كنز العرفان فيه. «۲»

و اعلم أنّ الاصحاب رحمهم الله تعالى، اختلفوا فى حكم الجمعة فى زمان الغيبة. فقال بعضهم بالوجوب التخييرى بينها و بين الظهر؛ و صرّح بعضهم بكونها أفضل الفردين، و أطلق بعضهم، و لم يظهر من واحد من القائلين بالتخيير، الحكم بأفضلية الظهر أو التساوى. و هذا قول مشهور بين الفقهاء و الذين بعد الشيخ رحمهم الله. و كلام الشيخ فى المصباح صريح بالتخيير، و ظاهر الجمل هو الحرمة. «۳» و قال سلّار و ابن ادريس و العلامة فى المنتهى و كتاب الأمر بالمعروف من التحرير: بالحرمة «۴». و اختار الشهيد فى البيان التخيير. «۵» و الظاهر أنّ القول بالوجوب العينى كان قولا ـ ثالثا أحدث بين متأخّرى أصحابنا كما سيظهر إن شاء اللّه تعالى. و قال الصدوق فى المقنع على ما حكى عنه: «و إن صلّيت الظهر مع الإمام بخطبة [من يخطب] «۶» صلّيت ركعتين؛ و إن صلّيت بغير خطبة صلّها أربعا» «۷» و قد فرض الله من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة؛ منها صلاة واحدة فرضها الله فى جماعة و هى الجمعة و وضعها عن تسعة: عن الصغير و الكبير و المجنون و المسافر و العبد و المرأة و المريض و الأعمى و من كان على رأس فرسخين. «۸» و من صلّاها وحده، فليصلّها أربعا كصلاة الظهر فى سائر الأيّام و هذه العبارة، لا يخفى على المتأمّل فى أنّها ظاهرة فى الوجوب التخييرى، خصوصا كلام الأخير و هو قوله: و من صلّاها وحده، الخ.

قال الشيخ أبو جعفر الطوسى رحمه اللّه فى الخلاف: من شرط انعقاد الجمعة، الإمام أو من يأمره

---

(۱) مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۹، ۱۰

(۲) كنز العرفان، ج ۱، ص ۲۴۴، تهران، المجمع العلمى للتقريب بين المذاهب الاسلامية، تحقيق السيد محمد القاضى، تهران، ۱۴۱۹

(۳) جمل العلم و العمل، ص ۱۲۱، ۱۲۲

(۴) تحرير الأحكام الشرعيّة، ج ۱، ص ۱۵۸

(۵) البيان، ص ۱۸۶- ۱۸۷ (تحقيق محمد حسون، قم، ۱۴۱۲)

(۶) داخل كروشه در متن چاپى نيامده است.

(۷) المقنع، ص ۱۴۷

(۸) التهذيب، ج ۳، ص ۲۱، ح ۷۷؛ الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹، ح ۶؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۰۹، ح ۱۲۱۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۷۱

الإمام بذلك من قاض أو أمير أو نحو ذلك. و متى اقيمت بغير أمره لم تصحّ. ثم قال: دليلنا أنّه لا خلاف فى أنها ينعقد بالإمام أو من يأمره، و ليس على انعقادها إذا لم يكن إمام و لا ـ أمره دليل. ثمّ قال: و أيضا عليه إجماع الفرقة، فإنهم لا يختلفون فى أنّ من شرط الجمعة الإمام أو أمره، ثم قال أيضا: فإنّه إجماع بأنّ من عهد النبى صلّى اللّه عليه و آله إلى وقتنا هذا، ما أقام الجمعة إلّا الخلفاء و الامراء و من ولّى للصلاة، فعلم أنّ ذلك إجماع أهل الأعصار، و لو انعقدت بالرعيّة لصلّوها كذلك. ثم قال: فإن قيل: أ ليس قد رويتم فيما مضى من كتبكم: أنّه يجوز لأهل القرايا و السواد و المؤمنين إذا اجتمعوا العدد الذى ينعقد بهم أن يصلّوا الجمعة؟ قلنا: ذلك مأذون فيه مرغّب [مرغوب] فيه، فجرى ذلك مجرى أن ينصب الإمام من يصلّى بهم. «۱» قال بعض العلماء: لعلّ الفرق بين

الإجماع الذى ذكره بقوله: و أيضا عليه إجماع الفرقة، و الإجماع المنتزع من عدم إقامة الجمعة غير الثلاثة، كون الأوّل إجماع الشيعة و الثانى إجماع فرق الإسلام و يؤمئ إلى ما ذكرته نسبة الإجماع إلى الفرقة فى الأول و إلى أهل الأعصار فى الثانى. انتهى كلامه.

و حاصل كلام الشيخ فى قوله: ثم قال أ ليس قد رويتم، الخ. أنّه جوّز الجمعة فى القرايا و السواد، «۲» إذا حصل الاجتماع، فكيف يشترط الإمام أو من نصبه فى انعقاد الجمعة؟ و حاصل الجواب: أن الإمام إذا كان حاضرا فى البلد، و قال: تلك الرواية فيكون بمنزلة الإذن و النصب على ما قيل، فيكون حكمه حكم نصب الإمام، فيشترط فى وجوب الجمعة الإمام أو من نصبه؛ أعمّ من أن ينصب أحدا بعينه أو لا يكون كذلك، مثل أن قال تلك الرواية، لكن هذا الحكم إذا كان فى حضور الإمام، فلا يستلزم أن يكون كذلك هذا فى الغيبة، و على هذا «۳» ينبغى أن يحمل كلامه لئلّا ينافى السابق، لأنّ كلامه السابق يدلّ على الحرمة فى الغيبة كما لا يخفى. «۴»

قال الشهيد فى الذكرى: يجب صلاة الجمعة بالنصّ و الإجماع ركعتان بدلا عن الظهر.

قال اللّه تعالى: إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ الآية. و قال النبى صلّى اللّه عليه و آله: الجمعة حقّ على كل مسلم الّا أربعة: المملوك أو امراة أو صبىّ أو مريض. و قال صلّى اللّه عليه و آله: إن الله قد افترض عليكم الجمعة، فمن تركها فى حياتى أو بعد موتى و له إمام عادل، استخفافا بها أو جحودا لها، فلا جمع الله له شمله و لا بارك له فى أمره، ألا و لا صلاة له، ألا و لا زكاة له، ألا و لا حجّ له، ألا و لا صوم له، ألا و لا برّ له حتّى يتوب. و قال الصادق عليه السّلام برواية أبى بصير و محمد بن مسلم: إنّ اللّه فرض فى كلّ

---

(۱) الخلاف، ج ۱، صص ۶۲۶- ۶۲۷

(۲) نفس المدرك، ج ۱، ص ۵۹۶

(۳) و لا يمكن أن يقال: حاصل الجواب أنّ الإذن حاصل من الأئمة الماضين عليهم السلام فهو كالإذن من أئمة الوقت، و لهذا قال بعض: فى كلامه تشويش. منه.

(۴) و فهم بعضهم من الجواب؛ الوجوب التخييرى كما علّل الشهيد للوجوب التخييرى بهذا و بأمر آخر. منه.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۷۲

أسبوع خمسا و ثلاثين صلاة؛ منها صلاة واجبة على كلّ مسلم أن يشهدها إلّا خمسة: المريض و المملوك و المسافر و المرأة و الصبىّ. و روى زرارة عن الباقر عليه السّلام قال: فرض الله على الناس من الجمعة، الخ .. و شروطها سبعة: الأوّل: السلطان العادل و هو الإمام أو نائبه إجماعا منّا. ثم ذكر شروط النائب إلى أن قال: التاسع: إذن الإمام له كما كان النبى صلّى اللّه عليه و آله يأذن لأئمة الجمعات و أمير المؤمنين عليه السّلام [بعده] و عليه إطباق الإمامية.

هذا مع حضور الإمام عليه السّلام و أما مع غيبته كهذا الزمان، ففى انعقادها قولان: أصحّهما- و به قال معظم الأصحاب- الجواز إذا أمكن الاجتماع و الخطبتان، و يعلّل بأمرين: أحدهما أن الإذن حاصل من الأئمة الماضين عليهم السّلام فهو كالإذن من أئمّة الوقت. و إليه أشار الشيخ فى الخلاف، و يؤيّده صحيح زرارة: قال: حثّنا أبو عبد الله عليه السّلام على صلاة الجمعة، حتى ظننت أنّه يريد أن نأتيه. فقلت: نغدو عليك [الصلاة الجمعة]. قال: لا، إنّما عنيت عندكم. «۱» و لأنّ الفقهاء حال الغيبة يباشرون ما هو أعظم من ذلك بالإذن كالحكم و الإفتاء، [فهذا أولى]. و التعليل الثانى: أنّ الإذن إنّما يعتبر مع إمكانها، أمّا مع عدمه، فيسقط اعتباره و يبقى عموم القرآن و الأخبار خاليا عن المعارض. و قد روى عمر بن يزيد- فى الصحيح- عن الصادق عليه السّلام: إذا كان سبعة يوم الجمعة فليصلّوا فى جماعة.

و فى الصحيح عن منصور عن الصادق عليه السّلام: يجمّع القوم يوم الجمعة إذا كانوا خمسة فزادوا؛ و الجمعة واجبة على كلّ أحد لا يعذّر الناس فيها إلّا خمسة: المرأة و المملوك و المسافر و المريض و الصبىّ. «۲» و فى الموثق عن زرارة عن عبد الملك، عن الباقر عليه السّلام قال، قال:

مثلك يهلك و لم يصل فريضة فرضها الله. قال: قلت: كيف أصنع؟ قال: صلّوا جماعة؛ يعنى صلاة الجمعة.» «۳» كذا فى أخبار كثيرة مطلقة و التعليلان حسنان و الاعتماد على الثانى. إذا عرفت ذلك، فقد قال الفاضلان: «۴» يسقط وجوب الجمعة حال الغيبة و لم يسقط الاستحباب و ظاهرهما أنّه لو اتى بها كانت واجبة مجزئة عن الظهر فالاستحباب إنّما هو فى الاجتماع أو بمعنى أنه أفضل الأمرين الواجبين على التخيير. و ربما يقال بالوجوب المضيّق حال الغيبة، لأنّ قضيّة التعليلين ذلك، فما الذى اقتضى سقوط الوجوب؟ إلّا أنّ عمل الطائفة على عدم الوجوب العينى فى سائر الأعصار و الأمصار. و نقل الفاضل فيه الإجماع «۵» و بالغ بعضهم،

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ص ۱۷

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، حديث ۶۳۶؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۹، حديث ۱۶۱۰؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۴- ۳۰۵، الباب ۲ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها، حديث ۷

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

(۴) المعتبر، ج ۲، ص ۲۷۹؛ تذكرة الفقهاء، ج ۱، ص ۲۶- ۲۷

(۵) تذكرة الفقهاء، ج ۱، ص ۲۶- ۲۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۷۳

فنفى الشرعية أصلا و رأسا و هو ظاهر كلام المرتضى «۱» و صريح سلّار «۲» و ابن ادريس «۳» و هو القول الثانى من القولين بناء على أنّ إذن الإمام شرط الصحّة و هو مفقود. و هؤلاء يسندون التعليل إلى إذن الإمام و يمنعون وجود الإذن و يحملون الإذن الموجود فى عصر الأئمة عليهم السّلام على من سمع ذلك الإذن و ليس حجة على من يأتى من المتكلّفين، و الإذن فى الحكم و الإفتاء أمر خارج عن الصلاة «۴»، و لأنّ المعلوم وجوب الظهر فلا يزول إلّا بمعلوم و هذا قول موجّه و إلّا يلزم القول بالوجوب العينى و أصحاب القول الأوّل لا يقولون به. انتهى كلامه رحمه اللّه. «۵»

لا يخفى أنّ كلام الشهيد: «و أما مع غيبته كهذا الزمان ففى انعقادها قولان» إلى قوله:

«الجواز إذا أمن الاجتماع و الخطبتان» صريح فى وجوب التخييرى. و قوله: «و نقل الفاضل فيه الإجماع و بالغ بعضهم فنفى الشرعية أصلا و رأسا» إلى قوله «و هو القول الثانى من القولين» صريح فى أنّ الخلاف بين الفقهاء فى الغيبة منحصر فى الحرمة و الوجوب التخييرى؛ فيظهر من ذلك أنّ القول الثالث، و هو القول بالوجوب العينى، المخترع.

و قال العلامة فى المنتهى: «الجمعة واجبة و هو قول علماء الاسلام. يدلّ عليه الكتاب و السنّة و الإجماع. أمّا الكتاب فقوله تعالى: إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ الخ. و أمّا السنّة فكذا، و أمّا الإجماع فلأنّه لا خلاف بين المسلمين فى ذلك. ثم قال: يشترط فى الجمعة الإمام العادل، اى المعصوم عندنا أو إذنه. أمّا اشتراط الإمام أو إذنه فهو مذهب علمائنا أجمع.» ثم نقل رحمه اللّه قول بعض العامّة، ثم قال: لنا ما رواه الجمهور عن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله قال: أربع إلى الولاة: الفيء و الحدود و الصدقات و الجمعة. و قال فى خطبة: من ترك الجمعة فى حياتى أو بعد موتى و له امام عادل أو جائر استخفافا، الخ. علّق على وجود الإمام فينتفى بانتفائه. و من طريق الخاصّة ما رواه الشيخ فى الحسن، عن زرارة قال: كان أبو جعفر عليه السّلام يقول: لا يكون الخطبة و الجمعة و صلاة ركعتين على أقل من خمسة رهط إلّا الإمام و أربعة. «۶» و ما رواه فى الحسن عن محمد بن مسلم، قال: «سألته عن الجمعة». فقال: أذان و إقامة يخرج الإمام فيصعد المنبر فيخطب و لا يصلّى الناس ما دام الإمام على المنبر، ثم يقعد الإمام على المنبر قدر ما يقرأ قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ، ثم يقرأ بهم فى الركعة الاولى بالجمعة و فى الثانية بالمنافقين. و ما رواه عن سماعة، قال: سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الصلاة يوم الجمعة. فقال: أمّا مع الإمام فركعتان، و أمّا من صلّى

(۱) رسائل الشريف المرتضى، جوابات المسائل الميافارقيات، ج ۱، ص ۲۷۲

(۲) المراسم الشرعية، ص ۷۷ (قم، ۱۴۱۴)

(۳) السرائر، ج ۱، ص ۲۹۰ (قم، مؤسسة النشر الاسلامى)

(۴) هـذا جواب عما قال سابقا فى التعليل الأول و هو قوله: و لأنّ الفقهاء حال الغيبة يباشـرون ما هو أعظم من ذلك بالإذن كالحكم و الإفتاء.

(۵) ذكرى الشيعة، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۶) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹؛ التهذيب، ج ۳، ص ۲۴۰

وحده، فأربع ركعات بمنزلة الظهر». «۱» انتهى.

قـال بعض المحققين: ادّعى الاتّفـاق ظـاهرا بقوله «عنـدنا» و صـريحا بقوله «فهو مـذهب علمائنـا أجمع.» و الاتّفـاق فى اشـتراط الجمعة بالإمام و إذنه فى قوّة الإجماع على الحرمة عند عدمهما، فإذا شهد مثل العلامة على كون الاشتراط مذهب علمائنا أجمع، فهو كذلك. و إذا كان مـذهب كل علماء الشـيعة ذلك، فالمعصوم قائل به، فتعيّن الحرمـة فى الغيبـة. و يدلّ عليها روايتا الجمهور، الأولى فبدلالتها على كون الجمعـة مع الولاة و ظاهر أنها إذا كانت إلى الولاة، فلا تجوز فى زمان الغيبة و أمّا الثانية فباعتبار اشـتمالها على الإمام و كذا الروايات الخاصة و فسّر بأنه هو المعصوم انتهى.

و قال العلامـة فى التـذكرة: يشترط فى وجوب الجمعة، السـلطان أو نائبه عند علمائنا أجمع. و به قال أبو حنيفة، للإجماع على أن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله كان يعيّن لإمامة الجمعة. «۲» و كذا الخلفاء بعده كما يعيّن للقضاء. و كما لا يجوز أن ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون إذن الإمام كذا إمامة الجمعة. و لرواية محمد بن مسـلم قال: لا يجب الجمعة على أقلّ من سـبعة: الإمام و قاضيه و مدّع حقّا و مدّعى عليه و شاهدان و من يضـرب الحدود بين أيدى الإمام، و لأنّه إجماع أهل الأعصار، فانّه لا يقيم الجمعة فى كل عصر إلّا الأئمة. «۳» ثم قال فى مسألة: لو كان السلطان جائرا ثم نصب عدلا استحب الاجتماع و انعقدت جمعة على الأقوى. و لا تجب لفوات الشرط و هو الإمام أو من نصبه و أطبق الجمهور على الوجوب. «۴»

ثم قال فى مسألـة: هل للفقهاء المؤمنين حال الغيبة و التّمكن من الاجتماع و الخطبتين صـلاة الجمعة؟ أطبق علماؤنا على عدم الوجوب لانتفـاء الشـرط و هو ظهور الإذن من الإمام عليه السّـلام. و اختلفوا فى اسـتحباب إقامـة الجمعـة، فالمشـهور ذلك و لقول زرارة: حثّنا الصادق عليه السّـلام على صلاة الجمعة حتى ظننت أن يريد أن نأتيه، فقلت: نغدو عليك. فقال: لا، انما عنيت عندكم. «۵» و قال الباقر عليه السّلام لعبد الملك: مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها الله تعالى. قلت:

كيف أصنع؟ قال: صلّوا جماعة، يعنى صلاة الجمعة. «۶» و قال الفضل بن عبد الملك، سمعت الصادق عليه السّلام يقول: إذا كان قوم فى قرية صلّوا الجمعة أربع ركعات، فإن كان لهم من يخطب،

(۱) منتهى المطلب، ج ۱، صص ۳۱۶- ۳۱۷

(۲) فى المصدر: الجماعة.

(۳) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹

(۴) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۴

(۵) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ص ۱۷

(۶) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۷۵

جمّعوا إذا كانوا خمسة نفر، و انما جعلت الركعتين لمكان الخطبتين. «۱» و قال سلّار و ابن ادريس: «۲» لا يجوز لأصالة الأربع فلا تسقط إلّا بدليل، و الأخبار السابقة متأوّلة، لأنّ قول الصادق عليه السّلام لزرارة و قول الباقر عليه السّلام لعبد الملك، إذن لهما فيكون الشرط قد حصل. و قول الصادق عليه السّلام فإن كان لهم من يخطب، محمول على الإمام أو نائبه؛ و لأنّه شرط الوجوب الإمام أو نائبه اجماعا، فكذا هو شرط فى الجواز. «۳» انتهى. «۴»

و قال رحمه اللّه فى النهاية: يشترط فى وجوب الجمعة السلطان أو نائبه عند علمائنا أجمع، لأنّ النبى صلّى اللّه عليه و آله كان يعيّن لإمامة «۵» الجمعة و كذا الخلفاء بعده، كما يعيّن [عيّن] للقضاء، و كما لا يصحّ أن ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون إذن الإمام فكذا إمامة [امام] الجمعة، فلا يصح الجمعة إلّا معه و من يأذن له. هذا فى حال ظهوره، أمّا فى حال الغيبة، فالأقوى أنّه يجوز للفقهاء المؤمنين إقامتها؛ «۶» انتهى.

أقول: لا يخفى أن الجواز دليل وجوب التخييرى كما مرّ فى كتبه الآخر. و صرّح أن الخلاف بين الفقهاء فى الغيبة منحصر فى القولين فى الحرمة و الوجوب التخييرى.

و قال فى التحرير: من شرط الجمعة، الإمام العادل أو من نصبه، فلو لم يكن الإمام ظاهرا و لا نائب له، سقط الوجوب اجماعا و هل يجوز الاجتماع، مع إمكان الخطبة، قولان. «۷» انتهى.

و لا يخفى أن قوله: هل يجوز الاجتماع بعد ذكر سقوط الوجوب بالإجماع صريح فى أنّ القولين التخيير و الحرمة.

و قال السيد المرتضى فى الميّافارقيات: صلاة الجمعة ركعتان من غير زيادة عليهما و لا جمعة إلّا مع إمام عادل أو من ينصبه الإمام العادل، فإذا عدم، صلّيت الظهر أربع ركعات. «۸»

و قال سلّار: و لفقهاء الطائفة أن يصلّوا بالناس فى الأعياد و الاستسقاء فأمّا الجمع فلا، «۹» و هذا اختيار ابن ادريس. «۱۰»

---

(۱) الإستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۴

(۲) المراسم، ص ۷۷؛ السرائر، ج ۱، ص ۲۹۰- ۲۹۱

(۳) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۷- ۲۸

(۴) فى الهامش: و مما يدل على التخيير ما رواه الصدوق فى «أماليه» باسناده عن الصادق عليه السلام قال: «أحبّ للمؤمن أن لا يخرج من الدنيا حتى يتمتّع و لو مرّة و يصلّى الجمعة و لو مرّة».

(۵) فى المصدر: لإقامة.

(۶) نهاية الأحكام، ج ۱، ص ۱۳- ۱۴ (قم، مؤسسة اسماعيليان، ۱۴۱۰)

(۷) تحرير الاحكام، (چاپ سنگى، مؤسسة آل البيت)، ص ۴۳

(۸) رسائل الشريف المرتضى، ج ۱، ص ۲۷۲ و راجع: السرائر، ج ۱، ص ۲۷۲

(۹) المراسم، ص ۲۶۴

(۱۰) السرائر، ج ۱، ص ۳۰۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۷۶

و قال ابن ادريس بعد نقل كلام الشيخ فى النهاية و كلامه فى الخلاف و تعجبه من جواب سؤال القرايا و السواد: نحن نقول فى

جواب سؤال القرايا و السواد: إذا اجتمع العدد الذى ينعقد بهم الجمعة، كان فيه نوّاب الإمام أو نوّاب خلفاءه، و نحمل الأخبار على ذلك، فأمّا قوله رحمه اللّه: «ذلك مأذون فيه مرغّب فيه، فجرى ذلك مجرى أن ينصب الإمام من يصلّى بهم» فيحتاج إلى دليل على هذه الدعوى و برهان، لأنّ الأصل براءة الذمّة من الوجوب أو الندب، و لو جرى ذلك مجرى أن ينصب من يصلّى بهم؛ لوجبت الجمعة على من يتمكّن من الخطبتين و لما كان يجزيه صلاة أربع ركعات؛ و هذا لا يقول به [لا يقوله] أحد منّا، و الذى يتقوّى عندى صحّة ما ذهب إليه فى مسائل خلافه و خلاف ما ذهب إليه فى نهايته للأدلّة التى ذكرها من إجماع أهل الأعصار. و أيضا فإنّ عندنا لا خلاف [بلا خلاف] بين أصحابنا أنّ من شرط انعقاد الجمعة الإمام أو من نصبه الإمام للصلاة. و أيضا الظهر أربع ركعات فى الذمّة بيقين، فمن قال: صلاة ركعتين تجزى عن الأربع يحتاج إلى دليل، فلا يرجع عن المعلوم بالمظنون و أخبار الآحاد التى لا يوجب علما و لا عملا. «۱» انتهى.

قيل أنّ هذا- أى الظهر أربع ركعات فى الذمّة بيقين الخ- يسلم فى غير الجمعة، و أمّا فيه فلا، و دليل إجزاء الركعتين هو الأخبار المعتبرة. أقول: هذا هو الظاهر، و إلّا فلا يخفى على المتأمّل بطلانه، لأنّه قد ظهر من كلام ابن ادريس أنّ الأحاديث التى نقلتم أخبار آحاد لا يوجب العلم و العمل، فليس الدليل هو الأخبار المعتبرة، و قد مرّ فى الفصل الخامس «۲» أن أحاديث كتب الأربعة، أخبار آحاد فلا يوجب اليقين؛ و قد مرّ نقلا عن كتبهم أنّ من عهد النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله إلى وقتنا هذا، ما أقام الجمعة إلّا الخلفاء و الأمراء و من ولّى للصلاة، فالفقهاء و العلماء الذين أخذنا المذهب منهم، أقاموا الظهر من ذلك العهد إلى وقتنا هذا. ففعلهم حجّة لنا، فمن أجل ذلك قال ابن ادريس: الظهر أربع ركعات فى الذمّة بقين.

و قال المحقق فى المعتبر: «السلطان العادل أو نائبه شرط وجوب الجمعة و هو قول علمائنا.» و نقل بعد العبارة المنقولة، أقوال بعض العامّة، ثم قال: «معتمدنا فعل النبىّ صلّى اللّه عليه و آله فإنّه كان يعيّن لإمامة الجمعة و كذا الخلفاء بعده كما يعين للقضاء، فكما لا يصح أن ينصب الإنسان نفسه قاضيا من دون إذن الإمام، كذا إمامة الجمعة؛ و ليس هذا قياسا؛ بل استدلال بالعمل المستمرّ فى الأعصار فمخالفته خرق للإجماع. «۳» انتهى.

و لا يخفى أن صاحب المجمع و شيخ المقداد صاحب كنز العرفان و الصدوق و شيخ الشهيد و شيخ الطوسى و العلامة و المحقق و سلار و ابن ادريس و السيد المرتضى هم

---

(۱) نفس المدرك، ج ۱، ص ۳۰۳- ۳۰۴

(۲) من كتاب حديقة الشيعة، اى نفس الكتاب الذى صححنا الفصل السادس منه فى صلاة الجمعة.

(۳) المعتبر، ص ۲۰۲ (چاپ سنگى).

أجلّاء الصحابة، و كانت عادتهم فى المسائل الخلافيّة فى تصانيفهم أن يشيروا بالخلاف و إن كان طرف الخلاف ضعيفا غاية الضعف بقولهم على الأولى أو على الأظهر أو على الأشبه، لاحتياطهم فى الدّين و خوفهم، كما يظهر لمن تتبع كلامهم و تصانيفهم من أوله إلى آخره.

فلو كان فى أزمنتهم القول بوجوب العينى للجمعة، فكيف لا يشيرون بضعفه، بل لا بدّ إذا كان كذلك أن يقولوا فى تصانيفهم: ثم تجب الجمعة بشروط: الأوّل السلطان العادل أو من نصبه على الأظهر أو على الأولى ليشيروا إلى ضعف القول بوجوب العينى، و ليس فى الكتب التى رأيناها مثل القواعد و الإرشاد و الشرايع و مختصر النافع و البيان و غير ذلك إشارة إلى ذلك، مع أنهم لم يهملوا شيئا حتى يشيروا إلى الرواية الشاذّة، فكيف يهملون مثل ذلك الأمر الخطير العظيم الذى يتوفّر الدواعى عليه؟! لأنّه داخل فى الصلوات اليوميّة و يفكرون فى مسائل آخر أفكارا دقيقة يشكل فهمها. اللّهم إلّا أن يقال: صدور تلك المسألة على الخصوص عنهم فى حالة

الجنون أو عدم غورهم فى تلك المسألة و هذا ما ترى! فمعلوم بالبديهة أن لم يكن القول بالوجوب العينى فى أزمنتهم. «۱»

أمّا الدليل النقلى على عدم الوجوب العينى فى الغيبة، فعن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله فى خطبة طويلة حثّ فيها على صلاة الجمعة: إنّ الله تعالى فرض عليكم الجمعة، فمن تركها فى حياتى أو بعد موتى و له إمام عادل استخفافا بها أو جحودا لها، فلا جمع الله شمله و لا بارك له فى أمره، ألا و لا صلاة له، ألا و لا زكاة له، ألا و لا حج له، ألا و لا صوم له، ألا و لا برّ له حتى يتوب. «۲»

و فى التهذيب و الفقيه عن أبى جعفر عليه السّلام قال: يجب الجمعة على من كان منها على فرسخين. «۳» و معنى ذلك: إذا كان إمام عادل؛ و قال: إذا كان بين الجماعتين ثلاثة أميال، فلا بأس أن يجمع هؤلاء «۴» و يجمّع هؤلاء «۵» و لا يكون بين الجماعتين أقلّ من ثلاثة أميال. و غاية ما يقال فى الحديث الأخير: أنّ قوله و معنى ذلك «إذا كان امام عادل»، لعل أن يكون قول الفقيه.

---

(۱) فى الهامش: و قد ظهر مما ذكر من الاشتراط بطلان ما قال بعض القائلين بالوجوب العينى فى الغيبة من أنه يجوز أن يكون عدم فعلهم فى الأعصار و الأمصار لأجل التقية و يكون مذهبهم وجوب العينى و ذلك ظاهر و إلّا فلا معنى للاشتراط. و مما يدل أيضا على عدم كون ذلك للتقية ما استدل صاحب الوافى على الوجوب العينى فى رسالته بكلام والد البهايى حيث قال: و مما يتّجه فعله فى زماننا صلاة الجمعة إمّا لدفع تشنيع اهل السنة أو يعتقدون أنا نخالف الله و الرسول و إجماع العلماء فى تركها و ظاهر الحال معهم إلى آخر ما قال و أثبت لوجوب العينى بالكتاب و السنّة؛ و لا يخفى أنّه صريح فى أنّ عدم فعلهم لا يكون لأجل التقية و إلّا فلا معنى للتشنيع و أسلوب عبارته ظاهر فيما قلنا من إحداث القول بالوجوب العينى. منه.

(۲) بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۶۵، ح ۵، عن رسالة الشهيد فى صلاة الجمعة.

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۲۴۰، ح ۲۳؛ كافى، ج ۳، ص ۴۱۹، ح ۲، ۳؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۱، ح ۱

(۴) فى الهامش: بالامام الاصل.

(۵) بالنائب.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۷۸

قلنا: على فرض التسليم، لا شكّ أنّه أعرف بكلام الإمام و قصده و لا شكّ أنّهم يعتبرون معانى الفقيه فى مسائل آخر كمعانى الاخبار.

و لا يخفى أن بعض الأحاديث ظاهر فى الإذن و النيابة و لننقل بعضها:

عن عبد الملك، عن أبى جعفر عليه السّلام قال: مثلك يهلك و لم يصلّ فريضة فرضها الله تعالى.

قال: فكيف أصنع؟ قال: صلّوا جماعة يعنى صلاة الجمعة. «۱» و أيضا فى التهذيب عن زرارة قال: حثّنا أبو عبد الله عليه السّلام على صلاة الجمعة حتى ظننت أنه يريد أن نأتيه [فى الجمعة]. فقلت:

نغدو عليك. فقال: لا، إنّما عنيت عندكم. «۲» و بعضهم يجعلون الحديث الأخير سند الوجوب التخييرى.

و من الدليل على عدم وجوب العينى فى الغيبة أيضا بل على الحرمة كما لا يخفى على ذوى العقول، ما ورد فى الصحيفة الكاملة التى كونها من كلام على بن الحسين عليه السّلام فى غاية الوضوح بلا حاجة إلى سند، فعدم قوّة السند المنقول فى أوّلها لا يضرّ الحكم بكونها منه عليه السّلام فى دعاء يوم الجمعة و العيد: اللّهمّ إنّ هذا المقام لخلفائك و أصفيائك و مواضع أمنائك فى الدرجة الرفيعة التى اختصصتهم بها قد ابتزّوها «۳» وجه الدلالة أن اللّام فى «لخلفائك» ظاهر فى اختصاص مقام الخطبة و إقامة الجمعة و العيد بالأئمّة عليهم السّلام، و الظاهر عدم إرادة الغير أو الأعم من لفظ أصفيائك و أمنائك. قوله عليه السّلام: فى الدرجة الرفيعة التى اختصصتهم بها، بعد الألقاب الشريفة فى غاية الظهور فى كون المراد بكلّ واحد منها هو الأئمة عليهم السّلام. فإذا كان هذا المقام مخصوصا بالأئمة عليهم السّلام فكيف يمكن القول بوجوب إقامتها مع كلّ عادل يخطب أو مع كلّ فقيه عادل إلّا أن ينصب الأئمة عليهم السّلام

على النيابة احدا؟ لأنّ هذا المقام لمّا كان مختصّا بهم، فمن شأنهم النصب و النيابة، فيظهر من ذلك حرمة العيد و الجمعة فى الغيبة.
و منه ما رواه الصدوق فى العيون عن الفضل «۴» بن شاذان فى علل بعض الأحكام أن قال:
فإن قال فلم صارت صلاة الجمعة إذا كانت مع الإمام ركعتين و إذا كانت بغير إمام ركعتين ركعتين، فقال عليه السّلام بعد كلام: و منها أن الإمام يحبسهم للخطبة و هم منتظرون للصلاة و من انتظر للصلاة فهو فى الصلاة فى حكم التّمام؛ و منها: أنّ الصلاة مع الإمام أتمّ و أكمل لعلمه و فقهه و عدله و فضله، و بعد كلام قال: فان قال: فلم جعلت الخطبة قبل الصلاة؟ لأنّ الجمعة مشهد

---

(۱) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳، ح ۸۰؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۴

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ص ۱۷

(۳) صحيفة سجاديه؛ دعاى چهل و هشتم، فقرة ۹. قال المؤلف فى الهامش: فى الصحاح: ابتززته استلبته، و فى القاموس البزّ، النزع و أخذ الشيء بجفاء و قهر، فالمعنى قد أخذ الأئمة الجور عنهم و اختصّوا بصلاة الجمعة و العيد و نصب النائب فى الأطراف و النواحى و هذا مختص بهم.

(۴) فى الهامش: فى العيون فى آخرها أنّه سمعها من الرضا عليه السلام مرة بعد مرة و شيئا بعد شيء فجمعها. انتهى.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۷۹

عام و أراد أن يكون للإمام «۱» سبب موعظتهم و ترغيبهم فى الطاعة و ترهيبهم عن المعصية و توقيفهم على ما أراد فى مصلحة دينهم و دنياهم و يخبرهم بما ورد عليه «۲» من الآفاق و من الأهوال التى لهم فيها المضرّة و المنفعة. و نقل هذه الرواية فى العلل أيضا و قال عليه السّلام فى رواية العلل بعد كلام: و ليس بفاعل غيره ممّن يؤم الناس فى غير يوم الجمعة. و فى الكتابين بعد العبارة المنقولة: فإن قال: فلم جعلت خطبتين؟ قيل: لأن يكون واحدة للثناء و التمجيد و التقديس للّه تعالى و الاخرى للحوائج و الأعذار و الإنذار و الدعاء و ما يريد أن يعلّمهم من أمره و نهيه ما فيه الصلاح و الفساد. «۳» انتهى كلامه أعلى اللّه مقامه.

فتعليل أنّ الصلاة مع الإمام أتمّ بقوله لعلمه الخ، يدلّ على اعتبار العلم فى إمام الجمعة لا اتّفاق كونه عالما و إلّا لم يكن لهذه العلّة ارتباط بكون صلاة الجمعة ركعتين، لعموم اتفاق كون الإمام عالما بالنسبة إلى جميع الصلوات و لا يقول القائلون بوجوب الجمعة: اعتباره فى إمام الجمعة و هذه العبارة صريحة فى أن يشترط فى إمام الجمعة أن يكون عالما فقيها عادلا و فاضلا «۴» لكن فى هذا العصر لا يشترطون العلم و العدل و الفضل و قوله: «لأنّ الجمعة مشهد عام إلى قوله و يخبرهم بما ورد عليه «۵» من الآفاق «۶» و من الأهوال التى لهم فيها المضرّة و المنفعة» ظاهر فى إمام المعصوم عليه السّلام؛ لأنّ من شأنه أن يخبر فى المشارق و المغارب كما لا يخفى على من له أدنى فطنة و مع ذلك فقال عليه السّلام: و ليس بفاعل غيره ممن يؤمّ الناس فى غير يوم الجمعة. فأهل الرئاسة يحملون تلك الروايات حذرا من زوال رياستهم بعدم فعل صلاة الجمعة. فتارة يبحثون و ينقضون بالنائب كأنّه ليس ذلك الشروط له، و لا يخفى أنّه إذا كان الحديث صحيحا و يجب أن يعمل به، و فى ذلك الحديث ذكر الإمام شروط الجمعة ففى كمال الجهل النقض و ليس علينا الاستفسار من تلك الامور؛ لأنّ الأحكام أحكام إمام الأصل و هو أعرف لمصلحة كل موضع إلى نصب شخص معيّن يصلح امورهم و شريعتهم و هذا مما لا يحتاج إلى البيان، و تارة يقولون أشياء سخيفة و احتمالات بعيدة يوجب ذكرها النفرة و الانزجار.

إذا عرفت ذلك فاعلم أنّ العمدة فى إثبات الوجوب العينى للجمعة فى الغيبة عموم الآية و عموم الأحاديث، و لا يخفى أنّ صريح العقل لا يحكم فى الآية بشيء غير السعى إلى ذكر

---

(۱) للامير فى العلل. منه.

(۲) فى العلل هكذا: عليهم.

(۳) عيون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۱۱؛ علل الشرايع، ص ۲۶۴؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۰۱، ح ۵۲

(۴) فى الهامش: الذى هو مذهب الفقهاء المحققين، و سيأتى تفصيله فى آخر الفصل.

(۵) فى العلل: عليهم.

(۶) ن ل: الآفات.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۸۰

الله فيلزم أن يكون كلام المفسرين حجّة. و من أعاظم المفسرين صاحب المجمع [الذى] ذكر العلماء فى تصانيفهم كلامه لأجل اعتباره و كذا قال الشيخ المقداد «۱» و قد مرّ أنه قال: إنّ هذه الآية فى صلاة الجمعة لكن يشترط السلطان العادل أو من نصبه. اللّهمّ إلّا أن يقولوا: أنّ جزء الأوّل من كلامه حجة لنا لا الجزء الثانى، و هذا كما ترى! و أمّا الأحاديث فليس علينا أن نذكرها و نتوجه إلى الأجوبة التى ذكرها الفاضل التونى «۲» و غيره، لأنّا سلّمنا أنّ ظاهر تلك الأحاديث فى الوجوب العينى، لكن لا يخفى على من له أدنى دربة بأساليب كلام المحدثين أن طريقتهم فى الكتب الأربعة من أوّلها إلى آخرها إذا كان حديث عامّا و حديث خاصّا، يجعلون العام خاصّا و المطلق مقيّدا كما هو المشهور بين الاصوليين؛ فإذا كان فى تلك المسألة حديثان قد مرّ ذكرهما كان فيهما إمام عادل، فكلّ حديث يكون ذكر الإمام فيه مطلقا فليفسّر بطريق العادة بالإمام العادل و يجعل التأييد لذاك كلام الصحيفة و حديث العيون و العلل، و قد مرّ مفصّلا؛ لكن لأجل التعصّب و الرئاسة يضمّون من كلام العامة «أو من جائر» إلى حديث النبىّ صلّى اللّه عليه و آله و قوله عليه السّلام: و له إمام عادل فيصير هكذا: «و له إمام عادل او جائر». و فى المسائل الأخر الّتى ليس الغرض و الدواعى لا يضمّون من كلام العامة بل يجتنبون. «۳» و بعد التسليم يكفى لتقييد العام حديث الأخير و الصحيفة السجادية و حديث العلل و العيون.

و قطع النظر عن جميع ذلك نقول: أنّ تلك الأحاديث كان فى نظر أجلّاء الصحابة التى ذكر اسمهم و قولهم فى الأعصار الماضية، و بعضهم يجعلون بعض تلك الأحاديث سندا للوجوب التخييرى كما سبق تحقيقه و أخذنا تلك الأحاديث عنهم، و كان قولهم معتبرا عندنا و إلّا لم يكن وثوق بنقل حديثهم فيرتفع حجّيّة الشرع كما لا يخفى على من له أدنى فطنة؛ فذكرهم الإجماع و عدم فعل الجمعة فى تلك الأعصار دليل على عدم إبقاءهم الأحاديث على العموم فيكون حجّة لنا، و لا شكّ أنّ صريح العقل لا يكفى لفهم الحديث بل يحتاج إلى المرشد و لا مرشد أحسن من أجلّاء الصحابة التى أخذنا الأحاديث عنهم، و لأجل ذلك، لا بد أن يكون الإجازة بين المحدثين و معلوم بالبديهة أنّ كلّ فقيه كامل فى العلم، كان أقرب منّا إلى زمان الأئمة عليهم السّلام كان أعرف بلهجتهم و قصدهم عليهم السّلام فبالبديهة هم أعرف منّا، فاستقلال العقل فى ذلك الأمور مثل استقلال العقل فى كلام الفلسفى.

---

(۱) كنز العرفان، ج ۱، ص ۲۴۴

(۲) رسالة صلاة الجمعة للمولى عبد الله بن محمد التونى البشروى المشهور بالفاضل التونى (م ۱۰۷۱) مطبوعة فى نفس هذه المجموعة.

(۳) فى الهامش: و قيل لا نقص فى الضمّ، لانه يصير المعنى هكذا: و له امام عادل كما فى البلاد الشيعة او جائر كما فى البلاد المخالف، لأن مقتضى الاحاديث وجوب الاقتداء بهم فى الجمعة و الجمعات. انتهى.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۸۱

و من المخترعات التى اخترع أهل الرئاسة بعد اختراع الوجوب العينى تفسير الذكر فى سورة المنافقين فى قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ «۱» إلى آخر الآية، بصلاة الجمعة، قاله صاحب الوافى: و لم يقل به أحد من المفسرين.

قال فى المجمع عن ذكر الله، أى عن الصلوات الخمس المفروضة و قيل ذكر الله جميع طاعاته عن ابى مسلم. و قيل ذكره، شكره على نعمائه و الصبر على بلائه و الرضا بقضائه و هو إشارة إلى أنه لا ـ ينبغى أن يغفل المؤمن عن ذكر الله فى بؤس كان أو نعمة، فإنّ إحسانه فى الحالات لا ينقطع. «۲» انتهى.

و قال الزمخشرى فى الكشاف: قيل ذكر الله، الصلوات الخمس. و عن الحسن: جميع الفرائض كأنّه قال عن طاعة الله و قيل: القرآن؛ و عن الكلبى: الجهاد مع رسول الله عليهم السّلام «۳» انتهى.

فان قلت: لعلّه كان فى تفسير مفسّر من الشيعة لم يكن ذلك عندك، قلنا ذلك التفسير إمّا أن يكون موجودا فى بعض الكتب أم لا. فإن كان موجودا أو كان معتبرا عند العلماء، فلم لم يفسّر المصنّف فى الصافى؟ و إن كان بمجرّد قول، فلذلك لم ينقل فى تفسير الصافى فلم ذكر المصنف فى الوافى بقوله: فسّر الذكر هنا بصلاة الجمعة؟ لأنّ الظاهر منه أنه تفسير أحد من المفسّرين المعتبرين. و إذا كان بمجرد قول، فلينقل بقوله: و قد يقال.

و إنى تفحّصت فى اصفهان من أهل الرئاسة خصوصا من إمام الجمعة، فقال: لم يقل أحد من المفسّرين بذلك. و انّما ظهر لى بعد التجسّس أنّ هذا الكلام نقل من رسالة ينسبونها إلى الشيخ زين الدين العاملى و لم يذكر أئمة الجمعة فى تصانيفهم هذا الكلام لسخافته. و إنما قلنا ينسبونها؛ لأنّ هذا الكلام يدل على أنّ تلك الرسالة ليست منه و إن كانت منه ففى قبل كماله كما قال الفاضل التونى أو بعد كماله و وقت الخرافة. و إنما يظهر ذلك لمن تتّبع تصانيفه بالنظر الدقيق خصوصا شرح اللمعة و شرح الشرايع. و لنذكر ذلك الكلام ليكون عبرة لأولى الألباب. «۴»

قال فى رسالته فى تفسير آية سورة الجمعة هذا القول: و لما سمّاها الله تعالى ذكرا و أمر بها فى هذه السورة و ندب إلى قراءتها فى صلاة الجمعة- بل قيل أنّه أوجبها ليتذكّر السامعون مواقع الأمر و موارد الفضل- عقّبه فى السورة التى بعدها، الّتى يذكر فيها المنافقين بالنهى عن تركها و الإهمال لها و الاشتغال عنها بقوله تعالى

---

(۱) منافقون، ۹

(۲) مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۱۹

(۳) الكشاف، ج ۴، ص ۵۳۲ (بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵).

(۴) الّف الشهيد رسالته فى صلاة الجمعة فى سنة ۹۶۲ فى اواخر حياته. فلا محل لكلام الفاضل التونى.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۸۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ «۱» انتهى. «۲»

و لا ـ يخفى ظاهره العموم كما فى قوله تعالى وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ «۳» فَاذْكُرُونِى أَذْكُرْكُمْ «۴» و غير ذلك. فخصوصيته بصلاة الجمعة و جعله من متفرّعات هذا الفرض الذى هو السعى بالصلاة أو الخطبة تحكّم بحت.

و أيضا من مخترعات أهل الرئاسة تفسير الإمام العادل بغير المعصوم و هو أيضا خلاف المجمع عليه بين الأصحاب؛ و يظهر لمن تتبع كلام الفقهاء المتقدمين و المتأخرين.

و استدلّ الفاضل التونى على عدم الوجوب العينى بما حاصله: أنّه لو كان وجوبها عينا غير مشروط بالإمام عليه السّلام أو نائبه، لتواتر؛ لتوفّر الدواعى على نقله و لا ـ يثبت أمثاله بأخبار آحاد؛ لعدم حصول الظن بها و هو شرط فى جواز العمل بأخبار الآحاد و وجه عدم التواتر: اشتراك كثير منها فى الحسين بن سعيد و بعضها فى زرارة، و أيضا لم يروها الّا المشايخ الثلاثة و ظاهر أن عددهم لا يكفى فى التواتر؛ انتهى. أقول: قد مر تحقيق ذلك فى الفصل الخامس.

اعلم أنّه قد يظهر من كلام بعض الفضلاء القائلين بعدم الوجوب العينى امكان التّقية فى الأخبار الدالة على الوجوب، لموافقتها لطريق

العامّة التى هى القول بوجوبها عينا و يمكن تأييد هذا الاحتمال بشيوع تركها و دعوى الإجماع على عدم وجوبها. انتهى. «۵»
و لا يخفى أن شيوع تركها لأجل التقيّة- كما قال بعض القائلين بالوجوب العينى- ينافى ما يقال من اقتدار المفيد «۶» و كونه فى غاية الجلالة و كذا محمد بن على بن بابويه، و كون الديالمة الذين كانوا فى ذلك الزمان فى غاية القوّة و كون ابن بابويه فى غاية الاعتبار عندهم و الخلفاء فى غاية الضعف، فما كان مانع من إقامة الجمعة. و إنّما نقلنا عن اقتدار المفيد لأنّ القائلين بالوجوب العينى ذكروا كلاما عنه لم يصرّح فيه المفيد باشتراط الإمام أو النائب. قال فى المقنعة: و اعلم أن الرواية جاءت عن الصادقين عليهم السّلام إنّ الله تعالى فرض على عباده الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة لم يفرض فيها الاجتماع إلّا فى صلاة الجمعة خاصّة فقال تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ «۷» و قال الصادق عليه السّلام: من ترك الجمعة ثلاثا من غير علّة، طبع الله

---

(۱) منافقون، ۹
(۲) راجع رسالة الشهيد فى نفس هذه المجموعة.
(۳) انفال، ۴۵
(۴) بقره، ۱۵۲
(۵) فى الهامش: و يؤيد هذا أيضا ايراد مسح الأذنين و القفا محمد بن يعقوب [كذا] و شيخ الطوسى مع الإجماع على تركه. منه.
(۶) راجع: رسائل آقا جمال خوانسارى، ص ۵۲۶
(۷) جمعه، ۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۸۳
على قلبه». «۱» ففرضها وفّقك اللّه الاجتماع على ما قدمناه إلّا أنّه بشريطة حضور امام مأمون على صفات يتقدم الجماعة و يخطب بهم [يخطبهم] خطبتين يسقط بهما و بالاجتماع عن المجتمعين عن الأربع ركعات ركعتان. و إذا حضر الإمام، وجبت الجمعة على سائر المكلّفين إلّا من عذّره الله تعالى منهم؛ و إن لم يحضر إمام سقط فرض الاجتماع و إن حضر إمام يخلّ بشريطة من يتقدم، فيصلح به الاجتماع، فحكم حضوره حكم عدم الإمام؛ و الشرائط التى تجب فيمن «۲» تجب معه الاجتماع أن يكون حرّا بالغا طاهرا فى ولادته، متجنّبا من الأمراض الجذام و البرص خاصّة فى خلقته، «۳» مسلما مأمونا معتقدا للحقّ بأسره فى ديانته مصلّيا للفرض فى ساعته، فإذا كان كذلك و اجتمع معه أربعة نفر، وجب الاجتماع، و من صلّى خلف الإمام بهذه الصفات، وجب عليه الإنصات عند القراءة و القنوت فى الأولى من الركعتين فى فريضته، و من صلّى خلف إمام بخلاف ما وصفناه، رتّب الفرض على المشروح فيما قدمناه، و يجب حضور الجمعة مع من وصفناه من الأئمة فرضا و يستحبّ مع من خالفهم تقيّة و ندبا. «۴» انتهى.
و لا يخفى على المنصف إذا كان مراد الفقهاء من الإمام فى الأعصار الماضية إلى زمان بدعة الوجوب العينى فى إمام الجمعة هو المعصوم، فالظاهر عدم الاعتماد على هذا الكلام خصوصا مع اقتداره.
و نقول: تأمّل فى قوله: «و إذا حضر الإمام وجبت الجمعة على سائر المكلّفين إلّا من عذّره الله تعالى» لأنّه لم يعد فقيه من المعذورين الأعلم؛ فإذا فرضنا أكثر علماء العصر حضروا فى بلد الجمعة- كما فى اصفهان- فوجب عليهم الحضور لأنّهم داخلون فى قوله: «سائر المكلفين» مع أن أمرهم إلى يوم القيامة فى سفال إذا كان المأموم أعلم. اللّهم إلّا أنّ يقال أنّ مذهبهم فى هذا، مذهب بعض أهل السنة فى أنّه ليس بضرورىّ أن يكون الإمام أفضل.
فالحاصل أنّه قد ظهر من ذلك أنّ امام الجمعة لا بدّ أن يكون أعلم من الجميع. فالشيخ المفيد ليس قائلا بطريقة التى أحدثت فى هذا الزمان من أنّ أئمّة الجمعة فى كل سواد من سواد الأعظم مثل اصفهان و غيره أربعة أو خمسة أحدها يصلى فى الداخل و الباقى فى

الخارج و إن أمكنه الصلاة فى داخل الشهر فيصلّى، لانّ صلاة كل واحد منهم باعتقاد الأخر باطل، و معلوم أنّ الشرع الذى كان فى أزمنة السابقة ما كان كذلك و ما ذلك الإفساد إلّا نتيجة ما يقال من عموم الأحاديث الوجوب العينى فى المنابر و المساجد؛ فإن سمع العامى، فيقول

---

(۱) تهذيب ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۲۹۹- ۳۰۲

(۲) ن. ل: معه

(۳) ن. ل: جلدته.

(۴) المقنعة، ص ۱۶۲- ۱۶۴ (قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ۱۴۱۷).

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۸۴

أنا داخل فى عموم من يخطب و إن سمع فوقه فبطريق الأولى.

و نعود من رأس فنقول: قال بعد ذلك: «مسلما مأمونا معتقدا للحق بأسره فى ديانته». و لا يخفى على من ترك الرئاسة و لم يكن الرئاسة فيه، أن ظاهر قوله بأسره، أن يكون معتقدا لجميع امور الحقّة: الاصول و الفروع بالتفصيل لا بالإجمال؛ ليحصل الفرق بينه و بين المأمومين و سائر المكلفين؛ لأنّ جميع المكلّفين عالمون إجمالا و يعتقدون لحقّية جميع ما جاء به النبى صلّى اللّه عليه و آله على سبيل الإجمال. فالمراد جميع الامور الحقّة من اصول الدين و فروعها و ذلك لا يحصل إلّا بالاجتهاد فى المسائل الخلافيّة ليظهر ما هو الحقّ فى نفس الأمر. و وجود ذلك الإمام فى عصرنا وجود الكبريت الأحمر.

و استدلّ أيضا القائلون بالوجوب العينى بقول المفيد فى الإشراف فى صلاة الجمعة قال:

عدد ذلك ثمانى عشر خصلة: الحرّيّة و البلوغ و التذكير و سلامة العقل و صحّة الجسم و السلامة من العمى و حضور المصر و الشهادة للنّداء و تخلية السرب و وجود أربعة نفر ما تقدم ذكره من هذه الصفات. و وجود خامس يؤمّهم له صفات يختص بها على الإيجاب ظاهر الايمان و الطهارة فى المولد من السّفاح و السّلامة من أدواء: الجذام و البرص و المعرة «۱» بالحدود المشينة «۲» لمن أقيمت عليه فى الإسلام و المعرفة بفقه الصلاة و الإفصاح بالخطبة و القرآن و إقامة فروض الصلاة فى وقتها من غير تقديم و لا تأخير عنه بحال و الخطبة بما يصدق فيه من الكلام. فإذا اجتمعت هذه الثمانى عشرة خصلة، وجب الاجتماع فى الظهر يوم الجمعة على ما ذكرناه و كان فرضها على النصف من فرض الظهر للحاضر فى سائر الايّام. «۳» انتهى.

و لا يخفى أنّ قوله فى الخامس: «له صفات يختصّ بها على الإيجاب» ظاهر فى أنّ الإمام فيما بين المكلفين لا بدّ أن يكون ممتازا بحيث يكون تلك الصفات مختصّة به و يرجع إلى ما ذكرنا و لا يخفى أن عدم فعل المفيد لصلاة الجمعة فى مدة عمره، متّفق عليه بين الفريقين [و كيف لا يكون كذلك، لأجل أنّ الشيخ الطوسى كان من تلامذته و قال: لم يفعل الرعية تلك الصلاة كما ذكر سابقا منه و من أجلا الصحابة، فلو صلّى استاده فلينقل فعله بالبديهة و استثناه.] «۴» فذلك، إمّا لأجل التّقيّة كما قال بعض القائلين بالوجوب العينى؛ «۵» لأنّه قال: كان فى بغداد و كانت الخليفة معه و كان فى التّقية فإذا كان كذلك فيكون أفعاله و أقواله فيما بين

---

(۱) فى الهامش: المعرة، الأمر القبيح المكروه و الأذى.

(۲) المشاين: المعايب و القبائح.

(۳) رسالة الإشراف، ص ۲۵ (المطبوع فى سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۹)

(۴) ذكر المصنف ما بين المعوقتين فى الهامش.

(۵) ملا محمد سراب. منه.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۸۵

المخالفين على التّقيةٔ فلا ينبغى إيراد كلامه سندا للوجوب، إذ يجوز أن لم يكن معتقدا للوجوب العينى؛ و عدم تصريحه بذكر الإمام المعصوم كان لشدّةٔ التّقيّةٔ؛ لما كان الخلفاء عادتهم أن يصلّوا الجمعةٔ و لا يمكن للشيعةٔ الإماميّةٔ أن قالوا بالوجوب؛ فلأجل ذلک أجمل فى ذكر الإمام فى المقنعةٔ و الإشراف و فى أكثر المسائل الأخر ليس خوف التّقيّةٔ إذا كثر فتاوى تلک المسائل كان مذهب أحد من المذاهب الأربعةٔ على ما لا يخفى لمن تتّبع كتبهم. و اما لأجل عدم الاعتقاد بالوجوب العينى فهو المطلوب و على هذا ينبغى حمل كلامه على التخييرى.

قال الفاضل التونى: و الإنصاف أن ظاهر كلام المفيد الوجوب العينى مطلقا على ما قاله فى المدارک «۱» إلّا أنّ نقل الإجماع على عدم العينيةٔ فى زمان الغيبةٔ من جماعةٔ فحول العلماء مما يستنكره العقول غايةٔ الاستنكار مع مخالفةٔ قدوةٔ مثل المفيد؛ فالظاهر انّهم سمعوا منه مشافهةٔ و علموا من تصانيفه الأخر التى اندرست فى هذا الزمان؛ فإنّ أكثر تصانيفه لم يبق إلى زماننا هذا. انتهى- و كذا قال (يعنى التونى) فى كلام أبى الصلاح.

و أيضا استدل القائلون بالوجوب العينى بقول القاضى أبى الفتح الكراجكى «۲» فى كتابه المسمّى بتهذيب المسترشدين و لما لم يكن القاضى معروفا بين الفقهاء و لم يكن الكتاب فيما بيننا و بينهم، فالأصوب أن لا نتعرّض لكلامه. «۳»

و ايضا من استدلالهم بالوجوب العينى قول أبى الصلاح «۴» فى الكافى: «۵» و لا تنعقد الجمعةٔ إلّا بإمام الملّةٔ أو منصوب من قبله أو بمن يتكامل له صفةٔ إمام الجماعةٔ عند تعذّر الأمرين ...

و إذا تكاملت هذه الشروط انعقدت جمعةٔ و انتقل فرض الظهر من أربع ركعات إلى ركعتين بعد الخطبةٔ. و تعيّن فرض الحضور على كل رجل بالغ سليم مخلّى السرب «۶» حاضر بينه و بينها فرسخان فما دونهما؛ و يسقط فرضها عمن عداه، فإن حضرها تعيّن عليه فرض الدخول فيها جمعةٔ. «۷» انتهى.

و اعلم إنّ كتاب أبى الصلاح ليس موجودا عند الفقهاء «۸» و أورد العلامةٔ فى المختلف «۹» فى

---

(۱) مدارک الاحكام، ج ۴، ص ۲۴

(۲) محمد بن على الكراجكى توفى فى سنةٔ ۴۴۹

(۳) راجع: الحدائق الناضرةٔ، ج ۹، ص ۳۸۱

(۴) تقى بن نجم بن عبيد الله ابو الصلاح الحلبى توفى بحلب فى سنةٔ ۴۴۷

(۵) فى الاصل: الكامل.

(۶) اى ليس فى طريقه إلى الجامع مانع طبيعى او غير طبيعى كسارق و غيره.

(۷) ابو الصلاح، الكافى، ص ۱۵۱

(۸) و الكتاب كانت موجودةٔ عند الفقهاء و حتى اليوم ايضا.

(۹) المختلف، ج ۲، ص ۲۵۰- ۲۵۱

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۸۶

أثناء ذكر اختلاف الأقوال من الفقهاء إلى قوله عند تعذّر الأمرين [و أذان و اقامةٔ]. و ذلک يجوز أن يكون سندا للوجوب التخييرى لأنّ القائلين به يقولون: إذا تعذّر الإمام أو النائب و يمكن الاجتماع، فينعقد الجمعةٔ و يجوز بدلا عن الظهر، فيكون الانعقاد به حينئذ بامام الملّةٔ أو بالنائب أو بمن يتكامل له صفات إمام الجماعةٔ. فالحاصل أنه لم ينقل العلامةٔ تلک الزيادةٔ، و بعيد غايةٔ البعد عدم نقله إذا كانت من عبارته، لتوفّر الدواعى على نقله. و الدليل على عدم الاعتماد إلى تلک العبارةٔ أيضا نقل الشهيد فى البيان «۱» عن أبى

الصلاح القول بعدم شرعيّتها حال الغيبة كقول سلّار و ابن ادريس.

فاعتبر أيّها اللبيب البصير و لا تغترّ بما يقرع سمعك، و خلّ نفسك عن جميع الأغراض و كن كأنّك يوم القيامة مسئول عن هذه المسألة، فهل تتمكّن فى الجواب من ترك فريضة الظهر بمجرّد تلك العبارتين و بمجرد فهمك من الأخبار الآحاد مع ما ذكرنا من أقوال أجلّاء الصحابة التى كنّا معتمدين عليهم فى جميع المسائل الدينية.

و مما يتبّه عن نوم الغفلة ما قال أبى رحمه اللّه: كان الفاضل الخراسانى فى عصر كان الفضلاء فى ذلك العصر كثيرين و كان ممتازا فيما بينهم فى الحكمة و الفقه و الحديث و فى العزلة عن الناس و من كثرة الذكر يتوحّش عن الناس، فصار من أولياء الله إلى أن ينتقل منصب إمامة الجمعة إليه، فصار آخر الأمر معتبرا بين الخاص و العام اعتبارا حدّ الاوج. إلى أن قال فى يوم سلطان الجائر «۲» لوزيره الأعظم خليفه سلطان: أن أخبر العلماء و المقرّبين بحضورهم يوم الجمعة المسجد، إنّى أردت الاقتداء بإمام الجمعة. ففعل ما أمر به، فحضر جمّ غفير من الفضلاء و الامراء فى المسجد فى يوم الجمعة، فوقت شروعه فى الخطبة، قال خليفه سلطان:

صلّ فى هذا اليوم صلاة الظهر! فصلّى الإمام صلاة الظهر، و لم يحضر فى ذلك المجمع السيد العارف الربانى رفيع الدين الحسينى «۳» و كان جميع العلماء و الامراء بعد ذلك المجمع فى ضيف وزير الأعظم، و كان من الحضار السيد المذكور و إمام الجمعة محمد باقر الخراسانى «۴» و كان السيّد المذكور فى معرض العتاب و الخطاب من جانب خليفة سلطان من أجل عدم حضوره لصلاة الجمعة. فقال: قبيح غاية القبح خلاف حكم السلطان الشيعة، و كان حكمه حضور جميع العلماء فبأىّ جهة لم تحضرت أنت؟ فقال السيد: نعم؛ قبيح خلاف حكم

---

(۱) البيان، ص ۱۸۸

(۲) فى الهامش: شاه صفى.

(۳) كان من الحكماء و المتكلمين، و من تلاميذ البهائى و التسترى، توفى فى سنة ۱۰۸۲ و مقبرته موجودة فى تخت فولاد اصفهان.

(۴) كان له منصب إقامة الجمعة فى اصبهان و له ذخيرة المعاد فى شرح الإرشاد و روضة الأنوار (بالفارسية)؛ توفّى فى سنة ۱۰۹۰ و دفن فى مدرسة ميرزا جعفر بمشهد.

السلطان، لكن قبح هذا الفاضل- و أشار إلى إمام الجمعة- أكثر كثيرا من قبح فعلى؛ لأن مذهبه أنّ صلاة الجمعة واجبة وجوبا عينيّا و بمجرّد قولكم، بدّل بالظهر، و لم يكن التّقيّة إذا صلّى سلطان الشيعة خلفه. فسكت خليفه سلطان و جميع الحضار و صار امام الجمعة خجلا بحيث لم يتكلّم إلى آخر المجلس؛ انتهى الحكاية.

و ظاهر أنّ تبديل صلاة الجمعة بالظهر لم يكن إلّا للعزّة و الاحترام عند خليفه سلطان، فإذا زلق قدمى ذلك الفاضل الموصوف بالصفات التى ذكرنا عن الصراط المستقيم لأجل الرئاسة التى هى نتيجة الإمامة، فكيف من دونه! و رأيت رسالة فارسية من صاحب الوافى، «۱» قال: لمّا رأيت ثواب الجمعة و الجماعة، فأردت فى كاشان أن أكون مأموما لا إماما خوفا من الرئاسة و لما لم يكن إمام موصوفا بصفة إمام الجماعة و يفوت الجمعة و الجماعة و انتظرت فلم يوجد، فلا جرم رضيت بالإمامة. «۲»

و نختم الحكاية بقصة يوسف عليه السّلام و هو أنّه لما صار فى مصر عزيزا مكرّما و صار مشار إليه فى الأطراف و بكى يعقوب على مفارقته حتى ابيضّت عيناه من الحزن إلى أن يتعلق علم الإلهى بخروج يعقوب و أهله عن الوطن إلى يوسف، فعند الملاقاة لم يصر ماشيا لتعظيم أبيه و كان راكبا فى ذلك الوقت كما كان قبله لأجل الرئاسة، مع أنّه كان نبيّا و معصوما بالعصمة الإلهية فى جميع الأوقات و كان العصمة شامل لحاله فى مراودة زليخا يوسف لقوله تعالى وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ «۳» و مع ذلك، ابتلى ببليّة الرئاسة، فنزل جبرئيل عليه السّلام إلى يوسف و قال: ابسط راحتك فلما بسط راحته، سطع من كفّه نور و صعد إلى

السماء فقال: يا جبرئيل! ما هذا النور الذى خرج عن كفّى؟ فقال: قطع النبوة من ذرّيّتك، لما لم تنزل للشيخ يعقوب أبيك عقوبة لتكبّرك مع أبيك. «۴»

و أنى أحببت أن أذكر أحاديث التى وردت فى العجب و الكبر و الرئاسة و العصبيّة و الرياء. ففى الكافى عن أبى عبد الله عليه السّلام: من دخله العجب هلك. «۵» و أيضا فى الكافى عن على بن سويد، عن أبى الحسن عليه السّلام قال: سألته عن العجب الذى يفسد العمل، فقال: للعجب درجات، منها أن يزيّن للعبد سوء عمله فيراه حسنا فيعجبه و يحسب أنه يحسن صنعا. و منها أن يؤمن العبد بربّه فيمنّ على اللّه و للّه عليه المنّ. «۶» و أيضا فى الكافى عن العلاء بن الفضيل

---

(۱) و هو الفيض الكاشانى المتوفى فى سنة ۱۰۹۱. و له رسالة بالفارسية فى صلاة الجمعة تسمى ب: أبواب الجنان.

(۲) و ذكر الفيض نفس المطلب فى رسالته الاعتذارية التى طبعناها بعد رسالة عبد الحى الرضوى الكاشانى فى هذه المجموعة.

(۳) يوسف، ۲۴

(۴) التفسير القمى، ج ۱، ص ۳۵۶ بعبارة اخرى.

(۵) الكافى، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۲

(۶) نفس المدرك، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۳

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۸۸

عن أبى عبد الله عليه السّلام قال: قال أبو جعفر عليه السّلام: العزّ رداء الله و الكبرياء إزاره، فمن تناول شيئا منه أكبّه الله فى جهنّم. «۱» و أيضا فى الكافى عن داود بن فرقد عن أخيه، قال: سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام يقول: إنّ المتكبّرين يجعلون فى صور الذرّ يتوطّأهم الناس حتى يفرغ الله من الحساب. «۲» و أيضا فى الكافى عن زرارة، عن أبى جعفر و أبى عبد الله عليهما السلام قالا: لا يدخل الجنّة من فى قلبه مثقال ذرّة من كبر. «۳» و أيضا فى الكافى عن ابن مسكان، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إيّاكم و هؤلاء الرؤساء الذى يترأّسون، فو اللّه ما خفقت النعال خلف رجل إلّا هلك و أهلك. «۴» و أيضا فى الكافى عن أبى عقيل الصيرفى، قال: حدثنا كرّام عن الثمالى، قال: قال لى أبو عبد الله عليه السّلام: إيّاك و الرئاسة و إيّاك و أن تطأ أعقاب الرجال، قال: قلت: جعلت فداك، أمّا الرئاسة فقد عرفتها و أما أن أطأ أعقاب الرجال فما ثلثا ما فى يدى إلا مما وطئت أعقاب الرجال؛ فقال لى: ليس حيث تذهب؛ إياك أن تنصب رجلا دون الحجّة فتصدّقه فى كلّما قال. «۵»

و أيضا فى الكافى عن العلاء، عن محمد، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: أ ترانى لا أعرف خياركم من شراركم، بلى و اللّه و إنّ شراركم أحب أن يوطأ عقبه إنّه لا بد من كذّاب أو عاجز الرأى. «۶» قال فى الوافى آخر الحديث: يحتمل معنيين: أحدهما، انّ من أحب أن يوطأ عقبه لا بد أن يكون كذّابا أو عاجز الرأى لأنّه لا يعلم جميع ما يسأله عنه، فإن أجاب عن كلّ ما يسأل، فلا بدّ من الكذب و إن لم يجب عمّا لا يعلم فهو عاجز الرأى. و الثانى أنّه لا بدّ فى الأرض من كذّاب يطلب الرئاسة و من عاجز الرأى أن يتبعه.

و فى الكافى عن أبى عبد الله قال، قال رسول الله صلّى اللّه عليه و آله: من كان فى قلبه حبّة من خردل من عصبيّة، بعثه الله تعالى يوم القيامة مع أعراب الجاهليّة. «۷» و أيضا فى الكافى عن القاسم بن سليمان، عن جراح المدائنى، عن أبى عبد الله عليه السّلام فى قول الله تعالى فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً «۸»، قال: الرجل يعمل شيئا من الثواب لا يطلب به وجه الله، إنّما يطلب تزكية الناس يشتهى أن يسمع به الناس، فهذا الذى أشرك بعبادة ربّه.

ثم قال: ما من عبد أسرّ خيرا فذهبت الأيام أبدا حتى يظهر الله له خيرا و ما من عبد يسرّ شرّا

---

(۱) الكافى، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۳

(۲) نفس المدرك، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۱۱

(۳) نفس المدرك، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۶

(۴) نفس المدرك، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۳

(۵) نفس المدرك، ج ۲، ص ۲۹۸، ح ۵

(۶) نفس المدرك، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۸

(۷) نفس المدرك، ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۳

(۸) كهف، ۱۱۰

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۸۹

فذهبت الأيّام حتى يظهر الله له شرّا. «۱» و أيضا فى الكافى عن يحيى بن بشير، عن أبيه، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال: من أراد الله تعالى بالقليل من عمله، أظهر الله تعالى له أكثر ممّا أراد و من أراد الناس بالكثير من عمله فى تعب من بدنه و سهر من ليله، أبى الله تعالى الا أن يقلله فى عين من سمعه. «۲» فى الكافى أيضا عن أبى عبد الله عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى اللّه عليه و آله: سيأتى على الناس زمان تخبث فيه سرائرهم و تحسن فيه علانيتهم طعما فى الدنيا، لا يريدون به ما عند ربّهم يكون دينهم رياء لا يخالطهم خوف «۳» يعمّهم الله، فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب له. «۴»

انتهى الأحاديث.

و لا يخفى أنّ ما ذكر من الأحاديث خصوصا نصب الرجل دون الحجة و حبّ الوطى فى العقب و مضمون الحديثين الأخيرين موجود فى عصرنا بسبب إمامة الجمعة و الجماعة و حصل لنا الجزم بأنّ من صلّى وحده و لم يصلّ خلفهم و كان قادرين على أذيّته و ضرره، ففعلوا ما كان تحت قدرتهم خصوصا أئمة الجمعة، لأجل أن رياستهم أكثر و من صلّى خلفهم فى ساعة و قتل قبل تلك الساعة ابنهم أو خدمهم، فيقولون: أنّ هذا الرجل قد اقتدى بنا فقد تاب، فعلينا العفو من القتل فيحصل الحبّ الكثير فى قلوبهم لأجل الاقتداء فى الصلاة الواحدة بعد القتل.

كان رجل من شرير الناس اسمه كاووس و كان من عادته فى الطرقات أبدا قتل المظلوم و سرقة ماله، و كان القوافل متحيّرين من سرقته و قتله. فعرضوا إلى السلطان أعماله، فحكم بأخذه و قتله ليستريح المسلمون، و كان ذلك الملعون فهما فطنا و كان عالما بتلك الحالة التى ذكرنا فى أئمة الجمعة و الجماعة، و كان فى قرب بلدة قم. و فى ذلك الزمان كان من أئمة الجمعة و الجماعة فى تلك البلدة شخص عالم قاض «۵» كان مشهورا معتبرا عند السلطان و الامراء؛ فلبس ذلك الملعون لباسا أبيض و جاء المسجد و اقتدى به فى الصلاة مرّات. فكتب هذا الإمام بعد الصلاة إلى السلطان أنّ ذلك الرجل كان فاضلا كاملا بريئا عما نسبوه إليه، و كانت عادته الحضور إلى الجمعة و الجماعة. فالحاصل أنّ بدون التفتيش بل بمجرد رؤيته فى الصلاة و الاقتداء، كتب إلى السلطان و عفى السلطان لأجل تلك الكتابة سياسة ذلك الملعون؛ و أما من كثرة القول فى الأطراف و النواحى صار ثابتا على السلطان شرارته، لكن لأجل رعاية

---

(۱) الكافى، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۴

(۲) كناية عن تحقيرهم و بغضهم له. [ملا] صالح [المازندرانى] رحمه الله [فى شرحه على الكافى]. الكافى، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۳

(۳) فى الهامش: من الله و لو كان لهم خوف لزهدوا فى الدنيا، صالح رحمه الله.

(۴) الكافى، ج ۲، ص ۲۹۶، ح ۱۴؛ ج ۸، ص ۳۰۶، ح ۴۷۶

(۵) فى الهامش: ملا محمد طاهر.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۹۰

الإمام، لم يحكم بالقتل، فحكم بالحبس المؤبّد و كان فى الحبس إلى الموت.

و كان من عادتهم إن كان المأمومون كثيرين فيصيرون بعد الخروج من المسجد فرحين مسرورين غاية السرور و يظهر منهم طلاقة الوجه و غاية البهجة و البشاشة و ان كان بعكس ذلك فبالعكس.

و كان فى مدة مكثى فى اصفهان امور غريبة. أنّه كان سيّد من إمام الجماعة و كان فى مدّة أن يصلّى بالجماعة فى صفّة من مسجد السلطان و كانوا يزدحمون فى صلاته و وعظه إلى أن رحم الله النّاس فأظهر ما فى سريرته، فكان فى ليلة فى مجلس فشرب الخمر و ذهب فى حالة سكره إلى باب دار أبى زوجته و طلب ابنته الاخرى و كانت وجيهة. و كانت تلك الحكاية غريبة عند الخاص و العام، لأنّ طريقتهم و آدابهم حفظ الامور الشرعية ظاهرا ليقتدوا بهم. فبعد التفتيش ظهر عند الامراء فسقه، فأخرجوه من المسجد و قطعوا وظيفته و صار فيما بين الناس ذليلا بحيث لا يتمكّن مكثه فقصد و أراد الخروج إلى مشاهد مشرّفة.

و منها أنّه أراد إمام الجمعة الذهاب إلى النجف الأشرف، فخرج من اصفهان و جاء ابن الخراسانى الذى ذكرنا قصّته إلى مسجد حكيم داود و صلّى صلاة الجمعة و كان دأبه كذا فى إمامة الجمعة، و كان مشهورا بالصلاح و التقوى، فكتب عريضة إلى السلطان و التمس منه الإذن للصلاة الجمعة فى مسجد السلطان مرّات و لم يتوجّه السلطان إلى عريضته، إلى أن طلب المدد من الامراء و الخصيان، «۱» فقبل و أذّنه فى الصلاة الجمعة فى مسجد السلطان، فتعجّب الناس من هذا الموضع لما كان مشهورا عندهم بالصّلاح و قالوا: إذا كان قائلا بالوجوب العينى لصلاة الجمعة فحصل بفعله فى مسجد آخر، فما طلب مسجد السلطان إلّا لأجل الرئاسة و الاقتدار عند الخاص و العام.

و منها امور آخر يوجب ملال الطبع و فيما ذكرنا كفاية للعاقل اللبيب.

و حضر المجلسى فى مجلس رستم خان المشهور بسپهسالار و ربما يؤذى أهل الرئاسة و السلطان بمكالمة وقعت بينه و بينهم كما هو المشهور. فقال المجلسى له: أ يحصل فيك الرئاسة بسبب منصبك؟ أ تحصل فى نفسك رياسة و كبر يوجب الخروج عن طاعة الله تعالى فى وقت استواء الصفوف للحرب و سماع آلات اللّهو من الكرنا و الكوس و الدهل و النقارات و غير ذلك من أصوات المبارزين فى ميدان الحرب. فقال فى الجواب: العجب منك! انّك زعمت أنه يحصل العجب فى التكبّر من هذه الأشياء و لا يحصل العجب و التكبّر و الرئاسة من استواء الصفوف فى الصلاة و الأذان و الإقامة و دمدمة المكبّرين و همهمتهم و خوف ذلك أكثر من جميع الأشياء. فسكت المجلسى.

---

(۱) الذين يسمون فى بلاط الصفوى ب آغايان.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۹۱

و من الأمر الغريب الذى وقع فى كاشان أنّه كان رجل صالح عابد مشهور بالصلاح و السداد «۱» و كان دائما مشغولا بإمامة الجماعة، و كان مصاحبا للحاكم الظالم، و كان أكثر إفطاره فى شهر رمضان فى داره إلى أن مات ذلك العامل، فذهب إلى تشييع جنازته إلى القبر و كان سنّه فى ذلك الوقت فى عشر سبعين، فقبل إدخال الميّت فى القبر اضطجع فى اللّحد إلى جانبه الأيمن بطريق الميّت و كان ذلك الاضطجاع لحظة ثم قام و خرج و أمر بالدفن؛ ثم استفسر المأمومون علّة الاضطجاع، فقال لأجل أن لا يحصل فيه ضغطة القبر، لأنّ رسول الله صلّى اللّه عليه و آله فعل ذلك لفاطمة بنت أسد لأجل براءتها من ضغطة القبر.

و كان رجل من أهل القرى ورد كاشان لتحصيل العلم و بعد ذلك ذهب إلى اصفهان و كان مدّة من تلامذة سلسلة آقا حسين الخوانسارى. و كان أيضا من تلامذة أئمة الجمعة و الجماعة مدّة. فإذا مات إمام الجمعة فى كاشان، جاء من اصفهان إلى كاشان ليصير إمام الجمعة، فذرّية ذلك الإمام منعوه لأجل العصبيّة من إمامة الجمعة. فذهب آخر الأمر إلى قريته باريكرسف و أراد صلاة

الجمعة ثمّة. ففعل الصلاة مرّات و رأى عدم الرعاية، فمات من الحزن و الغمّ.

و انّى قد سمعت بالواسطة انّه يحكم بالفسق لمن لا يحضر الجماعة و الجمعة. فجاء يوم من الأيّام إلى بيتى. فقلت له: إنّك تحكم بالفسق علماء الذين لم يحضروا فى المسجد لصلاة الجماعة. فأنا و أبى من جملة هذه العلماء! فقال: حكمت بالفسق سلسلة آقا حسين- كانوا من أساتذته- و ليس مرادى أنتم. قال ذلك خوفا منّا. فقلت: لم حكمت بالفسق؟ فقال: لأنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أمر بإحراق منازل قوم لا يحضرون فى المسجد و تلك السلسلة ليسوا أئمة و لا مأموما. فقلت: ليست مؤاخذة عليهم لأجل عدم الإمامة، لأنّهم يقولون إنّا لسنا قابلين لهذا الأمر الخطير و من أجلى البديهيات أيّها الأحمق اللئيم، إن لم يصلّوا خلفك و خلف مثلك، فليسوا من ذلك القوم الّذين أمر رسول اللّه بإحراق منازلهم و نقلت حديث ذبيان فى التهذيب، عن النميرى، عن ابن أبى يعفور، عن أبى عبد الله عليه السّلام قال: همّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بإحراق قوم فى منازلهم كانوا يصلّون فى منازلهم و لا يصلّون الجماعة. فأتاه رجل أعمى، فقال يا رسول الله! إنّى ضرير البصر و ربما أسمع النداء و لا أجد من يقودنى إلى الجماعة و الصلاة معك. فقال له النّبى صلّى اللّه عليه و آله عليهم السّلام شدّ من منزلك إلى المسجد حبلا و احضر الجماعة. «۲» انتهى الحديث. فقلت: هذا الحديث صريح فى أن الجماعة كانت صلاتهم مع رسول الله صلّى اللّه عليه و آله بقول الأعمى و الصلاة معك، هل فرق بيك و بين رسول الله صلّى اللّه عليه و آله؟ هل وجب على الأعمى فى زمانك شدّ الحبل إلى مسجدك؟ فسكت.

---

(۱) فى الهامش: آخوند طالبا.

(۲) التهذيب، ج ۳، ص ۲۶۶، ص ۷۳

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۹۲

و كان رجل عابد «۱» فى محلّة من محلّات كاشان و كان عالما فاضلا ذا حياء. فأراد الناس أن يجعلوه فى تلك المحلّة إمام الجماعة. فلم يرض و أنكر غاية الإنكار. فجاءوا جميعا عند أبى رحمه اللّه و قالوا: إنّ ذلك العالم من تلامذتكم، إن أنتم أمرتم به بصلاة الجماعة فلا بدّ له من الإطاعة و الانقياد، فسكت أبى طويلا و أعاد الناس السؤال مرّة اخرى. فقال رحمه اللّه فى الجواب:

إنّى متحيّر فى ذلك الرجل العالم، لأنّه ذا حياء كثيرا و لا يكون له رياسة أصلا و لا بدّ للإمام أن لا يكون له حياء أصلا ليجعل نفسه ممتازة بين الخلائق و تقدّم الكل! و لنذكر العدالة ليترتب عليه ما هو المقصود:

قال الشهيد فى الذكرى: العدالة هيئة راسخة فى النفس تبعث على ملازمة التقوى و المروّة بحث لا يواقع الكبائر و لا يصرّ على الصغائر و عليه إجماع الأصحاب فى الجمعة و فى الجماعة المطلقة، لظاهر قوله تعالى وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا «۲». روى العامّة عن النبىّ صلّى اللّه عليه و آله بطريق جابر: لا تؤمّن امراة رجلا و لا فاجر مؤمنا إلّا أن يقهره سلطان أو يخاف سيفه أو سوطه. «۳» و روى سعد بن اسماعيل، عن أبيه عن الرضا عليه السّلام منع إمامة من يقارف الذنوب. «۴» و فى خبر آخر: إمامك شفيعك إلى الله تعالى فلا تجعل شفيعك سفيها و لا فاسقا. رواه الصدوق عن أبى ذر رضى الله عنه. «۵» و الظاهر أنه قال توقيفا ... و الاختلاف فى الفروع الشرعية لا يقدح فى العدالة، للإجماع على ذلك. نعم لو اعتقد شيئا ففعل خلافه قدح و كذا المقلّد لو ترك تقليد العالم أو الأعلم. «۶»

و قال فى موضع آخر فى الجماعة: الأقرب اشتراط العلم بالعدالة بالمعاشرة الباطنة أو شهادة عدلين أو اشتهارها؛ و لا يكفى التعويل على حسن الظاهر. و خالف هنا فريقان:

احدهما، من قال كلّ المسلمين على العدالة إلى أن يظهر منه ما يزيلها و هو قول [سيجيء ان شاء الله و به قال] ابن جنيد؛ و الثانى جواز التعويل على حسن الظاهر؛ و هو قول بعض الأصحاب لعسر الاطلاع على البواطن. و قد روى الشيخ بإسناد معتبر عن أبى جعفر عليه السّلام: اذا كان الرجل لا تعرفه يؤم الناس فلا تقرأ و اعتدّ بصلاته «۷» و يمكن أن يكون اقتداؤهم به تعديلا له عند من لا يعرفه. و قدر

روی خلف بن حماد، عن رجل عن الصادق علیه السّلام: لا تصلّ خلف

(۱) فی الهامش: آقا حفیظ.

(۲) هود، ۱۳

(۳) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۱۰۸۱؛ مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۳۸۱، ح ۱۸۵۶

(۴) کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۱۱۱۶؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۷۷، ح ۸۰۸

(۵) کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۱۱۱۶؛ التهذیب، ج ۳، ص ۳۱، ح ۱۱۰

(۶) ذکری الشیعهٔ، ج ۴، ص ۱۰۱- ۱۰۲؛ ج ۴، ص ۳۸۸- ۳۹۱

(۷) التهذیب، ج ۳، ص ۲۷۵، ح ۷۹۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۹۳

الغالی و المجهول و المجاهر بالفسق و ان کان مقتصدا. «۱» و هذا یصلح حجّهٔ للجانبین من حیث لفظ المجهول و مفهوم المجاهر بالفسق. «۲» انتهی.

و قال ابن بابویه فی من لا یحضره الفقیه قال رسول الله صلّی اللّه علیه و آله: إمام القوم وافدهم «۳» فقدّموا أفضلکم. «۴» و قال علیه السّلام: إن سرّکم أن تزکّوا صلاتکم فقدّموا خیارکم. «۵» و قال علیه السّلام: من صلّی بقوم و فیهم من هو أعلم منه، لم یزل أمرهم فی سفال إلی یوم القیامهٔ. «۶»

و أیضا قال فی موضع آخر من الذکری فی إمام الجماعهٔ: الإمامهٔ سفارهٔ بین الله تعالی و بین الخلق، فأولاهم بها أکرمهم علی الله تعالی و کلّما کان الورع أتمّ کان تحقق العدالهٔ أشدّ. «۷»

و قال فی مبحث الجماعهٔ من البیان: و یعلم العدالهٔ بالشیاع و بالمعاشرهٔ الباطنیهٔ و صلاهٔ عدلین خلفه و لا یکفی الإسلام فی معرفهٔ العدالهٔ خلافا لابن جنید و لا التعویل علی حسن الظاهر علی الأقوی.

و قال الشهید الثانی فی مبحث الجماعهٔ من شرح اللمعهٔ: و هی ملکهٔ نفسانیهٔ باعثهٔ علی ملازمهٔ التقوی التی هی القیام بالواجبات و ترک المنهیات الکبیرهٔ مطلقا و الصغیرهٔ مع الإصرار علیها، و ملازمهٔ المروّهٔ التی هی اتّباع محاسن العادات و اجتناب مساوئها و ما ینفرّ عنه من المباحات و یؤذن بخسّهٔ النفس و دناءهٔ الهمّهٔ، و تعلم بالاختبار المستفاد من التکرار المطلع علی الخلق من التخلّق و الطبع من التکلّف غالبا، و بشهادهٔ عدلین بها و شیاعها، و اقتداء العدلین به فی الصلاهٔ بحیث یعلم رکونهما إلیه تزکیهٔ. «۸»

قال المحقق الشیخ علی فی حاشیهٔ الشرایع- جامع المقاصد- فی قوله: اذا ثبت أن الإمام فاسق أو کافرا و علی غیر طهارهٔ بعد الصلاهٔ، لم تبطل صلاهٔ المؤتم الخ. هذا إذا کان قد اجتهد فی معرفهٔ عدالته قبل الصلاهٔ و غلب علی ظنّه عدالته بالطریق المعتبرهٔ و هی المعاشرهٔ الباطنیهٔ أو شهادهٔ عدلین أو الشیاع و نحو ذلک، ثم تبیّن الخلاف. أمّا اذا قصر، فإنّ صلاته باطلهٔ علی کلّ حال انتهی.

و الحاصل أنّ أئمّهٔ الجمعهٔ و الجماعهٔ رجّحوا قول ابن الجنید و ساهلوا فی أمر العدالهٔ و قالوا کما قال ابن الجنید من أنّ کلّ مسلم عادل، ما لم یظهر منه ما یزیل العدالهٔ کما هو ظاهر

(۱) کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۸؛ الخصال، ص ۱۵۴؛ التهذیب، ج ۳، ص ۳۱، ح ۱۰۹

(۲) ذکری الشیعهٔ، ج ۴، ص ۳۹۱- ۳۹۲

(۳) فی الهامش: الوفد: القوم یغدون علی الملک أی یأتون فی أمر فتح أو تهنیهٔ.

(۴) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۱۱۰۰

(۵) من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۱۱۰۱؛ المقنع، ص ۳۵

(۶) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۱۱۰۳؛ ذكرى الشيعة، ج ۴، ص ۴۰۱- ۴۰۲

(۷) نقل المؤلف عبارة الشهيد هذه فى الهامش.

(۸) شرح اللمعة الدمشقية، ج ۱، ص ۳۷۸- ۳۷۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۹۴

بعض الأحاديث، لكن المحققين من الفقهاء لم يعملوا بهذا القول. و لا يخفى على من تتّبع كتب الفقهاء أوّلها إلى آخرها، أنّ قول ابن الجنيد مرجوح فى أكثر المسائل مع أن سنده الصحيح أو الموثق أو الحسن، و لنمثل لذلك. قال ابن الجنيد: إنّ ما يخرج من المذى عقيب الشهوة يكون ناقضا و المشهور من مذهب الأصحاب انّه غير ناقض مع أن سنده صحيحة على بن يقطين. و كذا قال: أنّ رضعة واحدة ينشر الحرمة و سنده أيضا حديث صحيح، لكن لم يعمل به الأصحاب و نظير ذلك كثير.

فملخّص الكلام أنّ أحاديث الصحيحة كثيرة فى الكتب الأربعة و لم يعمل أجلّاء الصحابة [بها] كما أنّ الأحاديث كثيرة فى أنّه إذا طال مدّة المهر فالمهر ساقط فذكروا برواية شاذة و لم يعملوا، كما لم يعملوا أحاديث مسح الاذنين و القفا التى ذكرت فى التهذيب و الكافى. و الحاصل أنّه قد ذكر سابقا بأنّا إذا أخذنا الأحاديث من أجلّاء الصحابة فعلينا اتباعهم فيما فهموه إلّا أن يكون الخلاف كثيرا فيما بين أجلّاء الصحابة فيحصل فى ذلك الوقت التردّد؛ بخلاف ما نحن فيه و ما ذكرنا من الأمثلة و نظيرها.

و من الغرائب أن أئمة الجمعة و الجماعة لم يعملوا فى أكثر المسائل الأخر بقول ابن الجنيد إلّا فى تلك المسألة، فيفتون فى المنابر و المساجد أن يكفى فى إمام الجماعة العدالة التى هى الإسلام ما لم يظهر منه ما يزيلها و ان كان فيه أخلاق رذيلة و لم يكن فيه علم أصلا و هذا منشأ لصيرورة كلّ جاهل سفيه إمام الجماعة فيجعلون أنفسهم فى نظر المأمومين علماء أتقياء، فالعوام يرجعون إليهم فى أصول الدين و مسائل الحلال و الحرام و هم يفتون بكلّما خطر ببالهم بدون الاستفسار مع ما ذكرنا من مفاسد آخر.

و بعض علمائهم «۱» لمّا علم أنّ المساهلة فى العدالة تورث المفاسد التى ذكرنا و لا يتمكن أن يقول خلاف اجتهاده، فقال: أقول: قد شاع فى هذا الزمان سؤال المأمومين أئمّة الجماعة عن المسائل الضرورية و شاع بينهم الجواب و إن لم يكونوا من أهله؛ و الظاهر أنّ هذا لم يكن فى أزمنة ورود الروايات الدالّة على الاكتفاء بحسن الظاهر، فالاكتفاء بحسن الظاهر من غير أن يظهر كون الإمام من أهل الفتوى او مجتنبا عنها مشكل، بل الظاهر عدم جواز الايتمام ما لم يظهر فى غير قابل الفتوى الاجتناب عنها لحصول الظّنّ فى أئمة الجماعة الجرأة فى الفتوى فى هذا الزمان، فإن ارتفع شيوع هذه الجرأة فى بعض الأزمان و فى بعض الأمكنة فالحكم بالعدالة فيه أيسر من الحكم بها فى مكان شيوع الجرأة فى الفتوى. و أيضا شاع فى أكثر أئمة الجماعة الذين لم يتّصفوا بمزيّة علميّة و خلقيّة و غيرهما ترك الاقتداء بمن اتّصف بها و هذا يورث الظّنّ بالدواعى و لم يظهر كون هذا شائعا فى زمن ورود الروايات و بعد

---

(۱) فى الهامش: ملا محمد سراب.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۹۵

حصول الاتّهام بالدواعى بالامارة الدالة عليها فالايتمام به و الحكم بالعدالة مشكل بل يحصل الظّنّ بعدمها. انتهى كلامه.

قوله: «و الظاهر أنّ هذا لم يكن فى أزمنة ورود الروايات» أقول: ظاهر أنّ عدم كون ما ذكر فى تلك الأزمنة، من جهة أنّهم لم يعملوا بظاهر تلك الروايات، بل يعلمون بما ذكر فى تعريف العدالة من أجلّاء الصحابة، فإن عملوا سابقا بالظاهر، فيصير أئمة الجماعة حمقاء كما فى هذا العصر و يورث المفاسد كما لا يخفى على من له أدنى دربة. و كذا قوله «و لم يظهر كون هذا شائعا فى زمان ورود الروايات.»

و الحاصل انّه من أجلى البديهيّات عند من له أدنى فطنة و لا يكون له رياسة أصلا، انّه إذا كان لأحد هو إمام الجماعة، ملكة راسخة

فى النفس تبعث على ملازمـة التقوى و المروّة إلى آخر ما نقلنا، فلم يتوجّه الجواب من المأمومين فى مسائل الحلال و الحرام و اصول الدين إذا لم يعلم و لم يقل بما خطر بباله، سواء كان قول النبى صلّى اللّه عليه و آله أم لا، بل يحكم بالبديهة بعدم علميّته و الاستفسار عن العالم و كذا من [كان] هذا صـفته، فدائما مطيع و منقاد للعالم إذا لم يكن له علم و إذا كان له علم فمطيع للأعلم و لا يحتمل لمن هـذا شأنه أنّه ترك الاقتـداء. و لما كان من عادة القديمـة بل من الشـروط، علميّـة إمام الجماعـة ليمتاز بين الخلائق، فلم يحصل تلك المفاسد.

كان واعظ فى اصـفهان على منبر مسـجد السـلطان و كان رفيقه معى قرب المنبر و كانا عالمين بالمسائل الدّينيّة و كان مضـمون وعظه فى ذلك اليوم انّ البليّات نزلت على الأنبياء عليهم السّـلام لأجل أن يحصل لهم رتبة الشـفاعة فى القيامة، فيشـفع كلّ أحد منهم امّته و يخلصـهم من العذاب و نقل رضاء الحسين عليه السّلام بقتله و شهادته لأجل قبول شفاعته لأمة جدّه صلّى اللّه عليه و آله. فقلت لرفيقه: إذا كـان حصول رتبـة الشـفاعة فيهم بعـد السّمّ أو القتـل مع أنّهم صـفوة النـاس و خيرتهم و مؤيّـدون بالتأييـدات الربانى و غير ذلك، فكيف إمام الجماعة- كما نرى فى هذا العصـر- بدون النّبوّة و لا إمامة و البليّة يصيرون شفعاء يوم القيامة كما ذكر فى حديث أبى ذر رحمه اللّه. فتغيّر نهاية التغيّر و سكت.

و اعلم أنّ التغيّر حصل فى مـذهب القائلين بوجوب العينى من ابتداء اختراع ذلك الوجوب من زمان الشـيخ زين الدين إلى الآن لأنّهم يقولون ابتداء: وجب على النائب العام تلك الصـلاة و يسـتنبطون النائب العام من رواية عمر بن حنظلة عن الصادق عليه السّلام: انظروا إلى من كـان منكم قـد روى حـديثنا و نظر فى حلالنـا و حرامنا و عرف أحكامنا، فارضوا به حكما، فإنّى قـد جعلته عليكم حاكما فإذا حكم بحكمنا و لم يقبله منه، فإنّما بحكم الله اسـتخفّ و علينا ردّ و هو رادّ على اللّه و هو على حدّ الشرك باللّه. فإذا اختلفا فالحكم ما حكم به أعدلهما و

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۹۶

أفقههمـا و أصـدقهما فى الحـديث و أورعهما. «۱» و إن كـان ظـاهر هـذا الخبر فى الحكومـة، لكن كانون يسـتندون إلى هـذا الخبر و يقولون: أنّه يشترط فى النائب العام أن يكون فقيها جامعا لشرائط الفتوى.

قال الشـهيد رحمه اللّه فى الـذكرى: يعتبر فى الفقيه امور ثلاثـة عشـر قـد نبّه عليها فى مقبول عمر بن حنظلـة المذكور. الاوّل: الإيمان، لقوله منكم لأنّ غير المؤمن يجب التثبت عنـد خبره و هو ينافى التقليـد. الثانى: العدالـة لـذلك أيضا و عليه نبّه بقوله: أعدلهما. الثالث: العلم بالكتاب.

الرابع: العلم بالسـنّة. و يكفى منهما ما يحتاج إليه و لو بمراجعة أصل صحيح. الخامس: العلم بالإجماع، و الخلاف لئلا يفتى ما يخالفه. السادس: العلم بالكلام. السابع: العلم بالاصول.

الثـامن: العلم باللغـة و النحو و الصـرف و كيفيـة الاسـتدلال و على ذلـك دلّ بقوله: و عرف أحكامنـا فإنّ معرفتها بـدون ذلك محال. التـاسع: العلم بالناسـخ و المنسوخ و المحكم و المتشـابه و الظاهر و المأوّل و نحوها مما يتوقف «۲» عليه فهم المعنى و العمـل بموجبه. العاشر:

العلم بـالجرح و التعـديل و يكفى الاعتمـاد على شـهادة الأـولين به كمـا اشـتمل عليه كتب الرجـال إذ يتعـذّر ضـبط الجميع من تطاول الأزمنـة و فى الكافى و من لا يحضـره الفقيه و التهذيب بلاغ واف و بيان شاف و إلى ذلك أشار بقوله: و روى حديثنا. الحادى عشـر: العلم بمقتضـى اللّفظ لغة و عرفا و شـرعا. الثانى عشـر: أن يعلم من المخاطب إرادة المقتضى إن تجرّد عن القرينة و إرادة ما دلّت عليه القرينـة إن وجـدت ليثق بخطـابه و هو موقوف على ثبوت الحكمـة. الثـالث عشـر: أن يكون حافظـا، بمعنى أنّ الحفـظ أغلب عليه من النسـيان لتعـذّر درك الأحكـام من دونه. و الأـولى جواز تجزّ الاجتهـاد، لأـنّ الغرض الاطلاـع على مآخـذ الحكم و مـا يعتـبر فيه و هو حاصل. و يندر و يبعد تعلق غيره به فلا يلتفت إليه لقيام هذا التجويز فى المجتهد المطلق.

و علیه نبّه فی مشهور أبی خدیجة عن الصادق علیه السّلام: انظروا إلی رجل منکم یعلم شیئا من قضایانا فاجعلوه حکما بینکم فإنّی قد جعلته قاضیا. «۳» انتهی کلامه رحمه اللّه.

و الحاصل انّه کان إمامة الجمعة فی نظرهم خطیرا و کان قلیلا فی بلاد الشیعة و کان سعیهم و غیرهم من العمّال و الحکّام أن یختاروا فاضلا عالما نحریرا و رعا زاهدا للقیام بإمامة الجمعه.

کان من الأکابر قاضی فی اصفهان فاضلا عالما و کان فی غایة الاعتبار عند السلطان و الأمراء. فورد کاشان فی أوائل کانت إمامة الجمعة لصاحب الوافی و قبل اعتباره عند السلطان؛ فقرع سمعه إمامة جمعته، فهدّده بالشتم و الضرب و صار صاحب الوافی مختفیا لیخرج من

---

(۱) الکافی، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۰؛ ج ۷، ص ۴۱۲، ح ۵؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۶؛ و ص ۳۰۲، ح ۵۲

(۲) فی الهامش: کالمجمل و المبین و العام و الخاص.

(۳) الکافی، ج ۷، ص ۴۱۲، ح ۴؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲، ش ۳۲۱۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۹۷

کاشان. فقال: إنّ إمامة الجمعة أمر خطیر عظیم لیس هذا القسم من الجماعة قابلا لهذه المرتبة؛ مع أنّه کان فی ذلک الزمان أیضا مشهورا بالعلم و الفضل؛ فبعد ذلک کان هکذا لیصیر المجلسی الثانی مشهورا بالعلم و الفضل، فأذن بصلاة الجمعة و أجاز بالروایة لکل أحمق لئیم فی الأطراف و النواحی فنجر بالأخرة إمامة الجمعة بوضع تری؛ فیستندون إلی ظاهر عموم الرّوایات و یقولون یکفی فی شأن امام الجمعة ما یقال فی إمام الجماعة و یکفی فی إمام الجماعة العدل علی ما ذهب إلیه ابن الجنید و هو الإسلام ما لم یظهر ما یزیله علی ما مرّ غیر مرة. فلنقتصر علی ذلک ففیه کفایة لمن له أدنی فطانة.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۵۹۹

۱۰- رسالة فی صلاة الجمعة احمد بن سلامه نجفی

مقدمه

احمد بن سلامه نجفی از علمای نیمهٔ دوم قرن یازدهم هجری است که عرب بوده، در نجف به دنیا آمد و به احتمال، پس از تحصیل در آنجا، عازم ایران شد. تنها خبری که از وی در اختیار داریم، شرح حال چند سطری است که ولی قلی شاملو دربارهٔ وی نوشته و از آن جمله به رسالهٔ نماز جمعه وی اشاره کرده است. خوشبختانه وی در این شرح حال، تقریبا هر آنچه لازم است، از قبیل استاد و موقعیت علمی و سیاسی و همچنین تألیفات، دربارهٔ وی اظهار کرده است. وی می‌نویسد:

از فضلای عصر صاحبقرانی [شاه عباس دوم] که در نظر فرخنده فرّ اهل دانش، از بسیاری دانایی به منزلهٔ علامه است، حضرت شیخ احمد بن سلامه است که اصل او از قبیلهٔ بنی تمیم است. مولد شریف مومی الیه ولایت جنت درایت نجف اشرف، در علم حدیث و فقه مهارت و استحضار تمام دارد. اکتساب کمال در خدمت شیخ خانقاه دیار آگاهی، حضرت شیخ جعفر خلف شیخ لطف الله نموده‌اند. در سنهٔ هزار و هفتاد و دو هجری [۱۰۷۲] حسب الفرمان پادشاه زمان به اتّفاق بوداق سلطان ایلچی به بلاد هندوستان رفته، او را با علمای آن دیار مناظرات روی داده است. تصنیف و تألیف کثیر او به سمع فقیر رسیده؛ هذا الیوم از آنچه مشهور است، شرحی است بر ارشاد الاذهان و شرح بر مقامات زمخشری و رساله بر وجوب تخییری نماز جمعه و حسب الامر الاعلی احادیث متفرقه را ترجمه فرموده کتابی ساخته‌اند موسوم به روضهٔ الاحادیث.

همان گونه که از نام رسالهٔ وی که شاملو اشاره کرده، آشکار است، نویسنده قائل به وجوب تخییری است و در این زمینه، با محقق کرکی توافق کامل دارد؛ به طوری که افزون بر استفاده از رسالهٔ وی، در جایی از رساله به صراحت می‌نویسد: و الحقّ ما اختاره رحمه

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۰۰

الله. با این حال، وی در جریان استدلال بر عقیدهٔ خویش به روایاتی استناد می‌کند که کمتر توجه دیگران را به خود جلب کرده است. به علاوه، نظم بحث وی و اختصار آن، ستایش برانگیز است.

نسخهٔ موجود که گویا تنها نسخه‌ای است که مصحح با آن برخورد کرده، در مجموعهٔ ش ۱۱۳۳۵ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی است که به سال ۱۱۸۴ از روی نسخه‌ای که کتابت آن در سال ۱۱۱۵ بوده و با نسخهٔ مؤلف مقابله شده بوده، کتابت شده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۰۱

[المدخل]

<بسم الله الرحمن الرحیم >الحمد للّه الذی أمر عباده، و أسعفهم علی عبادته، و دلّهم علی أمر دینهم و دنیاهم، و صلّی اللّه علی خیر خلقه محمّد و آله الأتقیاء الّذین هم سبب وسیلهٔ إلی الرّب الجلیل؛ من أحبّهم نجی و من أبغضهم طغی.

أمّا بعد: فیقول أقلّ الخلیقهٔ بل لا شیء فی الحقیقهٔ أحمد بن سلامه بأنّه قد وقع الخلاف و النزاع بین علماء عصرنا فی وجوب صلاهٔ الجمعهٔ و عینیّتها فی زمن الغیبهٔ؛ فمنهم من قال بوجوبها عینیّا، فلا تجزی الظهر عمن یقدر علیها، و لم یأت بها، بل قد حکموا بفسقه، بل نقلوا عنهم الحکم بکفره! و بعضهم من حرّمها.

و نحن نرید أن نتکلّم علی الطرفین بأدلّهٔ ظاهرهٔ الدلالهٔ من الکتاب و السنّهٔ و دلیل العقل؛ و اللّه نسأل الاستعانهٔ و التوفیق لما یحبّ و یرضی؛ و هذا الکلام مبنیّ علی مقدمهٔ و فصلین و خاتمهٔ:

أمّا المقدمهٔ

فاعلم أیّدک الله أنّه لا نزاع لأحد من المسلمین فی وجوب صلاهٔ الجمعهٔ الّتی هی رکعتان بدل الظهر فی زمن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و الأئمهٔ علیهم السّلام لقوله تعالی «و إذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ و قد فسّر «الذکر» هنا بالصلاهٔ مرّهٔ و بالخطبهٔ أخری؛ و لما رواه محمّد بن یعقوب الکلینی، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسین بن سعید، عن النضر بن سوید، عن عاصم بن حمید، عن أبی نصر و محمد بن مسلم، عن أبی عبد الله علیه السّلام قال: إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض فی کلّ سبعهٔ أیّام خمسا و ثلاثین صلاهٔ، منها صلاهٔ واجبهٔ علی کلّ مسلم أن یشهدها إلّا خمسهٔ: المریض و المملوک و المسافر و المرأهٔ و الصبی. «۱» و أیضا ما رواه عن زرارهٔ، عن أبی جعفر علیه السّلام قال: فرض اللّه عزّ و جلّ علی النّاس من

---

(۱) الکافی، ج ۳، ص ۴۱۸؛ التهذیب، ج ۳، ص ۱۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۰۲

الجمعهٔ إلی الجمعهٔ خمسا و ثلاثین صلاهٔ، منها واحدهٔ فرضها اللّه عزّ و جلّ فی جماعهٔ و هی الجمعهٔ و وضعها عن تسعهٔ: عن الصغیر و الکبیر و المجنون و المسافر و العبد و المرأهٔ و المریض و الأعمی و من کان علی رأس فرسخین؛ «۱» و غیر ذلک من الروایات الدالّهٔ علی وجوبها، و لکن النزاع إنّما وقع فی شرائطها، خصوصا فی زمن الغیبهٔ.

الفصل الأول فاعلم أنّ هذه الصلاة تختصّ بشرائط زائدة على شرائط باقى الصلاة، و هذا أيضا مما لا نزاع لأحد فيه،

اشاره

و هى [الأوّل]: الجماعـة فإنّها لا تصحّ فرادى؛ الثاني: الخطبة، فهى لا تصحّ بدونها؛ الثالث: الوقت، فإنّ شـرط صـحّتها أن تقع فى أوّله، بخلاف باقى الصلاة؛ فإنّها تصحّ إلى آخر الوقت للمضطرّ و المختار على المشهور بين علمائنا، و هذه الثلاثة ممّا لا نزاع فيها لأحد.

الرابع: الإمـام العادل أو نائبه الخاص، فإذا كان الإمام عليه السّـلام ظاهرا فعلماءنا مجمعون على وجوبها عينا إذا لم يكن هناك تقيّـة؛ و إنّما النزاع فى زمن غيبته عليه السّلام فقد اختلفوا علماءنا- رضوان الله عليهم- على أربعة أقوال:

الأـوّل: الوجوب التخييرى من غير رجحان بينها و بين الظهر، فالمكلّف إذا كان له الشـرائط و انتفت عنه الموانع، كان مخيّرا بينها و بين الظهر.

الثاني: الوجوب التخييرى مع رجحان فعلها، فتكون صلاة الجمعة أفضل الفردين المخيّر فى فعلهما.

الثالث: الوجوب العينى بحيث لا يجوز للمكلّف اختيار صلاة الظهر عليها.

الرابع: الحرمة بمعنى أنّه لا يجوز لأحد أن يترك الظهر و يأتى بها.

و نحن نبيّن لك دليل كلّ من الأقوال.

[الوجوب التخييرى من غير رجحان بينها و بين الظهر]

أمّا الأول: لما رواه محمد بن يعقوب، عن الحسين بن محمد، عن عبد اللّه بن عامر بن علىّ بن مهزيار، عن فضالة بن ايّوب، عن معاوية بن عمّار، قال: سـمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول فى قنوت الجمعة: إذا كان إماما قنت فى الرّكعة الأولى و إن كان يصلّى أربعا ففى الركعة الثانية قبل الركوع» «۲» فوجه الاستدلال به أنّه عليه السّلام قال «إذا كان إماما قنت فى الركعة الأولى و إن كان يصلّى أربعا ففى الركعة الثانية»؛ فلو كانت الجمعة متعيّنة لم يتعرّض عليه السّلام لسان الأربع، لأنّه لا

---

(۱) الكافى، ج ۳، ص ۴۱۹؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۰۹؛ التهذيب، ج ۳، ص ۲۱

(۲) الكافى، ج ۳، ص ۴۲۷

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۰۳

فائدة فى بيانه عليه السّلام للأربع مع تعيين الجمعة. و إن قلت غير هذا فهو خلاف الظاهر.

و أيضا ما رواه محمـد بن يعقوب فى الكافى عن عمر بن حنظلـة، قال: قلت لأبى عبـد الله عليه السّـلام القنوت يوم الجمعة؟ فقال: أنت رسولى فى هـذا إذا صـلّيتم فى جماعـة ففى الركعـة الأـولى و إذا صـلّيتم وحـدانا ففى الرّكعـة الثانيـة؛ «۱» و هـذا أيضا صـريح الدلالة بالوجوب التخييرى، لأنّ الإمام عليه السّلام كان نائيا عنهم و بيّن لأصحابه الحكم فى الإتيان بأىّ الفردين حصل، و لم يعيّن لهم فردا.

و أيضا ما رواه عن جماعـة، عن أحمـد بن محمـد بن عيسـى، عن الحسـين بن سـعيد، عن حماد بن عيسـى، عن حماد بن الحسـين بن المختار، عن علىّ بن عبـد العزيز، عن مراد بن خارجة، قال: قال أبو عبد الله عليه السّـلام: أما أنا فإذا كان يوم الجمعة و كانت الشـمس من المشـرق بمقدارها من المغرب فى وقت الصلاة العصر صلّيت ستّ ركعات، فإذا انفتح «۲» بالنهار صلّيت ستّا، فاذا زاغت أو زالت، صلّيت ركعتين، ثم صلّيت الظهر، ثم صلّيت بعدها ستّا. «۳» فالظاهر من الحديث أنّه عليه السّلام بيّن كيفية صلاة النوافل، و قال «أما أنا» فأشار إلى تعليم المخاطب بأنّك أنت هكذا افعل؛ فلو كان صلاة الجمعة واجبة بعنوان التعيين، لما قال صلّيت الظهر، بل قال: صلّيت الجمعة، بل إنّما قال الظهر، ليفهم المخاطب أنّه ليس معيّنا عليه صلاة الجمعة.

و أیضا ما رواه الشیخ الجلیل المذکور فی الکافی فی فضیلهٔ قراءهٔ بعض السّور القرآنیهٔ بما هذه عبارته: الحسین بن محمد بن عبد الله بن عامر، عن علی بن مهزیار، عن محمد بن یحیی، عن حماد بن عثمان، قال: سمعت أبا عبد الله علیه السّلام یقول: یستحبّ أن تقرأ فی دبر الغداهٔ یوم الجمعهٔ الرّحمن کلّها؛ ثم تقول کلّ ما قلت «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»* قلت لا بشیء من آلاء رب أکذّب؛ «۴» و بهذا الإسناد عن علیّ بن مهزیار، عن أیّوب بن نوح، عن محمد بن أبی حمزهٔ، قال: قال أبو عبد الله علیه السّلام: من قرأ الکهف فی کلّ [لیلهٔ] «۵» جمعهٔ کانت کفّارهٔ ما بین الجمعهٔ إلی الجمعهٔ، قال و روی غیره أیضا فیمن قرأها یوم الجمعهٔ بعد الظهر و العصر مثل ذلک، «۶» إلی الروایهٔ الأخیرهٔ أنّها صریحهٔ الدلالهٔ فی أنّه یستحبّ هذه السورهٔ بعد صلاهٔ الظهر و العصر یوم الجمعهٔ؛ فلو کانت صلاهٔ الجمعهٔ معیّنهٔ فی یوم الجمعهٔ ما قال بعد الظهر و العصر، بل قال بعد صلاهٔ الجمعهٔ. و إنّما نقلنا الخبرین الأوّلین لارتباط الروایهٔ الثالثهٔ الّتی هی مدار الاستدلال بها.

---

(۱) الکافی، ج ۳، ص ۴۲۷

(۲) هکذا فی الکافی، و فی التهذیب فإذا ارتفع.

(۳) الکافی، ج ۳، ص ۴۲۸؛ التهذیب، ج ۳، ص ۱۱

(۴) الکافی، ج ۳، ص ۴۲۹؛ التهذیب، ج ۳، ص ۸

(۵) من المصدر.

(۶) الکافی، ج ۳، ص ۴۲۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۰۴

و یدلّ علی هذا المعنی أیضا ما رواه محمد بن بابویه فی الفقیه حیث قال: و روی سماعهٔ عنه أنّه قال: صلاهٔ الجمعهٔ مع الإمام رکعتان، فمن صلّی وحده فهی أربع رکعات؛ «۱» و أیضا ما رواه عن حمّاد بن عثمان، عن عمران الحلبی، قال سئل أبو عبد الله علیه السّلام عن الرّجل یصلّی الجمعهٔ أربعهٔ رکعات الجهر فیها بالقراءهٔ؟ قال: نعم و القنوت فی الثانیهٔ؛ «۲» فهاتین الروایتین دلّتا بظاهرهما علی جواز الإتیان بالظهر، و هما مطلقتان لم یقیّد فیهما فقد إمام أو عدم اجتماع عدد أو تقیّهٔ و إن قیّدت من عندک فهو خلاف المفهوم و المنطوق؛ و کذلک ما رواه محمد بن یعقوب کما أشرنا إلیه.

و أمّا الدلایل الّتی دلّت علی الوجوب المطلق فهو أعم من الوجوب العینی و التخییری، فالتخصیص بأحد الفردین یحتاج إلی مخصّص و المخصّص منتف عن العینی، و خصّص التخییری فی حال الغیبهٔ بالإجماع و بما نقلناه من الأخبار؛ و قد أشار إلی الإجماع الشیخ المحقق علی فی شرحه علی القواعد، حیث قال: بأنّ الدلایل الدالّهٔ علی الجواز و إن دلّت علی الوجوب کما ذکرنا، إلّا أنّ الوجوب أعمّ من الحتمی و التخییری، و لما انتفی الحتمیّ فی حال الغیبهٔ بالإجماع، تعیّن التخییری.

فإن قیل: المتبادر هو المعنی الأوّل! قلنا: الحقیقهٔ هو الأعمّ، و کثرهٔ الاستعمال فی بعض أفراده لا تقتضی الحمل علیه، إلّا أنّ الواجب هو الحمل علی الحقیقهٔ.

فإن قیل: لو وجب الحمل علی الأعمّ من کلّ منهما لم یلزم من الأمر بالشیء تحتمه.

قلنا: هو کذلک بالنسبهٔ إلی مجرّد الأمر؛ نعم یستفاد أحد الأمرین بأمر خارجی، فإنّه إذا ثبت البدل، تحقّق الوجوب التخییری إلّا انتفی لانتفاء مقتضیه.

فإن قیل: قیل: یمکن إرادته و إن لم یتحقق البدل.

قلنا: فیلزم تأخیر البیان عن وقت الحاجهٔ و هو محذور؛ انتهی کلامه طاب ثراه. «۳»

و هذا الاستدلال کاف فی ثبوت المدّعی، و المکابر لا یرتدع بأزید من هذا أیضا.

[الوجوب التخييرى مع رجحان صلاة الجمعة]

القول الثـانى: و هو رجحـان فعلها فى حال الغيبـة بمعنى أنّه يستحبّ اختيار صـلاة جمعـة على صـلاة الظهر مع تحقّق الشـرائط و انتفاء المانع؛ و قد قال به الشيخ فى النهاية. و أنكره

---

(۱) من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۱۷

(۲) كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۱۸؛ التهذيب، ج ۳، ص ۱۴

(۳) جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۵- ۳۷۶

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۰۵

سلّار بن عبد العزيز؛ و قال به المحقق فى المعتبر «۱» مستدلّين بما رواه عبد الملك، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إذا كان قـوم فى قريـة صـلّوا الجمعـة أربـع ركعـات، فـإن كـان لهم من يخطب، جمّعوا إذا كـانوا خمسـة نفر، و انمـا جعلت الركعـتين لمكـان الخطبتين. «۲»

و هذا ليس فيه ما يدلّ على مدّعاهم، لأنّه إن كان مطلق الأمر للوجوب فواجب، و إن كان للاشتراك فأين القرينة الدالة [من] الأخبار.

و أيضا ما رواه زرارة، قال: حثّنا أبو عبـد اللّه عليه السّـلام على صـلاة الجمعة حتّى ظننت أنّه يريد أن نأتيه، فقلت: نغدوا عليك؟ فقال: «لا، إنّما عنيت عنـدكم». «۳» و هـذا أيضا لا يـدلّ على مدّعاهم، لأنّ الإمام عليه السّـلام كان موجودا، فأمرهم بالإتيان بصـلاة الجمعة، فوجب عليهم الإتيان بها على سبيل النيابـة، لأنّه عليه السّـلام قال: إنّما عنيت عنـدكم، فكان عليه السّـلام عيّن زرارة للنيابـة، فهـذا دليل الوجوب فى زمن الحضور، و كذلك يمكن الكلام فى حديث عبد الملك.

و بمـا رواه عبـد الملـك عن أبى جعفر عليه السّـلام قال: مثلك يهلك و لم يصلّ فريضـة فرضـها اللّه!»، قال: قلت: كيف أصـنع؟ قال: «صلّوا جماعة»، يعنى الجمعة. «۴»

و هـذا ليس فيه دلالـة على مـدّعاهم أصـلا، لأنّ الظاهر فى هـذا الحديث الأمر بصـلاة الجمعة أنّه عليه السّـلام قد أذن لعبد الملك فى الصلاة و الإذن يستلزم النيابة الخاصة [و] ليس لأحد فيها منازعة.

و أيضا يـدلّ على هـذا الكلام على أنّ عبـد الملك إلى ذلك الوقت لم يصـدر منه صـلاة الجمعـة، فقال له: مثلك يهلك و لم تصـلّ صلاة الفريضة؛ و هذا دليل الوجوب فى زمن الحضور و لا يدلّ على استحباب صلاة الجمعة فى زمن الغيبة.

[الوجوب العينى و نقد دلائله]

القول الثالث: الوجوب العينى، و هذا القول قد ذهب إليه قليل من علماءنا، و قد استدلّوا بظاهر الآية الكريمة، و الحديثين الّذين صدّرنا بهمـا الرّسالـة و غيرهمـا؛ و أنت خبير بالإجمـال الّـذى قـد وقع فى الآيـة و فى الأخبار، مشـروط كلّها أو بعضـها، فقـد انتفى المشـروط بالإجماع؛ و يمكن دفعه بوجهين:

أمّا أوّلا فلما رواه الشيخ فى التهذيب عن الحسين بن سعيد، عن صفوان، عن عبد الله بن

---

(۱) المعتبر، ج ۲، ص ۳۰۷

(۲) الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۴

(۳) التهذيب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۵؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۰۹- ۳۰۱، الباب ۵ من ابواب

صلاة الجمعة و آدابها ح ١

(۴) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاة الجمعة و آدابها ح ۲

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۰۶

بكير، قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قوم فى قرية ليس لهم من يجمع بهم، أ يصلّون الظهر يوم الجمعة فى جماعة؟ قال: نعم اذا لم يخافوا؛ «۱» فقد دلّ هذا الحديث [على] أنّ صلاة الجمعة لا تتعيّن إلّا إذا كان هناك من يجمّع و الّذى يجمع شخص خاص، لأنّه عليه السّلام أمرهم بالصلاة بالجماعة فى يوم الجمعة إذا تعذّر عليهم الشّخص الخاص، لأنّ نفيهم بليس لهم من يجمع بهم صلاة، دلّ على أنّ المنفىّ صلاة الجمعة و المأمور به صلاة الظهر فى جماعة، فلو كان وجوبها عينيّا أمرهم بالحضور إلى مكان يجمع فيه.

و أيضا ما رواه فى التهذيب عن الحسين بن سعيد، عن صفوان بن عبد الله بن بكير، عن أبى بصير، قال: دخلت على أبى عبد اللّه عليه السّلام فى يوم الجمعة و قد صلّيت الجمعة و العصر؛ فوجدته قد باهى يعنى من الباه أى جامع، فخرج إلىّ فى ملحفة ثم دعا جاريته فأمرها أن تضع له ماء تصبّه عليه؛ فقلت له: أصلحك اللّه! اغتسلت؟ فقال: ما اغتسلت بعد و لا صليت؟ فقلت له: قد صلّيت الظهر و العصر جميعا. قال: لا بأس. «۲» فانظر إلى هذا الحديث، فإنّه دلّ على عدم تعيّن صلاة الجمعة، لأنّ الإمام عليه السّلام لم يصلّها، و لم يفهم منه أنّه عليه السّلام يصلّيها، لأنّه قد خرج وقتها على ما هو المشهور؛ و على تقدير أنّ الإمام عليه السّلام سيصلّيها فإنّ أبى بصير قد نقل صلاته الظهر و العصر جميعا، فقال له الإمام عليه السّلام: لا بأس؛ و لو كانت الجمعة معيّنة لمنعه الإمام عليه السّلام عن صلاة الظهر خصوصا فى حال الحضور؛ فدلّ هذا الحديث و ما قبله و الأحاديث السابقة على عدم تعيّنها.

و أمّا ثانيا فإنّ الفقهاء- رضوان الله تعالى عليهم- قد بيّنوا فى مصنّفاتهم و ذكروا صلاة الجمعة فى حال الغيبة بالجواز تارة و بالاستحباب أخرى نظرا إلى إجماعهم على عدم وجوبها حينئذ عينا، و إنّما تجب على تقدير القول بالوجوب وجوبا تخييرا لا عينيا؛ و قد نقل هذا الإجماع الشيخ زين الدين فى شرح اللمعة. «۳» و إذا انعقد الإجماع على الوجوب التخييرى فلا يجوز خرقه، و خرقه القول بالعينية؛ و كذلك نقل هذا الإجماع الشيخ المحقق الشيخ على فى شرحه على القواعد حيث قال بعد بحث أورده فى هذا المقام: و إن تحتّمت مع ظهوره عليه السّلام للإجماع على انتفاء الوجوب الحتمى فى الغيبة. «۴» و قال فى التذكرة شرط وجوب الجمعة، السلطان أو نائبه عند علماءنا أجمع. «۵» و قال فى الذكرى فى سياق الشروط: الأوّل

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۱۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۷

(۲) التهذیب، ج ۳، ص ۱۳

(۳) شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۱، ص ۲۹۹- ۳۰۱

(۴) جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۸

(۵) تذكرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۰۷

السلطان العادل و هو الإمام أو نائبه إجماعا منّا؛ «۱» و غير ذلك من كلامهم. و مثل هؤلاء الفحول، إذا نقلوا الإجماع على عدم تعيّنها فى زمن الغيبة فكيف يجوز مخالفتهم و عدم الالتفات إلى ما نقلوه من الإجماع.

فإن قلت: إنّ الإجماع قد انعقد على الوجوب العينى فى زمن الحضور، فيستحبّ فى زمن الغيبة.

قلنا: الاستصحاب إنّما يكون حجّة إذا لم يعارضه دليل قطعىّ أو ظنّى، و قد بيّنا ما يبطله من الأدلّة، و أيضا فإنّه قد انعقد إجماع آخر على انتفاع الوجوب الحتمىّ فى زمن الغيبة كما أشرنا إليه عن قليل.

[حرمة صلاة الجمعة فی الغیبة و نقد دلائلها]

القول الرابع: الحرمة علی صلاة الجمعة فی زمن الغیبة؛ و قد ذهب إلیه جماعة من علماءنا و هم الشیخ فی الخلاف و المرتضی و سلّار و ابن ادریس، و اختاره العلامة فی المنتهی، و لم یرجّح أحد القولین فی القواعد، بل قال: و هل تجوز فی حال الغیبة و التمکّن من الاجتماع بالشرائط الجمعة، قولان؛ «۲» انتهی کلامه، مستدلّین بأنّ شرط انعقاد الجمعة وجود الإمام أو نائبه الخاص الّذی نصبه للصلاة و هو منتف، فتنفی الصلاة؛ و لأنّ الظهر أربع رکعات ثابتة فی الذمّة بیقین فلا یبرأ المکلّف إلّا بفعلها؛ و الأخبار الّتی وردت بوجوبها أخبار آحاد فلا یجوز التمسّک بها فیزال ما هو متیقّن الوجوب بما یتمسّک به، و لأنّ صلاة الجمعة لو جازت فی حال الغیبة لوجبت عینا، فلا یجوز حینئذ فعل الظهر و هو باطل اجماعا؛ بیان الملازمة أن الدلائل الدالّة علی الجواز دالّة علی الوجوب، فإذا اعتبرت دلالتها لزم القول بالوجوب الحتمیّ و هو خلاف الإجماع.

و یمکن مساعدتهم بما رواه ابن بابویه فی الفقیه عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السّلام قال: تجب الجمعة علی سبعة نفر من المؤمنین و لا تجب علی أقلّ منهم: الإمام و قاضیهم و مدّعیا حقّ و شاهدان و الّذی یضرب الحدود بین یدی الإمام؛ «۳» و بما رواه الشیخ فی التهذیب عن طلحة بن زید، عن جعفر، عن أبیه عن علیّ علیهم السّلام قال: لا جمعة إلّا فی مصر یقام فیه الحدود؛ «۴» و وجه الإعانة لهم بهذین الحدیثین ظاهر.

و الجواب الّذی قاله الشیخ علی رحمه اللّه عن الأوّل، انتفاء الشرط، لأنّ الفقیه المأمون الجامع

---

(۱) ذکری الشیعة، ص ۲۳۰

(۲) جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۴

(۳) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۱۳

(۴) التهذیب، ج ۳، ص ۲۹۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۰۸

لشرائط الفتوی منصوب من قبل الإمام علیه السّلام کما نطقت به الأخبار، و لهذا تمضی أحکامه و یجب علی الناس مساعدته علی إقامة الحدود و القضاء بین الناس.

فإن قیل: إنّ الفقیه إنّما نصب للحکم و الإفتاء، و الصلاة أمر خارج منه.

جعفریان، رسول، دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، در یک جلد، قم - ایران، اول، ه ق دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه؛ ص: ۶۰۸

قلنا: الّذی یظهر من الأخبار أنّه منصوب عنهم علیهم السّلام عامّا لا خاصّا.

و عن الثانی بمنع تیقّن الظهر فی صورة النّزاع کما دلّت علیه الأدلّة السابقة. و لقائل أن یقول: إنّ الأدلّة الّتی دلّت علی وجوب الجمعة یمکن حملها علی زمن الحضور لا علی زمن الغیبة، و علی تقدیر التسلیم إنّما أفادت الظنّ، و الظنّ لا یعارض مع الیقین، لأنّ وجوب صلاة الظهر متیقّن و لا یزول الیقین إلّا بدلیل قطعیّ الدلالة و هو منتف لحصول النّزاع فیها.

و عن الثالث: بأنّ الدلائل الدالّة علی الجواز، و إن دلّت علی الوجوب إلّا أنّ الوجوب أعمّ من العینی و التخییری، و لمّا انتفی العینی بالإجماع و بالأخبار السالفة، بقی التخییری علی حاله.

فإن قیل: المتبادر إلی الفهم هو الأوّل.

قلنا: الحقيقة فى معنى الوجوب هو الأعم، و كثرة الاستعمال فى بعض أفراده لا تقتضى الحمل عليه، لأنّ الواجب هو الحمل على الحقيقة.

فإن قيل: لو وجب الحمل على الأعم من كلّ منهما لم يلزم من الأمر شىء تحتّمه.

قلنا: هو كذلك بالنسبة إلى مجرّد الأمر؛ نعم يستفاد أخذ أحد الأمرين بأمر خارج؛ «۱» انتهى كلامه بمعنى أنّا اقتصرنا على هذا من كلامه رحمه اللّه و لكن هو قد أطال البحث فى هذا المقام، مع أنّه أشار فى أخر المبحث على من أراد التحقيق فليراجع إلى الرسالة الّتى قد كتبت فى تحقيق هذه المسألة، و الحق ما اختاره رحمه اللّه لما قاله و لما بيّناه فى الأخبار السابقة.

الفصل الثانى [فى نفى دلائل الحرمة]

اعلم أنّ القول بالحرمة ممنوع لوجوه:

الأول أنّ العبادات الّتى كانت على عهد رسول الله صلّى اللّه عليه و آله فهى باقية على حالها إلى يوم القيامة كما نطقت به الأخبار، إلّا أن يعرض لها عارض و ينتفى شرط من شروطها.

فإن قلت: إنّ صلاة الجمعة قد انتفى شرط من شروطها و هو وجود الإمام عليه السّلام أو من نصبه، فينتفى هذه العبادة بانتفاء هذا الشرط.

قلنا: ليس هذا منتف بالكلية لوجود الفقيه الجامع لشرائط الإفتاء لما دلّت عليه رواية عمر الحنظلة.

---

(۱) راجع: جامع المقاصد، ج ۲، ص ۳۷۵

دوازده رسالۀ فقهى دربارۀ نماز جمعه، ص: ۶۰۹

فإن قلت: يلزم هذا الوجوب العينى و أنت لم تقل به.

قلنا: إنا قد قلنا إذا لم يعرض لها عارض، و هنا قد عرض لها عارض و هو وجوب التقيّة و وجود الأخبار عن الائمة عليهم السّلام الّتى دلّت على الوجوب التخييرى، فهذان المانعان من الغيبة؛ و الأدلّة الّتى دلّت على المعيّنة ليست صريحة فى هذا بل يمكن حملها على كلّ واحد من الفردين.

الثانى: إذا تعارضت أدلّة الحرمة و الوجوب فينبغى الأخذ بما فيه الاحتياط، و الاحتياط هنا العمل بالوجوب التخييرى لئلا يلزم تعطيل حكم من أحكام اللّه تعالى بالكليّة حتى يظهر صاحب الحكم عليه السّلام.

الثالث: القول بالحرمة يلزم التعدّى عن حكم من أحكام الله تعالى، لأنّ هذه العبادة قد وضعها الله تعالى لاجتماع الناس فى يوم الجمعة، و هذا حدّ من حدوده؛ الله تعالى يقول:

وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ «۱» فلا يجوز التعدّى عنه بالكليّة.

خاتمة

و أمّا القول بالوجوب العينى، فهو مخالف للأخبار الّتى قد سلفت، و الإجماع الّذى ادّعاه أكثر العلماء من السّلف و الخلف فى أنّ الصلاة الجمعة فى زمن الغيبة وجوبا تخييرا لا عينيّا، و هو حجّة. فأمّا عند العامّة فمشهور حجّيته، بل يوجبوا الحدّ أو القتل على مخالفه؛ و أمّا عندنا فلقوله عليه السّلام فى موثّقة عمر بن حنظلة فى آخر الحديث «فخذ بما عليه أكثر أصحابك» إلى آخر الرواية؛ «۲» و أيضا إذا لم يكن الإجماع حجّة لزم الحرج و الضيق على المكلّفين، و أنّ شريعتكم هذه السمحة السهلة، فكيف يجوز شرعا مخالفة الإجماع، و الحال أنّه حكم و حدّ من حدود الله؛ و يدلّ على حجّيته أيضا قوله تعالى فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِى

الـدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ «۳» و أقلّ الطائفـة ثلاثـة، فإنّهم إذا تفقّهوا فی الـدین کان قولهم حجّة علی البـاقین من المکلّفین لقـوله تعـالی وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ؛ فـالمطلوب من تفقّههم أنّهم إذا نـذروهم و علّموهم المسائـل، یجب علیهم الأخـذ و العمل بما قالوا لهم، فظهر أنّ القول بالوجوب العینی فی زمن الغیبـة محض قول بالتشـهّر و حبّا للرئاسـة و تعـدّی حدود الله؛ و هذا ظاهر البطلان، فلا یجوز القول به.

فإن قلت: إنّ الشیخ زین الدین [الشهید الثانی] من المتأخّرین- قدّس سرّه- قال بهذا القول؛

(۱) بقره، ۲۲۹

(۲) الکافی، ج ۱، ص ۶۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸

(۳) توبه، ۱۲۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۱۰

فنقول فی الجواب: أنّ مخالفـة معلوم النسب لاـ یضـرّ فی الإجمـاع، إنّمـا یضـرّ إذا کان مجهول النسب. و أیضا فإنّ الشـیخ زین الـدین رحمه اللّه قـد خـالف ما هو علیه فی هـذه، فی باقی مصـنّفاته و أیضا ها إنّا لا نعلم أنّکم «۱» مقلّدیه فی هذا الترجیح أو أنتم مسـتدلّین علی الوجوب العینی، فـإن کنتم قلّدتموه فی هـذه المسألـة، فإنّ تقلیـد المیّت غیر جائز لما ثبت فی الأصول، و إن کنتم مسـتدلّین بغیر هـذه الرسالـة المنسوبة إلیه رحمه اللّه فلم تحتجّون بها، فاحتجّوا بالأدلّة الّتی قادتکم إلی هذا القول؛ و أدلّتکم قد نقلناها فهی کما تری لا تشفی العلیل و لا تروی الغلیل.

و أیضا نقول: أنتم قائلون بأنّه فی زمن الحضور لا یجوز لأحد أن یصـلّی صـلاة الجمعة بدون إذن النبی صـلّی اللّه علیه و آله أو الإمام بعـده، و هـذا حکم من أحکـام الله تعـالی، فلاـ یجوز تعدّیـة أحکـام الرسول صـلّی اللّه علیه و آله [الّتی] باقیـة إلی یوم القیامـة فما هو جوابکم، فهو جوابنا. «۲»

تمت الرسالة و الحمد لله رب العالمین علی ید محررها أحمد بن سلامة النجفی فی تاریخ شهر جمادی الأول سنة ۱۰۷۰ «۳»

(۱) فی الاصل: أنّه.

(۲) لا یقال: ان هـذا الاسـتدلال یـدلّ علی الحرمـة، و أنت لا تقول به، لأنا نقول: إنما أتینا به نفی وجوب العینیـة و أیضا لا یضـرّنا نقل دلالة الحرمة. منه رحمه الله.

(۳) کتبت هـذه الرسالـة من نسـخة التی هی کتبت و قوبلت من صورة خط مؤلفه رحمه اللّه العبـد الفقیر محمد حسـین بن محتشم فی شهر ربیع الاول سنة ۱۱۱۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۱۱

۱۱- رساله نماز جمعه ملا محمد طاهر قمی در نقد رسالهٔ نماز جمعه ملا حسن علی شوشتری

[مقدمه]

شرح حال مولی محمد طاهر شیرازی قمی

ملا محمد طاهر شیرازی قمی فرزند محمد حسین نجفی شیخ الاسلام، از چهره‌های علمی و اجتماعی برجستهٔ نیمهٔ دوم عصر صفوی است که تا زمان درگذشـتش در سال ۱۰۹۸ امام جمعه و شـیخ الاسـلام شـهر قم به شمار می‌آمد. وی افزون بر دانش دینی، به دلیل

داشتن طبع شعر و قدرت قلمی در نگارش آثار فارسی، به عنوان یکی از نویسندگان نسبتا پرکار این دوره شناخته می‌شود. وی عالمی اخباری و به نوعی پیرو مکتب مرحوم آخوند محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰) است؛ گرچه در جریان مبارزه‌اش با تصوف، به نوعی با او درگیر شد و رد و ایرادهایی میان آنان نگاشته شد. در عین حال، مشی وی با مشی فکری مرحوم محمد باقر مجلسی (م ۲۷ رمضان ۱۱۱۰) کاملا یکسان بوده است. در مجلد ۱۰۷ (ص ۱۲۹) بحار الانوار اجازه‌ای که وی برای علامهٔ مجلسی نگاشته درج شده است. «۱»

شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴) که معاصر وی بوده، از او با عناوین «من أعیان الفضلاء المعاصرین، عالم مدقق ثقهٔ فقیه متکلم محدث جلیل القدر عظیم الشأن» یاد کرده است. «۲»

وی سپس برخی از آثار وی را بر شمرده: شرح تهذیب الحدیث، حکمهٔ العارفین فی رد شبه المخالفین، کتاب الاربعین، رسالهٔ الجمعهٔ، الفوائد الدینیهٔ فی الرد علی الحکماء و الصوفیه و ...

می‌باشد. «۳»

---

(۱) صاحب روضات (ج ۴، ص ۱۴۵) از یک شوخی لطیف هم که میان مرحوم مجلسی و ملا محمد طاهر قمی رخ داده یاد کرده است.

(۲) امل الامل، ج ۲، ص ۲۷۷

(۳) امل الامل، ج ۲، ص ۲۷۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۱۲

افندی افزون بر اینها از آثار دیگر او یاد کرده است: بهجهٔ الدارین فی الجبر و التفویض و الامر بین الامرین، وسیلهٔ النجاهٔ، رسالهٔ فی القراءهٔ الاحسن من قراءات القرآن، رسالهٔ فرحهٔ الدارین فی تحقیق معنی العدالهٔ، رسالهٔ فی معنی الصلاهٔ، رسالهٔ فی ذم الدنیا، قصیدهٔ مونس الابرار، تحفهٔ الاخیار، توضیح المشربین و تنقیح المذهبین. «۱»

گفتنی است که الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین یا الاربعین فی امامهٔ الائمهٔ الطاهرین از آثار مفصل اوست که به تازگی انتشار یافته است. «۲» همچنین کتاب تحفهٔ الاخیار او در رد بر صوفیه منتشر شده است. «۳» رسالهٔ رد صوفیه در میراث اسلامی ایران دفتر چهارم (صص ۱۳۱- ۱۵۰) و قصیدهٔ مونس الابرار هم در میراث دفتر هفتم منتشر شده است. مجموعه‌ای از شش رسالهٔ او هم به کوشش میر جلال الدین محدث (تهران، ۱۳۳۶ ش) انتشار یافته است.

علامه آقا بزرگ طهرانی به مناسبت در جای جای ذریعه از آثار وی یاد کرده و به علاوه در طبقات اعلام الشیعهٔ قرن دوازدهم، فهرستی از آن آثار با اشارتی کوتاه دربارهٔ شرح حالش آمده است. «۴» دربارهٔ تألیفات ملا محمد طاهر باید به این نکته توجه داشت که بخش قابل ملاحظه‌ای از آثار او را می‌بایست در ادبیات ردّیهٔ‌نویسی این دوره جای داد؛ به طوری که دو رسالهٔ نماز جمعه او یکی در ردّ ملا حسن علی شوشتری و دیگری در نقد رسالهٔ ملا خلیل قزوینی است.

ملا محمد طاهر قمی شیخ الاسلام و امام جمعهٔ پرنفوذ و رسمی شهر قم بود و با شاه سلیمان هم ارتباط داشت. نفوذ وی چندان بود که به ادعای برخی می‌توانست برای بسیاری از محکومین یا متهمان وساطت کرده از آنان حمایت کند. وی به همین دلیل مورد انتقاد عبد الحی رضوی در رسالهٔ نماز جمعه او قرار گرفته که متن آن در همین مجموعه چاپ شده است.

به رغم این ارتباط، یک بار به خاطر حمله‌ای که او به مشروب خواران کرده و از آن جمله، اشارتی هم به شاه وقت یعنی سلیمان مشروب خوار کرده بود، مورد خشم شاه سلیمان (م ۱۱۰۵) قرار گرفته، فرمان قتلش صادر شد. اما با وساطت برخی از امراء از آن منصرف گردید. به همین دلیل، ابتدا فرستاده‌ای که برای قتل وی به قم رفته بود به این شهر وارد شد و ساعاتی بعد، سفیری که خبر

انصـراف سـلطان را آورده بود به قم رسـیده، مانع از قتل وی شـد. سـپس وی را برای بردن به اصـفهان به کاشان بردنـد که در آنجا مورد استقبال

(۱) ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۱

(۲) تحقیق سید مهدی رجایی، قم، ۱۴۱۸

(۳) با تحقیق داود الهامی، قم، مطبوعاتی هدف.

(۴) طبقات اعلام الشیعهٔ، قرن ۱۱، صص ۳۰۲- ۳۰۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۱۳

علمـای این شـهر قرار گرفت. از جمله مسـتقبلین، فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) بود که ملاـ محمـد طاهر از وی به دلیل داشـتن گرایشات صوفیانه ناراضـی بود؛ لذا از کسانی که آنجا حاضـر بودند پرسـید: آیا این مجوسـی هنوز زنده است!؟ فیض که این مطلب را شـنید، ارادهٔ آمـدن نزد وی را کرد، اما ملا محمد طاهر اجازه ورود به وی را نداد. فیض از وی خواست اجازه دهد عقایدش را بر او عرضـه کنـد؛ اگر بـا آنها موافق بود اذن دخول دهـد. آنگاه عقایـدش را گفت و وقتی ملا محمـد طاهر عقایـدش ملاحظه کرده آن را تأیید کرد، با او دیدار کرده از وی به خاطر مطالبی که گفته بود عذر خواهی کرد و او را در بغل گرفت. وی سـپس به اصـفهان رسیده به حضور شاه سلیمان برده شد. شاه از او پرسید: آیا تو گفته‌ای که مشروبخوار عروس شیطان است؟ قصد شاه آن بود تا از وی اعتراف بگیرد که چنین چیزی گفته است.

ملا محمد طاهر با زیرکی اظهار کرد: نه ای پادشاه! من نگفته‌ام، جدّ صادق مصدّق امین شما چنین فرموده است! با این پاسخ سلطان ساکت ماند و راهی جز مدارا با وی نیافت. «۱»

به هر روی، همان گونه که از آثار وی به دست می‌آیـد، یکی از ویژگی‌های بارز ملا محمـد طاهر قمی، تلاش وی بر ضـد صوفیان است که در این مسیر، چندین رساله و کتاب تألیف کرده و حتی یک مناظرهٔ مکتوب با مرحوم آخوند ملا محمد تقی مجلسی دارد که متن این منـاظره را بـا عنوان اصول فصول التوضـیح و همچنین گزارش دیگر تلاش‌هـای علمی او را در این مبارزه در مجلـد دوم کتاب صـفویه در عرصهٔ دین، فرهنگ و سـیاست با تفصـیل تمام آورده‌ایم. در این زمینه وی مدافع سید محمد میر لوحی بود که در این قضایا با مرحوم محمد تقی مجلسـی درگیر شد. به علاوه، قمی با نام مسـتعار هم آثاری بر ضد صوفیان تألیف کرد. وی افزون بر درگیریش بـا محمـد تقی مجلسـی، مـورد خشم شـمار دیگری از علمـای وقت نیز بـود که از آن جمله می‌توان به ملاـ خلیـل قزوینی (۱۰۸۹) اشاره کرد. «۲»

همان گونه که اشاره شد، ملا محمد طاهر تا سال ۱۰۹۸ زنده و در قم سکونت داشت.

جنازهٔ وی هم در قبرستان شیخان قم در پشت مرقد زکریا بن آدم رحمه اللّه دفن شد. «۳»

مولی حسن علی شوشتری

رسالهٔ ملا محمد طاهر در رد بر حسن علی شوشتری است. بنابراین شـرحی از زندگی وی که رساله‌اش تقریبا به طور کامل در رسالهٔ قمی درج شده می‌آوریم.

مولی حسن علی فرزند ملا عبد الله شوشتری صاحب مدرسهٔ معروف به مدرسهٔ

(۱) روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۶

(۲) روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۴

(۳) روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۱۴

ملاـ عبـد الله اصـفهان است که شاه عباس اول آن را برای وی ساخت و او را مـدرّس آنجا قرار داد. فرزنـد وی ملا حسن علی هم از علمـای دورهٔ شـاه صـفی و شـاه عباس ثانی است و بر خلاف عقیـدهٔ پـدرش که قائل به وجوب عینی نماز جمعه بود، قائل به حرمت نمـاز جمعه بوده و در این بـاره تعصب زیـادی از خود نشـان می‌داد. افنـدی بـا یادآوری این نکته می‌نویسـد: وی نزد سـلاطین وقت محترم بوده و پس از پـدرش به عنوان مدرّس مدرسه‌ای که شاه عباس اول برای تدریس پدرش ساخته بود، تعیین گردید. این مسأله ادامه داشت تا زمانی که خلیفه سـلطان در نوبت دوم به وزارت رسـید. در این وقت، خلیفه سلطان همزمان با عزل آمیرزا قاضی شیخ الاسـلام اصفهان، ملا حسن علی را هم از منصب مدرسی مدرسه عزل کرده، آن منصب را به «الاستاد الفاضل» یعنی محقق سبزواری داد که از شاگردانش بود.

این در حالی بود که گفته می‌شد، سـلطان- یعنی شاه عباس اول- مدرسه را به گونه‌ای وقف کرده که منصب تدریس تنها در اختیار فرزندان ملا عبد الله باشد. به هر حال، قصهٔ عزل او بسیار شگفت و مشهور است.

میرزا عبد الله افندی ادامه می‌دهد: از ملا حسن علی اولاد و احفاد صالح و عابدی بر جای مانده که مشـغول به تحصـیل علم هستند و معروف و در قیـد حیاتند. ملا حسن نزد پدرش و شـماری دیگر از علمای وقت از جمله شـیخ بهایی تحصـیل کرده است. همین طور پـدر من (یعنی پدر افندی) و عده‌ای دیگر از علما که محمد باقر مجلسـی و پدرش هم در زمرهٔ آنهاست، نزد وی تحصـیل کرده‌اند. وی آثـاری دارد که از آن جمله کتاب التبیان فی الفقه است که گویا تنها بخش طهارت آن را نوشـته است. رساله‌ای فارسـی هم در حرمت نماز جمعه دارد که من از آن خوشم نیامد. ملا محمد طاهر قمی آن را به خوبی نقد کرده است.

حاشیه‌ای هم بر قواعد شـهید دارد. افندی سپس مطالب شـیخ حرّ را به نقل از امل الامل آورده است که از آن جمله اشاره به تاریخ درگـذشت وی دارد که به سـال ۱۰۶۹ رخ داده اسـت. «۱» به نوشـتهٔ شـیخ آقا بزرگ تاریـخ درگـذشت وی بنا به آنچه در حـدائق المقربین آمده، سال ۱۰۷۵ یاد شده است. «۲»

خاتون‌آبادی هم وفات وی را در سال ۱۰۷۵ دانسته، ذیل وقایع آن سال می‌نویسد:

فوت فاضل عالم کامل صاحب فطنهٔ وقّاده آخونـد مولانا حسن علیا خلف صدق آخوند مولانا عبد الله شوشتری (م ۲۴ محرم ۱۰۲۱) و آخوند مولانا حسن علیا معاصر شاه صفی بود و

(۱) ریـاض العلماء، ج ۱، ص ۲۶۱- ۲۶۳. نسـخه‌ای که از امل الامل در اختیار افنـدی بوده، تاریـخ درگـذشت ملا حسن علی ۱۰۲۹ بوده که افندی به آن اشـکال کرده است. اما نسخهٔ دیگری که از امل الامل بر جای مانده و از قضا به تصحیح خود افندی است، این تاریخ سال ۱۰۶۹ است. بنگرید: امل الامل، ج ۲، ص ۷۴

(۲) طبقات اعلام الشیعهٔ، قرن ۱۱، ص ۱۵۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۱۵

مقرّب و در کمال اعتبار، و بعـد از فوت شاه صـفی در حین حکومت شاه عباس ثانی رحمه اللّه و وزارت خلیفه سـلطان به علتی چند اندک در احترام آخوندی ضعف و سستی بهم رسیده، تولیت مدرسهٔ ملا عبد الله که با آخوند بود از او انتزاع نموده به آخوند مولانا محمـد باقر خراسانی دادنـد. و تاریـخ فوت مولانا حسن علیا این مصـراع است «علم علم بر زمین افتاد» که هزار و هفتاد و پنـج باشـد. تاریخ دیگر «وفات مجتهد الزمان». «۱»

نصرآبادی هم از معاصرانش دربارهٔ او می‌نویسد: یگانه گوهر بحرین علوم عقلی و نقلی، خلف ملاـ عبد الله شوشتری که مثل خورشید محتاج به تعریف و توصیف نیست.

مجملا نیّر سپهر فضیلت و بدر فلک فطانت، جامع علوم و حاوی فروع و اصول بود. به جودت طبع و حدّت ذهن و طلاقت لسان و حاضر جوابی مانند نداشت و از این راه امتیاز تمام از اقران و امثال داشت. طبعش در ترتیب نظم و تتبع اشعار قدما رغبت تمام داشت. این ابیات از ایشان است:

تا باغ نظر را گل رخسار تو آراست صد نخل امید از جگر سوخته برخاست

مانند گل تازه که از هم بربایند اعضای مرا بر سر پیکان تو غوغاست «۲»

از رساله نماز جمعه وی نسخه‌هایی بر جای مانده است که در بخش کتابشناسی رساله‌ها از آنها یاد کرده‌ایم. افزودنی است که رسالهٔ ملا حسن علی به طور عمده در رد بر رسالهٔ شهید ثانی بوده و این از مقایسهٔ استدلالها و عبارت به خوبی به دست می‌آید.

رسالهٔ نماز جمعهٔ ملا محمد طاهر در نقد ملا حسن علی شوشتری

ملا محمد طاهر که خود امام جمعهٔ رسمی قم بود، و نیز بر اساس مذاق اخباری خود، قائل به وجوب عینی نماز جمعه بود. زمانی که وی در سال ۱۰۶۸ رسالهٔ ملا حسن علی را در عدم جواز اقامهٔ جمعه در عصر غیبت دید، از آن برآشفت و مصمم شد تا نقدی بر آن بنویسد. به نوشتهٔ خودش در مقدمهٔ این رساله، او ابتدا برای نوشتن ردیه استخاره کرد و سپس به نقد آن پرداخت. پیش از شروع به نقد رسمی آن رساله، بحثی دربارهٔ وجوب نماز جمعه کرده، از دیدگاه خود ادلهٔ وجوب را ارائه کرد. آنگاه به نقد رسالهٔ شوشتری پرداخته، قطعاتی از آن را نقل کرده و سپس به نقد آن پرداخت. همین جا گفتنی است که در نسخهٔ مورد استفاده ما (مرعشی ش ۱۱۵۲۰) به رغم آن که تاریخ یاد شده در آغاز آن سال ۱۰۶۸ است، تاریخی که در پایان آن آمده سال ۱۰۸۶ است که به عنوان تاریخ فراغت مؤلف از نوشتن رساله یاد شده

---

(۱) وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۲۳

(۲) تذکرهٔ نصرآبادی، ج ۱، ص ۲۲۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۱۶

است. ممکن است با اندکی تسامح، تاریخ دوم را تاریخ کتابت رساله بدانیم.

ملا محمد طاهر بر اساس مشی اخباری خود، در ابتدای نقد، پس از بیان نخستین اظهار نظرهای شوشتری، به اثبات حقانیت جریان اخباری پرداخته و نگرش اصولی و اجتهادی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. به اعتقاد وی «علمای متقدّمین امامیه را اعتقاد این است که نماز جمعه واجب عینی است بی آن که وجود نبیّ یا وصیّ یا نایب عام شرط بوده باشد». پس از آن یکایک ادلهٔ شوشتری را نقل و سپس رد کرده و این مشی تا آخر این رساله ادامه یافته است. بنابراین باید توجه داشت که بخش عمده یا به عبارتی، متن کامل رسالهٔ شوشتری هم در این رساله درج شده است.

عمدهٔ استدلالهای نخست شوشتری نقد استدلال به آیهٔ شریفه سورهٔ جمعه برای اثبات وجوب عینی است که ضمن آن به دوازده مورد اشکال در این استناد پرداخته است! در این زمینه و همچنین مباحث بعدی، مسائل طرح شده توسط شوشتری ناظر به رسالهٔ نماز جمعهٔ شهید ثانی است.

شوشتری به مناسبت، در اشکال دوازدهم در استدلال به آیهٔ سورهٔ جمعه، از اصل اجتهاد دفاع کرده و بر آن است که حتی اگر اجازهٔ مجتهد جامع الشرائط برای اقامهٔ جمعه لازم باشد، اوضاع روزگار او چنان است که در میان کسانی که متصدی این منصب‌اند،

کسی که تمامی خصوصیات یک مجتهد را داشته باشد، یافت نمی‌شود. به گفتهٔ وی «الیوم در متصدیان امامت این نماز، هیچ یک از این شروط [شروط اجتهاد] تحققی ندارد». وی در این بحث به ضعف استدلال به مقبولهٔ عمر بن حنظله پرداخته و در این باره که مجتهدان جز در امر دعاوی و قضا اختیارات امامان را داشته باشند، اظهار تردید کرده است. وی در اینجا ضمن طعنه بر فقهایی که به نوعی قصد آن دارند که پادشاهی را که نیابت پادشاه من عند الله است، بدین لباس اثبات نمایند، تلویحا آنان را متهم به دنیاگرایی کرده، خود را منزّه از آن گرایشها دانسته، می‌نویسد: اما ما را ... منظور نظر به غیر از خدای اکبر نیست و زخارف کاسدهٔ فاسدهٔ دنیوی را معدوم مطلق دانسته‌ایم ... در شکست خود کوشیده‌ایم و پشت پا بر جمیع اعتبارات مستعار دنیوی زده، خود را لا شیء مطلق انگاشته‌ایم»! این مبحث شوشتری سبب شده است تا ملا محمد طاهر باز به دنبال تشریح مفهوم اجتهاد رفته از مشی اخباری خود دفاع کند.

این نکته هم افزودنی است که طبق معمول، بخش عمده‌ای از مباحث طرح شده در این قبیل رساله‌ها و از جمله همین رساله، اختصاص به بررسی دیدگاه فقهای کهن دارد که هر کس به مذاق خود از آنها برداشت کرده و کوشیده تا رأی آنان را موافق خود نشان دهد.

از نکات شگفت آن است که ملا عبد الله شوشتری پدر ملا حسن علی قائل به وجوب عینی

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۱۷

نماز جمعه بوده و فرزندش تا این اندازه در عقیدهٔ به حرمت پیش رفته، قائلین به وجوب را مورد تندی خود قرار می‌دهد؛ امری که مورد انتقاد ملا محمد طاهر قرار گرفته، او را به خاطر آن که «فقهای شیعه را که از جملهٔ ایشان، والد اوست» مورد طعن قرار داده، سرزنش می‌کند.

ملا محمد طاهر رسالهٔ دیگری هم با عنوان جاء الحق در مبحث نماز جمعه دارد که آن را در ۲۱ ربیع الثانی سال ۱۰۷۶ در رد بر ملا خلیل قزوینی نگاشته و نسخه‌ای از آن در فهرست کتابخانهٔ آیهٔ الله مرعشی، (ج ۱۵، ص ۱۵۸) «۱» و نسخهٔ دیگری از آن نیز در فهرست مجلس (۱۴/ ۳۷۲) معرفی شده است.

---

(۱) و نیز نک: فقه شیعه، ص ۲۵۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۱۹

[سبب تألیف این رساله]

<بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و الصلاهٔ علی محمد و آله الطاهرین >پوشیده نماند که در روز سه شنبه عاشر شهر جمادی الاولی سنهٔ ثمان و ستین بعد الالف [۱۰۶۸] در مجلسی شریف و محفلی منیف، محتوی بر فضلا و صلحا، رساله‌ای به نظر رسید از تصانیف بعضی از فضلای معاصرین و هو الفاضل المعروف المشهور مولانا حسن علی بن مولانا عبد الله المغفور [در] تحریم نماز جمعه و ردّ دلایل قایلین به وجوب آن بر وجوه ضعیفه و اعتراضات سخیفه. پس در نوشتن جواب از آن مردّد خاطر شده، به استخاره [رجوع] نمود. استخارهٔ نوشتن خوب و ننوشتن بد آمد. بنابراین به نوشتن مبادرت نمود، و الله المستعان.

بدان که چون مدار استدلال صاحب رساله بر حرمت نماز جمعه بر دعوی اجماع است، و بر متواتر نبودن احادیث کتب اربعه، و عدم جواز عمل به خبر واحد، پس مناسب آن است که قبل از شروع در مقصود، بیان حال خبر واحد و خبر متواتر و اجماع و بیان اقوال علما در باب نماز جمعه و بیان مذهب حق در چند فصل واقع شود، و بعد از آن عبارات صاحب رساله را نقل نموده، ضعف و بطلان آن را بیان نماید.

فصل اول در بیان خبر متواتر

خبری را می گوینـد که جماعتی بـدان اخبار نماینـد که عقل به حسب عادت تجویز اتفاق ایشان بر کذب ننماید، و لیکن از برای آن تعیین عـدد ننموده‌انـد. پس گـاه باشـد که از قول صـد کس علم حاصل نشود و این در صورتی است که عقل تجویز اتفاق ایشان بر کذب نماید؛ و گاه باشد که از قول سه کس علم به هم رسد، و این در صورتی است که آن سه کس به دیانت و صیانت و صدق و راستی معروف و مشهور بوده باشند، به حیثیتی که عقل تجویز توافق ایشان بر کذب ننماید.

بنابراین است که بعضی از احادیث کتب اربعه که به سندهای بسیار نقل شده، نزد ما متواتر است و قلّت عدد طبقهٔ اخیره سبب انتفای تواتر نمی‌شود؛ زیرا که مصنّفان این چهار

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۲۰

کتاب که در طبقهٔ اخیرند و مسمّی به مجتهد و مکنّی به ابی جعفرند، «۱» در امانت و صیانت و دیانت به مرتبه‌ای مشهور و معروفند که عقل به حسب عادت تجویز اتفاق ایشان بر کذب نمی کند؛ و بنابراین است که احادیث نماز جمعه را ما متواتر معنوی می‌دانیم، و چون [صاحب] رساله تجویز اتفاق این سه دینـدار بر کـذب می‌نمایـد و احتمال این را می‌دهد که ایشان با هم اتفاق نموده، احادیث کتب خود را وضع کرده باشند، بنابراین احادیث جمعه را متواتر نمی‌داند، ذلک ظنّ الذین لا یوقنون.

و اگر کسـی اعتراض کند که عدد معتبر در تواتر زیاده از سه است، و علمی که از خبر این سه کس حاصل می‌شود، نه از جهت این است که متواتر است، بلکه از جهت قراین احوال است و خبر واحـد محفوف به قرینه نیز افـادهٔ علم می کنـد، در جواب می گوییم که بر تقـدیر تسـلیم، عرض مـا این است که بیان کنیم که خبر این سه کس افادهٔ علم می کنـد و از این مضایقه نـداریم که خبر ایشان را خبر واحد محفوف به قرینه گویند و خبر متواتر نگویند.

و بـدان که در تـواتر شـرط است که آنچه اخبـار از آن واقع می‌شود محسوس باشـد که اگر محسوس نباشـد و عقلی و نظری باشـد، متواتر نشود و علم از آن حاصل نگردد و اگر چه ناقلانش بسیار باشند.

فصل دوم در بیان خبر واحد

چون خـبر متواتر را دانسـتی پس بـدان که هر خـبری که متواتر نباشـد آن را خبر واحـد می گوینـد، اگر چه صـد کس آن را روایت نموده باشـند و بـدان که خبر واحـد که راویش ثقه و معتمـد باشد، بدان عمل می‌توان نمود و دلیل بر این، قول حق سـبحانه و تعالی است: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ؛ «۲» و مضمون آیه این است که چرا از هر فرقه طایفه‌ای نمی‌رونـد که در دین فقیه و دانا شونـد و چون برگردنـد بیم نمایند و بترسانند قوم خود را شاید که ایشان حذر نمایند. و طایفه را بر جماعت اندک که از قول ایشان علم حاصل نشود، اطلاق می کنند. «۳»

پس از این آیه فهمیـده می‌شود که هرگاه طایفه‌ای از طلب علم رجوع نماینـد، و قوم خود را از واجب و حرام خبر نمایند و از ترک واجب و فعل حرام بترساننـد، بر ایشان لازم باشد که بترسـند و به واجب عمل نمایند و از حرام اجتناب کنند و بر تقدیری که «طایفه» موضوع

---

(۱) ابـو جعفر محمـد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹)، ابو جعفر محمـد بن علی معروف به شـیخ صـدوق (م ۳۸۱)، و ابو جعفر محمـد بن حسن مشهور به شیخ طوسی (م ۴۶۰).

(۲) توبه، ۱۲۲

(۳) دربارهٔ استدلال به این آیه بنگرید: العدة، ج ۱، ص ۱۰۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۲۱

باشد از برای جماعت بسیار و بر جماعت اندک صادق نباشد، باز مدّعا حاصل است؛ زیرا که از اطلاق آیه مستفاد می‌شود که بر هر یک از قوم به انـذار هر یک از طایفه حـذر لازم است، و چون توانـد بود که به خبر واحد عمل جایز نباشد و حال آن اهل مشارق و مغارب مکلّفنـد که به جمیع احکام عمل نمایند و شک نیست که اهل بلاد بعیده را تحصـیل احکام الله از طریق تواتر متعذّر است، و اگر فرض کنیم که متعذّر نباشـد و ممکن باشـد، بسـی عسـر و حرج خواهـد بود، و حق سـبحانه و تعـالی نفی عسـر و حرج نموده و فرموده که: وَ مٰا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ؛ «۱» یعنی نگردانیده است حق تعالی بر شـما در دین حرج و تنگی و گفته که: یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لٰا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ؛ «۲» یعنی جز این نیست که می‌خواهد الله تعالی به شما آسانی و نمی‌خواهد دشواری و تنگی.

و شـیخ طوسـی رحمه اللّه در کتـاب عـده، چنـد وجه از برای وجوب عمـل به خـبر واحـد گفته که از ملاحظهٔ آن کمـال جمعیّت و اطمینان خاطر حاصل می‌شود، و ما مضمون آن وجوه را بر وجه اختصار ذکر می‌نماییم. این مضمون کلامش:

اتفاق طایفـهٔ محقّه است بر عمل به احادیثی که روایت کرده‌انـد در تصانیف و اصول خود، و در آن خلافی ندارند، تا آن که احدی فتوی می‌داد و از وی سؤال می‌کردند که از کجا این فتوی می‌دهد، پس رجوع می‌کرد به کتاب معروفی یا اصل مشهوری و راویش ثقه بود، قبولش و تسلیم امرش می‌نمودند و این طریقهٔ ایشان بود از عهد نبی صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام.

پس اگر عمـل به این اخبـار را جـایز نمی‌دانسـتند، اجمـاع بر این نمی‌کردنـد و انکارش می‌کردنـد، و در اجماع ایشان معصوم داخل است که بر وی سـهو و خطـا روا نیست؛ و آن چه کـاشف است از آن چه گفـتیم این است که چون عمـل به قیـاس در شـریعت نزد ایشـان جـایز نیست، بـدان عمل نکرده‌انـد؛ پس اگر کسـی بر سبیل نـدرت در بعضـی از مسائل بـدان عمل کرده باشـد، ترک قولش نموده‌اند و بر وی انکار کرده‌اند و از وی تبرّی نموده‌اند تا آن که تصانیف و روایات همچنین کسی را ردّ کرده‌اند. پس اگر عمل به خبر واحـد مثل قیاس می‌بود، با عاملان خبر واحد آن کار می‌کردند که با عاملان قیاس کرده‌اند. «۳» و از جمله خبرهایی که دلالت می‌کنـد بر جواز عمل به خبر واحـد، اختلافی است که ظاهر شـده در میان فرقـهٔ محقه. پس به درستی که یافته‌ام این فرقه را مختلف المذاهب در احکام، و در جمیع ابواب فقه از طهارت تا دیات، «۴» و ذکر کرده‌ام آن چه وارد شده است از ایشان از احادیث

---

(۱) حج، ۷۸

(۲) بقره، ۱۸۵

(۳) العدة، ج ۱، ص ۱۲۶- ۱۲۷

(۴) العدة، ج ۱، ص ۱۳۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۲۲

مختلفـهٔ فقه در کتاب اسـتبصار و تهـذیب الاحکام، زیاده بر پنـج هزار حـدیث، و ذکر کرده‌ام در اکثر آن اختلاف طایفه را در عمل بـدان؛ و این از آن مشـهورتر است که مخفی بمانـد تـا آن که اگر تأمّل نمایی اختلاف ایشان را در این احکام زیاده از اختلاف ابی حنیفه و شافعی و مالک خواهی یافت؛ و یافته‌ام ایشان را که با این اختلاف عظیم ترک دوستی یکـدیگر نکرده‌اند؛ تفسـیق و تضـلیل یکـدیگر ننموده‌انـد. پس اگر عمـل به این اخبار جایز نمی‌بود این چنین نمی‌بود. و از جمله خبرهایی که دلالت بر جواز عمل به خبر واحـد می‌کنـد، این است که یافته‌ام این طایفه را که تمییز رجال ناقلان اخبار نموده، توثیق ثقات و تضـعیف ضـعفاء کرده‌انـد و فرق میان معتمد و غیر معتمد کرده و گفته‌اند که فلان در حدیث متهم است و فلان کذّاب است، و در این باب کتابها تصنیف نموده‌اند.

پس اگر عمل به اخبار آحاد جایز نمی‌بود، این عمل را فایـده نمی‌بود؛ پس هر که با دیـدهٔ بصـیرت و سـلامت فطرت ملاحظه وجوه

مذکور نماید، در جواز عمل به خبر واحد جزم کند و شکّش نماند. «۱»

فصل سیم در بیان اجماع

بدان که اجماع نزد اهل سنت آرای مجتهدین است بر حکمی از احکام، و این اجماع نزد اهل سنّت حجت است؛ و اما در پیش شیعه حجّت نیست. و تحقیق این است که اتّفاق آرای به اختلاف طبایع و افهام محال است، و بر تقدیری که ممکن باشد، علم به حصول آن محال است؛ زیرا که می‌تواند بود که مجتهدی در محلی باشد و خود را به مردمان نشناساند و مردم وی را نشناسند، و بر تقدیری که مجتهدین را تمام توان شناخت، چگونه علم به اتّفاق آرای ایشان توان به هم رسانید، و حال آن که در هر دم احتمال می‌رود که رأی ایشان تغییر یابد.

پس اگر کسی به اصفهان رود، و اتّفاق مذاهب مجتهدین آنجا را مشخص نماید، ممکن است که هنوز به شیراز نرسیده، رأی‌های مجتهدین اصفهان تغییر یافته باشد. پس علم به حصول اجماع ممکن نباشد؛ و ظهور این معنی در مرتبه‌ای است که جماعتی از اصولیین و فقهای اهل سنت نیز دعوی امتناع آن نموده‌اند تا آن که شارح مختصر که از بزرگان اهل سنت است، از احمد بن حنبل که یکی از ائمهٔ أربعهٔ اهل سنت است، نقل کرده که من ادّعی الإجماع فهو کاذب؛ «۲» یعنی هر که دعوی اجماع کند، پس او دروغگو است. و بر تقدیری که ممکن باشد، اهل سنت دلیل معقولی بر حجّیت آن ندارند و ما در کتاب اربعین شبهات

---

(۱) العدة، ج ۱، ص ۱۳۷- ۱۳۸

(۲) قال ابن حزم فی المحلّی (ج ۱۰، ص ۴۲۲): و لله درّ الامام أبی عبد الله احمد بن حنبل ... یقول فیما یدعی الاجماع: هذا الکذب، من ادّعی الاجماع فهو کاذب. و بنگرید: الاربعین (از ملا محمد طاهر قمی)، ص ۱۴۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۲۳

ایشان را باطل نموده‌ایم. «۱»

و اما اجماع نزد شیعه اتفاق علماست بر حکمی از احکام به شرطی که ما را علم به هم رسد که امام از جمله ایشان است. پس اجماعی که این چنین باشد، شیعه آن را حجّت می‌دانند از جهت قول امام علیه السّلام نه از جهت اتفاق آرای مجتهدین؛ و شک نیست که تحقیق اجماع به این معنی در زمان غیبت امام زمان علیه السّلام ممکن نیست؛ زیرا که حضرت صاحب الامر علیه السّلام به اذن ملک علّام غایب و پنهان است و از معاشرت اهل دنیا گریزان. نه کسی را به سویش راهی است و نه احدی را از خبرش آگاهی؛ و آن چه شیخ طوسی در کتاب عدّه ذکر نموده به غایت ضعیف است.

و حاصل کلامش این است که چنان چه مردمان در زمان حضور ائمه مکلّف بودند، در زمان غیبت نیز مکلّفند. پس با وجود بقای تکلیف قبیح است که امام زمان حق را ظاهر نسازد؛ و بنابراین قاعده حکم کرده و اعتقاد نموده که اگر قولی در میان شیعه ظاهر باشد و خلاف آن معلوم نباشد، آن قول موافق قول امام است که اگر مخالف باشد، بر امام واجب است که حق را ظاهر سازد. و اگر مسألهٔ قول شیعه مختلف باشد و بر هیچ‌کدام دلیلی از کتاب خدا و سنّت متواتره نبویّه نباشد، پس اگر به قول قائلانش معلوم النسب باشند و معلوم باشد که هیچ‌کدام امام نیستند و قائلان قول دیگر معلوم النسب نباشند و هر کدام از ایشان احتمال داشته باشد که امام معصوم باشد، در این صورت حق با قائلان این قول خواهد بود که قائلانش مجهول النسب باشند؛ و اگر چنانچه قایلان هر دو قول مجهول النسب باشند و دلیلی بر حقیّت هیچ یک از دو قول از کتاب خدا و سنّت متواتره نبویه نباشد، در این صورت شیعه مخیّر باشند، به هر قولی که خواهند عمل نمایند که اگر یک قول حق باشد، بر امام زمان لازم است که اظهار حق نماید.

و بعد از آن از سیّد مرتضی رحمه اللّه اعتراضی نقل نموده و حاصلش این است که وقتی بر امام واجب است که ظاهر شود و اظهار

حق نمایـد که ما خود سـبب غیبتش نباشیـم که اگر در نفس ما چیزی باشـد که در غیبت امام علیه السّلام دخلی داشـته باشـد، بر او واجب نخواهـد بود که ظاهر شود و اظهار حق نمایـد، زیرا که ما خود سـبب محرومی از منافع وجود امام شـده‌ایم؛ و بعـد از آن که شیـخ این اعتراض را نقل نموده، در جواب گفته که این قول صـحیح نیست؛ زیرا که لازم می‌آیـد که اجماعات شـیعه حجّت نباشد. «۲»

و شک نیست که این جواب که شیخ گفته از اعتراض سیّد مرتضی به غایت ضعیف

(۱) نام کتاب «الاربعین فی إمامـة امیر المؤمنین علیه السّلام» است که با تحقیق سـید مهـدی رجایی در سال ۱۴۱۸ در قم چاپ شده است. اشارهٔ مؤلف در متن به فصل «تزییف الاجماع علی الخلافهٔ» (صص ۱۳۰- ۲۴۶) است.

(۲) العدهٔ، ج ۲، ص ۶۳۰- ۶۳۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۲۴

است؛ زیرا که شیعه محتـاج به اجمـاع بی‌دلیل نیسـتند، بلکه کتاب خـدا و احادیث ائمه علیهم السّلام ایشان را کافی است، و تحقیق مقام این است که بر تقدیری که شیعه سـبب غیبت امام زمان نباشـند، بلکه سبب غیبتش همین کفّار و فجّار اهل سنت باشند، بر امام زمان لازم نیست که نزد جهل ظاهر شود و اظهار حق نمایـد؛ و اگر چه تکلیف باقی باشد، زیرا که تکلیف اهل زمان غیبت امام علیه السّلام غیر تکلیف اهل حضور است؛ چرا که اهل زمان غیبت امام مکلّف به جمیع احکام واقعی نیستند، بلکه مکلّفند که آنچه دلیل از کتاب خـدا و سنّت متواتره بر آن بوده باشـد، بـدان عمل نمایند و اگر نباشد، به احادیثی که ثقات و عدول، از ائمه علیهم السّلام روایت کرده باشـند، عمل نمایند. و اگر مسأله‌ای باشد، هیچ دلیل از کتاب و سنّت و احادیث ائمه علیهم السّلام بر آن نباشد، در آن توقّف کننـد و به احتیاط عمل نماینـد؛ و این حـدیث نبوی متواتر منقول در کتب شـیعه و سنّی دلیل است بر این مـدّعا: حلال بیّن و حرام بیّن، و شـبهات بین ذلک؛ فمن ترک الشـبهات نجی من المحرّمات و من أخذ بالشبهات ارتکب المحرّمات و هلک من حیث لا یعلم؛ «۱» و قـول صـادق مصـدّق: إنّمـا الامـور ثلاثـهٔ: أمر بیّن رشـده، فیتّبـع و أمر بیّن غیّه فیجتنب، و أمر مشـکل یردّ علمه إلی اللّه و رسوله؛ «۲» و از آنچه گفتیم معلوم شد که بر امام زمان واجب نیست که نزد جهل ظاهر شود و اظهار حق نماید.

و بدان که سیّد مرتضـی رحمه اللّه در جواب مسائل الشـریف محمد بن الناصـر در بیان طریق علم به دخول قول امام علیه السّلام در اقوال علما گفته: و کیف یجوز أن یکون للإمام مذهب أو مذاهب یخالف مذهب الإمامیهٔ لا یکون معروفا مشـهورا بین الامامیهٔ، و هو یعلم أنّ المرجع فی أنّ إجماع هـذه الطائفهٔ حجّهٔ إلی أنّ قوله فی جملهٔ أقوالها، فإذا أجمعوا علی قول هل له مندوحهٔ عن إظهار خلافه و إعلانه حتی یزول الاعتذار «۳» بأنّه إجماع علی خلافه، «۴» و لهذا قلنا فی مواضع من کتابنا إنّما اختلف فیه قول الإمامیهٔ من الأحکام لا یجوز أن یحتـجّ فیه بإجماع الطائفهٔ لإنّها مختلفهٔ؛ «۵» الی آخر کلامه؛ و حاصل کلام سیّد این است که چگونه جایز است که امام را مـذهبی باشـد بر خلاف مـذاهب امامیهٔ، و با این حال مشـهور و معروف در میان امامیه نباشد و حال آن که امام می‌داند که شیعه اجماع را حجّت و دلیل می‌داننـد، از این جهت که قول امام در میان اقوال ایشان است. پس هرگاه که امامیّه اجماع کنند بر قولی که مخالف قول امام باشد، در این صورت امام را چاره نیست از این که ظاهر سازد قول خود را تا آن که

(۱) الکافی، ج ۱، ص ۶۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۸؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۰۱

(۲) الکافی، ج ۱، ص ۶۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۸

(۳) فی المصدر: الاغترار.

(۴) فی المصدر: بأن اجماع الامامیهٔ علی خلافه.

(۵) رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۳۷۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۲۵

کسی بر خلاف قول امام عمل ننماید، و عذر خود این بسازد که امامیّه بر خلاف آن اجماع نموده‌اند.

و شک نیست که این شبهه مثل شبهۀ شیخ طوسی ضعیف است؛ زیرا که در نظر عقل محال نیست که قولی در میان شیعه بنابر شبهه ظاهر و مشهور شود با آن که بر خلاف قول امام باشد؛ و در این صورت بر امام لازم نیست که قول خود را ظاهر سازد بنابر خوف و تقیّه، و با وجود این احتمال کسی را جایز نیست که بدان قول مشهور عمل نماید و عذر خود این بسازد که اجماع امامیه است، زیرا که اجماع امامیّه وقتی حجّت است که ما را علم به هم رسد که قول امام در اقوال ایشان داخل است. پس در صورتی که علم به دخول قول معصوم حاصل نشود، طریقه آن است که رجوع به کتاب و سنّت نماییم؛ پس اگر دلیلی یابیم که دلالت کند بر قول مشهور، بدان عمل کنیم و اگر دلیلی نیابیم، در آن توقف کنیم و احتیاط نماییم.

و ابن زهره در کتاب غنیهٔ در بیان علم به دخول قول امام طریق دیگر اختیار نموده و گفته:

فإن قیل: کیف یمکنکم القطع علی أنّ قول الإمام الغائب فی جملهٔ أقوال الإمامیهٔ مع عدم تمیزه و معرفته، و مع استتاره و غیبته؟ قلنا: قد بیّنا فیما مضی أن إمام الزمان علیه السّلام عندنا موجود العین فینا و بین أظهرنا فنلقاه و یلقانا، و إن کنّا لا نعرفه بعینه و لا نمیّزه عن غیره؛ و معنی قولنا أنّه غائب أنّه مجهول العین غیر ممیّز الشخص، و لا نرید بذکر الغیبهٔ أنّه بحیث لا یری شخصه و لا یسمع کلامه؛ و ما منزلته عندنا فی حال الغیبهٔ إلّا منزلهٔ کلّ ما لا نعرفه ینسبه من جملهٔ الإمامیهٔ، و إذا کنا نعرف إجماع المسلمین علی المذهب الواحد و نقطع علیه و أکثرهم لا نعرفه و لا نلقاه و لا نشاهده فما المنکر من معرفهٔ إجماع الإمامیهٔ و الإمام من جملتهم علی مذهب بعینه، و هل الإمام من جملهٔ الإمامیهٔ إلّا بمنزلهٔ من لا نعرفه من جملهٔ المسلمین. «۱»

مضمون این کلام این که اگر گفته شود که چگونه شما را ممکن است که جزم کنید که قول امام غایب در میان اقوال امامیه است، با آن که پنهان و غایب است و او را نمی‌شناسیم، گوییم که پیش بیان کردیم که امام زمان نزد ما موجود است و در میان ماست. ما با وی ملاقات می‌کنیم و او با ما ملاقات می‌کند و اگر چه او را نمی‌شناسیم. پس هر گاه که امامیه اجماع نمایند بر مذهبی، می‌دانیم که امام از جملهٔ ایشان است.

و شک نیست که این قول بی‌صورت است؛ زیرا که محتمل است که امام در میان ما نباشد و در بعضی از جزیره‌ها باشد و ما را اطّلاع بر مذهب او نباشد؛ و بنابراین خوف و تقیّه بر وی لازم نباشد که بر ما ظاهر شود و اظهار حق نماید. پس با وجود این احتمال،

(۱) عواید الایام، ص ۲۳۴ از غنیهٔ النزوع. (عبارت یاد شده را در غنیه نیافتیم.)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۲۶

چگونه ما را علم به مذهب امام علیه السّلام به هم رسد؟

مخفی نماند که شیخ طوسی و سید مرتضی و ابن زهره بنابر شبههٔ مزبوره، دعوی اجماع بسیار نموده‌اند؛ بلکه مدار استدلال شیخ در کتاب خلاف و سید مرتضی در انتصار و ابن زهره در غنیه بر دعوی اجماع است.

پس، از آن چه گفتیم ظاهر شد که دعاوی ایشان و اتباع ایشان از درجهٔ اعتماد و اعتبار ساقط و هابط است. و از امور عجیبه این که سید مرتضی رحمه اللّه در بسیاری از مسائل دعوی اجماع نموده که خلافش در میان شیعه کمال شهرت دارد. دعوی اجماع نموده بر وجوب پنج تکبیر، تکبیر رکوع و سجود و قیام از رکوع و سجود بر وجوب رفع یدین از برای تکبیر رکوع و سجود؛ و بر این که اکثر نفاس هجده روز است؛ و بر این که خیار حیوان ثابت است، از برای بایع و مشتری؛ و بر این که شفعه ثابت است در هر مبیع از حیوان و عروض و منقول و غیره؛ و بر این که اکثر حمل یک سال است؛ و بر این که هبه جایز است مادامی که عوض داده نشود، و

اگر چه مهب ذی رحم باشـد، و بر این که مهر صـحیح نیست که زیاده از پانصـد درهم باشـد، پس اگر زیاده از پانصد درهم کسـی مهر نماید، برگردانیده می‌شود به مهر سنّت؛ «۱» و بر این که عقیقه واجب است. و شیخ طوسی رحمه اللّه در کتاب [خلاف] در سی و چهار مسأله دعوی اجماع نموده و در کتاب‌های دیگر بر خلاف آن فتوی داده؛ و شـیخ زین الـدین به تفصـیل در رسالـۀ خود نقل نموده از کتاب نکاح تا دیات، در نکاح پنـج مسأله، و در طلاق چهار، و در ظهار دو، و در ایلاء دو، و در عتق یک، و در نـذر یک، و در صـید یک، و در اطعمه دو، و در غصب یک، و در میراث دو، و در قضا سه، و در شهادات یک، و در حدود دو، و در قصاص دو، و در دیات پنج، و گفته که ذکر اینها نموده‌ایم، از برای این که آگاه نماییم مردم را تا کسی مغرور و فریفته دعوی اجماع نشود. «۲»

و چون دانستی که تحقق اجماع در زمان غیبت امام علیه السّـلام ممکن نیست، پس اگر اجماعی متحقق توانـد شـد، در زمان حضور ائمه علیهم السّـلام متحقق خواهد شد، و طریق معرفت ما بدان منحصر است در نقل به خبر واحد یا خبر متواتر. اما تواتر و نقل اجماع متصـور نیست؛ زیرا که ذکر کردیم که از جمله شـرایط تـواتر آن است که آنچه از آن خـبر داده می‌شـود، محسوس باشـد، و شـک نیست در این که اجمـاع غیر محسوس است، پس متواتر نتوانـد شـد. پس، از این لازم آیـد که جمیع اجماعات منقوله، منقول به خبر واحد باشند و دلیلی بر جواز عمل به

---

(۱) اینها نمونه‌هایی است که شـهید ثانی در رسالـۀ نماز جمعه خود نقل کرده است. متن رسالـۀ یاد شـده در همین مجموعه به چاپ رسیده است.

(۲) عنوان رسالۀ شـهید ثانی چنین است: مخالفۀ الشـیخ الطوسـی لإجماعات نفسه. متن این رساله در «رسائل الشهید الثانی» ج ۲، ص ۸۴۷- ۸۵۸ (قم، ۱۴۲۲) چاپ شده است.

دوازده رسالۀ فقهی دربارۀ نماز جمعه، ص: ۶۲۷

اجماع منقول به خبر واحد نیست؛ بلکه تحقیق این است که اجماع منقول به خبر واحد در مرتبه‌ای واپس‌تر از خبر مرسل است.

اگر بپرسـند که شـما جمیع طرق اجماع را باطل نمودید، پس از چه راه شما را علم به اجماع ممکن است که حاصل شود، می‌گوییم که، هرگـاه قولی در میـان امـامیه مشـهور و معروف بوده باشـد، و احادیث بر طبق آن از ائمه علیهم السّـلام روایت شـده باشـد، و بر خلافش قولی و حدیثی نباشد، ما را علم جزم به هم می‌رسد که آن قول اجماعی است و موافق قول ائمه علیهم السّلام است؛ زیرا که به حسب عادت محال است که قول ائمه رحمه اللّه بر خلاف آن باشد، و با این حال اثری از آن ظاهر نباشد با آن که مدار شـیعه در احکـام در هر زمـان بر عمل به قول ائمه علیهم السّـلام بوده، مثل حلیّت متعه و وجوب عصـمت امام و امثال آن، و این نوع مسائل را اجماعی و ضروری دین می‌گوییم.

فصل چهارم در بیان اقوال علما و فقهای امامیه در باب نماز جمعه و بیان مذهب حق

بدان که علما اتفاق نموده‌اند بر وجوب نماز جمعه عینا با حضور امام معصوم علیه السّلام یا نایب خاصّ او، و اختلاف کرده در زمان غیبت امام. جمیع علما نماز جمعه را در زمان غیبت مشروع می‌دانند الّا جماعت قلیلی که آن را مشروع نمی‌دانند. اما آن جماعتی که در زمـان غیبت مشـروع می‌داننـد، اختلاـف نموده‌انـد: جمـاعتی را اعتقاد این است که واجب عینی است و وجود امام و نایب خاص شرط نیست، و وجود نـایب عام که مجتهـد جامع الشـرائط است، نیز واجب نیست؛ و این مـذهب جماعتی از متأخرین و ظاهر جمعی قـدماست؛ زیرا که مـدار قـدمای شـیعه بر عمـل به احادیث است، و احادیثی که دلالت صـریح بر این مـدّعا دارنـد، نقل نموده‌انـد و خلافش را نقل نکرده‌اند.

و مـذهب جمـاعتی از متـأخّرین این است که واجب تخییری است. در روز جمعه، مردم اختیار دارنـد، در [نماز] جمعه و [نماز] ظهر؛ اگر خواهنـد جمعه می‌گذارند و اگر خواهند ظهر؛ اما جمعه را افضل دانسـته‌اند، و ظاهر قول ایشان این است که وجود مجتهد جامع الشـرائط را در مشـروعیت نماز جمعه شـرط نمی‌دانند. و جماعت قلیلی از متأخرین را مذهب این است که نماز جمعه واجب تخییری است و وجود مجتهد جامع الشرائط در آن شرط است.

اما مـذهب حق این است که نماز جمعه در زمان غیبت امام واجب عینی است، و وجود مجتهد جامع الشـرائط در آن شـرط نیست، و دلیل بر این مطلب کتاب خداست و احادیث صحیح متواتره.

اما [دلیل] اوّل قول حق سبحانه و تعالی است در سورهٔ جمعه: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۲۸

نُودِیَ لِلصَّلَاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَیٰ ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذَٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ «۱» و مفسّـرین اتفاق کرده‌اند بر این که مراد از ذکر اللّه یا نماز جمعه است یا خطبه.

پس حاصل معنی آیه این است که ای جماعت مؤمنون! در وقتی که ندا کرده شد به نماز که اذان است در روز جمعه واقع شود، «۲» سعی کنید و بروید به سوی ذکر الله و واگذارید بیع را.

این از برای شما بهتر است، اگر بدانید.

و وجه دلالـت آیه بر مـدعا ظاهر است، و مصـنّف رساله بر این آیه اعتراضات کرده، ان شاء الله نقل عبارات او خواهم کرد و جواب اعتراضات او خواهم گفت.

و در سورهٔ منـافقین: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُلْهِکُمْ أَمْوَالُکُمْ وَ لَا أَوْلَادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذَٰلِکَ فَأُولَٰئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ. «۳» ترجمهٔ آیه این است که، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشـغول نسازد و بازندارد شما را مال‌های شما و نه فرزندان شما از ذکر الله، و هر که این کار کنـد از زیان‌کاران است. و دانستی که تفسیر کرده‌انـد، ذکر الله را به نماز جمعه یا خطبهٔ آن؛ و چون این دو سوره مشتمل‌اند بر این دو آیه، بنابراین مقرّر شده که در نماز جمعه خواند شوند به آواز بلند تا مؤمن و منافق آن را استماع نمایند.

و امـا دلیـل دوم که احـادیث متواتره است، از آن جمله حـدیثی است که محمـد بن یعقوب کلینی در کتـاب کافی و شـیخ ابو جعفر طوسـی در کتاب تهذیب به سـند صـحیح از حضـرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نموده‌اند. قال: إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض فی کلّ سبعهٔ أیّام خمسا و ثلاثین صلاهٔ، منها صلاهٔ واجبهٔ علی کلّ مسلم أن یشهدها إلّا خمسهٔ: المریض و المملوک و المسافر و المرأهٔ و الصبی؛ «۴» و ترجمه‌اش این است که حضـرت امـام جعفر صادق علیه السّـلام گفت که به درستی خـدای عز و جلّ فرض گردانیـده است در هر هفته سـی و پنج نماز، و از جمله این سـی و پنج نماز، یک نماز است که بر مسـلمین واجب است که حاضـر شوند او را مگر پنـج کس، بیمـار و بنـده و مسـافر و زن و کودک. و شک نیست که این حـدیث دلالت می‌کنـد بر وجوب عینی نماز جمعه در زمان حضور و غیبت.

و از آن جمله این حدیث است که ابن بابویه رحمه اللّه در کتاب من لا یحضـره الفقیه به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده: إنّما فرض الله عزّ و جل علی الناس من الجمعهٔ إلی الجمعهٔ خمسا و ثلثین صلاهٔ منها صلاهٔ واحدهٔ فرضها الله عزّ و جل فی جماعهٔ و هی الجمعهٔ و وضعها عن تسعهٔ: عن الصغیر و الکبیر و المجنون و المسافر و العبد و المرأهٔ

---

(۱) الجمعهٔ: ۹

(۲) چنین است در اصل.

(۳) منافقون، ۹

(۴) الکافی، ج ۳، ص ۴۱۸؛ التهذیب، ج ۳، ص ۱۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۲۹

و المریض و الأعمی و من کان علی رأس فرسخین؛ «۱» و ترجمهٔ این حدیث این است که حضرت امام محمد باقر علیه السّلام گفت که جز این نیست که فرض گردانیده است خدای عزّ و جل بر مردمان از جمعه تا جمعه سی و پنج نماز، و از آن جمله یک نماز است که فرض گردانیده است الله تعالی او را در جماعت و آن نماز جمعه است؛ و وضع کرده است آن را از نه کس از کودک و پیر پیر سال و دیوانه و مسافر و بنده و زن و بیمار و اعمی و کسی که دو فرسخ دور باشد؛ و این حدیث در کتاب کلینی به دو سند نقل شده، یکی صحیح و یکی حسن. «۲»

و از آن جمله این حدیث است که ابن بابویه از زراره به سند صحیح روایت نموده: قال زراره: قلت له: علی من تجب الجمعهٔ؟ قال: تجب علی سبعهٔ نفر من المسلمین و لا جمعهٔ لأقلّ من خمسهٔ المسلمین أحدهم الإمام، فاذا اجتمع سبعهٔ و لم یخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم. «۳» و ترجمه این حدیث این است که زراره گفت به حضرت امام محمد باقر علیه السّلام گفتم که بر چه کس واجب می‌شود نماز جمعه؟ حضرت گفت که واجب است بر هفت نفر از مسلمین، و جایز نیست نماز جمعه از برای کمتر از پنج کس از مسلمین که یکی از ایشان امام باشد. پس هرگاه جمع شوند هفت کس و نترسند، بعضی از ایشان امامت کند از برای ایشان، و خطبه خواند از برای ایشان.

و از آن جمله این حدیث است که شیخ ابو جعفر طوسی از منصور به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت نموده: یجمع القوم یوم الجمعهٔ إذا کانوا خمسهٔ فما زاد، فإن کانوا أقلّ من خمسهٔ فلا جمعهٔ لهم، و الجمعهٔ واجبهٔ علی کلّ أحد، لا یعذر الناس فیها إلّا خمسهٔ، المرأهٔ و المملوک و المسافر، و المسافر و الصبیّ. «۴» و ترجمهٔ این حدیث این است که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام گفت که جمعه می‌گذارند قوم در روز جمعه، هرگاه پنج کس زیاده باشند، پس اگر کمتر باشند از پنج کس، جایز نیست ایشان را نماز جمعه؛ و نماز جمعه واجب است بر هر کس و مردمان معذور نیستند در نماز جمعه مگر پنج کس، زن و بنده و بیمار و مسافر و بیمار و کودک.

و از آن جمله این حدیث است که شیخ ابو جعفر رحمه اللّه به سند صحیح از امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده: من ترک الجمعهٔ ثلاثا من غیر علّهٔ طبع اللّه علی قلبه. «۵» ترجمه‌اش این است که

---

(۱) کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۲۶۶؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۲۹۵

(۲) الکافی، ج ۳، ص ۴۱۹

(۳) فقیه، ج ۱، ص ۲۶۷؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۴.

(۴) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، حدیث ۶۳۶؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۱۹، حدیث ۱۶۱۰؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۰۴- ۳۰۵، الباب ۲ من ابواب صلاهٔ الجمعهٔ و آدابها، حدیث ۷

(۵) تهذیب ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۲۹۹- ۳۰۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۳۰

حضرت امام محمد باقر علیه السّلام گفت که هر که ترک کند نماز جمعه را در سه جمعهٔ متوالی، مهر می‌کند خدا دل او را؛ و پوشیده نیست طبع و ختم درین [که] در کتاب خدا و احادیث نبویه نسبت داده می‌شود به جماعت کفّار که ایمان در دلهای ایشان اثر ننماید.

و از آن جمله این حدیث است که شیخ ابو جعفر طوسی رحمه اللّه به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت

نموده: الجمعهٔ واجبهٔ علی من إن صلّی الغداهٔ فی أهله أدرک الجمعهٔ؛ و کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله إنّما یصلّی العصر فی وقت الظهر فی سائر الأیام، کی إذا قضوا الصلاهٔ مع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رجعوا إلی رحالهم قبل اللّیل و ذلک سنّهٔ إلی یوم القیامهٔ؛ «۱» ترجمه‌اش این است که حضرت امام محمد باقر علیه السّلام گفت که جمعه واجب است بر کسی که اگر نماز صبح کند در اهل خود، دریابد نماز جمعه را و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله می‌کرد نماز قصر را در وقت ظهر در باقی ایام تا آن که چون بگذراند نماز را با حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله برگردند به سوی اسباب و متاع خود، پیش از شب؛ و این سنّت است تا روز قیامت.

و از آن جمله این حدیث است که محمد بن یعقوب کلینی به سند حسن از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده: تجب الجمعهٔ علی کلّ من کان منها علی فرسخین، إذا کان الإمام عادلا». «۲» ترجمه‌اش این است که واجب است جمعه بر کسی که دور باشد از موضعی که نماز جمعه گذارده می‌شود در آن به مقدار دو فرسخ.

و از آن جمله است این حدیث که محمد بن یعقوب کلینی به سند حسن از محمد بن مسلم روایت نموده است: قال سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن الجمعهٔ، فقال: تجب علی من کان منها علی رأس فرسخین، فإذا زاد علی ذلک فلیس علیه شیء. «۳» ترجمه‌اش این است که پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در باب جمعه؛ پس آن حضرت گفت که واجب است بر هر کس که مقدار دو فرسخ دور بوده باشد؛ پس اگر زیاده از دو فرسخ باشد، بر او واجب نیست.

و از آن جمله این حدیث که روایت کرده است شیخ طوسی از عبد الملک به سند موثّق از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام: مثلک یهلک و لم یصلّ فریضهٔ فرضها اللّه!»، قال: قلت: کیف أصنع؟ قال: «صلّوا جماعهٔ»، یعنی الجمعهٔ. «۴» ترجمه‌اش این است که آن حضرت گفت که مثل تو هلاک می‌شود و نگذارده است فریضه‌ای که آن را فرض گردانیده است خدای عزّ و جلّ؛

---

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۸

(۲) قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۱، نوری، مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۲ از دعائم

(۳) الکافی، ج ۳، ص ۴۱۹؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۴۰؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۱؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۹

(۴) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاهٔ الجمعهٔ و آدابها ح ۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۳۱

گفت که، پس چون کنم؟ گفت: بگذارید جماعت را، یعنی جمعه را.

و از آن جمله این حدیث که شیخ طوسی رحمه اللّه به سند موثق از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده: تجب الجمعهٔ علی من کان منها علی رأس فرسخین؛ «۱» و از آن جمله این حدیث است که شیخ ابو جعفر رحمه اللّه به سند موثق از فضل بن عبد الملک روایت نموده: إذا کان قوم فی قریهٔ صلّوا الجمعهٔ أربع رکعات، فإن کان لهم من یخطب، جمّعوا إذا کانوا خمسهٔ نفر، و انما جعلت الرکعتین لمکان الخطبتین؛ «۲» ترجمه‌اش این است: گفت که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام می‌گفت که هرگاه که باشند قومی در قریه‌ای، می‌گذارند ظهر جمعه را چهار رکعت؛ و اگر باشند ایشان را کسی که خطبه بخواند نماز جمعه بگذارند، هرگاه که پنج نفر باشند؛ و گردیده است نماز جمعه دو رکعت به واسطهٔ وجود دو خطبه.

و از آن جمله است این حدیث که روایت کرده است شیخ طوسی رحمه اللّه از محمد بن مسلم، از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام یا امام جعفر صادق علیه السّلام قال، سألته عن اناس فی قریهٔ هل یصلّون الجمعهٔ جماعهٔ؟ قال: یصلّون أربعا إذا لم یکن من یخطب بهم. «۳» ترجمه‌اش این است که گفت: پرسیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که جماعتی از مردمان در قریه‌ای

هستند؛ آیا نماز جمعه را به جماعت به جای آورند؟ حضرت گفت: آری، نماز را می گذارند چهار رکعت در وقتی که نباشد کسی که خطبه بخواند.

و از آن جمله این حدیث است که شیخ طوسی رحمه اللّه به سند صحیح روایت کرده: حدّثنا أبو عبد اللّه- علیه السّلام- علی صلاهٔ الجمعهٔ حتّی ظننت أنّه یرید أن نأتیه، فقلت: نغدوا علیک؟

فقال: «لا، إنما عنیت عندکم». «۴» ترجمه‌اش این است که زراره گفت که تحریص کرد ما را حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بر نماز جمعه تا آن که گمان کردم که آن حضرت می‌خواهد که به خدمت او بیاییم؛ پس آن حضرت گفت که نه، قصدم این بود که در پیش خود نماز بگذارید.

و از آن جمله این حدیث است که کلینی روایت نموده از سماعه به سند موثق: سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن الصلاهٔ یوم الجمعهٔ، فقال: أمّا مع الإمام فرکعتان؛ و أما من یصلّی وحده، فهی أربع رکعات و إن صلّوا جماعهٔ. «۵» ترجمه‌اش این است: سماعه گفت: پرسیدم از

---

(۱) الکافی، ج ۳، ص ۴۱۹؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۳

(۲) الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۴

(۳) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۸؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۶

(۴) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۵؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۵؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۰۹- ۳۰۱، الباب ۵ من ابواب صلاهٔ الجمعهٔ و آدابها ح ۱

(۵) الکافی، ج ۳، ص ۴۲۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۳۲

حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام از نماز در روز جمعه، پس آن حضرت گفت: اما با امام دو رکعت است؛ اما کسی که نماز را تنها گذارد، پس چهار رکعت است، به منزلهٔ ظهر، یعنی هرگاه که باشد امامی که خطبه بخواند؛ اما هرگاه که نباشد امامی که خطبه بخواند، پس آن نماز چهار رکعت است و اگر چه گذارند آن را با جماعت.

و از آن جمله قول رسول الله صلّی اللّه علیه و آله است در خطبهٔ طویله: اعلموا أنّ اللّه قد افترض علیکم الجمعهٔ فی مقامی هذا، فی شهری هذا، فی عامی هذا، فمن ترکها فی حیاتی او بعد مماتی [موتی] و له إمام عادل استخفافا او جحودا بها؛ فلا جمع اللّه شمله و لا بارک اللّه له فی أمره، ألا و لا صلاهٔ له، ألا و لا زکاهٔ له، ألا و لا حج له، ألا و لا صوم له، ألا و لا برّ له حتی یتوب؛ فإن تاب، تاب الله علیه؛ «۱» ترجمه‌اش این است که به درستی الله تعالی فرض گردانیده است بر شما جمعه را، پس هر که ترکش نماید در حیات من یا بعد از موت من، از روی استخفاف یا انکار، پس خدا جمع نگرداند پراکندهٔ او را؛ پس خدا برکت ندهد در امر او و کار او؛ و نه او راست نمازی و نه او راست زکاتی و نه او راست حجّی و نه او راست صومی و نه او راست برّی و نیکویی.

ای عزیز من هر که از اهل بصیرت و انصاف بوده باشد و ملاحظه این احادیث که اکثرش در سند صحیح و در دلالت واضح است بنماید، جزم نماید که نماز جمعه واجب عینی است، بی آن که وجود امام یا نایب خاصّ او یا نایب عامّ او در شرعیّت و وجوب آن داخل داشته باشد.

فصل پنجم: در ذکر بعضی از عبارات قایلین به وجوب جمعه بی‌اشتراط وجود امام یا نایب خاص وی یا مجتهد

اشاره

از علمای متأخرین و متقدمین صاحب مدارک بعد از نقل احادیث دالّه بر وجوب عینی گفته:

فهذه الأخبار الصحيحة الطرق، الواضحة الدلالة على وجوب الجمعة على كلّ مسلم عدا ما استثنى يقتضى الوجوب العينى، إذ لا إشعار فيها بالتخيير بينها و بين فرد آخر، خصوصا قوله:

«من ترك ثلث جمع متواليات طبع الله على قلبه» فإنّه لو جاز تركها إلى بدل لم يحسن هذا الإطلاق و ليس فيها دلالة على اعتبار حضور الإمام عليه السّلام أو نائبه بوجه، بل الظاهر من قوله عليه السّلام:

«فإن كان لهم من يخطب جمعوا» و قوله «فإذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم» خلافه كما سيجىء تحقيقه ان شاء الله.

قال جدّى قدّس سرّه فى رسالته الشريفة الّتى وضعتها فى هذه المسألة بعد أن أورد نحو ما أوردناه من الأخبار و نعم ما قال: و كيف يسع المسلم الّذى

---

(۱) وسائل الشيعة، ج ۵، ص ۷، ح ۳۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۳۳

يخاف الله إذا سمع مواقع أمر الله و رسوله و ائمته عليهم السّلام بهذه الفريضة و ايجابها على كل مسلم أن يقصّر فى أمرها و يهملها إلى غيرها و يتعلّل بخلاف بعض العلماء فيها؛ و أمر الله تعالى و رسوله و خاصّته عليهم السّلام أحقّ و مراعاته أولى؛ فليحذر الّذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب اليم؛ و لعمرى لقد أصابهم الأمر الأوّل فليتربّصوا «۱» الثانى إن لم يعف اللّه و يسامح؛ نسأل الله العفو و الرّحمة بمنّه و كرمه، «۲» انتهى كلام صاحب المدارک.

و از شيخ جليل شيخ حسين بن عبد الصمد پدر شيخ بهاء الدين محمّد رحمه اللّه عبارتى نقل شده كه بعضى از آن اين است:

فالّذى يصلّى الجمعة، يكون قد برئت ذمّته و أدّى الفرض بمقتضى كلام اللّه و رسوله و الائمّة الهادين و جميع العلماء. و خلاف سلّار و ابن ادريس و الشيخ على رحمه اللّه لا يقدح فى الإجماع، لما تقرّر من قواعدنا أنّ خلاف الثلاثة و الأربعة بل و العشرة و العشرين لا يقدح فى الإجماع إذا كانوا معلومى النسب، و هذا من قواعدنا الاصولية الإجماعية و عليه إجماعنا.

و الّذى يصلّى الظهر، تصحّ صلاته على مذهب هذين الرجلين و المتأخّرين، «لأنّهم ذهبوا إلى بالتخيير»، و لا تصحّ بمقتضى كلام اللّه و رسوله و الائمّة المعصومين و العلماء المتقدّمين، فأىّ الفريقين أحقّ بالأمن إن كنتم تعلمون. نعم، لو أراد أحد تمام الاحتياط للخروج من خلاف هذين الرجلين صلّى الظهر بعدها، و ليهيّئى تاركها الجواب للّه تعالى لو سأله يوم القيامة لم تركت صلاة الجمعة؟ و قد امرت بها فى كتابى العزيز على أبلغ وجه، و أمر بها رسولى الصادق على آكد وجه، و أمر بها الائمّة الهادون و أكّدوا فيها غاية التأكيد و وقع إجماع المسلمين على وجوبها فى الجملة، فهل يليق من «العاقل الرّشيد» ان يجيب بقوله: «تركتها لأجل خلاف سلّار و ابن ادريس»، ما هذا إلّا لعمىّ أو تعامى أو تعصّب مضرّ بالدين، أجارنا اللّه و إيّاكم منه و جميع المسلمين. «۳»

و ثقة الاسلام أبو جعفر محمد بن يعقوب الكلينى رحمه اللّه در كتاب كافى كه از براى ارشاد طالبان علم دين و هدايت متحيرين تأليف نموده، در كتاب صلاة گفته: باب وجوب الجمعة و على كم تجب؛ و بعد از آن احاديث صريحه در وجوب عينى، بی‌اشتراط وجود نبىّ يا امام يا نايب ذكر نموده.

و صدوق الطائفة محمد بن على بن بابويه رحمه اللّه در كتاب من لا يحضره الفقيه تصريح نموده كه هر حديثى كه ذكر نموده صحيح است و حجّت است ميان او و خدا، و بدان فتوا مى‌دهد؛ و بعد از آن احاديث صريحه در وجوب عينى، بی‌اشتراط وجود امام يا نايب او نقل نموده.

---

(۱) فليرتقبوا.

(۲) مدارک الاحکام، ج ۴، ص ۸- ۹

(۳) العقد الطهماسبی، (چاپ شده در میراث اسلامی ایران، دفتر دهم) ص ۲۱۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۳۴

و در کتاب مقنع در باب نماز جمعه گفته: و إن صلّيت الظهر مع إمام يوم الجمعة بخطبة صلّيت ركعتين، و إن صلّيت بغير خطبة صليتها أربعا [بتسليمة واحدة] «۱» و قد فرضها اللّه من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة، منها صلاة واحدة فرضها اللّه فى صلاة جماعة و هى الجمعة و وضعها عن تسعة: عن الصغير و الكبير و المجنون و المسافر و العبد و المرأة و المريض و الأعمى و من كان على رأس فرسخين؛ و من صلّاها وحده فليصلّها أربعا كصلاة الظهر فى سائر الأيّام؛ و وجه دلالت اين كلام بر مدعى ظاهر است.

و در كتاب امالى در وصف دين اماميّه گفته: و الجماعة يوم الجمعة فريضة واجبة فى ساير الأيّام سنّة، فمن تركها رغبة عنها و عن جماعة المسلمين من غير علّة فلا صلاة له، و وضعت الجمعة عن تسعة: عن الصغير، و الكبير، و المجنون، و المسافر، و العبد، و المرأة، و الأعمى، و من كان على رأس فرسخين. «۲»

و شك نيست كه حكم به وجوب نماز جمعه عينا كه در اين كلام واقع شده، شامل زمان حضور و غيبت است.

و شيخ معظّم محمد بن نعمان مفيد در كتاب إشراف گفته: باب عدد ما يجب به الاجتماع فى صلاة الجمعة: و عدد ذلك ثمانى عشر خصلة: الحريّة و البلوغ و التذكير، و سلامة العقل، و صحّة الجسم، و السلامة من العمى، و حضور المصر، و الشهادة للنداء، و تخلية السرب، و وجود أربعة نفر مما تقدّم ذكره من هذه الصفات، و وجود خامس يؤمّهم له صفات يختصّ بها على الإيجاب: ظاهر الإيمان [و العدالة] و الطهارة فى المولد من السفاح و السلامة من ثلاثة أدواء: البرص و الجذام و المعرة بالحدود المشينة لمن اقيمت عليه فى الإسلام، و المعرفة بفقه الصلاة، و الإفصاح بالخطبة و القرآن، و إقامة فروض الصلاة فى وقتها من غير تقديم و لا تأخير عنه بحال، و الخطبة بما يصدق فيه من الكلام. فإذا اجتمعت هذه الثمانى عشر خصلة، وجب الاجتماع فى الظهر من يوم الجمعة على ما ذكرناه، و كان فرضها على النصف من فرض الظهر للحاضر فى سائر الأيّام. «۳»

و در كتاب مقنعه گفته: و اعلم أنّ الرواية جاءت عن الصادقين عليه السّلام إنّ اللّه جلّ جلاله فرض على عباده من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاة لم يفرض فيها الاجتماع إلّا فى صلاة الجمعة خاصّة؛ فقال جلّ من قائل: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ و قال الصادق عليه السّلام «من ترك الجمعة

---

(۱) المقنع، ص ۱۴۷. مطلب مقنع تا همين‌جاست، و ادامهٔ آن حديثى است كه شيخ صدوق در «الهداية» آورده است.

(۲) الامالى، ص ۳۹۰

(۳) الإشراف فى عامّة فرائض الإسلام، ص ۲۴- ۲۵ (المطبوع فى سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، ج ۹)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۳۵

ثلاثا من غير علّة طبع الله على قلبه» ففرضها وفقك اللّه الاجتماع على ما قدّمناه إلّا أنّه بشريطة حضور إمام مأمون على صفات يتقدّم الجماعة، و يخطب بهم خطبتين يسقط بهما و بالاجتماع عن المجتمعين من الأربع ركعات ركعتان؛ و إذا حضر الإمام وجبت الجمعة على ساير المكلّفين إلّا من عذّره اللّه تعالى منهم، و إن لم يحضر إمام سقط فرض الاجتماع، و إن حضر امام يخلّ شرائطه بشريطة من يتقدّم فيصلح به الاجتماع؛ فحكم حضوره حكم عدم الإمام. و الشرائط التى تجب فيمن يجب معه الاجتماع أن يكون حرّا، بالغا، طاهرا فى ولادته مجنّبا من الأمراض الجذام و البرص خاصة فى جلدته، مسلما مؤمنا معتقدا للحقّ بأسره فى ديانته، صادقا فى قوله، مصلّيا للفرض فى ساعته، فإذا كان كذلك و اجتمع معه أربع نفر وجب الاجتماع. من صلّى خلف إمام بهذه الصفات وجب عليه الإنصات عند قراءته و القنوت فى الأولى من الركعتين فى فريضة؛ و من صلّى خلف إمام بخلاف ما وصفناه، رتّب الفرض على

المشروح فى ما قدّمناه. و يجب حضور الجمعة مع من وصفناه من الائمة فرضا و يستحب مع من خالفهم تقية و ندبا؛ روى هشام بن سالم عن زرارة بن أعين: قال: حثّنا أبو عبد اللّه عليه السّلام على صلاة الجمعة حتى ظننت أنه يريد أن نأتيه؛ فقلت: نغدو عليك. فقال: لا انّما عنيت ذلك عندكم. «۱» انتهى كلامه.

و اين كلام صريح است در وجوب عينى، بى‌اشتراط امام يا نايب، سواى امام جماعت. و ظاهر شيخ ابو جعفر در تهذيب موافق است با مفيد؛ زيرا كه عبارت او را نقل كرده و احاديث دالّه بر وجوب عينى نقل نموده و متعرض تأويل نشده.

و قاضى ابو الفتح كراجكى در كتاب تهذيب المسترشدين بعد از آنى كه ذكر پاره‌اى از احكام جمعه نموده گفته: إن عدد المعتبر فيها خمسة و إذا حضرت العدّة الّتى يصحّ أن تنعقد بحضورها الجماعة يوم الجمعة و كان إمامهم مرضيّا متمكّنا من إقامة الصلاة فى وقتها و إيراد الخطبة على وجهها و كانوا حاضرين آمنين ذكورا، بالغين، كاملى العقول، أصحّاء وجبت عليهم فريضة الجمعة و كان على الإمام أن يخطب بهم خطبتين و يصلّى بهم بعدها ركعتين. «۲»

و شيخ عماد الدين الطبرى «۳» در كتاب نهج العرفان إلى هداية الإيمان بعد از نقل خلاف در ميان مسلمين در وجوب جمعه گفته: «إنّ الامامية أكثر إيجابا للجمعة من الجمهور و مع ذلك يشنعون عليهم لتركها حيث انّهم لم يجوّزوا الايتمام بالفاسق و مرتكب الكبائر و المخالف

---

(۱) المقنعة، ص ۱۶۳- ۱۶۴

(۲) مدارك الاحكام، ج ۴، ص ۲۴؛ ذخيرة المعاد، ج ۲، ص ۳۰۸؛ الحدائق الناضرة، ج ۹، ص ۳۸۱. عبارت «تهذيب المسترشدين» نخستين بار در رسالة صلاة الجمعة شهيد ثانى آمده و ديگران از آن نقل كرده‌اند.

(۳) در اصل: طبرسى. مقصود عماد الدين طبرى نويسندة كامل بهايى و مناقب الطاهرين است.

دوازده رساله فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۳۶

فى العقيدة الصحيحة». «۱» انتهى؛ و وجه دلالت ظاهر است.

و شيخ ابو الصلاح التقى بن نجم الدين حلبى رحمه اللّه در كتاب المسمّى ب الكافى گفته: و لا ينعقد الجمعة إلّا بإمام الملّة أو منصوب من قبله أو من يتكامل له صفة إمام الجمعة عند تعذّر الأمرين؛ «۲» و اين كلام بر وجوب عينى بدون اشتراط امام و نايب ظاهر است.

و اما شيخ ابو جعفر طوسى رحمه اللّه پس او اوّل كسى است كه قايل به اشتراط امام يا نايب او شده، و متأخرين پيروى او در اين قول نموده‌اند؛ و ليكن كلامش صريح است در عدم اشتراط امام يا نايب او در زمان تقيّه و زمان غيبت امام عليه السّلام و ظاهر است عبارتش در وجوب عينى در صورتى كه ايمنى از خوف و ضرر حاصل باشد. در كتاب نهايه بعد از آنى كه در اول باب شرط دانسته سلطان عادل يا نايب را گفته كه: لا بأس أن يجمّع المؤمنون فى زمان التقية بحيث لا ضرر عليهم فيصلّوا جماعة بخطبتين، فإن لم يتمكّنوا من الخطبة جاز لهم أن يصلّوا جماعة، لكنّهم يصلّون أربع ركعات. «۳»

و وجه دلالت اين كلام بر وجوب عينى اين است كه گفته كه اگر متمكّن از خطبه نباشند، جايز است كه نماز را چهار ركعت با جماعت به جاى آورند؛ و مفهوم از اين كلام اين است كه اگر متمكّن باشند از خطبه، جايز نيست كه نماز را چهار ركعت به جاى آورند؛ و لفظ «و لا بأس» منافات با وجوب عينى ندارد، بلكه چون از كلام سابقش توهّم اين مى‌شود كه بدون امام يا نايب خاص او نماز جمعه مشروع نيست، پس از براى رفع اين توهّم اين كلام مصدّر به لفظ «و لا بأس» ادا فرموده است.

و در كتاب خلاف بعد از آنى كه گفته كه در نماز جمعه اذن امام يا نايب او شرط است، گفته: فإن قيل: أ ليس قد رويتم فى ما مضى من كتبكم «۴» أنّه يجوز لأهل القرايا و السواد و المؤمنين إذا اجتمع العدد الذى تنعقد بهم أن يصلّوا الجمعة؟ قلنا: ذلك مأذون

فیه مرغّب فیه، فجری ذلک مجری أن ینصب الإمام من یصلّی بهم». «۵» انتهی.
و وجه دلالت این کلام بر وجوب عینی این که گفته که اذن عامی که امام علیه السّلام داده و احادیث بر آن ناطق است، قائم مقام اذن خاص است، و بی‌خلاف با اذن خاص نماز جمعه واجب عینی است. پس با اذن عام نیز واجب عینی خواهد بود.

---

(۱) نهج الحق و کشف الصدق، ص ۴۵۰؛ الشهاب الثاقب، فیض کاشانی، ص ۳۸. همگونی عبارت‌های قزوینی و عماد الدنی طبری را علی رضا تجلی (م ۱۰۸۵) در رسالهٔ ردّیهٔ خود که در همین مجموعه به چاپ رسیده، آورده است. این عبارت را، گویا شهید ثانی نخستین بار از نهج العرفان نقل کرده است.

(۲) الکافی، ص ۱۵۱

(۳) النهایهٔ، ص ۱۰۷

(۴) در چاپی: فیما معنی و فی کتبکم

(۵) الخلاف، ج ۱، ص ۶۲۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۳۷

و لفظ مأذون فیه و مرغّب فیه نیز دلالتی بر استحباب و عدم وجوب عینی ندارد؛ بلکه چون در اوّل باب اذن امام یا نایب او را شرط دانسته و از آن توهّم این می‌شود که در زمان تقیّه نماز جمعه بنابر عدم وجود امام یا نایب خاص او مشروع نیست، بنابراین خواسته که بیان کند که ترغیبات و اذن عام که از اهل بیت علیهم السّلام وارد شده، قائم مقام اذن خاص است. و در آخر باب این کتاب گفته: و لا بأس أن یجتمع المؤمنون فی زمان الغیبهٔ بحیث لا ضرر علیهم، فیصلّون بخطبتین فإن لم یتمکّنوا من الخطبهٔ صلّوا جماعهٔ ظهرا أربع رکعات؛ «۱» و دلالت این کلام بر وجوب عینی از کلام سابق ما دانسته شد.

[نقد دلائل قائلین به وجوب تخییری]

مخفی نماند که بعضی از فضلا از این عبارات که از کتاب خلاف نقل شد، حرمت فهمیده‌اند و این به غایت عجیب است. و جمعی از آن تخییر فهمیده‌اند و گمان کرده‌اند که مذهب شیخ تخییر است، و بنا بر حسن ظنّی که به شیخ رحمه اللّه داشته‌اند، قایل به تخییر شده‌اند؛ و لیکن جمعه را افضل الواجبین دانسته‌اند و از برای این مدّعا چند وجه ذکر نموده‌اند:
وجه اول: این که دلیل چند مذکور است از کتاب خدا و احادیث نبویه، دلالت بر وجوب دارند، و وجوب اعم است از وجوب عینی و تخییری؛ و وجوب عینی را یک زیادتی هست که تخییر را نیست، و آن زیادتی این است که که چیزی عوض و بدل نمی‌تواند شد، و چون دلیلی بر این نیست، پس واجب عینی نباشد. و شک نیست که دلیل ایشان در غایت ضعف است؛ زیرا که بر هیچ صاحب بصیرت پوشیده نیست که هر امری تعلّق به فعلی بگیرد، بی‌آنکه ذکر بدلی از برای آن بشود، حقیقت در وجوب عینی است. پس آیات و احادیث مذکوره احتمال وجوب تخییری ندارد.
و وجه دوم: آن که آیات و احادیث صریح‌اند در وجوب عینی، و لیکن اجماع بر عدم وجوب عینی مانع است از این که نصوص را به ظاهر خود بگذاریم. پس آنها را از ظاهر خود می‌گردانیم و حمل بر وجوب تخییری می‌کنیم. و این نیز ضعیف است؛ زیرا که بر عدم وجوب عینی اجماعی متحقق نشده و دعوی اجماعی که جمعی بر سبیل غفلت کرده‌اند اعتبار ندارد، و از آن چه ما در بیان حال اجماع ذکر نموده‌ایم، مستفاد شد که دعوی اجماع حجّت شرعی نیست و بدان متمسک نمی‌توان شد؛ بلکه حق این است که جمیع اخباریین از قدما قایل به وجوب عینی‌اند؛ زیرا که مدار عمل ایشان بر احادیث بوده و احادیثی که صریح‌اند در وجوب عینی، همگی نقل کرده‌اند و بر خلافش چیزی نقل ننموده‌اند؛ و چیزی

(۱) المبسوط، ج ۱، ص ۱۴۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۳۸

که دلالت کنـد بر اشتراط وجود امام یا نایب او و روایت نکرده‌انـد. و کلام ابن بابویه در فقیه و امالی «۱» صریح است در این مدّعا، و همچنین عبارات از قدماء اصولیین مثل شـیخ مفید در مقنعه و کتاب اشـراف و ابو الصلاح تقی بن نجم الدین در کافی «۲» و القاضی ابو الفتح الکراجکی در کتاب تهذیب المسترشدین صریح است در وجوب عینی؛ و از متأخرین جماعت کثیر این مذهب دارند. «۳»

و وجه سـیوم: آن که از حـدیث زراره و عبد الملک که از پیش مذکور شد، فهمیده شد که ایشان در نماز جمعه تساهل می‌کرده‌اند و آن را به جای نمی‌آوردهانـد، با آن که از بزرگان و فقهاء و اصـحاب ائمه علیهم السّـلام بوده‌اند. پس با وجود وجوب عینی، چون توانـد بود که این دو بزرگ در بـاب نمـاز جمعه تساهل کننـد. و دیگر این که از امام علیه السّـلام دربارهٔ ایشان انکار شدیـدی واقع نشده و چون تواند بود که ایشان مدتها ترک فریضهٔ عظیمهٔ عینیه نموده باشـند، و با این حال حضرت امام علیه السّلام بر ایشان انکار شدیـد نفرمایـد و امر به قضای نمازهای چهار رکعتی که در ایام وجوب جمعه به جا آورده‌اند، نکند. پس معلوم شد که ایشان مخیّر بوده‌اند در میان جمعه و ظهر.

و جواب شافی از این دلیل آن که، چون زراره و عبـد الملک در کوفه بوده‌اند که حاکمش همیشه مخالف می‌بود و از برای مساجد تعیین ائمه از مخـالفین می‌نمودهانـد، و بنـابراین نمـاز جمعه بر ایشان واجب نبوده، و چون نماز جمعه فریضه‌ای است پرثواب و عظیم الفائـده، حضـرت امـام علیه السّـلام نخواست که امثـال زراره و عبـد الملـک از این ثواب عظیم محروم و بی‌نصـیب باشـند، ایشان را تحریص و ترغیب نمود به تحصیل مقدمات وجوب این نماز به این روش که موضعی خلوت که محل امن باشد، با عدد معتبر شرعی تحصـیل نمایند؛ یا آن که از جانب سـلاطین مخالف، ائمه مساجد شوند تا از روی امنیت، بی‌خوف و ترس این نماز را به جا آورند. پس بنابراین آن چه گفته‌اند دلیل تخییر در زمان حضور امام خواهد بود.

[شروع در نقد رسالهٔ مولانا حسن علی شوشتری]

اشاره

تمـام شـد آنچه خواستیم که ذکر شود قبـل از شـروع در مقصـد و رسـید وقت آن که عبـارات مصـنّف را ذکر نموده بعون الله تعالی الکریم. از ناصواب آن جواب بگوییم.

قال المصنف: بدان که نماز جمعه بعد از هجرت خیر البشر به مدینهٔ طیبه، بدلا

(۱) الامالی، ص ۶۴۳ (مجلس ۹۳)

(۲) در اصل: کامل.

(۳) این عبارت را تنها شهید ثانی از این کتاب نقل کرده و گویا اصل کتاب به دست نیامده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۳۹

عن الظهر بر جمعی مخصوص به شـرطی چنـد خـاص که یکی از آن جمله امـامت آن حضـرت است یـا اوصـیای مقـدّس او یا نایب خاص ایشان است، واجب و بدون این، حرام و فریضهٔ ظهر کما کان متعیّن گشت. و بر این اتفاق فرقهٔ ناجیه، طبقهٔ بعد طبقهٔ، و عصرا بعـد عصـر، انعقاد یافت؛ و به نقل متواتر علمای اعلام و فقهای کرام ثابت و محقق شـده؛ و همچنین اجماع کافّهٔ امّت منعقد شده که

وجوب آن عینی بوده و تخییری نبوده، چنانچه من بعد به ظهور خواهد پیوست؛ إن شاء الله تعالی و تقدّس. انتهی کلامه

[اصالت با اخباری‌هاست نه اصولی‌ها]

اشاره

بـدان ای طالب دین و ای جوینـدهٔ یقین که حاصل این کلام این است که به نقل علمای امامیهٔ طبقهٔ بعد طبقهٔ دانسته شده که بعد از هجرت سیّد البشر صلّی اللّه علیه و آله جمعه واجب شد بر جماعت مخصوص به شرطی چند خاص که از جملهٔ آن شروط وجود نبیّ یا وصیّ یا نایب خاص است، و بدون آن شروط جمعه حرام و ظهر واجب است. و شکّ نیست که این دعوی خلاف واقع است؛ زیرا که امامیه دو طایفه‌انـد از اخباریین و اصولیین. چنانچه از تتبع، ظاهر و معلوم است، و علامـهٔ حلّی در کتاب نهایهٔ الاصول و سید شریف در شرح مواقف ذکر این نموده‌اند و اخباریون، قدمای شیعه و معاصرون ائمه علیهم السّلام بوده‌اند، و در اصول کلام و فقه با احادیث صحیحهٔ متواتره و اخبار آحاد که راویانش ثقات بوده‌اند عمل می‌کرده‌اند؛ و در حدیث کتابهای بسیار تصنیف کرده‌اند تا آن که راویان حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که یکی از ائمهٔ شیعه است، چهار صد کتاب از احادیث آن حضرت تصنیف نموده‌انـد. و این کتب در میان شیعه به اصول معروف بوده؛ و همچنین در باب بیان احوال راویان کرده‌انـد که کدام مذموم است. و این قاعده در میان ایشان مستمر بوده تا زمان شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی تا این که سید مرتضی و شیخ طوسی تتبع کتب معتزله در کلام و کتب اهل خلاف در اصول فقه نمودنـد و تصنیفات کردنـد و به اصطلاحات ایشان گفتگو نمودنـد و بسیاری از مطالب باطلهٔ معتزله و سایر اهل خلاف را رد کردند، و شبهات ضعیفهٔ ایشان را باطل نمودند، و لکن بر سبیل غفلت بعضی از قواعد معتزله و سایر اهل خلاف را در قواعد شیعه داخل ساختند. و بعد از ایشان جمعی دیگر از متأخرین که در اصول تصنیف نموده‌اند، بسیاری از قواعـد اهل [سنّت] را رواج داده‌انـد. پس بنابر آنچه گفتیم، ظاهر شـد که وثوق و اعتماد بر اتفاقات اخباریون که قدمای شیعه‌انـد و به نصوص احـادیث عمـل می‌کرده‌انـد، بیشتر است از وثوق و اعتماد بر اصولیین که متأخرین شـیعه‌اند و برای خود بسیار عمل می‌کرده‌اند، و به شبههٔ عقلیّه ظنّیه متمسّک می‌شده‌اند.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۴۰

و بر خبیر بصیر پوشیده نیست که علمای متقـدّمین امامیّه که اخباریّوننـد را اعتقاد این است که نماز جمعه واجب عینی است بی آن که وجود نبیّ یا وصیّ یا نایب عام شرط بوده باشـد؛ زیرا که همگی احادیث دالّه بر وجوب نماز جمعه عینا بی‌اشتراط وجود نبیّ یا نـایب خـاص، ایشان نقل نموده‌انـد؛ و حـدیثی که دلالت کنـد بر اشتراط نقل نکرده‌انـد. و ایشان را کتب فتوی سوای کتب احادیث نبوده و به متون احادیث فتوی می‌داده‌اند؛ و این دلیل است بر این که به مضـمون احادیث کثیرهٔ دالّه بر وجوب جمعه، عینا بی‌اشتراط وجود امام و نایب خاص اعتقاد داشته‌اند.

و اما اصولیّون شیعه، اوّل ایشان شیخ مفید است، در کتاب مقنعه و کتاب اشراف موافقت به اخباریّون نموده، جمعه را واجب عینی دانسته و سوای شرایط امام جماعت در امام جماعت شرطی اعتبار نکرده است.

اما شیخ طوسـی که شـیخ و عمـدهٔ اصولیین است، اگر چه اعتبار کرده است وجود امام و نایب را در زمان حضور و استیلای امام، و لیکن در زمـان تقیّه و زمـان غیبت شـرط ندانسـته و چنانچه از کتاب خلاف و نهایه و تهـذیب ظاهر می‌شود نماز جمعه را با امنیّت و عـدم خوف واجب عینی می‌دانسـته و اصولیین و فقهایی که بعد از شـیخ بوده‌اند، تابعان شـیخند و مخالفتش نکرده‌اند، مگر بر سبیل ندرت، و لیکن محقق و جمعی از کلام شیخ فهمیده‌اند و گمان کرده‌اند که شیخ نماز جمعه را در زمان تقیّه و غیبت افضل الواجبین می‌داند و ما در فصل سابق عبارت جماعتی از قدما و متأخرین را که صریح است یا ظاهر در وجوب نماز جمعه عینا بی‌اشتراط وجود

امام یا نایب خاص ذکر نموده‌ایم، و امّا جماعت متأخرین از ایشان قایلند به وجوب عینی و بعضی دیگر از ایشان قایلند به وجود تخییری.

پس، از آنچه بیان کردیم ظاهر شد که که دعوی مصنّف رساله که به نقل متواتر معلوم شده که بی‌وجود نبیّ یا امام یا نایب خاص نماز جمعه حرام است و ظهر متعیّن، محض غلط است، بلکه این قول ضعیف، مخالف اقوال متقدّمین و متأخرین است؛ و بدین قول سخیف کسی تصریح نکرده، سوای ابن ادریس؛ و ظاهر قول سلّار نیز با قول ابن ادریس موافق است و لیکن قابل تأویل است.

و اما سید مرتضی رحمه اللّه اگر چه از وی نقل کرده‌اند که در جواب مسائل میافارقیات که گفته است که: لا جمعة إلّا مع إمام عادل أو من نصبه الإمام و به ظاهر دلالت دارد بر عدم جواز جمعه مگر با امام عادل یا کسی که از جانب امام منصوب باشد، و لیکن قابل تأویل است؛ و شیخ زین الدین رحمه اللّه گفته که مثل این قول شنیع مخالف جمهور مسلمین و صریح کتاب و سنّت، سزاوار نیست که نسبت داده شود به مثل این فرد فاضل، به مجرّد ظهور، و بعد از آن، آن را دو تأویل کرده، یکی این که محتمل است که مرادش این باشد که نماز جمعه جایز

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۴۱

نیست مگر با امام یا نایب امام در زمانی که امام حاضر باشد؛ و بعضی از فضلا تأویل دیگر کرده و گفته: محتمل است که مرادش از نایب، نایب خاص باشد یا نایب عام؛ و مؤید این تأویل است قول سیّد در کتاب فقه ملکی: و الأحوط أن لا یصلّی الجمعة إلّا بإذن السلطان و إمام الزمان؛ «۱» و وجه تأیید آن که این کلام دلالت می‌کند بر این که احوط آن است که نماز جمعه به اذن امام واقع شود، خواه اذن خاص باشد، و خواه اذن عام، و در زمان غیبت امام اگر چه اذن خاص حاصل نیست و لیکن اذن عام موجود است، و از احادیث کثیرهٔ متواترهٔ مذکوره و غیرها دانسته شده است.

پس با این حال که قایل به حرمت نماز جمعه بدون حضور امام و نایب او، سوای این دو کس، کسی دیگر نیست و یک حدیث وارد نشده که دلالت بر حرمت کند، و آیات و احادیث متواتره از طریق مخالف و موافق دلالت بر مشروعیّت نماز دارند، دعوی حرمت و گفتن که حرمت جمعه متواتر علمای اعلام دانسته شده، خطایی است به غایت عظیم؛ عصمنا اللّه بلطفه من الشیطان الرجیم.

مخفی نماند که بنابر قاعدهٔ اصولیین شیعه، مشروعیت نماز جمعه اجماعی است؛ زیرا که مخالف در مشروعیّت نماز جمعه دو سه کس‌اند که معلوم النسب‌اند و قائلین به مشروعیت نماز جمعه بعضی معلوم النسب‌اند و اکثر غیر معلوم النسب‌اند؛ و بنابر قاعدهٔ اصولیین، قولی که بعضی از قایلانش غیر معلوم النسب‌اند اجماعی است؛ و وجود مخالف معلوم النسب ضرر به اجماع ندارد.

قال المصنف: اما در زمان غیبت، اصحاب- رضوان الله علیهم- در آن اختلاف نموده‌اند. بعضی آن را بدعت و حرام دانسته‌اند و بعضی مستحب؛ و گاهی از آن تعبیر به لفظ جواز نموده‌اند؛ و اجماع جمیع ایشان انعقاد یافته که واجب عینی نیست، یا واجب مخیّر است یا حرام؛ و بسیاری از ایشان اجماع مزبور را دعوی نموده، در کتب خود آورده‌اند؛ و این معنی تا اواخر زمان شیخ زین الدین از متأخرین مستمر بوده، و او هم اوّلا مخیّر می‌دانسته و در بعضی از کتب خود گفته: اگر اجماعی به نفی عینیّت منعقد نمی‌شد، من به وجوب عینی قایل می‌شدم؛ و آن دو اجماع سابق را هم در کتب خود مذکور ساخته و در اصول خود اجماع منقول به خبر واحد را هم حجّت می‌داند؛ با وجود اینها هم در اواخر عمر مخالف شهادات خود و اجماع مزبوره نموده، در رساله‌ای که به او منسوب است،

---

(۱) این عبارت برای نخستین بار در رسالهٔ صلاة الجمعهٔ شهید ثانی آمده و از آنجا به کتابهای فقهی بعدی منتقل شده است. از جمله بنگرید: کشف اللثام، ج ۴، ص ۲۲۸. نام کتاب الفقه الملکی در معالم العلماء (ص ۷۰) آمده است. و بنگرید: الذریعهٔ، ج ۱۶، ص ۲۹۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۴۲

قایل به وجوب عینی شده و بدان اکتفا ناکرده، اشتراط مجتهد جامع الشرائط را در امامت آن نفی کرده، اکتفا به عادل نموده و بعضی بعد از او پیروی او نموده قایل به آن شده‌اند. وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيها؛ «۱» إن شاء الله تعالی بعد از نقل اقوال و ایراد دلایل اطراف و نقض و ابرام آنها و ترجیح مذهب صحیح حق، کما هو حقه کالشمس فی رابعهٔ النهار بر اولو الابصار منصف، نه خفّاش بصیرتان متعسّف، ظاهر و باهر خواهد شد. بتوفیقه عزّ شأنه و سطع برهانه. انتهی کلامه اقول: مصنّف رساله حصر کرده است اقوال علمای شیعه را در نماز جمعه در زمان غیبت در دو قول استحباب و بدعت؛ و گفته که اجماع اصحاب منعقد شده که وجوبش عینی است. و شک نیست که این دعوی خلاف واقع است و در جواب گفتگوهای سابق مصنّف بیان کردیم که مذهب اخباریون که قدمای شیعه‌اند وجوب عینی است؛ و همچنین جماعت بسیاری از اصولیین شیعه نیز این اعتقاد دارند.

و گفته که بسیاری از اصحاب دعوی اجماع بر عدم عینیت نموده‌اند. مخفی نماند که مدّعیان اجماع بسیار نیستند؛ بلکه این دعوی را صریحا علامه کرده و شیخ زین الدین در شرح ارشاد و ظاهر است از کلام محقق؛ و شهید زین الدین در اوایل حال گمان که کرده که اجماع منقول به خبر واحد حجّت است، دعوی اجماع کرده؛ اما بعد از آنی که به مرتبهٔ تحقیق رسید و دانسته که اجماع منقول حجّت نیست و قایلین به وجوب عینی را بسیار یافته و دلیل وجوب عینی را به غایت محکم دیده، رجوع نموده، حکم بر وجوب عینی کرده، و وجود مجتهد نیز بنابر عدم دلیل شرط ندانسته است؛ و اللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

قال المصنف: و چون از ابحاث بر دلایل استحباب بسیاری از دلایل تحریم ظاهر می‌شود، بنابراین آن را تقدیم می‌گوییم که قایل به استحباب از اصحاب شیخ طوسی در نهایه و محقق در معتبر و علامه در مختلف و شیخ شهید در بیان و شیخ علی در رساله [صلاهٔ الجمعهٔ] و شیخ زین الدین در شرح لمعه‌اند «۲» و بر آن بعضی از ایشان استدلال نموده‌اند به آیهٔ شریفه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ وجه استدلال آن که حق سبحانه و تعالی مؤمنان را امر فرموده که

---

(۱) بقره، ۱۴۶

(۲) شرح اللمعهٔ الدمشقیهٔ، ج ۱، ص ۲۹۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۴۳

بعد از ندای برای نماز جمعه به ادای آن بشتابید، و امر حقیقت در وجوب است.

پس نماز مزبور بر جمیع مؤمنان واجب باشد و خروج اهل زمان غیبت از آن دلیل تامّی ندارد؛ پس بر ایشان نیز واجب باشد و هو المطلوب.

ما را بر استدلال ایشان سخن بسیار است، از آن جمله چهارده بحث مذکور می‌سازیم:

البحث الاول: آن که در کتب اصول، مبیّن و مبرهن شده که خطاب معدومین از هیچ عاقلی معقول نیست،

و اگر چه به تبعیّت موجودین بوده باشد؛ چرا که اگر کسی در مجموعی عقلا، خطاب به معدومی کند و بگوید که ای زید معدوم! فلان کار بکن یا ای عمرو موجود و زید معدوم! هر دو این کار را بکنید، همگی عقلا او را سفیه و هرزه گو، بلکه از حلیهٔ عقل، عاطل و بری می‌شمارند؛ پس خطاب یا أیها الذین آمنوا که خطاب مشافهه است، شامل معدومین نبوده باشد.

اگر کسی گوید که بنابراین هیچ حکمی از احکام الله مستمر نبوده باشد و شریعت پیغمبر آخر الزمان مؤبّد نباشد و این خلاف اجماع مسلمانان است، جواب آن است که سخن ما این است که خطاب مشافهه طلبی، بنفسه شامل معدومین نیست و از آن لازم

نمی‌آید که به خطابات وضعی که بسیار و بی‌شماراند، مکلّف نشوند، و همچنین لازم نمی‌آید که به خطابات باطلی بعد از وجود و اتّصاف به صفات تکلیف، به دلیل دیگر مکلّف نشوند؛ و دلیل بر تکلیف ایشان به بعضی احکام، اجماع مسلمانان است که انعقاد یافته که هر حکمی از احکام الله که نسخ و تخصیص به آن راه نیافته، بل به همان وجه که مفروض و مقرّر شده تا آخر الزمان مخلّد و مؤبد است، و آیندگان بعد از خطاب، به دلیل اجماع مزبور بدان تکلیف مکلّف می‌شوند؛ و تأیید شریعت این معنی دارد، نه این که در وقت نزول احکام جمیع معدومین إلی آخر الزمان بدان مکلّفند. بنابراین تکلیف معدومین زمان خطاب به احکام طلبی، به دلیل اجماع است؛ و چون در مسأله نماز جمعه اجماعی نیست، بلکه بسیاری از علمای عظیم الشأن آن را حرام می‌دانند. پس اهل زمان بدان مکلّف نبوده باشند، بدعت و حرام خواهد بود. انتهی کلامه اقول: بدان که بحث مصنّف نزد تأمل، بسیار بی‌صورت است؛ چرا که در نظر عقل قبیح نیست که خطاب الهی شامل معدومین بوده باشد؛ زیرا که خطاب الهی نه از قبیل خطاب بشر است که مشتمل بر صدا و ندا باشد، بلکه کتاب خدا دستور العملی است از برای عباد تا روز قیامت که از حق سبحانه و تعالی صادر شده است. پس خطاب الله نظر به عباد، خطاب

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۴۴

حقیقی نیست. و مناسبت این است که از برای توضیح این مطلب مثالی ذکر نماییم.

هرگاه که عالمی در غایت دانایی و زیرکی و خیرخواهی باشد، و دستور العملی از برای فرزندان و فرزندزادگان خود نویسد، و بدین نوع خطابات ایشان را آگاه نماید و راهنمایی کند و گوید که ای فرزندان و ای فرزندزادگان من! باید که خداشناس شوید، و تحصیل معارف کنید، و آداب بندگی بیاموزید، و از عقوبت الهی بر حذر باشید، شك نیست که این نوع خطابات نظر به فرزندزادگان قبیح نیست، هر چند که در وقت خطاب موجود نباشند؛ و چگونه خطاب الله نظر به معدومین قبیح باشد و حال آن که صریح قرآن است که خطاب أ لست بربّکم قبل از خلق عباد واقع شد.

و اگر گوید که خطاب به ارواح شده و ارواح در وقت خطاب موجود بوده‌اند؛ پس چرا نتواند بود که خطاب در وقت نزول وحی نظر به ارواح معدومین بوده باشد. مخفی نماند که آن چه مصنّف در این باب گفته از تدلیسات اهل سنّت است؛ چون خواسته‌اند که بر بسیاری از خطابات قرآنی که با مذهب ایشان موافقت ندارد، عمل نمایند. بنابراین قاعده را وضع کرده‌اند و جمعی از اصولیین شیعه به سبب تتبّع اهل سنّت فریفته شده، این قاعدهٔ ضعیفه بی‌اصل را در کتب خود ذکر نموده‌اند. و شك نیست که بنابراین قاعده لازم می‌آید که جمیع اوامر و نواهی الهی شامل غیر زمان اهل خطاب نباشد، بلکه مخصوص جماعت قلیلی باشد که در زمان خطاب موجود بوده‌اند، و این کلامی است به غایت بی‌صورت.

و این که گفته که خطابات وضعی بسیار و بی‌شمار است، خلاف واقع است؛ زیرا که آیات احکام قریب به پانصد آیه است، و غالب آن در صورت امر و نهی است؛ و خطابات وضعیّه به غایت کم است. و این که گفته که دلیل بر تکلیف ایشان به بعضی احکام، اجماع مسلمانان است که انعقاد یافته که هر حکمی از احکام الله که نسخ و تخصیص به آن راه نیافته باشد، به همان وجه که مفروض و مقرّر شده تا آخر الزّمان مخلّد و مؤبد است، و آیندگان بعد از خطاب به دلیل اجماع بدان تکلیف مکلّفند، صریح است در این که اجماع منعقد شده که جمیع خطابات که نسخ و تخصیص در آن راه نیافته باشد، عمل بدان لازم است و بدان متمسّك می‌توان شد در مسائل خلافی و اجماعی. پس بنابراین، به آیه جمعه، استدلال بر وجوب جمعه می‌توان کرد؛ زیرا که منسوخ نیست، [پس] دلیلی نیست که آن را تخصیص دهد به نماز پیغمبر و نایب خاص ایشان.

و این که گفته که چون در مسأله نماز جمعه اجماعی نیست الی آخر کلامه، به غایت بی‌وجه است؛ زیرا که منافی اجماعی است که دعوی نموده؛ و اگر چنانچه غرضش از عبارت اول، خلاف ظاهرش باشد و مقصودش این باشد که اجماع منعقد که هر آیه که منسوخ و مخصص نباشد بدان عمل می‌توان کرد به شرطی که مدلولش اجماعی باشد، پس

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۴۵

بر این تقدیر، آیات بی‌فایده خواهند بود،؛ زیرا که عمل به آیات جایز نباشد، مگر بعد از آنی که از اجماع علم به مدلول آن به هم رسیده باشد. پس آیات بر این تقدیر، مفید علم نباشند، بی‌فایده و بی‌حاصل باشند، زیرا که تحصیل حاصل محال است.

بلکه بر این تقدیر بر مصنّف رساله لازم می‌آید که او را در هیچ مسألهٔ فقهی دلیلی نباشد، مگر که دلیل آن خطاب وضعی باشد؛ و این به غایت کم است؛ زیرا که خطابات قرآنی را مخصوص موجودین زمان خطاب می‌داند و هیچ امر و نهی را حجّت نمی‌داند، مگر این که مدلولش اجماعی باشد؛ و در بحث اجماع دانستی که طریق معرفت اجماع مسدود است و آن چه اصولیین طریق معرفت اجماع می‌دانسته‌اند، صورتی ندارد و احادیث کتب اربعه را اخبار آحاد می‌داند و عمل به خبر واحد جایز نمی‌داند. پس، از آن چه گفتیم لازم آمد که مصنّف رساله را در مسائل فقه دلیلی نباشد، مگر بر سبیل ندرت.

قال المصنف: البحث الثانی آن که لفظ «إذا» از ادوات عموم نیست

و اقتضای کلیّت مدخول خود نمی‌کند؛ پس آیهٔ مزبوره عام در جمیع اوقات نبوده باشد. اگر کسی گوید پس چه می‌گویند در آیه: إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا، بر شما لازم آید که به یک وضو در مدت العمر با تخلل احداث نماز توان گذارد و این خلاف اجماع است، جواب آن است که اذا در این آیه به دلیل همین اجماع بر خلاف معنی حقیقی، مجازا به معنی کلّما مستعمل شده است؛ و چون در آیهٔ جمعه اجماعی نیست که موجب عدول از معنی حقیقی باشد، همان به معنی خود باقی خواهد بود. انتهی کلامه.

اقول: بدان که «اذا» گاه استعمال کرده می‌شود مثل إذ در زمان ماضی مثل قول الله تعالی: حَتَّى إِذا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ، «۱» و غیر آن از آیات. و گاه استعمال کرده می‌شود در زمان مستقبل که به اعتقاد متکلّم وقوع حدث در آن زمان قطعی باشد، و این در کلام حق تعالی بسیار است، مثل: إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ و إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ؛ و غیر آن از آیات. و گاه استعمال کرده می‌شود از برای استمرار و در زمان مستقبل مثل قول حق تعالی: وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قالُوا، «۲» یعنی این عادت مستمرهٔ ایشان است. و گاه استعمال کرده می‌شود به معنی متی، و در این صورت افادهٔ عموم می‌کند و اذا که در آیات احکام واقع است، از این قبیل است و مفید عموم است، مثل قول اللّه تعالی: إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ؛ «۳» و قوله: وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا، «۴» و قوله: فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْكُرُوا اللّهَ؛ «۵» و قوله:

---

(۱) کهف، ۹۳

(۲) بقره، ۱۱

(۳) مائده، ۶

(۴) نساء، ۸۶

(۵) نساء، ۱۰۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۴۶

فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ؛ «۶» و قوله: فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ و قوله: فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ؛ «۷» و قوله: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ؛ «۸» و آیهٔ جمعه نیز از این قبیل است؛ و دلیل بر دلالت این آیات بر عموم، تبادر است. و شک نیست که نزد استماع این آیات متبادر از آن به ذهن عموم است؛ و صحّت استثنا نیز دلیل است بر عموم نزد جمهور اصولیین؛ و شک نیست که استثنا در این آیات صحیح است. و بر تقدیر تسلیم که

حقیقت در عموم نباشد، می‌توانیم گفت که عمومش مثل آیهٔ وضو به اجماع معلوم شده؛ زیرا که جمیع قایلین به جواز و تحریم جمعه قایل به عموم آیه هستند، و لیکن قایلین به تحریم بنابر فقدان چیزی که آن را شرط دانسته‌اند، به تحریم قایل شده‌اند و بر تقدیری که قایلین به تحریم، آیه را عام ندانند، منافی اجماع نخواهد بود؛ زیرا که ایشان دو سه معلوم النسب‌اند، و بنابر ضابطهٔ اهل اصول مخالفت معلوم النسب منافات با اجماع ندارد.

البحث الثالث: آن که «نودی» فعل ماضی مجهول است، و معلوم نیست که فاعل آن کیست،

و یقینا مراد منادی هر امامی نیست، پس تا از دلیل خارج مشخص نشود که امام منادی مزبور صلاحیّت امامت و حضور به نماز بر او واجب است، بر کسی سعی بدان واجب نخواهد بود. پس به آیهٔ مزبوره استدلال بر وجوب آن نتوان نمود. انتهی کلامه اقول: بدان که این کلام مصنّف مخالف قاعدهٔ مقرّر اهل استدلال است؛ و تحقیق این است که از عموم این کلام استفاده می‌شود که در هر جمعه، چون اذان گفته شود، از برای نماز جمعه، مؤذن هر که باشد، واجب است سعی به نماز جمعه. پس اذانی که به دلیل دانسته شده باشد که به شنیدن آن سعی و حضور واجب نیست؛ چون اذان نماز مخالف و فاسق، از تحت عموم بیرون می‌رود؛ و هر چه خروجش به دلیل دانسته نشده باشد، در تحت عام باقی می‌ماند.

قال المصنف البحث الرابع: آن که مراد از ندا اذان است و اذان واجب نیست،

پس هرگاه که آن را ترک کنند، بر کسی سعی واجب نباشد؛ چرا که تعلیق حکم به شرط غیر واجب الحصول مستلزم مشروط است نه وجوب مطلق؛ و مدّعا در

---

(۶) بقره، ۱۹۸

(۷) نور، ۶۱

(۸) بقره، ۲۸۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۴۷

نماز جمعه وجوب مطلق است نه مشروط. پس آیه دلیل مدعا نتواند بود.

اقول: بر تقدیر تسلیم که اذان از برای نماز جمعه واجب نباشد، باز لازم نیاید که سعی واجب مشروط باشد؛ زیرا که تعلیق سعی به اذان نه از قبیل تعلیق حکم است به شرط؛ چرا که بالإجماع وقوع اذان شرط وجوب سعی نیست، بلکه شرط وجوبش دخول وقت است؛ و چون وقت زوال خفایی دارد و بر مکلّفین، خصوصا عوام معرفتش متعسّر است و اذان دالّ بر دخول وقت است، بنابراین سعی را متعلّق بر اذان مؤذّنین که امناء مسلمین‌اند ساخته است. پس «إِذا نُودِيَ» کنایه باشد از دخول وقت.

البحث الخامس: آنچه ادعا نموده‌اند که امر حقیقت در وجوب است، ممنوع است،

و دلایلی که بر آن اقامت نموده‌اند ناتمام است؛ و بسیاری از اصولیین بر آنند که حقیقت در مطلق طلب است، اعم از وجوب و استحباب؛ و این قول در نظر ما اصحّ و ارجح است؛ و اینجا جای بیان آن نیست، بلکه اتمام آن در ذمّهٔ کتب اصول ثابت است.

اقول: بر اهل بصیرت پوشیده نیست که امر حقیقت است در وجوب؛ زیرا که مولی هرگاه عبد خود را مأمور سازد به امری و قرینه نصب ننماید که از آن رخصت ترک مستفاد شود، متبادر به ذهن از آن امر وجوب است؛ و لهذا اگر امتثال ننماید، مستوجب سخط

مولی و ملامت عقلا می‌شود. و بر تقدیر تسلیم که امر در لغت از برای وجوب نباشد، جمیع اوامر خدا و رسول شرعا محمول است بر وجوب، مگر دلیل دلالت کند بر ارادهٔ استحباب؛ و دلالت می‌کند بر این مدّعا قول حق تعالی: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ «۱» و وجه دلالت این که در این آیه تهدید مخالف امر واقع شده و این تهدید دلیل وجوب است. و دلیل دیگر قول حق تعالی است مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِيناً؛ «۲» و شک نیست که هر که مخالف امر خدا و رسول نماید، بر او صادق است که عاصی خدا و رسول است؛ زیرا که عصیان به معنی نافرمانی است.

و دلیل دیگر بر این مدعا این که مسلمین از زمان حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله تا زمان ما، مدار استدلال ایشان بر اوامر خدا و رسول بوده است. این دلیل را شیخ طوسی در عدّه و سید مرتضی در ذریعه ذکر نموده‌اند. و بر تقدیر تسلیم که امر در لغت و شرع حقیقت در وجوب نباشد، به اجماع مسلمین، امر آیه جمعه از برای وجوب است، و احدی از مفسّرین و سایر مسلمین در این معنی خلاف نکرده است.

---

(۱) نور، ۶۳

(۲) احزاب، ۳۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۴۸

قال المصنف: البحث السادس: آن که بر تقدیر تسلیم که امر مزبور در این آیه از برای وجوب است،

و امّا وجوب آن هم به مقتضای صیغه و هم به اجماع جمیع مسلمین عینی است؛ پس چون به آیه استدلال بر وجوب تخییری توان نمود؟ و بعضی از متأخرین در جواب این بحث گلوگیر گفته است که آن چه مذکور شد حق است، اما چون اجماع منعقد شده است که نماز جمعه در زمان غیبت عینی نیست، بلکه تخییری است، بنابراین ما عینیت امر را طرح می‌کنیم و اصل وجوب را مستمر می‌سازیم.

الجواب: اگر چه این سخن از آن نامعقولتر است که مستحق جواب باشد، اما چون ارادهٔ ما آن است که در این مسأله حق بر جمیع مؤمنان از علما و عوام ظاهر شود، بنابراین می‌گوییم که اثبات احکام شریعت به اختیار کسی نیست، بلکه موقوف بر شرع شارع است که خطاب بر وجه صواب بر آن دلالت کند. پس هرگاه شارع بندگان را به عبادتی مأمور ساخته باشد که آن صریح در معنای خاصی بوده باشد که در آن معنا حقیقت بوده باشد که آن تضییق و عینیّت است و اجماع بر آن انعقاد یافته باشد که مراد الهی آن معنای حقیقی است، پس چون کسی را رسد که خلاف فرمودهٔ خدای تعالی کند و عبارت صریح کلام معجز نظام او را به معنایی که محتمل آن نباشد صرف نماید، و مردمان را بدان مکلّف سازد.

پس البته می‌باید که نماز جمعه در زمان غیبت به آن طریق زمان حضور واجب عینی بوده باشد یا حرام؛ و وجوب مخیّر اصلا صورت ندارد؛ چرا که اگر وجوب عینی به دلیل اجماع منتفی شود اصل وجوب که در ضمن است، هم می‌باید که برطرف شود «ضرورة انتفاء الطبیعة الّتی فی ضمن الشخص بانتفاء مشخصاتها» پس بقای وجوب در این صورت، صورتی ندارد. انتهی کلامه اقول: بدان که این بحث مصنّف که بر قایلین به وجوب تخییری کرده، موجّه است و مؤید قول ما است که قایلیم به عینیت وجوب جمعه.

قال المصنف، البحث السابع: بدان الف لام الصلاهٔ از برای جنس نیست، بلکه از برای عهد است قطعا،

و بیان معهود در آیه نشده، بلکه موقوف بر دلیل خارج است. پس آیه مثبت مطلوب نباشد. انتهی کلامه اقول: بدان که دعوایی که

مصنّف رساله کرده که الف لام قطعا از برای عهد است، خلاف واقع است؛ زیرا که اصل در الف و لام جنس است، و متبادر از آن مطلق صلات جمعه است و نماز کسی که بر صفات امام جماعت نباشد، به دلیل خارج، بیرون می‌رود.

قال المصنف، البحث الثامن: آن که وجوب سعی مشرط به ندا است؛

پس پیش

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۴۹

از ندا سعی واجب نباشد. بر کسی که منزل او آن قدر دور باشد که بعد از ندا نتواند رسید، آمدن به نماز واجب نباشد، با آن که همگی اتفاق نموده‌اند که سعی از دو فرسخ فما دون واجب است، و مقتضای آیه کریمه خلاف آن است. چرا که انتفای شرط مستلزم انتفای مشروط است. اگر کسی گوید که سعی بر ایشان از بابت مقدمه واجب است، جواب آن است که در وجوب مقدمه میانهٔ اصولیین خلاف است و دلایل وجوب ناتمام است و اصحّ در نظر ما خلاف است؛ و بر تقدیر تسلیم آن، مقدمهٔ واجب مطلق [واجب] است، و هیچ کس نگفته که مقدمهٔ واجب مشروط، واجب است؛ و ما نحن فیه سعی مشروط است به ندا، کما لا یخفی و این ... «۱» از بابت رفتن به راه مکه است؛ چرا که امر به آن مشروط به قطع مسافت نیست. انتهی کلامه اقول: بدان که گفتگوی مصنّف در این مقام مبنی بر دو چیز است: یکی بر حجیّت مفهوم شرط، و دیگری عدم وجوب مقدمهٔ واجب؛ و مناسبت این است که تحقیق این دو مسأله اصولی بنمایی تا ضعف و سستی کلام مصنّف بر کسانی که تتبع علم اصول نموده‌اند، ظاهر و هویدا شود.

بدان که اصولیین خلاف کرده‌اند در حجیّت مفهوم مشروط و توضیح کلام ایشان این است که هرگاه حکمی معلّق باشد بر شرطی، آیا از آن تعلیق مفهوم می‌شود که به انتفای شرط، مشروط منتفی است یا نه؟ پس بعضی از ایشان را اعتقاد این است که مفهوم می‌شود و این مفهوم حجّت است؛ و جمعی را اعتقاد این است که مفهوم می‌شود و مفهوم حجّت نیست؛ و بعضی را عقیده این است که اگر تعلیق را فایده‌ای سوای این مفهوم نباشد، حجّت است و الّا فلا؛ و مذهب مختار نزد ما این است؛ زیرا که در این صورت اگر مراد از تعلیق، مفهوم نباشد، لازم آید که تعلیق عبث و بی‌فایده باشد.

و اما مقدمهٔ واجب، پس بدان که واجب دو نوع است، مشروط و مطلق؛ امّا واجب مشروط آن واجبی است که وجوبش مشروط باشد به شرطی؛ و بدان که اصولیین همگی اتفاق کرده‌اند که مقدمهٔ واجب مشروط که شرطش باشد، واجب نیست؛ پس واجب نمی‌دانند که کسی تحصیل استطاعت نماید تا حج بر وی واجب شود، و لیکن بعد از حصول استطاعت، مقدمات فعل حج مثل شراء راحله و قطع مسافت را لازم می‌دانند؛ و لیکن در این مقدمات واجب مشروط و مقدمات واجب مطلق خلاف کرده‌اند که متّصف به صفت وجوب می‌شوند یا نه؟ و تحقیق این است که متّصف به صفت وجوب نمی‌شوند؛

---

(۱) یک کلمه ناخوانا.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۵۰

زیرا که واجب، فعلی را گویند که از جانب شارع امری متوجه آن شده باشد، و مقدمهٔ واجب نه از این بابت است، پس متّصف وجوب نشود و لیکن این خلاف، بی‌فایده است، چرا که همگی متفق‌اند که وجود مقدمه ضرور و لازم است و به فقدش واجب مفقود می‌شود، و عقوبت هم لازم می‌شود، و چون خلاف در این مسأله بی‌فایده و بی‌ثمر است، بنابراین قدمای شیعه مثل شیخ طوسی و سید مرتضی در اصول خود بحث از این مسأله نکرده‌اند.

چون این را دانستی، پس بدان که مصنّف رساله بیان کرده که سعی به نماز جمعه مشروط است به ندا؛ پس، از دو فرسخ قبل از ندا واجب نباشد، و حال آن که به اجماع مسلمین سعی از دو فرسخ واجب است.

و مخفی نماند که این بحث مصنّف و بعضی دیگر از بحث‌های او فی الواقع بر خداست نه بر قایلین به وجوب جمعه؛ و جواب از این اعتراضش این است که بر تقدیری که ندا شرط سعی باشد، مفهومش حجّت نیست؛ زیرا که انحصار فایدهٔ تعلیق در مفهوم ممنوع است و می‌تواند بود که فایده تعلیق بیان تأکید و مبالغه باشد در سعی بعد از ندا. پس، از آیه مفهوم نشود که سعی قبل از ندا واجب نیست؛ و از طریق اجماع و اخبار دانسته‌ایم که سعی قبل از ندا از دو فرسخ واجب است و احتیاج نیست که آن را از این حیثیت که مقدمهٔ واجب است، واجب دانیم؛ با آن که ممکن است که آن را از این جهت که مقدمهٔ واجب است، واجب دانیم و بگوییم که سعی قبل از ندا مقدمهٔ واجب است که سعی بعد از ندا باشد.

و آن چه مصنّف گفته که مقدمهٔ واجب، واجب نیست، بی‌صورت است؛ زیرا که ما بیان کردیم که مقدمهٔ واجب ضرور و لازم است، اگر چه متّصف به صفت وجوب نشود. و این که گفته که بر تقدیر تسلیم، آن مخصوص مقدمهٔ واجب مطلق است و هیچ کس نگفته که مقدمهٔ واجب مشروط واجب است، و ما نحن فیه سعی مشروط به ندا است الی آخر کلامه، به غایت سخیف است؛ زیرا که بیان کردیم که سعی واجب مطلق است نه مشروط، و وقت ندا ظرف سعی است نه «شرط»، و سعی از دو فرسخ قبل از ندا مقدمهٔ این سعی است؛ چنانچه عشر ذی الحجهٔ «ظرف» حج است و سعی قبل از وقت، مقدمهٔ حج است. پس فرق نباشد در میان سعی از دو فرسخ از برای ادراک جمعه و سعی از برای ادراک حجّ.

مخفی نماند که از کلام مصنّف که گفته سعی مشروط است به ندا چنین مستفاد می‌شود که مصنّف از کلام اصولیین چنین فهمیده است که ایشان مقدمهٔ واجب مشروط را مطلقا واجب نمی‌دانند، خواه شرط باشد، خواه غیر شرط، و این خلاف واقع است.

قال المصنّف، المبحث التاسع: آن که «فَاسْعَوْا» امر مؤمنین است به سعی نماز امام،

و اصلا در آیهٔ شریفه امر امام به نماز مزبور نیست، و یقینا مراد هر امامی نیست، بلکه آن امامی است که صلاحیّت امامت داشته باشد. پس تا از خارج

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۵۱

ثابت نشود که امام متّصف به شرایط امامت است، هیچ کس را سعی به نماز او واجب، بلکه جایز نباشد. پس [به] آیهٔ شریفه استدلال بر وجوب بر مأمومین نیز نتواند نمود. انتهی کلامه اقول: لا نسلّم که امر به مأمومین باشد و به امام نباشد؛ بلکه خطاب هم شامل امام است و هم مأموم؛ و بر تقدیر تسلیم که شامل امام نباشد، به حسب اطلاق، خطاب خواهد بود به مأمومین که سعی نمایند به نماز جمعه، امام هر که باشد و به هر صفت که باشد، الّا من اخرجه الدلیل که آن امامی است که بر صفت امام جماعت نباشد؛ پس آیه دلیل باشد بر وجوب نماز جمعه بر مأمومین.

قال المصنف، البحث العاشر: آن که مأمور به سعی است، و سعی در لغت به معنی سرعت و شتاب در رفتار است،

و به اجماع آن واجب نیست. پس امر آیه از برای ترغیب باشد نه وجوب؛ فتدبّر، انتهی کلامه.

اقول: لا نسلّم که سعی سرعت رفتار است [و] نزد دخول وقت و وقوع اذان واجب نباشد؛ و اجماعی که دعوی نموده اصلی ندارد. و بر تقدیر تسلیم، این اجماع قرینه است بر این که مراد از سعی طی مسافت است نه سرعت رفتار.

قال المصنف، البحث الحادی عشر: آن که در استدلال دور است و دور محال است؛

پس استدلال باطل باشد. وجه لزوم دور آن است که وجوب نماز موقوف بر وجوب سعی است و وجوب سعی موقوف به ندا است

و نـدا موقوف بر مشـروعیت آن، و مشـروعیت آن موقوف بر وجوب نماز که اگر نماز واجب باشـد، ندا از برای آن مشـروع نخواهد بود. پس وجوب نماز به چنـدین واسـطه موقوف بر وجوب خودش باشد، و توقف شـیء بر نفس محال است و هادم مبانی اسـتدلال. انتهی کلامه.

اقول: مخفی نمانـد که از اسـتدلال آیه بر وجوب نماز جمعه دور لازم نمی‌آیـد، و کلام مصـنّف مغلطه است؛ زیرا که از اسـتدلال به آیه بر وجوب نماز جمعه، لازم نمی‌آید که وجوب نماز جمعه موقوف بر وجوب سـعی باشد تا مستلزم دور باشد؛ بلکه لازم موقوف بودن وجوب نماز جمعه است بر خطاب فاسـعوا، و دلالت فاسعوا بر وجوب سعی و خطاب فاسعوا و دلالتش بر وجوب سعی موقوف بر ندا نیست. پس دور لازم نیاید و خللی در استدلال راه نیابد.

قال المصنف، المبحث الثانی عشر: آن که آیه کریمه صریح است،

اشاره

و هیچ کس در آن سـخن ندارد که مراد از صـلات، صلات حضرت رسول است؛ و به اتفاق کافّهٔ مسلمین نماز آن حضرت مشروط به امامت آن حضرت است؛ و دیگری را تقدّم بر او جایز نیست. و اجماع فرقهٔ ناجیه منعقد شده است که امام معصوم در حکم

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۵۲

آن حضـرت است و امامت ایشان یا نایب خاص ایشان به اجماع شرط بوده، و این در زمان غیبت مفقود است، و انتفای شرط مستلزم انتفای مشروط است؛ پس جمعه در این زمان حرام باشد.

اگر کسـی گویـد که در زمان غیبت، مجتهـد جامع الشـرائط نایب عام حضـرت صاحب الامر علیه السّـلام است. پس در رنگ نایب خاص، نماز او نیز واجب بوده باشد.

جواب آن است که این را کسـی می‌توانـد گفت که مجتهد جامع الشـرائط بوده باشد تا در این قسم مسألهٔ معظله که از صدر اسـلام الی الآن معرکـهٔ علمای عظیم الشأن است، سـخن تواند گفت. پس جمعی که هیچ یکی از شـرایط اجتهاد در ایشان حاصل نیست، و میانـهٔ ایشان و اجتهاد بعـد المشـرقین است، چگونه در این مسأله مشـکله گفتگو توانند کرد و متصدّی امامت این قسم نماز می‌توانند شـد؛ چرا که در اجتهاد اوّلا تحصـیل ده علم اتفاقا، و سـیزده علم علی الخلاف شـرط است که یکی از آن علوم، علم کلام است که اثبـات واجب و علم و قـدرت و عـدل و توحیـد او و نبوّت و امـامت و معـاد بـدان می‌شود. این مسائـل را که اصول دین مـبین است، می‌بایـد که به دلایل قطعیه اثبات تواننـد نمود، و ظن در این‌ها کافی نیست. و علم دیگر علم منطق است، و همچنین نحو و صـرف و عربیّت و تفسیر و حدیث و غیر اینها که در جای خود مفصلا مبیّن شده است. و سوای اینها طبع وقّاد و ذهن نقّاد و قریحهٔ مشتعله که بعضـی تعبیر از آن به نفس قدسیّه نموده‌اند در مجتهد شرط است. و بعد از حصول همهٔ اینها از برای توفیق مقلّدین، قول ایشان را و وجوب اتباع ایشان، تصـدیق مجتهـدین عظیم الشأن ثابت الاجتهاد و فضـلای صاحب تمیز و صـلاح و سداد شـرط است که الیوم در متصـدّیان امـامت این نمـاز هیـچ یکٔ از این شـروط تحقّقی نـدارد، و هر یک نافی‌انـد. پس چون جایز باشـد که متصـدّی این قسـم خطیری بشونـد و مقلّـدین غیر قادر بر تمییز را اتّباع و اقتـدا به ایشان چون مشـروع بوده باشـد؟ چرا که اگر کسـی خود مجتهـد ثابت الاجتهـاد نبوده باشـد و مقلّـد مجتهـد جـامع الشـرائط نباشـد، همچو ابنای این زمان، نماز او باطل است؛ چنان که شـهید در اول الفیه فرموده است که لاـ صـلاهٔ له. «۱» پس کسـی که نماز خودش صـحیح نباشـد، دیگری به او چگونه اقتـدا توانـد نمود. و اگر کسـی با ایشان نماز گذارد، نمازش باطل خواهد بود، و شریک آثام و اجرام ایشان خواهد شد.

(۱) رسائل الشهید الاول، الرسالة الالفیة، ص ۱۶۲ (قم، مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیة، ۱۴۲۳).

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۵۳

بلی اگر کسی مجتهد ثابت الاجتهاد بوده باشد و بدین حدیث که مذکور خواهد شد، استدلال بر این مطلب نماید، در جواب او خواهیم گفت که این حدیث که شما آن را دلیل این قسم مطلب عظیمی که قریب به اصول دین است ساخته‌اید و آن حدیث عمر بن حنظله است که از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است، و مضمون آن این است که ببینید شخصی که روایت احادیث ما کرده باشد، و حلال ما را از حرام ما دانسته باشد، من آن شخص را بر شما حاکم کردم، شما نزد او تحاکم کنید، یعنی مرافعه در دعاوی بکنید، سخن بر این استدلال از چند وجه است:

اوّل آن، این حدیث ضعیف است و حدیث ضعیف به اتفاق حجّت شرعی نیست؛ پس در خبر واحد صحیح السند علما خلاف کرده، بعضی آن را حجّت می‌دانند و بعضی نفی حجیّت آن نموده، نظیر قیاس فاسد الاساس می‌شمارند؛ و این قول در نظر ما اصحّ و ارجح است. پس چون این حدیث ضعیف است، اتفاقا استدلال بدان فاسد خواهد بود.

اما ثانیا این که نایب حکم منوب عنه دارد. پس بدان که این وجه به غایت بی‌وجه است؛ زیرا که لازم نیست که نایب حکم منوب عنه داشته باشد، امامت نیز [در] شیعه از اصول دین است؛ باید که به دلیل قطعی ثابت شود، به خلاف نیابت، چنان که امامت که [از] اصول دین است، به اخبار آحاد ثابت نمی‌شود؛ می‌باید که نیابت مجتهد نیز بدین‌ها ثابت نشود.

و اما ثالثا آن که مضمون این حدیث که شخصی که مسائل حلال و حرام را به طریق علم از حضرت معصوم تحصیل نموده باشد، حضرت صادق علیه السّلام او را قاضی کرده باشد، چون لازم می‌آید که مجتهدی که در زمان غیبت، بعضی احکام را به دلایل ظنّیه استنباط کرده باشد، و ظنّ به آن به هم رسانیده باشد و در بسیاری از مسائل شکّ و تردّد و اشکالات داشته باشد، او هم در رنگ صاحب علوم حقّه، قاضی و نایب امام بوده باشد؛ و این قیاسی است مع الفارق به چندین وجه که به اتفاق باطل است.

و اما رابعا آن است که هرگاه امامی، شخصی را قاضی کند، لازم نمی‌آید که نایب آن حضرت در امامت نماز بوده باشد؛ و این قیاس در رنگ قیاس عکسی است که اثبات امامت [شخصی] که ملقّبش به صدیق کرده‌اند متعصّبین عامّه، نموده است بنابر حدیث ضعیف موضوعی که صبیّهٔ ... او عایشه نقل کرده‌اند که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله او را در مرض الموت امامت نماز فرمود؛ پس هرگاه پیغمبر به

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۵۴

ابو بکر، راضی برای دین ما که نماز است بوده باشد، پس ما چرا به او راضی به دنیای خود که امامت بوده باشد، نباشیم. و جواب ایشان آن است که این حدیث موضوع است، و عایشه در نقل آن متّهم است، «۱» و جرّ نفع برای پدر خود و خود می‌کند، و مع ذلک معارض است به حدیثی که در صحیح بخاری «۲» نقل کرده‌اند؛ پیغمبر بعد از علم به این معنی، او را منع کرد و عزل کرد. «۳» و دیگر آن که عامّه، امامت نماز هر فاسق و فاجری که خمّار و مقامر بوده باشد، جایز می‌دانند. پس چون امامت کبری را که ریاست دین و دنیاست و به اجماع کافهٔ مسلمین عدالت در آن شرط است، و به اتفاق فرقهٔ ناجیه، عصمت در آن معتبر است، بر آن قیاس توان نمود؟ بلی امامت آن قسم [شخصی] به این قسم ... «۴» می‌باید ثابت شود.

و اما خامسا آن است که که هرگاه امامی خاص شخصی را منصبی دهد، از آن لازم نمی‌آید که همان شخص جای دیگری که گمان کنند که مثل اوست، از جانب امام دیگر منصوب بوده باشد. و لهذا اسامهٔ بن زید را که حضرت خیر البشر سردار و سپهسالار مسلمین گردانید و فرمود که: جهّزوا جیش اسامهٔ، لعن الله من تخلّف عن جیش اسامهٔ «۵»، بعد از رحلت آن حضرت به أعلی علّیین، امّت آن حضرت، اسامهٔ مزبور را امیر و سردار خود دانسته و حکم کردند که به فوت آن حضرت او معزول شد.

اگر کسی گوید که از حضرت خیر البشر روایت شده که: حکمی علی الواحد، حکمی علی الجماعة «۶» و حکم امام علیه السّلام نیز همچون حکم پیغمبر است، جواب آن

---

(۱) امیر مؤمنان (ع) باورش این بود که عایشه از پیش خود گفته بود بروید با ابو بکر نماز بخوانید؛ در این باره بنگرید: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، صص ۱۹۷- ۱۹۸

(۲) در این باره بنگرید: ارشاد الساری در شرح صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۹

(۳) در این باره بنگرید: تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهلم هجری، صص ۲۳۴- ۲۳۸

(۴) یک کلمه ناخوانا.

(۵) مخفی نماند که از اطلاق کلام امام در حدیث مزبور، مفهوم می‌شود که عارف به حلال و حرام از جانب امام حاکم است، خواه در حیات امام و خواه بعد از وفاتش؛ و این نه از بابت دادن منصب است به شخص معین؛ و بر تقدیر تسلیم، منصوب امام معصوم در امور دین به فوت امام نزد شیعه معزول نمی‌شود و این که گفته که حکم کرده‌اند که اسامه بعد از وفات سیّد المرسلین معزول شد، خلاف واقع است. بلکه نزد شیعه و سنّی سرداری اسامه برقرار بود، و لهذا ابو بکر بعد از آنی که از لشکر اسامه تخلّف ورزید و به غیر حق خلیفه شد، رخصت عمر را از اسامه طلب نمود. اسامه جواب داد که تو را رخصت دادم که اکنون از برای عمر طلب رخصت می‌کنی؟ و از ابو هاشم که از اکابر مخالفین است، نقل کرده‌اند که مخالفت رسول را بعد از وفاتش جایز دانسته و دلیل خود را تخلّف ابو بکر و عمر از جیش اسامه ساخته. منه (مقصود ملا محمد طاهر قمی است.)

(۶) العوالی، ج ۱، ص ۴۵۶، حدیث ۱۹۷؛ مختلف الشیعة، ج ۳، ص ۱۵۴؛ تذکرة الفقهاء؛ ج ۲، ص ۴۷۳؛ جامع المقاصد، ج ۲، ص ۸۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۵۵

است که این خبر واحدی است که صحّت سند او ظاهر نیست. و دیگر آن که قیاس جمیع احکام امامت بر جمیع احکام نبوّت باطل است. شاید که این از لوازم نبوّت آن حضرت و تأیید شریعت او بوده باشد. دیگر آن که یقینا مراد از این حدیث مدلول ظاهری او نیست؛ چرا که قطعا هر حکمی از آن حضرت بر شخص خاصی، سرایت به جمیع امت و اصناف ایشان الی یوم القیامهٔ نمی‌کند، بلکه هر صنفی از اصناف، به هر حالی از احوال، به تکلیفی مکلّف‌اند که دیگران به آن مکلّف نیستند؛ مانند مردان و زنان و مسافران و حاضران و تندرستان و بیماران و غیر ذلک که تکلیف هر یک غیر تکلیف دیگری است. پس چون حکم آن حضرت بر یک شخص حکم بر جمیع است الی یوم القیامهٔ بوده باشد؟ بنابراین، اگر این خبر مطابق واقع بوده باشد، مراد از آن بعضی احکام است که جمیع امّت از ذکور و أناث و تندرستان و بیماران و اصحاب اعذار و غیرهم در آن شریک بوده باشند، و این قسم حکمی در میان احکام بسیار نادر است؛ و مع ذلک بیان موقوف بر دلیل خارج است.

بنابراین ظاهر شد که نیابت عامه مجتهد جامع الشرائط محض دعوایی است بی‌دلیل؛ و آن چه بدان استدلال نموده‌اند، ضعیف و علیل است؛ و آنانی که ادّعای آن نموده‌اند خواسته که ریاست و بزرگی، بلکه پادشاهی خود را که نیابت پادشاه من عند الله است، اثبات بدین لباس نمایند. «۱» اما ما را که منظور نظر به غیر از خدای اکبر نیست و زخارف کاسدهٔ فاسدهٔ دنیوی را معدوم مطلق دانسته‌ایم، بلکه به مقتضای کُلُّ شَیْءٍ هٰالِکٌ إِلّٰا وَجْهَهُ «۲» ذات خود را فانی محض شمرده‌ایم، توجه به وجه باقی او برآورده‌ایم؛ در شکست خود کوشیده‌ایم و پشت پا بر جمیع اعتبارات مستعار دنیوی زده، خود را لا شیء مطلق انگاشتیم؛ بدین امید که به بقای سرمدی او باقی باشیم. بمنّه وجوده. انتهی کلامه.

اقول: دعوایی که نموده که مراد از صلات نماز حضرت رسول است، ممنوع است، بلکه همهٔ مؤمنان از ائمه و مأمومین در تحت آیه

داخلنـد. و این که گفته که به اجمـاع، وجود نبیّ یـا امام یا نایب خاص ایشان در جمعه شـرط است، خلاف واقع است؛ و قبل از این بیان کردیم که یک کس از متقدمین این را نگفته و یک روایت در این باب نقل نکرده‌اند؛ بلکه ظاهر و

---

(۱) مخفی نماند که این نسبت به جمعی از صلحای علما که دیانت ایشان کمال ظهور را دارد، معقول نیست، بلکه افعال مسلمین را تا ممکن است حمل بر صحّت باید کرد. منه (این یادداشت هم از ملا محمد طاهر قمی است).

(۲) قصص، ۸۸

صریح روایات دلالت بر عدم اشتراط دارند. بدان که قول کسی که وجود نبی یا امام یا نایب خاص را شرط دانسته و در زمان غیبت امام، وجود مجتهـد را قائم مقام نایب خاص دانسـته، بی‌وجه و بی‌صورت است، و به دلیل، ابطال آن نموده‌ایم و با مصـنّف در ابطال آن شـریکیم؛ و لکن چون مصـنّف در ابطـال آن گفتگوهـا کرده که بعضـی از آن مخـالف حق است و اعتراضات بر آن وارد است؛ بنابراین متوجه شده، آن چه از کلامش مردود باشد رو می‌نماییم.

[معنای واقعی اجتهاد و مجتهد]

بـدان که حاصـل بعضـی از گفتگوهـای مصـنّف این است که شخصـی می‌توانـد گفت که مجتهـد، قـائم مقام نایب خاص است که مجتهد ثابت الاجتهاد باشد؛ و مجتهد ثابت الاجتهاد در این زمان موجود نیست. پس نه کسی را جایز است که امامت نموده این نماز را بگـذارد، و نه کسـی را جـایز است که اقتـدا نمایـد؛ و نمـاز هر دو را باطـل دانسـته است. و شکّ نیست که از قول او که گفته که مجتهد ثابت الاجتهاد در این زمان نیست و تقلید مجتهد ثابت الاجتهاد در صـحّت عبادت شـرط است، لازم می‌آید که اطاعت ابنای زمان، تمام باطل باشـد، خواه جمعه گذارد و خواه ظهر، و خواه جماعت گذارند و خواه تنها؛ و همچنین لازم می‌آید که هر که حجّ کنـد یا عبادت دیگر به جای آورد، باطل باشد. و شکّ نیست که این اعتقاد باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط است؛ و اولی این است که در این مقـام ذکر معنی اجتهاد و مجتهـد و فقه و فقیه و مفتی و مستغنی بنماییم و بیان کنیم که به مـذهب فرقـهٔ ناجیه اثناعشـریه حق کدام است و باطل کدام.

بدان که اجتهاد تحصـیل کردن ظن است به احکام فرعیهٔ شـرعیه، و مجتهد کسـی است که صاحب اجتهاد باشد؛ و در مجتهد شـرط ندانسـته‌اند که بالفعل ظنّ به جمیع احکام داشـته باشد؛ زیرا که مالک [بن انس] که به اجماع اهل سـنّت مجتهد بوده، چهل مسأله از وی پرسیدند، در سـی و شـش مسأله گفت که نمی‌دانم؛ و لیکن شـرط دانسته‌اند که تحصیل همهٔ آن چه ظن به جمیع احکام بر آن توقف داشته باشـد، نموده باشـد. و این بـاب را مخـالفین از برای این مفتوح ساخته‌انـد که مخالفت‌های خود را هموار کننـد و عـذر بگویند که ایشان اجتهاد کرده‌اند و نواوی که از اکابر اهل سـنت است، منع وصـیّت حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله که از عمر واقع شده، دلیل علم و دانایی عمر دانسـته و گفته که عمر می‌دانست که حضـرت رسول صلّی اللّه علیه و آله وصیّتی خواهد کرد که مردمان بـدان عمل نکننـد و مسـتحق جهنّم شونـد؛ بنابراین او را از وصـیّت منع نمود. و اهل سـنت از برای ترویـج باطل خود حدیثی وضـع کردنـد که مجتهـد اگر مصـیب باشـد، او را دو ثـواب است و اگر مخطی باشـد، یـک ثـواب؛ و علی علیه السّـلام را مصیب و صاحب دو ثواب می‌دانند و معاویه را مخطی و صاحب یک ثواب می‌دانند.

و جماعتی از اهل سنت هر مجتهد را مصیب می‌دانند و گمان کرده‌اند که خدا را در واقع حکمی نمی‌باشد؛ بلکه حکم اللّه تابع رأی

مجتهـد است. پس بنابراين قاعـده، ثواب حضـرت على بن ابى طالب عليه السّـلام و معاويه در اجتهاد برابر خواهـد بود. و اهل سنّت پيغمبر را نيز مجتهد مى‌دانند. و مخفى نماند كه اجتهاد را شيعهٔ اماميه هميشه باطل مى‌دانسته‌اند و عمل به ظنّ نمى‌كرده‌اند؛ و ابطال اجتهـاد را دليـل عمـده از دلايـل امـامت مى‌دانسته‌اند. و مـا اين را در كتـاب اربعين به شـرح و بسط ذكر نموده‌ايم، و آيات كثيره و روايات متواتره دلالت بر [نفى] «۱» اجتهاد دارند، و قدماى اصوليين شـيعه مثل سيد مرتضى و شيخ طوسى رحمةُ الله عليهما در كتاب ذريعه و عدّه تصريح به بطلان اجتهاد كرده‌اند. «۲»

آرى جماعتى از متأخرين تتبع اصول مخالفين نموده، به شـبهه افتادند و از آيات و روايات غافل گشـته، قايل به اجتهاد و عمل به ظنّ شدنـد؛ و شـبههٔ عمـدهٔ ايشـان بر اجتهاد اين است كه گمان كرده‌انـد كه مردمان مكلّفنـد به احكام واقعيه. پس گفته‌انـد كه چون در زمـان غيبت راه علم بر مـا مسـدود است، پس ما را چاره نباشـد سواى اين كه تحصـيل ظن نماييم به احكام واقعيه. إن شاء اللّه تعالى گفتگويى خواهم كرد كه از ملاحظهٔ آن گفتگو، جواب از اين شبهه ظاهر شود.

اگر كسـى گويـد كه شك نيست كه شـيعه همچنان كه عمل به نصوص قاطعـهٔ قرآن و احاديث مى‌كرده‌اند، همچنين عمل به ظواهر قرآن و احـاديث متواتره و اخبـار آحـاد مى‌نموده‌انـد، و از ظواهر قرآن و اخبار آحاد غير ظنّ حاصل نمى‌شود؛ پس قـدماى شـيعه نيز منفكّ از اجتهاد و عمل به ظنّ نبوده‌انـد، جواب گوييم كه احكام الله دو نوع است، يك نوع احكام واقعيه است كه مردمان در زمان حضور رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بر تقدير عدم خوف و تقيّه و امكان تعلّم بدان مكلّفند، و نوع ديگر احكام اضطراريه است كه مردمان خوف و تقيّه و غيبت ائمه عليهم السّلام بدان مكلفند.

پس در زمـان غيبت، ما مكلّفيم كه به مـدلول آيات قرآنى و اخبار ثقات عمل نماييم؛ خواه در دلالت نصّ بوده باشـند و خواه ظاهر؛ خواه مـا را علم يـا ظنّ حاصل شود به احكام واقعيه يا نه. و اگر چنانچه مسأله‌اى باشـد كه دليلى بر آن از قرآن و احاديث نباشـد، در آن توقف نمـاييم و احتياط كنيم و دلايل قاطعه بر اين مـدّعا داريم. پس عمل ما به ظواهر قرآن و اخبار آحاد نه از اين حيثيّت باشـد كه مـا را از آن ظنّ به احكـام واقعيه مى‌شود، پس عمـل مـا به مـدلولات آيـات و روايـات، عمـل به ظنّ و اجتهـاد نباشـد. پس چون دانستى كه اجتهاد به

---

(۱) بر اساس سياق كتاب بايد كلمه نفى افزوده شود.

(۲) العدهٔ، ج ۲، ص ۷۲۳- ۷۲۶

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۵۸

مـذهب شـيعه باطل است، پس تقليـد نيز به مذهب ايشان باطل خواهد بود؛ زيرا كه تقليد عمل كردن عامى است به ظنّ مجتهد. پس بطلان اجتهاد مستلزم بطلان تقليد باشد.

پس اگر بپرسـند كه شـيعه هر گاه كه اجتهاد را باطل دانند و تقليد را جايز ندانند، عمل عاميان شـيعه پس چگونه خواهد بود؟ جواب گوييم كه از تتّبع آثـار شـيعه معلوم شـده كه عوام اين طـايفه در اين زمـان در مسائل و احكام به فقها كه عاملان و حاملان و راويان احـاديث اهل البيت‌انـد عليهم السّـلام رجوع مى‌كرده‌انـد، و به نقل و خبر ايشان عمل مى‌نموده‌انـد، و روايات در باب جواز رجوع به فقها و روايات و استفتا از ايشان متواتر معنوى است.

اگر بپرسند كه عوام چگونه فقها و روات ثقات را شناسند؟

گوييم كه [با] تفحّص و تجسّس، بر عامى احوال ثقات فقها و روات ظاهر مى‌شود.

چنانچه احوال ساير ارباب صـناعات ظاهر مى‌گردد. و مخفى نمانـد كه بنابر بر مـذهب قايلين به اجتهاد و تقليد لازم مى‌آيد كه عوام الناس هميشه حيران و متحيّر باشـند و عبادات ايشان باطل باشد؛ زيرا كه مجتهد كسـى را مى‌گويند كه تحصـيل اسباب ظن به جميع

احکام نموده باشد، و صاحب نفس قدسی باشد؛ و شک نیست که تحصل ظن به جمیع احکام شرعیه، محال عادی است، خصوصا به مذهب شیعه که عمل به قیاس و استحسان و مصالح مرسله را جایز نمی‌دانند؛ و اگر فرض کنیم که شیعه عمل به قیاس و استحسان [را] جایز دانند، باز ظنّ به جمیع احکام حاصل نمی‌تواند شد؛ زیرا که از قیاس و امثال آن ظنّی حاصل نمی‌شود؛ چرا که بنای شرع بر فرق میان متماثلات است؛ مثل وجوب غسل به خروج منی و عدم وجوب غسل به خروج بول با آن که هر دو از یک راه بیرون آیند، و غسل بول صبیّه و نضح بول صبی، [قطع دست] سارق قلیل و عدم قطع غاصب کثیر، و وجوب حدّ به قذف به زنا و عدم وجوب به قذف به کفر، و حرمت صوم اول شوال و وجوب صوم آخر ماه رمضان؛ و بر جمع میان مختلفات، مثل وجوب وضو از احداث مختلفه، و وجوب کفاره در ظهار و افطار و تساوی عمد و خطا و وجوب قتل به زنا و ردّه. پس هرگاه که همچنین باشد، از قیاس محال است که ظنّ حاصل شود، و از استحسان نیز نشاید که ظن حاصل شود؛ زیرا که حق تعالی در کتاب عزیز گفته: عَسی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ؛ «۱» و در ردّ ابو حنیفه که عمل به استحسان جایز دانسته گفته که: من استحسن فقد شرع؛ «۲» یعنی هرگاه کسی اثبات حکمی نماید به سبب این که او را مستحسن دانسته بی‌دلیل، پس آن شخص شارع آن حکم خواهد بود.

---

(۱) بقره، ۲۱۶

(۲) مغنی ابن قدامهٔ، ج ۷، ص ۲۴؛ کتاب الاربعین (محمد طاهر قمی)، ص ۳۴۰ (قم، ۱۴۱۸)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۵۹

بر تقدیری که ظنّ به جمیع احکام ممکن باشد، اثبات اجتهاد نمی‌شود، مگر به شهادت دو مجتهد عادل؛ زیرا که غیر مجتهد صاحب نفس قدسی به حسب عادت محال است که احوال مجتهد را بداند، و بنابراین اثبات اجتهاد شاهدین نیز موقوف به شهادت دو مجتهد عادل دیگر خواهد بود، و این مستلزم تسلسل است؛ پس لازم آید که هرگز اجتهاد مجتهدی نزد عامی ثابت نشود. و اولی این است که در این مقام پاره‌ای از آیات و روایات که دلالت بر بطلان اجتهاد دارند، ذکر نماییم.

این است آیات قرآنی: وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ؛ «۱» إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً؛ «۲» وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ؛ «۳» لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ «۴» آللَّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللَّهِ تَفْتَرُونَ؛ «۵» وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ؛ «۶» وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ؛ «۷» و وجه دلالت این آیات بر عدم جواز عمل به ظنّ به احکام اللّه ظاهر است.

و أمّا روایاتی که اهل سنت در کتب خود روایت نموده و بر خلافش عمل کرده‌اند، از آن جمله در فردوس دیلمی از انس از ابی هریره روایت نموده، قال: قال النبیّ صلّی اللّه علیه و آله: یعمل هذه الأمّهٔ برههٔ بکتاب اللّه و برههٔ بسنّهٔ نبیّه، ثمّ تعمل بالرّأی، فاذا عملوا به، فقد ضلّوا؛ «۸» و از جاحظ در کتاب فتیا روایت شده، قول ابی بکر: أیّ سماء تظلنی و أیّ أرض تقلّنی إذا قلت فی کتاب اللّه برأیی؛ «۹» و قول عمر: إیّاکم و أصحاب الرأی، فإنّهم أعداء السّنن أعیتهم الأحادیث أن یحفظوها، فقالوا بالرّأی، فضّلوا و أضلّوا؛ فقال: إیّاکم و المکایله؟ قالوا: و ما هی؟ قال: المقایسهٔ؛ و از کتاب فردوس دیلمی نقل شده که قال النبی صلّی اللّه علیه و آله: إیّاک و الرّأی، فإنّ الدّین من اللّه و الرأی من النّاس.

و اما روایات شیعه در منع از عمل به ظنّ و اجتهاد متوافر و متواتر است. از آن جمله در نهج البلاغه از حضرت سید الوصیّین خطبهٔ طویلی روایت شده که بعضی از آن این است که:

---

(۱) اسراء، ۳۶

(۲) یونس، ۳۶

(۳) بقره، ۱۶۹

(۴) حجرات، ۱

(۵) یونس، ۵۹

(۶) مائده، ۴۵

(۷) مائده، ۴۷

(۸) الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۰۸ از الفردوس.

(۹) الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۰۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۶۰

ترد علی أحدهم القضیّة فی حکم من الأحکام، فیحکم فیها برأیه؛ ترد تلک القضیة بعینها علی غیره، فیحکم فیها بخلاف قوله، ثم تجمع القضاة بذلک عند إمامهم الّذی استقضاهم فیصوّب آراءهم جمیعا، و إلهم واحد، و نبیّهم واحد، أ فأمرهم اللّه بالاختلاف فأطاعوه أم نهاهم عنه فعصوه أم أنزل الله سبحانه دینا ناقصا فاستعان بهم علی إتمامه، أم کانوا شرکاء له، فلهم ان یقولوا و علیه أن یرضی، أم أنزل الله دینا تامّا فقصّر الرّسول صلّی اللّه علیه و آله عن تبلیغه و أداءه و الله سبحانه یقول: «مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْءٍ» «۱» و فیه «تِبْیٰاناً لِکُلِّ شَیْءٍ» «۲» و ذکر أنّ الکتاب یصدّق بعضه بعضا و أنّه لا اختلاف، فقال سبحانه و تعالی «وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلٰافاً کَثِیراً؛ «۳» إلی آخر الخطبة؛ «۴» و عنه علیه الصلاة و السلام فی بعض خطبه: فیا عجبا و مالی لا أعجب من خطاء هذه الفرق علی اختلاف حججها فی دینها لا یقتصّون أثر نبیّ و لا یعتدون بعمل وصیّ، و لا یؤمنون بغیب و لا یعفون عن عیب، یعملون فی الشبهات و یسیرون فی الشهوات؛ المعروف فیهم ما عرفوا و المنکر عندهم ما أنکروا، مفزعهم فی المعضلات إلی أنفسهم و تعویلهم فی المبهمات علی آرائهم، کأنّ کلّ امرئ إمام نفسه؛ «۵» الی آخر خطبة.

و احمد بن ابی عبد الله البرقی در کتاب محاسن بسند صحیح از محمّد بن مسلم روایت نموده: قال قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام إنّ قوما من أصحابنا قد تفقّهوا و أصابوا علما، و رووا أحادیث، فیرد علیه الشیء فیقولون فیه برأیهم! فقال: و هل هلک من مضی إلّا بهذا و أشباهه. «۶»

و در کتاب کافی از حضرت ابی جعفر نقل شده: أنّه قال: من أفتی النّاس برأیه فقد دان اللّه بما بما لا یعلم، و من دان اللّه بما لا یعلم فقد ضادّ اللّه حیث أحلّ و حرّم فیما لا یعلم «۷» باز در کتاب کافی از عمر بن حنظله روایت نموده: إنّما الامور ثلاثة: أمر بیّن رشده فیتّبع، و أمر بیّن غیّه فیجتنب، و أمر مشکل یردّ علمه إلی اللّه و إلی رسوله. «۸»

و در کتاب تهذیب الاحکام نقل شده از خراش عن بعض أصحابنا عن أبی عبد الله علیه السّلام قال:

قلت له: جعلت فداک، إنّ هؤلاء المخالفین علینا یقولون إذا أطبقت علینا أو أظلمت، فلم نعرف السّماء کنّا و أنتم سواء فی الاجتهاد؛ فقال: لیس کما یقولون إذا کان ذلک فلیصلّ لأربع

---

(۱) انعام، ۳۸

(۲) نحل، ۸۹

(۳) نساء، ۸۲

(۴) نهج البلاغة، ص ۶۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸۴؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۸۲

(۵) نهج البلاغه، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۱۰۵؛ و بنگرید: الکافی، ج ۸، ص ۶۳

(۶) المحاسن، ج ۱، ص ۲۱۲؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۳۶

(۷) الکافی، ج ۱، ص ۵۷؛ قرب الاسناد، ص ۷

(۸) الکافی، ج ۱، ص ۶۷؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۶۱

وجوه. «۱»

و فی کتاب المحاسن بسنده عن معلّی بن خنیس، قال: قال أبو عبد الله علیه السّلام: ما من أمر یختلف فیه اثنان إلّا و له أصل فی کتاب اللّه، و لکن لا تبلغه عقول الرجال. «۲»

و فی المحاسن فی حدیث طویل: و لو کان الله رضی منهم اجتهادهم و ارتیاءهم فیما ادّعوا من ذلک لم یبعث اللّه إلیهم فاصلا لما بینهم و لا زاجرا عن وصفهم، و إنّما استدللنا أنّ رضا الله غیر ذلک ببعثه الرّسل بالأمور القیّمة الصحیحة و التحذیر عن الأمور المشکلة المفسدة، ثمّ جعلهم أبوابه و صراطه و الأدلّاء علیه بأمور محجوبة عن الرأی و القیاس؛ فمن طلب ما عند الله بقیاس و رأی لم یزدد من الله بعدا إلّا بعدا، «۳» الی آخر حدیث.

و در این باب احادیث بسیار در کتاب نجات المتحیّرین ذکر نموده‌ایم، و چون غرض در این رساله اختصار است، به قلیلی از آن احادیث اکتفا نمودیم.

قال المصنّف: البحث الثالث عشر: آن که هیچ شبهه در این نیست که آیهٔ کریمه بصفت عموم نیست

و مراد از صلاة، صلاة هر کس نیست، بلکه آمر و مأمور و مأمور به همگی مخصّص‌اند به مخصّصات بسیار، و مشخص‌اند به مشخّصات بی‌شمار که هیچ یک از آن‌ها در آیهٔ شریفه مذکور نیست؛ و در اصول مبیّن و مبرهن شده است که هرگاه عامّی مخصّص باشد، بنابر قول به حجیّت آن، وقتی به آن استدلال می‌توان نمود که جمیع مخصّصات و مشخّصات آن از دلیل خارج ثابت شود؛ و این معنی شامل جمیع اوامر قرآنی و حدیثی است. و لهذا بر مجتهدین واجب است که اوّلا تحقیق عام و خاص و مطلق و مقیّد و مجمل و مبیّن و محکم و متشابه و غیر ذلک، ممّا بیّن فی الأصول بنمایند تا بعد از آن دلیل بر مسأله اقامت توانند نمود. بنابراین تا جمیع مخصّصات و مشخّصات و شروط نماز جمعه از دلایل خارجه ثابت نشود، به هیچ وجه من الوجوه نه به این آیه و نه به احادیث وارده بر آن استدلال نمی‌توان نمود. انتهی کلامه اقول: بدان که این کلامی است در غایت ضعف و سخافت که از هوای نفس ناشی شده است. بدان که حاصل کلام مصنّف این است که آیهٔ کریمه بر عموم خود باقی نمانده و تخصیصات یافته است؛ پس بدان استدلال بر وجوب نتوان کرد. و این کلامی است بی‌صورت و دعوایی است بی‌دلیل؛ و این که گفته که در اصول مبیّن و مبرهن شده غیر واقع است و نسبتش به اصولیین غلط است؛ بلکه آن چه در اصول تحقیق شده این است که عام

---

(۱) التهذیب، ج ۲، ص ۴۷

(۲) الکافی، ج ۱، ص ۶۰؛ التهذیب، ج ۹، ص ۳۵۷

(۳) المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۹؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۵۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۶۲

بعد از تخصیص در ما بقی حجّت است. پس اگر آیه‌ای عام باشد یا حدیثی عام باشد، تتبع می‌کنیم. اگر مخصّصی یافتیم آن را در ما بقی حجّت می‌دانیم. و اگر مخصّصی نیافتیم به عمومش عمل می‌کنیم.

پس آیه جمعه که به ظاهر عام است در مأمور و مأمور به، آنچه اخراج آن به دلیل شرعی ظاهر شده، اخراج می‌کنیم و آن را در ما بقی حجّت می‌دانیم: و دلیل شرعی ظاهر نیست که این نماز مخصوص است به نبیّ یا امام یا نایب خاص ایشان. پس آن را واجب

می‌دانیم بر جمیع مؤمنین. به شروطی که به دلیل معلوم شده است.

قال المصنّف البحث الرابع عشر: آن که لفظ «خیر» در این آیه شریفه، به معنی افعل التفضیل است؛

یعنی نماز شما بهتر از تجارت و لهو است؛ و این قسم امری از برای ترغیب است نه از برای وجوب، هذا.

اقول: مخفی نمانـد که بیان کردیم که امر از برای وجوب است. پس، از امر به سـعی و ترک بیع، وجوب فهمیـده می‌شود؛ و این که در آخر آیه فرموده که ذلـک خیر لکم قرینه اسـتحباب نمی‌شود؛ و این کلاـم از این قبیـل است که نمـاز بهتر از خواب است و طلب آخرت بهتر از طلب دنیـا است و ایمـان بهتر از کفر است. و دیگر آن که به اجماع جمیع مسـلمین دانسـته‌ایم که نماز جمعه در زمان نزول آیه مستحب نبوده، پس باید که امر از برای وجوب باشد.

قال المصـنّف: و بدان که سبب آن که بر این استدلال این همه سخن می‌آید که مستدلّین به آیه مزبوره آن را نفهمیده، دلیل وجوب جمعه دانسـته‌اند و به آن اسـتدلال نموده‌اند، بنابراین، این سخن از برای خود ساخته‌اند و اگر نه بر آیهٔ شریفه هیچ سخنی نمی‌آید؛ و در آنچه غرض از نزول آن است واضح الدلاله و تامّ الفائده است. بیان نزول آیهٔ شریفه آن است که مدتی بعد از آن که نماز جمعه حسب الفرمان واجب الاذعان پیغمبر آخر الزمان واجب شـده، و جمیع شـرایط و ارکان و احکام آن را بیان فرموده بودنـد، بعضـی از جهّال صـحابه، اعتنای تمام بـدان نمی‌نمودنـد؛ بلکه گاهی تکاهل نموده حاضـر نمی‌شدند و گاهی بعد از حضور، قطع آن نموده از پی کارهای بی‌حاصل لاطایل خود می‌رفتند. بنابراین آیهٔ کریمه به سـرزنش و اهانت ایشان نازل شد. چنان چه آخر آیه صریح است که حضـرت خیر البشـر بر بالای منبر یا در نماز علی اختلاف القولین، ایسـتاده بودند که در این هنگام اصحاب جهالت مآب، صدای نقاره لهو و تجارت تجّار شام را شنیدند و آن صدای لهو را بر ادای نماز با آن حضرت ترجیح نموده، بدان

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۶۳

شتافتند و آن حضـرت را ایستاده گذاشتند. «۱» چون از آن عوام کالانعـام این قسم قباحتی صادر شـد، این آیه کریمه به سـرزنش و اهانت ایشان نازل شـد نه این که از برای وجوب نماز مزبور نازل شـد، چنان چه بعضـی این گمان غلط کرده‌انـد و این همه بحث بر خود وارد ساخته‌اند. فاعتبر و تبصّر و تدبّر و لا تفتر. انتهی کلامه.

اقول: بدان که چون مصـنّف در این آیه بر حق تعالی اعتراضات کرده، خواسته که عذری از برای آن بگوید و بر خبیر پوشیده نیست که این عذر پوچ است؛ و دعوی که کرده که قبل از نزول آیه مدّتی این نماز می‌کرده و این آیه از برای سرزنش نازل شده، بی‌اصل است و دلیلی ندارد. «۲»

آری! در تفسـیر مـذکور اسـت کـه آیـهٔ آخر جمعـه در سـرزنش جهّال صـحابه کـه بیع و تجـارت و لهـو را بر نمـاز جمعـه اختیـار می‌نموده‌انـد، نازل شده، و شک نیست که آیهٔ اول دلیل است بر وجوب جمعه و اعتراضات مصـنّف همه غیر وارد است؛ و بعون اللّه جواب از همه آن اعتراضات گفتیم. و الله یهدی من یشاء الی صـراط مسـتقیم قال المصـنّف: دلیل دیگر که بر وجوب نماز مزبور در این زمـان بـدان اسـتدلال نموده‌انـد، اخبـار آحـادی است که از سـید مختار صـلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السّـلام در نماز مزبوره نقل شده که بسـیاری از آنها مشـتمل بر اوامر و زواجر و ترغیب و ترهیب است، به سـر حدّی که بعضـی از متفقهٔ نادان گمان کرده‌اند که احادیث دالّه بر وجوب آن، به سـر حدّ تواتر رسیده است؛ و از ده و بیست گذشته و به صد و دویست نزدیک شده و در مجالس و محافل و مشاعر و رءوس منابر تکثیر سواد نموده، به تعـداد آن می‌کوشـند و بدین‌ها تهویل عوام کالأنعام و تخویف جهّال عـدیم الأفهام نموده، هنگامهٔ ساز و معرکه‌پرداز می‌گردند و این سـخن بی‌درایت و بی‌اصولی است که اصـلا از علم درایت و اصول خبر نداشـته باشد؛ چرا که در علم اصول و درایت ثابت و مبیّن شده است که هرگاه در اسناد اخبار متعدّده یک راوی مشترک شود، خواه در آخر سند و خواه در وسط و خواه در اوّل آن همگی آن اخبار متعدده به سبب اتحاد آن راوی از تعداد ظاهری منسلخ شده،

منحصـر در یـک خـبر می‌شـود؛ و چون جمیع راویـانی که در اصول اربعه مسـطور است به محمّـدین ثلاـثه که محمّـد بن یعقوب، و محمـد بن علی بن بابویه قمی، و محمد بن الحسن‌اند، منتهی می‌شود، و اکثر آنها آخرا به شـیخ طوسـی منتهی می‌شود، پس بنابراین ممکن

---

(۱) التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۹

(۲) بایـد گفت تاریـخ موافق سـخن مولی حسن علی شوشتری است؛ زیرا نماز جمعه از آغاز هجرت در مـدینه خوانـده می‌شد و آیا سورهٔ جمعه بعدها نازل شد. بنگرید: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۰- ۱۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۶۴

نباشـد که در این کتب در یک مطلب چهار حـدیث یا بیشتر از آن وارد شده است؛ و فقیر با همه تتبعی که دارم، در خاطر ندارم که سه حدیث همه بر یک مطلب وارد شده باشد که از اول سند تا آخر آن هیچ اشتراکی نداشته باشد. هذا.

انتهی کلامه.

اقول: بر متتبع بصیر پوشیده نیست که امر به نماز جمعه و اذن در فعل آن متواتر است، و مخالف و مؤالف در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند؛ بلکه قطع نظر از روایت مخالف در میان شیعه نیز متواتر است. و از این که اسناد احادیث منتهی به سه محمد شده ضـرری نـدارد؛ زیرا که به تتبع دانسته‌ایم که این سه شـیخ جلیـل القـدر، این احادیث را به معرفت جمعی کثیر از علما و فضـلا معاصـرین از کتب قـدما نقل نموده و خود وضع این احادیث نکرده‌انـد که اگر این چنین می‌بود بر علمای شـیعه مخفی نمی‌شد و این سه شـیخ به جلالت قـدر و عظم شأن در میان طایفـهٔ شـیعه مشـهور و معروف نمی‌شدند. و این معنی کمال ظهور دارد نزد کسـی که هوای نفس وی غالب نباشد.

و بر تقدیر تسلیم که امر به جمعه متواتر نباشد و احادیث وارده در باب جمعه، اخبار احادیث آحاد باشد، باز عمل بدان واجب است؛ زیرا که بسیاری از آن احادیث صـحیح السند واقع شده‌اند، و در هیچ بابی از ابواب فقه، این مقدار حدیث صحیح واقع نشده؛ و قبل از این بیان کردیم که به اخبار آحاد صحیحه عمل جایز است.

قال المصـنّف: آمدیم بر سـر جواب از اسـتدلال به احادیث بر وجوب آن در زمان غیبت. أمّا اولا: آن که هیچ کس را سخنی در این نیست که نماز مزبور واجب بوده و احادیث و اخبار بسـیار از سـیّد ابرار صلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السّلام به امر به آن و ترغیب بر فعـل و تخویف از ترک آن شـده است؛ و چون این معنی مسـلّم است، هیـچ احتیـاجی به نقـل احـادیث و بحث بر هر یک سندا و متنا نداریم و آن را که موجب تطویل است طی نموده، به جواب مجمل اکتفا می‌نماییم که وجوب مسلّم است؛ امّا بی‌دغدغه مشـروط است به شـروط بسـیار که از آن جمله حضرت معصوم یا نایب اوست و آن وجوب عینی است نه تخییری؛ و در زمان غیبت شرط اول مفقود است و انتفاء شـرط، مستلزم انتفاء مشروط است؛ و وجوب نیز به اجماع که جمع کثیر از فقهای امامیه در کتب خود ادّعای آن نموده‌اند و از ایشان به سـر حدّ تواتر رسـیده است، در این زمان منتفی است؛ و هر کس را که حضرات ائمه معصومین امر فرموده‌اند، نایب ایشان بوده و نماز مزبور عینا بر او واجب شده؛ و آن سرایت به اهل زمان غیبت نمی‌کند.

اقول: الحمد للّه که مصنّف اقرار نمود که مسلّم است و هیچ سخن نیست در این که اخبار

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۶۵

بسـیار از سـید ابرار صـلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السّلام در امر به نماز جمعه و ترغیب بر فعل و تخویف از ترک آن وارد شـده است؛ و این که گفته که وجوب جمعه مشـروط است به وجـود معصـوم یـا نـایب او و این شـرط در زمـان غیبت مفقود است، دعوایی است بی‌دلیـل از این که بر بعضـی از فقهـا شـبهه شـده باشـد، و از روی شـبهه گفته باشـند که شـرط واجب عینی بودن نماز

جمعه، وجود امام یا نایب خاصّ وی است؛ قول ایشان دلیل این مدعا نمی‌شود و از اطلاق آیهٔ کریمه و احادیث خلاف آن مستفاد می‌شود پس عمل به مفاد آیه و احادیث، با عدم معارض شرعی لازم است و دعوی اجماعی که معدودی از فقهای متأخرین کرده باشند که نماز جمعه در زمان غیبت واجب عینی نیست، معارض به آیه کریمه و احادیث کثیره دالّه بر وجوب عینی و فتاوای اخباریین و قدمای شیعه نمی‌کند، و قبل از این بیان کردیم که اجماع منقول از ادلّهٔ شرعیه نیست.

قال المصنّف: و أمّا ثانیا أن که این احادیث همگی اخبار آحاد است و حجیّت خبر واحد مختلف فیه است؛ و اکثر فضلای متقدمین امامیه مثل سید مرتضی و ابن ادریس و غیرهما آن را نظیر قیاس فاسد الأساس می‌داند؛ و دلایل مستدلین حجیّت آن، اگر چه خبر صحیح باشد، در نهایت ضعف است؛ و فقیر اخبار آحاد را حجّت نمی‌داند، و استدلال بر آنها را باطل و از حلیهٔ اعتبار عاطل می‌داند؛ و توضیح در ذمّهٔ کتب ماست. انتهی کلامه.

اقول: پوشیده نماند که بیان کردیم که احادیثی که در باب جمعه وارد شده و طوایف اسلام در کتب خود ذکر کرده‌اند در وجوب نماز جمعه و مشروعیّتش، متواتر المعنی است. و بر تقدیر تسلیم که اخبار آحاد باشند خبر واحد حجّت است؛ چنان چه قبل از این بیان کردیم؛ و این که گفته که اکثر متقدمین خبر واحد را نظیر قیاس می‌دانند، خلاف واقع است. و سید مرتضی اگر چه خبر واحد را حجّت نمی‌داند و لیکن اعتقادش این است که اکثر احادیث شیعه که در کتب به صورت آحاد است، در واقع متواتر است و در مسائل تبانیات تصریح به این معنی نموده. «۱» و اللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

قال المصنّف: و أما ثالثا این که، سابقا مذکور شده که ثبوتی ندارد که امر حقیقت در وجوب است بلکه حقّ آن است که از برای قدر مشترک است. و بر تقدیر تسلیم آن، مخصوص او امر قرآنی است و در اوامر حدیثی ممنوع است؛ چرا که از بس که در احادیث، اوامر از برای استحباب وارد شده است گمان می‌شود که حقیقت عرفیه در آن بوده باشد، و حقایق عرفیّه و مجازات شایعه موجب عدول

(۱) رسائل المرتضی، ج ۱، (جوابات المسائل التبانیات) صص ۵- ۹۶

از حقایق لغویه می‌شود، کما بیّن فی موضعه. انتهی کلامه.

اقول: قبل از این بیان کردیم که امر از برای وجوب است؛ و بر تقدیر تسلیم که در لغت از برای قدر مشترک باشد، چنان چه مصنّف اختیار کرده، باز مدّعا حاصل است؛ زیرا که تخویف و تهدیدی که در احادیث نظر به تارک جمعه واقع شده، قرینه است بر این که مراد از اوامر استحباب نیست. پس رسد که از برای وجوب باشد. و آن چه مصنّف گفته در بیان فرق میان اوامر قرآنی و حدیثی صورتی ندارد؛ زیرا که استعمال اوامر حدیثی در استحباب به حدی نرسیده که حقیقت در استحباب باشد. نهایتش این است که از مجازات شایعه باشد در استحباب، و مجازات شایعه موجب عدول از حقایق لغویه نیست؛ و بر تقدیر تسلیم، تهدیدات وارده در احادیث قرینه است بر این که مراد از اوامر وجوب است نه استحباب.

چنان که مذکور شد.

قال المصنّف: اگر کسی گوید که شما جمیع احادیث را اخبار آحاد ساختید و خبر واحد را از رتبهٔ حجّت انداختید؛ پس چون استنباط مسائل شرعیه فرعیّه غیر متناهیه می‌کنید و چگونه اجتهاد در آنها می‌نمایید؟ جواب آن است که آن می‌کنیم که اکابر متقدّمین مجتهدین امامیه کرده‌اند؛ چرا که دلایل شرعیه منحصر در خبر آحاد نیست و نفی حجیّت یک دلیل، مستلزم نفی سایر دلایل نیست. انتهی کلامه.

اقول: بر مصنّف رساله لازم می‌آید که او را معرفتی در فروع نباشد، مگر بر سبیل ندرت؛ زیرا که احادیث کتب شیعه را از درجه

اعتبـار ساقط می‌دانـد و اوامر قرآنی را که غالبش خطاب مشافهه است، مخصوص موجودین زمان خطاب می‌دانـد؛ و هر گاه که خبر واحـد را حجّت نداند، بر وی لازم می‌آید که به طریق اولی اجماع منقول به خبر واحد را حجّت نداند؛ زیرا که علم به اجماع، نظری است و خـبر حسّی است و اجمـاع متواتر نمی‌توانـد بود، بنـابر انتفـاء شـرط تواتر که محسوس بودن مخبر عنه [است] دلایـل شـرعیه منحصر است در آن چه مذکور شد؛ و مصنّف از همهٔ آن محروم است. و اللّه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

قال مصـنّف: و ایضا اسـتدلال نموده‌اند که هیچ شبهه نیست که نماز جمعه واجب بوده و به حکم استصحاب وجوب آن مستمرّ است الی آخر الزمان. پس در این زمان نیز به طریق زمان حضور واجب بوده باشد.

الجواب آن که در حجّیت استصـحاب سـخن بسـیار است و بر تقدیر و تسـلیم می گوییم که هر که معنی استصحاب را فهمیده است، می‌داند که آن در اینجا دلیل وجوب نمی‌شود؛ بلکه دلیل تحریم است؛ چرا که معنی استصحاب بقای ما کان است علی ما کان علیه. یعنی هر حکمی از احکام شریعت که مفروض و مقرّر

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۶۷

شـده باشـد، بـه همـان وجهی کـه مقرر شـده است، مسـتمر و مؤیّـد است. و سابقـا دانسته شـد که نمـاز جمعه واجب عینـا بر جمعی مخصوص، به شـروط مخصوصه که از آن جمله امـامت حضـرت امـام علیه السّـلام یـا نـایب خاصّ اوست، مفروض شـده و به حکم استصـحاب این شـریعت مستمر است که إن شاء الله تعالی وقتی که حضـرت صاحب الأمر علیه السّلام ظهور فرمایند، در خدمت آن حضـرت بر مـا واجب عینی خواهـد بود، نه این که بـا فقـدان شـرط در زمـان غیبت واجب تخییری بوده باشـد. فهو لنا لا علینا کما لا یخفی. انتهی کلامه.

اقـول: بـدان که استصـحاب بر دو نـوع است: یـک نـوع متنـازع فیه است و تحقیق این است که حجّت نیست، و مثـالش این است که کسـی که بـا تیمّم داخل نماز شود و در این اثنا آب به هم رسـد، پس بعضـی که استصـحاب را حجّت دانسـته‌اند، حکم کرده‌انـد بر وجوب اتمام نماز و بعضی که حجّت ندانسته‌اند اتمام نماز را به تیمّم جایز ندانسته‌اند و تیمم را باطل دانسته‌اند.

و نوع دیگر در شـریعت معتبر و ظـاهر الثبوت است مثـل این که هر چه را طـاهر دانستیم حکم به طهـارت آن می‌کنیم تا نجاست آن معلـوم شـود؛ و هر چه معلوم النجـاسه است، حکم بر نجـاست آن می‌کنیم تـا زوال آن معلوم شود؛ و هر چه حلاـل دانسـتیم حکم بر حلیّت آن می‌کنیـم تـا حرمـت ظاهـر شـود؛ و هر چه را واجب دانسـتیم، حکم بر وجـوب آن می‌کنیم تـا نسـخ آن ظـاهر شـود. پس استصـحابی که مسـتدلّ بـدان متمسّـک شـده از قسم ثـانی است؛ و این که گفته‌انـد که نماز جمعه واجبا عینا بر جمعی مخصوص به شروط مخصوصه که از آن جمله امـامت امـام یـا نـایب خاص اوست، مفروض شـده، خلاف واقع است، و از هیـچ دلیل این اشتراط مستفاد نمی‌شود؛ و دعوی بعضی از فقها که وجوب عینی مشروط است به وجود امام یا نایب خاص، حجّت شرعی نیست.

قال المصنّف: و ایضا از بعضی منقول است که اصل در نماز جمعه جواز است؛ چرا که ما دلیلی بر تحریم آن نداریم؛ پس جایز بوده باشـد. و جواز به معنی تسـاوی طرفین در عبـادات معقول نیست؛ و همچنین کراهت به معنی مرجوحه. پس جواز به معنی اعم خواهد بود؛ و چون استحباب به معنی مشهور هم معنی ندارد، پس به معنی اکمل فردین واجب خواهد بود و هو المطلوب.

الجواب: بر هر که ادنی سواد و اسـتعدادی داشـته باشد، فساد و کساد این گفتگو اوضح از آن است که محتاج بیان و مستحق جواب باشد. اما چون غرض ما در این رساله افهام خاصّ و عام از علما و عوام است؛ می‌گوییم که اصل جواز در عبادات اصلا معنی ندارد؛ بلکه اصـل تحریم آن است؛ و اگر آن معقـول بـودی همه کس به اصـل جواز، وضع عبـادات و شـرایع می‌توانست کرد؛ بلکه دعوی نبوت هم

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۶۸

می‌توانست نمود؛ چرا که هیـچ عبـادتی اقوی از رسـالت و ارشاد خلایق و تکمیل ناقصان نیست. نعوذ باللّه من هـذه الهفوات الهادمهٔ

لأركان النبوّات؛ و بنابراين است كه اتفاق عقلا شـده است كه عبادات توقيفى است؛ يعنى مى‌بايـد كه شارع ما را بر آن واقف سازد، و موقوف تبليغى از جناب او است و بدون آن بدعت و تشريع است و واضح و مشرّع آن مصداق آيهٔ كريمهٔ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكٰافِرُونَ «۱» مى‌شود؛ و اشـنع و ابـدع از اين گفتگو آن است كه اين دانشـمند به اين هذيان اكتفا نكرده، به ترتيب آن مقدمات، اصل به وجوب رسانيده است و عبادتى چنين به اين قسم گفتگوى واجب ساخته است؛ و هذا مما أضـحك و أبكى، و ما بكائى إلّا على الـدّين المبين و الشـرع المسـتبين، صانه اللّه تعالى عن انتحال المبطلين و تحريف الغالين؛ فبالحرىّ أن يسـمّون الناس أولادهم فى هذا الزمان الخوّان ممات الدين كما وقع قبل هذا لبعض السالفين.

اين است دلايـل قـايلين به اسـتحباب جمعه در اين زمـان، و متخيّلين وجوب عينى از متـأخرين هم به اينها اسـتدلال نموده؛ و الجواب الجواب مع ضمّ مخالفهٔ إجماع الأصحاب. انتهى كلامه.

اقـول: اگر كسـى اسـتدلال بر مشـروعيت جمعـه بر وجهى كه مصـنّف ذكر نمـوده، كرده باشـد، بى‌وجه و بى‌صـورت است و بر وى اعتراضات وارد است.

[دلائل قول به تحريم نماز جمعه در عصر غيبت]

قـال المصـنّف: المـذهب الثـانى من مـذاهب الاصـحاب هو التحريم و القائلون منهم بـذلك شـيخ الطائفه شـيخ طوسـى است، و سـيد مرتضـى، و سـلّار بن عبد العزيز، و ابن ادريس، و ابو الصلاح حلبى- لمروىّ عنه- و علامه در تذكره و منتهى و شيخ شهيد در ذكرى و شيخ طبرسى و قاضى نور الله و شيخ زين الدين در بعضى مؤلفات و غيرهم مما يطول الكلام بذكرهم، و هو الأقوى فى نظرى لكثير من الدّلايل.

الأوّل منها: ملخص بعضـى سـخنان است كه در ضـمن قدح به بعضـى از ادلّه سابقه مذكور شد كه عبادت توقيفى است، و مى‌بايد از شارع متلقّى شود؛ يعنى از جناب شارع بر ما به دلايل شـرعيه ثابت شود پ و چون دانسـته‌اى كه همگى دلايل مسـتدلّين بر جواز آن در اين زمان ضعيف و عليل است، پس عبادت

---

(۱) مائده، ۴۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۶۹

مزبوره در اين زمان حرام بوده باشد. انتهى كلامه.

اقول: پوشـيده نماند كه نسـبت تحريم به شيخ طوسى غلط و خلاف واقع است، و قبل از اين بيان مذهب شيخ كرديم، و ذكر عبارات او نموديم. و اما سيّد مرتضى، پس ذكر نموديم كه عبارتش صريح در تحريم نيست، و اما ابو الصلاح، اگر چه شهيد به وى در بيان نسبت تحريم داده و ليكن در شـرح ارشاد به وى نسبت استحباب داده «۱» و شـيخ زين الدين رحمه اللّه گفته كه هر دو نسبت غلط است، بلكه عبـارت او صـريح در وجوب عينى است «۲» و مخفى نمانـد كه عبـارتش اگر چه صـريح در وجوب عينى نيست و ليكن ظاهر در وجوب عينى است؛ زيرا كه عبارتش، چنان چه علامه در مختلف نقل نموده بر اين وجه است لا ينعقد الجمعهٔ إلّا بإمام الملّهٔ أو منصوب من قبله أو بمن يتكامل له صـفات الجماعـهٔ عنـد تعذّر الأمرين؛ «۳» و بى‌شـبهه اين عبـارت ظاهر در وجوب عينى است. و علامـه رحمه اللّه در منتهى و تحرير نه تصـريح به حرمت كرده و نه به جـواز؛ و در مختلف موافقت بـا مشـهور كرده است. و نسـبت حرمت به شـهيد خلاف واقع است؛ زيرا كه عبـارتش در ذكرى بر اين وجه است: و أمّا مع غيبته كهـذا الزمـان ففى انعقادهـا قولان، أصحّهما و به قال معظم الأصحاب الجواز؛ «۴» و در بيان گفته: و فى الغيبهٔ أو العذر يسقط الوجوب لا الجواز. «۵»

و نسبت تحريم به شـيخ زين الدين محض غلط است، بلكه او بى‌شبهه از قايلين به وجوب عينى است و اما شيخ طبرسى ظاهر عبارت

او در تفسیر [مجمع البیان]، عدم وجوب عینی است نه حرمت؛ زیرا که او در تفسیر خود گفته: لا ـ تجب إلّا عند حضور السّلطان العادل أو من نصبه السلطان للصلاة؛ «۶» و امّا قاضی نور الله بر تقدیری که این غلط کرده باشد، «۷» از وی پر دور نیست؛ زیرا که غلطهای عظیم کرده که این در جنب آن نمی‌نماید. از آن جمله این که علاء الدّوله سمنانی که از سنّیان متعصّب است، و در بعضی از تصنیفات خود ذکر کرده که پسر حسن عسکری که رافضیان را اعتقاد این است که بی‌اعتقاد به وجود او ایمان درست نیست، فوت شد، «۸» و این دروغ را سوای این ابله هیچ کس نگفته؛ و شیخ محی الدّین

(۱) غایة المراد، ج ۱، ص ۱۶۴

(۲) روض الجنان، ج ۲، ص ۷۷۳

(۳) الکافی، ص ۱۵۱

(۴) الذکری، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۵) البیان، ص ۱۸۸- ۱۹۰

(۶) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۳

(۷) در بخش کتابشناسی رساله‌های نماز جمعه از رسالهٔ وی در حرمت اقامهٔ نماز جمعه در عصر غیبت یاد کردیم.

(۸) العروة لاهل الخلوة، (تصحیح نجیب مایل هروی) ص ۵۳۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۷۰

حنبلی مذهب در فتوحات دعوی ختم ولایت کرده، گفته که أنا ختم الولایة دون شک «۱» دعوی نموده که خاتم الأنبیاء از مشکاة خاتم الاوصیاء اکتساب علم می‌کند و شک نیست که این دعوی محض کفر است؛ و قاضی نور الله این دو کس را با این حال در کتاب مجالس «۲» از اکابر اهل کشف شمرده و از جانب ایشان عذر گفته که در کشف ایشان غلطی واقع شده، و شناعت این قول بر خبیر بصیر پوشیده نیست.

پس از فقها کسی قایل به تحریم نیست سوای سلّار و ابن ادریس؛ و آن چه مصنّف در بیان تحریم گفته که دلایل جواز، ضعیف است، پس می‌باید که حرام باشد، باطل و خلاف حق است و دلایل جواز جمعه چنانچه مذکور ساختیم در غایت استحکام و متانت است و دلیل کم مسأله از مسائل فقه در ظهور، به دلایل جواز جمعه می‌رسد.

قال المصنّف: الثانی آن است که شیخ طوسی بر تحریم به آن استدلال نموده است که شرط انعقاد نماز جمعه امام است یا هر که را به آن مأمور سازد؛ و این اجماع امّت است؛ چرا که از زمان پیغمبر إلی یومنا هذا هیچ‌کس به غیر از آن حضرت و خلفا و امرا و مأمورین از جانب ایشان نماز جمعه نگذارد. پس معلوم شد که اجماع جمیع مسلمانان است؛ و اگر این نماز بر غیبت منعقد می‌شد، ایشان هم آن را به طریق دیگر نمازها می‌گذارد. پس معلوم شد که اجماع جمیع مسلمانان است؛ و ابن ادریس گفته است که اقوی نزد من مذهب شیخ طوسی است، به سبب آن دلایلی که بر تحریم آن استدلال نموده است از اجماع اهل اعصار و امصار و نزد ما به اتفاق ما که خلافی در میان ایشان نیست، شرط صحّت جمعه، امام است یا نایبی که برای آن تعیین نماید؛ و الیوم آن شرط منتفی است؛ و هرگاه شرط عبادت حاصل نباشد، حرام خواهد بود؛ و اگر مجتهد در زمان غیبت امامت تواند کرد، بر او واجب عینی خواهد بود و نماز ظهر صحیح نخواهد بود؛ و این خلاف اجماع است. انتهی کلامه.

اقول: پوشیده نماند که این دلیل که به شیخ طوسی نسبت داده نسبتش خلاف واقع است و عبارات شیخ را در این رساله ذکر نموده‌ایم که ظاهر آن وجوب عینی است و احتمال وجوب تخییری نیز ندارد؛ و این دلیل که به غلط به شیخ نسبت داده و در کتاب سرایر ابن ادریس اثری از این نیست و کتاب دیگر به ابن ادریس در فقه نسبت نداده‌اند، در غایت ضعف است؛ زیرا که مبنی بر

دعوی اجماعی است که قبل از این به تفصیل، بیان بی‌اصلی و

(۱) بنگرید: جامع الاسرار و منبع الانوار (سید حیدر آملی)، ص ۴۳۳

(۲) مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۳۴- ۱۳۷ (دربارهٔ سمنانی) و صص ۶۱- ۷۰ (دربارهٔ محیی الدین).

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۷۱

بی‌اعتباری آن نموده‌ایم.

قال المصنّف: الثالث استدلال علّامه است در تذکره که اصل در وجوب نماز جمعه ظهر است، و بدلیّت جمعه مر او را در زمان غیبت ثابت نیست، و احادیث که بر آن وارد شده تأویلات دارد، و شرط وجوب، امام اصل است یا نایب او اجماعا. پس شرط جواز هم خواهد بود. و در منتهی المطلب فرموده است که حرام است که چرا شرط انعقاد آن امام اصل یا نایب اوست به اجماع علمای ما، و در زمان غیبت آن شرط مفقود است؛ پس جمعه حرام باشد، و ظهر متعیّن الوجود و هو المطلوب. هذا! ای عزیز به عین بصیرت در کلام این دانشمند نظر کن. چگونه ظهر را اصل در وجوب دانسته، و چون اصلا آیهٔ شریفه را دلیل وجوب ندانسته، و چون ادعای اجماع بر اشتراط امام اصل یا نایب خاص او کرده و مجتهد را نایب ندانسته، و اینها همه موافق آن است که سابقا مذکور شد تا واضح باشد. انتهی کلامه.

اقول: مخفی نماند که این دلیلی که به علامه نسبت داده به غایت ضعیف است؛ اولا این که گفته که اصل در وجوب نماز ظهر است غلط است؛ بلکه اصل در روز جمعه وجوب نماز جمعه است. چنانچه در زمان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام بوده؛ و بر تقدیر تسلیم که اصل در وجوب ظهر باشد، بدلیّت جمعه به دلایل واضحه معلوم شد، چنانچه قبل از این بیان آن نموده‌ایم و دعوی اجماعی که از منتهی نقل نموده بی‌اصل و بی‌اعتبار است، چنانچه قبل از این بیان کردیم.

قال المصنّف: الرابع ملخّص استدلال شیخ شهید است، به همان نحو که از ابن ادریس گذشت که امام یا نایب امام شرط است، و در زمان غیبت، مجتهد را صلاحیّت این امر نیست، و الّا بر او واجب عینی خواهد بود؛ و این خلاف اجماع است، پس حرام خواهد بود. انتهی کلامه.

اقول: بطلان این دلیل نیز ظاهر است؛ زیرا که مبنی بر دعوی اجماع بی‌اعتبار است.

قال المصنّف: الخامس قول امام العلّام زین العابدین و قبلة السّاجدین علیه الصلاهٔ و السّلام است فی زبور آل محمد و هو الصحیفهٔ السجادیهٔ که در دعای جمعه و عیدین فرموده: اللّهمّ إنّ هذا المقام لخلفائک و أصفیائک و مواضع أمنائک فی الدّرجهٔ الرّفیعهٔ الّتی اختصصتهم بها، قد ابتزّوها، و أنت المقدّر لذلک، لا یغالب أمرک، و لا یجاوز المحتوم من تدبیرک، کیف شئت و أنّی شئت، و لما أنت أعلم به غیر متّهم علی خلقک و لا لإرادتک حتّی عاد

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۷۲

صفوتک و خلفاؤک مغلوبین مقهورین مبتزّین، یرون حکمک مبدّلا، و کتابک منبوذا، و فرائضک محرّفهٔ عن جهات أشراعک، و سنن نبیّک متروکهٔ، اللّهمّ العن أعداءهم من الأوّلین و الآخرین، و من رضی بفعالهم و أشیاعهم و أتباعهم. «۱»

یعنی خداوندا! این مقام که امامت نماز جمعه و عیدین است مخصوص خلیفه‌ها و برگزیدگان توست، و این مقام را که جای امینان توست در درجهٔ بلندی که مخصوص ایشان ساخته، دیگران به خلاف حق غصب کردند تا آن که به سبب غصب این منصب جلیل القدر عظیم خطر، خلفاء تو مغلوب و مقهور شدند، و حق ایشان مغصوب شد، و بدین جهت احکام شریعت تبدیل یافت، و کتاب تو دور افتاد، و فرایض تو محرّف شد، و سنت‌های پیغمبر تو متروک شد.

خداوندا! لعنت کن دشمنان خلفای تو را که غصب حق ایشان کردند، از اولین که [افراد] سه‌گانه‌اند و اتباع ایشان از بنی امیه و بنی

العباس، و از آخرین که پیروی ایشان کرده‌انـد؛ و همچنین لعنت کن بر کسانی که پیروی این غاصـبان بکننـد، و اقتـدا به نماز ایشان بکنند، و همچنین لعنت کن بر کسانی که راضی به افعال این جماعت باشند، چه جای کسانی که ممد و معاون ایشان باشند.

پس ای مؤمن طـالب حق! تأمّـل در کلاـم خجسـته فرجـام این امام معصوم بکن که چگونه اولا حکم فرموده که امامت نماز جمعه و عیـدین مخصوص خلیفـهٔ خـدای تعـالی است، و هر که سوای ایشـان متصـدّی آن شود، غاصب منصوب ایشان است؛ و چون فرموده است که به سـبب غضب این منصب جلیـل القـدر، احکام الهی تبـدیل یافت و کتاب او دور افتاد و شـریعت او محرّف شـد و چگونه لعنت کرده بر غاصبان منصب مزبور از اولین و آخرین، و بر آن جماعتی که بر ایشان اقتدا نمایند، و همچنین لعنت کرده بر جماعتی که راضی به افعال این غاصبان بوده باشند، چه جای آن که به ایشان اقتدا کنند و اعانت ایشان نمایند.

پس ای مـؤمن طـالب حـق! بر خـود رحم کن و خـود را مسـتحقّ لعن خـدا و رسول و ائمه معصومین نسـاز، و فریضه ظهر بی‌دغـدغهٔ مجزی را به فعل آر. من آن چه شرط بلاغ است با تو می‌گویم «و من انذر فقد اعذر» هذا. انتهی کلامه.

اقول: بدان که مصنّف رساله بر غفلتی که از هوای نفس ناشی شده، گفتگوهای ناخوش کرده و صلحا و اتقیا و فقهای شیعه را که از جمله ایشان والد او است، سبّ و لعن کرده؛ زیرا که

---

(۱) مصباح المتهجد، ص ۳۷۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۷۳

کم کسـی از فقهـا و مجتهـدین شیعه که به صـفت تقوی و صـلاح آراسـته بودنـد، در عصـر مـا و قبـل از عصـر ما ترک نماز جمعه کرده‌اند. و عبارت دعا را غلط تفسیر نموده که شاید بعضی از جاهلان بی‌رفیق را اغوا تواند نمود، و ایشان را به شک تواند انداخت. بلکه هـذا المقام اشاره است به مقامی که بنی امیّه و بنی العباس غاصب آن بودند که آن خلافت و امامت عالمیان است، نه به امامت جمعه و عیدین؛ و قرینه بر آن چه گفتیم این عبارت است که فرموده: حتّی عاد صفوتک و خلفاؤک مغلوبین مقهورین مبتزّین، یرون حکمک مبدّلا، و کتابک منبوذا، و فرائضک محرّفهٔ عن جهات أشـراعک، و سنن نبیّک متروکهٔ؛ چرا که آنچه سبب این شد که ائمه اهـل البیت مقهور باشـند و ببیننـد حکم الله را مبـدّل و فرایض الله را محرّف و سنّت‌های حضـرت نبیّ الله را متروک، غصب خلافت است نه منصب امامت جمعه و عیدین.

و بر تقدیری که هذا المقام اشاره باشد به امامت جمعه و عیدین، مراد از آن امامت بر سبیل استقلال خواهد بود؛ زیرا که معلوم است که نایبان حضـرت رسالت پناه صـلّی اللّه علیه و آله و حضـرت مرتضی علی علیه السّلام در بلاد مسلمین، امامت نماز جمعه و عیدین می‌کرده‌انـد. پس شـیعیان در زمان غیبت امامت جمعه و عیـدین را بر سبیل اسـتقلال نمی‌کنند؛ بلکه خود را مطیع و منقاد اهل البیت می‌داننـد و به اذن ایشـان این نمـاز را می‌کننـد. پس مستحق لعن و سبّ نباشـند، بلکه مستحق لعن و سبّ، بنی امیّه و بنی العبـاس و تابعان ایشان باشـند؛ و بر تقـدیری که ظاهر این دعا آنچنان باشـد که مصـنّف رساله فهمیده، کجا معارضه با قرآن و احادیث متواتره می‌کند؟

و اللّه یهدی من یشاء مع صراط مستقیم.

قـال المصـنّف: و بـدان که علمـای امامیه، قاطبـهٔ از قایلین به تحریم و جواز، همگی ادّعای اجماع اهل اعصار و امصار بر اشتراط امام اصل و نایب خاص او کرده‌اند. از آن جمله شـیخ طوسـی و ابن ادریس و محقق و علّامه و [فرزندش] شیخ فخر الدین و شیخ شهید و شیخ علی [کرکی] و شـیخ زین الدّین [شـهید ثانی] و قاضـی نور الله [شوشتری] و شیخ حسین و غیرهم، ممّا یطول الکلام بذکرهم؛ و اجماع مزبور به نقل و شـهادت این علمای عظیم الشأن متواتر و قطعی شـده است؛ و نیابت مجتهـد، چنان که سابقا دانسـته شد، ثابت نیست خصوصا در امامت نماز مزبور. پس البته به سبب انتفای شرط، مشروط حرام خواهد بود.

اقول: قبل از این ذکر کردیم عبارت شیخ طوسی را و بیان نمودیم که ظاهر عبارت او وجوب عینی است؛ و جماعتی دیگر از قایلین به جواز مثل محقق و علامه و غیرهم دعوی اجماع کرده‌اند بر این که وجود امام و نایب خاص، شرط وجوب عینی است. پس بر تقدیر صحّت دعوی ایشان به انتفای شرط، حرمت لازم نیاید؛ بلکه لازم عدم عینیّت است. و این که گفته

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۷۴

که اجماع به نقل و شهادت این علمای عظیم الشأن متواتر و قطعی شده، کلامی است واهی و بی‌صورت؛ زیرا که بیان کردیم که در تواتر شرط است که مخبر عنه محسوس باشد و اجماع [امری] نظری و غیر محسوس است، پس متواتر نتواند شد.

و ایضا بعضی استدلال بر تحریم به استصحاب نموده‌اند که در تذکّر کلام سابق ما وجه استدلال ظاهر می‌شود. اقول: اثبات حرمت از طریق استصحاب بر تقدیری که استصحاب حجت شرعی باشد، بی‌صورت و بی‌معنی است؛ چرا که نماز جمعه قبل از این حرام نبوده تـا حکم توانیم کرد بر بقای او بر ما کان علیه. بلکه استصحاب مقتضی وجوب عینی است؛ زیرا که در زمان حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام واجب عینی بوده و اصل بقای وجوب است علی ما کان.

قال المصنّف: و ایضا استدلال نموده‌اند به همان دلیل عقلی که حکما و متکلمین بر وجوب نصب امام اقامت نموده‌اند، و ملخّص آن این است که اجماع بنی نوع انسان در یک مکان که همگی مختلف الآراء و الدّواعی‌اند و طبایع بشری انسان مقتضی انواع شرور و آفات است و مؤدّی به تغلّب متغلبان و تسلّط ظالمان و ظلم بر ضعیفان می‌شود، و گاه مؤدّی به خروج خوارج و سلطنت اشرار بشود، و این‌ها مستلزم ریختن خون‌ها و فساد عرض‌ها و تلف مال‌ها است، بلکه گاه که باشد که موجب تبدیل ملل و ادیان حقّه به مذاهب فاسده می‌شود، همچنان که بر عارفین به تواریخ أزمنه ماضیه، مخفی نیست؛ بنابراین حکمت کاملهٔ شاملهٔ الهیه، اقتضای نصب امام عالم عادل و پادشاه قادر قاهری نمود که در میان ایشان به قانون عدالت شرعا عمل نماید، و دفع شرّ اشرار و دفع این مفاسد بی‌شمار بکند، و امور دنیوی و اخروی عالمیان را به قانون عقل قویم و شریعت مستقیم نظام بخشد، و فرقهٔ ناجیه امامیه، به همین مقدمه اثبات وجود عصمت امام مزبور نموده‌اند که این پادشاه والاجاه، می‌باید که معصوم از فسق و فجور و مبرّا از سهو و نسیان بوده باشد، و الّا ظلم و خطا بر او هم به طریق دیگران جایز خواهد بود، و تسلسل لازم خواهد آمد و این محال است.

بنابراین، واجب شد که آن امام معصوم باشد؛ و چون عصمت امری است خفی و به غیر از خدای تعالی کسی آن را نمی‌تواند دانست، واجب است که امام من عند الله منصوب باشد تا دانسته شود که او معصوم است؛ پس اختیار خلق را چنان که علمای عامّه به آن قایل شده‌اند، در نصب امام مدخل نباشد؛ و نصب این پادشاه دین پناه معصوم، قرینهٔ ارسال رسل و انزال کتب است؛ بلکه در اخبار و آثار وارد شده است؛ و علما نیز بدان قایل شده‌اند که منکر امامت ابرار، منکر

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۷۵

نبوّت است؛ چرا که نبوّت ریاست دین است و امامت ریاست دین و دنیا است؛ و آن لطف خاص است و این لطف عام؛ و منکر لطف عام منکر لطف خاص است «۱» و چون ثابت شد که اجتماعات موجب نصب امام معصوم است که در میان ایشان باشد و اجتماعات جمعات و اعیاد از اکبر اجتماعات است، چرا که هرگاه از سر دو فرسخ مما دون، جمیع مکلفین را الّا ما استثنی در یک مکان جمع باید شد، بنابراین دایره رسم می‌شود که قطر آن چهار فرسخ و محیط آن دوازده فرسخ و کسری باشد که هر که داخل این دایره است از دو فرسخ که نصف قطر است به مرکز آن که مکان امامت [است] واجب الحضور باشد؛ و این اجتماع نه در رنگ دیگر اجتماعات است که هر کسی به حال خود باشد؛ بلکه در این اجتماع لازم است که بر یک کس بوده باشد که همگی آن خلق، او را پیشوا و مقتدای خود دانند.

پس هرگاه طبایع بشری همگی مقتضی انواع فساد بوده باشد و این امام مقتدای ایشان هم در رنگ ایشان جایز الظلم و الخطا بوده باشد، و امام معصوم ظاهر نبوده باشد، ظاهر است که از این قسم اجتماعی که چندین هزار هزار کس جمع شوند و یک کس را

معتقد بوده باشند. و مقتدای خود دانند، فتنه‌ها روی نماید «۲» که پادشاهان عظیم الشأن به آب شمشیر خون‌آشام اطفای نایرهٔ ایشان نتوانستند نمود و مدت‌های مدید سلطنت در سلسلهٔ آن متغلیان ماند و خرابی‌ها از ایشان به دین مبین و دنیای عالمیان رسید. بنابراین است که انعقاد این قسم اجتماعات بدون ظهور امام معصوم جایز نیست؛ و ملخّص آن چه مذکور شد شیخ رئیس حکمای اسلام ابو علی الحسین ابن عبد اللّه سینا البخاری در مبحث

---

(۱) پوشیده نماند که این فرقی که مصنّف در میان نبی و امام کرده، در این که نبوّت ریاست دین و امامت ریاست دین و دنیا است، بی‌وجه و بی‌صورت است؛ بلکه در ریاست، هر دو یک مرتبه دارند، و این که نبوّت را لطف خاص و امامت را لطف عام دانسته‌اند، معنی‌اش این است که نبوّت لطف است در محرّمات و واجبات عقلیّه و نه در واجبات شرعیه، بلکه نبوّت در واجبات شرعیه تمکین است و امامت لطف است در واجبات عقلیه و شرعیه؛ زیرا که لطف به اصطلاح متکلمین: هو ما یقرب الی الطاعة و یبعد عن المعصیة و لا- یکون له نصیب من التمکین، این است حاصل گفتگوی متکلمین. و تحقیق نزد ما این است که امامت لطف در واجبات عقلیه و بعضی از واجبات شرعیه و تمکین است در بسیاری از واجبات شرعیه که دلایل علمیه بر آن قائم نباشد، و در کتاب اربعین بیان این معنی نموده‌ایم. منه (ملا محمد طاهر).

(۲) مخفی نماند که اهل تواریخ و سیر، فتنه نقل نکرده‌اند که از جمعیت مردمان از برای نماز جمعه و عید ناشی شده باشد؛ بلکه اجتماع مردمان از برای این نوع عبادات سبب رقّت قلوب و وسیلهٔ قرب به حضرت باری تعالی است، خصوصا به مذهب شیعه که عدالت و صلاح را در امام جماعت شرط می‌دانند. منه (ملا محمد طاهر قمی).

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۷۶

امامت از کتاب شفا به عبارتی شافی وافی مختصر ادا نموده است که ترجمهٔ آن این است که بر پیغمبر واجب است که عبادتی چند قرار دهد و مفروض سازد که آن عبادت بدون خلیفه او منعقد نشود، و آن امور جامعه است؛ مثل صلوات اعیاد که جمعه از آن جمله است؛ و این اجتماع که بر سر آن خلیفه می‌شود، موجب اعتبار و اقتدار و ارتفاع شأن او می‌شود؛ و مستلزم اتباع و انقیاد خلق مر او را می‌شود. «۱»

در کلام این حکیم عظیم الشأن تأمّل نمایید که چون نماز جمعه و عیدین را به دلیل عقلی به واسطهٔ اعتبار خلیفه واجب ساخته است و چگونه اثبات نموده که این اجتماع بر سر امام که خلیفه پیغمبر است، می‌باید بشود و بدون حضور آن حضرت جایز نیست؛ و چون حکم کرده است که این قسم اجتماعی بر سر آن امام موجب ارتفاع شأن و اعتبار و اقتدار او می‌شود، و مستلزم اتّباع خلق و انقیاد ایشان مر او را می‌شود؛ و نعم ما قیل: کلام الحکماء ملفوظ مرموز.

اگر کسی گوید: بنابراین چه می‌گویید در این همه اجتماعات که در اطراف عالم از اصناف بنی آدم به هم می‌رسد، خصوصا هر ساله در مکّهٔ معظمه و مدینه مقدّسه که از اطراف عالم یک سال راه و بیشتر و کمتر چندین هزار کس از اصناف امم مختلفه، در یک وقت و یک مکان مثل عرفه و مشعر و منی جمع می‌شوند و مدتی با هم می‌باشند، و اصلا فساد و شورش و خروج و عروجی به هم نمی‌رسد، و احوال ایشان به خیر و خوبی می‌گذرد، پس دلیل شما بر وجوب نصب امام معصوم ناتمام باشد.

جواب آن است که دفع بعضی مفاسد در بعضی احوال از سلاطین جور و حکام عرف اگر چه کافر بوده باشند، هم می‌شود. اگر گویند بنابراین سلطان جائر بلکه کافر هم کافی باشد و هیچ احتیاج به امام معصوم نباشد، جواب آن است که این سخن خلاف اجماع فرقهٔ ناجیهٔ امامیه است و مخالف اصول ایشان است؛ و هر که متدیّن به دین اثنا عشری بوده باشد این سخن را نمی‌تواند گفت؛ و اگر سنّی یا کافری آن را بگوید، در جواب می‌گویم که ما آن چه وجوب آن را عقلا و شرعا اثبات نمودیم، تحصیل آن نظامی است که عقل متبیّن و شرع مبین اقتضای آن نماید که احوال و امور دنیوی و اخروی عالمیان به آن منتظم شود؛ و ظاهر است

که این قسم نظامی از سلاطین جور و کفر ممکن الحصول نیست؛ و

---

(۱) الهیات من کتاب الشفاء (تصحیح حسن حسن‌زادهٔ آملی، قم، ۱۳۷۶ ش)، ص ۵۰۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۷۷

آن نظامی را که توهّم حصول آن به آن سلاطین کرده‌اند نه آن نظامی است که ما وجوب حصول آن را اثبات نمودیم. بلکه این نظام که بر قانون عقل و شرع است، عین مفسده است، و حق سبحانه و تعالی حصول آن را حرام ساخته است؛ و اگر نه ظاهر است که از سیاست‌های بسیار و حریم‌های بی‌شمار که همگی مخالف شرع و عقل است و عین مفسده است، بسیاری از مفاسد دفع می‌شود؛ و امّا از مقوله دفع الفاسد بالأفسد است و «المستفید من الرمضاء بالنار» است، و آن هم که توهّم حصول آن کرده‌اند در امور دنیوی است و ما وجوب نصب امام را به واسطهٔ نظام و انتظام احوال دنیوی و اخروی عالمیان به قانون عقل قویم و شرع مستقیم اثبات نموده‌ایم؛ و اظهر من الشّمس است که این قسم نظامی از غیر امام معصوم ممکن الحصول نیست.

هذا! بدان که از آن چه بیان نمودیم فساد کلام منسوب به بعضی علمای ما ظاهر می‌شود که به مقتضای حبّک الشيء يعمي و يصم، حبّ جاه و ریاست و پیشوایی و امامت که موجب حصول زخارف کاسدهٔ فاسده دنیوی است دیدهٔ بصیرت ایشان را پوشیده، مصداق ختم اللّه على قلوبهم و على سمعهم و على أبصارهم غشاوة شده. گفته‌اند که ما اجتماعات عظیمه را می‌بینیم بدون امام معصوم در مواقف عظیمه، مثل عرفه و مشعر و منی و مانند این‌ها و هیچ مفسده و فتنه و آشوب به هم نمی‌رسد، بلکه مظنّهٔ فتنه بر تقدیر حضور امام معصوم اظهر است، چنان که مخفی نیست بر کسی که واقف بر سیرت حضرت امیر المؤمنین است که در زمان خلافتش چها شد از ریختن خون‌های مسلمانان و فتنه‌های بی‌پایان و خروج خارجیان و اختلاف مردمان در ادیان؛ و آنچه به خلافت این‌ها در زمان اوّل و ثانی به هم رسید از اتفاق مسلمانان و نظام انتظام احوال ایشان و فتح بلاد [بی] پایان به شمشیر ایشان و اسلام و نصرت اسلام و مسلمانان و انتشار کلمهٔ اسلام در میانهٔ عالمیان. انتهی.

بدان که بر کسی که ادنی شعوری داشته باشد، ظاهر است که سخن اوّل را چنان که بیان شد کسی که شیعه اثنی عشری باشد نمی‌تواند [بگوید] که مخالف اصول امامیّه است، و سخن آخر را کسی که متدیّن به دین مبین اسلام باشد هم نمی‌گوید؛ چرا که اجماع جمیع مسلمانان منعقد شده است که نصّ به خلافت به نصّ منعقد می‌شود و اثناعشریه و اسماعیلیه آن را متعیّن می‌دانند، و غیر معصوم را جایز الامامه نمی‌دانند؛ و بقیهٔ فرق اسلامیه آن را بهتر از خلافت به اتفاق مسلمانان می‌دانند؛ چنان که شیخ [ابو] علی در مبحث امامت شفا گفته که

جعفریان، رسول، دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، در یک جلد، قم - ایران، اول، ه ق دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه؛ ص: ۶۷۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۷۸

خلافت به هر دو روش منعقد می‌شود: امّا خلافت به نصّ، اقوی و صواب‌تر است؛ «۱» و هیچ کس از مسلمانان قایل نشده است که خلافت امام معصوم قبیح است و مستلزم خراب عالم و هلاک بنی آدم و ضعف اسلام است، و خلافت غیر معصوم که به بیعت دو سه کس بوده باشد یا به وصیّت یک کس مثل ابو بکر و عمر بهتر است و موجب انتشار صیت اسلام و قوّت او و فتح بلاد و اتفاق مسلمانان است. نعوذ باللّه من هذه الهفوات الهادمة لأركان النبوات و الإمامة. ببین که حبّ جاه و اعتبار کار، بنی آدم را به کجا می‌رساند که از علمای عظیم الشأن این قسم سخنان سر می‌زند. خدای تعالی جمیع بندگانش را از شرّ شیطان و نفس اماره حفظ کند. إنّه على ما يشاء قدير؛ و السلام على التبع الهدى و خشي عواقب الرّدى. انتهى كلامه و تمّت رسالته.

اقول: ای عزیز من! بدان که مصنّف رساله دعوی عظیمی کرده، و از بی‌دلیلی زحمت بسیاری کشیده، و گفتگوهای بسیار که هیچ نوع دلالت بر مدّعای وی ندارد کرده است، در واقع چه منافات است میان این که وجود امام معصوم و نایب خاص او در انعقاد جمعه دخلی نداشته باشد؟ چه مانع است از این که امام معصوم مرخّص و مأذون سازد شیعه خود را در نماز جمعه در حالتی که خوفی نباشد؟ در واقع چه مفسده بر جمعیت مترتّب خواهد شد؟ بلکه تحقیق این است که این نوع جمعیت‌ها وسیلهٔ آگاهی غافلان و ازدیاد آگاهی آگاهان است. در واقع این استحسانات عقلیه که مصنّف ذکر نموده و از بو علی نقل کرده، چون تواند بود که دلیل حکم شرعی شود با آن که خود پیش از این ذکر نموده که احکام الله توقیفی است. یعنی موقوف بر حکم شارع؛ پس هر که بی‌نص شارع حکمی کند مصداق این آیه خواهد بود وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ.

بدان که در این مقام، گفتگوهای بسیار می‌توان کرد و لیکن اختصار نمودیم تا موجب ملال خاطرها نشود.

و قد فرغ من تسویدها مصنّف الرساله و مؤلفها و هو محمد طاهر بن محمد حسین الشیرازی ثمّ النّجفی ثمّ القمّی فی رابع عشر من شهر ذی الحجهٔ الحرام من شهور سنهٔ ست و ثمانین بعد الالف [۱۰۸۶] علی ید الضعیف النحیف المرجوّ بلطفه العمیم عبد العظیم بن العاشور التبریزی، عفی الله.

---

(۱) و الاستخلاف بالنّص اصوب؛ فانّ ذلک لا یؤدّی الی التّشعب و التشاغب و الاختلاف؛ الهیات شفاء، ص ۴۵۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۷۹

۱۲- رسالهٔ نماز جمعه آقا جمال الدین بن آقا حسین خوانساری

[مقدمه]

شرح حال آقا جمال خوانساری

آقا جمال از چهره‌های برگزیدهٔ علمی اصفهان و جزو چند چهرهٔ ممتاز علمی- فقهی دههٔ دوم قرن دوازدهم هجری است. شاید بزرگی شخصیت علمی وی در این نقل نمایان باشد که پس از در گذشت علامهٔ مجلسی در روز دوشنبه ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۰ آقا جمال خوانساری در مسجد جامع اصفهان بر پیکر مطهر علامهٔ مجلسی نماز گزارد در حالی که علامهٔ مجلسی همان روز به هنگام طلوع فجر در گذشته بود. «۱» طبعا، فرصتی که در اختیار آقا جمال قرار گرفته است، حکایت از موقعیت علمی وی در این زمان دارد.

قدیمی‌ترین شرح حال وی در جامع الرواهٔ اردبیلی (م ۱۱۰۱) آمده که ضمن آن از وی با عنوان «جلیل القدر، عظیم المنزلهٔ» یاد شده و از آثار او مانند شرح [و ترجمه] مفتاح الفلاح، حاشیه بر شرح مختصر الاصول و تعلیقاتی بر من لا یحضره الفقیه، شرح لمعه، شرایع، شفاء و اشارات یاد کرده است. «۲» شیخ حر هم او را با القاب «عالم فاضل حکیم محقق مدقق معاصر» یاد کرده است. «۳» افندی هم برخی از تألیفات او را یاد کرده که از آن جمله رسالهٔ نماز جمعه است که وی آن را مبسوط دانسته است. «۴» در میان مؤلفات وی حاشیهٔ شرح لمعه، یکی از مشهورترین حواشی این کتاب درسی است که همواره مورد استفادهٔ علما و فقها بوده است.

همچنین شرح فارسی وی بر کتاب غرر و درر آمدی که آن را به دستور شاه سلطان حسین

---

(۱) دو گفتار، ص ۶۱ شگفت آن که تولد علامهٔ مجلسی هم در ۲۷ رمضان سال ۱۰۳۷ ق بوده است.

(۲) جامع الرواهٔ، ج ۱، ص ۱۶۴

(۳) امل الامل، ج ۲، ص ۵۷

(۴) ریاض العلماء، ج ۱، ص ۱۱۴. در واقع شرح حال اصلی که افندی برای آقا جمال نوشته، در بخش مفقود ریاض است و آنچه در اینجا آمده، بعینه همان است که در تعلیقهٔ وی بر امل الامل (ص ۱۱۲) نوشته بوده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۸۰

نوشته، اثری پرارج است که در شش مجلد توسط مرحوم میر جلال الدین محدث ارموی به چاپ رسیده است. اصولا بخشی از کارهای آقا جمال ترجمهٔ متون عربی به فارسی است که روشی مطلوب و پسندیده در این دوره بوده است.

شانزده رسالهٔ آقا جمال در مباحث مختلف فقهی و کلامی و حدیثی به کوشش دوست دانشمند علی اکبر زمانی‌نژاد به مناسبت کنگرهٔ بزرگداشت آقا حسین و آقا جمال خوانساری به چاپ رسیده است.

دربارهٔ برخی از جزئیات زندگی وی، به ویژه ارتباطش با دستگاه حکومتی صفوی، اطلاعات پراکنده اما با ارزشی را در کتاب وقایع السنین و الاعوام می‌توان یافت. حضور آقا جمال خوانساری در جریان بر تخت نشستن شاه سلطان حسین صفوی (ص ۵۵۰)، شرکت وی در مشاوره با شاه برای انتخاب شیخ الاسلام وقت اصفهان در سال ۱۱۱۵ که منجر به انتخاب میر محمد صالح خاتون‌آبادی شد (ص ۵۵۴- ۵۵۵)، همراهی آقا جمال و میر محمد باقر خاتون‌آبادی با شاه سلطان حسین در سفر به مشهد مقدس در سال ۱۱۱۹ (ص ۵۵۶) اعطای خلعت به وی و میر محمد باقر و میر محمد صالح در ربیع الثانی سال ۱۱۲۰ (۵۵۸) و خبر در گذشت آقا جمال در ذیل رخدادهای سال ۱۱۲۲ از آن جمله است.

گفتنی است که وقتی مدرسهٔ سلطانی یا چهار باغ اصفهان در سال ۱۱۲۲ افتتاح شد و میر محمد باقر خاتون‌آبادی به عنوان مدرّس آن و نخستین ملاباشی تعیین شد، وی از باب احترام به آقا جمال از ایشان خواهش کرد تا درس را آغاز کند که او هم آغاز کرد و خاتون‌آبادی آن را ادامه داد. مؤلف کتاب وقایع السنین همچنین از نقش میر محمد باقر و آقا جمال در تأیید و ترجیح تاریخ ۱۳ رجب برای تولد امام علی (ع) بر هفتم شعبان و شرکت آنان در جشن شاهانهٔ شب ۱۳ رجب همان سال سخن گفته است. «۱»

آقا جمال شاگردان فراوانی داشته و برای برخی از آنان اجازه روایتی صادر کرده است.

شماری از این افراد عبارتند از: میر محمد حسین خاتون‌آبادی، آخوند ملا رفیعای گیلانی، کمال الدین محمد فسوی فارسی، میر محمد ابراهیم قزوینی، و میر صدر الدین قمی. «۲»

گفته شده است که وی مردی شوخ طبع نیز بوده و درست یا نادرست از زبان وی طنزهایی در ادبیات عامیانه ایران پس از عصر صفوی رواج یافته است.

آقا جمال بر اساس تحقیق علامهٔ معظم حضرت آقای سید محمد علی روضاتی- زید عزه العالی- در اوائل ماه مبارک رمضان سال ۱۱۲۲ ق در اصفهان در گذشت، «۳» و در تکیه‌ای

---

(۱) وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۵۹- ۵۶۲

(۲) بنگرید: دو گفتار، صص ۴۷- ۴۹

(۳) دو گفتار، ص ۶۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۸۱

که برای پدرش ساخته شده و به نام تکیهٔ خوانساری‌ها شهرت داشته و دارد، دفن شد. در بارهٔ تاریخ فوت وی که همان سال ۱۱۲۲ است، یک شش بیتی نیز سروده شده است که هر مصرع آن سال مزبور را نشان می‌دهد. «۱»

آقا جمال و رسالهٔ نماز جمعه

گذشت که شانزده رسالهٔ کلامی و فقهی و تفسیری آقا جمال، ضمن منشورات کنگرهٔ بزرگداشت آقا حسین خوانساری، به کوشش دوست ارجمنـد و دانشـمند ما آقای علی اکبر زمانی‌نژاد منتشـر شده است. یکی از این رسائل، رسالهٔ نماز جمعهٔ این فقیه عصـر اخیر صفوی است که فراتر از یـک رسـاله و در حـد یـک کتـاب جـامع بوده و آقا جمال نهایت تلاش خود را برای تألیف آن به صورت یک تک نگاری فقهی ارزشمند بکار گرفته است. این رساله همانند برخی دیگر از آثار وی به نام شاه سلطان حسین صفوی نگاشته شـده که بـا این عـالم و دیگر عالمـان این دوره ارتبـاطی وثیق و نزدیـک داشت. طبعا از آنجا که بحث نماز جمعه به نوعی به مسائل حکومتی نیز مربوط می‌شـد، ذهن خود شـاه نیز بـا آن درگیر بوده است. آقـا جمال می‌نویسـد: «در این وقت که خاطر ملکوت ناظر، تعلّق تمـام به تحقیق مسألـهٔ نمـاز جمعه در زمان غیبت که از مهمّات مسائل شـرعیه و معظمات مطالب فقهیّه است، گرفته» وی بر آن شده است تا به تألیف این اثر همّت گمارد.

نظر وی دربـارهٔ نمـاز جمعه، درست همـان دیـدگاه محقق کرکی، یعنی اعتقـاد به وجوب تخییری آن هم بـا اذن فقیه جامع الشـرائط است که وی آن را نظر غـالب فقهـای شیعه از قـدیم و جدیـد می‌دانـد. وی در تقسیـم اقوال، تنها از دو قول یعنی وجوب تخییری و حرمت یاد کرده و وجوب عینی را «قول ثالثی» می‌داند که «بعضی از متأخرین» آن را «احداث» کرده‌اند.

مقصود وی کسی جز شهید ثانی نیست که همراه «جمعی از اولاد و تلامذهٔ» خود این رأی را مطرح کرده و حتی پیش از آن خودش هم در آثارش ماننـد شـرح ارشاد، شـرح الفیه و شـرح لمعه بر عقیـدهٔ علمای سـلف بوده است. بـدین ترتیب وی تصـریح می‌کند که «غرض از وضع این رساله، نفی این قول محدث و بیان مخالفت آن است با اجماع امامیه با ذکر بعضی از مؤیدات و منبّهات».

همان گونه که گذشت این رساله توسط دانشمند محترم جناب آقای علی اکبر زمانی‌نژاد تصحیح شده است. دقت ایشان در این کار و آماده بودن آن سبب شد تا بنا را بر استفاده از

---

(۱) دانشـمندان خوانسار، ص ۲۱۱– ۲۱۲ (از انتشـارات کنگرهٔ آقا حسـین خوانساری، قم، ۱۳۷۸) در همانجـا منـابع و مطالب دربارهٔ شرح حال آقا جمال درج شده است.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۸۲

همـان متن تصـحیح شـده بگـذاریم، ایشـان هم از سـر لطف و مهربـانی، عین متن مصـحّح خود را در اختیار ما قرار دادنـد تا در این مجموعه به چـاپ برسـد. طبعـا لازم است تا از همراهی و همـدلی ایشان که ناشـی از صـفای باطن و انگیزه علم دوستی ایشان است، سپاسگزاری کنم که من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق. و السلام.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۸۳

<بسم اللّه الرحمن الرحیم و به ثقتی و علیه اعتمادی>

[مقدمه]

حمد بی‌حدّ و ثنای بی‌عدّ واجب الوجودی را سـزد که معرفت ذات فایض الأنوارش بر همه واجبات مقدّم است، و ادای فرایض شکر نعمـت بی‌شـمارش از همـه مهمّـات اهـم، یگـانه‌ای کـه از رهگـذر تردّد آراء و اختلاـف مـذاهب گرد شـبهه بر دامـن وحـدت ذات بی‌مثالش ننشیند، و به نگهبانی محافظتش حبل متین یک‌اندیشی موحّدان از کشاکش منازعه جدل کیشان سر مویی گسستن نپذیرد، دانـایی که به انوار مصابیـح دلائـل ساطعه گم‌گشـتگان وادی جهالت و گمراهی را به سـر منزل معرفت و آگاهی دلالت فرمود، و به صیقل‌گری براهین قاطعه آینهٔ قلوب ارباب دانش را از زنگ شبهات پرداخته، پذیرای صور حقایق نمود.

تعالی ذاته عن أن تحیط الألسن بإحصاء حمده و ثنائه، و تصل أیدی المحامد إلی ذیل ما یجب من حقّ أیادیه و نعمائه.

و صلوات فراوان و تسلیمات بی‌پایان نثار مرقد مطهّر و مشهد معطّر رسول واجب التعظیمی است که خطبهٔ نبوّتش قبل از تسویه صفوف کاینات به اقتضای مشیّت سرمدی نگاشته خامهٔ انشای ایزدی گردیده، و ندای رسالتش پیش از ورود مدینه وجود به گوش مستمعان عوالم غیب و شهود رسیده، آتش غضب ربّانی به آبروی زلال شفاعتش خاموش، بهشت رضای سبحانی با پیروی لوازم اطاعتش هم آغوش، شافعی که به میانجی شفاعتش در بازار قیامت جنس سیّئات با متاع حسنات هم بهاست، و نقد طاعت بی‌سکّه ولایت اهل بیت اطهارش در شهرستان قبول ناروا، خصوصا مقتدایی که ردای طهارتش بافتهٔ کارخانه ارادت صانع ازلی است، و سجّاده امامتش گسترده دست عنایت عادل لم‌یزلی، أعنی خطیب منبر سلونی، وارث مرتبهٔ هارونی، امام المتقین و أمیر المؤمنین أسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه و علی أولاده صلوات المصلّین ما دامت الفرائض موجبة للأجر و الثواب، و المحارم مؤدّیه إلی الخزی و العقاب.

أمّا بعد: چون همواره به معاضدت تأییدات ربّانی، و معاونت توفیقات سبحانی، همگی همّت والا ـ و تمامی خاطر معلّای سلطان سلاطین زمان، و خاقان خواقین دوران، شهریار

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۸۴

عادل کامل باذل دریا دل، جامع هدایات أزلی، حاوی سعادات لم‌یزلی، باسط بساط عدل و احسان، ممهّد مهاد برّ و امتنان، دمن‌پیرای گلشن احمدی، رونق‌افزای معمورهٔ شریعت محمّدی صلّی اللّه علیه و آله مؤسّس اساس شرع انور، مروّج مذهب حقّ ائمّهٔ اثنا عشر، محرّک سلسلهٔ فضل و کمال، مؤکّد أرکان دانش و افضال، قدرشناسی که رشته تربیتش اوراق نسخهٔ دانش دانشوران جهان شیرازه کرده، و همای سعادت‌فزای رعایتش سایهٔ بلند پایهٔ شفقت بر سر همهٔ هنروران زمان گسترده، با وجود نوربخشی خاک قدم همایونش چشم روشنی از توتیا داشتن عین بی‌بصری است، و با وصف فیض رسانی باران مرحمتش تخم امید در مزرع اندیشه نگاشتن محض بی‌حاصل و بی‌ثمری، در محفل دیده که خاک نعل سمند فرخنده‌اش بالانشین است، توتیا اگر در صف نعال نشیند زهی شرف، و در مجلسی که حرف از تأثیر ضمیر خورشید نظیرش رود، کیمیا اگر از رشک خود را در بوته گداز بیند حقّش بر طرف، زیبندهٔ لباس دارایی، طرازنده افسر فرمان روایی، فصّ خاتم عدالت و جهان بانی، گوهر تاج جلالت و کشورستانی، روشنی‌بخش شمع سلطنت و اقبال، چراغ افروز انجمن عظمت و اجلال، السلطان بن السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، أبو المؤیّد، السلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی، بهادر خان، لا زالت شمس سلطنته شارقة من مشارق الاقبال، مصونة من آفة عین الکمال و نقص الزوال، و ما برحت کواکب دولته و معدلته طالعة من مطالع الإجلال، مأمونة من الهبوط و الافول و الوبال، مصروف است بر تحقیق مسائل دینیّه و تنقیح مطالب علمیّهٔ، خصوصا در این وقت که خاطر ملکوت ناظر تعلّق تمام به تحقیق مسأله نماز جمعه در زمان غیبت که از مهمّات مسائل شرعیه و معظمات مطالب فقهیّهٔ است گرفته، و ظهور وجوب یا عدم وجوب آن منظور نظر کیمیا اثر افتاد.

بنابر آن این فقیر محتاج به عون عنایت جناب باری، ابن حسین، جمال الدین محمّد خوانساری، به حسب فرمان همایون به تألیف این رساله در تحقیق مسأله مزبوره مبادرت جسته، تحفهٔ مجلس سامی و هدیه محفل صاحبقرانی نمود، امید که از نار شعاعی نظر التفاتی شیرازهٔ اعتبار یافته، مقبول نظر دقیقه سنجان صواب اندیشه، و مستحسن رای حق‌شناسان انصاف پیشه گردد.

و این رساله ترتیب یافت بر مقدمه و سه فصل.

مقدمه در نقل اقوال علمای امامیّه در مسأله نماز جمعه در زمان غیبت

بدان که مشهور از اصحاب ما طایفهٔ امامیه رضوان الله تعالی علیهم در باب نماز جمعه در زمان غیبت امام معصوم علیه السّلام دو

قول است:

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۸۵

قول اوّل: وجوب تخییری، به این معنی که مکلّف مخیّر است میان آن و نماز ظهر، و هر کدام را بجای آورد از عهدهٔ تکلیف برآید. و این قول اکثر علماست؛ مثل شیخ طایفه شیخ ابو جعفر طوسی رحمه اللّه در کتاب نهایهٔ «۱» و مبسوط و «۲» مصباح «۳» و ظاهر کتاب خلاف «۴» نیز؛ و شیخ محقق نجم الدین جعفر بن سعید رحمه اللّه در کتاب معتبر «۵» و شرایع «۶» و نافع؛ «۷» و علّامه جلیل القدر شیخ جمال الدین رحمه اللّه در کتاب نهایه «۸» و مختلف «۹» و تذکرهٔ «۱۰» در موضعی از کتاب صلاهٔ؛ و شیخ سعید شهید محمد بن مکّی رحمه اللّه در کتاب دروس «۱۱» و لمعه «۱۲» و بیان «۱۳» و شرح ارشاد؛ «۱۴» و محقق ثانی شیخ علی رحمه اللّه در کتاب شرح قواعد «۱۵» و رسالهٔ نماز جمعه؛ «۱۶» و شیخ شهید ثانی در شرح ارشاد «۱۷» و لمعهٔ «۱۸» و الفیه؛ «۱۹» و جمعی دیگر از علماء.

و بدان که بعضی از اصحاب این قول تصریح کرده‌اند که: نماز جمعه با وجوب تخییری سنّت است، به این معنی که افضل است از نماز ظهر؛ و بعضی همین حکم کرده‌اند به جواز آن بدل از ظهر و متعرّض افضلیّت نگردیده‌اند.

و بدان نیز که بعضی از اصحاب این قول تصریح کرده‌اند که جایز نیست در زمان غیبت امامت نماز جمعه مگر از برای کسی که فقیه و عادل باشد؛ و بعضی گفته‌اند که فقیه در کار نیست؛ همین عدالت کافی است.

---

(۱) النهایه ص ۱۰۳ و ۱۰۷

(۲) المبسوط ج ۱، ص ۱۴۳ و ۱۵۱

(۳) مصباح المتهجد، ص ۳۲۴

(۴) الخلاف ج ۱، ص ۵۹۳ و ۶۲۶

(۵) المعتبر ج ۲، ص ۲۹۷

(۶) شرائع ج ۱، ص ۹۹

(۷) المختصر النافع ص ۳۶

(۸) نهایهٔ الاحکام ج ۲، ص ۱۴

(۹) المختلف ج ۲، ص ۲۵۲

(۱۰) التذکره ج ۴، ص ۲۷

(۱۱) الدروس ج ۱، ص ۱۸۶

(۱۲) شرح اللمعهٔ الدمشقیهٔ (جامعهٔ النجف الدینیهٔ) ج ۱، ص ۲۹۹- ۳۰۱

(۱۳) البیان ص ۱۸۸

(۱۴) غایهٔ المراد ج ۱، ص ۱۶۴

(۱۵) جامع المقاصد ج ۲، ص ۳۷۹

(۱۶) رسائل المحقق الکرکی ج ۱، ص ۱۴۵ و ۱۴۶ (رسالهٔ نماز جمعه).

(۱۷) روض الجنان ج ۲، ص ۷۵۴ و بعد از آن.

(۱۸) اللمعهٔ الدمشقیهٔ، ج ۱، ص ۱۲۷ (۲ جلدی)

(۱۹) المقاصد العلیهٔ فی شرح الرسالهٔ الالفیهٔ، ص ۳۵۸.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۸۶

و قول دویم: حرمت نماز جمعه است در زمان غیبت، و این قول سید بزرگوار سیّد مرتضی رحمه اللّه است در مسائل میافارقیات «۱»؛ و شیخ طایفه در ظاهر کتاب جمل العقود «۲»؛ و سلّار بن عبد العزیز رحمه اللّه «۳» و محمّد بن ادریس رحمه اللّه در کتاب سرائر «۴»؛ و ابن حمزه رحمه اللّه در ظاهر کتاب وسیله «۵»؛ و علامه حلّی رحمه اللّه در کتاب منتهی «۶» و کتاب امر بمعروف تحریر «۷» و جمعی دیگر از متأخرین.

و علّامه رحمه اللّه در کتاب ارشاد «۸» و قواعد «۹» و کتاب امر بمعروف تذکره «۱۰» و کتاب صلاهٔ آن نیز در موضعی و کتاب صلاهٔ تحریر «۱۱»؛ و جمعی دیگر از علماء اقتصار کرده‌اند بر نقل قولین و ترجیح نداده‌اند.

و بعضی از متأخرین قول ثالثی احداث کرده‌اند و آن قول بوجوب عینی «۱۲» نماز جمعه است در زمان غیبت؛ به این معنی که آن را البته باید کرد و مجزی نیست ظهر مگر وقتی که اقامه نماز جمعه میسّر نباشد، و اگر کسی با قدرت ترک کند آن را تا وقت آن بگذرد گنهکار خواهد بود؛ امّا بعد از آن که وقت گذشت باید که نماز ظهر بکند. و اوّل کسی که معلوم است که قایل به آن شده، شیخ شهید ثانی است در رساله‌ای که در نماز جمعه «۱۳» نوشته، و بعد از او جمعی از اولاد و تلامذه او و بعضی از غیر ایشان تابع او گردیده‌اند، با آنکه جمعی کثیر از اعاظم علما قبل از او و او خود نیز در شرح ارشاد «۱۴» و الفیه «۱۵» بلکه شرح لمعه «۱۶» نیز دعوی اجماع طایفه امامیه بر نفی این قول کرده‌اند، چنان که به تفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

و جمعی کثیر از علمای بعد از او نیز انکار بر او و دعوی اجماع بر نفی وجوب عینی

---

(۱) رسائل الشریف المرتضی ج ۱، ص ۲۷۲ (أجوبهٔ مسائل میافارقیات)

(۲) الرسائل العشر ص ۱۹۰ (رسالهٔ الجمل و العقود)

(۳) المراسم ص ۲۶ و ۲۷

(۴) السرائر ج ۱، ص ۲۹۰

(۵) الوسیله ص ۱۰۳

(۶) منتهی المطلب ج ۱، ص ۳۳۶

(۷) تحریر ج ۱، ص ۱۵۸.

(۸) الارشاد ج ۱، ص ۲۵۷ و ۲۵۸

(۹) القواعد ج ۱، ص ۲۸۴

(۱۰) التذکره ج ۱، ص ۱۴۵ و ۴۵۹

(۱۱) تحریر الاحکام ج ۱، ص ۴۳

(۱۲) تعیینی.

(۱۳) الرسائل العشر (رسالهٔ نماز جمعه).

(۱۴) روض الجنان ص ۱، ص ۷۵۴- ۷۹۲

(۱۵) المقاصد العلیهٔ فی شرح الرسالهٔ الالفیهٔ، ص ۳۵۸

(۱۶) شرح اللمعهٔ الدمشقیهٔ، (جامعهٔ النجف) ج ۱، ص ۲۹۹- ۳۰۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۸۷

و انحصار اقوال امامیه در وجوب تخییری و حرمت کرده‌اند.

و جمعی از ایشان بوجوب تخییری قایل شده‌اند و بعضی به حرمت رفته‌اند.

و بـدان که اصـحاب این قول تصـریح کرده‌انـد به اینکه امام در این نماز شـرط نیست که فقیه باشـد، بلکه عدالت در او کافی است، چنان که در امامت نمازهای دیگر.

و غرض از وضع این رساله نفی این قول محـدث و بیان مخالفت آن است با اجماع امامیّه با ذکر بعضـی از مؤیّـدات و منبّهات بر آن از آثار ائمه هدی علیهم السّلام و غیر آن، و نقل دلایل ایشان و جواب از آنها.

فصل اوّل در نقل کلام جمعی از علما که دعوی اجماع کرده‌اند بر نفی وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت.

و مـا اقتصـار می‌کنیم به نقل اقوال علمای سـلف تا زمان شـیخ زین الـدین. علامه حلّی رحمه اللّه در کتاب تـذکره «۱» گفته: «شرط است در وجوب جمعه سـلطان یـا نـائب او و نزد علمـای ما تمام، از برای اجماع بر اینکه پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله تعیین می‌فرمود از برای امامت جمعه و همچنین خلفای بعد از آن حضـرت علیه السّلام چنان که تعیین می‌فرمود از برای قضا، و چنان که صحیح نیست که نصب کند کسی خود را قاضی بی‌اذن امام علیه السّلام پس همچنین در امامت جمعه». بعد از آن استدلال کرده به حدیث محمد بن مسلم که بعد از این مذکور خواهد شد. بعد از آن گفته:

«و از برای اینکه اجمـاع اهل اعصار است، از برای آنکه اقامه نمی‌کرد جمعه را در هیـچ عصـری مگر ائمه علیهم السّـلام» بعـد از آن نقل کرده خلاف از شافعی و مالک و احمد از اهل سنّت.

و در مسأله دیگر گفته: «که اجماع کرده‌اند علمای ما تمام بر اشتراط عدالت سلطان و او امام معصوم است، یا کسی که امام امر کند او را به آن» «۲» و نقل کرده خلاف از اهل سنت.

و در مسأله دیگر گفته: «هر گاه سلطان جایر باشد و نصب کند عادلی را سنّت است اجتماع و منعقد می‌شود جمعه، بنابر قول اقوی. و واجب نیست زیرا که منتفی است شـرط آن که آن امام است یا کسـی که امام نصب کرده باشد؛ و اطباق کرده باشند جمهور- یعنی اهل سنّت- بر وجوب».

و در مسأله دیگر گفته که: «آیا می‌رسد فقهای مؤمنین را حال غیبت و تمکّن از اجتماع و خطبتین نماز جمعه؟ اطباق کرده‌اند علمای ما بر عدم وجوب این، به سبب انتفای شرط،

---

(۱) تذکرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۹ و ۲۰

(۲) همان، ج ۴، ص ۲۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۸۸

و آن ظهور اذن است از امـام علیه السّـلام؛ و خلاف کرده‌انـد در اسـتحباب اقامه جمعه در این وقت پس مشـهور این است که سـنت است. و سلار «۱» و ابن ادریس «۲» گفته‌اند که جایز نیست». «۳» تمام شد کلام تذکره.

و پوشیده نیست که این صریح است در اجماع بر نفی وجوب عینی در زمان غیبت با تقیّه و غیر آن مطلقا.

و در کتاب نهایهٔ «۴» گفته: «شـرط است در وجوب جمعه سـلطان عادل یا نایب او و نزد علمای ما تمام؛ از برای آن که نبی صـلّی اللّه علیه و آله تعیین می‌فرمود از برای امامت جمعه و همچنین خلفای بعد از آن حضـرت، چنان که تعیین می‌فرمود از برای قضا. و چنان که صـحیح نیست که کسی نصب کند خود را قاضی بی‌اذن امام [علیه السلام] پس همچنین امامت جمعه- بعد از آن گفته:- سلطان نزد ما امام معصوم است، پس صحیح نیست جمعه مگر با او یا کسی که او اذن دهد.

این در حال حضور امام است.

امّا در حال غیبت پس اقوی این است که جایز است مر فقهای مؤمنین را اقامه جمعه.

تمام شد کلام نهایهٔ.

و پوشیده نماند بر کسی که اندک تأمّل کند در آن خصوصا بعد از ملاحظه عبارت تذکره که مراد علامه در این کتاب نیز دعوی اجماع است بر اشتراط وجوب به امام یا اذن او مطلقا.

و اینکه در زمان حضور بی‌امام یا اذن او جایز نیست اصلا و در زمان غیبت جواز آن خلافی است. و امّا عدم وجوب اتفاقی است.

پس قول او که گفته: «این در حال حضور امام است» یعنی آنچه گفتیم که صحیح نیست جمعه مگر با امام یا اذن او در حال حضور است، چه در زمان غیبت اقوی این است که جایز است مر فقها را اقامه جمعه، نه اینکه دعوی اشتراط وجوب به امام یا نایب او که اوّل ذکر کردیم در حال حضور است.

و در کتاب تحریر «۵» گفته: «از شرایط جمعه امام عادل است یا کسی که امام نصب کرده باشد او را، پس اگر امام ظاهر نباشد و نباشد نایبی از برای او، ساقط می‌شود وجوب به اجماع. و آیا جایز است اجتماع در این وقت با امکان خطبه، دو قول است».

---

(۱) المراسم ص ۲۶۱

(۲) السرائر ج ۱، ص ۳۰۳

(۳) التذکرهٔ ج ۴، ص ۲۷

(۴) نهایهٔ الاحکام ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴

(۵) تحریر الاحکام ج ۱، ص ۴۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۸۹

و در کتاب منتهی «۱» گفته: «شرط است در جمعه امام عادل- یعنی معصوم نزد ما- یا اذن او؛ امّا اشتراط امام یا اذن او پس آن مذهب علمای ماست تمام».

بعد از آن خلاف نقل کرده از شافعی و جمعی دیگر از اهل سنّت، و بعد از آن استدلال کرده بر مذهب خود به چند حدیث؛ بعد از آن گفته: «و دیگر از برای آنکه انعقاد جمعه حکمی است شرعی، پس موقوف است بر شرع، و آیه شریفه محتاج است به بیان به فعل پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله یا قول او و اقامه نکرده است جمعه را مگر سلطان در هر عصری؛ پس این اجماع بوده است و اگر منعقد می‌شد به رعیّت هرآینه می‌گذاردند آن را در بعضی از احیان». «۲»

و بعد از چند ورق در مسأله دیگر گفته: «که هرگاه امام ظاهر نباشد آیا جایز است گذاردن جمعه؟ گفته است شیخ در نهایهٔ «۳» جایز است هرگاه ایمن باشند از ضرر و متمکّن باشند از خطبه، و در خلاف «۴» گفته است: که جایز نیست، و این اختیار سید مرتضی و ابن ادریس و سلار است. و این اقوی است نزد من به سبب آنچه مذکور شد سابقا، که شرط است امام یا نائب او، پس با غیبت واجب خواهد بود ظهر به سبب فوات شرط جمعه». «۵»

و محقق نجم الدین ابو القاسم رحمه اللّه در کتاب معتبر «۶» گفته: «سلطان عادل یا نائب او شرط وجوب جمعه است، و این قول علمای ما است». و خلاف از ابو حنیفه نقل کرده که او گفته شرط است سلطان هر چند جائر باشد؛ و از شافعی که او گفته در اصل سلطان شرط نیست.

بعد از آن گفته: «پس بحث در دو مقام است: یکی در اشتراط امام یا نائب او و نزاع در آن با شافعی است، و معتمد ما فعل نبی صلّی اللّه علیه و آله است. پس به درستی که آن حضرت تعیین می‌فرمودند از برای امامت جمعه و هم چنین خلفای بعد از آن حضرت، چنان که تعیین می‌فرمودند از برای قضا، پس چنان که صحیح نیست که کسی نصب کند خود را قاضی بی‌اذن امام،

همچنین امامت جمعه؛ و این قیاس نیست بلکه استدلال است به عملی که مستمرّ بوده در همه اعصار، پس مخالفت خرق اجماع است». «۷».

بعد از آن گفته و مقام دوّم: «اشتراط عدالت سلطان است، و این از متفرّدات اصحاب ما است و باقی مخالفند در آن».

(۱) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۱۶ و ۳۱۷

(۲) همان، ج ۱، ص ۳۱۷، در منتهی جمله «و آیه شریفه محتاج است ...» موجود نیست.

(۳) نهایة الاحکام، ص ۱۰۷، و نیز رجوع شود به جامع الجوامع ص ۲۸۴

(۴) الخلاف ج ۱، ص ۶۲۶

(۵) منتهی المطلب ج ۱، ص ۳۳۶

(۶) المعتبر ج ۲، ص ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۹۷

(۷) همان، ج ۲، ص ۲۹۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۹۰

و بعد از چند ورق در مسأله دیگر گفته: «هرگاه امام اصل ظاهر نباشد، ساقط می‌شود وجوب؛ و ساقط نمی‌شود استحباب و می‌گذارند جمعه را هرگاه ممکن باشد اجتماع و خطبتان. و به این قایل شده است شیخ «۱»، و انکار کرده است این را سلار بن عبد العزیز» «۲»؛ و متعرض دلیل سقوط وجوب اصلا نشده و شروع کرده در اثبات استحباب به نقل حدیثی چند و این جهت آن است که از کلام سابقش ظاهر شد سقوط وجوب به اجماع، چنان که نقل کردیم.

و بعد از چند ورق در مسأله دیگر گفته: «هرگاه سلطان جایر باشد و نصب کند عادلی را، سنّت است اجتماع و منعقد می‌شود جمعه و اطباق کرده‌اند جمهور- یعنی اهل سنّت- بر وجوب؛ و استدلال کرده از برای خود به اینکه ما بیان کردیم که امام عادل یا کسی که او نصب کرده باشد شرط وجوب است، و بر این تقدیر این شرط نیست پس واجب نباشد.

و امّا استحباب پس از برای آن است که بیان کردیم از اذن با عدم امام» «۳» و این اشاره است به چند حدیث که در مسأله‌ای که قبل از این ذکر کردیم نقل کرده.

و پوشیده نامند که کلمات این محقق نیز صریح است در اجماع بر اشتراط وجوب عینی با امام یا اذن او در حال حضور و غیبت، و عدم اکتفا به عادل یا فقیه در وجوب عینی.

و شیخ شهید رحمه اللّه در کتاب ذکری «۴» گفته: «واجب است نماز جمعه به نصّ و اجماع؛ بعد از آن گفته: و شروط آن هفت است: اوّل سلطان عادل و آن امام است یا نائب او به اجماع ما- یعنی طائفه امامیّه- بعد از آن گفته: و شرط است در نایب نه چیز و شمرده هشت چیز را؛ و بعد از آن گفته: نهم اذن امام است از برای او، چنان که اذن می‌داد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله ائمه جماعات را و امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از آن حضرت، و بر آن است اطباق امامیه، این با حضور امام است علیه السّلام، و امّا با غیبت امام مثل این زمان پس در انعقاد جمعه دو قول است اصحّ آنها- و به آن رفته‌اند معظم اصحاب- جواز است، هرگاه ممکن باشد اجتماع و خطبتان؛ و دو وجه ذکر کرده از برای این قول».

بعد از آن گفته: هرگاه دانستی این را پس بدان که گفته‌اند فاضلان- یعنی محقق «۵» و علامه «۶»- ساقط می‌شود وجوب جمعه حال غیبت و ساقط نمی‌شود استحباب و معنی

(۱) المبسوط ج ۱، ص ۱۵۱

(۲) المراسم ص ۲۶۱

(۳) المعتبر ج ۲، ص ۳۰۷

(۴) الذکری ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۵) المعتبر ج ۲، ص ۲۹۷

(۶) التذکره ج ۴، ص ۲۷

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۹۱

استحباب را در این مقام دو طریق بیان کرده‌اند.

بعد از آن گفته: و بسا باشد که قایل شود کسی به وجوب مضیّق، یعنی وجوب عینی، امّا این که عمل طایفه- یعنی طائفه امامیه- بر عدم وجوب عینی است در همه عصرها و شهرها.

و نقل کرده است فاضل در این اجماع، بعد از آن نقل کرده است قول به حرمت را، و از آخر کلامش ظاهر می‌شود میل به آن؛ پس گویا رجوع کرده از جواز که اوّل ترجیح داده.

و سید فاضل ابن زهره در کتاب غنیه «۱» گفته: «و امّا اجتماع در نماز جمعه پس واجب است بی‌خلاف، و امّا وجوبش موقوف است بر شرطی چند، و از جمله شرطها ذکر می‌کند حضور امام عادل را یا کسی که او نصب کرده باشد و جاری مجری او باشد. بعد از آن می‌گوید: همه اینها به دلیل اجماعی که پیش مذکور شد».

و به این اشاره کرده به آنچه در اوّل کتاب [غنیه] تحقیق کرد در معنی اجماع بنابر مذهب امامیّه.

و شیخ مقداد رحمه اللّه در کتاب کنز العرفان گفته: «سلطان عادل یا نائب شرط است در وجوب نماز جمعه و این اجماع علمای ما است و نقل کرده خلاف از اهل سنت. بعد از آن گفته:

و معتمد اصحاب ما فعل پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله است، پس به درستی که تعیین می‌فرمودند از برای امامت جمعه، و همچنین خلفا. چنان که تعیین می‌فرمودند قضات را و روایات اهل بیت متظافر است به این». «۲»

و محمد بن ادریس رحمه اللّه در کتاب سرایر «۳» در اثنای بحثی که بر شیخ کرده تصریح کرده به این که هیچ کس از امامیه قایل نشده به وجوب عینی نماز جمعه بی‌امام و نایب او؛ و بعد از آن پیش آورده و دعوی کرده که: «نیست خلافی میان اصحاب ما که از شرایط انعقاد جمعه امام است یا کسی که نصب کرده باشد او را امام از برای نماز»؛ و به این استدلال کرده بر حرمت نماز جمعه در زمان غیبت.

و کلام علّامه رحمه اللّه در منتهی «۴» نیز چنان که قبل از این نقل شد نزدیک به این است.

امّا در مختلف «۵» منع کرده این اجماع را.

و تحقیق چنان که بعضی از علما اشاره به آن کرده‌اند این است که آنچه مشخص بوده نزد علما، اجماع امامیّه است بر اشتراط جمعه به امام یا نائب خاصّ او. پس اکثر این را شرط

---

(۱) غنیهٔ النزوع ص ۹۰

(۲) کنز العرفان ج ۱، ص ۱۶۸

(۳) سرائر ج ۱، ص ۳۰۳.

(۴) منتهی ج ۱، ص ۳۱۷.

(۵) مختلف ج ۲، ص ۲۵۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۹۲

وجوب عینی دانسته‌اند و به جواز در زمان غیبت قایل شده‌اند. و بعضی شرط اصل انعقاد گرفته‌اند و به حرمت در زمان غیبت قایل شده‌اند؛ مانند ابن ادریس، و آنچه مشخص است اجماع بر اشتراط وجوب است چنان که اکثر گفته‌اند نه اصل انعقاد و اجماع بر اشتراط اصل انعقاد نیز واقع شده، امّا در زمان حضور نه مطلقا؛ چنان که تصریح کرده به آن شهید ثانی رحمه اللّه در شرح ارشاد «۱» و از کلام شهید رحمه اللّه نیز در ذکری «۲» چنانکه نقل کردیم ظاهر می‌شود. و منشأ اشتباه ابن ادریس این نیز می‌تواند شد. و الله تعالی یعلم.

و محقق ثانی شیخ علی رحمه اللّه در رساله نماز جمعه «۳» گفته: اجماع کرده‌اند علمای ما طائفه امامیّه رضوان الله علیهم طبقه بعد از طبقه از عصر ائمه ما علیهم السلام تا این عصر ما بر انتفای وجوب عینی از جمعه حال غیبت امام و حال حضور او با عدم تصرّف و نفوذ احکام او.

و در شرح قواعد «۴» نیز در چند موضع تصریح کرده به اجماع بر انتفاء وجوب عینی در زمان غیبت، و نیز تصریح کرده به این که: حال حضور امام و عدم تسلط و نفوذ احکام او، حکم زمان غیبت دارد.

و شهید ثانی رحمه اللّه در شرح ارشاد «۵» در بحث جمعه گفته وجوب عینی منتفی است در حال غیبت به اجماع؛ و در بحث نماز عید گفته: وجوبی که ثابت است در جمعه نیست مگر تخییری چنان که گذشت. امّا عینی پس آن منتفی است به اجماع.

و در شرح الفیه «۶» در اثنای کلامی گفته: وجوب در حال غیبت با منصوب عام که فقیه باشد تخییری است نه عینی، چنان که اجماع کرده‌اند بر آن اصحاب. و قبل از این کلام نیز تصریح کرده که اشتراط وجوب عینی به امام یا منصوب او، و اشتراط اصل انعقاد به آن یا امکان مانند حال حضور امام علیه السّلام موضع وفاق است.

و در شرح لمعه «۷» گفته اگر نمی‌بود دعوی ایشان اجماع را بر عدم وجوب عینی هرآینه بود قول به آن در غایت قوّة، پس لا اقل به تخییری با رجحان جمعه باید قایل شد.

و بعد از آن که از کلام این علماء اعلام ظاهر شد حقیقت اجماع واقع در این مقام نقل

---

(۱) روض الجنان ج ۲، ص ۷۵۷

(۲) ذکری، ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵

(۳) رسائل المحقق الکرکی ج ۱، ص ۱۴۷ و ۱۴۸ (رساله نماز جمعه)

(۴) جامع المقاصد ج ۲، ص ۳۷۷- ۳۷۹.

(۵) روض الجنان ج ۲، ص ۷۷۰

(۶) المقاصد العلیهٔ فی شرح الرسالهٔ الالفیهٔ، ص ۳۵۹

(۷) شرح اللمعهٔ الدمشقیهٔ (جامعهٔ النجف) ج ۱، ص ۳۰۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۹۳

می‌کنیم کلام شیخ طایفه را در خلاف «۱» تا واضح شود مراد او، و انطباق آن بر آنچه در کلام ایشان است.

شیخ رحمه اللّه در کتاب خلاف فرموده: «شرط انعقاد جمعه امام است یا کسی که امر کند او را امام به آن از قاضی و امیر و مانند آن، و هرگاه گذارده شود بی‌امر او صحیح نخواهد بود، «۲» و بعد از آن خلاف نقل کرده از شافعی و مالک و احمد از اهل سنت.

بعد از آن گفته: دلیل ما این است که نیست خلافی که آن منعقد می‌شود با امام یا به امر او، و نیست بر انعقاد آن هرگاه نباشد امام و نه امر او دلیلی، پس اگر گفته شود آیا شما روایت نکردید قبل از این در این کتاب و در کتابهای دیگر خود که جایز است از

برای اهل قریه‌ها و دهها و شهرها و مؤمنان هرگاه جمع شوند عددی که منعقد می‌شود به ایشان نماز جمعه، اینکه بگذارند نماز جمعه. می گوییم ما که این اذن داده شده است در آن، و ترغیب فرموده شده در آن، و جاری است این مجرای اینکه نصب کند امام کسی را که نماز کند به ایشان، و دیگر بر این است اجماع فرقهٔ امامیّه چه ایشان خلاف نکرده‌اند در اینکه از شروط جمعه امام است یا امر او.

و بعد از آن نقل کرده روایت محمد بن مسلم را که بعد از این مذکور خواهد شد.

بعد از آن گفته آنچه گفتیم اجماعی است. پس به درستی که از عهد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تا این وقت ما، اقامت نکرده است جمعه را مگر خلفاء و امراء و کسی که او را متولی نماز جمعه گردانیده بودند. پس معلوم شد که این اجماع اهل اعصار است و اگر منعقد می‌شود به رعیت هرآینه ایشان می گذارند آن را خود به خود». تمام شد کلام شیخ رحمه اللّه. «۳»

و پوشیده نماند که هر چند ظاهر اوّل کلام شیخ و آخر آن این است که امام، یا مأمور از جانب او بخصوص شرط انعقاد جمعه است و بی‌آن، صحیح نیست؛ چنان که مذهب قایلین به حرمت نماز جمعه است در زمان غیبت. و بنابراین جمعی از علمای ما نسبت داده‌اند قول به حرمت را به شیخ در خلاف «۴». امّا به قرینهٔ جواب بحثی که ذکر کرده معلوم می‌شود که بی‌امام و مأمور او در زمان غیبت جایز می‌داند به اعتبار رخصتی که در بعضی احادیث واقع شده، پس به وجوب تخییری قایل باشد؛ چنان که در کتابهای دیگر قایل به آن شده و در مقدمه نقل کردیم.

---

(۱) خلاف ج ۱، ص ۶۲۶.

(۲) مثل کسی که از برای خصوص نماز نصب شود یا اذن عام به او داده باشند، بنابر آنچه از جواب و سؤال ظاهر می‌شود. (منه دام ظله العالی)

(۳) خلاف ج ۱، ص

(۴) خلاف ج ۱، ص ۶۲۶.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۹۴

پس بنابراین حاصل کلام شیخ رحمه اللّه این است که شرط انعقاد جمعه و صحّت آن امام است یا کسی را که او امر کند، و مراد به امام، امام معصوم است بنابر مذهب ما امامیه. و اعمّ از حکّام جور بنابر مذهب اهل سنّت.

و مراد این است که شرط است حاکم یا نایب او؛ بنابر هر مذهبی، هر که حاکم باشد.

و هرگاه گذارده شود جمعه بی‌امر حاکم صحیح نخواهد بود.

و مراد از این نزاع با شافعیه «۱» و جمعی دیگر است از اهل سنت که اذن حاکم را در کار نمی‌دانند و بی آن نیز واجب می‌دانند، چنان که نقل کرده؛ و استدلال کرده بر این به چند وجه:

اوّل: آن که نیست خلافی در انعقاد آن با حاکم یا امر او، و نیست دلیلی بر انعقاد آن بی‌حاکم و نایب او.

دویم: آن که این اجماع فرقه شیعه است چه ایشان خلاف نکرده‌اند که شرط صحت جمعه امام است یا امر او.

سیم: روایت محمد بن مسلم که نقل کرده.

چهارم: اجماع یعنی اجماع شیعه و سنّی همه به اعتبار عمل چه از عهد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تا زمان ما اقامه نکرده است جمعه را مگر خلفا و امراء و کسی که متولی گردانیده بودند او را از برای خصوص نماز، پس معلوم شد که اجماع همه اعصار است. و اگر منعقد می‌شد به رعیت بی‌حاکم و امر او، چنان که مذهب شافعیه و امثال ایشان است بایست که بگذارند آن را رعیّت خود به خود.

اگر کسی گوید که چگونه صحیح است استدلال به اجماع اهل سنت بر اشتراط امام یا امر او، با وجود ظهور خلاف میانهٔ ایشان؛ چنانکه شیخ خود نقل کرده چگونه صحیح باشد چنین کلامی در محلّ نزاع.

می گوییم: مراد اثبات اجماع است قبل از ظهور خلاف و حاصل کلام این است که ایشان هرگز نگزارده‌اند بی‌امام و امر او، و این نبوده اوّلا مگر به سبب اجماع بر اشتراط مذکور و لیکن بعد از ظهور خلاف نیز آن طریقه بر استمرار مانده و متروک نشده و امثال این استدلال شایع است میان علما.

و پوشیده نماند که از دلیل اوّل و دوم رسید که حاکم یا امر او شرط صحّت جمعه است و از دلیل آخر می‌رسد که شرط وجوب آن است؛ چه اگر بر رعیت بی‌امر او واجب باشد می‌توان گفت که پس چرا در این مدت نمی‌کردند. و اما اگر واجب نباشد و جایز باشد

---

(۱) پوشیده نماند که ظاهر آنچه شیخ رحمه اللّه نقل کرده از شافعیه و موافقین ایشان، این است که ایشان جایز می‌دانند جمعه را بی‌حاکم و اذن او، اما مراد آن است که واجب می‌دانند مطلقا و حاکم یا اذن او را شرط نمی‌دانند، چنانکه از معتبر [ج ۲، ص ۲۷۹] و منتهی [ج ۱، ص ۳۱۷] و تذکره [ج ۴/ ۱۹] و غیر آن ظاهر می‌شود. (منه مدّ ظله)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۹۵

ضرور نبود که بگزارند، و همین کافی است از برای شیخ؛ چه دانستی که غرض او نزاع با شافعیه و موافقین ایشان است. و ایشان اذن حاکم را شرط نمی‌دانند و بی‌اذن او نیز با اجتماع عدد واجب می‌دانند. پس دلیل شیخ بر ایشان تمام می‌شود.

و بنابراین مراد شیخ به قول او: «و اگر منعقد می‌شد به رعیت هرآینه ایشان می‌گزارند»؛ این است که اگر منعقد می‌شد به ایشان و واجب بود بر ایشان چنان که مخالفین می‌گویند هرآینه می‌گزارند ایشان. و حاصل بحثی که کرده این است که شما روایت کرده‌اید که جایز است اهل دهها و مؤمنان را هرگاه جمع شوند هفت کس یا پنج کس، این که بگزارند نماز جمعه، پس چگونه حاکم یا نائب او را شرط می‌دانید. و حاصل جواب این است که مراد اشتراط حاکم یا نایب او است یا رخصت عام او. و ما در زمان غیبت جایز می‌دانیم نماز جمعه را به اعتبار این که اذن داده‌اند ما را ائمه ماضین علیهم السّلام و ترغیب فرموده‌اند در آن یعنی سنت گردانیده‌اند آن را، و این جاری است مجرای اینکه نصب کند امام کسی را از برای اینکه نماز بکند با ایشان؛ یعنی در اینکه در این صورت نیز جایز است اگر چه تفاوت هست میان این دو صورت در اینکه در صورت نصب واجب است، و در این صورت واجب نیست بلکه جایز است.

اگر کسی گوید: که هرگاه شما حمل کردید کلام شیخ را بر اشتراط حاکم یا منصوب او یا رخصت عام از جانب او پس از کجا می‌گوئید که در زمان غیبت سنّت می‌داند نه واجب، شاید واجب عینی داند و اکتفا کند به امر ائمه ماضین علیهم السّلام خصوصا اینکه این را جاری مجرای نصب دانسته و در صورت نصب واجب عینی است؟

البته جواب می‌گوییم: اوّلا به اعتبار ظاهر لفظ، چه گفته: مأذون فیه و مرغّب فیه است، و متعارف استعمال آن در جایز و سنت است، نه در واجب. و دیگر به سبب آنچه در دلیل آخر گفته چه اگر در زمان غیبت واجب داند همان دلیل ردّ مذهب او نیز می‌کند، چه هرگاه واجب بود چرا در این مدت هیچ کس از امامیه نگزارد آن را؟

اگر گوید: شاید ایشان مانعی داشته بودند، پس باطل می‌شود اصل استدلال او و این ظاهر است.

و ممکن است توجیه کلام شیخ به وجه دیگر و آن این است که: مراد این باشد که شرط انعقاد جمعه، یعنی به عنوان وجوب عینی امام است یا کسی که امر کند او را امام به آن از قاضی و امیر و مانند آن و مراد به آن کسی باشد که نصب کند او را امام از برای خصوص نماز نه امارت. و هرگاه گزارده شود بی‌امر او به عنوان وجوب عینی صحیح نیست. و همچنین مراد به انعقاد در کلمات

بعد نیز انعقاد به عنوان وجوب باشد و قول او: «ایشان خلاف نکرده‌اند از شروط جمعه»؛ یعنی شروط وجوب آن. پس حاصل کلام این باشد که شرط

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۹۶

وجوب جمعه امام است یا مأمور او، یعنی مأمور بخصوص، چنان که ظاهر آن است.

و بنابراین حاصل بحث ظاهر است.

و حاصل جواب این است که بر اهل دهها واجب نیست جمعه بلکه اذن داده‌اند ایشان را و ترغیب فرموده‌اند و این جاری است مجرای اینکه نصب کند امام کسی را به همان معنی که در وجه اوّل ذکر کردیم.

و بنابراین کلام شیخ صریح خواهد بود در دعوای اجماع امامیّه بر اشتراط وجوب جمعه «۱» به امام و نایب او، و همچنین اجماع کل به اعتبار عمل. و ممکن است مراد شیخ به اجماع که آخر نقل کرده نیز اجماع امامیّه باشد. و فرق میان آن و اجماعی که پیش دعوی کرده این باشد؛ که اوّل وجود اجماع باشد به اعتبار قول یعنی همه گفته باشند که شرط وجوب جمعه امامست یا امر او. و دویم باعتبار عمل، چه هیچ کس از ایشان بی‌امام و امر او نکرده؛ پس معلوم شد که این اجماع ایشان است، و اگر نه بایست در این مدتها کسی بگزارد نماز جمعه بی‌امام و امر او.

و بنابر آنچه تقریر کردیم ظاهر شد که مذهب شیخ در این کتاب موافق است با مذهب او در نهایهٔ «۲» و مبسوط «۳» و مصباح «۴» که آن وجوب تخییری است چنانچه نقل خواهد شد، و منافاتی میان کلمات او نمی‌ماند. بخلاف اینکه حمل شود بر حرمت، چه بنا بر آن اوّل کلام و آخر آن منافات خواهد داشت با آنچه در جواب سؤال گفته، چنان که دانستی.

و ظاهر شد که آنچه جمعی از قایلین به وجوب عینی دعوی کرده‌اند که ظاهر قول شیخ در خلاف «۵» قول به وجوب عینی است، محض خلاف است. بلکه کلام او ظاهر یا صریح است در دعوی اجماع بر عدم وجوب عینی، چنانکه نقل شد از غیر او از علمای اعلام.

و محمد بن ادریس رحمه اللّه در کتاب سرایر «۶» جواب شیخ را که از آن سؤال گفته عجیب شمرده، و گفته جواب حق از این سؤال آن است که ما می‌گوییم اهل دهها نماز جمعه می‌کنند، هرگاه جمع شود در ایشان عدد. و بوده باشد در میان ایشان نایبان امام یا نایبان خلفای او، و احادیث را بر این حمل می‌کنیم؛ و این جواب معقول است بنابر مذهب او که بی‌امام

---

(۱) و تخصیص اشتراط مذکور در کلام شیخ به زمان حضور، چنانکه بعضی از قایلین به وجوب عینی احتمال داده‌اند، با آنکه خلاف ظاهر است، ابا دارد از آن دلیل آخر شیخ، چنانکه به اندك تأمّلی ظاهر می‌شود. (منه دام معالیه)

(۲) نهایه ص ۱۰۳.

(۳) المبسوط ج ۱، ص ۱۴۳

(۴) مصباح ص ۳۲۴.

(۵) خلاف ج ۱، ص ۵۹۳ و ۶۰۷.

(۶) سرائر ج ۱، ص ۳۰۳.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۹۷

و نایب او جمعه را حرام می‌داند.

و امّا هرگاه کسی واجب تخییری داند؛ پس جواب آن است که ما در تقریر کلام شیخ بیان کردیم.

این است کلام جمعی از اکابر علما که دعوی اجماع کرده‌اند بر نفی وجوب عینی و کتب ایشان حاضر بود نزد این فقیر.

و جمعی کثیر دیگر تصریح کرده‌اند به اشتراط امام یا نایب او در وجوب بی‌نقل خلافی، و اگر بعضی از کلمات ایشان نیز نقل شود باعث زیادتی اطمینان و وثوق اعتقاد به نفی این مذهب خواهد شد.

و از آن جمله سید جلیل نبیل سید مرتضی رحمه اللّه است در مسائل میافارقیات «۱» در جواب کسی که پرسیده از او که آیا جایز است نماز جمعه پشت سر موافق و مخالف جمیع، پس جواب گفته که نیست جمعه مگر با امام عادل یا کسی که نصب کند او را امام عادل، پس هرگاه نباشد می‌گزاری نماز ظهر چهار رکعت.

و پوشیده نماند که این کلام خصوصا بعد از سؤال مذکور دلالت می‌کند بر حرمت نماز جمعه بی‌امام و نایب امام چنان که نسبت دادیم به سید رحمه اللّه.

و هم سید رحمه اللّه در کتاب فقه ملکی «۲» چنان که نقل کرده‌اند جمعی از علما گفته است که:

«احوط آن است که نگزارند جمعه را مگر به اذن سلطان و امام زمان، زیرا که هرگاه گذارده شود بر این وجه منعقد شود و صحیح باشد به اجماع و هرگاه نبوده باشد در آن اذن سلطان قطع نیست به صحّت آن و مجزی بودن آن».

و جمعی از قایلین به وجوب عینی نماز جمعه از برای آنکه نسبت داده نشود قول به حرمت، به آن سید بزرگوار- که از اساطین دین امامیّه است، مبادا به سبب آن فتوری در تصدیق مردم به وجوب عینی راه یابد- گفته‌اند که این کلام «چون احوط گفته» منافات دارد با آنچه در آن کتاب گفته به عنوان جزم، که نیست جمعه مگر با امام یا منصوب او؛ و ذکر کرده‌اند از برای این کلام، تأویل چند رکیک که ذکر آنها موجب طول کلام است.

و ندانسته‌اند که قول سید رحمه اللّه «احوط» اشاره است به دلیل اینکه نباید گزارد جمعه را بی‌امام یا نایب او، چه احتیاط در آنست، چه هرگاه ظهر گزارده شود جزم به صحّت آن هست، و هرگاه جمعه گزارده شود بر این وجه، جزم حاصل نیست به صحّت آن، پس به حکم احتیاط البته باید ظهر را گزارد. و این بنابراین است که احتمال وجوب عینی نماز جمعه در

---

(۱) رسائل الشریف المرتضی ج ۱، ص ۲۷۲ (أجوبهٔ مسائل المیافارقیات)

(۲) در ذریعه ج ۱۶، ص ۳۸۱ آمده: «الفقه الملکی»

میانه ایشان نبوده، و استدلال به احتیاط بر این نحو متعارف است میانه علماء.

و در کتب سید مثل آن بسیار واقع شده؛ و در خصوص همین مسأله بعضی استدلال کرده‌اند بر این وجه، و در بعضی احادیث نیز امر شده به اخذ به احتیاط در دین و ترک آنچه مخالف آن باشد.

و بنابراین مخالفتی نیست میان کلام سید در کتابین، با اینکه قطع نظر از این نیز حکم به آن در آن کتاب، و احوط دانستن آن در کتاب دیگر، چنان مخالفتی نیست که جهت آن باید مرتکب چنان تأویلها شد و امثال این مخالفت و زیاده بر آن در کتب فقهاء، بلکه در یک کتاب از یک شخص بسیار است، چنان که با اندک تتبعی ظاهر می‌شود.

و هم سید رحمه اللّه در کتاب جمل «۱» گفته: «نماز جمعه فرضی است لازم با امام عادل و اجتماع پنج نفر یا بیشتر که یکی از ایشان امام باشد».

و قاضی سعد الدین بن برّاج در شرح آن فرموده: «بدان که سزاوار آن است که بیان کنیم شروط جمعه را که به ثبوت آنها ثابت می‌شود بودن آن فریضه جمعه، و بیان کنیم کسی را که ساقط می‌شود از او فرض جمعه و آنچه متعلق به این باشد. امّا شروط: پس آنها حضور امام عادل است، یا کسی که نصب کرده باشد او را و جاری باشد مجرای او، و اجتماع هفت نفر که یکی از ایشان امام باشد و یا پنج نفر از روی استحباب- بعد از آن ذکر کرده چند شرط دیگر، بعد از آن گفته- پس این شروط هرگاه جمع شوند

ثابت می‌شود بودن این نماز فریضه جمعه، و اگر جمع نشوند ثابت نمی‌شود بودن آن چنین». «۲»

و شیخ حسن بن أبی عقیل که از قدما و علماء امامیه است گفته، چنان که نقل کرده از او علامه رحمه اللّه در مختلف: «نماز جمعه فرض است بر مؤمنان حاضر شدن به آن در شهری که امام بوده باشد در آن و حاضر شدن به آن با امراء امام در شهرها و دههایی که دور باشد از امام». «۳»

و شیخ طائفه در کتاب نهایه گفته: «اجتماع در نماز جمعه فریضه است هرگاه حاصل شود شرایط آن، و از جمله شرایط این است که بوده باشد در آنجا امام عادل، یا کسی که نصب کرده باشد او را امام از برای نماز به مردم. «۴»

اگر کسی گوید که چه می‌گویی در کلام شیخ که باز در نهایه بعد از چند مسأله بعد از آنچه نقل کردی گفته که: «قصور ندارد که اجتماع کنند مؤمنان در زمان تقیّه به عنوانی که ضرری نباشد بر ایشان؛ پس بگزارند نماز جمعه را به دو خطبه. پس اگر متمکن نباشد از خطبه جایز

---

(۱) رجوع شود به شرح جمل العلم و العمل ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

(۲) شرح جمل العلم و العمل ص ۱۲۳.

(۳) مختلف ج ۲، ص ۲۴۷

(۴) نهایه ص ۱۰۳.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۶۹۹

است از برای ایشان که بگزارند نماز جماعت، لیکن می‌گزارند چهار رکعت». «۱»

جواب گوییم که کلام سابق ظاهر است در این که امام یا نائب او شرط وجوب جمعه است. و این کلام در تجویز آن در زمان غیبت بی‌امام و نائب او، و نیست منافاتی میان این دو کلام اصلا.

و جمعی از قایلین به وجوب عینی حکم کرده‌اند که ظاهر عبارت نهایه، قول به وجوب عینی است در زمان غیبت، به اعتبار اینکه این کلام شیخ را تخصیص داده‌اند به زمان حضور امام و این کلام را حمل کرده‌اند بر وجوب عینی در زمان غیبت بی‌امام و نایب او. و مؤید این ساخته‌اند این را که شیخ تعلیق کرده جواز چهار رکعت را بر عدم تمکّن از خطبه، پس در صورت تمکن، چهار رکعت جایز نباشد. و البته باید نماز جمعه گزارد؛ و بعد این توجیه به غایت ظاهر است. و آنچه مؤید خود ساخته‌اند مردود است، چه شیخ تعلیق نکرده بر عدم تمکن از خطبه جواز چهار رکعت را، بلکه جواز جماعت گزاردن را با وجوب چهار رکعت، چه مراد بقول او: «لیکن می‌گذارند چهار رکعت» این است که البته می‌گزارند چهار رکعت، و ظاهر است که این بنابر قول به وجوب تخییری، متعلّق است بر عدم تمکن از خطبه، و غرض از حکم به جواز جماعت در این مقام چنان که از کلام او در تهذیب «۲» ظاهر می‌شود، ردّ بر اهل سنت است که منع کرده‌اند از جماعت در ظهر جمعه هرگاه گزارده شود بی‌خطبه.

و در کتاب مبسوط «۳» گفته که: «نماز جمعه فریضه است هرگاه حاصل شود شرایط آن؛ و شروط بر دو قسم است، «۴» یک قسم بر می‌گردد به آن که واجب است بر او، و قسم دیگر بر می‌گردد به صحت انعقاد آن، بعد از آن گفته: امّا شروطی که بر می‌گردد به صحت انعقاد چهار تا است: سلطان عادل، یا کسی که امر کند او را سلطان، و بعد از چند ورق دیگر گفته:

«قصور ندارد که اجتماع کنند مؤمنان در زمان تقیه، به حیثیتی که ضرری نباشد بر ایشان پس بگزارند نماز جمعه به دو خطبه. پس اگر متمکن نباشد از خطبه، می‌گزارند به عنوان جماعت ظهر را چهار رکعت».

و پوشیده نماند که کلام آخر شیخ ظاهر است در جواز در زمان غیبت که وجوب تخییری باشد، پس به قرینه آن باید که حمل شود آنچه اوّل ذکر کرده از اشتراط سلطان یا

(۱) نهایه ص ۱۰۷.

(۲) تهذیب ج ۳، ص ۲۳۹.

(۳) المبسوط ج ۱، ص ۱۴۳ و ۱۵۱

(۴) و کلام شیخ یحیی بن سعید؛ در جامع [ص ۹۴] موافق است با عبارت مبسوط، چنانکه نقل کرده‌اند. (منه مد ظلّه).

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۰۰

مأمور او، بر اشتراط وجوب عینی به آن. چنان که ظاهر نهایـهٔ «۱» است. هر چند ظاهر لفظ «صـحت انعقاد» که شیخ گفته ملایم آن نیست. و اما چنان نیست نیز که حمل بر آن نتوان کرد.

یا باید که تخصیص داده شود اشتراط مذکور به زمان حضور امام علیه السّلام.

بر هر تقدیر کلام شیخ که در آخر گفته: «بر ظاهر آن که جواز در زمان غیبت باشد» محمول می‌شود، چه امری که باعث صـرف از ظاهر باشد در آن واقع نیست و این ظاهر است.

و جمعی از قایلین به وجوب عینی ظاهر می‌دانند کلام مبسوط «۲» را در وجوب عینی، به اینکه تخصیص می‌دهند اشتراط مذکور را به زمـان حضور یـا حمـل می‌کننـد امر سـلطان را بر اعم از اوامر عـامه که واقع شـده در احـادیث در باب نماز جمعه نسبت به جمیع مؤمنین.

و حمـل می‌کننـد قول شـیخ را در آخر «که قصور نـدارد» بر اینکه واجب است و به این لفـظ تعبیر کرده در برابر جمعی که گفته‌اند حرامست و قصور دارد.

و مخفی نیست که حمـل «قصور نـدارد» بر اینکه واجب است بی‌شاهـدی و دلیلی معقول نیست، و ظـاهر است انتفاء آن در این مقام بلکه توافق با تصریحات جمعی کثیر از اجلّاء علماء که از آن جمله شیخ خود باشد در مصباح «۳» بلکه در نهایه «۴» و خلاف «۵» نیز چنـان که دانستی، اقوی شاهـدی است بر وجوب حمـل بر معنی ظـاهر چنان که ما ذکر کردیم. و از این که در برابر قایلین به حرمت گفته باشـد لازم نبـود که بگویـد قصور نـدارد، بلکه اگر مـذهب او وجوب عینی می‌بود و می گفت که واجب است، ظـاهر می‌شـد مذهب او و قصور نداشت و ردّ مذهب ایشان می‌شد به احسن وجهی. و دیگر حمل امر سلطان بر أوامر عامه نسبت به جمیع مؤمنین به غایت فاسـد است؛ چه بنابراین اشتراط حضور سـلطان یا کسـی که امر کنـد او را سـلطان، بر می گردد به اشتراط حضور احـدی از مؤمنین «۶» و فساد این در این مقام پوشیده نیست.

اگر گویند که شیخ «۷» در جمله مسائلی که ذکر کرده در میانه آن دو عبارت که نقل شد گفته:

«هر که در شهری باشد واجب است بر او حضور جمعه، خواه بشنوند ندا را و خواه نشنوند.

(۱) نهایهٔ ص ۱۰۳ و ۱۰۷

(۲) المبسوط ج ۱، ص ۱۴۳

(۳) مصباح ص ۳۲۴.

(۴) نهایه ص ۱۰۷.

(۵) خلاف ج ۱، ص ۶۲۶.

(۶) و بلکه اشـتراط مـذکور بر می گردد به اشتراط حکم ائمه علیهم السـلام به وجوب آن و فسـاد این به غـایت ظـاهر است. (منه دام ظله).

(۷) المبسوط ج ۱، ص ۱۴۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۰۱

پس اگر خارج از شهر باشد و میان او و میانهٔ شهر دو فرسخ باشد یا کمتر واجب است بر او حضور، پس اگر زیاده باشد بر این واجب نیست بر او، پس خالی نیست که هست در میان ایشان عددی که منعقد می‌شود به ایشان جمعه یا نه. پس اگر بوده باشند واجب است بر ایشان جمعه، و اگر نبوده باشند واجب نیست بر ایشان غیر ظهور. و هرگاه بوده باشد میانه ایشان و میانه شهر کمتر از دو فرسخ و بوده باشد در میان ایشان عددی که منعقد می‌شود به ایشان جمعه، جایز است ایشان را که اقامه جمعه کنند نزد خود و جایز است که حاضر شوند به شهر». «۱»

و در مسأله دیگر گفته: «واجب است جمعه بر اهل قریه‌ها و ده‌ها هرگاه بوده باشد در ایشان عدد و شرط این آن است که بوده باشد ده‌های ایشان مواضع توطن. اما اهل خانه‌ها چند- مثل بادیه‌نشینان و اکراد- پس واجب نیست جمعه بر ایشان، زیرا که دلیل نیست بر وجوب جمعه بر ایشان. و اگر بگوییم واجب است بر ایشان هرگاه حاضر شود عدد، خواهد بود اقوی به سبب عموم اخبار در این باب». «۲»

و دیگر گفته: «هرگاه بوده باشد در دهی جماعتی که منعقد می‌شود به ایشان جمعه، پس هر که بوده باشد میانه او و میانه ایشان مسافت دو فرسخ یا کمتر و نبوده باشد در میانه ایشان عددی که منعقد می‌شود به ایشان جمعه، واجب است بر ایشان حضور. و اگر بوده باشد در ایشان آن عدد جمعه بگزارند برای خود». «۳» تمام شد کلام شیخ.

و ظاهر این کلمات وجوب عینی است و اگر نه لازم می‌آید تخصیص این احکام به زمان حضور بی‌قرینه، و آن خلاف ظاهر است، با آن که متبادر از این احکام این است که متعلق باشد به زمان قایل و مانند آن. جواب می‌گوییم که هرگاه اوّلا شرط کرده باشد امام یا امر او را، بعد از آن ذکر کند این احکام را، ظاهر است که مراد این است که در جایی که شرایط وجوب جمعه باشد حکم چنین و چنان است. و قرینه جلی‌تر از تصریح به اشتراط در اوّل کلام نمی‌آید با آنکه شیخ از برای زیادتی احتیاط و اینکه مبادا از اشتراط مذکور، کسی را غفلتی رو دهد، باز بعد از ذکر این کلمات- که نقل شد و چند مسأله دیگر- اعاده کرده اشتراط مذکور را و گفته: «به تحقیق که ما بیان کردیم که از شروط انعقاد جمعه امام است یا کسی که امر کند او را امام»، «۴» پس زیاد بر این چه قرینه باید و بعد تخصیص این احکام به زمان حضور و تبادر ثبوت آنها در زمان قایل و مانند آن مسلم نیست بعد از تصریح مذکور.

---

(۱) همان، ج ۱، ص ۱۴۴

(۲) المبسوط ج ۱، ص ۱۴۴

(۳) همان، ج ۱، ص ۱۴۴

(۴) همان، ج ۱، ص ۱۴۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۰۲

و ذکر احکام متعلق به زمان حضور امام بسیار است در کلام فقهاء «۱» در مسائل جهاد و غیر آن. پس بعدی ندارد که این مسأله نیز از آنها باشد. خصوصا اینکه این احکام در زمان غیبت نیز جاری است، لیکن به تبدیل وجوب عینی به تخییری.

پس شیخ اولاـ ذکر کرده این احکام را در صورت وجوب عینی جمعه و بعد از آنکه در آخر کلام «۲» اشاره می‌کند به وجوب تخییری در زمان غیبت، ظاهر می‌شود که احکام همان است نهایت به تبدیل وجوب عینی به تخییری. و ممکن است حمل وجوب در این احکام بر تخییری به قرینه آنچه ظاهر می‌شود از آخر کلام او یا بر اعم از عینی و تخییری؛ و غرض بیان وجوب این امور باشد بر نحو وجوب جمعه در هر جا که آن واجب عینی باشد اینها نیز واجب عینی باشند، و در هر جا که آن واجب تخییری باشد

اینها نیز تخییری. و قول شیخ در مسأله اوّل که نقل شده: «و اگر نبوده باشند واجب نیست بر ایشان غیر ظهور»، مؤیّد حمل بر وجوب تخییری است؛ چه ظاهر آن این است که در صورت بودن، واجب است بر او اعمّ از ظهر و جمعه نه خصوص جمعه چنان که به اندك تأمّلی ظاهر می‌شود. و همچنین مؤیّد این است آنکه در بعضی مسائل که باز در میانه آن دو عبارت واقع شده، تعبیر به جواز کرده مثل آنکه گفته: «هرگاه حدثی عارض شود امام را جایز است او را که جانشین گرداند دیگری را و مقدّم گرداند او را تا آن که تمام گرداند به ایشان نماز را؛ و همچنین اگر کسی خود پیش بایستد بعد از رفتن امام پس نماز بگزارد به ایشان یا مقدّم دارد او را غیر امام پس نماز بگزارد به ایشان جایز خواهد بود». «۳»

و شیخ رحمه اللّه در کتاب جمل العقود گفته: «صحیح نیست جمعه مگر به چهار شرط سلطان عادل یا کسی که امر کند او را سلطان». «۴»

و در تفسیر تبیان گفته: «و فرض جمعه لازم جمیع مکلّفین است، مگر صاحب عذری از سفر یا بیماری یا کوری یا لنگی یا آفتی و غیر از آن، و نزد اجتماع شروط آن می‌باید بوده باشد سلطان عادل یا کسی که نصب کند او را سلطان از برای نماز». «۵» و در مصباح المتهجّد گفته: «و سنّت است در زمان غیبت و تقیه به حیثیتی که ضرری نباشد بر ایشان هرگاه جمع شوند مؤمنان و برسند به هفت نفر، اینکه بگزارند جمعه را دو رکعت با خطبه پس اگر نباشد.

---

(۱) از آن جمله شیخ خود در مبسوط [ج ۱، ص ۱۴۹] در همین مسأله جمعه گفته: «جایز نیست با وجود امام عادل که متولی جمعه شود غیر او و مگر منع کند او را از حضور مانعی، از بیماری و غیر او.» (منه ادام الله عزه)

(۲) المبسوط ج ۱، ص ۱۵۱

(۳) المبسوط ج ۱، ص ۱۴۵

(۴) الرسائل العشر ص ۱۹۰ (الجمل و العقود)

(۵) تفسیر التبیان ج ۱۰، ص ۸

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۰۳

کسی که خطبه بخواند، پس بگزارد چهار رکعت». «۱»

و سلّار بن عبد العزیز در کتاب مراسم گفته: «نماز جمعه فرض است با حضور امام اصل یا کسی که قائم گرداند امام او را، و اجتماع پنج نفر یا بیشتر که امام یکی از ایشان باشد». «۲»

در کتاب دیگر خود چنان که نقل کرده است علامه حلی رحمه اللّه «۳» و جمعی دیگر از اعاظم «۴» علما گفته، «و می‌رسد مر فقهای طایفه امامیّه را که نماز گزارند به مردم در عید و استسقاء، امّا جمعه‌ها نه.»

و شیخ جلیل القدر شیخ ابو علی طبرسی رحمه اللّه در تفسیر مجمع البیان گفته: «و فرض جمعه لازم است بر جمیع مکلّفین مگر اصحاب اعذار، و شمرده آنها را بعد از آن گفته: و نزد حصول این شرایط واجب نیست مگر نزد حضور سلطان عادل یا کسی که نصب کرده باشد او را سلطان از برای نماز». «۵»

و ابن حمزه در کتاب وسیله گفته: «و محتاج است جمعه در انعقاد به چهار شرط، یکی:

سلطان عادل یا کسی که نصب کرده باشد او را از برای جمعه». «۶»

و شیخ صدوق ابن بابویه رحمه اللّه در کتاب هدایهٔ که منسوب است به او در باب نماز جمعه گفته:

«فرض کرده است خدا از جمعه تا جمعه سی و پنج نماز، از جمله آنهاست یک نماز که فرض کرده است آن را خدا در جماعت و ساقط کرده است آن را از نه کس، و شمرده آنها را بعد از آن به فاصله‌ای گفته: و هرگاه جمع شوند روز جمعه هفت کس و

نترسند، امامت کند ایشان را بعضی از ایشان و خطبه بخواند از برای ایشان، بعد از آن به فاصله‌ای گفته: و هفت کس که ما ذکر کردیم ایشان را امام است و مؤذن و قاضی و مدّعی و مدعی علیه و دو شاهد». «۷»

و محقق احمد بن فهد رحمه اللّه در موجز گفته: «و واجب می‌شود دو رکعت عوض ظهر به ظهور امام علیه السّلام».

و شیخ مفلح رحمه اللّه در شرح آن گفته: «شرط است در وجوب نماز جمعه سلطان عادل و گشادگی دست او و او امام معصوم است یا کسی که امر کند او را امام معصوم به آن».

و محقق رحمه اللّه در شرایع گفته: «جمعه واجب نمی‌شود مگر به چند شرط، سلطان عادل یا

---

(۱) مصباح المتهجد ص ۳۲۴

(۲) المراسم ص ۷۷

(۳) المختلف ج ۲، ص ۲۵۱

(۴) رجوع شود به السرائر ج ۱، ص ۳۰۴ و المراسم ص ۲۶۱

(۵) تفسیر مجمع البیان ج ۱۰، ص ۲۸۸

(۶) الوسیله ص ۱۰۳

(۷) هدایه (الجوامع الفقهیه)، ص ۵۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۰۴

کسی که نصب کرده باشد او را». «۱»

و در نافع جمعه را از نمازهای واجب شمرده، و بعد از آن گفته و شروط آن پنج است.

اوّل: سلطان عادل. «۲»

و علامه رحمه اللّه در قواعد در بیان شروط جمعه گفته: «دوّم: سلطان عادل یا کسی که امر کند او را.» «۳»

و در ارشاد گفته: «و واجب نمی‌شود جمعه مگر به چند شرط، امام عادل یا کسی که او نصب کرده باشد او را.» «۴»

و شیخ شهید رحمه اللّه در دروس گفته: «واجب می‌شود نماز جمعه دو رکعت بدل از ظهر به شرط امام یا نائب او، و در غیبت می‌گزارند جمعه را فقهای امامیّه با امن، و مجزی است از ظهر بنابر مذهب اصح». «۵»

و مراد از جمعه گزاردن فقهاء استحباب آن یا جواز آن است به قرینه آنکه امام یا نائب او را شرط وجوب قرار داد و گفت جمعه می‌گزارند نه اینکه واجب است که بگزارند و این ظاهر است.

و در بیان در جمله شروط جمعه گفت: «و امام عادل یا نائب او، و در غیبت با عذر ساقط می‌شود وجوب نه جواز». «۶»

این است عبارات عظمای علمای امامیّه ما که کتب ایشان حاضر است در نزد فقیر، و در کتب اصحاب ما که در مسائل اختلافی متعرّض اقوال علما شده‌اند «۷» در مسائلی که احتیاج به آنها به غایت نادر باشد، اقوال شاذّه ضعیفه نقل کرده‌اند و در چنین مسأله عمده با همه حاجت به آن، قول به وجوب عینی اصلا نقل نکرده‌اند از احدی، در عرض ششصد، هفت

---

(۱) شرایع ج ۱، ص ۹۴

(۲) المختصر النافع، ص ۳۵

(۳) القواعد ج ۱، ص ۲۸۴

(۴) ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۲۵۷

(۵) الدروس ج ۱، ص ۱۸۶

(۶) البیان ص ۱۸۸

(۷) و شیخ عالم عامل احمد بن فهد رحمه اللّه در اوّل کتاب مهذب [ج ۱، ص ۷۰] گفته که: «بدرستی که من التزام دارم در این کتاب اینکه اشاره کنم بسوی خلافی که واقع باشد در هر مسأله که اشاره کرده است مصنّف رحمه اللّه بسوی خلاف در آن، و جهد کرده‌ام به حسب طاقت خود در تحصیل مخالف و ظاهر کردن آن، و هر چند بوده باشد نادر و متروک؛ و نقل می‌کنم در هر مسأله آنچه گفته‌اند در آن اصحاب از اقوال متعدده و هر چند بوده باشد بعض آنها متروک، پس گاه می‌گوید مصنّف در مسأله‌ای که در آن دو قول است من ذکر می‌کنم در آن زیاده بر آن»، و با وجود این همه مبالغه که در این مقام کرده، نقل نکرده در مسأله نماز جمعه [مهذب ج ۱، ص ۴۱۳ و ۴۱۴] در زمان غیبت مگر دو قول وجوب تخییری و حرمت، چنانکه مصنّف نیز نقل کرده. (منه اطال الله بقاءه)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۰۵

صد سال بعد از زمان حضور ائمه علیهم السّلام تا آن که در زمان شیخ زین الدین رحمه اللّه که از متأخّرین است، و از زمان او تا این زمان صد و کسری باشد، این قول احداث شده و به بعضی نسبت داده‌اند؛ پس هرگاه کسی به نظر انصاف تأمّل کند در عبارات این اعاظم فضلاء و افاخم علماء که هر یک در نهایت تبحّر و تتبع و کمال تدیّن و تقدّس بوده‌اند، حکم می‌کند قطعا به اینکه آنچه نقل کرده‌اند از اجماع بر نفی وجوب عینی محلّ شبهه و اشتباه نیست. و چنین نیست که نعوذ بالله دروغ بسته باشند، یا آن که تتبع نکرده به محض شهرت میانه جمعی از متأخرین گمان اجماع کرده باشند، یا آن که مراد ایشان از اجماع شهرت باشد، با آن که بر تقدیر تسلیم عدم اجماع و مجرّد شهرت می‌گوییم: شهرت میانه امثال این علما بر وجهی که خلاف آن ظاهر نباشد یا بسیار نادر باشد، کافی است در حصول ظنّ قوی به عدم وجوب آن؛ چه پر ظاهر است که امثال این علماء از اساطین دین و ارکان شرع سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله اقدام نمی‌نموده‌اند بر حکمی چنین عامّ البلوی، و جرأت نمی‌کرده‌اند بر ترک چنین فریضه عظمی تا ایشان را سندی قویّ و دلیلی معقول نبوده، خصوصا هرگاه از ظاهر آیه و احادیث بسیار حکم به وجوب آن مستفاد شود. چنانچه قائلین به وجوب عینی گمان کرده‌اند، هر چند دلالت آنها ظاهرتر باشد عمل نکردن ایشان به آنها و طرح کردن آنها را باید که جهت آن باشد که دلیل قویتر داشته باشند یا آنکه خلاف آنها دست بدست به ایشان رسیده باشد.

و نزد ایشان مشخّص باشد، به خلاف آنکه دلالت ادلّه ظاهر نباشد؛ چه مجال احتمال غفلت از آن در این صورت شاید متصوّر باشد. و اگر کسی عیاذا بالله راه دروغ و اشتباه به امثال ایشان از اکابر دین بدهد پس اعتماد بر احادیث نیز نماند، چه تمام احادیث ما و جرح و تعدیل و توثیق و تفسیق و مدح و ذمّ روات آنها مستند به ایشان و امثال ایشان است، پس بسا باشد که دروغ بسته باشند یا در نقل آنها و تفتیش حال روات اشتباهها کرده باشند، نعوذ بالله من أمثال هذه الخیالات و التوهّمات.

و جمعی که قائل به وجوب عینی شده‌اند در جواب تمسک به اجماع چند وجه گفته‌اند:

وجه اوّل: منع حجیّت اجماع منقول به اخبار آحاد و تحقیق آن را به کتب اصول حواله کرده‌اند.

و جواب آنست که حجیّت اجماع منقول به اخبار آحاد، اگر قویتر نباشد از احادیث منقوله به اخبار آحاد، پس ضعیف‌تر از آن نباشد به یقین، چنان که از کتب اصول ظاهر می‌شود. خصوصا هرگاه چندین کس از اکابر علماء دعوی آن کرده باشند، و مخالف آن ظاهر نباشد. با آنکه دانستی که مجرّد شهرت عظیم نیز ما را در این مقام کافی است.

وجه دویم: اینکه اجماع‌های منقول شایع در کلام اصحاب باید که حمل شود بر غیر معنی ظاهر مصطلح علیه، به سبب ضرورتی که خوانده است ما را به آن، و آن دو امر است:

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۰۶

امر اوّل: آنکه اجماع نزد امامیّه عبارت است از اتّفاق همه علماء یا طایفه‌ای از ایشان بر حکمی از احکام به حیثیّتی که معلوم باشد دخول معصوم علیه السّلام در جمله ایشان، و اطّلاع بر اجماع بر این وجه چگونه متصور است در زمان غیبت امام علیه السّلام و خلفاء او و انقطاع اخبار و اقوال او بر وجهی که اصلا معلوم نیست که در کدام قطر است از اقطار زمین، در مشرق یا مغرب، دریا یا صحرا، همواری یا کوه مخالط و معاشر است با ایشان بر وجهی که نمی‌شناسد آن را، یا آنکه مختفی و منزوی است در کهف جبل یا در بعض جزایر یا مانند آن از جایی که نرسد به آن احدی از مردم؟

امر دویم: آنکه بسیار واقع شده که دعوی اجماع در مسأله کرده‌اند، با وجود خلاف در آن. بلکه گاه هست که بعضی از ایشان در کتابی دعوی اجماع کرده‌اند در مسأله‌ای و خود مخالفت آن کرده‌اند در کتاب دیگر، بلکه گاه هست که شخصی دعوی اجماع کرده بر حکمی و دیگری دعوی اجماع کرده بر خلاف آن، «۱» چنان که به تتبع ابواب فقه ظاهر می‌شود.

و هرگاه اجماع بر معنی ظاهر حمل نشود و محمول شود بر اتّفاق علمای معروفین به حیثیّتی که ظاهر نباشد مخالف ایشان یا بر شهرت میانه علما، و شذوذ مخالف حجّت نخواهد بود.

جواب امّا از امر اوّل: پس آنست که جمعی که دعوی اجماع کرده‌اند لازم نیست که علم به انعقاد آن در زمان غیبت بهم رسانیده باشند، بلکه ممکن است که علم به انعقاد آن در زمان حضور یکی از ائمه صلّی اللّه علیه و آله بهم رسانیده باشند؛ چه زمان ایشان به عهد ائمه صلّی اللّه علیه و آله نزدیک بوده. چه بعد دارد که دست بدست به ایشان رسیده باشد با اینکه به قرائن و امارت بر ایشان ظاهر شده باشد که حکم نماز جمعه مثلا فلانست نزد شیعه امامیّه، به حیثیّتی که جزم داشته باشند که مذهب معصوم علیه السّلام نیز آنست. و چگونه این معنی را انکار توان کرد، حال آنکه ما خود جزم داریم به وقوع اجماع امامیّه بر بعض مسائل، مثل مسح پا و ترک آب تازه و صحّت حجّ تمتّع و متعهٔ نساء و غیر اینها از مسائل بسیار. و جزم داریم به اینکه مذهب ائمّه ما صلّی اللّه علیه و آله چنین بوده، قطع نظر از اخباری که در این ابواب وارد شده. بلکه جمعی که اطّلاع بر اخبار اصلا ندارند نیز جزم دارند در امثال این مسائل به مذهب ائمه صلّی اللّه علیه و آله پس چگونه انکار توانی کرد که نفی وجود عینی نماز جمعه و بعضی دیگر از مسائل یک وقتی چنین بوده باشد با وجود اخبار چندین کس از اکابر علما و عدول اتقیا به آن؟

امّا جواب از امر دوم: پس آن است که در بسیاری از مسائل دعوی اجماع با وجود

---

(۱) بلکه خود در جای دیگر و یا کتابی دیگر دعوی اجماع کرده بر خلاف آن.

مخالف در آن منافاتی ندارد؛ چه ایشان خود اعتراف نمودند که معنی اجماع نزد امامیّه اتّفاق طایفه‌ای است از علما که معلوم باشد دخول معصوم در جمله ایشان؛ پس چه می‌شود که کسی را که دعوی اجماع بر حکمی کرده، جزم حاصل شده باشد به دخول معصوم در جمله قائلین به آن، هر چند مخالف در آن موجود باشد. خصوصا هرگاه مخالف معلوم النسب باشد و مشخص باشد که معصوم نیست.

و بنابراین است که محقق نجم الدین جعفر بن سعید رحمه اللّه در کتاب معتبر گفته که: «اگر خالی باشند صد نفر از فقهای ما از قول معصوم حجّت نباشد قول ایشان. و اگر بوده باشد در جمله دو کس حجّت باشد قول ایشان. «۱»

و در بعضی جاهای دیگر که کسی دعوی اجماع کرده و خود آخر مخالفت آن کرده، یا کسی دعوی اجماع بر حکمی کرده و دیگری دعوی اجماع بر خلاف آن کرده یا آنکه مشخص شده بطلان آن دعوی، از هر راه که بوده باشد. می‌گوییم که امثال اینها باعث این نمی‌شود که مطلقا اجماع طرح شود، چه در اخبار نیز امثال این از تناقض و اشتباهها و سهوها بسیار واقع شده. و همچنین در جرح و تعدیل روات، چنان که به تتبع ظاهر می‌شود. پس اگر این معنی باعث طرح باشد باید که اخبار آحاد نیز تمام طرح شود،

بلكه مـدار در احـاديث و نقل اجماع هر دو بر عمل بر آن است، مگر آنكه مشـخص شود وقوع سـهو و اشـتباه در آن؛ پس آن وقت طرح خواهـد شـد. پس از اينكه در بعضـى مسائل ظاهر شـده باشد كه اشـتباه در دعوى اجماع كرده‌اند، لازم نمى‌آيد كه در جاهاى ديگر كه اشـتباه ظاهر نيست طرح آن دعوى نماييم. با آنكه در اكثر جاها كه اشـتباه ظاهر شـده چنين است كه يك كس يا دو كس دعوى اجماع كرده و تا ديگرى مطّلع شده بر آن رد كرده آن را و تنبيه كرده بر منع آن و وقوع اشتباه در آن، بخلاف ما نحن فيه كه چنـدين كس از اكـابر علما و اعاظم اتقيا در كمال تتبّع و تبحّر، خصوصا محقّق و علامه و شـهيد عليهم السّـلام كه نهايت احتياط در دعوى اجماع مى‌فرمودهانـد، و در هر جا كه مناقشه بوده در دعوى اجماعى كه بعضـى كرده‌انـد اشاره به آن نموده‌اند، دعوى اجماع در اين مسأله كرده‌انـد، و اسـتدلال به آن نموده‌انـد. و در اين مـدّت مديـد و روزگار دراز با كثرت توارد فضـلا و محقّقين و تعاقب علماى متتبعين تا زمان شـيخ شـهيد ثانى زين الدين، احدى متصدّى انكار بر ايشان و تنبيه بر بطلان آن دعوى نگشته، پس چگونه ما طرح نماييم چنين اجماعى را به مجرّد اينكه در بعضـى جاها اشتباه در دعوى اجماع واقع شده است. و اين بسيار ظاهر است، و كسى كه ملاحظه كتب فقه كند مى‌داند كه مدار حكم تمام فقها در بسيارى از مسائل بر اجماع است، و اگر از آن دست بردارند از اثبات

---

(۱) المعتبر، ج ۱، ص ۳۱

بسـيارى از احكام عاجز آيند. و در احاديث ائمّه صـلّى اللّه عليه و آله نيز امر به پيروى اجماع واقع شده، چنان كه ثقة الإسـلام رحمه اللّه در كتاب كافى نقل كرده كه فرموده‌انـد كه فراگيريـد «مجمع عليه» را، پس بدرستى كه «مجمع عليه» ريبى نيست در آن با آنكه دانستى بر تقدير تسـليم عدم اجماع مجرّد شـهرت عظيمه در ميان اكابر علما، در چنين مسأله عام البلوى كافى است در خصوص ظنّ قوى به عدم وجوب؛ چنان كه بيان كرديم قبل از اين. پس متذكّر باش آن را.

و در روايت عمر بن حنظله از حضرت صادق عليه السّلام- كه به اعتبار شهرت ميانه علما و قبول ايشان اين را شهرت كرده به مقبوله عمر بن حنظله، و عمـده دلايل ايشان بر اسـتحقاق فقها منصب حكومت و قضا را، همان حديث است- واقع شده كه «هرگاه دو عدل مرضـى از اصـحاب ما اختلاف كننـد در روايت و حكم، و احـدهما ترجيحى نداشـته باشـد بر ديگرى در عـدل و فقه و راستى، نگاه مى‌كنند روايت هر كدام از آنها مجمع عليه اصـحاب باشد، فرا گرفته مى‌شود آن، و ترک كرده مى‌شود شاذّى كه مشهور نباشد نزد اصحاب، پس به درستى كه مجمع عليه نيست در آن ريبى». «۱»

و پوشيده نيست كه اين حديث ظاهر است در وجوب پيروى مجمع عليه به معنى مشهور و عدم ريب در آن. پس چون همگى قائلين به وجوب عينى اسـتدلال مى‌كننـد به آن در اثبات مطالب خود، چگونه طرح مى‌كننـد آن را در اين مقام؟! وجه سـيّم: اينكه حجيّت اجمـاع مسـلّم نيست مگر وقتى كه ثـابت نشود خلاـف آن، و در اين مسـأله چنين نيست، چه يـافت شـده است خلاف از جماعتى از اعاظم اصحاب.

شيخ مفيد رحمه اللّه در كتاب مقنعه «۲» گفته: «بدان كه روايت شده است از صادقين عليهم السّلام «۳» كه خداى تعالى فرض كرده است بر بنـدگان خود از جمعه تا جمعه سـى و پنج نماز، فرض نكرده است در آنها اجتماع را مگر در نماز جمعه و بس. پس فرموده است خداى تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللّهِ «۴» الآية.

و حضرت صادق عليه السّلام فرموده كه هر كه ترک كند جمعه را سه جمعه بى‌علّتى، مهر كند خداى تعالى بر دل او.

پس فرض آن- توفيق دهد ترا خداى تعالى- اجتماع است؛ چنان كه گفتيم.

امّا اينكه به شـرط حضور امامى مأمون بر صفتى چند، پيش مى‌ايستد جماعت را و دو خطبه مى‌خواند از براى ايشان- يا معنى عبارت اين است كه- پيش بايستد جماعت را و دو

(۱) الکافی ج ۱، ص ۶۷، و ج ۷، ص ۴۱۲؛ کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۳، ص ۵؛ التهذیب ج ۶، ص ۳۰۱

(۲) المقنعه ص ۱۶۲- ۱۶۴

(۳) الوسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۱، باب اول از نماز جمعه، حدیث/ ۱۹

(۴) جمعه/ ۹.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۰۹

خطبه بخواند از برای ایشان، ساقط می‌شود به سبب این دو خطبه و اجتماع از جماعتی که جمع شوند از چهار رکعت دو رکعت. و هرگاه حاضر شود امام واجب می‌شود جمعه بر باقی مکلّفین مگر کسی را از ایشان که معذور داشته باشد خدای تعالی او را و اگر حاضر نشود امامی ساقط می‌شود فرض اجتماع و اگر حاضر شود امامی که اخلال کرده باشد به شرایط کسی که پیش می‌ایستد و صلاحیّت اجتماع با او هست پس حکم حضور او حکم عدم امام است. و شرایطی که واجب است در کسی که واجب است با او اجتماع این است که بوده باشد او حرّ و بالغ و پاکیزه در ولادت، غیر مبتلا از امراض به برص و جذام، و مسلمان مؤمن معتقد حق بتمامه در دیانت، «۱» گذارنده نماز در وقت. پس هرگاه بوده باشد چنین و جمع شود با او چهار نفر واجب است اجتماع و هر که نماز گزارد پشت سر امامی به این صفات واجب است بر او خاموشی نزد قرائت او و قنوت در رکعت اوّل از رکعتین در فریضه. و هر که نماز گزارد پی سر امامی به خلاف آنچه وصف کردیم بجای آورد فرض را به روشی که قبل از این شرح کردیم و واجب است حضور جمعه با آنکه وصف کردیم او را از أئمّهٔ [علیهم السلام] به عنوان فرض، و سنّت است با کسی که مخالف ایشان باشد از روی تقیّه و استحباب، روایت کرده است هشام بن سالم «۲» از زرارهٔ بن اعین که گفته تحریص کرد ما را ابو عبد الله علیه السّلام بر نماز جمعه تا اینکه گمان کردم که می‌خواهد که برویم به خدمت او، پس گفتم فردا بیاییم به خدمت شما، فرمودند: نه من نمی‌خواستم مگر اینکه بکنید نزد خود». «۳» تمام شد کلام مفید رحمه اللّه.

و این صریح است در وجوب عینی بی‌اشتراط امام یا نائب او، و تصریح کرده است در طیّ کلامش به وجوب عینی چند مرتبه، و شرط نکرده است در مقام بیان شرایط سوای آنچه معتبر است در امام جماعت.

و ظاهر شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۴» این است که موافق باشد با او، چه نقل کرده است کلام مفید را، و آورده است بعضی از احادیث دالّ بر آن را، بی‌آنکه متعرّض تأویلی یا تخصیصی شود، چنان که عادت اوست در آنچه مخالف باشد ظاهر آن با قول و مذهب او.

و جواب آنچه اوّل گفته که «فرض آن اجتماع است»، دلالت نمی‌کند مگر بر وجوب شرطی اجتماع- یعنی اشتراط اجتماع در این نماز- نه بر اصل وجوب نماز؛ و این ظاهر

(۱) در بعضی نسخه‌ها بعد از معتقد حقّ بتمامه در دیانت، «راستگو در آنچه گوید در خطبه» [آمده است] (منه أدام الله إفاداته) رجوع شود به المقنعه ص ۱۶۴

(۲) وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۰۹

(۳) المقنعه ص ۱۶۲- ۱۶۴

(۴) التهذیب ج ۳، ص ۱۹ و ۲۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۱۰

است و بر تقدیری که دلالت کند بر وجوب اصل نماز، آن نیز مثل اقوال دیگر او خواهد بود، که لفظ وجوب یا فرض دارد و اشاره

به توجیه آنها خواهد شد.

و آنچه بعد از آن گفته که «به شرط امامی مأمون»؛ ممکن است که مراد به امام مأمون، امام اصیل یا نائب او باشد. چه ایشان مأمونند به یقین نه هر عادلی.

و قول او «و هرگاه حاضر شود امام»، اشاره به همان امام است.

و قول او «و شرایطی که واجب است در کسی که واجب است با او اجتماع» اشاره است به شرایطی که در امام مأمون باید و بیان صفاتی است که پیشتر اشاره کرد که باید بر صفاتی باشد، و امام اصل ظاهر است که موصوف به این صفات است. و ذکر آنها اشاره است به اینکه نائب باید این صفات را داشته باشد.

و در کلام غیر او نیز از فقها این صفات در نایب ذکر شده.

و قول او «معتقد حق بتمامه» اشعاری دارد به آنچه ذکر کردیم، چه غیر امام اصل و نایب او که اعتقاد نمی‌کند مگر آنچه را که از او شنیده، کجاست کسی که همه اعتقادات او حق باشد؟! و قول او «و هر که نماز گزارد پشت سر امامی بخلاف آنچه وصف کردیم بجا آورد فرض را به روشی که قبل از این شرح کردیم»- یعنی چهار رکعت چنان که پیشتر شرح کرده- دلیل است بر آنچه گفتیم که مراد از امام مأمون، امام یا نایب او باشد؛ چه غیر از این دیگر شرطی نکرده که در امام جمعه باشد و در امام جماعت نباید؛ چه همه آنچه شرط کرده در امام جماعت نیز شرط است، مگر آنکه مراد آن باشد که چهار نفر با او نباشد، و این خالی از دوری نیست؛ یا اینکه مخالف باشد و از روی تقیّه پشت سر او نماز گزارد، و این نیز دور است؛ یا آنکه معنی کلام آنجا که پیش بایستد و دو خطبه بخواند باشد چنان که آخر ذکر کردیم. و غرض از آن بیان کیفیّت نماز جمعه نباشد، بلکه آن وصف دیگر باشد از برای امام مأمون.

و مراد از اینکه خطبه بخواند، این باشد که تواند خطبه بخواند و مانعی از آن نباشد.

و مراد از آنجا از مخالفت با اینکه پیش ذکر کرده، این باشد که خطبه نخواند یعنی ممکن نباشد او را خطبه خواندن؛ چه اگر ممکن باشد واجب خواهد بود بر او، بنابر قول بوجوب عینی، پس هرگاه ترک کند قابل امامت جماعت نیز نخواهد بود، و این بسیار دور است.

و بر فرض که امام مأمون را، بر هر عادلی حمل کنیم کلام بر وجوب تخییری حمل می‌شود، به قرینه اینکه گفته: «پیش می‌ایستد جماعت را و دو خطبه می‌خواند» و حکم نکرده البتّه پیش بایستد.

و قول او: «و هرگاه حاضر شود امام واجب است جمعه»، و همچنین اقوال دیگر او که

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۱۱

لفظ وجوب و فرض دارد، منافات با این ندارد؛ چه استعمال وجوب و فرض در وجوب تخییری شایع است و بعدی ندارد.

و مؤید این است آنکه قبل از آن شرایط و آداب نماز ظهر جمعه را بعنوان چهار رکعتی به تفصیل تمام بیان کرده، و شرط نکرده که این در صورتی است که جمعه دو رکعتی ممکن نباشد.

پس ظاهر کلام این است که هر دو طریق ظهر و جمعه را توان گزارد، و ممکن است قول او، «و واجب است حضور جمعه با آنکه وصف کردیم او را از ائمّه بعنوان فرض»، «۱» اشاره باشد به وجوب جمعه با ائمّه معصومین که در اوایل مقنعه وصف کرده.

و تأکید به فرض بودن آن اشاره باشد به وجوب عینی در این صورت، و اینکه با غیر ایشان وجوب چنین نیست، بلکه تخییریست.

و بنابراین ممکن است که حمل شود قول او، «و سنت است با کسی که مخالف ایشان باشد»، بر نماز با غیر ائمه معصومین از پیش‌نمازان شیعه و سنّی هر دو.

و قول او، «از روی تقیّهٔ»، اشاره باشد به صورتی که با سنّی گزارده شود.

و قول او، «و استحباب»، اشاره باشد به صورتی که با پیش نماز شیعه گزارده شود. پس منطبق می‌شود کلام بر قول به وجوب تخییری، چنان که مشهور است. «۲»

و بر تقدیری که حمل شود کلمات اوّل او نیز بر وجوب عینی زیاده از این لازم نمی‌آید که شیخ مفید رحمه اللّه اشتراط امام یا نایب او را ترک کرده باشد بنابر شهرت و ظهور اعتبار آن نزد امامیّه.

۴۵۰ و مؤید این است آنکه شیخ مفید در کتاب ارشاد «۳» اشاره به اشتراط مذکور کرده، و آن را امری مسلّم قرار داده چه استدلال کرده بر وجوب امام معصوم کامل در هر زمان باستحاله خالی بودن مکلّفین از سلطانی که بوده باشد بسبب وجود او نزدیک‌تر به صلاح و دورتر از فساد. و احتیاج همه صاحبان نقصان به کسی که تأدیب کند گنهکاران را و به صلاح آورد عاصیان را و برگرداند گمراهان را و تعلیم کند جهّال را و آگاه کند غافلان را و بترساند از ضلالت، و اقامه کند حدود را و انفاذ کند احکام را و حکم کند به عدل میانه اهل اختلاف،

---

(۱) و لفظ من خالفهم در آن عبارت اشعاری به این دارد. منه أدام الله إفاداته. رجوع شود به المقنعه ص ۱۶۴

(۲) و بنابر نقل حدیث مذکور جهت استشهاد از برای حکم ثابت است، یا از برای اشاره به اینکه احتمال هر دو دارد، و اگر تمام این کلام حمل شود بر نماز با سنّیان، چنان که ظاهر آنست. پس نقل حدیث مذکور از برای آنست، لیکن بنابراین استشهاد مذکور ضعیف است بلکه ظاهر حدیث تحریض زراره است بگزاردن جمعه نزد خود نه با سنّیان چنان که مذکور خواهد شد. ان شاء اللّه. منه اطال الله بقاؤه.

(۳) الارشاد ج ۲، ص ۳۴۲، و جلد ۱۱ از مصنفات شیخ مفید.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۱۲

و نصب کند امراء و ببندد رخنه سرحدّها را و حفظ کند اموال را و حمایت کند بیضه اسلام را و جمع کند مردم را در جمعه‌ها و عیدها. «۱»

و پوشیده نیست که این کلام ظاهر است در اختصاص نماز جمعه و عید به امام معصوم و معلوم و مسلّم بودن آن، پس اگر با غیر امام معصوم حرام نداند، البته واجب عینی نخواهد دانست، و اگر نه ذکر آن در جمله صفاتی که در آنها مردم احتیاج به امام معصوم دارند معقول نخواهد بود.

و بر فرض آنکه مذهب او عدم اشتراط آن باشد در وجوب عینی، مخالفت آن ضرر نمی‌رساند به اجماعی که چندین کس از اکابر علماء دعوی کرده‌اند؛ چه مخالفت معلوم النسب هر چند بسیار باشند ضرر نمی‌رساند به اجماع به اصطلاح امامیّه چنان که ظاهر شد از آنچه قبل از این ذکر کردیم و در اکثر کتب اصول امامیّهٔ تصریح به آن شده.

و جواب آنچه گفته‌اند که ظاهر این است که شیخ در تهذیب «۲» موافق باشد با مفید، أوّلا آن است که موافقت شیخ با مفید ضرری به ما نمی‌رساند، بعد از آنچه تقریر نمودیم از کلام مفید.

و ثانیا آنکه شیخ در تهذیب همه جا متصدّی بیان این نشده که چه چیز موافق است با مذهب او و چه چیز مخالف و تأویل باید کرد، بلکه در بسیاری از جاها اکتفا کرده به نقل احادیث بی‌آنکه متعرّض مذهب خود شود؛ با آنکه احادیث که در این باب نقل کرده چنان مخالفتی ندارد با مذهب او، که البته باید متعرّض تأویل آنها شود چنان که ظاهر خواهد شد ان شاء الله تعالی.

---

(۱) و شیخ فاضل محمد بن ادریس رحمه اللّه در کتاب سرائر [ج ۱، ص ۵۲] به تقریب اینکه ذکر کرده که اصحاب ما بسیار است که ذکر می‌کنند حکمی را و اعتقادی ایشان نیست، بلکه روایتی بر آن وجه وارد شده و غرض ایشان ایراد آنست بر وجه روایت، نه

از برای عمل به آن، نقل کرده که «مسائلی سؤال کرده از شیخ مفید رحمه اللّه که چقدر می‌نشیند نفساء از نماز و چند است مبلغ ایّام او، شما در کتاب أحکام نساء [مصنفات شیخ مفید ج ۹، ص ۲۵، احکام النساء] گفته‌اید که یازده روز است و در رساله مقنعه [ص ۵۷] هجده روز و در کتاب أعلام [مصنفات شیخ مفید ج ۹، ص ۱۸ از کتاب اعلام] بیست و یک روز بکدام یک باید عمل کرد؟

پس جواب فرموده که واجب بر نفساء این است که بنشیند ده روز. و من در کتب خود ذکر نکرده‌ام مگر آنچه روایت شده از نشستن او هیجده روز، و آنچه روایت شده در نوادر از اوّل استظهار به بیست و یک روز و عمل من برده روز است به جهت قول حضرت صادق علیه السلام که نمی‌باشد خون نفاس زمانش بیشتر از زمان حیض».

و از اینجا ظاهر می‌شود که به مجرد عبارت مقنعه [ص ۵۷] با اشراف [مصنفات شیخ مفید ج ۹، ص ۲۴ و ۲۵]، مذهب شیخ مفید رحمه اللّه معلوم نمی‌شود. و بر تقدیر تسلیم ظهور او در وجوب عینی در زمان غیبت منافی نیست با نقل اجماعی که جمعی کثیر از اعاظم علما کرده‌اند، خصوصا از جمله ایشان شیخ طائفه باشد که از اعاظم تلامذه او و یقین عارف به مذهب او بوده. منه اطال الله بقاؤه.

(۲) التهذیب ج ۳، ص ۱۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۱۳

و چگونه مذهب شیخ وجوب عینی باشد و حال آنکه در همه کتابهای فقهی خود که اعتقاد خود را در آنها بیان نموده تصریح به خلاف آن کرده. و در کتاب خلاف «۱» دعوی اجماع بر نفی قول به آن و عمل به آن کرده چنان که ظاهر شد بر تو از آنچه نقل کردیم، بلکه بر متدبّر منصف ظاهر است که این دعوی شیخ دلیل است بر اینکه مذهب شیخ مفید نیز وجوب عینی نبوده؛ چه شیخ از اعاظم تلامذه مفید است کجا تجویز آن توان کرد که شیخ طائفه مذهب استاد خود- چون شیخ مفید استادی- را نداند. و دعوی کند اجماع بر نفی قول به وجوب عینی و اینکه هرگز نگزارده‌اند آن را و چگونه مراد از عبارت مقنعه وجوب عینی باشد با وجود اطّلاع شیخ بر آن و نوشتن شرح بر آن. و دعوی اجماع بر خلاف آن. «۲»

و دیگر هرگاه مذهب مفید وجوب عینی بوده چرا نمی‌گزارده آن را، و اگر می‌گزارده چون می‌شده که شیخ از اکابر تلامذه و خواصّ او بوده مطّلع نشود، و اگر مطّلع شده چون دعوی کرده که هرگز از امامیّه کسی این نماز را نگزارده مگر خلفا و أمرا و کسانی که منصوب بوده‌اند از برای نماز.

اگر گویند که شیخ مفید [رحمه الله] شاید متمکّن نبوده باشد از اقامت جمعه به اعتبار تقیّه، و همچنین از همهٔ امامیّه که نقل کرده‌اند ترک این نماز را وجهش همین است، چه ایشان در زمان تقیّه بوده‌اند و قادر نبوده‌اند بر اقامت جمعه.

جواب گوییم امّا شیخ مفید رحمه اللّه که در زمان خود در نهایت شهرت و اعتبار بوده در مجالس و محافل با علمای اهل سنّت و اکابر ایشان در امامت و غیر آن گفتگو می‌کرده و ایشان را الزامهای بلیغ می‌داده و اثبات حقیّت مذهب امامیّه می‌نموده، و نزد سلاطین آل بویه که مایل به تشیّع بوده‌اند نهایت عزّت و احترام داشته، حتی آنکه سلطان عضد الدوله مکرّر به دیدن او می‌رفته و نوازش و اکرام بسیار نسبت به جناب او می‌فرموده، و همگی خواصّ و عوام مرید و معتقد او بوده‌اند، تا اینکه نقل کرده‌اند که در روز وفات او هشتاد هزار کس از شیعه و سنّی به تشییع جنازه او حاضر شده بودند و هرگز اهل زمان روزی چنان مشاهده نکرده بودند، چه تقیّه ضرور بوده او را در اقامت نماز جمعه که در میان اهل سنّت شایع و متعارف است و نهایت مواظبت بر آن می‌کنند؟

و بر تقدیری که تقیّه بوده و ظاهرا نمی‌توانسته بکند، چگونه تجویز توان کرد که با آن همه خواصّ و اصحاب و تلامذه مانند شیخ فقیه محمد بن حسن بن حمزه که خلیفه او بوده، و شیخ طائفه و سیّد جلیل سیّد مرتضی و سیّد بزرگوار سیّد رضی الدین و شیخ نجاشی

(۱) خلاف ج ۱، ص ۵۹۳.

(۲) مگر اینکه مخالفت مفید را قادح در اجماع ندانسته باشد، چنان که آخر ذکر کردیم. منه اطال الله بقاءه.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۱۴

و سلّار بن عبد العزیز دیلمی و امثال ایشان نمی‌توانستند که خفیهٔ نیز با چهار کس از ایشان اقامت این نماز تواند کرد؟ و اگر می‌کرد چگونه بر شیخ و امثال او تمام پنهان مانده و هیچ کس نقل نکرده آن را و خلاف آن را دعوی نموده‌اند.

و امّا دیگران پس در اکثر ایشان آنچه در باب شیخ مفید گفتیم جاری است و چگونه قبول توان کرد که در حلّه با کثرت علماء شیعه و اجتماع هفتاد، هشتاد مجتهد امامی که از آل مطهّر و آل سعید و امثال ایشان در آن، در یک عصر و تظاهر ایشان به این مذهب بلکه ارتفاع تقیّه بالکلیّهٔ در بعضی ازمان، مانند زمان الجایتو سلطان محمّد خدابنده، هیچ یک از ایشان قادر نباشند بر اقامت این نماز با چهار کس یا شش کس از خواصّ خود.

و در قم با نهایت تسلط امامیّه در آنجا در همه اوقات- حتی اینکه علی بن عیسی اربلی که از اکابر علماء امامیّه است در کتاب کشف الغمّهٔ «۱» نقل کرده که در زمان بعضی از خلفای عبّاسی اهل قم از اطاعت حاکم امتناع نمودند و هر که را به حکومت ایشان فرستاد با او محاربه و مقاتله نموده مجال تصرّف ندادند و مکرّر لشکرها بر سر ایشان فرستادند مفید نیفتاد، آخر الامر امیر، ناصر الدولهٔ ابن حمدان را که امیر الامرا، خلیفه و شیعی بوده بر سر ایشان فرستادند و چون ناصر الدولهٔ نزدیک قم رسید اعیان آنجا با تحف و هدایا استقبال نمودند و گفتند ما به حکومت مخالف مذهب خود راضی نیستیم (نبوده‌ایم، خ ل) الحال که تو آمده‌ای به طوع و رغبت امتثال حکم تو می‌کنیم و در آن سال اهل قم زیاده از مال وجوهات سالهای گذشته به ناصر الدولهٔ رسانیدند تا او به خلیفه فرستاد تا آخر خلیفه اندیشه نمود از موافقت اهل قم با او و او را نزد خود طلب فرمود- با این کثرت و تسلّط علماء و محدّثین امامیّه در آن چون قادر نباشند حتّی در خفیه بر گزاردن جمعه که در میان سنّیان نیز شایع است؟، چنان که گفتیم. و کسی که اندک تأمّلی کند در آنچه ذکر کردیم حاصل می‌شود از برای او ظن قوی به نفی وجوب عینی در مذهب امامیّه. و الله الموفق.

دیگر گفته‌اند که باز شیخ مفید رحمه اللّه در کتاب إشراف گفته: «باب عدد آنچه واجب می‌شود با او اجتماع در نماز جمعه» و عدد آن هیجده خصلت است:

آزادی و بلوغ و ذکوریت و سلامت عقل و صحّت بدن و سلامت از کوری و حضور مصر و شهادت ندا و خالی بودن راه و وجود چهار نفر به این صفات که مذکور شد و وجود پنجمی که امامت کند ایشان را و واجب است که بوده باشد خصوص او را صفاتی چند:

ظهور ایمان و پاکیزگی در ولادت از زنا و سلامت از سه علت برص و جذام و خواری و رسوایی بسبب حدودی که خوار می‌کند کسی را اقامه کرده شود بر او و در اسلام، و معرفت

(۱) کشف الغمهٔ ج ۳، ص ۴۰۹- ۴۱۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۱۵

به فقه نماز و فصیح خواندن «۱» خطبه و قرآن، و اقامه فرض نماز در وقت آن بی‌تقدیمی و تاخیری از آن در هیچ حال، و خطبه به آنچه راست گوید در آن از کلام. پس هر گاه جمع شود این هیجده خصلت واجب است اجتماع در ظهر روز جمعه چنانچه ذکر کردیم، و خواهد بود فرض آن بر نصف از فرض ظهر از برای حاضر در باقی ایّام». «۲» تمام شد کلام اشراف.

و این دلالت می‌کند بر اینکه معتبر در امامت جمعه نیز همان است که معتبر است در امامت جماعت.

و بر اينكه در كار نيست عدالت به روشى كه متأخرين اعتبار كرده‌اند، بلكه كافى است ظاهر ايمان كه كافى است در حكم به عدالت مادام كه ظاهر نشود منافى آن؛ چنان كه مذهب جماعتى از متقدّمين است.

و بر اينكه در كار نيست اذن امام و ظاهر از وجوب وجوب عينى است با آنكه در حضور امام وجوب عينى است البته، پس در غيبت بر وجوب تخييرى حمل كردن بى‌تفصيلى صحيح نيست.

جواب: به دليل آنچه پيش ذكر كرديم در عبارت مقنعه «۳» بايد حمل شود وجوب بر وجوب تخييرى و تخصيص داده شود كلام بر زمان غيبت، يا بر اعمّ از وجوب تخييرى و عينى چنان كه اصل معنى وجوب است و لازم نيست كه در كلام متعرّض تفصيل اين شده باشد [باشند خ ل] كه در چه وقت عينى است و در چه وقت تخييرى و اين ظاهر است. و بر تقديرى كه حمل شود بر خصوص عينى زياده از اين نيست كه متعرّض اشتراط امام يا نايب او نشده باشد بنابر ظهور و شيوع آن نزد اماميّه.

و قطع نظر از اينها مخالف معلوم النسب منافات با تحقّق اجماع ندارد چنان كه دانستى.

با اينكه در اين عبارت بعضى خللهاى ديگر نيز هست كه باعث شكّ در آن مى‌شود؛ زيرا كه اشتراط حضور مصر كه در اين عبارت شده نقل نشده از احدى از علماى اماميّه، بلكه آن مذهب ابو حنيفه و جمعى ديگر از اهل سنّت است، و شهادت ندا كه شرط شده، معنى ظاهرش كه حاضر بودن و شنيدن ندا باشد مذهب كسى نشده از اماميّه، بلكه مذهب شافعى است و بعضى ديگر از اهل سنّت. و حمل بر دور نبودن از آن زياده از دو فرسخ چنان كه مشهور است ميان اماميّه بسيار دور است.

---

(۱) يعنى درست خواندن و لحن نكردن و اما فصيح خواندن پس آن سنّت است نه واجب. منه ادام الله افاداته.

(۲) مصنفات الشيخ المفيد ج ۹، ص ۲۴ و ۲۵، كتاب اشراف

(۳) المقنعه ص ۶۶

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۱۶

و ديگر گفته‌اند كه ابو الصلاح تقى ابن نجم حلبى در كتاب كافى «۱» گفته: «و منعقد نمى‌شود جمعه مگر به امام ملّت يا منصوب از قبل او يا كسى كه كامل باشد در او صفت امام جماعت هرگاه متعذّر باشد امام يا منصوب او». و اين صريح است در عدم اشتراط امام يا نايب او و نيست در آن زياده بر آنچه معتبر است نزد او در امام جماعت، چه در باب جماعت گفته:

«و اولاى مردم به او امام ملّت يا كسى است كه او نصب كرده باشد، پس اگر متعذّر باشند هر دو منعقد نمى‌شود مگر با امامى عدل» و گفته است بعد از عبارت اوّل كه نقل كرديم و «هرگاه كامل شود اين شروط منعقد مى‌شود جمعه و بر مى‌گردد فرض ظهر از چهار ركعت به دو ركعت با دو خطبه و متعيّن مى‌شود فرض حضور بر هر مرد بالغ حرّ سليمى كه خالى باشد راه او و حاضر باشد يعنى مسافر نباشد و ميانه او و ميانه جمعه دو فرسخ باشد يا كمتر.

و ساقط مى‌شود فرض جمعه از غير چنين كسى پس اگر حاضر شود متعيّن مى‌شود بر او فرض دخول در آن به عنوان جمعه و بس» تمام شد. و اين عبارت صريحه است در وجوب عينى.

جواب اگر چه ظاهر اين عبارت دلالت مى‌كند بر وجوب عينى جمعه بى‌وجود امام يا نايب او نيز، امّا كتاب ابو الصلاح در ميان نيست «۲» و نقل كرده است اين عبارت را از آن همين شيخ زين الدين رحمه اللّه «۳» و بعد از او جمعى تابع او شده‌اند، و ممكن است كه در سابق و لاحق آن چيزى باشد كه باعث صرف از ظاهر آن شود و غفلت از آن واقع شده باشد. چنان كه در نقل عبارت خلاف شده چه او و اتباع او عبارت خلاف «۴» را نقل كرده‌اند و ظاهر در وجوب عينى دانسته‌اند و چون ملاحظه مى‌شود تتمّه‌اى دارد كه احتمال حمل بر وجوب عينى ندارد چنان كه ذكر كرديم با آنكه شيخ شهيد رحمه اللّه در بيان «۵» از ابو الصلاح «۶» قول به حرمت نقل كرده و هم شيخ شهيد رحمه اللّه در شرح ارشاد «۷» و شيخ فخر الدين رحمه اللّه در ايضاح «۸» قول به وجوب تخييرى

از او نقـل کرده‌انـد. و علّامه رحمه اللّه نیز در مختلف «۹» قـول به وجوب تخییری از او نقـل کرده و همین عبـارت اولی که از او نقل شد، نقل کرده بی آن تتمّه که در آخر نقل شد، پس تا ملاحظه کتاب

---

(۱) الکافی فی الفقه ص ۱۵۱ و ۱۴۳

(۲) کتاب الکافی فی الفقه ابو الصلاح در اختیار مؤلف نبوده اما اصل کتاب موجود است و به چاپ هم رسیده است.

(۳) روض الجنان ج ۲، ص ۷۷۳

(۴) الخلاف ج ۱، ص ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۵۹۲

(۵) بیان ص ۱۸۸.

(۶) الکافی فی الفقه ص ۱۵۱

(۷) غایة المراد ج ۱، ص ۱۶۴

(۸) ایضاح الفوائد ج ۱، ص ۱۱۹

(۹) المختلف ج ۲، ص ۲۰۵ و ۲۵۱؛ الکافی فی الفقه ص ۱۵۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۱۷

او نشود حقیقت مذهب او معلوم نگردد.

و بر تقـدیری که او به وجوب عینی قایل شـده باشد مخالفت او به اعتبار معلومیّت نسب ضـرر نمی‌رساند به اجماع چنان که دانستی، خصوصا آنکه او از تلامذه شـیخ است و اجماع که شـیخ دعوی کرده قبل از او منعقد شده و بعد از انعقاد اجماع مخالفت کسـی چه ضرر رساند؟ و بر تقدیر منافات با اجماع با شهرت عظیم خود یقین منافات ندارد و مجرّد چنین شهرتی ما را کافی است در آن مسأله چنان که مذکور شد.

و دیگر گفته‌انـد: «که قاضـی ابو الفتـح کراچکی در کتاب تهـذیب المسترشدین بعد از آنکه ذکر کرده پاره‌ای از احکام جمعه را و اینکه عدد معتبر در آن پنج است گفته: «و هرگاه حاضـر شود عددی که صحیح است که منعقد شود با آن جماعت در روز جمعه و بوده باشد امام ایشان مرضی و متمکّن از اقامه نماز در وقت آن و ظاهر کردن خطبه بر وجه آن و بوده باشند جماعت حاضر و ایمن؛ ... مردان بالغ کامل العقل صـحیح، واجب است بر ایشان فریضـهٔ جمعه و هست بر امام که بخواند با ایشان دو خطبه و نماز بگزارد به ایشان بعد از آن دو رکعت». تمام شد کلام او.

و این نیز دلالت دارد بر عدم اشتراط وجوب عینی به امام یا نایب او و کافی بودن امام مرضی مطلقا». «۱»

جواب: اوّلا مراد از امام مرضـی مشـخّص نیست که مطلق عادل باشد بلکه ممکن است مراد امام یا نایب او باشد به قرینه شـهرت این معنی نزد امامیّه و اجماع ایشان بر آن. و دیگر آنکه قول او «واجب می‌شود بر ایشان فریضه جمعه» دلالت نمی‌کنـد بر زیاد از وجوب تخییری، و سـخن ما در وجوب عینی است و بر تقـدیری که مراد وجوب عینی باشد ممکن است که اکتفا کرده باشد در اشتراط امام یـا اذن او به شـهرت میـانه امامیّه و اتفاق ایشان بر آن با آنکه این کتاب نیز در میان نیست. و این نقل نیز شـیخ زین الـدین رحمه اللّه کرده و جمعی تابع او شده‌اند پس ممکن است در سابق و لاحق این کلام اشاره به اشتراط مذکور شده باشد و او غافل شده باشد از آن.

و بر تقـدیری که مـذهب او وجوب عینی و عـدم اشتراط باشـد مخالفت او ضـرر نمی‌رسانـد به اجماع چنان که مکرّر مذکور شد. و چگونه به مجرّد چنین عبارتی از قاضـی کراچکی که در هیـچ مسأله متعرّض قول او نشده‌انـد مگر در این مسأله که شـیخ زین الدین رحمه اللّه از راه اضـطرار متوسّـل به آن شـده توان قـدح نمود در اجماعی که چنـدین کس از مشاهیر علمای ثقات دعوی آن نموده

باشند؟

(۱) رجوع شود به مدارك الاحكام ج ۴، ص ۲۴ و رسائل شهيد ثانى ص ۸۰ (الرسائل العشر)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۱۸

و دیگر گفته‌اند ابن بابویه رحمه اللّه در کتاب مقنع «۱» در بـاب نماز جمعه گفته: «و اگر بگزاری ظهر را با امام به خطبه، می گزاری دو رکعت و اگر بگزاری بی‌خطبه می گزاری چهـار رکعت». و به تحقیق که فرض کرده خـدای تعـالی از جمعه تـا جمعه سـی و پنج نمـاز، از آنهـاست یـك نمـاز که فرض کرده است آن را خـدای تعالی در جماعت و آن جمعه است و ساقط کرده است آن را از نه کس و شمرده است آنها را بعد از آن گفته:

و هر که بگزارد آن را تنها پس بگزارد آن را چهار رکعت مانند نماز ظهر در باقی روزها. «۲»

جواب: عبارت «و بتحقیق که فرض کرده خـدای تعالی- تا قول او- و هر که بگزارد» عبارت حـدیث زرارهٔ است که بعینه نقل کرده. و مـا بعـد از این نقل خواهیم کرد و جواب خواهیم گفت از تمسّك به آن در اثبات وجوب عینی در زمان غیبت. و امّا آنچه بعـد از آن و قبـل از آن نقـل شـده از عبـارت ابن بـابویه رحمه اللّه پس اصـلا از آن مشـخص نمی‌شود که امـام کیست و چه شـرط دارد، و همچنین اصلا دلالت بر وجوب عینی ندارد بلکه ظاهر است در تخییر میان گزاردن با امام به خطبه و بی‌امام بی‌خطبه تنها. و بر تقدیر تسلیم دلالـت بر وجـوب عینی، می گوییم اگر امـام ظـاهر در معصوم نباشـد ظـاهر در اعمّ از آن نیز نخواهـد بود، پس چگونه به آن استدلال توان کرد بر عدم ثبوت اجماع مذکور؟

اگر گوینـد که خصوص امـام معصوم شـرط نیست در جمعه بلکه نایب نیز کافی است به اجماع با آنکه در کلام اشاره به آن نشـده پس باید بر مطلق امام جماعت حمل شود تا لازم نیاید قصور مذکور.

جواب می گوییم که از حمل بر امام معصوم قصوری لازم نیاید، چه صحیح است که جمعه با امام معصوم با خطبه دو رکعت است و این منافـات نـدارد که بـا نـایب او نیز بـا خطبه دو رکعت باشـد، و لـازم نیست که جمیع تفاصـیل این مسأله از این عبارت در نهایت اجمال مستفاد شود.

اگر گوینـد هرگـاه مراد از امـام، معصـوم باشـد صـحیح نخواهـد بود قول او، و اگر بگزاری بی‌خطبه می گزاری چهـار رکعت، چه با معصوم البته باید با خطبه گزارد.

می گوییم اوّلا ضرور نیست که با معصوم البتّه با خطبه گزارده شود؛ چه در زمان عدم تسلّط ائمّه علیهم السلام جمعه واجب نیست بر ایشـان، و گـاه باشـد که جماعت میسّر شود پس در این صورت بی‌خطبه چهار رکعت می گزارنـد، و دیگر آنکه در کلام نیست که اگر با امام بگزاری بی‌خطبه، بلکه گفته اگر بگزاری بی‌خطبه. و این شاید در جماعت با غیر امام

(۱) المقنع ص ۱۴۷

(۲) ظاهرا از «و به تحقیق» تا اینجا جزء کلام ابن بابویه رحمه اللّه می‌باشد و لکن در المقنع در بحث نماز جمعه یافت نشد.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۱۹

باشـد. و حاصـل کلاـم چنین شود که اگر بگزاری با امام معصوم که با خطبه است می گزاری دو رکعت، و اگر بگزاری بی‌خطبه که بی‌امام معصوم است بلکه با پیش‌نمازان دیگر جماعت، می گزاری چهار رکعت. و این توجیه بعـدی نـدارد بلکه ظاهر این است؛ چه ظاهر این است که این کلام ابن بابویه مضـمون حدیث سماعه «۱» است که بعد از این مذکور خواهد شد، چنان که دأب اوست که در مسائل عبـارت احـادیث را به جنس ذکر میکنـد و آن حـدیث سـماعهٔ ظاهر الانطباق است بر این وجه چنان که بعـد از این ظاهر

خواهد شد ان شاء الله.

اين همه با اينكه كتاب نيز در ميان نيست «۲» و اين نقل هم مستند به شيخ زين الدين رحمه اللّه است و احتمال غفلت جارى است.

و ديگر گفته‌اند كه هم ابن بابويه در كتاب امالى در وصف دين اماميّه گفته: «و جماعت در روز جمعه فريضه است و در باقى روزها سنت است و هر كه ترك كند آن را «۳» از روى رغبت از آن «۴» و از جماعت مسلمانان بى‌علّتى پس نيست نمازى از براى او، و ساقط شده است جمعه از نه كس» «۵» و شمرده است آنها را.

جواب: ظاهر است كه اين كلام دلالت نمى‌كند مگر بر وجوب جماعت در روز جمعه و هيچ يك از شرايط آن معلوم نمى‌شود پس از كجا معلوم مى‌شود كه امام معصوم يا نايب او را در كار نمى‌داند؟

و اگر گويند كه هرگاه وجوب آن مخصوص به زمان حضور باشد، پس ذكر آن در اين

---

(۱) وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۱۰، باب ۵ از ابواب نماز جمعه، حديث ۳.

(۲) بعد از نوشتن رساله نسخه‌اى از كتاب مذكور بدست آمد و در آنجا عبارت چنين است: «كه اگر بگزارى [ظهر را] با خطبه مى‌گزارى دو ركعت، و اگر بگزارى بى‌خطبه مى‌گزارى آن را چهار ركعت به يك تسليم. و فرموده است امير المؤمنين عليه السّلام: نيست كلامى و حال آنكه امام خطبه بخواند روز جمعه و نه التفاتى مگر آنچه حلال است در نماز و اگر گردانيده شود نماز روز جمعه دو ركعت به سبب دو خطبه، گردانيده مى‌شود آن دو خطبه عوض دو ركعت آخر پس آن نماز است تا اينكه فرود آيد امام».

و پوشيده نماند كه اين عبارت اصلا دلالت بر وجوب عينى نماز جمعه ندارد بلكه ظاهر آن تخييرى است ميانه گزاردن با خطبه با امام، و گزاردن بى‌خطبه و آن اعمّ از اين است كه با امام باشد يا تنها. و اگر ظاهر در اين نباشد دلالت نميكند مگر بر آنكه با امام با خطبه دو ركعت است و بى‌خطبه چهار ركعت. و امّا اينكه چه وقت با امام با خطبه توان گزارد و يا بايد گزارد و چه وقت بى‌خطبه اصلا معلوم نيست. اين بر تقديرى است كه امام حمل شود بر اعمّ از معصوم و اگر بر خصوص معصوم شود پس صريح است در اختصاص گزاردن با خطبه به صورت وجود امام معصوم عليه السّلام. و قول او «اگر گردانيده شود نماز روز جمعه»، ظاهر است در جواز نگزاردن دو ركعت با خطبه و اصلا دلالت بر وجوب عينى ندارد (منه رحمه اللّه) رجوع شود به كتاب المقنع ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

(۳) يعنى جماعت را و اين مطلق است مخصوص جمعه نيست چه اين مضمون حديثى است كه در باب جماعت وارد شد و غرض مبالغه است در استحباب آن و نفى كمال نماز بى آن. منه اطال الله بقاؤه.

(۴) رغبت از چيزى به معناى تنفّر از آن است، و رغبت به چيزى ميل به آن. منه اطال الله بقاؤه.

(۵) الامالى، ص ۶۴۳ (مجلس ۹۳)

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۲۰

كتابها كه در زمان غيبت نوشته‌اند بى‌فايده مى‌شود.

مى‌گوييم كه مسائلى كه مخصوص زمان حضور است از جهاد و غير آن در كتب اصحاب ما بسيار است و خصوصيتى به اين مسأله ندارد، و همين مسأله را جمعى كثير ايراد كرده‌اند به تفصيل، با تصريح به اختصاص به زمان حضور. با آنكه فريضه را اعمّ از واجب تخييرى و عينى مى‌توان گرفت كه شامل زمان حضور و غيبت هر دو باشد.

و ديگر گفته‌اند كه هم ابن بابويه در كتاب من لا يحضره الفقيه «۱» نقل كرده بعضى احاديث را كه دلالت مى‌كند بر وجوب جمعه، و شرط نكرده امام يا نايب او را پس بايد مخصوص به زمان حضور نداند، چه او اين كتاب را نوشته از براى عمل مردم و رجوع به آن هرگاه فقيه حاضر نباشد. و ديگر چگونه كسى ذكر كند كلامى را كه دلالت كند بر وجوب با آنكه وجوب متحقّق نباشد نزد او در زمان او بلكه در زمان ديگر؟

جواب: ابن بابویه رحمه اللّه در من لا یحضره الفقیه در بسیاری از مسائل اکتفا کرده بذکر بعضی احادیث وارده در آن باب و ترک کرده ذکر بسیاری از شرایط و احکام آن را، و بسیار نقل کرده احادیث متعارض و متناقض را و متعرّض و جمع و تأویل نشد، چنان که به تتبع آن کتاب ظاهر می‌شود. پس به مجرّد نقل او حدیثی را در این باب ظاهر نمی‌شود که او عمل کرده به آن، چه جای اینکه هیچ شرط نداشته باشد، با آنکه ابن بابویه در این کتاب حدیث محمد بن مسلم «۲» را نیز نقل کرده؛ و از آن ظاهر می‌شود اعتبار امام یا نایب او چنان که مذکور خواهد شد ان شاء الله.

و گفته نیز در باب نماز عید: «۳» «و وجوب عید نیست مگر با امامی عادل» و خلافی نیست در اینکه شرایط وجوب جمعه و عید یکی است چنان که جمعی از علماء تصریح به آن کرده‌اند و ظاهر خواهد شد بعد از این ان شاء الله که ظاهر از امام عادل معصوم است پس باید که وجوب جمعه نیز مشروط باشد به امام معصوم نزد او.

و از کتاب هدایهٔ «۴» او نیز قبل از این نقل کردیم که تصریح کرده به اعتبار امام.

و چگونه تجویز توان کرد که او جمعه را وجوب عینی می‌دانسته باشد و ترک می‌کرده باشد با همه اعزاز و احترامی که او نزد سلاطین داشته و عدم خوف و تقیّه از احدی، حتّی اینکه نقل کرده‌اند که سلطان رکن الدولهٔ دیلمی او را در مجلس در پهلوی خود جای می‌داده و با او از روی کمال ادب گفتگو می‌کرده و تصدیق می‌کرده به حقیّت مذهب امامیّه و صدق

---

(۱) کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۲۶۶

(۲) کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۲۶۷

(۳) کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۳۲۰ حدیث ۱۴۶۰

(۴) الهدایهٔ (الجوامع الفقیه، ص ۵۲)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۲۱

آنچه او می‌فرموده، و با صاحب بن عبّاد چنان وزیری به استقلال (کذا) شیعی کمال ربط و مصاحبت داشته، با این همه اعتبار او و کمال استیلای شیعه در آن زمان چگونه جایز بوده بر او ترک نماز جمعه با قول به وجوب عینی آن؟ و اگر می‌گذارده و ترک نمی‌کرده چگونه پوشیده مانده بوده این معنی بر شیخ طائفه با وجود قرب زمان او و شاگردی شیخ مفید که شاگرد او بوده تا اینکه دعوی کرده که تا زمان او هیچ کس نماز جمعه نگزارده بغیر از خلفاء و امراء و کسانی که نصب شده‌اند از برای نماز چنان که گذشت؟

و چگونه تجویز توان کرد که شیخ طائفه چنان بی‌دین باشد که با این همه بی‌خبری و عدم اطّلاع بر احوال مثل صدوق با قرب عهد چنین دعوی کند و این بسیار ظاهر است؟

و امّا استبعاد این که ذکر کند کسی کلامی که دلالت کند بر وجوب چیزی با آنکه متحقّق نباشد وجوب در زمان او بلکه در زمان دیگر پس ظاهر شد جواب او از آنچه ذکر کردیم در باب کلام امالی «۱».

دیگر گفته‌اند که ظاهر کلینی نیز قول به وجوب عینی است- چه نقل نکرده است در کافی «۲» مگر احادیثی که دلالت می‌کند بر وجوب عینی حتی آنکه نقل نکرده است روایت محمد بن مسلم را که بعضی توهّم کرده‌اند دلالت آن را بر اعتبار امام یا نایب او- همچنین جمعی دیگر از قدما که کتب احادیث نوشته‌اند.

جواب: بر متتبع ظاهر است که کلینی و جمع دیگر که کتب احادیث نوشته‌اند غرض ایشان نیست مگر نقل پاره احادیث که به ایشان رسیده هر چند نقیض یکدیگر باشد و عمل به آن نکنند و از آن اصلا مذهب ایشان در مسائل ظاهر نمی‌شود. و آنچه گفته‌اند که از روایت محمّد بن مسلم- بعضی توهّم کرده‌اند اعتبار امام یا نایب او را یعنی دلالت ندارد- و در واقع چنین نیست، بلکه ظاهرش آن

است چنان که بعد از این به تفصیل مذکور خواهد شد. و کلینی رحمه اللّه هر چند ذکر نکرده آن را، امّا ذکر کرده حدیث دیگر که دلالت بر اعتبار امام می‌کند چنان که مذکور خواهد شد، با آنکه عدم ذکر دلیل بر چیزی نمی‌شود اصلا چنان که گفتیم.

دیگر گفته‌اند که ظاهر کلام شیخ نیز در خلاف «۳» و نهایهٔ «۴» و مبسوط «۵» قول به وجوب عینی است و ما قبل از این در طیّ کلام شیخ در آنجا نقل کردیم کلمات ایشان را و ظاهر نمودیم

---

(۱) که در صفحهٔ ۵۳۵ از همین کتاب گذشت.

(۲) الکافی ج ۳، ص ۴۱۸ و ۴۱۹

(۳) الخلاف ج ۱، ص ۵۹۲ و ۶۰۷

(۴) النهایه ص ۱۰۳

(۵) المبسوط ج ۱، ص ۱۴۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۲۲

فساد آنها را پس متذکّر باش.

دیگر گفته‌اند که شیخ عماد الدین طبرسی در کتاب نهج العرفان گفته که امامیّه بیشتر واجب گردانیده‌اند مر نماز جمعه را از اهل سنّت و با وجود این تشنیع می‌کنند بر ایشان ترک آن را، چون تجویز نمی‌کنند ایشان اقتدا کردن به فاسق و کسی که ارتکاب کبایر کند و کسی که مخالف باشد در عقیده صحیحه و ظاهر است که امامیّه وقتی پیشتر واجب گرداننده خواهند بود مر جمعه را از اهل سنت که شرط نباشد در وجوب عینی نماز جمعه امام یا نایب او؛ چه بر تقدیری که شرط باشد آن را زمان غیبت با همه درازی آن واجب نخواهد بود آن، پس چگونه توان گفت که ایشان پیشتر واجب می‌گردانند جمعه را از اهل سنت، و حال آنکه غیر حنفیّهٔ از اهل سنت شرط نمی‌دانند اذن حاکم را در اصل، و حنفیه که شرط می‌دانند اذن حاکم را کافی می‌دانند مطلق حاکم را خواه جایر باشد و خواه عادل.

جواب آنکه: کتاب مذکور در میان نیست که حقیقت وجه کلام او از آن ظاهر شود، و ممکن است که حکم او بنابراین باشد که امامیّه نیز در همه اعصار جمعه را واجب می‌دانند نهایت ساقط شده وجوب به اعتبار تقیّهٔ و عدم امکان ظهور امام (ع).

و اما اینکه ایشان بیشتر واجب گردانیده‌اند از اهل سنت پس به اعتبار اینکه امامیّه مصر را شرط نمی‌دانند در وجوب و حنفیّه شرط می‌دانند و در عدد امامیّهٔ پنج نفر یا هفت نفر کافی می‌دانند و شافعیّهٔ «۱» و مالکیهٔ چهل تا شرط می‌دانند و از احمد در یک روایت چهل نقل کرده‌اند، و در روایت دیگر پنجاه. پس امامیّه از هر طائفه‌ای از ایشان بیشتر واجب گردانند‌ه‌اند از راهی.

و ممکن است که مراد از بیشتر واجب کننده بودن امامیّه این باشد که ایشان حکم به وجوب و اهتمام به آن زیاده از اهل سنت می‌کنند، امّا با شرایط. بلکه ظاهر این است که مراد همین باشد؛ چه مثل این عبارت در بعضی مسائل دیگر نیز واقع شده. «۲» و مراد این است یا

---

(۱) این روش نقل کرده علامه رحمه اللّه در منتهی، و جمعی نقل کرده‌اند که در این مسأله چیزی از مالک نقل نشده، منه رحمه اللّه.

(۲) پوشیده نماناد که علامه در کتاب کشف الحق [ص ۱۰۰ و ۱۰۱] ذکر کرده بعضی از مسائلی که خلاف شده در آنها میانه امامیّه و اهل سنت در باب نماز جمعه، مثل اینکه رفته‌اند امامیه به وجوب جمعه بر کسی که دور باشد از شهر بر دو فرسخ یا کمتر، و گفته ابو حنیفه که واجب نیست بر کسی که بوده باشد خارج بلد. و اینکه رفته‌اند امامیّهٔ به وجوب جمعه بر پنج نفر که یکی از ایشان امام

باشـد، و گفته است شـافعی و احمـد و اسـحاق واجب نیست بر کمتر از چهل کس. و اینکه رفته امامیّه به اینکه عـدد شـرط است در ابتـدا نه در اسـتدامت، و مخـالفت کرده‌انـد در این اهـل سـنت. و اینکه امامیّه رفته‌انـد به اینکه بقاء وقت شـرط نیست در تمام کردن جمعه، و ابو حنیفه و شافعی گفته‌انـد که شـرط است. و اینکه رفته‌اند امامیّهٔ به اینکه واجب جمعه است پس اگر بگزارد ظهر صـحیح نیست و واجب است بر او سـعی اگر ادراک کرد جمعه را واجب است بر او جمعه و اگر نه اعـاده می‌کنـد ظهر را، و ابو حنیفه گفته اگر بگزارد ظهر را در خـانه خود مجزی باشـد او را. و اینکه امامیّه رفته‌انـد به اینکه جایز است گزاردن جمعه در صـحرا مطلقا، و ابو حنیفه گفته جایز نیست مگر در اصل شـهر یا موضـعی که می‌گزارند در آن نماز عید، و شافعی گفته جایز نیست مگر در اصل شهر. و در هر یـک از این مسائل بیـان کرده حقّیت مـذاهب امـامیه را بعـد از آن گفته: و به تحقیق که ظـاهر شـد از این مسائـل بر عـاقل منصف اینکه امامیّه بیشتر واجب گردانده‌اند مر جمعه را از جمهور با وجود این تشـنیع می‌کنند بر ایشان به سـبب ترک جمعه، چون ایشان تجویز نمی‌کننـد اقتـدا کردن به فاسق و کسـی که مرتکب کبایر شود و کسـی که مخالف باشـد در عقیده صـحیحه. تمام شـد کلام علامه.

و پوشـیده نماند که این عبارت بعینه عبارت شیخ طبرسی است [مجمع البیان ج ۱۰، ص ۲۸۸] با اینکه علامه در بعض کتابها [منتهی ج ۱، ص ۳۳۶] به حرمت نمـاز جمعه در زمان غیبت قایل شـده و در بعضـی به وجوب تخییری [نهایه ج ۲، ص ۱۴]، چنان که سابقا نقـل کردیـم. پس حکم او به اینکه امامیّـهٔ بیشـتر واجب گردانندهانـد جمعه را از اهـل سـنت بنـابر آن است که اشـاره به آن کرده از مسائلی که نقل کرده، پس مراد شیخ طبرسی نیز همین باشد، چنان که ذکر کردیم اوّلا. منه رحمه اللّه.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۲۳

مراد این باشـد که بیشتر واجب گرداننده‌انـد گو به اعتبـار وجوب تخییری باشـد و وجه بیشتر همـان باشـد که اشـاره به آن شـد. و با وجود این احتمالات پس قول شـیخ مـذکور دلالـت نکنـد بر اینکه قول امامیّه وجوب عینی باشـد در زمان غیبت نیز، بلکه از تشـنیع مخـالفین که او نقل کرده چنان که مشـهور است اسـتنباط توان کرد که مـذهب امامیّه چنین نبوده. و امّا اینکه چرا شـیخ مـذکور این معنی را منشأ تشنیع مخالفین نساخته بلکه به وجوه دیگر پرداخته پس امر آن سهل است چنان که بر متتبع کلام علما ظاهر است.

اینست عمده سخنانی که گفته‌اند در جواب تمسّک به اجماع و بحمد اللّٰه ضعف آنها تمام به وضوح پیوست.

فصل دویم در ذکر بعضی از دلایل بر نفی وجوب عینی زیاده بر آنچه ظاهر شد از اجماع.

بـدان که آنچه ظـاهر شـد از اجمـاع علمـاء کـافی است مـا را در حکم بعـدم وجوب عینی نمـاز جمعه در زمـان غیبت چنان که بیان نمودیم، لیکن از برای زیـادتی تأکیـد و تقویت ذکر می‌کنیم در این فصل بعضـی از دلایل و منبّهات دیگر بر آن روایت کرده اسـت شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه به سندی معتبر بلکه صحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السّـلام که فرموده: تجب الجمعـهٔ علی سـبعهٔ نفر من المؤمنین و لا تجب علی أقلّ منهم الإمام و قاضـیه و مدّعیا حقّ و شاهدان و الـذی یضـرب الحدود بین یدی الإمام. «۱» یعنی واجب می‌شـود بر هفت نفر از مؤمنـان و واجب نمی‌شود بر کمـتر از ایشـان، امـام و قاضی او و دو کس که دعوی داشته باشند بر سر

(۱) کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۲۶۷؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۱۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۲۴

حقّی و دو شاهد و آن کسی که می‌زند حدها را در پیش امام.

پوشـیده نمانـد که در این حـدیث بیان شـده که هفت کس که جمعه واجب می‌شود بر ایشان این جماعتند و ظاهر است مراد به امام

در این مقام امام اصل است نه هر پیشنمازی به قرینه قاضی و آن جمعی دیگر؛ چه ایشان با امام اصل می‌باشند نه هر پیشنمازی، پس با غیر امام اصل واجب نباشد.

اگر کسی گوید که پس چه می گویید در نایب امام و حال اینکه واجب است جمعه با او نیز؟

جواب می گوییم که وجوب با نایب نیز از خارج به اجماع ثابت شده پس او نیز حکم امام دارد، و اگر کسی دیگری را دعوا کند که حکم امام دارد بایـد اثبات کند، و کجاست آن با اینکه می‌توان گفت که امام در این حدیث شامل نایب او نیز می‌تواند شد، چه اکثر نایبان او حاکم و امیر می‌باشند و این جماعت با ایشان نیز می‌باشند.

و این حدیث را شیخ طایفه نیز در تهذیب «۱» و استبصار «۲» روایت کرده به سندی دیگر از آن حضرت علیه السّلام.

و در روایت دیگر شیخ بجای «و مدعیا حق» و «المدعی حقا و المدعی علیه» واقع شده یعنی آن کسی که دعوی می کند حقی را و آن کسی که دعوی می‌شود بر او. و بجای «و شاهدان» «و الشاهدان» بالف و لام واقع شده. و حاصل هر دو روایت یکی است.

و در سند تهذیب حکم بن مسکین واقع شده، و اگر چه او را علماء مدحی کرده‌اند و توثیق نکرده‌اند «۳» اما انضمام آن به سند فقیه و شهرت و عمل اصحاب به آن قوی می گرداند آن را؛ چه طریقه علما آن است که هر روایت که مشهور شده میانه اصحاب و اکثر عمل به آن کرده‌اند هر چند ضعیف باشد ترجیح می‌دهند آن را بر حدیث صحیحی که مشهور نباشد عمل به آن. و در احادیث نیز امر به سلوک این طریقه واقع شده چنان که نقل شد قبل از این «۴»

---

(۱) التهذیب ج ۳، ص ۲۰؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۵ و ۳۱۱

(۲) الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۸

(۳) بعضی تقویت کرده‌اند این سند را به اینکه حکم بن مسکین در بسیاری از اسناد فقیه واقع شده با حکم صدوق رحمه اللّه به صحت آن احادیث، [کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۳]، و ممکن است نیز تقویت آن به آنچه تقویت کرده به آن بعضی از اعاظم قایلین به وجوب عینی روایتی از معاویهٔ بن میسرهٔ و آن این است که گفته معاویهٔ بن میسرهٔ تصریح نکرده‌اند اصحاب به جرح او و نه توثیق. اما اینکه روایت می کند از او ابن أبی عمیر و تصریح کرده است شیخ [در عدهٔ الاصول ج ۱، ص ۳۸۷] به اینکه ابن أبی عمیر روایت نمی کند مگر از ثقات و این می‌بخشد این خبر را قوتی. و پوشیده نماند که این کلام بعینه در این مقام نیز جاری است زیرا که ابن أبی عمیر از حکم بن مسکین نیز بسیار روایت می کند. (منه اطال الله بقاؤه)

(۴) که در صفحهٔ ۵۲۰ گذشت.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۲۵

از روایت عمر بن حنظله. «۱»

اگر گویند که عمل به ظاهر این حدیث نتوان کرد؛ چه ظاهر آن این است که منعقد نشود جمعه مگر با امام و آن شش کس دیگر، با آنکه خصوص آن شش کس در کار نیست به اجماع علماء، پس بایـد که بر تمثیل حمل شود، و هرگاه آن شش کس بر تمثیل حمل شود امام نیز بر مثال حمل خواهد شد و مراد این خواهد بود که در جمعه هفت کس می‌باید مانند امام و آن شش کس دیگر چنان که شیخ مفید رحمه اللّه اشاره به آن کرده در کتاب اشراف «۲» آنجا که گفته: و عدد ایشان- یعنی جمعی که جمعه واجب است بر ایشان در عدد- «امام است و دو شاهد و کسی که شهادت می‌دهند بر او و کسی که متولی اقامه حدود است»، پس اشاره کرده به اینکه عدد ایشان باید موافق باشد با این عدد و در مرتبه آن باشد نه اینکه خصوص این جماعت معتبر باشد.

جواب: اوّلا می گوییم که حمل آن شش کس بر تمثیل ضرور نیست بلکه بعید است و ظاهر آن است که اعتبار این جمع کنایه است از اشتراط وجوب جمعه به امام معصوم و بسط یـد و نفوذ حکم او به حیثیتی که قاضی منصوب باشد از جانب او و مردم در دعواها

به خدمت او روند و گواه گذارند، و فرموده باشد کسی را از برای زدن حدها و هر گاه کنایه باشد از این معنی منافاة ندارد با وجود نماز در حال حضور امام و بسط ید هر گاه جمع شوند با او شش کس هر چند غیر این جماعت باشند.

و ثانیا می گوییم که از اینکه آن شش کس بر تمثیل حمل شود به دلیل اجماع لازم نمی‌آید که امام نیز بر تمثیل حمل شود چه در آنجا اجماعی نیست، و از قواعد مقرّره میان علماء آن است که ارتکاب خلاف ظاهر در هر جا که ضرور شود نمی‌توان که کل آن کلام را بر خلاف ظاهر حمل کرد بلکه باید آنچه را توان بر ظاهر خود حمل نمود. پس در ما نحن فیه حمل بر تمثیل که خلاف ظاهر است همین در آن شش کس ضرور شده به دلیل اجماع، و از آن لازم نمی‌آید که امام را نیز بر تمثیل حمل توان کرد، با آنکه ظاهر است که حمل همه بر تمثیل بسیار رکیک و بی‌فایده می‌سازد کلام را و جایز نیست نسبت چنین کلامی به معصوم، بخلاف حمل امام بر تعیین و باقی بر تمثیل، چه اشاره می‌شود به وجه اعتبار هفت کس و حکمت آن. و آن این است که این نماز واجب است بر امام و در اکثر اوقات با امام این هفت کس می‌باشند پس به این مناسبت شرط شده باشد در این نماز هفت کس و امثال این قسم وجه‌ها و حکمتها در احادیث بسیار وارد شده. چنان که بر متتبع ظاهر است امّا هر گاه

---

(۱) الکافی ج ۱، ص ۶۷ و ج ۷، ص ۴۱۲؛ کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۳، ص ۵؛ التهذیب ج ۶، ص ۳۰۱

(۲) مصنفات الشیخ المفید ج ۹، ص ۲۵ (کتاب اشراف)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۲۶

تمام هفت کس بر سبیل تمثیل حمل شود پس آن تمثیل رکیک و بی‌فایده خواهد بود چنان که ظاهر می‌شود به اندک تأمّلی.

و از عبارت مفید رحمه اللّه که نقل کرده‌اند ظاهر نمی‌شود مگر اینکه مجموع این جماعت بر سبیل تمثیل است و خصوص همه در کار نیست، نه اینکه هر یک بر طریق تمثیل است حتّی امام و این ظاهر است.

و روایت کرده است شیخ طوسی رحمه اللّه در کتاب مصباح المتهجّد «۱» بعد از آنکه حکم کرده به سنّت بودن جمعه در زمان غیبت چنان که نقل کردیم قبل از این از ابن أبی عمیر از هشام از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام که فرمود: إنّی لأحبّ للرجل أن لا یخرج من الدنیا حتّی یتمتع و لو مرّة واحدة و ان یصلّی الجمعة فی جماعة یعنی بدرستی که من دوست می‌دارم از برای مرد اینکه بیرون نرود از دنیا تا اینکه متعه کند و اگر هم یک مرتبه باشد، و اینکه بگزارد جمعه را در جماعت. و سند شیخ رحمه اللّه به ابن أبی عمیر چنان که در فهرست «۲» آورده صحیح است پس حدیث صحیح باشد.

و پوشیده نیست که لفظ دوست می‌دارم که متعارف استعمال آن در سنّتی‌هاست و همچنین همراه متعه آوردن که آن نیز سنّت است به اجماع، ظاهر است در سنّت بودن جمعه و عدم وجوب آن، و چون وجوب آن با حضور امام یا نایب او اجماعی است باید بر غیر آن حال حمل شود، پس در زمان غیبت سنّت باشد نه واجب. و تخصیص این به جمعی که جمعه واجب نباشد بر ایشان مثل کسی که دو فرسخ دور باشد از موضع اقامت جمعه یا کور و لنگ و مانند آن، بسیار دور است.

و در صحیفهٔ کامله که نسبت آن به حضرت امام زین العابدین علیه السّلام متواتر است در دعای روز جمعه و عید قربان فرموده: اللهمّ إنّ هذا المقام لخلفائک و أصفیائک و مواضع أمنائک فی الدرجة الرفیعة التی اختصصتهم بها قد ابتزّوها «۳» یعنی خداوندا به درستی که این مقام- یعنی امامت نماز جمعه و عید و خطبه خواندن در آن که- از برای جانشینان تو و برگزیدگان تست «۴» و جاهای امینان تو- که مراد از ایشان ائمّه علیهم السلام باشد- در پایه بلندی که مخصوص گردانیده‌ای ایشان را به آن به تحقیق که ربوده‌اند آن را- یعنی دیگران ربوده‌اند آن مقام و جاها را و غصب کرده‌اند- پس معلوم شد که امامت و خطبه خواندن در جمعه و عید مخصوص ائمّه علیهم السلام است و از برای نایبان ایشان به دلیل خارج ثابت شده

---

(۱) مصباح المتهجد ص ۳۲۴

(۲) الفهرست ص ۱۴۲

جعفریان، رسول، دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، در یک جلد، قم - ایران، اول، ه ق دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه؛ ص: ۷۲۶

(۳) صحیفه سجادیه (دعای شماره ۴۸)

(۴) یعنی مخصوص ایشان است چنان که مفاد کلمه لام است. منه ادام الله بقاؤه

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۲۷

و آن منافات بـا اختصـاص مـذکور نـدارد چنان که ظاهر است. و اما اگر هر عادلی مستحق آن باشـد پس اصـلا اختصاص نخواهد داشت به خلفاء و ائمّه علیهم السلام و پر ظاهر است که کسی نمی‌گوید که پیشنمازی مخصوص خلفا و اصفیاست.

اگر کسـی گویـد که شایـد مراد آن حضـرت علیه السّـلام مطلق امامت و خطبه خواندن نباشد، بلکه در آن اوقات که مخصوص آن حضرت علیه السّلام بود و بنی امیه غصب کرده بودند.

می‌گوییم که لفـظ خلفـاء و اصـفیاء و امنـاء بصـیغهٔ جمع ابـا دارد از این معنی، و اگر مراد این بود بـایست که بفرماینـد: «که از برای خلیفه تو و صفیّ تو و موضع امین تو» و این ظاهر است.

و نزدیک به مضـمون این کلام شـریف آنچه شیخ صدوق روایت کرده مرسلا از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: ما من عیـد للمسـلمین أضـحی و لا ـ فطر إلّا و هو یجـدّد فیه لآل محمّـد حزن، قیل و لم ذاك؟ قال لأنّهم یرون حقّهم فی یـد غیرهم. «۱» یعنی نیسـت هیـچ عیـدی از برای مسـلمانان نـه اضـحی و نـه فطری مگر اینکه تـازه می‌شـود از برای آل محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله اندوهی، گفته شد که از برای چیست آن؟ فرمود: از برای اینکه می‌بینند حقّ خود را در دست غیر خود.

و این حـدیث را ثقهٔ الاسـلام رحمه اللّه در کافی «۲» و شـیخ رحمه اللّه نیز در تهـذیب «۳» مسـندا نقل نموده‌اند به اندک تغییری در بعض الفاظ آن.

و این ظـاهر است در اینکه امـامت نمـاز عیـد و خطبه خوانـدن در آن حقّ ایشـان است و دیگران به نـاحقّ دارنـد پس هر که دعوی حقّیت خود کنـد بایـد اثبات کنـد. و بنای استـدلال به این حـدیث بر این است که حکم جمعه و عید در شـرایط وجوب یکی است بی‌خلاف در آن.

و روایت کرده شیـخ رحمه اللّه در تهذیب «۴» و استبصار «۵» به سـندی صـحیح از عبد الله بن بکیر- و او اگر چه نقل کرده‌اند که به دین فطحیه بوده امّا ثقهٔ بوده، و نقل کرده‌اند اجماع بر صـحت حدیث و روایت او- که گفته: سألت أبا عبد الله عن قوم فی قریهٔ لیس لهم من یجمـع بهم أ یصلّون الظهر یـوم الجمعه فی جماعـهٔ؟ قـال نعم، إذا لم یخـافوا. یعنی سؤال کردم از حضـرت ابی عبـد الله علیه السّـلام از قومی که در دهی باشـند و نباشد از برای ایشان کسـی که نماز جمعه بگزارد به ایشان آیا می‌گزارند ظهر را در روز جمعه در جماعت؟ فرمود: که بلی هرگاه نترسند.

پس معلوم شد از این حدیث که در امامت جمعه زیاده بر امامت جماعت چیزی

---

(۱) کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۳۲۴.

(۲) الکافی ج ۴، ص ۱۶۹ و ۱۷۰

(۳) التهذیب ج ۳، ص ۲۸۹؛ کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۳۲۴؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۴۷۵.

(۴) التهذیب ج ۳، ص ۱۵؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۲۷

(۵) استبصار ج ۱، ص ۴۱۷.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۲۸

می‌باید، و این خلاف مذهب قائلین به وجوب عینی است، چه ایشان قایلند که در امامت جمعه چیزی زیاد بر امامت جماعت شرط نیست، بلی بعضی قایلین به وجوب تخییری قایل شده‌اند که در امام جمعه در زمان غیبت شرط است که فقیه باشد و در امام جماعت در کار نیست بلکه مجرد عدالت در او کافی است. و کلام ما با قایلین به وجود عینی است و از این حدیث ردّ مذهب ایشان ظاهر شد.

اگر گویند که شرطی که در امام جمعه در کار است و در امام جماعت در کار نیست شاید همان قدرت بر خطبه خواندن باشد پس مراد سایل این باشد که کسی نیست که خطبه تواند خواند تا اینکه جمعه بگزارند آیا به عنوان جماعت بگزارند؟

می‌گوییم هر که امامت جماعت تواند کرد البته خطبه بقدر اقل واجبی می‌تواند خواند چنان که بعد از این ظاهر خواهد شد. و دیگر اینکه هرگاه جمعه واجب عینی باشد پس یاد گرفتن خطبه نیز واجب خواهد بود هر چند وجوب کفایی باشد، پس در هر دهی مثلا بر جمعی واجب خواهد بود یاد گرفتن آن تا هرگز فوت نشود جمعه از ایشان. پس هرگاه در دهی نباشد کسی که خطبه تواند خواند پس اهل آن ده ترک واجب چنین کرده خواهند بود و امامت جماعت نیز نخواهند توانست کرد؛ و اگر چه در دفع این کلام به فرض‌های دور و احتمالات بعید متمسک می‌توان شد امّا متأمّل منصف می‌داند که آنها منافات با ظهور حدیث در مطلب ما ندارد.

و اگر گویند که شاید جمعه نتوان گزارد به اعتبار تقیه و سؤال از آن است. می‌گوییم که در روز جمعه اگر تقیه باشد در گزاردن جمعه چهار رکعتی خواهد بود با جماعت چنانچه حضرت اشاره به این کرده و فرموده: اگر نترسد، و شیخ رحمه اللّه نیز تصریح به آن کرده، نه در گزاردن جمعه دو رکعتی با قدرت بر گزاردن چهار رکعتی با جماعت؛ چه جماعت در روز جمعه بی‌خطبه نزد اهل سنّت نمی‌باشد، چنان که شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۱» اشاره به آن کرده با آنکه اگر مراد سایل این می‌بود می‌گفت که هرگاه قومی در دهی باشند و نتوانند جمعه گزارد نه اینکه نباشد کسی که جمعه بگزارد با ایشان. و این ظاهر است.

و روایت کرده است ثقهٔ الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه اللّه در کتاب کافی به سندی موثق از سماعه که گفته: «سألت أبا عبد الله علیه السّلام عن الصلاهٔ یوم الجمعه، فقال أمّا مع الإمام فرکعتان و أمّا من یصلّی وحده فی أربع رکعات و إن صلّوا جماعهٔ». «۲» یعنی سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله از نماز در روز جمعه پس فرمود: که اما با امام پس دو رکعت است، و اما کسی که

---

(۱) التهذیب ج ۳، ص ۱۵ و ۱۶

(۲) الکافی ج ۳، ص ۴۲۱؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۱۴. روایت نقل شده مطابقت با کتاب کافی ندارد، و لکن مطابق است با نقل کتاب وسائل الشیعهٔ از کافی.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۲۹

می‌گذارد تنها پس چهار رکعت است و هر چند بگزارد به عنوان جماعت.

از این حدیث نیز معلوم می‌شود که امامی که در نماز جمعه می‌باید هر امامی که از برای جماعت کافی است نیست، بدلیل آنچه آخر فرمودند که «اگر می‌گزاری تنها» یعنی بی‌امام چهار رکعت است هر چند بعنوان جماعت باشد.

پس معلوم شد که در جمعه امامی خاص می‌باید و آن خلاف مذهب قایلین به وجوب عینی است، چنان که قبل از این مذکور شد.

و این حدیث را شیخ در تهذیب «۱» نقل کرده از کلینی، و در آنجا بعد از «فرکعتان» این عبارت واقع شده، «و أمّا من صلّی وحده

فهى أربع ركعتان بمنزلة الظهر يعنى إذا كان إمام يخطب فإذا لم يكن إمام يخطب فهى أربع ركعات و إن صلّوا جماعة». يعنى و اما كسى كه بگزارد آن را تنها پس آن چهار ركعت است بمنزله ظهر. يعنى هرگاه امامى باشد كه خطبه بخواند پس آن چهار ركعت است و هر چند بگذارند بعنوان جماعت؛ و در بعض نسخه‌هاى كافى «۲» نيز چنين واقع شده، و ظاهر اين است كه روايت چنين بوده و در آن نسخه‌ها از قلم ناسخين افتاده.

و پوشيده نماند كه ظاهر اين است كه مراد به امامى كه خطبه بخواند كسى باشد كه جايز باشد او را خطبه خواندن از براى جمعه، يعنى اذن بخصوص داشته باشد از امام عليه السّلام نه محض همين كه خطبه تواند خواند؛ چه هر كس امامت جمعه تواند كرد البته خطبه مى‌تواند خواند- خصوصا هرگاه نماز جمعه واجب عينى باشد- اگر هم بقدر اقل واجبى باشد كه حمد خدا و ثناى بر او و صلاة (صلوات) بر پيغمبر و آل او و اندك موعظه و يك سوره كوچكى از قرآن است؛ چه اين همه بعمل مى‌آيد بگفتن: الحمد للّه رب العالمين اللهم صل على محمّد و آله و اتقوا اللّه و خواندن سوره قل هو اللّه مثلا.

پس معلوم شد كه هرگاه امامى نباشد كه خطبه تواند خواند- يعنى مأذون در آن باشد- پس چهار ركعت است هر چند گزارده شود، پس نماز جمعه بى‌رخصت امام واجب عينى نباشد و ممكن است قول او- يعنى هرگاه امامى باشد كه خطبه بخواند- اشاره باشد بوجوب تخييرى نماز جمعه و مراد اين باشد كه اگر امامى باشد كه خطبه بخواند و نماز جمعه كند پس دو ركعت بگزارند، و اگر چنين نباشد خواه در اصل «۳» امام نباشد يا باشد و خطبه نخواند پس چهار ركعت بگذارد.

---

(۱) التهذيب ج ۳، ص ۱۹

(۲) رجوع شود به الكافى ج ۳، ص ۴۲۱

(۳) و ممكنست كه مراد امام جمعه از اهل سنت باشد و بنابراين ظاهر حديث عدم جواز جمعه است مگر با ايشان يعنى در زمان عدم تسلّط ائمّه عليهم السلام. منه اطال اللّه بقاؤه.

دوازده رسالة فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۳۰

و پوشيده نماند كه اگر اين «يعنى» كلام حضرت باشد پس حجّيت آن ظاهر است و اگر كلام راوى باشد باز خالى از تأييدى نيست، و غرض ما در اين مقام زياده از آن نيست؛ چه آنكه گذشت از اجماع، كافى است در احتجاج.

اينها همه با قطع نظر از اينكه امام ظاهر در امام معصوم است، و امّا بعد از تمسّك به آن چنان كه علامه حلّى رحمه اللّه در منتهى «۱» كرده پس دلالت حديث بر مدعى ظاهر است هر چند «يعنى» كلام راوى باشد؛ و از آن راه استدلال كرده علامه رحمه اللّه به اين حديث بى‌ذكر «يعنى» تا آخر.

و روايت كرده شيخ رحمه اللّه در تهذيب بسندى صحيح از محمد بن مسلم از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام كه گفته: سألته عن اناس فى قرية هل يصلّون الجمعة جماعة، قال: نعم، و يصلّون أربعا إذا لم يكن من يخطب. «۲» يعنى سؤال كردم آن حضرت را از جمعى كه در دهى باشند آيا مى‌گذارند جمعه را در جماعت؟ فرمود: بلى مى‌گزارند چهار ركعت هرگاه نباشد كسى كه خطبه بخواند.

پوشيده نماند كه مراد به جمعه در اين حديث ظهر جمعه است و استعمال جمعه در آن شايع است، چنان كه قبل از اين نيز مذكور شد، پس اين حديث صريح است در اينكه چهار ركعت بعنوان جماعت مى‌گزارند وقتى كه نباشد كسى كه خطبه بخواند «۳» و قبل از اين گفتيم كه بايد مراد به كسى كه خطبه بخواند اين باشد كه مأذون باشد در آن يا اينكه نماز جمعه واجب عينى نباشد و او مختار باشد در خواندن خطبه و نخواندن آن، چه اگر واجب عينى باشد كسى كه امامت جماعت تواند كرد البته خطبه بقدر اقل واجب بايد تواند خواند. و عجب اينكه قايلين بوجوب عينى استدلال كرده‌اند به اين حديث بر وجوب عينى بنابراين كه حمل

کرده‌انـد کسـی را که خطبه بخواند بر اینکه تواند خطبه خواند، پس مفهوم حدیث بنابر آن است که اگر بوده باشد کسـی که خطبه تواند خواند چهار رکعت نمی‌گزارند بلکه دو رکعت می‌گزارند. و این بسیار ضعیف است؛ چه ظاهر شد که معنی «من یخطب» آن نیست که ایشان فهمیده‌اند. و بر تقدیر تسلیم؛ ظاهر آن است که مراد این باشد که اگر «من یخطب» باشد ضرور نیست چهار رکعت گزاردن بلکه دو رکعت هم می‌توان گزارد نه اینکه چهار رکعت اصلا مجزی نیست چنان که مذهب قایلین به وجوب عینی است.

و بعضـی حمل کرده‌اند جمعه را در سؤال بر دو رکعتی و گفته‌اند که قول حضـرت «بلی» یعنی بلی می‌گزارند دو رکعتی، و قول او: «می‌گزارند چهار رکعت تا آخر» کلام دیگر است

(۱) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۱۷

(۲) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۸؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۶

(۳) یا آنکه مراد امام جمعه از اهل سنت باشد. منه اطال اللّه بقاؤه.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۳۱

که «بلی» به آن برنمی‌خـورد. یعنی بلی مردم ده دو رکعتی می‌گزارنـد، چهـار رکعت نمی‌گزاردنـد مگر وقـتی که نباشـد کسـی که خطبه توانـد خوانـد. پس بنابراین اسـتدلال کرده‌انـد به این حـدیث بر وجوب عینی جمعه مگر وقتی که کسـی نباشد که خطبه تواند خواند، و این توجیه قطع نظر از معنی «من یخطب» بسـیار دور است؛ چه سایل پیش از این نگفت که جمعی در دهی هسـتند آیا نماز جمعه بعنوان جمـاعت می‌تواننـد گزارد؟ و هیـچ اشـارتی نکرد که کسـی که خطبه توانـد خوانـد در میـان ایشان هست، پس چگونه حضـرت می‌فرمایند که بلی می‌گزارند، و چهار رکعتی وقتی می‌گزارند که «من یخطب» نباشد، یعنی در میان ایشان خود هست البته و این ظاهر است.

و دیگر بنابراین قیـد «جماعهٔ» در کلام محمـد بن مسـلم بی‌فایـده خواهد بود چه جمعه دو رکعتی البته در جماعت گزارده می‌شود، مگر گوینـد که این اشـاره است به اینکه مراد از جمعه دو رکعتی است و مراد این است که آیـا بگزارنـد جمعه را در جماعت، یعنی جمعـه را کـه البته بایـد در جمـاعت گزارد کـه آن دو رکعـتی باشـد و این بسیار دور است. و بر تقـدیر امکـان حمـل بر این معنی، استدلال خود چگونه توان نمود به آن با وجود آن معنی ظاهر که ما بیان کردیم؟

بـا آنکـه بر تقـدیر حمـل بر آن معنی ممکن است که مراد این باشـد که وجوب چهـار رکعت گزاردن وقـتی است که «من یخطب» نباشـد، امّـا هرگاه باشـد دو رکعتی نیز می‌توان گزارد، نه اینکه جواز چهار رکعت گزاردن همین در آن وقت است. پس هرگاه «من یخطب» باشـد البته باید دو رکعتی گزارد تا دلیل وجوب عینی تواند شد، و اگر این معنی ظاهر نباشد ظاهر است که خلاف ظاهر نیز نیست، و همین کافی است در عدم صحّت استدلال.

و روایت کرده است شـیخ رحمه اللّه در تهـذیب «۱» و استبصار «۲» به سـندی موثق بلکه صـحیح از فضل بن عبـد الملک که گفته: سمعت أبا عبـد الله علیه السّـلام یقول إذا کان قوم فی قریـهٔ صـلّوا الجمعـهٔ أربع رکعات فإن کان لهم من یخطب بهم جمّعوا إذا کانوا خمسهٔ نفر و إنّما جعلت رکعتین لمکان الخطبتین. یعنی شـنیدم از حضـرت صادق (ع) که می‌فرمود: هرگاه بوده باشد قومی در دهی می‌گزارنـد جمعه را چهار رکعت پس اگر بوده باشـد از برای ایشان کسـی که خطبه بخوانـد به ایشان جمعه می‌گزارنـد هرگاه بوده پنج نفر بدرستی که گردانیده نشده است دو رکعت مگر از برای بودن دو خطبه. «۳»

(۱) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۴

(۲) الاستبصار ج ۱، ص ۴۲۰

(۳) استدلال به این حدیث از دو راهست یکی: اصل قرار دادن چهار رکعت و حکم بگزاردن جمعه در صورت وجود من یخطب؛ چه این ظاهر است در اینکه وجوب جمعه مشروط است به وجود من یخطب آیا نمی‌بینی که کسی نمی‌گوید که واجب است تیمم کنند و این ظاهر است و دیگر از راه مفهوم قول آن حضرت: «پس اگر بوده باشد من یخطب»؛ چه ظاهر مفهوم آن این است که در صورت عدم من یخطب چهار رکعت می‌گزارند خواه ممکن باشد یاد گرفتن خطبه یا نه؟ و این خلاف قول قایلین بوجوب عینی است. منه رحمه اللّه

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۳۲

و پوشیده نماند که حکم به گزاردن جمعه چهار رکعت مطلقا و تخصیص گزاردن جمعه دو رکعتی بصورت وجود «من یخطب» وجوب مشروط است نه مطلق، و این خلاف قول قایلین بوجوب عینی است چه بنابر مذهب ایشان واجب است اقامه جمعه و تعلم خطبه و تحصیل قابلیت آن و چنین نیست که وجوب جمعه مشروط باشد بوجود «من یخطب» پس اگر «من یخطب» یعنی عادلی که خطبه تواند خواند باشد جمعه واجب باشد، و اگر نه نه بلکه جمعه واجب است مگر متعذر باشد وجود «من یخطب» و این خلاف ظاهر این حدیث است.

و اما هرگاه وجوب جمعه مشروط باشد بوجود امام یا نایب او و مراد به «من یخطب» امام یا نایب او باشد پس حدیث بر ظاهر محمول تواند شد، چه بنابراین وجوب جمعه مشروط است به وجود «من یخطب» و ممکن است حمل حدیث بر وجوب تخییری نیز.

و بنابراین حاصل کلام این خواهد بود: که می‌گزارند چهار رکعت، پس اگر بوده باشد از برای ایشان کسی که خطبه بخواند پس جمعه بگزارند یعنی دو رکعت.

و عجب آنکه جمعی از قایلین که بوجوب عینی استدلال کرده‌اند به این حدیث بر وجوب عینی به اعتبار اینکه حکم شده در آن بگزاردن جمعه هرگاه بوده باشند پنج نفر و بوده باشد در میان ایشان کسی که خطبه بخواند بی‌اشتراط امام یا نایب او.

و پوشیده نماند که قطع نظر از آنچه مذکور شد ظاهر است که در این حدیث امر واقع نشده بلکه جمله فعلیه است و آن دلالت ندارد مگر بر جواز یا رجحان پس ثابت نشود به آن مگر وجوب تخییری.

و روایت کرده است شیخ در تهذیب به سندی موثق از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: «تجب الجمعة علی من کان منها علی فرسخین و معنی ذلك إذا كان إمام عادل» «۱» یعنی واجب می‌شود جمعه بر کسی که بوده باشد از موضع آن بر دو فرسخ و معنی این است که هرگاه بوده باشد امامی عادل.

و هر کسی که تتبع احادیث و کلام علماء کرده می‌داند که ظاهر از امام عادل در اصطلاح اهل شرع امام معصوم علیه السّلام است، و هرگاه «و معنی» کلام حضرت علیه السّلام باشد حجّیت آن ظاهر است و اگر کلام محمد بن مسلم باشد نیز چنین؛ چه او عمدهٔ اصحاب آن حضرت علیه السّلام بوده و در کمال فضل و فقه، پس قول او در چنین مسأله حجّت است. و احتمال اینکه کلام شیخ

---

(۱) التهذیب ج ۳، ص ۲۳؛ وسائل الشیعة ج ۷، ص ۳۱۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۳۳

بوده باشد بسیار دور است، خصوصا آنکه روایت تمام نشده و بعد از آن باز تتمهٔ آن نقل شده، و قاعده شیخ در جائی که حرفی گوید آن است که بعد از تمام حدیث می‌گوید و اشاره می‌کند که معلوم شود از آن که کلام اوست. و احتمال آنکه کلام کسی دیگر از راویان- غیر محمد بن مسلم- باشد بسیار دور است، چنان که از تتبع احادیث و ملاحظه تتمهٔ آن حدیث ظاهر می‌شود، با آنکه بر هر تقدیر باز مؤید ما تواند شد.

و روایت کرده شیخ صدوق رحمه اللّه در کتاب عیون الاخبار «۱» از فضل بن شاذان به دو سند- که یکی از آنها معتمد است «۲» با

آنكه ظاهر آن است كه كتاب فضل نزد صدوق بوده و آن سندها را نيز از براى زيادتى احتياط نقل كرده، چنانكه در اين زمان سلسله سند را مى‌رسانند به شيخ و كلينى و صدوق رحمه اللّه با تواتر كتب ايشان جهت زيادتى احتياط و تيمّن و تبرّك، كه فضل رحمه اللّه در جمله عللى كه از براى بعضى از احكام شرع ذكر كرده و در آخر آن گفته كه همه اينها را از حضرت امام رضا عليه السّلام شنيده‌ام متفرق و جمع كرده‌ام- «۳» گفته: فإن قال فلم صارت صلاة الجمعة إذا كانت مع الإمام ركعتين فإذا كانت بغير إمام ركعتين و ركعتين. يعنى اگر بگوييد كه چرا گرديده است نماز جمعه هرگاه بوده باشد با امام دو ركعت و هرگاه بوده باشد بى‌امام دو ركعت و دو ركعت، يعنى چهار ركعت؟

و پوشيده نماند كه مراد از نماز جمعه در اين كلام ظهر جمعه است خواه دو ركعت گزارده شود يا چهار ركعت و اطلاق جمعه بر اين شايع است، و در احاديث بسيار واقع شده.

بعد از آن گفته كه جواب گفته مى‌شود كه از براى چند علت و يك علت را گذارد بعد از آن گفته: و منها أنّ الإمام يحبسهم للخطبة و هم منتظرون للصلاة و من انتظر للصلاة فهو فى الصلاة فى حكم التمام. يعنى و يكى از جمله علل آن است كه امام نگاه مى‌دارد مردم را از براى خطبه و ايشان انتظار مى‌كشند از براى نماز و كسى كه انتظار كشد از براى نماز پس او

---

(۱) عيون اخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۱۱۱؛ علل الشرايع ص ۲۶۴؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۱۲

(۲) در سند مذكور عبد الواحد بن عبدوس و على بن محمد بن قتيبه است، و شهيد ثانى رحمه اللّه در شرح شرايع [ج ص] گفته: كه ابن عبدوس استاد صدوق بوده و او عمل كرده است به روايت او، پس اين در قوّت شهادت به ثقه بودن اوست. و گفته كه دور مى‌نمايد كه روايت كند صدوق از غير ثقه بى‌واسطه، و گفته كه علامه در تحرير [ص] شهادت داده بصحت روايتى كه او در سند آن است، و اين صريح است در تذكيه او. و امّا ابن قتيبه پس او شاگرد فضل بن شاذان و فاضل و صاحب كتابها بوده و اعتماد كرده بر او كشىّ در كتاب رجال [ص] پس اين سند معتمد باشد، خصوصا با انضمام به سند ديگر. و صدوق رحمه اللّه در فقيه [ج ۴، ص ۵۳] گفته: ذكر كرده فضل بن شاذان در عللى كه شنيده آنها را از حضرت امام رضا عليه السّلام، و پوشيده نيست كه اين حكم است به نسبت آن به فضل بن شاذان و شنيدن او آنها را از حضرت امام رضا عليه السّلام. منه رحمه اللّه.

(۳) و مؤيد اين است: آنكه در عنوان باب گفته: باب العلل التى ذكر الفضل بن شاذان فى آخرها أنّه سمعها من الرضا على بن موسى عليهما السلام، چه ظاهر آن حكم است به نسبت اين ذكر به فضل بن شاذان رحمه اللّه چنان كه پوشيده نيست.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۳۴

در نماز است در حكم تمام.

بعد از آن گفته: و منها أنّ الصلاة مع الإمام أتمّ و أكمل بعلمه و فقهه و عدله و فضله. يعنى و يكى از جمله علل آن است كه نماز با امام تمامتر و كاملتر است به سبب علم او و فقه او و عدل او و فضل او و مراد اين است كه آن كاملتر است به مرتبه‌اى كه دو ركعت با او برابر چهار ركعت بى‌اوست.

و پوشيده نماند كه از اين كلام ظاهر مى‌شود اشتراط علم و فقه و فضل در امام جمعه؛ چه به مجرد همين كه گاهى جمعه در پشت سر چنين كسى اتفاق افتد باعث سقوط دو ركعت نمى‌شود، زيرا كه نمازهاى ديگر نيز گاهى چنين اتفاق مى‌افتد با عدم سقوط دو ركعت از آنها، پس معلوم شد كه تفاوت ميان جمعه و آنها در اين است كه آن البته مشروط است به امامى با علم و فقه و عدل و فضل، بخلاف آنها. و اين خلاف مذهب قايلين بوجوب عينى است چه ايشان مجرد عدالت را كافى مى‌دانند، چنان كه گذشت. و غير از ايشان همگى قائل‌اند كه شرط وجوب جمعه امام معصوم يا نايب اوست، پس بايد كه امام با علم و فقه و عدل و فضل كه در اين حديث واقع شده بر او حمل شود، و بقرينه اين بايد كه امام كه در فقرهٔ پيش نيز واقع شده بر او حمل شود.

بعد از آن بفاصله گفته: فإن قال فلم جعلت الخطبة؟ قيل لأنّ الجمعه مشهد عام فأراد أن يكون للامام «۱» سبب إلى موعظتهم و ترغيبهم فى الطاعة و ترهيبهم من المعصية و توقيفهم على ما أراد من مصلحة دينهم و دنياهم و يخبرهم بما ورد عليه من الآفاق من الاحوال [اهوال خ ل] التى لهم فيها المضرّة و المنفعة. «۲»

يعنى اگر بگويد كه چرا قرار داده شده خطبه؟ جواب گفته مى‌شود كه از براى اينكه جمعه محلّ حضور عامّى است، پس اراده كرده است خداى تعالى كه بوده باشد از براى امام سببى و وسيله‌اى بسوى موعظهٔ ايشان و رغبت فرمودن ايشان در طاعت و ترسانيدن ايشان از معصيت و مطلع گردانيدن ايشان بر آنچه خواهد از مصلحت دين ايشان و دنياى ايشان و خبر كند ايشان را به آنچه وارد شده بر او، از اطراف از احوالى يا اهوالى- بنابر اختلاف نسخ- كه از براى ايشان بوده باشد در آنها مضرّت يا منفعت.

و ظاهر است كه اين فايده‌ها كه فرموده‌اند خصوصا خبر كردن به خبرهاى سرحدها كه در آن مضرّت باشد و منفعت مؤمنان، نيست مگر كار امام عليه السّلام و كسى كه حاكم باشد، نه هر پيشنماز عادلى هر چند فقيه نيز باشد، و اين ظاهر است.

---

(۱) در علل الشرايع عوض امام، امير واقع شده و دلالت آن بر مدعى ظاهرتر است. منه رحمه اللّه.

(۲) عيون اخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۱۱۱؛ علل الشرايع ص ۲۶۴

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۳۵

و احتمال اينكه شايد جمعه و خطبه با هر عادلى واجب باشد گو اين فايده‌ها در بعضى موارد متحقق شود كه آن را امام معصوم يا حاكم او باشد بسيار دور است، چنان كه از تأمل در كلام آن حضرت عليه السّلام ظاهر مى‌شود.

و صدوق رحمه اللّه اين حديث را در علل الشرايع نيز نقل كرده در آنجا بعد از آنچه نقل كرديم به اندك فاصله اين فقره است: «و ليس بفاعل غيره ممّن يؤمّ الناس فى غير يوم الجمعه» و ظاهر آن است كه مراد اين باشد كه نمى‌كند يعنى كارها را كه مذكور شد يا نماز جمعه را غير او يعنى غير امام از آنان كه امامت مى‌كنند مردم را در غير روز جمعه، و دلالت اين بر مدّعا ظاهر است.

و در هر دو كتاب بعد از اين گفته: فإن قال فلم جعلت خطبتين؟ قيل لأن يكون واحدة للثناء و التمجيد و التقديس للّه عزّ و جلّ و الأخرى للحوائج و الإعذار و الإنذار و الدعاء و ما يريد أن يعلّمهم من امره و نهيه ما فيه الصلاح و الفساد، يعنى اگر بگويد كه چرا قرار داده شده دو خطبه؟ گفته مى‌شود از براى آنكه بوده باشد يكى از براى ثنا و ستايش و نيايش خداى عزّ و جلّ و ديگرى از براى حاجتها، يعنى طلب حاجتها يا اظهار مطالب كه داشته باشد و خواهد كه بگويد به آن جماعت، و از براى تمام كردن حجت بر مردم و زايل كردن هر عذرى كه ايشان را باشد، و از براى ترسانيدن ايشان از عقاب خداى تعالى، و از براى دعا از براى خود و ايشان و از براى آنچه خواهد كه امام خود تعليم كند ايشان را از امر خدا و نهى او يا از امر خود و نهى خود آنچه بوده باشد در آن صلاح و فساد. و ظاهر است كه اينها نيز منصب هر پيشنمازى نيست پس بايد مخصوص امام يا نايب او باشد بنابر آنچه مكرر مذكور شد.

و بعضى احاديث ديگر نيز هست كه ظاهر است در اين مطلب ليكن چون اصحاب قول بوجوب عينى آنها را از جمله دلايل خود آورده‌اند، ما نيز از براى خاطر ايشان آنها را از جمله دلايل ايشان نقل مى‌كنيم و اشاره مى‌كنيم در آنجا به ضعف استدلال ايشان به آنها و ظهور آنها در خلاف مذهب ايشان.

و استدلال كرده است علامه رحمه اللّه در منتهى «۱» به آنچه روايت كرده است شيخ رحمه اللّه در تهذيب «۲» و استبصار «۳» و ثقة الاسلام رحمه اللّه در كافى «۴» به سندى حسن بن ابراهيم بن هاشم- كه نزد علماء به منزلهٔ صحيح است در اعتبار- از زراره كه گفته حضرت امام محمد باقر عليه السّلام مى‌فرمود: لا تكون الخطبة و الجمعة و صلاة ركعتين على أقلّ من خمسة رهط الإمام و أربعة. يعنى نيست خطبه

(۱) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۱۷

(۲) التهذیب ج ۳، ص ۲۴۰

(۳) الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹

(۴) الکافی ج ۳، ص ۴۱۹؛ رجوع شود به وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۳

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۳۶

و جمعه و نماز دو رکعت بر گروهی که کمتر از پنج کس باشند امام و چهار کس.

وجه استدلال به این حدیث آنست که امام ظاهر است در امام معصوم چنان که ظاهر می‌شود از تتبع موارد استعمال آن.

و استدلال کرده است «۱» نیز بـه آنچه روایت کرده است شیخ رحمه اللّه در تهـذیب «۲» و ثقـهٔ الاسـلام رحمه اللّه در کافی «۳» به سنـدی حسن باز به ابراهیم بن هاشم از محمـد بن مسـلم که گفته: سألته «۴» عن الجمعهٔ، فقال: أذان و إقامهٔ یخرج الإمام بعد الأذان فیصـعد المنبر فیخطب و لا یصلّی الناس مادام الإمام علی المنبر ثمّ یقعد الإمام علی المنبر قدر ما یقرأ قل هو الله أحد، ثمّ یقوم فیفتتح خطبهٔ، ثمّ ینزل فیصلّی بالناس ثمّ یقرأ بهم فی الرکعهٔ الأولی بالجمعهٔ و فی الثانیهٔ بالمنافقین.

یعنی سؤال کردم او را از جمعـه پس گفـت اذان اسـت و اقـامه بیرون می‌رود امـام بعـد از آن پس بالاـی منبر می‌رود پس خطبه می‌خوانـد و نماز نمی‌گذارنـد مردم مادام که امام بر منبر است، پس می‌نشـیند امام بر منبر قـدر اینکه بخواند قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، پس بر می‌خیزد پس شروع می‌کند به خطبه دیگر بعد از آن فرود می‌آید و نماز می‌گزارد به مردم و می‌خواند از برای ایشان در رکعت اول سوره جمعه و در رکعت دویم سوره منافقین؛ پس در این حـدیث که در بیان حقیقت جمعه و کیفیّت آن وارد شـده امام معتبر شده، و بعد از ضمیمه آنکه ظاهر از آن امام معصوم علیه السّلام است ظاهر گردد مدّعی.

و از این قبیل احادیث بسیار وارد شده و نقل آنها موجب طول کلام است.

و استدلال کرده است علامه رحمه اللّه نیز در منتهی «۵» بر اشتراط حاکم در جمعه به آنچه روایت کرده‌اند اهل سنت از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله که فرموده: أربع إلی الولاهٔ الفیء و الحـدود و الصـدقات و الجمعـهٔ یعنی چهـار چیز است که بسوی حاکمان و والیان است و به ایشان نسبت دارد غنیمت که در جهاد بدست آید و اقامت حدها و گرفتن صدقات یعنی زکاهٔ و خمس و نماز جمعه.

و به آنچه نقل شده باز به طریق اهل سـنّت از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله که فرموده در خطبه که می‌خوانده‌اند: من ترک الجمعهٔ فی حیاتی أو بعد مماتی تا آخر حدیث «۶» و چون این حدیث

---

(۱) یعنی علامه در کتاب منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۱۸

(۲) تهذیب ج ۳، ص ۲۴۱.

(۳) الکافی ج ۳، ص ۴۲۴؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۴۳

(۴) اگر چه در حدیث نیست که سؤال از که شده اما ظاهر است که امام محمد باقر علیه السّلام یا امام جعفر صادق علیه السّلام چه محمد بن مسلم از اکابر صحابه ایشان است و شأن او بلندتر از آن است که از غیر ایشان مسأله بپرسند منه رحمه اللّه

(۵) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۱۷.

(۶) اسـتدلال علاـمه رحمه الله به این دو حـدیث به اعتبـار آن است که نزاع بـا اهل سـنّت دارد و اینها حجت بر ایشان شود و ما ذکر کردیم آنها را تا ظاهر شود ضـعف اسـتدلال اصـحاب قول بوجوب عینی به حدیث دویم، و اینکه اگر آن دلیل شود دلیل بر نفی آن توانـد شـد چنـانکه علامه رحمه الله کرده، و بر تقـدیر دلالت آن بر وجوب عینی مطلقا معارض است به حـدیث اول که باز از طریق

اهل سنّت است و ظاهر است در اختصاص جمعه به حكّام و واليان.

منه.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۳۷

از عمـده دلايل قايلين بوجوب عينى است ما او را از جمله دلايل ايشان نقل خواهيم كرد و بيان خواهيم نمود ضـعف اسـتدلال به آن را و اشاره خواهيم كرد بوجه اسـتدلال علامه رحمه اللّه به آن بر مطلب خود، اين است بعضـى دلايل و مؤيدات از آثار ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين بر آنچه اجماع كرده‌اند بر آن علماى اماميه از نفى وجوب عينى نماز جمعه در زمان غيبت. و ممكن است تقويت و تأييد آن به چندين وجه ديگر:

وجه اوّل: آنكه وجوب ظهر ثـابت است بعموم اخبـار و احـاديث دال بر آن مگر در جـايى كه ثابت شود خلاف آن، پس تخصـيص داده شود آن اخبار و در زمان غيبت آن ثابت نشـده، چه ادلّه‌اى كه بر آن ذكر كرده‌انـد تمام نيست چنانچه ظاهر خواهد شد ان شاء الله تعالى؛ پس تخصيص آنها معقول نباشد.

و امـا اخبـارى كه دلالت مى‌كنـد بر وجوب ظهر عموما پس از آن جمله است كه روايت كرده است ثقـهٔ الاسـلام محمـد بن يعقوب كلينى رحمه اللّه در كتـاب كافى «۱» به سـندى حسن بن ابراهيم بن هـاشم كه نزد علمـاء به منزلـهٔ صـحيح است چنان كه قبل از اين مذكور شد- از فضل بن يسار كه از ثقات اصـحاب حضـرت صادق عليه السّـلام و اكابر ايشان بوده، كه گفته شنيدم كه آن حضرت مى‌فرمود، و حـديث طولى دارد و مـا اقتصـار مى‌كنيم بر نقـل موضع حاجت و آن اين است كه آن حضـرت فرمود: إنّ الله عزّ و جلّ فرض الصـلاهٔ ركعـتين ركعـتين عشـر ركعـات، فأضـاف رسول الله صـلّى اللّه عليه و آله إلى الركعـتين ركعـتين، و إلى المغرب ركعهٔ فصارت عديل الفريضه، لا يجوز تركهنّ إلّا فى سـفر و أفرد الركعهٔ فى المغرب فتركها قائمهٔ فى السـفر و الحضـر فأجاز الله ذلك كلّه، فصارت الفريضهٔ سـبع عشرهٔ ركعهٔ، ثمّ سنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله النوافل أربعا و ثلثين ركعهٔ مثلى الفريضهٔ فأجاز الله له ذلك الفريضهٔ و الناقلهٔ احدى و خمسون ركعهٔ.

يعنى بـدرستى كه خداى تعالى فرض كرد نماز را دو ركعت دو ركعت ده ركعت، پس اضافه كرد پيغمبر صـلّى اللّه عليه و آله به هر دو ركعت، دو ركعت ديگر و بسوى مغرب «۲» يك ركعت ديگر پس گرديـد آن اضافه نيز مثل فريضه، جايز نيست ترك آنها مگر در سفر، و چون يـك ركعت اضـافه كرد در مغرب گـذاشت آن را به حال خود در سـفر و حضـر، پس اجازت داد خـداى تعالى از براى آن حضرت اينها همه را، پس گرديد فريضه هفده ركعت. بعد از آن سنّت

---

(۱) الكافى ج ۱، ص ۲۶۶؛ وسائل الشيعهٔ ج ۳، ص ۳۱

(۲) يعنى غير صـبح و مغرب چه در مغرب تصـريح مى‌كنند كه يك ركعت اضافه نموده و صبح را به ظهور واگذاشته‌اند، و به آنچه ظاهر شود از عدد مجموع كه هفده مى‌فرمايند. (منه رحمه الله و طاب ثراه)

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۳۸

گردانيد پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله نوافل را سى و چهار ركعت دو برابر فريضه، پس اجازت داد خداى تعالى از براى آن حضرت او را و فريضه و نافله پنجاه و يك ركعت باشـد، بعد از آن به فاصـله فرموده: و لم يرخّص رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله لأحد تقصـير الركعتين اللتين ضـمّها إلى مـا فرض الله عز و جـل بل ألزمهم ذلك إلزاما واجبا، و لم يرخص لأحـد فى شـىء من ذلك إلّا للمسافر و ليس لأحد أن يرخّص ما لم يرخّصه رسول الله صـلّى اللّه عليه و آله فوافق أمر رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أمر الله عزّ و جلّ، و نهيه نهى اللّه عزّ و جلّ، و وجب على العباد التسليم له كالتسليم للّه تبارك و تعالى.

يعنى و رخصت نداد پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله مر احدى را كم كردن آن دو ركعت كه اضافه كرد آنها را به آنچه فرض كرده بود

خدای عز و جل بلکه لازم گردانید بر مردم آن را لازم گردانید بی واجب و رخصت نداد مر احدی را در چیزی از آن مگر از برای مسافر. و نیست کسی را اینکه رخصت دهد آنچه را رخصت نداده آن را پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله پس موافق افتاد «۱» امر پیغمبر خدا با امر خدای عزّ و جلّ و نهی او با نهی خدای عزّ و جلّ و واجب شد بر بندگان انقیاد و فرمانبرداری خدای تعالی، پس با وجود اینهمه مبالغه که در این حدیث شریف واقع شده در باب گزاردن آن دو رکعت و نهی از ترک آن و عدم رخصت بندگان در چیزی از آن مگر از برای مسافر، چگونه جایز باشد ما را ترک آن دو رکعت تا ثابت و مشخص نشود، و کجاست آن؟

و روایت کرده است نیز ثقهٔ الاسلام در کافی به سندی حسن به ابراهیم بن هاشم از زرارهٔ از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گفته: عشر رکعات رکعتان من الظهر و رکعتان من العصر و رکعتا الصبح و رکعتا المغرب و رکعتا العشاء الآخرهٔ، لا یجوز الوهم فیهنّ و من وهم فی شیء منهنّ استقبل الصلاهٔ استقبالا، و هی الصلاهٔ التی فرضها اللّه عزّ و جلّ علی المؤمنین فی القرآن و فوّض إلی محمّد صلّی اللّه علیه و آله فزاد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فی الصلاهٔ سبع رکعات هی سنّهٔ لیس فیهنّ قراءهٔ، إنّما هو تسبیح و تهلیل و تکبیر و دعاء فالوهم إنّما یکون فیهنّ فزاد رسول الله صلّی اللّه علیه و آله فی صلاهٔ المقیم غیر المسافر رکعتین فی الظهر و العصر و العشاء الآخرهٔ و رکعهٔ فی المغرب للمقیم و المسافر. «۲»

یعنی ده رکعت است دو رکعت از ظهر و دو رکعت از عصر و دو رکعت صبح و دو رکعت مغرب و دو رکعت خفتن که جایز نیست «وهم» یعنی شک در آنها، «۳» هر که وهم کند

---

(۱) یعنی موافق افتادن امر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به آن دو رکعت به امر خدا و نهی او از ترک آنها با نهی خدا، یا مراد آن است که موافق است امر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در همه جا با امر خدا و نهی او با نهی خدا، و واجب شده است انقیاد او مانند انقیاد خدا.

(منه رحمه الله و طاب ثراه)

(۲) الکافی ج ۳، ص ۲۷۳؛ وسائل الشیعهٔ ج ۳، ص ۳۴

(۳) مراد از جایز نبودن شک در آنها این است که اگر شک واقع شود باید نماز را از سر گرفت، چنان که بعد از آن بیان فرموده‌اند (منه)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۳۹

در چیزی از آنها از سر می‌گیرد نماز را از سرگرفتنی و آن نمازی است که فرض کرده است آن را خدای عزّ و جلّ بر مؤمنان در قرآن و تفویض فرموده است به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله یعنی رخصت داده آن حضرت را در اضافه بر آن، پس زیاده کرده آن حضرت در نماز هفت رکعت که آن سنت است، نیست در آنها قرائتی، نیست آن مگر تسبیح و تهلیل و تکبیر و دعا «۱» پس وهم نمی‌باشد مگر در آنها «۲» پس زیاده کرده است پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در نماز مقیم غیر مسافر دو رکعت در ظهر و عصر و خفتن و یک رکعت در شام از برای مقیم و مسافر، و به این مضمون احادیث بسیار است.

و همچنین احادیث که در باب عدد رکعات واقع شده که نماز واجب هفده رکعت است و با نوافل پنجاه یا پنجاه و یک رکعت است، «۳» دلالت بر این مدعی می‌کند و آن نیز بسیار است و ذکر آنها باعث طول کلام است.

وجه دویم: آنکه روایت کرده شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۴» به سندی صحیح از زراره و فضیل- که هر دو از اعاظم اصحاب حضرت باقر و صادق علیهما السلام‌اند- که گفته: قلنا له الصلاهٔ فی جماعهٔ فریضه هی؟ فقال الصلوات فریضهٔ و لیس الاجتماع بمفروض فی الصلوات کلّها، و لکنّها سنهٔ من ترکها رغبهٔ عنه و عن جماعهٔ المؤمنین [من غیر علّهٔ] فلا صلاهٔ له، یعنی گفتیم به او که نماز در جماعت فریضه است؟ پس گفت: که نمازها فریضه است و واجب نیست اجتماع در نمازها همه آنها و لیکن آن سنت

است، هر که ترک کند آن را از روی رغبت از آن و از جماعت مؤمنان پس نیست نمازی از برای او، پس از این حدیث ظاهر شد که اجتماع در هیچ نمازی واجب نیست «۵» پس واجب است قول به آن مگر در جایی که خلاف آن مشخص شود و آن نیست مگر در جمعه با امام یا حاکم «۶» او.

و هرگاه با اجتماع گزارده نشود شکی نیست که باید بعنوان ظهر چهار رکعت گزارد.

و در احادیث نیز دلیل بر آن بسیار است، چنان که در حدیث صحیح زراره از حضرت امام

---

(۱) یعنی قرائت در آنها واجب نیست کافی است تسبیح. منه

(۲) یعنی شک در آنها اعتبار دارد و باعث بطلان نماز نمی‌شود، بلکه باید آنچه مقتضای شک است بعمل آورد چنان که در کتب فقه به تفصیل مذکور است. منه

(۳) رجوع شود به وسائل الشیعهٔ ج ۳، ابواب عدد فرائض و نوافل، باب ۱۳

(۴) التهذیب ج ۳، ص ۲۴.

(۵) و حمل کلام بر اینکه اجتماع در همه نمازها واجب نیست، بلکه در بعضی، بسیار دور است (منه رحمه الله)

(۶) فایدهٔ این ضمیمه بعد از این در حمل وجوب در آیه و اخبار بر وجوب تخییری ظاهر خواهد شد. (منه رحمه الله)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۴۰

محمد باقر علیه السّلام در کافی «۱» و تهذیب «۲» و فقیه «۳» نقل شده آن حضرت فرموده‌اند: إنّما وضعت الرکعتان اللتان أضافهما النبی صلّی اللّه علیه و آله یوم الجمعهٔ للمقیم لمکان الخطبتین مع الإمام، فمن صلّی یوم الجمعهٔ فی غیر جماعهٔ فلیصلّها أربع رکعات کصلاهٔ الظهر فی سایر الأیّام، «۴» یعنی بدرستی که ساقط نشده است آن دو رکعت که اضافه کرده آنها را پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله از برای مقیم در روز جمعه مگر بعوض دو خطبه با امام، پس هر که نماز گزارد در روز جمعه در غیر جماعت، پس بگزارد آن را چهار رکعت مانند ظهر در باقی روزها.

وجه سیّم: آنکه خلافی نیست در اینکه وجوب جمعه در زمان حضور امام معصوم علیه السّلام و استیلاء او مشروط است به حضور او یا کسی را که او به خصوص نصب کرده باشد، پس به حکم استصحاب باید این حکم باقی باشد تا خلاف آن مشخص شود، و خلاف آن در زمان غیبت مشخص نشده چنان که مشخص خواهد شد و منع اجماع در این مقام چنان که بعضی از متأخرین کرده‌اند منشای ندارد به غیر تعصب یا کمال بی‌خبری از کلام علما و کتب ایشان.

فصل سوم در ذکر ادلّه قایلین به وجوب عینی و جواب از آنها

استدلال کرده است شیخ زین الدین رحمه اللّه و جمعی که بعد از او تابع شده‌اند بر وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت به چندین وجه، و ما ذکر می‌کنیم جواب تمام آنها را تا به سبب آن شبهه‌ای عارض نشود کسی را در آنچه اجماع کرده‌اند بر آن علما از نفی وجوب عینی.

از آن جمله این آیه شریفه است: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نُودِیَ لِلصَّلَاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَیٰ ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذَٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. «۵» ترجمه آن- و الله یعلم- این است که: ای جماعتی که ایمان آورده‌اید هرگاه ندا کرده شود از برای نماز روز جمعه پس سعی کنید بسوی ذکر خدا و واگذارید خرید و فروخت را، این بهتر است از برای شما اگر بوده باشید شما چنین که بدانید خیر و شر، با اینکه اگر بوده باشید از اهل علم.

گفته‌اند که وجه استدلال به این آیه شریفه که مفسرین که اتفاق کرده‌اند بر اینکه مراد به

(۱) الکافی ج ۳، ص ۲۷۲

(۲) التهذیب ج ۲، ص ۲۴۱

(۳) کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۲۶۷، رجوع شود به کتاب وسائل الشیعهٔ ج ۳، ص ۵

(۴) الکافی، ج ۳، ص ۲۷۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۵؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۴

(۵) جمعه، ۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۴۱

ذکر در این آیه نماز جمعه است یا خطبه آن یا هر دو، و امری از برای وجوب است چنان که ثابت شده است در کتب اصول. و مراد به ندا اذان است، پس مستفاد از این آیه امر هر مؤمنی است به سعی کردن به سوی نماز جمعه هر گاه متحقق شود اذان از برای نماز، و چون اصل عدم تقیید به شرطی است، لازم می‌آید عموم وجوب نسبت به زمان حضور معصوم و غیبت او هر دو.

جواب: این استدلال ضعیف است از چندین وجه.

وجه اوّل: آنکه در کتب اصول بیان شده است که خطاب «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»* و امثال آن که آن را در اصطلاح علما خطاب مشافهه می‌گویند، مخصوص است نزد محققین علما به جمعی که در آن زمان موجود بودند و شامل جمعی که بعد از ایشان موجود شوند نیست مگر بدلیلی از خارج، و دلیلی که اعتماد بر آن باشد نیست مگر آنچه دعوی کرده‌اند از اجماع بر اینکه آنچه ثابت شود از اهل آن زمان ثابت می‌شود بر هر که بعد از ایشان بیاید تا قیامت.

و ظاهر است که این اجماع در جایی مسلم است که خلاف ظاهر نشده باشد، و در این مسأله خلاف ظاهر است، چه اکثر علما فرق کرده‌اند در این مسأله میانه زمان غیبت و حضور، بلکه خلاف آن اجماعی است چنان که ظاهر شد از آنچه نقل کردیم از علما، پس چگونه حکم توان کرد که این آیه شامل زمان غیبت نیز هست؟

و بر تقدیر تسلیم می‌گوییم که شکی نیست که آنچه واجب بوده بر اهل آن زمان نبوده مگر وجوب سعی به نماز معصوم [علیه السلام] یا حاکم او، بدلیل آنچه اشاره کردیم به آن از اجماعی که منع نکند او را هیچ کس مگر از روی مکابره و عناد یا کمال بی‌خبری از کتب علما. و بنابراین پس لازم نمی‌آید مگر وجوب این معنی بر جمعی که بعد از ایشان نیز باشند و نزاعی نیست در آن، سخن در وجوب جمعه است با غیر امام و حاکم او.

وجه دویم: آنکه «إذا» در لغت موضوع از برای عموم نیست و افاده کلیّت حکم «۱» نمی‌کند چنان که تصریح به آن کرده‌اند، بلکه مستفاد نمی‌شود از آن مگر ثبوت حکم فی الجملهٔ و در عرف نیز ظاهر نمی‌شود از آن غیر این معنی، مثلا هر گاه کسی بغلام خود بگوید که إذا جاء زید فاعطه درهما، همین که یک بار زید که بیاید غلام یک درهم به او دهد کافی است، و اگر دیگر بار بیاید لازم نیست دادن درهم، پس بنابراین ظاهر نمی‌شود از آیه مگر وجوب سعی بسوی نماز جمعه فی الجمله نه همیشه. و شاید که آن در وقت حضور امام معصوم [علیه السلام] باشد یا نایب او، و نیست ما را سخنی در آن.

(۱) از این است که منطقیین آن را سور قضیهٔ مهمله قرار داده‌اند. منه

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۴۲

اگر گویند که حکم بوجوب سعی به سوی نماز فی الجمله که مشخص نباشد که در چه زمان است و به چه شرطی است بی‌فایده است، و وقوع آن در کلام حکیم معقول نیست پس باید که حمل شود بر عموم تا فایده داشته باشد؟

جواب می‌گوییم که وقوع امثال این اجمال در قرآن بسیار است و حواله تفصیل و تعیین آن به بیان معصوم علیه السّلام شده است

قولا و فعلا، و در احادیث نیز احکام مجمل بسیار شده که بیان آن در احادیث دیگر شده و چنین اجمال در کلام حکیم هیچ قصور ندارد. آیا نمی‌بینی که در آیهٔ کریمه أَقِمِ الصَّلٰاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ «۱» که ترجمه آن این است که بپای‌دار نماز را از زوال آفتاب تا نصف شب، اشاره شده بوجوب چهار نماز مجملا و شرایط و احکام و آداب و اوقات آن اصلا مذکور نشده و همه حواله شده به بیان نبوی؟

و همچنین در همین آیه شریفه، شما نیز قایل‌اید که نماز جمعه چندین شرط دارد مثل اینکه امام آن باید که عادل باشد و ولد الزنا و مبروص و مجذوم نباشد و چهار کس یا شش کس با او جمع شوند و همه ایشان مرد و بالغ و عاقل و آزاد و مجاور باشند و آن کسی که بر او واجب می‌شود نیز باید که بر این صفات باشد و بیمار و پیر و کور و لنگ نباشد، و زیاده از دو فرسخ از مکان جمعه دور نباشد و غیر اینها از شروط و آداب. و چیزی از اینها اصلا در این آیه شریفه مذکور نیست، پس چه بعد دارد که یک شرط دیگر نیز که امام یا نایب او باشد در کار باشد و مذکور نشده باشد؟

بلی اگر امثال این اجمال اصلا بیان نشود وقوع آن در کلام حکیم معقول نباشد و بنابراین می گوییم که آنچه از بیان «۲» معصومین علیهم السلام ثابت شده، نیست مگر وجوب نماز جمعه با حضور معصوم علیه السّلام یا نایب او، و در زمان غیبت ثابت نشده، پس بر شماست اثبات آن بدلیل دیگر و تمسک به آیه هیچ نفع نبخشد.

وجه سیّم: آنکه مراد به نمازی که در این آیه مذکور شده که «هرگاه ندا کرده شود از برای آن سعی کنید بسوی ذکر خدا»، یا مطلق نماز است در روز جمعه یا نماز خاصی معهود اگر مراد مطلق نماز باشد، پس حکم چنین می‌شود که: هرگاه ندا کرده شود از برای یک نمازی از روز جمعه هر نماز که باشد پس سعی کنید بسوی نماز جمعه، و این بر سبیل عموم معقول نیست؛ چه ظاهر است: که هرگاه ندای نماز صبح روز جمعه بکنند سعی به نماز جمعه واجب نیست و همچنین نماز پسین و نماز ظهر مسافر و غیر عادل، و غیر از آن از صوری که یکی از شرایط جمعه مفقود باشد. پس باید تخصیص داده شود بغیر از این صور، و ظاهر

---

(۱) اسراء: ۷۸

(۲) در بعضی از نسخه‌ها «از کلام معصومین علیهم السلام» است.

است که صوری که بدر می‌رود و به تخصیص، بسیار زیاده است از آنچه باقی می‌ماند و شما خود بعد از این در تتمیم استدلال به حدیث ابی بصیر و محمد بن مسلم می گویید که تخصیص عام به مرتبه که اکثر افراد آن بدر رود جایز نیست نزد اکثر محققین، پس چگونه در اینجا جایز باشد؟

و اگر مراد نماز خاص معهودی باشد پس از کجا بدانیم که مراد نماز جمعه است یا نماز ظهر روز جمعه مطلقا تا دلیل شما تواند شد، شاید مراد نماز جمعه معصوم یا نایب او باشد پس لازم نمی‌آید بنابراین مگر وجوب سعی نزد ندای آن و نزاعی نیست در آن.

وجه چهارم: اتفاق مفسرین «۱» بر آنکه مراد از ذکر الله خطبه است یا نماز مسلم نیست، و بر تقدیر تسلیم حجت نباشد و چگونه اتفاق جمعی از مفسرین که اکثر ایشان سنّی و در میان ایشان پنج شش کس معلوم النسب از امامیه زیاده نباشد، حجت باشد و اتفاق علمای امامیه تمام حجت نباشد. و هرگاه اتفاق ایشان یا حجیت آن مسلم نباشد ممکن است تفسیر شود «ذکر الله» به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بقرینه تفسیر ذکر به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و اهل ذکر به ائمه علیهم السّلام در احادیث بسیار، «۲» یا مراد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و باقی ائمه علیهم السلام باشد چنانچه در آیه شریفه «وَ لَذِكْرُ اللّٰهِ أَكْبَرُ» «۳» روایت شده از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که ماییم ذکر الله و ماییم اکبر. «۴»

پس بنابراین مراد این خواهد بود که هرگاه ندا کرده شود از برای نماز پس سعی کنید بسوی پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله یا ائمه

علیهم السّلام یعنی از برای نماز با ایشان، پس ظاهر نمی‌شود از آن مگر وجوب نماز با ایشان نه مطلقا.

وجه پنجم: «۵» آنکه جمعی از مفسرین «۶» که تفسیر کرده‌اند به نماز، همه ایشان تخصیص نداده‌اند به نماز جمعه بلکه بعضی از ایشان مطلق نماز گفته‌اند، مانند صاحب کشاف «۷» و قاضی بیضاوی «۸» و غیر ایشان و بنابراین ممکن است مراد به نماز مطلق نماز ظهر روز جمعه

---

(۱) مجمع البیان ج ۱۰، ص ۲۸۸

(۲) رجوع شود به کافی ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱

(۳) عنکبوت: ۴۵

(۴) الکافی ج ۲، ص ۵۹۸؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۲۱، و ج ۸۲، ص ۱۹۹

(۵) بنای این وجه نیز بر منع این است که امر حقیقت در خصوص وجوب باشد شاید حقیقت در مطلق طلب اعم از وجوب و ندب باشد چنان که در وجه هفتم مذکور خواهد شد و بنابراین ممکن است مراد به نماز مطلق نماز ظهر در روز جمعه باشد و هرگاه ندا از برای جمعه باشد سعی واجب باشد و اگر از برای ظهر باشد سعی سنت باشد.

منه

(۶) رجوع شود به مجمع البیان ج ۱۰، ص ۲۸۸

(۷) تفسیر الکشاف ج ۴، ص ۵۳۵

(۸) تفسیر البیضاوی ص ۷۳۶ (چاپ یک جلدی)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۴۴

باشد، در هر وقت جمعه واجب باشد جمعه، و در هر وقت ظهر واجب باشد ظهر و بعضی هم که تخصیص به جمعه داده‌اند شاید باعتبار آن باشد که در زمان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله جمعه بوده پس اشاره کرده‌اند به نمازی که مراد بوده در وقت نزول آیهٔ شریفه.

اگر گویند که بنابراین باید که نهی از بیع نیز عام باشد در وقت زوال جمعه، خواه جمعه بر این کس واجب باشد و خواه ظهر، با آنکه حرمت بیع مخصوص است به کسی که جمعه واجب باشد بر او چنان که تصریح کرده‌اند به آن علماء بلکه اجماع ایشان است.

جواب گوییم هرگاه شما آن اجماع را که چندین کس از اکابر علماء دعوی کرده‌اند قبول نداشته باشید، و گویید که تحقّق اجماع معقول نیست، چگونه توانید الزام کرد ما را به این اجماع، و هرگاه دست از اجماع بردارید شکی نیست در توجّه این احتمال.

وجه ششم: آنکه ظاهر است که «ذکر اللّه» بمعنی نماز جمعه نیست بلکه یا مجازا استعمال شده در آن به اعتبار آنکه مشتمل است بر ذکر خدا، یا مراد از آن ذکر معهودی است که آن ذکر در نماز جمعه باشد. پس بنابراین ممکن است که مراد از آن ذکر، نماز جمعهٔ خاصی باشد که آن با معصوم است علیه السّلام یا نایب او باشد، یا ذکر معهودی که در چنین نمازی باشد و اتفاق مفسرین بر تقدیر تسلیم نیست مگر بر اینکه مراد از آن نماز جمعه امام است نه اینکه هر نماز جمعه.

وجه هفتم: آنکه بودن امر از برای وجوب مسلم نیست بلکه دور نیست که حقیقت باشد در مطلق طلب، اعم از وجوب و ندب چنان که جمعی از محققین ائمه اصول به آن رفته‌اند.

پس بنابراین ظاهر نمی‌شود از آیه کریمه مگر طلب نماز جمعه بعنوان اعم از وجوب و ندب، پس شاید که در زمان معصوم بعنوان وجوب باشد و در زمان غیبت او بعنوان ندب.

و مؤید این است آنکه تفسیر کرده‌اند جمعی از مفسرین «۱» سعی را به رفتن به شتاب، چنان که معنی ظاهر آن است و ظاهر است که شتاب واجب نیست بلکه واجب اصل رفتن است. و بعضی تفسیر کرده‌اند به رفتن به شتاب قلبی و خضوع و خشوع، و آن نیز واجب نیست بلکه سنت است. «۲»

و در تفسیر علی بن ابراهیم «۳» که از اعاظم محدثین امامیه و ثقات ایشان است، تفسیر شده به بجا آوردن اعمال که در روز جمعه سنت است، مثل شارب و ناخن گرفتن و کندن موی زیر بغل و ناخن گرفتن و غسل کردن و بوی خوش کردن و پوشیده پاکیزه‌ترین جامه‌های خود

---

(۱) مجمع البیان ج ۱۰، ص ۲۸۸

(۲) تفسیر الکبیر (فخر رازی) ج ۳۰، ص ۸

(۳) تفسیر علی بن ابراهیم ج ۲، ص ۳۶۶

و مانند آن. و امام فخر رازی نیز در تفسیر کبیر «۱» نقل کرده این معنی را. و بنابراین ظاهر است که امر از برای استحباب است.

و شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۲» روایت کرده از جابر بن یزید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که در تفسیر قول خدای تعالی «فَاسْعَوْا إِلى‌ ذِكْرِ اللَّهِ» فرموده: اعملوا و عجّلوا، یعنی عمل کنید و تعجیل کنید.

و ظاهر این است که این اشاره است بهر دو تفسیر که مذکور شد، پس حمل بر استحباب متعین باشد و همچنین مؤید این است آنچه در آخر آیه فرموده‌اند: «که این بهتر است از برای شما»؛ چه ظاهر آن استحباب است.

وجه هشتم: آنکه بر تقدیر تسلیم ظهور امر در وجوب می‌گوییم که وجوب، اعم از تخییری و عینی است. پس ممکن است مراد وجوب جمعه باشد بمعنی اعم که در بعضی ازمان در ضمن عینی یافت شود و در بعضی در ضمن تخییری.

اگر گویند که حمل بر وجوب تخییری وقتی معقول است که بدلی ثابت شود و در ما نحن فیه ثابت نیست. جواب گوییم که احادیث قبل از این نقل کردیم که دلالت می‌کند بر وجوب ظهر چهار رکعت مطلقا بی‌تخصیصی کافی است از برای حمل بر وجوب تخییری.

وجه نهم: آنکه بر تقدیر تسلیم ظهور آیه در وجوب عینی نماز جمعه حتی در زمان غیبت، می‌گوییم ضرور است صرف آیه از ظاهر و تخصیص آن به زمان معصوم علیه السلام یا حمل بر اعم از وجوب عینی و تخییری به سبب آنچه نقل کردیم از اجماع بر نفی عینی در زمان غیبت، و تأیید و تقویت کردیم آن را به دلایلی دیگر، و تأویل ظواهر که مخالف باشد با اجماع، واجب است و مدار علماء تمام بر آن، چه جای آنکه مؤیدات دیگر نیز با اجماع باشد.

و در استدلال به این آیه کریمه بر این مطلب سخنان دیگر نیز هست که ترک کردیم ذکر آنها را از خوف زیادتی اطناب.

دیگر استدلال کرده‌اند به آنچه روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی «۳» و شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۴» به سندی صحیح از ابی بصیر و محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السّلام که فرموده: إنّ اللّه عزّ و جلّ فرض فی كلّ سبعة أيام خمسا و ثلاثين صلاة منها صلاة واجبة على كلّ مسلم

---

(۱) تفسیر الکبیر ج ۳۰، ص ۸

(۲) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۶

(۳) الکافی ج ۳، ص ۴۱۸

(۴) التهذیب ج ۳، ص ۱۹

أن یشهدها إلّا خمسهٔ: المریض و المملوک و المسافر و المرأهٔ و الصبی، «۱» یعنی بدرستی که خدای عزّ و جلّ فرض کرده است در هر هفته سی و پنج نماز، از آنهاست نمازی واجب که بر هر مسلمانی هست آنکه حاضر شود آن را مگر پنج کس: بیمار و بنده و مسافر و زن و کودک.

پس در این حدیث تصریح شده بلفظ فرض که دلالت می‌کند بر تأکّد وجوب و بعموم حکم در هر هفته و بر هر مسلمانی و همچنین جمع کردن نماز جمعه با نمازهای دیگر که مخصوص نیست به زمان حضور دلالت می‌کند بر اینکه نماز جمعه نیز چنین است.

جواب: اوّلا از این حدیث ظاهر نمی‌شود مگر اینکه در جمله سی و پنج نماز که در هر هفته فرض است یک نماز واجب هست که بر هر مسلمانی است که حاضر شود آن را، و اما اینکه آن کدام نماز است و چه شرط دارد اصلا ظاهر نمی‌شود و هیچ کس در آن نزاع ندارد؛ چه ما می‌گوییم که نمازی که در هر هفته واجب است و بر هر مسلمانی هست حضور آن نماز جمعه است که امام بگذارد یا نایب او، و شما می‌گوید که آن نماز جمعه است که عادلی بگزارد، و شکی نیست در وجوب نماز جمعه با امام یا نایب او و وجوب آن با هر عادلی مشخص نیست، پس بر شما است اثبات آن به دلیلی دیگر و تمسک به این حدیث نفعی ندارد، و جمع کردن آن با نمازهای دیگر دلالت نمی‌کند مگر بر اشتراک جمیع در وجوب نه در همه شرایط؛ زیرا که شکی نیست که در شرایط اختلاف دارند، چه حضور عادل نیز که شما شرط کرده‌اید در نمازهای دیگر شرط نیست، و همچنین شرایط دیگر.

اگر کسی گوید که هرگاه امام یا نایب او شرط باشد پس در زمان غیبت با همه تمادی آن نماز جمعه واجب نخواهد بود، پس چگونه می‌گویید که در هر هفته بر هر مسلمانی واجب است؟

می‌گوییم که نماز جمعه امام یا نایب او در هر زمانی بر هر مسلمانی واجب است امّا مشروط است به قدرت و اشتراط قدرت در همه واجبات ثابت است، پس در زمان غیبت نیز اصل وجوب ثابت است، نهایت ساقط شده به سبب غیبت امام و عدم قدرت بر آن، و این باعث تخصیص حکم کلی نمی‌شود چنان که بنا بر مذهب شما در جایی که عادل نباشد وجوب آن ساقط نمی‌شود، و این منافات ندارد با عموم حکم بوجوب آن.

و اگر گویند که ظاهر حدیث این است که وجوب بالفعل در هر هفته ثابت است بر هر مسلمانی و ساقط نمی‌شود اصلا، و تخصیص آن بغیر زمان غیبت معقول نیست چه لازم می‌آید خروج اکثر افراد عام و آن جایز نیست نزد اکثر محققین ائمه اصول، و چگونه کسی

---

(۱) وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۲۹۹

تجویز کند که معصوم در مقام بیان حکم شرعی مبالغه کند در وجوب امری و بگوید که آن واجب است در هر هفته بر هر مسلمانی، مگر معدودی چند و با وجود این ثابت نباشد از برای هیچ‌کس از اهل عصر او و نه از برای اکثر مسلمانان، بلکه ثابت باشد در اندکی از زمان گذشته و اندکی از زمان آینده که آن زمان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله باشد و زمان خلافت حضرت امیر علیه السّلام و اندکی از زمان حضرت امام حسن علیه السّلام و زمان حضرت قائم علیه السّلام، و اصلا در زمان غیبت و زمان باقی ائمه علیهم السلام واجب نباشد، بنابر آنکه زمان حضور که معتبر است در وجوب عینی بنابر مذهب قایلین به اشتراط امام یا نایب او، زمان حضور معصوم و تسلط او است، پس زمان عدم تسلط ائمه علیهم السّلام حکم زمان غیبت دارد چنان که جمعی از علما

تصریح به آن کرده‌اند.

جواب می‌گوییم که از حدیث مذکور ظاهر نمی‌شود مگر ثبوت اصل وجوب در همه ازمنه نه ثبوت آن بالفعل و عدم سقوط آن، و شما را نیز ناچار است از قول به آن؛ چه در زمان عدم تسلط ائمه علیهم السلام و در اکثر زمان غیبت وجوب جمعه ساقط بوده بنابر مذهب شما نیز باعتبار تقیه و عدم امکان اقامت آن، چنان که شما خود اعتراف نمودید که ترک علما در این مدت مستند به آن بوده پس وجوب بالفعل بنابر مذهب شما نیز ثابت نبود در این مدت مگر قلیلی از ازمنه که به میامن برکات دولت سلسله علیه صفویه لازالت است.

قائمهٔ إلی قیام القائم علیه السّلام، تقیه در بعضی بلاد زایل شد و قلیلی از ازمنه قبل از آن نیز در بعضی بلاد. پس چگونه توان حمل نمود حدیث مذکور را بر وجوب بالفعل در هر هفته بر هر مسلمانی و این بسیار ظاهر است؟

و بر تقدیر تسلیم می‌گوییم که حکم بعدم وجوب بالفعل اصلا در زمان غیبت مسلم نیست، بلکه ممکن است که حضرت قائم علیه السّلام بر بعضی بلاد مسلّط باشد و جمعی کثیر نیز با او باشند، چنان که در بعضی روایات آمده و در آنجا نماز جمعه بر ایشان واجب باشد بالفعل و بگزارند آن را، و همچنین حکم به اندک بودن زمان تسلط ائمه علیهم السلام نسبت به غیر آن مسلم نیست؛ چه ممکن است که زمان قائم علیه السلام بسیار زیاده بر آن باشد، بلکه بعضی از احادیث ظاهر می‌شود که چنان خواهد بود ان شاء اللّه تعالی.

و ثانیا آنکه ممکن است که مراد به سی و پنج نماز که در هر هفته فرض است نماز ظهر جمعه باشد مطلقا، خواه دو رکعتی باشد و خواه چهار رکعتی با نمازهای دیگر، نه خصوص جمعه دو رکعتی بلکه این ظاهرتر است؛ چه وجوب این عام است بخلاف خصوص جمعه.

و مراد به قول آن حضرت «از آنهاست یک نماز واجب» یعنی از افراد آن نمازها نه از اجزاء سی و پنج تا، و بنابراین می‌گوییم که این حدیث دلالت نمی‌کند مگر بر اینکه از افراد این نمازها یک نمازی هست که واجب است بر هر مسلمانی که حاضر شود آن را، و ظاهر است

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۴۸

که حاضر شدن به آن فرع وقوع و تحقق آن است و استفادهٔ این شرط از اصل عبارت می‌توان نمود. پس می‌گوییم که آن، نماز امام یا نایب او است که واجب است بر هر مسلمانی حضور به آن هرگاه متحقق شود آن.

و ثالثا آنکه مراد به نماز واجبی که از جمله سی و پنج نماز است که در هر هفته فرض آن اصل نماز جمعه است، یعنی دو رکعت با خطبه، و وجوب و فرض بودن آن شاید بر امام باشد؛ چه مفروض علیه در حدیث مذکور نیست، لیکن مشروط باشد به استطاعت که در همه تکالیف معتبر است و بر هر مسلمانی هست حضور به آن یعنی هرگاه متحقق شود آن، چنان که از عبارت «یشهدها» مستفاد می‌شود چنان که مذکور شد.

اگر گویند که حضور به نماز امام بر هر مسلمانی چگونه واجب باشد با تفرق ایشان در اقطار زمین؟ می‌گوییم که آن واجب است بر هر مسلمان، مگر آنکه دور باشد زیاد از دو فرسخ، و این استثناء اگر چه در این حدیث مذکور نیست اما مراد است به قرینه احادیث دیگر. و حکم بعدم جواز چنین استثنایی به اعتبار اینکه آنچه بیرون می‌رود به استثناء، زیاده است از آنچه باقی می‌ماند در حکم عام مسلم نیست بلکه ظاهر چنان که محققین علماء اصول تصریح به آن کرده‌اند این است که: جایز است تخصیص به استثناء تا منتهی شود به واحد، مثل «له علیّ عشرهٔ إلّا تسعهٔ».

و در بعضی اقسام دیگر تخصیص که در این معنی جایز نیست نزد محققین، ظاهر آن است که هرگاه آنچه باقی ماند از مدلول عام کثرتی داشته باشد، جایز است تخصیص هر چند آنچه بدر رود به تخصیص زیاده از آن باشد، چنان که ظاهر می‌شود به تأمل در

این مسأله در اصول. پس بنابراین استثنای مذکور قصوری ندارد، بلکه استثنای که در این احادیث وارد شده البته چنین است، چه آن پنج کس یا نه کس که استثناء شده‌اند بسیار زیاده‌اند از آنچه باقی مانده بر هر احتمالی که حمل شود کلام بر آن، چنان که به تأمل ظاهر می‌شود.

و رابعا آنکه لفظ وجوب اعم از عینی و تخییری است و همچنین لفظ فرض، پس چگونه استدلال به آن توان کرد بر خصوص عینی، بلکه ممکن است که استعمال لفظ «فرض» که دلالت می‌کند بر تأکّد وجوب در مجموع سی و پنج نماز، و لفظ واجب که دلالت بر آن تأکّد ندارد در خصوص جمعه اشاره باشد به اینکه وجوب در خصوص این نماز از قبیل آنهای دیگر نیست، بلکه گاهی عینی است و گاهی تخییری، با آنکه در این حدیث حکم نشده به وجوب آن بر هر مسلمانی بلکه به وجوب آن مجملا، پس همین که وجوب در بعضی از ازمان متحقق شود کافی است در صدق این حکم.

و بعد از آن فرموده‌اند: که بر هر مسلمانی هست آنکه حاضر شود آن را، و ظاهر است که

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۴۹

این عبارت بر تقدیری که دلالت کند بر وجوب، زیاده از وجوب به معنی اعم از عینی و تخییری نخواهد کرد. پس تعبیر به این عبارت اشاره تواند بود به اینکه خصوص این نماز چنین لزومی دارد، و بنابراین ادخال آن در جمله سی و پنج نماز در هر هفته به طریق تغلیب خواهد بود، و بنابراین آنچه در وجه دویم ذکر کردیم- که مراد به قول آن حضرت «از آنهاست» آن باشد که از افراد آنهاست- امر ظاهر است، چه بنابر آن خصوص جمعه در جمله نمازهای فرض شمرده نشده بلکه اعم از آن و از ظهر. و شکی نیست در فرض بودن.

اگر گویند که وجوب تخییری ثابت است نسبت به اکثر آنها که استثناء شده؛ چه بنده و بیمار و مسافر نیز مخیرند میانه جمعه و ظهر، و چنین نیست که جمعه اصلا نتوانند گزارد.

پس اگر مراد وجوب تخییری باشد استثنای آنها معقول نباشد.

می‌گوییم که شاید جمعه با وجوب تخییری افضل باشد از ظهر برای غیر این پنج کس، و از برای این پنج کس افضل نباشد، و اگر افضل نیز باشد چندان فضیلتی که از برای غیر ایشان دارد نداشته باشد. پس استثنای ایشان جهت آن باشد.

و خامسا آنکه بر تقدیر تسلیم ظهور حدیث در وجوب عینی باید که از ظاهر صرف شود، و بر اعم از وجوب تخییری محمول شود به سبب آنچه بیان کردیم از اجماع بر عدم وجوب عینی در زمان غیبت و دلایل دیگر بر آن، یا تخصیص داده شود وجوب عینی به زمان حضور امام، و دعوی عدم جواز چنین تخصیصی ساقط است به آنچه اشاره نمودیم به آن، پس متذکر باشد آن را.

و دیگر گفته‌اند که روایت کرده است شیخ صدوق رحمه اللّٰه در فقیه به سندی صحیح از زرارهٔ از امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده به او: و إنّما فرض الله عزّ و جل علی الناس من الجمعهٔ إلی الجمعهٔ خمسا و ثلثین صلاهٔ منها صلاهٔ واحدهٔ فرضها الله عزّ و جل فی جماعهٔ و هی الجمعهٔ و وضعها عن تسعهٔ: عن الصغیر و الکبیر و المجنون و المسافر و العبد و المرأهٔ و المریض و الأعمی و من کان علی رأس فرسخین «۱» تا آخر حدیث.

یعنی بدرستی که فرض نکرده است خدای عز و جل بر مردم از جمعه تا جمعه مگر سی و پنج نماز که از جمله آنهاست یک نماز که فرض کرده است آن را خدای عزّ و جل در جماعت و آن جمعه است، و ساقط کرده است آن را از نه کس از کودک و پیر و دیوانه و مسافر و بنده و زن و بیمار و کور و کسی که بوده باشد بر سر دو فرسخ.

و روایت کرده است این حدیث را ثقهٔ الاسلام نیز در کافی «۲» به سندی معتبر از زرارهٔ بی‌لفظ

---

(۱) کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۲۶۶؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۲۹۵

(۲) الکافی ج ۳، ص ۴۱۹؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۲۹۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۵۰

«انّما» که در اوّل حدیث واقع شده و بنابراین ترجمه‌اش این خواهد بود که فرض کرده است خدای عز و جل بر مردم از جمعه تا جمعه سی و پنج نماز تا آخر.

و شیخ رحمه اللّه نیز روایت کرده است این حدیث را در تهذیب «۱» از کافی.

وجه استدلال به این حدیث نیز نزدیک است به آنچه که مذکور شد در حدیث سابق، جواب از این استدلال نیز نزدیک است به جواب از استدلال به حدیث سابق، نهایت در آن حدیث تصریح شده به وجوب در هر هفته و هر مسلمان در اینجا نشده، بلکه حکم شده به وجوب بر مردم. و بر تقدیر ظهور «۲» آن در عموم به مرتبه ظهور آن حدیث نیست چنان که ظاهر است. پس استدلال به این ضعیف‌تر باشد.

و حاصل جواب: اوّلا این است که از این حدیث ظاهر نمی‌شود مگر اینکه در جمله سی و پنج نماز که فرض کرده آنها را خدای عزّ و جل بر مردم از جمعه‌ای تا جمعه، یک نمازی است که فرض کرده است آن را خدای عزّ و جل در جماعت، اما اینکه آن چه نمازی است و چه شرط دارد معلوم نیست و در آن نزاعی نیست؛ ما می‌گوییم که آن نماز جمعه امام است یا نایب او، و شما می‌گویید که آن نماز جمعه است که هر عادلی بگذارد، پس بر شماست اثبات؛ چنان که در جواب از استدلال به حدیث سابق بیان کردیم.

اگر گویند که در این حدیث بیان شده که آن جمعه است پس باید که جمعه واجب باشد و شرایط هر چه از خارج ثابت شود و اشتراط عادل از خارج ثابت شده و اشتراط امام یا نایب او مشخص نیست.

جواب می‌گوییم که حضرت بیان فرموده که آن یک نماز، «۳» جمعه است و ظاهر است که جمعه بمعنی حقیقی لغوی «۴» که عبارت از روز آدینه باشد مراد نمی‌تواند بود؛ چه آن نماز نیست، پس باید که مجازا در غیر آن مستعمل شده باشد، یا حقیقت شرعی در غیر آن شده باشد. و بر هر تقدیر آن معنی مجازی یا حقیقت شرعی که در آن مستعمل شده مشخص نیست که چیست؟ آیا نماز دو رکعتی است بر شرایط خاص که در روز آدینه آن را امام یا نایب او بگزارد یا هر عادلی بگذارد یا هر که بگذارد؟ و هرگاه مشخص نباشد پس ما حکم می‌کنیم بوجوب آنچه مشخص شود، و آن نمازی است که امام یا نایب او بگزارد و ترک

---

(۱) التهذیب ج ۳، ص

(۲) ظهور آن در عموم بر تقدیری است که «إنّما» در عبارت حدیث نباشد چنان که نقل شد از کافی، امّا هرگاه بوده باشد چنان که در «فقیه» واقع شده پس مستفاد نمی‌شود عموم بلکه معنی کلام چنین خواهد بود که فرض نشده است بر کسی از مردم مگر سی و پنج نماز، و این دلالت نمی‌کند مگر بر اینکه آن سی و پنج نماز فرض شده بر مردم فی الجملهٔ نه همهٔ ایشان و این ظاهر است. منه أطال اللّه بقاءه

(۳) بلکه ظاهر لفظ واحدهٔ مؤید این است که مراد به آن، نماز امام باشد. منه

(۴) و همچنین معانی دیگر که اهل لغهٔ از برای جمعه گفته‌اند. منه

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۵۱

می‌کنیم غیر آن را تا مشخص شود. پس بر شماست اثبات اینکه آن نمازی است که هر عادلی بگزارد به دلیل دیگر. و تمسک به این حدیث سودی نبخشد.

و بر تقدیر تسلیم اینکه مراد به جمعه مطلق دو رکعت با خطبه است، می‌گوییم که مراد به قول حضرت «و آن جمعه است» این است

که آن نمـاز، نماز جمعه است، یعنی از افراد آن است نه اینکه آن یک نماز مطلق نماز جمعه است تا اینکه لازم بیایـد که مطلق نماز جمعه در هر هفته واجب باشد.

و حاصل جواب ثانیا نیز نزدیک است به آنچه در جواب ثانی استدلال به حـدیث سابق ذکر کردیم، و آن این است که شاید نمازی که از جمله سـی و پنـج نماز فرض بر مردم شـمرده شـده، اعم از نماز جمعه و ظهر باشـد. و مؤید این است لفظ «إنّما» که در حدیث واقع شـده، چه مفاد آن چنان که دانستی این است که نمازی فرض نشـده بر مردم به غیر از این سـی و پنج تا، و اگر خصوص جمعه از جملهٔ آنهـا شـمرده شود چنین نیست؛ چه ظهر چهـار رکعت نیز فرض است بر بعضـی که ساقط شـده جمعه از ایشان، و اگر مطلق ظهر جمعه از جملهٔ آنها شمرده شود از این راه اشکالی نیست و این ظاهر است. «۱»

و همچنین مؤید این است آنکه اوّلا آن حضـرت حکم کرده به فرض بودن سـی و پنج نماز بر همه مردم چنان که مسـتدل فهمیده و بنـای اسـتدلال بر آن است، پس بعـد از آن حکم به اینکه یکی از آنهـا جمعه است و آن موضوع است از نه کس، منـافی آن است ظاهرا؛ چه بنابراین یکی از آن سی و پنج نماز بر همه کس فرض نخواهد بود به خلاف اینکه مطلق ظهر جمعه از جمله سی و پنج تا شمرده شود؛ چه بنابراین همه آن سـی و پنـج تا بر همه کس واجب باشد و جمعه که یکی از افراد آنها باشد از بعضـی ساقط باشد و منافاتی نیست میان کلامین.

و بنابراین مراد به قول آن حضـرت «از آنهاست یک نماز» تا آخر، این باشد که از جمله افراد آن نمازها- نه از اجزاء سـی و پنج تا- یـک نمازی است که فرض کرده است آن را خـدای تعالی در جماعت و آن جمعه است، و ظاهر است که این عبارت دلالت نـدارد مگر بر فرض بودن جمعه فی الجمله نه بر همه کس و در همه اوقات.

اگر گوینـد که ظـاهر از «منهـا» آنست که بیـان جزوی از اجزاء باشـد یـا فردی از افراد و ظـاهر است که جمعه از افراد سـی و پنـج تا نمی‌تواند بود بلکه از افراد یکی از اجزاء آنهاست، و حمل «منها» بر آن بعید است.

---

(۱) پوشـیده نمانـد که ظاهر مساق «منها» در این حدیث و حدیث سابق هر دو یکی است، پس هرگاه در این حدیث بر معنی مذکور حمل شود به اعتبار مؤیداتی که مذکور شد، باید در حدیث سابق نیز بر آن حمل شود. (منه أدام الله عزّه و بقاؤه)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۵۲

می‌گوییم که مشـخص است که هر یک از این سـی و پنج تا افرادی دارند و مراد به افراد سـی و پنج تا بر آنها باشـند. پس مراد بـ- «منها» این است که از جملـهٔ آن افراد یک نمازی است چنین و حمل بر این معنی بعـدی ندارد. خصوصا بعد از ملاحظه مؤیداتی که مذکور شد.

و دیگر آنکه هرگاه گویند که فرض کرده است خدا بر هر یک از مردم سـی و پنج نماز لازم نیست که سی و پنج نماز باشد که هر یک از آنها بر هر یک از مردم فرض باشد، بلکه ممکن است که چندین نماز باشد و بر هر یک سی و پنج تا از آنها فرض باشد. آیا نمی‌بینی که اگر کسـی بگویـد که پادشاه بیرون آمـد و به هر یک از أمرا ده خدمت فرمود، لازم نیست که ده خدمت بوده باشد که هر یک از آنها را به هر یک از امرا فرموده باشـد، بلکه ممکن است که بهر کـدام ده خـدمت جدا جدا فرموده باشد. و بنابراین مراد بـ- «منها» این توانـد بود که یکی از آن نمازها که سـی و پنج تا از آنها بر هر یک از مردم فرض شده جمعه است، و لازم نیست در این صورت اینکه نماز جمعه بر همه مردم فرض باشد، همین که بر بعضی فرض باشد کافی است و این ظاهر است.

و نظیر آن است که بگوینـد در مثال مـذکور که یکی از آنها خـدمت خوبی بود که به فلان فرمود، چنان که به اندک تأملی واضـح می‌شود.

اگر گویند که هر چند از این عبارت ظاهر نشود وجوب جمعه بر هر کس، امّا از عبارت «و وضعهما عن تسعهٔ» ظاهر می‌شود؛ چه آن

ظاهر است در اينكه بر غير آن نه كس بر همه كس واجب است.

مى‌گوييم كه ممكن است كه مراد از آن اين باشد كه هر وقت كه واجب است بر همه كس واجب است بغير اين نه كس، و بنابراين شايد وجوب مخصوص باشد به زمان حضور امام و نزاعى نيست در آن.

اگر كسـى گويد بر تقديرى كه جمعه داخل نمازهايى باشد كه بر همه كس فرض شده، نيز اين كلام جارى است؛ چه گاه باشد كه وجوب آن بر همه كس در بعضى اوقات باشد نه همه اوقات، پس چه حاجت بود به تمسك به سخنان ديگر؟

مى‌گوييم كه هرگـاه گوينـد كه جمعه واجب است بر هر يـك از مردم ظـاهر آن است كه بر اهـل زمـان غيبت نيز واجب باشـد؛ چه ايشان نيز داخل مردم‌اند و تخصيصـى به مردم بعضـى از ازمان خلاف ظاهر است و محتاج است به تمسك به مخصصـى و كلام قبل از تمسك به آن است.

ديگر آنچه گفتيم در استدلال به حديث سابق در جواب چهارم «۱» و پنجم اينجا نيز جارى

---

(۱) مراد از آنچه در جواب چهـارم گفته شـده همـان اصـل جواب است كه حمـل «فرض» باشـد بر اعم از وجوب تخييرى، و اما آن مؤيّدى كه در آنجا ذكر شد در اينجا جارى نيست. منه اطال اللّه بقاؤه.

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۵۳

است و آن نيز ظاهر است.

و ديگر آنكه آنچه در اين حـديث وارد شـده از سـقوط جمعه از كسـى كه بر سـر دو فرسخ باشد اگر چه بعضـى از علما قايل به آن شده‌اند امّا مخالف مشـهور است؛ چه مشـهور اين است كه بر كسى كه بر سر دو فرسخ باشد نيز واجب است، و از كسى كه زياده از آن دور باشد ساقط. و چندين حديث نيز دلالت بر اين مى‌كند. «۱»

و ديگر آنكه صدوق رحمه اللّه بعد از آنچه نقل شد بى‌فاصـله كلام ديگر آورده و ظاهر آن است كه تتمه همين خبر باشد چنان كه ايشان نيز اشاره به آن كرده‌اند «۲» و آن اين است:

و القراءة فيها بالجهر و الغسل فيها واجب و على الإمام فيها قنوتان قنوت فى الركعة الأولى قبل الركوع و فى الركعة الثانية بعد الركوع، و من صلّاها وحده فعليه قنوت واحد فى الركعة الأولى قبل الركوع. «۳» يعنى قرائت در آن به جهرست و غسـل در آن واجب است و بر امام در آن دو قنوت است، يك قنوت در ركعت اوّل پيش از ركوع و يكى در ركعت دويم بعد از ركوع، و هر كه بگزارد آن را تنها پس بر اوست يك قنوت در ركعت اول پيش از ركوع.

و پوشـيده نمانـد كه حكم بوجوب غسـل جمعه كه در آن واقع شـده خلاـف مشـهور است، و حمل وجوب بر تأكـد اسـتحباب قرينه مى‌شود بر حمـل آن در نماز جمعه نيز بر غير وجوب عينى. و آنچه واقع شـده در آن كه هر كه بگزارد آن را تنها، اگر مراد گزاردن آن باشد دو ركعتى تنها چنانچه ظاهر آن است پس هيچ كس قايل به آن نشده بلكه اجماع مسلمانان است بر وجوب اجتماع در اين نماز، و در همين حديث نيز تصـريح به آن شده، و اگر از ظاهر صرف شود و حمل شود بر گزاردن آن چهار ركعت تنها بى‌جماعت بـاز آنچه واقع شـده كه بر اوست يـك قنوت در ركعت اوّل خلاـف اجمـاع علمـا است؛ چه همه قايلنـد كه ظهر جمعه هرگـاه چهار ركعتى گزارده شود مانند نمازهاى ديگر يك قنوت دارد در ركعت دويم.

پس معلوم شد كه در نقل اين حديث سهوى واقع شده و با وجود آن اعتماد نماند بر آن و ضعيف شود استدلال به آن.

و شـيخ صـدوق رحمه اللّه خود بعـد از نقل اين كلام فرموده كه: «و تفرّد بهـذه الروايـة حريز عن زرارة و الـذى استعمله و أفتى به و مضى عليه مشايخى رحمة اللّه عليهم هو أنّ القنوت فى

(۱) الکافی ج ۳، ص ۴۱۹

(۲) بقول خود تا آخر حدیث، (منه اطال الله بقاؤه).

(۳) کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۲۶۶

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۵۴

جمیع الصلوات فی الجمعهٔ و غیرها فی الرکعهٔ الثانیهٔ بعد القراءهٔ و قبل الرکوع» «۱» یعنی متفرد است به این روایت حریز از زراره و آنچه من عمل می‌کنم به آن و فتوی می‌دهم به آن و رفته‌اند به آن مشایخ من رحمه اللّه این است که قنوت در همه نمازها در جمعه و غیر آن در رکعت دویم بعد از قراءت و پیش از رکوع است. «۲»

یعنی در هر نماز که یک قنوت خوانده شود یا در هر نماز که تنها گزارده شود خواه جمعه یعنی ظهر جمعه که بی‌خطبه یا تنها گزارده شود، و خواه غیر آن قنوت در رکعت دویم بعد از قراءت و پیش از رکوع است. پس آنچه در این حدیث واقع شده که اگر تنها گذارده شود یک قنوت است در رکعت اول معمول به نیست.

پس شیخ صدوق رحمه اللّه که در اوّل کتاب گفته «۳» که: آنچه من در این کتاب نقل می‌کنم عمل می‌کنم به آن و حجت است میان من و خدا، اشاره کرده که این حدیث از آن جمله نیست و با وجود این استدلال به آن ضعیف گردد و این ظاهر است.

و دیگر استدلال کرده‌اند به آنچه روایت کرده شیخ صدوق رحمه اللّه به سند صحیح از زراره که گفته: قلت له علی من تجب الجمعه؟ قال تجب علی سبعهٔ نفر من المسلمین و لا جمعه لأقلّ من خمسهٔ من المسلمین أحدهم الإمام فإذا اجتمع سبعهٔ و لم یخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم. «۴»

یعنی گفتم به او بر که واجب می‌شود جمعه؟ گفت بر هفت کس از مسلمانان و نیست جمعه از برای کمتر از پنج کس از مسلمانان، یکی از ایشان یعنی از آن پنج کس یا هفت کس امام باشد. پس هر گاه جمع شوند هفت کس و نترسند، امامت کند ایشان را بعضی از ایشان و خطبه بخواند برای ایشان.

گفته‌اند وجه استدلال به این حدیث آن است که آن حضرت فرموده: واجب است بر هفت کس از مسلمانان، و تخصیصی به آن نداده با آنکه در مقام بیان است، پس این دلالت می‌کند بر ثبوت حکم بر سبیل عموم بی‌تخصیص و تقییدی. و مؤید این است آن که سایل سؤال کرده به لفظ «من» که موضوع است از برای سؤال از تشخیص و تعیین وجه خصوصیت نه از کم و مقدار، پس گویا حضرت فرموده است که معتبر نیست در آن هیچ

---

(۱) کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۲۶۷

(۲) بعضی از محققین کلام صدوق رحمه اللّه را بر ظاهر حمل کرده‌اند و اعتراض کرده‌اند بر او به اینکه قول به اینکه در جمعه نیز یک قنوت است قبل از رکوع [رجوع شود به تهذیب ج ۳، ص ۱۶] مخالف است با اخبار بسیار [رجوع شود به تهذیب ج ۳، ص ۱۶ و ۱۷] که ظاهر می‌شود از آنها که جمعه دو قنوت دارد یکی در رکعت اول قبل از رکوع و یکی در رکعت دویم بعد از رکوع و مشهور میانه علماء این است، و بنابر آنچه حمل کردیم ما کلام او را بر آن، دفع می‌شود اعتراض. (منه)

(۳) کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۳ (مقدمه کتاب)

(۴) کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۲۶۷؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۴

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۵۵

خصوصیتی مگر به اعتبار هفت کس از مسلمانان، بعد از آن تأکید فرموده‌اند این را به قول خود «پس هر گاه جمع شوند هفت کس» تا آخر، چه آن نیز دلالت می‌کند به حسب عرف یا به حسب قراین حالی و مقالی بر عموم.

و همچنین قول آن حضرت «امامت کند ایشان را بعضی از ایشان» بر سبیل اطلاق بی‌تخصیص به امام و نایب، مؤید تعمیم است.

جواب: اوّلا ظاهر عبارت فقیه آن است که این روایت نیز تتمه روایت سابق است، پس آن را حدیث علی حده حساب کردن مشکل است و دانستی که استدلال به این حدیث خالی از ضعفی نیست.

و ثانیا آنکه ظاهر است که غرض آن حضرت علیه السّلام از این جواب بیان عددی است که جمعه بر ایشان واجب می‌شود و از این جهت اصلا شرایط امام و مأمومین به غیر عدد چیزی مذکور نشده، و بقرینه این معلوم می‌شود که مراد سایل نیز همین بوده.

و آنچه گفته‌اند که «من» موضوع است از برای سؤال از تعیین و تشخیص نه از عدد و مقدار منافات ندارد با اینکه در اینجا مجازا در عدد مستعمل شده باشد، و چگونه کسی دعوی کند که مراد حضرت علیه السّلام این است که معتبر نیست در نماز جمعه هیچ خصوصیتی مگر به اعتبار هفت کس با این همه خصوصیات و شرایط که در آن معتبر است، و این بسیار غریب است.

و بنابراین پس استدلال به این حدیث در تعیین شرایط امام یا مأموم وجهی ندارد اصلا.

و ثالثا آنکه در این حدیث تصریح شده که یکی از ایشان امام باشد و ظاهر از آن، امام معصوم علیه السّلام است، چنان که قبل از این نقل شد از علامه رحمه اللّه در منتهی. «۱» پس این حدیث دلیل است بر رد مذهب ایشان نه ثبوت آن.

و بر تقدیری که امام ظاهر در معصوم نباشد، ظاهر است که ظاهر در شمول هر پیشنماز عادلی نخواهد بود، و با وجود این پس استدلال به این حدیث بر عموم ساقط است، و بر تقدیر ظهور در عموم ممکن است که لام در آن از برای عهد باشد و معهود امام معصوم یا نایب او باشد، و حمل لام بر عهد بعدی ندارد، خصوصا در این مقام بنابر ظهور اشتراط امام بمعنی مذکور و اشتهار آن نزد امامیه.

و رابعا آنکه ممکن است که اشتراط امام یا نایب او در مفهوم جمعه و معنی آن معتبر باشد، چنان که قبل از این مذکور شد. و کلام قاضی سعد الدین بن براج «۲» که قبل از این

---

(۱) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۱۷

(۲) شرح جمل العلم و العمل ص ۳۹ و ۴۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۵۶

مذکور شد اشعاری به این دارد، چنان که به تأمّل در آن ظاهر شود، یا آنکه لام در جمعه برای عهد باشد و معهود جمعه امام یا نایب او باشد بنابر اشتهار اشتراط مذکور نزد امامیه.

و بر هر تقدیر مراد به امام نیز همان امام خواهد بود، و بنابراین پس استدلال به اول حدیث ساقط خواهد بود.

و امّا قول آن حضرت «پس هر گاه جمع شوند» پس افادهٔ عموم نمی‌کند، چنان که قبل از این مذکور شد که «إذا» موضوع از برای عموم نیست. و دعوی فهم عموم از عرف مسلم نیست، و قراین حالیه و مقالیه که دعوی شده معلوم نیست.

و قول حضرت «امامت کند ایشان را بعضی از ایشان» اگر چه ظاهر اطلاق آن است اما به قرینه امام که پیش‌تر مذکور شده ممکن است که مراد به بعض همان امام باشد که مذکور شده، خصوصا آنکه گفته‌اند که اصل اضافه از برای عهد است.

و خامسا آنکه قول آن حضرت «واجب است بر هفت کس» دلالت نمی‌کند بر زیاده از وجوب به معنی اعم از تخییری، بلکه اطلاق واجب بر مستحبات نیز در احادیث بسیار شده چنان که به تتبع ظاهر می‌شود. و شیخ طائفه تصریح به آن کرده در چندین موضع از تهذیب. «۱»

اگر گویند که وجوب تخییری نسبت به پنج کس نیز ثابت است پس باید که وجوب بر هفت کس بر وجوب عینی حمل شود، و در همین حدیث اشاره به این شده و چون فرموده‌اند که: «واجب است بر هفت کس و نیست از برای کمتر از پنج کس»، یعنی کمتر از

پنج تا را جایز نیست و پنج تا را تا هفت تا جایز است که واجب مخیر شود و بر هفت تا واجب است، یعنی واجب عینی.

می گوییم که ممکن است که بر پنـج تـا هفت تـا هر دو واجب تخییری باشـد، امـا از برای هفت تـا، جمعه یـک فضـیلتی یـا زیـادتی فضیلتی داشته باشد که از برای پنج تا آن نباشد، و کلام حضرت اشاره به این باشد.

و امّا قول آن حضـرت «امامت کنـد ایشان را بعضـی از ایشان» پس ظاهر در وجوب تخییری است؛ چه امر نیست و جمله فعلیه دلالت ندارد بر زیاده از جواز یا رجحان و این ظاهر است.

دیگر اسـتدلال کرده‌اند به آنچه روایت کرده است شیخ طایفه رحمه اللّه در تهذیب «۲» و استبصار «۳» به سندی صحیح از منصور از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که فرموده: یجمّع القوم یوم

---

(۱) التهذیب ج ۳، ص ۲۲۳

(۲) تهذیب ج ۳، ص ۲۳۹.

(۳) الاستبصار ج ۱، ص ۴۱۹

الجمعه إذا کانوا خمسـهٔ فما زاد، فإن کانوا أقلّ من خمسـهٔ فلا جمعـهٔ لهم و الجمعـهٔ واجبهٔ علی کلّ مسـلم [أحد خ ل] لا یعذر الناس فیهـا إلّـا خمسـهٔ المرأهٔ و المملوک و المسافر و المریض و الصبی، «۱» یعنی نماز جمعه می گزارنـد قوم روز جمعه هرگاه بوده باشـند پنـج کس یـا بیشـتر، پس اگر بوده باشـند کمتر از پنـج کس پس نیست جمعه‌ای از برای ایشـان، و جمعه واجب است بر هر احـدی، معذور نیستند مردم در آن مگر پنج کس: زن و بنده و مسافر و بیمار و کودک.

جواب: قول آن حضـرت «جمعه می گزارنـد قوم» تـا قول او «و جمعه واجب است» دلالت نمی کنـد مگر بر بیان عـدد معتبر در جمعه مثل حـدیث سابق. پس اسـتدلال به آن بر ثبوت یا نفی شـرائط دیگر وجهی نـدارد، با اینکه در آن امری نیست، و جمله فعلیه دلالت نمی کند مگر بر جواز یا رجحان. پس وجوب عینی از کجا ثابت شود؟

و ممکن است نیز که «قوم» اشاره به جمعی خاص باشد معهود شده باشد وجود امام یا نایب او در ایشان.

و اما قول آن حضرت «و جمعه واجب است بر هر احدی و معذور نیستند مردم در آن» پس آن نیز احتمال حمل بر وجوب تخییری با تأکد استحباب دارد، چنان که در حدیث در باب غسل جمعه واقع شده که واجب است در سـفر و حضـر، نهایت رخصت داده شده از برای زنان ترک آن در سـفر به سـبب کمی آب؛ و مراد تأکد اسـتحباب است بنابر مشـهور، بلکه در مسـتحبات زیاده بر این تأکید بسیار واقع شده چنان که به تتبع ظاهر می‌شود، پس چه بعد دارد در چنین مستحبی که فرد واجب نیز باشد؟

و بر تقدیر ظهور در وجوب عینی واجب است صرف از آن و حمل بر اعم از وجوب تخییری به سبب اجماع و دلایلی که قبل از این مذکور شد.

و بر تقـدیر حمـل بر وجوب عینی می گوییم که از این حـدیث ظاهر نمی‌شود مگر وجوب جمعه بر هر احـدی، و قبل از این مـذکور شد که ممکن است که اشتراط امام یا نایب او در مفهوم جمعه و معنی آن معتبر باشد، یا آنکه لام در آن از برای عهد باشد و معهود جمعه امـام یـا نـایب او باشـد. پس دلالت نکنـد بر وجوب نماز دو رکعتی با خطبه مطلقا و بر تقـدیری که اشتراط مـذکور در مفهوم جمعه معتبر نباشـد، و جمعه به معنی نمـاز دو رکعتی یـا خطبه باشـد مطلقـا می گوییم که از این عبـارت ظـاهر نمی‌شود مگر وجوب جمعه، یعنی یـک فردی از آن بر هر احـدی. و گـاه باشـد که آن جمعه باشـد که امام بگزارد یا نایب او و ما هم قایلیم که آن بر هر احدی واجب است و معذور نیست هیچ‌کس در آن، نهایت مشروط است به استطاعت

---

(۱) وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۰ و ۳۰۵

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۵۸

و اشتراط استطاعت در همه تکلیفات ثابت است و در هر حکمی نباید متعرض آن شد.

و بر تقدیر تنزل از همه اینها می گوییم که واجب است تخصیص آن به صورت وجود امام یا نایب او به سبب آنچه ذکر کردیم از اجماع و دلائل دیگر.

دیگر استدلال کرده‌اند به آنچه روایت کرده است شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۱» به سندی صحیح از ابی بصیر و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: من ترک الجمعه ثلاث جمع متوالیات طبع اللّه علی قلبه، «۲» یعنی هر که ترک کند جمعه را سه جمعه پی‌درپی مهر کند خدای تعالی دل او را. «۳»

وجه استدلال آنکه هر که ترک کند، شامل زمان حضور و غیبت هر دو هست، و مبالغه و تأکید در آن ظاهر است، چه مهر کردن دل شایع شده استعمال آن در قرآن و احادیث در کفار که به سبب نهایت تعصب و عناد اثر نمی کند حق در دلهای ایشان و داخل نمی‌شود اصلا، پس گویا مهر کرده است خدای تعالی بر آنها.

جواب: قبل از این مذکور شد که ممکن است که در مفهوم جمعه، اشتراط امام یا نایب او معتبر باشد، یا آنکه لام از برای عهد باشد و معهود جمعه امام یا نایب او باشد، و نزاعی نیست در وجوب چنین جمعه. و بر تقدیر تنزّل، می گوییم واجب است تخصیص کلام به چنین جمعه، پس هر که ترک کند آن را با قدرت بر آن مهر شود دل او و به دلیل اجماع و دلایل دیگر بر عدم وجوب غیر آن.

و مؤید این است اینکه مثل این مضمون در بعضی احادیث واقع شده با تصریح به اشتراط امام، چنان که احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب محاسن «۴» به سندی ظاهر الصحهٔ «۵» از زراره از امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: صلاهٔ الجمعهٔ فریضهٔ و الاجتماع إلیها فریضهٔ مع الإمام، فإن ترک من غیر علّهٔ ثلاث جمع متوالیهٔ ترک ثلاث فرایض، و لا یدع ثلاث فرایض من غیر علّهٔ إلّا منافق «۶» یعنی نماز جمعه فریضه است و اجتماع به سوی آن فریضه

(۱) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۲۹۹

(۲) و این حدیث را احمد بن محمد بن خالد برقی نیز روایت کرده در کتاب محاسن [ص ۸۵] به سندی صحیح از ابی بصیر و محمد بن مسلم به این عبارت که گفته که گفته‌اند: «سمعنا أبا جعفر محمد بن علی علیه السلام یقول: «من ترک الجمعه ثلاثا متوالیهٔ بغیر علهٔ طبع الله علی قلبه» یعنی شنیدیم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرماید هر که جمعه را ترک کند سه مرتبه پی‌درپی بی‌علتی مهر کند خدای بر دل او. منه اطال الله بقاؤه.

(۳) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۲۹۹- ۳۰۲

(۴) المحاسن ص ۸۵

(۵) در سند مذکور «ابو محمد» واقع شده، و ظاهر آن است که ابو محمد اسدی، عبد الله بن محمد حجّال باشد و اوثقه است، پس حدیث صحیح باشد. منه

(۶) وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۲۹۹

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۵۹

است با امام، پس اگر ترک کرده شود بی‌علّتی سه جمعه پی‌درپی ترک کرده می‌شود سه فریضه و ترک نمی کند سه فریضه را بی‌علّتی مگر منافقی.

و پوشیده نماند که این حدیث ظاهر است در اشتراط امام در فریضه بودن جمعه، و ظاهر از آن خصوصا در این حدیث امام معصوم

است چنان که به تأمّل ظاهر می‌شود.

و بر تقدیر عدم ظهور در آن ظاهر است که ظاهر در شمول هر پیشنماز نخواهد بود، و بر تقدیر اجمال ثابت نمی‌شود مگر وجوب آنچه مشخص باشد و آن جمعه با امام معصوم است.

و پوشیده نماند که تصریح به اشتراط امام در این حدیث دلیل است بر تقیید حدیث خالی از آن نیز به آن؛ چه احادیث ائمه علیهم السلام بعضی مفسر بعضی دیگرند، مانند آیات قرآن، چنان که در احادیث تصریح به آن شده.

و بر تقدیر عدم تخصیص به آن، حمل بر وجوب تخییری و تأکد استحباب ممکن است، و در سنّتی‌ها این قدر مبالغه و زیاد، بر آن بسیار است، چنان که در حدیث آمده: من اتّخذ شعرا و لم یفرقه فرقه الله یوم القیامهٔ بمنشار من نار، «۱» یعنی هر که نگاه دارد مو را و فرق نکند آن را، فرق کند آن را خدای تعالی به ارّه‌ای از آتش.

و مراد به فرق کردن یا شانه کردن است، یا قسمت کردن موی سر به دو نصف، و ظاهر کردن راهی در میان آن، و بر هر تقدیر آن واجب نیست با وجود چنین مبالغهٔ در ترک آن.

و بسیار واقع شده در احادیث لعن بر تارک بعضی مستحبّات و فاعل بعضی مکروهات، و همچنین حکم به بیزاری از چنین کسی، و بودن او بدترین مردم، و امثال این مذمّتها چنان که به تتبع احادیث ظاهر می‌شود.

و بدان که محقق نجم الدین جعفر بن سعید رحمه اللّه در کتاب معتبر «۲» گفته: و هرگاه مختل باشد شرایط جمعه پس نماز ظهر در جامع شهر افضل است اوّلا از برای آنچه ثابت شده از فضیلت نماز در مسجد جامع بر غیر آن از مساجد، و ثانیا از برای آنچه روایت کرده است محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: من ترک الجمعهٔ ثلاث جمع متوالیهٔ طبع الله علی قلبه. «۳»

و پوشیده نماند که از کلام این شیخ محقق ظاهر می‌شود که مراد از ترک جمعه در این حدیث، ترک گزاردن ظهر جمعه است در مسجد جامع، و احتمال دیگر ندارد یا خلاف ظاهر است، و اگر نه استدلال به آن صحیح نخواهد بود. پس بنابراین استدلال به این حدیث

---

(۱) قرب الاسناد ص ۷۰؛ بحار الانوار ج ۷۹، ص ۲۹۷

(۲) المعتبر، ج ۲، ص ۳۰۵

(۳) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۸؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۲۹۹- ۳۰۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۶۰

بر وجوب جمعه ساقط است.

و از کلام این محقق نیز ظاهر می‌شود که امثال این مذمتها در سنّتی‌ها قصور ندارد؛ چه گزاردن ظهر جمعه در مسجد جامع سنّت است نه واجب، چنان که شیخ خود نیز تصریح به آن کرده.

دیگر استدلال کرده‌اند به آنچه روایت کرده است شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۱» و استبصار «۲» به سندی صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: الجمعهٔ واجبهٔ علی من إن صلّی الغداهٔ فی أهله أدرک الجمعهٔ «۳» تا آخر حدیث، یعنی جمعه واجب است بر کسی که اگر بگذارد نماز صبح را در اهل خود دریابد جمعه را.

جواب: اوّلا آنکه ظاهر است که مراد از این حدیث بیان مقدار دوری است که تا آن قدر به جمعه باید حاضر شد و یا زیاد بر آن در کار نباشد، و اصلا شرایط جمعه و آداب در آن مذکور نیست.

پس استدلال به امثال این بر اشتراط امری یا عدم آن بغایت ضعیف است.

و ثانیا آنچه مذکور شد مکرر که شاید در مفهوم جمعه امام یا نایب او معتبر باشد یا لام از برای عهد باشد و معهود چنین جمعه‌ای

باشد، و بر تقدیر تنزل باید تخصیص داد به جمعه ایشان به دلیل اجماع و دلایل دیگر.

و ثالثا آنکه وجوب اعم است از وجوب تخییری چنان که مکرر مذکور شد.

و رابعا آنکه عمل به ظاهر این حدیث نقل نشده مگر از ابن ابی عقیل، «۴» و مشهور میانه علماء این است که کسی که دور باشد از جمعه زیاد از دو فرسخ واجب نیست بر او جمعه.

و علامه حلی رحمه اللّه در منتهی «۵» نقل کرده اجماع علمای امامیه بر آن و احادیث نیز دلالت می‌کند بر آن، چنان که مذکور خواهد شد.

و ظاهر است که از صبح تا پیشین زیاده از دو فرسخ می‌توان رفت، پس متعین است حمل وجوب در این حدیث بر استحباب، چنان که شیخ طائفه رحمه اللّه «۶» و جمعی دیگر از علما تصریح به آن کرده‌اند.

و عجب آنکه جمعی از قایلین بوجوب عینی خود در آن مسأله تصریح کرده‌اند به حمل

---

(۱) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۸

(۲) الاستبصار ج ۱، ص ۴۲۱

(۳) وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۸

(۴) المعتبر، ج ۲، ص ۲۹۰؛ حیاهٔ ابن ابی عقیل العمانی و فقهه صص ۲۴۴- ۲۴۷

(۵) منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۲۳

(۶) التهذیب ج ۳، ص ۲۴۰؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۲۱

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۶۱

این حدیث بر استحباب، و در این مسأله استدلال می‌کنند به آن بر وجوب عینی.

و خامسا آنکه در این حدیث ظاهر نمی‌شود مگر وجوب جمعه بر کسی که هرگاه بگذارد نماز صبح را در خانه خود دریابد جمعه را، و این فرع تحقق جمعه است. پس باید اوّلا اثبات نمود جواز جمعه و به تحقق ساختن آن را در زمان غیبت، بعد از آن استدلال نمود به این حدیث بر وجوب، و آن هنوز ثابت نشده به آنچه شما ذکر کردید و این ظاهر است.

دیگر استدلال کرده‌اند به آنچه روایت کرده است ثقهٔ الاسلام رحمه اللّه در کتاب کافی «۱» به سندی حسن بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن مسلم و زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده: تجب الجمعهٔ علی من کان منها علی فرسخین یعنی واجب است جمعه بر کسی که بوده باشد از جمعه بر سر دو فرسخ.

و شیخ رحمه اللّه نیز روایت کرده این حدیث را در تهذیب «۲» و استبصار «۳» به سندی ضعیف.

و استدلال کرده‌اند نیز به آنچه روایت کرده است ثقه الاسلام رحمه اللّه در کافی «۴» و شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۵» و استبصار «۶» به سندی حسن به ابراهیم بن هاشم از محمد بن مسلم که گفته: سالت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن الجمعهٔ فقال: تجب علی من کان علی رأس فرسخین، فإذا زاد علی ذلک فلیس علیه شیء، «۷» یعنی سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از جمعه پس فرمود که: واجبست بر کسی که بوده باشد از آن بر سر دو فرسخ، پس هرگاه زیاده باشد بر آن پس نیست بر او چیزی.

جواب از استدلال به این دو حدیث، بعینه همان است که در جواب اوّل و دویم و سیم و پنجم از استدلال به حدیث سابق گفتیم، پس اعادهٔ آن ضرور نیست.

دیگر استدلال کرده‌اند به آنچه روایت کرده است شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۸» به سندی موثق به عبد الله بن بکیر که بمنزلهٔ صحیح است چنان که قبل از این مذکور شد- از زراره از عبد الملک «۹» از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که فرموده به عبد

الملک: مثلک یهلک و لم یصلّ

(۱) الکافی ج ۳، ص ۴۱۹

(۲) التهذیب ج ۳، ص ۲۴۰

(۳) الاستبصار ج ۱، ص ۴۲۱؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۸ و ۳۰۹

(۴) الکافی ج ۳، ص ۴۱۹

(۵) التهذیب ج ۳، ص ۲۴۰

(۶) الاستبصار ج ۱، ص ۴۲۱

(۷) وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۰۹

(۸) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۹؛ الاستبصار ج ۱، ص ۴۲۰؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۱۰

(۹) پوشیده نماند که این «عبد الملک» ظاهر آن است که «عبد الملک بن اعین» براد زراره باشد، [رجوع شود به مشیخه فقیه ج ۴، ص ۹۷؛ و جامع الرواهٔ ج ۱، ص ۵۱۸ و ۵۱۹] و علما اگر چه او را توثیق نکرده‌اند اما روایات در مدح او نقل کرده‌اند، از آن جمله این است که حضرت صادق علیه السّلام با اصحاب به زیارت قبر او رفتند در مدینه مشرفه. منه

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۶۲

فریضه فرضها الله! قال: قلت: کیف أصنع؟ قال: صلّوا جماعهٔ، یعنی صلاهٔ الجمعهٔ، «۱» یعنی مثل تو هلاک می‌شود و از دنیا می‌رود و حال آنکه نگذارده است فریضه را که فرض کرده است آن را خدای تعالی، عبد الملک گفته که گفتم که: پس چه کنم من؟ فرمود: که نماز بگزارید بعنوان جماعت یعنی نماز جمعه.

وجه استدلال سرزنش کردن آن حضرت است عبد الملک را بر ترک نماز جمعه و حکم به اینکه آن فریضه است که فرض کرده است آن را خدای تعالی و بعد از آن امر کردن بگزاردن آن در آخر حدیث.

جواب: اوّلا اینکه این حدیث ظاهر است در استحباب؛ چه کسی که ترک واجبی کند نمی‌گویند به او که خوب است مثل تو کسی از دنیا برود و چنین کاری نکرده باشد، بلکه او را زجر و منع می‌کنند به بدترین وجهی، و چگونه توهّم شود درباره عبد الملک که از بزرگان اصحاب آن حضرت بوده اینکه او ترک واجبی می‌کرده، و بعد از آن آن حضرت با او چنین سخن می‌گفته، پس البته مراد تحریص اوست به کردن آن بعنوان استحباب و وجوب تخییری در پیش خود یا از روی تقیه با سنّیان. و اول ظاهرتر است.

و امّا حکم آن حضرت علیه السّلام به فریضه بودن آن پس اطلاق فرض بر واجب تخییری اصلا بعد ندارد، خصوصا هرگاه اصل آن واجب عینی باشد و به سبب مانعی واجب تخییری گردیده باشد، بلکه اطلاق فرض بر بعضی مستحبات نیز شده و غرض مبالغه در تأکد استحباب آن است، مانند غسل احرام که در بعضی احادیث «۲» از غسلهای فرض شمرده شده.

و بر تقدیری که غرض گزاردن با سنّیان باشد نیز اطلاق فریضه بر آن ممکن است به اعتبار آنکه در اصل فریضه است، و به سبب عدم قدرت بر بعضی شرایط ساقط شده.

و حاصل کلام این می‌شود که خوبست که تو نگزاری چنین فریضه را که خدای تعالی فرض کرده است، و ممکن باشد ادراک آن به قدر امکان، بلکه بوجه کمال، چنان که در بعضی احادیث وارد شده که نماز با ایشان از روی تقیه مثل نماز با پیغمبر است صلّی اللّه علیه و آله.

و امّا امر که در آخر حدیث واقع شده پس مکرر مذکور شد که دلالت نمی‌کند بر زیاده از

(۱) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاهٔ الجمعهٔ و آدابها ح ۲

(۲) رجوع شود به وسائل الشیعهٔ ج ۹، ص ۱۱، باب ۸ از ابواب احرام.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۶۳

وجوب بمعنی اعم از تخییری، خصوصا در این مقام به قرینه کلمات قبل از آن.

و ثانیا اینکه بر تقدیر تسلیم، افاده وجوب ممکن است که وجوب مخصوص باشد به عبد الملک، «۱» به سبب اذن آن حضرت مر او را، و با وجود اذن خاص شکی نیست در وجوب عینی.

اگر گوینـد که معتبر نزد قایلین به اشتراط امام یا نایب او این است که امام جمعه امام باشد یا منصوب او از برای نماز، یا به خصوص یا به تبعیّت امارت، و نیست در این حدیث اینکه امام علیه السّلام نصب کرده باشد عبد الملک را از برای جمعه، بلکه امر کرده او را به نماز جمعه و آن اعم است از اینکه امام باشد یا مأموم.

و نیست در این حـدیث زیـاده بر امرهای مطلقی که دلالت می‌کنـد بر وجوب بر جمیع مکلّفین، پس اگر این کافی باشـد در حصول شرط، پس آن أوامر نیز کافی خواهـد بود در آن، پس هر مکلفی مأذون خواهـد بود در آن و حاصل خواهد بود شـرط از برای او و بی‌فایده خواهد شد نزاع.

و دیگر آنکه در این حدیث امر وارد شده بعنوانی که شامل است او را و غیر او را از مکلفین، پس مخصوص نباشد به او.

جواب: می‌گوییم که منصب شـما استدلال است و وظیفه ما منع، و احتمال ما را کافی، پس می‌گوییم که ممکن است اشتراط امام یا نایب او مشـخص باشد بر عبد الملک، پس هرگاه حضـرت او را امر کند به نماز داند که مراد امر اوست به امامت در آن. و از اینکه در حدیث صریح نباشد امر او به امامت، منتفی نمی‌شود این احتمال.

و فرق میـانه ایـن امر و أوامر مطلقه ظـاهر است؛ چه در اینجـا امر به خصـوص عبـد الملـک شـده، پس ممکن است که نـایب خـاص متحقق شـده باشـد، به خلاف أوامر مطلقه؛ چه به آنها نایب خاص تعیین نمی‌شود بلکه امر به گزاردن نماز بر وجه عموم نیز مستفاد نمی‌شود چنان که بیان شد و خواهد شد.

و اما اینکه امر در این حدیث وارد شده بعنوانی که شامل است او را و غیر او را از مکلفین، پس آن مسلم نیست، بلکه جایز است که «صلّوا» امر باشد به خصوص عبد الملک، و ایراد ضمیر جمع از برای تعظیم باشد چنان که شایع است. یا مراد امر باشد او را و جمعی از اتباع او را بگزاردن این نماز به امامت او و ثالثا اینکه ممکن است که آن حضرت نصب کرده باشد در آن وقت کسی را از برای

---

(۱) اشاره کرده به این جواب علامه رحمه اللّه در تذکره [ج ۴، ص ۲۸] و نهایهٔ [نهایهٔ الاحکام ج ۲، ص ۱۴] و شیخ شهید رحمه اللّه در ذکری [ج ۴، ص ۱۰۴- ۱۰۵] و جمعی دیگر از علما در جواب استدلال قائلین به جواز باین حدیث و مثل آن. منه رحمه اللّه

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۶۴

جمعه و امر عبد الملک بنابر آن باشد، و دعوی ظهور عدم نصب مسموع نیست.

و بدان که اگر چه جمعی از علما اشاره کرده‌اند به آنچه در جواب دویم مذکور شد، و بنابر آن آنچه در جواب سیم نیز مذکور شد محتمل است، اما اعتماد فقیر بر جواب اول است، و این دو جواب را محل تأمل می‌داند؛ زیرا که جمعی از علماء تصـریح کرده‌اند به اشتراط امام یا نایب او با تسلّط و نفوذ حکم، و گفته‌اند که زمان حضور امام با عدم تسلط و نفوذ حکم، حکم زمان غیبت دارد. پس بنابر آن قول به وجوب جمعه بر عبد الملک و مثل او معقول نباشد؛ چه حضرت صادق علیه السّلام تسلط نداشت.

دیگر استدلال کرده‌اند به آنچه روایت کرده شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۱» به سندی موثق از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد

باقر علیه السّلام فرموده: تجب الجمعهٔ علی من کان منها علی فرسخین و معنی ذلک إذا کان الإمام عادلا، و قال إذا کان بین الجماعتین ثلاثهٔ أمیال فلا بأس أن یجمّع هؤلاء و یجمّع هؤلاء و لا یکون بین الجماعتین أقل من ثلاثهٔ أمیال، و اعلم أنّ للجمعهٔ حقّا قد ذکر عن أبی جعفر علیه السّلام أنّه قال لعبد الملک مثلک یهلک و لم یصلّ فریضهٔ فرضها الله عزّ و جلّ، قال قلت: کیف أصنع؟ قال صلّها جماعهٔ یعنی الجماعهٔ، «۲» این حدیث تا امام عادل قبل از این مذکور شد، در فصل استدلال بر نفی وجوب عینی، و ترجمه بعد از آن این است و فرموده است- یعنی امام محمد باقر علیه السّلام- که هرگاه بوده باشد میانه دو جماعت سه میل که یک فرسخ باشد، پس قصور ندارد که نماز جمعه بگزارند اینها و نماز جمعه بگزارند آنها، و نمی‌باشد میانه دو جماعت- یعنی در جمعه- کمتر از سه میل، و بدان که از برای جمعه حقّی هست به تحقیق که ذکر شده از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام که گفته به عبد الملک: مثل تو هلاک می‌شود و نگزارده است فریضه را که خدا فرض کرده است بر او، عبد الملک گفته که گفتم چه کنم؟ فرمود: که بگذار آن را بعنوان جماعت یعنی جمعه.

و پوشیده نماند که ظاهر این است که این کلام تمام تتمه روایت محمد بن مسلم باشد، چنان که مستدل فهمیده و تا حکم بوجوب یک فرسخ میانه دو جمعه در این مطلب دخلی ندارد، بلکه چون در حدیث بوده ذکر شده و مناط، استدلال بعد از آن است، و ما می‌گوییم که قول محمد بن مسلم. «و بدان که از برای جمعه حقی هست» ظاهر است در استحباب؛ چه استعمال این لفظ متعارف شده در سنّتی‌ها و نه واجبی‌ها.

و آنچه نقل شده از برای بیان حق همان روایت عبد الملک است که مذکور شد، و جواب گفتیم از استدلال به آن، و در این روایت لفظ «علیه» بعد از «فرضها الله» زیاد شده که در آن

---

(۱) التهذیب ج ۳، ص ۲۳؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۱۵

(۲) التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹، ح ۶۳۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۶؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۱۰، الباب ۵ من ابواب صلاهٔ الجمعهٔ و آدابها ح ۲

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۶۵

روایت نبود، و زیادتی آن چندان تغییری در معنی نمی‌دهد چنان که به تأمل ظاهر می‌شود.

و در این روایت بجای «صلّوا» «صلّها» واقع شده، و بنابراین خطاب مخصوص به عبد الملک است. و آنچه در آنجا می‌گفتند- که در این حدیث امر وارد شده بعنوانی که شامل است او را و غیر او را از مکلفین- ساقط می‌شود و حاجت نیست در جواب آن به آنچه آنجا ذکر کردیم.

دیگر استدلال کرده‌اند به آنچه روایت کرده است شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۱» به سندی صحیح از زراره که گفته: حثّنا أبو عبد اللّه علیه السّلام علی صلاهٔ الجمعهٔ حتّی ظننت أنّه یرید أن نأتیه، فقلت:

نغدوا علیک! قال: لا إنّما عنیت عندکم، یعنی تحریص فرمود ما را حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بر نماز جمعه تا اینکه گمان کردم من که می‌خواهد که به خدمت او برویم- یعنی از برای نماز- پس گفتم که صباح بیاییم به خدمت شما؟ فرمود که: نه من نمی‌خواستم مگر اینکه بگذارید نزد خود.

جواب: اوّلا آنکه این حدیث ظاهر است در استحباب؛ چه لفظ تحریص ظاهر در آن است، پس دلالت کند بر وجوب تخییری. این است که اکثر قایلین بوجوب تخییری استدلال کرده‌اند به این روایت و روایت عبد الملک که گذشت، با آنکه ظاهر است از این حدیث که زراره نمی‌گزارد تا آن وقت نماز جمعه را یا تهاون می‌کرده در آن و منع وضوح این- چنان که بعضی کرده‌اند- مکابره است.

و چگونه دربـاره مثـل زراره کسـی از اکابر اصـحاب حضـرت باقر و صادق علیهما السـلام با کمال فضل و فقه و ورع و تقوی- حتّی اینکه از حضـرت صادق علیه السّلام روایت شده «۲» که فرموده: (در باب او و سه کس دیگر از امثال او که) ایشاننـد حافظان دین و امینان پدر من بر حلال خدا و حرام او، و ایشانند سابقون به سوی ما در دنیا و سابقون به سوی ما در آخرت.

و در حدیث دیگر در باب همین چهار کس فرموده: علیهم صلوات الله و علیهم رحمته أحیاء و أمواتا.

و در حدیث دیگر فرموده که: زراره دوست‌ترین مردم است به سوی من و دوست‌ترین اصـحاب پدر من است نزد من، و غیر اینها از احادیث بسـیار در فضایل او- توهّم شود که او با وجوب عینی نماز جمعه، نمی‌گزارده باشـد آن را یا تهاون می‌کرده باشد در آن، با آنکه به زعم قـایلین بوجوب عینی اکمـل نمازها و افضل آنهاست، و آن حضـرت او را اصـلا توبیـخ نفرمایـد، بلی همین تحریص بر گزاردن کند و اصلا این باعث نقض منزلت او نشود، و آن

---

(۱) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۹؛ وسائل الشیعة ج ۷، ص ۳۰۹

(۲) درباره زراره و برید و محمد بن مسلم و ابو بصیر رجوع کنید به جامع الرواة ج ۱، ص ۱۱۷ و ۳۲۵ و ج ۲، ص ۳۴.

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۶۶

حضـرت چنین منـاقب دربـاره او بفرمایـد، بلکه بر متـدبّر منصـف ظـاهر است که ملاـحظه همین، جـوابی است شـافی از اسـتدلال به احادیث سابق که مستند بر زراره بود؛ چه هرگاه زراره با وجود آنکه خود نقل کرده باشد آن احادیث را از حضرت امام محمد باقر علیه السّـلام و مدتها نگذارده باشد نماز جمعه را یا تهاون می‌کرده باشد در آن، تا اینکه بعد از آن حضـرت صادق علیه السّلام او را تحریص فرماید بر گزاردن آن، پس آن دلیل است واضح بر اینکه مراد از آن احادیث حکم به وجوب عینی نماز جمعه مطلقا نباشد. و اگر نه چگونه او جرأت می‌نمود بر مخالفت آنها.

اگر گویند که تهاون او و همچنین عبد الملک و امثال ایشان شاید به سبب آن باشد که جایز نمی‌دانسته‌اند اقتدای به مخالف و فاسق را، و جمعه نمی‌گزارده در غالب اوقات مگر ائمه مخالفین و حکام ایشان، خصوصا در شـهرهای بزرگ مثال کوفه که مسـکن زرارهٔ و عبد الملک بوده و از اشـهر بلاد اسـلام بوده در آن وقت، پس جایز نمی‌دانسته‌اند گزاردن آن را با ایشان و تردّد داشته‌اند در میسّر شدن آن پنهانی، بنابر آن ترک می‌شده آن از ایشان، و چون جمعه از اعظم فرایض خداست و اجلّ آنها و دانست امام که بعضـی از اصـحاب او اقـدام می‌نماینـد بر ترک آن، راضـی نشـد به آن، تـا اینکه امر کرد ایشان را به اقامت آن و تحریص کرد بر آن، و چون تهاون ایشان از روی عمـد نبود بلکه به سـبب عروض شـبهه بود، چنـدان توبیـخ نکرد ایشان را با آنکه در اخبار که در این باب وارد شده چنان که نقل شد و خواهد شد، چندان ذمّ و لوم واقع شده که کافی است و زیاد، پس حاجت به ذمّ دیگر نبود.

جـواب: می‌گـوییم که اگر مراد این است که ایشـان تردد داشـتند که آیـا پنهـانی بایـد گزارد نمـاز جمعه را یـا نه؟ و بنـابر آن ترک می‌نمودنـد، پس ضـعف این ظاهر است و چگونه توهم شود در شأن عبد الملک و زرارهٔ با آن همه مراتب که مدّتها ندانسـته باشـند این مسأله را، و هیـچ اهتمام نکننـد در باب آن با آن همه مبالغه که در باب جمعه واقع شـده، و نپرسـند آن را از امام محمد باقر علیه السّـلام و بعد از او از امام جعفر صادق علیه السلام، تا آنکه آخر حضـرت صادق علیه السّـلام تحریص فرمایند بر کردن و بیان کنند که هرگاه در پنهانی نیز توان گزارد واجب است اقامت آن و این بسیار ظاهر است.

و اگر مراد این است که ایشان تردّد داشـتند در میسّـر شدن گزاردن آن در پنهانی و دست بهم دادن آن، پس آن نیز بغایت ضـعیف است، و چگونه توان مدتها ترک نمود چنین فریضه‌ای را به سـبب این تردد، و چه اشکال باشد در تشخیص آن، و چرا در این مدّت حقیقت آن عرض نشود به حضـرت علیه السّلام؟ زراره که مدار او بر تفتیش مسائل بوده در هر باب مسائلی که اصلا او را احتیاج به آن نمی‌افتـاده می‌پرسـیده، چنین مطلبی را مهمـل می‌گذاشـته و اصـلا حقیقت آن را به ایشـان عرض نمی‌کرده، و امثال این توهمات

درباره زراره و امثال او

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۶۷

بلکه جمعی که به چندین طبقه پست‌تر از ایشان باشند محض خطا و سوء ظن است.

و دیگر وقتی که امام محمد باقر علیه السّلام عبد الملک را امر کرد به گزاردن جمعه، رفع این شبهه و تردد شد، و بسیار دور است که زراره برادر او مطلع بر آن نشده باشد، و با وجود اطلاع چگونه این تردد و شبهه باقی می‌ماند از برای او تا وقتی که حضرت صادق علیه السّلام او را تحریص فرمود، و این ظاهر است.

و اما اکتفا کردن حضرت به ذمّ و لومی که در احادیث دیگر واقع شده که اکثر آنها را ایشان شنیده بودند، بلکه خود روایت کرده، و با وجود آن مخالفت ورزیده بودند پس آن معقول نمی‌ماند، بلکه البته بایست چون مطلع شدند بر ترک ایشان منع و زجر ایشان به بدترین وجهی و شنیع‌ترین طرزی، اینها همه وقتی است که غرض تحریص زراره باشد بر گزاردن آن پیش خود.

و ممکن است که حدیث حمل شود بر تحریص او بر گزاردن جمعه با سنّیان به سبب تقیّه، چنان که شیخ مفید رحمه اللّه در مقنعه «۱» بر آن حمل کرده بنابر ظاهر کلام او، چنان که قبل از این مذکور شد.

و بنابراین استدلال به آن از جانبین ساقط است، لیکن حمل بر معنی اول ظاهرتر است چنان که به تأمّل ظاهر شود.

و ثانیا و ثالثا آنچه مذکور شد در جواب از استدلال به حدیث عبد الملک بعینه و اعاده آن ضرور نیست.

دیگر استدلال کرده‌اند به آنچه روایت کرده است شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۲» به سندی صحیح از عمر بن یزید از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که فرموده: اذا کانوا سبعهٔ یوم الجمعهٔ فلیصلّوا فی جماعهٔ و لیلبس البرد و العمامهٔ و یتوکّأ علی قوس أو عصا و لیقعد قعدهٔ بین الخطبتین و یجهر بالقراءهٔ و یقنت فی الرکعهٔ الاولی منهما قبل الرکوع، «۳» یعنی هرگاه بوده باشند ایشان هفت کس روز جمعه پس نماز بگزارند در جماعت و بپوشند- یعنی امام ایشان- برد «۴» و عمامه و تکیه کند بر کمانی یا عصایی و بنشیند نشستنی میانه دو خطبه و بلند بخواند قراءت را و قنوت می‌خواند در رکعت اول آن دو رکعت پیش از رکوع.

وجه استدلال عموم امر است به گزاردن جمعه بی‌تخصیصی به اشتراط امام یا نایب او.

جواب: اوّلا آنکه اسم «کانوا» معلوم نیست، و همچنین فاعل «لیلبس». گاه باشد که قبل از

---

(۱) المقنعه ص ۱۶۴

(۲) التهذیب ج ۳، ص ۲۴۵

(۳) التهذیب، ج ۳، ص ۳۴۵؛ وسائل الشیعهٔ ج ۷، ص ۳۱۳

(۴) برد جامه‌ای بود نفیس که در یمن می‌بافته‌اند (منه)

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۶۸

این مذکور شده باشد جمعی که امام یا نایب او در میان ایشان باشد، و «اذا کانوا» اشاره به آن جماعت باشد و «لیلبس» امر به امام یا نایب او باشد که در میان ایشان باشد، یا اکتفا شده باشد به تعیین آن و معهود بودن آن نزد ایشان.

و ثانیا آنکه مذکور شد مکرر که امر دلالت نمی‌کند مگر بر اعم از استحباب یا وجوب، بمعنی اعم از تخییری، آیا نمی‌بینی که «لیلبس» نیز امر است با آنکه پوشیدن برد و عمامه سنت است نه واجب به اجماع علما.

دیگر استدلال کرده‌اند به آنچه روایت کرده است شیخ رحمه اللّه در تهذیب «۱» و استبصار «۲» به سندی موثق به ابان بن عثمان- که بمنزلهٔ صحیح است نزد علماء- از فضل بن عبد الملک که گفته: سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول إذا کان قوم فی قریهٔ صلّوا الجمعهٔ أربع رکعات، فإن کان لهم من یخطب بهم جمّعوا إذا کانوا خمسهٔ نفر و إنّما جعلت رکعتین لمکان الخطبتین، «۳» یعنی

شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که می‌فرمود هرگاه بوده باشند قومی در دهی می‌گزارند جمعه را چهار رکعت، «۴» پس اگر بوده باشد از برای ایشان کسی که خطبه بخواند به ایشان نماز جمعه می‌گزارند هرگاه بوده باشند پنج نفر، و بدرستی که قرار داده نشده است دو رکعت مگر از برای دو خطبه.

وجه استدلال آنکه امر شده به گزاردن جمعه پنج نفر را هرگاه بوده باشد در میان ایشان کسی که خطبه بخواند بی‌اشتراط امام یا نایب او.

جواب آنکه امر واقع نشده بلکه جمله فعلیّه است و آن دلالت ندارد مگر بر جواز یا رجحان پس ثابت نشود به آن مگر وجوب تخییری، و جمعی که قائلند به حرمت نماز جمعه بی‌امام یا نایب او تخصیص می‌دهند امثال این حدیث را به صورت وجود امام یا نایب او، از برای جمع میانه دلایل یا اینکه حمل می‌کنند «من یخطب» را بر کسی که مأذون باشد در خطبه خواندن نه اینکه قادر باشد بر آن، و این دور است و اعتماد بر آن است که ما گفتیم.

و دیگر استدلال کرده‌اند به آنچه روایت شده از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در خطبه‌ای که در روز جمعه می‌خوانده فرموده: إن الله تعالی قد فرض علیکم جمعة، فمن ترکها فی حیاتی أو بعد موتی استخفافا بها أو جحودا لها، فلا جمع الله شمله و لا بارک الله له فی أمره ألا و لا صلاة له، ألا و لا زکاة له، ألا و لا حج له، ألا و لا صوم له، ألا و لا برّ له، حتّی یتوب، «۵» یعنی بدرستی که

---

(۱) التهذیب ج ۳، ص ۲۳۸

(۲) الاستبصار ج ۱، ص ۴۲۰

(۳) الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۶۱۴؛ وسائل الشیعة ج ۷، ص ۳۰۴

(۴) یعنی ظهر جمعه را چنان که گذشت که اطلاق جمعه بر آن نیز شایع است (منه رحمه اللّه)

(۵) روض الجنان، ج ۲، ص ۷۵۴، منتهی ج ۱، ص ۳۱۷؛ وسائل الشیعة ج ۷، ص ۳۰۲ برای خطبه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رجوع شود به سنن ابن ماجه ج ۱، ص ۳۴۳؛ سنن البیهقی ج ۳، ص ۱۷۱؛ الترغیب و الترهیب ج ۱، ص ۵۱۰؛ مجمع الزوائد ج ۲، ص ۱۶۹

خدای تعالی به تحقیق که فرض کرده است بر شما جمعه را پس هر که ترک کند آن را در حیات من یا بعد از موت من از روی استخفاف به آن، یا انکار مر آن را، پس جمع نکند خدای تعالی پراکندگی او را «۱» و برکت ندهد از برای او در کار او، آگاه شوید که نیست نمازی از برای او، آگاه شوید که نیست زکاتی برای او، آگاه شوید که نیست حجّی از برای او، آگاه شوید که نیست روزه‌ای از برای او، آگاه شوید که نیست نیکویی از برای او تا اینکه توبه کند.

شیخ زین الدین رحمه اللّه گفته که نقل کرده این خبر را سنی و شیعه و اختلاف کرده‌اند در لفظی چند که ما ترک کرده‌ایم آنها را و دخلی ندارند در این باب.

جواب: اوّلا-اینکه این حدیث از طرق اهل سنت است و در کتابهای شیعه که نقل شده مثل معتبر «۲» و تذکرهٔ «۳» و منتهی «۴» و نهایهٔ «۵» و ذکری و غیر آن در بعضی، معلوم است که از ایشان نقل شده مثل تذکره و منتهی و معتبر، و در بعضی دیگر نیز ظاهر آن است و بر تقدیری که از طرق شیعه نیز باشد حدیثی است مرسل و سند آن اصلا مذکور نیست، پس حجت نباشد.

و ثانیا آنکه در اکثر کتابها که نقل شده بعد از «أو بعد موتی» و «له إمام عادل» واقع شده مثل تذکره و نهایهٔ و ذکری، و شیخ زین الدین رحمه اللّه خود نیز در شرح ارشاد «۶» چنین نقل کرده.

و بنابراین دلالت نکند مگر بر ذم کسی که آن را ترک کند با امام عادل و دانستی که ظاهر از امام عادل امام معصوم است صلوات الله علیه.

و در بعضى «او جاير» نيز دارد چنان كه در منتهى و معتبر و موضعى ديگر از تذكره «۷»، و بنابراين موافق نيست مگر با مذهب ابو حنيفه كه امام جاير را نيز كافى مى‌داند در نماز جمعه «۸» و استدلال كرده به اين حديث.

---

(۱) مراد به اين نفرين است كه خدا جمع نكند پراكندگى او را و بركت ندهد در كار او، يا خبر است از اينكه جمع نمى‌كند و بركت نمى‌دهد. (منه)

(۲) المعتبر، ج ۲، ص ۲۷۹

(۳) التذكره ج ۴، ص ۷

(۴) منتهى المطلب، ج ۱، ص ۳۱۷

(۵) نهاية الاحكام، ج ۲، ص ۹؛ وسائل الشيعة ج ۷، ص ۳۰۲ باب اول اشتراط وجوب الجمعه به نقل از رساله جمعة شهيد ثانى، الرسائل العشر للشهيد الثانى ص ۶۱

(۶) روض الجنان، ج ۲، ص ۷۵۴

(۷) التذكرة ج ۴، ص ۲۰

(۸) رجوع شود به المجموع ج ۴، ص ۲۵۳؛ المغنى ج ۲، ص ۱۴۹؛ المبسوط للسرخسى، ج ۲، ص ۲۵؛ الفقه على المذاهب الخمسة ص ۱۲۰

دوازده رسالهٔ فقهى دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۷۰

و در بعضى روايات كه هيچ كدام را ندارد حجت نشود با وجود بودن امام عادل در اكثر روايات؛ چه آن قرينهٔ اين است كه در روايتى كه ندارد افتاده باشد.

و ثالثا آنكه در خبر تصريح شده به ذمّ كسى كه ترك كند آن را از روى استخفاف به آن يا انكار آن و اين دلالت نمى‌كند بر وجوب آن؛ چه ترك سنّتيها نيز از روى استخفاف و انكار حرامست، بلكه گاه باشد كه مستلزم كفر باشد.

و پوشيده نماند كه قبل از اين اشاره شد به اينكه علامه رحمه اللّه «۱» استدلال كرده به اين خبر به اشتراط امام، و وجه آن اين است كه ذم و وعيد در آن معلّق شده بر وجود امام پس هر گاه باشد او منتفى خواهد شد ذم و وعيد.

و اين استدلال اگر چه قوى‌تر است از استدلال قايلين بوجوب عينى به اين خبر، امّا آن نيز ضعيف است؛ زيرا كه لازم نمى‌آيد از اين مگر انتفاى ذمّ و وعيد خاص با عدم امام، و از اين لازم نمى‌آيد كه جمعه بى‌امام واجب باشد؛ چه گاه باشد كه بى‌او نيز واجب باشد امّا گناه ترك آن با امام زياده باشد از گناه ترك آن بى‌او و اين ظاهر است.

اين است اخبارى كه استدلال كرده‌اند به آنها قايلين بوجوب عينى، و گفته‌اند بعضى اخبار ديگر نيز هست كه ممكن است استدلال به آنها ليكن ترك كرديم ذكر آنها را به سبب ضعف اسناد.

و ما مى‌گوييم كه در ضعف سند ما مضايقه نمى‌كنيم با ايشان، اگر حديثى داشته باشند از طريق شيعه كه دلالت آن بر مدّعى تمام باشد ذكر كنند آن را كه استدلال به آن قوى‌تر خواهد بود از استدلال به اين حديث با صحت اسناد.

ديگر استدلال كرده‌اند به اينكه پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله مى‌گزارده اين نماز را بعنوان وجوب و تأسى به آن حضرت صلّى اللّه عليه و آله واجب است در هر فعلى كه معلوم باشد وجوب آن، مگر اينكه ثابت شود اختصاص آن به آن حضرت صلّى اللّه عليه و آله چنان كه مذهب جمهور محققين است، بلكه دعوى كرده‌اند جمعى از ايشان اجماع مسلمانان را بر اين از زمان صحابه تا اعصار لاحقه، و مجرد احتمال اينكه شايد وجوب مقيد به شرطى باشد كه حاصل باشد نسبت به پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و حاصل نباشد از براى ما، قدح نمى‌كند در آن مگر اينكه ثابت شود اين احتمال.

جواب: تأسی به آن حضرت اگر واجب باشد در جمعه باید بر ما نیز واجب باشد گزاردن جمعه بعنوان امامت؛ چه آن حضرت نمی‌گزارده مگر بر این عنوان، و شکی نیست در عدم وجوب این معنی، پس عدم وجوب تأسّی در خصوص این فعل ظاهر شده به دلیل اجماع بلکه ضرورت.

اگر گویند که آن حضرت می‌گزارده نماز را بعنوان امامت و آنچه از خارج ثابت شده این

---

(۱) التذکره ج ۴، ص ۲۰

دوازده رسالهٔ فقهی دربارهٔ نماز جمعه، ص: ۷۷۱

است که واجب نیست بر همه کس تأسّی به آن حضرت در امامت، پس وجوب تأسّی در این خصوصیت ساقط شده، و امّا وجوب تأسی در اصل نماز پس ثابت است و دلیلی نیست بر سقوط آن.

می‌گوییم که در این مقام دو فعل جدا از یکدیگر نیست که از اینکه وجوب تأسی در یکی ساقط شود لازم نیاید سقوط آن در دیگری، بلکه یک فعل خاصی است، و عدم وجوب تأسی در آن مشخص است و حکم به وجوب اصل فعل بی آن خصوصیت بعنوان دیگر محتاج است به دلیل دیگر، و وجوب تأسّی دلالت بر آن ندارد.

اگر گویند که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله روز جمعه ظهر چهار رکعتی نمی‌گزارد، پس بر ما نیز واجب باشد تأسّی در آن.

می‌گوییم که بر تقدیر تسلیم وجوب چنین تأسی، مشخص است که نگزاردن آن حضرت ظهر را جهت وجوب گزاردن جمعه بود، و جمعه بعنوانی که واجب بود بر آن حضرت واجب نیست بر ما به اتفاق. پس سقوط ظهر از ما وجهی ندارد، با آنکه این معارض است به اینکه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله هرگز نمی‌گزارد جمعه را بعنوان اقتدا به دیگری پس بر ما واجب باشد تأسی در آن.

پس معلوم شد که تمسک به تأسی در این مسأله معقول نیست، اینها همه با قطع نظر است از اجماع و دلایل دیگر که مذکور شد بر عدم وجوب عینی.

و امّا بعد از تمسّک به آنها پس ظاهر است که تأسی در این فعل واجب نیست، و آن از افعالی است که معلوم شده اختصاص آنها به آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله و عدم شرکت جمهور امّت در آن. دیگر استدلال کرده‌اند به استصحاب؛ چه وجوب عینی جمعه در زمان حضور ثابت بود پس به حکم استصحاب باید که در زمان غیبت نیز ثابت باشد. و فساد این ظاهر است؛ چه وجوبی که در زمان حضور ثابت است وجوب با امام یا نایب اوست، و این در همه ازمان ثابت است، چنان که از تتبع کلمات علما ظاهر می‌شود، پس بنابراین استدلال توان کرد به استصحاب بر عدم وجوب عینی در زمان غیبت چنان که اشاره به آن کردیم در فصل دویم، نه بر وجوب آن.

این است آنچه بنظر رسد از دلایل قول به وجوب عینی و بحمد الله ضعف آنها تمام به وضوح پیوست.

و الصلاهٔ و السلام علی خاتم الرسالهٔ و آله اولی الهدایهٔ و الدلالهٔ. «۱»

---

(۱) تمّ بعون الله علی یدی المفتاق إلی الله الغنی محمد الشهیر بالمهدی عفی عنه فی ۱۱۱۸. و در کنار نسخه مرعشی ش ۴۴۰۳ نوشته شده بود: لقد غرب شمس مصنّفه نور الله تربته و اعلی فی علّیین رتبته فی لیلهٔ احد، ثانی شهر رمضان المبارک سنهٔ ۱۱۲۲، نسألک اللهم أن یحشرنی معه بحرمهٔ محمد و آله اجمعین»

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکَمْ وَ أَنْفُسِکَمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکَمْ خَیْرٌ لَکَمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹